إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

ازهر البیان

فی

تفسیر کلام الرحمن

(فارسی)

جلد پنجم

سورهٔ حجر - سورهٔ حج

تألیف

فضیلة الشیخ محمد اکرام الدین بدخشانی رح

تحقیق و تخریج از

معتصم بالله اکرامی

انتشارات عاصم

کابل - افغانستان

ازهر البیان

ترجمان البيان
في
تفسير كلام الرحمن

إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

ازهر البیان

فی

تفسیر کلام الرحمٰن (فارسی)

جلد پنجم

سورهٔ حجر - سورهٔ حج

تالیف:

فضیلة الشیخ محمد اکرام الدین بدخشانی رحمه الله

تحشیه و تعلیق از:

معتصم بالله اکرامی

انتشارات عاصم

کابل - افغانستان

مشخصات کتاب:

نام کتاب :	ازهر البیان فی تفسیر کلام الرحمن
جلد :	پنجم
موضوع :	تفسیر قرآن کریم
مؤلف :	محمد اکرام الدین بدخشانی (رحمه الله)
چاپ :	هفتم
تعداد :	۱۱۰۰
تاریخ چاپ:	۱۴۰۰ هـ ش ، مطابق ۲۰۲۱ میلادی
ناشر:	انتشارات عاصم، کابل – افغانستان
شمارهٔ تماس:	۰۷۸۴۴۴۴۴۰۷

اماکن دریافت این کتاب:

۱- انتشارات جدید رشیدیه ، کابل، چوک جادهٔ میوند، شمارهٔ تماس: ۰۷۸۲۶۹۰۸۵۰

۲- انتشارات حاجی سردار خان: کابل، عقب مسجد پل خشتی، پهلوی سراری قالین فروشی، منزل دوم

۳- انتشارات محمدی، شهر هرات ، شمارهٔ تماس: ۰۷۹۸۲۸۱۳۴۰

۴- کتابخانه یعقوبی، شهر مزار، برج فرهنگ، منزل دوم، شمارهٔ تماس: ۰۷۴۴۹۲۰۳۳۶

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

تفسير

سورهٔ حِجر

این سوره از سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ یوسف نازل شده است، در ترتیب نزول (۵۴)، و در ترتیب مصحف (۱۵)، و عدد آیاتش (۹۹) آیه است.

این سوره، بدان سبب «حِجر» نامیده شده است که قصهٔ اصحاب حِجر که قوم ثمود بودند درین سوره به تفصیل ذکر شده است، و حِجر نام شهری است که قوم ثمود درآنجا سکونت داشتند و درمیان مدینهٔ منوره و شهر تبوک موقعیت دارد.

مناسبت این سوره به سورهٔ ابراهیم به سه اعتبار است :

۱- به اعتبار آغاز، چون در آغاز هردو سوره وصف قرآن است.

۲- به اعتبار مطالب، چون درهردو سوره، وصف آسمانها و زمین و بخشی از قصهٔ ابراهیم عليه السلام، و برای رسول الله- صلی الله علیه - در برابر آزار قومش، به ذکر داستان های پیغمبران گذشته و نصرت الهی به آنها، تسلی داده شده است.

۳- درپایان سورهٔ ابراهیم، قرآنکریم را به ﴿ هَٰذَا بَلَٰغٌ لِّلنَّاسِ ﴾ وصف کرد، و در آغاز این سوره در وصف قرآن می گوید: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ﴾ پس به این ترتیب پایان سورهٔ ابراهیم و آغاز این سوره به وصف قرآن کریم شده است.

محتوای سورهٔ حجر:

این سوره نظر به تنوع مطالبش به چهار بخش تقسیم می شود:

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۱۵)، بیان عظمت قرآن و رد بر شبهات کافران در بارهٔ رسالت است.

بخش دوم: از آیهٔ (۱۶-۲۷) ، ارائهٔ دلائل متنوع برای اثبات وحدانیت الله تعالی .

بخش سوم: از آیهٔ (۲۸-۸۶) درضمن چهار قصه بیان کیفر تخلف از دستور الهی است،

و مطالب بارز این بخش : بیان عداوت ابلیس با بنی آدم و سرانجام بد پیروان شیطان، قصۀ مهمانان ابراهیم علیه السلام و بشارت او به یک فرزند صالح، هلاکت قوم لوط علیه السلام ، تخلف قوم شعیب علیه السلام از دستورات الهی، تخلف قوم ثمود از آیات الهی و کیفر ایشان است .

بخش چهارم: از آیۀ (۸۷)تا آخر سوره : ذکرچند دستور دعوتی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در ضمن، تسلی برای ایشان است .

❁❁❁

بخش اول

بیان عظمت قرآن و رد بر شبهات مشرکان در بارۀ رسالت و بیان استکبار آنها

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓر تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ وَقُرْءَانٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾ رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْ كَانُوا۟ مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾
ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا۟ وَيَتَمَتَّعُوا۟ وَيُلْهِهِمُ ٱلْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ
مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾ مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ﴿٥﴾ وَقَالُوا۟ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ إِنَّكَ
لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِٱلْمَلَٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نُنَزِّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَا
كَانُوٓا۟ إِذًا مُّنظَرِينَ ﴿٨﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِى شِيَعِ
ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾ وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١١﴾ كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُۥ فِى قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ
﴿١٢﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّوا۟ فِيهِ يَعْرُجُونَ
﴿١٤﴾ لَقَالُوٓا۟ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَٰرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾﴾

ترجـمه:

۱- الف، لام، راء ، این آیتهای کتاب (الهی) و قرآن روشن و روشنگر است.

۲- بسا اوقات کافران آرزو می کنند که کاش مسلمان می بودند.

۳- بگذار آنها را تا بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنها را غافل سازد، پس به زودی خواهند دانست.

۴- ما هیچ دیاری را هلاک نکرده ایم، مگر اینکه برایش مدت معینی بوده است .

۵- هیچ ملت و گروهی از میعاد خود پیشی نمی گیرد و نه از آن عقب می ماند.
۶- و (با تمسخر) گفتند: ای کسی که بر وی قرآن نازل شده است، یقینا تو دیوانه ای.
۷- چرا فرشتگان را به پیش ما نمی آوری، اگر تو از راستگویان باشی؟!
۸- ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم و در آن هنگام (که فرشتگان نازل شوند) به ایشان مهلت داده نخواهد شد.
۹- یقینا مائیم که قرآن را نازل کرده ایم و مائیم که آن را حفاظت می کنیم.
۱۰- حقا که ما پیش از تو هم درمیان امت های نخستین، پیغمبران فرستاده ایم.
۱۱- هیچ پیغمبری به آنها نمی آمد، مگر اینکه به او تمسخر می کردند.
۱۲- همین گونه قرآن را در دل های گنه گاران می درایم.
۱۳- (ولی) آنان به قرآن ایمان نمی آورند و شیوهٔ اقوام پیشین نیز همین طور بود.
۱۴- اگر دروازه ای را از آسمان به روی آنها بگشائیم پس مسلسل درآن بالا روند.
۱۵- البته خواهند گفت: ما چشم بندی شده ایم بلکه ما گروه جادو شدگانیم.

تفسیر:

عناوین موضوعاتی که درین آیات بحث شده است، بدین قرار است:

۱- بیان عظمت قرآنکریم،
۲- تهدید برای کافران،
۳- شبهات مشرکان در بارهٔ رسالت و رد بر آنها،
۴- تسلی برای رسول الله ﷺ،
۵- بیان عناد و استکبار کفار در برابر قرآن.

موضوع اول: بیان عظمت قرآنکریم

آغاز سخن به بیان عظمت قرآن، در حقیقت تمهید برای اهمیت مضامین آینده و اشاره به این است که مطالبی که ذکر می شود همه قابل شنیدن و تصدیق است، می فرماید: ﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ ١﴾ «الف، لام، راء ، این آیت های کتاب (الهی) وقرآن روشن و روشنگر است».

﴿الٓر﴾ از جملهٔ حروف مقطعات است، و معنای آن را الله تعالی بهتر میداند.

﴿تِلْكَ﴾ اشاره به سوی سوره ها و آیاتی است که پیش ازین سوره نازل شده است و یا اینکه اشاره به سوی آیات همین سوره است و مقصود از استعمال «تِلْكَ» برای اشارۀ قریب، بیان عظمت چیزی است که به سویش اشاره شده است .

ومراد از ﴿ٱلْكِتَٰبِ﴾ قرآن است و ذکر «قرآن» بعد از «الکتاب»، از باب عطف تفسیر بوده اشاره به اعجاز و تشریع این کتاب است، یعنی این کتاب بزرگ و عظیمی است که خودش شاهد و بیانگر معجزه بودنش هست، پس مردم باید احکام چنین کتاب را بپذیرند و آن را دستور العمل حیات و میزان همه اقوال و مقیاس حرکات و مایۀ فرح وسرور خود قرار دهند.

موضوع دوم: تهدید برای کافران

بعد از بیان عظمت قرآن، کسانی را که به چنین نعمت بزرگ و سرمایۀ جاویدانی، کفر می ورزند، و آن را تکذیب و رد می کنند، مورد تهدید قرار داده خاطر نشان می سازد که زمانی فرا می رسد که از این کار پشیمان می شوند، وآرزو خواهند کرد که کاش مسلمان می بودند و به قرآن ایمان آورده و موافق آن عمل می کردند ! ولی درآن هنگام فرصت را از دست داده اند و هیچ تمنایی به آنها سودی نمی بخشد، چرا که در زندگی دنیا چنان مغرور بودند که به هدایت قرآن هیچ گونه توجهی نداشتند:

۱- ﴿رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ ۝٢﴾ «چه بسا اوقات کافران آرزو می کنند که کاش مسلمان می بودند»، این تمنا از وقت مرگ آغاز می گردد و تا برزخ و محشر و رفتن به دوزخ و تا هنگامی که بیرون شدن اهل عصیان را از دوزخ، مشاهده می کنند ادامه می یابد.

کلمۀ «رُبَّ» ، اساسا برای تقلیل و کم نشان دادن استعمال می شود، و گاهی برای کثرت و بسیار نشان دادن نیز استعمال می شود، چنانکه درین آیه است.

و حرف «لو» در {لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ} برای تمنا و آرزو است و این کلمه بر ممتنع بودن مدخولش دلالت دارد، ازینجا دانسته می شود که این آرزوی کافران در زمانی صورت می گیرد که قدرت بازگشت به سوی اسلام و ایمان را ندارند، یعنی آرزویی است که در آخرت به هنگام مشاهدۀ نتایج اعمال شان صورت می گیرد، چنانچه از ابو موسی أشعری رضی الله عنه روایت است که او

گفت پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِذَا اجْتَمَعَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ وَمَعَهُمْ مَنْ شَاءَ اللهُ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، يَقُوْلُ الْكُفَّارُ: أَلَمْ تَكُوْنُوْا مُسْلِمِيْنَ...»

«هنگامی که اهل دوزخ در دوزخ گِرد هم آیند و با ایشان کسانی از اهل قبله - که الله خواسته است ایشان به دوزخ بروند - نیز خواهند بود، پس کافران به ایشان می گویند: آیا شما مسلمان نبودید؟ آنها می گویند: آری ما مسلمان بودیم . کافران به آنها می گویند: پس چرا اسلام تان به درد تان نخورد و با ما وارد دوزخ شده اید؟ آنها می گویند : ما مرتکب گناهان شده بودیم و در برابر همان گناهان مؤاخذه شدیم، الله تعالی این گفتگوی آنها را می شنود، پس دستور می دهد که اهل قبله از دوزخ بیرون آورده شوند، هنگامی که دوزخیان این صحنه را مشاهده می کنند، پس می گویند: ای کاش ما هم مسلمان می بودیم، و همانند آنها از دوزخ بیرون کرده می شدیم ! ابو موسی اشعری می گوید: و پیغمبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿ رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾ ﴾ .(۱)

همچنان درسورۀ انعام آیۀ (۲۷) فرموده است: ﴿ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾ « و اگر تو حال آنها را هنگامی که نزدیک آتش دوزخ بازداشت شوند، مشاهده کنی (البته منظرۀ دهشت انگیزی را خواهی دید) پس (کافران) می گویند: ای کاش ما باز گردانده شویم و آیت های پروردگار خویش را تکذیب نکنیم و از مومنان باشیم!»، ولی این آرزو هیچ دردشان را دوا نمی کند .

۲- سپس تهدید دیگری را متوجه کافران می سازد :﴿ ذَرْهُمْ يَأْكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلْهِهِمُ ٱلْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾ «بگذار آنها را تا بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنها را غافل سازد، پس به زودی خواهند دانست» ، مقصود آیه وعید و تهدید است، یعنی کافران و مشرکان را که اسیر اکل و شرب و غفلت شده اند، رها کن، اگر به دعوت تو گوش فرا نمی دهند، حقیقت حال شان در برزخ و محشر برای ایشان روشن خواهد شد؛ همین نوع تهدید در سورۀ ابراهیم آیۀ (۳۰) و سورۀ مرسلات آیۀ (۴۶) نیز ذکر شده است.

سپس حکمت تأخیر نزول عذاب بر کافران را بیان می کند: ﴿ وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾ ﴾ «وما هیچ دیاری را هلاک نکرده ایم، مگر اینکه برای (نابودیش) مدت

۱- این حدیث صحیح است، نگاه : السنة از ابن ابی عاصم - تخریج شیخ البانی - حدیث: ۸۴۳ .

معینی بوده است»، تا درآن مدت طولانی بیندیشند و دین به ایشان ابلاغ شود و راه حق را بدانند و حجت الهی بالای ایشان قائم شود و هنگامی که این مهلت به پایان رسید، میعاد هلاکت شان فرا می رسد، چنانکه درسورۀ رعد می گوید: ﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۝٣٨﴾ «برای هر حکم میعادی است» که از آن پس و پیش نمی شود، همچنین درسورۀ اعراف آیۀ (۳۴) بیان همین معنی است.

- سپس می گوید: ﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ۝٥﴾ «هیچ گروهی از میعاد خویش پیش نمی شود، ونه پس می ماند»، بلکه هر انسان در همان وقتی می میرد که از قبل برایش تعیین شده است؛ درین دو آیه به کافران و مشرکان و اهل غفلت و انحراف هشدار است که ازین فرصتی که به ایشان داده شده است، باید بهره مند شده از کفر و شرک و عناد و الحاد و انحراف شان دست بردارند.

موضوع سوم: شبهات مشرکان در بارۀ رسالت و رد بر آنها

بعد ازآنکه مشرکان را در برابر تکذیب قرآن و رسالت، مورد تهدید شدید قرار داد اکنون دو شبهۀ آنها را که از کفر و عنادشان سرچشمه می گرفت، حکایت می کند:

الف: مشرکان پیغمبرﷺ را به دیوانگی متهم می کردند: ﴿وَقَالُوا۟ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ۝٦﴾ «وگفتند: ای کسی که بر وی قرآن نازل کرده شده است، یقینا تو دیوانه ای» ، یعنی از نظر مشرکان ، قرآن را دلیل رسالت قرار دادن، جنون است، چرا که قرآن آنها را به ترک راه و روش غلط پدران شان فرا می خواند، لذا چنین چیزی از نظر آنان دلیل نبوت شده نمی توانست.

پاسخ این نوع شبهۀ کافران، در مواضع متعددی درقرآن کریم مذکور است ، ازآن جمله الله تعالی درسورۀ اعراف آیۀ (۱۸۴) می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا۟ ۗ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝١٨٤﴾ «آیا نیندیشیدند که درهمنشین ایشان (که محمدﷺ است) هیچ دیوانگی وجود ندارد، او فقط بیم دهندۀ آشکار است»، و درسورۀ سبأ آیۀ (۴۶)، درسورۀ قلم آیۀ (۲) و درسورۀ تکویر آیۀ (۲۲) نیز پاسخ همین شبهۀ کافران است.

ب- مشرکان به پیغمبر اسلامﷺ می گفتند: دلیل پیغمبری، آمدن ملائکه است، در حالیکه هیچ فرشته ای برای تصدیق تو نیامده است: ﴿لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ

﴿٧﴾ «چرا فرشتگان را پیش ما نمی آوری، اگر از راستگویان باشی»، یعنی از نظر آنها شهادت و تصدیق ملائکه شرط صحت نبوت بود، همین نوع مطالبۀ مشرکان را درسورۀ فرقان آیۀ (۷) نیز حکایت نموده است: ﴿لَوْلَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيرًا ﴿٧﴾﴾ «چرا به سوی او فرشته ای نازل کرده نشده است، تا با او ترساننده باشد»، درسورۀ فرقان آیۀ (۲۱) مشرکان، علاوه بر فرود آوردن ملائکه، رویت پروردگار را نیز مطالبه کردند.

-ازین مطالبۀ بی مورد آنها الله تعالی جواب می گوید: ﴿مَا نُنَزِّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ﴾ «ما ملائکه را جز به حق نازل نمی کنیم»، اگر فرشتگان را فرود آوریم، آمدن آنها برای فیصلۀ نهائی است: ﴿وَمَا كَانُوٓاْ إِذًا مُّنظَرِينَ ﴿٨﴾﴾ «و در آن هنگام (که فرشتگان نازل شوند) به ایشان مهلت داده نخواهند شد»، زیرا سنت الهی این است که بعد از نزول معجزه های پیشنهادی، اگر مردم ایمان نیاورند به عذاب نابود کنندۀ همگانی گرفتار می شوند، ازینرو فرود آوردن ملائکه برای آنان سودی ندارد، بلکه به زیان شان تمام خواهد شد.

ازگفتار اول آن کافران که پیغمبر اسلام را به سبب قرآن مجنون خطاب کردند، جواب می دهد: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴿٩﴾﴾ «شکی نیست که قرآن را ما نازل کرده ایم و ما آن را حفاظت می کنیم»، پس نزول چنین کتاب دلیل دیوانگی او نیست، بلکه دلیل رسالت و سند حقانیت او است، این کتاب، جنون آفرین نیست، بلکه دور کنندۀ هر نوع جنون و شفای کافۀ امراض است، چنانکه درسورۀ فصلت آیۀ (۴۴) می گوید: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدًى وَشِفَآءٌ ۖ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ «بگو: قرآن برای مؤمنان مایۀ هدایت و وسیلۀ شفا است وکسانی که ایمان نمی آورند درگوش های شان گرانی است، و آن (قرآن) برای ایشان سبب کوری است»، همچنین در سورۀ توبه آیۀ (۱۲۴-۱۲۵) و درسورۀ یونس آیۀ (۵۷) بیان همین مطلب است.

وسائل حفاظت قرآن:

حالا که سخن از حفاظت قرآن به میان آمد، این مطلب قابل ذکر است که الله سبحانه کتاب خود را به دو طریق حفاظت نموده است:

اول: حفاظت قرآن به وسیلۀ حفظ آن در سینه های مومنان، چنانکه درسورۀ عنکبوت آیۀ (۴۹) می گوید: ﴿بَلْ هُوَ ءَايَٰتٌۢ بَيِّنَٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ﴾ «بلکه قرآن آیات روشنی

است، درسینه های کسانی که علم داده شده اند» ، صدها هزار عالم وحافظ قرآن است که قرآن درسینه های ایشان محفوظ است و سینه های ایشان را الله تعالی وسیلۀ حفاظت قرآن گردانده است .

دوم: حفاظت قرآن به وسیلۀ کتابت.

و این دو نوع حفاظت از آغاز نزول قرآن تا هنگامی که خواست و ارادۀ الله تعالی باشد، ادامه خواهد داشت و به اساس وعده ای که الله تعالی در مورد حفاظت قرآن داده است، کسی نمی تواند حتی یک حرف را در قرآن بیافزاید و یا یک حرف را از آن بکاهد.

بر خلاف کتابهای گذشته که حفاظت آنها را الله تعالی به «احبار و رُهبان» سپرده بود، چنانکه درسورۀ مائده آیۀ (۴۴) می گوید: ﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَا ٱلتَّوۡرَىٰةَ فِيهَا هُدٗى وَنُورٞۚ يَحۡكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسۡلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلرَّبَّـٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ بِمَا ٱسۡتُحۡفِظُواْ مِن كِتَٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُواْ عَلَيۡهِ شُهَدَآءَ ﴾ «شکی نیست که ما تورات را فرو فرستادیم، درآن رهنمائی و روشنی بود، به آن داوری می نمود برای یهودیان پیغمبرانی که منقاد فرمان الله بودند و (داوری می کرد به آن) پیشوایان متدین و دانشمندان بدان سبب که آنها پاسداران کتاب الهی قرار داده شده بودند، و برآن گواه بودند»، و چون حفاظت تورات به «أحبار» یعنی به علمای یهود سپرده شده بود و آنان این مسئولیت را انجام نداند، لذا تورات، چنان دستخوش تحریف وتغییر وتبدیل قرار گرفت که اکنون کسی نمی تواند بگوید که این همان توراتی است که برموسی علیه السلام نازل شده است، اما مسئلۀ انجیل روشن است، چرا که انجیل های موجود، همان انجیلی نیست که بر عیسی‌ﷺ نازل شده بود، بلکه اینها همه شرح زندگی و دعوت عیسی‌ﷺ است که مدتها بعد از بلند شدن عیسی‌ﷺ توسط افراد مجهول نگاشته شده و به شاگردان عیسی علیه السلام نسبت داده شده اند، و در عین حال در میان نسخه های اناجیل، تناقض های و خلاف واقعیت هایی فراوان وجود دارد؛ به این اساس در میان کتابهای آسمانی یگانه کتابی که از هرنوع تحریف محفوظ مانده است، قرآن عظیم الشأن است .

موضوع چهارم: تسلی برای رسول الله ﷺ

چون مشرکان بنا بر عداوت و دشمنی شان با قرآن، همواره در سر راه دعوت وپیشرفت نفوذ آن، موانع می آفریدند، لذا الله سبحانه برای تسلی خاطر پیغمبرﷺ می گوید:

- ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي شِيَعِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٠﴾ «وحقا که ما پیش از تو هم درمیان امت های نخستین پیغمبرانی فرستادیم»، که آنها مردم را به دلسوزی و شفقت، به سوی حق دعوت می کردند.

اما عکس العمل اقوام شان در برابر آنان چنین بود: ﴿وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ١١﴾ «و هیچ پیغمبری به آنها نمی آمد، مگر اینکه به او تمسخر می کردند»، ولی این استهزا وآزار های مردم، درعزم راسخ آن پیغمبران خللی ایجاد نمی کرد، پس لازم است که ای پیغمبر ﷺ! تو به آنها اقتدا کنی و دعوت خود را ادامه دهی و در برابر اذیت های مشرکان، صبر و استقامت ورزی.

- سپس روشن می سازد که حفاظت قرآن، بدان مطلب نیست که کسی به آن کافر نشود واستهزا و مخالفت نکند: ﴿كَذَٰلِكَ نَسۡلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٢﴾ «همینگونه قرآن را در دل های گنهگاران می دراریم »، اگر چه به آن استهزاء و تکذیب می کنند ، همان طوری که وحی را در دل های کافران گذشته دراوردیم و بالای ایشان اقامۀ حجت کردیم، هر چند که ایشان آن را تکذیب کردند. ضمیر در «نَسۡلُكُهُۥ» به سوی « ٱلذِّكۡرَ » راجع است که مراد ازآن قرآن است.

- سپس حالت مجرمان را در برابر قرآن بیان می کند: ﴿لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ﴾« به قرآن و رسول ایمان نمی آورند» ، قرآن را می شنوند و می فهمند، اما در دل های شان چنان جای گزین نمی شود تا به آن تصدیق کنند، بلکه بر عکس به آن تکذیب می کنند، و با همین بار بار شنواندن قرآن به کافران، بالای آنها اقامۀ حجت صورت می گیرد.

توجیه دیگر در تفسیر آیه اینست که ضمیر در «نَسۡلُكُهُۥ» به سوی کفر و ضلال استهزاء راجع است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: « همینگونه ما کفر و ضلال را در دل های مجرمان می دراریم » چنانکه با امت های پیشین نیز چنین کردیم که به پیغمبران خویش استهزاء کرده به آنها کافر شدند و نتیجه اش چنین شد که از ایمان آوردن محروم شدند.

- و تکذیب و استهزاء تنها روش این کافران نیست: ﴿وَقَدۡ خَلَتۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣﴾ « و شیوۀ اقوام پیشین نیز همین طور بود»، که در برابر أنبیا و پیغمبران شان استهزا وتکذیب می کردند و در نتیجه الله تعالی آنها را به سبب همین اعمال بدشان هلاک و نابود ساخت .

و یا اینکه مقصود آیه تهدید مشرکان در برابر تکذیب شان است ، و مقصود از ﴿سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ﴾ سنت الهی در بارۀ پیشینان است که الله تعالی آنها را به تکذیب و استهزای پیغمبران هلاک کرد، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و سنت الهی در بارۀ پیشینان گذشت» که عبارت از هلاکت و نابودی اقوام تکذیب کننده است .

موضوع پنجم : بیان عناد و استکبار کفار در برابر قرآن

در آغاز سوره سخن مشرکان را نقل کرد که پیغمبر ﷺ را مجنون گفتند، سپس گفتند که اگر در دعوایش راست می گوید، باید فرشتگان آمده به صدق او گواهی دهند، اکنون درینجا ، روشن می سازد که دلایل صدق پیغمبر ﷺ بسیار واضح است و سخنانی که کافران می گویند همه بهانه بوده از عناد واستکبار نشأت کرده است: ﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾﴾ «اگر دری را از آسمان به روی آنها بگشائیم پس مسلسل درآن بالا روند»، بعد از دیدن چنین دلیل روشن، بازهم بهانه می کنند و شک و تردید شان رفع نمی شود . «يَعْرُجُونَ» از «عُرُوج» به معنی «بالا میروند» .

- ﴿لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَٰرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾﴾ «البته خواهند گفت: ما چشم بندی شده ایم ، بلکه ما گروه جادو شدگانیم» .

«سُكِّرَتْ» بند کرده شده است، چشم های مان از دیدن باز داشته شده است، ما نظر بندی شده ایم . مقصود شان انکار است ازینکه چیزی را دیده باشند، خلاصه اینکه در هیچ صورت آمادۀ ایمان نیستند، زیرا عناد و کفر و استکبار درعروق و شرائین آنها چنان سرایت نموده است که چشمانشان را از دیدن حقیقت باز داشته است و قوۀ تشخیص حقائق را از دست داده اند، ازینرو هر نوع معجزه و عمل خارق عادت را، به نظر بندی یا جادو، توجیه می کنند، چنانکه درسورۀ انعام آیۀ (۷) فرموده است: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِى قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ «و اگر نامه ای را در کاغذی نوشته بر تو نازل کنیم (و درآن ، اثبات حقانیت رسالت تو باشد) پس آن (کاغذ) را به دست های خویش لمس کنند، البته کافران خواهند گفت، این جز جادوی آشکار نیست» ، و درسورۀ انعام آیۀ (۱۱۱) کیفیت عناد و استکبار آنها را بیشتر توضیح داده است.

بخش دوم : (از آیۀ ۱۶-۲۷)

ارائۀ دلائل گوناگون برای اثبات وحدانیت الله

﴿ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ﴿١٧﴾
إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ
شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ
وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا
أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ
عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ
مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ ﴾

ترجمه:

۱۶- و حقا که ما درآسمان برجهائی آفریده ایم وآن را برای بینندگان آراسته ایم.

۱۷- و آن را از هرشیطان رانده شده حفاظت کردیم.

۱۸- مگر آنکه به دزدی گوش فرا نهد، پس آتش شعله ور و روشنی به دنبال او می رود.

۱۹- و زمین را گستردیم (وهموارش کردیم) و درآن کوه هایی ثابتی را افگندیم، و درآن از هر گیاهی مناسب رویاندیم.

۲۰- و برای شما درآن وسائل زندگی را آفریدیم وکسی را (آفریدیم) که شما روزی دهندۀ او نیستید.

۲۱- و هیچ چیزی نیست مگر اینکه گنجینه های آن نزد ما است، و جز به اندازه معینی آن را فرو نمی آوریم.

۲۲- و بادها را برای بار دار ساختن (ابرها) می فرستیم، پس از آسمان (یعنی از ابر) آبی را فرو می ریزیم و شما را از آن سیراب می کنیم، درحالی که شما جمع کنندۀ آن نیستید.

۲۳- و مائیم که زنده می گردانیم و می میرانیم و وارث (همه جهان هستی) مائیم.

۲۴- و شکی نیست که ما پیشینان شما و هم پسینان شما را می دانیم .
۲۶- و حقا که ما انسان را از گِل خشکیده ای که از گِل سیاه بدبو (گرفته شده بود) آفریدیم.
۲۷- وجن را پیش ازآن از آتش سوزان آفریدیم.

تفسیر:

بعد ازآنکه به شبهات منکرین نبوت جواب ارائه داشت به دنبال آن، برای اثبات توحید دلائلی را ذکر می کند که در سرآغاز دعوت انبیا قرار داشت؛ برخی از این دلائل سماوی، و برخی ارضی است که جمعا یازده نوع دلیل است، و سلسلۀ بیان دلائل را از دلائل سماوی آغاز می کند:

دلیل اول: ایجاد برجها: ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا﴾ «وشکی نیست که ما درآسمان برج هائی آفریدیم»، «بُرُوجًا» جمع «بُرج» به معنی قصرها و منازل، و به همین معنی درسورۀ نسا آیۀ (۷۸) مذکور است، می گوید: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا۟ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾ «هرکجا که باشید مرگ شما را در می یابد، اگرچه درقصرهای مستحکم هم باشید» .

اما مراد از «بُروج» در آیۀ مورد بحث، ستاره های ثوابت است که به منزلگاه های آفتاب و مهتاب شناخته می شوند، و بروج در سورۀ فرقان به همین معنی آمده است: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِى جَعَلَ فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجًا وَقَمَرًا مُّنِيرًا ﴿٦١﴾﴾ «بسیار با برکت و والا مقام است آنکه در آسمان برجها وچراغ درخشان و ماه تابانی را آفرید»، همچنان درسورۀ بروج می فرماید: ﴿وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿١﴾﴾ «سوگند به آسمان دارای برجها».

دلیل دوم: زیبا ساختن آسمان: ﴿وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ ﴿١٦﴾﴾ «وآن را برای بینندگان (به ستارگان ثابت و گردش کننده) آراستیم» ، که رونق و زیبائی آن انسان را در شگفت می اندازد و قدرت خالق کائنات را ترسیم می کند و به ذات خود یکی از بزرگترین دلایل وحدانیت الله به شمار می رود ، و درسورۀ صافات آیۀ (۶) و درسورۀ ملک آیۀ (۵) بیان منظرۀ زیبای آسمان است.

دلیل سوم: حفاظت آسمان از شیاطین: ﴿وَحَفِظْنَٰهَا مِن كُلِّ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿١٧﴾﴾ «وآن را از هر شیطان رانده شده، حفاظت کردیم»، درسورۀ ملک آیۀ (۵) هردو نوع دلیل را یکجا ذکر

کرده است: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ۝٥﴾ «و شکی نیست که ما آسمان دنیا را به ستار گان آراستیم وآن (ستاره) ها را برای شیاطین سنگپاره قرار دادیم و برای آن شیاطین(درآخرت) عذاب آتش سوزان را آماده کرده ایم».

پس اگر شیاطین برای شنیدن اخبار آسمانی تلاش رفتن به آسمان را کنند، هدف آتش پاره ها قرار می گیرند، چنانکه می گوید: ﴿إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ۝١٨﴾ «مگر کسی که به دزدی گوش فرا نهد، پس آتش شعله ور و روشنی به دنبال او می رود » و به او اصابت می کند، پس آن شیطان یا کشته می شود و یا مجروح شده به زمین بر می گردد، چنانکه درسورۀ صافات می گوید: ﴿إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝١٠﴾ «جز کسی که (سخنی را از عالم فرشتگان) به سرعت برباید، پس شعلۀ سوزندۀ درپی او می افتد» .

شیاطین را هدف خم پاره های آتشین قرار دادن، بعد از بعثت پیغمبر ﷺ صورت گرفت، تا جلو اشتباه وحی با کهانت گرفته شود، چنانکه درسورۀ جن آیۀ (۹) از جن ها حکایت نموده است که گفتند: ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ۝٩﴾ «و ما (پیش ازین) درگوشه ها وکناره های آسمان (برای ربودن سخنان فرشتگان) می نشستیم، اکنون اگر کسی بخواهد (به سخنان فرشتگان) گوش فرا نهد، شعلۀ آتشین را آماده برای خود می یابد» که هدف آن قرار می گیرد.

آنچه تا اینجا ذکر شد، همه دلائل سماوی بود، حالا به بیان دلائل ارضی می پردازد .

دلیل چهارم: هموار ساختن زمین است: ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾ «و زمین را گستردیم» ، هموار نموده برایش طول وعرض قرار دادیم تا قابل سکونت و اسقرار و محل انتفاع انسان وحیوانات گردد ، و درسورۀ ذاریات می گوید: ﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ۝٤٨﴾ «و زمین را هموار ساختیم، پس ما چه خوب هموار کننده ایم».

دلیل پنجم: ایجاد کوه ها است: ﴿وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ﴾ « و درآن کوه های ثابتی را افگندیم» ، تا حرکت آن باعث اضطراب و تشویش انسان نگردد، طوری که درسورۀ نحل آیۀ (۱۵) می گوید: ﴿وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ «و در زمین کوه های ثابت افگندیم، تا شما را حرکت ندهد».

و درسورهٔ مرسلات آیهٔ (۲۷) می گویـد: ﴿وَجَعَلۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٖ وَأَسۡقَيۡنَٰكُم مَّآءٗ فُرَاتٗا ٢٧﴾ «و در زمین کوه های ثابت و بلندی را آفریدیم و شما را آب گوارا نوشانیدیم».

دلیل ششم: تهیهٔ وسائل زندگی بشر و سائر حیوانات را بیـان مـی کنـد: ﴿وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيۡءٖ مَّوۡزُونٖ ١٩﴾ « و درآن، از هر نوع گیاه مناسب رویاندیم »، یعنی گیاهان و نباتات متنوع و سودمندی آفریدیم، که شناخت هرکدام، دلیلی برای شناخت الله تعالی است.

همچنان می توان کلمهٔ «إنبات» را درینجا به معنی وسیع آن قرار داد که عبارت از ایجـاد و آفرینش است، و «مَّوۡزُونٖ » را به معنی مقدر و معـین قـرار داد، یعنـی در زمـین درختـان، گیاهان و همهٔ اشیای مورد ضرورت انسان را به مقدار معین و متناسب، آفریده ایم، چنانچـه الله تعالی درسورهٔ رعد آیهٔ (۸) می گوید: ﴿وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ﴾ «وهرچیـز نـزد او بـه اندازهٔ (معین) است»، یعنی هر چیز دارای کمیت معین است، اشاره به اینکه نظم و نسقی کـه درهمه چیز و در جهان، کار فرما است همه به اندازهٔ معین و مناسب آفریده شده اند، چنانکه درسورهٔ قمرآیهٔ (۴۹) می گوید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ﴾ «شکی نیست که ما هـر چیـز را بـه اندازه آفریده ایم».

برخی از مفسرین گفته اند: ضمیر در «فِيهَا» به سوی «جبـال» راجـع اسـت، و مقصـود از «مَّوۡزُونٖ » هر چیزی است که وزن کرده شود، مانند طلا، نقره ، مس، بـرنج و غیـره معـدنیات، درینصورت «إنبات» به معنی آفرینش معادن است، و معنی آیه چنین می شود: «و ما در کـوه ها از هر چیز قابل وزن (یعنی معادن را) آفریدیم» .

- از آنجا که وسائل زندگی انسان به نباتات منحصر نیست، بلکه اشیای مورد نیاز دیگـری نیز دارد، لذا می گوید: ﴿وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَ﴾ «و بـرای شـما در زمـین وسـائل زنـدگی را آفریدیم»، اعم از غذا، دوا، آب و هوا، وغیره که نبودن هرکدام آنها، زندگی انسـان را مختـل می سازد، چنانکه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۰) مـی گویـد: ﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَۗ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ﴾ «و ما شما را در زمین تسلط وحکومت بخشیدیم و بـرای شـما انـواع وسائل زندگی را درآن آفریدیم، ولی شما کمتر سپاس گزاری می کنید» .

- سپس می گوید: ﴿وَمَن لَّسۡتُمۡ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ ٢٠﴾ «وکسی را (آفریدیم) که شما روزی دهندۀ او نیستید» مانند خادمان ومحکومان، و مواشی و حیواناتی که همه درخدمت شما قرار دارند، اما روزی آنها به دوش شما نیست.

دلیل هفتم: اینکه خزانۀ بی انتهائی هرچیز در انحصار او است: ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ﴾ «وهیچ چیزی نیست مگر اینکه گنجینه های آن نزدما است»، یعنی همه انواع رزق و روزی، بلکه همه چیز در اختیار الله تعالی است، و همه چیز برای او سهل آسان است. ﴿وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ٢١﴾ «و ما آن را، جز به اندازۀ معینی فرود نمی آوریم» برابر است که رزق و روزی باشد یا باد و باران باشد، همه را به اندازۀ معینی که مقتضای حکمتش باشد، فرود می آورد.

دلیل هشتم: باد و باران است: ﴿وَأَرۡسَلۡنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ﴾ «و بادها را برای بار دار ساختن (ابرها) می فرستیم». «لَوَٰقِحَ» جمع «لاَقِحة» به معنی باردار کننده، و مقصود از «رِيَاح لَـوَاقِح» بادهائی است که قطعه های متفرق ابر را به هم یکجا می کند و آنها را آمادۀ باران می سازد، و همچنان عملیۀ القاح دیگری را که باد ها انجام می دهند، اینست که اجزای مذکر نباتات و درختانی را که القاح ذاتی ندارند، به گل هائی نباتات و درختان مؤنث می رساند و بدین وسیله آن درختان و نباتات باردار می شوند و میوه می گیرند.

سپس امری را که بر وزیدن بادها مرتب می شود، ذکر می کند: ﴿فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَسۡقَيۡنَٰكُمُوهُ﴾ «پس از آسمان آبی را فرو می ریزیم و شما را از آن می نوشانیم»، همچنان سورۀ نحل آیۀ (۱۰) و سورۀ واقعه آیۀ (۶۸-۷۰) نیزد دیده شود .

مراد از «السَّماء» درینجا ابراست، و صیغه های ماضی درینجا همه به معنی حال است، چون اموری که درین آیه ذکر شده اند، همه یک عمل دوامدار است .

- درپایان این دلایل هشتگانه، می گوید: ﴿وَمَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ٢٢﴾ «درحالیکه شما جمع کننده وحفاظت کننده آن نیستید»، یعنی شما نمی توانید این ابرها را که منابع باران اند، به هم یکجا کنید و بعد از نزول باران شما نمی توانید آب آن را یکجا جمع نموده محافظت کنید، و این تنها الله تعالی است که چنین کاری را می کند، و آن را در قله های کوه ها و دره ها به صورت یخ بسته، و در زیر زمین نگهداری می کند، و سپس آن را به صورت چشمه سارها و دریا ها جاری می سازد.

دلیل نهم: زنده ساختن و میراندن است: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ﴾ «و مائیم که زنده می گردانیم ومی میرانیم»، و درسورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد، سپس آن را بازمی گرداند درحالیکه این کار (یعنی آفرینش دوباره) برای او آسانتر است».

- ﴿وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿٢٣﴾﴾ «و مائیم که وارث (همه جهان) هستیم »، «وارث» به معنی ماندگار، باقی و مالک است، یعنی همه فنا می شوند و می روند، و تنها الله تعالی باقی می ماند، درسورهٔ مریم آیهٔ (۴۰) می گوید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ ٱلْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾﴾ «شکی نیست که ما زمین و کسی را که برآن است به میراث می گیریم و به سوی ما باز گردانده می شوند»، درسورهٔ حدید آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا۟ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «و چرا شما در راه الله خرج نمی کنید درحالیکه میراث آسمانها و زمین از آن الله است»، سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۰) و سورهٔ قصص آیهٔ (۵۸) نیز ملاحظه شود.

دلیل دهم: علم کامل پروردگار است: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ ﴿٢٤﴾﴾ «وشکی نیست که ما هم پیشینان شما را می دانیم، وهم پسینان شما را می دانیم» .

«ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ» به معنی پیشینان، کسانی که مرده اند، و «ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ» پسینان، کسانی که تا هنوز نمرده اند، یعنی از زمان وجود آدم تا وقت حاضر تا قیام قیامت تمام انسانها و تمام اعمال و احوال ظاهری و باطنی آنها را می داند و هیچ حالت ایشان از او پوشیده نیست، خواه از متقدمین باشد یا از متأخرین یا غیر از ایشان.

- بعد از شرح قدرت و علم کامل خود، به اثبات معاد جسمانی می پردازد: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ﴾ «ویقینا پروردگارت آنها را (دو باره) گرد هم می آورد»، و این زندگی دوباره حتمی ولازمی است و درپیشگاه کمال قدرت وکمال علم الله سبحانه دشوار نیست.

درینجا جملهٔ {وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ} را به حرف تأکید و ضمیر فصل «هُوَ»، مؤکد ساخت و به کلمهٔ «رَبَّكَ» آیه را شروع کرد، چرا که درینجا دو چیز مقصود است: یکی بیان شأن و مکانت پیغمبر ﷺ نزد الله تعالی، دوم رد بر مشرکانی است که در مورد معاد جسمانی پیغمبر ﷺ را تکذیب نموده بودند، چنانچه این تکذیب آنان در سورهٔ سبأ ، آیهٔ (۲۹) ذکر شده است.

- درپایان می گوید: ﴿إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝٢٥﴾ «زیرا او باحکمت و دانا است».

دلیل یازدهم دلائلی که تا اینجا ذکر شد، همه دلایل آفاقی بودند، اکنون برای اثبات مسئلهٔ توحید، دلیل نفسی ذکر می کند که خلقت انس وجن است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ۝٢٦﴾ « و حقا که ما انسان را ازگِل خشکیده ای که از گِل سیاه بدبو (گرفته شده بود) آفریدیم» . «صَلْصَٰلٍ» گِل خشکیده و سِفال گونه ، «حَمَإٍ» تیره و سیاه، «مَّسْنُونٍ» تغییر خورده، گندیده ، پس «حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» گِلی است که به سبب مجاورت زیاد با آب، رنگ و بویش متغیرشود، و چنین گِل، زمانی که بخشکد، به آن «صَلْصَٰلٍ» گفته می شود ، و درسورهٔ صافات می گوید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَٰهُم مِّن طِينٍ لَّازِبٍ ۝١١﴾ «یقینا ما آنهارا ازگِل چسپناک آفریدیم» .

- سپس مادهٔ خلقت جن را بیان می کند : ﴿وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ۝٢٧﴾ «وجن را پیش از آدم، از آتش سوزان آفریدیم» ، «ٱلسَّمُومِ» آتش سوزان و کشنده، و «سموم» در اصل باد سوزانی را گویند که از مسامات جلد به داخل بدن نفوذ کند، گاهی در روز می باشد و گاهی در شب، و «سَمٌّ» - به معنی زهر - از همین کلمه مأخوذ است.

بیان خلقت انسان و جن، درسورهٔ الرحمن از آیهٔ (۱۴-۱۵) نیز شده است. و اینکه خلقت جن از چنین آتش شعله ور چگونه و به کدام شکلی بوده است، و اینکه چنین موجودات چگونه توالد و تناسل دارند، این همه اموری است که از درک بشر، فراتر است، و در بارهٔ وجود چنین مخلوقات یعنی جن ها، آیات متعددی خبر داده است و حتی سوره ای مستقلی در قرآن کریم درین باره نازل شده است، و احادیث نبوی که بر وجود جن ها و تأثیر مثبت و منفی آنها بالای انسان، دلالت دارد، بس زیاد است، لذا انکار از وجود چنین مخلوقات، انکار از بخشی از قرآن کریم و احادیث نبوی است، و سبب چنین انکارها، همانا داور ساختن عقل ناقص بشری، و نادیده گرفتن آیات و احادیث نبوی ﷺ است.

۞۞۞

بخش سوم: (از آية ۲۸-۸۶) بیان کیفر تخلف از دستور الهی در ضمن چهار قصه.

قصهٔ اول : (از آیهٔ ۲۸-۵۰)

عداوت ابلیس با بنی آدم، و بیان سرانجام بد پیروان شیطان و انجام نیک مومنان

﴿ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ
فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٢٩﴾ فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ
ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُۥ
مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٣٣﴾ قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ ٱللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ
﴿٣٥﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾
قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ
﴿٤٠﴾ قَالَ هَٰذَا صِرَٰطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ
ٱلْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾
إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ٱدْخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَٰنًا
عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾ ۞ نَبِّئْ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا
ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلْعَذَابُ ٱلْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾ ﴾

ترجـمه:

۲۸- و بیاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من می خواهم از گِل خشکیده ای که از گِل سیاه بدبو باشد، آدمی بیافرینم.

۲۹- پس هنگامی که او را برابر کردم و از روح خود در وی دمیدم، همگی او را سجده کنید.

۳۰- پس فرشتگان همگی او را سجده کردند.

۳۱- جز ابلیس ابا کرد ازینکه با سجده کنندگان باشد.

۳۲- (الله) گفت: ای ابلیس چرا تو باسجده کنندگان نیستی؟

۳۳- گفت: من برای بشری که تو او را از گِل خشکیده ای سیاه بدبو آفریده ای ، سجده
نمی کنم.
۳۴- (الله)گفت: ازبهشت بیرون شو که تو رانده شده یی.
۳۵- تا روزقیامت بر تو لعنت خواهد بود .
۳۶- (شیطان) گفت: پروردگارا ! تاروزی که برانگیخته می شوند مرا مهلت ده.
۳۷- گفت: تو ازمهلت داده شده گانی ..
۳۸- تا روز وقت معین .
۳۹- گفت: پرودرگارا ! بخاطر اینکه مرا گمراه کردی، البته برای آنها (معاصی و متاع دنیـا) را
در زمین می آرایم و البته همه ای ایشان را گمراه می کنم.
۴۰- مگر بندگان مخلصت را (نمی توانم گمراه کنم) .
۴۱- (الله) گفت: این اخلاص، راه مستقیم من است.
۴۲- یقینا تو بر بندگان خاص من تسلط نداری، جز گمراهانی که از تو پیروی کنند.
۴۳- و یقینا دوزخ وعده گاه همۀ آنها است.
۴۴- آن را هفت دروازه است، و برای هر دروازه ای، گروه معینی از آنها تقسیم شده است.
۴۵- شکی نیست که پرهیزگاران درمیان باغ ها و چشمه سارها هستند.
۴۶- به آنها گفته می شود: به سلامت و امنیت داخل این باغها شوید.
۴۷- و هر نوع کینه را از سینه های شان دور می کنـیم و برادرانـه برتخـت هـا رویـای روی
یکدیگر می نشینند.
۴۸- درآنجا هیچ رنجی به آنها نمی رسد و نه از آنجا بیرون کرده می شوند.
۴۹- بندگانم را آگاه کن که من آمرزگار مهربانم.
۵۰- و اینکه عذاب من، عذاب بسیار دردناک است.

تفسـیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث شده است:

۱- خبر از خلقت آدم و دستور سجده به فرشتگان برای آدم‌علیه‌السلام
۲- بیان تخلف ابلیس از سجده در برابر آدم علیه‌السلام و انجام بد آن
۳- بیان پاداش پرهیزگاران.

موضوع اول: خبر از خلقت آدم و دستور سجده به فرشتگان برای آدم عليه السلام

الله سبحانه بعد از آنکه خلقت اول انسان را بیان کرد وتکوین او را دلیل وحدانیت وکمال قدرت خود قرار داد، به دنبال آن ماجرای آفرینش او را که بیانگر شرف او و انقیاد ملائکه وتخلف ابلیس است، شرح می دهد: ﴿ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ ﴾ «بیاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من می خواهم از گِل خشکیده ای که از گِل سیاه بدبو باشد، آدمی بیافرینم» .

- پیش از آنکه الله تعالی آدم را بیافریند، به فرشتگان دستور داد: ﴿ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٢٩﴾ ﴾ «پس هنگامی که او را برابر کردم و از روح خود در وی دمیدم، همگی او را سجده کنید»، این دستور و فرمان ، متوجه ابلیس نیز بود و صدور این فرمان پیش از خلقت آدم، دلیل کرامت و بزرگی آدم و اشاره به این مطلب بود که الله تعالی او را برای خلافت زمین آفریده است.

هنگامی که آدم عليه السلام آفریده شد، آنچه شائسته حالش بود، از عقل و شعور و خصلت های نیکو و اسباب و مدارک علمی، همه به او داده شد و زمان سجده کردن فرشتگان در برابر آدم فرا رسید: ﴿ فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ ﴾ «پس فرشتگان همگی سجده کردند».

تعبیر به ﴿ كُلُّهُمْ ﴾ اشاره به اینست که هیچ یک از فرشتگان از سجده کردن تخلف نکردند، و ﴿ أَجْمَعُونَ ﴾ اشاره به آنست که همگی یکبار، سجده کردند.

موضوع دوم: بیان تخلف ابلیس از سجده در برابر آدم عليه السلام و انجام بد آن

۱- با آنکه ابلیس نیز به سجده مأمور بود، اما او سجده نکرد، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣١﴾ ﴾ «مگر ابلیس ابا ورزید که از سجده کنندگان باشد».

برخی از مفسرین، استثناء را درین آیه، از نوع استثنای متصل قرار داده اند، بدان سبب که ابلیس نیز با فرشتگان زندگی می کرد، و برخی از مفسرین، استثنای مذکور را از نوع استثنای منقطع یعنی به معنی «لَكِن» قرار داده اند، چرا که ابلیس از جملۀ فرشتگان نبود.

استثناء را درین آیات، از هر نوعی که بگیریم، آنچه که از ظاهر آیات قرآن کریم دانسته می شود اینست که همراه با فرشتگان، ابلیس نیز به سجده کردن مأمور بوده است، اما او از سجده کردن ابا ورزید.

۲- هرگاه ابلیس ازفرمان پروردگار تخلف ورزید، مورد سوال قرار گرفت: ﴿قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٣٢﴾ «الله گفت: ای ابلیس چرا تو با سجده کنندگان نیستی»؟ چرا از فرمان پروردگار سرپیچی کردی و امر پروردگار را به جای نیاوردی!

۳- ابلیس با استدلال به قیاس شَبَه، خود را برتر از آن دانست که در برابر آدم سجده کند: ﴿قَالَ لَمۡ أَكُن لِّأَسۡجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقۡتَهُۥ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٣٣﴾ «گفت: من برای بشری که تو او را از گِل خشکیده، از گِل بد بوی سیاه، آفرید ای، سجده نمی کنم».

ابلیس درینجا برای نافرمانی خود، پستی عنصر خلقت آدم را دلیل قرار دارد، اما درسورۀ ص آیۀ (۷۶) برتری عنصر خود را بر عنصر آدم، سبب تخلفش از فرمان الهی، قرار داده است: ﴿قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦﴾ «گفت: من از وی بهترم زیرا مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای»، و آتش نسبت به گِل بهتر است و به این اساس من از آدم برترم و هیچ گاه اعلی، ادنی را تعظیم نمی کند، چرا که این امر خلاف قیاس و خلاف مقتضای عقل است، و من کاری نمی کنم خلاف قیاس باشد.

اما ابلیس از خصوصیات و بهتری خاک و از امتیاز و برتری آدم، از لحاظ استعدادی که در او نهاده شده بود و سبب اصلی تعظیم وتقدمش بود، غافل ماند، لذا به قیاس فاسد تمسک گرفت، و مردود ابدی گردید.

علماء گفته اند: نخستین کسی که (درعبادت) به قیاس فاسد استدلال کرد، ابلیس بود، و به همین ترتیب عبادت خورشید و ماه و انواع شرک و بدعتی را که مشرکان و مبتدعان احداث نموده اند، همه ناشی از قیاس فاسد است؛ و به همین ترتیب انکار جهمیه از صفات الهی و از «عُلوّ» او برعرش و از کلام و رؤیت پروردگار درآخرت، و همچنین انکار گروه «قدریه» از اراده و مشیت الله، همه ناشی از قیاس فاسد است، همچنین زنادقه و دهریه که از معاد جسمانی انکار نموده اند، ناشی از همین قیاس است.

۴- پس الله سبحانه بی آنکه به قیاس شیطان جواب گوید، ازمقام ومنزلتی که داشت، اورا سقوط داد: ﴿قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ٣٤﴾ «گفت: از بهشت بیرون شو که تو رانده شده ای»، ضمیر «مِنۡهَا» به سوی بهشت، راجع است، و برخی آن را به سوی «ملائکه» راجع کرده اند، یعنی «از زمرۀ فرشتگان بیرون شو که تو رانده شده ای»، چرا که بعد ازین تو شائستۀ آن نیستی که درصف فرشتگان قرار داشته باشی.

- این غرور و قیاس شیطان نه تنها عامل سقوطش گردید، بلکه منشأ طرد وسبب لعنت ابدی او نیز شد: ﴿ وَإِنَّ عَلَيْكَ ٱللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٣٥﴾ ﴾ «وتا روز جزا برتو لعنت خواهد بود».

۵- هنگامی که شیطان از مقام ومنزلتش سقوط کرد، عداوتش با آدم وفرزندانش شدید تر شد، ازین جهت درخواست مهلت کرد: ﴿ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ ﴾ «گفت: ای پروردگارم تا روزی که برانگیخته می شوند مرا مهلت ده»، این درخواست او بدان سبب نبود که او از نا فرمانی خود پشیمان شده باشد، و خود را اصلاح وگذشته را جبران کند، بلکه منظورش، فراهم ساختن زمینهٔ انتقام و دشمنی با آدم عليه السلام و با نسل او بود .

۶- پس الله سبحانه طبق جکمت بی پایانش، درخواست او را پذیرفت و پذیرش این درخواست، در حقیقت آغاز ابتلای آدم بود: ﴿ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ ﴾ «(الله) گفت: تو ازمهلت داده شده گانی تا روز وقت معین» که هنگام نفخهٔ اولی است و درآن وقت همه خلائق رهسپار عدم می گردند.

۷- هنگامی که خواست شیطان پذیرفته و مطلوبش حاصل شد، به دنبال آن ارادهٔ باطنی وخبث نفس خود را آشکار نمود، اگر چه حال او از پیش برای الله سبحانه معلوم بود: ﴿ قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «گفت: ای پروردگارم! بخاطر اینکه مرا گمراه کردی البته برای فرزندان آدم معاصی (و زینت دنیا) را در زمین می آرایم وهمهٔ آنها را گمراه می کنم».

و چون شیطان از قرائن احوال پی برده بود که وسوسه های او دردل بندگان مخلص الله هیچ گونه تأثیری نمی کند، ازینجهت آنها را مستثنی قرار داده گفت: ﴿ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ ﴾ «مگر بندگان مخلصت را» نمی توانم گمراه کنم .

- این ادعای شیطان درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۶-۱۷) و درسورهٔ إسرا آیهٔ (۶۲) بیشتر توضیح شده است ، درسورهٔ سبا آیهٔ (۲۰) می گوید: ﴿ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾ «و واقعا شیطان گمان خود را در بارهٔ آنان راست گرداند، پس همگی او را پیروی کردند، به جز گروه مومنان».

- سپس الله سبحانه راه نجات از شیطان را بیان داشت: ﴿ هَٰذَا صِرَٰطٌ عَلَىَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ ﴾ «این اخلاص راه راست من است» که به سوی من منتهی می شود، هرکسی که بندگی مرا به طریق اخلاص انجام دهد، بر صراط مستقیمی است که او را به دار کرامت و سعادت ابدی می رساند.

به اساس این توجیه، «هَـٰذَا» اشاره به سوی اخلاصی است که در آیه قبلی ذکر شـد و یـا اینکه «هَـٰذَا » اشاره به سوی آیه بعدی است، یعنی «این راه راست من است که بـر بنـدگان (خاص) من تو را تسلط نخواهد بود».

البته امام طبری حرف «عَلَيَّ » را به معنی «إِلَيَّ» قرار داده آیه را به معنـی تهدیـد و وعیـد گرفته است. بنا برین توجیه معنی آیه چنین است: «این راه (بازگشت) راست بـه سـوی مـن است» و همه به سوی من باز می گردند، کسی نمی تواند از من فرار کنـد، و شـما را در برابـر اعمال تان پاداش و یا مجازات خواهم کرد.

سپس الله تعالی می فرماید: ﴿ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ ﴾ «قطعا تو را بر بنـدگان من غلبه نیست»، یعنی آن عده از بندگانم که هدایت را برای ایشان مقدر سـاخته ام، تـو نمی توانی آنها را گمراه کنی ﴿إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝٤٢﴾ «جز گمراهانی که تو را پیـروی کنند»، پس سلطان و غلبهٔ تو تنها بر آنها خواهد بود ، درسورهٔ نحل آيهٔ (۹۹-۱۰۰) افـرادی را که شیطان برآنها سلطه ندارد و کسانی را که دربند شـیطان قـرار گرفتـه انـد، روشـن ساخته است ملاحظه شود.

- سپس پیروان شیطان را تهدید نموده می فرماید: ﴿ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ۝٤٣ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ ﴾ «و یقینا دوزخ وعده گاه همهٔ آنها است که آن را هفت دروازه است» .

- بعد از آن دوزخیان را به هفـت دروازه تقسـیم مـی کـند: ﴿لِكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ۝٤٤﴾ «برای هر دری از آنها گروهی معین گردیده اسـت»، هرگروهـی از پیـروان ابلـیس از دروازهٔ که برای ایشان معین شده است، وارد جهنم می شوند.

درتفسیر این «سبعة أبواب» دو قول است:

۱- اینکه جهنم ، هفت دروازه دارد، هـرکس مطـابق عقیـده وعملـش از دروازهٔ مناسـب حالش وارد دوزخ می شود- أعاذنا الله منها-

۲- بعضی علماء گفته اند: مراد از آن طبقات دوزخ است که یکی بالای دیگری قـرار دارد، و این طبقات را، درکات هم نامیده می شود، چنانکه درسورهٔ نساء آيهٔ (۱۴۵) دربارهٔ منـافقین فرموده است: ﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۝١٤٥ ﴾ «قطعا منافقـان درپائین ترین طبقه دوزخ قرار دارند».

و چون کفر مراتب مختلف دارد، پس مراتب عذاب کافران نیز مختلف است، هرکسی سزاوار دخول طبقه ای است، وطبقات دوزخ قرار آتی است: ۱- جهنم، ۲- لَظَی، ۳- حُطَمَه، ۴- سَعِیر، ۵- سَقَر، ۶- جَحِیم، ۷- هَاوِیَه.

طبقهٔ اول: برای مومنان گنهگار، طبقهٔ دوم: برای یهود، طبقهٔ سوم: برای نصاری، طبقهٔ چهارم: برای صابئین، طبقهٔ پنجم: برای مجوس، طبقهٔ ششم: برای مشرکین، و طبقهٔ هفتم: برای منافقان است که بدترین وپائین ترین طبقات دوزخ است .[1]

موضوع سوم: بیان پاداش پرهیزگاران

بعد از بیان کیفر مجرمان، اکنون درین آیات، شش نعمت بزرگی را که در قیامت به متقیان داده می شود، شرح می دهد تا باعث ترغیب دیگران گردد:

۱- بیان نعمت های جسمانی: ﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾﴾ «شکی نیست که پرهیزگاران درمیان باغها وچشمه سارها می باشند».

ومتقیان دوگروه اند: یکی مُقرَّبین، دوم اصحاب یمین که اوصاف شان درسورهٔ واقعه از آیهٔ (۱۰-۳۷) توضیح داده شده است، وهریکی ازآنها مستحق مرتبهٔ خاصی در جنت می باشند که درسورهٔ الرحمن بیان شده است:

اول: در بارهٔ مقربین که در مرتبهٔ اول قرار دارند، درآیهٔ (۴۶) آن سوره می گوید: ﴿وَلِمَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ﴾ «و برای کسی که از ایستاد شدن درپیشگاه پروردگارش بترسد، دو بهشت است» ، یک جنت در برابر طاعت و جنت دیگر در مقابل ترک معصیت .

دوم: در بارهٔ اصحاب یمین که در مرتبهٔ دوم قرار دارند، بهشت ایشان نیز در مرتبهٔ دوم می باشد، درآیهٔ (۶۲) همان سوره می گوید: ﴿وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾ «جز این دو بهشت، دو بهشت دیگر است»، درمیان این چهار بهشت، چهار چشمه نیز وجود دارد که از آب خالص، از شیر، از شراب غیر مسکر و از عسل تصفیه شده، می باشد، چنانچه درسورهٔ محمد آیهٔ (۱۵) الله تعالی فرموده است: ﴿مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗى﴾ «صفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است (چنین است که) در آن نهرهائی است از آبی که بوی گین نیست و نهرهائی است

۱- نگاه : تفسیر فتح القدیر: ۱۳۲/۳ ، و تفسیر مراغی : ۳۴/۱۳ و تفسیر مراح لبید : ۴۴۴/۱.

از شیر که مزهٔ آن تغییر نیافته است و نهرهائی است از شرابی که برای نوشندگان لذت بخش است و نهرهائی است از عسل تصفیه شده».

۲-۳- به دو نعمت معنوی مهم که عبارت از سلامت از هر گونه رنج و امنیت از هرنوع خطر است، بشارت داده شده استقبال می شوند: ﴿ ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ «درینجا با سلامت و امنیت درائید».

۴- پاک سازی سینه های شان از هر نوع آلایش معنوی: ﴿ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٤٧﴾ ﴾ «و هر نوع کینه را از سینه های شان دور می کنیم و برادرانه برتخت ها رویا رویی یکدیگر می نشینند»، پیش ازآنکه بهشتیان به بهشت وارد شوند، الله تعالی هر نوع کینه و حقد و حسد را از دل های شان می زداید و آنها را از هر نوع آلایش حسی و معنوی پاک ساخته به بهشت داخل می کند، چنانچه از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«يَخْلُصُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، فَيُحْبَسُونَ عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيُقَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ، مَظَالِمُ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى إِذَا هُذِّبُوا وَنُقُّوا أُذِنَ لَهُمْ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَأَحَدُهُمْ أَهْدَى بِمَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا»

«مومنان از دوزخ نجات می یابند، پس بر سر پلی در میان بهشت و دوزخ نگاه داشته می شوند و از ایشان در برابر ظلم هائی که در دنیا در میان شان بوده برای یکدیگر قصاص گرفته می شود، تا آنگاه که خوب پاک و صاف شدند، برای ایشان اجازه داده می شود که به بهشت داخل شوند، پس سوگند به کسی که جان محمد (ﷺ) در دست اوست، هر کدام از بهشتیان، به منزلش در بهشت، بیشتر ازآن رهیاب است که به منزلش در دنیا رهیاب بود». (۱)

از محمد بن سیرین روایت شده است که أشتر (نخعی) (۲) اجازهٔ داخل شدن بر علی رضی الله عنه را خواست، پس علی رضی الله عنه او را اجازه نداد، چرا که با پسر طلحه رضی الله عنه صحبت داشت، سپس

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب القصاص یوم القیامة، حدیث: ۶۵۳۵ .

۲- أشتر بن مالک نخعی ، از سران فتنه و شورش بر ضد عثمان رضی الله عنه بود، بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه، به علی رضی الله عنه بیعت کرد. در «سیر أعلام النبلاء» ، نقل شده است که عمر رضی الله عنه به سوی «أشتر» نگریست، سپس گفت: «إن للمسلمين من هذا يوما عصيبا» مسلمانان از دست این شخص ، با روزگار سختی روبرو خواهند شد .

برای «أشتر» اجازۀ داخل شدن را داد، هنگامی که أشتر داخل شد، به علی ﷺ گفت: فکر می کنم که تو به خاطر این شخص، برایم اجازۀ داخل شدن را ندادی ؟ علی ﷺ گفت: آری، «أشتر» گفت: من فکر می کنم اگر فرزند عثمان نزدت می بود، باز هم به من اجازۀ ورود نمی دادی؟ علی ﷺ گفت: آری، چنین است، امید وارم که من و عثمان از کسانی باشیم که الله تعالی در بارۀ ایشان فرموده است: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ﴾.

همچنان امام طبری از کثیر نواء روایت کرده است که او گفت: من بر ابو جعفر محمد بن علی (امام باقر رحمه الله) داخل شدم، و گفتم: تو را به الله سوگند می دهم ، آیا از ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) اظهار برائت کنم؟ پس ابو جعفر در جواب گفت: اگر من به تو چنین دستور دهم گمراه بوده از رهیابان نخواهم بود، ای کُثَیِّر ! با آنها دوستی کن، اگر به تو کدام ضرری رسید به گردن من، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ﴾ (۱).

ازین روایات دانسته می شود آنچه به سوی اهل بیت نسبت داده می شود که گویا آنان از ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابۀ پیغمبر ﷺ برائت می کردند، این همه دروغ و بی اساس بوده و از افتراءات رافضه بر اهل بیت پیغمبر ﷺ است.

۵- بیان نفی ضرر جسمانی از ایشان: ﴿لَا يَمَسُّهُمۡ فِيهَا نَصَبٞ﴾ «و در آنجا به آنها هیچ رنجی نمی رسد»، نه مانده می شوند و نه خسته و پریشان حال می گردند.

۶- بیان جاودانگی شان در بهشت: ﴿وَمَا هُم مِّنۡهَا بِمُخۡرَجِينَ ۝٤٨﴾ «و نه از آنجا بیرون کرده می شوند»، در یک حدیث شریف آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلاَ تَسْقَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلاَ تَمُوتُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلاَ تَهْرَمُوا أَبَدًا، وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلاَ تَبْتَئِسُوا أَبَدًا»

«فریاد کننده ای، فریاد می کند: (ای اهل بهشت!) شما همیشه صحتمند بوده هیچ گاه بیمار نمی شوید، شما همیشه زنده مانده هیچ گاه نمی میرید، شما جوان می مانید و هیچ پیر نمی شوید، و شما همیشه در نعمت و آسایش بوده هیچ گاه زبون حال نمی شوید».(۲)

۱- تفسیر طبری: ۵۲۱/۷ .

۲- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، حدیث: ۷۳۳۶ .

موضوع چهارم: مرحمت الهی در حق غیر متقیان

هرگاه نعمت های فراوان و دل انگیز بهشت را بیان داشته آن همه را به مومنان متقی وعده داد، ممکن بود که موجب یأس و نا امیدی مؤمنان غیر متقی می شد، پس الله سبحانه به وسعت رحمت خود مژده می دهد که نباید نا أمید شوند: ﴿نَبِّئْ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾﴾ «به بندگانم خبر ده که من آمرزگار مهربانم»، اگر از گناهان شان توبه کنند به مقتضای وصف غفران، گناهان شان را می بخشم و به مقتضای رحمت خود آنان را نیز ازین نعمت ها برخوردار می گردانم.

اما از آنجاکه ممکن بود با استفاده ازین دو وصف، به ارتکاب جرائم دلیری نمایند، لذا از شدت عذاب خود خبر می دهد: ﴿وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ ﴿٥٠﴾﴾ «وآنها را خبر ده که عذاب من، عذاب دردناک است» پس به این ترتیب مومنان را درمیان خوف و رجا قرار می دهد، در حدیث شریف آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«لَوْ تَعْلَمُوْنَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ لاَتَّكَلْتُمْ وَ مَا عَمِلْتُمْ مِنْ عَمَلٍ، وَ لَوْ عَلِمْتُمْ قَدْرَ غَضَبِهِ مَا نَفَعَكُمْ شَيْءٌ»

«اگر شما اندازهٔ (وسعت و فراخی) رحمت الله عز و جل را بدانید، البته بر رحمت او توکل نموده هیچ عمل خوبی را انجام نخواهید داد و اگر مقدار (شدت) غضب او را بدانید، هیچ عملی شما را سودی نخواهد داد» ([1]) ، یعنی چنین گمان خواهید کرد که هیچ عملی برای شما سودمند واقع نخواهد شد.

در تفسیر طبری از قتاده رحمه الله به سند مرسل روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«لَوْ يَعلمُ العبدُ قَدْر عَفْوِ اللّهِ لما تورّعَ من حرام، وَلَو يَعلم قَدْر عَذَابِهِ لَبخع نفسَه»

«اگر بنده اندازهٔ (فراخی) عفو و گذشت الله را بداند، البته از حرام اجتناب نخواهد کرد و اگر بنده اندازهٔ (شدت) عذاب او را بداند، البته (از بیم و هراس) جانش را از دست خواهد داد».([2])

و حدیث اول ، معنی این حدیث دوم را تأیید می کند.

۞۞۞

۱- سلسلة الأحاديث الصحيحة، حديث: ۲۱۶۷ .

۲- تفسير طبري : ۵۲۲/۷ .

قصهٔ دوم (از آیهٔ ۵۱-۷۷)

مهمانان ابراهیم عليه السلام و بشارت برای او به یک فرزند صالح و هلاکت قوم لوط عليه السلام

﴿ وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ﴿٥١﴾ إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَـٰمًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا۟ لَا
تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَـٰمٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِى عَلَىٰٓ أَن مَّسَّنِىَ ٱلْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾ قَالُوا۟
بَشَّرْنَـٰكَ بِٱلْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْقَـٰنِطِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ﴿٥٦﴾
قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾ قَالُوٓا۟ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا
لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَآ ۙ إِنَّهَا لَمِنَ ٱلْغَـٰبِرِينَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلُونَ
﴿٦١﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا۟ بَلْ جِئْنَـٰكَ بِمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾ وَأَتَيْنَـٰكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّا
لَصَـٰدِقُونَ ﴿٦٤﴾ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ وَٱتَّبِعْ أَدْبَـٰرَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَٱمْضُوا۟ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
﴿٦٥﴾ وَقَضَيْنَآ إِلَيْهِ ذَٰلِكَ ٱلْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَـٰٓؤُلَآءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾ وَجَآءَ أَهْلُ ٱلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ
﴿٦٧﴾ قَالَ إِنَّ هَـٰٓؤُلَآءِ ضَيْفِى فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿٦٩﴾ قَالُوٓا۟ أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ ٱلْعَـٰلَمِينَ
﴿٧٠﴾ قَالَ هَـٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِىٓ إِن كُنتُمْ فَـٰعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِى سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ
﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَـٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾
وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ ﴾

ترجـمه:

۵۱- و بندگانم را از مهمانان ابراهیم خبر ده.

۵۲- هنگامی که بر او وارد شدند، سلام گفتند، (ابراهیم) گفت: ما از شما بیم ناکیم.

۵۳- گفتند: مترس ما تو را به پسر دانائی بشارت می دهیم.

۵۴- گفت: آیا به من بشارت می دهد با آنکه به من پیری رسیده است! پس چگونه مرا بشارت می دهید؟

۵۵- گفتند: تو را به یک خبر واقعی نوید دادیم، پس از نا امیدان مباش.

۵۶- گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نا امید می شود؟
۵۷- (بعد از آن) گفت: ای فرستادگان! (غیر ازبشارت) ماموریت شما چیست؟
۵۸- گفتند: ما به سوی گروه گنهگاران فرستاده شده ایم.
۵۹- مگر خاندان لوط که ما همهٔ آنها را نجات خواهیم داد.
۶۰- جز همسرش، مقدر داشته ایم که او از باقیماندگان (درعذاب) است.
۶۱- پس هنگامی که فرستادگان (فرشتگان) به خاندان لوط آمدند.
۶۲- لوط گفت: شما گروه ناشناس هستید.
۶۳- گفتند: ما (برای زیان تو نیامده ایم بلکه) همان چیزی را برای تو آورده ایم که (قوم تو) درآن شک داشتند.
۶۴- و ما یک واقعیت حتمی را برای تو آورده ایم و ما راستگویانیم.
۶۵- پس تو خانوادهٔ خود را در قسمتی از شب با خود بکوچان و تو به دنبال آنها حرکت کن، وهیچ کس از شما به پشت سر خویش ننگرد و به آنجائی که مأمور هستید بروید.
۶۶- و به سوی لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان بنیاد آنها برکنده خواهد شد.
۶۷- و اهل شهر (از مهمانان لوط خبرشدند و به سوی خانهٔ او) به خوشحالی آمدند.
۶۸-(لوط) گفت: اینها مهمانان من اند، پس آبروی مرا مریزانید.
۶۹- از الله بترسید و مرا شرمنده مسازید.
۷۰- گفتند: آیا تو را از (میزبانی) مردمان منع نکرده بودیم؟
۷۱- (لوط)گفت: اینها دختران من اند، اگر می خواهید عمل صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید).
۷۲- (ای محمد !) به حیاتت سوگند است که آنها درنشه و مستی خود سرگردان بودند.
۷۳- پس به هنگام طلوع آفتاب آواز هولناکی آنها را فرا گرفت.
۷۴- پس شهر را سرازیر کردیم و بارانی از سنگ گِلی را برآنها باراندیم.
۷۵- حقا که درین داستان برای هوشمندان نشانه ها است.
۷۶- و شهرهای آنها بر سر راه رفت و آمد (کاروانها) قرار دارد.
۷۷- وشکی نیست درین قصه برای مومنان نشانه ای است.

تفسیر:

درین آیات از مطالب آتی بحث می شود:

۱- داستان مهمانان ناشناس ابرهیم (علیه السلام)،

۲- شرح آمدن مهمانان ناشناس به سوی لوط (علیه السلام)،

۳- بیان کیفیت نجات مومنان،

۴- خبرشدن قوم لوط از آمدن مهمانان تازه،

۵- بیان کیفیت هلاکت قوم لوط (علیه السلام).

۱- داستان مهمانان ناشناس ابراهیم (علیه السلام)

در آیۀ قبلی فرمود که «به بنده گانم خبر ده که من ﴿غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ هستم و عذاب من ﴿عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ است»، اکنون قصۀ ای را ذکر می کند که برای مومنان مظهر رحمت و برای پیروان شیاطین مظهر «عذاب أليم» است.

۱- نخست به غرض تمهید سلسلۀ بیان را از مهمانان ابراهیم خلیل (علیه السلام) آغاز نموده می گوید: ﴿وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ۝٥١﴾ «وبندگانم را از مهمانان ابراهیم خبر ده».

۲- سپس از کیفیت ورود این مهمانان وتحیۀ آنها به میزبان شان سخن می گوید: ﴿إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَٰمًا﴾ «هنگامی که بر او وارد شدند سلام گفتند».

۳- و این مهمانان نا شناس اگر چه سلام تقدیم نموده بر ابراهیم (علیه السلام) داخل شده بودند، اما هنگامی که از مهمانی یی که ابراهیم (علیه السلام) برای ایشان تقدیم کرد، نخوردند، ابراهیم (علیه السلام) ازین وضع ابراز نگرانی کرد: ﴿قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ ۝٥٢﴾ «گفت: ما از شما بیمناکیم»، درینجا واقعه را به صورت مختصر بیان داشته است، اما درسورۀ هود آیۀ (۶۹-۷۰) و سورۀ ذاریات آیۀ (۲۴-۲۸) این قصه را بیشتر روشن ساخته است.

۴- بعد از بیان حال میزبان، گفتار مهمانان را حکایت می کند: ﴿قَالُوا۟ لَا تَوْجَلْ﴾ «گفتند: مترس»، زیرا ما عامل نا راحتی تو نیستیم بلکه ﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٍ ۝٥٣﴾ «ما تو را به پسر دانائی مژده می دهیم».

و اینکه مقصود از «غلام علیم» کیست؟ از آیات دیگر قرآن دانسته می شود که مراد از آن اسحاق (علیه السلام) است، چرا که هنگامی که فرشتگان به ابراهیم (علیه السلام) بشارت دادند، همسر بزرگ او (ساره) که زن عقیمی بود، نیز حاضر بود، چنانچه در سورۀ هود، آیۀ (۷۱) الله تعالی

می فرماید: ﴿ وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ ﴾ «و همسرش ایستاده بود پس خندید و ما او را به اسحق مژده دادیم» .

اما «غلام حلیم» که در سورۀ صافات به ابراهیم علیه السلام بشارت داده شده است: ﴿ فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ﴿١٠١﴾ ﴾ مقصودش اسماعیل علیه السلام است که قبل از اسحاق علیه السلام تولد شده بودند.[1]

۵- به هر حال این بشارت تعجب ابراهیم علیه السلام را بر انگیخت، چون در سِنّی که او و همسرش قرار داشت، تولد فرزند ازو در چنین سن، امر بسیار بعید به نظر می رسید، لذا ﴿ قَالَ أَبَشَّرۡتُمُونِي عَلَىٰٓ أَن مَّسَّنِيَ ٱلۡكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾ ﴾ «گفت: آیا مرا بشارت می دهید با اینکه به من پیری رسیده است، پس چگونه مرا بشارت می دهید؟»، و در سورۀ هود از همسر او حکایت نموده است که به خاطر سال خورده گی خود و شوهرش، ازین بشارت ابراز تعجب نموده است: ﴿ قَالَتۡ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٞ وَهَٰذَا بَعۡلِي شَيۡخًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عَجِيبٞ ﴿٧٢﴾ ﴾ «گفت: افسوس بر من، آیا من می زایم درحالیکه من پیر زنم و این شوهرم کلان سال است، البته این امر شگفت آور است!».

۶- فرشتگان به او جواب دادند: ﴿ قَالُواْ بَشَّرۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ ﴾ «گفتند: ما تو را به یک خبر واقعی بشارت دادیم»، که درآن شک و تردیدی وجود ندارد.

سپس او را ازیأس و نا امیدی از رحمت قادر متعال، منع نمودند: ﴿ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡقَٰنِطِينَ ﴿٥٥﴾ ﴾ «پس تو از نا امیدان مباش» .

باز ابراهیم به مهمانانش جواب داد: ﴿ قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نا امید می شود»، یعنی نومیدی از رحمت پروردگار از خصوصیات گمراهان است، چنانچه درسورۀ یوسف فرموده است: ﴿ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨٧﴾ ﴾ «قطعا از رحمت الله جز گروه کافران نا امید نمی شوند».

۷- بعد ازین گفتگو، ابراهیم علیه السلام دانست که آنها ملائکه هستند، لذا خوف از دلش دور شد، پس آن فرشتگان را از اصل ماموریت شان پرسید: ﴿ قَالَ فَمَا خَطۡبُكُمۡ أَيُّهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿٥٧﴾ ﴾ «گفت: ای فرستادگان! ماموریت شما چیست؟» چون اگر مقصود، تنها بشارت دادن می بود، یک فرشته کفایت می کرد در حالیکه آنها جماعه ای از فرشتگان بودند.

۱- تفسیر التحریر والتنویر: ۵۸/۷ ، وتفسیر اضواء البیان: ۱۵۱/۳ ملاحظه شود.

۸- فرشتگان او را از وظیفهٔ خود آگـاه سـاختند: ﴿ قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ ۝٥٨ ﴾ «گفتند: ما به سوی گروه گنهگاران فرستاده شده ایم»، و درسورهٔ ذاریات آیهٔ (۳۲-۳۴) نیز توضیح همین مسئله است.

- سپس از گروه مجرمینی که باید هلاک می شدند، آل لوط را اسـتثنا کردنـد: ﴿ إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمۡ أَجۡمَعِينَ ۝٥٩ ﴾ «مگر خاندان لوط که ما همهٔ آنها را نجات خواهیم داد» .

- البته همسر لوط عليه السلام را ، از خاندانش مسـتثنی قـرار دادنـد: ﴿ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ قَدَّرۡنَآ إِنَّهَا لَمِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ۝٦٠ ﴾ «جز همسرش، مقدر داشته ایم که او از باقیمانده گـان (درعـذاب) اسـت»، باقی ماندن همسر لوط عليه السلام در میان هلاک شوندگان، فیصلهٔ فرشـتگان نبـود، بلکـه فیصلهٔ الهی بود، اما چون تطبیق عذاب بر آن قوم، توسط فرشتگان صورت مـی گرفـت، لـذا بـاقی ماندن او را در میان عذاب شوندگان، به سوی خود نسبت دادند، همانگونه که مقربین پادشاه می گویند: ما چنین فیصله نموده ایم، درحالیکه اصل فیصله از طرف پادشاه است.

۲- شرح آمدن مهمانان ناشناس به سوی لوط عليه السلام

هرگاه بشارت فرشتگان به ابراهیم عليه السلام به پیدایش فرزند دانا و گفتگوی ابـراهیم بـا آنهـا پایان یافت، پس آنها به صورت نوجوانان زیبا رهسپار شهر سدوم گردیدنـد و مسـتقیما وارد خانهٔ لوط علیه السلام شدند، لوط عليه السلام آنها را نشناخت، لذا او سخت پریشان شد .

- ﴿ فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ۝٦١ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ ۝٦٢ ﴾ «پـس هنگـامی کـه فرستادگان به خانهٔ لوط آمدند، (لوط) گفت: شما گروه ناشناسی هستید» ، چرا کـه لـوط عليه السلام چنین جوانان خوش منظر را قبلا ندیده بود، و چون از عمل بد قومش خـوب آگـاه بـود، لـذا مصیبت بزرگی را از سوی قومش برای خود انتظار داشت و بدین سبب سخت نا راحـت شـد، چنانچه درسورهٔ هود آیهٔ (۷۷) می گویـد: ﴿ وَلَمَّا جَآءَتۡ رُسُلُنَا لُوطٗا سِيٓءَ بِهِمۡ وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعٗا وَقَالَ هَٰذَا يَوۡمٌ عَصِيبٞ ۝٧٧ ﴾ «وهرگاه فرستاده گان ما به پیش لوط آمدنـد، بـه سـبب آمـدن آنهـا اندوهگین وتنگدل شد وگفت: این روز دشوار است».

- هنگامی که فرشتگان پریشـانی لـوط عليه السلام را مشـاهده کردنـد پـرده از روی حقیقـت برداشتند: ﴿ قَالُواْ بَلۡ جِئۡنَٰكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمۡتَرُونَ ۝٦٣ ﴾ «گفتند: بلکه ما برای تو همان چیزی را

آورده ایم که (قوم تو) درآن شک داشتند»، یعنی ما مأموریت عذابی را داریم که بارها تو آنها را ازآن عذاب بیم داده ای.

- بازهم برای تاکید مأموریت خود گفتند: ﴿ وَأَتَيْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ بَشَّرْنَٰكَ ﴾ «و ما واقعیت حتمی را برای تو آورده ایم» که در حتمی بودن آن اصلا شکی وجود ندارد که عبارت از عذاب و هلاکت سر تاسری این قوم مجرم است ﴿ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٦٤﴾ ﴾ «و ما راستگویانیم».

۳- بیان کیفیت نجات مومنان

از آنجا که مرحلهٔ تنفیذ عذاب فرا رسیده بود، پیش از وقوع عذاب کیفیت نجات لوط و اهلش را به او تعلیم دادند: ﴿ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ ﴾ «پس تو خانوادهٔ خود را در قسمتی از شب با خود بکوچان»، ﴿ وَٱتَّبِعْ أَدْبَٰرَهُمْ ﴾ «و تو به دنبال آنها حرکت کن»، تا از ایشان مراقبت کنی و کسی از آنها عقب نماند.

- بعد ازآن دستور دیگری به همهٔ آنها دادند: ﴿ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ ﴾ «و (هنگامی که آواز عذاب را بشنوید) هیچ کسی ازشما به پشت سرننگرد».

- سپس سمت حرکت آنها را تعیین نمودند: ﴿ وَٱمْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾ ﴾ «و به همانجا که مأمور هستید بروید»، و جایی که آنها مأمور هجرت و رفتن به سوی آن بودند، سرزمین شام بود.

- بعد ازآن الله سبحانه وقت تنفیذ عذاب و علت بیرون شدن درحصهٔ اخیر شب را بیان می کند: ﴿ وَقَضَيْنَآ إِلَيْهِ ذَٰلِكَ ٱلْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰٓؤُلَآءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾ ﴾ «و ما به سوی لوط این سخن را وحی فرستادیم که صبحگاهان بنیاد آنها برکنده می شود»، چنانکه درسورهٔ هود آیهٔ (۸۱) فرمود: ﴿ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُ أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴾ «و یقینا میعاد (عذاب) ایشان وقت صبح است، آیا صبح نزدیک نیست».

۴- خبر شدن قوم لوط از آمدن مهمانان تازه

هنگامی که قوم لوط از آمدن این مهمانان نو وارد آگاه شدند به خوشحالی زیادی به سوی خانه لوط درحرکت شدند: ﴿ وَجَآءَ أَهْلُ ٱلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾ ﴾ «و اهل شهر (به سوی خانهٔ لوط) به خوشحالی آمدند»، مقصود از «ٱلْمَدِينَةِ» شهر سدوم است که باشندگان آن از

آمدن این مهمانان و زیبائی آنها آگاه شده بودند، پس به شوق و خوشی زیادی که ناشی از عمل زشت آنان بود، به خانهٔ لوط هجوم آوردند، چنانکه درسورهٔ هود آیهٔ (۷۸) می گوید:

﴿وَمِن قَبۡلُ كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾ «وپیش ازین کارهای زشت انجام می دادند».

لوط عليه السلام خواست با وعظ و نصیحت قومش را از تعرض به مهمانانش باز دارد، پس گفت:

- ﴿قَالَ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ ضَيۡفِي فَلَا تَفۡضَحُونِ ۝٦٨﴾ «گفت: اینها مهمانان من اند، پس آبروی مرا، مریزانید»، ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ ۝٦٩﴾ «و از الله بترسید و مرا شرمنده مسازید»، پس آنها در برابر گفتار لوط چنین پاسخ ارائه نمودند: ﴿قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ نَنۡهَكَ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٧٠﴾ «گفتند: آیا تو را از (مهمانداری) مردمان منع نکرده بودیم؟» .

- سپس لوط عليه السلام آنها را به سوی عمل طبعی و مشروع که عبارت از ازدواج است، دعوت داده فرمود: ﴿قَالَ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيٓ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ۝٧١﴾ «گفت: اینها دختران من اند، اگر می خواهید عمل صحیحی انجام دهید» با آنها ازدواج کنید.

مراد به «بنات» زنان قوم است، زیرا پیغمبر برای امتش حیثیت پدر را دارد، طوری که درسورهٔ احزاب آیهٔ (۶) در بارهٔ رسول الله - صلى الله عليه وسلم - می گوید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ «پیغمبر درتصرف امور مسلمانان از خود آنها سزاوار تر است و همسرانش مادران، آنها است» .

این سخنان و نصائح لوط عليه السلام به قومش پیش از آگاه شدنش از حقیقت مهمانانش بود، چنانچه این موضوع در سورهٔ هود بیان شد و چون درینجا مقصود بیان هلاکت قوم لوط بود، لذا نخست آن را ذکر کرد و سپس گفتگوی لوط عليه السلام با قومش را ذکر نمود.

- سپس الله سبحانه پیغمبر صلى الله عليه وسلم را مخاطب قرار داده می گوید: ﴿لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ۝٧٢﴾ «به زندگی وحیات تو سوگند است که آنها درنشه و مستی خود سرگردان بودند».

معنی «لَعَمۡرُكَ» سوگند به حیات محمد صلى الله عليه وسلم است و این آیه بر مکانت و شرف بزرگ محمد صلى الله عليه وسلم دلالت دارد، چنانچه ابن عباس - رضی الله عنهما - گفته است: الله تعالی مخلوق ذی روحی را گرامی تر از محمد صلى الله عليه وسلم نیافریده است و من نشنیده ام که الله سبحانه جز حیات محمد صلى الله عليه وسلم ، به حیات کسی سوگند یاد کرده باشد.

الله سبحانه درینجمله قوم لوط عليه السلام را به دو صفت بد توصیف نموده است:

۱- به «سُکر» که عبارت از فساد عقل است.

۲- به «عَمَه» که عبارت از فساد بصیرت است.

پس عشق و علاقه به صورت زیبا، موجب فساد عقل و بصیرت و سُکر قلوب آنها و زشتی اعمال شان گردیده بود.

۵- بیان کیفیت هلاکت قوم لوط عليه السلام

هنگامی که شب فرا رسید، طبق دستورِ فرشتگان، لوط عليه السلام همراه با اهلش در قسمتی از شب، شهر را ترک نموده رهسپار سرزمین شام (عموریه) شدند و با فرا رسیدن صبح لحظات هلاکت و عذاب آنها نیز فرا رسید، الله سبحانه سه نوع عقوبتی شدیدی را بر آنها فرود آورد:

۱- ﴿فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ۝٧٣﴾ «پس آواز هولناکی هنگام طلوع آفتاب آنها را فراگرفت»، سپس کیفیت هلاک و نوعیت عذاب بی سابقهٔ آنها را بیان می کند:

۲- ﴿فَجَعَلْنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا﴾ «پس ما این شهر ها را سرا زیر کردیم».

۳- ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ ۝٧٤﴾ «و بارانی از سنگ گِلی را برآنها باراندیم»، و درسورهٔ هود می گوید: ﴿فَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ۝٨٢ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٍ ۝٨٣﴾ «پس هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن دیار را زیر و رو کردیم و با گِل های سنگ شده پیاپی بر آنها سنگ باران کردیم، (سنگ هائی که) از سوی پروردگارت نشانه دار بودند و شهر های عذاب شده ، از ستمگاران (قریش) دور نیست» .

- در اخیر بیان می دارد که تنها مومنان اند که ازین آیات پند می گیرند: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ۝٧٥﴾ «حقا که درین داستان برای هوشمندان نشانه ها است» .

«مُتوسِّم» به معنای «مُتَفرِّس» یعنی کسی که از روی نشانه های ظاهری، حقیقت اشیاء را دریابد و مقصود از «متوسمین» کسانی اند که در اسباب و عواقب آن می اندیشند و ایشان عبارت از مؤمنان اند.

امام راغب اصفهانی درکتاب خود بنام «الذریعه» باب هفتم فرموده است: «فراست» عبارت از استدلال به هیئت واشکال و الوان انسان، بر اخلاق وفضائل و رذائل او است.

چنانچه درسورهٔ بقره آیهٔ (۲۷۳) فرموده است: ﴿تَعْرِفُهُم بِسِيمَٰهُمْ﴾ «آنها را به علامه های شان می شناسی».

درسورهٔ محمد آیهٔ (۳۰) می گوید: ﴿وَلَوۡ نَشَآءُ لَأَرَيۡنَٰكَهُمۡ فَلَعَرَفۡتَهُم بِسِيمَٰهُمۡۚ وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَٰلَكُمۡ﴾ «واگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، پس البته تو آنها را از روی قیافه و علامت شان می شناختی و تو یقینا آنها را از لهجهٔ گفتار و نحوهٔ سخن شان می شناسی والله اعمال شما را می داند».

- دیار مخروبهٔ این قوم، از ایشان دور نیست: ﴿وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٖ مُّقِيمٍ ۝٧٦﴾ «وشهرهای آنها بر سر راه رفت و آمد (کاروان ها) قرار دارد»، کاروان های تجارتی قریش و قبائل عربی به سوی شام، از میان دیار مخروبهٔ همین قوم هلاک شده، رفت وآمد می کنند، لذا آنها باید از مشاهده و دیدن این دیار مخروبه، پند و عبرت بگیرند.

- سپس بیان می دارد که این قصه ها درس عبرت برای کسانی است که به این حقائق ایمان دارند و می دانند که چنین معاصی بدون کیفر نمی ماند: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٧٧﴾ «درین قصه مذکور برای مومنان نشانه و درس عبرت است»، یعنی مؤمنان اند که ازین آیات، پند و عبرت گرفته به اصلاح خود می پردازند، در آیهٔ نخست «المتوسمین» ذکر نمود و درینجا «المومنین»، اشاره به آنست که مراد از «المُتوسِّمین» مومنان است.

- پیشتر در آیهٔ (۷۵) لفظ ﴿ءَايَٰتٖ﴾ به صیغهٔ جمع ذکر شد، زیرا آنجا اشاره به سه چیز بود: یکی داستان شگفت انگیز مهمانان ابراهیم، دوم: داستان عبرت انگیز قوم لوط، سوم: سرانجام رنجبار قوم لوط که هر کدام یک آیه است، اما درینجا «ءَايَةً» را مفرد ذکر کرد، چون اشاره به قرار داشتن دیار قوم لوط بر سر راه عامه است که یک آیه و نشانه است.

۞۞۞

قصهٔ سوم :تخلف قوم شعیب علیه السلام از دستور الهی

﴿وَإِن كَانَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَيۡكَةِ لَظَٰلِمِينَ ۝٧٨ فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٖ مُّبِينٖ ۝٧٩﴾

ترجمه:

۷۸- وشکی نیست که باشنده گان سرزمین أیکه ستمگار بودند.

۷۹- پس از آنها انتقام گرفتیم و شهرهای قوم لوط و اهل «أیکه» هردو بر سر راه آشکاری قرار دارند.

تفسیر:

سومین قصۀ این سوره، داستان اصحاب «أیکه» است که همان قوم شعیب‌ﷺ و اهل مدین اند که در سرزمین پر آب و درخت، در میان شام و حجاز زندگی می کردند.

برخی از مفسرین گفته اند: أهل أیکه، گروه بادیه نشین قوم شعیب بودند، و اهل مدین، شهر نشینان بودند، و شعیبﷺ به سوی هردو گروه فرستاده شده بود.

مشخصات این قوم: شرک به الله و قطع طریق وخیانت درپیمانه وترازو بود.

پس الله سبحانه شعیبﷺ را برای دعوت این قوم فرستاد، اما آنها او را تکذیب کردند، الله تعالی درین سوره به سوی عملکرد این قوم به صورت فشرده اشاره نموده می گوید: ﴿وَإِن كَانَ أَصْحَٰبُ ٱلْأَيْكَةِ لَظَٰلِمِينَ ﴿٧٨﴾﴾ «و شکی نیست که باشندگان أیکه ستمگار بودند».

به آنها اصحاب«أیکه» بدان سبب گفته شده است که مالک باغ های بس انبوه و سر زمین سرسبز وشاداب بودند، وآنان را به «ظالمین» توصیف نمود، چرا که کردارهای ناشائستۀ از قبیل خیانت درحق خالق و ظلم درحق مخلوق داشتند و از جملۀ ظلم شان این بود که شعیبﷺ را تکذیب کردند.

- سپس کیفر تکذیب آنها را یاد آورمی شود: ﴿فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ «پس ما از آنها انتقام گرفتیم»، انتقام این بود که هفت روز، گرمی نهایت شدید و طاقت فرسا را بر آنان مسلط کرد، گرمای شدیدی که حتی نفس گرفتن را برای ایشان دشوار ساخت، بعد ازآن بر ایشان ابری نمودار شد که همه به زیر آن پناه بردند، درین هنگام الله سبحانه ازآن ابر آتشی را همراه با آواز بس هولناکی به سوی آنها متوجه ساخت و همه را در یک لحظه نیست و نابود ساخت.

قصۀ قوم «مَديَن» را درینجا به صورت بسیار فشرده ذکر شده است ، البته درسورۀ عنکبوت آیۀ (۳۶-۳۷)، و همچنان در سورۀ اعراف ، آیۀ (۸۵-۹۳) و سورۀ هود ، آیۀ (۸۴-۹۵) قصۀ ایشان به صورت مفصلتر ذکر شده است .

- سپس محل سکونت آنها را معرفی می کند: ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾﴾ «وشهرهای (قوم لوط و اهل أیکه) هردو بر سر راه آشکاری قرار دارند»، مردمی که ازحجاز به سوی شام سفر می کنند گذرگاه آنها شهرهای مخروبۀ همین دو قوم سرکش بود.

۞۞۞

قصۀ چهارم: تخلف قوم ثمود از آیات الهی و کیفر ایشان

﴿ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَٰبُ ٱلْحِجْرِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَءَاتَيْنَٰهُمْ ءَايَٰتِنَا فَكَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾ وَكَانُوا۟ يَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾ فَمَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ ۖ فَٱصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾ ﴾

ترجـمه:

۸۰- و حقا که باشندگان شهر «حجر» پیغمبران را تکذیب کردند.

۸۱- و ما نشانه (ومعجزه) های خویش را به آنها دادیم، پس آنها از آن روی گرداندند.

۸۲- وآنها از کوه ها خانه های امن می تراشیدند.

۸۳- پس (در نتیجهٔ تکذیبشان) صبحگاهان آواز سخت آنها را فرا گرفت.

۸۴- پس دفع نکرد از ایشان آنچه انجام می دادند.

۸۵- و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که درمیان آن هردو است جز به حق نیافریدیم و قطعا قیامت آمدنی است پس (از آنها) به طرز شائسته صرف نظر کن.

۸۶- شکی نیست که پروردگارت آفریدگار دانا است.

تفسـیر:

این چهارمین قصهٔ این سوره است و اصحاب حِجر که به «ثمود» نیز شناخته می شوند، از جملهٔ اقوام سرکش دنیا و سرگرم شرک و بت پرستی بودند و محل سکونت شان وادی «حِجر» است که در میان مدینه وشام موقعیت دارد، و آن را وادی القری نیز گفته می شود.

الله سبحانه برای دعوت این قوم، صالح علیه السلام را بحیث پیغمبر فرستاد، اما آنها اورا تکذیب نمودند، الله تعالی می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَٰبُ ٱلْحِجْرِ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ ﴾ «و حقا که باشنده گان حجر پیغمبران را تکذیب کردند»، این قوم تنها صالح علیه السلام را تکذیب نموده بودند، اما ازآنجا که پیغمبران در دعوت حق همه متفق اند، پس تکذیب یک پیغمبر، تکذیب جمیع آنها است، ازین وجه مرسلین را به صیغهٔ جمع ذکر کرد.

- ﴿ وَءَاتَيۡنَٰهُمۡ ءَايَٰتِنَا ﴾ «وما نشانه (و معجزه) های خویش را به آنها دادیم»، یعنی پیغمبر خود را با معجزات خود به سوی آنها فرستادیم که از جملهٔ آن معجزات، یکی ناقه بود.

و یا اینکه مراد از آیات، کتاب آسمانی است، یعنی آیات تشریعی خود را توسط شعیب﷤ به سوی ایشان فرستاده در اختیارشان قرار دادیم .

- اما این قوم به آیات الهی کافر شدند: ﴿فَكَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ ٨١﴾ «پس آنها ازین آیات روی گردانیدند»، و به آیات ما به دیدهٔ عبرت ننگریستند، بلکه پیغمبر را تکذیب کرده ناقه را به قتل رسانیدند و ازپیغمبرشان مطالبهٔ عذاب نمودند.

اشاره به نیروی بدنی آنها :

- الله تعالی به آنها نیرو و قدرت بدنی و قامت های بلندی داده بود و آنان با استفاده از نیروی خود صخره ها را می تراشیدند: ﴿ وَكَانُواْ يَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ٨٢﴾ «وآنها از کوهها خانه ها می تراشیدند، در حالیکه در امن قرار داشتند» ، یعنی در دل کوه ها و صخره ها خانه ها می تراشیدند تا از خطر دشمن و همچنان از سر مای زمستان در امن باشند، در سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۴۹) از صالح﷤ نقل قول می کند که به آنها می گفت: ﴿وَتَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتًا فَٰرِهِينَ ﴾ «و از کوه ها خانه ها می تراشید درحالیکه درین فن بسیار ماهر هستید».

خانه های تراشیدهٔ این قوم هنوز هم در وادی القُری موجود است و در مسیر راه میان مدینهٔ منوره و تبوک قرار دارد.

سرانجام بد قوم ثمود :

هنگامی که این قوم آیات الهی را تکذیب نموده و ناقه را به قتل رسانیدند، آنگاه عذاب الهی به سراغ شان آمد: ﴿ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُصۡبِحِينَ ٨٣﴾ «پس صبحگاهان آواز سخت آنها را فرا گرفت» ، درسورهٔ هود آیهٔ (۶۵) بیان داشته است که هنگامی که این قوم بدبخت، شتر را به قتل رسانیدند، صالح﷤ به ایشان گفت: ﴿تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمۡ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٖۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ ٦٥﴾ «سه روز درخانه های تان بهره گیرید، این وعده ای است که هرگز دروغ نیست»، پس از گذشت سه روز، روز چهارم مورد اصابت عذاب قرار گرفتند.

- ﴿ فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨٤﴾ «پس دفع نکرد از آنها (عذاب الهی را) آنچه که انجام می دادند»، و هیچ چیزی آنها را سودی نبخشید، نه خانه های مستحکم و نه باغ های شاداب وخرم و نه سرمایه و دارائی شان .

قصهٔ این قوم درسورهٔ اعراف آیهٔ (۷۳-۷۹) ، سورهٔ هود آیهٔ (۶۱-۶۸) ، سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۴۱-۱۵۸) و درسورهٔ نمل آیهٔ (۴۵-۵۳) مفصل ذکر شده است.

اثبات توحید :

بعد از بیان حالات قوم لوط و قوم شعیب و قوم صالح - که به سبب نداشتن عقیدهٔ صحیح و انکار از معاد و تکذیب پیغمبران الهی گرفتار عذاب شدند - حالا درینجا به اثبات توحید پرداخته می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ﴾ «و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که درمیان آن هردو است جز به حق نیافریدیم »، تا مردم مصروف طاعت و عبادت خالق کائنات باشند.

در سورهٔ روم آیهٔ (۸) می گوید: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِم ۗ مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ «آیا در نفس خود نیندیشیدند که الله آسمانها و زمین وآنچه را درمیان این هردو است، جز به حکمت و عدل وتا میعاد معینی نیافریده است»، درسورهٔ ص آیهٔ (۲۷) فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَٰطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ «وما آسمان و زمین و آنچه را درمیان این هردو است بی هوده نیافریده ایم، این پندار کافران است (که گمان می کنند آسمان و زمین و بی هوده آفریده شده است) پس وای برکافران از عذاب آتش دوزخ»، درسورهٔ آل عمران از خردمندان حکایت می کند: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿۱۹۱﴾﴾ «وخردمندان درآفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و می گویند) ای پروردگار ما ! این همه را بی هوده نیافریده یی، به پاکی یاد می کنیم تو را، پس ما را از عذاب دوزخ نگهدار».

پس مقتضای به حق آفریده شدن آسمانها و زمین اینست که انسان ها درآن بیندیشند ، و آن را دلیل وجود خالق خود قرار دهند ، به پیغمبران الهی ایمان آورده و کارهای نیکو انجام دهند و از کارها و عقائد بد خود داری کنند .

اثبات معاد :

بعد از اثبات توحید، به اثبات معاد و قیامت پرداخته می گوید: ﴿وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ﴾ « و قطعا قیامت آمدنی است»، ودرسورهٔ حج می گوید: ﴿وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِى ٱلْقُبُورِ ﴿۷﴾﴾ «ویقینا قیامت آمدنی است که درآن شکی نیست ویقینا الله کسانی را

که درقبرها مدفون اند، بر می انگیزد»، درسورۀ غافر آیۀ (۵۹) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ «شکی نیست که قیامت آمدنی است، درآن تردیدی نیست ولیکن بیشتر مردم باور نمی کنند».

وهدف از قیامت و حساب و کتاب، ابراز عدل و فضل پروردگار است که به کافران و مجرمان کیفر، و به مومنان و نیکوکاران پاداش می دهد، چنانچه این موضوع درسورۀ طه آیۀ (۱۵) وهمچینین درسورۀ یونس آیۀ (۴) ودرسورۀ ابرهیم آیۀ (۵۱) ودرسورۀ نجم آیۀ (۳۱) بیان شده است.

دستور برای پیغمبرﷺ به اخلاق نیکو

سپس پیغمبرﷺ را به گذشت دستور می دهد: ﴿فَٱصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾﴾ «پس (ای پیغمبر!) از آنها به طور شائسته صرف نظر کن»، در برابر آزارهای آنها صبر و استقامت را درپیش گیر و از لجاجت و نادانی ها و تعصب های آنان در گذر کن، و راه محبت و فراخ دلی را در پیش گیر.

و هر کسی که می خواهد به نقش قدم پیغمبرﷺ حرکت و در دعوتش راه او را تعقیب کند، او نیز همین شیوه را باید التزام کند.

و برای اعراض و گذشت از مشرکان، علت بیان می کند: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾﴾ «زیرا پروردگارت آفریدگار دانا است»، او می داند که در اعراض و گذشت از آنها هم مصلحت برای تو است و هم مصلحت برای آنان، مصلحت در اعراض پیغمبرﷺ، ابراز کمال اخلاق او است و هم مصلحت امید ایمان آوردن ایشان است.

۞۞۞

بخش چهارم: (از آیۀ ۸۷-۹۹)

چند دستور دعوتی برای پیغمبرﷺ و تسلی برای ایشان

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ ٱلْمَثَانِي وَٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَقُلْ إِنِّيٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٩﴾ كَمَآ أَنزَلْنَا عَلَى ٱلْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾ ٱلَّذِينَ جَعَلُوا۟ ٱلْقُرْءَانَ عِضِينَ ﴿٩١﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُوا۟

يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾ فَٱصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾ إِنَّا كَفَيْنَٰكَ ٱلْمُسْتَهْزِءِينَ ﴿٩٥﴾ ٱلَّذِينَ يَجْعَلُونَ
مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ ۚ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٩٨﴾ وَٱعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ ٱلْيَقِينُ ﴿٩٩﴾

ترجمه:

۸۷- واقعا ما به تو سورهٔ حمد و قرآن عظیم دادیم.

۸۸- و چشمان خود را به سوی آنچه مدوز که به گروه های کافران داده ایم، و بر آنها اندوهگین مباش (که چرا ایمان نمی آورند) و بازوی خود را برای مومنان پائین کن.

۸۹- و بگو: من ترسانندهٔ آشکارم.

۹۰- (ما بر آنها عذابی را فرود می آوریم) همانگونه که بر تقسیم کنندگان (آیات الهی، عذاب را) فرود آوردیم.

۹۱- همان کسانی که قرآن را قطعه قطعه ساختند.

۹۲- پس سوگند به پروردگارت که از همهٔ آنها سوال خواهیم کرد.

۹۳- از آنچه که می کردند.

۹۴- پس آشکا را بیان کن آنچه را که بدان دستور داده می شوی و از مشرکان روی گردان.

۹۵- ما تو را ازشر استهزا کننده گان حفاظت می کنیم.

۹۶- آنان کسانی اند که با الله معبود دیگری قرار می دهند پس به زودی خواهند دانست.

۹۷- و حقّا که ما می دانیم به سبب آنچه که آنها می گویند، سینهٔ تو تنگ می شود.

۹۸- پس(برای رفع تنگدلی وسائر مشکلات) پروردگارت را تسبیح و ثنا بگو و از سجده کننده گان باش .

۹۹- و پروردگارت را عبادت کن تا آنکه مرگ به تو فرا رسد .

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود :

۱- انعام عظیم پروردگار بر رسول الله ﷺ

۲- تسلی برای رسول الله ﷺ .

موضوع اول: انعام عظیم پروردگار بر رسول الله ﷺ

بعد ازآنکه پیغمبر بزرگوار خود را در برابر آزارهای قومش به اخلاق نیکو دستور داد، به دنبال آن بزرگترین نعمتی را که الله سبحانه برای پیغمبرش تخصیص داده است تذکر می دهد، زیرا تذکیر به چنین نعمت بزرگ در برابر پیش آمد سوء دشمنان دین، صبر و استقامت او را می افزود وگذشت وچشم پوشی او را در برابر کردار های ناشائسته آنها تقویت می بخشید، چنانکه می گوید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾﴾ «و واقعا ما به تو سورهٔ حمد و قرآن عظیم دادیم»، قرآنی که صبر و استقامت مسلمان را در برابر اعمال ناشائسته بی خردان می افزاید.

بیشتر مفسرین «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي» را به سورهٔ فاتحه تفسیر نموده اند، «سَبْعًا» به خاطری که هفت آیه است و «الْمَثَانِي» به خاطری که درهمه رکعات نماز مکرر خوانده می شود.

بعضی مفسرین ﴿سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي﴾ را به هفت سورهٔ طویل تفسیر نموده اند که عبارت از بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، انفال وتوبه است و تخصیص این سوره ها بدان سبب است که مشتمل بر فرائض، قَصص و حدود و احکام است.

بعضی مفسرین مراد از ﴿سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي﴾ جمیع قرآن را قرار داده اند، درینصورت عطف قرآن عظیم برآن ازباب عطف تفسیر است.

البته تفسیر اول از همه راجح تر است، زیرا در صحیح بخاری از ابوسعید بن المعلی روایت است او گفت: من در مسجد نماز می خواندم، پس پیغمبرﷺ مرا فرا خواند، من (چون در حالت نماز بودم) ایشان را جواب ندادم، (هنگامی که از نماز فارغ شدم) گفتم: ای پیغمبر الله ! من نماز می خواندم، پیغمبرﷺ فرمود: آیا الله نفرموده است: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ» الله و پیغمبرش را جواب دهید، هنگامی که شما را فرا خوانند»، سپس برایم گفت: پیش از آنکه از مسجد بیرون شوی، برای تو سوره ای را می آموزم که بزرگترین سورهٔ قرآن است. پس گفت: آن سوره﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾است که «السبع المثانی» و قرآن عظیمی است که برایم داده شده است». (1)

این حدیث کاملا واضح است که مراد از «السبع المثانی» سورهٔ فاتحه است.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب ما جاء فی فاتحة الکتاب، حدیث: ٤٤٧٤.

به دنبال این نعمت بزرگی که به پیغمبرش عنایت فرموده که عبارت از نعمت قرآن است، به پیغمبرش پنج دستور می دهد:

۱- منع از چشم دوختن به نعمت های مادی: ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ﴾ «و چشمان خود را به سوی آنچه مدوز که به گروه های کافران داده ایم».

«لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» چشمانت را مدوز، خیره مشو، یعنی از رفاهیت و آسوده حالی آنان در شگفت مشو، و همچنان مقصود «أَزْوَٰجًا» مردان و زنان کافران باشد، و یا اینکه مراد از آن اصناف و گروه های کافران است ؛ درسورهٔ طه آیهٔ (۱۳۱) می گوید: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾﴾ «و مدوز چشمانت را به نعمت هائی که از آرایش زندگی دنیا، گروه های کافران را بهره مند ساخته ایم، تا آنها را بیازمائیم، و روزیی پروردگارت بهتر و پاینده تر است».

۲- منع از اندوه بر عدم ایمان کافران: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ «و برعدم ایمان آنها اندوه گین مباش»، و یا مطلبش چنین است «تو به سبب آنچه که (کافران) از متاع دنیا داده شده اند، اندوه گین مشو»، زیرا آخرت از آن تو است و این جهان باهمه نعمت هائی که دارد دربرابر آخرت ارزشی ندارد.

۳- در برابر مومنان به تواضع و فروتنی دستور می دهد: ﴿وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾﴾ «و بازوی خود را برای مومنان پائین کن»، در این تعبیر ارشاد به محبت و ملاطفت با مومنان است، تا این ملاطفت و مهربانی پیغمبرﷺ روحیه های آنها را بلند سازد و در برابر حوادث و مشکلاتی که با آن روبرو هستند، از خود مقاومت نشان دهند. سورهٔ شعراء آیهٔ (۲۱۵) تائید این آیه است.

۴- دستور به اعلان نذارت: ﴿وَقُلْ إِنِّىٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٩﴾﴾ «وبگو: من ترسانندهٔ آشکارم»، دور و نزدیک، دوست و دشمن، عام و خاص همه را از عذاب پروردگار می ترسانم.

- سپس به طور وعید می فرماید: ﴿كَمَآ أَنزَلْنَا عَلَى ٱلْمُقْتَسِمِينَ﴾ «همانند آنچه که بر تقسیم کنندگان فرود آوردیم».

سپس «مقتسمین» را خودش تفسیر می کند: ﴿ٱلَّذِينَ جَعَلُوا۟ ٱلْقُرْءَانَ عِضِينَ ﴿٩١﴾﴾ «همان کسانی که قرآن را پاره پاره ساختند» .

«عِضِينَ» جمع «عِضَةٌ» یعنی قطعه قطعه، بخش بخش، و عکرمه - تلمیذ ابن عباس رضی الله عنهما - «عِضَةٌ» را به «جادو» تفسیر نموده است، یعنی «قرآن را جادو قرار دادند».

در بارهٔ اینکه مراد از «ٱلْمُقْتَسِمِينَ» کیست ؟ دو قول است:

اول اینکه مراد به مقتسمین اهل کتاب - یعنی یهود و نصاری - اند، الله تعالی آنها را بدان سبب «مقتسمین» نامید که به بخش های از تورات و انجیل هنگامی که موافق میل و خواهش شان می بود، ایمان می آوردند و آنچه را که خلاف سیاست و میل و خواهش شان می بود، رها نموده به آن کافر می شدند، درین صورت مراد از «ٱلْقُرْءَانَ» کتاب آسمانی است که بر آنها نازل شده بود، و یا به آن عده از آیات و سوره های قرآن که مطابق خواهش شان بود، ایمان آوردند و به قسمتی از آن کافر شدند.

در صحیح بخاری از ابن عباس - رضی الله عنهما روایت است که مراد از «مقتسمین» یهود و نصاری اند که به بخش از قرآن ایمان آوردند و به قسمتی از آن کافر شدند. (۱)

قول دوم: اینکه مقصود از «مقتسمین» همان سران مشرکان اند که برخی از ایشان قرآن را سحر، برخی های شان آن را کهانت و برخی آن را افسانه های پیشینان قرار دادند.

مفسرین ذکر نموده اند که هنگامی که موسم حج فرا رسید، سران قریش نزد ولید بن المغیره جمع شدند، پس ولید به آنها گفت: ای مردم قریش ! شما می دانید که موسم حج فرا رسیده است و درین موسم وفد های هر قبیله به مکه می آیند و از دعوای نبوت محمد (ﷺ) همه آگاه شده اند، پس در بارهٔ او یک تصمیم واحد اتخاذ کنید و موقفی بگیرید که سخنان یکدیگر تان را تکذیب و رد نکنید. آنها گفتند: ای ابو عبد شمس (کنیه ولید بود) تو نظر خود را برای ما باز گو کن تا ما به آن عمل کنیم. «ولید بن مغیره» در جواب گفت: نخیر، شما بگویید من می شنوم ، آنها گفتند: ما او را کاهن معرفی می کنیم، ولید گفت: سوگند به الله که او کاهن نیست، آنها گفتند: او را دیوانه معرفی می کنیم، ولید گفت: او دیوانه نیست، آنها گفتند: او را شاعر معرفی می کنیم، ولید گفت: او شاعر نیست، آنها گفتند: او را ساحر معرفی می کنیم، ولید گفت: او ساحر نیست. آنها گفتند: پس چه بگوئیم؟ ولید گفت: سوگند به الله، سخن او بس شیرین است، هر سخنی که در بارهٔ او بگویید، دانسته می شود که سخن دروغ است، البته نزدیکترین سخن همین است که او را جادوگر بگوئید، پس آنها به همین

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله (الذین جعلو القرآن عضین) حدیث: ۴۷۰۶ .

تصمیم از یکدیگر جدا شدند، و الله تعالی در بارهٔ آنها این آیه {ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلْقُرْءَانَ عِضِينَ} را نازل فرمود. (۱)

در بارهٔ اینکه حرف «کاف» در «كَمَآ أَنزَلْنَا» به کدام فعل مربوط است، دو توجیه است:

یکی اینکه حرف کاف در «كَمَآ أَنزَلْنَا» به {وَلَقَدْ ءَاتَيْنَـٰكَ} متعلق است، که تقدیرش چنین می شود: «أَنْزَلْنَا عَلَيكَ مِثْلَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى أَهْلِ الْكِتَابِ» یعنی ما بر تو همانند کتابی را نازل کردیم که بر اهل کتاب نازل کردیم» آنهائی که قرآن را بخش بخش کردند، بخشی از آن را حق قرار دادند و بخش دیگر را باطل.

توجیه دوم: اینست که {كَمَآ أَنزَلْنَا} به {أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلْمُبِينُ} تعلق دارد، درین صورت توجیهش چنین می شود: «أَنَا النَّذِيرُ لَكُمْ عَذَاباً مِثْلَ عذاب أَنْزَلْنَاهُ عَلَى الْمُقْتَسِمِيْنْ» یعنی ای قریش! من شما را از عذابی همانند عذابی که بر مقتسمین (یهود) نازل کردیم، بیم می دهم»، یعنی اگر شما مشرکان که قرآن را سحر و کهانت و شعر می نامید، ازین کارتان باز نیایید، همانند یهود شما را عذاب می کنیم.

- بعد ازآنکه وظیفهٔ پیغمبر را تعیین نمود، می فرماید: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾﴾ «پس سوگند به پروردگارت که همهٔ آنها را از آنچه می کردند خواهیم پرسید»، بدیهی است که سوال پروردگار، برای کشف حقائق پوشیده نیست، بلکه سؤال توبیخ وسرزنش است، چنانکه درسورهٔ صافات آیهٔ (۲۴) می گوید: ﴿وَقِفُوهُمْ ۖ إِنَّهُم مَّسْـُٔولُونَ﴾ «وآنها را بازداشت نمائید که پرسیده خواهند شد».

۵- به تبلیغ آشکار دستور می دهد: ﴿فَٱصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ «پس به آنچه دستور داده شده ای آن را آشکارا بیان کن»، «إِصدَع» آشکار کن، یعنی دعوتت را آشکار کن ﴿وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾﴾ «و از مشرکان روی گردان»، و پروای آنها را نداشته باش.

مراد از «أَعْرِضْ» اعراض از دعوت آنها نیست، بلکه دستور به اعراض ازکردار های آنها است که عبارت از استهزا وآزار و سوء ادب است.

- بعد از آن علت این امر را ذکر می کند: ﴿إِنَّا كَفَيْنَـٰكَ ٱلْمُسْتَهْزِءِينَ ﴿٩٥﴾﴾ «ما تو را ازشر استهزا کننده گان حفاظت می کنیم».

۱- تفسیر ابن کثیر: ۷۳۷/۲.

این درحقیقت تأمین ربانی بود که نصیب پیغمبر اسلامﷺ شد، چنانکه درسورهٔ مائده آیهٔ (۶۷) می گوید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ ﴾ «ای پیغمبر آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو فرو فرستاده شده است، تبلیغ کن و اگر اینکار را انجام ندادی، پس پیام او را نرسانده یی و الله تو را از شر مردم نگه می دارد»، و درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۳۷) می گوید: ﴿ فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ ﴾ «پس الله از شر آنها تو را کفایت خواهد کرد». 4

مفسرین گفته اند: مراد از «مستهزئین» ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عدی بن قیس، اسود بن مطلب، اسود بن عبد یغوث، بودند، هرگاه پیغمبرﷺ به دعوت مردم بر می خواست، او را به استهزاء گرفته کوشش می کردند تا مردم را از اطراف پیغمبرﷺ متفرق سازند و دعوت ایشان را نشنوند، پس الله تعالی هر کدام ازین افراد را به مصیبتی گرفتار نموده مشغول خود ساخت.

- سپس عقیدهٔ و فکر مستهزئین را بیان می کند: ﴿ ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ ﴾ «کسانی اند که با الله معبود دیگری قرار می دهند»، سپس نتیجهٔ استهزا وشرک آنها را بیان می کند: ﴿ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٩٦ ﴾ «پس به زودی خواهند دانست» که به چه سرنوشت بدی گرفتار خواهند شد.

موضوع دوم : تسلی برای رسول اللهﷺ

- بار دیگر به غرض تسلی و تقویهٔ روحیهٔ پیغمبرﷺ می فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ٩٧ ﴾ «و به تحقیق ما می دانیم به سبب آنچه که آنها می گویند، سینهٔ تو تنگ می شود»، یعنی گاهی تو را ساحر و گاهی شاعر و گاهی هم مجنون می گویند و قرآن را افسانهٔ پیشینان و ساخته و بافتهٔ فکر خودت قرار می دهند، شکی نیست که این گونه سخنان خاطر تو را نا راحت می سازد، پس برای رفع دلتنگی و اندوه و اضطراب نفسی ات به تسبیح وحمد پروردگار ونماز و عبادت بپرداز : ﴿ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٩٨ ﴾ «پس پروردگارت را تسبیح وثنا بگو و از سجده کننده گان (نمازگزاران) باش»، زیرا برای درمان چنین مشکلات، علاجی بهتر از حمد و ستایش الله تعالی وجود ندارد و دل ها به یاد الله تعالی آرام می گیرد، و یکی از بهترین صورت های تسبیح الله تعالی، ادای نماز است و به همین اساس هنگامی که به پیغمبرﷺ مشکلی رخ می داد، به خواندن نماز می پرداخت.

- ﴿ وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ ۝٩٩ ﴾ «و پروردگارت را عبادت کن تا آنکه مرگت فرا رسد»، این هرچهار امر، علاج همه غمها و رنجها و وسیلهٔ نجات از همه مشکلات بوده و از اسباب قرب الهی می باشند، چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۴۵) می گوید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید، (درهمه مشاکل) به شکیبائی و نماز متوسل شوید، یقینا الله با صبر کنندگان است»، درسورهٔ رعد آیهٔ (۲۸) می گوید: ﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴾ «آگاه باشید دل ها به یاد الله آرام می گیرند»، درسورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۸) می گوید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ﴾ «یقینا الله با پرهیزگاران و با کسانی است که آنها نیکو کاراند».

مقصود از «ٱلۡيَقِينُ» در آیهٔ مورد بحث، مرگ است، چنانچه در صحیح بخاری روایت است هنگامی که عثمان بن مظعون وفات کرد، پیغمبر ﷺ بر وی داخل شد ... و فرمود: «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ» حقا که به او مرگ فرا رسید، و سوگند به الله که من برای او خیر و بهتری را امید دارم. [1]

و مطلب آیه چنین نیست که انسان هرگاه به مقام یقین و به تعبیر صوفیه به مقام کشف و شهود برسد، عبادات از وی ساقط می شود.

کسانی که آیهٔ فوق را چنین تفسیر کرده اند، علمای دین و ائمهٔ تفسیر شدیدا آنها را رد نموده و چنین تفسیر را الحاد و زندقه و خروج از اسلام خوانده اند، و ارائهٔ چنین تفسیر از آیه، در حقیقت بازیچه قرار دادن کتاب الله است، و بازیچه قرار دادن کتاب الله کفر است.

این سوره به ذکر عظمت قرآن آغاز گردید و به دستور به عبادت رحمن پایان یافت .

پایان تفسیر سورهٔ حجر

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات والصلاة والسلام على رسوله محمد وعلى آله وصحبه أجمعين الطاهرين والطاهرات.

---

[1] - صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب الدخول على الميت بعد الموت، حديث: ۱۲۴۳.

تفسیر

سورهٔ نحل

سورهٔ نحل از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ کهف نازل شده است، در ترتیب نزول (۷۰) و در ترتیب مصحف (۱۶) و عدد آیاتش (۱۲۸) است.

نامهای این سوره:

۱- این سوره، بدان سبب «نحل» نامیده شده است که در آیهٔ (۶۸-۶۹) آن از نحل (یعنی از زنبور عسل) تذکر رفته ا ست.

۲- از نامهای دیگر این سوره، سورهٔ «نِعَم» (نعمت ها) است، چون در این سوره تعداد زیادی از اصول نعمت ها الهی و مُکمِّلات آن ذکر شده است، چنانچه در آغاز این سوره تذکر از اصول نعمت ها و در آخرش بیان مُکمِّلات نعمت های پروردگار است.

مناسبت این سوره به ماقبلش

مناسبت این سوره به سورهٔ حجر ازین قرار است:

۱- درپایان سورهٔ حجر فرمود: ﴿ فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾ ﴾ و این آیه اشاره به حشر اجساد و سؤال از اعمال دنیوی بندگان در روز حشر است، و سورهٔ نحل را نیز به سخن از قیامت و مقدمات آن آغاز نموده می فرماید : ﴿أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ﴾ «فرمان پروردگار - که عبارت از قیامت و حساب و کتاب بندگان است - آمد و مقدمات آن آشکار گردید .

۲- درسورهٔ ابراهیم مثال های از عذاب دنیوی و اخروی ذکر نمود، و درسورهٔ حجر بعد از ذکر هلاکت اقوام تکذیب کننده از حتمی بودن معاد خبر داده فرمود: ﴿وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَأٓتِيَةٌ﴾ «و قطعا قیامت آمدنی است»، هنوز هم فرصت دارید که ایمان بیاورید ورنه پشیمان می شوید، چرا که از عذاب الهی راهی برای نجات نیست.

اکنون درسورهٔ نحل بیان می دارد که اگر از ضد و عناد دست نبردارید، عذاب الهی فرا رسید: ﴿أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ﴾

محتوای سورهٔ نحل:

این سورهٔ در دو بخش و یک خاتمه تفسیر می گردد:

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۸۹)، موضوعات محوری این بخـش، ارائـهٔ دلائـل متنـوع برای اثبات توحید و حقانیت رسالت و قرآن و اثبات قیامت است .

عناوین مطالب این بخش عبارت اند از: حقانیت وحی و رسالت، دلایل توحید و کمال قدرت الله تعالی و تذکیر انسان به ذکر بخشی از نعمت هایش، موقف کـافران در برابـر قرآن و انجام بد شان، موقف پرهیزگاران و سرانجام نیک شان، رد بر شبهات کافران در مورد رسالت، دلایل اثبات توحید و نفی شرک، ذکر نعمت های متنوع الهـی بـه حیـث دلیل عقلی برای اثبات توحید و معاد، بیان موقف مومنان در برابر قرآن و پاداش ایشان، رد بر شبهۀ کافران در مورد قیامت و رسالت و تهدید برای ایشان، بیان احوال مختلـف انسان مشرک و تقبیح ایشان، تسلی برای پیغمبرﷺ و تهدید برای کافران بـه وسـیلۀ بیان احوال آنها در قیامت .

و آیات این بخش در دو فصل تفسیر می گردد .

بخش دوم: از آیهٔ (۹۰-۱۱۹) موضوع محوری این بخش بیان اصول و احکام عملی شـریعت است .

و عناوین بارز موضوعات این بخش عبارت اند از: دستور به پاسـداری از عهـد و سـوگند، نکوهش نقض کنندگان عهد، رد بر شبهات مشرکان در مورد قـرآن، بیـان حکـم مرتـدین و حکم کسانی که به گفتن کلمۀ کفر مجبور کرده می شوند، حکم مستضـعفین، بیـان احکـام حلال و حرام، نهی از تحریم و تحلیل بدون دلیل و تعیین شـیوۀ دعـوت و صـفات دعـوتگر است، و آیات این بخش در چهار فصل تفسیر می شود .

خاتمه از آیهٔ (۱۲۰-۱۲۸) درین آیات بیان اوصاف ابراهیمعليه السلام، دستور به پیروی از آئـین او، و بیان شیوۀ دعوت و صفات دعوتگر و ترغیب به مجازات عادلانه و صبر کردن است.

✿✿✿

بخش اول: در دو فصل تفسیر می شود، فصل اول ازآغاز سوره تـا آیـهٔ (۵۰)، دارای چهـار مطلب است:

مطلب اول: تنزیه الله تعالی از شرک و بیان حقانیت رسالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝١ يُنَزِّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِۦ
عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ أَنْ أَنذِرُوٓا۟ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ ۝٢﴾

ترجمه:

۱- فرمان الله فرا رسید، پس درطلب آن مشتابید، او پاک و برتر است از چیزهائی که با او شریک قرار می دهند.

۲- به دستور خود فرشتگان را همراه با وحی فرو می فرستد بر هرکس از بندگانش که بخواهد (و به ایشان دستور می دهد که به مردم) بفهمانید (و برای ایشان روشن سازید) که جزمن معبود برحق نیست، پس از من بترسید.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات ذیل بحث می شود:

۱- تحقق و نزدیک بودن قیامت،

۲- بیان حقانیت وحی و رسالت،

۳- تعیین وظیفۀ پیغمبران،

موضوع اول: تحقق و نزدیک بودن قیامت

پیغمبر ﷺ مشرکان را گاهی به عذاب دنیا بیم می داد و گاهی آنها را به عذاب قیامت تهدید می کرد، اما ازآنجا که آنها هیچ یکی ازین دو عذاب را مشاهده نکرده بودند، ازینرو رسول الله ﷺ را تکذیب نموده ازوی خواهان عذاب فوری می شدند، پس الله تعالی از تحقق و حتمی بودن قیامت و عذاب کافران خبر داده می فرماید: ﴿أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ «فرمان الله فرا رسید، پس درطلب آن مشتابید»، درینجا بنا بر یقینی بودن قیامت، از مستقبل به صیغۀ ماضی خبر داده است، چنانچه در سورۀ قمر همین مطلب را بیان فرموده است: ﴿ٱقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلْقَمَرُ ۝١﴾ «قیامت نزدیک شد و ماه پاره گردید». و مقصود از ﴿أَمْرُ ٱللَّهِ﴾ قیامت و یا عذاب الهی است، و ضمیر در ﴿فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ می تواند به سوی الله راجع باشد،

یعنی از الله تعالی در مطالبهٔ عذاب مشتابید، و یا اینکه به سوی «أمر» یعنی عذاب الهی راجع است، یعنی در طلب عذاب مشتابید.

الله سبحانه و تعالی کسانی را که در مطالبهٔ عذاب می شتابند درسورهٔ عنکبوت چنین بیم می دهد: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾﴾ «و در مطالبهٔ عذاب از تو، می شتابند و اگر وقت مقرر نمی بود، البته عذاب به سراغ شان می آمد و البته عذاب به صورت ناگهان به ایشان خواهد آمد درحالیکه آگاه نمی باشند، و درمطالبهٔ عذاب از تو می شتابند درحالیکه دوزخ فراگیرندهٔ کافران است».

بعضی از مفسرین «أَمْرُ اللَّهِ» را به فرائض و احکام شریعت تفسیر نموده اند، البته امام ابن جریر رحمه الله این تفسیر را رد نموده گفته است: در مورد چنین کسی که فرائض و شرائع را پیش از وجودش خواسته باشد، آگاه نیستیم، بر خلاف عذاب که مشرکان از روی تکذیب و بعید شمردنش، عذاب را قبل از وقتش مطالبه نموده اند، چنانچه الله تعالی در سورهٔ شوری می فرماید: ﴿يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾﴾ «کسانی که به قیامت ایمان ندارند، در طلب آن شتاب می کنند و کسانی که ایمان دارند، ازآن در هراس اند و می دانند که آن حق است، آگاه باشید، کسانی که در بارهٔ قیامت شک می کنند، در گمراهی دور و درازی قرار دارند»، و شتاب کافران در طلب قیامت به خاطر وقوع عذاب بود .

سپس الله سبحانه تعالی خود را از هر نوع شریک و همتا پاک اعلان می دارد: ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾﴾ «او پاک و برتر است از چیزهائی که با او شریک قرار می دهند»، چون او از هر نوع شریک پاک و بی نیاز است، لذا هنگامی که قیامت و یا عذاب الهی فرا رسد، شریکان و خدایان مشرکان هیچ کاری از دست شان نمی آید.

موضوع دوم: بیان حقانیت وحی و رسالت

و چون اثبات معاد و شیوهٔ تسبیح و تنزیه الله تعالی به وحی و رسالت ضرورت دارد، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ «به دستور خود فرشتگان را همراه با وحی فرو می فرستد برهرکس از بندگانش که بخواهد».

مراد از «الرّوح» کلام الهی و وحی او است، و «روح» به معنی وحی در چندین آیهٔ قرآن وارد شده است، چنانچه درسورهٔ غافر آیهٔ (۱۵) می فرماید: ﴿يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ﴾ «فرو می فرستد وحی را به فرمان خود برهرکس از بندگانش که می خواهد، تا از آمدن روز ملاقات بترساند»، و مراد از «روح» در سورهٔ شوری آیهٔ (۵۲) قرآن است. وحی را درین آیات بدان سبب «روح» نامیده است که مایهٔ حیات دل های مومنان است، چنانکه روح مایهٔ زندگی بدن ها است.

برخی گفته اند : مراد از «روح» جبریل ؑ است، درین صورت حرف «با» در «بالروح» به معنی «مع» می باشد، یعنی «فرشتگان را همراه با جبریل می فرستد» .

و مقصود از ﴿عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ﴾ پیغمبران اند، زیرا وحی تنها بر پیغمبران نازل می شود.

موضوع سوم: تعیین وظیفهٔ پیغمبران

سپس وظیفهٔ پیغمبران و موضوع عمدهٔ دعوت آنها را مشخص می سازد: ﴿أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ ۝٢﴾ «و به پیغمبرانش دستور می دهد که مردم را) بیم دهید (و برای ایشان روشن سازید) که جزمن معبود برحق نیست، پس از من بترسید»، و تنها مرا عبادت نموده از فرمان من هرگز مخالفت نکنید.

﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠﴾ اشاره به سوی احکام علمی و اعتقادی است، و ﴿فَٱتَّقُونِ﴾ اشاره به سوی احکام عملی است و به این ترتیب این آیه همه قضایای اعتقادی و رعایت جمیع احکام شریعت را چه به صورت مأمورات باشد و چه به صورت منهیات، همه را در بر می گیرد.

❁❁❁

مطلب دوم (از آیهٔ ۳-۲۳)

بیان دلائل توحید وکمال قدرت الله تعالی و تذکیر انسانها به ذکر بخشی از نعمت هایش

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٣ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ
فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ۝٤ وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۖ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ۝٥
وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ ۝٦ وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ

إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ۚ
وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ ۚ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾
هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ۖ لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُنبِتُ لَكُم بِهِ
الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا
مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾ وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾
وَعَلَامَاتٍ ۚ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِن تَعُدُّوا
نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾ وَالَّذِينَ
يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ۖ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
﴿٢١﴾ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۚ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

ترجمه:

۳- آسمانها و زمین را به حکمت آفریده است، او برتر است از چیزهائی که با او شریک می سازند.

۴- انسان را از نطفهٔ (نا چیز و ضعیف) آفریده است پس همان انسان (پس از بزرگ شدن) ناگهان دشمن آشکاری می گردد.

۵- و چهارپایان (چون گاو و شتر و بز و گوسفند) را آفریده است که برای شما درآنها وسیلهٔ گرمی و منفعت هائی است و از گوشت آنها می خورید.

۶- و برای شما در آنها زینت وشکوه است، هنگامی که شامگاهان از صحرا باز می آورید وهنگامی که صبحگاهان به سوی صحرا می برید.

۷- و بارهای سنگین شما را به سوی سرزمینی بر می دارند که جز به زحمت دادن جان های خویش به آنجا نمی رسیدید، یقینا پروردگارتان مهربان بخشاینده است.

۸- و اسپان وقاطران وخران را آفرید تا سوار شوید و زینتی باشند، و چیزهائی را می آفریند که (هم اکنون در مورد آن چیزی) نمی دانید.

۹- و شرح بیان راه راست بر عهدهٔ الله است و برخی از راه ها کج اند و اگر الله می خواست همهٔ شما را هدایت می کرد.

۱۰- او کسی است که از آسمان آبی را فرو می ریزد که شما از آن می نوشید و ازآن درختان (و گیاهانی) می رویند که درآن می چرانید.

۱۱- به وسیلهٔ آن آب برای شما زراعت و زیتون و درختان خرما و انگور و همه میوه ها را می رویاند، شکی نیست که درین (درختان متنوع و میوه های گوناگون) نشانه ها است برای گروهی که بیاندیشند.

۱۲- و شب و روز وخورشید و ماه را برای شما رام کرد، وستارگان به فرمان او مسخر هستند، شکی نیست که درین تسخیر نشانه هائی است برای گروهی که تعقل می کنند (و عقل خود را به کار می اندازند).

۱۳- و مسخر کرده است برای شما آنچه را که در زمین آفریده است که دارای رنگ های مختلف اند، شکی نیست که درین امر نشانه است برای گروهی که عبرت می گیرند.

۱۴- و او کسی است که برای شما دریا را رام ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیور (و وسائل تجملی) بیرون آورید که آن را می پوشید وکشتی ها را که دریا را می شگافند، تا فضل و احسان او را بجوئید وتا سپاس گزاری کنید.

۱۵- و در زمین کوه های استوار را انداخت (و مستقر کرد) تا زمین شما را نجنباند و جویها و راه هائی را پدید آورد تا راهیاب شوید.

۱۶- و نشانه ها آفرید و ایشان به وسیلهٔ ستارگان راهیاب می شوند.

۱۷- پس آیا کسی که می آفریند همانند کسی است که نمی آفرینند؟! آیا پند نمی گیرید؟

۱۸- و اگر نعمت های الله را بشمارید نمی توانید آنها را احاطه کنید، شکی نیست که الله آمرزگار مهربان است.

۱۹- و الله می داند آنچه را پنهان می دارید وآنچه را که آشکار می کنید.

۲۰- وکسانی را که (مشرکان) به جز الله عبادت می کنند (و فریاد می کنند) هیچ چیزی را نمی آفرینند و خود شان مخلوق اند.
۲۱- (آن معبودان)مردگان و بی جان اند، و نمی دانند که چه وقت برانگیخته می شوند.
۲۲- معبود شما معبود یگانه است، پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دل های شان منکر حق بوده و ایشان (ازپذیرفتن حق) تکبر می ورزند.
۲۳- قطعا الله می داند آنچه را پنهان می دارند وآنچه را آشکار می کنند، وشکی نیست که او سرکشان را دوست نمی دارد.

تفسیر:

الله سبحانه بعد ازآنکه شرک را نفی کرده و وحدانیت خود را اعلان داشت، اکنون برای نفی شرک و اثبات توحید دلایل متنوعی را بیان داشته و به بخشی از نعمت هایش که برای انسانها ارزانی داشته است، آنان را متذکر می سازد تا شاید از کفر و شرک شان دست بکشند و دلایلی را که درینجا ذکر نموده سیر نزولی دارد به این معنی که هر دلیل قبلی نسبت به دلیل بعدی اش از لحاظ مرتبه قوی تر و بلند است که ترتیبش بدین قرار است:

۱- استدلال به آفرینش عالم اکبر، ۲- استدلال به خلقت عالم اصغر،
۳- استدلال به خلقت چهار پایان، ۴- استدلال به نقش آب در رویانیدن نباتات،
۵- استدلال به تسخیر آیات کونی، ۶- استدلال به مخلوقات دیگر زمین،
۷- استدلال به تسخیر بحر، و منت نهادن به منافع آن،
۸- استدلال و امتنان به آفرینش کوه ها، نهر ها و راه ها بر روی زمین.

و در پایان ذکر این دلایل به بیان خالقیت و عالمیت خود پرداخته ازین طریق وحدانیت خود را ثابت و وجود هرگونه معبودی جز خودش را ابطال می کند.

۱- استدلال به آفرینش عالم اکبر (یعنی آسمان ها و زمین)

- ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ﴾ «آسمان ها و زمین را به حق (یعنی بر مبنای حکمت) آفریده است» و عبث و بی هوده نیافریده است، از اهداف آفرینش آسمان ها و زمین اینست که این مخلوقات بزرگ و شگفت انگیز، دلیل وحدانیت وعظمت خالق آنها باشند و ازین طریق انسانها به وحدانیت او پی ببرند و بدانند که آسمان و زمین مسکن و مکان عبادت و محل ارسال پیغمبران و فرود آوردن کتابهای آسمانی و شرایع الهی و سرای تکلیف وعمل است.

- سپس نتیجۀ آفرینش این دو مخلوق بـزرگ را بیـان مـی دارد: ﴿تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣﴾ «الله برتر است از چیزهائی که با او شریک قرار می دهند».

۲- استدلال به آفرینش عالم اصغر (یعنی استدلال به خلقت انسان)

- ﴿خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ٤﴾ «انسان را از نطفۀ (نا چیز و ضعیف) آفرید و او (پس از بزرگ شدنش) ناگهان دشمن آشکاری می گردد».

«خَصِيمٞ» دشمن، به معنی «مُخَاصِم» مانند «خَلِيْط» به معنی «مُخَالِط»، همچنـان مـی تواند «خَصِيمٞ» صیغۀ مبالغه بوده به معنی کثیر الخصومت باشد.

و خصومت انسان اینست که در برابر حق به دشمنی پرداخته برای الله شریکان قرار مـی دهد، توحید را باطل می انگارد و کسانی را که به سوی توحید دعوت می دهند، تکذیب مـی کند و از قیامت و معاد انکار مـی ورزد، چنانچـه الله درسـورۀ یـس آیـۀ (۷۸) گوشـه ای از خصومت او را چنین بیان نموده است: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ﴾ «و او برای ما مثالی بیان کرد وآفرینش خود را فراموش نموده گفت: چه کسی استخوان هـای پوسیده را زنده می گرداند؟»، و در آیۀ (۷۹-۸۱) سورۀ یس، به ایـن خصـومت و جـدال بـی مورد انسان ناسپاس پاسخ داده است .

۳- استدلال به خلقت چهارپایان

- ﴿وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَا﴾ «وچهار پایان را آفرید» مقصود از «الأنعام» چهار پایان حلال مانـنـد شتر و گاو و بز و گوسفند است.

استدلال به خلقت چهارپایان را در مرتبۀ سوم ذکر کرد، چون در میان حیوانـاتی کـه در زمین وجود دارند، بهترین و پر منفعت ترین آنها همین چهار پایانی اند که گوشت های شـان حلال است .

و منافع حیوانات بر دو نوع است: ضروری و غیر ضروری.

اول: منافع ضروری و درجه اول آنها را ذکـر مـی کـنـد: ﴿لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٥﴾ «و برای شما درآنها وسائل گرمی ومنفعت هائی است و از (شیر و گوشت) آنها می خورید». «دِفۡءٞ» گرمی، و مراد ازآن درینجا وسایلی است که انسانها از پشم و پوست این چهارپایان بدست آورده وسیلۀ نگهداشت بدن خود از سردی و گرمی می سازند.

درین آیه سه منفعت بارز آنها را تذکر داده است:

الف- وسائل پوشیدنی مانند لباس و پاپوش که از پشم و جلد حیوانات به دست می آید.

ب- منافع گوناگون دیگری که از نسل و از شیر و پارو و از خرید و فروش آن به دست می آید، چنانچه درسورهٔ یس می گوید: ﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَـٰفِعُ وَمَشَارِبُ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾﴾ «و برای آنها درچهار پایان منفعتهائی وآشامیدنی هائی است آیا سپاس گزاری نمی کنند؟» .

ج- گوشت و روغن و سائر آنچه که از آنها بدست می آید که از مهم ترین موارد تغذیهٔ انسانها است.

همین سه منفعتی که برای چهارپایان در ین آیه ذکر شد، در سورهٔ مومنون آیهٔ (۲۱) نیز ذکر شده است: ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَـٰمِ لَعِبْرَةً ۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَـٰفِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ «وشکی نیست که برای شما در(چگونگی آفرینش) چهارپایان درس عبرتی است، ما شما را از آنچه در شکم های آنها است (یعنی از شیر آنها) می نوشانیم و برای شما درآنها منفعت هائی دیگری (نیز) هست و از گوشت آنها می خورید».

آنچه ذکر شد منافع اصلی وضروری بود.

دوم: منافع غیر ضروری، یعنی منافع درجه دوم این چهار پایان را ذکر می کند:

۱- زینت وجمال که از منافع روانی است: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾﴾ «و برای شما در آنها زینت وشکوه است، هنگامی که شامگ‌اهان از صحرا باز می آورید وهنگامی که صبحگاهان به سوی صحرا می برید»، «تُرِيحُونَ» از باب إفعال، از «الرَّوَاح» مشتق است، به معنی برگرداندن در شامگاه از چراگاه به سوی آغلها و محل استراحت شان ؛ «تَسْرَحُونَ » مصدرش «السَّرح و السُّروح» است، به معنی بردن حیوانات به چرا گاه در وقت صبح، و سبب پیش ذکر کردن «رَوَاح» بر «سَرح» این است که جمال و زیبایی حیوانات به هنگام باز گشت شان در شامگاهان نسبت به رفتن شان به سوی چرا گاه بیشتر است، چون چهار پایان در شامگاهان به شکم سیر و پستانهای پر از شیر باز می گردند.

۲- «حمل اثقال» که ازمنافع جسمانی و فیزیکی برخی ازین چهار پایان است: ﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا۟ بَـٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلْأَنفُسِ﴾ « و (برخی ازین چهار پایان) بارهای سنگین شما را به سوی سرزمینی بر می دارند که جز به زحمت دادن جانهای خویش به آنجا نمی رسیدید».

مراد ازین چهارپایانی که بار ها را حمل می کنند، همۀ «انعام» نیست بلکه برخی ازآن مانند شتر و گاو است، «شِقّ» به معنی مشقت و رنج .

- سپس علت آن را که چرا الله تعالی این چهار پایان را آفرید، بیان می کند: ﴿إِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ۝٧﴾ «زیرا پروردگارتان مهربان و بخشاینده است»، او همه حاجات ضروری وغیر ضروری شما را به وسایل مختلف تأمین نمود، و چهارپایان را زیر تسخیر شما قرار داد ویک بخش مهمی از مصالح زندگی شما را به وسیلۀ همین چهار پایان فراهم نمود.

الله تعالی درسورۀ یس می فرماید: ﴿وَذَلَّلۡنَٰهَا لَهُمۡ فَمِنۡهَا رَكُوبُهُمۡ وَمِنۡهَا يَأۡكُلُونَ ۝٧٢ وَلَهُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُۚ أَفَلَا يَشۡكُرُونَ ۝٧٣﴾ «وچهار پایان را برای ایشان رام ساختیم، پس برخی از آنها را سواری می سازند و برخی از آنها را می خورند، و برای ایشان درین چهارپایان منفعت ها و نوشیدنی ها است، آیا سپاس گزاری نمی کنند؟» .

- بعد از ذکر منافع «أنعام» به سوی منافع برخی حیوانات دیگری که مورد استفادۀ انسانها است، اشاره می کند: ﴿وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗ﴾ «و اسپان وقاطران وخران را آفرید تا سوار شوید و زینتی باشند» .

سوار شدن اشاره به آسایش جسمانی، و «زینت» اشاره به آرایش روانی است.

فائده: آیا گوشت اسپ حرام است؟

امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی و برخی فقهای دیگر از این آیه بر مکروه تحریمی بودن گوشت اسپ استدلال کرده اند، چرا که الله تعالی اسپ را همراه با خر و خچر یکجا ذکر نموده است، و خر و خچر هر دو حرام اند، همچنان به حدیثی استدلال کرده اند که در کتب سنن و مسند از خالد بن الولید رضی الله عنه روایت شده است که :

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ – ﷺ– نَهَى عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ وَكُلِّ ذِى نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ» پیغمبر ﷺ از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران، و از خوردن گوشت هر حیوان وحشی شکاری منع نمود . (1)

۱- سنن ابوداود، کتاب الأطعمة، باب في أكل لحوم الخيل، حديث: ۳۷۹۲، و سنن نسائی، کتاب الصيد و الذبائح، باب تحريم أكل لحوم الخيل، حديث: ۴۳۴۹، و این حدیث ضعیف است، نگاه: ضعيف الجامع الصغير، حديث: ۶۰۳۴.

در پاسخ از استدلال به این آیه علماء گفته اند: که آیۀ سورۀ نحل نه بر حلال بودن اسپ و قاطر و خر دلالت دارد و نه بر حرام بودن آنها، بلکه مقصود آیه تنها امتنان به خلقت این سه حیوان است که بیشتر برای حمل و نقل و سواری و زینت و زیبایی مورد استفاده قرار می گرفتند، چرا که سورۀ نحل از سوره های مکی است و مسلمانان تا مدتها بعد از نزول این سوره، گوشت خر را می خوردند تا آنکه در غزوۀ خیبر گوشت خر حرام قرار گرفت.

و در بارۀ احادیثی که بر حرمت گوشت اسپ دلالت دارد، باید گفت که این احادیث، علاوه برآنکه خالی از ضعف نیستند، بلکه با احادیث قوی که درین مورد روایت شده است، نیز تعارض دارند ؛ به طور مثال، در صحیحین از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که او گفت: «نَهَى النَّبِيُّ - ﷺ- يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، وَ رَخَّصَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ»

پیغمبرﷺ در فتح خیبر از خوردن گوشت های خران اهلی منع نمود و به خوردن گوشت های اسپان اجازه داد .(1)

و در حدیث دیگری از جابر بن عبد الله – رضی الله عنهما – روایت است که او گفت: «ذَبَحْنَا يَوْمَ خَيْبَرَ الْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ فَنَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ –ﷺ- عَنِ الْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ وَ لَمْ يَنْهَنَا عَنِ الْخَيْلِ» در جنگ خیبر ما اسبان و قاطران و خران را ذبح کردیم، پس پیغمبرﷺ ما را از خوردن گوشت قاطران و خران منع کرد، و از خوردن گوشت اسبان منع نکرد .(2)

همچنان از أسماء دختر ابوبکر – رضی الله عنهما – روایت است که او گفت:
«نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ – صلى الله عليه وسلم – فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ»

«ما در وقت زندگی پیغمبرﷺ یک اسپ را ذبح نمودیم و آن را خوردیم» .(3)

این احادیثی که بر حلال بودن گوشت اسب دلالت دارد، نسبت به احادیثی که بر حرمت آن دلالت دارند، به مراتب قوی تر و صحیح تر اند، علاوه برآن عمل صحابۀ کرام – رضوان

۱- صحیح بخاری، کتاب الذبائح، باب لحوم الخیل، حدیث: ۵۵۲۰، و صحیح مسلم، کتاب الصید و الذبائح، باب فی أکل لحوم الخیل، حدیث : ۵۱۳۴ .

۲- سنن أبوداود، کتاب الأطعمة، باب فی أکل لحوم الخیل، حدیث ۳۷۹۱، و این حدیث صحیح است، نگاه: إرواء الغلیل : ۱۳۸/۸ .

۳- صحیح بخاری، کتاب الذبائح، باب فی النحر و الذبح، حدیث: ۵۵۱۰، و صحیح مسلم، کتاب الصید و الذبائح، باب فی أکل لحوم الخیل، حدیث: ۵۱۳۷ .

الله علیهم اجمعین – نیز مطابق همین احادیثی است که بر حلال بودن گوشت اسپ دلالت دارند ؛ به همین اساس، بیشتر ائمه امثال امام مالک، امام شافعی، امام احمد، امام ابو یوسف و امام محمد و اکثر سلف – رحمهم الله - گوشت اسپ را حلال می دانند، و نظر به دلایل فوق همین قول راجح است.

وسائل حمل ونقل ومواصلات جدید:

هرگاه منافع اولی و ثانوی چهارپایان و برخی حیوانات دیگر را بیان داشت، اکنون به سوی وسائل دیگری اشاره می کند که در آینده مورد استفادهٔ انسانها قرار خواهند گرفت اما تا آن وقت آفریده نشده بودند، می فرماید: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝٨﴾ «و چیزهائی را می آفریند که (هم اکنون در مورد آن چیزی) نمی دانید».

این آیه ابتکاراتی را که بشر در صنعت و تکنالوژی به آن دست یافته است، همه را در بر می گیرد، مانند موترها، هوا پیماها، قطار، کشتی های فوق البحری و تحت البحری و ماهواره ها و ... این همه در مفهوم آیه داخل اند.

بیان طریق معنوی که انسان را به سوی الله هدایت می کند :

الله سبحانه بعد ازآنکه اسباب و وسائلی را که انسان را به سوی هدف دنیوی اش می رساند بیان داشت، حالا راهی که روح و قلب انسان را به منزل مقصدش یعنی به دین الهی می رساند، بیان می کند:

۱- ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ قَصْدُ ٱلسَّبِيلِ﴾ «شرح و بیان راه است برعهدهٔ الله است»، راهی که انسان را به سوی او و بهشت جاودانش می رساند که راه توحید و اسلام است، الله تعالی آن را به وسیلهٔ ارسال پیغمبران و فرود آوردن کتابها و اقامهٔ براهین تکوینی وتشریعی روشن ساخته است تا مردم به آن رفتار نموده و رضای الهی را به دست آورند و از راه های ضلالت و انحراف دوری گزیده از خشم وعقاب او خویشتن را نجات بخشند.

همین مطلب (یعنی بیان راه هدایت) را الله تعالی درسورهٔ لیل آیهٔ (۱۲) نیز چنین ذکر نموده است: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۝١٢﴾ «شکی نیست که بیان طریق هدایت برعهدهٔ ما است»، در سورهٔ بلد آیهٔ (۱۰) و سورهٔ دهر آیهٔ (۳) نیز بیان راه هدایت و ضلالت تذکر شده است.

قرآن کریم در موارد زیادی بعد از بیان امور حسی به بیان امور معنوی که به دین انسان مفید می باشد، اشاره می کند: چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۹۷) می گوید: ﴿وَتَزَوَّدُوا۟ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ﴾ «و(برای سفرهایتان) توشه بگیرید، پس بهترین توشه تقوی است».

اینجا بعد از توشهٔ مادی که از ضرورات سفرهای دنیوی است، «تقوی» را ذکر کرد که توشهٔ معنوی بوده و از ضروریات سفر آخرت است.

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲۶) فرموده است: ﴿ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ﴾ «ای فرزندان آدم ! برای شما لباسی آفریدیم که عورات شما را می پوشاند و لباس زینتی را (برای شما ساخته ایم اما بدانید که) لباس پرهیزگاری، از همه بهتر است»، این آیه لباس را بر سه نوع تقسیم نموده است:

لباس ستر، لباس زینت، این هردو لباس، لباس حسی می باشند، سوم لباس تقوی که لباس معنوی است که به نفع آخرت انسان بوده و از همه بهتر است.

۲- باز نقطهٔ مقابل راه راست را بیان می کند: ﴿ وَمِنۡهَا جَآئِرٞۚ ﴾ «وبرخی از راه ها کج اند»، و این راه هائی اند که در جهت خلاف صراط مستقیم قرار دارند .

این راه ها نه تنها انسان را به هدف نمی رسانند بلکه او را به شقاوت وهلاکت ابدی می کشانند، و این «راه های منحرف» راه های یهودیت ونصرانیت دهریت و طریق اهل شرک و بدعت و راه های کفر و الحاد و همه عقاید و افکاری که انسان را از مقصد خلقتش که تنها عبادت ذات واحد لاشریک است، دور می سازد، همه را در بر می گیرد.

درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۳۵) نیز به سوی همین دو راه اشاره نموده می گوید: ﴿ وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾ «این راه راست من است، پس آن را پیروی کنید و راه ها(ی مختلف) را پیروی نکنید که شما را از راه الله دور می سازد» .

- و هرکدام ازین دو راه (مستقیم و راه منحرف) رهنوردان و سالکان مشخص دارد که به سوی آن درحرکت اند و این کار وابسته به مشیت پروردگار است: ﴿ وَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ۝٩ ﴾ «و اگر الله می خواست همهٔ شما را هدایت می کرد»، ولی این کار خلاف مقتضای حکمت پروردگار بود، ازین رو راه های مختلفی را به وجود آورد، و انسان ها را درسلوک این راه ها آزاد گذاشت و انتخاب راه را به خود آنها سپرد، پس کسی که در تقدیرش هدایت باشد او را به سوی هدایت توفیق می دهد، و کسی که در علم ازلی الله تعالی گمراه باشد، توفیق الهی او را یاری نمی کند، پس او در جادهٔ گمراهی و ضلالت گام نهاده منحرف می شود.

درسورهٔ یونس آیهٔ (۹۹) می گوید: ﴿وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا﴾ «و اگـر پروردگارت می خواست همه کسانی که در زمین هستند ایمان می آوردند».

درسورهٔ هود آیهٔ (۱۱۸) می گوید: ﴿وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَٰحِدَةً﴾ «و اگر پروردگـارت می خواست همه مردم را یک امت قرار می داد».

درسورهٔ نحل آیهٔ (۹۳) می گویـد: ﴿وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «و اگر الله می خواست شما را یک امـت واحـد مـی ساخت ولیکن کسی را که می خواهد گمراه می کند وکسی را که می خواهد هدایت می کنـد و در برابر اعمالی که انجام می دادید پرسیده خواهید شد».

۴- استدلال به نقش آب در رویاندن نباتات و اشجار

دلیل دیگری از مظاهر شگفت آور مخلوقات الهی، آب است که هم نوشیدنی برای انسانها و حیوانات است و هم وسیلهٔ طعام برای آنها است، مـی فرمایـد: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً﴾ «او کسی است (که برای شما) از آسمان آبی را فـرو مـی ریـزد»، فـرو ریزانـدن آب از آسمان یک عمل مستمر است، لذا فعل ماضی درینجا به معنی حال است.

سپس فوائد آب را ذکر می کند:

۱- آشامیدنی برای هرزنده جان است :﴿لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ﴾ «شما ازآن می نوشید» ومـادهٔ حیات شما و وسیلهٔ حیات همه حیوانات و نباتات است، چنانکه درسورهٔ انبیـا آیـهٔ (۳۰) مـی گوید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ «و ما هرزنده جان را از آب آفریدیم، آیا بـاور نمی کنند» و به وحدانیت و قدرت الله تعالی ایمان نمی آورند.

۲- آب وسیلهٔ روئیدن نباتات و غذای حیوانات اسـت: ﴿وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ۝١٠﴾ «و ازآن آب، درختان (و گیاهانی) می رویند که درآن می چرانید».

«شَجَرٌ» هر گیاهی را گویند که دارای تنهٔ سخت و محکم باشد، اما مقصود ازآن درینجـا هر چیزی است که بر روی زمین بروید، خواه گیاه باشد و یا درخت، همه را در بر مـی گیـرد، «تُسِيمُونَ» - از باب إفعال - به معنی چرانیدن، و «سائمة» حیوانی را گوینـد کـه از طریـق چریدن در دشت و بیابان خود را سیر کند.

۳- آب سبب تکوین غذائی انسان است : ﴿ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ ﴾ «به وسیلهٔ آن آب برای شما زراعت و زیتون و درختان خرما و انگور را می رویاند». غذائی که انسان از زمین به دست می آورد بر دو نوع است:

یکی: حبوبات است که لفظ «ٱلزَّرۡعَ » اشاره به آن است، دوم: میوه ها است که درینجا عالی ترین نوع آن را که زیتون وخرما و انگور است ذکر نمود.

- سپس به سوی انواع دیگر میوه ها اشاره نموده می گوید: ﴿ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ ﴾ «و از هرجنسی ازمیوه ها» نیز رویانید، اشاره به اینکه تفصیل اجناس و انواع و صفات و الوان و منافع آنها بس طولانی است، و این بر صنع بدیع آن ذات لایزال و قدرت مطلق او دلالت دارد.

- درپایان بطریق تنبیه می گوید: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١١ ﴾ «شکی نیست که درین (درختان و گیاهان متنوع و میوه های گوناگون) نشانه ها (و دلایل وحدانیت الله) است برای گروهی که بیاندیشند»، زیرا کسانی که فکر و اندیشه خود را به کار می اندازند، آنها می دانند جز ذاتی که این همه را آفریده است، کس دیگری سزاوار عبادت نیست، درسورهٔ نمل آیهٔ (۶۰) نیز خلقت این امور را دلیل وحدانیت و برهان استحقاق عبادت خود قرار داده است: ﴿ أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ٦٠ ﴾ «آیا چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو ریخته است؟ پس مائیم که به وسیلهٔ آن آب، بوستان های سرسبز وخرم رویاندیم، ممکن نیست که شما درختان آنها را برویانید، آیا (با وجود این دلایل روشن) همراه الله معبود دیگری هست ؟! بلکه اینها گروهی هستند که به پروردگار شریک قرار می دهند» .

۵- استدلال به تسخیر آیات کَونی

- ﴿ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ ﴾ «وشب و روز وخورشید و ماه را برای شما رام کرد»، و هدف ازتسخیر شب و روز و آفتاب و مهتاب، اینست که تمام مصالح زندگی انسانها و حیات حیوانات و بقای نباتات، وابسته به دوران طلوع و غروب خورشید و ماه و آمد و شد شب و روز است و از طرف دیگر معرفت سال و ماه به اینها ارتباط دارد.

- ﴿ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓ ﴾ «و ستارگان به فرمان او مسخر هستند»، و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۵۴) و در سورهٔ رعد آیهٔ (۲) نیز از تسخیر این امور بحث شده است.

- سپس بطریق تنبیه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢﴾ «شکی نیست که درین تسخیر نشانه هائی است برای گروهی که تعقل می کنند» و برای شناختن خالق این کائنات عقل خود را به کار می اندازند.

ذکر «يَعۡقِلُونَ» اشاره به آن است که دلالت آیات سماوی بر قدرت الله و وحدانیت او ظاهر است، تنها وجود عقل، برای درک آن کافی است و به کدام مقدمهٔ دیگری نیاز ندارد.

اما در آیهٔ قبلی «يَتَفَكَّرُونَ» گفت، اشاره به آن است که در دلالت آیات ارضی مانند رویانیدن گیاهان و درختان و انواع میوه ها برای اثبات وحدانیت الله وکمال قدرت او، تنها وجود عقل کافی نیست بلکه استدلال ازآن به وحدانیت الله تعالی، در پهلوی عقل، به تفکر و اندیشه نیز نیاز دارد.

۶- استدلال به مخلوقات دیگر زمین

- بعد از شرح مخلوقات شگفت انگیز سماوی، به سوی مخلوقات شگفت انگیز دیگر زمین اشاره می کند: ﴿ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓ ﴾ «و مسخر کرده است برای شما مخلوقاتی را که در زمین آفریده است که دارای رنگ های مختلف اند» که هر کدام دلیل مستقل برای کمال قدرت ویگانگی خالق کائنات است.

- باز هم بعد ازین دلیل به طریق تنبیه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ١٣﴾ « شکی نیست که درین امر نشانه است برای گروهی که عبرت می گیرند».

تعبیر به «يَذَّكَّرُونَ» اشاره به آن است که دلالت این امور بر وحدانیت خالق کائنات، چنان روشن است که تنها حس کفایه می کند و اگر کسی پند نگیرد گویا حس ندارد.

۷- استدلال به تسخیر بحر و منت نهادن به منافع آن

- ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ ﴾ «و او کسی است که دریا را برای شما رام ساخته است»، درسطح آن به وسیلهٔ کشتی ها سفر می کنید و حیواناتش را شکار نموده و منافع متنوع دیگری نیز از آن به دست می آورید.

- اکنون سه منفعت عظیم بحر را یاد آور می شود:

۱- بدست آوردن غذا: ﴿لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾ «تا از آن گوشت تازه بخورید» که عبارت از ماهی و دیگر حیوانات بحری است، «طَرِيًّا» تازه.

۲- به دست آوردن اسباب تجمل و زینت: ﴿وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ «و از آن زیور (و وسائل تجملی) بیرون آورید که آن را می پوشید»، زیوراتی که از بحر به دست می آید مانند لؤلؤ و مرجان، چنانکه درسورهٔ الرحمن آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ﴾ «از آن هردو دریا لؤلؤ ومرجان بیرون می شوند».

- ﴿وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ﴾ «وکشتی ها را می بینی که دریا را می شگافد» و از یک منطقه به منطقهٔ دیگر حرکت می کنند، «مَوَاخِرَ» جمع «مَاخِرَةٌ» شگافنده، پاره کننده.

۳- تلاش روزی: ﴿وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾﴾ «وتا فضل و احسان او را بجوئید وتا سپاس گزاری کنید» یعنی به وسیلهٔ کشتی تجارت نموده از یکجا به جای دیگر سفر کنید، و روزی حلال و پاکیزه را جستجو نموده در نتیجه شکر و سپاس الله تعالی به جا آورید.

عطف {وَلِتَبْتَغُواْ} بر {وَتَسْتَخْرِجُواْ} است و به سبب دور بودن فاصله میان معطوف و معطوف علیه، حرف جر را در آغاز «لِتَبْتَغُوا» دو باره ذکر کرد و جملهٔ {وَتَرَى ٱلْفُلْكَ} جملهٔ معترضه است.

۸- استدلال و امتنان به آفرینش کوه ها و نهرها و ایجاد راهها بر روی زمین.

اول: آفرینش کوه ها در روی زمین: ﴿وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾ «و در زمین کوه های استواری را انداخت (و مستقر کرد) تا زمین شما را نجنباند»، «رَوَاسِىَ» جمع «رَاسِيَةٌ» کوه های استوار و محکم، «أَن تَمِيدَ بِكُمْ» تا شما را نجنباند و نه لرزاند، اصلش «لِئَلاَّ تَمِيدَ بِكُمْ» است، و نظر به دلالت مقام، «لام» تعلیل همراه با حرف نفی حذف شده است و «تَمِيدَ» از «مَادَ، يَمِيدُ، مَيداً و مَيدَانًا» به معنی اضطراب و جنبش و لرزش.

درسورهٔ انبیا، آیهٔ (۳۱) و سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۰) نیز هدف خلقت کوهها را ذکر نموده است.

دوم: جاری ساختن نهرها بر روی زمین: ﴿وَأَنۡهَٰرٗا﴾ «نهر هائی را ایجاد کـرده اسـت» ذکـر «أنهار» بعد از «جبال» بدان سبب است که منابع نهرها، کوه ها مـی باشـند، چـون در فصـل زمستان برفها در کوه ها ذخیره می شود و در طول سال، آن برفها آهسته آهسته ذوب شـده ازآن نهرها تشکیل می شود.

سوم: ایجاد راه های عبور و انتقال از یک نقطه به سـوی نقطـه دیگـری: ﴿وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥﴾ «و راه ها ایجاد کرده است تا راهیاب شوید».

درسورهٔ أنبیاء می گوید: ﴿وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ وَجَعَلۡنَا فِيهَا فِجَاجٗا سُبُلٗا لَّعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٣١﴾ «و در زمین کوه ها آفریدیم تا انسانها را نجنباند (و مضـطرب نسـازد) و درآن راه های گشاده آفریدیم تا راهیاب شوند»، و درسورهٔ نوح، از نوح علیه السلام حکایـت مـی کند که برای قـومش گفـت: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا ١٩ لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا ٢٠﴾ «و الله برای شما زمین را هموار ساخته است تا در راه های کشادهٔ آن رفتار کنید».

- هرگاه از ایجاد راه ها تذکر داد، حالا علامهٔ معرفت راه ها را بیان می کند:

- ﴿وَعَلَٰمَٰتٖ﴾ «و(بخاطر معرفت راه ها) نشانه ها آفریده است»، تا مسـافران در روز بـه وسیلهٔ آن نشانه ها، راه ها را بشناسند، و در مسیر درست حرکت نموده به منزل مقصـود بـه آسانی برسند.

- ﴿وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦﴾ «و(درسفر شببنه شان) بـه وسـیلهٔ سـتاره راهیـاب مـی شوند»، زیرا در شب به سبب تاریکی، انسان نمی تواند نشانه ها را ببیند، لذا بـرای شـناختن جهت حرکتش از ستاره استفاده می کند.

ثمرهٔ این دلائل : اثبات وحدانیت الله تعالی در خالقیت، در عالم غیب بودن و درالوهیت

بعد از بیان این دلائل روشن و این نعمت های بزرگ الهی، به صورت استفهام انکاری مـی فرماید: ﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٧﴾ «پس آیا کسی که می آفرینـد هماننـد کسی است که نمی آفرینند؟ آیا پند نمی گیرید؟!» در حالیکه هر کدام ازین دلایل و نعمت هـا برای پی بردن به خالق کائنات و لزوم عبادت او به یگانگی کافی است.

ممکن است کسی گمان کند که شاید نعمتهای پروردگار منحصر به همین چیزهایی باشد که ذکر شد، لذا برای دفع چنین تصور، می گوید: ﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ «و اگر نعمت های الله را بشمارید، نمی توانید آنها را احاطه کنید»، چرا که نعمت های او سرتا پای وجود شما بلکه سرتا سر جهان هستی را فرا گرفته است، لذا لازم این نعمت ها اینست که شما شکر خالق این کائنات را به جا آورده تنها او را بپرستید، و تنها از او کمک و مدد بجوئید.

- بعد از بیان نعمت ها و وجوب شکر آنها، ممکن است کسی فکر کند هرگاه شکر این نعمت های بی حد و حصر او برما واجب باشد، چگونه می توانیم سپاس این همه نعمت های بی شمار را بجا آوریم، و چنین کار از طاقت بشر بالاتر است؟

جواب می گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٨﴾﴾ «شکی نیست که الله آمرزگار مهربان است»، پس شما به اندازهٔ توان تان سپاس گزاری کنید و در برابر آنچه در توان تان نباشد شما را مؤاخذه نمی کند بلکه از شما گذشت می کند.

درسورهٔ ابراهیم فرمود: ﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾﴾ «و اگر نعمت های الله را بشمارید نمی توانید آنها را احاطه کنید، یقینا انسان ستمگار و ناسپاس است» زیرا او شکرانهٔ نعمت های الهی را به فراموشی سپرده و به عوض اینکه اورا سپاس گزاری کند، سرگرم عبادت غیرالله گردیده است.

- در آیهٔ گذشته یکتایی الله تعالی را در خالقیتش ثابت کرد، درینجا علم کامل و شامل را تنها برای او ثابت نموده می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾﴾ «والله می دانند آنچه را پنهان وآنچه را آشکار می کنید»، هیچ حالت و هیچ چیزی از علم او غائب و پوشیده نیست، چنانکه درسورهٔ طه می گوید: ﴿وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾﴾ «واگر سخن را آشکار گوئی (یا پنهان هردو برابر است) زیرا او پنهان وپنهان تر را می داند»، درسورهٔ ملک می گوید: ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٣﴾﴾ «وسخن خویش را آشکار گوئید یا آن را پنهان دارید (آن را می داند، زیرا) او به رازهای سینه ها دانا است».

ابطال الوهیت غیر الله :

بعد ازآنکه وحدانیت الله و استحقاق او را به عبادت، ثابت ساخت، اکنون سه حالت معبودان باطل را بیان می کند که هر کدام دلیل عجز و ناتوانی آن معبودان است:

حالت اول: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ﴿٢٠﴾ ﴾ «وکسانی را که (مشرکان) به جز الله فریاد (و عبادت) می کنند هیچ چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوق اند»، کلمهٔ «مِن دُونِ ٱللَّهِ » چیزهائی را که به نحوی از انحاء مورد پرستش وعبادت قرار می گیرند، همه را در بر می گیرد، چه قبر و مزار باشد، و چه پیر و مرشد، و چه درخت و سنگ و بت ها و تمثال ها باشد.

حالت دوم: ﴿ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖ ﴾ «(آن معبودان)مردگانند و بی جان» یعنی این چیزهائی را که مشرکان می پرستند، یا مرده ها هستند و یا بت هائی است که از سنگ و چوب و امثال آن ساخته و تراشیده شده اند و شائبه از زندگی در آنها وجود ندارد .

حالت سوم: ﴿ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ﴿٢١﴾ ﴾ «و نمی دانند که چه وقت برانگیخته می شوند»؟ درسورهٔ نمل در وصف این معبودان می گوید: ﴿ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ﴿٦٥﴾ ﴾ «وخبر ندارند که چه وقت برانگیخته می شوند» .

- بعد از ذکر این همه دلائل و باطل قرار دادن عبادت غیر الله، هدف ارائهٔ این همه دلایل را تصریح می کند: ﴿ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ ﴾ «معبود شما، معبوْد یگانه است» هیچ گونه شریکی ندارد، و این همه دلائل آفاقی و نفسی شاهد وحدانیت او است، و با وجود این دلائل باز هم اگر کسی از عبادت او سرکشی می کند، و به آخرت ایمان نمی آورد، این امر ناشی از تکبر او است : ﴿ فَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٞ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ ﴿٢٢﴾ ﴾ «و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دلهای ایشان (از توحید) منکر است، و ایشان از پذیرفتن حق) تکبر می ورزند» .

سپس کسانی را که از ایمان به الله تعالی و آخرت تکبر می ورزند، دربرابر معاصی پنهان وآشکار و انکار و استکبارشان مورد تهدید قرار می دهد:

- ﴿ لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ﴾ « قطعا الله می داند آنچه را پنهان می دارند وآنچه را آشکار می کنند» و در برابر هر عمل بد شان محاسبه خواهند شد.

- ﴿ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡتَكۡبِرِينَ ﴿٢٣﴾ ﴾ «یقینا او سرکشان را دوست نمی دارد»، و کسی را که الله تعالی دوست ندارد او را حتما مجازات خواهد کرد.

۞۞۞

مطلب دوم: (از آیهٔ ۲۴-۲۹) موقف کافران در برابر قرآن و انجام بد ایشان

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْ ۙ قَالُوٓا۟ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ لِيَحْمِلُوٓا۟ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ
ٱلْقِيَٰمَةِ ۙ وَمِنْ أَوْزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٢٥﴾ قَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَٰنَهُم مِّنَ ٱلْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تُشَٰٓقُّونَ فِيهِمْ ۚ
قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْىَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٧﴾ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ
أَنفُسِهِمْ ۖ فَأَلْقَوُا۟ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوٓءٍۭ ۚ بَلَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ فَٱدْخُلُوٓا۟ أَبْوَٰبَ
جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ فَلَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾﴾

ترجـمه:

۲۴- وهنگامی که به مستکبران گفته شود: پروردگارتان (بر محمد)چه چیز نازل کرده است؟ گویند: افسانه های پیشینان.

۲۵- سر انجام این گفتار این است که آنها در روز قیامت بارگناه خویش را به طور کامل و هم برخی از گناهان کسانی را بر می دارند که بدون دانش (و دلیل)آنها را گمراه ساخته اند، آگاه باشید چه بار گناهان بدی را بر می دارند.

۲۶- ویقینا کسانی که پیش از ایشان بودند (دربرابر پیغمبران) نیرنگ هائی سنجیدند، پس الله بنیادهای عمارت شان را منهدم ساخت، پس سقف (خانه ها) از بالای سر شان بر آنها فرو ریخت و عذاب (دنیا) از جائی به سراغ شان آمد که احساسش را نمی کردند.

۲۷- سپس روز قیامت آنها را رسوا می سازد ومی گوید: کجا هستند شریکان من که شما به خاطر (محبت) آنها (با مومنان) جدال و دشمنی می کردید؟ (آنگاه) کسانی که دانش داده شدند، می گویند: رسوائی و سختی، امروز برکافران است.

۲۸- کسانی که فرشتگان، ارواح شان را قبض می کنند درحالیکه درحق خویش ستمگاران هستند، پس (درین وقت، بعد از یک عمر عناد وسرکشی) انقیاد وطاعت را اظهار نموده (می گویند) ما هیچ کار بدی نمی کردیم، آری، یقینا الله به آنچه می کردید دانا است.

۲۹- پس به دروازه های جهنم وارد شوید، درحالیکه درآنجا جاویدان خواهید بود، پس جای متکبران چه بد جائی است.

تفسیر:

درین آیات از دو موضوع بحث شده است:

۱- موقف مستکبران در برابر قرآن،

۲- انجام بد مستکبران در دنیا و در آخرت.

موضوع اول: موقف مستکبران در برابر قرآن

در آیات گذشته بعد از ارائهٔ دلائل توحید و بطلان شرک، کسانی را که از ایمان خود داری می کنند، مستکبر خواند، حالا درین آیات موقف مستکبران را در برابر قرآن بیان می کند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْۙ قَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾﴾ «وهنگامی که به مستکبران گفته شود: پروردگارتان (بر محمد) چه چیز نازل کرده است؟ گویند: افسانه های پیشینان»، یعنی قرآن را که بزرگ ترین معجزه وعالی ترین دلیل اثبات نبوت محمدﷺ است، افسانهٔ پیشینان قرار داده می گفتند که محمد (ﷺ)این کتاب را ازینجا و آنجا جمع آوری همه راجع نموده به شکل کتاب منظم ساخته و آن را برای ما کتاب الهی معرفی می کند، چنانچه همین گمان باطل آنها درسورهٔ فرقان آیهٔ (۵) نیز حکایت شده است: ﴿وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ٱكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ «و(کافران) گفتند: (این قرآن) افسانه های پیشینان است که آن را برای خودش جمع آوری نموده است (و یا از دیگران نوشتن آن را طلب کرده است) پس این افسانه ها صبح وشام بر وی خوانده می شود»، و آن را حفظ می کند، سپس آنها را مرتب ساخته به عنوان معجزه برای مردم ارائه می کند.

چنانچه همین گونه موضع گیری در برابر قرآن را، ولید بن مغیره مخزومی گرفته بود که قرآن را سحر و سخنان بشر قرار داد: ﴿فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴿٢٥﴾﴾ «و گفت : این قرآن جادوئی بیش نیست که از دیگران نقل کرده می شود، این جز گفتار آدمی نیست»، و دیگر مشرکان به سخن ولید بن مغیره در مورد قرآن، متفق شده در محافل حاجیان، پیامبر گرامی ﷺ را به حیث ساحر و قرآن را به حیث جادو و گفتار آدمی معرفی و تبلیغ می کردند.

موضوع دوم : انجام بد مستکبران در دنیا و آخرت

اما از آنجا که این داوری مشرکان در مورد قرآن قابل جواب نبود، بدین سبب الله تعالی به آن پاسخ نگفت، بلکه وعید و تهدید شدیدی را متوجه ایشان نمود:

۱- انجام بد مستکبران در روز قیامت

- ﴿ لِيَحْمِلُوٓاْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ «سرانجام این گفتار این است که آنها در روز قیامت بارگناه خویش را به طور کامل و هم برخی از گناهان کسانی را بر می دارند که بدون دانش (و دلیل) آنها را گمراه ساخته اند». چون گفتار این مستکبران سبب گمراهی هزاران افراد فاقد علم گردید، پس آنها در روز قیامت دو بارِ گناه را به دوش می کشند.

حرف لام در « لِيَحْمِلُوٓاْ » برای علت نیست، بلکه برای غایه و عاقبت است، یعنی انجام گفتار های شان چنان می شود که در آیه ذکر شده است. و حرف «مِن» در «وَمِنْ أَوْزَارِ» برای تبعیض است، یعنی بخشی از گناهان ... و یا اینکه «مِن» برای جنس است، یعنی تمام گناهان پیروان شان را بدوش می کشند.

البته این بدان معنی نیست که بدوش کشیدن بار گناهان پیروانشان، سبب کاستن از گناهان آنان شود، نه هر گز چنین نخواهد شد، بلکه هرکدام ایشان به قدر اصرارش در گمراهی و ضلالتشان عذاب کرده می شوند.

- سپس بدی باری را که به دوش می کشند بیان می کند: ﴿أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٢٥﴾﴾ «آگاه باشید چه بار گناهان بدی را بر می دارند».

در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۱۳) در بارهٔ کافرانی که دیگران را به پیروی خود فرا می خوانند، می فرماید: ﴿ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ ۖ وَلَيُسْـَٔلُنَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾﴾ «و البته بارهای خویش را و بارهای (گناه پیروان شان) را به دوش خود می کشند (و حمل می کنند) و البته روز قیامت در مورد آنچه که افترا می کردند پرسیده خواهند شد».

۲- مکر مستکبران در برابر حق همواره بر ضرر مستکبران بوده است

﴿ قَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾ «ویقینا کسانی که پیش از ایشان بودند (دربرابر پیغمبران) نیرنگ هائی سنجیدند»، درینجا سخنان کافران را در مورد قرآن، مکر قرار داد، چرا که آنان با این سخنان شان می خواستند حقیقت را بر مردم پوشانده آن را وارونه جلوه دهند، بعد ازآن به سوی مکری و نیرنگ هائی که اقوام پیشین در برابر پیغمبران شان

سنجیدند اشاره نمود، و هدف ازآن توضیح این موضوع است که عناد و مخالفت کفار جدید مسئلهٔ تازهٔ نیست، بلکه کفار قدیم نیز در برابر پیغمبران الهی نیرنگ های ساختند و برای خموش ساختن نور الهی وسائل تمام عیار خود را به کار انداختند.

- اما اینکه سرانجام آن نیرنگ ها چه شد، آن را چنین بیان می دارد: ﴿فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَـٰنَهُم مِّنَ ٱلْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ﴾ «پس الله بنیادهای عمارت شان را منهدم ساخت (و درهم کوبید)، پس سقف (خانه ها) از بالای سر شان بر آنها فرو ریخت»، و به این ترتیب نیست و نابود شدند.

﴿فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَـٰنَهُم مِّنَ ٱلْقَوَاعِدِ﴾ یعنی عذاب الهی شالودهٔ زندگی آنان را از اساس ویران نمود و بنیادهای عمارات شان منهدم ساخت در نتیجه سقف هم بر ایشان افتاد، پس عذاب از دو جهت، آنها را فرا گرفت، هم از جهت بالا و هم از جهت پائین.

«ٱلْقَوَاعِدِ» جمع «قاعدة» شالوده، اساس، «خَرَّ» فرو افتاد، سقوط کرد.

- کیفیت ورود آن عذاب را بیان مـی کـنـد: ﴿وَأَتَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾﴾ «و عذاب (دنیا) از جائی به سراغ شان آمد که احساسش را نمی کردند».

این آیه به کدام گروه و قومی مخصوص نیست، بلکه تمثیلی برای ابطال نیرنگ ها وتوطئه های دشمنان دین وتطبیق عذاب همه جانبه بر آنها است، عذابی که جهت آمدنش معلوم نیست اما عمارت نیرنگ را از بیخ و بن برمی کند و نیرنگ باز، خود اسیر و شکار نیرنگ خود می گردد، این عذاب دنیوی این نیرنگ بازان است و عذاب دیگری نیز درانتظارشان هست که عذاب آخرت است.

- ﴿ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ يُخْزِيهِمْ﴾ «باز روز قیامت آنها را رسوا می سازد»، سپس این رسوائی را خود تفسیر می کند: ﴿وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تُشَـٰٓقُّونَ فِيهِمْ﴾ «ومی گوید: کجا هستند شریکان من که شما به خاطر (محبت) آنها (با مومنان) جدال و دشمنی می کردید؟».

«كُنتُمْ تُشَـٰٓقُّونَ» جدال و نزاع و دشمنی می کردید، و«مُشَاقَّة» خصومت و نزاع شدیدی را گویند که راهی برای صلح تفاهم را باقی نگذارد.

این سوال از مشرکان در محشر پیش روی خلائق صورت مـی گیـرد و شـریکان آنهـا از معبودیت خویش انکار می ورزند، چنانچه در سورهٔ یونس آیهٔ (۲۸) از شریکان شان حکایت می کند: ﴿وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾﴾ «وشریکان آنها گویند: شما ما را عبادت نمی کردید»، و درسورهٔ سبأ می گوید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ أَهَـٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ

﴿قَالُوا۟ سُبْحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم ۖ بَلْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ «و روزی که همهٔ آنها را گرد هم می آورد، سپس به فرشتگان می گوید: آیـا اینهـا شـما را عبـادت مـی کردند؟ گویند تو (ازین نسبتها) پاک هستی، تو یار و یاور ما هستی نه آنها بلکه آنهـا جـن را عبادت می کردند و بیشتر ایشان به آنها ایمان داشتند».

پس به این ترتیب آن مستکبران در برابر سوال پروردگار جوابی نداشته ساکت می ماننـد و درنتیجه رسوا و شرمنده می گردند.

پس در جواب این سؤال که «شریکان» من کجا هستند، اهل علم می گویند: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْىَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٧﴾﴾ «(آنگاه) کسانی که دانش داده شده اند، می گویند: رسوائی و سختی، امروز تنها برکافران است». چرا که آنها هستند که به عـذاب ابـدی گرفتار می شوند.

مقصود از اهل علم درین آیه، ملائکه و انبیاء و مومنان هستند .

۳- انجام بد مستکبران در آستانه مرگ و در آخرت

- ﴿ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ﴾ «کسانی که فرشتگان ارواح آنها را قبض می کنند درحالیکه درحق خویش ستمگاران هستند».

« ٱلَّذِينَ» ادامهٔ گفتار اهل علم در آیهٔ قبلی نیست، بلکه صفت همان کسـانی اسـت کـه در آیهٔ (۲۳) به {المستکبرین} و صف شده بودند و یا اینکه « ٱلَّذِينَ» خبـر اسـت بـرای مبتـدای محذوف که تقدیرش « هُمُ الَّذِينَ » می شود، درین صورت معنی آیه این می شود که .کـافران همان کسانی هستند که فرشتگان روح شان را قبض می کنند در حالیکه آنان بـر خویشـتن ستمگار اند» .

- حالت این کافران مستکبر و ستم پیشه درآستانهٔ مـرگ چنـین اسـت: ﴿فَأَلْقَوُا۟ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوٓءٍۭ﴾ « پس(درین وقت، بعد از یک عمر عناد و سرکشی) انقیـاد وطاعـت را اظهار نموده (می گویند) ما هیچ کار بدی نمی کردیم». «ٱلسَّلَمَ » به معنی تسلیم شدن، انقیـاد و اطاعت کردن، یعنی کافران مستکبر اظهار انقیاد نموده از کفر و شرک خود انکار می کننـد، چنانکه درسورهٔ انعام از مشرکین حکایت می کند که در قیامـت مـی گوینـد: ﴿وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾﴾ «سوگند به الله که پروردگار ما است که ما مشرک نبودیم» .

اما این انکار شان فائدهٔ نمی کند، طوریکه درسورهٔ غافر می گوید: ﴿فَلَمَّا رَأَوۡا بَأۡسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥ وَكَفَرۡنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشۡرِكِينَ ﴿٨٤﴾ فَلَمۡ يَكُ يَنفَعُهُمۡ إِيمَٰنُهُمۡ لَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا﴾ «پس هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: به الله یگانه ایمان آوردیم و به چیزهائی که به سبب آن مشرک گردیده بودیم انکار ورزیدیم، پس ایمان شان، هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، به ایشان سودی نه بخشید»، همچنین درسورهٔ یونس از آیهٔ (۹۰-۹۱) بیان همین مسئله است.

- الله تعالی ادعای آنان را که ما کار بدی نکرده ایم، رد نموده می فرماید: ﴿بَلَىٰٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٢٨﴾﴾ «آری، یقینا الله به آنچه می کردید دانا است»، اکنون زمان تطبیق کیفر اعمال تان فرا رسیده است، انکار تان بشما سودی نمی بخشد.

- نتیجهٔ کفر و شرک و ظلم شان این می شود که به دیشان گفته می شود: ﴿فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ «پس به دروازهای دوزخ وارد شوید درحالیکه در آنجا جاویدان خواهید بود»، چرا که آنجا مرگ وجود ندارد تا عذاب شما را پایان بخشد، چنانکه درسورهٔ فاطر می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقۡضَىٰ عَلَيۡهِمۡ فَيَمُوتُواْ وَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُم مِّنۡ عَذَابِهَاۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي كُلَّ كَفُورٖ ﴿٣٦﴾﴾ «و کسانی که کافر شدند، برای آنها آتش دوزخ است، فرمان مرگ بر ایشان صادر کرده نمی شود تا بمیرند و نه از عذاب دوزخ چیزی کاسته می شود، هر انسان کافر را همین گونه جزا می دهیم».

- درپایان زشتی جایگاه متکبران را ذکر می کند: ﴿فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «پس جای متکبران چه بد جائی است»، «مَثۡوَى» اقامتگاه، محل بود و باش.

۞۞۞

مطلب سوم: (از آیهٔ ۳۰-۴۰)

بیان موقف مومنان در برابر قرآن و پاداش ایشان و بیان محور دعوت پیغمبران

﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمۡۚ قَالُواْ خَيۡرٗاۗ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۚ وَلَدَارُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞۚ وَلَنِعۡمَ دَارُ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ لَهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَۚ كَذَٰلِكَ يَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٣٢﴾ هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ يَأۡتِيَ أَمۡرُ رَبِّكَۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ وَمَا

ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴿۳۳﴾ فَأَصَابَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ
بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿۳٤﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ نَّحۡنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا
وَلَا حَرَّمۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿۳۵﴾ وَلَقَدۡ
بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ
حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ﴿۳٦﴾ إِن تَحۡرِصۡ عَلَىٰ
هُدَىٰهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَن يُضِلُّۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿۳۷﴾ وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَا
يَبۡعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُۚ بَلَىٰ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿۳۸﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي
يَخۡتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰذِبِينَ ﴿۳۹﴾ إِنَّمَا قَوۡلُنَا لِشَيۡءٍ إِذَآ أَرَدۡنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ
كُن فَيَكُونُ ﴿٤۰﴾

ترجمه:

۳۰- و (هنگامی که) به پرهیزگاران گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ می گویند: خیر و خوبی (را نازل کرده است) برای کسانی که درین دنیا نیکی کردند، نیکی است و سرای آخرت (برای ایشان) بهتر (از دنیا) است، و سرای پرهیزگاران چه خوب سرای است.

۳۱- (سرای پرهیزگاران) باغ های جاویدان است که به آن وارد می شوند و از زیر (قصرها و درختانش) نهرها جاری است، درآنجا برای ایشان هر چه می خواهند میسر است، الله پرهیزگاران را همین گونه پاداش می دهد.

۳۲- (پرهیزگاران) کسانی اند که فرشتگان ارواح آنها را قبض می کنند در حالیکه (از کفر و شرک و معاصی) پاکیزه اند، (فرشتگان) به آنها می گویند: سلام باد برشما و به سبب اعمالی که انجام می دادید وارد بهشت شوید.

۳۳- آیا (کافران) انتظار جز این را دارند که فرشتگان (قبض روح) به سراغ شان بیایند یا اینکه فرمان پروردگارت (برای مجازات شان) فرا رسد، کسانی که پیش ازینها بودند نیز همچنین کردند و الله به آنها ستم نکرد، و لیکن آنها بر خویشتن ستم می کردند.

۳۴- پس (جزای) اعمال بد شان به آنها رسید و فرا گرفت آنها را چیزی که به آن استهزا می کردند.

۳۵- مشرکان گفتند: اگر الله می خواست، جز او هیچ چیزی را عبادت نمی کردیم، نه ما و نه پدران مان و نه چیزی را بدون اجازهٔ او حرام می گرداندیم، کسانی که پیش از ایشان بودند، همین گونه کار را انجام دادند، پس آیا بر پیغمبـران وظیفـه ای جـز تبلیغ آشکار است؟

۳۶- و البته ما در میان هر امتی (برای دعوت ایشان) پیغمبری فرستادیم (و محتوای دعـوت آنها این بود که) الله را عبادت کنید و از پیروی طاغوت دوری کنیـد، پـس بعضـی آنهـا کسی بود که الله او را هدایت کرد و برخی آنها کسی بود که گمراهی بـر وی ثابـت شـد، پس شما در زمین گردش کنید و ببینید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود.

۳۷- (ای پیغمبر) هر چند تو برهدایت آنها بسیار علاقه مند باشی (ولی تلاش تو فائدهٔ ندارد، زیرا) الله هدایت نمی کند کسی را که گمراه می سازد، و بـرای آنهـا هـیچ یاوری نیست.

۳۸- و (کافران) به الله سوگند مؤکد یاد کردند که الله کسی را که می میـرد، (دوبـاره) زنـده نمی گرداند، آری (الله همه مردگان را دو باره زنده می گرداند) این وعده ای است کـه الله بر خود لازم گردانده است ولیکن بسیاری مردم نمی دانند.

۳۹- (الله همگی را دو باره زنده می کند) تا روشن سـازد بـرای ایشـان چیـزی را کـه دران اختلاف می کردند و تا کافران بدانند که ایشان دروغ گویان بودند.

۴۰- دستور ما برای چیزی هرگاه ما بخواهیم آن را بیافرینیم، فقط همین است که می گـوئیم: شو، پس می شود.

تفسـیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- موقف پرهیزگاران دربرابر قرآن،

۲- سر انجام نیک پرهیزگاران و پاداش عظیم مومنان،

۳- ذکر برخی از شبهات مشرکان و پاسخ به آن،

۴- انکار مشرکان از قیامت و رد بر ایشان.

موضوع اول: موقف پرهیزگاران دربرابر قرآن

بعد ازآنکه موقف مستکبران را در برابر قرآن و کیفر دردناک ایشان را در دنیا و در آستانۀ مرگ و در آخرت بیان داشت، حالا درینجا موقف مومنان و پرهیزگاران را در بارۀ قرآن ذکر نموده سرانجام نیک ایشان را در دنیا و هنگام مرگ و در روز قیامت به صورت تقابلی و مقایسوی بیان می دارد:

- ﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا﴾ «و(هنگامی که) برای پرهیزگاران گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ می گویند: خیر و خوبی را» نازل کرده است.

ایشان حقیقت نعمت بزرگ قرآن را شناختند و نزول آن را استقبال کردند وآن را مایۀ خوش حالی و سرور خود قرار داده آن را خیر همگانی قرار دادند.

موضوع دوم: سر انجام نیک و پاداش عظیم مؤمنان

مؤمنان درنتیجۀ قضاوت عادلانه شان، شش امتیاز بزرگ را به دست آوردند:

۱- انجام نیک متقین در دنیا

- ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾ «برای آنانی که درین دنیا نیکی کردند، نیکی است» و در برابر اعمال نیک شان پاداش نیک دارند.

این جمله، از سوی الله تعالی بشارت برای متقین است و الله تعالی جزای احسان شان را درینجهان به صورت رزق نیکو، زندگی با اطمینان، امن و امان کامل و سرورقلب عطا می کند، چنانچه الله تعالی درسورۀ نحل آیۀ (۹۷) می گوید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ «وهرکسی که عمل شائسته انجام دهد، مرد باشد یا زن و مومن باشد برای او (درین دنیا) زندگی پاکیزه و خوش آیندی می دهیم و البته آنها را به سبب بهترین اعمال شان پاداش (نیکو) خواهیم داد».

۲- انجام نیک متقین در آخرت

- ﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ﴾ «و سرای آخرت (برای ایشان) بهتر (از دنیا) است»، درسورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۷) می گوید: ﴿وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ﴾ «وآنچه نزد الله است برای نیکوکاران بهتر است»، درسورۀ اعلی آیۀ (۱۷) می گوید: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾«وآخرت بهتر وپاینده تر است».

- ﴿وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾﴾ «و چه خوب است سرای پرهیزگاران».

سپس «دار متقین» را چنین بیان می دارد: ﴿ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ ﴾ «(سرای پرهیزگاران) باغ های اقامتگاه جاویدانی است که به آن وارد می شوند، که از زیر (قصرها و درختانش) نهرها جاری است».

- نعمت های بهشت، منحصر دربوستانها وآب نیست بلکه ﴿ لَهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَۚ ﴾ «برای ایشان درآنجا هرچه می خواهند مُیسَّر است »، درسورهٔ زخرف آیهٔ (۷۱) می گوید: ﴿وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُۖ وَأَنتُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٧١﴾ «و درآنجا هر چه دلها بخواهد و (از دیدن آن) چشمها لذت ببرد، وجود دارد و شما درآنجا جاویدان خواهید ماند».

درسورهٔ فصلت آیهٔ (۳۱) می گوید: ﴿وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴾ «و برای شما درآنجا هر چه نفس های تان آرزو کند، حاصل است، و برایتان هر چه بخواهید فراهم است»، درسورهٔ واقعه می گوید: ﴿ وَفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ ٣٢ لَّا مَقۡطُوعَةٖ وَلَا مَمۡنُوعَةٖ ٣٣ ﴾ «و میوه های فراوانی است که نه انقطاع پذیر است و نه (از آنها) باز داشته می شوند»، و سورهٔ یس آیهٔ (۵۷) نیز ملاحظه شود.

- سپس این پاداش را تعمیم می بخشد: ﴿كَذَٰلِكَ يَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلۡمُتَّقِينَ ٣١﴾ «همین گونه الله پرهیزگاران را پاداش می دهد» هرکسی که دست به دامن تقوی وپرهیزگاری بزند، ازین مزایا برخوردار می شود ولو درهر زمان ومکانی که باشند.

۳- انجام نیک متقین به هنگام مرگ

- ﴿ ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ ﴾ (پرهیزگاران) کسانی اند که فرشتگان ارواح آنها را قبض می کنند در حالیکه پاکیزه اند»، عقائد، اقوال، افعال و همه خصال شان از کفر و شرک و بدعت و هر عملی که درایمان وتقوای شان خلل وارد کند، پاکیزه است، دل های شان به معرفت ومحبت الله پاک، زبان شان به ذکر وثنای الله و اعضای ایشان به طاعت و انقیاد او پاک است، به همین اساس فرشتگان به هنگام قبض روح به ایشان ادای احترام می کنند:

- ﴿يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمُ ﴾ «به آنها می گویند: سلام باد برشما» این سلام نشانه امن و امان کامل است، بعد از تقدیم سلام، ایشان را به دخول بهشت مژده می دهند: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٣٢﴾ «وارد بهشت شوید، به سبب آنچه انجام می دادید»، یعنی به سبب ایمان وتقوی و اعمال صالحه تان بهشت درانتظار شما است.

درسورۀ فصلت می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَبْشِرُوا۟ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ﴾ «کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است؟ باز (بر عقیده و اعمال صالحۀ خود) ثابت ماندند، فرود می آید برآنها ملائکه (و به ایشان بشارت می دهند) که نترسید و اندوه گین نشوید و به بهشتی که وعده داده می شدید شاد باشید، ما در زندگانی دنیا یاران شما بودیم و درآخرت نیز باشمائیم».

درسورۀ احقاف آیۀ (۱۳) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ «یقینا کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت ورزیدند، پس بر ایشان نه ترس است و نه اندوهگین می شوند».

سلامی که هنگام ورود بهشت یا بعد از آن به مومنان تقدیم می شود، درسورۀ یونس آیۀ (۱۰) و درسورۀ رعد آیۀ (۲۴) و درسورۀ یس آیۀ (۵۸) درسورۀ زمر آیۀ (۷۳) ذکر شده است، و همچنان در بارۀ کیفیت قبض روح مومن و قبض روح کافر و بشارتی که به مومن داده می شود، و وعیدی که متوجه کافر می شود، یک عده احادیث را قبلا در تفسیر آیۀ (۲۷) سورۀ ابراهیم نقل کرده ایم، به آنجا مراجعه شود.

- سپس تهدید شدیدی را متوجه کسانی می سازد که به کفر و شرک خود ادامه می دهند: ﴿هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ أَمْرُ رَبِّكَ﴾ «آیا کافران انتظار جز این را دارند که فرشتگان(قبض روح) به سراغ شان بیایند یا اینکه فرمان پروردگارت (برای مجازات شان) فرا رسد»، یعنی اگر چنین انتظار کنند، پس عذاب الله در حق آنان حتمی است، چون هنگام قبض روح و فرا رسیدن عذاب، دیگر توبه و ایمان انسان پذیرفته نمی شود.

- ﴿كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «کسانی که پیش ازینها بودند نیز همچنین کردند»، مانند قوم نوح، قوم هود و صالح و قوم شعیب و دیگر اقوامی که به کفر و شرک خود ادامه داده به پیغمبران خود ایمان نیاوردند.

- پس نتیجۀ انکار و استمرار شان به کفر و ضلالت، چنین شد: ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾﴾ «و الله به آنها ستم نکرد و لیکن آنها بر خویشتن ستم می کردند» یعنی با فرستادن عذاب بر ایشان، الله بر آنها ستم نکرد، چرا که الله سبحانه برای

هدایت شان پیغمبران فرستاد و کتابها نازل کرد و حجت خود را بر آنها اقامه کرد و عذر و بهانۀ آنها را خاتمه داد، اما آنها به سبب استمرار بر کفر، و مخالفت با پیغمبران و تکذیب آنها، بر خود ستم کردند.

قابل تذکر است که جملۀ ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ﴾ درمیان ﴿كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ وجملۀ ﴿فَأَصَابَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ﴾ معترضه واقع شده است، هدف از ذکر این جمله بیان علت عذاب وعدل پروردگار است.

- و نتیجۀ این استمرارشان بر کفر و تکذیب چنین شد: ﴿فَأَصَابَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٣٤﴾ «پس (جزای) اعمال بد شان به آنها رسید و فرا گرفت آنها را چیزی که به آن استهزا می کردند».

مقصود از {مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ} عذاب الهی است، یعنی هنگامی که پیغمبران اقوام شان را از عذاب الهی بیم می دادند، آنان در پاسخ، به عذاب الهی استهزاء نموده تکذیب می کردند، چنانچه در سورۀ سبأ آیۀ (۴۲) می فرماید: ﴿وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ «و برای کسانی که ستم کردند (و کفر و شرک ورزیدند) می گوئیم: بچشید عذاب آتشی را که به آن تکذیب می کردید»، و در سورۀ طور، آیۀ (۱۴) می فرماید: ﴿هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ «این همان آتشی است که به آن تکذیب می کردید».

موضوع سوم: ذکر برخی از شبهات مشرکان و پاسخ به آن

- ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ نَّحۡنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ﴾ «و مشرکان گفتند: اگر الله می خواست جز او هیچ چیزی را عبادت نمی کردیم، نه ما و نه پدران مان، و نه چیزی را بدون اجازۀ او حرام می گرداندیم»، یعنی ایمان و کفر و شرک ما، و چیزهائی را که بنام «بَحِیرَه و سَائِبَه و حَام» حرام قرار می دهیم، این همه به مشیت الهی است، هر گاه این امور به مشیت الله باشد، معنایش اینست که الله تعالی ازین امور راضی است، زیرا اگر او راضی نمی بود، نمی گذاشت که ما مرتکب چنین کفر و شرک شویم؛ پس گویا ایشان وقوع کفر و شرک و دیگر اعمال منکر را از خود، دلیل رضای الله تعالی قرار دادند، و مقصود مشرکان ازین سخنان، ساکت ساختن پیغمبر اسلام ﷺ بود.

و چنین استدلال از سوی کافران برای توجیه و درست قرار دادن اعمال بدشان در قرآن کریم در چهار جای ذکر شده است: درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۴۸)، درسورهٔ نحل آیهٔ (۳۵)، درسورهٔ یس آیهٔ (۴۷)، و درسورهٔ زخرف آیهٔ (۲۰) .

- پس الله سبحانه در رد این شبهه می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ «کسانی که پیش از ایشان بودند، همین گونه کار را انجام می دادند»، یعنی این گفتار ناموزون و این اعتقاد فاسد مشرکان، موضوع تازهٔ نیست، بلکه کفار پیشین نیز برای درست قرار دادن کفر و شرک خود همین گونه استدلال می کردند و بر مبنای همین استدلال پیغمبران را تکذیب نموده با آنها مجادله می کردند، چنانکه درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۴۸) ازهمین شبهه تذکر داده است: ﴿سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ «به زودی مشرکان خواهند گفت: اگر الله می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه پدران ما و نه هیچ چیزی را حرام قرار می دادیم، کسانی که پیش ازایشان بودند همین گونه (و به همین ترتیب، پیغمبران را) تکذیب نمودند».

- سپس الله سبحانه به خطای آنها اشاره نموده می گوید: ﴿فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٣٥﴾ «پس آیا بر پیغمبران وظیفه ای جز تبلیغ آشکار ست؟!»، و چنین نیست که شما می پندارید که الله بر اعمال شما انکار نکرده و آن را باطل قرار نداده است بلکه اینگونه اعمال شما را شدیدا نا درست قرار داده و به صورت بسیار جدی و قوی از آن منع نموده است، و برای رهنمائی مردم به سوی توحید و منع از کفر و شرک و دیگر اعمال باطل، درهمه اعصار پیغمبران فرستاده است، پس با این حال کسی چگونه می تواند بگوید: ﴿لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ﴾ و به این ترتیب از مشیت شرعی الله که عبارت از تمکین شرعی بوده و مدار تکلیف است، صرف نظر کند ؟! پس برای جایز شمردن شرک وکفر و دیگر اعمال باطل، نمی توان به تقدیر ومشیت کَونی قدری، استدلال گرفت، زیرا تقدیر و مشیت کَونی الله تعالی یک امر پوشیده است که نه برای کسی معلوم است و نه مدار تکلیف و نه دلیل رضای پروردگار است.

آنچه که مدار تکلیف است، تقدیر و مشیت شرعی است که دراختیار انسان است و بر مبنای همین مشیت، انسان مکلف است که توحید و عبادت را بپذیرد و ازشرک و معاصی بپرهیزد، پاسخ مفصل از این شبهه درضمن تفسیر آیهٔ (۱۴۸) سورهٔ انعام نیز ذکر شده است به آنجا مراجعه شود.

- حالا برای رد شبههٔ مشرکان، موضوعی را که پیغمبران به تبلیغ آشکار آن مکلف و مأمور بودند، بیان می دارد:

۱- ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ «و البته ما در میان هر امتی (برای دعوت ایشان) پیغمبری فرستادیم (ومحتوای دعوت آنها این بود که) الله را عبادت کنید و از پیروی طاغوت دوری کنید»، از زمانی که شرک درمیان فرزندان آدم روی کار شد، الله تعالی برای مبارزه با شرک و بت پرستی، پیغمبران را فرستاد، و سلسلهٔ بعثت انبیاء ادامه داشت تا آنکه با بعثت محمد ﷺ، این سلسله منقطع شد، پس پیغمبر اسلام ﷺ، خاتم پیغمبران و دین ایشان خاتمهٔ ادیان گردید، و محور دعوت همهٔ پیغمبران دعوت به سوی توحید بوده است، چنانچه آیات بی شماری در قرآن کریم برآن دلالت دارد، ازآنجمله الله تعالی درسورهٔ أنبیاء آیهٔ (۲۵) می گوید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ «و ما پیش ازتو هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه به سوی او وحی می فرستادیم که جزمن معبودی برحق نیست، پس (تنها) مرا عبادت کنید»، و درسورهٔ زخرف آیهٔ (۴۵) می گوید: ﴿وَسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾ «و تو از احوال پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده بودیم (امتان آنها را) بپرس، آیا جز الله معبودانی قرار داده بودیم که پرستیده می شدند».

این آیات، همه دلیل آنست که مدار تکلیف و ارسال پیغمبران و دعوت آنها وطاعت امتان و جزای آنها به اساس تقدیر ومشیت شرعی است، نه به اساس مشیت کونی.

- پس هنگامی که پیغمبران مردم را به سوی توحید فرا خواندند، مردم دو گروه شدند:

۱- ﴿فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ﴾ «پس بعضی آنها کسی بودکه الله او را هدایت کرد»، و او توحید و عبادت را پذیرفت و از طاعت طاغوت اجتناب ورزید، و در نتیجه سعادت دارین نصیب ایشان شد.

۲- ﴿وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ « و برخی آنها کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد»، و بر شرک وکفر خود باقی مانده پیغمبران را تکذیب نمود و از طاغوت پیروی کرد، درنتیجه مورد خشم الهی قرار گرفت، وکیفر اعمالش دامنگیر او گردید.

درسورهٔ اعراف آیهٔ (۳۰) فرموده است: ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾ «گروهی را هدایت کرد و گروهی

گمراهی برآنها ثابت شد، زیرا ایشان جز الله شیاطین را یاوران قرار دادند و (با این وصف) می پندارند که آنان راهیاب اند».

درین هردو آیه تصریح است براینکه الله سبحانه کافۀ بنده گانش را طبق مشیت شرعی خود به وسیلۀ پیغمبران به عبادت خود دستور داده و از طاعت شیطان و دعوتگران گمراه، منع کرده است.

اما آنها بعد ازین دستور، به دو دسته منقسم گردیدند گروهی حق را پذیرفتند و گروه دیگری به کفر خود ثابت وپا برجا ماندند، پس معلوم شدکه دستور الله تعالی مستلزم اراده ومشیت شرعی او نیست، زیرا او همه را به ایمان دستور داده، اما ایمان همه را اراده نکرده است، زیرا اگر ایمان همه را می خواست کسی کافر نمی شد پس روشن شد که اراده شرعی او، به کفر تعلق نمی گیرد.

این آیه رد بر گفتار مشرکان در آیۀ قبلی است، و آن بدین قرار که اگر کفر و شرک مشرکان بر مبنای رضای الهی باشد، پس می بایست الله تعالی گروهی را هدایت و گروهی را گمراه نمی کرد، اما اینکه به اثر دعوت پیغمبران برخی را هدایت کرد و برخی بر کفرخویش باقی ماندند، دلیل آنست که الله تعالی هیچ گاه کفر وشرک را نمی پسندد .

فائده:

با آنکه هدایت و ضلالت هردو از سوی الله تعالی اما درین آیه هدایت را به الله تسبت داده فرموده است: ﴿فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ﴾ اما وقوع ضلالت را به الله نسبت نداده چنین گفت: «و برخی آنها کسی بودکه گمراهی بر وی ثابت شد».

سبب فرق در نسبت این دو چیز، اینست که همه اسباب هدایت از طرف پروردگار تهیه شده است مثلا الله تعالی به انسان حق گرا، عقل و فطرت سالم داده، پیغمبران فرستاده، آیات تشریعی وتکوینی ارائه نموده است و به او توفیق هدایت بخشیده است، پس در نتیجۀ این امور بنده، راه به سوی هدایت می پوید .

اما در مواردی که نسبت ضلالت صراحتا به سوی الله تعالی نشده است، بدان سبب است که مقدمات و اسباب ظاهری ضلالت همه از اعمال بندگان است، آنها خود شان اند که برخلاف فطرت رفتار می کنند، قوانین شرع وآیات تشریعی وتکوینی را پشت سر قرار می دهند و چشم وگوش را بر روی حق می بندند، این امور همه از جانب خود آنها است، ازین وجه ضلالت دامنگیر آنها گردیده از آن خود را نجات داده نمی توانند.

فرق دیگر اینست که هدایت مؤمنان، امر محبوب و پسندیدۀ الله تعالی و بر اساس مشیئت شرعی و کَونی الله تعالی صورت می گیرد، به این اساس نسبت آن را به صراحت به سوی خود کرد، اما ضلالت کافران و مشرکان هر چند به ارادۀ کَونی الله تعالی صورت می گیرد، ولی ازآنجا که مورد رضای الله تعالی نیست، لذا نسبتش به سوی الله تعالی نشد.

البته در آیات دیگر قرآن نسبت گمراه ساختن به صراحت به سوی الله تعالی شده است، چون مقصود درآنجا بیان و ابراز این امر است که هیچ چیزی بدون ارادۀ کَونی و قدری الله تعالی صورت نمی گیرد.

- کافران را متنبه ساخته می فرماید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٦﴾﴾ «پس شما در زمین گردش کنید و ببینید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود» که تکذیب حق و مجادله با دعوتگران الهی، سبب هلاکت نابودی ایشان گردید.

- سپس پیغمبرش را مخاطب قرار داده می فرماید: ﴿إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ﴾ «(ای پیغمبر) هر چند تو برهدایت آنها بسیار علاقه مند باشی (تلاش تو فائده ای ندارد، زیرا) الله هدایت نمی کند کسی را که گمراه می سازد».

و درسورۀ مائده آیۀ (۴۱) می گوید: ﴿وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ «و کسی را که الله بخواهد گمراه کند (و او را دچار آزمایش کند) پس تو قادر نیستی که برای او از جانب الله کاری را انجام دهی (و او را هدایت کنی)».

همچنین درسورۀ بقره آیۀ (۲۷۲) ودرسورۀ قصص آیۀ (۵۶) هدایت به معنی توفیق را از پیغمبر ﷺ نفی کرده است.

- درپایان می گوید: ﴿وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٣٧﴾﴾ «و برای آنها هیچ یاوری نیست» کسانی که ضلالت را برهدایت ترجیح دهند، الله گمراهی آنها را بیشتر می سازد، پس هیچ کسی نمی تواند که آنهارا از ضلالت و عذاب آن نجات بخشد.

موضوع چهارم : انکار مشرکان از قیامت و رد بر ایشان

از موارد تکذیب مشرکان به نبوت محمد ﷺ انکار ایشان از معاد وحشر ونشر بود، الله تعالی درینجا این عقیدۀ باطل را از ایشان حکایت نموده است: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ﴾ «و (کافران) به الله سوگند مؤکد یاد کردند که الله کسی را که می میرد، (دوباره) زنده نمی گرداند».

«جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ» - با تمام کوشش و تمـام قـدرت خـود سـوگند یـاد کردنـد - از ضـمیر «أقسَمُوا» حال واقع شده است، به تأویل «جَاهِدِينَ».

و مقصود شان از قسم بر نفی قیامت، ابراز یقین بر عدم وقوع آنست و سـبب ایـن گمـان باطل شان این بود که از نظر آنان برای زندگی دو باره، سلامت اجسام و عدم فنای آن شـرط است، در حالیکه اجساد مردگان به فنا می گراید، پس چگونه ممکن اسـت کـه دو بـاره بـه همان حالت نخستش برگردانده شود؟!

و انکار مشرکان از قیامت و زندگی دوبارۀ انسان ها را الله تعالی در سوره هائی متعدد نقل کرده است، ازآنجمله، درسورۀ انعام آیۀ (۲۹) از آنها حکایت مـی کنـد: ﴿وَقَالُوٓاْ إِنْ هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ «وگفتند: جز زندگی این جهان مـان، زنـدگی (دیگـری) نیسـت ومـا برانگیخته نخواهیم شد»، درسورۀ جاثیه آیۀ (۲۴) از آنان حکایـت مـی کنـد: ﴿وَقَالُواْ مَا هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ﴾ «وگفتند: جز زندگی این جهان مان زندگی دیگر نیست، گروهی از ما می میریم و گروهی زنده می شویم و جز زمانه (و طبیعـت) مـا را هـلاک نمی کند»، همچنان سورۀ مومنون آیۀ (۳۷) ملاحظه شود .

- پس الله تعالی به این عقیدۀ باطل را رد می کنـد: ﴿بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا﴾ «آری (الله همـه مردگان را دو باره زنده می گرداند) این وعده راستینی است کـه الله بـر خـود لازم گردانـده است»، و تخلّفی ازآن صـورت نمـی گیـرد، ﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾﴾ «ولـیکن بسیاری مردم نمی دانند» .

- سپس علت آن را که قیامت وعدۀ راستین و حتمی است، بیان می دارد:

۱- ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِى يَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ «تا روشن سازد برای ایشان چیزی را که درآن اخـتلاف می کردند»، و چیزی که مردم درآن اختلاف دارند، حق و باطل اسـت، پـس الله سـبحانه بـه وسیلۀ رستاخیز قیامت، برای باطل پرستان عقاید حق و باطل را روشن می سازد.

۲- ﴿وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَٰذِبِينَ ﴿٣٩﴾﴾ «وتـا کـافران بداننـد کـه ایشـان دروغ گویانند»، یعنی در تکذیب پیغمبران و تکذیب معاد و قیامت و در کفـر و شـرک و تحلیـل و تحریم های شان دروغگو بوده اند، چنانکه سورۀ ق آیـۀ (۲۲) و سـورۀ ذاریـات آیـۀ (۱۴) و سورۀ طور آیۀ (۱۴-۱۶) توضیح همین مسئله است.

- قدرت همه جانبۀ خود را بر آفرینش اشیاء و ازآن جمله بر حشر و معاد چنین بیان می دارد: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَآ أَرَدْنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ۝٤٠﴾ «دستور ما برای چیزی هرگاه ما بخواهیم آن را بیافرینیم فقط همین است که می گوئیم: شو، پس می شود».

درسورۀ نحل آیۀ (۷۷) می گوید: ﴿وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ «و کار قیامت (در سرعت و سهولت) فقط به اندازۀ چشم بهم زدن و یا کوتاه تر از آنست، شکی نیست که الله برهرچیز توانا است».

درسورۀ لقمان آیۀ (۲۸) می گوید: ﴿مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَٰحِدَةٍ﴾ «آفریدن و برانگیختن همۀ شما (در سهولت و سرعتش) فقط همانند آفرینش یکتن است».

ذاتی که با این همه عظمت و قدرت باشد که به محض «شو» گفتن او، اشیاء موجود شوند، پس انسانها که در مقایسه با موجودات بزرگ این عالم هستی، موجود کوچکی هستند، آفرینش دو بارۀ آنها بر الله تعالی بسی آسانتر است.

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیۀ ۴۱-۵۰)

بشارت برای مهاجران و رد بر شبهۀ کافران در مورد رسالت و تهدید برای ایشان

﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَأَجْرُ ٱلْأٓخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُواْ
يَعْلَمُونَ ۝٤١ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝٤٢ وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِيٓ إِلَيْهِمْ ۚ
فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝٤٣ بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ ۗ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ
إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝٤٤ أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ
ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝٤٥ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ۝٤٦ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ
فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝٤٧ أَوَلَمْ يَرَوْاْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ
سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَٰخِرُونَ ۝٤٨ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ ۝٤٩ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۩ ۝٥٠﴾

ترجـمه:

۴۱- وکسانی که در راه الله هجرت کردند بعد ازآنکه ستم شدند، البته در دنیـا بـرای ایشـان جایگاه خوبی می دهیم و البته پاداش آخرت بزرگتر است اگر بدانند.

۴۲- (مهاجران) کسانی اند که صبر کردند و بر پروردگار خویش توکل می کنند.

۴۳- وما پیش از تو جز مردانی را نفرستاده ایم که به سوی آنها وحی می کردیم، پس از اهل علم بپرسید اگر (این موضوع را) نمی دانید .

۴۴- (پیغمبران را) با دلائل روشن وکتابها فرستاده ایم و ما قرآن را به سوی تو نـازل کـردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را که به سوی ایشان نازل کرده شده اسـت، و تـا (در بـارهٔ مطالب قرآن) بیندیشند.

۴۵- آیا این نیرنگ بازان بدکردار ایمن اند ازینکه الله آنها را در زمین فـرو بـرد؟ یـا برآنهـا عذابی بیاید از آنجا که آگاهی نداشته باشند.

۴۶- یا آنها را در رفت و آمد شان بگیرد (و هلاکشان کند) پس (در هـر حـال) ایشـان نمـی توانند (الله را) درمانده کنند.

۴۷- یا آنها را در ترس و بیم (و یا تنگدستی و کم شدن تدریجی مال و دارایی) بگیرد، (اما پروردگار در فرستادن عذاب شتاب نمی کند) چرا که پروردگار شما با رأفت و مهربان است.

۴۸- آیا آنها به سوی چیزهائی که الله آفریده است ننگریستند که (چگونه) سایه های شـان از راست و چپ بر می گردند و برای الله سجده می کنند درحالیکه خاضع اند.

۴۹- وآنچه در آسمان ها وآنچه در زمین است از هر جنبنده ای، الله را سـجده مـی کننـد و فرشتگان (نیز سجده می کنند) و آنها تکبر نمی ورزند.

۵۰- می ترسند از پروردگار شان که بالای سرشان است، و انجام میدهند آنچه را که دسـتور داده می شوند.

تفسـیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- بیان پاداش مهاجران، ۲- پاسخ به شبههٔ مشرکان در مورد رسالت.

۳- تهدید برای مشرکان، ۴- دلیل عقلی برای اثبات توحید وکمال قدرت پروردگار.

مسئلهٔ اول : بیان پاداش مهاجران

بعد ازآنکه موقف کفار را در بارهٔ معاد که حاکی از جهل وضلال آنها بود، بیان داشت، اکنون درین آیه پاداش نیک مومنانی را که به خاطر ایمان به معاد و دیگر مسائل اعتقادی، مورد اذیت و آزار کافران قرار گرفتند و می گیرند، و بخاطر حفظ عقیده و ایمان خود هجرت می کنند، بیان می دارد: ﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ﴾ «وکسانی که در راه الله هجرت کردند بعد ازآنکه ستم شدند».

تعبیر به ﴿فِي ٱللَّهِ﴾ اشاره به آن است که هجرت وقتی مدار اعتبار و مفید است که تنها برای الله و رضای او وحمایهٔ آئین او باشد نه برای فائده شخصی و نجات جان خویش.

﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ﴾ اشاره به آن است که شائسته پاداش بزرگ آن مهاجرانی اند که بعد از ستم هجرت کرده باشند، نه اینکه بدون کدام ظلم وشکنجه میدان را برای کفار تخلیه کنند.

- بعد ازبیان اهمیت هجرت و مهاجران، پاداش مهاجرین را شرح می دهد:

۱- پاداش مهاجران در دنیا: ﴿لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ﴾ «البته در دنیا برای ایشان جایگاه خوبی می دهیم»، و نسبت به آنچه که از دست داده اند، ما برای ایشان چیزهائی به مراتب بهتر ازآن را خواهیم داد، چنانکه درسورهٔ نساء فرموده است: ﴿وَمَن يُهَاجِرۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُرَٰغَمٗا كَثِيرٗا وَسَعَةٗۚ وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ ٱلۡمَوۡتُ فَقَدۡ وَقَعَ أَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝١٠٠﴾ «هرکسی در راه الله هجرت کند، در زمین اقامتگاه بسیار و معیشت فراخ می یابد و هر کسی از خانه اش به عنوان مهاجر به سوی الله و رسولش بیرون شود، باز مرگ او را دریابد، پس پاداش او بر پروردگار ثابت گردیده است و الله آمرزگار مهربان است».

و نیز درسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۵۶) بندگان ستمدیدهٔ خود را به هجرت دستور داده است: ﴿يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ﴾ «ای بندگان(مومن) من ! زمین من فراخ است (از جائی که توان زندگی را درآن ندارید هجرت کنید) پس تنها مرا عبادت کنید».

۲- پاداش اخروی مهاجران: ﴿وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ۝٤١﴾ «و البته پاداش آخرت بزرگتر است اگر بدانند»، چرا که پاداش اخروی آنان بهشت برین ونعمت های جاویدانی است که نه چشم دیده و نه گوش شنیده و نه در قلب کسی خطور کرده است.

درسورهٔ حج آیهٔ (۵۸-۵۹) نیز تفصیل پاداش اخروی مهاجران فی سبیل الله است.

و مصداق این آیه مسلمانانی اند که به سوی حبشه هجرت کردند و یا کسانی اند که قبل از هجرت پیغمبرﷺ، به سوی مدینه هجرت کردند، مانند مصعب بن عمیر ﷺ و یارانش.

- بعد از بیان پاداش ایشان چند صفت بارز مهاجران را که سبب حصول این پاداش بزرگ گردید، ذکر می کند: ﴿ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾ ﴾ «(مهاجران) کسانی اند که صبر کردند و بر پروردگار خویش توکل می کنند»، یعنی در برابر هر نوع مشکلی که به خاطر عقیده و ایمان به ایشان پیش می شود، صبر می کنند و در پیش برد همه کارهای شان تنها بر الله تعالی توکل و اعتماد دارند، پس به خاطر همین صبر و توکلی که به خاطر ایمان و عقیدهٔ شان دارند، هجرت شان مقبول، ثواب شان افزون و درجات شان دردنیا وآخرت بلند می گردد.

مسئلهٔ دوم: پاسخ به شبههٔ مشرکان در مورد رسالت

از نظر مشرکان رسالت و پیغمبری یک بشر، امر نا قابل قبول بود، به این اساس آنها به پیغمبرﷺ می گفتند: الله برتر از آن است که آدمی را به حیث پیغمبر انتخاب کند و اگر نیازی به رسالت می بود، الله تعالی حتما فرشته ای را به صفت رسول می فرستاد نه انسان فقیر و تهی دستی همچون تو را، چنانچه این شبههٔ آنها درسورهٔ إسراء آیهٔ (۹۴) درسورهٔ تغابن آیهٔ (۶) و درسورهٔ قمر آیهٔ (۲۴) ذکر شده است.

- پس الله تعالی در پاسخ به این اعتراض مشرکان می فرماید: ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۚ ﴾ «و ما پیش از تو جز مردانی را نفرستاده ایم که به سوی آنها وحی می کردیم»، یعنی پیغمبران در طول تاریخ همیشه بشر بوده اند و امتیاز شان بر دیگران تنها در نبوت بوده است، اما در دیگر صفات همانند دیگر انسانها بوده اند.

ازین آیهٔ کریمه دانسته می شود که پیغمبران همیشه از میان طبقهٔ ذکور فرستاده شده اند، نه از طبقهٔ إناث.

- سپس راه معرفت این حقیقت را معرفی می کند: ﴿ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٤٣﴾ ﴾ «پس از اهل علم بپرسید اگر (این موضوع را) نمی دانید»، و اهل علم این موضوع را برای شما روشن می سازند که الله سبحانه برای هیچ قومی فرشتگان را بحیث رسول نفرستاده است، همین مطلب در سورهٔ یوسف آیهٔ (۱۰۹) درسورهٔ أنبیاء، آیهٔ (۷) نیز بیان شده است.

مقصود از «أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ» اهل کتاب است، و آنان این موضوع را می دانستند که پیغمبران، همه بشر بوده اند.

و یا اینکه مقصود از «أَهْلَ ٱلذِّكْرِ» اهل قرآن، یعنی مومنان به قرآن اند، پس آنها در روشنی تعلیمات قرآنی این امر را خوب می دانند که پیغمبران همه بشر بوده اند.

این آیه - در مورد قضایا و اموری که انسان در بارۀ آن آگاهی ندارد - طرز العملی را برای مخاطبین تعیین می کند که همان پرسش از اهل دانش است.

و در قضایای دینی «أَهْلَ ٱلذِّكْرِ» کسی است که به قرآن و حدیث عالم باشد، مسلمانی که در مورد کدام قضیۀ دینی علم نداشته باشد، باید از کسی که به قرآن و حدیث عالم باشد، بپرسد تا برایش پاسخ درست و صحیح و پاک از هر نوع تعصب مذهبی، ارائه دهد.

- دلائل رسالت پیغمبران را تذکر می دهد: ﴿بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ﴾ «(پیغمبران را به سوی اقوام شان) بادلائل روشن وکتابها فرستادیم» و حسب ضرورت به ایشان معجزات دادیم.

- سپس معجزه ای را که به رسول الله- ﷺ - داده شد ذکر می کند: ﴿وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ﴾ «و ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم».

کلمۀ «الذِّکر» به معانی مختلفی آمده است: ذِکر به معنای قرآن، درسورۀ أنبیاء، آیۀ (۵۰) و درسورۀ حجر آیۀ (۹)، و ذکر به معنای تورات درسورۀ أنبیاء آیۀ (۴۸)، و ذکر به معنای شرف درسورۀ زخرف آیۀ (۴۴)، اما در آیۀ مورد بحث «ذِکر» به معنای قرآن است.

حکمت نزول قرآن:

الف- ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ «تا برای مردم بیان کنی آنچه را که به سوی ایشان فرستاده شده است»، و آن عبارت از احکام قرآن است که عقائد و اعمال و مسائل حلال و حرام و داستانهای امتان گذشته همه را در بر می گیرد که این همه به صورت فشرده مذکور است، اما بیان آن به دوش پیغمبر ﷺ بود، به طور مثال: الله سبحانه در قرآن کریم طهارت و نماز را فرض گردانده اما اوقات نماز وعدد رکعات و رکوع وسجود وکیفیت قرائت وتحلیل وتحریم و بسیاری از احکام مربوط به نماز را بیان نکرد، و تفصیل این امور را پیغمبر- صلی الله علیه وسلم- بیان داشت.

به همین ترتیب زکات را فرض قرار داد، اما نصاب اموال زکات و نوعیت و مقداری را که به حیث زکات باید پرداخته شود، بیان نکرد، بلکه آن را پیغمبر ﷺ تفصیل نمود.

و همچنین روزه را واجب قرار داد، اما آنچه را که برای روزه دار حلال یا حرام است بیان نکرد، و نیز فرضیت حج در قرآن ذکر است، اما کیفیت احرام و بیشتر احکامی را که بر محرم

لازم است بیان نشده است، و همین گونه احکام جهاد وکیفیت وشروط آن، و احکام بیع و شراء را بیان نداشته است، به همین ترتیب مسائل زیادی است که در قرآن به سوی آن تنها اشاره شده است، اما تفصیل و بیان آن به دستور الهی توسط پیغمبر ﷺ صورت گرفته است، چنانچه درسورۀ نساء آیۀ (۱۰۵) می گوید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ﴾ «شکی نیست که ما این کتاب را برای اظهار حق به سوی تو فرستادیم تا به آنچه که الله به تو آموخته است درمیان مردم داوری کنی»، به همین ترتیب در آیۀ (۶۴) سورۀ نحل بیان حکمت نزول قرآن است.

پس پیغمبر ﷺ بیانگر و توضیح دهندۀ قرآن است، و حالا که پیغمبر ﷺ در میان ما حضور ندارند، این بیان و توضیح را از احادیثی که از ایشان به جا مانده است فرا می گیریم، به این ترتیب این آیه یکی از آیاتی است که به حجیت سنت نبوی ﷺ- چه متواتر باشد و چه خبر واحد - صریح ترین و قوی ترین دلیل است، و کسانی که بر مبنای شبهات شیطانی از حجیت حدیث پیغمبر انکار می ورزند، راه فهم و درک قرآن را به روی خود بسته و در جادۀ پیروی از شیطان گام نهاده اند.

ب- تفکر درآیات بینات قرآن: ﴿وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ۝٤٤﴾ «و تا (در بارۀ مطالب قرآن) بیندیشند»، و به حقانیت و صدق قرآن پی ببرند، درسورۀ نساء آیۀ (۸۲) و درسورۀ ص آیۀ (۲۹) و درسورۀ محمد آیۀ (۲۴) نیز ترغیب به سوی تفکر درقرآن است.

مسئلۀ سوم: تهدید برای مشرکان

بعد از رد بر شبهۀ مشرکان در مورد رسالت، آنها را به انواع عذاب تهدید می کند:

۱- تهدید به فرو بردن در زمین: ﴿أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخۡسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضَ﴾ «آیا این نیرنگ بازان بدکردار ایمن اند ازینکه الله آنها را درزمین فرو برد»، چنانکه قارون را به سبب مکر و توطیه گری هایش درمقابل موسی ﷺ به زمین فرو برد.

۲- تهدید به عذاب غافلگیرانه: ﴿أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَشۡعُرُونَ ۝٤٥﴾ «یا برآنها عذاب از جایی بیاید که ندانند» و به عذابی مبتلا شوند که گمانش را نکنند.

۳- تهدید به عذابی که آمدنش را درک کنند: ﴿أَوۡ يَأۡخُذَهُمۡ فِي تَقَلُّبِهِمۡ فَمَا هُم بِمُعۡجِزِينَ ۝٤٦﴾ «یا آنها را در رفت و آمد شان بگیرد (و هلاکشان کند) پس (در هر حال) ایشان نمی توانند (الله را) درمانده کنند».

۴- تهدید به عذاب تدریجی: ﴿أَوۡ يَأۡخُذَهُمۡ عَلَىٰ تَخَوُّفٖ﴾ «یا آنها را در ترس و بیم بگیرد» یعنی تدریجا عذاب بر ایشان مسلط شود، و هر لحظه بیم و هراس از عذاب، آنها را مضطرب و نا آرام سازد.

برخی از مفسرین «تَخَوُّفٖ» را به «تَنَقُّص» به معنی کاستی تفسیر کرده اند، یعنی به سبب کثرت مرگ و میر از کثرت عددی شان کاسته شود، و به سبب آفات متنوع، اموال وکشت و زراعت آنها کم شود.

- اما با آنکه پروردگار بر همۀ این امور قادر است، ولی از رحمتش اینست که در عذاب بندگانش شتاب نمی کند، بلکه آنها را با اظهار مقدمات عذاب تنبیه و متوجه می سازد تا شاید توبه کنند، به همین سبب می فرماید: ﴿فَإِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٌ ٤٧﴾ «چرا که پروردگار شما با رأفت و مهربان است» با آنکه شما بسیار بد کردار و بد عمل هستید باز هم مهلت تان می دهد تا به هوش آئید.

- اما در صورتی که همه راه های توبه و برگشت را به روی خود مسدود نموده بر طغیان و سرکشی خود ادامه دادید، آنگاه پروردگار گرفت تان خواهد کرد و راهی برای خلاصی نخواهید داشت، چنانکه درسورۀ هود آیۀ (۱۰۲) می گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ﴾ «وهمین گونه است گرفت پروردگارت هنگامی که شهرهای ظالم را گرفت کند، زیرا گرفت او بسیار دردناک و شدید است».

درسورۀ حج آیۀ (۴۸) می گوید: ﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ﴾ «و چه بسا شهرهائی است که آنان را مهلت دادم درحالیکه ستمگار بودند، سپس آنها را گرفت نمودم، و به سوی من بازگشت است».

مسئلۀ چهارم : دلیل عقلی برای اثبات توحید وکمال قدرت پروردگار:

بعد از تهدید مشرکان به چهار نوع عذاب، درینجا الله تعالی برای اثبات وحدانیت وکمال قدرت خود در تدبیر احوال عالم و احوال ارواح و اشباح وتسخیر آنها، دلیل بیان می کند خضوع و انقیاد آنها را روشن می سازد که نه تنها خود آنها بلکه سایه های آنها نیز منقاد فرمان الله می باشند: ﴿أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ سُجَّدٗا لِّلَّهِ وَهُمۡ دَٰخِرُونَ ٤٨﴾ «آیا آنها به سوی چیزهائی که الله آفریده است ننگریستند که (چگونه) سایه های شان از راست و چپ بر می گردند و برای الله سجده می کنند درحالیکه خاضع اند».

«يَتَفَيَّؤُاْ» بر می گردد، منتقل می شود، از «فَاءَ، يَفِيءُ، فَيئاً» - مشتق است که به معنی رجوع برگشت می باشد؛ «دَٰخِرُونَ» فروتنان، از «دُخور» مشتق است، به معنی خواری و ذلت.

درین آیه سجدۀ سایه ها را ذکر کرده است .

- بعد از ذکر سجده سایه ها، سجدۀ همه چیز را برای الله تعالی بیان می دارد: ﴿ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ ﴾ «و آنچه در آسمان ها وآنچه در زمین است ازهر جنبنده ای، الله را سجده می کنند و فرشتگان (نیز سجده می کنند) و آنها تکبر نمی ورزند»، و همچنان درسورۀ رعد سجدۀ همه چیز را ذکر کرده است: ﴿ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَٰلُهُم بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ ۩ ﴿١٥﴾ ﴾ «و هرکه درآسمان ها و زمین است خواه ناخواه الله را سجده می کند و (همچنین) سایه های آنها نیز به وقت صبح و شام الله را سجده می کنند».

سجده بردو نوع است:

یکی: سجدۀ طاعت و عبادت مانند سجدۀ مسلمین و فرشتگان برای الله تعالی.

دوم: سجدۀ انقیاد وخضوع، مانند سجدۀ سایه ها و جمادات و زنده جانها.

درین سوره از سجدۀ همه چیز، و درسورۀ إسراء آیۀ (۴۴) تسبیح و حمد همه چیز برای الله عزوجل ذکر شده است.

- بعد ازآنکه فرشتگان را به کثرت طاعت و عدم استکبار مدح کرد، حالا ایشان را به خوف از الله تعالی مدح می کند: ﴿ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ ﴾ «می ترسند از پروردگار شان که بالای سرشان است»، این آیه بر علو و فوقیت ذاتی الله دلالت دارد، چنانچه تفصیل این موضوع در سورۀ اعراف گذشت.

- سپس طاعت همه جانبۀ فرشتگان را بیان می دارد: ﴿ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۩ ﴿٥٠﴾ ﴾ «و به آنچه دستور داده می شوند انجام می دهند»، و از هیچ امر و دستور الهی سرکشی نمی کنند، چنانچه در سورۀ أنبیاء در وصف فرشتگان می گوید: ﴿ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ ﴾ «آنان در سخن گفتن بر الله پیش دستی نمی کنند و ایشان تنها به فرمان او کار می کنند».

۞۞۞

فصل دوم : از آیهٔ (۵۱-۸۹) موضوع محوری درین آیات اثبات توحید و رد شرک، و ارائهٔ دلائل متنوع برای اثبات توحید است، و این آیات در پنج مقصد تفسیر می شود :

مقصد اول: (از آیهٔ ۵۱-۶۴) **دلائل اثبات توحید ونفی شرک و بیان احوال مختلف انسان مشرک و تقبیح آنان در برابر اعمال بدشان**

﴿وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ۝٥١ وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ
وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ۝٥٢ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡـَٔرُونَ
۝٥٣ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ۝٥٤ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْۖ
فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ۝٥٥ وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ۝٥٦
وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ ٱلۡبَنَٰتِ سُبۡحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشۡتَهُونَ ۝٥٧ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ
كَظِيمٞ ۝٥٨ يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ
۝٥٩ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوۡءِۖ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٦٠ وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ
ٱلنَّاسَ بِظُلۡمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيۡهَا مِن دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ
سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ۝٦١ وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكۡرَهُونَۚ وَتَصِفُ أَلۡسِنَتُهُمُ ٱلۡكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلۡحُسۡنَىٰۖ
لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفۡرَطُونَ ۝٦٢ تَٱللَّهِ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ
أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ۝٦٣ وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي
ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ۝٦٤﴾

ترجمه:

۵۱- و الله گفته است: دو معبود مگیرید، (بلکه) معبود شما فقط معبود یکتا است و تنها از من بترسید.

۵۲- و از آن او است آنچه درآسمان ها و زمین است، و اطاعت و انقیاد همواره برای او واجب است، پس آیا از غیر الله می ترسید؟!

۵۳- وآن نعمت هائی که باشما است همه از جانب الله است، سپس (علاوه برآن) هنگامی که به شما سختی رسد تنها به سوی او ناله و زاری می کنید.

۵۴- باز هنگامی که الله سختی (و مصیبت) را از شما دورکند، ناگهان گروهی از شما به پروردگارشان شریک قرار می دهند.

۵۵- (چنین اعمالی از ایشان سر می زند)تا سر انجام در برابر آنچه به آنها داده ایم ناسپاسی کنند، پس (چند روزی ازین متاع دنیا) بهره گیرید، (و عاقبت کفر و شرک تان را) به زودی خواهید دانست.

۵۶- و برای بت هائی که چیزی نمی دانند سهمی از آنچه قرار می دهند که ما به ایشان روزی داده ایم، سوگند به الله، ازآنچه افترا می کردید، پرسیده خواهید شد.

۵۷- و برای الله دختران قرار می دهند - او (از هر گونه عیب و نقصی) پاک است - و برای خود آنچه را که دوست می داشتند (یعنی پسران) قرار می دهند .

۵۸- و هنگامی که یکی آنها به تولد دختر مژده داده می شد، چهره اش سیاه می گردید درحالی که از خشم و اندوه مملو می شد.

۵۹- به خاطر این مژدهٔ بدی که داده شده بود، از قوم پنهان می شد (و در فکر فرو رفته با خود می گفت) آیا با خواری و رسوائی او را نگه دارد یا درخاک پنهانش کند، آگاه باشید (که مشرکان) قضاوت بدی می کردند.

۶۰- کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دارای صفات زشت اند، و الله دارای صفات بسیار عالی است، و او غالب و باحکمت است.

۶۱- و اگر الله مردمان را به سبب ستم شان گرفتار (عذاب) کند، بر روی زمین جنبندهٔ را باقی نمی گذاشت ولیکن آنان را تا وقت معینی مهلت می دهد، پس هنگامی که اجل آنان فرا رسد، نه لحظه ای پس و نه لحظه ای پیش می شوند.

۶۲- آنها برای الله چیزی را قرار می دهند که خود نمی پسندند (که نسبت دختران به سوی الله است)، و زبانهای شان به دروغ می گوید که انجام نیک از آن ایشان است، حتما سر انجام آنها آتش دوزخ است و آنان پیش از همه بدانجا سوق داده می شوند .

۶۳- به الله سوگند که به سوی امتان پیش از تو پیغمبران فرستادیم، پس شیطان اعمال (زشت) آنان را برایشان آراست، پس او امروز (در دنیا) دوست ایشان است و برای آنها عذاب دردناکی است.

۶۴- و ما این کتاب (قرآن) را برتو نازل نکردیم مگر برای آنکه بیان کنی برای ایشان آنچه را که درآن اختلاف کردند و (برای آنکه این کتاب) مایهٔ هدایت و رحمت شود برای گروهی که ایمان می آورند.

تفسیر:

درین آیات، از مسائل آتی بحث شده است:

۱- نهی ازشرک و دستور به توحید،

۲- دلیل اثبات وحدانیت الله تعالی،

۳- بیان برخی از اعمال قبیح مشرکان،

۴- بیان حلم و بردباری پروردگار،

۵- تسلی برای رسول الله - ﷺ -،

۶- حکمت انزال قرآن بر پیغمبر ﷺ.

مسئلهٔ اول: نهی ازشرک و دستور به توحید

الله تعالی درآیات گذشته برای حقانیت توحید دلایل قطعی و انکار نا پذیر ذکر نمود، اکنون درینجا بندگانش را از شرک و از عقیدهٔ شرکی، باز می دارد: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ «و الله گفته است: دو معبود مگیرید».

مقصود از ﴿لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ رد بر نوع خاصی از شرک است که در میان برخی از قبائل عربی شیوع داشت، و آن عبارت از عقیده به الوهیت دو اصل خیر و شر است، و این عقیدهٔ برخی از قبائل عربی مانند بنو بکر بن وائل و بنو تمیم بود که در مجاورت امپراطوری فارس زندگی داشتند، و چون این قبائل تحت سلطهٔ فارسی ها بودند، عدهٔ زیادی ازین قبائل در زمان پرویز و انوشیروان به مجوسیت گیرویده عقیدهٔ آنها را در مورد دوگانگی اله که عقیدهٔ مجوسی ها بود، پذیرفتند و عقیدهٔ مجوسی های اینست که دو اله وجود دارد، یکی اله خیر که «یزدان» نامیده می شد، و دیگر اله شرّ و بدی که «اهریمن» نامیده می شد و نور و روشنی مَظهر اله خیر، و ظلمت مظهر اله شر بود.

پس طوری که الله سبحانه بر شرک دیگر قبائل عربی که عقیده به تعدد آلههٔ بی شمار بود، رد کرد، درین آیه بر عقیدهٔ ثنویت و یا دوگانگی خدا نیز رد کرد، و هر دو عقیده را باطل قرار داد.

و یا مقصود آیه باطل قرار دادن دوگانه پرستی است چه رسد به عبادت معبودهای متعدد.

و یا اینکه مشرکان جاهلیت به دو معبود معتقد بودند: یکی معبود حقیقی که آفریدگار جهان هستی است، دوم: معبودهائی که مشرکان ایشان را سفارشگران در میان خود و درمیان الله تعالی می دانستند، چنانکه درسورهٔ زمر آیهٔ (۳) از آنها حکایت می کند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ «ما اینها را عبادت نمی کنیم مگر برای آنکه ما را به سوی الله نزدیک می سازند»، پس درینصورت مقصود آیه رد بر عقیدهٔ تقسیم آلهه، به اله حقیقی و آلههٔ مجازی است.

- بعد از منع از شرک، الوهیت را در ذات واحد حصر مـی کـنـد: ﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ﴾ «(بلکه) معبود شما فقط معبود یکتا است»، در ذات وصفات و افعال و احکامش نظیـر ومثیـل ندارد و برای اثبات وحدانیت او دلایل بی حد و حصـری در کائنـات و حتـی در نفـس خـود انسان، وجود دارد که قرآن جابجا از آنها یاد آور شده است.

- ﴿فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ۝٥١﴾ «پس تنها از مـن بترسـید»، و از اوامـرم سرکشـی و از نـواهی ام تخلف نکنید و از خشم من واز کیفر من بهراسید.

مسئلۀ دوم: دلیل اثبات وحدانیت الله تعالی

بعد از بیان حصر الوهیت در ذات خود و اینکه تنها از و باید ترسیده شود، برای توحیـد و الوهیت خودش دلیل ذکر می کند:

۱- استدلال به وسعت ملک و پادشـاهی اش: ﴿وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «و از آن او اسـت آنچه درآسمانها و زمین است»، و هنگامی که همه مملوک و مخلوق و بنـدۀ او هسـتند ﴿وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًا﴾ «و عبادت و انقیاد همواره برای او واجب است»، «وَاصِبًا» همیشه، دائم، واجب.

«ٱلدِّينُ» درین آیه می تواند به معنی طاعت و انقیاد باشد، و همچنان می توانـد بـه معنـی دین و شریعت باشد، درینصورت معنی آیه اینست که طوری که کائنات همـه از آن او اسـت، تشریع و قانون گذاری و تعیین دین نیز تنها از آن او است، و کسی حق نـدارد از نـزد خـود دین و شریعت تعیین کند.

و یا اینکه «ٱلدِّينُ» به معنی جزا است، چنانکه در {مَالِكِ يَومِ الـدِّين} اسـت، پـس دریـن صوت مقصود آیه اشاره به سوی اثبات رستاخیز قیامت است که مشرکان ازآن انکار داشـتند و مطلب آیه چنین می شود: و از آن او است آنچه درآسـمانها و زمـین اسـت، و هـر کـه در آسمانها و زمین اند به سوی او بر می گردند نه به سوی کسـی دیگـری و در آن روز، جـز الله کسی برای ایشان نفعی نمی تواند برساند.

- هرگاه همه از آن او باشند و همه به سوی او باز گردند: ﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ۝٥٢﴾ «پس آیـا از غیر الله می ترسید؟!»، یعنی نباید جز الله تعالی از کسی دیگری ترسید .

۲- استدلال به نعمت هائی که هر کدام مقتضی شکر وسپاس گزاری برای الله تعالی است: ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾ « وآن نعمت هائی که باشما است همه از جانب الله است».

- نعمت های الهی بر دو نوع اند: نعمت هائی دینی و نعمت های دنیوی، نعمت هائی دنیوی بر سه نوع اند: نفسانی، بدنی وخارجی:

- نعمت نفسانی: مانند غیرت، شجاعت، هشیاری و سخاوت.
- نعمت بدنی: همچون قوت، صحت وسلامت، و حسن وجمال.
- نعمت خارجی: مانند اولاد، مال، مکان، باغ و بستان و امنیت و غیره.

اما تفصیل این نعمت ها در حد و حصر نمی گنجد، چنانکه درسورۀ ابراهیم آیۀ (۳۴) ودرسورۀ نحل آیۀ (۱۸) می گوید: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ «واگر نعمت های الله را بشمارید احاطه کرده نمی توانید»، و هر کدام ازین نعمت ها مقتضی آن است که بنده ها تنها اورا سپاس گزاری کنند.

۳- همانگونه که منافع همه در دست الله تعالی است، دفع ضرر نیز مخصوص به او است: ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡـَٔرُونَ ۝٥٣﴾ «سپس (علاوه برآن) هنگامی که به شما سختی رسد تنها به سوی او ناله و زاری می کنید». «تَجۡـَٔرُونَ» ناله و زاری می کنید، تضرع می کنید، از مادۀ «جُؤَار» به معنی ناله و زاری.

مطلب آیه اینست که با آنکه نعمت ها همه از جانب الله تعالی است، اما تنها هنگامی که با مشکلی رو برو شوید، دست دعا به سوی او دراز می کند، و برای او ناله و زاری می کنید تا مشکل تان را رفع کند.

- سپس به عدم استقامت و بی ثباتی آنان اشاره می کند: ﴿ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ۝٥٤﴾ «بازهنگامی که الله سختی (و مصیبت) را از شما دورکند، ناگهان گروهی از شما به پروردگارشان شریک قرار میدهند»، و درسورۀ إسراء می گوید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ۝٦٧﴾ «وهنگامی که در میان دریا به شما سختی برسد، کسانی را که جز او می خو اندید، گم می شوند، اما همین که شما را به سوی خشکه نجات بخشد، روی می گردانید و انسان بسیار ناسپاس است».

- ﴿لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ﴾ «تا سر انجام در برابر آنچه به آنها داده ایم ناسپاسی کنند».

حرف «لام» در «لِيَكۡفُرُواْ» دارای دو احتمال است:

یکی اینکه «لام» برای تعلیل باشد، درینصورت معنی آیه چنین می شود: «(آنها بعد از دور ساختن مصیبت شرک می آورند) تا به نعمت هائی که به ایشان داده ایم نا سپاسی کنند»، گویا این نا سپاسی مقصدی از مقاصد ایشان است.

دوم اینکه اگر «لام» در «لِيَكۡفُرُواْ» برای عاقبت باشد، پس درین صورت معنی آیه چنین می شود: «(چنین اعمالی از ایشان سر می زند) تا سر انجام در برابر آنچه به آنها داده ایم ناسپاسی کنند». مقصود از «لِيَكۡفُرُواْ» درین آیه نا سپاسی است .

- سپس آنان را دربرابر شرک و ضلال و ناسپاسی شان مورد تهدید قرار می دهد: ﴿فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ۝٥٥﴾ «پس (چند روزی ازین متاع دنیا) بهره گیرید (و عاقبت کفر و شرک تان را) به زودی خواهید دانست».

مسئلۀ سوم : بیان برخی از اعمال قبیح مشرکان

- از اعمال زشت مشرکان تقدیم نذر به نام غیر الله است: ﴿وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ﴾«و برای بت هائی که چیزی نمی دانند سهمی از آنچه قرار می دهند که ما به ایشان روزی داده ایم».

درضمیر ﴿لَا يَعۡلَمُونَ﴾ دو احتمال است:

۱- اینکه راجع به سوی مشرکان است، درینصورت معنی چنین می شود: «برای بت هائی که این مشرکان نمی دانند که (آنها مالک سود و زیانی نیستند) سهمی از آنچه قرار می دهند که ما به ایشان روزی داده ایم».

۲- اینکه ضمیر «لَا يَعۡلَمُونَ» راجع به سوی «بتان» است، پس معنی آیه چنین می شود: «این مشرکان برای بت هائی که چیزی نمی دانند (و جمادات اند) سهمی از آنچه قرار می دهند که ما به ایشان روزی داده ایم».

مقصود از «نَصِيبٗا» این است که مشرکان قسمتی از محصولات زراعتی و مواشی خویش را به دو بخش تقسیم می کردند، یک بخش آن را برای الله و بخش دیگر را برای بتان نذر می کردند، چنانکه این مطلب درسورهٔ انعام درآیهٔ (۱۳۶) روشن شده است.

یا اینکه مقصود از «نَصِيبٗا» همان حیواناتی است که نذر بتان و معبودهای خویش می کردند که به نام های«بحیره وسائبه و وصیلهٔ وحام» یاد می شدند طوری که درسورهٔ مائده آیهٔ (۱۰۳) مذکور است .

- پس الله تعالی آنان را در برابر این عمل بد شان، به صورت بسیار مؤکد تهدید می کند: ﴿تَٱللَّهِ لَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ ۝٥٦﴾ «سوگند به الله، ازآنچه که افترا می کردید، پرسیده

خواهید شد»، این سؤال، سؤال نکوهش و توبیخ است که به دنبال آن به سوی دوزخ فرستاده می شوند.

– از اعمال زشت مشرکان، نسبت کردن دختران به سوی الله سبحانه و انتخاب پسران برای خودشان بود: ﴿ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَٰتِ سُبْحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ ۝٥٧ ﴾ «و برای الله دختران قرار می دهند - او (از هر گونه عیب و نقصی) پاک است - و برای خود آنچه را که دوست می داشتند (یعنی پسران) قرار می دهند»، چون خود شان به پسران علاقهٔ خاصی داشتند، لذا برای خود پسران را دوست می داشتند، اما دختران را که از نظر مشرکان موجود بی قدر و مایهٔ ننگ وعار و بدبختی پنداشته می شد، به الله نسبت می کردند و فرشتگان را بنات الله می گفتند ؛ چنانچه این عقیدهٔ مشرکان در سورهٔ إسراء آیهٔ (۴۰) ودرسورهٔ زخرف آیهٔ (۱۹) نیز مذکور است مراجعه شود.

لذا الله سبحانه درین آیه، پاکی خود را از چنین نسبت ها بیان داشته است، و همچنان درسورهٔ صافات فرموده است: ﴿ أَصْطَفَى ٱلْبَنَاتِ عَلَى ٱلْبَنِينَ ۝١٥٣ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝١٥٤ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝١٥٥ ﴾ «آیا الله (از نظر مشرکان) دختران را برپسران برگزیده است؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می کنید ؟! آیا پند نمی گیرید؟!»

درسورهٔ طور آیهٔ (۳۹) می گوید: ﴿ أَمْ لَهُ ٱلْبَنَٰتُ وَلَكُمُ ٱلْبَنُونَ ﴾ «آیا برای او دختران و برای شما پسران است؟» و درسورهٔ نجم می گوید: ﴿ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلْأُنثَىٰ ۝٢١ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰٓ ۝٢٢ ﴾ «آیا برای شما پسران و برای الله دختران است، آنگاه این تقسیم ظالمانه است».

موقف ظالمانه و غیر انسانی مشرکان دربرابر دختران

برخی از قبائل عرب مانند مضر و خزاعه و تمیم هنگامی که نزد شان دختری پیدا می شد، از ترس ننگ و عار و یا از روی فقر، دختران خود را زنده در گور می کردند، پس الله تعالی درینجا این عملکرد آنان را و همچنین نسبت دادن ایشان دختران را به سوی الله تعالی، تقبیح نموده می فرماید:

۱- ﴿ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝٥٨ ﴾ «و هنگامی که یکی آنها به تولد دختر مژده داده می شد، چهره اش سیاه می گردید درحالی که از خشم و اندوه مملو می شد»، «ظَلَّ مُسْوَدًّا» سیاه شد، «كَظِيمٌ» پر از خشم و غضب و اندوه.

و درسورهٔ زخرف آیهٔ (۱۷) می گوید: ﴿ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴾ «وهنگامی که یکی آنها به تولد آنچه که برای الله مثال می آورد، مژده داده می شد، چهره اش سیاه می گردید درحالی که از خشم و اندوه مملو می شد».

۲- ﴿ يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ ﴾ «به خاطر این مژدهٔ بدی که داده شده بود، از قوم پنهان می شد». « يَتَوَٰرَىٰ » پنهان می شود و سبب پنهان شدن شان این بود که حیثیت شان نزد مردم کم می شد، و در خود احساس حقارت می کردند.

۳- ﴿ أَيُمْسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُۥ فِى ٱلتُّرَابِ ﴾ «(و در فکر فرو رفته با خود می گفت) آیا با خواری و رسوائی آن (دختر) را نگه دارد یا درخاک پنهانش کند؟».

«هُونٍ»، خواری، رسوائی. «يَدُسُّهُۥ» پنهانش کند، زنده در گورش کند، از فعل «دَسّ».

- لذا در خاتمهٔ آیه عقیدهٔ مشرکان را تقبیح نموده می فرماید: ﴿ أَلَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾ ﴾ «آگاه باشید (که مشرکان) قضاوت بدی می کردند»، که با همهٔ عار و ننگی که از پیدایش دختران داشتند، بازهم دختران را به سوی الله نسبت می دادند، و این نسبت غلط را برای الله تعالی نقصان نمی شمردند، اما چنین چیز را برای خود تحمل نمی کردند.

- سپس ریشهٔ اصلی همهٔ این بدبختی ها و عقائد فاسده را بیان می کند که ناشی از عدم ایمان به آخرت است: ﴿ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوْءِ ﴾ «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دارای صفات زشت اند». مقصود از «مَثَلُ ٱلسَّوْءِ» صفات زشت است مانند کفر به الله، نسبت فرزند به سوی او، و یا مقصود ازآن، نیاز شان به سوی پسران و زنده در گورساختن شان دختران را از ترس عار و فقر، است.

- صفات عالی و برتر را برای الله تعالی ثابت می کند: ﴿ وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾ ﴾ «و الله دارای صفات بسیار عالی است و او غالب باحکمت است».

از صفات علیای او پاکی از فرزند و از پدر و مادر و از شریک است، همین گونه درصفت بی نیازی، جود وکرم علم و قدرت، رحمت و رأفت و صفات بی شمار دیگر که همه عالی وصفات کمال اند و با او شریکی نیست، الله تعالی درسورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿ وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾ «و بلندترین صفات درآسمان ها و زمین از آن الله است و او غالب و باحکمت است»، و به این اساس او شریکی ندارد، و از صفات بد و صفاتی که بر نقص و نیازمندی دلالت دارد، منزّه است، به این اساس او محتاج کسی نیست.

مقصود از «ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ» کمال مطلق است، چه در ذات باشد و چه در صفات، طوری که الله تعالی در ذاتش نظیر و همتا ندارد، در صفاتش نیز هیچ شریک و همتا ندارد.

مسئلۀ چهارم: بیان حلم و بردباری پروردگار

بعد ازآنکه افعال زشت مشرکان را که مقتضی عذاب فوری آنها است ذکر کرد، اکنون حلم و وسعت کرم خود را بیان می کند که بندگانش را با وجود این همه صفات بد و اعمال زشتی که دارند، مهلت می دهد:

- ﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلۡمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيۡهَا مِن دَآبَّةٖ﴾ « و اگر الله مردمان را به سبب ستم شان گرفتار (عذاب) کند، بر روی زمین جنبنده ای را باقی نمی گذاشت»، و در پهلوی انسانها همه حیوانات را نیست و نابود می کرد، چرا که وجود حیوانات تابع وجود انسانها است، در صورتی که انسانها هلاک کرده شوند، حیوانات نیز هلاک کرده خواهند شد.

- اما رحمت الله تعالی مقتضِی چنین چیزی نیست ﴿وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ «ولیکن آنان را تا وقت معینی مهلت می دهد» اما ﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٦١﴾ « هنگامی که اجل آنان فرا رسد، نه لحظه ای پس و نه لحظه ای پیش می شوند».

درسورۀ فاطر آیۀ (۴۵) می گوید: ﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهۡرِهَا مِن دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِۦ بَصِيرَۢا﴾ «واگر الله مردمان را در برابر کارهائی که انجام می دهند گرفتار کند، جنبنده ای را بر روی زمین باقی نخواهد گذاشت، ولیکن آنها را تا وقت معینی مهلت می دهد، پس هنگامی که موعد شان آمد، الله به احوال بندگانش بینا است»، و هر کس را طبق عملش پاداش یا سزا می دهد .

نوع سوم: از افعال ناشائسته مشرکان ادعا های دروغین است

- ﴿وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكۡرَهُونَ﴾ «آنها برای الله چیزی را قرار می دهند که خود نمی پسندند» که عبارت از نسبت دادن دختران به سوی الله، و قرار دادن شریک با او است، درحالیکه نه دختران را برای خود می پسندند و نه دوست دارند که کسی در مال و دارای و دیگر امور با ایشان شریک باشد.

- ولی با این همه ﴿وَتَصِفُ أَلۡسِنَتُهُمُ ٱلۡكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ «و زبان های شان به دروغ می گوید که انجام نیک از آن ایشان است»، یعنی زندگی خوب را در دنیا و بهشت را در آخرت برای خود ادعا می کنند.

- پس الله سبحانه در ردّ این ادعایشان می گوید: ﴿لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفۡرَطُونَ ۝٦٢﴾ «حتما سرانجام آنها آتش دوزخ است و آنان پیش از همه بدانجا سوق داده می شوند».

«لَا جَرَمَ» حتما، قطعا، و در «مُّفۡرَطُونَ» سه قرائت است:

یکی به صیغۀ اسم مفعول، درین صورت به معنی پیش فرستاده شدگان است، و این قرائت اکثر ائمۀ قرائت است.

دوم: به صیغۀ اسم فاعل «مُفرِطُون» - به کسر حرف راء از باب افعال- به معنی اسراف کنندگان و از حد تجاوز کنندگان در گناه و معاصی است، و این قرائت ابن مسعود و ابن عباس – رضی الله عنهم – و قرائت نافع است.

سوم: به صیغۀ اسم فاعل «مُفَرِّطُون» - به کسر و تشدید حرف راء از باب تفعیل- به معنی تقصیر کنندگان، ترک کنندگان واجبات الهی و این قرائت ابو جعفر است.

مسئلۀ پنجم: تسلی برای رسول الله ﷺ

بعد از آنکه فساد عقائد و اعمال زشت مشرکان و کمال علم و وسعت کرم پروردگار ومهلت آنان را تذکر داد، حالا پیغمبر خود را در برابر آزارها و نسبت های ظالمانه مشرکان به سوی الله سبحانه که موجب نا راحتی پیغمبر ﷺ می شد، تسلی می دهد: ﴿تَٱللَّهِ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ﴾ «سوگند به الله که به سوی امتان پیش از تو، پیغمبران فرستادیم» که ایشان اقوام خود را با دلسوزی کامل به سوی حق دعوت دادند، اما بیشتر اقوام ایشان دعوت پیغمبران خود را نپذیرفتند بلکه ﴿فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ «شیطان اعمال آنها را برایشان آراست»، و از شیطان پیروی نموده پیغمبران را تکذیب کردند و نتیجه اش چنین شد که ﴿فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ۝٦٣﴾ «پس او (یعنی شیطان) امروز مددگار این کافران است وبرای آنها عذاب دردناکی است» یعنی آن مشرکان تحت عقوبت و عذاب شدید الهی قرار دارند، و ناصر و مددگار شان امروز تنها شیطان است، و بدیهی است که شیطان نمی تواند چیزی از عذاب را از مشرکان بکاهد، پس مطلب آیه چنین می شود که آن مشرکان هیچ یار و مددگاری ندارند که ایشان را از عذاب الهی نجات دهد.

یا مطلب آیه اینست که دوست و یار مشرکان معاصر، شیطان است، طوری که دوست و یار مشرکان پیشین، نیز شیطان بود.

مسئلهٔ ششم : حکمت انزال قرآن بر پیغمبر ﷺ

بعد ازآنکه روشن شد که الله سبحانه پیش از اقامهٔ حجت و ازالهٔ علت، کسی را هلاک نکرده، اکنون درآیهٔ مورد بحث سه چیز را حکمت انزال قرآن بر پیغمبر ﷺ قرار می دهد که آنها نه تنها اسباب نجات از عقوبت اند، بلکه وسائل جلب رحمت پروردگار می باشند:

۱- روشن ساختن حق در مسائل اختلافی: ﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ﴾ «و ما این کتاب (قرآن) را برتو نازل نکردیم مگر بدین غرض که بیان کنی برای ایشان آنچه را که درآن اختلاف کردند»، یعنی در مسایلی که با هم اختلاف کرده اند، حق را برای ایشان واضح و روشن سازی تا بر ایشان اتمام حجت شود و راهی برای عذر و بهانه پیش روی ایشان نماند و مسائلی که درآنها اختلاف داشتند:

مسئلهٔ توحید، معاد، نبوت، تحلیل وتحریم حیوانات و اختلاف در تعیین معبود بود، زیرا کسی آفتاب را و برخی ستارگان را و گروهی بتان و فرشتگان را عبادت می کردند و هر گروه چنان می پنداشت که حق تنها با او است و دیگران بر باطل اند، پس الله تعالی با فرستادن قرآن و پیغمبر ﷺ حق را از باطل روشن ساخت.

۲- هدایت به سوی معارف حق: ﴿وَهُدٗى﴾ « و (برای آنکه این کتاب) مایهٔ هدایت» به سوی صراط مستقیم باشد.

۳- رحمت برای مومنان: ﴿وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ «و رحمت شود برای گروهی که ایمان می آورند».

هر چند هدف نزول قرآن بیان و هدایت همگانی است، اما مستفید از هدایت و رحمت آن، تنها کسانی که می شوند مادهٔ پذیرش در ایشان موجود باشد، و کسانی که به سبب عناد و استکبار و اعراض، بر دل های شان مهر زده شده و استعداد پذیرش در ایشان به هیچ گرائیده است، از هدایت و رحمت قرآنی مستفید نخواهند شد .

۞۞۞

مقصد دووم: (از آیهٔ ۶۵-۷۲)

ذکر نعمت های متنوع الهی به حیث دلیل عقلی برای اثبات توحید ومعاد

﴿وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً لِّقَوۡمٍ يَسۡمَعُونَ ﴿٦٥﴾ وَإِنَّ
لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةًۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٦٦﴾ وَمِن
ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرًا وَرِزۡقًا حَسَنًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً لِّقَوۡمٍ يَعۡقِلُونَ ﴿٦٧﴾
وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ
فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً
لِّقَوۡمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمۡۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡ لَا يَعۡلَمَ بَعۡدَ عِلۡمٖ شَيۡـًٔاۚ
إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ﴿٧٠﴾ وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ
عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ﴿٧١﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ
أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةٗ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ
يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ هُمۡ يَكۡفُرُونَ ﴿٧٢﴾﴾

ترجـمه:

۶۵- الله از آسمان آبی را فرو ریخت، پس به وسیلهٔ آن آب زمین را بعد از مرگ (و خشـکی) اش زنده (و سر سبز) ساخت، یقینا درین امر نشانه است برای گروهی که می شنوند.

۶۶- و حقا که برای شما در چهارپایان (درس) عبرتی است، می نوشانیم شما را از آنچـه کـه درشکم های آنها است از میان تفاله و خون، شیر خالص و گوارا برای نوشندگان.

۶۷- و ازمیوه های درختان خرما و انگور، قسمتی از آن را شراب درسـت مـی کنیـد و روزی پاک به دست می آورید، یقینا درین امر نشانه است برای گروهی که می دانند.

۶۸- و پروردگارت به زنبوران عسل الهام کرد که از کوه ها و از درختان و از آنچه مردمان بـه صورت سقف می سازند، خانه هائی برگزینید.

۶۹- سپس ازهمه میوه ها بخورید، پس راههای پروردگارت را (که برایت تعین کرده است) فرمان برادرانه بپیمائید، از شکمهای آنها آشامیدنی بیرون می شود که رنگ های گوناگونی دارد، درآن برای مردمان شفا است، البته درین امر نشانه است برای گروهی که می اندیشند .

۷۰- و الله شما را آفریده است، سپس شما را می میراند و بعض شما به پست ترین مراحل زندگی باز گردانده می شود (و چنان سالخوره می شود) که در نتیجه بعد از علم و دانش هیچ چیزی را نخواهد دانست، حقا که الله دانا و توانا است .

۷۱- و الله برخی شما را بر برخی در روزی برتری داده است، پس کسانی که برتری داده شده اند، حاضر نیستند که روزی (و ثروت) خود را به بردگان شان بازگردانند تاهمهٔ آنها درآن روزی مساوی شوند، آیا پس از نعمت الله انکار می کنید .

۷۲- و الله برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید و برای شما از همسران تان فرزندان و نوادگانی به وجود آورد، واز چیزهای پاکیزه برای شما روزی داد، پس آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت الله را ناسپاسی می کنند؟!

تفسیر:

بعد از ذکر وعید در حق کافران و بیان حکمت نزول قرآن، دو باره به سوی بیان دلایل توحید باز می گردد و بدین غرض شش نوع دلیل از دلایل کمال قدرت خود را بیان می کند که انسانها در زندگی روزمرهٔ خود همیشه آنها را مشاهده می کنند وآن دلایل عبارت اند از:

۱- سر سبز و شاداب ساختن زمین به وسیلهٔ باران،

۲- بیرون آوردن شیر نوشیدنی از شکم چهار پایان،

۳- نوشانیدن شراب و حصول غذای پاک از درخت خرما و انگور،

۴- منافع زنبور عسل و عجائب آن،

۵- دلیل نفسی از نظام زندگی ومرگ انسان،

۶- دلیل نفسی از نظام تکثر نسل انسان.

۱- سر سبز و شاداب ساختن زمین به وسیلهٔ باران

پیشتر فرود آوردن قرآن را بیان داشت که وسیلهٔ زندگی دل ها است، اکنون از فرود آوردن باران سخن می گوید که وسیلهٔ حیات زمین است: ﴿وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ﴾ «و الله از آسمان آبی را فرو ریخت، پس به وسیلهٔ آن آب، زمین را بعد از مرگ (و خشکی) اش زنده (و سر سبز) ساخت»، بعد از فرود آمدن باران در سرزمین مرده وخاموش، چنان تحوّل بر پا می شود که انسان را درحیرت فرو می برد.

- ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ ٦٥﴾ «یقینا درین امر نشانه است برای گروهی که می شنوند»، حیات زمین و سرسبزی آن بعد از خشکی، هم دلیل وحدانیت وکمال قدرت الله تعالی وهم دلیل اثبات معاد است، ولی مشروط به اینکه بیننده از خصوصیت سمع وتدبر بر خوردار باشد.

۲- بیرون آوردن شیر نوشیدنی از شکم چهار پایان

- ﴿وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ﴾ «و حقا که برای شما درچهارپایان (درس) عبرتی است» که در پرتو آن می توانید به وجود خالق و معبود لایزال و وحدانیت و الوهیت او پی ببرید.

سپس چیزی را که مایهٔ درس و عبرت می شود بیان می کند: ﴿نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَمٖ لَّبَنًا خَالِصٗا سَآئِغٗا لِّلشَّٰرِبِينَ ٦٦﴾ «می نوشانیم شما را از آنچه درشکم های آنها است، از میان تفاله وخون، شیر خالص گوارا برای نوشنده گان».

این دلیل کمال قدرت وحکمت دقیق ذات حکیم مطلق است.

ضمیر «فِي بُطُونِهِۦ» راجع به سوی «أنعام» است که لفظا مفرد اما به اعتبار معنی جمع است. گاهی نظر به مراعات لفظ، ضمیر آن را مفرد مذکر و گاهی بنا بر رعایت معنی، برای آن ضمیر مونث ذکر کرده می شود.

و فرق در میان «فَرۡثٖ» و «روث» اینست که غذائی را که حیوان می خورد تا وقتی که داخل جهاز هضمی اش باشد، آن را «فَرْث» گفته می شود و هرگاه از معده از راه روده ها بیرون شود به آن «رَوْث» گفته می شود.

و مناسبت این آیه به ما قبلش اینست که شیر حیوانات، از وسائل زندگی است، و طوری که باران در زندگی زمین نقش اساسی دارد، در تکوین شیر حیوانات هم نقش اساسی دارد، زیرا حیوانات به اثر چریدن و خوردن همان چیزهائی شیر می کنند که به وسیلهٔ باران می رویند.

۳- نوشانیدن شراب، و حصول غذای پاک از درخت خرما و انگور

- ﴿وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًا﴾ «و ازمیوه های درختان خرما و انگور، قسمتی از آن را شراب درست می کنید و (همچنان ازآن) روزی پاک به دست می آورید».

کلمۀ «مِن» درین آیه دو مرتبه تکرار شده است، و در هردو موضع ابتدائیه است، البته «مِن» نخستین متعلق به فعل «نُسۡقِيكُم» مقدر است، و «مِن» دوم متعلق به فعل «تَتَّخِذُونَ» است، و حرفِ «مِن» دوم تبعیضیه نیست، زیرا شراب، نوعی از میوه نیست، بلکه شیرهٔ میوه است، و مقصود از «سَكَرٗا» شراب است و منت نهادن به ذکر شراب، پیش از حرمت شراب بود و هنگام نزول این آیه تا هنوز شراب حرام نشده بود، چون این آیه در مکه نازل شده است و حرمت شراب در مدینه نازل شد.

و برخی علماء «سَكَرٗا» را به نوشابهٔ شیرینی که نشه آور نیست، تفسیر کرده اند.

«وَرِزۡقًا حَسَنًا» روزی پاک و لذت بخش، و مقصود از آن خرمای خشک و کشمش است که قابلیت ذخیره شدن و مورد بهره قرار گرفتن را در هر وقت سال دارند.

- سپس مخاطبین را به تعقل ترغیب داده می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٦٧﴾ یقینا درین امر نشانه است برای گروهی که می دانند» و عقل خود را به کار می اندازند.

۴- منافع زنبور عسل وعجائب آن

- ﴿وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ﴾ «وپروردگارت به سوی زنبوران عسل الهام کرد».

«أوحی» درینجا به معنی الهام و ارشاد است، و به وسیلهٔ همین الهام و ارشاد و فطرتی که الله تعالی در غریزهٔ زنبور عسل نهاده است، ساختن خانه وتهیهٔ مواد غذائی و راه سلوک وکیفیت رفتار ونظام زندگی خویش را به شکل بسیار منظم و دقیق پیش می برد که انسان را غرق حیرت می سازد.

«ٱلنَّحۡلِ» زنبور عسل - اسم جنس جمعی است که مفردش «نَحْلَة» است - و آن سه گروه است، زنبور عسل نر، ماده و خنثی.

وظیفهٔ زنبور عسل نر اینست که از لانه حفاظت می کند و همچنان زنبور ماده را بار دار می سازد.

و وظیفۀ زنبور ماده تخم گذاری و چوچه دادن است، و زنبور ماده از لحاظ جسامت، نسبتا بزرگ می باشد، و در عربی «یَعسُوب» نامیده می شود.

و وظیفۀ زنبورهای خنثی جمع آوری شیرۀ گلها و تهیۀ عسل می باشد.

این امر دلالت بر حکمت عظیمی می کند که الله تعالی درین حشرۀ ضعیف و ناتوان نهاده است و برای انسان هائی که خرد و عقل خود را بکار می بندند، دلیل بزرگی بر وجود معبود بر حق است.

و الهامی را که به سوی زنبور عسل نموده چنین بیان می کند:

۱- دستور به مواضعی که درآن باید مسکن گزینند: ﴿أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ٦٨﴾ «(دستور دادیم به) اینکه از کوه ها و از درختان و از آنچه مردمان به صورت سقف می سازند خانه هائی برگزینید». «يَعۡرِشُونَ» سقف هائی که انسانها می سازند.

ممکن است دستور به مسکن گزیدن در کوه ها و درختان، اشاره به سوی زنبورهای عسل وحشی باشد، و دستور به مسکن گزیدن در سقفهای که انسان ها می سازند، اشاره به سوی زنبور اهلی باشد.

۲- دستور به چیزهائی که ازآن باید بخورند: ﴿ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ﴾ «سپس از (گل های) همه میوه ها بخورید».

مقصود از «ٱلثَّمَرَٰتِ» گل های میوه هاست، و زنبور عسل بیشتر شیرۀ گلها را می چوشد.

۳- دستور به رام بودن به اوامر الهی: ﴿فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ﴾ «پس راه های پروردگارت را (که برایتان تعیین کرده است) فرمان بردارانه بپیمائید».

«ذُلُلٗا» جمع «ذَلُول» به معنی رام، فرمان بردار، و این کلمه می تواند حال از ضمیر مؤنث در«فَٱسۡلُكِي» باشد، و ترجمه همانست که ذکر شد.

و همچنان می تواند از «سُبُلَ» حال باشد، درین صورت معنای آیه چنین می شود: «پس راه های سهل و آسان را که پروردگارت (برایتان تعین کرده است) بپیمائید».

- نتیجۀ مأموریت های آنها را ذکر می کند: ﴿يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ﴾ «از شکم های آنها آشامیدنی بیرون می شود که رنگ های گوناگونی دارد، درآن برای مردمان شفا است»، و این همان مقصدی است که به غرض امتنان بر انسانها، درینجا تذکر داده است.

- ﴿شَرَابٌ﴾ آنچه نوشیده می شود، یا ازآن مشروبات می سازند.

- ﴿مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُۥ﴾ رنگ های گونا گونی دارد: سرخ، سفید، زرد وغیره که ناشی از غذای آنها است، و محل عبرت و تأمل است.

- ﴿فِيهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ﴾ درآن درمان بیماری های مردم است، و این اشاره به خواص درمانی زنبور عسل است که تفصیل آن را می توان در کتاب هائی که توسط داکتران و حکیمان در بارهٔ خواص خوراکی ها نگاشته شده است، مطالعه کرد.

و در بارهٔ عسل از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت: «كَانَ النَّبِيُّ – صلی الله علیه وسلم – يُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَالْعَسَلُ» پیغمبر ﷺ را حلوی و عسل خوشش می آمد. (۱)

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«الشِّفَاءُ فِي ثَلاَثَةٍ: شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ، وَ أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ»

« شفا در سه چیز است: در نشتر زدن به آلهٔ حجامت (خون کشی) و یا در نوشیدن عسل و یا در داغ کردن به آتش، و من امت خویش را از داغ کردن منع می کنم». (۲)

و این احادیث نیز بیانگر همان مطلبی است که قرآن کریم در مورد شفاء بودن عسل، به سوی آن اشاره نموده است.

- درپایان به غرض تنبیه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝٦٩﴾ «یقینا درین امر نشانه است برای گروهی که می اندیشند».

دلائل قبلی همه آفاقی بودند، اما آنچه ازینجا به بعد ذکر می شود دلائل نفسی است.

۵- دلیل نفسی از نظام زندگی و مرگ انسان

۱- نظام زندگی و مرگ از طرف الله تعالی است: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمْ﴾ «و الله شما را آفریده است، سپس شما را می میراند»، این هردو حالت تنها از جانب او است که به اساس آن انسانها در وقت معین به صحنهٔ زندگی گام می نهند و سپس در میعاد معین ازین دنیا رحلت می کنند و آنها درین آمدن و رحلت شان هیچ گونه اختیاری هم ندارند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الأشربة، باب شراب الحلواء و العسل، حدیث: ٥٦١٤ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الطب، باب الشفاء في ثلاث، حدیث: ٥٦٨١ .

۲- کوتاهی و دارزی عمر به دست او است: ﴿وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ﴾ «و بعض شما به پست ترین مراحل زندگی باز گردانده می شود»، «أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ» همان مرحلۀ از عمر است که انسان درآن همچون کودکان ناتوان و نادان می شود.

۳- و نتیجه و انجام این عمر طولانی را تذکر می دهد: ﴿لِكَيۡ لَا يَعۡلَمَ بَعۡدَ عِلۡمٍ﴾ «در نتیجه بعد از علم و دانش هیچ چیزی را نخواهد دانست»، و درین مرحله همه مدارک علمی و وسائل دانش وآگاهی را انسان از دست می دهد، همانگونه که درسورۀ یس آیۀ (۶۸) می گوید: ﴿وَمَن نُّعَمِّرۡهُ نُنَكِّسۡهُ فِي ٱلۡخَلۡقِۚ أَفَلَا يَعۡقِلُونَ﴾ «وکسی را که عمر دراز دادیم، او را در خلقتش واژگون می کنیم، آیا نمی دانند» .

و این همان مرحله ای از عمر است که پیغمبرﷺ از رسیدن به آن پناه جسته اند، چنانچه از سعد بن إبی وقاص رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ در آخر هر نماز به این کلمات دعا نموده به الله پناه می خواست:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»

«ای الله من به سوی تو از بزدلی پناه می برم و به سوی تو پناه می برم ازینکه به مرحله کهن سالی رسانده شوم و به سوی تو از آزمون دنیا پناه می برم و به سوی تو از عذاب قبر، پناه می برم». (۱)

- درپایان، اصل همۀ این امور را بیان می کند که از قدرت ذات لایزال سرچشمه می گیرند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ٧٠﴾ «شکی نیست که الله دانای توانا است»، و این همه ناشی از علم لا محدود و از قدرت بی پایان او است.

۴- بعد ازآنکه درآیۀ گذشته تفاوت عمر انسان را بیان داشت، اکنون از تفاوت رزق آنها خبر می دهد که نیز از احوال نفسی انسان بوده و دراختیارش نیست: ﴿وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِ﴾ «و الله برخی شما را بر برخی در روزی برتری داده است»، چنانچه برخی در اوج ناز و نعمت قرار دارند و برخی متوسط الحال و برخی در خط فقر و یا در تحت خط فقر قرار دارند و فقیر و ثروتمند بودن به عقل و دانش زیاد بستگی ندارد، بلکه این یک عطای الهی است که به کسی کم و به کسی زیاد داده است .

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب التعوذ من الجبن، حدیث : ۲۸۲۲.

چنانچه درسورۀ زخرف آیۀ (۳۲) می گوید: ﴿نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ «مائیم که اسباب گذران شان را درمیان شان درزندگانی دنیا تقسیم کرده ایم».

- سپس برای روشن ساختن بطلان شرک مشرکان یک مثال روشن ذکر می کند: ﴿فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌ﴾ «پس کسانی که برتری داده شده اند، حاضر نیستند که روزی (و ثروت) خود را به بردگانشان بازگردانند تا همه آنها درآن روزی مساوی شوند» ، آنها هرگاه حاضر نیستند تا مملوک خویش را درمال شان شریک سازند با آنکه همه درانسانیت مساوی هستند، پس چگونه به خود اجازه می دهند که مخلوق پروردگار را در عبادتش که حق خاص پروردگار است، با وی شریک قرار دهند؟

همین مطلب را درسورۀ روم آیۀ (۲۸) چنین بیان داشته است: ﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ﴾ «الله برای شما از حال خود شما مثالی بیان کرده است (و آن اینست که)آیا بردگان در چیزهائی که به شما روزی داده ایم، شریک شما می باشند بدان گونه که شما و ایشان درآن یکسان باشید که شما از آنها چنان بترسید که از شریکان آزادی همچون خود شما می ترسید؟» هنگامی که در مالی که الله تعالی برایتان داده است، آماده نیستید بردگان خود را شریک خود قرار دهید، پس چگونه جایز می دانید برخی از مخلوقات، همچون فرشتگان، جنیات و بنده های همچون عیسی﵇ و عزیر را، در الوهیت و دیگر صفات با الله شریک باشند؟ !

- در پایان می گوید: ﴿أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ٧١﴾ «پس آیا از نعمت های الله انکار می کنند» و با او شریک قرار می دهند درحالیکه خالق و رازق تنها او است، و بدین اساس معبود نیز تنها او است.

۶- دلیل نفسی از نظام تکثر نسل انسان:

بعد ازآنکه در دو آیۀ گذشته نظام زندگی و مرگ، سپس تفاوت روزی انسانها را بیان کرد، درین آیه نظام بدیع و شگفت انگیز تناسل بشر را مورد بحث قرار می دهد که خلقت نسل را همراه با محبت و الفت میان زن و شوهر قرار داده، و سلسلۀ تناسل را از هر دوی ایشان ادامه داده است و این یکی از دلایل وحدانیت الله تعالی است.

۱- ﴿ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا ﴾ «و الله برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید»، آفرینش آنها از یک سو باعث آرامش روح و جسم و از طرف دیگر سبب بقا و تکثیر نسل انسانی است، حرف «مِن» در «مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ » برای تبعیض است.

۲- سپس نتیجۀ ایجاد همسران را بیان می کند: ﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةٗ ﴾ «و برای شما از همسران تان پسران و نوادگان به وجود آورد»، و بدین ترتیب سلسلۀ نسل و نسب هر انسان را محفوظ ساخت، حرف «مِن» در «مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم » برای ابتدا است.

۳- اسباب بقا و تداوم زندگی را ذکر می کند: ﴿وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ﴾ « و از چیزهای پاکیزه برای شما روزی داد»، تا از آن بهره مند گردید، و به صورت بهتر به زندگی خود ادامه دهید.

- بعد از بیان این سه نعمت، مشرکان را نکوهش می کند: ﴿أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ هُمۡ يَكۡفُرُونَ ٧٢﴾ «پس آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت های الله نا سپاسی می کنند؟!»، چنین کاری واقعا محل تعجب و شگفتی است که انسان شکر نعمت ها و عبادت خالق حقیقی خود را فراموشی نموده به عبادت مخلوقی بپردازد که سود و زیانی را مالک نیست .

۞۞۞

مقصد سوم: (از آیۀ ۷۳-۷۷)

رد بر عبادت غیر الله و توضیح عجز و ناتوانی معبودان در ضمن دو مثال

﴿ وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ ٧٣ فَلَا
تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤ ۞ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ
وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا
يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ
مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٦

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۷۷﴾

ترجمه:

۷۳- و جز الله چیزهائی را عبادت می کنند که مالک نیستند برای آنها از آسمانها و زمین، هیچ روزی را و نه توانائی (چنین کاری) را دارند.

۷۴- پس برای الله شبیه و مانند قرار مدهید و الله می داند و شما نمی دانید.

۷۵- و الله به طریق مثال بردۀ مملوکی را ذکر می کند که بر هیچ چیزی قادر نیست و (در مقابل آن) کسی را (مثل می زند) که ما به او روزی نیکو دادیم ؟ پس او پنهان و آشکار ازآن خرج می کند، آیا این دو با هم برابر اند ؟ ستایش الله را است، بلکه بیشتر آنان نمی دانند.

۷۶- و الله دو مردی را مثل می زند که یکی از ایشان گنگ است و برانجام هیچ چیز قدرتی ندارد و او بر آقای خود بارگران است، هرجا که بفرستدش نفعی را با خود نمی آورد، آیا این شخص با کسی که (مردمان را) به انصاف دستور می دهد و او خود بر راه راست است، برابر است؟!

۷۷- و پوشیدگی های آسمانها و زمین را تنها الله می داند و قیام قیامت (درپیشگاه قدرت او) جز به اندازۀ یک چشم به هم زدن نیست بلکه کوتاه ترا ازآن است، یقینا الله برهرچیز توانا است.

تفسیر:

درین آیات، ازین موضوعات بحث شده است:

۱- توبیخ مشرکان در برابر عبادت غیر الله،

۲- ذکر دو مثال روشن برای توضیح بطلان عبادت غیرالله،

۳- اثبات کمال علم وقدرت الله سبحانه .

موضوع اول: توبیخ مشرکان در برابر عبادت غیر الله

بعد ازآنکه درآیات گذشته برای اثبات توحید و ابطال شرک دلائل متنوعی را بیان داشت، حالا درینجا مشرکان را در برابر شرک شان تقبیح و توبیخ نموده می فرماید:

۱- ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡـٔٗا﴾ «و به جز الله چیزهائی را عبادت می کنند که برای آنها از آسمانها و زمین هیچ روزی را مالک نیستند».

۲- نه تنها مالک نیستند بلکه ﴿وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ ٧٣﴾ «و نه (اصلا) توانائی (چنین چیزی را) دارند»، مفعول «لا يَسۡتَطِيعُونَ» که «شيئاً» است، به غرض افادۀ تعمیم حذف شده است.

۳- مشرکان را در برابر شرک شان زجر و نکوهش می کند: ﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَ﴾ «پس برای الله شبیه و مانند قرار مدهید»، یعنی هنگامی که ثابت شد کـه معبـود و الـه تنها الله تعالی است، و در آفرینش مخلوقات کسی با او شریک نیست، پس این امـر بـه طریـق اولـی ثابت می شود که او نه فرزندی دارد، و نه شبیه هیچ مخلوقی است، پس او را بـدون واسـطه عبادت کنید، و به پادشاهان و امثال ایشان قیاس نکنید، چنانچه برخی می گویند: «طوریکـه به پادشاهان بدون واسطه نمی توان رسید و یا سخن خـود را رسـانید، همـین طـور بـدون واسطه نمی توان به الله تعالی خواستۀ خود را رسانید، لذا خواسته های خـود را از الله تعـالی باید از طریق بندگان خاص و مقرب، و یا از طریق رفتن به مزارات و قبور، باید رساند». شـکی نیست که چنین سخن و عقیده ناشی از جهل به عظمت ذات الهی و از باب قیـاس خـالق بـر مخلوق بوده و قطعا قیاس فاسد و غلط است.

- زیرا ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤﴾ «الله می داند و شما نمی دانید»، و به این اساس در بارۀ او بدون علم سخن نگوئید و نه جاهلانه فتوا دهید، و نه او را بر مخلوقی قیاس کنید.

موضوع دوم: ذکر دو مثال روشن برای توضیح بطلان عبادت غیرالله

بعد ازآنکه مشرکان را به خاطر تشبیه شان خالق را به مخلوق و تشبیه شان مخلوق را به خالق، نکوهش کرد، به دنبال آن برای روشن ساختن فساد و بطلان عمل کسی که خالق را به مخلوق و یا مخلوق را به خالق تشبیه می دهد، دو مثال روشن ذکر می کند:

مثال اول:

- ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ﴾ «الله به طریق مثال بردۀ مملـوکی را ذکـر می کند که برهیچ چیزی قادر نیست»، و از هر جهت عاجز و نـاتوان اسـت و در هـیچ چیـز توان تصرف را ندارد.

- ﴿وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًا﴾ « و (در مقابل آن) کسی را (مثل می زند) که ما به او روزی نیکو دادیم، پس او پنهان وآشکار از آن خرج می کند».

کلمهٔ «مَنۡ» در برابر «عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا» قرار دارد، و مراد ازآن شخص آزاد است، چرا که در ادامهٔ آیه «فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًا» گفته است، و انفاق آشکار و پنهان از خصوصیات آزادگان است، نه از بردگان .

- در پایان ذکر این مثال، مشرکین را مخاطب نموده می گوید : ﴿هَلۡ يَسۡتَوُۥنَ﴾ «آیا این هردو یکسان اند؟»، روشن است که هیچ گاه با هم یکسان نیستند !

هنگامی که این دو انسان باهم برابر نباشند، پس چگونه ممکن است که این معبودان ناتوان را که فاقد هر نوع اختیار اند، با معبودی برابر کرد که قادر برهر چیز، آگاه از همه چیز، مالک و دارای ارادهٔ مطلق وتصرف و اختیار کامل است .

- ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ «ستایش الله را است»، یعنی هنگامی که این حقیقت روشن شد پس تنها الله را ستایش باید کرد، نه این معبودان باطل و فاقد هر نوع اختیار را .

با آنکه ازین مثال بطلان شرک به صراحت معلوم می شود، پس چرا بازهم مشرکان از شرک خود دست نمی بردارند، علتش را بیان می دارد: ﴿بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ۝٧٥﴾ « بلکه بیشتر آنان نمی دانند»، و به همین سبب به کفر و شرک و تشبیه خالق به مخلوق ادامه می دهند.

مثال دوم:

- ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ﴾ «و الله دو مردی را مثل می زند که یکی از ایشان گنگ است و بر انجام هیچ چیز قدرتی ندارد، و او بر آقای خود بار دوش است، هرجا که بفرستدش نفعی را با خود نمی آورد».

۱- درمثال اول برای شخص نخست، دو صفت نقص -یعنی برده و ناتوان بودن را- ذکر کرد، اما درین مثال برای شخص نخست، چهار صفت نقص ذکر نموده است: ۱- گنگ بودن، ۲- نا توانی، ۳- بار دوش بودن، ۴- فاقد رساندن هر گونه نفع .

سپس جانب مقابل او را ذکر می کند: ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ۝٧٦﴾ « آیا این شخص با کسی که (مردمان را) به انصاف دستور می دهد و او خود

بر راه راست است، برابر است؟!» یعنی این شخص دارای دو صفتی است که این دوصفت در برگیرندهٔ همه صفات خوب است، و آن دو صفت:

یکی: دستور به عدل است که قیام عالم و نظام کائنات وابسته به آن است.

دوم: قرار داشتن بر «صراط مستقیم» وجادهٔ حق است که حاوی همه خصلت های نیکو، و خلاصهٔ شرائع انبیاء است.

پس مصداق شخص اول، همان معبودان باطل، و مصداق کسی که دستور به عدل می دهد، الله تعالی است .

طوری که بعد از مقارنه میان این دوشخص و دانستن صفات وخصوصیات ایشان، هیچ کسی نخواهد گفت که شخص دومی که دارای صفات بس عالی و خوب است، مانند شخص نخست است که هیچ خوبی در او وجود ندارد.

همین گونه معبودان باطلی که دارای هیچ نوع صفت کمال نیستند، بلکه فاقد شعور و اراده، عاجز از سخن گفتن، عاری از سود و زیان و محتاج خدمت دیگران اند، به هیچ وجه نمی توان آنان را به الله حق واحد قهار که مردم را به سوی توحید و طاعت و عدل و انصاف دستور می دهد و او خود برصراط مستقیم استوار است وعدل را برخود لازم گردانده است، تشبیه داد.

موضوع سوم: اثبات کمال علم وقدرت الله سبحانه

الله سبحانه در آیهٔ گذشته در ضمن مثال خود را «آمر به عدل» و ثابت بر صراط مستقیم، معرفی کرد و این هردو وصف هنگامی تحقق می یابد که او در علم و قدرتش در اوج کمال قرار داشته باشد، لذا درینجا همین دو صفت کمال را برای خود ثابت نموده می فرماید:

- ﴿ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ ﴾ «و پوشیدگی های آسمانها و زمین را تنها الله می داند»، و جز او هیچ کس دیگری به دانستن امور غیبی قادر نیست، چنانچه این مطلب در آیات زیادی بیان شده است، ازآنجمله سورهٔ آل عمران آیهٔ (۵) و سورهٔ یونس آیهٔ (۶۱) و سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۳۸) و سورهٔ طه آیهٔ (۷) و سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۶) و سورهٔ سبا آیهٔ (۳) ملاحظه شود.

- ﴿ وَمَآ أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ﴾ «و قیام قیامت (درپیشگاه قدرت او) جز به اندازهٔ یک چشم به هم زدن نیست بلکه کوتاه ترا ازآن است»، و این امر ناشی از کمال قدرت او است، و درسورهٔ لقمان آیهٔ (۲۸) می گوید: ﴿ مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَٰحِدَةٍ

إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ﴿٢٨﴾ «آفرینش و برانگیختن همهٔ شما (درآسانی بر الله) همانند آفرینش یک تن است، حقا که الله شنوای بینا است».

درسورهٔ قمر آیهٔ (۵۰) می گوید: ﴿وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٞ كَلَمۡحِۭ بِٱلۡبَصَرِ﴾ «و فرمان ما (دربارهٔ قیام قیامت، یا آفرینش چیزی) جز یک کلمهٔ بیش نیست، مانند یک چشم به هم زدن».

- دلیل این حکم را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٧٧﴾﴾ «یقینا الله برهرچیز توانا است»، و هیچ چیزی از دائرهٔ قدرت او بیرون نیست.

❁❁❁

مقصد چهارم: (از آیهٔ ۷۸-۸۳) ارائهٔ دلایل نفسی و آفاقی برای اثبات توحید

﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٧٨﴾ أَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلطَّيۡرِ مُسَخَّرَٰتٖ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمۡسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿٧٩﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ﴿٨٠﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنٗا وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٨٣﴾﴾

ترجمه:

۷۸- و الله شما را از شکم های مادران تان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی را نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و دل ها آفرید تا سپاس گزاری کنید.

۷۹- آیا به سوی پرنده گان ندیدند که درفضای آسمان رام و فرمان بردار اند، آنها را جز الله هیچ کس نگاه نمی دارد، حقا که درین امر نشانه هائی است برای کسانی که ایمان می آورند.

۸۰- و الله برای شما خانه های تان را محل آرامش گردانده است، و از پوست های چهارپایان برایتان خانه های ساخته است که در روز سفر و روز اقامت آن را سبک مـی یابیـد و از پشم های گوسفندان وپشم های شتران و موهای بزان وسائل منزل و اسباب رفاه فراهم نموده است که تا مدتی ازآن بهره می گیرید.

۸۱- و الله از چیزهائی که آفریده است، برای شما سایه هائی پدید آورده اسـت و بـرای شما از کوه ها پناه گاهائی ساخته است، و برای شما جامه های تهیه کرده است که شما را از گرمی (و سردی) نگاه می دارد و جامه های کـه شـما را از ضـرر جنـگ محفوظ می دارد، همین گونه نعمت های خود را برشما به اتمام می رساند تا مخلص (و اطاعت گزار او) شوید.

۸۲- و اگر روی گردانند (نگران مباش) زیرا وظیفۀ تو تبلیغ آشکار است.

۸۳- (این کافران) نعمت الله را می شناسند سپس (با وجود شناخت) ازآن انکار می کننـد و بیشتر آنها کافران اند.

تفسـیر:

درین آیات از دو موضوع بحث شده است:

۱- ارائۀ دلایل برای اثبات توحید.

۲- تسلی برای رسول الله- ﷺ - در برابر اعراض مشرکان.

موضوع اول: ارائۀ دلائل برای اثبات توحید

دلائلی که درینجا ارائه می شوند بیشتر آن، عبارت از نعمت هـائی اسـت کـه الله تعـالی برای انسان ارزانی داشته است.

دلیل اول از نفس خود انسان است: ﴿ وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا ﴾ «و الله شما را از شکم های مادران تان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی را نمی دانستید»، اما بعد از پیدایش به صورت تدریجی به اشیاء پی بردید.

- بعد ازآن به ذکر وسائل علم می پردازد: ﴿ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ ﴾ «و برای شما گوش وچشم ها و دل ها آفرید»، تا به وسیلۀ گوش آوازها، و به خصوص آوازهای دعـوت

حق را بشنوید و به چشم دلائل توحید را درکائنات مشاهده کنید و به وسیلهٔ دل درین آیات تفکر و تعقل کنید تا به وحدانیت خالق خود و خالق کائنات پی ببرید.

- سپس هدف اعطای این ابزار علمی را یاد آور می شود: ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝٧٨﴾ «تاسپاس گزاری کنید»، و جز الله سبحانه کس دیگری را عبادت نکنید .

همچنین درسورهٔ ملک آیهٔ (۲۳) می گوید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ «او کسی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد (اما شما) اندکی سپاس گزاری می کنید» .

دلیل دوم: از احوال پرندگان است: ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ﴾ «آیا به سوی پرنده گان ندیدند که درفضای آسمان رام و فرمان بردار اند»، و به وسیلهٔ دو بال درفضا پروازهای گوناگون انجام می دهند.

- ﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾ « آنها را جز الله هیچ کس نگاه نمی دارد»، همچنان درسورهٔ ملک می گوید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ۝١٩﴾ «آیا به سوی پرندگانی نگاه نکرده اند که بالای سرشان بال های خود را گسترده وگاهی جمع می کنند، وآنها را از سقوط جز الله مهربان نگاه نمی دارد، یقینا او به هر چیز بینا است» .

- ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝٧٩﴾ «حقا که درین امر نشانه هائی است برای کسانی که ایمان می آورند».

دلیل سوم: نعمت منزل ولباس است که از بزرگ ترین نعمت های الهی به شمار می رود.

و منازلی که انسان درآن سکونت می کند، بر چند نوع است :

۱- خانهٔ ثابت و غیر قابل انتقال، درین باره می گوید: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾ «و الله برای شما خانه های تان را محل آرامش گردانده است». حرف «مِنْ » در {مِنْ بُيُوتِكُمْ} برای بیان است، و مقصود از «بُيُوتِكُمْ» خانه های ثابت و غیر قابل انتقال است .

۲- خانهٔ سیار، که عبارت از خیمه است: ﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ﴾ «و از پوست های چهار پایان برایتان خانه هائی ساخته است که در روز سفر و روز اقامت آن را سبک می یابید»، و با آسانی از یک جا به جای دیگر آن را با خود انتقال می دهید. «تَسْتَخِفُّونَهَا» آن را سبک می یابید . «ظَعْن» سفر .

اسباب و وسائل منزل:

از آنجا که برای سکونت آرام، اسباب و وسائل خانه نا گزیر است، لذا این نعمت را هم ذکر نموده می فرماید: ﴿وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ۝٨٠﴾ «و از پشم های گوسفندان وپشم های شتران و موهای بزان، وسائل منزل و اسباب رفاه فراهم نموده است که تا مدتی ازآن بهره می گیرید». «أصواف» جمع صُوف، پشم گوسفند، «أوبَار» جمع «وَبَـر» پشم شتر، «أشعَار» جمع شَعر، موی بز و گاو. «أثَاث» وسائل منزل.

۳- مسکن مسافران و نیازمندانی که به ساختن خانه و دست یافتن به خیمه قادر نیستند، سایه ها است: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلٗا﴾ «و الله از چیزهائی که آفریده است، برای شما سایه هائی پدید آورده است»، مانند سایه های درختان و دیوارها که خانه غرباء است که در موسم گرمی آنها از حرارت آفتاب به سوی آن پناه می برند.

۴- مسکن کسانی که در دره ها زندگی می کنند و به ساختن خانه و خیمه قادر نیستند، و یا اینکه از ترس دشمن گریخته اند، پناه گاه شان کوه ها است: ﴿وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنٗا﴾ «و برای شما از کوه ها پناه گاهائی ساخته است» که در مغاره ها و شگاف های کوه ها بود و باش می کنید و خود را از گرما و سرما و همچنان از دشمن محفوظ می دارید.

«أکنان» جمع «کِنّ» است، پناه گاه که عبارت از غارها است.

فراهم ساختن لباس:

لباس بر دو نوع است، یکی برای حفاظت از گرمی و سردی، و دوم برای حفاظت از ضرر جنگ؛ در بارهٔ نوع اول می گوید: ﴿وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ﴾ «و برای شما جامه هائی تهیه کرده است که شما را از گرمی (و سردی) نگاه می دارد». «سَرَٰبِيلَ» جمع «سِربال» جامه و لباسی که بدن را از گرما و سرما نگاه می دارد.

و در بارهٔ نوع دوم لباس ها می گوید: ﴿وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ﴾ «و جامه هائی (تهیه کرده است) که شما را از ضرر جنگ محفوظ می دارد». مقصود ازجامهٔ ای که انسان را از جنگ محفوظ می دارد، لباس ها و کلاه های زرهی است.

از آنجاکه یکی از نام های این سوره، «سورۀ نِعَم» است، لذا درآغاز سوره اصول نعمت ها را که عبارت از خوردن و نوشیدن و دفع سردی که از نعمت های ضروری است، و سوار شدن شتر و اسپ و قاطر وغیره را که از نعمت های غیر ضروری است، ذکر کرد و در اثنای سوره، مُتمِّم نعمت ها را بیان کرد که عبارت از نوشیدنی های پاک وسکونت درخانه ها و استفاده از سایه ها و ازکوه ها و وسایل حفاظت از گرمی و سردی و حفاظت بدن از ضرر جنگ است .

- سپس هدف از اتمام نعمت را که اخلاص و انقیاد است، ذکر می کند: ﴿كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾﴾ « همین گونه نعمت های خود را بر شما به اتمام می رساند تا مخلص (و اطاعت گزار او) شوید» و عبادات تان را خالص برای او انجام دهید.

موضوع دوم: تسلی برای رسول الله - ﷺ - در برابر اعراض مشرکان

- ﴿فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٢﴾﴾ «و اگر روی گردانند (نگران مباش) زیرا وظیفۀ تو تبلیغ آشکار است»، یعنی هدف از اتمام نعمت ها بر آنها، اینست که در اعمال شان برای الله تعالی اخلاص و انقیاد کنند و در صورتی که از اخلاص و انقیاد برای الله تعالی، روی گردانند، بر تو گناهی نیست، بلکه وظیفۀ تو تنها تبلیغ است .

سپس روشن می سازد که اعراض آنها از اسلام، ناشی از جهل شان به نعمت های الله تعالی نیست، بلکه ناشی از اعراض و عناد است، چرا که این کافران ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٣﴾﴾ «نعمت الله را می شناسند سپس (با وجود شناخت) از آن انکار می کنند و بیشتر آنها کافران اند»، پس علت کفر و اعراض آنها از پذیرش حق، استکبار آنها است، چرا که آنان یقین دارند که این مواهب همه از طرف الله تعالی بوده و براهین وحدانیت او است، ولی عناد و استکبار سدّ راه ایمان آنها گردیده است، و نمی گذارد که در برابر حق تسلیم شوند، به همین سبب غیرالله را عبادت نموده رزق و روزی و پیروزی را به آنان نسبت می دهند .

❁❁❁

مقصد پنجم: (از آیهٔ ۸۴-۸۹) تهدید برای کافران به وسیلهٔ بیان احوال شان در قیامت

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾ وَإِذَا رَءَا
الَّذِينَ ظَلَمُوا۟ الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ شُرَكَآءَهُمْ
قَالُوا۟ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا۟ مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا۟ إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ
﴿٨٦﴾ وَأَلْقَوْا۟ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَصَدُّوا۟ عَن
سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَٰهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا۟ يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا
عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾﴾

ترجـمه:

۸۴- و روزی که از هر ملتی گواهی بر می انگزیم، باز برای کافران اجازه داده نمی شود (تا معذرت خواهی کنند) و نه از آنها خواسته می شود که رضای الله را طلب کنند.

۸۵- و هنگامی که ستم گاران عذاب را مشاهده کنند (درخواست تخفیف عذاب و درخواست مهلت می کنند) پس نه عذاب آنها تخفیف کرده می شود، و نه مهلت داده می شوند.

۸۶- و هنگامی که مشرکان معبودان خویش را ببینند، می گویند: ای پروردگار ما! اینها معبودان ما بودند جز تو (ایشان را) می پرستیدیم (و به فریاد شان می خواندیم) پس (آن معبودان باطل بر سخنان پیروان شان رد نموده) به ایشان می گویند: البته شما دروغ گویانید.

۸۷- و درآن روز همه سرتسلیم را به سوی الله فرود می آورند، و از آنان گم و نا پیدا می گردد آنچه افترا می کردند.

۸۸- کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه الله باز داشتند، عذابی را برعذاب شان می افزائیم به سبب آنکه فساد می کردند.

۸۹- و روزی را بیاد آور که در میان هر ملتی گواهی از خودشان برآنها بر می انگیزیم و تو را (ای محمد) بر اینان (یعنی بر امت و قومت) به حیث گواه می آوریم (و از تو در بارهٔ کفر

و شرک شان می پرسیم) و ما برتو کتابی را نازل کرده ایم کـه بیـانگر هرچیـز و بـرای جهانیان مایهٔ هدایت و رحمت و برای مسلمانان نوید بخش است.

تفسـیر:

درین آیات از دو موضوع بحث می شود :

۱- تهدید برای کافران به بیان احوال شان در قیامت،

۲- بیان اهداف نزول قرآن.

موضوع اول: تهدید برای کافران به بیان احوال شان در قیامت

درآیات گذشته از احوال کافران خبر داد که نعمت های الهی را شناخته از شکر و عبـادت الله انکار می ورزند، حالا درینجا احوال آنان را در روز قیامت یاد آور شده آنها را مورد تهدید قرار می دهد تا شاید از اعمال بد خود دست بکشند:

۱- ﴿ وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ﴾ «و روزیکه از هر ملتی گواهی بر می انگزیم»، و گواه هر امت در درجهٔ اول، پیغمبر آنها است که به ایمان مومنان قومش و همچنان به کفـر وعصیـان کافران ایشان گواهی می دهد.

الله تعالی درسورهٔ نسا آیهٔ (۴۱) فرموده است: ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴾ «پس حال اینها چگونه خواهد بود هنگامی که از هـر ملتـی گـواهی بیاوریم وتو را بر اینها بحیث گواه حاضر سازیم».

۲- بعد از ادای شهادت گواهان، از حالت اقوام کافری که بـر ضـد شـان گـواهی صـورت گرفته است، خبر می دهد که آنان با چهار حالت رو برو می شوند:

حالت اول: ﴿ ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ «باز برای کافران اجـازه داده نمـی شـود» تـا معذرت خواهی کنند، یعنی به ایشان اجازهٔ سخن زدن و عذر خواهی داده نمی شود، چنانکـه درسورهٔ مرسلات می گوید: ﴿ هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾ ﴾ «این روزی است که سخن نمی گویند و نه برای ایشان اجازه داده می شود تا معذرت خواهی کنند».

حالت دوم: ﴿ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾ ﴾ «و نه از آنها خواسته می شود که رضـای الله را طلـب کنند»، یعنی هنگامی که به ایشان اجازهٔ عذر خواهی داده نشد، آنان به منظـور فرونشـاندن خشم الهی حصول رضای او را تمنا می کنند، اما این هم از ایشان پذیرفته نمی شـود، چـون

وقت مطالبهٔ حصول رضای الله تعالی، گذشته است، و آنان به دار جزاء منتقل شده اند که در آن نه عمل است و نه امید بازگشت به سوی دنیا.

«يُسْتَعْتَبُونَ» از «عُتْبَى» مشتق است، به معنی طلب رضا و هنگامی که این فعل مجهول ذکر شود، معنایش اینست که از کسی خواسته شود تا از کسی دیگری مطالبهٔ رضائیت کند.

حالت سوم: ﴿ وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ٱلْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ ﴾ «و هنگامی که ستمگاران (هول و دهشت) عذاب را مشاهده کنند (درخواست تخفیف عذاب و درخواست مهلت می کنند) پس عذاب آنها تخفیف کرده نمی شود»، و این مطالبهٔ ایشان نیز پذیرفته نمی شود.

حالت چهارم: ﴿ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾ ﴾ «و نه مهلت داده می شوند» و طوری که مطالبهٔ تخفیف عذاب شان زد می شود، مطالبهٔ مهلت شان نیز رد می شود، و به این ترتیب همه تلاش های شان نقش برآب و دوزخ مقام دائمی آنها می گردد.

الله تعالی درسورهٔ فرقان می گوید: ﴿ إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ سَمِعُوا۟ لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾ وَإِذَآ أُلْقُوا۟ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا۟ هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾ لَّا تَدْعُوا۟ ٱلْيَوْمَ ثُبُورًا وَٰحِدًا وَٱدْعُوا۟ ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾ ﴾ «هنگامی که دوزخ آنها را از مسافهٔ دور ببیند، آواز خشم آلود و جوش و خروش آن را می شنوند و هنگامی که درمکان تنگی از آتش با زنجیر بسته افگنده شوند، آنجا مرگ را فرا می خوانند (پس به ایشان گفته می شود) امروز یک بار نه بلکه بارها مرگ را بخوانید».

درسورهٔ کهف می گوید: ﴿ وَرَءَا ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا۟ عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾ ﴾ «و در آن روز گنه گاران آتش را مشاهده می کنند، پس یقین می کنند که ایشان بدان می افتند و از آن پناه گاهی نمی یابند».

۳- بعد از طی این مراحل، از مجادلهٔ خبر می دهد که درمیان عابدان و معبودان شان، درموقف قیامت صورت می گیرد: ﴿ وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ شُرَكَآءَهُمْ قَالُوا۟ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا۟ مِن دُونِكَ ﴾ «وهنگامی که مشرکان معبودان خویش را ببینند، می گویند: ای پروردگار ما! اینها معبودان ما بودند که جز تو (ایشان را) می پرستیدیم»، مقصود مشرکان انداختن بار ملامت به دوش معبودان خویش است، یعنی اینها بودند که به وسوسه های مکارانهٔ خود، ما را گرفتار شرک و کفر نمودند، پس سزاوار عذاب اینها هستند.

- اما معبودان سخنان پیروان خود را رد می کنند: ﴿ فَأَلْقَوْا۟ إِلَيْهِمُ ٱلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٨٦﴾ ﴾ «پس آن معبودان سخن (پیروان) شان را به سوی خود آنها بر می

گردانند (و می گویند) البته شما دروغ گویانید»، و به این ترتیب سخنان پیروان خویش را تکذیب نموده ملامت را دوباره متوجه خود شان می سازند.

همچنین درسورهٔ یونس می گوید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «و روزی که همهٔ آنها را بر می انگیزیم، سپس برای مشرکان می گوئیم: شما و شریکان تان بجای خود باشید (تا با شما محاسبه شود) پس درمیان شان جدائی می افگنیم و معبودان می گویند: شما ما را عبادت نمی کردید، همین بس است که الله درمیان ما و درمیان شما گواه است، یقینا ما از عبادت شما بی خبربودیم».

درسورهٔ مریم می گوید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّا ۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾﴾ «و جز الله معبودانی برگزیدند تا برای ایشان وسیلهٔ عزت باشند، چنین نیست، به زودی از عبادت پیروان خویش انکار خواهند ورزید و دشمن آنان خواهند شد».

همین گونه در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵)، سورهٔ روم آیهٔ (۱۳)، سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۴)، سورهٔ غافر آیهٔ (۸۴)، سورهٔ زخرف آیهٔ (۶۷) و سورهٔ احقاف آیهٔ (۶) توضیح همین مناظره است.

- بعد ازآنکه معبودان ادعای کسانی را که ایشان را پرستش می کردند، تکذیب نمودند پس نتیجه چنین می شود: ﴿وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ﴾ «و درآن روز همه سرتسلیم را به سوی الله فرود می آورند»، و به الوهیت و پاکی او از هر نوع شریک و همتا اقرار می کنند.

و سورهٔ مریم آیهٔ (۳۸) و سورهٔ طه آیهٔ (۱۱۱) و سورهٔ سجده آیهٔ (۱۲) نیز ملاحظه شود.

- ﴿وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾﴾ «و از آنان گم و نا پیدا می گردد آنچه افترا می کردند» یعنی کسانی را که شریک و حاجت روای خود می پنداشتند، هیچکدام برای ایشان جزئی ترین مددی کرده نمی تواند، و یأس و نا امیدی و عذاب ابدی دامنگیر شان می گردد.

افترای این مشرکان درسورهٔ یونس آیهٔ (۱۸) بیان شده است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ﴾ «و به جز الله چیزی را عبادت می کنند که به ایشان نه زیانی می رساند و نه به آنها سودی می بخشد و می گویند اینها نزد الله میان جیان ما هستند».

و درسورهٔ زمر آیهٔ (۳) از آنها حکایت می کند: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ «وکسانی که به جز الله یاورانی برگزیدند (می گویند) ما اینها را عبادت نمی کنیم، مگر بدان سبب که ما را به الله نزدیک سازند، شکی نیست که الله (روز قیامت) درچیزی که (با مومنان) اختلاف می کردند، درمیان شان داوری خواهد نمود».

۴- بعد از بیان مجازات پیروان، درینجا به بیان مجازات کسانی می پردازد که علاوه بر گمراهی خود، سبب گمراهی دیگران شدند: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾﴾ «کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه الله باز داشتند، عذابی را برعذاب شان می افزائیم به سبب آنکه فساد می کردند»، فسادشان این بود که آنها از توحید و ایمان و نبوت انکار کردند و به تلبیس و فریب، دیگران را منحرف ساختند و بدین ترتیب موجب فساد عقاید و اعمال مردم گردیدند.

۵- بازهم مسئلهٔ «گواه آوردن بر هر امتی» را که پیشتر ذکر شد، بار دیگر اعاده می کند: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾ «و بیاد آور روزی را که در میان هر ملتی گواهی از خودشان برآنها بر می انگیزیم» که گواهی می دهند پیغمبران شان حق رسالت و تبلیغ را ادا کردند و همچنان برای انسان های مومن و متقی گواهی می دهند، و در عین حال بر ضد کسانی که کافرشدند و نافرمانی کردند، گواه می باشند.

- سپس به صورت خصوص از گواهی رسول الله -ﷺ- تذکر می دهد که درحقیقت یک نوع تهدید برای کافران و کسانی است که به مخالفت رسول الله ﷺ دست می زنند، می فرماید: ﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ﴾ «و تو را (ای محمد) بر اینان (یعنی بر امت و قومت) به حیث گواه می آوریم»، که به نفع نیکوکاران و بر علیه بدکاران گواهی میدهی.

«هَٰؤُلَاءِ» اشاره به سوی امت محمد ﷺ است، یعنی پیغمبر ﷺ بر امتش گواه می باشد و این آیه تشریف و تسلی برای پیغمبر ﷺ است، که از یک سوی برای مومنان امتش گواهی می دهد و از سوی دیگر بر ضد انسان های کافر عاصی گواهی می دهد و در عین حال این آیه وعید برای کافران است، چنانچه درسورهٔ نساء می گوید: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ

بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَآءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾﴾ «پس حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که از هر ملت (برای شهادت بر اعمال آنها) گواه بیاوریم و برین کافران تو را گواه بیاوریم، درآن روز کسانی که کافرشدند و از پیغمبر نافرمانی کردند، آرزو می کنند که کاش زمین به آنها برابر می شد و هیچ سخنی را از الله پنهان نمی (توانند) کنند».

موضوع دوم: بیان اهداف نزول قرآن

بعد از بیان گواهی پیغمبرﷺ بر ضد کافران، به بیان اهداف نزول قرآن می پردازد که از نعمت های بزرگ الهی برای بشریت و به خصوص برای مومنان است، می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾﴾ «و ما برتو کتاب (قرآن) را نازل کرده ایم که بیانگر هرچیز، و برای جهانیان مایهٔ هدایت و رحمت و برای مسلمانان نوید بخش است».

درین آیه قرآن را به چهار وصف توصیف نموده است:

۱- {تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ} «بیانگر هرچیز» یعنی اصول و فروع و احکام دین و ضوابط و قواعد مسائل اجتماعی و انفرادی وسیاسی و هر چیزی را که مورد نیاز مردم است همه را بیان نموده است و برای کافهٔ بشریت هیچ عذری را باقی نگذاشته است.

۲- {هُدًى لِّلنَّاسِ} امام و مرشد و رهنمائی جهانیان است .

۳- {وَرَحْمَةً} رحمت و بخشایش عظیم، و ضامن سعادت دین ودنیا است.

۴- {وَبُشْرَىٰ} نوید بخش مسلمانان به آیندهٔ درخشان است.

مدح قرآن به این صفات در آیات زیادی شده است، ازآنجمله درسورهٔ اعراف آیهٔ (۵۲) ملاحظه شود.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیهٔ ۹۰-۱۱۹) موضوع محوری این بخش، بیان اصول شریعت و یکعده احکام آن است، و این آیات در چهار فصل تفسیر می گردد.

فصل اول: (از آیهٔ ۹۰-۹۷) بیان اصول شریعت اسلامی و دستور وفا به عهد و بشارت برای کسانی که از آن پاسداری می کنند.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ
وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ
بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿٩١﴾ وَلَا تَكُونُواْ
كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ
هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾ وَلَوۡ
شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَلَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ
تَعۡمَلُونَ ﴿٩٣﴾ وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ
عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن
كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٩٥﴾ مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ وَلَنَجۡزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا
كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٩٦﴾ مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ
وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٩٧﴾﴾

ترجمه:

۹۰- یقینا الله به انصاف و نیکی و بخشش به نزدیکان دستور می دهد و از بی حیائی و کار ناپسند و از تجاوز (بر دیگران) منع می کند، شما را پند می دهد تا پند گیرید.

۹۱- و به پیمان الله وفا کنید هنگامی که پیمان بستید و سوگندها را بعد از تأکید آنها نشکنید درحالیکه الله را بر خویشتن گواه قرار داده اید، یقینا الله می داند آنچه را می کنید.

۹۲- و همانند آن زن (سبک مغزی) مباشید که رشتهٔ خود را بعد از محکم ساختن (و تابیدن) پاره پاره می کرد، پیمان های خویش را درمیان تان وسیلهٔ خیانت وفساد قرار

می دهید، به خاطر اینکه گروهی جمعیت شان، از گروه دیگر افزون تراست، الله شما را به افزونی آنها می آزماید (و نتیجهٔ این آزمایش) وآنچه را که درآن اختلاف می کردید البته روز قیامت برای شما آشکار می سازد.

۹۳- و اگر الله می خواست شما را یک گروه می ساخت ولیکن کسی را که می خواهد گمراه می سازد و کسی را که می خواهد هدایت می کند و از آنچه می کردید البته پرسیده خواهید شد.

۹۴- وسوگندهای خویش را وسیلهٔ خیانت درمیان تان قرار مدهید که درنتیجه گام های ثابت (بر ایمان تان از جایش) بلغزد و (در نتیجه) عذاب سختی را بچشید بدان سبب که (مردم را) از راه الله باز داشتید و برای شما عذاب بزرگی باشد.

۹۵- پیمان الله را به متاع اندک عوض مکنید وآنچه نزد الله است برای شما بهتر است اگر بدانید.

۹۶- (زیرا) آنچه نزد شما است فانی می گردد وآنچه نزد الله است دائم و باقی است و البته کسانی را که (در بجا آوری دستورات الهی) صبر و (استقامت) کردند به سبب نیکوترین اعمال شان، پاداش خواهیم داد.

۹۷- هرکس عمل نیک انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن و او مومن باشد البته برای او (در دنیا) زندگی پاکیزه می بخشیم و البته پاداش آنها را (درآخرت) مطابق نیکوترین اعمال شان، خواهیم داد.

تفسیر:

عناوین موضوعات این آیات به این قرار است:

۱- بیان اصول شریعت اسلامی،

۲- دستور به پاسداری از عهد و سوگند و هشدار از نقض آن،

۳- ترغیب به سوی صبر وثبات و ادامهٔ اعمال صالحه.

موضوع اول: بیان اصول شریعت اسلامی

چون قرآن به صفت بیانگر هر چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان آمده است، لذا درینجا به بیان اصول و اساسات هدایت در شریعت اسلامی می پردازد، و این اصول

همه به سوی امر و نهی بر می گردد، چرا که شریعت همه عبارت از امر و نهی است، و تقوی در بجا آوری طاعات و اجتناب از معاصی منحصر است.

الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ﴾ «شکی نیست که الله به انصاف و نیکی و بخشش به نزدیکان دستور می دهد، و از بی حیائی و کار ناپسند و از تجاوز (بر دیگران) منع می کند».

و این آیه در برگیرندۀ همه ای اصول شریعت می باشد؛ و به همین اساس این آیه جامع همه انواع فضائل اخلاقی و احکام تکلیفی است و درجهان هیچ حکمی تکلیفی نیست که ازمحتوای این آیه بیرون باشد، به همین اساس ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که این آیه جامع ترین آیه در قرآن است .

و برخی علماء گفته اند:

۱- بزرگترین آیه در کتاب الله ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ﴾ است.

۲- جامع ترین آیۀ خیر و شر، آیۀ (۹۰) سورۀ نحل ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ است.

۳- واضح ترین آیه در سپردن کارها به الله تعالی، آیۀ سورۀ طلاق ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ۝٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ﴾ است.

۴- قوی ترین آیه در بارۀ امید داشتن به الله تعالی، آیۀ سورۀ زمر ﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥٣﴾ است.

جامعیت آیۀ مورد بحث:

این آیه مشتمل برشش اصل ویک خاتمه است:

در آغاز این آیه، سه اصل«مأمور به» ذکر شده است که همه از اصول تقوی به شمار می روند و در وسطش سه اصل «منهی عنه» ذکر شد که همه از جملۀ گناهان و افعال قبیحه اند و درخاتمۀ آیه موعظۀ حسنه است.

شرح سه اصل به آن أمر شده است :

اول: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ دستور به رعایت عدالت است و عدالت فرضی از فروض دین است که در بر گیرندۀ همه امور تشریعی وشامل کافۀ حقوق می باشد:

- عدالت درحق پروردگار که در رأس آن گواهی دادن به «لا إله إلا الله» است.

- عدالت در عقیده، درعمل و درگفتار همانگونه که درسورۀ انعام آیـۀ (۱۵۲) مـی گویـد: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُوا۟﴾ «وهرگاه سخن گوئید: عدالت را مراعات نمائید».

- عدالت درحقوق بندگان، مانند عدالت در قضاء طوری که درسورۀ نساء آیـۀ (۵۸) مـی گوید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا۟ بِٱلْعَدْلِ﴾ «وهنگامی که درمیان مردم داوری کنید، داوری عادلانه انجام دهید»، و عدالت درترازو و پیمانه چنانکه درسورۀ انعام آیۀ (۱۵۲) مـی گویـد: ﴿وَأَوْفُوا۟ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ﴾ «وپیمانه وترازو را به انصاف بدهید».

- به همین ترتیب کتابت عادلانه در سورۀ بقره آیۀ (۲۸۲)، و شهادت عادلانـه در سـورۀ طلاق آیۀ (۲)، و اصلاح عادلانه در سورۀ حجرات آیۀ (۹) مذکور است.

اقسام عدل: عدل بر سه نوع است:

۱- عدل در میان بنده و پروردگارش، به این معنی که بنده حق الله را بـر خواسـته هـای نفسش ترجیح دهد، و رضای او را برهوای خود مقدم سازد و این گونه عدل، بـه وسـیلۀ ادای حقوق بدنی ومالی و ادای حقوق مرکب از مالی و بدنی تحقق می پذیرد.

۲- عدل درمیان بنده و نفسش که آن را از هلاکت منع کند، چنانکه درسورۀ نازعات مـی گوید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾﴾ «و اما کسی که از ایستاد شدن درپیشگاه پروردگارش بترسد و نفس خود را از خواستش منع کند، جنت جـای او است».

۳- عدل درمیان بنده و درمیان خلق که حقوق آنها را در بیع و شـراء و سـائر معاوضـات ومعاملات و منازعات مالی کاملا مراعات نماید و درآن خیانت نکند.

پس الله سبحانه در سورۀ مائده آیۀ (۸) به جمیع اقسـام عـدل دسـتورداده مـی گویـد: ﴿ٱعْدِلُوا۟ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ﴾ «عدل کنید که عدل به پرهیزگاری نزدیـک اسـت و از الله بترسید»، قیام آسمان ها و زمین و بقای دولت ها و ملت ها همه وابسته به عدالت اسـت، پس عدالت وسیلۀ حفظ و بقای جوامع بشری است، چنانکه ظلم عامل نابودی آنها است.

دوم: ﴿وَٱلْإِحْسَٰنِ﴾ دستور به احسان است که شامل واجب و مستحب می باشد.

دستور به احسان، همه انواع احسان را در بر می گیرد، چه احسان در عبـادت پروردگـار باشد، همانگونه درحدیث است: «الإحسان أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» «احسان اینست که الله را طوری عبادت کن که گویا او را می بینی، پـس اگـر تـو او را نمـی

بینی، او تورا می بیند»، و به همین ترتیب احسان به والدین و نزدیکان و احسان به هنگام گرفتن حقوق درقتل و جرح و احسان در پرداخت دین، و احسان درحق کسی که او درحق تو بدی کرده است، همه را در بر می گیرد.

سوم: ﴿ وَإِيتَآيِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ ﴾ بخشش به نزدیکان، یعنی صله رحمی کردن، و این نوع سوم در حقیت در تحت احسان داخل است، اما به غرض ابراز اهمیتش، به طور مشخص آن را ذکر کرد .

درین هرسه اصل به مقتضای سه قوه اشاره نموده است:

- عدل مقتضای قوۀ عقلی است.
- احسان مقتضای قوۀ ایمانی شرعی است.
- دادن به نزدیکان، مقتضای قوه طبیعی است.

شرح سه اصلی که ازآن نهی شده است:

این سه اصل ممنوع بدین قرار است:

اول: ﴿ ٱلْفَحْشَآءِ ﴾ است، و فحشاء هر قول و عملی را گویند که در قبح و بدی به حد اعلای خود رسیده باشد، چه در صورت عقیدۀ فاسد باشد مانند شرک و کفر و یا عملی باشد که در میان مردم موجب فساد گردد، مانند قتل، زنا، دزدی، تهمت و یا حالت مجتمع را مختل سازد، مانند شراب نوشی، قمار بازی و رهزنی .

و هر عملی که باعث اخلال در ضروریات مردم گردد، آن عمل از نوع فحشاء است .

به همین اساس الله تعالی درسورۀ نساء آیۀ (۲۲) نکاح با منکوحۀ پدر را فاحشه نامیده فرموده است: ﴿ وَلَا تَنكِحُوا۟ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَمَقْتًا وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾ ﴾ «و زنانی را که پدران تان نکاح کرده اند نکاح مکنید، مگر آنچه پیش گذشته است، زیرا این کار نهایت قبیح و نکوهیده و بد راهی است».

درسورۀ إسراء آیۀ (۳۲) زنا را فاحشه نامیده است : ﴿ وَلَا تَقْرَبُوا۟ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ﴾ «و به زنا نزدیک مشوید زیرا آن بی حیائی و بد راهی است».

درسورۀ اعراف آیۀ (۳۳) به سوی حرمت همه اعمال و اقوال قبیحه اشاره نموده آنها را فواحش نامیده است : ﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ﴾ «بگو: شکی نیست که پروردگارم گناهان را منع کرده است، آشکار باشد یا پنهان».

دوم: ﴿وَٱلۡمُنكَرِ﴾ «و از منکر باز می دارد»، و منکر عبارت از هر قول و عملی است که نفوس معتدل و شریعت آن را بد پندارد، به این اساس «مُنکر» نسبت به فحشاء، عام است.

و «مَنکر»، مراتب مختلف دارد، بخشی از مراتبش، حرام است و بخش دیگرش مکروه است، و مکروه نیز از نوع «منهی عنه» است، پس اموری که سبب اخلال به حاجیات و تحسینیات گردد، همه در منکر داخل است؛ و درمان بیماری «فحشاء ومنکر» درسورة عنکبوت آیة (۴۵) ذکر شده است ملاحظه شود.

سوم: ﴿وَٱلۡبَغۡيِ﴾ «و از تجاوز منع می کند». و «بغی» عبارت از تجاوز در معامله است، چه تجاوز بدون کدام گناهی از سوی مردم باشد، مانند هجوم بر جان و مال مردم و یا اینکه در مجازات انسان جنایت کار از حد مطلوب تجاوز صورت گیرد، برابر است که در «خون ها» باشد یا در«اموال» ویا در «أعراض»، الله تعالی در سورة اعراف، آیة (۳۳) فرموده است: ﴿وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ﴾ «الله تجاوز به ناحق را حرام قرار داده است».

به این ترتیب این آیه، با دستور به سه چیز و نهی از سه چیز، اصول شریعت را در خود احتوا نموده است، به همین اساس تابعی بزرگوار قتاده رحمه الله در تفسیر این آیه گفته است:

«لَيسَ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَعْمَلُوْنَ بِهِ وَيَسْتَحْسِنُوْنَهُ إِلاَّ أَمَرَ اللهُ بِهِ، وَلَيسَ مِنْ خُلُقٍ سَيِّئٍ كَانُوْا يَتَعَايَرُوْنَهُ بَيْنَهُمْ إِلاَّ نَهَى اللهُ عَنْهُ وَقَدَّمَ فِيْهِ. وَإِنَّمَا نَهَى عَنْ سَفَاسِفِ الأَخْلَاقِ وَمَذَامِّهَا» یعنی: هر اخلاق خوبی که اهل جاهلیت عمل می کردند و آن را خوب می شمردند، الله به آن دستور داده است، و هر اخلاق بدی که مردم آن را در میان خود عیب می دانستند، ازآن منع نموده است، و الله فقط از اخلاق های پست و نکوهیده منع کرده است. [1]

- در خاتمۀ آیه، می فرماید: ﴿يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ۝٩٠﴾ «شما را پند می دهد، تا پند گیرید»، و از ارتکاب فحشاء و منکر و تجاوز، خود داری کنید.

موضوع دوم: دستور به پاسداری از عهد و سوگند، و هشدار از نقض آن

بعد ازآنکه مومنان را به اصول مصالح دستور داد و از اصول مفاسد منع فرمود، حالا مومنان را به پاسداری از عهد و سوگند دستور و از نقض آن هشدار می دهد، چرا که چنین چیز خلاف مقتضای ایمان است، می فرماید:

---

[1]- تفسیر طبری: ۶۳۵/۷، سورۀ نحل، آیۀ ۹۰.

۱- ﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ ﴾ «و به پیمان الله وفا کنید هنگامی که پیمان بستید».

مراد از «عهد الله» همه پیمان هائی است که بنده با پروردگارش بسته و آن را برخود واجب گردانده است: مانند عهد ایمان به الله و عهد اطاعت از پیغمبر و دستورات او و همچنان پیمان هائی که انسانها با یکدیگر می بندند و الله را برآن گواه می گردانند، پس وفا به چنین پیمان ها در صورتی که مشتمل بر کدام امر خلاف شرع نباشد، لازم است.

برخی از مفسرین گفته اند : مراد از «عهد الله» درین آیه، پیمانی است که مسلمانان هنگام گرایش به اسلام، با الله بستند و بر اساس آن با پیغمبر اسلام بیعت کردند، و آن پیمان این بود که در هیچ کار نیک از پیغمبر اسلام مخالفت نکنند.

شکی نیست که اطاعت از پیغمبر اسلام و محافظت بر شریعت اسلام، در سرخط پیمانی قرار دارد که بنده با الله می بندد، و وفا به آن از همه مقدم تر و واجبتر است، ولی در پهلوی آن، وفا به پیمان هائی مباح و مشروعی که انسانها با هم می بندند، نیز در عموم این آیه داخل است و وفا به آن واجب است .

۲- ﴿ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًا ﴾ « وسو گندها را بعد از تأکید آنها نشکنید درحالیکه الله را بر خویشتن گواه قرار داده اید».

امام مفسرین مجاهد بن جبر رحمه الله، «أیمان» را درین آیه به «پیمان» تفسیر نموده است، و بُرَیده یکی دیگر از ائمۀ تفسیر، آن را به بیعت تفسیر نموده است.

جملۀ ﴿بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا﴾ قید برای ﴿وَلَا تَنقُضُواْ﴾ نیست، بلکه هدف ازآن، بر حذر داشتن بیشتر، از شکستن پیمان است، زیرا مقصود از «ٱلۡأَيۡمَٰنَ» بیعت و عهد است، که به ذات خود یمین مؤکد است، پس مقصود آیه اینست که پیمان و بیعت را بعد از انعقاد آن نقض نکنید .

ناگفته نباید گذاشت که حرمت نقض عهد مختص به نقض بیعت و عهد نیست، بلکه نقض مطلق تعهد حرام است، چه نقض بیعت و پیمان باشد و یا نقض سوگند در امور مشروع، البته با این فرق که نقض أیمان مؤکده (یعنی نقض بیعت و پیمان) گناهش نسبت به نقض سوگند، بزرگتر است.

چنانچه در مسند احمد از نافع مولی ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت است که هنگامی که مردم از بیعت یزید بن معاویه دست کشیدند، عبد الله بن عمر - رضی الله عنهما - فرزندان و خانواده اش را گرد هم آورد، و به آنها گفت : «شکی نیست که ما با این شخص، بیعت الله و رسولش را داده ایم، و من از پیغمبر ﷺ شنیدم که می گفت:

«إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُقَالُ هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ»

« روز قیامت برای خیانت کنندۀ عهد، بیرقی نصب کرده می شود، و گفته می شود که این غدر و خیانت فلان فرزند فلان است» و بزرگترین غدر، بعد از شرک به الله تعالی، اینست که انسان با کسی بر اساس بیعت الله و رسولش بیعت کند، سپس بیعتش را نقض کند، پس نباید هیچ کسی از شما بیعتش را با یزید نقض کند و نباید هیچ یک از شما به سوی این کار تمایل کند، و گرنه رابطه ام با کسی که چنین کند، منقطع خواهد شد». (۱)

این حدیث بیانگر شدت گناه کسی است که بیعتش را بدون موجب شرعی نقض می کند.

- بازهم الله سبحانه، برای تاکید احترام به این عهد، خود را مراقب آن قرار داده می گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾﴾ «قطعا الله می د اند آنچه را می کنید»، پس در صورت نقض آن، شما را شدیدا مجازات خواهد کرد.

تشنیع و تقبیح حال ناقضین عهد:

سپس قباحت حال ناقض عهد را در ضمن یک مثال چنین روشن می سازد:

۳ - ﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا ﴾ «و همانند آن زن (سبک مغزی) مباشید که رشتۀ خود را بعد از محکم ساختن (و تابیدن) پاره پاره می کرد».

«غَزْل» تار و یا ریسمان رشته شده، مقصود از « قُوَّةٍ » درینجا محکم تافتن تار است، چرا که ریسمان و تار با تابیدن محکم می شود، «أَنكَاثًا» جمع «نِكْث» تار از هم وا شده، باز گشوده شده .

این مثال اشاره به داستان زن احمقی است که در زمان جاهلیت درمکه می زیست، از صبح تا بیگاه پشم ها را می رشت و تکمیل می نمود و در آخر روز آن را دو باره از هم می گشود و پاره پاره می کرد، به این اساس حماقت آن زن درمیان عرب معروف بود.

مجاهد می گوید: کسی عهدش را نقض کند همانند کسی است که رشتگی خود را، بعد از استحکامش نقض کند، در حالی که این کار عاقلان نیست و چنین شخص از جملۀ احمقان به شمار می رود.

۱- مسند احمد حنبل - تحقیق شیخ ارناووط - حدیث : ۵۰۸۸، و شیخ ارناووط سند این حدیث را بر شرط شیخین صحیح خوانده است، البته متن حدیث : {إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} در صحیح بخاری، کتاب الآداب، باب ما یدعی الناس بآبائهم، حدیث: ۶۱۷۸، روایت شده است.

- چون مشرکان هنگامی که جانب مقابل هم پیمانشان، از لحاظ عددی و نیرو و یا از لحاظ سرمایه و زور، نسبت به قبیلهٔ حلیف شان برتری می داشت، در چنین حالت پیمان خود را نقض نموده با آن گروهی که نفوس و قوت و یا سرمایه و قوت بیشتر می داشت، پیمان می بستند، پس الله سبحانه آنهارا ازین کار شدیدا منع نموده می گوید: ﴿تَتَّخِذُونَ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ﴾ «پیمان های خویش را درمیان تان وسیلهٔ خیانت وفساد قرار می دهید، به خاطر اینکه گروهی (یعنی دشمنان هم پیمانان تان) جمعیت شان، از گروه دیگر (یعنی از هم پیمان های تان) افزون تراست».

«دَخَلًا» فریب و فساد، «أَرْبَىٰ» اسم تفضیل است از «الرُّبُوّ» بر وزن «العُلُوّ» به معنی افزونتر و زیادتر، یعنی به زور و زر دیگران چشم دوخته پیمان خود را با هم پیمانان خویش نقض نموده با دیگران پیمان مبندید، چرا که این گناه بس بزرگ است.

یا اینکه مقصود آیه تحذیر مومنان است، ازینکه به کثرت نفوس و سرمایهٔ فراوان قریش مغرور گردیده، بیعت خویش را با رسول الله ﷺ نقض نکنند تا این «مثال بد» بر ایشان تطبیق نشود.

- سپس می گوید: ﴿إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِۦ﴾ «الله شما را به افزونی آنها می آزماید»، تا آشکار سازد که آیا در برابر کثرت آنها شما به پیمان خود ثابت می مانید، یا اینکه کثرت وشوکت قریش و قلت وضعف ظاهری حال مومنان، شما را فریب داده، بیعت و پیمان خود را نقض می کنید .

ضمیر در «بِهِۦ» می تواند راجع به سوی مصدر مفهوم از لفظ «أَرْبَىٰ» راجع باشد و ترجمهٔ و تفسیر مطابق همین وجه، بیان شد و یا اینکه ضمیر در «بِهِۦ» به سوی امر به وفا به عهد که آیه ﴿ وَأَوْفُوا۟ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ به آن دلالت دارد، راجع است، و معنایش چنین می شود که الله شما را به وسیلهٔ دستور به وفا به عهد می آزماید، تا روشن سازد که آیا شما از پیمان خود پاسداری و وفا می کنید و یا آن را نقض می کنید، پس کسی که بر پیمان خود ثابت و پایدار باشد، همانست که در دنیا و آخرت سرفراز خواهد بود و کسی که پیمانش را غدر و نقض کند، در زیان واقعی قرار خواهد گرفت.

- ﴿وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾﴾ «و (نتیجهٔ این آزمایش) وآنچه را که درآن اختلاف می کردید البته روز قیامت برای شما آشکار می سازد»، و با هر کسی مطابق عملکردش معامله خواهد شد.

- بعد ازآنکه مومنان را به وفای عهد دستور داده آنان را از نقض عهد منع فرمود، حالا این مطلب را بیان می دارد که الله قادر است تا کافهٔ بشر را بر عهد و پیمان شان وفا دار و برسائر احکام و ابواب ایمان متفق سازد و همه را یک امت واحد بگرداند، و اختلافی را درمیان باقی نگذارد: ﴿وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً﴾ « واگر الله می خواست شمارا یک گروه می ساخت» درهمه امور اعتقادی وعملی متفق می بودید و تفرق و پراگندگی در میان تان نمی بود، پس درحیات اجتماعی تان بسان مورچگان و زنبور عسل و در توافق روحی تان، همسان ملائکه رفتار نموده همه سرگرم وِرد و وظائف بندگی و ثابت برعهد وپیمان، و از هر گونه انحرافات دور می بودید.

اما این کار از مقتضای حکمت بیرون بود، چرا که این گونه هدایت، هدایت جبری می بود، در حالی که خواست الهی این است که انسانها را درهمه احکام اعتقادی وعملی، خود مختار گرداند تا قانون ابتلا از میان برداشته نشود، وهرکس به همان راهی رفتار کند که ظاهرا مطابق خواست خود انتخاب کرده باشد .

و بدین طریق ابتلای الهی عملی می گردد، کسی را که توفیق الهی یاری نکند، گمراه می شود و کسی را توفیق الهی یاری کند بر هدایت می شود، چنانکه می گوید: ﴿وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ﴾ «ولیکن کسی را که می خواهد گمراه می سازد وکسی را که می خواهد هدایت می کند»، کسی که الله هدایتش را نخواهد، توفیقش نمی دهد، پس او گمراه می شود و کسی که الله هدایتش را بخواهد، برایش توفیق می دهد، پس او راهیاب می شود.

- ﴿وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾﴾ «و از آنچه می کردید البته(در روز قیامت) پرسیده خواهید شد»، و مطابق اعمال تان مجازات و یا مکافات داده خواهید شد.

۴- درآیهٔ قبلی، از نقض پیمان و أیمان، تحذیر نمود، و ضمنا به سوی فسادی که در نقض عهد است، اجمالا اشاره نمود، حالا دو باره از نقض پیمان منع فرموده همان تحذیر قبلی را بیشتر تأکید می کند، و فسادی را که نقض عهد در دنیا به دنبال دارد، و همچنان انجام بد آن را در آخرت، بیان می دارد : ﴿وَلَا تَتَّخِذُوٓا۟ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًۢا بَيْنَكُمْ﴾ «وسوگند های خویش را وسیلهٔ خیانت وفساد در میان تان، قرار مدهید» .

پس در صورتی که پیمان های خویش را نقض کنید با چنین پیامد بد رو برو می شوید:

- ﴿فَتَزِلَّ قَدَمٌۢ بَعْدَ ثُبُوتِهَا﴾ «درنتیجه گام های ثابت (برایمان از جایش) بلغزد»، و بعد از ثبات قدم تان، از منهج حق وطریق استقامت دور شوید.

- ﴿وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٩٤﴾ «و به سبب باز داشتن شما (مردم را) از راه الله، عقوبت سختی را بچشید و برای شما عذاب بزرگی باشد».

- بعد از ذکر مفاسد نقض پیمان، بار دیگر مومنان را از عوض کردن پیمان الهی به متاع دنیا هشدار می دهد: ﴿وَلَا تَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًا﴾ «و پیمان الله را به متاع اندک عوض مکنید»، و بعد از ایمان وپذیرفتن اسلام، به حصول متاع دنیای فانی، ایمان و اسلام را ترک نکنید.

- سپس بهتری آنچه را که نزد الله است، بیان می کند: ﴿إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩٥﴾ «آنچه نزد الله است برای شما بهتر است اگر بدانید».

و دلیل بهتری آنچه که نزد الله تعالی است، اینست که ﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖ﴾ «آنچه نزد شما است فانی می گردد وآنچه نزد الله است دائم و باقی است»، پس به سوی آنچه بشتابید که فنا پذیر و زوال پذیر نیست.

در حدیث شریف آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ أحبَّ دنياهُ؛ أضرَّ بآخِرتِهِ، ومَنْ أحبَّ آخرتَهُ؛ أضرَّ بِدُنْيَاهُ، فَآثِرُوْا مَا يَبْقَى عَلَى مَا يَفْنَى»

یعنی: کسی که دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش آسیب می رساند و کسی که آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش آسیب می رساند، پس آنچه را که باقی می ماند بر آنچه که فانی می شود، ترجیح دهید.(1)

موضوع سوم: ترغیب به سوی صبر وثبات وادامهٔ اعمال صالحه:

چون التزام به اصول شریعت که عبارت از به جا آوری مأمورات و اجتناب از منهیات و از آن جمله وفا به عهد و دوری از نقض آن است، این همه نیاز به صبر و استقامت داشت، پس درینجا با ذکر پاداش صابران، مومنان را به صبر و ادامهٔ اعمال صالحه ترغیب داده می فرماید: ﴿وَلَنَجۡزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ «و البته کسانی را که (در اجرای دستورات الهی) صبر و استقامت کردند به سبب نیکوترین اعمال شان، پاداش

۱- مسند أحمد، تحقیق شیخ ارناووط – حدیث : ۱۹۷۱۲، و شیخ ارناووط سند آن را «حسن لغیره» خوانده است، و شیخ البانی در صحیح الترغیب و الترهیب، کتاب التوبة و الزهد، باب الترغیب فی التوبة ... حدیث : ۳۲٤۷، آن را «صحیح » قرار داده است.

خواهیم داد»، یعنی در برابر ثبات مومنان بر اسلام و بجا آوری اعمال صالحه به ایشان اجر و پاداش نیکو می دهیم.

- ﴿ مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ﴾ «و هرکس عمل نیک انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، و او مومن باشد»، قید ایمان را بدان سبب ذکر نمود که برای پذیرش اعمال صالحه، وجود ایمان نا گزیر است و در غیر آن، عمل صالح هیچ گونه ثواب اخروی را با خود نخواهد داشت.

سپس برای چنین اعمال، دو پاداش ذکر می کند:

۱- پاداش دنیوی: ﴿ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً ﴾ «البته برای او (در دنیا) زندگی پاکیزه می بخشیم»، زندگی با امن و امان و توأم با رضا به قضای الهی و اطیمنان قلب و دور از تشویشات و افسردگی های روانی برایش عنایت می کنیم.

مقصود از {حَيَوٰةً طَيِّبَةً} این نیست که انسان سرمایه و دولت فراوان داشته باشد، بلکه زندگی طیبه اینست که برای انسان به قدر ضرورت روزی حلال میسر بوده قناعت و طاعت و بندگی الله را با خود داشته باشد . کسی که قناعت و طاعت را با خود داشته باشد، به ارادۀ الله تعالی او از هر نوع پریشانی و امراض روانی که موجب صدها امراض دیگر می گردد، مصئون و محفوظ خواهد بود.

در حدیث شریف آمده است که پیغمبرﷺ فرمودند:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ وَ رُزِقَ كَفَافًا وَقَنَّعَهُ اللَّهُ بِمَا آتَاهُ»

« به تحقیق کامیاب شده است کسی که اسلام آورده است و به قدر کفایت برایش روزی داده شده است، و به آنچه که الله برایش عطا نموده، قناعتش داده است» .[1]

۲- پاداش اخروی: ﴿ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾ ﴾ «و البته پاداش آنها را (درآخرت) مطابق نیکوترین اعمال شان، خواهیم داد»، و نیکوترین اعمال مومنان همان صبر و استقامت بر اسلام و سایر اعمال حسنه است، و پاداشی که الله برای ایشان می دهد، همانا بهشت جاودان و رضوان الهی و دیداری روی او است.

الله تعالی درسورۀ طه می گوید: ﴿ وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾ جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾ ﴾ «و هرکه پیش الله با ایمان بیاید

۱- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب فی الکفاف و القناعة، حدیث: ۲۴۷۳ .

درحالیکه عمل شائسته انجام داده باشد، پس چنین کسان دارای مراتب و منازل والایند، (آن مراتب) باغ های جاویدانی است که از زیر (قصرها و درختان) آن نهرها جاری است، جاویدان اند درآنجا، و این پاداش کسی است که (خود را از کفر و شرک و گناهان) پاک کند».

دعا می کنیم که الله تعالی ایمان ما را خالص و اعمال ما را صالح بگرداند، و در زمرهٔ کسانی ما را حشر کند که درین آیه به ایشان چنین بشارت عظیمی داده است.

۞۞۞

فصل دوم: (از آیهٔ ۹۸-۱۰۵)

بیان وسیلهٔ دفع وسوسهٔ شیطان و رد بر شبهات مشرکان در مورد قرآن

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾ إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟
وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ إِنَّمَا سُلْطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾
وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ ۙ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓا۟ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍۭ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾ قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهُدًى
وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٌ ۗ لِّسَانُ ٱلَّذِى
يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِىٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِىٌّ مُّبِينٌ ﴿١٠٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَا
يَهْدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِى ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلْكَٰذِبُونَ ﴿١٠٥﴾﴾

ترجــمه:

۹۸- پس هنگامی که (خواستی که) قرآن بخوانی از شر شیطان رانده شده، به سوی الله پناه بخواه.

۹۹- زیرا شیطان هیچ نوع تسلطی برکسانی ندارد که ایمان آوردند و بـه پروردگـار خـویش توکل می کنند.

۱۰۰- غلبۀ او تنها برکسانی است که او را دوست می گیرند و کسانی که به وسیلۀ او شرک می ورزند.

۱۰۱- و هرگاه آیه ای را به جای آیۀ دیگری قرار دهیم و الله دانا است به آنچه فرو می فرستد، (کافران) می گویند: تو افترا کننده ای بلکه بیشتر آنان نمی دانند.

۱۰۲- بگو: قرآن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است تا مومنان را (درایمانشان) ثابت قدم سازد و هدایت ومژده برای مسلمانان باشد.

۱۰۳- و البته می دانیم که مشرکان می گویند: این پیغمبر را آدمی می آموزد، (در حالیکه این سخن مشرکان باطل است، زیرا) زبان کسی که (آموزش) قرآن را به سوی او نسبت میدهند، عجمی است و این قرآن به زبان عربی روشنی است.

۱۰۴- شکی نیست کسانی که به آیت های الله ایمان نمی آورند الله آنها را رهنمائی نمی کند وآنان را عذاب دردناکی است.

۱۰۵- تنها کسانی (بر الله) دروغ می بافند که به آیت های الله ایمان نداشته باشند وآنها دروغ گویایانند.

تفسیر:

درین آیات از سه موضوع بحث می شود:

۱- بیان وسیلۀ دفع وسوسۀ شیطان هنگام قرائت قرآن،

۲- پاسخ به دو شبهۀ مشرکان در مورد قرآن،

۳- تهدید شدید برای منکرین قرآن.

موضوع اول: بیان وسیلۀ دفع وسوسۀ شیطان هنگام قرائت قرآن

در آیۀ (۸۹) همین سوره در بارۀ کمال قرآن وجامعیت آن، فرمود: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ «و ما برتو کتابی را نازل کردیم که بیانگر هر چیز است»، سپس در آیۀ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ اصول شریعت را ذکر نموده در ادامۀ آن به پاسداری از عهد دستورداد و از نقض عهد برحذر داشت و به دنبال آن به صبر وثبات و ادامۀ اعمال صالحه ترغیب داد که هریک ازین موضوعات بیانگر عظمت و علو شأن قرآن کریم بوده موجب آن می شود تا انسانها آن را بخوانند و درآن بیاندیشند، اما ازآنجا که شیطان که دشمن انسان است، پس او

به هر وسیله می کوشد تا در برابر انسان موانع ایجاد کند و انسان را از تفکر و تدبر قـرآن، و همچنان از قرائت و تلاوت قرآن باز دارد، لذا الله سبحانه برای حفاظت از وساوس شیطان بـه ما چنین درس می دهد: ﴿ فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾ ﴾ «پس هنگامی که (خواستی) قرآن بخوانی از شر شیطان رانده شده، به سـوی الله پنـاه بخـواه » ؛ بـا خوانـدن «أعوذ بالله»، پروردگار شرّ آن را از انسان می دور می سازد و باید اعتماد کامل داشته باشیم که یگانه وسیلهٔ دفع شر شیطان، تنها پناه بردن به سوی الله تعالی است.

استعاذه از شـیطان، در سـورهٔ اعـراف آیـهٔ (۲۰۰) و درسـورهٔ مومنـون ازآیـهٔ (۹۷-۹۸) ودرسورهٔ فصلت آیهٔ (۳۶) نیز ذکر شده است.

نا گفته نباید گذاشت که خواندن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» به هنگام قرائت قـرآن، نزد جمهور علماء مستحب است و نزد ابن سیرین خواندن استعاذه، یک مرتبه در طول عمـر، فرض است، البته عطاء ابن ابی رباح – یکی از فقهای تابعین – نظر به ظاهر آیـه، اسـتعاذه را پیش از هر قرائت فرض قرار داده است .

- سپس مردم را به اعتبار تسلط شیطان و عدم تسلط او، به دو گروه تقسیم می کند:

۱- گروهی که از تسلط شیطان درامان انـد: ﴿ إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾ ﴾ «زیرا شیطان هیچ نوع تسلطی برکسانی نـدارد کـه ایمـان آوردنـد و بـه پروردگار خویش توکل می کنند»، پس الله سبحانه مومنان را به سبب توکل شـان بـر الله، از شر شیطان محفوظ می دارد و راهی را برای تسلط شیطان، بر آنها باقی نمی گذارد.

۲- گروهی که شیطان بر آنها تسـلط دارد: ﴿ إِنَّمَا سُلْطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾ ﴾ «غلبهٔ او تنها برکسانی است که او را دوست می گیرند و برکسانی است که به سبب او شرک می ورزند».

موضوع دوم: پاسخ به دو شبههٔ مشرکان در مورد قرآن

الله سبحانه بعد ازآنکه به غرض دفع وسوسهٔ شیطان، به هنگام قرائت قرآن بـه اسـتعاذه دستور داد، به دنبـال آن دو شـبهه از شـبهات منکـرین قـرآن را کـه از وسوسـهٔ شـیطان سرچشمه می گیرد، ذکر نموده به آن پاسخ می دهد.

شبههٔ اول: مشرکین، نسخ برخی از احکام را برای دروغ بودن قرآن و انکار ازآن دلیل قـرار می دادند، الله تعالی این شبههٔ آنان را چنـین بیـان مـی دارد: ﴿ وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ

ءَايَةٍ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفۡتَرِۭ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿١٠١﴾ «و هرگاه آیه ای را به جای آیهٔ دیگری قرار دهیم (و حکم آیه ای را توسط آیهٔ دیگر منسوخ کنیم) والله دانا است به آنچه فرو می فرستد، (مشرکان) می گویند: تو افترا کننده ای، بلکه بیشتر آنان نمی دانند»، و حقیقت قرآن را نمی توانند درک کنند.

درحالیکه این حقیقت پوشیده نیست که قرآن کتاب جامعه ساز وتأمین کنندهٔ مصالح بشر و نسخهٔ شفا برای بیماری های جامعهٔ آنها می باشد، پس برای مصلحت حال بشر، مطابق عصر و زمان، حکمت ایجاب می کند که جای بعضی احکام را، احکام جدیدی باید بگیرد، زیرا حکم اول برای زمان محدود بود که با پایان یافتن زمانش، آن حکم منسوخ شده و نظر به مقتضای حکمت الهی باید حکم آسان تر یا مفید تری جای گزین آن شود، لذا نسخ یک آیه، به آیهٔ دیگر، دلیل انکار و تکذیب به قرآن نمی شود.

درین آیه جملهٔ ﴿وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ﴾ اشاره به آن است که این تبدیل به مقتضای علم وحکمت الهی بوده و تغییر احکام مطابق شرائط زمان و احوال بشر است.

وجملهٔ﴿بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿١٠١﴾﴾ اشاره به جهل منکران قرآن است که ایشان از حکمت نسخ و مصلحت مردم ومراعات ظروف آگاهی ندارند.

جواب این شبهه:

پس الله سبحانه به پیغمبرش دستور می دهد که به این سخن مشرکان که پیغمبر را افترا کننده خواندند، پاسخ دهد: ﴿قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ﴾ «بگو (این قرآن افترا نیست بلکه) آن را روح القدس (جبریل) از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است»، و هیچ نوع کذب و افترا به آن راه ندارد.

و جواب این شبههٔ مشرکان در سورهٔ شعراء، آیهٔ (۱۹۲-۱۹۳) و در سورهٔ نجم آیهٔ (۴) و در سورهٔ تکویر از آیهٔ (۱۹-۲۱) نیز مذکور است.

- بعد ازآن حکمت نسخ را یاد آور می شود:﴿لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ﴿١٠٢﴾﴾ «تا مومنان را (در ایمان شان) ثابت قدم سازد و هدایت و مژده برای مسلمانان باشد».

این آیه اشاره به آن است که هرگاه مومنان نسخ را مشاهده کنند، به حکمت آن پی می برند، ایمان وعقیدهٔ ایشان راسخ تر و اطیمنان قلب شان بیشتر و مایهٔ هدایت و سُرور ایشان

می گردد، اما این مسئله برای مشرکان و منافقان وسیلهٔ افزونی شرک و نفاق و مایهٔ شک وتردید و بغض وعناد آنها می گردد.

شبههٔ دوم : مشرکان می گفتند: این قرآن وحی نیست، بلکه کدام شخصی آن را به محمد(ﷺ) می آموزاند، الله تعالی درین باره می فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٌ﴾«والبته ما می دانیم این کافران می گویند: این پیغمبر را آدمی می آموزد».

در کتب سیرت آمده است که عامر بن الحضرمی در مکه یک غلام رومی داشت به نام «جَبر» که آهنگری پیشه می کرد و مانند عموم نصاری دعا هائی را از انجیل می خواند و پیغمبرﷺ گاه گاه نزد آن غلام ایستاد می شد و او را به سوی اسلام دعوت می کرد، و آن غلام نیز اسلام را پذیرفته بود، پس مشرکان شایعه کردند که محمد (ﷺ) از آن بردهٔ رومی قرآن را می آموزد.

- الله سبحانه در رد این شبههٔ مشرکان می فرماید: ﴿لِّسَانُ ٱلَّذِى يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِىٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِىٌّ مُّبِينٌ ﴿١٠٣﴾﴾« زبان کسی که (آموزش) قرآن را به سوی او نسبت می دهند، عجمی است و این قرآن به زبان عربی روشنی است»، و چگونه ممکن است یک بردهٔ عجمی که زبان عربی را به خوبی تکلم کرده نمی تواند، چنین کلام اعجاز آفرین را به شخص دیگر بیاموزاند.

موضوع سوم: تهدید شدید برای منکرین قرآن

الله تعالی مشرکان را در برابر این گفتار معاندانهٔ شان، مورد تهدید شدید قرار می دهد: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾﴾ «شکی نیست کسانی که به آیت های الله ایمان نمی آورند الله آنها را رهنمائی نمی کند و برای آنها عذاب دردناک است».

و چون مشرکان، رسول الله- ﷺ- را به افترا نسبت دادند، پس الله سبحانه در ردّ آنها می گوید: ﴿ إِنَّمَا يَفْتَرِى ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰذِبُونَ ﴿١٠٥﴾﴾ «تنها کسانی (بر الله) دروغ می بافند که به آیت های الله ایمان نداشته باشند وآنها دروغ گویانند»، اما کسی که به الله و به آیات او ایمان داشته باشد، هیچ گاه بر الله دروغ نمی بندد، چه جایی که او پیغمبر باشد، پس او به طریق اولی دست به چنین کاری نمی زند.

۞۞۞

فصل سوم: (از آية ۱۰۶-۱۱۳)

بیان حکم مرتد و مُکرَه و مستضعفین و تهدید برای کافران

﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ
بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿١٠٦﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ
ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٠٧﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ
قُلُوبِهِمۡ وَسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ﴿١٠٨﴾ لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ
ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿١٠٩﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ
إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١١٠﴾ ۞ يَوۡمَ تَأۡتِي كُلُّ نَفۡسٖ تُجَٰدِلُ عَن نَّفۡسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ
نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿١١١﴾ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا قَرۡيَةٗ كَانَتۡ ءَامِنَةٗ مُّطۡمَئِنَّةٗ يَأۡتِيهَا رِزۡقُهَا
رَغَدٗا مِّن كُلِّ مَكَانٖ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ
﴿١١٢﴾ وَلَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مِّنۡهُمۡ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ ﴿١١٣﴾ ﴾

ترجمه:

۱۰۶- هرکس بعد از ایمانش به الله کافر شود، جز کسی که مجبور کرده شود درحالیکه دلش به ایمان ثابت باشد و لیکن کسی که سینهٔ خود را برای پذیرش کفر کشاده دارد برآنها از جانب الله خشمی و برای آنها عذاب بزرگی است.

۱۰۷- این (خشم و عذاب) به خاطر آن است که آنها زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و به خاطر اینکه الله گروه کافران را هدایت نمی کند.

۱۰۸- آنها کسانی هستند که الله بر دل ها وگوش ها وچشم های شان مهر نهاده است وآنها غافلانند.

۱۰۹- شکی نیست که آنها درآخرت زیانگارانند.

۱۱۰- باز پروردگارت برای کسانی که هجرت کردند، بعد ازآنکه شکنجه شدند، باز جهاد کردند و صبر نمودند، پروردگارت بعد از انجام دادن این کارها، آمرزگار مهربان است.

۱۱۱- در روزی که هرکسی می آید از خود دفاع می کند و به هر کسی جزای آنچه انجـام داده است بی کم وکاست داده می شود، درحالیکه ستم نمی شوند.

۱۱۲- الله داستان شهری را بیان کرده است که در امن و آرامی به سر می برد، روزی ایشان از هر طرف فراوان به سوی شان می آمد، پس نعمت های الله را ناسپاسی کردند، پـس بـه سبب آنچه انجام می دادند، الله لباس خوف وگرسنگی را به آنها چشانید.

۱۱۳- وشکی نیست که به سوی آنها از خودشان پیغمبری آمد، پس او را تکذیب کردند، پـس عذاب (الهی) آنها را فرا گرفت درحالیکه ستمگار بودند.

تفسـیر:

در این آیات ازین مسائل بحث شده است:

۱- بیان کیفر شدید مرتدین،

۲- حکم کسانی که از روی اجبار به کفر تظاهر می کنند،

۳- توضیح حکم مستضعفین،

۴- تهدید شدید برای کافران در ضمن یک مثال.

مسئلۀ اول: بیان کیفر شدید مرتدین

الله سبحانه بعد ازآنکه کافرانی را که پیغمبر - ﷺ- را به افترا متهم نموده کتاب او را کلام بشر قرار دادند، مورد تهدید شدید قرار داد، درین جا کسانی را که بعد از ایمـان مرتـد مـی شوند، مورد وعید قرار می دهد: ﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ ﴾ «هرکس بعد از ایمانش بـه الله کافر شود»، و مرتد شده از توحید و قیامت و رسالت و دیگر ضروریات شرع، انکار کند.

و انکارش به زبان و بر مبنای مجبوریـت نباشـد: ﴿ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا ﴾ «و لـیکن کسی که سینۀ خود را برای پذیرش کفر کشاده دارد»، پس چنـین کسـان مسـتحق چنـین وعید سنگین می گردند:

۱- ﴿ فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ ﴾ «پس بر آنها از جانب الله خشم عظیمی است».

۲- ﴿ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٦ ﴾ «وآنها را عذاب بزرگی است».

سپس سبب این عذاب عظیم را بیان می کند :

۱- ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ «این عذاب به خاطر آن است که آنها زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند».

۲- ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ۝١٠٧﴾ «و به این سبب که الله گروه کافران را هدایت نمی کند»، به این اساس مرگ آنان در حالت کفر واقع می شود.

۳- و سبب عدم هدایت شان اینست که الله سبحانه آنها را از استفاده از وسایل هدایت محروم شان ساخته است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡ﴾ «آنها کسانی هستند که الله بر دل ها وگوش ها و چشم های شان، مهر نهاده است»، به این ترتیب دل های آنها دعوت پیغمبر و قرآنی را که بر وی نازل شده است، درک نمی کند و گوش های شان آن را نمی شنود، و چشم های شان حقانیت آن را مشاهده نمی کند و به این ترتیب در گمراهی ابدی باقی می مانند.

۴- و به سبب همین مُهری که بر دل ها و گوش ها و چشم های شان زده شده است: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ۝١٠٨﴾ «آنها غافلان اند»، و در غفلت کامل به سر می برند، لذا هیچ گاه در بارهٔ هدایت و ایمان نمی اندیشند و نه در وجود خود و نه در دلائل حقانیت قیامت و سختی های حساب وکتاب آن، می اندیشند و نه ازآن در هراس اند.

۵- نتیجه و ثمرهٔ این غفلت چنین می شود که: ﴿لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ۝١٠٩﴾ «بدون شک آنها درآخرت زیانگار اند» و به خسران واقعی و ابدی گرفتار می شوند.

مسئلهٔ دوم: حکم کسانی که از روی اجبار به کفر تظاهر می کنند

در اثنای بیان حکم مرتدین، کسانی را که تحت شکنجه قرار می گیرند وکلمهٔ کفر را به زبان خویش می رانند، اما ایمان درقلب شان ثابت وراسخ است، از حکم مرتدین مستثنی قرار داده می فرماید: ﴿إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ «به جز کسی که مجبور شود در حالیکه دلش به ایمان ثابت باشد»، پس او مورد عفو الهی قرار خواهد گرفت.

امام طبری از ابن عباس – رضی الله عنهما – و قتاده روایت نموده است که این آیه در بارهٔ عمار بن یاسر – رضی الله عنهما- نازل شده است.

و دریک روایت آمده است که هنگامی که مشرکان مکه او را دستگیر نموده تعذیب کردند و برای نجاتش از عذاب شرط گذاشتند که او به محمد (ﷺ) کافر شود، پس از روی مجبوریت، عمار – رضی الله عنه - با ایشان موافقت کرد، سپس نزد پیغمبرﷺ آمده عذر کرد، پیغمبرﷺ از وی پرسید: قلبت چگونه است؟ او گفت : دلم لبریز از ایمان است، پس پیغمبرﷺ برایش گفت: اگر بار دیگر تعذیبت کردند، بازهم همین کار را انجام ده .(۱)

البته آنچه درین آیه بدان اشاره شده است، رخصت است، اما اگر کسی بر دینش ثابت و استوار بماند، فضیلت او بزرگتر است، چنانچه بیشتر صحابه با همۀ تعذیبی که از سوی مشرکان می شدند، کلمۀ کفر را بر زبان نمی آوردند، مانند بلال، خباب بن الأرت، یاسر و سمیه – رضی الله عنهم - .

اما کسی که از دل مرتد شود، درین آیه تنها عذاب اخرویش بیان شده است، اما عذاب دنیویش در احادیث بیان شده است .

چنانچه از ابن عباس روایت شده است که پیغمبرﷺ فرمودند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ» «هرکه دینش (یعنی اسلام) را تبدیل کند، او را بکشید» .(۲)

همچنان در صحیح بخاری از ابو برده از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که معاذ بن جبل را پیغمبرﷺ به دنبال ابوموسی به یمن فرستاد، هنگامی که معاذ بن جبل آمد، مردی را نزد ابو موسی بسته دید، معاذ بن جبل رضی الله عنه از وی پرسید: این چه کسی است؟ ابو موسی در جواب گفت: این یک نفر یهودی است که اسلام را پذیرفته سپس به یهودیت برگشته است . معاذ بن جبل گفت: «لاَ أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ» تا آنگاه که این شخص کشته نشود، نمی نشینم، فیصلۀ الله و رسول الله ﷺ همین طور است، پس ابو موسی دستور داد، و آن شخص کشته شد.». (۳)

مسئلۀ سوم: توضیح حکم مستضعفین

مستضعفین افرادی بودند که در مکۀ مکرمه درمیان قوم شان مورد انواع اذیت و مشقت قرار می گرفتند، از خطر جان و مال شان، تنها به زبان با آنها موافقه می نمودند، تا آنکه

۱- تفسیر طبری : ۶۵۱/۷ .
۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب لایُعَذَّب بعذاب الله، حدیث: ۳۰۱۷ .
۳- صحیح بخاری، کتاب استتابة المرتدین، باب حکم المرتد و المرتدة، حدیث: ۶۹۲۳ .

پروردگار زمینۀ هجرت را برای ایشان فراهم ساخت، پس آنها خانه و کاشانه و خویش و قوم و اموال خود را گذاشته به خاطر الله تعالی هجرت کردند: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ «باز پروردگارت برای کسانی که هجرت کردند، بعد ازآنکه شکنجه شدند، باز جهاد کردند و صبر نمودند، پروردگارت بعد از انجام دادن این کارها، آمرزگار مهربان است».

مقصود از هجرت، هجرت به سوی حبشه است.

مقصود از «فُتِنُواْ» این است که از سوی مشرکان تحت شکنجه قرار گرفتند و بر ترک اسلام مجبور ساخته شدند.

و مقصود از «جَٰهَدُواْ» دفاع از عقیدۀ خود در برابر مشرکان است تا نتوانند آنها را دو باره به سوی کفر برگردانند و در اینجا جهاد مسلحانه مقصود نیست، چرا که این سوره از سوره های مکی است و جهاد در مدینه مشروع شده بود.

بعد از انجام دادن این خصلت های نیکو، الله سبحانه موافقه ظاهری چنین افراد را با کفار در بعضی فتنه ها، مورد غفران خود قرار می دهد و به رحمت کاملۀ خویش، ایشان را از ثواب کامل بهره مند می سازد.

- ﴿يَوۡمَ تَأۡتِي كُلُّ نَفۡسٖ تُجَٰدِلُ عَن نَّفۡسِهَا﴾ «(پروردگارت آمرزگار و مهربان است) در روزی که هرکسی می آید از خود دفاع می کند»، و برای نجات خویش از عذاب پروردگار، از نفس خود به دفاع می پردازد، طوری که درسورۀ انعام آیۀ (۲۳) از مشرکان حکایت می کند که می گویند: ﴿وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ﴾ «سوگند به الله که پروردگار ما است، ما مشرک نبودیم».

کلمۀ «يَوۡمَ» در آیۀ مورد بحث، متعلق به {لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ} است، و درین آیه برای کسانی که به خاطر عقیده و ایمان شان، تعذیب شدند و هجرت و جهاد و صبر کردند، وعدۀ مغفرت هم در دنیا داده شده است و هم در آخرت، چنانچه در قیامت هنگامی که هر نفسی به دفاع از خود می پردازد، الله تعالی گناهان این گروه مومنان را می آمرزد و آنها را مورد بخشایش خود قرار می دهد، البته کافران را ازین رحمت و مغفرت نصیبی نخواهد بود.

همچنان این آیه به این مطلب دلالت دارد که در روز قیامت هر کسی از خود سخن می گوید، و کسانی را مشرکان شفیع و ولی خود قرار داده بودند، و آنها را غوث الأعظم و مشکل کشا و فریاد رس می خواندند، هیچ دردی را برای ایشان دوا نخواهند کرد.

- ﴿وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾﴾ «و به هر کسی جزای آنچه انجام داده است بی کم وکاست داده می شود، در حالیکه ستم نمی شوند».

این آیه برای مومنان نیکو کردار و صالح بشارت، و برای انسان های بد عمل و بد کردار و فاسد العقیده وعید و تهدید است، پس وای بر انسانی که از معاصی و اعمال بد خود توبه ننموده، با انبوهی از گناه ازدنیا رخصت شود، درآن روز از نفس خود چگونه دفاع خواهد کرد و به پروردگار خود چه پاسخی خواهد گفت ؟!

مسئلۀ چهارم: تهدید شدید برای کافران در ضمن یک مثال

- ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا﴾ «و الله داستان شهری را بیان کرده است که در امن و آرامی به سر می برد، روزیی ایشان از هر طرف فراوان به سوی شان می آمد».

سه نعمت است که بدیل ندارد: امن، صحت و روزی فراوان، درین آیه نیز ساکنان این شهر را به بهره مندی از ین سه نعمت وصف نموده است:

۱- ﴿ءَامِنَةً﴾ بیان امنیت و سلامت از تسلط دشمن است، نعمتی که نصیب ساکنان آن شهر بود، چنانکه درسورۀ عنکبوت آیۀ (۶۷) دروصف این شهر فرموده است: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ﴾ «آیا ندیدند که ما حرمی با امنی آفریدیم که مردمان از اطراف شان ربوده می شوند (اما به آنها کسی تعرض نمی کند) پس آیا به چیزهای بی اساس باور می دارند و نعمت الله را ناسپاسی می کنند».

۲- ﴿مُّطْمَئِنَّةً﴾ آرامش خاطر، یعنی آنها از هیچ ناحیه نگرانی نداشتند، علاوه بر امنیت، از صحت و سلامتی خوب برخوردار بودند.

۳- ﴿يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا﴾ «روزیی ایشان از هر طرف فراوان به سوی شان می آمد» لذا بیمی از گرسنگی و فاقگی نداشتند.

چنانکه درسورهٔ قصص می گوید: ﴿أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰٓ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَىْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝٥٧﴾ «آیا ما آنها را درحرم با امنی جای ندادیم که میوه های هرچیز به سوی آن، آورده می شود؟ روزیی که از نزد ما است ولیکن بیشتر آنها نمی دانند».

- اما ساکنان این شهر پاس نعمت الله تعالی را نداشتند: ﴿فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ ٱللَّهِ﴾ «پس نعمت های الله را ناسپاسی کردند»، و نتیجهٔ این کفران چنین شد: ﴿فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلْجُوعِ وَٱلْخَوْفِ بِمَا كَانُوا۟ يَصْنَعُونَ ۝١١٢﴾ «پس به سبب آنچه انجام می دادند، الله لباس خوف و گرسنگی را به آنها چشانید»، و گرسنگی وترس، آنها را چنان احاطه کرده بود که گویالباس بدن شان باشد، پس امنیت شان به خوف، اطیمنان شان به نا آرامی و پریشان حالی، و روزی فراوان شان به کاستی و کمبودی گرائید، و به سبب نا سپاسی شان به نعمت های الله، هر سه نعمت بی بدیل را از دست دادند.

- سپس از جملهٔ نا سپاسی مشرکان به نعمت های الهی، تکذیب پیغمبر ﷺ بود، در حالیکه بعثت پیغمبر از جملهٔ نعمت های بزرگ الهی است، می فرماید: ﴿۝١١٢ وَلَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ﴾ «وشکی نیست که به سوی آنها از خودشان پیغمبری آمد»، که اسم و نسب او را می شناختند، و او ایشان را به ادای شکر نعمت های الهی، دستور می داد و از عواقب کفران نعمت ها آنها را بر حذر می داشت، اما آنها به جای الله تعالی را شکر گزاری نموده به او ایمان بیاورند، ﴿فَكَذَّبُوهُ﴾ «پس او را تکذیب نمودند»، و نتیجهٔ تکذیب شان چنین شد: ﴿فَأَخَذَهُمُ ٱلْعَذَابُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ۝١١٣﴾ «پس عذاب آنها را فرا گرفت درحالیکه ستمگار بودند».

مقصود آیه هشدار اهل مکه از کفران و نا سپاسی به نعمت های الله تعالی است و در صورتی که ازین اعمال بد خود، و از تکذیب پیغمبر دست نکشند، چنین عذاب برآنها مسلط خواهد شد؛ چنانچه این عذابی که به آنها بیم داده شده بود، بعد از هجرت پیغمبر ﷺ به سوی مدینه، به صورت سال های پی در پی گرسنگی و ایجاد بیم و ترس و به صورت کشته شدن بزرگان آنان در جنگ بدر و دیگر غزوات، بر آنها مسلط شد.

۞۞۞

فصل چهارم: (از آية ۱۱۴-۱۱۹)

بیان برخی از مسائل حلال و حرام و ترغیب به سوی توبه و اصلاح نفس

﴿ فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَٱشْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾ إِنَّمَا
حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ ۖ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ
فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٥﴾ وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ ٱلْكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى
ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾ مَتَٰعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ
حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِن قَبْلُ ۖ وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ
عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٩﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۱۴- (ای مومنان شما همانند کافران نباشید) و از روزی های حلال وپاکیزه ای که الله به شما داده است بخورید و نعمت های الله را سپاس گزاری کنید اگر تنها او را می پرستید.

۱۱۵- بر شما تنها مردار و خون و گوشت خوگ و آنچه را که نام غیر الله بــرآن گرفتــه شود، حرام کرده است، پس کسی که به خوردن این چیزها مجبــور گــردد، درحالیکــه ستم نکند و (از حد ضرورت) تجاوز نکند، پس الله آمرزگار مهربان است.

۱۱۶- و به آنچه که زبان های تان به دروغ بیان می کند، مگوئید که این حــلال اســت و ایـن حرام، تا سرانجام بر الله دروغ بر بندید، کسانی که بر الله دروغ می بندند قطعا رســتگار نمی شوند.

۱۱۷- برای آنها (دردنیا) بهرهٔ اندکی است و (درآخرت) برای ایشان عذاب دردناک است.

۱۱۸- وحرام گرداندیم بر یهودیان آنچه را که برتو پیش ازین بیان کردیم و ما بــر آنهــا ســتم نکردیم ولیکن آنها برخویشتن ستم می کردند.

۱۱۹- باز پروردگارت برای کسانی که از روی نادانی کار بد انجام دادند و بعد ازآن توبه کردنـد و به اصلاح خود پرداختند پروردگارت بعد از ین توبه، آمرزگار مهربان است.

تفسیر:

موضوعات مورد بحث در این آیات قرار آتی است:

۱- دستور به خوردن از اشیای حلال وسپاس گزاری نعمت های الهی،

۲- بیان محرمات الهی،

۳- منع از سلوک طریق مشرکین،

۴- چیزهائی که الله تعالی طور عقوبت بر یهود حرام قرار داد،

۵- ترغیب به سوی توبه و اصلاح نفس .

موضوع اول: دستور به خوردن از اشیای حلال وسپاسگزاری نعمت های الهی

الله سبحانه درآیات گذشته از عقوبت کفار در برابر نا سپاسی نعمت های خویش، خبر داد، اکنون درین آیات، مومنان را به تناول از روزی های حلال و پاکیزۀ الهی و به سپاس گزاری دستور می دهد: ﴿ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا ﴾ حرف «فا» در { فَكُلُوا } برای تفریع است، پس معنی چنین می شود، هرگاه حال اهل قریه مذکور را دانستید که به سبب نا سپاسی از نعمت های الله به عذاب شدید وعید داده شدند«پس (ای مومنان شما همچون کافران نباشید) و از روزی های حلال وپاکیزه ای که الله به شما داده است بخورید».

- ﴿ وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾ ﴾ «و نعمت های الله را سپاس گزاری کنید، اگر تنها او را می پرستید»، زیرا نا سپاسی به نعمت، سبب زوال آن و باعث عذاب می گردد، چنانکه سرانجام اهل قریۀ مذکور را دانستید.

موضوع دوم: بیان محرمات الهی

بعد از دستور به تناول از چیزهای حلال پاکیزه، خبائث را که عبارت از چیزهای حرام است، بیان می کند تا درمیان حلال وحرام امتیاز کنند: ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ﴾ «برشما تنها مردار وخون (ریزانده شده) و گوشت خوگ وآنچه را که نام غیر الله برآن گرفته شود، حرام کرده است».

غیر الله عام است که صنم باشد یا جن، یا انسان، یا قبر و مزار، همه را در بر می گیرد، پس هر حیوان و یا هر چیزی که به نام غیر الله نذر شود، و به خاطر او ذبح گردد، آن شی حرام است، و خوردن و استفاده ازآن نیز حرام است.

چنانچه توضیح این محرمات درسورۀ بقره آیۀ (۱۷۳) و در سورۀ مائده آیۀ (۳) و در سورۀ انعام آیۀ (۱۴۵) اما در سورۀ مائده همراه با «خود مرده» ملحقاتش که منخنقه، موقوذه، مُتردّیه، نَطِیحه و [ما أكل السبع] است همه بیان شده است.

- سپس حالت ضرورت را استثنا می کند: ﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۝١١٥﴾ «پس کسی که به خوردن این چیزها مجبور گردد، درحالیکه ستم نکند و (از حد ضرورت) تجاوز نکند پس الله آمرزگار، مهربان است».

و یا اینکه «بَاغٖ» به معنی طلب کننده است، یعنی در تلاش خوردن ازین اشیای حرام و علاقه مند به آن نباشد و به وقت ضرورت ازآن بخورد، از حد مورد نیاز تجاوز نکند، به این مطلب که تا اندازۀ بخورد که گرسنگی اش رفع شود و خود را سیر نکند.

موضوع سوم: منع از سلوک طریق مشرکین

بعد ازبیان محرمات، به رد یکی از اعمال قبیح مشرکان می پردازد که از نزد خود چیزهائی را حلال و چیزهائی را حرام قرار می دادند، و ضمنا مسلمانان را از چنین کار بر حذر می دارد: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ﴾ «و به آنچه که زبان های تان به دروغ بیان می کند، مگوئید که این حلال است و این حرام».

مقصود آیه نهی از تحلیل و تحریم بدون دلیل است، چنانکه روش مشرکان بود که چهارپایانی را «بحیره، وسائبه، وسیله و حام» نامیده آن را حرام قرار می دادند و خود مرده و خون را حلال می گفتند؛ همچنان درین آیه بر علمائی رد شده است که بدون دلیل شرعی، و به اساس خواهشات نفسانی خود، به حل و حرمت فتوا می دهند.

پس اگر چه نزول این دربارۀ منع از روش مشرکان هم باشد، اما عموم این آیه هر نوع فتوایی را که در روشنی کتاب الله وسنت رسول الله - ﷺ- داده نشود، دربر می گیرد.

- سپس عواقب ناگوار چنین تحلیل و تحریم را یاد آور می شود: ﴿لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ﴾ «تا سرانجام بر الله دروغ بربندید»، زیرا کسی که از غیر دلیل، به حلال بودن و حرام بودن اشیا فتوا می دهد، او در حقیقت برا الله افترا می بندد.

- و کسی که بر الله تعالی افترا کند چنین وعیدی متوجه او می شود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ۝١١٦﴾ «یقینا کسانی که بر الله دروغ می بندند قطعا رستگار نمی شوند».

- سپس بیان می دارد که منافع افترای شان در دنیا و کیفر شدید شان درآخرت قابل مقایسه نیست، زیرا متاع دنیا اندک وفانی است وعذاب آخرت بسیار سخت وباقی است: ﴿ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١١٧﴾ ﴾ «برای آنها (دردنیا) بهرهٔ اندکی است و (درآخرت) برای ایشان عذاب دردناک است»، درسورهٔ لقمان آیهٔ (۲۴) می گوید: ﴿ نُمَتِّعُهُمۡ قَلِيلٗا ثُمَّ نَضۡطَرُّهُمۡ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٖ ﴾ «آنها را (در دنیا) بهره اندکی می دهیم، سپس آنها را به سوی عذاب سختی مجبور می سازیم».

موضوع چهارم: چیزهائی که الله تعالی طور عقوبت بر یهود حرام قرار داد

بعد از بیان حلال وحرام وآنچه که درحالت ضرورت برای این امت مباح است، چیزهائی را که الله تعالی طور عقوبت بر یهود حرام قرار داده بود ذکر می کند و سبب حرمت این اشیاء بر یهود، طغیان و سرکشی آنها در برابر احکام الهی بود: ﴿ وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا مَا قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ ﴾ «وحرام گردانديم بر یهود آنچه را که بر تو پیش ازین بیان کردیم»، مقصود آیه، اشاره به سوی آیهٔ (۱۴۶) سورهٔ انعام است که الله تعالی درآن فرموده است: ﴿ وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٖۖ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ وَٱلۡغَنَمِ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتۡ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلۡحَوَايَآ أَوۡ مَا ٱخۡتَلَطَ بِعَظۡمٖۚ ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم بِبَغۡيِهِمۡۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿١٤٦﴾ ﴾ «و بریهودیان هرجانور ناخن دار را حرام گردانديم و از گاو وگوسفند: چربی شان را حرام گردانديم، جز چربی هائی که پشت اینها یا روده های شان آن را برداشته باشد، یا آنچه که آمیخته به استخوان باشد، آنها را در برابر بغاوت شان اینگونه جزا دادیم، وشکی نیست که ما راستگو هستیم».

- سبب این تحریم را بیان می کند: ﴿ وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴿١١٨﴾ ﴾ «و ما بر آنها ستم نکردیم ولیکن آنها برخویشتن ستم می کردند»، پس در نتیجهٔ ستم آنها بر خویشتن، الله تعالی طور عقوبت یک عده اشیاء را برآنها حرام قرار داد.

موضوع پنجم: ترغیب به سوی توبه و اصلاح نفس

بعد ازآنکه احوال مفتریان و اهل عصیان را بیان کرد، بازهم به مقتضای رحمت بی پایان خود دروازهٔ توبه را به روی همه باز گذاشته آنها را به توبه ترغیب می دهد، و در صورت توبه از کفر و شرک و گرایش به اسلام، به مغفرت بشارت می دهد: ﴿ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ ﴾ «باز پروردگارت برای کسانی که از روی نادانی کار بد

انجام دادند و بعد از آن توبه کردند و به اصلاح خود پرداختند، پروردگارت بعد از ین توبه آمرزگار مهربان است»، و افترا و مخالفت های ایشان از فرمان الهی، مانع قبول توبه وحصول مغفرت و رحمت نمی باشد ؛ کلمهٔ «ٱلسُّوٓءَ» همه اعمال بد، اعم از کفر و شرک و گناهان کبیره و صغیره همه را در بر می گیرد.

مقصود از ﴿بِجَهَٰلَةٖ﴾ اینست که انسان از روی غلبهٔ نفس و وسوسهٔ شیطان، از حقیقت عقاب الله و از عواقب عملکردش غافل شود، و گناهی را انجام دهد، بنا برین توجیه هرکسی که عمل بدی را انجام می دهد، ناشی از جهل او است، چنانچه برخی از سلف گفته اند: «كُلُّ مَنْ عَصَى اللهَ فَهُوَ جَاهِلٌ» یعنی هر که از الله نافرمانی کند او جاهل است، به این اساس هر کسی که مرتکب کفر و شرک و یا مرتکب گناهی شود، چه دانسته گناه کند و چه نادانسته، و سپس توبه کند و به الله روی آورد و عمل شائسته انجام دهد، الله به مقتضای وصف غفرانش توبهٔ او را می پذیرد و به مقتضای رحمت بی پایانش او را در برابر اعمال نیکش ثواب عطا می کند.

۞۞۞

خاتمهٔ سوره (از آیهٔ ۱۲۰- ۱۲۸)

بیان اوصاف ابراهیم عليه السلام و شیوهٔ دعوت و التزام صبر

﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠ شَاكِرٗا لِّأَنۡعُمِهِۚ ٱجۡتَبَىٰهُ
وَهَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٢١ وَءَاتَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٢٢ ثُمَّ أَوۡحَيۡنَآ
إِلَيۡكَ أَنِ ٱتَّبِعۡ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٣ إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبۡتُ عَلَى ٱلَّذِينَ
ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ١٢٤ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ
رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن
سَبِيلِهِۦۖ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ١٢٥ وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦۖ وَلَئِن صَبَرۡتُمۡ لَهُوَ خَيۡرٞ
لِّلصَّٰبِرِينَ ١٢٦ وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا
يَمۡكُرُونَ ١٢٧ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾

ترجمه:

۱۲۰- شکی نیست که ابراهیم پیشوا (و آموزگار نیک و) فرمان بردار الله و حقگرا بود و از مشرکان نبود.

۱۲۱- سپاس گزار نعمت های الله بود، او را برگزید و به سوی راه راست هدایتش کرد.

۱۲۲- و او را درین جهان نعمت دادیم و البته او درآخرت از شایستگان است.

۱۲۳- سپس ما به سوی تو وحی فرستادیم که از ملت ابراهیم پیروی کن که او حقگرا بود و از مشرکان نبود.

۱۲۴- تعظیم روز شنبه تنها بر کسانی لازم گردانده شده است که در بارهٔ آن اختلاف کرده اند، و یقینا پروردگارت روز قیامت در بارهٔ آنچه اختلاف می کردند، درمیان شان داوری خواهد کرد.

۱۲۵- (مردمان را) به سوی پروردگارت به دانش و پند نیکو دعوت ده و به شیوهٔ هرچه نیکوتر با آنها گفتگو کن، یقینا پروردگارت دانا است به حال کسی که از راه او گمراه شده است و او به راهیابان (نیز) دانا است.

۱۲۶- و اگر(کسی را) مجازات کنید، پس به همان اندازهٔ مجازات کنید که مورد عقوبت قرار گرفته اید، و اگر صبر کنید، البته صبر برای صابران بهتر است.

۱۲۷- و صبر کن و صبر تو جز به توفیق الله میسر نیست، و تو بر آنها اندوه گین مشو و از نیرنگ هائی که آنها می ورزند تنگدل مباش.

۱۲۸- یقینا الله با پرهیزگاران و با کسانی است که نیکو کار باشند.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث شده است:

۱- بیان اوصاف عالی ابراهیم عليه السلام ۲- دستور به پیروی از آئین ابراهیم عليه السلام

۳- تعیین شیوهٔ دعوت و صفات دعوتگر، ۴- دستور به مجازات عادلانه و ترغیب به صبر.

موضوع اول: بیان اوصاف عالی ابراهیم عليه السلام

بعد ازآنکه در آیهٔ گذشته کسانی را که توبه کردند و به اسلام گرائیدند، به مغفرت بشارت داد، حالا درینجا به بیان فضیلت دین اسلام می پردازد که آنها ازآن پیروی کرده اند و مدح و ذکر صفات ابراهیم عليه السلام در حقیقت مقدمه برای بیان فضیلت اسلام است، زیرا اسلام، ملت

ابراهیم‌ عليه السلام بوده و دینی است که در مبدأ آن رسول قرار دارد و در منتهای آن نیز رسول قرار دارد، و این فضیلتی است که در هیچ دین دیگری وجود ندارد.

- ﴿ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾ ﴾ «شکی نیست که ابراهیم پیشوای فرمان بردار الله و حقگرا بود و از مشرکان نبود».

در ین آیه از چهار وصف ابراهیم‌ عليه السلام تذکر رفته است:

۱- ﴿أُمَّةً﴾ پیشوا و مقتدا، آموزگار نیکی و جامع همه فضائل، از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفته است: «الأمَّة: الذي يعلم الخير» یعنی امت کسی است که برای مردم نیکی را بیاموزاند، به همین سبب عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در بارۀ معاذ بن جبل گفته است: «إنَّ مُعاذاً كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّه» یقینا معاذ یک امت پیرو الله بود، و سپس عبد الله بن مسعود علت آن را که چرا او معاذ را «أمت» نامیده بیان کرده است که برای مردم خیر و نیکی را می آموزاند.[1].

و «أمت» در اصل گروه عظیمی از مردم را گفته می شود که با هم وجه مشترک و جامع داشته باشند و وصف ابراهیم عليه السلام به این صفت، در برگیرندۀ دو معنی است:

یکی اینکه ابراهیم‌ عليه السلام در فضیلت و مردانگی و کمال به منزلۀ یک امت کامل بود.

دوم اینکه ابراهیم در زمانش یک امت واحد بود، چرا که به هنگام بعثتش جز او هیچ فرد موحدی وجود نداشت، پس او بود که الله تعالی به وسیلۀ او توحید را زنده ساخت و در گوشه و کنار دنیا آن را پخش کرد و نشان بزرگی برای توحید بنا کرد که عبارت از کعبه است، و مردم را به سوی حج آن فرا خواند، و این امر تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

۲- ﴿قَانِتًا﴾ مطیع و فرمان بردار الله.

۳- ﴿حَنِيفًا﴾ مائل از همه انحرافات به سوی توحید پروردگار وآئین او.

۴- ﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾﴾ و ازمشرکان نبود، و درهمه ادوار زندگیش سرو کار او با اهل توحید بود، او نه تنها از مشرکان نبود، بلکه با آنها مناظره های علمی ومبارزه های عملی انجام داد، و آنها را چنان ملزم ساخت که جز سکوت و حیرت راهی پیدا نکردند، چنانکه درسورۀ بقره آیۀ (۲۵۸) از مناظرۀ او حکایت شده است که در برابر کافر درجه اول نیرومند عصرش گفت: ﴿رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُ﴾ «پروردگار من کسی است که زنده می

۱- تفسیر طبري: ۷/ ۶۶۰ .

گرداند و می میراند»، وهمچنین درسورهٔ انعام از آیهٔ (۷۶-۸۱) شرح مناظرهٔ علمی ابراهیم ﷺ است، و درسورهٔ انبیاء، آیهٔ (۵۲-۷۰) و سورهٔ صافات،آیهٔ (۸۵-۹۸) بیان مناظره و مبارزهٔ عملی او است.

طوری که درین آیه ابراهیم ﷺ را به حنیفیت و برائت از شرک ستوده است، درسورهٔ آل عمران نیز فرموده است: ﴿ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾ ﴾ «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ولیکن حقگرا و مسلمان بود و از مشرکان نبود».

بعد ازآن، سه وصف دیگر برای او ذکر می کند:

۱- ﴿ شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ ﴾ «سپاس گزار نعمت های او بود».

۲- ﴿ اجْتَبَاهُ ﴾ «او را به نبوت برگزید»، و درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۳۰) فرموده است: ﴿ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ «وشکی نیست که ما او را در دنیا (برای نبوت) انتخاب نمودیم و او درآخرت از شائستگان است».

۳- ﴿ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾ ﴾ «و او را به سوی راه راست هدایت کرد».

پس نتیجهٔ این اوصاف نیک را بیان می دارد:

۱- ﴿ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ﴾ «و او را درین جهان نعمت دادیم»، یکی از نعمت های دنیوی او این است که محبت او را در دل های کافهٔ بشر القا نمودیم، همه اهل ادیان او را به دیدهٔ احترام می نگرند و به وصف نیکو یاد می کنند و او را مایهٔ افتخار خود قرار می دهند چه مسلمانان باشند، یا یهود و نصاری و یا مشرکان، و این نعمت درحقیقت، اجابت آن دعائی است که درسورهٔ شعراء آیهٔ (۸۴) از وی حکایت کرده است که گفت: ﴿ وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴾ «و برایم درمیان آیندگان یاد خیر و نام نیک بگردان».

۲- ﴿ وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾ ﴾ «و یقینا او در آخرت از شائستگان است».

این وصف اشاره به اجابت دعائی است که درسورهٔ شعراء آیهٔ (۸۳) از او حکایت کرده است که او گفت: ﴿ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾ «ای پروردگار من، برایم حکمت عطا کن، ومرا با شائستگان پیوست کن».

موضوع دوم: دستور به پیروی از آئین ابراهیم علیه السلام

پیشتر بیان داشتیم که تذکر از صفات عالی ابراهیم علیه السلام در حقیقت مقدمه برای بیان فضیلت ملت اسلام است، که ملت ابراهیم علیه السلام است، پس درینجا پیغمبر خود را به پیروی از ملت ابراهیمی دستور می دهد: ﴿ ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ﴾ «سپس ما به سوی تو وحیٰ فرستادیم که از ملت ابراهیم حقگرا پیروی کن».

و درسورۀ بقره آیۀ (۱۳۵) فرموده است: ﴿ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِۦمَ حَنِيفًا ۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴾ «بگو: بلکه ما از آئین ابراهیم حقگرا پیروی می کنیم و او از مشرکان نبود».

این هردو آیه برآن دلالت دارد که پیروی از آئین ابراهیم تنها در اصول است که عبارت از توحید و معاد و سائر اعتقادات و فضائل اخلاقی است، اما در احکام عملی، میان شرائع انبیاء تفاوت های وجود دارد، چنانچه درسورۀ مائده آیۀ (۴۸) فرموده است: ﴿ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ﴾ «وبرای هرکدام شما راهی و روشی مقرر نموده ایم».

پس مطابق اختلاف هر عصر زمان، و احوال مردمان در احکام عملی شرع، تفاوت های وجود دارد که آن را «شِرْعَةً» گفته می شود، و شرح و بیان آن وظیفۀ رسول است که ازآن به «منهاج» تعبیر شده است.

جواب از یک سوال مقدر:

هر گاه در آیه های گذشته به این ادعای مشرکان که خود را پیرو ملت ابراهیم علیه السلام می دانستند رد شد، و اسلام به حیث دین و ملت ابراهیم معرفی شد، اینجا سوال مطرح می شود که هرگاه آئین اسلام، همان آئین ابراهیم باشد، پس چرا مسلمانان روز شنبه را تعظیم نمی کنند درحالیکه یهودیان که خود را پیرو شریعت ابراهیم علیه السلام می دانند، روز شنبه را تعظیم می کنند؟.

پاسخ این سؤال اینست که تعظیم روز شنبه، از ملت ابراهیم نیست بلکه ﴿ إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ﴾ «تعظیم روز شنبه تنها بر کسانی لازم گردانده شده است که در بارۀ آن اختلاف کرده اند»، و درین مورد از موسی علیه السلام اطاعت نکردند، زیرا موسی علیه السلام یهود را به تعظیم روز جمعه دستور داده بود که از آئین ابراهیم بود، اما آنها در عوض تعظیم روز جمعه، روز شنبه را اختیار نموده گفتند: ما درترک اعمال با پروردگار موافقه می کنیم که روز شنبه است.

هرگاه روز شنبه را خودشان انتخاب نمودند، الله سبحانه آنهارا به حال خود گذاشت و شکار ماهی را درین روز به طور مجازات، برآنها حرام قرار داد.

همین گونه عیسی علیه السلام نصاری را به تعظیم روز جمعه دستور داده بود اما آنها، از پیغمبر شان مخالفت نموده روز یکشنبه را که روز آغاز تکوین و ایجاد عالم است به حیث عید انتخاب کردند پس الله تعالی هر کدام از یهودیان و نصاری را به آنچه که اختیار کردند، مکلف ساخت، در حالیکه در ملت ابراهیم و همچنان در دین موسی و عیسی - علیهما السلام -، روز جمعه روزی بود که می بایست ازآن تعظیم صورت گیرد، چرا که ین روز اشرف روزها است، و الله سبحانه آدم را که ابو البشر و اشرف مخلوقات است درهمین روز آفریده وتوبه اش را نیز درهمین روز، پذیرفت .

پس مقصود از «ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِۚ» مخالفت از دستور پیغمبرشان است.

و یا اینکه سبب اختلاف شان این بود که الله تعالی به اهل کتاب اختیار داد که یک روز از روزهای هفته را به غرض تعظیم و بزرگداشت انتخاب کنند، پس اجتهاد شان درین مورد مختلف شد، زیرا یهود روز شبنه را و نصاری روز یک شنبه را برای تعظیم برگزیدند، و الله آنها را طبق اجتهادشان مکلف ساخت، اما از روی فضل و مرحمتش تعیین آن روز را در حق این امت، به اجتهاد شان واگذار نکرد بلکه خودش روز جمعه را به صفت روز عید و روزی که باید تعظیم شود انتخاب کرد.

در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ، الْيَهُودُ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ»

« ما (در دنیا) از همه آخر هستیم، و در قیامت بر همه سبقت خواهیم گرفت، البته به ایشان پیش از ما کتاب داده شده است، سپس این (یعنی روز جمعه) همان روزی است که (احترامش) بر آنها فرض شده بود، اما ایشان در آن اختلاف کردند، پس الله ما را به سوی آن هدایت کرد، پس مردم درین باره از دنبال ما هستند، یهود فردا (روز شنبه) و نصاری پس فردا (یعنی روز یکشنبه) را احترام می کنند» . (۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب الجمعة، باب فرض الجمعة، حدیث: ۸۷٦، و صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب هدایة هذه الأمة لیوم الجمعة، حدیث: ۲۰۱۸ .

در صحیح مسلم روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند: «أَضَلَّ اللَّهُ عَنِ الْجُمُعَةِ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَكَانَ لِلْيَهُودِ يَوْمُ السَّبْتِ وَكَانَ لِلنَّصَارَى يَوْمُ الأَحَدِ، فَجَاءَ اللَّهُ بِنَا فَهَدَانَا اللَّهُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ، فَجَعَلَ الْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ وَالأَحَدَ وَ كَذَلِكَ هُمْ تَبَعٌ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، نَحْنُ الآخِرُونَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمَقْضِيُّ لَهُمْ قَبْلَ الْخَلاَئِقِ»

«الله کسانی را که پیش از ما بودند، از دریافت روز جمعه، گمراه ساخت، پس برای یهود روز شنبه، و برای نصاری روز یکشنبه قرار گرفت، پس الله مایان را به میان آورد و ما را به سوی روز جمعه هدایت فرمود، پس ترتیب را چنین قرار داد: جمعه، شنبه و یکشنبه، و به همین ترتیب آنان در روز قیامت به دنبال ما هستند (و از ما پیش نیستند) ما در میان اهل دنیا از همه آخر هستیم، و روز قیامت نخستین کسانی هستیم که پیش از همه مخلوق در میان شان داوری صورت می گیرد».[1]

- اما الله تعالی این اختلاف را بدون فیصله نخواهد گذاشت ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾﴾ «وشکی نیست که پروردگارت روز قیامت، درآنچه که اختلاف می کردند درمیان شان داوری می کند»، و با پیروان حق و پیروان باطل طبق عمل کردشان معامله خواهد کرد.

موضوع سوم: تعیین شیوهٔ دعوت و صفات دعوتگر

الله سبحانه بعد ازآنکه محمد- صلی الله علیه وسلم- را به پیروی آئین ابراهیمعليه السلام دستور داد، حالا شیوه ای را که در دعوتش به سوی این آئین باید درپیش گیرد، بیان می کند: ﴿ ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۖ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ «به سوی پروردگارت به دانش و پند نیکو دعوت ده و به شیوهٔ هرچه نیکوتر با آنها گفتگو کن».

درین آیه شیوه ای را که یک دعوتگر باید در پیش گیرد، بیان شده است :

اول: دعوت بر مبنای حکمت، این شیوه به هنگام دعوت شخصی در پیش گرفته شود که او حق را می شناسد و در برابر آن مخالفت نمی کند، اما دلایل حقانیت حق را نمی شناسد، پس بخاطر اطیمنان قلبش، دلیل و برهان حق باید برایش روشن کرده شود .

۱- صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب هدایة هذه الأمة لیوم الجمعة، حدیث: ۲۰۱۹ .

دوم: موعظهٔ حسنه، به هنگام دعوت شخصی در نظر گرفته شود که حق را می شناسد ولی طبق هوا و خواهشات نفس رفتار می کند، پس در برابر مخالفتش از حق و پیرویش از هوا، بدون آنکه با او خشونت و یا تحقیر و اهانتی صورت گیرد، موعظه و نصیحت شده از عذاب الهی بیم داده شود.

سوم: مجادلهٔ احسن با کسی صورت می گیرد که از روی عناد حق را نمی پذیرد، و یا از عادت و رسومات اهل زمانش متأثر گردیده از حق روی می گرداند و در مقام معارضه با حق قرار می گیرد، مانند مشرکان و اهل کتاب، پس هنگام دعوت و گفتگو با ایشان، باید از زشتی و بد زبانی و خشونت خود داری شود و با منطق نرم و گفتار مدلل با دلائل الزامی بر ایشان اقامهٔ حجت صورت گیرد تا شاید قانع شده حق را بپذیرند.

درسورهٔ طه الله تعالی موسی‌ علیه السلام را به همین نوع مجادله دستور داده گفت: ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ۝٤٤﴾ «وبرای فرعون سخن نرم و ملائم گوئید، تا پند گیرد و یا بترسد».

- بعد از تعیین شیوهٔ دعوت، روشن می سازد که زمام هدایت تنها دراختیار الله است: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ۝١٢٥﴾ «شکی نیست که پروردگارت دانا است به کسی که از راه او منحرف گردیده است و او به راهیابان (نیز) دانا است».

موضوع چهارم: دستور به مجازات عادلانه و ترغیب به صبر کردن

سخن گذشته در بارهٔ دعوت به حکمت و موعظهٔ حسنه ومجادله احسن با مخالفان بود، اما اگر سخن از مجادلهٔ احسن فراتر رفت و درگیری رخ داد و مشرکان دست به تجاوز وتعدی زدند، درین صورت الله تعالی به رعایت عدالت در گرفتن انتقام دستور می دهد، و شش امر را برآن مرتب می سازد:

۱- رعایت عدالت در صورت انتقام: ﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦ﴾ «اگر(کسی را) مجازات کنید، پس به همان اندازهٔ مجازات کنید که مورد عقوبت قرار گرفته اید»، و از تعدی و تجاوز خود داری کنید.

۲- ترغیب به پیشه کردن صـبر و عـدم انتقـام گیـری: ﴿وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٢٦﴾﴾ «واگر صبر کنید، صبر برای صابران بهتر است»، زیـرا صـبر و خـود گـذری در مجال دعوت موجب گسترش و پیروزی دعوت می گردد.

۳- سپس پیغمبرش را به پیشه کردن صبر دستور می دهد، چرا که صبر مرتبهٔ عزیمت است، و نسبت به انتقام گیری، از فضیلت بیشـتر برخـوردار اسـت: ﴿وَٱصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِ﴾ «و صبر کن و صبر تو جز به توفیق الله میسر نیست»، و سبب این دستور اینسـت کـه مقام پیغمبر ﷺ افضل و اعلی است، و لذا تقاضای مقام و منزلت ایشـان اینسـت کـه همـان کاری را انجام دهند که احسن و افضل باشد.

۴- اگر تمام این مشقت ها و صبر وشکیبائی تأثیری را بـه جـا نگذاشـت، و بـازهم ایـن مشرکان به اعراض و عناد خود ادامه دهند: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ «وتو بـر آنهـا انـدوه گـین مشو»، زیرا تو مسئولیت خود را انجام داده ای.

۵- و اگر نیرنگی بسنجند: ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾﴾ «و از نیرنـگ هـای آنها تنگدل مباش»، و سخنان و عناد و استکبار و نیرنگ های آنهـا درخـاطر تـو تشویش و حرج وتکلیفی را ایجاد نکند، لذا تو به دعوت خویش ادامه ده.

چنانکه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۲) می گویـد: ﴿فَلَا يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ﴾ «درسـینهٔ تـو از تبلیغ این کتاب (و از گفتار های آنها) تنگی ایجاد نگردد».

۶- و در هر حالت تقوی و احسان را درپیش گیـر: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا۟﴾ «زیـرا الله بـا کسانی است که پرهیز گاری کنند» و از عموم معاصی و گناهان خود داری کننـد. ﴿وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾﴾ «و با کسانی است که (با بجا آوری طاعات و عبادات) نیکور کار باشند».

برخی از علماء گفته اند: {ٱتَّقَوا۟} اشاره به تعظیم خالق، {وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ} اشاره بـه شفقت بر مخلوق است، یا اینکه مراد {ٱتَّقَوا۟} اجتناب از مثلـه کـردن و از تجـاوز در گـرفتن قصاص است، و مراد از {وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ} عفو و درگذری از گرفتن انتقام است.

ولی بهتر اینست که ﴿ٱتَّقَوا۟﴾ به معنی به جا آوری طاعات و اجتناب از معاصی و محرمات قرار داده شود، و ﴿مُّحْسِنُونَ﴾ به همان معنایی گرفته شود که در حدیث آمده است پیغمبر ﷺ فرموده اند : «الإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» احسان اینست که الله را چنان عبادت کنی گویا او را می بینی». (1)

و مرتبهٔ احسان در عموم عبادات، فوق مرتبهٔ تقوی است، و مقام «محسنین» نسبت به مقام «متقین» بلند تر است .

بار الها ! هر چند از مرتبهٔ تقوی و احسان برخوردار نیستیم، اما از تو التجا می کنیم که ما را در جمع «متقین و محسنین» حشر کنی، آمین.

و صل الله علی حبیبک و نبیک و خیر خلقک محمد و علی آله و صحبه أجمعین .

پایان تفسیر سورهٔ نحل

الحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات

❀❀❀❀

۱- صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب سؤال جبرئیل، حدیث : ۵۰، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب معرفة الإیمان و الإسلام و الإحسان، حدیث : ۱۰۲ .

تفسیر

سورهٔ إسراء

سورهٔ إسراء از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ قصص نازل شده است، در ترتیب نزول (۵۰) و در ترتیب مصحف (۱۷) و عدد آیاتش (۱۱۱) است.

نامهای این سوره:

این سوره همچنان به سورهٔ «بنی إسرائیل» و سورهٔ «سُبحان» نیز یاد میشود، و سبب نام گذاری این سوره به «إسراء» این است که اولین آیهٔ این سوره در بارهٔ واقعهٔ إسراء سخن زده است، و سورهٔ «سبحان» بدان سبب گفته می شود که آغازش به کلمهٔ «سبحان» شده، وسورهٔ «بنی اسرائیل» بدان سبب گفته می شود که یک بخش قابل ملاحظهٔ این سوره در بارهٔ بنی اسرائیل است.

مناسبت این سوره به سورهٔ نحل ازین قرار است:

۱- درآخر سورهٔ نحل فرمود:﴿ إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ ﴾ «تعظیم روز شنبه برکسانی فرض گردانده شده است که درآن اختلاف کردند»، اکنون درین سوره خلاصهٔ شریعت اهل «سبت» را بیان می کند که شریعت تورات است وخلاصهٔ تورات درین سوره ذکر شده است.

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که او فرمود: همهٔ تورات در پانزده آیهٔ سوره بنی اسرائیل (از آیهٔ ۲۲- ۳۷) خلاصه می شود.

۲- در سورهٔ نحل الله تعالی پیغمبرﷺ خود را به صبر دستور داد و از حزن و اندوه منع نمود و در سورهٔ إسراء شرف و بلندی مرتبهٔ پیغمبرﷺ را یاد آور می شود.

۳- درسورهٔ نحل از نعمت های فراوانی تذکر داده شد و به همین سبب آن را سورهٔ «نِعَم» نیز گفته شده است، حالا درین سوره نیز نعمت های خاص وعام را مورد بحث قرار می دهد، چنانکه درآیهٔ (۹، ۱۲، ۷۰) بیان همین نعمت ها است.

۴- درسورهٔ نحل درآیهٔ (۶۹) از شفای عسل تذکر داد، و در ین سوره از شفای قـرآن یـاد آور می شود، طوری که درآیهٔ (۸۲) همین سوره ذکر شده است.

۵- در سورهٔ نحل قواعد استفاده از مخلوقات ارضی را مورد بحث قرار داد، اکنـون دریـن سوره، اصول حیات اجتماعی: از قبیل احسان به والدین و اقارب ومساکین و ادای حقوق هـر کدام ایشان، تحریم اسراف و تبذیر، تحریم بخل و فرزند کشی، تحریم قتـل و زنـا، وجـوب ایفای کیل و وزن، و بطلان گفتار بدون علم و... را بیان می کند.

محتوای این سوره:

این سوره نظر به تعدد موضوعات محوری اش، به چند بخش تقسیم می شود :

- بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۱۲) اثبات رسالت محمد صلی الله علیه وسـلم بـه وسـیلهٔ ذکر معجزهٔ إسراء و اوصاف قرآن کریم است.
- بخش دوم: از آیهٔ (۱۳- ۵۸) - اثبات توحید به بیـان عـدل الهـی در بـارهٔ مجـازات و مکافات بندگان و شرح اصول ایمان و تشریع اسلامی و ابطال عقاید مشـرکان و اثبات قیامت از طریق پاسخ به شبهات مشرکان و کفار در بـارهٔ قیامـت و بیـان ناتوانی معبودان شان است.
- بخش سوم: از آیهٔ (۵۹- ۷۷) بیان حکمت ارسال معجزات، دلائـل وحـدانیت پروردگـار، و بیان حفاظت الله تعالی پیغمبرش را از نقشه های سوء کافران است.
- بخش چهارم : از آیهٔ (۷۸) تا آخر سوره : بیان فضیلت و منزلت قـرآن کـریم و پاسـخ بـه شبهات مشرکان در بارهٔ رسالت و دراخیر اثبات رسالت، حقانیت قرآن، صفات مومنان در برابر قرآن و اثبات توحید و کبریای پروردگار است.

۞۞۞

بخش اول : از اغاز سوره تا آیهٔ (۱۳) در دو مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۸) ذکر معجزهٔ إسراء و وعیدهائی که الله تعالی در تورات متوجه بنی اسرائیل ساخته است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ٱلَّذِى بَٰرَكْنَا
حَوْلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنْ ءَايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١﴾ وَءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ
إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِى وَكِيلًا ﴿٢﴾ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
﴿٣﴾ وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِى ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا
جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا۟ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ ۚ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا
﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ إِنْ
أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ۚ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْءَاخِرَةِ لِيَسُۥٓـُٔوا۟ وُجُوهَكُمْ
وَلِيَدْخُلُوا۟ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا۟ مَا عَلَوْا۟ تَتْبِيرًا ﴿٧﴾ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ ۚ وَإِنْ
عُدتُّمْ عُدْنَا ۘ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾ ﴾

ترجـمه:

۱- پاک است آنکه بندهٔ خود را در شبی از مسجد الحرام به مسجد اقصی - کـه در دور و بـر آن برکت انداخته ایم - برد، تا بعضی از نشانه های خویش را به او نشان دهیم، یقینـا الله شنوا و بینا است.

۲- و ما به موسی کتاب دادیم و آن را رهنمای بنی اسرائیل قرار دادیـم (وگفتـیم) غیـر مـرا تکیه گاه (و کارساز) مگیرید.

۳- ای فرزندان کسانی که (ایشان را) با نوح (درکشتی) سوار کردیم (مانند نوح باشید) که او بندهٔ سپاس گزار بود.

۴- و ما درتورات به بنی اسرائیل اعلان کردیم که البته دوبار در زمین فساد خواهیـد کـرد و سرکشی بزرگی را انجام خواهید داد.

۵- پس هنگامی که وعدهٔ نخستین آن دو وعده، فرا رسید، بنده گان جنگ جو و توانای خود را برشما مسلط می کنیم (که شما را سخت در هم می کوبند، و برای دست گیری شما) وارد خانه ها می شوند، واین وعدهٔ قطعی انجام شده است.

۶- سپس شما را بر آنها غلبه می دهیم و به سرمایه ها و فرزندان امدادتان می کنیم وتعداد لشکر شما را بیشتر، می گردانیم.

۷- (گفتیم) اگر نیکی کنید، برای خود نیکی می کنید و اگر بدی کنید، زیانش به خود شما است، پس هنگامی که وعدهٔ دوم ما فرا رسد (باز دشمنان تان را برشما مسلط می کنیم) تاچهره های شما را ناخوش سازند، و به مسجد (الاقصی) داخل شوند همانگونه که در دفعهٔ اول داخل شدند و بر هر چیزی که غالب آیند، آن را کاملا نیست و نابود کنند.

۸- امید است که پروردگارتان بر شما رحم کند و اگر (به نافرمانی) برگردید، ما (به عقوبت شما) باز می گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان تنگ قرار داده ایم.

تفسیر:

موضوعاتی که درین آیات بحث شده است، ازین قرار است:

۱- ذکر معجزهٔ إسراء و معراج و هدف آن،

۲- تشریف موسی عليه السلام به اعطای تورات،

۳- دعوت به سوی توحید به صورت عام،

۴- هشدار بنی إسرائیل از دو فساد بزرگ و از عقوبت آن.

موضوع اول: ذکر معجزهٔ إسراء و معراج و هدف آن

- ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾ «پاک است آنکه بندهٔ خود را در شبی از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد».

«سُبۡحَٰنَ» مصدر برای «سَبَّحَ، یُسَبِّحُ، تَسبِیحاً و سُبحَاناً» است، و به معنی تنزیه و پاکی است. و «أَسۡرَىٰ» در شب برد، «سَرَی، و أسرَی» هر دو، سیر شبانه را گویند، البته مصدر «أسری» إسراء، است، و مصدر «سَرَی»، سُری، به ضم سین است، و این هردو فعل لازم استعمال می شود، و تعدیهٔ فعل درینجا توسط حرف «ب» در {بِعَبۡدِهِۦ} صورت گرفته است، و ذکر «لَيۡلٗا» بعد ازآن، اشاره به قلت مدت است، به این معنی که واقعهٔ «إسراء» در تمام شب صورت نگرفته بود، بلکه در یک بخش از شب صورت گرفته بود.

«مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ» مقصود ازآن، نفس مسجد است و برخـی از مفسـرین گفتـه انـد: مقصود از «المسجد الحرام» مکه است، اما محلی که ازآنجا پیغمبر ﷺ برده شد، خانهٔ ام هانئ - رضی الله عنها - بود.

«ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا» مراد ازآن، مسجد بیت المقدس، و «أقصی» به معنـی دور اسـت و درآن عصر در روی زمین، غیر ازین دو مسجد، مسجد دیگری وجود نداشت و مسجد الأقصی، بعد از بیت الله، مقدس ترین مکان در روی زمین بود، چرا که بعد از ابراهیم علیه السلام مرکز بعثت انبیاء - علیهم السلام بوده است.

واقعهٔ إسراء و معراج هردو دریک شب رخ داده است، البته واقعهٔ إسراء یک سفر ارضـی از مکه تا مسجد اقصی بود و مقدمه برای سفر آسمانی معراج بود و سفر معراج از مسجد أقصـی آغاز گردید تا آسمانها تا جایی که ارادهٔ الله تعالی بود، پایان یافت؛ البته درین آیه تنها بخش اول این سفر، ذکر شده است، و بخش دوم آن که معراج است، در سـورهٔ نجـم آیـهٔ (۱۳-۱۸) ذکر شده و علاوه برآن واقعهٔ معراج در احادیث صحیحه به طور مفصل ذکر شده است.

فوائـد:

اول: در بارهٔ تاریخ واقعهٔ إسراء و معراج چندین قول است، ولـی آنچـه نـزد اکثـر علمـاء راجح است، اینست که این واقعه بعد از وفـات خدیجـه رضـی الله عنهـا صـورت گرفـت، و خدیجه رضی الله عنها در ماه مبارک رمضان سال دهم نبوت، وفات یافت. دلیل اینکـه واقعـهٔ مذکور بعد از وفات خدیجه به وقوع پیوسته اینست که وفات خدیجه رضی الله عنهـا قبـل از فرضیت نمازهای پنجگانه بود، و این امر نزد همه علماء محل قبول است که نمازهای پنجگانـه در شب معراج فرض شدند.

لذا برخی گفته اند واقعهٔ إسراء و معراج شانزده ماه پیش از هجرت، یعنی در مـاه رمضـان سال دوازهم نبوت به وقوع پیوسته است، قول دیگر اینست که چهارده ماه قبـل از هجـرت، یعنی در ماه محرم سال سیزدهم، و به اساس قول دیگر در ماه ربیـع الاول سـال سـیزدهم، یعنی یکسال قبل از هجرت به وقوع پیوسته است.

محدثین واقعهٔ إسراء و معراج را با طول و تفصیل زیادی روایت کرده اند که فشـردهٔ آن را از کلام امام ابن قیم رحمه الله می خوانیم.

«رسول الله ﷺ، بنا بر قول صحیح، بـا جسـم مبـارکش، سـوار بـر بُـراق شـده همـراه جبرئیل علیه السلام، از مسجد الحرام به بیت المقدس رفت، درآنجا از براق پیاده شـد و بُـراق را بـه

حلقۀ درب مسجد الأقصی بست و جماعت انبیاء را امامت کرد، سپس در همان شب، ایشان از بیت المقدس به آسمانها، برده شدند، جبرئیل﵇ برای ایشان اجازۀ ورود خواست و درب آسمان اول به روی ایشان گشوده شد، درآنجا آدم ﵇ را دید و به او سلام کرد، آدم﵇ نیز سلامش را پاسخ داد، و به نبوتش اقرار نمود، الله تعالی در آنجا ارواح نیک بختان را از طرف راست آدم ﵇ و ارواح بد بختان را از که از طرف چپ آدم ﵇ قرار داشتند، به پیغمبر اسلام ﷺ نشان داد.

پس ازآن به آسمان دوم برده شد، برایش درب را گشودند، درآنجا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم - علیهما السلام- را دید و به آنها سلام کرد، و آنها به سلامش جواب دادند، و به او خوشامدید گفتند و به نبوتش اقرار کردند، سپس به آسمان سوم برده شد، و در آنجا یوسف﵇ را دید و سلام کرد، و یوسف﵇ هم به او خوشامدید گفت، و به نبوتش اقرار کرد، بعد ازآن به آسمان چهارم برده شد و درآنجا ادریس﵇ را دید، سلام داد و ادریس﵇ نیز به او خوشامدید گفت، و به نبوتش اعتراف نمود.

سپس به آسمان پنجم برده شد، در آنجا هارون بن عمران ﵇ را دید و سلام کرد و به پیغمبر ﷺ خوشامدید گفت و به نبوتش اقرار کرد، سپس به آسمان ششم برده شد و درآنجا با موسی بن عمران﵇ ملاقات کرد و سلام نمود، او به پیغمبر ﷺ خوشامدید گفت، و به نبوتش اقرار نمود، و چون پیغمبر ﷺ ازآنجا بالاتر برده شد، موسی﵇ گریست، هنگامی که ازیشان جویا شدند، گفت: جوانی پس ازمن مبعوث شد که امت او بیشتر از امت من وارد بهشت می شوند، پس ازین به آسمان هفتم برده شد، درآنجا با ابراهیم﵇ ملاقات کرد، پس از سلام و خوشامدید گفتن و اقرار به نبوت محمد ﷺ، ایشان را به سدرة المنتهی و پس ازآن به بیت المعمور بردند، و بعد ازآن به حضور پروردگار برده شد، و آنگاه الله تعالی پنجاه نماز را بر پیغمبر ﷺ فرض نمود و چون پیغمبر ﷺ بازگشت، موسی ﵇ ازیشان پرسید: الله به تو چه دستور داده است؟ گفت: بر امتم پنجاه نماز فرض کرده است، موسی ﵇ گفت: امت تو توان این را ندارد، نزد پروردگارت برگرد و ازو بخواه که برایت تخفیف کند، پس پیغمبر ﷺ برگشت و از الله طلب تخفیف نمازها را کرد، پس الله تعالی ده نماز را تخفیف کرد، به همین ترتیب رسول الله ﷺ پنج مرتبه رفت و آمد نمود و مطالبۀ تخفیف کرد، پس الله تعالی نماز ها را به پنج نماز تخفیف نموده گفت :«هِيَ خَمْسٌ وَهِيَ خَمْسُونَ، لاَ يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ» (یعنی این پنج نماز است، و در حقیقت پنجاه نماز است و فیصلۀ من تغییر پذیر نیست)، موسی﵇

باز هم به رسول الله ﷺ گفت دوباره باز گرد و تقاضای تخفیف کن، اما پیغمبر ﷺ فرمود: «از پروردگارم خجالت می کشم، لذا خشنودم و تسلیم اوامر او هستم».

از جملهٔ کارهائی که در شب معراج صورت گرفت، واقعهٔ شق صدر پیغمبر ﷺ بود و به پیغمبر ﷺ پیاله ای از شیر و پیالهٔ از شراب داده شد، اما پیغمبر ﷺ پیالهٔ شیر را انتخاب کرد، پس به ایشان گفته شد:«به سرشت فطرت، راه یافتی اگر شراب را بر می گزیدی، امت تو گمراه می شد».

همچنان در شب معراج، پیغمبر ﷺ در بهشت چهار نهر را دید : دو نهر آشکار و دو نهر پنهان، دو نهر آشکار، نیل و فرات بودند. (و مفهومش، این بود که رسالت ایشان به زودی به سر زمین نیل و فرات می رسد و مردم آنجا نسل و در نسل مسلمان خواهند بود و معنایش این نیست که این دو نهر از بهشت سرچشمه می گیرند).

پیامبر ﷺ درآن شب، مالک یعنی خازن دوزخ را دید که هیچ نمی خندید، و اصلا در چهره اش اثری از سُرور وجود نداشت، و همچنان بهشت و دوزخ را دید.

پیامبر ﷺ در شب معراج کسانی را دید که اموال یتیمان را به ظلم و ستم خورده اند، آنان را دید که لب هایی همچون لب های شتر داشتند و در دهان های شان پاره های آتش را که همانند قطعه های سنگ بود، می انداختند و از مقعدشان خارج می شد.

سود خواران را دید که شکم هایی بزرگ داشتند، آنچنان که به خاطر بزرگی شکم هایشان نمی توانستند از جای خود تکان بخورند و آل فرعون هنگام ورود به دوزخ آنها را لگد مال می کردند.

زنا کاران را دید که گوشت پاک و فربه پیش روی شان نهاده بودند و در کنارشان گوشت ناپاک و گندیده بود و آنها از گوشت گندیده می خوردند و گوشت پاک و فربه را می گذاشتند.

زنانی را دید که به پستان های شان آویزان بودند، آنان در دنیا بچه هایی را به شوهران شان نسبت می دادند که در واقع ازآنان نبود.

در همان شب کاروانی از قریش را مشاهده کرد و آنها را در یافتن شتر گمشدهٔ ایشان کمک و راهنمائی کرد و در حالیکه آنها خوابیده بودند از ظرف سرپوشیدهٔ آنها آب نوشید و ظرف (خالی) را سر پوشیده رها کرد و این گواه و نشانه ای برای درستی ادعای ایشان در فردای شب معراج بود.

ابن قیم - رحمه الله - می گوید: بامداد آن روز، پیغمبر ﷺ قومش را در جریان نشانه های بزرگی قرار داد که الله سبحانه به او نشان داده بود، مشرکان، پیغمبر ﷺ را به شدت تکذیب کردند و او را آزار دادند و ازایشان خواستند که برایشان بیت المقدس را توصیف کند، الله تعالی حجاب را از پیش رویش برداشت، چنانکه گویا بیت المقدس پیش رویش قرار داشت، شروع به گفتن نشانه های آن کرد و صفات بیت المقدس را چنان دقیق بیان کرد که مشرکین نتوانستند چیزی بگویند.

پیغمبر ﷺ از کاروان آنها که در حالت بازگشت بود، سخن گفت و حتی از زمان بازگشت آن کاروان نیز خبر داد و برایشان نشانه های شتر پیشاپیش کاروان را بیان داشت و تمام نشانه ها گواه صدق ایشان بود و درستی ادعای ایشان را ثابت کرد، اما قریش بازهم بر انکار و اعراض خود افزوده و راه کفر و عناد را درپیش گرفتند.[1]

دوم: - کلمۀ «بِعَبْدِهِۦ» دلالت دارد که «إسراء» با روح و جسد صورت گرفته است، زیرا:

۱- «عبد» مجموع روح وجسد را گویند، و اگر واقعۀ خواب می بود چنانکه برخی گمان کرده اند، باید «بِعَبْدِهِۦ» نمی گفت بلکه «بروح عبده» می گفت.

۲- و نیز درسورۀ نجم، آیۀ (۱۷) می گوید: ﴿ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾ ﴾ «(در شب معراج) چشم پیغمبر از اصل هدف، نه منحرف شد و نه تجاوز نمود»، این دلیل صریح است که واقعۀ «إسراء» یک رؤیا نبوده بلکه با روح و جسد هردو صورت گرفته است.

۳- و هر گاه اگر واقعۀ معراج، رؤیا و خواب می بود، از معجزات به شمار نمی آمد.

۴- و «ام هانی» به پیغمبر ﷺ نمی گفت که این قضیه را به مردم اظهار مکن که تو را تکذیب می کنند.

۵- وهمچنین اگر واقعۀ خواب می بود، تصدیق ابوبکر وتسمیۀ او به صدیق مفهومی نداشت.

۶- واگر قضیۀ رؤیا می بود، قریش او را تکذیب نمی کردند و گروهی از مسلمانان ضعیف الإیمان مرتد نمی شدند، چنانچه در کتب سیرت آمده است که هنگامی که پیغمبر ﷺ این

۱- زاد المعاد: ۱/۴۸ ، و تفصیل این قصه در صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب کیف فرضت الصلوات فی الإسراء، حدیث: ۳۴۹ ، و کتاب التوحید، باب و کلّم الله موسی تکلیما، حدیث: ۷۵۱۷ ، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الإسراء برسول الله إلی السموات و فرض الصلوات، حدیث: ۴۳۳ - ملاحظه شود.

واقعه را به مردم بیان کرد، قریش، پیغمبر ﷺ را تکذیب نموده و خواستند تا ابوبکر رضی الله عنه را نیز در بارۀ پیغمبر اسلام ﷺ بد گمان کنند، چنانچه نزد او رفته گفتند که رفیقت گمان می کند که دریک شب به مسجد اقصی رفته و دوباره آمده است؟ ابوبکر رضی الله عنه به ایشان گفت : اگر چنین گفته باشد، راست گفته است، زیرا من او را در خبر بزرگتر ازین - که آمدن وحی به او در یک لحظه است - تصدیق می کنم، پس چگونه او را درین سخنش تصدیق نکنم، و به همین اساس پیغمبر ﷺ به ایشان لقب «صدیق» را داد.

۷- و نیز الله سبحانه پیش روی این قضیه «سُبۡحَٰنَ» ذکر کرده است و این کلمه در موارد بسیار بزرگ و شگفت انگیز استعمال می شود، قضیۀ خواب چندان امر بزرگ و نادر نیست که این کلمه درآنجا ذکر شود.

۸- و نیز درآیۀ (۶۰) همین سوره می گوید: ﴿وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ﴾ «و ما دیداری را که (درین معراج) برایت وانمود ساختیم و درخت نفرین شدۀ را که ذکرش درقرآن وارد است، جز وسیلۀ آزمایش مردمان قرار نداده ایم».

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که مراد از «رؤیا» (درین آیه) مشاهده به چشم درحالت بیداری است.

سوم: تعبیر به لفظ «بِعَبۡدِهِۦ» اشاره به این است که عبودیت اشرف صفات بنده است، ازین وجه الله سبحانه از بنده گان خاص خود، در اشرف مقامات به کلمۀ «عبد» نام برده است.

و اینکه برخی از اهل تصوف، مقام «وحدة الشهود» و برخی دیگر، مقام «وحدة الوجود» را بلندترین مقام، قرار می دهند، نه تنها سخن نادرست است، بلکه چنین عقیده با تمام شرایع و ادیان سماوی تناقض دارد، به این اساس عقیدۀ مذکور، کاملا عقیدۀ فاسد و باطل و انحرافی است.

چهارم: در بارۀ اینکه إسراء از کجا صورت گرفت، درین باره چندین روایت است:

۱- در یک روایت آمده است که در شب إسراء رسول الله- صلی الله علیه وسلم- درخانۀ «أم هانئ» همشیره علی رضی الله عنه بود، و در روایت دیگر آمده است که پیغمبر ﷺ فرموده است که «فُرِجَ سَقفُ بَيتِي وَ أَنَا بِمَكَّةَ» سقف خانه ام درحالیکه من در مکه بودم، از هم باز شد و در روایت دیگر آمده است که هنگام إسراء پیغمبر ﷺ در داخل مسجد الحرام در جوار کعبه خوابیده بود و همین دو روایت مؤخر الذکر در صحیحین است.

علماء درمیان این روایات چنین جمع نموده اند که پیغمبرﷺ در خانۀ ام هانئ خوابیده بوده، و مقصود از « فُرِجَ سَقْفُ بَيْتِي» نیز خانۀ ام هانئ مراد است، چون پیغمبرﷺ بیشتر وقت آنجا می خوابید و ازآنجا فرشتگان ایشان را به مسجد الحرام بردند و در حالت نیم خواب و نیم بیدار همانجا خوابیدند و سپس ازآنجا جبرئیلؑ از دست ایشان گرفته به دروازۀ مسجد آورد و در حالت بیداری سواری براق نموده رهسپار مسجد أقصی گردیدند.

وصف محیطی که مسجد اقصی درآن واقع است

سپس در وصف مسجد اقصی که منتهای سفر ارضی پیغمبر اسلامﷺ و مقام وحی انبیای گذشته و عبادتگاه ایشان بود، می گوید: ﴿الَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ﴾ «مسجدی که در دور و بر آن برکت انداخته ایم»، مقصود آیه هردو نوع برکت معنوی و مادی است، برکت معنوی بدان سبب است که مسجد اقصی، مقام وحی انبیاء است، و به همین ترتیب ثواب طاعات در مسجد اقصی، نسبت به مساجد دیگر – به جز حرمین شریفین- بیشتر است، و از برکات مادی نیز برخوردار است، چرا که این منطقه، منطقۀ سر سبز و خرّم، و مملو از درختان متنوع همچون زیتون و انجیر و دیگر میوه ها و آبهای فراوان و زمین های زراعتی است.

وآیاتی که بر برکات این سرزمین دلالت می کند در قرآن کریم درسورۀ انبیاء آیۀ (۷۱، ۸۱) و درسورۀ مومنون آیۀ (۵۰) نیز ذکر شده است.

هدف از معجزۀ اسراء:

- بعد از بیان مبدأ و منتهای إسراء، هدف این سفر را بیان می کند : ﴿لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآ﴾ «تا بعضی از نشانه های خویش را به او نشان دهیم».

الله سبحانه درین سفر دلائل صنع وعجائب عالم هستی را به غرض تعلیم وتربیۀ حبیب خود، نشان داد، چرا که تعلیم از طریق مشاهده و رؤیت بصری، مفیدترین نوع تعلیم است ؛ چنانچه پیغمبرﷺ درین سفرش در مسجد اقصی تمام انبیاء را امامت کرد، و سپس ازآنجا به آسمانها برده شد و با انبیاء ملاقات کرد، جنت و دوزخ را مشاهده نمود، به سدرة المنتهی رسید، و بر احوال بهشتیان و دوزخیان مطلع شد.

- این افتخار بزرگی را که الله سبحانه به او بخشیده است بی دلیل نیست ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ۝١﴾ «یقینا الله شنوا و بینا است»، احوال و اعمال همه را می شنود و می بیند.

موضوع دوم: تشریف موسی علیه السلام به اعطای تورات:

درآیۀ گذشته اکرام محمد ﷺ را - که از نسل اسماعیل علیه السلام است - به واقعۀ إسراء بیان داشت، اکنون اعزاز موسی علیه السلام را - که از نسل اسحق علیه السلام است- به اعطای تورات، یادآور می شود، طوری که الله تعالی در قرآن کریم در موارد زیادی نبوت و کتاب و شریعت این دو پیغمبر را یکجا ذکر نموده است، اکرام و تشریف این هردو پیغمبر گرامی را نیز با هم یکجا ذکرنمود، زیرا کتاب محمد و موسی - علیهما الصلاة و السلام - افضل کتب و شریعت شان اشرف شرائع و نبوت شان درعالی ترین درجه قرار دارد، و از طرف دیگر اکثر مومنان جهان نیز از پیروان همین دو پیغمبر می باشند.(۱)

هدف دیگر از ذکر اعطای تورات به موسی علیه السلام اشاره به سوی این نکته است که رسالت بشر کدام چیز نوپیدا نیست، بلکه پیش از محمد ﷺ پیغمبران بزرگواری که دارای شریعت و کتاب بودند، نیز گذشته اند.

- لذا می فرماید: ﴿ وَءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ ﴾ «و ما به موسی کتاب دادیم».

- هدف اعطای تورات به موسی علیه السلام را بیان می کند: ﴿ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِى وَكِيلًا ﴿٢﴾ ﴾ «وآن را رهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم (وگفتیم) غیر مرا تکیه گاه (و کارساز) مگیرید».

«وَكِيلًا» به معنی کارساز، مددگار، معبود، کسی که انسان بر وی اعتماد می کند، و کارهایش را به وی می سپارد.

درین جمله به دو هدف اساسی اعطای تورات اشاره شده است:

یکی اینکه تورات برای بنی اسرائیل مایۀ هدایت باشد.

دوم اینکه فشردۀ مضامین تورات این بود که شرک مکنید و حصول نفع و دفع ضرر را جز الله سبحانه به کسی نسبت مدهید و جز اورا تکیه گاه قرار مدهید.

موضوع سوم: دعوت بسوی توحید بصورت عام:

بعداز ذکر معجزۀ إسراء و اعطای کتاب به موسی علیه السلام، نوع بشر را به صورت عموم و بنی اسرائیل را به طور مشخص مخاطب نموده می فرماید: ﴿ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبْدًا

۱- تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان: ۲۰۸/۱ .

﴿شَكُورًا ﴿٣﴾﴾ «ای فرزندان کسانی که (ایشان را) با نوح (درکشتی) سوار کردیم (همانند نوح باشید) که او بندۀ سپاس گزار (مومن و موحد و عابد) بود»، و بعد از خوردن غذا و نوشیدن آب و پوشیدن لباس و در همه حالاتش شکر و ستایش الله تعالی را به جا می آورد، پس شما به او اقتدا کنید و ازشرک و مخالفت احکام الهی اجتناب ورزید زیرا وسیلۀ سپاس گزاری نعمت های الهی تنها همین است.

درین آیه الله تعالی از میان اجداد بنی اسرائیل نوح‌ﷺ را ذکر کرد و ابراهیم یا اسحاق و یعقوب را ذکر ننمود، سببش اینست که نوح‌ﷺ که ابو البشر ثانی است، پدر دو نوع مردم بود: یکی کسانی که نیکوکار بودند، و اینها همان کسانی هستند که با نوح‌ﷺ در کشتی سوار شدند، و نجات یافتند که ازآن جمله سام بن نوح بود.

دوم کسانی که بد کار و شقی بودند، که ازآنجمله، همان فرزند کافرش بود که از ایمان به نوح‌ﷺ امتناع ورزید و درکشتی سوار نشد و در نتیجه با دیگر کافران هلاک شد.

پس درین آیه الله تعالی بنی اسرائیل را متنبه می سازد که ایشان از نسل همان فرزندان نیک نوح‌ﷺ هستند که با وی در کشتی سوار شدند و نجات یافتند، پس اگر شما در نیکی و شکر گذاری به نوح‌ﷺ اقتدا کنید، همانند پدران تان نجات می یابید و اگر کفر ورزید و نا سپاسی کنید، همانند آن فرزند نوح‌ﷺ که کفر ورزید، شما نیز هلاک خواهید شد.

موضوع چهارم: هشدار بنی اسرائیل از دو فساد بزرگ و از عقوبت آن

الله سبحانه بنی اسرائیل را علاوه بر نعمت های بی شمار دیگر، به یک نعمت عظیم بی سابقه که اعطای تورات بود، اکرام فرمود و آنها را به عبادت و سپاس گزاری خود فرا خواند و پیش از پیش به ایشان هشدار داد که در صورت تخلف از تورات به دو فساد دست خواهند زد که در نتیجه گرفتار دو عقوبت شدید خواهند شد، حالا درینجا همان مطلبی را که قبلا در کتابهای پیغمبران شان هشدار داده شده بود، باز گو می کند: ﴿وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾﴾ «و ما درتورات به بنی اسرائیل اعلان کردیم که البته دو بار در زمین فساد خواهید کرد و سرکشی بزرگی را انجام خواهید داد».

«قضاء» به معنی حکم و تقدیر است، و برای آنکه «قضاء» درینجا افادۀ ابلاغ و رساندن را کند، به حرف «إلی» متعدی شده است، پس معنی «قَضَينَا» درینجا «اعلام کردیم و با خبر کردیم» است.

«ٱلۡكِتَٰبِ» تورات است، و «ال» تعریف برای عهد ذِکرِی است، زیرا «کتاب» کـه عبـارت از تورات است پیشتر، در آیۀ (۲) ذکر شده است.

و یا اینکه حرف «ال» در «ٱلۡكِتَٰبِ» برای تعریف جنس است و مقصود از آن تورات نیسـت، بلکه بعضی کتابهای دینی ایشان است که به نام کتاب های انبیاء یاد می شوند، مانند: کتـاب أشعیاء، کتاب أرمیا، و کتاب حزقیال و دانیال» این کتاب هایی است که نزد بنی اسرائیل بعـد از تورات در مرتبۀ دوم قرار دارند.

و هشدار بنی اسرائیل ازین دو فساد بزرگ در کتاب أشعیاء و کتاب أرمیـاء کـه دو تـن از پیغمبران بنی اسرائیل بودند، آمده است.

مقصود از «ٱلۡأَرۡضِ» سر زمین فلسطین است که مسجد اقصی در آن واقع است.

این دو فساد بزرگ بنی اسرائیل و عقوبت آنان توسط بندگان نیرومند، به طور مشـخص در کدام حدیث صحیح تعیین و توضیح نشده است و در عین حال تاریخ بنی اسـرائیل تـاریخ پـر فراز و نشیب زیادی بوده است، اما از نگرش و تأمل در تاریخ بنی اسرائیل این امر روشـن مـی گردد که آنان دو مرحله سخت تحت تعذیب و شکنجه و قتل و کشتار قرار گرفته اند، یکـی در عصر بابلی ها، و دوم در عصر رومی ها، به همین اساس بیشتر مفسرین، سـرکوب گـران بنـی اسرائیل را در دو مرحلۀ فساد، به بابلی ها و رومی ها تفسیر نموده اند، و در تفسیر ایـن آیـات هر چند اقوال دیگری نیز هست، ولی مطابق رأی جمهور آیه را تفسیر نموده ایم.

پس این آیه به حوادث بزرگی اشاره دارد که در میان بنی اسـرائیل و دشـمنان شـان بـه وقوع پیوست، یعنی اشاره به حوادثی است که در میان آنها و بابلی ها و حوادثی که در میـان آنها و رومی ها رخ داد، یعنی این حوادث دو نوع اند که یک نوع آن با بابلیـان، و نـوع دیگـر آن با رومیان است، و از هردو نوع، قرآن کریم به لفظ «مَرَّتَيۡنِ» تعبیر نمود.

دور اول فساد بنی اسرائیل:

پس در بارۀ فساد اول بنی إسرائیل و عقوبتش چنین خبر می دهـد: ﴿فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ٥﴾ «پس هنگامی که وعدۀ نخستین آن دو فرا رسد، بنده گان جنگجو و توانائی خود را برشما مسلط مـی کنـیم (که شما را سخت در هم می کوبند و برای دستگیری شما) وارد خانه ها می شـوند، و ایـن وعدۀ قطعی انجام شده است».

کلمهٔ «إذا» ظرف زمان برای مستقبل است، اما درین آیه بنا بر قطعی بودن و حتمی بودن آن، از مستقبل به صیغهٔ ماضی «جَآءَ» خبر داد و همچنین صیغه های ماضی که درین قصه وارد شده است، همه به معنی فعل مضارع است. و این ادامهٔ همان موضوعی است که در تورات و یا دیگر کتابهای انبیای بنی اسرائیل پیش از پیش به ایشان خبر داده شده بود، و ضمیر در «أُولَىٰهُمَا» به سوی «مرتین» راجع است.

تحقق این پیشگوئی که فساد کبیر از سوی بنی اسرائیل و عقوبت آن از جانب الله تعالی است، در زمان بختنصر پادشاه بابل و أشور (عراق) رخ داد، و عقوبت آن به صورت جنگ هایی واقع شد که از سوی بختنصر بر سر زمین فلسطین و یهودیان مسلط شد و بختنصر چندین مرتبه بالای بیت المقدس لشکر کشی کرد، چنانچه در مرتبهٔ اول لشکر کشی اش که ۶۰۶ قبل از میلاد رخ داد، عده ای از بنی اسرائیل را کشت و جمعیت زیادی از یهودیان را اسیر نموده با خود به عراق برد، و این مرحله به نام مرحلهٔ اسارت نخستین یاد می شود.

سپس در سال ۵۹۸ قبل از میلاد، جنگ شدیدتری را بر ایشان مسلط ساخت، و در نتیجه پادشاه یهود و جمعیت زیادی از بنی اسرائیل را با خود اسیر گرفت و تمام طلا و ظروف قیمت بهای را که در هیکل سلیمانی بود، به غنیمت گرفت.

باز در ۵۸۸ قبل از میلاد، بختنصر برای بار سوم بر بالای بنی اسرائیل حمله کرد، و بازار قتل و کشتار شدیدی را گرم ساخت و بقیهٔ یهود را به صفت اسیر گرفت و هیکل سلیمانی را به آتش کشید و بیت المقدس را کاملا تخریب کرد، و در جریان همین حملات بختنصر بود که تورات نیز نابود و مفقود گردید.

- پس در نتیجهٔ تخلف از احکام تورات و ظلم و ستمی که بنی اسرائیل بر مردم روا داشتند وحق پرستان را به قتل رساندند، الله سبحانه بابلیان را بر ایشان مسلط ساخت .

«بَعَثْنَا» در اصل به معنی برانگیختن و فرستادن است، اما چون درینجا متضمن معنی «مسلط کردیم» است، لذا بعد ازآن کلمهٔ «علی» آمده است ؛ مقصود از«عِبَادًا لَّنَآ» اهل بابل اند که لشکریان «بختنصر» بودند ؛ «أُوْلِي بَأْسٍ» پیکار جو، شجاع و نیرو مند. «فَجَاسُواْ» تفتیش و تلاشی کردند ؛ «خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ» میان و لابلای خانه ها، یعنی لشکر بختنصر در جریان حملات شان بر بیت المقدس، به خانه ها درآمدند و شهر و هیکل سلیمان را به آتش کشیدند و این سلسلهٔ اسارت بنی اسرائیل تقریبا هفتاد سال به طول کشید.

- سپس از تغییر حالت و بهبود وضع شان خبر می دهد: ﴿ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ ﴾ «سپس شما را بر آنها غلبه می دهیم و به سرمایه ها و فرزندان امدادتان می کنیم وتعداد لشکر شما را بیشتر، می گردانیم».

«اَلْكَرَّةَ» باز گشت به سوی مکانی که ازآن بیرون رفته است، و مقصود ازآن غلبه است.

و این پیشگویی در زمان «کورش و داریوش» که از شاهان فارس بودند متحقق شد، و چون بنی اسرائیل درین مدتی که در اسارت بابلی ها قرار داشتند، برگذشته های خود ندامت نموده توبه کردند و به اصلاح خود پرداختند، در نتیجه الله تعالی پادشاهان فارس را بر شاهان بابل مسلط ساخت، چنانچه «کورش» پادشاه فارس، در برابر بابلی ها جنگید و بابلی ها را شکست داده شوکت و نیروی ایشان را تضعیف کرد، سپس «داریوش» بر بابل حمله نمود، و در سال ۵۳۸ قبل از میلاد، به کمک بنی اسرائیل، سرزمین بابل را فتح کرد و در سال ۵۳۰ قبل از میلاد برای یهودیان اجازه داد تا به بیت المقدس برگشته دولت شان را دو باره تجدید کنند، چنانچه کسانی که از بنی اسرائیل علاقه مند برگشت به سوی بیت المقدس بودند، به فلسطین برگشتند و به عمران و آبادی آن پرداختند و همچنان در سال ۵۱۵ قبل از میلاد «دارا» پادشاه فارس به ایشان اجازۀ تعمیر مجدد هیکل را نیز داد، و این وعده در کتاب «أشعیاء، در اصحاح (۱۰، ۱۱، ۱۲) و در کتاب أرمیاء در اصحاح (۲۸ و ۲۹) نیز مذکور است. (تفصیل این موضوع در تفسیر التحریر و التنویر ملاحظه شود). [1]

و این دوره، دورۀ استقرار و بهبود وضعیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بنی اسرائیل بود﴿ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴾ اشاره به همین است.

و در ادامۀ آنچه که به بنی اسرائیل گفته شده بود اینست: ﴿إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ﴾ «(گفتیم) اگر نیکی کنید، برای خود نیکی می کنید و اگر بدی کنید، زیانش به خود شما است»، یعنی بعد از پذیرفتن توبه و غلبۀ تان بر دشمنان، اگر به نیکوکاری خود ادامه دهید، پاداش تان نیکو خواهد بود و اگر به گناه و معاصی دست بزنید، بر بیشۀ خود تیشه می زنید و چنانکه پیشینان را هلاک ساختیم شما را نیز هلاک می کنیم، لذا از گناه بپرهیزید تا به عقوبت های گذشتگان گرفتار نشوید.

---

[1]- التحریر و التنویر: ۲۷/۱۴ .

الله تعالی درسورۀ فصلت آیۀ (۴۶) می گوید: ﴿مَّنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَاۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ﴾ «هرکسی عمل نیک انجام دهد به سود خود او است و هرکسی بدی کند، به زیان خود او است وپروردگارت بر بنده گان ستمگار نیست».

دور دوم فساد بنی إسرائیل:

- سپس دور دوم فساد بنی اسرائیل و عقوبتی را که در تورات در بارۀ ایشان پیش بینی شده بوده، بیان می کند: ﴿فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ لِيَسُـُٔواْ وُجُوهَكُمۡ وَلِيَدۡخُلُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا ۝٧﴾ «پس هنگامی که وعدۀ دوم ما فرا رسد (باز دشمنان دیگر را برشما مسلط می کنیم) تاچهره های شما را ناخوش سازند و به مسجد (الاقصی) داخل شوند همانگونه که در دفعۀ اول داخل شدند، و بر هر چیزی که غالب آیند، آن را کاملا نیست و نابود کنند».

«وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ» زمان دفعۀ دوم فساد، «لِيَسُـُٔواْ وُجُوهَكُمۡ» تا چهره های شما را ناخوش سازند، «وَلِيُتَبِّرُواْ» تا هلاک کنند و تخریب کنند، حرف «ما» در «مَا عَلَوۡاْ» موصوله است و ضمیر عاید به سوی آن، محذوف است، و معنایش چنین است: « بر آنچه که غالب و مسلط شوند».

- هنگامی که بنی اسرائیل توسط پادشاهان فارس از اسارت بابلی ها رهائی یافتند و به بیت المقدس باز گشتند و زمام امور سرزمین مقدس را دو باره به دست گرفتند، از ۵۳۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد مملکت شان تحت حمایه امپراطوری فارس قرار داشت، سپس نظر به فساد و اختلاف شدید و دوری از تعالیم تورات، مملکت شان رو به ضعف گرائید، لذا مصری ها برفلسطین مسلط شدند، و تا سنۀ ۱۶۶ قبل از میلاد، سرزمین مقدس تحت نفوذ مصری ها قرار گرفت، بعد ازآن بنی اسرائیل تحت قیادت شخصی به نام «میثیا» توانستند آزادی خود را برای مدت چهل سال از مصری ها بگیرند، اما اختلافات شدیدی که دامنگیر آنها بود، مملکت ایشان به تسلط رومی ها درآمد و رومی ها برای ادارۀ امور سرزمین فلسطین، اشخاصی را ازخود یهودیان گماشتند که مشهورترین آنان، «هیرودس» بود، ولی بنی اسرائیل در سنۀ (۶۶) میلادی در برابر رومی ها تمرد کردند، قیصر روم فرماندهی را به نام «سیسیانوس» همراه فرزندش «تیتوس» که نیز از جملۀ فرماندهان بود، با لشکر انبوه فرستاد، پس آنها بیت المقدس را تخریب نموده و مسجد اقصی را به آتش کشیدند و

«تیتوس» بیشتر از نود هزار یهودی را به اسارت گرفت، و یک ملیون یهودی را به قتل رساند، البته گروه اندکی از بنی اسرائیل در بیت المقدس ماندند، تا آنکه در سنۀ (۱۳۵) میلادی «أدریانوس» امپراطور روم، دو باره به بیت المقدس حمله کرد، و آن را کاملا منهدم و ویران کرد، و مقدار زیادی از نمک را بر زمین های زراعتی آن پاشید، تا زمین ها قابلیت کشت و زراعت را از دست دهند و بدین ترتیب حکومت یهود در سرزمین مقدس کاملا از بین رفت و یهودیان در روی زمین متفرق و پراگنده شدند و ازآن به بعد سرزمین بیت المقدس تحت سیطرۀ رومی ها بود، تا آنکه در سنۀ ۱۶ هجری، در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه توسط مسلمانان فتح گردید. [1]

این چنین در نتیجۀ فساد و انحراف و مقابله با انبیاء و دیگر اعمال بد و ناشایسته، الله تعالی بنی اسرائیل را چنان تعذیب شدید نمود که قرنها، در زمین پراگنده و متفرق نگه داشت ؛ و این هشدار و اعلامی که الله تعالی در تورات و دیگر کتاب های انبیای بنی اسرائیل کرده بود، نیز تحقق یافت.

- با وجود این همه فساد شان، الله سبحانه دروازۀ رحمتش را باز هم به روی ایشان باز نگه داشته می فرماید : ﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ﴾ «امید است که پروردگارتان بر شما رحم کند»، و در سرزمین هائی که زندگی می کنید، آنرا برایتان محل امن و اطمینان گرداند، البته بدین شرط که توبه کنید و بساط ظلم و فساد را بر چینید.

- اما باز هم آنها را هشدار می دهد: ﴿وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا﴾ «و اگر (به نافرمانی) برگردید، ما (به عقوبت شما) باز می گردیم»، یعنی اگر دوباره به فساد دست زدید و در برابر حق قیام کردید، چنانکه پیشتر عذاب تان کردیم، بازهم عذاب تان خواهیم کرد.

و این وعدۀ الهی در حق ایشان در زمان پیغمبر ﷺ متحقق شد، چنانچه یهودیانی که در مدینۀ منوره سکونت داشتند، با آنکه می دانستند که محمد ﷺ پیغمبر بر حق است، علی رغم آن به خاطر هلاک کردن پیغمبر اسلام و برانداختن حکومت مسلمانان دسیسه های گوناگون و متنوع سنجیدند، در نتیجۀ این فسادات شان الله تعالی مسلمانان را بر آنها مسلط ساخت، چنانچه قبایل یهودی بنو نضیر و بنو قینقاع از مدینه تبعید شدند و یهودیان بالغ بنوقریظه کشته شدند، و زنان و فرزندان شان فروخته شد و یهود خیبر در زمان خلافت عمر رضی الله عنه از خیبر اخراج شدند.

---

[1]- التحریر و التنویر: ۱۴/ ۳۲ .

- وجزای این ستمگاران منحصر به عقوبت دنیوی نیست ﴿وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا ٨﴾ «و دوزخ را برای کافران زندان تنگ قرار داده ایم»، پس طوری که بنی اسرائیل را به خاطر فساد و انحراف شان از تورات و همچنان به خاطر کفر تعداد زیادی از ایشان به عیسی عليه السلام در دنیا عذاب کردیم، کافران آنان را همراه با دیگر کافران در زندان تنگ دوزخ نیز عذاب خواهیم کرد. «حَصِيرًا» از مادۀ «حصر» به معنی حبس، و هر مکانی که راه خروج و برون رفت نداشته باشد، «حصیر» گفته می شود.

مطلب دوم : (از آیۀ ۹-۱۲) اوصاف قرآن و طبیعت انسان منحرف،

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا ٩ وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٠ وَيَدۡعُ ٱلۡإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلۡخَيۡرِۖ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ عَجُولٗا ١١ وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيۡنِۖ فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ لِّتَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡ وَلِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ وَكُلَّ شَيۡءٖ فَصَّلۡنَٰهُ تَفۡصِيلٗا ١٢﴾

ترجـمه:

۹- یقینا این قرآن (مردم را) به سوی راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راه ها است و به مومنانی که عمل شایسته انجام می دهند مژده می دهد که برای آنان پاداش بزرگی است.

۱۰- و (به مومنان بشارت می دهد) که کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند برای ایشان عقوبت دردناکی را آماده کرده ایم.

۱۱- و انسان (به اثر شتاب زدگی) بدی را می طلبد، همانگونه که نیکی را طلب می کند، و انسان(همواره) شتابکار است.

۱۲- و ما شب و روز را دو نشانۀ (قدرت و عظمت خود) قرار دادیم، پس نشانۀ شب را بی نور ساختیم و نشانۀ روز را روشن گرداندیم تا فضل پروردگار تان را طلب کنید وتا شمارۀ سال ها وحساب (امور زندگی)را بدانید و ماهر چیز را به صورت مفصل بیان کرده ایم.

تفسیر:

موضوعاتی که آیات برآن مشتمل است، بدین قرار می باشد:

۱- بیان اوصاف قرآن،

۲- بیان طبیعت انسان منحرف.

۳- دلیل اثبات توحید و یکتائی پروردگار.

موضوع اول: بیان اوصاف قرآن

درآیات گذشته معجزهٔ فعلی صلی الله علیه وسلم- را که از دلائل رسالت ایشان بود در رأس مطالب سوره قرار داد، اکنون به بیان اوصاف عالی قرآن که بزرگترین معجزهٔ پیغمبرﷺ هست، می پردازد:

وصف اول: هادی و رهنمای به سوی راه حق است: ﴿ إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ ﴾ «یقینا این قرآن به سوی راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راه ها است».

«الّتِي» صفت برای موصوف محذوف است که عبارت از « الطریق » و یا « المِلّة» است، و «أَقْوَمُ» صیغهٔ اسم تفضیل است، به معنی مستقیم تر، و مطلب آیه اینست که رهنمائی قرآن، نسبت به رهنمائی هر کتاب و طریق دیگر مستقیم تر و پا برجا تر است.

عقائدی را که قرآن عرضه می کند، عقائد روشن و صاف و پاک از هر گونه خرافات و ابهام و پاک از افراط و تفریط است، و انسان را به ساختار نفس و محیطش بر می انگیزد.

میان ظاهر و باطن و عقیده وعمل انسان هماهنگی ایجاد نموده همه را به عبادت الله تعالی دعوت می دهد، در قوانین اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که عرضه می کند نظام بهتر ازآن یافت نمی شود، در مسائل اخلاقی و اجتماعی انسان را از افراط و تفریط، از بخل و اسراف و از حسد و ریاکاری و تکبر و خود بینی منع می کند و نظام حکومتی را که قرآن طرح می کند، بر پایه عدالت و قسط استوار است.

پس اگر طرف مقایسه در کلمهٔ «أَقْوَمُ» شریعت های سماوی پیشین مانند شریعت تورات و غیره باشد، پس بدون شک هرکدام ازین شریعت ها در عصر خود، شریعت کامل صاف و مستقیمی بودند، اما ازآنجا که هرکدام ازآن شریعت ها برای مرحله های زمانی مخصوص بودند و در برخی موارد مشتمل بر احکام سخت گیرانهٔ بودند که شکل عقوبت را داشت، و علاوه برآن حفاظت کتاب های آنان مانند تورات و زبور و انجیل را الله تعالی به عهده نگرفته

بود، لذا با گذشت زمان درآن کتاب ها تحریفات زیادی صورت گرفت، اما قرآن کریم علاوه برآنکه در احکامش جانب سهولت و آسانی رعایت شده است، در عین حال به کدام مرحلۂ زمانی مخصوص فرستاده نشده است، بلکه کتابی است که جوابگوی نیازمندی ها بشریت تا قیامت است، پس به اعتبارات مختلف، هدایت قرآن نسبت به هدایت شرایع پیشین اقوَم و پابرجاتر است.

هنگامی که هدایت قرآن نسبت به هدایت شرائع پیشین استوار تر و مستقیم تر باشد، پس نسبت به قوانین وضعی انسانها - اگر چند درآن جانب عدالت و برخی امور دیگر رعایت هم شده باشد- به طریق اولی اقوم است.

و اگر طرف مقایسه، قوانین و نظام هائی از وضع بشر باشد، درین صورت اقوم بودن طریق قرآن، کاملا واضح و روشن است، زیرا طریق و نظامی که تعیین و تحدید آن از سوی مخلوق شده باشد، به هیچ صورت نمی تواند، همانند نظام و قانونی شود که از سوی خالق مخلوقات تعیین شده است.

و برای اقوم بودن هدایت قرآن، درینجا چند مثال ذکر می کنیم:

۱- راه استواری که قرآن در امور اعتقادی به سوی آن رهنمائی می کند، اقسام توحید است که قرآن به صورت بسیار واضح و روشن آن را بیان نموده است.

اول توحید ربوبیت:

توحید ربوبیت عبارت از «یگانه دانستن الله به آفرینش و ملک وتدبیر و تصرف است، و این که همه ای نعمت ها و مصائب و همه رنج و راحت، ترقی وتنزل، شکست و پیروزی همه از جانب الله و از افعال او است، و درین امور هیچ کس با اوشریک نیست.

این توحید متفرقین را جمع نموده است که مشرکین و موحدین درین توحید اختلاف ندارند، چنانکه اقرار خود آنها به توحید ربوبیت، در بسیار آیات قرآن مذکور است، درسورۂ یونس آیۂ (۳۱) و درسورۂ مومنون آیات (۸۶- ۸۹) و درسورۂ زخرف آیۂ (۸۷) بیان همین معنی است، عقیده به این توحید در صورتی که عقیده به توحید الوهیت و اسماء و صفات را با خود نداشته باشد، نه سود مند است و نه باشرک منافاتی دارد، چرا که مشرکین قریش با آنکه به توحید ربوبیت قایل بودند، در عین حال در الوهیت الله شریک قرار می دادند، طوری که درسورۂ یوسف آیۂ (۱۰۶) می گوید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ۝١٠٦﴾ «و بیشتر ایشان ایمان نمی آورند، مگر در حالیکه مشرکان اند»، یعنی به ربوبیت الله ایمان دارند، اما درعبادت او شریک مقرر می کنند.

دوم: توحید الوهیت

این توحید عبارت از اعتقاد به اینست که جمیع انواع عبادات اعتقادی و عملی قولی و بدنی ومالی مختص به ذات پاک او است، و درین امور کسی با اوشریک نیست، این توحید مرکب از نفی و اثبات است، معنی «لا إله» نفی همه اجناس و انواع و افراد عبادات قلبی وقولی و عملی از غیر الله است، و معنی «إلا الله» اثبات تمامی اجناس و انواع و افراد عبادات قلبی و قولی و عملی برای الله تعالی است، همراه با اخلاص و بر شیوه و طریقهٔ پیغمبر ﷺ است.

این توحید برای تفریق جمع است که صف موحدین را از مشرکین جدا ساخته است.

این توحید معنای [لا إله الا الله] است که جز اوکسی مستحق عبادت نیست.

این همان توحیدی است که محل اختلاف اهل حق و اهل باطل است و انبیا برای توضیح همین مسئله مبعوث شده اند، و بیشتر آیات قرآن در بارهٔ اثبات همین نوع توحید الوهیت است، چنانچه سورهٔ نحل آیهٔ (۳۶) و سورهٔ انبیا آیهٔ (۲۵) و سورهٔ فصلت آیهٔ (۱۴) و سورهٔ شوری آیهٔ (۱۳) بیان همین حقیقت است.

و به خاطر دعوت بسوی همین توحید درمیان پیغمبران و امتان ایشان اختلافات و درگیری های زیادی رخ داده است، و مشروعیت جهاد نیز بخاطر نشر همین نوع توحید است، چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۹۳) و درسورهٔ انفال آیهٔ (۳۹) این مطلب توضیح داده شده است، و همین توحید الوهیت خلاصهٔ قرآن و تورات و کافهٔ کتاب های آسمانی است.

سوم: توحید در اسماء وصفات الهی

این توحید بر دو اصل استوار است:

اول: تنزیه الله سبحانه در ذات وصفات از مشابهت با مخلوق، چنانکه درسورهٔ شوری آیهٔ (۱۱) می گوید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَيْءٌ﴾ «هیچ چیزی مانند او نیست».

دوم: ایمان داشتن به آنچه که الله سبحانه خود را و یا رسولش او را به آن توصیف کرده باشد، بدون آنکه صفتش تأویل کرده شود و یا اسم مجرد و خالی از معنی دانسته شود و یا اینکه به مخلوقی تشبیه شود.

- این هرسه نوع توحید را قرآن به استوار ترین طریقه شرح نموده است.

۲- حفظ نفوس:

قرآن برای حفظ نفوس استوارترین طریقه را برنامه ریزی نموده آن را لازم و واجب الاجرا قرار داده است که عبارت از قصاص است، درسورۀ بقره آیۀ (۱۷۸) می گوید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ﴾ «ای مومنان فرض شده است برشما قصاص در بارۀ کشته شده گان»، و برای حفاظت نفوس، راه مؤثرتر و عادلانه تر از قصاص، وجود ندارد.

۳- حفظ اموال:

قرآن برای حفاظت اموال مردم، به بریدن دست سارق دستور داده است، درسورۀ مائده آیۀ (۳۸) می گوید: ﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا ﴾ «دست های مرد سارق و زن سارق را ببرید»، و به همین ترتیب از قمار، خیانت، رشوت ستانی، سود خواری منع نموده است.

۴- حفظ نسل:

قرآن برای حفاظت نسل و نسب بنی آدم، حدود را تعیین نموده است، پس در صورتی که زانی ازدواج نکرده باشد، صد تازیانه زده می شود، چنانچه درسورۀ نور آیۀ (۲) می گوید: ﴿ ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ ﴾ «زن ومرد زناکار، هریک را صد تازیانه بزنید»، و اگر زانی، ازدواج کرده باشد، جزایش سنگسار است، و این حکم به احادیث صحیه ثابت است.[1]

۵- حفظ (عرض) آبرو:

قرآن کریم برای حفاظت عزت و آبروی انسان ها حد قذف را مشروع کرده است و برای جلو گیری از بازی به ناموس و عزت مردم راه و علاج بهتر ازین وجود ندارد، چنانکه درسورۀ نور آیۀ (۴) می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾ «وکسانی که زنان پاکدامن را به بی حیائی نسبت می دهند، باز چهار شاهد پیش نمی کنند، پس آنها را هشتاد تازیانه بزنید وگواهی ایشان را هرگز نپذیرید، وآنان گروه فاسقان اند».

۱- تفسیر اضواء البیان: ۳/۴۳۳-۴۳۴ .

۶- حفاظت عقل ودین :

قرآن به غرض حفظ عقل و دین، از استعمال چیزهای نشه آور و از عبادت غیر الله منع نموده است، چنانچه درسورۂ مائده آیۂ (۹۰) می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾ «ای مومنان شراب و قمار ومعبودان باطل وتیرهای فال وتقسیم، پلید بوده و از عملکرد شیطان هستند، پس ازینها اجتناب ورزید، تارستگار شوید». و برای باده نوش حد تعیین نموده است.

۷- حفظ وحدت و منع از تفرق

درحفظ روابط ذات البینی راه استوارتر از راه قرآن وجود ندارد، چنانچه برای حفظ پیوند اتحاد می فرماید: ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾ «وهمگی به رسن الله چنگ بزنید و متفرق وپراگنده مشوید»، و از جمله آیاتی که دین اسلام را به حیث پیوند حقیقی میان افراد، معرفی می کند سورۂ توبه آیۂ (۲۳-۲۴) وسورۂ مجادله آیۂ (۲۲) است، و در سورۂ حجرات آیۂ (۹-۱۰) مومنان را برادر یکدیگر معرفی نموده به آوردن اصلاح و رفع اختلاف ذات البینی آنها دستور می دهد.

۸- نظام سیاسی و حکومت داری:

اصولی را که قرآن برای نظام سیاسی وضع نموده، شیوۂ عالیتر و برتر ازآن وجود ندارد، شیوه ای است که دین و دنیا را به هم پیوند می دهد، چنانچه درسورۂ نسا آیۂ (۵۸) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ۝٥٨﴾ «یقینا الله شما را دستور می دهد که امانت ها را به اهلش بسپارید وهرگاه درمیان مردم داوری کنید داوری عادلانه انجام دهید، چه خوب است آنچه الله شما را به وسیلۂ آن پند می دهد، شکی نیست که الله شنوای بینا است».

و همچنین درسورۂ نسا آیۂ (۵۹) می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا﴾ «ای مومنان الله را اطاعت کنید و رسول را اطاعت کنید و فرمان روایان تان را (فرمان برداری کنید) و اگر درچیزی با هم اختلاف کردید، پس حل وفصل آن را به سوی (کتاب) الله و (سنت) رسول برگردانید، اگر به الله و روز آخرت ایمان داشته باشید، این کار برای شما بهتر و به اعتبار انجام نیکوتر است».

- اهل علم گفته اند: آیهٔ (۵۸) سورهٔ نساء در بارهٔ فرمان روایان و زمامداران مسلمانان نازل شده است، پس بر آنها لازم است که امانات را که از آن جمله وظائف و مناصب حکومتی است، به مردمان اهل و شایسته بسپارند، و داوری های عادلانه انجام دهند.

وآیهٔ (۵۹) سورهٔ نساء در بارهٔ رعیت نازل شده است که بر آنها لازم است تا از زمامداران مسلمان خود در صورتی که بر خلاف شریعت دستور ندهند، اطاعت کنند،و در صورت بروز اختلاف، راه حل آن را در کتاب الله وسنت رسول الله- ﷺ- جستجو کنند.

به این ترتیب این دو آیه اساسات و زیر بنای سیاست عادلانه و ولایت صالحه را در جامع ترین شکلش بیان کرده است.

۹- اصول و قواعد همزیستی

درمسائل روابط با همی و حقوق و اموری که به نفع جامعه است، درسورهٔ نحل آیهٔ (۹۰) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ «شکی نیست که الله شما را به انصاف و نیکی و بخشش به نزدیکان دستور می دهد، و از بی حیائی و کار ناپسند و از تجاوز (بر دیگران) منع می کند، شما را پند می دهد تا پند گیرید».

امام عزالدین بن عبدالسلام گفته است: جامع ترین آیه درقرآن برای جمیع مصالح ومنع از عموم مفاسد، همین آیه است، زیرا عدل واحسان هردو معرفه، ذکر شده است که جمیع افراد عدل و احسان را درکلیهٔ امور و برای هرکسی که باشد در بر می گیرد. [1]

و نیز درسورهٔ مائده آیهٔ (۲) می گوید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ «و بر نیکی وپرهیزگاری (همدیگر را)یاری دهید و برگناه وتعدی (یکدیگر را) پشتیبانی نکنید»، این مطلب در جلد سوم در ذیل تفسیر همین آیه به صورت مفصل بیان شده است.

آنچه تا اینجا ذکر نمودیم همه بیانگر «أقوَم» بودن هدایت قرآنکریم است، به این اساس هرحکمی را که قرآن بیان کرده است، چه دینی باشد یا دنیوی، درهر موضوعی که باشد، در غایت استواری قرار داشته نسبت به هر حکم دیگر، اصلح و اصوب است.

۱- منهاج الهداية ص: ۵۰ .

و به این اساس آیهٔ ﴿ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْءَانَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ﴾ درحقیقت اجمال تمام مضامین قرآن است و قرآن از آغاز تاآخر تفصیل این آیه است.(۱)

وصف دوم: برای مؤمنان دو نوع بشارت می دهد:

نخست آنها را به پاداش بزرگ بشارت می دهد: ﴿ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝٩ ﴾ «و به مومنانی که عمل شایسته انجام می دهند مژده می دهد که برای آنان پاداش بزرگی است»، هم در دنیا و هم درآخرت، درسورهٔ نور آیهٔ (۵۵) بیان پاداش دنیوی مومنان است که عبارت از خلافت در زمین می باشد، و درسورهٔ طه آیهٔ (۷۵-۷۶) بیان پاداش اخروی، و درسورهٔ نحل آیهٔ (۹۷) بیان هردو پاداش است.

دوم: مومنان را به عذاب دشمنان شان که کافرانند، بشارت می دهد: ﴿ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝١٠ ﴾ «و اینکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند برای ایشان عقوبت دردناکی را آماده کرده ایم».

«وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ » بر جملهٔ ﴿أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴾عطف شده است، یعنی به مومنان دو بشارت می دهد، یک بشارت به «پاداش بزرگ»، و بشارت دوم به آماده ساختن عذاب برای کافران، چرا که کافران دشمنان مومنان اند و طبیعی است که انسان به مصیبت دشمنش و به خصوص دشمن عقیدوی اش، خوشحال و مسرور می گردد.

موضوع دوم: بیان طبیعت انسان منحرف

بعد ازآنکه مدح قرآن و اوصاف عالی آن را و پاداش وکیفر دو گروه را بیان داشت، حالا طبیعت منحرفین ازین چشمهٔ هدایت را مورد بحث قرار می دهد: ﴿ وَيَدْعُ الْإِنسَٰنُ بِالشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِالْخَيْرِ ﴾ «و انسان (به اثر شتاب زدگی) بدی را می طلبد، همانگونه که نیکی را طلب می کند» (۲)

۱- تفسیر اضواء البیان: ۳/۴۰۹- ۴۵۶ ، ملاحظه شود .

۲- علامه ابن عاشور گفته است: نظر به مناسبت این آیه به آیهٔ قبلی، مقصود از «انسان» درین آیه، انسانی است که به آخرت ایمان ندارد، و مقصود از شتاب او در «شر» ، شتاب در آمدن عذابی است که به آن بیم داده می شد، سپس گفته است: در قرآن کریم موارد زیادی است که «انسان» اطلاق شده، و مقصود ازآن تنها انسان کافر بوده است ﴿ وَيَقُولُ الْإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ۝٦٦ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا ۝٦٧ ﴾ مقصود از «انسان» درین دو آیه ، عموم انسان ها نیست، بلکه تنها =

از آنجا که انسان یک مخلوق کم ظرف و بی ثبات است، لذا به هنگام تنگدلی درحق خود و درحق فرزندانش، به عوض دعای خیر، بدی را می طلبد و بلا و هلاکت می خواهد و حتی در طلب عذاب نیز شتاب نموده می گوید: ﴿ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾ (أنفال) «ای الله اگر این (قرآن) حق و از نزد تو باشد، پس بر ما از آسمان سنگ بباران و یا عذاب دردناکی را بر ما مسلط کن».

این علامهٔ انحراف او و از مسیر مستقیم قرآن است، هر گاه اگر دعای بد او پذیرفته شود، شکی نیست که او و یا کسی که در حق وی دعای بد می کند، هلاک می شوند، چنانکه درسورهٔ یونس آیهٔ (۱۱) می گوید: ﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسْتِعْجَالَهُم بِٱلْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا فِي طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ «و اگر الله در رساندن شر (و کیفر اعمال) مردم شتاب ورزد، همانگونه که آنان در طلب خیر می شتابند، البته عمر شان پایان داده می شود، پس ما کسانی را که امید ملاقات ما را ندارند، رها می کنیم تا در سرکشی شان سرگردان شوند».

اما الله سبحانه از کمال حلم خود این گونه دعاهای بندگانش را اجابت نمی کند.

- سپس علت این امر را بیان می کند: ﴿وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا ﴿١١﴾﴾ «و انسان (همواره) شتابکار است».

قابل تذکر است که در جهت مقابل «عجله»، اهمال وتخلف قرار دارد و درمیان عجله و اهمال، حکمت قرار دارد.

مثلا طلب یک شیء پیش از زمان مناسب، عجله است وتأخیر آن از زمان مناسب، اهمال و تخلف است، و انجام دادن آن در زمان مناسب حکمت و دلیل عقلمندی است؛ زیرا حکمت عبارت است از انجام دادن یک عمل در وقت مناسبی که مقتضای مصلحت باشد.

= انسان کافر مراد است؛ بنا برین توجیه حرف «ال» در {وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ} برای جنس نیست، بلکه برای عهد ذکری است، و اشاره به سوی {وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ} می باشد. (التحریر و التنویر).

مقتضای قیاس {وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ} این بود که «يَدْعُ» به اثبات واو (یدعو) نوشته می شد، چرا که عامل نصب و جزم درینجا وجود ندارد، ولی چون بعد ازین واو، لام ساکن واقع است، لذا به سبب التقای ساکنین، حرف واو از تلفظ ساقط شد و بنا بر سقوطش از تلفظ، حرف واو را از کتابت نیز ساقط شد، و درسورهٔ نساء آیهٔ (۱۴۶) ودرسورهٔ شوری آیهٔ (۲۴) ودرسورهٔ قمر آیهٔ(۶) و درسورهٔ علق آیهٔ (۱۸) همین قاعده جاری است.

پس مقصود آیه این است که انسان یک مخلوق عجول و شتابزده است، هرچیز را پیش از وقتش طلب می کند و عجله را دوست می دارد، چنانکه سورهٔ دهر آیهٔ (۲۷) ایـن حقیقـت را روشن می سازد؛ پس او به اساس همین خصلتش درهمه چیز شـتابزده مـی شـود، حتـی در طلب شر و بدی نیز عجولانه عمل می کند، گویا اینکه عجله جـزء ترکیـب خلقـت او باشـد، چنانچه درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۳۷) می گوید: ﴿خُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ مِنۡ عَجَلٖ﴾ «انسان از عجله (شـتاب) آفریده شده است».

موضوع سوم: دلیل اثبات توحید ویکتائی پروردگار

- ﴿وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيۡنِۖ فَمَحَوۡنَآ ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ وَجَعَلۡنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبۡصِرَةٗ﴾ «و ما شـب و روز را دو نشانه (قدرت و عظمت خود) قرار دادیم، پس نشانهٔ شب را بی نـور سـاختیم و نشـانهٔ روز را (برای دیدن وتلاش کار) روشن گرداندیم».

مقصود از «ءَايَةَ ٱلَّيۡلِ» مهتاب است، و مقصود از «محو» بی نور بودن مهتـاب اسـت، یعنـی مهتاب را بدون نور و تاریک آفریدیم، اما روشنی که درآن دیده می شود، آن انعکاسی از نـور آفتاب است، پس روشنی مهتاب اصلی نیست بلکه کسبی است.

و مقصود از «ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ» آفتاب است، و معنی «مُبۡصِرَةٗ» روشن و تابان است که در نـور آن دیگر چیز ها دیده می شود.

در آیات گذشته نعمت دینی را بیان کرد که عبارت از قرآن است که بـه سـوی مسـتقیم ترین راه رهنمائی می کند و تمام مصالح دینی به آن وابسـته اسـت، حـالا دریـن آیـه از دو نعمت دنیوی شب و روز سخن می زند که تمام مصالح دنیا وابسته به همین دو نعمتـی اسـت که از نشانه های بزرگ قدرت الهی به شمار می روند.

طوری که قرآن مشتمل بر محکم و متشابه است، به همین ترتیب زمان نیز مرکب از شـب و روز است، روز شبیه محکم قرآن است و شب همانند متشابه قرآن است.

و چون استفتاده از امور دنیوی و دینی، بدون شب و روز، ممکن نیست، به همین اسـاس شب و روز را که از دلائل وحدانیت وکمال قدرت الله سبحانه است همراه با قرآن ذکر کرد که هردو با هم مناسبت کامل دارند.

جالب این است که درینجا شب را پیش از روز ذکر نموده است و سببش اینست که اصـل در زمانه شب است و روز بعد از وجود آفتاب پیدا شده است.

و سبب دیگر در تقدیم ذکر شب اینست که درآغاز سوره ﴿أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا﴾ ذکرشده است، پس تقدیم «لیل» درین مقام با آغاز سوره مناسبت کامل دارد.

- سپس برای ایجاد این نعمت، دو علت ذکر می کند:

۱- ﴿لِتَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ﴾ «تا فضل پروردگار تان را طلب کنید».

۲- ﴿وَلِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ﴾ «و تا (به سبب تعاقب نور وظلمت) شمارهٔ سال ها وحساب (امور زندگی) را بدانید»، پس به وسیلهٔ دانستن حساب شب ها و روزها و ماه ها اوقات زراعت و اجاره و معاملات و زمان عبادت، اعم از نماز و روزه و عدت زنان وغیره را بدانید، اگر تعاقب شب و روز نمی بود، هیچ مصلحت دینی و دنیوی حاصل نمی شد.

فائده: برای اعطای نعمت شب و روز، دوفائده ذکر کرد:

یکی: طلب فضل واحسان الهی.

دوم: دانستن شمارهٔ سال ها وحساب، اشاره به اینست که طلب رزق و روزی بدون در نظر گرفتن حساب وکتاب مشکل است، چنانکه درعصر کنونی، تشکیلات اقتصادی و اجتماعی وسیاسی و نظامی و اداری، همه بر مبنای حساب صورت می گیرد و زمان هرچقدر به پیش رود، اهمیت حساب بیشتر می گردد.

همچنان درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۴) و در سورهٔ یونس آیهٔ (۶) و درسورهٔ مومنون آیهٔ (۸۰) و درسورهٔ فرقان آیهٔ (۶۲) و درسورهٔ یس آیهٔ (۳۷) و درسورهٔ فصلت آیهٔ (۳۷) از نشانه بودن شب و روز بحث شده است.

- بعد از بیان فوائد شب و روز، می فرماید: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَٰهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾﴾ «و ماهرچیز را به صورت مفصل بیان کرده ایم»، و چیزی را فرو گذاشت نکرده ایم، چنانکه درسورهٔ انعام آیهٔ (۳۷) می گوید: ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِى ٱلْكِتَٰبِ مِن شَيْءٍ﴾ «ما درین کتاب چیزی را فرو گذاشت نکرده ایم».

درسورهٔ نحل آیهٔ (۸۹) می گوید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ «و ما برتو کتابی را فرو فرستادیم که بیانگر هرچیزی است که (مورد نیاز مردم است) و رهنما و رحمت و مژده رسان است برای مسلمانان»، پس ثابت شد که درین منبع حکمت و سرچشمهٔ هدایت، همه امور مربوط به مصالح دین ودنیای مردم، به صراحت و یا به اشاره بیان شده است.

✿✿✿

بخش دوم: (از آیهٔ ۱۳- ۵۸)، و این آیات در چهار مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول : (از آیهٔ ۱۳-۲۱) بیان عدل الهی در مجازات و مکافات بندگان

﴿ وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِى عُنُقِهِۦ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾ ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ
كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾ مَّنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ وَإِذَآ أَرَدْنَآ أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا۟ فِيهَا
فَحَقَّ عَلَيْهَا ٱلْقَوْلُ فَدَمَّرْنَٰهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنۢ بَعْدِ نُوحٍ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا
بَصِيرًا ﴿١٧﴾ مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا
مَّدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ ٱلْءَاخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا
﴿١٩﴾ كُلًّا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾ ٱنظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلَلْءَاخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَٰتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾ ﴾

ترجـمه:

۱۳- و ما عمل و بخت هر انسان را به گردنش آویخته ایم، و بیـرون مـی آوریـم بـرای او روز قیامت کتابی را که پیش رویش آن را گشوده می یابد.

۱۴- (به او می گوئیم) نامهٔ خود را بخوان، همین بس است که امروز خودت حسابگر خویشتن باشی.

۱۵- هرکسی راهیاب باشد، راهیابیش به نفع خود او است، وهرکس گمراه شود، گمراهیش به زیان خود او است، وهیچ کس بارگناه دیگری را بر نمی دارد و ما (هیچ قومی را) عـذاب نمی کنیم تا آنکه پیغمبری بفرستیم.

۱۶- و هنگامی بخواهیم دیاری را هلاک کنیم، مردمان خوشگذران (و سـرمایه دار و شـهوت ران) آنرا (به طاعت خود) دستور می دهیم، پس آنها درآن سرزمین نافرمانی (و فسـق و فجور) می کنند، پس وعدهٔ عذاب بر آن دیار، تحقق می یابـد و مـاآن دیـار را سـخت درهم می کوبیم.

۱۷- و چه بسیار مردمی را بعد از نوح هلاک کردیم، وهمین بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بینا است.

۱۸- وهرکس آسودگی دنیا را بخواهد، برایش به اندازۀ که ما می خواهیم، برای کسی که می خواهیم، به زودی می دهیم، سپس دوزخ را جایگاه او می گردانیم که درآن ذلیل و رانده شده می دراید.

۱۹- و هرکس ثواب آخرت را بخواهد و برای حصول آن تلاش مخلصانه انجام دهد و او مومن باشد، پس تلاش آنها (نزد پروردگار) مقبول است.

۲۰- هریک ازینان (که طلبگاران آخرت اند) و آنان را (که طلبگاران دنیا هستند) ازعطای پروردگارت می دهیم و عطای پروردگارت از هیچ کس ممنوع نیست.

۲۱- ببین چگونه برخی مردم را بر برخی (دیگری در دنیا، در رزق و مال و جاه) برتری بخشیده ایم و البته آخرت درجات بزرگتر و برتری های بیشتری دارد.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- بیان دریافت هر انسان نامۀ أعمالش را،

۲- بیان عدل وفضل الهی در قبال بندگانش،

۳- کیفیت وقوع عذاب بر مجرمین بعد از بعثت رسول،

۴- وعید برای دنیا طلبان و بشارت برای آخرت طلبان.

موضوع اول: بیان دریافت هر انسان نامۀ أعمالش را

در آیۀ گذشته الله تعالی فرمود: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَٰهُ تَفْصِيلًا ۝١٢﴾ «و ما هر چیز را مفصل بیان داشته ایم» و این امر بیانگر علم محیط و فرا گیر الله تعالی است، درینجا از جملۀ اشیائی که آن را با تفصیل بیان می دارد، یک نمونه را ذکر می کند که دلیلی از دلایل وسعت و فراگیربودن علم الله تعالی است، و آن عبارت از نامۀ اعمال همه انسانها است که «هیچ چیزی از کوچک و بزرگ را نگذاشته است مگر اینکه آن را ثبت کرده است».

می فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦ﴾ «و ما عمل و بخت هر انسان را به گردنش آویخته ایم».

«طائر» به معنی پرنده است و عادت عربها این بود که به وسیلۀ پرندگان به خصوص به هنگام ارادۀ سفر فال بد و یا فال نیک می گرفتند، و خوشبختی و بد بختی خود را در روشنی آن تعیین می کردند، مثلا اگر پرنده ای از طرف راست آنها پرواز می کرد، از آن فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ آنها پرواز می کرد، فال بد می گرفتند و از سفر خود منصرف می شدند، البته اسلام از چنین عقائد و اعمال به سختی منع کرد. و متأسفانه همین نوع عقائد در خصوص بعضی پرندگان هنوز هم در جوامع ما وجود دارد، مثلا «بوم» رمز بدبختی و خرابی پنداشته می شود، و یا مثلا اگر زاغی بر بامی نشسته آواز کند، از آن نیز فال بد می گیرند، در حالیکه چنین عقاید منافی عقیدۀ اسلامی و منافی توکل بر الله تعالی است.

اما مقصود از «طائر» درین آیه یکی از دو چیز است:

نخست اینکه «طائر»، به معنی «مَا طَارَ مِنْ عَمَلِهِ» است، یعنی اعمالی که انسان انجام داده است، پس این اعمال خیر باشد یا شر، همه تا روز قیامت لازم او است و این اعمال بر کسی دیگری انداخته نمی شود، پس انسان در برابر عمل دیگران محاسبه نمی شود و نه دیگران در برابر عمل او محاسبه می شوند.

دوم: یا اینکه مراد به «طائر» چیزی است که درعلم الهی در بارۀ انسان سبقت کرده است که او از اهل سعادت است، یا از اهل شقاوت که از آن به بخت تعبیر می شود، پس این بخت انسان که الله تعالی پیش از پیش آن را تعیین کرده است، همچون کتابی، تا روز قیامت درگردن او است.

– سپس در بارۀ همین اعمالی که انسان در دنیا انجام داده است می گوید: ﴿وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾﴾ «و بیرون می آوریم برای او روز قیامت، کتابی را که پیش رویش آن را گشوده می یابد»، هر عملی را که انجام داده است، درآن کتاب ثبت گردیده پیش رویش نهاده می شود تا بخواند، چنانچه این موضوع درسورۀ کهف آیۀ (۴۹) نیز بیان شده است.

در آیۀ مورد بحث، تنها دریافت کتاب اعمال ذکر شد، اما کیفیت توزیع نامۀ اعمال درسورۀ الحاقه آیۀ (۱۹-۳۲) و درسورۀ انشقاق از آیۀ (۷-۱۰) توضیح داده شده است.

– بعد ازآنکه نامۀ اعمال هر انسان پیش رویش نهاده می شود، برایش گفته می شود:

﴿ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾﴾ «نامۀ خود را بخوان، همین بس است که امروز خودت حسابگر خویشتن باشی».

پس درنتیجه ﴿ يُنَبَّؤُا الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ۝١٣ ﴾ (سورۀ قیامت) «درآن روز به انسان خبر داده می شود آنچه را که پیش فرستاده است، وآنچه پس گذشته است»، و درین هنگام، مشرکان از گناهان خویش انکار می کنند، چنانکه درسورۀ انعام آیۀ (۲۳) از آنها حکایت می کند: ﴿ ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴾ «سپس جوابی ندارند، جز اینکه می گویند: سوگند به الله که پروردگار ما است، ما مشرک نبودیم».

هنگامی که آنها از کردۀ خود انکار می کنند، آنگاه بر دهان های شان مهر زده می شود، و اعضای خاطۀ بر ضد آنها گواهی می دهند، چنانکه این مسئله درسورۀ نور آیۀ (۲۴) و درسورۀ یس آیۀ (۶۵) بیان شده است.

موضوع دوم: بیان عدل وفضل الهی در قبال بندگانش

درینجا چهار اصل و قاعده را ذکر می کند که بیانگر عدل و فضل در قبال اعمال بندگان است :

۱- ﴿ مَّنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ﴾ «هرکسی راهیاب باشد، راهیابیش به نفع خود او است»، صلاح و تقوای پدر، به فرزند سودی نمی رساند، و نه صلاح و تقوای فرزند کدام نفعی به پدر می رساند، در صورتی که پدر بدکار باشد.

۲- ﴿ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ﴾« و هرکس گمراه شود، گمراهیش به زیان خود او است».

۳- ﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾ «وهیچ کسی بار گناه دیگری را بر نمی دارد»، همچنان در سورۀ بقره آیۀ (۱۳۴) و سورۀ أنعام آیۀ (۱۶۴) و فاطر آیۀ (۱۸)، بیان همین مطلب است.

البته این آیات ، با آیۀ (۲۵) سورۀ نحل وآیۀ (۱۳) سورۀ عنکبوت که درآن آمده است «البته آنها بارهای گناه خود، و بارهای دیگری از گناه را با بارها خود می بردارند» معارض نیست چون دعوتگران ضلالت دو بارگناه را بدوش دارند:

یگی: گناه ضلالت خود، دوم: گناه گمراه سازی دیگران.

اینجا سؤال پیش می شود که پیغمبر ﷺ فرموده اند: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» یعنی «مرده در برابر نوحه سرایی اهلش بر وی، عذاب می شود» (۱).

۱- صحیح بخاری ، کتاب الجنائز ، باب قول النبي يعذب الميت ببعض بكاء أهله عليه ، حديث:۱۲۸۶، صحيح مسلم ، كتاب الجنائز، باب يعذب الميت ببكاء أهله عليه ، حديث:۲۱۸۸ .

درحالیکه گریه و فغان و نوحه سرایی دیگران، عمل میت نیست پس چرا او عذاب شود؟

علماء در پاسخ این سؤال گفته اند: این حدیث هر چند ظاهرش عام است، ولی در روشنی این آیات به دو حالت مخصوص است:

حالت اول: اینکه تعذیب میت به گریهٔ اقاربش در صورتی است که شخص، پیش از وفاتش به گریه ونوحه سرائی وصیت کند، چنانکه روش جاهلیت همین بود، چنانکه یکی از شعراء گفته است: إِذاَ مِتُّ فَانْعِيْنِيْ بِمَا أَناَ أَهْلُهُ...... وَشُقِّيْ عَلَيَّ الْجَيْبَ يَا ابْنَةَ مَعْبَدِ

(ای دختر معبد ! هنگامی که من بمیرم، با صفاتی که شایستهٔ آنم، مرا یاد کن، و گریبان خود را در غم و اندوه من پاره کن).

پس شکی نیست که درچنین صورت میت در نتیجهٔ عمل خودش معذب می شود.

حالت دوم : اینست که اگر شخص بداند که بعد از مردنش اقارب او دست به فغان و واویلا و نوحه سرایی می زنند، بر وی لازم است که پیش از مرگش به ترک گریه و نوحه توصیه کند، و هرگاه اگر چنین نکند، او مرتکب تقصیر شده است، در حالیکه الله درسورهٔ تحریم می گوید: ﴿قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ «خود و اهل خود را، از آتش نگه دارید»، پس درین صورت در برابر تقصیرش عذاب می شود.

سؤال دیگر اینست که آیا ایجاب دیت قتل خطا بر عاقله، از قسم تحمل گناه جنایت انسان دیگری نیست؟

جوابش اینست که تحمل «عاقله» دیت را از باب تحمل گناه قاتل نیست، بلکه ایجاب دیت بر عاقله از باب مواسات انسانی است. [1]

این سه اصلی که ذکر شد، همه از عدل پروردگار است.

۴- اکنون اصلی را یاد آور می شود که از نوع فضل واحسان او است، می گوید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا ١٥﴾ «و ما (هیچ قومی را) عذاب نمی کنیم تا آنکه پیغمبری بفرستیم»، و آن پیغمبر احکام الهی را به مردم برساند و آنها از پذیرفتن دعوت او خود داری کنند، و او را به دروغ نسبت کنند، اینجا است که الله تعالی آنها را عذاب می کند، زیرا الله سبحانه بدون اتمام حجت، کسی را تحت عقاب قرار نمی دهد، چنانکه سورهٔ طه آیهٔ (۱۳۴) سورهٔ زمر آیهٔ (۷۱) سورهٔ ملک آیهٔ (۸-۹) و آیات دیگری، شاهد همین مطلب است.

۱- تفسیر أضواء البیان: ۳/۴۷۰-۴۷۱ .

البته نا گفته نباید گذاشت که برخی از مفسرین، این عذاب را به عـذاب دنیـوی تفسـیر کرده اند، یعنی در دنیا الله تعالی هیچ قومی را پیش از اقامۀ حجت عذاب نمـی کنـد، امـا در آخرت نظربه احادیثی که وارد شده است، کسانی که به ایشان دعوت پیغمبر نرسیده اسـت، امتحان کرده می شوند، اگر در امتحان موفق شدند، همانست که به بهشت می رونـد، و اگـر در امتحان ناکام شدند به دوزخ می روند.

برخی از مفسرین گفته اند: مراد از عذاب درینجا، هر نوع عذاب است، چه دنیوی باشـد و چه اخروی، هیچ کسی را الله تعالی پیش از ارسال رسول و اقامۀ حجت عذاب نمی کند.

حکم اطفال مشرکین و اهل فترت

نظر به آیۀ فوق، هیچ انسانی را الله تعالی پیش از اقامۀ حجت، عذاب نمی کند، پس اینجـا سؤال پیدا می شود که اطفال مشرکین و اطفال کفار، و انسان هائی کـه اسـلام آمـد و آنهـا دیوانه و معتوه بودند وهمچنان اهل فترت (یعنی کسانی که در مرحلـۀ زنـدگی داشـتند کـه سلسلۀ نبوت در حالت انقطاع بود) حکم این گونه افراد چیست ؟

پیش ازآنکه به پاسخ این سؤال بپردازیم، این موضوع را روشـن مـی سـازیم کـه اطفـال مسلمین، به اجماع اهل سنت و الجماعت، از اهـل بهشـت هسـتند، امـام احمـد رحمـه الله فرموده است: «لاَ يُخْتَلَفُ فِيْهِمْ أَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» یعنی در بهشتی بودن اطفـال مسـلمانان اختلافی نیست. ([1])

امام نووی فرموده است: «أَجْمَعَ مَنْ يُعْتَدَّ بِهِ مِنْ عُلَمَاء الْمُسْلِمِينَ عَلَى أَنَّ مَنْ مَاتَ مِنْ أَطْفَالِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ مِنْ أَهْل الْجَنَّة» یعنی همه علمای مورد اعتماد مسلمانان اجماع نمـوده اند که کسی که از اطفال مسلمانان بمیرد، او از اهل بهشت است. ([2])

اما اطفال کفار و همچنان اهل فترت و کسی که دعوت به او نرسـیده اسـت، و بـه همـین ترتیب مجنون و معتوه، درین باره مذاهب و اقوال متعددی وجود دارد، امـا قـولی کـه همـه دلایل را در خود جمع می کند، اینست که الله تعالی آنها را در روز قیامت امتحان مـی کنـد، پس کسی که از حکم الله تعالی درآن روز اطاعت کند، بـه بهشـت مـی رود، و کسـی کـه

۱- تفسیر ابن کثیر: ۴۷/۳ .

۲- شرح صحیح مسلم از امام نووی: (کتاب القدر ، باب معنی کل مولود یولد علی الفطرة و حکم موت أطفال الکفار و أطفال المسلمین) شرح حدیث: ۴۸۰۳ .

نافرمانی کند، به دوزخ می رود، و همین قول را امام ابن تیمیه، و امام ابن القیم و حافظ ابن کثیر و جمعی زیادی از ائمه ترجیح داده اند، و امام ابوالحسن اشعری همین قول را، قول ائمهٔ سنت و حدیث قرار داده است.

حافظ ابن کثیر رحمه الله بعد از نقل اقوال درین مورد، گفته است:

«وَهٰذَا الْقَول يَجمَعُ بَينَ الأَدِلَّةِ كُلِّهَا، وَ قَدْ صَرَّحَتْ بِهِ الأَحَادِيْثُ الْمُتَقَدِّمَةُ الْمُتَعَاضِدَةُ الشَّاهِدُ بَعْضُهَا لِبَعِض. وَهَذَا الْقَولُ هُوَ الَّذِيْ حَكَاهُ الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيْلَ الأَشْعَرِيُ، رَحِمَهُ اللهُ، عَنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، وَ هُوَ الَّذِي نَصَرَهُ الْحَافِظُ أَبُو بَكْرِ الْبَيْهَقِيُ فِيْ "كِتَابِ الاعْتِقَادِ" وَ كَذٰلِكَ غَيْرُهُ مِنْ مُحَقِّقِيِّ الْعُلَمَاءِ وَالْحُفَّاظِ النُّقَّادِ»

یعنی این قول، تمام ادله را باهم جمع می کند، و احادیثی که ذکر شده یکدیگر را تأیید نموده گواه صحت یکدیگر است، و این همان قولی است که شیخ ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری رحمه الله آن را از اهل سنت و الجماعه نموده، و حافظ ابوبکر بیهقی در «کتاب الإعتقاد»، و همچنین دیگر علمای محقق و حفاظ و نقاد (یعنی ائمۀ حدیث) همین قول را تأیید نموده اند.

احادیثی که دلالت بر امتحان چنین افراد می کند، زیاد است، از آن جمله در مسند احمد از اسود بن سریع رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«أَرْبَعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (يُدْلُونَ بِحُجَّةٍ): رَجُلٌ أَصَمُّ لاَ يَسْمَعُ شَيْئاً، وَ رَجُلٌ أَحْمَقُ، وَ رَجُلٌ هَرَمٌ، وَ رَجُلٌ مَاتَ فِيْ فَتْرَةٍ، فَأَمَّا الأَصَمُّ فَيَقُولُ: رَبِّ لَقَدْ جَاءَ الإِسْلاَمُ وَمَا أَسْمَعُ شَيْئاً، وَأَمَّا الأَحْمَقُ فَيَقُولُ: رَبِّ لَقَدْ جَاءَ الإِسْلاَمُ وَ الصِّبْيَانُ يَحْذِفُونِيْ بِالْبَعْرِ، وَ أَمَّا الْهَرَمُ فَيَقُولُ: رَبِّ لَقَدْ جَاءَ الإِسْلاَمُ وَ مَا أَعْقِلُ شَيْئاً، وَ أَمَّا الَّذِيْ مَاتَ فِيْ الْفَتْرَةِ فَيَقُولُ: رَبِّ مَا أَتَانِيْ لَكَ رَسُولٌ. فَيَأْخُذُ مَوَاثِيقَهُمْ لَيُطِيعُنَّهُ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَنِ ادْخُلُوا النَّارَ - قَالَ - فَوَالَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ دَخَلُوهَا لَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَ سَلاَماً» وَ فِيْ رِوَايَةٍ «وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْهَا يُسْحَبُ إِلَيْهَا»

«چهار گروه مردم روز قیامت دلیل ارائه می کنند: یکی مرد کر که چیزی را نمی شنود، دوم مرد احمق، سوم مرد کهن سال، و چهارم مردی که در مرحلۀ فترت (یعنی در مرحلۀ که سلسلۀ بعثت انبیاء درآن متوقف شده بود) مرده باشد.

شخص کر می گوید: پروردگارا ! اسلام آمد در حالیکه من هیچ نمی شنیدم، انسان احمق می گوید: پروردگارا ! اسلام آمد در حالیکه اطفال مرا با پاروی شتران می زدند.

و انسان کهن سال می گوید : پروردگارا ! اسلام آمد در حالیکه من هیچ چیزی را نمی دانستم (یعنی عقل خود را از دست داده بودم).

و کسی که در مرحلۀ فترت وفات نموده است، می گوید: پروردگارا ! هیچ پیغمبر تو نزد من نیامده است. پس الله پیمان آنها را می گیرد که حتما او را اطاعت خواهند کرد، بعد از آن به سوی ایشان پیغام می فرستد که به آتش داخل شوید، پیغمبر ﷺ فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمد در دست او است، اگر آنها به آتش داخل شوند، آتش برای آنها یخ و سلامتی می گردد». و در روایت دیگر چنین است: «و کسی که داخل نشود، به سوی آن کشیده می شود». [1]

و همچنان در مسند ابو یعلی از انس رضی الله عنه روایت است پیغمبر ﷺ فرمودند:

«يُؤْتَى بِأَرْبَعَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بِالْمَوْلُوْدِ وَ بِالْمَعْتُوْهِ وَ بِمَنْ مَاتَ فِيْ الْفَتْرَةِ وَ الشَّيْخِ الْفَانِيْ، كُلُّهُمْ يَتَكَلَّمُ بِحُجَّتِهِ فَيَقُوْلُ: الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ لِعُنُقٍ مِنَ النَّارِ: ابْرُزْ فَيَقُوْلُ لَهُمْ: إِنِّي كُنْتُ أَبْعَثُ إِلَىٰ عِبَادِيْ رُسُلاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ إِنِّيْ رَسُوْلُ نَفْسِيْ إِلَيْكُمْ أُدْخُلُوْا هَذِهِ. فَيَقُوْلُ مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الشَّقَاءُ: يَارَبِّ ! أَيْنَ نَدْخُلُهَا وَمِنْهَا كُنَّا نَفِرُّ ؟ قَالَ : وَمَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ السَّعَادَةُ يَمْضِيْ فَيَقْتَحِمُ فِيْهَا مُسْرِعاً، قَالَ: فَيَقُوْلُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: أَنْتُمْ لِرُسُلِيْ أَشَدُّ تَكْذِيْباً وَمَعْصِيَةً فَيَدْخُلُ هَؤُلَاءِ الْجَنَّةَ وَهَؤُلَاءِ النَّارَ»

« روز قیامت چهار نوع مردم - طفل، معتوه، کسی که در مرحلۀ فترت مرده است و شیخ فانی - آورده می شوند، هرکدام آنها با دلیل خود سخن می گوید: پس الله تبارک و تعالی به توتۀ از آتش می گوید: (به میدان) بیرون شو، پس به آن چهار (نوع مردم) می گوید: من به سوی بندگانم پیغمبرانی از خودشان می فرستادم، و من خود رسول خودم به سوی شما هستم، به این آتش داخل شوید پس کسی که در قسمتش بدبختی نوشته شده است، می گوید: ای پروردگار من ! چگونه درین آتش داخل شویم، در حالیکه ما از آن می گریختیم ؟ پیغمبر ﷺ گفت: وکسی که در قسمتش نیکبختی نوشته شده است، به سوی آتش می رود و با سرعت در آتش داخل می شود. پیغمبر ﷺ گفت: پس الله تعالی (برای آنهائی که به آتش داخل نشدند) می گوید: (شما که از من نافرمانی کردید) پس پیغمبران مرا سخت تر ازین

۱- مسند احمد، حدیث: ۱۶۳۴٤، شیخ ارناووط این حدیث را حسن گفته است، و شیخ البانی آنرا صحیح گفته است، نگاه: سلسلة الصحيحة ، حديث: ١٤٣٤.

تکذیب و نافرمانی می کردید، پس آنها (ئی که از دستور الله اطاعت کردند) به بهشت میروند، و اینها (که نافرمانی کردند) به دوزخ می روند». (۱)

و احادیثی به همین معنی از ابوهریره، معاذ بن جبل و ثوبان مولی رسول الله ﷺ نیز روایت شده است.

البته درینجا اشکال پیش می شود که این احادیث در ظاهر با قرآن و قواعد شریعت مخالف است، چرا که قیامت دار تکلیف نیست، بلکه دار جزاء است، هرگاه اگر آخرت دار تکلیف باشد، پس معنایش اینست دار جزای دیگری غیر ازآن وجود دارد.

در پاسخ ازین اشکال امام ابن قیم رحمه الله بحث مفصلی نموده که خلاصه اش چنین است:

احادیثی که درین مورد روایت شده است، احادیثی زیادی است که هر حدیث، حدیث دیگر را تأیید و تقویت می کند، و ائمۀ حدیث برخی ازین احادیث را تصحیح کرده اند، چنانچه (امام) بیهقی و عبد الحق أشبیلی و دیگر ائمه، حدیث اسود بن سریع را تصحیح نموده اند و به همین ترتیب حدیث ابو هریره نیز صحیح بوده و سندش متصل است، علاوه برآن، این احادیث به اسانید زیادی روایت شده است که ممکن نیست چنین حدیثی، باطل و بی اساس باشد، و در عین حال ائمۀ اسلام این احادیث را روایت نموده اند، بدون آنکه در سند آن طعنی وارد کنند.

اما اینکه احادیث فوق با قرآن و قواعد شرع مخالف است، سخن درست نیست، بلکه این احادیث در عین مطابقت با قرآن و دیگر قواعد شرع قرار دارد، بلکه بیانگر اینست که الله تعالی هیچ کسی را پیش از اقامۀ حجت عذاب نمی کند و این چهار نوع مردم، چون در دنیا بر بالای ایشان اقامۀ حجت نشده است، پس حتمی است که الله تعالی حجت خود را در حق ایشان به اتمام رساند و از مواطنی که اقامۀ حجت می شود، همان روزی است که گواهان گواهی می دهند و دعوای مردم شنیده می شود و مردم پیش روی پروردگار به خصومت می پردازند و هر کس حجت و معذرت خود را ارائه می کند، اما ستمگاران را معذرت شان سودی نمی رساند، وکسانی که ستمگار نیستند، معذرت شان سود می رساند.

۱- مسند ابویعلی ، حدیث: ۴۱۱۴، و شیخ البانی گفته است: این حدیث نظر به مجموع اسانیدش ، صحیح است، نگاه: سلسلة الأحاديث الصحيحة، حديث: ٢٤٦٨.

اما اینکه آخرت دار جزاء است، سخن درست است و شکی درآن نیست، و دار جزاء بودن آخرت، منافی تکلیف در عرصات قیامت نیست، بلکه تکلیف از انسان هنگـامی منقطـع مـی شود که انسان به بهشت و یا به دوزخ برود، بلکه از آیات قرآنی و احادیث نبـوی تکلیـف بـه بعضی اعمال در قیامت ثابت است، چنانچه الله تعالی درسورهٔ قلم می فرمایـد: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾﴾.

در صحیح بخاری در تفسیر این حدیث روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، وَيَبْقَى مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا» «پروردگار ما ساقش را می گشاید، پس هر مـرد مـومن و زن مؤمن سجده می کند و کسی که در دنیا برای ریاء و سُمعت سجده مـی کـرد، ایسـتاده مـی ماند، می خواهد سجده کند، پس مهره های کمرش همه یک مهره می شوند». (۱)

به همین ترتیب انسان در قبرش مورد امتحان و سؤال و جواب قرار می گیرد، و حالانکـه این هم تکلیف بعد از مرگ است.

در یک حدیث در بارهٔ آخرین کسی که به بهشت می رود آمده است که به الله تعالی عهد و پیمان می دهد که اگر مطالبه اش که بیرون شدن از دوزخ است، برآورده شود، دیگـر هـیچ مطالبهٔ نخواهد کرد...... و در هر مرتبهٔ که با الله عهد و پیمان می کنـد، بـازهم عهـد خـود را نقض می کند، الله برایش می گویـد: «وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ، أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لاَ تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ؟» «وای بر تو ای فرزند آدم، تو چقدر شکنندهٔ پیمـان هستی، آیا عهد و پیمان نداده بودی که غیر از همان چیزی که برایت داده شد، دیگر چیـزی سؤال نمی کنی ؟!».(۲)

درین حدیث می بینیم که الله تعالی ازآن بنده عهد و پیمان می گیرد و اخذ عهد و پیمان و پذیرفتن آن، خودش یک نوع تکلیف است.

اشکال دیگرشان بر این احادیث اینست که الله تعالی چگونه آنها را به دخول آتش مکلف می سازد، در حالیکه چنین کار در توانشان نیست ؟

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب یوم یکشف عن ساق، حدیث: ۴۹۱۹ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب فضل السجود، حدیث: ۸۰۶ ، و صحیح مسلم ، کتاب الإیمان، باب معرفة طریق الرؤیة، حدیث: ۴۶۹ .

پاسخش اینست که مکلف ساختن به دخول دوزخ، مانع صحت تکلیف نیست، زیرا بندگان در روز قیامت به مرور از پل صراط مکلف می شوند، در حالیکه پل صراط باریک تر از دم شمشیر و موی است، و مومنان نظر به اعمال شان از آن عبور می کنند، برخی مانند برق، و برخی مانند باد و برخی به تیزی اسپ و شتر تنومند، برخی دوان دوان و برخی پیاده، و برخی هم مانند اطفال حرکت نموده به شکم شان از آن عبور می کنند.

پس امتحان گرفتن از افراد مذکور و مکلف ساختن ایشان به نوعی از تکلیف، سخت تر از مکلف شدن به عبور از پل صراط نیست.(۱)

موضوع سوم: کیفیت وقوع عذاب مجرمین بعد از بعثت رسول

بعد از ارسال رسول و اتمام حجت، کیفیت وقوع عذاب مجرمین را ذکر می کند:

- ﴿ وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ١٦ ﴾ «و هنگامی بخواهیم دیاری را هلاک کنیم، مردمان خوشگذران (و سرمایه دار و شهوت ران) آن را (به طاعت خود) دستور می دهیم، پس آنها درآنجا به فسق و فجور می پردازند، پس وعدهٔ عذاب بر آن دیار، تحقق می یابد و ما آن دیار را سخت درهم می کوبیم».

در «أَمَرۡنَا» دو قرائت، است:

الف- قرائت به تخفیف حرف «میم».

بنا برین قرائت در معنی «أَمَرۡنَا» سه تفسیر است:

۱- «أَمَرۡنَا» - از «أمر» به معنی دستور دادن و مقصود ازآن امر تشریعی است، یعنی به زبان انبیاء و پیروان ایشان، «مُترَفِين» را به طاعت الله و رسول، دستور می دهیم، پس آنها نافرمانی می کنند و سرانجام کار آنها منجر به هلاکت می گردد.

۲- مراد از «أَمَرۡنَا» امر تقدیری است و معنی آیه چنین می شود: هرگاه ما هلاکت دیاری را بخواهیم، وجود عیاشان فسق و فجور پیشه را مطابق مشیت خود مقدر می کنیم، پس آنها به فسق و فجور و مخالفت احکام الله و رسول دست زده گناهان را به کثرت انجام می دهند، و در نتیجهٔ اعمال بد شان، هلاک و برباد شان می کنیم.

۱- احکام اهل الذمة - از امام ابن قیم ، ص: ۶۴۸-۶۵۶ ، و تفسیر ابن کثیر: ۴۵/۳ ، و تفسیر أضواء البیان: ۴۸۲/۳-۴۸۵ ملاحظه شود.

۳- «أَمَرْنَا» به معنای «كَثَّرْنَا» است، درین صورت معنای آن چنین می شود: هرگاه ما نابودی دیاری را بخواهیم، عیاشان مست و مغرور قدرت وثروت را افزون می کنیم، پس آنها درآن دیار، دست به فسق و فجور و فساد می زنند که در نتیجه به تباهی می انجامد، و درآتش آنها دیگران هم می سوزند.

ب- قرائت دیگر«أَمَّرْنَا» - به تشدید میم است-

درین صورت معنی آیه چنین می شود: و هنگامی بخواهیم دیاری را هلاک کنیم، مردمان خوش گذران (و سرمایه دار و شهوت ران) آن دیار را فرمانروا و زمامدار می گردانیم»، پس این فرمانروایان لا ابال، فسق و فجور را به کثرت انجام می دهند و سرانجام، همه هلاک می شوند.

البته امام طبری قرائت اول، و معنی اول را ترجیح داده است.

سوال: چرا درین آیه، فسق را تنها به «مُترَفِين» نسبت داد و هلاکت را عام و شامل جمیع گرداند و غیر مُترَفِین را مستثنی قرار نداد؟

ازین سوال دو جواب است:

اول: اینکه غیر مترفین تابع و دنباله رو مترفین بوده با آنها همکار می باشند، و آنان با تقلید از مترفین در برابر حق عصیان و نافرمانی می کنند، اما «مُترَفِین»، در مخالفت از حق و در فسق و فجور پیشتاز دیگران اند، به همین سبب فسق را تنها به «مترفین» نسبت کرد، و چون غیر مترفین در گناه با آنها شریک بودند، لذا آنها را از عذاب مستثنی قرار نداد، چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۶) و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۳۸) و درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۱) و درسورهٔ احزاب آیهٔ (۶۷) و درسورهٔ غافر آیهٔ (۴۷) این جواب را تائید می کند.

جواب دوم: اینست که مترفین مرتکب جرم شدند و دیگران در برابر گناهان آنها ساکت ماندند، درین صورت درآتش عذاب همگی می سوزند، چنانچه درسورهٔ انفال آیهٔ (۲۵) می گوید: ﴿ وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗ ﴾ «از عذابی بترسید (چون بیاید) تنها به ظالمان شما اصابت نمی کند» بلکه کسانی را نیز در بر می گیرد که در برابر آن ساکت ماندند.

-سپس به سوی امت هایی که به سبب فسق و خروج شان از فرمان الهی، هلاک شدند، اشاره می کند: ﴿ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٖ ﴾ «و چه بسیار مردمی را بعد از نوح هلاک

کردیم»، هنگامی که دین الهی را نپذیرفتند و پیغمبران را تکذیب نمودند از صفحۀ هستی حذف شان کردیم و آنها در ارتکاب جرائم و گناه همانند شما بودند، باخبر باشید!

- بعد از آن گناهگاران را هشدار داده می فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿١٧﴾﴾ «و همین بس است که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه و بینا است»، و هیچ عمل و گناه آنان چه پوشیده باشد چه آشکا را، از او پنهان نیست و آنان را در برابر گناهان شان مجازات خواهد کرد.

موضوع چهارم: وعید برای دنیا طلبان و بشارت برای آخرت طلبان

در آیۀ گذشته از هلاکت کسانی خبر داد که از حق سرکشی کردند و از اسباب سرکشی آنان مال و ثروت و نعمت های دنبوی بود، حالا درینجا به غرض بی رغبت ساختن از دنیا یک وعید برای دنیا طلبان ذکر می کند و به غرض ترغیب به سوی آخرت یک بشارت برای طالبان آخرت ذکر می کند:

نخست در بارۀ دنیا طلبان می گوید: ﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا ﴿١٨﴾﴾ «و هرکس آسودگی دنیا را بخواهد برایش به اندازۀ که ما می خواهیم، برای کسی که می خواهیم، به زودی می دهیم، سپس دوزخ را جایگاه او می گردانیم که درآن ذلیل و رانده شده می درآید».

مقصود از «ٱلْعَاجِلَةَ» دنیا است، و «يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ» به معنی «لاَيُرِيدُ إِلاَّ الْعَاجِلَةَ» و مقصودش حصر است، مطلبش اینست که جز دنیا دیگر هدفی ندارد، و چنین توجیه به خاطری کردیم که در آیۀ بعدی در مقابل این گروه « وَمَنْ أَرَادَ ٱلْأَخِرَةَ » فرموده است، و ازین دانسته می شود که مقصود آیه تنها همان کسانی هستند که فقط دنیا را تمام مرام و هدف و غایه خود قرار داده اند، و به آخرت و اعمال آن سر و کار و رغبت و علاقۀ ندارند، و یا اصلا به آن ایمان ندارند، پس برای چنین افراد درین آیه سه عقوبت رنجبار ذکر شده است:

۱- ﴿يَصْلَىٰهَا﴾ «به دوزخ داخل می شود».

۲- ﴿مَذْمُومًا﴾ «سرزنش شده، نکوهش شده» یعنی نزد الله و فرشتگان و عموم مردم مبغوض و منفور است.

۳- ﴿مَّدْحُورًا﴾ «رانده شده» اشاره به دوری از رحمت الهی است، و این آیه تهدید برای آنانی است که بخاطر بدست آوردن دنیای فانی، دین را ترک می کنند.

و این آیه، آیهٔ (۱۵) سورهٔ هود را که در آن آمده است که الله تعالی برای کافران، همه خواسته های دنیوی شان برآورده می کند، مقید میسازد، یعنی برای هر کافر همه خواسته هایش برآورده نمی شود، بلکه خواسته های همان کافری برآورده می شود که ارادهٔ الله تعالی به او تعلق بگیرد، و آنهم به مقداری که الله تعالی بخواهد.

- سپس حالت طلبگاران آخرت را به غرض ترغیب به سوی آخرت بیان می کند: ﴿ وَمَنْ أَرَادَ ٱلْأَخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا ﴿١٩﴾ ﴾ «وهرکس ثواب آخرت را بخواهد و برای حصول آن تلاش مخلصانه انجام دهد و او مومن باشد، پس تلاش آنها (نزد پروردگار) مقبول است».

الله سبحانه درین آیه، برای به دست آوردن منافع آخرت سه شرط ذکر نموده است:

اول: اینکه هدف شخص در عملش، ثواب آخرت باشد، اما اگر او کدام هدف دنیوی داشته باشد، نمی توان او را طالب آخرت قرار داد.

دوم: اعمالی را باید انجام دهد که وسیلهٔ دریافت ثواب آخرت باشد، اعمال شرکی وبدعی واعمال عاری از نیت نباشد، هر چند کلمهٔ «سعی» در خیر و شر، هردو استعمال می شود، ولی درین آیه «سَعْيَهَا» بعد از فعل به صورت مفعول مطلق به سوی ضمیر آخرت مضاف شده است که غرض ازآن بیان نوعیت «سعی» است، یعنی سعی برای ثواب آخرت باشد، پس این قید اعمال شرکی و بدعی و اعمالی را که به اساس آرای رجال باشد خارج می سازد و کلمهٔ «لام» در «لَهَا» مفید اخلاص است.(۱)

شرط سوم: این همه اعمال صالحه را، در دائره ایمان انجام دهد، چنانکه این شرط درسورهٔ نساء آیهٔ (۱۲۴) و درسورهٔ طه آیهٔ (۷۵-۷۶) و درسورهٔ غافر آیهٔ (۴۰) مذکور است، این آیات ملاحظه شوند ؛ زیرا اعمالی که ایمان واخلاص را همراه نداشته باشد، هیچ فائده ای ندارد، چنانچه این موضوع درسورهٔ فرقان آیهٔ (۲۳) روشن شده است.

اینجا ممکن بود کسی گمان کند که دنیا و نعمت های آن تنها مخصوص دنیا طلبان خواهد شد و کسانی که طلبگار آخرت هستند، شاید ازین نعمت محروم باشند، پس برای دفع این گمان می فرماید: ﴿ كُلًّا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ﴾ «هریک ازینان (را که طلبگاران آخرت اند) و آنان را (که طلبگاران دنیا هستند) ازعطای پروردگارت می دهیم».

۱- تفسیر روح المعاني: ۱۵/۴۷ .

- سپس علت این حکم را بیان می کند: ﴿وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا ﴿٢٠﴾﴾ زیرا «عطای پروردگارت از هیچ کس ممنوع نیست» بلکه همه در دنیا در نعمت های الهی سهم دارند چه مومن باشند و چه کافر، اما احوال شان در آخرت مختلف خواهد بود، دنیا طلبان را به سوی جهنم سوق می دهد و آخرت طلبان را در بهشت جاویدان. «مَحۡظُورًا» ممنوع، باز داشته شده.

- به تفاوت انسان ها در مال و مقام و اعمال، اشاره می کند: ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ «ببین چگونه برخی مردم را بر برخی (دیگر در دنیا، در رزق و مال و جاه) برتری بخشیده ایم» کسی را سیّد و بادار و کسی را خدمت گذار، کسی را آمر و فرمانروا و کسی را رعیت و زیر دست، کسی را طالب آخرت و کسی را طلبگار دنیا، کسی را متقی و پرهیزگار و کسی را فاجر و بدکار، با آنکه رازق همهٔ ایشان الله تعالی است، و همه از خوان نعمت او می خورند، ولی انسان بالا دست، انسان زیر دست را در خدمت خود قرار می دهد و انسان زیر دست هم به این خدمت خود خوشحال و مسرور است.

- سپس به سوی آخرت ترغیب داده می فرماید: ﴿وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا ﴿٢١﴾﴾ «و البته آخرت درجات بزرگتر و برتری های بیشتری دارد»، وتفاوت درجات آخرت نسبت به دنیا، مانند نسبت آخرت به دنیا است که قابل مقایسه نیست و تفاوت درجات و برتری های آخرت به اعتبار تفاوت اعمال انسان در دنیا است.

❁❁❁

مطلب دوم : (از آیهٔ ۲۲-۳۹) شرح اصول ایمان و احکام تشریعی اخلاقی واجتماعی

﴿لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ﴿٢٢﴾ ۞ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ
وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل
لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ﴿٢٣﴾ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا
﴿٢٤﴾ رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ﴿٢٥﴾ وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ
حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ
لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ﴿٢٧﴾ وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا ﴿٢٨﴾ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ
مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ

وَيَقْدِرُ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾ وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَوْلَـٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَـٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ
كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا ﴿٣١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا۟ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَـٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَا تَقْتُلُوا۟ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى
حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَـٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ
مَنصُورًا ﴿٣٣﴾ وَلَا تَقْرَبُوا۟ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۚ وَأَوْفُوا۟ بِٱلْعَهْدِ ۖ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ
مَسْـُٔولًا ﴿٣٤﴾ وَأَوْفُوا۟ ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا۟ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا
لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُو۟لَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ﴿٣٦﴾ وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ
إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾ ذَٰلِكَ مِمَّآ
أَوْحَىٰٓ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ ۗ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِى جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿٣٩﴾

ترجمه:

۲۲- با الله معبود دیگری قرار مده که ذلیل و بی یار و یاور می شوی.

۲۳- و پروردگارت دستور داده است که جز او را عبادت مکنید و به پدر و مادر نیکی کنید و اگر یکی ازآنها و یا هردوی آنها نزد تو به سن پیری برسند به آنان اف مگو و بر آنها فریاد مزن و برای آنان سخن محترمانه بگو.

۲۴- و برای ایشان بازوی تواضع را از روی شفقت و دل سوزی فرود آور و بگو: ای پروردگار من ! پدر و مادر مرا ببخش همانگونه که مرا درحال طفلی تربیت کردند.

۲۵- پروردگار شما دانا است به آنچه که در دل های شما است، اگرشما نیکو کار باشید البته او برای توبه کنندگان آمرزگار است.

۲۶- و حق خویشاوندان و مستمند ومسافر را بپرداز و هیچ گونه اسراف کاری مکن.

۲۷- چرا که اسراف کاران برادران شیاطین اند و شیطان برای پروردگارش ناسپاس است.

۲۸- و اگر از دادن به آنان (یعنی به اقارب و مستمندان و مساکین) به خاطر انتظار رحمت پروردگارت که امیدوار آن هستی، روی بر گردانی، پس به ایشان سخن ملائم بگو.

۲۹- و دست خود را برگردن خویش بسته مگردان (و بخیل مباش) و نه آن را بیش از حد گشاده کن (که بی حساب مصرف کنی، زیرا این امر سبب می شود) تا در (صورت بخیلی) مورد ملامت قرار گیری (و در صورت مصرف زیاد) درمانده شوی.

۳۰- پروردگارت روزی را برای کسی که می خواهد فراخ می کند (و برای کسی که می خواهد) تنگ می سازد، واقعا او به حال بندگانش آگاه و بینا است.

۳۱- و فرزندان خویش را از ترس تنگ دستی مکشید، ما آنها و شما را روزی می دهیم، شکی نیست که کشتن آنها گناه بزرگ است.

۳۲- و به زنا نزدیک مشوید، زیرا آن عمل بسیار زشت و بد راهی است.

۳۳- کسی را که الله کشتار او را حرام گردانده است مکشید؛ مگر به حق و هرکسی مظلومانه کشته شود، پس ما برای وارث او سلطهٔ (قصاص) داده ایم، پس باید او هم در کشتار اسراف نکند، یقینا صاحب خون یاری داده می شود.

۳۴- و به مال یتیم جز به شیوهٔ سودمند نزدیک مشوید، تا آنکه یتیم به حد بلوغ برسد و به پیمان (خود) وفا کنید البته (در روز رستاخیز در بارهٔ عهد ازشما) پرسیده می شود.

۳۵- و پیمانه را کامل بدهید، هنگامی که چیزی را پیمانه می کنید و با ترازوی درست بسنجید، این کار بهتر و سرانجام آن (درآخرت) نیکوتر است.

۳۶- و از چیزی پیروی مکن که ازآن نا آگاهی، زیرا گوش و چشم و دل، هر کدام آنها، از(عملکرد صاحبش) پرسیده خواهد شد.

۳۷- در زمین با تکبر راه مرو، زیرا تو نمی توانی زمین را بشگافی و نه طول قامتت به کوه ها می رسد.

۳۸- همه ای آن (چه ذکرشد، که مأمورات و منهیات است) بدهایش (که منهیات است)، نزد پروردگارت ناپسند است.

۳۹- اینها (یعنی احکامی که ذکر شد) از حکمتی است که پرودگارت به سوی تو وحی کرده است و با الله معبود دیگری قرار مده که در دوزخ افگنده می شوی و مورد ملامت و لعنت قرار می گیری.

تفسیر:

در آیهٔ گذشته دو گروه مردم را ذکر نمود که یک گروه، هدف و مرامش، تنها طلب دنیا است، و سرانجام شان دوزخ است، وگروه دیگر هدف و مرامش تنها آخرت است، این گروه را به سه شرط سزاوار پاداش بهشت قرار داد.

حالا درین آیات احکامی را ذکر می کند که از یک طرف حقیقت ایمان و از طرف دوم شروط ایمان و از طرف سوم: اصول مهم تشریع اسلامی و قوانین اجتماع را بیان می کند، و

این احکامی است که طالب آخرت برای حصول بهشت باید آن را رعایت کند، این آیات در حقیقت تفصیل ﴿ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا ﴾ است که قبلا گذشت.

و درین آیات شانزده اصل از اصول ایمان وتشریع اسلامی و اجتماعی بیان شده است:

اصل اول: منع از اتخاذ هر نوع معبود جز الله تعالی

- ﴿ لَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ ﴾ «با الله معبود دیگری قرار مده»، چرا که در موجودیت شرک، هر عمل نیک تو بی هوده است، مخاطب درین آیه به ظاهر، پیغمبر ﷺ است، ولی مقصودش امت است، چرا که پیغمبر ﷺ از چنین امور معصوم است، درین آیه نفی شرک را مقدم ذکر نمود، چرا که نفی شرک از باب اصلاح اندیشه است و اصلاح اندیشه بر اصلاح عمل مقدم است.

- سپس نتیجۀ شرک را بیان می کند: ﴿ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ﴿٢٢﴾ ﴾ «پس ذلیل و بی یار و بی یاور می شوی»، «مَذْمُومًا» نکوهش شده، ذلیل، «مَّخْذُولًا» بی یار و مددگار رها شده، از مادۀ «خَذَلَ، خُذلَاناً» به معنی ترک نصرت و یاری است.

یعنی در صورت ارتکاب شرک، در میان دو امر خطرناک قرار می گیری:

یکی: نکوهش از طرف الله وفرشتگان و بنده گان نیک.

دوم: از دست دادن یار و یاور، زیرا الله مشرک را مدد و نصرت نمی کند.

درین آیه به مشرکان تعریض است که به سبب شرک، ذلت و خواری دامنگیر ایشان است، و هر گاه از شرک دست نکشند، برای همیش نکوهیده و زبون خواهند ماند.

اصل دوم: دستور به اختصاص عبادت برای الله تعالی

- ﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ ﴾ «و پروردگارت دستور داده است که جز او را عبادت مکنید» این دو اصل، رکن اعظم ایمان به شمار می آیند، و تفسیر «لا إله إلا الله » است.

بعد ازآنکه دو رکن اعظم ایمان را بیان کرد که اجتناب از شرک و به جا آوری عبادت برای الله سبحانه است، در آیات آینده، اصولی را ذکر می کند که مقتضای ایمان بوده و از اصول تشریع اسلامی و قوانین مسلمۀ جامعۀ بشری به شمار می آیند، و ازینجا تا آیۀ (۳۹) بیان همین اصول است.

اصل سوم: احسان به والدین درهمه اوقات

- ﴿ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ﴾ «و (دستور داده است که) به پدر و مادر نیکی کنید».

الله سبحانه در آیات زیادی در قرآن کریم، احسان به والدین را در ردیف عبات خود، و شکر والدین را در ردیف شکر خود قرار داده است، چنانکه این مطلب، در سورهٔ بقره آیهٔ (۸۳) و در سورهٔ نسا آیهٔ (۳۶) و در سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۴) نیز ذکر شده است به این آیات مراجعه شود.

سپس حالت پیری پدر و مادر را که درآن به احسان بیشتر نیازد دارند، ذکر نموده می گوید: ﴿ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا ﴾ «و اگر یکی ازآنها و یا هردوی آنها، نزد تو به سن پیری برسند»، پس درین حالت امور ذیل را به صورت بسیار جدی رعایت کنید:

۱- ﴿ فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ ﴾ «به ایشان اف مگو»، یعنی کوچک ترین اذیتی را به آنان مکن.

۲- ﴿ وَلَا تَنْهَرْهُمَا ﴾ «و بر آنها فریاد مزن»، از «نَهَرَ، یَنهَرُ، نَهراً» به شدت و درشتی کسی را از کاری منع کردن.

برخی مفسرین گفته اند {فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ}منع از هر نوع اذیتی قولی است، {وَلَا تَنْهَرْهُمَا}منع از هر نوع اذیتی فعلی است.

پس مطلب آیه اینست که در برابر والدین سخن و یا عملی انجام ندهید که سبب آزرده شدن و رنجش ایشان گردد.

۳- ﴿ وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ ﴾ «و برای آنان سخن محترمانه بگو»، یعنی سخنی بگو که توأم با ادب و احترام باشد.

۴- ﴿ وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ ﴾ «و برای ایشان بازوی تواضع را از روی شفقت ودل سوزی فرود آور».

«جَنَاحَ » بال، « ٱلذُّلِّ » خواری، و مقصدش تواضع و فروتنی است.

مقصود ازین کلام، مبالغه درتواضع است: «مِنَ ٱلرَّحْمَةِ » اشاره به آنست که باید این تواضع از روی ننگ عار و یا خوف و رجا، و یا کدام مقصد دنیوی دیگر نباشد، بلکه ناشی از شفقت و مهربانی و دلسوزی به والدین باشد.

این آیهٔ شریفه بیانگر عظمت حقوق والدین بر فرزندان شان هست، چرا که والدین هستند که همه راحت و آسایش خویش را فدای تربیه و پرورش و آسایش فرزندان می

کنند، لذا نادیده گرفتن حقوق آنان، ناسپاسی بزرگ است و کسی که حق مخلوق را نشناسد و آنرا رعایت نکند، حقوق خالق خویش را هم نمی شناسد، از همین رهگذر در قرآن کریم در آیات زیادی به حقوق والدین توصیه و تأکید شده است و همچنان در احادیث نبوی، پیغمبر اسلام ﷺ به حقوق و احترام والدین سخت تأکید نموده اند، و خدمت ایشان را از جملهٔ نیکی های بزرگ قرار داده اند، چنانچه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است او گفت: «سَأَلْتُ النَّبِي - ﷺ- أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: الصَّلاَةُ عَلَى وَقْتِهَا. قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ. قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

«از پیغمبر ﷺ پرسیدم که کدام عمل نزد الله از همه بهتر است؟ فرمودند: ادای نماز در وقتش. گفت: باز پرسیدم که سپس کدام بهتر است؟ فرمود: سپس (بهترین عمل) نیکی به پدر و مادر است. گفت: باز پرسیدم که سپس کدام بهتر است؟ فرمودند: سپس (بهترین عمل) جهاد در راه الله است». (۱)

از ابو هریره روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «رَغِمَ أَنْفُ ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُ ثُمَّ رَغِمَ أَنْفُ. قِيلَ: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ : مَنْ أَدْرَكَ أَبَوَيْهِ عِنْدَ الْكِبَرِ أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَيْهِمَا فَلَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ»

«خاک آلود شود بینی، باز خاک آلود شود بینی، باز خاک آلود شود بینی. گفته شد: بینی چه کسی ای پیامبر الله ؟ فرمود: (بینی) کسی که پدر و مادرش و یا یکی از ایشان را در حالت پیره سالی دریابد، و به بهشت نرود» (۲) یعنی خدمت و احترام ایشان را نکند و بدین سبب از دخول بهشت محروم گردد.

و از أُبَیّ بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ أَدْرَكَ وَالِدَيْهِ أَوْ أَحَدَهُمَا ثُمَّ دَخَلَ النَّارَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ وَأَسْحَقَهُ»

«کسی که پدر و مادرش و یا یکی از آنها را دریابد، سپس بعد ازآن به آتش دوزخ داخل شود، پس الله تعالی او را نابود و هلاک کند».(۳)

۵- ﴿وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ۝٢٤﴾ « و بگو: ای پروردگار من، پدر و مادر مرا ببخش همانگونه که مرا درحال طفلی تربیت کردند»، این دعا در حق والدین در دوران حیات و بعد

۱- صحیح بخاری، کتاب مواقیت الصلاة، باب فضل الصلاة لوقتها، حدیث: ۵۲۷ .

۲- صحیح مسلم، کتاب البرّ و الصلة، باب رغم أنف من أدرک أبویه أو أحدهما ...، حدیث: ۶۶۷۴ .

۳- مسند أحمد، حدیث: ۱۹۵۴۳، این حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة ، حدیث: ۵۱۵ .

از وفات ایشان یکی از حقوق والدین است که باید فرزندان آنرا به جا آورند، و ازین آیه دانسته می شود که دعا در حق والدین از جملهٔ واجبات است، چرا که درین آیه به دعا کردن دستور داده شده، و صیغهٔ امر هنگامی که از قرینهٔ صارفه خالی باشد، افادهٔ وجوب می کند.

- از آنجاکه حقوق پدر و مادر، امر بس مهم است، فرزندان را به خاطر سهل انگاری حقوق والدین در ضمن یک حکم عام، مورد وعد و وعید قرار داده می گوید: ﴿رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡ﴾ «پروردگار شما دانا است به آنچه که در دل های شما است»، به همه اعمال و نیات و اراده هایتان آگاه است، از عملکرد و ارادهٔ کسی که می خواهد به والدینش نیکی کند، با خبر است و همچنان از کسی که در برابر والدینش بی ادبی و بی احترامی نموده آنها را اذیت می کند، نیز آگاه است.

- در ضمن یک قانون کلی کسانی را که در حق پدر و مادر ارادهٔ احسان دارند وعدهٔ نیکو می دهد: ﴿إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ٢٥﴾ « اگرشما نیکو کار باشید (به سبب اطاعت الله و رسول و احسان به والدین وصدق ارادهٔ تان در احسان با آنها و توبهٔ تان از معاصی، پس گناهان گذشته تان، بعد از توبه ضرری ندارد، زیرا) البته او برای توبه کننده گان آمرزگار است».

اصل چهارم: احسان به اقارب و مستمندان و مسافرین

- ﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ﴾ «وحق خویشاوندان و مستمند و مسافر را بده» ازآنجاکه احسان به خویشاوندان والدین، تتمهٔ احسان به والدین است، ازین وجه بعد از دستور به احسان با والدین، به احسان با اقارب آنها، دستور داد؛ و حق خویشاوندان عبارت از صله رحمی، دوستی و حسن معاشرت و زیارت و با خبر شدن از احوال آنها است، و کسی از آنها نیاز مند و محتاج باشد، کمک و مساعدت او واجب است.

و از حقوق مسکین اینست که از مال زکات و همچنان از دیگر صدقات به او داده شود، تا قادر به رفع نیازمندی هایش گردد، و به همین ترتیب مسافری که نیاز به مال داشته باشد، باید برایش از مال زکات و یا از دیگر صدقات به قدری داده شود تا به منزل مقصودش برسد، و هنگامی که در میان قبیله و قریه ای فرود آید، باید به او مهمانی دهند.

شیعه ها ادعا دارند که در یک روایت آمده است :«لَمَّا نَزَلَتْ، هَذِهِ الآيَةُ { وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ } دَعَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكاً» «یعنی هنگامی که آیهٔ «و آت ذا

القربی حقه» نازل شد، پیغمبر ﷺ فاطمه - رضی الله عنها - را خواست، و سرزمین «فدک» را به او بخشید»، (۱) و سپس همین روایت و امثال آن را دلیل قرار داده بر خلیفهٔ اول، ابوبکر رضی الله عنه، و بر خلیفهٔ دوم، عمر رضی الله عنه، طعن می کنند که آنها حق اهل بیت را غصب نموده اند، در حالیکه این سخنان همه جز اتهام بیش نیست، و این روایت مذکور بنا بردو وجه قابل استدلال نیست:

یکی اینکه در سندش یک روای به نام «عطیهٔ عوفی» قرار دارد که محدثین اورا «متروک» گفته اند، وکسی که محدثین در بارهٔ او کلمهٔ «متروک» را استعمال کنند، روایت او به هیچ وجه قابل قبول نیست.

دوم : اینکه سورهٔ «إسراء» در مکهٔ مکرمه، پیش از هجرت پیغمبر ﷺ به سوی مدینه، نازل شده است، و سرزمین فدک، در سال هفتم هجری به تصرف مسلمانان درامد، چگونه ممکن است که پیغمبر ﷺ پیش از هجرتش به سوی مدینه، سرزمینی را به فاطمه رضی الله عنها بخشش کند که هنوز در اختیارش قرار نداشت !!

اصل پنجم: منع از اسراف

-﴿ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ٢٦ ﴾ « وهیچگونه اسرافکاری مکن».

«تبذیر» عبارت است از انفاق مال در غیر موردش، چه مقدار انفاق کم باشد یا زیاد، مانند انفاق به غرض ریا وسمعت و فخر و مباهات، به این اساس مالی که در فساد به مصرف می رسد، اگر چه کم باشد در «تبذیر» داخل است، و به همین ترتیب مصرف مال در امور مباح اگر از حد معقولش تجاوز کند، نیز در تبذیر داخل است.

- سپس به مذمت اسراف کنندگان می پردازد: ﴿ إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴾ «یقینا اسرافکاران برادران شیاطین اند»، چون مصرف شان در جهاتی است که مورد رضای شیطان است، بدین اساس آنان برادران شیاطین هستند.

- سپس می گوید: ﴿ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧ ﴾ «وشیطان برای پرودرگارش ناسپاس است»، و به همین ترتیب انسان اسراف کار نیز ناسپاس نعمت پروردگار است، و ازین جاست که نعمت های الهی را در راه باطل و رضای شیطان به مصرف می رساند.

۱- این روایت در مسند ابویعلی ، حدیث: ۱۰۳۷ ذکر شده است. و طوري که در بالا بیان شد، این روایت به هیچ وجه از رسول الله ﷺ ثابت نیست .

اصل ششم: بیان شیوۀ ردّ به سوال نیازمندان

- ﴿ وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا ﴿٢٨﴾ ﴾ «و اگر از دادن (چیزی) به آنان(یعنی به اقارب و مستمندان و مساکین) به خاطر انتظار رحمت پروردگارت که امیدوار آن هستی، روی بر گردانی، پس به ایشان سخن ملائم بگو»، یعنی در صورت نداشتن آنچه که باید به اشخاص مستحق بدهید، باید سخن نرم و ملایم و معذرت آمیز بگوئید تا عدم انفاق شما بر وی به بی اعتنائی و بخل حمل نشود.

الله تعالی درسورۀ بقره آیة (۲۶۳) می گوید: ﴿ قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗىۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ ﴾ «گفتار پسندیده وآمرزش بهتر است از صدقۀ که در پی آن آزار باشد و الله بی نیاز و بردبار است».

- سپس کیفیت انفاق و شیوۀ بهتر و مفیدتر آن را بیان می کند: ﴿ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا ﴿٢٩﴾ ﴾ «و دست خود را برگردن خویش بسته مگردان (و بخیل مباش) و نه آن را بیش از حد گشاده بکن (که بی حساب مصرف کنی، زیرا این امر سبب می شود) تا در (صورت بخیلی) مورد ملامت قرار گیری (و در صورت خرج بیش از حد) درمانده شوی».

«مَغۡلُولَةً» بسته شده، و "بسته شدن دست به گردن" کنایه از بخل است، «وَلَا تَبۡسُطۡهَا» آن را نگستران، مقصود آیه نهی از اسراف است، «تَقۡعُدَ» درینجا به معنی «تَصِير» یعنی می گردی و می شوی است، «مَلُومٗا» ملامت و سرزنش شده، «مَّحۡسُورًا» در مانده.

درین آیه دو نهی یکجا جمع شده است:

اول : نهی از بخل، دوم: نهی از اسراف، {فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا }نتیجۀ است بر سبیل لف و نشر مرتب، یعنی «مَلُومٗا» نتیجۀ { تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ } است، چون انسان بخیل را هرکسی ملامت و نکوهش می کند، و «مَّحۡسُورًا» نتیجۀ {تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ } است، چون کسی که دست خود را بیش از حد باز نگه دارد و اسراف کند، نتیجه اش این می شود که سرمایه اش همه تمام می شود و در نتیجه و محتاج و درمانده می گردد.

پس مقصد آیه اینست که از بخل و از افراط در انفاق خود داری نموده میانه روی و اقتصاد را در نظر بگیرید.

چنانچه الله تعالی درسورهٔ فرقان آیهٔ (۶۷) در بارهٔ مؤمنان می گوید: ﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ﴾ «و (بندگان مقرب الله مهربان) کسانی اند که چون خرج کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری می کنند و عطای آنها در میان این دو (یعنی در میان اسراف و بخل) راه معتدل و میانه است».

- سپس روشن می سازد که انفاق به اقارب و مساکین و مسافرین، مال را کم نمی کند و نه خود داری از انفاق در راه الله، مال را زیاد می کند: ﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ﴾ «یقینا پروردگارت روزی را برای کسی که می خواهد فراخ می کند (و برای کسی که می خواهد) تنگ می سازد»، او در خلقش چنانکه بخواهد تصرف می کند، کسی را فقیر و کسی را غنی می سازد ﴿ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾ ﴾ «واقعا او به احوال بندگانش آگاه و بینا است»، وطبق حکمت خود کسی را غنی و کسی را فقیر می کند.

اما انفاق در راه الله هیچ گاه مال انسان را کم نمی کند و نه بخل مال انسان را زیاد می کند، بلکه قضیه عموما معکوس می باشد، کسانی که در راه الله خرج می کنند، الله تعالی در رزق و روزی ایشان فراخی می آورد، اما انسان بخیل حالتش بدتر می شود.

چنانچه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُنْفِقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ ثُدِيِّهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ فَلاَ يُنْفِقُ إِلاَّ سَبَغَتْ عَلَى جِلْدِهِ حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ، وَأَمَّا الْبَخِيلُ فَلاَ يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا إِلاَّ لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوَسِّعُهَا وَلاَ تَتَّسِعُ» (۱)

«انسان بخیل و انسان انفاق کننده همانند دو مردی هستند که دو پیراهن آهنی بر تن کرده اند که از سینه ها تا زیر گلوی شان را پوشانده است، پس انفاق کننده هر باری که انفاق کند، آن پیراهن بر بدنش فراخ می شود تا آنجا که سران انگشتانش را می پوشاند، و (هنگام راه رفتن به سبب درازیش) نشان قدمش را پاک می کند و اما انسان بخیل هر گاه بخواهد چیزی انفاق کند، حلقه های آن لباس آهنی بر جای خود می چسپند (و تنگ می شوند)، او م یخواهد فراخش کند، ولی آن لباس فراخ نمی شود».

۱- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب مثل المتصدق و البخیل، حدیث: ۱۴۴۳.

و از أسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما روایـت اسـت کـه پیغمبـر ﷺ فرمودنـد: «لاَ تُوكِي فَيُوكَى عَلَيْكِ» یعنی: مال هایت را ذخیره مکن (و یا از انفاق خـود داری مکـن و اگـر چنین کردی) رزق تو منع کرده می شود.(۱)

و در حدیث دیگر آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلاَّ مَلَكَانِ يَنْزِلاَنِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا»

«هیچ روزی نیست که بندگان درآن صبح کنند، مگر اینکه دو فرشته فرود می آیند، پس یکی ازآن دو می گوید: ای الله ! انفاق کننده را عـوض بـده، و دیگـرش مـی گویـد: ای الله ! مسمک و بخیل را تلف و نابودی بده (یعنی مالش را تلف کن)». (۲)

و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلاَّ عِزًّا وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلاَّ رَفَعَهُ اللَّهُ»

«صدقه از هیچ مالی نکاسته است و به سبب درگذری، الله هیچ بندهٔ را جز عزت نیفـزوده است و هر که برای الله تواضع کرده است، الله او را بلنده کرده است».(۳)

از عبد الله بن عمرو – رضی الله عنهما – روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِيَّاكُمْ وَ الشُّحَّ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ، أَمَرَهُمْ بِالْبُخْلِ فَبَخِلُوا، وَ أَمَرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوا وَ أَمَرَهُمْ بِالْفُجُورِ فَفَجَرُوا» (۴)

«از حرص جداً بپرهیزید، زیرا کسانی که پیش از شما بودنـد، بـه سـبب حـرص هـلاک شدند، چرا که حرص، آنها را به بخیلی دستور داد، پس آنها بخل کردند، و آنها را بـه بریـدن رابطهٔ خویشاوندی دستور داد، پس آنان رابطهٔ خویشاوندی را بریدند، و آنهـا را بـه فحشـاء دستور داد، پس آنها فحشاء کردند».

۱- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب التحریض علی الصدقة، حدیث: ۱۴۳۳ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب قول الله (فأما من أعطی و اتقی ..)، حدیث: ۱۴۴۲ ، صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب فی المنفق و الممسک، حدیث: ۲۳۸۳ .

۳- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب استحباب العفو و التواضع، حدیث: ۶۷۵۷ .

۴- سنن ابوداود، کتاب الزکاة، باب فی الشح ، حدیث: ۱۷۰۰ ، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود – البانی– حدیث: ۱۴۸۹ .

اصل هفتم: تحریم قتل اولاد

- ﴿ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ ﴾ «و فرزندان خویش را از ترس تنگدستی مکشید».
عادت برخی از قبایل عربی در جاهلیت این بود که دختران خود را زنده در گور می کردند و پسران را زنده می گذاشتند، این جنایت را گاهی از ترس فقر و تنگدستی انجام می دادند و گاهی از خوف ننگ و عار.

پس الله سبحانه چنین افراد را ازین عمل بی رحمانه منع نموده می گوید: ﴿ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ﴾ «ما آنها و شما را روزی می دهیم»، لذا کشتار فرزندان تان از بیم فقر و تنگدستی، بر رزق و روزی شما نمی افزاید.

- باز برای تحریم این جنایت علت بیان می کند: ﴿ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا ﴿٣١﴾ ﴾ «شکی نیست که کشتار آنها گناه بس بزرگ است»، و در حدیثی از عبد الله بن مسعود - رضی الله عنه - روایت است که او از پیغمبر ﷺ پرسید:
«أَيُّ الذَّنْبِ عِنْدَ اللَّهِ أَكْبَرُ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ. قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ: ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ. قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ: أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ»
«کدام گناه نزد الله از همه بزرگتر است؟ فرمودند: اینکه با الله شریک بگردانی در حالیکه (تنها) الله تورا آفریده است، (ابن مسعود می گوید) گفتم: سپس کدام گناه بزرگتر است ؟ فرمود: اینکه فرزندت را از بیم آنکه با تو بخورد، به قتل برسانی. گفتم: سپس کدام گناه بزرگتر است؟ فرمود: اینکه با همسر همسایه ات زنا کنی». (۱)

اصل هشتم: تحریم زنا

- ﴿ وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ ﴾ «و به زنا نزدیک مشوید»، یعنی از زنا و اموری که به زنا می انجامد، دوری کنید، سپس علت این نهی را بیان می کند:

۱- ﴿ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً ﴾ «زیرا زنا عمل بسیار زشت است».

۲- ﴿ وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ ﴾ «و بدترین روش است»، چرا که زنا مفاسدی زیادی را در پی دارد که جوامع غربی معاصر شاهد آنست، به همین سبب اسلام بر حرمت آن شدیدا تأکید نموده و برای جلوگیری از آن، حد مقرر نموده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله (و الذین لایدعون مع الله إلها آخر..) حدیث: ۴۷۶۱ .

در مسند احمد از ابو أمامه ﷺ روایت است که جوانی نزد پیغمبر ﷺ آمد، و گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي بِالزِّنَا. فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ فَزَجَرُوهُ وَقَالُوا مَهْ مَهْ. فَقَالَ: «ادْنُهْ». فَدَنَا مِنْهُ قَرِيباً. قَالَ فَجَلَسَ. قَالَ: أَتُحِبُّهُ لأُمِّكَ؟ قَالَ: لاَ وَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. قَالَ: وَ لاَ النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لأُمَّهَاتِهِمْ. قَالَ: أَفَتُحِبُّهُ لاِبْنَتِكَ؟ قَالَ: لاَ وَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. قَالَ: وَ لاَ النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِبَنَاتِهِمْ. قَالَ: أَفَتُحِبُّهُ لأُخْتِكَ؟ قَالَ: لاَ وَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. قَالَ: وَ لاَ النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لأَخَوَاتِهِمْ. قَالَ: أَفَتُحِبُّهُ لِعَمَّتِكَ؟ قَالَ: لاَ وَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. قَالَ: وَ لاَ النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِعَمَّاتِهِمْ. قَالَ: أَفَتُحِبُّهُ لِخَالَتِكَ؟ قَالَ: لاَ وَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ. قَالَ: وَ لاَ النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِخَالاَتِهِمْ. قَالَ: فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ وَحَصِّنْ فَرْجَهُ. قَالَ: فَلَمْ يَكُنْ بَعْدُ ذَلِكَ الْفَتَى يَلْتَفِتُ إِلَى شَيْءٍ ».(۱)

«یا رسول الله ! برایم اجازهٔ زنا را بدهید، مردم به سوی آن جوان متوجه شده به ملامت او پرداخته گفتند: چنین مگو، چنین مگو. پیغمبر ﷺ (به آن جوان) فرمود: نزدیک شو. پس آن جوان به پیغمبر -ﷺ- نزدیک شد و نشست. پیغمبر -ﷺ - فرمود: آیا زنا را برای مادرت می پسندی؟ گفت: نه، سوگند به الله، مرا الله فدایت کند، (پیغمبر) فرمود: مردم نیز آن را برای مادران شان نمی پسندند، فرمود: آیا آن را برای دخترت می پسندی؟ آن جوان گفت: نه، سوگند به الله، ای پیغمبر الله، مرا الله فدایت کند، (پیغمبر) فرمود: مردم هم آن را برای دختران شان نمی پسندند، فرمود: آیا آن را برای خواهرت می پسندی؟ گفت: نه، سوگند به الله، مرا الله فدایت کند، (پیغمبر) فرمود: مردم نیز آن را برای خواهران شان نمی پسندند، (پیغمبر) فرمود:آیا آنرا برای عمه ات می پسندی؟ او گفت: نه، سوگند به الله، مرا الله فدایت کند، (پیغمبر) فرمود: مردم نیز آن را برای عمه هایشان نمی پسندند، (پیغمبر) فرمود:آیا آن را برای خاله ات می پسندی؟ او گفت: نه، سوگند به الله، مرا الله فدایت کند، (پیغمبر ﷺ) فرمود: مردم نیز آن را برای خاله های شان نمی پسندند، پس پیغمبر ﷺ دستش را بر آن جوان نهاد و گفت: ای الله ! گناهش را ببخش و دلش را پاک ساز و شرمگاهش را عفیف دار. - ابوأمامه - می گوید: آن جوان بعد ازآن به سوی هیچ چیزی نمی نگریست».

۱- مسند أحمد - تحقیق ارناووط - حدیث: ۲۲۲۶۵ ، و شیخ ارناووط سند این حدیث را صحیح قرار داده است، و شیخ البانی آنرا صحیح گفته است ، نگاه: سلسلة الصحيحة ، حديث: ۳۷۰ .

اصل نهم: تحریم قتل نا حق

- ﴿ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ ﴾ «و کسی را که الله کشتار او را حرام گردانده است مکشید، مگر به حق».

و صورت های قتل مشروع در اسلام بیان شده است، چنانچه از عبدالله بن مسعود- رضی الله عنه - روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«لاَ يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلاَّ بِإِحْدَى ثَلاَثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ الْجَمَاعَةَ»

«ریزاندن خون هیچ مرد مسلمانی که گواهی می دهد که جز الله معبود برحقی نیست، و من پیغمبر الله هستم، حلال نیست، مگر به یکی از سه سبب: اینکه در برابر کشتن کسی او قصاص شود و مرد عروسی شده زنا کند و کسی که از دین بیرون رفته جماعت (مسلمانان) را ترک کند». (۱)

- بعد ازآنکه حرمت قتل ناحق را اعلان داشت، جزای قاتل را تعیین می کند: ﴿ وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا ﴾ «و هرکسی مظلومانه کشته شود، پس ما برای وارث او سلطۀ (قصاص) داده ایم»، او اختیار دارد که قصاص بگیرد و یا دیت بستاند یا عفو کند، چنانچه درسورۀ بقره آیۀ (۱۷۸) این موضوع را شرح نموده است؛ در صورتی که مقتول وارثی نداشته باشد، پس زمامدار مسلمان و یا نائبش او را کفالت می کند.

- سپس به ادب قصاص اشاره نموده می گوید: ﴿ فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِ ﴾ «پس باید او (یعنی ولی مقتول) در کشتار اسراف نکند».

اسراف در قتل سه صورت دارد که در میان اهل جاهلیت معمول بود.

اول: اینکه در برابر یک نفر دو نفر را قتل کند.

دوم: اینکه شخص دیگری غیر از قاتل را به قتل برساند.

سوم:اینکه قاتل را به صورت غیر شرعی به قتل برساند مثلا او را مثله کند.

این هر سه عمل، نا درست و از اعمال جاهلیت است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الدیات، باب قول الله (أن النفس بالنفس..) حدیث: ۶۸۷۸، و صحیح مسلم، کتاب القسامة، باب ما یُباح به دم المسلم، حدیث: ٤٤٦٨ .

- سپس علت نهی از اسراف در قتل را بیان می کند: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا ٣٣﴾ «شکی نیست که ولی مقتول نصرت داده شده است»، یعنی الله سبحانه برایش قدرت قصاص و دیت را داده است، پس نباید از حد تجاوز کند و همچنان به اولیای امور مسلمین دستور داده است، تا در گرفتن حق مقتول، او را کمک کنند، پس بر او لازم است که بیش ازآنچه که الله تعالی برایش تعیین نموده است، تجاوز نکند.

اصل دهم: دستور به محافظت مال یتیم

- ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥ﴾ «و به مال یتیم جز به شیوهٔ سودمند نزدیک مشوید تا آنکه یتیم به حد بلوغ برسد».

مقصود از «بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ» اینست که سرپرست یتیم در مال یتیم هر نوع تصرفی را که به غرض محافظت و اصلاح و افزایش مال یتیم شود، و از تلف و هدر رفتن مال او جلوگیر کند، انجام دهد، مثلا به آن مال تجارت کند و یا شخص دیگری را به مضاربه دهد، تا مال او افزون تر گردد و در صورتی که سرپرست یتیم فقیر باشد، می تواند مال یتیم را تجارت کند و از فائدهٔ آن به قدر کفاف استفاده نماید، چنانکه درسورهٔ نساء آیهٔ (۶) می گوید: ﴿وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ «وکسی که توانگر باشد باید از استفاده از مال یتیم بپرهیزد، و کسی که فقیر باشد، پس به شیوهٔ پسندیده بخورد».

حالا به دنبال این چهار نهی، سه اصل دیگر از اصول مدنی را در ضمن سه امر، بیان می کند که عبارت از وفا به عهد، پوره دادن کیل و وزن است:

اصل یازدهم: وفا به عهد

-﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِ﴾ «و به پیمان (خود) وفا کنید».

وعهد بر سه نوع است: عهد درمیان بنده و الله سبحانه، عهد درمیان خود بندگان، عهد درمیان بنده و نفس خود او.

و درهرسه صورت رعایت عهد و وفا به آن واجب است، چرا که بسا روابط اجتماعی و اقتصادی و امور سیاسی است که برمحور عهد و پیمان می چرخد، اگر در پیمان انسان فتوری رخ دهد، سرمایهٔ اعتماد از میان برداشته می شود و درچنین صورت نظام اجتماع فرو می پاشد و فسادات ذات البینی و وحشتناک زبانه می کشد، ازینرو در چندین مورد، در قرآن، به مسئلهٔ وفا به عهد، تاکید صورت گرفته است، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۷۷) و در

سورهٔ مائده آیهٔ (۱) و در سورهٔ نحل آیهٔ (۹۱) و در سورهٔ مومنون آیهٔ (۸) و در سورهٔ معارج آیهٔ (۳۲) بیان شده است.

وهمچنین در موارد زیاد، عهد شکنندگان را تقبیح نموده است، مراجعه شود به سورهٔ بقره آیهٔ (۲۷) و سورهٔ آل عمران آیهٔ (۷۷).

- سپس می گوید: ﴿إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا ۝٣٤﴾ «شکی نیست (که روز رستاخیز) در بارهٔ عهد (از صاحب آن) پرسیده می شود» که چرا پیمان خود را نقض کردی؟

اصل دوزادهم: پوره دادن پیمانه

- ﴿وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ﴾ «و پیمانه را کامل ادا نمائید، هنگامی که چیزی را پیمانه می کنید».

اصل سیزدهم: دستور به وزن با ترازوی درست

- ﴿وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ﴾ «و با ترازوی درست بسنجید» درین باره درقرآن عظیم الشأن آیاتی فراوانی ذکر شده است که به پوره دادن پیمانه و وزن تاکید می کند، ازآن جمله: سورهٔ اعراف آیهٔ (۸۵)، سورهٔ الرحمن آیهٔ (۹) و سورهٔ مطففین آیهٔ (۱-۳) است.

- سپس سرانجام این سه دستور را ذکر می کند: ﴿ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا ۝٣٥﴾ «این کار (دردین و دنیا، و درمعاش و معادتان) بهتر وسر انجام آن (درآخرت) نیکو تر است».

این هرسه اصل از مهم ترین قوانین مدنی هستند و رعایت آن نه تنها برای هر مسلمان بلکه برای هر انسانی که می خواهد دارای یک جایگاه خوب اجتماعی باشد و یا می خواهد یک تاجر موفق و پیروز باشد، اصول حیاتی به شمار می رود.

- بعد ازین سه امر، از سه چیز دیگر نهی می کند که نیز از مهم ترین اصول تشریع اسلامی به شمار می آیند که عبارت اند از منع از گفتار به اساس ظن وتخمین، منع ازتکبر، و منع ازشرک با الله تعالی.

اصل چهاردهم: تحریم گفتار به اساس ظن وتخمین

- ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾ «و از چیزی پیروی مکن که به آن آگاه نیستی»،

«تَقۡفُ» از مادهٔ «قَفَا، يَقۡفُو، قَفواً» مشتق است، به معنی پیروی و دنباله روی از چیزی است، و مطلب آیه منع از هر چیزی است که بر مبنای گمان و خیال باشد، برابر است که قول باشد یافعل، اعتقاد باشد یا عمل، قضاوت باشد یا شهادت و همچنین درعمل شخصی خود

هم نباید بدون علم رفتار کند، زیرا عملی که بر مبنای علم و دانش استوار نباشد، انسان را به هلاکت می کشاند، به همین اساس الله تعالی در سورهٔ حجرات می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱجْتَنِبُوا۟ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بیشتر گمان بپرهیزید، زیرا برخی گمان، گناه است».

و پیغمبر ﷺ فرموده اند: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ» «از گمان بپرهیزید، زیرا گمان بد ترین دروغ است».[1]

و در حدیث دیگر فرموده اند: «بِئْسَ مَطِيَّةُ الرَّجُلِ زَعَمُوا» یعنی "مردم می پندارند" گفتن، بدترین سواری شخص است».[2]

و از ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ» یعنی: بد ترین دروغ اینست که انسان برای چشمانش چیزی را بنمایاند که آنها ندیده اند. [3] یعنی چیزی را به چشمش ندیده است، اما برای مردم می گوید که دیدم.

- این آیه، شهادت زور، قول زور، قذف، طعن بر مبنای سوء ظن، جستجوی عیوب مردم و تحریف حقائق را نیز شامل است، پس برای هیچ انسانی روا نیست که بدون دانش، در بارهٔ چیزی سخن گوید و یا بدون علم به مسئله ای عمل کند، یا بدون علم کسی را فتوا دهد و یاشخصی را مذمت کند.

همچنین درسورهٔ نحل آیهٔ (۱۱۶) کسانی را که بدون دانش به تحلیل و تحریم می پردازند، و در سورهٔ یونس آیهٔ (۳۶) کسانی را که از گمان پیروی می کنند، تقبیح نموده و در سورهٔ ص آیهٔ (۲۶) و در سورهٔ نجم آیهٔ (۲۳) پیروی از هوا را مردود شمرده است.

- سپس علت نهی از پیروی آنچه را که بر مبنای علم نباشد، بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُو۟لَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ۝٣٦﴾ «زیرا گوش و چشم و دل، هر کدام آنها، از(عملکرد صاحبش) پرسیده خواهد شد»، که آیا در آنچه که به سوی آنها نسبت نموده است، صادق است و یا کاذب، پس هر کدام ازین اعضاء از عملکرد صاحبش خبر می دهد و

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب لایخطب علی خِطبة أخیه ، حدیث: ۵۱۴۳ ، و صحیح مسلم ، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب تحریم الظن و التجسس ..، حدیث: ۶۷۰۱ .

۲- سنن ابوداود، کتاب الأدب ، باب قول الرجل زعموا ، حدیث: ۴۹۷۴ ، و سلسلة الأحادیث الصحیحة، حدیث: ۸۶۶ .

۳- صحیح بخاری، کتاب التعبیر، باب من کذب فی حُلمه ، حدیث: ۷۰۴۳ .

گواه حال او می گردد، طوری که سائر اعضای خاطئه بر علیه انسان گواه می باشند، چنانکه درسورۀ نور آیۀ (۲۴) و درسورۀ یس آیۀ (۶۵) و درسورۀ فصلت آیۀ (۱۹-۲۰) این مطلب بیان شده است.

اصل پانزدهم: حرام بودن تکبر

- ﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًا﴾ «و در زمین با تکبر راه مرو».

- ﴿إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾ «زیرا تو نمی توانی زمین را بشگافی و نه طول قامتت به کوه ها می رسد» یعنی با کوبیدن پایت، زمین سوراخ نمی شود و هر چقدر گردن فرازی کنی، هیچ گاه همانند کوه ها بلند نمی شوی، بلکه همواره به حیث یک موجود ضعیف و ناتوان باقی می مانی، پس به کدام اساس تکبر می کنی ؟!

- سپس می گوید: ﴿كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا ٣٨﴾ «همه ای آن (چه ذکرشد، که مأمورات و منهیات است) بدهایش (که منهیات است)، نزد پروردگارت ناپسند است».

مقصود از «سَيِّئُهُۥ» اموری است که ازآن نهی شده است، یعنی: شرک، أف گفتن به والدین، فریاد برآوردن بر آنها، بخل، اسراف، قتل اولاد، نزدیک شدن به زنا و اسباب آن، قتل ناحق، اسراف در قتل، خوردن مال یتیم، پیروی از چیزی بدون دلیل این همه اموری هستند که نزد الله تعالی سخت نا پسند و نکوهیده است.

- باز به وجوب پیروی از اوامر و به ترک نواهی اشاره نموده می گوید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِ﴾ «اینها (یعنی احکامی که ذکر شد) از حکمتی است که پروردگارت به سوی تو وحی فرستاده است»، لذا این امور بر خیر فراوانی مشتمل است، پس باید ازآن پیروی کنی.

مقصود آیه ابراز منت و احسان بر پیغمبر ﷺ است که الله تعالی این امور را به سوی او وحی فرستاده است و هرگاه اگر وحی الهی نمی بود، هرگز نمی توانست چنین امور حکمت آمیز را دریابد.

اصل شانزدهم: نهی از شرک

- ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا ٣٩﴾ «و با الله معبود دیگری قرار مده که در دوزخ افگنده می شوی و مورد ملامت و لعنت قرار می گیری».

«مَدۡحُورٗا» کسی که از رحمت الهی رانده شده و مورد غضب قرار گیرد و لعنت کرده شود.
مخاطب درین آیه، امت پیغمبر ﷺ است، زیرا پیغمبر ﷺ از چنین امور معصوم هستند.
پس در آغاز این اصول (یعنی در آیهٔ ۲۲) شرک را سبب خذلان در دنیا و در خاتمهٔ این اصول که همین آیه است، شرک را علت دخول جهنم و دوری از رحمت الهی قرار داد.

❁❁❁

مطلب سوم : (از آیهٔ ۴۰-۴۸)

ابطال عقاید خرافی مشرکان و تقبیح ایشان به سبب اعراض از قرآن و اتهام به پیغمبر ﷺ

﴿ أَفَأَصۡفَىٰكُمۡ رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًاۚ إِنَّكُمۡ لَتَقُولُونَ قَوۡلًا عَظِيمٗا ﴿٤٠﴾ وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا
ٱلۡقُرۡءَانِ لِيَذَّكَّرُواْ وَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا نُفُورٗا ﴿٤١﴾ قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا
﴿٤٢﴾ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ﴿٤٣﴾ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا
يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ﴿٤٤﴾ وَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ وَبَيۡنَ
ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا ﴿٤٥﴾ وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِذَا
ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا ﴿٤٦﴾ نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ
نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ﴿٤٧﴾ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا
يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ﴿٤٨﴾ ﴾

ترجـمه:

۴۰- آیا پرودگارتان برای شما پسران را برگزیده و خودش از فرشتگان دختران انتخاب کرده است؟ واقعا شما سخن بسیار (کفر آمیز) بزرگی را می گویید.

۴۱- و یقینا ما درین قرآن (دلائل توحید و نفی شرک را) به صورت های گوناگونی بیان کرده ایم تا پند گیرند (ولی تکرار این بیان) جز بر نفرت شان نمی افزاید.

۴۲- بگو: اگر با او معبودان دیگری باشد - آن چنانکه (مشرکان) می گویند - آنگاه به سوی مالک عرش، راه غلبه را جستجو می کنند.

۴۳- او پاک و بسیار برتر است از آنچه مشرکان می گویند.

۴۴- آسمان های هفت گانه و زمین و کسانی که در اینها است، (همه) او را تسبیح می گویند، و هیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او را می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، واقعا او برد و بار و آمرزگار است.

۴۵- وهنگامی که تو قرآن را می خوانی، درمیان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، پردۀ نادیدنی قرار می دهیم (که از رسیدن نور قرآن به دل های آنان مانع می شود).

۴۶- و بر دل های ایشان پرده هائی قرار می دهیم تا آن را نفهمند و در گوش های شان سنگینی (ایجاد می کنیم، تا ندای قرآن را نشنوند) و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، پشت می کنند درحالیکه می گریزند.

۴۷- ما (از همه) بهتر می دانیم که آنان به چه هدفی گوش فرا می دهند هنگامی که به سوی (قرائت) تو گوش فرا می دهند و هنگامی که باهم سرگوشی می کنند، آنگاه که این ستم گاران (به یکدیگر) می گویند: (اگر شما از محمد پیروی کنید) جز از یک مرد دیوانه پیروی نمی کنید.

۴۸- ببین چگونه برای تو مثال ها می زنند، پس (به همین سبب) گمراه شدند و نمی توانند (به سوی حق) راهی پیدا کنند.

تفسیر:

درین آیات از مسائل زیر بحث می شود:

۱- رد به یکی از عقائد خرافی مشرکان،

۲- ابطال عقیدۀ خرافی مشرکان،

۳- همه موجودات تسبیح و کبریائی الله سبحانه را می گویند،

۴- موانع ایمان مشرکان به قرآن و به پیغمبر ﷺ.

مسئلۀ اول: رد به یکی از عقائد خرافی مشرکان

در آیات گذشته شرک را سبب دخول دوزخ و رانده شدن از رحمت الهی قرار داد، اکنون درین آیت یکی از افکار خرافی مشرکان را که ناشی از عقیدۀ شرکی ایشان است، تقبیح می کند: ﴿ أَفَأَصْفَىٰكُمْ رَبُّكُم بِٱلْبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًا ﴾ «آیا پروردگارتان برای شما پسران را برگزیده و (برای خود) از فرشتگان دختران انتخاب کرده است؟».

«أصفَى» چیزی را خالص قرار دادن، و «أصفَاكُم» در اصلش «أصفى لكم» یعنی خالص برای شما قرار داده است و حرف «با» در «بِالْبَنِينَ» برای تأكيد پيوند دادن فعل «أصفى» به مفعولش «بنين» است كه تقديرش چنين می شود« أفَأصفَا لَكُم ربُّكُم البَنِينَ» و يا اينكه فعل «أصفى» متضمن معنى «آثَرَ» است، درين صورت حرف «با» براى تعديه بوده معنى «اختصاص» را افاده مى كند، و معنى آيه چنين مى شود «آيا پسران را براى شما اختصاص داده است».

يعنى از نظرشما آنچه كه بهتر وكامل تر است، آن را براى شما تخصيص داده و آنچه كه نزد شما بسيار كم ارزش است، آن را براى خود انتخاب نموده است؟!

مشركان از يک سو دختران را موجود كم ارزش مى دانستند و ازسوى ديگر فرشتگان را دختران الله قرار مى دادند و آنها را عبادت مى كردند، پس الله تعالى اين عقيدۀ فاسد آنها را رد نموده مى فرمايد: ﴿إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ۝٤٠﴾ «واقعا شما سخن بسيار (كفر آميز) بزرگى را مى گوييد»، و اين سخن در قالب هيچ منطقى نمى گنجد، و سخن كاملا غير معقول و غير منطقى است، چرا كه اعتقاد به وجود فرزندان براى الله تعالى اهانت عظيمى به مقام ربوبيت او است، علاوه برآن، داشتن چنين عقيده، اهانت به مقام فرشتگان نيز هست، چون فرشتگان بندگان مقرب بارگاه الهى هستند.

الله تعالى درسورۀ مريم مى گويد: ﴿تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا ۝٩٠ أَن دَعَوْا۟ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ۝٩١﴾ «نزديک است كه آسمان ها بخاطر اين سخن از هم متلاشى گردند و زمين بشگافد وكوه ها ريزه ريزه شده فرو ريزند، بدان سبب كه براى الله مهربان فرزند ادعا نمودند».

- مناقشۀ گذشتۀ كه قرآن در مورد فرشتگان عرضه داشت، بس روشن بود و هيچ گونه غموض و پيچيدگى درآن وجود نداشت، ولى بازهم آن مشركان از پذيرفتن قرآن اعراض نموده در برابر بيانهاى روشن آن، پشت كردند، الله تعالى درين باره مى گويد: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا۟ وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۝٤١﴾ «ويقينا ما درين قرآن (دلائل توحيد و نفى شرک، و انواع احكام و مواعظ و مثالها را) به صورت هاى گوناگونى بيان كرده ايم تا پند گيرند (و به خطاهاى خويش و بطلان اين گفتار هاى خلاف عقل شان پى برند) (ولى تكرار اين بيان) جز بر نفرت شان نمى افزايد»، و اين حالت آنان قابل تعجب است.

مسئلهٔ دوم: ابطال عقیدهٔ خرافی مشرکان

بعد از تقبیح عقیدهٔ مشرکان در بارهٔ فرشتگان، اکنون برای ابطال تعدد آلهه یک دلیل ذکر می کند: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا ٤٢﴾ «بگو: اگر با او معبودان دیگری باشد - آن چنانکه می گویند - آنگاه به سوی مالک عرش، راه غلبه را جستجو می کنند».

در ﴿سَبِيلٗا﴾ دو تفسیر است:

اول: اینکه به معنی راه غلبه است، چنانکه عادت ملوک دنیا است، درین صوت این آیه از برهان تمانع به شمار می رود، چنانچه درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ «اگر در آسمان و زمین، معبودان متعدد می بود، آسمان و زمین هردو فاسد می شد»، و چون در نظام آسمان و زمین هیچ نوع فسادی نیست، پس ثابت شد که چند آلهه نه، بلکه فقط یک اله بوده است.

دوم: اینکه «سَبِيلٗا» به معنی راه قربت و رسیدن است، یعنی به سوی الله تعالی راه قربت و رسیدن را جستجو می کنند که چگونه او را راضی سازند، و به او نزدیک شوند، و مطلب آیه اینست که ای مشرکان ! اگر شما بدین عقیده اید که با الله تعالی آلههٔ دیگری هست که پرستش می شوند وآن آلهه انسان را به الله نزدیک می کنند ! پس باید بدانید که همان کسانی را که شما آلهه می پندارید، آنها خودشان به سوی الله در تلاش و جستجوی تقرب هستند، پس لازم است که شما نیز راه نزدیکی به سوی او را تلاش کنید وتنها او را بپرستید، چنانکه آن کسانی که شما معبودان می پندارید، تنها او را عبادت می کنند و راه رسیدن به سوی او را می طلبند، پس جایز نیست که شما در میان خود و در میان الله سبحانه واسطه قرار دهید، و عبادت الله تعالی را گذاشته همین واسطه ها را عبادت کنید، زیرا این کار موجب خشم الله تعالی می گردد.

- بعد از ابطال عقیدهٔ تعدد آلهه، پاکی و برتری ذات پاک خود را اعلان می کند: ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤٣﴾ «او پاک و بسیار برتر است از آنچه مشرکان می گویند».

در توصیف «عُلُوّٗا» به «كَبِيرٗا» اشاره به این است که در میان ذات وصفات عظیم الشأن او و نسبت زن و فرزند و شرکاء، تباین کلی است، و درست نیست که مخلوق عاجز و ناتوان را شریک ذات صمد و بی نیاز قرار داد.

مسئلهٔ سوم: همه موجودات تسبیح و کبریائی الله سبحانه را می گویند

بعد از بیان تنزیه ذات پاک خود از عیوب ونقصان، اوصاف کبریائی وپاکی خویش را توضیح می دهد: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ «آسمان های هفت گانه و زمین و کسانی که در اینها است، (همه) او را تسبیح می گویند».

- نه تنها آسمانها و زمین وساکنان آنها بلکه: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ «وهیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد اورا می گویند»، فشرده اینکه کائنات شاهد توحید و مصروف تسبیح او هستند و توحید وتسبیح او دین کائنات است.

باز می فرماید: ﴿وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ «ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید»، ازین زمزمه آگاهی ندارید، تا چنانکه باید به تسبیح وثنای آنها پی برید، درحالیکه نغمهٔ توحید و زمزمهٔ حمد وثنای او، جهان هستی را فرا گرفته است، آری مگر آنکه الله تعالی تسبیح این موجودات را به کسانی از بندگانش خواسته باشد، می شنواند، چنانچه در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود – رضی الله عنه- روایت است که او گفت:

«وَلَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ»

یعنی: ما تسبیح گفتن طعام را در حالیکه خورده می شد، می شنیدیم. (۱)

- و اینکه الله تعالی مشرکان را با همهٔ این اعمال قبیح شان مهلت می دهد و درین دنیا عذاب نمی کند، این امر ناشی ازین دوصفتش هست: ﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ۝٤٤﴾ «واقعا او برد و بار و آمرزگار است»، با وجود شرک مشرکان و این نسبت های ناروا و گفتارهای غیر عادلانه، آنها را مهلت می دهد و اگر توبه کنند، البته توبهٔ ایشان را می پذیرد.

مسئلهٔ چهارم: موانع ایمان مشرکان به قرآن و به پیغمبر ﷺ

در آیات گذشته اثبات توحید الوهیت وتقبیح روش خرافی مشرکان و بیان تسبیح همه موجودات بود، حالا درینجا اموری را که مانع ایمان مشرکان به قرآن و به پیغمبر ﷺ گردیده بود، بیان می کند: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا ۝٤٥﴾

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب ، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث: ۳۵۷۹ .

«وهنگامی که تو قرآن را می خوانی، درمیان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، پردۀ نادیدنی قرار می دهیم» که از رسیدن نور قرآن به دل های آنان مانع می شود.

در ﴿حِجَابًا مَّسْتُورًا ﴿٤٥﴾﴾ دو تفسیر است:

اول: اینکه «مَّسْتُورًا» به معنای حایل وساتر است، از قبیل استعمال اسم مفعول در مقام اسم فاعل، به غرض مبالغه است، یعنی حجابی است که شدیدا مانع رویت آنچه می گردد که در برابرش قرار می گیرد، گویا اینکه با پردۀ دیگری پرده شده است، پس این حجاب، مانع آن می شود که دل های شان قرآن را بفهمد و گوش های شان قرآن را به غرض پذیرش بشنود.

دوم: اینکه «مَّسْتُورًا» به معنای پوشیده از دیدگان مردم است، یعنی حجابی است که از جنس حجاب های معروف نیست، بلکه حجابی است که چشمان نمی توانند آن را ببینند، البته آثار آن را می توانند مشاهده کنند، مانند حجاب حسد و کینه و عداوت است که مانع شناخت حقائق و تسلیم دربرابر آن می گردد.

- سپس دو مانع دیگر را ذکر می کند: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ «و بردل های ایشان پردۀ هائی می نهیم تا آن را نفهمند و در گوش های شان سنگینی (ایجاد می کنیم)» تا ندای قرآن را نشنوند، عین همین دو مانع در سورۀ کهف آیۀ (۵۷) ذکر شده است، و درسورۀ فصلت آیۀ (۵) از مشرکان حکایت می کند: ﴿وَقَالُواْ قُلُوبُنَا فِيٓ أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَآ إِلَيْهِ وَفِيٓ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنۢ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَٱعْمَلْ إِنَّنَا عَٰمِلُونَ﴾ «وگفتند: دل های ما در پرده است از آنچه که ما را به سوی آن می خوانی و در گوش های ما سنگینی است و درمیان ما و در میان تو حجاب است (که مانع پذیرش دین تو می گردد) پس تو مصروف کار خود باش وما مصروف کار خویش می باشیم».

- مانع دیگر از ایمان به قرآن و پیغمبر، اعراض ایشان بود، الله می فرماید: ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي ٱلْقُرْءَانِ وَحْدَهُۥ وَلَّوْاْ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾﴾ «و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، پشت می کنند درحالیکه می گریزند».

مشرکان اگر آن عده آیات قرآن را می شنیدند که درآن بیان توحید الوهیت نمی بود، درحیرت فرو می رفتند، چرا که معنای آن را نمی فهمیدند، و اگر آیات مربوط به توحید

الوهیت و ذم شرک و مشرکین را می شنیدند، خشمگین شده فی الفور مجلس را ترک می کردند؛ چنانچه موقف مشرکان در برابر توحید به صورت عموم، در سورهٔ اعراف آیهٔ (۷۰) و در سورهٔ حج آیهٔ (۷۲) و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۴۲) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۴۵) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۱۲) و در سورهٔ مدثر آیهٔ (۵۰) نیز توضیح داده شده است.

- در بعضی اوقات سرداران مشرکان پنهان از قوم خود می آمدند تا به تلاوت پیغمبر ﷺ گوش فرا دهند، و اموری را که عجیب می پنداشتند، مانند توحید الله تعالی و اثبات معاد و قیامت را بشنوند، و از شنیدن این امور تعجب می کردند و سپس یگدیگر را توصیه می کردند که به او ایمان نیاورند که جادو شده است، الله تعالی همین عملکرد مشرکان را درینجا ذکر نموده آنان را تقبیح می کند:

- ﴿نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٤٧﴾ «ما (از همه)بهتر می دانیم که آنان به چه هدفی گوش فرا می دهند هنگامی که به سوی (قرائت) تو گوش فرا می دهند و هنگامی که باهم سرگوشی می کنند، آنگاه که این ستمگاران (به یکدیگر) می گویند: (اگر شما از محمد پیروی کنید) جز از یک مرد دیوانه پیروی نمی کنید»، «مَّسۡحُورًا» جادو شده، یعنی کسی به وسیلهٔ سحر عقل او را مختل ساخته است، لذا چنین سخنان عجیب و غریب می زند، و چند خدا را رد نموده تنها از الله واحد سخن می گوید.

- الله سبحانه در ردّ آنها می گوید: ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ٤٨﴾ «ببین چگونه برای تو مثال ها می زنند، پس (از همین رو) گمراه شدند و نمی توانند (به سوی حق) راهی پیدا کنند».

مقصود از «ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ» اینست که پیغمبر ﷺ را گاهی کاهن و شاعر، و گاهی هم ساحر و مسحور، و سخنانی می گفتند که همه از واقعیت دور و دلیل گمراهی خود آنها بود.

❁❁❁

مطلب چهارم: از آیهٔ (۴۹-۵۸)

پاسخ به شبهات مشرکان در مورد قیامت و بیان ناتوانی معبودان مشرکان

﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا ﴿٤٩﴾ ۞ قُلۡ كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾ أَوۡ
خَلۡقٗا مِّمَّا يَكۡبُرُ فِي صُدُورِكُمۡۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَاۖ قُلِ ٱلَّذِي فَطَرَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ فَسَيُنۡغِضُونَ إِلَيۡكَ
رُءُوسَهُمۡ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَۖ قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَرِيبٗا ﴿٥١﴾ يَوۡمَ يَدۡعُوكُمۡ فَتَسۡتَجِيبُونَ بِحَمۡدِهِۦ
وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٥٢﴾ وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ
كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ﴿٥٣﴾ رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡۖ إِن يَشَأۡ يَرۡحَمۡكُمۡ أَوۡ إِن يَشَأۡ يُعَذِّبۡكُمۡۚ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ
وَكِيلٗا ﴿٥٤﴾ وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَلَقَدۡ فَضَّلۡنَا بَعۡضَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ عَلَىٰ بَعۡضٖۖ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا
﴿٥٥﴾ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ
يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ
مَحۡذُورٗا ﴿٥٧﴾ وَإِن مِّن قَرۡيَةٍ إِلَّا نَحۡنُ مُهۡلِكُوهَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَوۡ مُعَذِّبُوهَا عَذَابٗا شَدِيدٗاۚ كَانَ
ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا ﴿٥٨﴾﴾

ترجمه:

۴۹- وگفتند: آیا هنگامی که ما استخوان هائی (پوسیده) و (اعضای) از هم پاشیده شویم آیا به آفرینش نو برانگیخته خواهیم شد؟

۵۰- بگو: سنگ باشید یا آهن (باشید).

۵۱- یا هر مخلوق دیگری باشید که در دل های تان (از سنگ و آهن) سخت تر می نماید (و از حیات و قابلیت زندگی کاملا دورباشد، در هر صورت الله قادر است که شما را دو باره زنده کند) پس خواهند گفت: چه کسی ما را زنده می گرداند؟ بگو: کسی که نخستین بار شما را آفرید، پس (از روی تعجب) سران خویش را به سوی تو حرکت خواهند داد، و می گویند: این اعاده چه زمانی خواهد بود ؟ بگو: امید است که نزدیک باشد.

۵۲- (این بازگشت) همان روزی است که شما را فرا می خواند، پس او را اجابت می کنید درحالیکه اورا ستایش می کنید وگمان می کنید که (در دنیا) جز اندکی درنگ نکرده اید.

۵۳- و به بندگانم بگو، سخنی بگویند که از همه نیکوتر باشد، یقینا شیطان درمیان آنها نزاع می افگند، زیرا شیطان برای آدمی دشمن آشکار است.

۵۴- پروردگارتان به حال شما خوب دانا است، اگر بخواهد شما را مورد رحمت قرار می دهد و اگر بخواهد شما را عذاب می کند و ما تو را بر ایشان به عنوان مراقب نفرستاده ایم.

۵۵- و پروردگارت دانا است به حال هر کسی که درآسمان ها و در زمین است، و ما بعضی پیغمبران را بر بعضی برتری دادیم و به داوود زبور دادیم.

۵۶- بگو: کسانی را که غیر از الله، معبود (و حاجت روا) می پندارید، بخوانید، پس آنها نمی توانند ضرری را از شما دور کنند و نه می توانند حالت شما را تغییر دهند.

۵۷- آن کسانی را (که مشرکان) به فریاد می خوانند (و عبادت می کنند) آنانکه از همهٔ ایشان مقربتر اند به سوی پروردگار خویش وسیله (تقرب) جستجو می کنند و رحمت او را امیدوار اند و از عذاب او می ترسند، یقینا عذاب پروردگارت شایستهٔ آنست که ازآن حذر کرده شود.

۵۸- وهیچ قریه (و شهری) نیست (که ساکنان آن ستمگار باشند) مگر اینکه ما پیش از روز قیامت آن را نابود می سازیم، یا به عذاب سختی آن را مجازات می کنیم، این وعده (مجازات) در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت گردیده است.

تفسیر:

درین آیات از مطالب زیر بحث شده است:

۱- پاسخ به شبهات منکرین قیامت،

۲- بیان کیفیت دعوت،

۳- ابطال عقیدهٔ مشرکان در مورد عبادت غیر الله،

۴- ابطال عقیدهٔ مشرکان در مورد عبادت غیر الله.

مسئلهٔ اول: پاسخ به شبهات منکرین قیامت

درآیات گذشته مسئلهٔ الوهیت و موانع ایمان مشرکان به قرآن و به پیغمبر ﷺ ذکر شد، اکنون در این آیات قیامت را موضوع بحث قرار داده شبهاتی را که درین باره از سوی مشرکان و منکرین قیامت وارد می شود، جواب می گوید.

- شبهۀ اول ایشان: ﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا ٤٩﴾ «و (مشرکان) گفتند: آیا هنگامی که ما استخوان هائی (پوسیده) و (اعضای) از هم پاشیده شویم آیا به آفرینش نو برانگیخته خواهیم شد؟!».

«رُفَاتا» به معنی «مَرفُوت» یعنی ریزه ریزه شده، از هم پاشیده، و وزن «فُعال» بر مفعول فعل هائی دلالت می کند که معنای تجزئه را افاده می کنند، مانند: «حُطَام» ریزه ریزه، «دُقَاق»، آرد شده، «جُذَاذ» قطعه، قطعه، و «فُتَات»، ریزه های چیزی.

مقصود مشرکان اینست بعد از آنکه انسان کاملا تحلیل شود، واستخوان های پوسیده واعضای از هم پاشیدۀ مبدل به خاک او، هرگز قابل حیات نمی باشند، چنانکه در سورۀ ق آیۀ (۳) از آنها نقل قول می کند: ﴿أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗاۖ ذَٰلِكَ رَجۡعُۢ بَعِيدٞ﴾ «(گفتند) آیا هنگامی که بمیریم وخاک گردیم (باز گردانده می شویم)؟ این باز گشت دور از واقعیت است».

در سورۀ مومنون آیۀ (۳۵-۳۷، ۸۲-۸۳) و در سورۀ سجده آیۀ (۱۰) و در سورۀ یس آیۀ (۷۸) و در سورۀ نازعات آیۀ (۱۰-۱۲) نیز شرح و بیان همین شبهۀ مشرکان است.

- الله سبحانه پیغمبر خود را دستور می دهد که چنین جواب گوید: ﴿قُلۡ كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا ٥٠ أَوۡ خَلۡقٗا مِّمَّا يَكۡبُرُ فِي صُدُورِكُمۡۚ﴾ (برای ایشان) «بگو: سنگ باشید یا آهن یا هر مخلوق دیگری باشید که در دل های تان (نسبت به سنگ و آهن) سخت تر می نماید»، مانند آسمان و زمین و کوه ها که از قابلیت زندگی کاملا بعید به نظر می رسند، در هر صورت الله قادر است که شما را دو باره زنده کند ؛ اینکه سنگ یا آهن یا هر مخلوقی که از قابلیت حیات فاصلۀ بیشتر دارد، این امری است که در نظر شما چنین می نماید، اما در پیشگاه قدرت او، تفاوتی وجود ندارد، هرچه باشید، بازهم بازگشت تان به سوی زندگی حتمی است.

همین نوع اعتراض و شبهۀ مشرکان در سورۀ نازعات آیۀ (۱۰-۱۳) نیز مذکور است.

- شبهۀ دوم مشرکان در بارۀ قیامت: ﴿فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَاۖ﴾ «پس خواهند گفت: (اگر ماقبول کنیم که استخوان های پوسیدۀ از هم متلاشی شده، قابلیت بازگشت به سوی حیات را دارند) چه کسی ما را زنده می گرداند؟» زیرا بر گرداندن حیات به سوی استخوان های پوسیده، یک امر بسیار غیر ممکن بنظر می رسد.

- جواب می گوید: ﴿قُلِ ٱلَّذِي فَطَرَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ﴾ «بگو: آنکه نخستین بار شما را آفرید» همان ذات است که شما را دو باره زنده می کند، بلکه این آفرینش دوم نسبت به آفرینش اول سهل تر است.

همین نوع شبهۀ مشرکان همراه با جوابش در سورۀ یس آیۀ (۷۸-۷۹) مذکور است.

- شبهۀ سوم مشرکان در بارۀ قیامت به زمان اعاده تعلق دارد: ﴿فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ﴾ «پس (از روی تعجب) سران خویش را به سوی تو حرکت خواهند داد، و می گویند: این اعاده چه زمانی خواهد بود؟».

«يُنْغِضُونَ» حرکت می دهند، یعنی به غرض استهزاء سرهای شان را حرکت می دهند و به همین ترتیب «مَتَىٰ هُوَ» گفتن ایشان نیز به غرض تمسخر و انکار از قیامت است.

- الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که چنین جواب بگوید: ﴿قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ۝٥١﴾ «بگو: امید است که نزدیک باشد»، زیرا عمر این جهان هر قدر که باشد، بازهم در برابر زندگی جهان آخرت، جز لحظۀ بیش نیست، چنانکه در سورۀ شوری آیۀ (۱۷) می گوید: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ «و تو چه دانی، شاید قیامت نزد یک باشد».

- در آیۀ بعدی بدون آنکه تاریخ وقوع قیامت را بیان کند، بعضی خصوصیات آن روز را ذکر می کند: ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۝٥٢﴾ «(این بازگشت) همان روزی است که شما را فرا می خواند، پس او را اجابت می کنید در حالیکه اورا ستایش می کنید وگمان می کنید که (در دنیا و یا در برزخ) جز اندکی درنگ نکرده اید».

در آن وقت همه منقاد و فرمان بردار می شوند و او را حمد وثنا می گویند ولی چون آوان عمل را از دست داده اند، لذا این حمد و استجابت برای ایشان سود نمی بخشد.

و زمان توقف خود را بسیار کم تصور می کنند، چنانکه در یک موقف، زمان توقف خود را ده روز، طوری که در سورۀ طه آیۀ (۱۰۳) ذکر است، و در موقف دیگر آن را یک روز، چنانکه درآیۀ (۱۰۴) سورۀ طه ذکر است، و در موقف دیگر قیامت، مدت بقای خود را در دنیا، مقدار یک پگاه یا یک بیگاه قرار می دهند، طوری که در سورۀ نازعات آیۀ (۴۶)، است و زمانی هم، بقای خود را در دنیا یک ساعت قرار می دهند، چنانکه در سورۀ یونس آیۀ (۴۵) و در سورۀ روم آیۀ (۵۵) ذکر شده است.

مسئلۀ دوم: بیان کیفیت دعوت

بعد ازآنکه در آیات پیشین شبهات مشرکین را در مورد توحید الوهیت و در مورد مبدأ و معاد رد نمود، برای ابطال شرک در آیۀ (۴۲) و برای اثبات معاد در آیۀ (۵۱) همین سوره، برهان قاطع ذکر کرد، به پیغمبر ﷺ دستور می دهد که شیوۀ گفتار را به مؤمنان بیاموزاند:

﴿ وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا۟ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ﴾ «و به بندگانم بگو، سخنی بگویند که از همه نیکوتر باشد و از سخنان زشت و زننده و همچنین از سخنانی که منفعت دنیوی و اخروی را در پی نداشته به ضرر شان باشد، خود داری کنند.

جملهٔ {يَقُولُوا۟ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ} عام است، هر نوع سخن را در بر می گیرد، چه در امور زندگی باشد و چه در امور دعوت، بندهٔ مسلمان در همه موارد، باید بهترین سخن را بگوید، و از سخنان قبیح و زشتی که سبب اذیت دیگران و خشم الهی گردد، بپرهیزد و سخن نیک همیشه تأثیر مثبت دارد، و سخن زشت و بد همیشه ضرر و زیان را در پی دارد، به همین سبب الله تعالی در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۵) می فرماید: ﴿ ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ﴾ «به سوی دین پروردگارت به حکمت و موعظهٔ نیکو دعوت بده و باآنها به شیوهٔ نیکو مناظره وگفتگو کن».

- در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۴۶) می گوید: ﴿ وَلَا تُجَٰدِلُوٓا۟ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ﴾ «وبا اهل کتاب جز به شیوهٔ نیکو، مناظره و گفتگو مکنید».

سپس علت دستور به گفتار نیکو را بیان می کند: ﴿ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡ ﴾ «زیرا شیطان در میان آنها نزاع می افگند» در صورت استعمال کلمهٔ خشونت آمیز و زشت، برای فساد شیطان فرصت مناسبی پیدا می شود.

- باز علت نزاع افگندن شیطان را یاد آور می شود: ﴿ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ۝٥٣ ﴾ «زیرا شیطان برای انسان دشمن آشکار است».

در سورهٔ فاطر آیهٔ (۶) می گوید: ﴿ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ﴾ «شکی نیست که شیطان دشمن شما است و شما هم او را دشمن بگیرید»، و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲۷) و در سورهٔ حشر آیهٔ (۱۶-۱۷) از شدت خطر شیطان تذکر داده شده است.

- سپس الله سبحانه مشرکان را مخاطب نموده می فرماید: ﴿ رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡۖ إِن يَشَأۡ يَرۡحَمۡكُمۡ أَوۡ إِن يَشَأۡ يُعَذِّبۡكُمۡ ﴾ «پروردگارتان به حال شما خوب دانا است، اگر بخواهد شما را مورد رحمت قرار می دهد و اگر بخواهد شما را عذاب می کند» پس کسی که شایستگی رحمت الهی را دارد، همانست که او را به پذیرفتن ایمان توفیق می دهد و از عذاب دوزخ نجات می یابد و کسی که مستحق رحمت الهی نباشد، برایش توفیق هدایت را نصیب نمی کند و کافر می ماند و کافر می میرد و در نتیجه گرفتار عذاب دوزخ می گردد.

- باز وظیفۀ پیغمبر را تعیین می کند: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا ۝٥٤﴾ «و ما تو را بر ایشان به عنوان مراقب نفرستاده ایم» بلکه وظیفۀ تو تنها ابلاغ است، اما هدایت و گمراهی به دست الله تعالی است و مسئولیت اعمال مردم را نداری.

مسئلۀ سوم: ابطال عقیدۀ مشرکان در بارۀ رسالت

مشرکان می گفتند: پیغمبر باید از میان فرشتگان انتخاب شود، یا از سرمایه داران، اما اینکه یتیم ابوطالب به حیث پیغمبر فرستاده شود، این خیلی بعید است، پس الله سبحانه در رد این گفتار آنها می گوید: ﴿وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «و پروردگارت دانا است به حال هر کسی که درآسمانها و در زمین است»، پس او برای نبوت کسی را انتخاب می کند که اهلیت داشته باشد.

{فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ} رد به این سخن مشرکان است که گفتند: ﴿لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ (سورۀ فرقان آیۀ ۲۱) «چرا (برای ادای وظیفۀ رسالت) برما ملائکه فرود آروده نشد؟»

وذکر ﴿وَٱلۡأَرۡضِ﴾ رد به این سخن مشرکان است که می گفتند: ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ﴾ (سورۀ زخرف آیۀ ۳۱) «چرا این قرآن بر یک مرد بزرگی ازین دو شهر فرود آورده نشد»؟ مراد از «رجل عظیم» شخص سرمایه دار، و مراد از «ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ» شهر مکه و طائف است.

مقصود شان این بود که مستحق رسالت یا فرشتگان اند و یا سرمایه داران، پس الله تعالی بر آنها رد نمود که تعیین اینکه چه کسی باید پیغمبر باشد، به دست شما نیست، بلکه این تنها و تنها به ارادۀ الله تعالی مربوط است و کسی را که شایستگی این مقام را دارد او بهتر می داند.

- سپس می افزاید: ﴿وَلَقَدۡ فَضَّلۡنَا بَعۡضَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ «و ما بعضی پیغمبران را بر بعضی برتری دادیم»، مثلا ابراهیم را به خلیل الله شدن و موسی را به کلیم الله شدن و محمد-صلی الله علیه وسلم- را به مقام خاتمیت و به قرآن و إسراء ومعراج، برتری دادیم.

وهمچنین «رسل» را بر انبیاء و پیغمبران «اولو العزم» را که در سورۀ احزاب آیۀ (۷) و در سورۀ شوری آیۀ (۱۳) مذکور اند برسائر انبیاء برتری داده و رسول الله ﷺ را بر همه پیغمبران اولو العزم برتری داده است، و این همه تفضیل و برتری طبق همان معیارهایی است که الله تعالی خودش می داند.

- سپس یک نمونه از تفضیل پیغمبران را ذکر مـی کنـد: ﴿وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾﴾ «و بـه دواد زبور دادیم»، سبب تخصیص دواد علیه السلام ازمیان سائر پیغمبران بنا بر چنـد سـبب است:

۱- در داود علیه السلام خصوصیات متعددی جمع شـده بـود، مانـنـد رسـالت، خطابـت، خلافت، پادشاهی و قضا.[1]

۲- اینکه در زبور داود از حکومت صالحان خبر داده شده است که مصداقش محمـد ﷺ و اصحاب کرام است، چنانکه در سورۀ أنبیاء آیة (۱۰۵) مـی گویـد: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ﴾ «وحقا که ما در زبور، بعـد از تـورات نوشـته بودیم که زمین را بندگان نیک من به میراث می گیرند».

۳- سبب دیگر اینست که داود علیه السلام یک چوپان بود و در پرتاب سنگ از قـدرت و مهارت عالی برخوردار بود، هنگامی که او در جنگ، پادشاه ظالم و مقتدر به نام جالوت را بـه قتل رساند، الله برایش نبوت داد، و او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزیـد، الله تعـالی او را از چوپانی به مقام نبوت و پادشاهی رساند.

مسئلۀ چهارم: ابطال عقیدۀ مشرکان در مورد عبادت غیر الله

مشرکان بدین عقیده بودند که ما اهلیت آن را نداریم کـه بـدون واسـطه الله سـبحانه را عبادت کنیم و ازوی چیزی تقاضا وطلب کنیم پس لازم است که مقربین بارگاه الهی از قبیـل فرشتگان و اولیا را بپرستیم، تا آنها وسیلۀ حصول حاجات ما شوند، چنانچه آنهـا بـه همـین غرض تمثال های برخی از صالحان را ساختند و آنان را عبادت کردند.

و بیشتر نصاری مسیح عليه السلام و مریم علیها السلام و یهود عزیر را - نیز به همـین اسـاس- عبادت می کردند و برخی از قبائل عرب«جن» را و گروهی ملائکه را می پرستیدند.

پس الله سبحانه برای ابطال این عقیدۀ خرافی چنین مـی گویـد: ﴿قُلِ ٱدْعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾﴾ «بگو: کسـانی را کـه غیـر از الله، معبـود (و حاجت روا) می پندارید، بخوانید، پس آنها نمی توانند ضرری را از شما دور کننـد و نـه مـی توانند حالت شما را تغییر دهند» چرا که آنها خود محتاج اند، پس چگونه می توانند مشـکل دیگران را حل کنند.

۱- فتح الرحمن كشف مايلتبس في القرآن ص: ۲۳۵.

بیان همین موضوع در سورۀ فرقان آیۀ (۳) و در سورۀ سبأ آیۀ (۲۲) و در سورۀ فاطر آیۀ (۱۳-۱۴) و در سورۀ زمر آیۀ (۳۸) نیز ملاحظه شود.

- سپس احتیاج آن معبودان را به سوی پروردگار چنین بیان می کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ﴾ «آن کسانی را (که مشرکان) به فریاد می خوانند (و عبادت می کنند) آنانکه از همۀ ایشان مقرب تر اند به سوی پروردگار خویش وسیلۀ (تقرب) جستجو می کنند و رحمت او را امیدوار اند و از عذاب او می ترسند».

- «أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ» بدل بعض است از ضمیر «يَبۡتَغُونَ» و کلمۀ «أيّ» موصوله است، و معنی آیه چنین است: «آنکه از ایشان به الله بیشتر نزدیک است، به سوی او بیشتر تقرب می جوید» یعنی هرچقدر مقام شان بالا رود به همان اندازه طاعت و عبادت شان برای الله تعالی بیشتر می گردد، پس حال کسانی که مرتبۀ ایشان پائین تر است، چگونه خواهد بود.

یا مطلب آیه اینست که آنها هر کدام می کوشند تا در تقرب پروردگار بر یکدیگر سبقت جویند؛ پس کسانی که خودشان به سوی الله تقرب می جویند و در تقرب جستن بریکدیگر سبقت می گیرند و محتاج و نیازمند رحمت الهی باشند چگونه می توانند معبود قرار گیرند؟!

در بارۀ نزول این آیه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفت: این آیه در بارۀ گروهی از مردم عرب نازل شده است که اشخاصی از جن را عبادت می کردند، پس جن ها اسلام آوردند، و انسان هائی که آنها را پرستش می کردند، از اسلام آن جن ها خبر نداشتند، پس این آیه ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ نازل شد.[1]

- باز برای خوف آنها علت ذکر می کند: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ «یقینا عذاب پروردگارت شایستۀ آنست که ازآن حذر کرده شود».

- درجملۀ ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا﴾ اشارتاً تهدید برای مشرکان است که اگر از شرک شان برنگردند، عذاب شدید الهی آنها را فرا خواهد گرفت، اکنون از وقوع همان عذاب خبر می دهد: ﴿وَإِن مِّن قَرۡيَةٍ إِلَّا نَحۡنُ مُهۡلِكُوهَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَوۡ مُعَذِّبُوهَا عَذَابٗا شَدِيدٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب (أولئک یدعون یبتغون ...) حدیث: ۴۷۱۵ ، صحیح مسلم، کتاب التفسیر، باب (أولئک یدعون یبتغون ...) حدیث: ۷۷۴۲ .

﴿الْكِتَٰبِ مَسْطُورًا ۝٥٨﴾ «وهیچ قریه (و شهری) نیست (که ساکنان آن ستمگار باشند) مگر اینکه ماپیش از روز قیامت آن را نابود می سازیم، یا به عذاب سختی آن را مجازات می کنیم این وعده (مجازات) در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت گردیده است».

مقصود از «قَرْيَةٍ» قریۀ ظالمه است، و «قَرْيَةٍ» موصوف است و صفتش نظر به دلالت سیاق حذف شده است.

و مطلبی که درین آیه بیان شده است، آیات زیادی بر آن دلالت دارد، ازآن جمله در سورۀ هود آیۀ (۱۰۲) و سورۀ قصص آیۀ (۵۹).

❁❁❁

بخش سوم: (از آیۀ ۵۹-۷۷) این آیات در سه مقصد تفسیر می شود.

مقصد اول: (از آیۀ ۵۹-۶۵) حکمت ارسال معجزات و تسلی برای پیغمبر ﷺ

﴿وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرْسِلَ بِٱلْأَيَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلْأَوَّلُونَۚ وَءَاتَيْنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبْصِرَةً
فَظَلَمُوا۟ بِهَاۚ وَمَا نُرْسِلُ بِٱلْأَيَٰتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ۝٥٩ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِۚ وَمَا جَعَلْنَا
ٱلرُّءْيَا ٱلَّتِىٓ أَرَيْنَٰكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلْمَلْعُونَةَ فِى ٱلْقُرْءَانِۚ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَٰنًا
كَبِيرًا ۝٦٠ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ
طِينًا ۝٦١ قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِى كَرَّمْتَ عَلَىَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ
ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلًا ۝٦٢ قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا ۝٦٣
وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ
وَٱلْأَوْلَٰدِ وَعِدْهُمْۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ۝٦٤ إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌۚ
وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ۝٦٥﴾

ترجمه:

۵۹- و هیچ چیزی ما را از فرستادن معجزات باز نداشت، جز اینکه پیشینان (بعد از دیدن معجزات) آنها را تکذیب کردند (پس ما آنها را هلاک کردیم) و (ازآن جمله) ما به قوم ثمود ماده شتری را که معجزۀ روشنی بود، دادیم پس ایشان به آن کفر ورزیدند (و آن شتر را هلاک کردند، پس ما آنها را نیست و نابود کردیم) وما معجزه ها را جز برای بیم دادن نمی فرستیم.

۶۰- و به یاد آور هنگامی را که برایت گفتیم: یقینا پروردگارت مردم را (به علم و قدرت) احاطه کرده است وآن دیداری را که در (شب معراج) برایت نشان دادیم، جز آزمایش برای مردم قرار ندادیم و درخت نفرین شده ای را که در قرآن مذکور است (جز وسیلۀ آزمایش قرار ندادیم) و ما ایشان را (به انواع تخویفات دنیا وآخرت) بیم می دهیم، پس بیم دادن ما جز بر سرکشی بزرگ شان، نمی افزاید.

۶۱- و(بیاد آور) زمانی را که برای ملائکه گفتیم: به سوی آدم سجده کنید، پس جز ابلیس همه سجده کردند، گفت: آیا برای کسی سجده کنم که از گِل آفریده ای؟!

۶۲- شیطان گفت: به من خبر ده، آیا این همان کسی است که او را برمن برتری داده ای؟ اگر تا روز قیامت مرا مهلت دهی، البته همه اولاد او را جز اندکی ریشه کن خواهم کرد.

۶۳- (الله) گفت: برو، پس هر کس از ایشان تو را پیروی کند، پس یقینا دوزخ سزای فراوان شما است.

۶۴- و از ایشان هر کسی را که می توانی به آواز خویش (به سوی معاصی) تحریک کن و لشکر سوار و پیادۀ خود را بر ضد آنان بشوران و با ایشان در مال ها و فرزندان شان شریک شو وآنها را وعده (دروغ) بده وشیطان مردمان را جز فریب وعده نمی دهد.

۶۵- یقینا تو بر بندگان مخلص من هیچ تسلطی نداری، وهمین کافی است که پروردگارت حافظ وحامی (بنده گان مخلص خود) باشد.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- پاسخ به پیشنهاد های مشرکان در مورد رسالت،

۲- تسلی برای پیغمبر - صلی الله علیه وسلم،

۳- حکمت معجزۀ اسراء و "شجره ملعونه" مذکور در قرآن،

۴- بیان خود داری شیطان از سجده برای آدم عليه السلام و دشمنی او با بنی آدم.

موضوع اول: پاسخ به پیشنهادهای مشرکان در مورد رسالت

مشرکان از رسول الله- صلی الله علیه وسلم- معجزۀ های مختلف درخواست می کردند، چنانکه در سورۀ أنبیاء آیۀ (۵) از آنها حکایت می کند: ﴿فَلْيَأْتِنَا بِـَٔايَةٍ كَمَآ أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ﴾ «پس باید معجزه ای برای ما بیاورد همانگونه که پیغمبران پیشین با معجزه ها فرستاده شدند»، ودر آیۀ (۹۰-۹۳) همین سورۀ إسراء، مطالبات آنها با تفصیل ذکر شده است.

- پس الله سبحانه در جواب آنها می گوید: ﴿وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرْسِلَ بِٱلْـَٔايَـٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلْأَوَّلُونَ﴾ «و هیچ چیزی ما را از فرستادن معجزات باز نداشت، جز اینکه پیشینان (بعد از دیدن معجزات) آنها را تکذیب کردند». و درنتیجۀ این تکذیب ما آنها را هلاک کردیم، چون سنت الهی همینطور است که هر قومی که مطالبۀ معجزه کرده اند و بعد از ارائه آن ایمان نیاوردند، الله تعالی آنها را نیست و نابود کرده است، البته ارادۀ الله تعالی در بارۀ امت محمد- صلی الله علیه وسلم- چنین است که آنها را به عذاب همه گیر هلاک نکند.

مقصود از «أَن نُّرْسِلَ بِٱلْـَٔايَـٰتِ» معجزه های است که قریش مطالبه نموده بودند.

- سپس الله سبحانه یک نمونه از اقوامی را که مطالبۀ معجزه نمودند و بعد ازآمدن معجزه به آن کافر شدند، ذکر می کند: ﴿وَءَاتَيْنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا۟ بِهَا﴾ «و ما به قوم ثمود ماده شتری را که معجزۀ روشنی بود، دادیم پس ایشان به آن کفر ورزیدند»، و آن را هلاک کردند، پس ما آنان را نیست و نابود کردیم.

- کیفیت ظلم ثمود به معجزه، در سورۀ اعراف آیۀ (۷۷)، سورۀ قمر آیۀ (۲۹) وسورۀ شمس آیۀ (۱۴) توضیح داده شده است.

و در بارۀ نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او گفت:

«سَأَلَ أَهْلُ مَكَّةَ النَّبِيَّ -صلی الله علیه وسلم- أَنْ يَجْعَلَ لَهُمُ الصَّفَا ذَهَباً وَأَنْ يُنَحِّيَ الْجِبَالَ عَنْهُمْ فَيَزْرَعُوا، فَقِيلَ لَهُ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَسْتَأْنِيَ بِهِمْ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُؤْتِيَهُمُ الَّذِي سَأَلُوا فَإِنْ كَفَرُوا أُهْلِكُوا كَمَا أَهْلَكْتُ مَنْ قَبْلَهُمْ. قَالَ: «لاَ بَلْ أَسْتَأْنِي بِهِمْ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الآيَةَ (وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلاَّ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً)»

«اهل مکه از پیغمبرﷺ خواستند که کوه صفا را برایشان طلا بگرداند و کوه ها را از مکه دور کند، تا (در جایش) زراعت کنند، پس برای پیغمبرﷺ گفته شد : اگر خواسته باشی به ایشان انتظار کن، و اگر خواسته باشی آنچه که می خواهند، برایشان بده، ولی اگر کافرشدند،

همه هلاک خواهند شد چنانکه امت های پیشین را هلاک کردم، - پیغمبرﷺ - فرمود: بلکه (ایمان) آنها را انتظار می کشم، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالآيَاتِ...». (۱)

در روایت دیگر آمده است که هنگامی که قریش چنین مطالبه نمودند، جبرئیل نزد پیغمبرﷺ آمد و گفت: «إِنَّ رَبَّكَ عَزَّ وَجَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلاَمَ وَيَقُولُ: إِنْ شِئْتَ أَصْبَحَ لَهُمُ الصَّفَا ذَهَباً، فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُمْ عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لاَ أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ، وَإِنْ شِئْتَ فَتَحْتُ لَهُمْ بَابَ التَّوْبَةِ وَالرَّحْمَةِ. قَالَ:«بَلْ بَابُ التَّوْبَةِ وَالرَّحْمَةِ»

« پروردگارت برایت سلام می گوید، و می گوید : اگر خواسته باشی، کوه صفا برای ایشان طلا می گردد، اما اگر کسی از ایشان بعد ازآن کافر شود، او را چنان عذاب می کنم که هیچ یک از جهانیان را چنین عذاب نکرده ام، و اگر خواسته باشی، دروازۀ توبه و رحمت را به روی شان می گشایم، (پیغمبرﷺ) فرمود: بلکه دروازۀ توبه و رحمت را (می خواهم که گشوده باشد)». (۲)

- سپس فلسفۀ ارسال معجزه های پیشنهادی را یاد آور می شود: ﴿وَمَا نُرۡسِلُ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّا تَخۡوِيفٗا ۝٥٩﴾ «و ما معجزه ها را جز برای بیم دادن نمی فرستیم»، پس کسانی که نترسند، و ایمان نیاورند تحت عقاب الهی قرار می گیرند.

فائده: معجزات انبیا بر سه نوع است:

نوع اول: معجزاتی است که برای تصدیق دعوای پیغمبر و وسیلۀ ایمان مومنان می باشد، این نوع معجزه، مثالهای فراوانی دارد.

نوع دوم: معجزاتی است که تنها برای امتحان وآزمایش است مانند معجزۀ إسرا ومعراج، انکار ازین دو نوع معجزه باعث فوریت عذاب نیست.

۱- مسند احمد، حدیث: ۲۳۳۳ ، شیخ ارناووط در تحقیق مسند احمد، سند این حدیث را بر شرط شیخین صحیح قرار داده است، و شیخ البانی در صحیح سیرت نبوی نیز این روایت را صحیح گفته است.

۲- مسند احمد، حدیث: ۲۱۶۶ ، شیخ شعیب ارناووط در تحقیق مسند احمد، سند این حدیث را بر شرط امام مسلم صحیح قرار داده است، و شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الصحيحة ، حدیث: ۳۳۸۸ ، آنرا صحیح گفته است.

نوع سوم : معجزه هائی است که از سوی کفار پیشنهاد می شود، نزول چنین نوع معجزه خاص برای تخویف است، در تاریخ انبیاء چنین معجزه ها زیاد بوده است که کفار، معجزه های مخصوصی را از ایشان در خواست نمودند، هنگامی که معجزه برای ایشان آمد، انکار کردند و در نتیجه هلاک شدند، پس ثابت شد که انکار از چنین آیات و معجزات سبب نزول عذاب ریشه کن کننده می گردد.

موضوع دوم: تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم:

هنگامی که مطالبهٔ مشرکان در بارهٔ معجزات، برآورده نشد، مشرکان پیغمبر ﷺ را تکذیب کردند، و این تکذیب آنان سبب اندوه و حزن پیغمبر اسلام ﷺ می گردید، پس الله سبحانه پیغمبر خود را در برابر این لجاجت مشرکان تسلی می دهد که تو مطمئن باش که الله ناصر تو است: ﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِ ﴾ «و به یاد آور هنگامی را که برایت گفتیم: یقینا پروردگارت مردم را (به علم و قدرت) احاطه کرده است»، پس آنها هیچ گاه بدون ارادهٔ الله نمی توانند کاری کنند و یا به تو ضرری برسانند لذا تو اندوه را به خود راه مده.

موضوع سوم: حکمت معجزهٔ إسراء و«شجرهٔ ملعونه» مذکور در قرآن

- در آیهٔ قبلی ذکر نمود که معجزه ها را به غرض تخویف می فرستیم، حالا درینجا به سوی معجزهٔ «إسراء» اشاره نموده حکمت آن را بیان می کند: ﴿ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ ﴾ «وآن دیداری را که در (شب معراج) برایت نشان دادیم، جز آزمایش برای مردم قرار ندادیم»، یعنی چیزهائی را که در شب إسراء برایت نشان دادیم، بیان آن چیزها به مردم، از اسباب آزمایش ایشان بود.

عطف این جمله، به جملهٔ ﴿وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرۡسِلَ بِٱلۡأٓيَٰتِ﴾ است، و جمله هائی که در میان ذکر شده، جمله های معترضه است.

مقصود از «ٱلرُّءۡيَا» درین آیه، رؤیای خواب نیست، بلکه دیدار با چشم است، دلیلش اینست که الله تعالی آن را درین آیه «فِتۡنَةٗ» یعنی سبب آزمایش قرار داده است، چون اگر این واقعه یک «رؤیای» خواب می بود، هیچ گاه وسیلهٔ آزمایش نمی شد و نه به سبب آن

کسی مرتد می شد، چرا که دیدن چنین چیزی در خواب امر خارق العاده نیست بلکه انسان های زیادی هستند که بهشت و دوزخ را در خواب می بینند.

دلیل دیگر اینست که هر گاه اگر واقعۀ إسراء، واقعۀ خواب می بود، معجزه نمی شد و نه بر نبوت محمدﷺ دلالت می داشت، چون هر کسی در خواب می بیند که در یک لحظه از یک گوشۀ دنیا، به گوشه دیگر رفته است.

لذا حقیقت و واقعیت همین است که واقعۀ إسراء، واقعۀ ای بود که پیغمبرﷺ با روح و جسدش از مکه به بیت المقدس و ازآنجا به آسمانها رفت و از این معجزه به «رؤیا» به خاطری تعبیر نمود که وقوع آن در شب صورت گرفته بود.

- بعد ازآن حکمت ذکر «شجرۀ ملعونه» را یاد آور می شود: ﴿وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ «و درخت نفرین شدۀ را که در قرآن مذکور است»، جز وسیلۀ آزمایش برای مردم قرار ندادیم؛ مراد از «شجرۀ ملعونه» درخت زقوم است، چنانکه در سورۀ دخان می گوید: ﴿إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ۝٤٣ طَعَامُ ٱلۡأَثِيمِ ۝٤٤﴾ «یقینا درخت زقوم خوراک گنهگاران است»، و در سورۀ صافات آیۀ (۶۴) می گوید: ﴿إِنَّهَا شَجَرَةٞ تَخۡرُجُ فِيٓ أَصۡلِ ٱلۡجَحِيمِ﴾ «آن درختی است که در قعر دوزخ می روید».

وجه آزمایش در ذکر این درخت در دوزخ، اینست که درخت در زمین می روید نه درمیان آتش، پس اوصاف آن درخت، سبب طعن و باعث شک وتردید مشرکان گردید، ازین وجه ذکر این درخت را در قرآن و معجزۀ إسراء را در آغاز این سوره، یک آزمایش برای مردم قرار داد.

در کتب تفسیر و سیرت آمده است که هنگامی که پیغمبرﷺ بعد از برگشتش از معراج، برای مردم بیان داشت که او بهشت و دوزخ را دیده و در دوزخ درخت «زقوم» را دیده است، مردم ایشان را تکذیب کردند، و ابوجهل - لعنه الله - گفت: برای ما خرما و مسکه بیاورید (پس هنگامی که برایش مسکه و خرما آوردند) به خوردن ازآن هردو پرداخته گفت: «تَزَقَّمُوا، فَلاَ نَعْلَمُ الزَّقُّومَ غَيْرَ هَذَا» شما هم این «زقوم» را بخورید، و جز این زقوم دیگری را نمی شناسیم».

تفسیر «شجرۀ ملعونه» به زقوم از ابن عباس رضی الله عنهما، مسروق، ابو مالک، حسن بصری و دیگر ائمۀ تفسیر نیز روایت شده است.

و این درخت را بدان سبب ملعون خواند که چون آن قعر دوزخ می روید و دوزخ مکان لعنت است و از رحمت الله دور است، یا بدین سبب معلون گفته شده است که کسانی که ازین درخت می خورند ملعون اند، درین صورت این درخت موصوف به صفت خورنده اش وصف شده است.

اما اینکه مقصود از «شجرهٔ ملعونه» بنو امیه باشد، این از جملهٔ افتراءات رافضه است و روایتی که درین مورد در برخی کتب ذکر شده است، حدیث موضوع و دروغین است که به غلط به سوی پیغمبر اکرم ﷺ نسبت شده است. (۱)

- سپس اضافه می کند: ﴿وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَٰنًا كَبِيرًا ۝٦٠﴾ «و ما ایشان را (به انواع تخویفات دنیا وآخرت) بیم می دهیم، پس بیم دادن ما جز بر سرکشی بزرگ شان، نمی افزاید»، چرا که دل های آنان آمادهٔ پذیرش حق نیست، لذا تخویف ایشان، به کفر و طغیان شان می افزاید.

موضوع چهارم: بیان خود داری شیطان از سجده برای آدم ؊ و دشمنی او با بنی آدم

درینجا به غرض تسلی رسول الله ﷺ قصهٔ آدم ؊ را ذکر می کند، تا برای پیغمبر ﷺ واضح سازد که درین محنت، تو تنها نیستی، بلکه کافهٔ انبیاء از سوی دشمنان شان به انواع مصیبت ها مبتلا شده اند، ازآن جمله آدم؊ که به سبب ابلیس به مصایب وتکالیف سختی روبرو شد.

- می فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ﴾ «و(بیاد آور) زمانی را که برای ملائکه گفتیم: به سوی آدم سجده کنید، پس جز ابلیس همه سجده کردند»، و از سجده کردن به سوی آدم استکبار نمود.

- و شیطان علت استکبارش را چنین بیان کرد: ﴿قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ۝٦١﴾ «گفت: آیا برای کسی سجده کنم که از گِل آفریده ای ؟!»، در حالیکه عنصر و مادهٔ تخلیق من که آتش است، نسبت به گِل و خاک برتر است و هرچیز تابع اصل خود می باشد، پس طوری که اصل من نسبت به اصل آدم برتری دارد، من نیز بر آدم فوقیت و برتری دارم، و مقتضای

۱- حافظ ابن کثیر رحمه الله گفته است: در سند این حدیث محمد بن الحسین بن زبالة و شیخش عبد المهیمن بن عباس قرار دارد که هر دوی ایشان شدیدا ضعیف هستند و به همین خاطر شیخ البانی رحمه الله این حدیث را «باطل» قرار داده است.

قیاس این است که آدم مرا سجده کند، نه که من اورا سجده کنم و من برخلاف قیاس کار نمی کنم، چنانکه در سورهٔ ص از او حکایت می کند: ﴿قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ۝٧٦﴾ «گفت: من از آدم بهترم، زیرا مرا از آتش آفریدی وآدم را از گل آفریده ای».

و هنگامی که در برابر این سرکشی اش مطرود و راندهٔ درگاه الهی شد، چنین گفت:

- ﴿قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِى كَرَّمْتَ عَلَىَّ﴾ «شیطان گفت: به من خبر ده، آیا این همان کسی است که او را برمن برتری داده ای؟» درحالیکه اصل من نسبت به اصل او برتر است.

- سپس سوگند دشمنی با فرزندان آدم را یاد کرد: ﴿لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلًا ۝٦٢﴾ «اگر تا روز قیامت مرا مهلت دهی، البته همه اولاد او را جز اندکی گمراه خواهم کرد»، و لگام وسوسه را به دهان شان خواهم زد و افسار شان در دست من خواهد بود.

«لَأَحْتَنِكَنَّ» به دهان شان لگام می زنم، از «احتناک» مشتق است که به معنای نهادن لگام در «حَنَک» یعنی در دهان اسپ است، مقصودش اینست که همهٔ ایشان را گمراه می سازم.

- الله سبحانه مطالبهٔ مهلت او را تا روز قیامت پذیرفت و به او وکسانی که از وی پیروی می کنند، چنین بیم داد: ﴿قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا ۝٦٣﴾ «(الله) گفت: برو، پس هر کس از ایشان تو را پیروی کند، پس یقینا دوزخ سزای فراوان شما است».

- بعد ازآنکه الله تعالی او را مهلت داد، در انجام دادن چهار نوع فعالیت آزادش گذاشت:

۱- ﴿وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ﴾ «و از ایشان هر کسی را که می توانی به آواز خویش (به سوی معاصی) تحریک کن»، و این آواز، آواز خواندن ها و موسیقی و نوحه و اشعار عشق آمیز و آواز دعوتگران فساد وفتنه و آواز دعوتگران شرک و بدعت همه را شامل است، «اِسْتَفزِزْ» : فریب بده، و تحریک کن.

۲- ﴿وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ﴾ «و لشکر سوار و پیادهٔ خود را بر ضد آنان بشوران» هرکسی که به سوی معاصی وکارهای خلاف شرع، سوار یا پیاده حرکت می کند او از عساکر ابلیس است. «خَیل» دو معنی دارد: یکی به معنی اسپ، و دوم به معنی اسب سواران.

و «﴿وَرَجِلِكَ﴾» به دو قرائت خوانده شده است: یکی «رَجْل» به معنی لشکر پیاده- به سکون حرف جیم- جمع «راجِل»، دوم: «رَجِل» - به کسر حرف جیم - به معنی «راجل» یعنی پیاده.

۳- ﴿وَشَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَـٰدِ﴾ «و با ایشان در مالهای وفرزندان شان شریک شو».

سرمایه ای که شیطان درآن شرکت دارد، سرمایه ای است که از طریق حرام به دست آید ویا مالی است که در راه باطل به مصرف می رسد، مانند اموالی که به نام غیر الله نذر می شود، ویا برای ترمیم مزارات یا به غرض ریا و سمعت و در محافل رقص و موسیقی به خرج می رسد.

- مشارکت شیطان در اولاد عبارت است: اولاد زنا، یا نامگذاری اولاد به نامهای شرکی مانند عبد الشمس، عبد العزی، عبد اللات، پیر بخش، سید بخش، غلام جیلانی، نذر محمد، پیر نظر، عبد الحسن، عبد الحسین، عبد الرسول و غیره.

۴- ﴿وَعِدْهُمْ﴾ «وآنهارا وعده (های دروغ) بده»، وعده هائی که هیچ اساسی ندارد، و وعده های دروغ شیطان ازین قبیل است: مثلا دوباره زنده نخواهی شد، اگر زنده شوی معبودانت تورا شفاعت می کنند، نسب شریف داری لذا تو هیچگاه عذاب نمی شوی، ائمۀ اطهار و معصومین تورا شفاعت می کنند، هرگناهی که کنی باکی نیست باز توبه می کنی، یا رحمت الله فراخ است گناهان تورا می بخشد، و از همین قبیل تلبیسات مختلفی را پیش می کند، و بدین طریق انسان را تحت تاثیر قرار داده به معاصی میکشاند.

- لذا الله تعالی در بارۀ وعده های شیطان می فرماید: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ إِلَّا غُرُورًا ۝٦٤﴾ «وشیطان مردمان را جز فریب و دروغ وعده نمی دهد»، لذا نباید انسان به وعده های شیطان فریب بخورد.

درپایان بحث، بندگان خاص خود را از تسلط شیطان مستثنی قرار می دهد: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَـٰنٌ﴾ «یقینا تو بر بندگان مخلص من هیچ تسلطی نداری»، چراکه آنها شیطان را دوست نمی گیرند، و بلکه دوست آنها تنها الله تعالی است، به همین سبب رضای خود را تابع رضای الله تعالی ساخته اند، به اوامر او عمل می کنند، و از اموری که منع نموده است، خود داری می کنند، لذا مراقب و نگهبان آنها الله تعالی است ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ۝٦٥﴾ «وهمین کافی است که پروردگارت حافظ وحامی (بنده گان مخلص خود) باشد».

قصهٔ ابلیس و خود داری او از سجده برای آدم ﷺ و رانده شدن و سپس سوگند و تعهد او برای گمراه ساختن بنی آدم در سورهٔ بقره آیهٔ (۳۴-۳۹)، أعراف آیهٔ (۱۱-۲۵)، حجر آیهٔ (۳۱-۴۴)، إسراء آیهٔ (۶۱-۶۴)، کهف آیهٔ (۵۰)، طه آیهٔ (۱۱۶-۱۲۳)، و سورهٔ ص آیهٔ (۷۱-۸۵) نیز مذکور است.

❁❁❁

مقصد دوم (از آیهٔ ۶۶-۷۲) اثبات یگانگی پروردگار و نکوهش و تهدید مشرکان و انجام بد گمراهی

﴿رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٦٦
وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ٦٧
أَفَأَمِنتُمۡ أَن يَخۡسِفَ بِكُمۡ جَانِبَ ٱلۡبَرِّ أَوۡ يُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ حَاصِبٗا ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ وَكِيلًا ٦٨ أَمۡ أَمِنتُمۡ
أَن يُعِيدَكُمۡ فِيهِ تَارَةً أُخۡرَىٰ فَيُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ قَاصِفٗا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغۡرِقَكُم بِمَا كَفَرۡتُمۡ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ عَلَيۡنَا
بِهِۦ تَبِيعٗا ٦٩ ۞ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ
عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ٧٠ يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۭ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ
فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١ وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ
أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾

ترجمه:

۶۶- پروردگار شما کسی است که کشتی ها را در بحر برای شما به حرکت می آورد تا جویای رزق او گردید، واقعا او در حق شما بسیار مهربان است.

۶۷- و هنگامی که در بحر به شما تکلیف (و مصیبتی) برسد، جز الله همه معبودانی را که می خواندید نا پدید می شوند، پس هنگامی که الله شما را به سوی خشکه نجات بخشد، روی می گردانید و انسان بسیار ناسپاس است.

۶۸- آیا شما ایمین هستید ازینکه شما را در گوشه ای از خشکی فرو برد، یا طوفانی از سنگریزه ها را بر شما بفرستد (و درآن مدفون تان کند) سپس برای خود یاوری نیابید.

۶۹- آیا ایمین هستید ازینکه بار دیگر شما را به بحر باز گرداند، پس برشما باد تند و شکننده ای را بفرستد و شما را به سبب کفرتان غرق کند، بعد ازآن برای خود کسی را نیابید که خون بهای شما را از ما بخواهد.

۷۰- وشکی نیست که ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم وآنها را در خشکه و بحر سوار کردیم و از چیزهای پاکیزه آنان را روزی دادیم و ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم برتری دادیم.

۷۱- روزی را به یاد آورید که هر گروهی را با پیشوای ایشان فرا می خوانیم، پس کسانی که نامۀ اعمال شان به دست راست شان داده شود، پس آنها نامۀ خود را (با شادمانی) می خوانند و کمترین ستمی نمی شوند.

۷۲- وکسی که درین دنیا (از دیدن و شناخت حق) کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه تر خواهد بود.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- دلیل اثبات توحید ویکتائی پروردگار، ۲- تقبیح مسلک انحرافی مشرکان،
۳- سه نوع تهدید برای مشرکان، ۴- بیان کرامت انسان در دنیا،
۵- تفاوت احوال انسان ها در آخرت.

مسئلۀ اول: دلیل اثبات توحید ویکتائی پروردگار

در آیۀ گذشته الله تعالی خود را به وصف «وکیل» وصف کرد و مقتضای این صفت اینست که انسان برای حفاظت و نگهبانی خودش، محافظ و نگهبانی که از همه جهت او را بسنده باشد، جز ذات الهی کسی دیگری را ندارد، چون علم و قدرت فرا گیر مخصوص الله تعالی است، حالا درینجا به بیان بعضی افعال الهی می پردازد که بر علم و قدرت الله تعالی دلالت داشته و دلیل وحدانیت او است:

- می فرماید: ﴿ رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ﴿٦٦﴾ ﴾ «پروردگار شما کسی است که کشتی ها را در بحر برای شما به حرکت می آورد تا جویای رزق او گردید، واقعا او در حق شما بسیار مهربان است».

«يُزۡجِي» آهسته میراند، حرکت می دهد.

این موضوع واضح است که کشتی ها در طول تاریخ، بزرگترین وسیلهٔ حمل و نقل انسان و مواد تجارتی بوده و هست، ولی رفتار آنها در سطح اوقیانوس ها به یک نیروی محرک نهایت قوی، نیاز دارد که در زمان های گذشته باد بود، اما در عصر کنونی از نیروی بخار وکهرباء استفاده می شود.

و درعین حال این کشتی ها به وسائلی نیاز دارند که خط سیر آنها را تعیین کند که در زمانه های گذشته، در روز خورشید و در شب ستاره ها بود.

اما در عصر حاضر به ذریعهٔ قطب نماها و وسائل پیشرفته تر دیگری سمت حرکت آنها تعیین کرده می شود که این همه از آثار قدرت کاملهٔ ذاتی است که هم دریا ها را پیدا کرده و هم دریا پیماها را آفریده است، هم مَلّاحان را و هم اسباب وسائلی را که سفر را آسان می سازد.

مسئلهٔ دوم: تقبیح مسلک انحرافی مشرکان

پس از بیان دلیل توحید، روش ظالمانهٔ مشرکان را محکوم می سازد که آنها در حالت آسودگی از خط توحید انحراف می ورزند، اما در حالت اضطرار و درماندگی به سوی توحید رجوع می کنند، الله تعالی می فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ﴾ «وهنگامی که در بحر به شما تکلیف (و مصیبتی) برسد، جز الله همه معبودانی را که می خواندید نا پدید می شوند»، یعنی هنگامی که در بحر سفر کنید و گرفتار طوفانی شوید، آنگاه عقیدهٔ شرکی خود را پشت سر افکنده خط توحید را در پیش می گیرید: ﴿فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡ﴾ «پس هنگامی که الله شما را به سوی خشکه نجات بخشد، روی می گردانید» توحید الهی را فراموش می کنید و بار دیگر همان روش شرکی خود را دنبال می نمائید.

- سپس علت این اعراض را بیان می کند: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ٦٧﴾ «و انسان بسیار ناسپاس است»، وعادتا احسان فراموش است، چنانکه درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۳۴) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ ٣٤﴾ «یقینا انسان ستمگار وناسپاس است».

مسئلهٔ سوم: سه نوع تهدید برای مشرکان

سپس الله تعالی مشرکان را به سبب اعراض شان از توحید و برگشت دوبارهٔ شان به سوی کفر و شرک هنگامی که به خشکه رسیدند، تهدید می کند:

۱- ﴿ أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ ٱلْبَرِّ ﴾ «آیا شما ایمین هستید ازینکه شما را در گوشه ای از خشکی (در زمین) فرو برد»، لذا فریفتۀ رسیدن تان به خشکه نشوید، چرا که الله تعالی در هر جای می تواند شما را عذاب کند.

۲- ﴿أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ۞﴾ «یا طوفانی از سنگریزه ها را بر شما بفرستد (و درآن مدفون تان کند) سپس برای خود یاوری نیابید» که باعث نجات تان گردد. «حَاصِبًا» باران سنگریزه، طوفان بادی که ازآنکه سنگ ببارد.

۳- ﴿ أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِۦ تَبِيعًا ۞﴾«آیا ایمین هستید ازینکه بار دیگر شما را به بحر باز گرداند، پس برشما باد تند و شکننده ای را بفرستد و شما را به سبب کفرتان غرق کند، بعد ازآن برای خود کسی را نیابید که خون بهای شما را از ما بخواهد»، «قَاصِفًا» شکننده، «تَبِيعًا» تعقیب کننده، خواهان خونبها.

مسئلۀ چهارم: بیان کرامت انسان در دنیا

در سلسلۀ نعمت هائی که الله سبحانه برای انسان عطا کرده است، چهار نعمت بزرگ دیگری را ذکر می کند:

۱- انعام به اعطای کرامت: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ ﴾ «وشکی نیست که ما فرزندان آدم را کرامت وعزت بخشیدیم»، تکریم انسان اینست که الله تعالی علاوه برآنکه به انسان صورت زیبا داده است، راه و رسم زندگی، شیوۀ خوردن و خوابیدن و نظافت، تدبیر مبارزه با حوادث و آفات را برایش آموزانده و به او عقلی داده که به وسیلۀ آن از نعمت هائی که الله تعالی در زمین به ودیعت گذاشته است، استفادۀ اعظمی می کند و به زندگی خود سرو سامان می بخشد و همین عقل است که مدار تکلیف انسانی است و انسان به وسیلۀ همین عقل الله را می شناسد و کلام او را می فهمد، در حالیکه دیگر موجودات زندۀ روی زمین از چنین امتیازات برخوردار نیستند.

۲- ایجاد مراکب بری و بحری: ﴿وَحَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ﴾ «وآنها را در خشکه و بحر سوار کردیم»، برای آنها وسائل سفر برّی، اسپ و شتر را آفریدیم، و آنها را به ساختن موتر قطار رهنمائی کردیم و همچنان ساختن وسیلۀ سفر بحری یعنی کشتی به ایشان آموختیم.

۳- اعطای روزی پاکیزه: ﴿وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ﴾ «و از چیزهای پاکیزه روزی شان دادیم».

۴- اعطای برتری بر بیشتر مخلوقات: ﴿وَفَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾﴾ «و ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم برتری دادیم».

- در آغاز نعمت ها {كَرَّمْنَا} و در آخر آنها {وَفَضَّلْنَٰهُمْ} ذکر کرد و درمیان این هردو تعبیر، فرق این است که «تکریم» به اموری است که در ذات انسان است، مانند عقل و نطق و بیان و صورت نیکو و قامت زیبا حاصل می شود.

و«تفضیل» به امور اکتسابی- مانند اکتساب عقائد حقه و اخلاق فاضله واستدلالات فکری - ارتباط دارد.

تبصره:

دنیا به منزلۀ یک شهر پهناور و انسان رئیس آن و همه چیزی که درین شهر وجود دارد، در خدمت او قرار دارند: فرشتگان برای او استغفار می خواهند و به حفاظت او مأمور اند، فرشتگان موظف به باد و باران سرگرم فراهم ساختن رزق انسان اند، افلاک به شمول خورشید و ماه و کواکب همه در خدمت انسان هستند، زمین با همه معادن وکوه ها و درختان و سبزه ها وحیوانات و دریاها همه در اختیار او قرار دارند، این همه دلیل کرامت انسان می باشد که تفصیلش درسورۀ ابراهیم آیۀ (۳۲-۳۴) و درسورۀ جاثیه آیۀ (۱۲-۱۳) نیز مذکور است، و درین کرامت، مومن وکافر همه سهیم اند، اما امتیاز مومن به سبب ایمان وتقوی است.

مسئلۀ پنجم: تفاوت احوال انسان ها در آخرت

هرگاه در آیات گذشته انواع کرامت انسان را در دنیا یاد آور شد، اکنون تفاوت درجات و احوال او را در آخرت بیان می دارد و انسانها را به دو گروه تقسیم می کند.

البته پیش از ذکر هریک ازین دوگره، یک تمهید ذکر می کند: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا۟ كُلَّ أُنَاسٍۭ بِإِمَٰمِهِمْ﴾ «روزی که هر گروهی را با پیشوای ایشان فرا می خوانیم».

در لفظ ﴿بِإِمَٰمِهِمْ﴾ چند احتمال است:

۱- اینکه مراد از آن قائد گروه ها است، پس درین صورت امام و قائد مومنان أنبیاء علیهم السلام می باشند، چنانکه این مطلب درسورۀ أنبیاء، آیۀ (۷۳) و درسورۀ سجده آیۀ (۲۴) ذکر شده است.

و رهبران کفار، سادات و بزرگان آنها می باشند، چنانکه این معنی در سورهٔ هود آیهٔ (۹۸) و در سورهٔ قصص آیهٔ (۴۱) و در سورهٔ احزاب آیهٔ (۶۷) مذکور است.

پس درآن روز آواز داده می شود که ای امت موسی ! ای امت عیسی ! ای امت محمد - صلی الله علیه وسلم- ! و به همین ترتیب هرگروهی از کافران را نیز بنام رهبران کفری آواز داده می شود.

۲- یا مراد از «امام» کتاب هرامت است،کتابی که از آسمان نازل شده است.

پس درین صورت مطلب آیه چنین می شود که پیروان هریک ازین کتابهای آسمانی به نام های آن آواز داده می شوند، مثلا گفته می شود: ای اهل تورات ! ای اهل انجیل ! ای اهل زبور ! ای اهل قرآن ! درین باره سورهٔ هود آیهٔ (۱۷) و درسورهٔ احقاف آیهٔ (۱۲) ملاحظه شود.

۳- یا مراد از «إمام» نامهٔ اعمال است که گفته می شود: ای اهل خیر ! ای اهل شر !

امام ابن کثیر همین معنی اخیر را ترجیح داده است، دلیلش، سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۳-۱۴) و سورهٔ کهف آیهٔ (۴۹) و سورهٔ یس آیهٔ (۱۲) و سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۸-۲۹) است.

درین هنگام همه حاضر می شوند، و درمیان نامهٔ اعمال و کتابی که بر پیغمبر شان نازل شده است، تطبیق داده می شود و درین هنگام مردم به دو گروه تقسیم می شوند :

الف: ﴿ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾ ﴾ «پس کسانی که نامهٔ اعمال شان به دست راست شان داده شود، پس آنها نامهٔ خود را (با شادمانی) می خوانند و کمترین ستمی نمی شوند»، درسورهٔ الحاقه آیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقْرَءُواْ كِتَٰبِيَهْ ﴿١٩﴾ ﴾ «و اما کسی که نامهٔ او به دست راستش داده شود، پس(او از فرط خوشحالی به دوستان خود) می گوید: بیائید نامهٔ اعمال مرا بخوانید».

ب: ﴿ وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلْءَاخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾ ﴾ « وکسی که درین دنیا (از دیدن و شناخت حق) کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراهتر خواهد بود».

مقصود از «أَعْمَىٰ» درینجا نا بینایی چشم سر نیست، بلکه نابینایی و کوری چشم دل است، پس چنین افراد همانطوری که در دنیا راه حق را نشناختند، در آخرت، راه بهشت را نیز پیدا کرده نمی توانند، زیرا جزا از جنس عمل است، چنانکه درسورهٔ طه آیهٔ (۱۲۴)، سبب نابینا حشر شدن چنین اشخاص و در سورهٔ حاقه، آیهٔ (۲۵-۳۷) بیان حالت و انجام بد کسانی است که نامهٔ اعمال ایشان به دست چپ ایشان داده می شود.

✿✿✿

مقصد سوم: از آیهٔ (۷۳-۷۷)

حفاظت الله تعالی پیغمبرش را از نقشه های سوء کافران

﴿ وَإِن كَادُوا۟ لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِىَ عَلَيْنَا غَيْرَهُۥ ۖ وَإِذًا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلًا
﴿٧٣﴾ وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذًا لَّأَذَقْنَٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ
وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ وَإِن كَادُوا۟ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ
مِنْهَا ۖ وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا ۖ وَلَا تَجِدُ
لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾ ﴾

ترجمه:

۷۳- و نزدیک بودند که آنها تو را از آنچه که به سویت وحی فرستادیم منصرف سازند، تا غیر آن را بر ما افترا کنی و آنگاه تو را دوست صمیمی می گرفتند.

۷۴- و اگر ما تو را ثابت قدم نگه نمی داشتیم، نزدیک بود که اندکی به سوی ایشان میلان کنی.

۷۵- و اگر چنین می کردی چندین برابر عذاب دنیا و چندین برابر عذاب آخرت را به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یار و یاوری نمی یافتی.

۷۶- و نزدیک بودند که تو را به کوچ کردن از مکه وا دارند تا تو را ازینجا بیرون سازند وآنگاه بعد از تو جز مدت کوتاهی نمی ماندند.

۷۷- همانند شیوهٔ ما در پیغمبرانی که پش از تو فرستادیم (که اقوام شان را بعد از بیرون رفتن پیغمبران هلاک ساختیم) و درشیوهٔ ما تغییری نخواهی یافت.

تفسیر:

درین آیات از دو موضوع بحث می شود:

۱- نقشهٔ مشرکان برای لغزانیدن پیغمبر ﷺ و تثبیت او از جانب الله،

۲- نقشهٔ دیگر مشرکان به غرض اخراج پیغمبر ﷺ از مکه وسرانجام آن.

موضوع اول: نقشۀ مشرکان برای لغزانیدن پیغمبر ﷺ و تثبیت او از جانب الله

در آیۀ قبلی روشن ساخت که «کسی که درین دنیا گمراه باشد، در آخرت گمراه تر است»، حالا درینجا نمونۀ از معارضۀ مشرکان و اعراض آنها را از حق بیان می دارد و آن اینکه می کوشیدند تا پیغمبر ﷺ را از موقفش بلغزانند و در بارۀ معبودان آنها سخن خوبی بزند، می فرماید: ﴿ وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ ﴾ «و نزدیک بودند که آنها تو را از آنچه که به سویت وحی فرستادیم منصرف سازند، تا غیر آن را برما افترا کنی و آنگاه تو را دوست صمیمی می گرفتند».

درین آیه «یَفتِنُوکَ» به معنی «یَصرِفُوکَ» یعنی تو را برگردانند، منصرف سازند.

مشرکان می خواستند تا پیغمبر ﷺ آنها را کمتر از مومنان مستضعف همچون بلال و عمار خباب و صهیب، قرار ندهد، و همچنان در برابر معبودان آنها تغییر موقف داده تا حدی نرمش نشان دهد، لا اقل آنها را مذمت نکند، در چنین صورت آنها به سخنان پیغمبر اسلام ﷺ گوش خواهند داد.

درین صورت مقصود از {عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ }همان آیاتی است که درآن فضیلت مومنان مستضعف و مذمت معبودان غیر الله است.

پس ممکن است که پیغمبر ﷺ به غرض مصلحت دعوت در خاطرش این امر تنها گردش نموده باشد - بدون آنکه تمایلی به آن کند - که هنگام دعوت رؤسای مشرکان، از یاران مستعفضش بخواهد که در مجلس حاضر نشوند و یا از مذمت و نکوهش معبودان آنها اندکی بکاهد، تا بتواند آنها را به سوی اسلام دعوت بدهد و توحید را برای ایشان معرفی وحقیقت شرک را روشن سازد و هنگامی که اسلام در دل آنها جای گرفت، یارانش را به مجالسش دوباره فرا بخواند و مذمت معبوان باطل حسب سابق از سر گیرد.

اما رحمت الله تعالی شامل حال پیغمبر ﷺ بود، لذا فریب این پیشنهادات مشرکان را نخورد، و به عصمت الله تعالی از وقوع درآن مصئون ماند، چنانچه می فرماید: ﴿ وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ ﴾ «و اگر ما تو را ثابت قدم نگه نمی داشتیم، نزدیک بود که اندکی به سوی ایشان میلان کنی».

کلمۀ «لولا» برای امتناع شی دوم به سبب وجود شئ اول است، پس معنی آیه اینست که چون تثبیت تو از سوی ما وجود داشت، لهذا کمترین میلان هم از جانب تو به سوی

پیشنهادات مشرکان، صورت نگرفت، و این یک انعام و احسان بزرگ الهی بر پیغمبر اسلام ﷺ بود.

- سپس سر انجام این میلان را تذکر می دهد: ﴿إِذًا لَّأَذَقْنَٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ۝٧٥﴾ «و اگر (به فرض محال) میلان اندکی از تو واقع می شد، چندین برابر عذاب دنیا و چندین برابر عذاب آخرت را به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یار و یاوری نمی یافتی»، زیرا معرفت شخص هر قدر بیشتر باشد، عذاب معصیتش به همان اندازه شدید تر می گردد، چنانکه آیهٔ (۴۴-۴۶) سورهٔ الحاقه این مطلب را تائید می کند.

ازین آیه معلوم می شود که پیغمبر ﷺ نه تنها میلان نکرده بلکه حتی تصور چنین میلان در ذهنش خطور هم نکرده بود؛ مقصود از «ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ» عذاب شدید دنیوی، «وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ» عذاب شدید اخروی است.

موضوع دوم: نقشهٔ دیگر مشرکان راجع به اخراج پیغمبر ﷺ از مکه و سرانجام آن

زمانی که مشرکان از طرح اول شان عاجز آمدند، طرح دیگری را اتخاذ نمودند که پیغمبر ﷺ را به بیرون شدن از مکه وادار کنند: ﴿وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا﴾ «و نزدیک بودند که تو را به کوچ کردن از مکه وادار کنند تا تو را از آنجا بیرون سازند»، «لَيَسْتَفِزُّونَكَ» از مادهٔ «استفزاز» وادار ساختن و بر انگیختن به سفر، از فعل «فَزّ» مشتق است، به معنی «ترک کردن مکان»، و «استفزاز» به معنی به هراس انداختن نیز آمده است.

یعنی مشرکان به وسیلهٔ آزار و اذیت پیغمبر ﷺ و مومنان، می خواستند پیغمبر ﷺ را برآن وادار کنند تا از مکه بیرون شود، اما چنین نشد، زیرا بیرون کردن پیغمبر ﷺ از مکه سبب هلاکت آنان می گردید، چنانچه در صورت بیرون کردن پیغمبر ﷺ از مکه، سرانجام آن را یاد آور می شود: ﴿وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ۝٧٦﴾ «آنگاه بعد از تو جز مدت کوتاهی نمی ماندند» بلکه همه عذاب و نابود می شدند، چون سنت الهی در بارهٔ اقوامی که پیغمبرشان را بیرون می کنند، همینست، چنانچه می فرماید: ﴿سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا﴾ «همانند شیوهٔ ما در بارهٔ پیغمبرانی که پیش از تو فرستادیم» که اقوام شان را بعد از بیرون رفتن پیغمبران هلاک ساختیم، و این سنت، تغییر ناپذیر است ﴿وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ۝٧٧﴾ «ودر شیوه (رفتار) ما تغییری نخواهی یافت».

کلمۀ «خلاف» در «خِلَٰفَكَ» به معنی «بَعدکَ» است، یعنی بعد از تو، و «تَحۡوِيلًا» تغییر.

❁❁❁

بخش چهارم: (از آیۀ ۷۸ تا آخر سوره)، آیات این بخش در سه فصل تفسیر می گردد:

فصل اول: (از آیۀ ۷۸-۸۹) دستور به برگذاری نماز و بیان فضیلت و منزلت قرآن کریم

﴿أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا ﴿٧٨﴾
وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ﴿٧٩﴾ وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ
صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ﴿٨٠﴾ وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ
ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ﴿٨١﴾ وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا
﴿٨٢﴾ وَإِذَآ أَنۡعَمۡنَا عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ أَعۡرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسٗا ﴿٨٣﴾ قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ
فَرَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَنۡ هُوَ أَهۡدَىٰ سَبِيلٗا ﴿٨٤﴾ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ
ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٨٥﴾ وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾
إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ إِنَّ فَضۡلَهُۥ كَانَ عَلَيۡكَ كَبِيرٗا ﴿٨٧﴾ قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ
بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ﴿٨٨﴾ وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا
ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ﴿٨٩﴾﴾

ترجمه:

۷۸- برپا دار نماز را به هنگام زوال آفتاب تا تاریکی شب، و نماز صبح را بخوان، زیرا نماز صبح وقت حضور فرشتگان است.

۷۹- و بخشی از شب بر خیز، پس در آن نماز تهجد بخوان، این یک فریضۀ اضافی برای تو است، تا باشد که پروردگارت تو را به مقام محمود برساند.

۸۰- بگو: ای پروردگار من! مرا (در هرکاری) صادقانه وارد کن، و مرا از آن صادقانه بیرون کن، و برای من از جانب خود قدرت یاری دهنده ای عطا کن.

۸۱- بگو: حق آمد و باطل نابود شد، حقا که باطل نابود شدنی است.

۸۲- و فرود می آوریم از قرآن آنچه را که برای مومنان مایهٔ شفا و رحمت است و درحق ستمگاران جز زیان نمی افزاید.

۸۳- و هنگامی که به انسان نعمتی ببخشیم روی می گرداند و متکبرانه دور می شود، و هرگاه به او کمترین صدمهٔ برسد نا امید می شود.

۸۴- بگو: هرکس طبق روش و میل خود عمل می کند، پس پروردگار شما دانا است به کسی که به راه بهتر رفتار کند.

۸۵- و از تو در بارهٔ روح سوال می کنند، بگو: روح از حکم پروردگار من است و شما جز دانش اندکی داده نشده اید.

۸۶- و اگر ما بخواهیم، البته پس می گریم آنچه را که به سوی تو وحی کردیم، باز برای (واپس آوردن آن) کسی را نخواهی یافت که از تو بر علیه ما دفاع کند.

۸۷- لیکن مهربانی از جانب پروردگارت (که شامل حال تو است مقتضی آنست که آن را نزد تو باقی بگذاریم)، واقعا احسان او برتو بزرگ است.

۸۸- بگو: اگر انس و جن همه جمع شوند تا مانند قرآن را بیاورند، هرگز نخواهند توانست که مانند آن را بیاورند، اگر چه بعض ایشان برای بعض دیگر مددگار باشند.

۸۹- واقعا ما درین قرآن برای مردم هر نوع مثالی را به شیوه های گوناگون بیان کردیم ولی بیشتر مردم جز انکار و نافرمانی چیزی را نمی پذیرند.

تفسیر:

مسائلی که درین آیات بحث شده است، بدین قرار می باشد:

۱- دستور به بجا آوری نمازهای پنجگانه،
۲- قرآن شفا و رحمت است،
۳- اسباب فزونی خسران و محرومیت مشرکان از خیر،
۴- جواب از دو سؤال،
۵- اعلان اعجاز قرآن وتحدی به همه جهانیان،
۶- اهمیت مثال های قرآن.

موضوع اول: دستور به بجا آوری نمازهای پنجگانه

هرگاه در آیات گذشته احسان خود را بر پیغمبرش، به عصمت و نصرت از مکر و نیرنگ دشمنان یاد آوری نمود، اکنون در برابر این نعمت بزرگ، او را به بزرگترین عبادت فعلی که نماز است دستور می دهد.

در آغاز سوره بیان داشتیم که فرضیت نماز در شب إسراء و معراج شده بود، اما اوقات آن معین نبود و این سوره چون بعد از واقعهٔ إسراء و معراج نازل شده است، لذا درینجا به سوی اوقات نمازهای پنج گانه اشاره شده است.

- می فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ﴾ «برپا دار نماز را به هنگام زوال آفتاب تا تاریکی شب، و نماز صبح را بخوان».

لفظ «أَقِمِ» هرچند خطاب برای پیغمبر ﷺ است، اما چون این خطاب تشریعی است، لهذا امت نیز درین خطاب داخل است و مقصود از اقامهٔ نماز، مداومت و مواظبت بر آن است، به همان کیفتی که پیغمبر ﷺ نماز می خواندند.

حرف لام «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» برای بیان وقت و به معنی «عِندَ» است، و «دُلُوكُ الشَّمس» درین مقام به معنی زوال است، و «غَسَقِ» تاریکی.

این آیه یکی از آیت هائی است که اوقات نمازهای پنجگانه را تعیین نموده است، زیرا ﴿لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ شامل اوقات نماز پیشین، عصر وشام وخفتن و﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ﴾ اشاره به وقت نماز صبح است.

- سپس علت خواندن نماز صبح را بیان می کند: ﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾﴾ زیرا نماز صبح وقت حضور فرشتگان است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«فَضْلُ صَلاَةِ الْجَمِيعِ عَلَى صَلاَةِ الْوَاحِدِ خَمْسٌ وَعِشْرُونَ دَرَجَةً، وَتَجْتَمِعُ مَلاَئِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلاَئِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاَةِ الصُّبْحِ»

«فضیلت نماز با جماعت، بر نماز تنها گزار، بیست و پنج درجه است، و فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح با هم یکجا می شوند» ابوهریره رضی الله عنه بعد از روایت این حدیث می گوید: اگر خواسته باشید، آیهٔ {وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا} را بخوانید. (۱)

و همچنان از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله (إن قرآن الفجر کان مشهودا) حدیث: ٤٧١٧، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب فضل صلاة الجماعة، حدیث: ١٥٠٥.

«يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ وَصَلاَةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي فَيَقُولُونَ تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ»

« فرشتگان شب و فرشتگان روز در میان شما به دنبال یکدیگر می آیند و در نماز فجر و نماز عصر با هم یکجا می شوند، سپس فرشتگانی که شب در میان شما بودند، به آسمان می روند، پس الله – در حالیکه به حالت بندگانش خوب آگاه است – از فرشتگان می پرسد، بندگان مرا چگونه گذاشتید؟ (فرشتگان) می گویند: ما آنها را در حالی که نماز می خواندند، گذاشتیم، و در حالیکه نماز می خواندند، نزد شان آمدیم». (۱)

- سپس الله تعالی پیغمبرش را به نماز تهجد دستور می دهد: ﴿ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ ﴾ «و بخشی از شب بر خیز، پس درآن نماز تهجد بخوان، این یک فریضهٔ اضافی برای تو است».

و مطلب «نَافِلَةٗ لَّكَ» اینست که نماز تهجد، تنها در حق پیغمبر ﷺ یک فریضهٔ اضافی است، و بر امتش فرض نیست، بلکه از جملهٔ نمازهای نفلی و مستحب است.

البته گروهی از علماء به این عقیده اند، نماز تهجد در حق پیغمبر ﷺ فرض بود، اما فرضیت آن به این آیه منسوخ شد، البته بر این قول یک اشکال پیش می شود که هنگامی که نماز تهجد بر پیغمبر ﷺ فرض نباشد پس فائدهٔ تخصیص آن به پیغمبر ﷺ درین آیه چیست؟

ازین سؤال چنین پاسخ شده است که فائدهٔ تخصیص اینست که نوافل عموم بندگان کفارهٔ گناهان شان می گردد، اما همه گناهان پیغمبر ﷺ را الله تعالی بخشیده است، لذا نوافل پیغمبر برای کفارهٔ گناهانش به کار انداخته نمی شود، بلکه سبب افزایش درجات ایشان می گردد.

و دلیل دیگری که برای عدم فرضیت نماز تهجد بر پیغمبر ﷺ ارائه شده است، اینست که از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که او گفت : «پیغمبر ﷺ نماز قیام اللیل می خواند تا آنکه پاهایش ورم می کرد، پس به ایشان گفته شد که چرا اینقدر خود را مشقت می

۱- صحیح بخاری ، کتاب مواقیت الصلاة ، باب فضل صلاة العصر ، حدیث: ٥٥٥ ، و صحیح مسلم ، کتاب المساجد، باب فضل صلاتی الصبح و العصر ، حدیث: ١٤٦٤ .

دهید در حالیکه الله تعالی گناهان قبلی و بعدی شما را آمرزیده است؟ در جواب فرمودند: «أَفَلاَ أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا» آیا یک بندهٔ سپاس گزار نباشم». (۱)

وجه استدلال ازین حدیث اینست که پیغمبر ﷺ نگفت که قیام اللیل بر من فرض است، بلکه آن را به حیث شکرانهٔ نعمت های الهی که بروی کرده بود، قرار داد.

و پیغمبر ﷺ در احادیث زیادی امت خویش را به قیام اللیل ترغیب داده اند، چنانچه در حدیثی فرموده اند: «أَفْضَلُ الصَّلاَةِ بَعْدَ الصَّلاَةِ الْمَكْتُوبَةِ الصَّلاَةُ فِى جَوْفِ اللَّيْلِ» بهترین نماز، بعد از نماز فرض، نماز در نیم شب است. (۲)

- سپس فائدهٔ خواندن تهجد را برای پیغمبر ﷺ بیان می دارد: ﴿عَسَىٰٓ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ۝٧٩﴾ «امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود برساند».

«مَقَامًا مَّحْمُودًا» مراد از آن هر مقامی است که مردم، پیغمبر ﷺ را تعریف می کنند، که بارزترین آن مقام شفاعت کبری می باشد، و این همان مقامی است که خلائق از پیغمبر ﷺ طلب شفاعت می کنند، بعد از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - علیهم السلام - از شفاعت معذرت می کنند، پس مردم همه به حضور صاحب این مقام می آیند و از ایشان مطالبهٔ می کنند که شفاعت کنید تا الله سبحانه از سختی موقف ما را نجات بخشد.

پس طوری که در یک حدیث طویل آمده است، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم- در زیر عرش در برابر پروردگارش به سجده می افتد تا آنکه الله سبحانه شفاعت او را می پذیرد.

پس شفاعت عظمی بارزترین مقام محمود است، هر چند که دیگر مقامات پیغمبر ﷺ در آخرت نیز، همه مقام محمود اند.

در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که او گفت: «إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثًا، كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا، يَقُولُونَ يَا فُلاَنُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ» مردم در روز قیامت گروه گروه می شوند، هر امت به دنبال پیغمبرشان می روند، و می گویند: ای فلان ! شفاعت کن تا آنکه (قضیهٔ طلب)شفاعت به پیغمبر ﷺ می رسد، و آن همان روزی است که الله او را به مقام محمود بر می گزیند. (۳)

۱- صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب قیام النبي حتی ترم قدماه، حدیث: ۱۱۳۰ .

۲- صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب فضل صوم المحرم، حدیث: ۲۸۱۳ .

۳- صحیح بخاری، کتاب التفسیر ، باب قوله (عسی أن یبعثک مقاما محمودا) حدیث: ٤٧١٨ .

بعد از آن پیغمبر - صلی الله علیه وسلم- را به این دعاء دستور می دهد: ﴿ وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ ﴾ «بگو: ای پروردگار من ! مرا (در هرکاری) صادقانه وارد کن، و مرا از آن صادقانه بیرون کن».

«مُدْخَلَ» صیغهٔ مصدر میمی و ظرف مکان است به معنی وارد گرداندن ویا محل ورود، و «مُخْرَجَ» نیز مصدر میمی و صیغهٔ ظرف مکان است، به معنی بیرون گرداندن و یا محل خروج.

«مُدْخَلَ صِدْقٍ» آنست که داخل شونده اش شایستهٔ آن گردد که به او گفته شود: «أَنتَ صَادِقٌ فِي قَولِكَ وَ فِعلِكَ»، و «مُخْرَجَ صِدْقٍ» آنست که بیرون شونده از آن، شایستهٔ آن باشد که برایش گفته شود : «أنت صادق».

پس معنی این دعا اینست که ای الله در کار و مکانی که مرا داخل می کنی، به صورت شایسته و پسندیده داخل کن و هنگامی که مرا بیرون می کنی، به صورت پسندیده و شایسته مرا بیرون کن.

از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت است که این آیه در بارهٔ هجرت پیغمبر ﷺ به سوی مدینه نازل شده است،[1] به اساس این روایت مقصود از «مُدْخَلَ صِدْقٍ» مدینه است و مقصود از «مُخْرَجَ صِدْقٍ» مکه است، و قتاده - رحمه الله - این آیه را همین طور تفسیر نموده است.

البته باید گفت که لفظ آیه عام و معنی فرا گیر دارد و «مُدخَل و مُخرَجِ صِدق» آن است که دخول وخروج انسان برای الله و به قصد حصول رضای او بوده باشد و هر دخول وخروجی که چنین باشد، آن «مدخل ومخرج صدق» است.

- سپس برای تائید ونصرتش در «همه مَداخِل ومَخارِج صِدق» می گوید: ﴿ وَٱجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَٰنًا نَّصِيرًا ﴿٨٠﴾ ﴾ «و برای من از جانب خود قدرت یاری دهنده ای عطا کن»، و مرا بر دشمنانم حجت و غلبه و قدرت عطا کن.

پس الله جل شانه این دعای او را نیز اجابت کرد، چنانچه اسلام را در دنیا انتشار داد وآن را بر جمیع ادیان غالب گرداند، چنانکه در سورهٔ توبه آیهٔ (۳۳) و سورهٔ نور آیهٔ (۵۵) و در سورهٔ فتح آیهٔ (۲۸) و در سورهٔ صف آیهٔ (۹) نتیجهٔ این دعاء را روشن ساخته است.

۱- سنن ترمذی، أبواب التفسير ، باب و من سورة بنی إسرائيل ، حديث: ۳۴۳۲ ، و امام ترمذی سند این حدیث را «حسن صحیح» گفته است.

حق پیروز و باطل نابود است:

- سپس اعلان اجابت این دعای پیروزی بخش را، برایش تلقین می کند: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ «بگو: حق آمد و باطل نابود شد حقا که باطل نابود شدنی است»، مقصود از «ٱلۡحَقُّ» قرآن و ایمان و علم نافع است.

چون دعای پیغمبر - ﷺ - برای اقامۀ حق و ابطال باطل بود، پس وعدۀ ظهور حق در حقیقت وعدۀ اجابت دعا و حصول پیروزی است، چنانچه این وعده در روز فتح مکه تحقق یافت، هنگامی که پیغمبر ﷺ به مسجد الحرام داخل شد، در اطراف کعبه سه صد و شصت بت بود، پس به چوبی که در دست داشت هر بتی را می کوبید و این آیه را می خواند: ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ﴾ «حق آمد و باطل نابود شد قطعا باطل نابود شدنی است».

و در سورۀ سبا آیۀ (۴۹) می گوید: ﴿قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ «بگو حق آمد (درپرتو نور حق اثری از باطل نماند لذا) باطل نمی تواند کار تازۀ را انجام، و نه کار گذشته را می تواند از سر گیرد».

موضوع دوم: قرآن شفا و رحمت است

از آنجا که در آیۀ ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ﴾ اشاره به غلبۀ قرآن بود، حالا درینجا از دو نوع تأثیر قرآن در مخاطبین خبر می دهد: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا ٨٢﴾ «و ما فرود می آوریم از قرآن آنچه را که برای مومنان مایۀ شفا و رحمت است و درحق ستمگاران جز زیان نمی افزاید».

حرف «مِن» در {مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ} برای تبعیض و ابتدا نیست، بلکه برای «بیان» است، پس مطلب آیه اینست که قرآن همه اش برای مومنان رحمت و شفاء است، زیرا هر آیۀ قرآن چه امر و نهی باشد و چه مواعظ و قصص و یا امثال و وعد و وعید باشد، هریک ازین آیات برای مومنان مایۀ هدایت و صلاح احوال است و مشتمل بر اموری است که بر خشم مشرکان می افزاید و به این ترتیب قرآنی که مشرکان می خواستند تا پیغمبر ﷺ در عوض آن قرآن دیگری بیاورد، و یا در مضامین آن تغییراتی ایجاد کند که موافق مرام آنها باشد، نزول آن در مخاطبین دو نوع تاثیر دارد:

- تأثیرش برمومنان اینست که برای ایشان مایۀ شفا و رحمت است و همانطوری که سبب شفای امراض قلبی و دور شدن اعتقادات باطله و محوشدن اخلاق نکوهیده است، همچنین شفای امراض جسمی نیز هست.

- اما تأثیرش برستمگاران، اینست که سبب افزونی زیان دنیوی و اخروی آنها می گردد، چرا که آنها به ارشادات قرآن، نه تنها باور ندارند بلکه شنیدن قرآن، طغیان و سرکشی آنها را افزون می سازد و زیادت طغیان سبب زیادت عذاب آخرت آنها می گردد.

نظیر این آیه در مورد تاثیر قرآن، در سورۀ توبه آیـۀ (۱۲۴) و سـورۀ یـونس آیـۀ (۵۷) و سورۀ فصلت آیۀ (۴۴) مذکور است.

موضوع سوم: اسباب فزونی خسران و محرومیت مشرکان از خیر

بعد از بیان تأثیر متفاوت قرآن در مومنان و ستمگاران، اکنون درینجا به سوی اسبابی که موجب محروم شدن مشرکان از فوائد قرآن و سبب خسران ایشان می گردد اشاره مـی کند که حب دنیا واعراض از قرآن و از شفای آن است.

- نخست علامۀ معرضین قرآن را درحالت فراخ دسـتی بیـان مـی کنـد: ﴿وَإِذَآ أَنۡعَمۡنَا عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ أَعۡرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ﴾ «و هنگامی که به انسان نعمتی ببخشیم (مثلا به او صـحت وعافیـت و سرمایه و عزت دهیم، از یاد الله وکتاب و شکر او) روی می گرداند و متکبرانه دور می شود».

حرف «ال» در «الإنسان» برای عهد است، و مقصود ازآن همان انسان ظالم اسـت کـه در آخر آیۀ قبلی از وی تذکر رفت، «نَأیَ» دور شد.

۲- سپس حالت آنان را به هنگام مصیبت بیان می کنـد: ﴿وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسٗا ﴿٨٣﴾﴾ «وچون به او مصیبتی برسد (مثلا مرض، یا فقر، یا حادثۀ درمال و اولادش رخ دهـد، از رحمت الله) نا امید می شود»، و حال انسان های مُعرِض از دین و قرآن همـواره همین است که درحالت نعمت چنان مغرور می گردند که الله و ذکر او را کاملا به فراموشی می سپارند و در حالت تکلیف و مصیبت، چنان مایوس واندوهگین می گردند کـه امیدی برایشان باقی نمی ماند.

نظیر این آیه در سورۀ یونس آیۀ (۱۲) و در سورۀ هود آیـۀ (۹- ۱۰) و در سـورۀ روم آیـۀ (۳۳) و در سورۀ فصلت آیۀ (۴۹-۵۰) مذکور است.

موضوع چهارم : جواب از دوسوال

۱- درینجا این سوال به میان می آید که چرا مردم درشأن قرآن به دو گروه موافق ومخالف تقسیم شده اند و هرکدام روش خاصی را دنبال می کنند؟ جواب می گوید: ﴿ قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ ﴾ «بگو: هرکس طبق روش و میل خود عمل می کند»، چون قرآن با جوهر روح و نفس پاک مومنان مطابقت دارد، لذا آنها قرآن را مذهب و منهج ودستور العمل زندگی خود قرار می دهند و علاج جمیع انواع امراض خود می پندارند، پس قرآن برای این گروه وسیلۀ شفا و مایه رحمت است.

اما مخالفان قرآن به سبب پلیدی نفس های شان، قرآن با جوهر روح آنها سازگار نیست، ازینرو، راه و روشی را بر خلاف قرآن انتخاب می کنند که با نفس های پلیدشان تطابق داشته باشد و موافق آن رفتار می کنند که سرانجام عمل شان خسران مبین می باشد.

«شاکلة» طریقه و روشی که انسان به آن عادت داشته باشد.

- بعد ازآن به غرض ترغیب پیروان حق و هشدار به باطل پرستان و اعراض کنندگان از قرآن، می گوید: ﴿ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾ ﴾ «پس پروردگار شما دانا است به کسی که به راه بهتر رفتار کند» و هم به کسی که بر مذهب باطل خود اصرار می ورزد، و هر کدام آنها را مطابق عملکردش جزا یا سزا می دهد.

۲- سپس به سؤالی که مشرکان در بارۀ روح نموده بودند پاسخ می دهد: ﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ﴾ «و از تو در بارۀ روح سؤال می کنند».

در بارۀ نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفت: «همراه با پیغمبرﷺ در یک مزرعه در مدینه راه می رفتم در حالیکه پیغمبرﷺ بر یک شاخۀ خشک خرما تکیه نموده راه می رفت، پس از نزد چند نفر یهودی گذشت، آن یهودی ها به یکدیگر گفتند: ازوی در بارۀ روح بپرسید، بعضی از آنها گفتند: از وی نپرسید. پس آنها از پیغمبرﷺ در بارۀ روح پرسیده گفتند: ای محمد ! روح چیست؟ پیغمبرﷺ بر همان شاخۀ خرما تکیه نموده ایستاده شد، من دانستم که برایش وحی می شود، پس این آیه نازل شد، { وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ... } (۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب قول الله تعالی (و ما أوتیتم من العلم إلا قلیلا) حدیث: ۱۲۵ .

نظر به این روایت باید این آیه در مدینه نازل شده باشد، با آنکه علماء به این نظر اند که این سوره همه مکی است.

ازین اشکال چنین پاسخ داده اند که ممکن است این آیه دو مرتبه نازل شده باشد، یک مرتبه در مکه، و بار دوم در مدینه هنگامی که یهود در بارهٔ روح پرسیدند.

چنین توجیه بدان سبب است که در روایت دیگری در مسند احمد و سنن ترمذی از ابن عباس – رضی الله عنهما روایت است که «قریش به یهود گفتند: برای ما سخنی بگویید که ازین شخص (یعنی از محمدﷺ) در بارهٔ آن بپرسیم، یهود برای قریش گفتند: از وی در بارهٔ روح بپرسید، پس آنان از پیغمبرﷺ در بارهٔ روح پرسیدند، در پاسخ الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ... ﴾ (۱)

نا گفته نباید گذاشت که «روح» در قرآن کریم به سه معنی آمده است: به معنی همین مخلوقی که سبب حیات نفوس می گردد، دوم به معنی همان فرشتهٔ مقرب که جبرئیل نام دارد، سوم به معنی قرآن.

در بارهٔ اینکه مقصود مشرکان از روح چیز بود، چند قول است:

قول اول: اینست که مراد از روح در آیهٔ مورد بحث، قرآن است، بنا بر چهار دلیل:

دلیل اول: این است که ما قبل و ما بعد این آیه بیان عظمت قرآن است.

دلیل دوم: در آیات زیادی، قرآن روح نامیده شده است. چنانکه در سورهٔ نحل آیهٔ (۲) می گوید: ﴿ يُنَزِّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ ﴾ «فرو می فرستد ملائکه را با وحی (قرآن) به فرمان خود بر کسی که از بندگانش می خواهد»، و همچنین در سورهٔ غافر آیهٔ (۱۵) و در سورهٔ شوری آیهٔ (۵۲) بیان همین مطلب است.

و هرگاه ماقبل و ما بعد آن وصف قرآن باشد، لازم است که درین مقام مراد از روح، قرآن باشد، تا درنظم آیات تسلسل باشد.

دلیل سوم: اینکه قرآن سبب حیات ارواح و عقول است، زیرا معرفت الله و فرشتگان وکتابها و پیغمبران، همه از قرآن حاصل می شود.

۱- سنن ترمذی، أبواب التفسیر، باب ومن سورة بنی إسرائیل، حدیث: ۳۴۳۳، و مسند احمد – تحقیق ارناووط – حدیث: ۲۳۰۹ ، این حدیث را امام ترمذی «حسن صحیح گفته است، و شیخ البانی آنرا صحیح الإسناد قرار داده است، نگاه: صحیح ترمذی – البانی – حدیث: ۳۱۴۰ .

دلیل چهارم: اینکه قرآن در نزد مشرکان یک امر بس حیرت انگیز و شگفت آورد بود، به همین سبب در بارهٔ حقیقت آن سوال کردند که آیا این قرآن از جنس شعر است و یا از قسم کهانت است؟ یا مطلب شان این بود که این قرآن برای تو از کجا آمده است؟

پس الله سبحانه به پیغمبرش دستور داد که: ﴿قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي﴾ «بگو: این قرآن از فرمان پروردگار من است»، نه شعر است و نه کهانت و نه از جنس کلام بشر، بلکه از امر پرودرگار است، و از طریق وحی به من رسیده است.

قول دوم: این است که مراد از روح جبرئیل است: پس درین صورت نیز مناسبت این آیه به ماقبل و ما بعدش روشن است، ازین وجه که جبرئیل فرشتهٔ وحی است و نیز در بسیار آیات قرآن، اطلاق روح بر جبرئیل ؑ شده است، چنانچه در سورهٔ مریم می گوید: ﴿فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرٗا سَوِيّٗا ١٧﴾ «ما جبرئیل را به سوی او فرستادیم، پس او برای مریم، به صورت یک انسان کامل و زیبا ظاهر شد»، در سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۹۳) می گوید: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ﴾ «قرآن را جبرئیل امین فرود آورده است».

قول سوم: اینست که سوال مشرکین در بارهٔ روحی بود که سبب حیات انسان و شرف او و سرچشمهٔ علوم و مصدر تمام فعالیت های او است، و همین قول اکثر علماء است و مقصود مشرکین این بود که حقیقت و ماهیت این امر شگفت آور، چیست؟

روح به این معنی نیز در چندین مورد در قرآن ذکر شده است، چنانکه در سورهٔ حجر آیهٔ (۲۹) و در سورهٔ سجده آیهٔ (۹) همین روح مراد است.

پس درین صورت مناسبت این آیه به ماقبلش نیز روشن است، زیرا پیشتر فرمود: ﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ﴾ «بگو: هرکس طبق روش خود عمل می کند» طوری که با روحش سازگاری داشته باشد و چون ارواح مصدر اصلی اعمال می باشند، بنا برآن درمیان ارواح، و اعمال صادرهٔ آنها، مشاکلت است: روح طیب، مصدر اعمال صالحه و طیبه می باشد و روح خبیث، مصدر اعمال خبیثه است.

و نظر به روایاتی که در بارهٔ نزول این آیه آمده است، همین قول اخیر راجح است، زیرا «روح» به معنی جبرئیل و به معنی قرآن» یک اصطلاح قرآنی است، و یهود که برای مشرکین این سؤال را تعلیم داده بودند، از اصطلاح قرآنی سؤال نمی کردند بلکه مقصود شان از سؤال مذکور، ملزم ساختن پیغمبر ﷺ بود.

پس در برابر این سؤال مشرکین به پیغمبرﷺ دستور داده شد که چنـین جـواب گویـد: ﴿قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي﴾ «بگو: روح از حکم پروردگار من است».

در وجود انسان غیر ازین جسم مادی، چیزی موجـود اسـت کـه آن را روح گوینـد، روح چیزی است از «عَالَم أمر» که به حکم و علم و ارادهٔ الهی به وجود می آید و بر خلاف مـاده، از شکل و رنگ عاری است، و حقیقت آن، جز پروردگار به هیچ کـس حتـی بـه انبیـاء معلـوم نیست تا تعریف کرده شود، پس شما حقیقت آن را نمی فهمید، تنها چیزی را می فهمید کـه مادی باشد.

- سپس علت این حکـم را بیـان مـی کنـد: ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ «و شـما از(دریای بی پایان) علم جز اندکی داده نشده اید»، علم به حقیقت روح، ماورای حواس است که آن را هیچ گاه نمی دانید، لذا سوال شما از روح، بی مورد است.

- در آیهٔ گذشته فرمود: ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ «وشما از علم جز انـدکی داده نشده اید»، و از جملهٔ علومی که به انسان داده شده است، علم نبوت اسـت و مقتضـای ایـن علم آنست که شکر نعمت علم به جا آورده شود، زیرا ذاتی که علم داده است، قادر است کـه آن را دو باره بگیرد، در ین باره می فرماید: ﴿وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا ٨٦﴾ «و اگر ما بخواهیم، البته پس می گریم آنچه را که به سـوی تـو وحـی کردیم، باز برای (واپس آوردن آن) کسی را نخواهی یافت که از تو بر علیه ما دفاع کند».

پیغمبرﷺ را بدان سبب مخاطب نمود که علم ایشان در میان بشر، بـزرگ تـرین علـم است، پس هنگامی که علم پیغمبر ﷺ تابع ارادهٔ الله تعالی باشد، علوم دیگران بـه طریـق اولی تابع ارادهٔ او است، پس این کلام به ظاهر هشدار و تحذیر اسـت، امـا در عـین حـال کنایه از بیان منت و احسان الله تعالی بر پیغمبرﷺ و تمام انسان هـا اسـت، چنانچـه آیـهٔ بعدی به آن دلالت دارد.

- سپس می افزاید: ﴿إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ﴾ «لیکن رحمتی از جانب پروردگارت شامل حالت گردید (پس این علم را از تو نگرفتیم)».

این آیه به بقای قرآن کریم اشاره دارد، چنانکه در سورهٔ حجر آیهٔ (۹) این موضـوع را بـه صراحت بیان داشته است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ «شکی نیست که ما قرآن را نازل کردیم وما آن را حفاظت می کنیم».

- بعد ازآن علت این رحمت را بیان می کند: ﴿إِنَّ فَضْلَهُۥ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ۝٨٧﴾ «چرا که احسان او برتو بسیار بزرگ است»، به همین اساس تو را از فضیلت آنچه که به سویت وحی نموده است، هیچگاه محروم نمی کند، زیرا او است که تو را به صفت «بشیر ونذیر» مبعوث کرد و برتو کتاب فرستاد و آن را در مصاحف و سینه های حافظان محفوظ نگهداشت، وتو را سردار اولاد آدم گرداند و به مقام محمود بر گزیده در آخرت سر فراز گردانید، این همه دلیل است براینکه احسان او بر تو از حد افزون است.

- بعد از بیان عظمت شأن قرآن وتأثیرش در مخاطبین، سه موضوع مهم دیگر را بیان می کند: اعلان اعجاز قرآن وتحدی به جهانیان، بیان اهمیت مثال های قرآن و موقف کفار در برابر آنها.

موضوع پنجم: اعلان اعجاز قرآن، وتحدی به همه جهانیان

در آیهٔ گذشته سخن از قرآن و از فضل بزرگ الله تعالی بر پیغمبر ﷺ بود، حالا درینجا به غرض ابراز شرف قرآن، یکی از امتیازات بزرگ قرآن یعنی معجزه بودنش را بیان داشته می فرماید:

- ﴿قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ﴾ «بگو: اگر انس و جن همه جمع شوند تا مانند قرآن را بیاورند، هرگز نخواهند توانست که مانند آن را بیاورند»، این آیه رد بر گفتار کفار است که می گفتند: «اگر ما بخواهیم، مانند این قرآن را می گوئیم»، پس الله تعالی روشن ساخت که چنین چیزی اصلا ممکن نیست، نه به صورت انفرادی می توانند چنین کاری را کنند و نه به شکل دسته جمعی و تعاون با یکدیگر بر چنین کاری قادر خواهند شد: ﴿وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ۝٨٨﴾ «اگر چه بعض آنها برای بعض دیگر مددگار باشند»، و چون در طول این قرنهای گذشته کسی نتوانست که حتی مانند کوتاه ترین سورهٔ قرآن را بیاورد، پس ثابت شد که قرآن معجزه است.

موضوع ششم: اهمیت مثال های قرآن

سپس الله تعالی به سوی یکی از جوانب اعجاز قرآن که بیان امثال است اشاره نموده می گوید: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ﴾ «و واقعا ما درین قرآن برای مردم هر نوع مثالی را به شیوه های گوناگون بیان کردیم».

در لفظ «مَثَلٍ» سه احتمال است:

اول: اینکه مراد از آن، اقسام تَحدّی است، مانند تحدی به کل قران، طوری که در آیۀ مورد بحث و در سورۀ طور آیۀ (۳۴)، و تَحدّی به ده سوره چنانکه در سورۀ هود آیۀ (۱۳) ذکر شده است، و تحدّی به یک سوره، طوری که در سورۀ بقره آیۀ (۲۳). در سورۀ یونس آیۀ (۳۸) ذکر شده است، و مشرکان در هر مرتبه عاجز آمدند، پس با وجود عجز شان، برکفر خود اصرار می ورزند.

دوم: اینکه مراد از «مَثَلٍ» شرح کیفیت عذاب های امتان گذشته است: مانند عذاب قوم نوح وعاد وثمود که داستان های آنها در قرآن مفصل بیان شده است، با وجود بیان داستان عذاب این اقوام، این مشرکان بازهم برکفر خویش ادامه می دهند.

سوم: اینکه مراد به «مَثَلٍ» دلائل توحید و نفی شرک و جواب های شبهات منکرین توحید ونبوت ومعاد است که برای اثبات این موضوعات براهین بسیار قطعی و دقیق ارائه نموده است، وهمچنین احکام و آداب و اخلاق و امور معاشره را بر اساس نیازمندی های بشر در همه زمینه، و به همین ترتیب مسائل ترغیب وترهیب و داستان های گذشتگان را به صورت بسیار بی سابقه و هیجان انگیز و خالی از هر نوع خرافات بیان کرده است.

– اما با وجود این همه : ﴿فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ۝٨٩﴾ «پس بیشتر مردم، جز ناسپاسی (از همه ارشادات قرآن) ابا ورزیدند» و از انکار و اصرار برکفر شان، موقف خود را هیچ تغییر ندادند و این انکار دلیل عدم درک و عدم تأمل شان در مفاهیم و مطالب آیات قرآنی است، زیرا کسی که قرآن را با فکر و قلب باز و جستجو گر مطالعه کنْد و بشنود، چارۀ ندارد که در برابر آن تسلیم نشود.

❁❁❁

فصل دوم : (از آیۀ ۹۰- ۱۰۴) ذکر شبهات منکرین نبوت

﴿وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا ۝٩٠ أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا ۝٩١ أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا ۝٩٢ أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥۗ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ۝٩٣ وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ

الْهُدَىٰ إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُل لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ
مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾ وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ
مِن دُونِهِ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ
سَعِيرًا ﴿٩٧﴾ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
﴿٩٨﴾ ۞ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا
رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾ قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ ۚ
وَكَانَ الْإِنسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ
فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾ فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِيعًا
﴿١٠٣﴾ وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

ترجمه:

۹۰- وگفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا آنکه برای ما از زمین (خشک و سنگ زار مکه) چشمهٔ جاری کنی.

۹۱- یا اینکه باغی از خرما و انگور داشته باشی، پس درمیان آنها نهرها را روان گردانی.

۹۲- یا آسمان را پاره پاره نموده - آنگونه که خودت می پنداری - بر سر ما فرود آری، یا الله و فرشتگان را بیاوری و با ما رویا روی کنی.

۹۳- یا تو خانهٔ طلایی داشته باشی، یا به سوی آسمان بالا روی و ما به محض بالا رفتنت به آسمان، ایمان نمی آوریم، مگر اینکه با خود کتابی بیاوری که ما آن را بخوانیم، بگو: پروردگار من پاک است، من جز بشر پیامبر نیستم.

۹۴- و مردم را از ایمان آوردن بعد از آمدن هدایت چیزی جز این باز نداشت که گفتند: آیا الله بشری را پیغمبر فرستاده است؟

۹۵. بگو: اگر در زمین (در عوض انسان ها) فرشتگانی می بودند که به آرامی می رفتند، البته (در آن صورت از جنس خود شان) ما از آسمان فرشته ای را برایشان پیغمبر می فرستادیم.

۹۶- بگو: همین بس است که الله درمیان من و درمیان شما گواه باشد، یقینا او به بنده گان خود دانا و بینا است.

۹۷- و هرکس را الله هدایت کند، پس او راهیاب است، وهرکس را گمراه سازد پس برای آنها جز الله دوستان نخواهی یافت و ایشان را روز قیامت بر روی هایشان در حالیکه نا بینا وگنگ و کرند، حشر می کنیم و جایگاه ایشان دوزخ است، هرگاه آتش دوزخ برایشان فرونشیند، بر شعلهٔ آتش شان می افزائیم.

۹۸- این (عذاب دردناک) جزای ایشان است، بدان سبب که به آیات ما کافر شدند وگفتند: آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و اعضای از هم پاشیده گردیم، آیا به آفرینش مجدد برانگیخته خواهیم شد؟

۹۹- آیا ندیدند (و ندانستند) که آن الله که آسمانها و زمین را آفریده است، قادر است که مانند ایشان را بیافریند و برای حشر ایشان میعادی مقرر کرده است که شکی در آن وجود ندارد، پس ستمگاران جز انکار و ناسپاسی (از پذیرفتن هر نوع سخن حق) ابا می ورزند.

۱۰۰- بگو: اگر شما خزانه های رحمت پروردگار مرا مالک می بودید، آنگاه از ترس فقر نیز بخل می کردید وآدمی طبعا بخیل است.

۱۰۱- و حقا که ما به موسی نه معجزهٔ روشن دادیم، پس تو از بنی اسرائیل (هم عصر خود)، بپرس زمانی که موسی به سویشان آمد، فرعون به او گفت: ای موسی ! گمان می کنم که تو دیوانه ای!

۱۰۲- (موسی) گفت: تو می دانی که این معجزه ها را که دلائل آشکار اند، جز پروردگار آسمان ها و زمین (هیچ کسی دیگر) نفرستاده است و من معتقدم که تو ای فرعون هلاک شونده ای.

۱۰۳- پس(فرعون) تصمیم گرفت همهٔ آنها را از آن سرزمین بیرون کند، ولی ما او و کسانی را که با او همراه بودند، همه را یکجا غرق کردیم.

۱۰۴- و بعد از آن (که فرعونیان را غرق کردیم) به بنی اسرائیل گفتیم: درین سر زمین باشید، پس هرگاه وعدهٔ آخرت بیاید، شما را به صورت دسته جمعی حاضر می سازم.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- مطالبات منکرین نبوت، ۲- انگیزهٔ انکار مشرکین از پذیرفتن رسالت،

۳- عذاب مشرکان در قیامت و موجبات آن، ۴- دلیل اثبات قیامت.

موضوع اول: مطالبات منکرین نبوت

هرگاه قرآن مشرکان را به تحدی و مبارزه فرا خواند، آنها از آوردن کتابی مانند قرآن عاجز آمدند و به این ترتیب آنها ملزم شدند و راهی برای فرار پیدا کرده نتوانستند، لذا دست به چنین مطالبات بی مورد زدند و واقعهٔ پیشنهاد این معجزه ها از سوی کافران در کتب سیرت و تاریخ چنین حکایت شده است:

سرداران و اشراف قریش که ازآنجمله ابوجهل، أمیه بن خلف و عاص بن وائل، ابوسفیان بن حرب با جمع دیگر از مشرکان در کنار خانهٔ کعبه بعد از غروب آفتاب اجتماع نمودند، پس آنها در بارهٔ پیغمبر اسلامﷺ و خطر دعوت او سخن گفتند، بالآخره به این نتیجه رسیدند تا شخصی را نزد پیغمبرﷺ بفرستند و از ایشان بخواهند که اشراف قریش گرد هم آمده اند و می خواهند با تو سخن بگویند، لذا نزد ما بیا.

پیغمبرﷺ نظر به علاقه مندی که به رشد و هدایت قوم خود داشت، با سرعت به مجلس قریش حاضر شد و نزد ایشان نشست.

اشراف قریش به پیغمبر اسلام چنین گفتند: ای محمد ! ما تو را اینجا فرا خوانده ایم تا بر تو اتمام حجت کنیم و ما فکر نمی کنیم که کسی از عرب به قوم خود همانند تو اذیت و آزار رسانده باشد، نیاکان ما را دشنام دادی، بر دین ما عیب گرفتی و عقلای ما را سفیه خواندی، و آلههٔ ما را بد گفتی و اجتماع ما را از هم پاشیدی و هیچ کار بدی نبود مگر آنکه تو در حق ما انجام دادی.

حالا بگو تو چه می خواهی ؟ آیا مال می خواهی تا برایت چنان مال جمع آوری کنیم که تو نسبت به همه ای ما، مال دار شوی ؟

اگر شرف و مقام می خواهی، ما تورا سردار خود می گماریم !

اگر پادشاهی می خواهی، ما تو را پادشاه خود می گردانیم !

اگر بر تو جن مسلط شده است، ما در علاج تو اموال خود را به مصرف می رسانیم تا تو را از بیماری شفا دهیم !

پیغمبر ﷺ فرمود: هیچ یک از سخنانی که شما می گوئید در من وجود ندارد، نه مال می خواهم، و نه شرف و پادشاهی می خواهم، بلکه الله تعالی مرا به صفت پیغمبر به سوی شما فرستاده و بر من کتابی نازل کرده، و مرا دستور داده است که برای شما بشیر و نذیر باشم، پس من پیغام پروردگارم را برای شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم، اگر آنچه را که با خود آورده ام بپذیرید، این خوشبختی شما در دنیا و آخرت است، و اگر آن را نپذیرید، صبر می کنم تا آنگاه که الله در میان من و شما داوری کند.

مشرکان گفتند: ای محمد! اگر پیشنهاداتی را که برایت کردیم نمی پذیری، تو خوب می دانی که هیچ شهری تنگ تر از شهر ما و هیچ کسی فقیر تر و تنگدست تر از ما نیست، لذا از پروردگارت بخواه که این کوه ها را ازینجا دور کند، و سرزمین ما را هموار سازد، و مانند شام و عراق در میان آن نهر ها را جاری سازد، و از او بخواه که نیاکان ما را زنده کند به خصوص «قصی بن کلاب» را، زیرا او مرد راستگوئی بود، تا ما از آنها بپرسیم که تو راست می گوئی یا دروغ.

اگرچنین کردی درآن صورت ما هم تو راتصدیق می کنیم و سایر مردم نیز تو را تصدیق می کنند و به مقام و منزلت تو نزد پروردگارت آگاه می شویم که واقعا او تو را به حیث پیغمبر فرستاده است.

پیغمبر ﷺ فرمودند: من به این کار ها فرستاده نشده ام، من برای شما همان چیزی را می رسانم که الله به خاطر تبلیغ آن مرا فرستاده است، اگر آن را بپذیرید در دنیا و آخرت خوشبخت می شوید، و اگر نپذیرید، صبر می کنم تا الله در میان من و شما داوری کند.

مشرکان گفتند: اگر خواسته های ما را انجام نمی دهی از پروردگارت بخواه تا فرشته ای را برای تصدیق تو بفرستد و آن فرشته با ما سخن گوید و همچنان از پروردگارت بخواه تا برایت باغها و گنجینه ها و قصرهای طلا و نقره بیافریند، و ازآن زحمتی که تو در تلاش رزق و روزی می کشی بی نیازت گرداند، زیرا ما می بینیم که تو در بازار گردش می کنی، و همانند ما در پی تلاش رزق و روزی هستی.

و همچنان از پیغمبر ﷺ خواستند که اگر واقعا راست میگوئی، باید آسمان را قطعه قطعه نموده بر سر آنها فرود آر.

پیغمبر ﷺ همان سخن نخستینش را بازهم تکرار کرد.

پس یکی از مشرکان گفت: سوگند به الله من به تو ایمان نمی آورم تا آنکه به سوی آسمان بالا بروی، و من بالا رفتن تو را به چشم خود مشاهده کنم و سپس تو کتابی را همراه با چهار فرشته بیاوری که به رسالت تو گواهی دهند و سوگند به الله اگر چنین کنی، من یقین دارم که بازهم تو را تصدیق نخواهم کرد.

پس رسول الله ﷺ با دل پر از اندوه از مجلس آنها به سوی خانه اش بازگشت.(۱)

الله تعالی درین آیه همین مطالبات لجوجانۀ مشرکان را به غرض تقبیح آن، چنین حکایت نموده است:

۱- ﴿ وَقَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا ﴿٩٠﴾ ﴾ «وگفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا آنکه برای ما از زمین (خشک و سنگ زار مکه) چشمه ای جاری کنی»، تا دامنۀ عیش ما فراخ تر شود، اما این مشرکان درین تعهد شان صادق نبودند، چنانکه سورۀ انعام آیۀ (۱۱۱) و در سورۀ یونس آیۀ (۳۳) گواه دروغگویی آنها است.

۲- ﴿ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾ ﴾ «یا اینکه باغی از خرما و انگور داشته باشی، پس درمیان آنها جوی هائی فراوانی را روان گردانی».

۳- ﴿ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا ﴾ «یا آسمان را پاره پاره نموده - آنگونه که خودت می پنداری - بر سر ما فرود آری». «كِسَفًا» مفردش «كِسْفَة» به معنی قطعه، پاره، این مطالبه را به خاطری نموده بودند که الله تعالی در سورۀ سباء آیۀ (۹) آنها را بیم داده فرموده بود: ﴿إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ ﴾ «ما اگر خواسته باشیم، آنها را به زمین فرو می بریم و یا اینکه قطعه هائی را از آسمان بر سرشان فرود می آوریم» پس آنها از روی جهل و عناد مطالبۀ همان عذاب را نمودند.

۴- ﴿أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ ﴾ «یا الله و فرشتگان را بیاوری و با ما رویا روی کنی» تا ما آنها را از نزدیک مشاهده کنیم و آنها به رسالت تو گواهی دهند.

چنانکه در سورۀ فرقان آیۀ (۲۱) می گوید: ﴿لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا﴾ «چرا برما ملائکه فرو فرستاده نشدند، یا پروردگار خویش را مشاهده می کردیم».

۵- ﴿أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ ﴾ «یا تو خانۀ طلایی داشته باشی».

۱- تفسیر طبری: ۱۴۹/۸ و تفسیر ابن کثیر: ۸۷/۳ .

۶- ﴿أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ «یا به سوی آسمان بالا روی».

۷- ﴿وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥ﴾ «و ما به محض بالا رفتنت به آسمان ایمان نمی آوریم، مگر اینکه با خود کتابی بیاوری که ما آن را بخوانیم». «رُقِي» به معنی بالا رفتن، صعود.

این بود مطالبات لجوجانۀ مشرکان که هیچ گاه از روح حقیقتجو سرچشمه نگرفته بود، بلکه هدف شان تنها و تنها عاجز جلوه دادن پیغمبر ﷺ از براوردن چنین مطالبات و حفظ جایگاه اجتماعی خود بود، پس الله سبحانه به پیغمبرش دستور می دهد که ازین مطالبات مشرکان سه جواب بگوید:

جواب اول از مطالبات مشرکان: (۱)- ﴿قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ۝٩٣﴾ «بگو: پروردگار من پاک است، من جز بشر پیامبر نیستم»، و بشر اگر پیغمبر هم باشد به هیچ یکی ازین امور قدرت ندارد، پس این مطالبات دلیل جهل وگمراهی شما است.

موضوع دوم: انگیزۀ انکار مشرکین از پذیرفتن رسالت

بعد ازآنکه انواع عناد و مظاهر تکذیب مشرکین را بیان داشت، به دنبال آن علت بنیادی را که مانع ایمان مردم به رسالت می شود، بیان می کند: ﴿وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرٗا رَّسُولٗا ۝٩٤﴾ «و مردم را از ایمان بعد از آمدن هدایت چیزی جز این باز نداشت که گفتند: آیا الله بشری را پیغمبر فرستاده است؟» یعنی بشر بودن را منافی رسالت می دانستند، چنانکه این شبهه در سورۀ یونس آیۀ (۲) و در سورۀ ابراهیم آیۀ (۱۰) و در سورۀ مومنون آیۀ (۴۷) و در سورۀ فرقان آیۀ (۴۱) و در سورۀ قمر آیۀ (۲۴) و در سورۀ تغابن آیۀ (۶) نیز مذکور است.

- پس الله تعالی ازین شبهه و اعتراض آنان جواب می دهد: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا ۝٩٥﴾ «بگو: اگر در زمین (در عوض انسانها) فرشتگانی می بود که به آرامی راه می رفتند، البته (در آن صورت از جنس خود شان) ما از آسمان فرشته ای را برایشان پیغمبر می فرستادیم»، ولی چون زمین محل سکونت بشر است، طبیعت فرشته با طبیعت بشر مغایر است، از همین رو پیغمبرانی که به سوی ساکنان زمین فرستاده شده اند همه بشر بودند.

۱- جواب دوم در آیۀ (۱۰۰) ، و جواب سوم در آیۀ (۱۰۴) همین سوره خواهد آمد .

این دلیل روشن و سیلی محکمی بر طائفه «بریلوی ها» هست که آنها عقیده دارند که پیغمبر اسلام ﷺ از نور آفریده شده بود، شکی نیست که پیغمبر ﷺ به اعتبار دعوت و نبوتش نور و سراج منیر بود، اما اینکه خلقت شان از نور شده باشد، سخن بسیار بی اساس و خلاف آیات قرآنی و احادیث نبوی ﷺ است.

- سپس الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که امر خود را به الله تعالی بسپارد: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ﴾ «بگو: همین بس است که الله درمیان من و درمیان شما گواه باشد» اگر شما رسالت مرا باور نمی کنید باکی نیست، زیرا الله گواه من است.

- بعد از آن علت این کفایت را بیان می کند: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾﴾ «زیرا او به احوال بندگانش آگاه و بینا است»، می داند و می بیند که چه کسی راستگو و بر حق است و چه کسی دروغگوی است، ولی حقیقت اینست که بشر بودن پیغمبر ﷺ، مانع ظاهری ایمان آنها است، اما مانع اصلی وحقیقی ایمان ایشان، محروم بودن از توفیق الهی است، چنانکه می گوید: ﴿وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِۦ﴾ «وهرکس را الله هدایت کند، پس او راهیاب است و هرکس را گمراه سازد پس برای آنها جز الله دوستان نخواهی یافت».

پس مانع ظاهری از ایمان این مشرکان اعراض و عناد است و مانع حقیقی از ایمان شان، محرومیت از توفیق الهی است، کسی که با وجود دلیل روشن بر کفر اصرار می ورزد، بدان سبب است که الله تعالی او را توفیق نداده است و سبب محرومیت شان از توفیق، خشم الهی است بر کسی که عقل خود را برای درک و دست یافتن به حق به کار نمی اندازد، بلکه خواهشات نفسانیش را رهبر و رهنمای خود می گرداند، لذا چنین افراد، کسی را که آنها را در نجات از جزای گمراهی یاری شان کند، نمی یابند، و نه کسی را می یابند که حال شان را اصلاح کند و از گمراهی نجات شان بخشد.

موضوع سوم: عذاب مشرکان در قیامت و موجبات آن

- پس در نتیجهٔ گمراهی دنیوی حالت شان در قیامت چنین خواهد بود:

۱- ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا﴾ «و حشر می کنیم ایشان را روز قیامت بر روی های شان در حالیکه نا بینا وگنگ و کرند»، طوری که در دنیا از دیدن و

شنیدن حق و تکلم به حق کور کر و گنگ بودند، پس درآخرت نیز به همین صفات برانگیخته می شوند.

چنانکه در سورهٔ اسراء آیهٔ (۷۲) می گوید: ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا﴾ «وهرکسی که درین جهان (از دیدن و پذیرفتن حق) کور باشد، پس او درآن جهان نیز کور و گمراه تر خواهد بود».

در صحیحین روایت است که مردی گفت: ای پیغمبر الله ! کافر چگونه به چهره اش حشر می شود ؟ فرمود: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آیا ذاتی که او را بر دو پای روان ساخته است، قادر نیست که روز قیامت او را به رویش روان سازد؟!. ([1])

۲- ﴿مَّأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ﴾ «جای آنها دوزخ است».

۳- ﴿كُلَّمَا خَبَتۡ زِدۡنَٰهُمۡ سَعِيرٗا ٩٧﴾ «هرگاه آتش دوزخ بر ایشان فرونشیند، بر شعلهٔ آتششان می افزائیم». «خَبَتۡ» شعله اش کم شد، «سَعِيرٗا» شعلهٔ آتش.

ذکر دو موجب برای عذاب مذکور:

موجب اول: کفر به آیات الهی است: ﴿ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا﴾ «این (عذاب دردناک) جزای ایشان است، بدان سبب که به آیات ما کافر شدند».

موجب دوم: انکار از معاد است: ﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا ٩٨﴾ «وگفتند: آیا هنگامی که ما استخوان های پوسیده و اعضای از هم پاشیده گردیم، آیا به آفرینش مجدد برانگیخته خواهیم شد؟»، پس به همین دو سببی که هر کدام آن موجب خلود شان در آتش دوزخ می شد، مستحق عقوبت شدید گردیدند.

موضوع چهارم : دلیل اثبات قیامت

بعد ازآنکه مشرکان را در برابر انکار شان از معاد، زجر و نکوهش کرد، حالا برای ابطال عقیدهٔ شان در مورد انکار از معاد دلیل ارائه می دهد: ﴿أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب کیف الحشر، حدیث: ۶۵۲۳ ، و صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة، باب یحشر الکافر علی وجهه، حدیث: ۷۲۶۵ .

﴿قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۡ﴾ «آیا ندیدند (و ندانستند که) آن الله که آسمان ها و زمین را آفرید، توانا است که مانند ایشان را بیافریند؟!»

﴿أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ﴾ درینجا به معنی «أَلَمْ يَعلَمُوْا» است، یعنی آیا ندانستند، و نیاندیشیدند.

درین استدلال عقیدۀ مشرکان را در بارۀ محال دانستن معاد و زندگی دو باره، به قیاس تمثیل باطل می کند، درین صورت لفظ «مثل» به معنای مماثل است، یعنی الله قادر است اجسادی را بیافریند که همانند اجساد دنیوی آنها است.

- یا اینکه «مِثْل» به معنای ذات است، چنانکه در سورۀ شوری آیۀ (۱۱) می گوید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ «مانند ذات او هیچ چیزی نیست».

همچنین عرب می گوید: «مِثْلُکَ لاَ يَبْخَلُ» یعنی تو بخل نمی کنی، پس معنی آیه چنین می شود: «الله قادر است ذات (و جسد دنیوی) آنها را بیافریند».

و همین توجیه دوم صحیح است، زیرا از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ يَأْكُلُهُ التُّرَابُ إِلاَّ عَجْبَ الذَّنْبِ مِنْهُ خُلِقَ وَفِيهِ يُرَكَّبُ»

«تمام بدن انسان را خاک می خورد (و فنا می کند) به جز عجب الذنب (استخوانی که در آخرین قسمت ستون فقرات قرار دارد)، آفرینش انسان ازهمانجا شروع شده است، و (دو باره) بر همانجا ترکیب می شود».[1]

- بعد ازآنکه مسئلۀ معاد را به اعتبار حقیقت ذاتش امر ممکن خواند وبرای اثبات آن دلیل ارائه داشت، حالا از وقت آن سخن می زند: ﴿وَجَعَلَ لَهُمۡ أَجَلٗا لَّا رَيۡبَ فِيهِ﴾ «و برای حشر ایشان میعادی مقرر کرده است که شکی در آن وجود ندارد»، ولی این وقت را جز ذات او هیچ کس نمی داند.

چنانکه در سورۀ اعراف آیۀ (۱۸۷) می گوید: ﴿إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَ﴾ «علم زمان وقوع قیامت تنها نزد پروردگار من است، هیچ کسی جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد»، سورۀ انعام آیۀ (۵۹) و سورۀ نازعات آیۀ (۴۴) نیز تائید همین مسئله است.

- بعد ازآن می افزاید: ﴿فَأَبَىٰ ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورٗا ﴿٩٩﴾﴾ «پس این ستمگاران جز (انکار از قدرت الله و) ناسپاسی چیزی را نپذیرفتند».

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب ما بین النفختین، حدیث: ۷۶۰۴.

جواب دوم از مطالبات مشرکان

از جملهٔ مطالبات مشرکان، از پیغمبر ﷺ این بود که اگر می خواهی به نبوت تو ایمان بیاوریم، از زمین مکه چشمه جاری کن..

پس الله سبحانه در رد این مطالبات آنها به پیغمبر خود دستور می دهد: ﴿قُل لَّوۡ أَنتُمۡ تَمۡلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحۡمَةِ رَبِّيٓ إِذٗا لَّأَمۡسَكۡتُمۡ خَشۡيَةَ ٱلۡإِنفَاقِۚ﴾ «بگو: اگر شما خزانه های رحمت پروردگار مرا مالک می بودید، آنگاه از ترس فقر نیز بخل می کردید». «لَّأَمۡسَكۡتُمۡ» البته بخل خواهید کرد، از کلمهٔ «مُمۡسِک» به معنی بخیل است. و «خَشۡيَةَ ٱلۡإِنفَاقِ» از ترس فقر و تنگدستی، مقصود از «ٱلۡإِنفَاقِ» نتیجهٔ آن یعنی فقر و تنگدستی مراد است.

یعنی اگر در وضع اقتصادی تان فراخی هم بیاید و کلید همه خزانه های رزق و روزی به دست تان سپرده شود، بازهم بخل می کنید، چون از آن بیم دارید که مبادا فقیر شوید، لذا به جاری شدن چشمه از سر زمین مکه و دور ساختن کوه های آن، و همچنان به روئیدن باغ های خرمای که ازمیان آن آب جاری باشد، اکتفا نخواهید کرد، چون در شما قناعت و غنای نفسی وجود ندارد.

- سپس علت این بخل را بیان می کند: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ قَتُورٗا ١٠٠﴾ «شکی نیست که انسان طبعا بخیل است». «قَتُورٗا» بسیار بخیل، صیغهٔ مبالغه است.

بخل و محبت به مال دنیا از طبیعت و فطرت هر انسان است، اما این خصلت در انسانی که به آخرت و معاد ایمان نداشته باشد، به صورت بسیار بارز وجود دارد، البته مومنان واقعی از چنین صفت مستثنی هستند، چنانچه الله تعالی در سورهٔ معارج می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا ٢٠ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ٢١ إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ ٢٢ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ ٢٣ وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ٢٤ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ٢٥ وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ٢٦ وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ٢٧﴾ «یقینا انسان کم طاقت و بی صبر آفریده شده است، هنگامی که به او مصیبت برسد بسیار بی قرار می گردد و هنگامی که به او خیر برسد (و مالدار و ثروتمند شود از خرج در راه الله) بسیار خود داری می کند، مگر نماز گزاران، آنهائی که نمازهای خود را همیشه می خوانند، همان کسانی که در دارائی شان سهم مشخصی است، برای سؤالگر و نیازمند، و همان کسانی که به روز جزا باور دارند، و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند».

در سورهٔ نساء آیهٔ (۵۳) و در سورهٔ معارج آیهٔ (۱۹-۲۲) نیز بیان بخل انسان است.

جواب سوم از مطالبات مشرکان :

یکی از مطالبات مشرکین این بود که گفتند: ﴿ أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا ﴾ «یا آسمان را پاره پاره نموده بر ما فرود آور» و این مطالبهٔ مشرکان، با مطالبات دیگرشان تفاوت داشت، چرا که درین مطالبه، پیشنهاد معجزه ای را داشتند که بر عذاب و تخویف دلالت داشته باشد، و این در حقیقت از قبیل معجزه های موسی علیه السلام بود، لذا الله تعالی در پاسخ ازین مطالبهٔ مشرکان بیان می دارد که به ما موسی همینگونه معجزات را داده بودیم، ولی برای ایمان فرعون و پیروانش سودمند ثابت نشد و ایمان نیاوردند، سرانجام به کیفر اعمال خود رسیدند و اگر معجزهٔ ای را که شما طلبگار آنها هستید، برای تان داده شود و ایمان نیاورید، سرنوشت شما نیز هلاکت خواهد بود، بنابرآن همین معجزه ای که برای پیغمبر نازل کرده ایم که قرآن کریم است، برای تان کافی است.

و ضمنا با ذکر قصهٔ موسی علیه السلام به پیغمبر خود تسلی نیز می دهد که از عکس العمل مشرکان اندوهگین مباش که عادت کفار همین است، پس نظری به حال موسی بیفگن که فرعونیان در برابر او چه عکس العمل هائی انجام دادند، در حالیکه برایش نُه معجزهٔ روشن داده بودیم، پس در نتیجهٔ کردارهای شوم شان از صفحه هستی حذف گریدند، تو هم نیز منتظر عواقب اعمال اینها باش، ازینجهت می فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ تِسۡعَ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖۖ ﴾ «و شکی نیست که ما به موسی نُه معجزهٔ روشن دادیم» که همه به نبوت او دلالت داشت، و این نُه معجزه عبارت از: عصا، فرو بردن عصا همه وسائل سحر ساحران را، ید بیضاء، ملخ، کَنه، بقه، خون، طوفان، قحط سالی و کمی میوه ها، ولی آنها ایمان نیاوردند. این آیات در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۳۳) ذکر شده است.

این معجزه های نُه گانه همان معجزه هائی است که به موسی علیه السلام داده شده تا به فرعون و پیروانش نشان داده آنها را به سوی ایمان ترغیب نماید، اما آیاتی که به موسی علیه السلام در مجموع داده شده بود، بیشتر ازین بود، زیرا در قرآن عظیم الشأن برای موسی علیه السلام معجزاتی که ذکر شده است: علاوه ازین نُه، چند معجزه دیگر هم مذکور است که ازآنجمله : دور شدن لکنت زبان موسی علیه السلام، جریان آب از سنگ، بلند شدن کوه همچون سایبان بالای سر بنی اسرائیل، پاره شدن دریا و ایجاد راه ها درآن، و فرود آوردن منّ و سلوی، محو اموال فرعونیان.

- سپس می فرماید: ﴿فَسۡـَٔلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِذۡ جَآءَهُمۡ﴾ «پس تو از بنی اسرائیل (هم عصر خود) بپرس»، که آنان نیز ازین حقیقت برایت خبر خواهند داد که هنگامی که موسی با این نه معجزه به سوی فرعونیان آمد و آیات را به آنها عرضه نمود: ﴿فَقَالَ لَهُۥ فِرۡعَوۡنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسۡحُورٗا ١٠١﴾ «پس فرعون برایش گفت: ای موسی من گمان می کنم که تو جادو شده ای» و عقل و حواست مختل شده است.

- موسی عليه السلام برایش چنین جواب داد: ﴿قَالَ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ بَصَآئِرَ﴾ «گفت: حقا که تو می دانی که این معجزه ها را در حالیکه دلائل آشکار اند جز پروردگار آسمانها و زمین (هیچ کسی دیگر) نفرستاده است».

سپس افزود: ﴿وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَٰفِرۡعَوۡنُ مَثۡبُورٗا ١٠٢﴾ «و من معتقدم که تو ای فرعون هلاک شونده ای»، «مَثۡبُورٗا» به معنی هلاک شونده، معلون، فاسد العقل، و «ثُبُور» به معنی هلاکت.

و عدم ایمان فرعون به رسالت موسی عليه السلام با وجود دیدن این همه معجزات روشن، دلیل فساد عقل و هلاکت او بود.

- فرعون هنگامی که در میدان دلیل حجت عاجز آمد، راه زور را در پیش گرفت: ﴿فَأَرَادَ أَن يَسۡتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ فَأَغۡرَقۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعٗا ١٠٣﴾ «پس (فرعون) تصمیم گرفت همۀ آنها را از آن سرزمین بیرون کند، ولی ما فرعون و کسانی را که با او همراه بودند، همه را یکجا غرق کردیم»، و تدبیر او را معکوس ساختیم، خود او و کافۀ همکارانش را از صفحۀ هستی حذف نمودیم ﴿وَقُلۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ لِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱسۡكُنُواْ ٱلۡأَرۡضَ﴾ «و بعد از آن (که فرعونیان را غرق کردیم) به بنی اسرائیل گفتیم: درین سر زمین باشید».

برخی مفسرین گفته اند که مقصود از «ٱلۡأَرۡضَ» درینجا سر زمین مصر است، چرا که بعد از هلاکت فرعون و لشکرش سر زمین مصر برای آنها ماند.

و گروه دیگری از مفسرین گفته اند که مقصود از «ٱلۡأَرۡضَ» درین آیه، سرزمین شام است، یعنی بعد از بیرون شدن تان از مصر در زمین شام سکونت کنید.

و لیکن مطلع باشید ﴿فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ جِئۡنَا بِكُمۡ لَفِيفٗا ١٠٤﴾ «پس هرگاه وعدۀ آخرت بیاید، شما (و آنها) را به صورت دسته جمعی حاضر می سازم».

«وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ» میعاد قیامت، «لَفِيفٗا » گروه های در هم آمیخته.

یعنی در قیامت درمیان تان داوری عادلانه انجام می دهیم، هرکس را به جـزای اعمـالش می رسانیم.

❁❁❁

فصل سوم: حقانیت رسالت و قرآن و بیان صفات مومنان واقعی به هنگام شنیدن قرآن

﴿وَبِٱلۡحَقِّ أَنزَلۡنَٰهُ وَبِٱلۡحَقِّ نَزَلَۗ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ﴿١٠٥﴾ وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ
مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ﴿١٠٦﴾ قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ
لِلۡأَذۡقَانِ سُجَّدٗا ﴿١٠٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ﴿١٠٨﴾ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ
خُشُوعٗا۩ ﴿١٠٩﴾ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَلَا تَجۡهَرۡ بِصَلَاتِكَ وَلَا
تُخَافِتۡ بِهَا وَٱبۡتَغِ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلٗا ﴿١١٠﴾ وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ
يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ﴿١١١﴾﴾

ترجـمه:

۱۰۵- و ما قرآن را (با محتوا و مضامین) حق نازل کردیم، و به (خاطر پیاده کردن) حـق نـازل شده است و ما تو را جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم.

۱۰۶- و ما قرآن را جدا، جدا (و حسب ضرورت) فرو فرستادیم، تا آن را بر مـردم بـه آرامـی بخوانی و آن را (کم کم و حسب ضرورت) نازل کردیم.

۱۰۷- بگو: ایمان بیاورید یا نیاورید باکی نیست، یقیناً کسانی که پیش ازین، علـم داده شـده اند، هرگاه آیات قرآن بر ایشان خوانده می شود، سجده کنان به روی می افتند.

۱۰۸- و (درحال سجده) می گویند: پروردگار ما پاک است (ازینکه در وعدهء او خـلاف باشـد و) یقیناً وعدهٔ پروردگارما به صورت قطعی به انجام رسیدنی است.

۱۰۹- و آنها به روی ها گریه کنان می افتند و قرآن فروتنی ایشان را می افزاید.

۱۱۰- بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را که بخوانیـد (فرقـی نـدارد و) بـرای او نامهای نیکو است، و (ای پیغمبر ! هنگامی که به نماز ایستاده شـوی) نمـازت را بلنـد و آهسته مخوان و در میان این دو، راه اعتدال را انتخاب کن.

۱۱۱- بگو: ستایش از آن الله است که هیچ فرزندی بر نگزیده و نه در مالکیـت (جهـان)، او را انبازی است و نه به خاطر ناتوانی او را یاوری است و چنانکه باید او را تعظیم کن.

تفسـیر:

درین آیات از موضوعات زیر بحث می شود:

۱- بیان حقانیت قرآن،

۲- تأیید حق پرستان از قرآن،

۳- دعای الله تعالی به اسمای حسنی،

۴- کیفیت قرائت قرآن در نماز،

۵- کیفیت حمد و ثنای پروردگار.

موضوع اول: بیان حقانیت قرآن

پیشتر در آیهٔ (۸۹) همین سوره فرمود: ﴿ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴾ «و یقیناً ما درین قرآن برای مردم، هر داستانی را به شیوه های گونا گون بیان کردیم، پس بیشتر مردم، جز انکار حق و نا سپاسی را نمی پذیرند».

و به همین اساس از ایمان به قرآن خود داری نموده، معجزه های مادّی را مطالبه نمودنـد، در حالیکه چنین مطالبه و سرانجام آن کاملا به زیان شان هست.

اکنون درین آیات حقانیت قرآن و حکمت نزول آن را بیان می کنـد: ﴿وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾ «و ما قرآن را (با محتوا و مضامین) حق نازل کردیم و به (خاطر پیاده کردن) حـق نـازل شده است».

اینجا کلمهٔ «نزول» دو بار ذکر شده است، و قید ﴿ وَبِالْحَقِّ ﴾ در پهلوی ایـن هـردو نیـز دو مرتبه ذکر شده است، البته «بالحق» اول، و «بالحق» دوم، به اعتبار معنی فرق دارند:

زیرا کلمهٔ حق در ﴿ وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ ﴾ به معنی امر ثابت و استواری است کـه در آن شـک و شبهه ای وجود ندارد و مقصود ازآن رد بر تکذیب مشرکین است که آنها قرآن را وحی الهـی نمی دانستند، پس با تأکید بیان می دارد که انزال قرآن از سوی الله تعالی امرثابت و واقعیتی است که درآن شکی وجود ندارد.

و کلمۀ حق در ﴿وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾ در برابر «باطل» قرار دارد، یعنی قرآن باطل را با خود نیاورده است، بلکه حق را با خود آورده است، و مشتمل بر اموری است که صلاح بشریت درآن نهفته است، مانند توحید و نبوت و حشر، و دستور به اعمال صالحه و اخلاق فاضله و عدالت و منع از افعال ذمیمه و منع از ظلم و غیره اموری که به سود دنیا و آخرت بشریت است، پس «وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» در حقیقت اشاره به حکمت نزول قرآن است که برای پیاده کردن حق و پخش و نشر آن نازل شده است.

- بعد ازآنکه حقانیت قرآن و حکمت نزول آن را بیان نموده آن را مورد مدح قرار داد، به دنبال آن، حکمت و هدف بعثت کسی را که این قرآن بر وی نازل شده است بیان می کند: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾﴾ «و ما تو را جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم»، یعنی هدف بعثت تو اینست که پیروان حق را به دخول بهشت مژده دهی و مخالفان حق را از عذاب دوزخ بترسانی.

- سپس کیفیت نزول قرآن را توضیح می دهد: ﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا ﴿١٠٦﴾﴾ «و ما قرآن را جدا، جدا (و حسب ضرورت) فرو فرستادیم، تا آن را بر مردم به آرامی بخوانی و آن را (کم کم و حسب ضرورت) نازل کردیم». «قرآناً» منصوب به فعل مضمری است که فعل «فَرَقْنَٰهُ» آن را تفسیر می کند، پس نصب آن از باب «اشتغال» است. «عَلَىٰ مُكْثٍ» به آرامی.

در کلمۀ «فَرَقْنَٰهُ» دو قرائت است :

قرائت اول: به تخفیف حرف «راء» به معنی بیان کردن و واضح ساختن است.

درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و ما قرآن را بیان کردیم (و حق و باطل را درآن روشن ساختیم) تا آن را بر مردم به آرامی بخوانی».

قرائت دوم: «فَرَّقْنَاهُ» به تشدید حرف «راء» یعنی آن را متفرق و جدا جدا نازل کردیم.

درین صورت معنی آیه چنین می شود: «قرآن را ما جدا جدا (در طول بیست و سه سال) نازل کردیم، تا آن را بر مردم به آرامی بخوانی و آن را (کم کم و برحسب وقائع) نازل کردیم»، بدین معنا که نزولش در طول این مدت مطابق حوادث صورت گرفته است، گاه یک آیه، و گاهی دو، سه، چهار آیه، طبق رویدادها، نازل شده است.

برخی از مفسرین گفته اند که در میان قرائت تخفیف و تشدید از لحاظ معنی فرقی نیست و هر دو قرائت این معنی را افاده می کند که قرآن جدا جدا و کم کم بر حسب ضرورت نازل شده است.

- سپس کسانی را که به معجزهٔ قرآن ایمان نیاورده طالب آیات مادی هستند، به یک امر تهدید آمیز مخاطب می کند: ﴿قُلْ ءَامِنُوا۟ بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوٓا۟﴾ «(برای این گمراهان) بگو: به این قرآن ایمان بیاورید، یا نیاورید» باکی نیست ایمان شما به آن کدام سودی و ترک ایمان تان، زیانی را به آن نمی رساند، بلکه سود و زیان به خود شما بر می گردد.

موضوع دوم: تائید حق پرستان از قرآن

بعد ازآنکه مطالبه کنندگان آیات مادی و معرضین از قرآن را مودر تهدید قرار داد، اکنون درینجا این مطلب را بیان می کند که اگر شما مشرکان از قرآن اعراض کنید، افرادی هستند که به حقانیت قرآن پی برده به آن ایمان آورده اند، چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦٓ﴾ «یقیناً کسانی که پیش ازین قرآن، علم داده شدند» و مصداق آیه، علمای متدین اهل کتاب اند که پیش از نزول قرآن، آنها معلومات کافی داشتند که پیغمبر آخر زمان با چنین کتاب عظیمی مبعوث می گردد و در انتظار بعثت او بودند.

مصداق این آیه، ورقه بن نوفل، و همچنان کسانی هستند که بعد از نزول این سوره ایمان آوردند امثال: عبد الله بن سلام، مُعَیقِیب و سلمان فارسی و دیگر علمای اهل کتابی که به ایمان مشرف شدند.

اوصاف این علمای حق پرست :

سپس این علما را به چندین وصف، توصیف می کند که، همه دلیل ایمان راسخ آنها به قرآن است:

وصف اول: حاکی از کردار نیک آنها است: ﴿إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۩ ١٠٧﴾ «هرگاه آیات قرآن بر ایشان خوانده شود، سجده کنان به روی می افتند».

ضمائر در «ءَامِنُوا۟ بِهِۦٓ»، و «مِن قَبْلِهِۦٓ» و «يُتْلَىٰ» همه به سوی قرآن راجع است.

«يَخِرُّونَ» فرو می افتند، از مادهٔ «خُرُور» به معنی سقوط، افتادن. «الأذقان» جمع «ذَقَن» به معنی چانه (زنخ) و مقصود ازآن تمام چهره است، یعنی با خشوع و خضوع در برابر الله تعالی سجده می کنند.

وصف دوم: حکایت از گفتار شایستهٔ آنها است: ﴿وَيَقُولُونَ سُبْحَٰنَ رَبِّنَآ﴾ «و (درحال سجده) می گویند: پروردگار ما پاک است» ازینکه در وعدهٔ او خلاف باشد.

- سپس علت این سجود و این تسبیح را خود شان ابراز می دارند: ﴿إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ١٠٨﴾ «یقیناً وعدهء پروردگارما به صورت قطعی به انجام رسیدنی است».

حرف «إن» درینجا، برای شرط نیست، بلکه برای تأکید و مخففه از «إنّ» مثقله است، و حرف «لام» در «لَمَفْعُولًا» نیز برای تأکید و فرق گذاشتن میان «إن» مخففه، و «إن» شرطیه است.

وصف سوم: حاکی از تأثر آنها به قرآن است: ﴿وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ﴾ «و آنها به روی ها گریه کنان می افتند»، علت این فرو افتادن و این گریه، تأثرشان به مواعظ قرآن است که به اثر شنیدن آن در دل های شان ترس و خوف الهی پیدا شده است، لذا ﴿وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ١٠٩﴾ «و قرآن فروتنی ایشان را می افزاید».

پس اگر جهال به این معجزهٔ علمی ایمان نیاورند و در عوض آن، معجزات مادی را مطالبه کنند، پروا مکن، زیرا علمای پیرو حق، این معجزهٔ جاویدانی را به رسمیت می شناسند و از قرآن بهرهٔ کافی بدست می آورند.

مقصود این آیات تسلی برای رسول صلی الله علیه و سلم است.

موضوع سوم: دعای الله تعالی به أسمای حسنی

در تفسیر طبری از ابن عباس – رضی الله عنهما - روایت است که پیغمبر ﷺ در حالت سجده اش «یا رحمن و رحیم» گفته دعا می کرد، پس مشرکین این دعای ایشان را شنیدند، لذا به غرض اعتراض گفتند: این (محمد ﷺ) گمان می کند که او یک ذات را می خواند، در حالیکه او دو تن (یعنی رحمن و رحیم) را دعا می کند، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ ۖ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ «بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را که بخوانید (فرقی ندارد و) برای او نامهای نیکو است»، بنده هایش می توانند او را به نام «الله» و به نام «رحمن» و یا به هر نام دیگر از اسمای حسنی او دعا کنند.

«أَيًّا» در اصلش اسم استفهام است، و هنگامی که «ما» زائده با وی یکجا شود، افادهٔ شرط را می کند، مانند «کیف» هنگامی که با کلمهٔ «ما» زائده یکجا شود نیز افادهٔ شرط را می کند،

و «تَدْعُواْ» فعل شرط، و جوابش «فَلَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ» است، و تقدير عبارت چنين مى شود: «أَيَّ اسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى تَدْعُونَ فَلاَ حَرَجَ فِي دُعَائِهِ بِعِدَّةِ أَسْمَاء إِذْ لَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ إِذِ الْمُسَمَّى وَاحِدٌ» يعنى هر نامى از نام هاى الله تعالى را بخوانيد، در خواندنش به چندين نام باكى نيست، زيرا او نام هاى نيكو دارد، و خودش ذات واحد است.

موضوع چهارم: كيفيت قرائت در نماز

بعد از بيان مشروعيت دعا، به هركدام از اسماى حسنى، حالا كيفيت و آداب قرائت نماز را بيان مى كند: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَٱبْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾﴾ «و (اى پيغمبر! هنگامى كه به نماز ايستاده شوى) نمازت را بلند و يا آهسته مخوان و در ميان اين دو، راه اعتدال را انتخاب كن»؛ زيرا درصورت بلند خواندن ممكن است دشمنان قرآن، صداى قرائت تو را بشنوند و فحش و زشت گويند.

از ابن عباس رضى الله عنهما روايت است كه او گفت: «اين آيه هنگامى نازل شد كه پيغمبر ﷺ در مكه پنهان بود، هنگامى كه با يارانش نماز مى خواند، آوازش را به قرائت قرآن بلند مى كرد، پس وقتى كه مشركين آوازش را مى شنيدند، قرآن و ذاتى كه قرآن را نازل كرده و كسى كه قرآن را آورده است – همه را – دشنام مى دادند، لذا الله تعالى به پيغمبرش گفت: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ﴾ آوازت را به هنگام قرائت در نماز بلند مكن، زيرا مشركان آن را مى شوند و دشنام مى دهند، ﴿وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ و نه آوازت را به قرائت قرآن بسيار آهسته كن كه يارانت نشنوند، بلكه راه ميانه را انتخاب كن».[1]

موضوع پنجم: كيفيت حمد و ثناى پروردگار

الله سبحانه بعد ازآنكه كيفيت دعا و كيفيت قرائت قرآن را در نماز، به زبان رسولش بيان داشت، به دنبال آن كيفيت حمد و ثناى خود را تعليم مى دهد: ﴿وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِى ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِىٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًۢا ﴿١١١﴾﴾ «و بگو: ستايش از آن الله است كه هيچ فرزندى بر نگزيده و نه در مالكيت (جهان)، او را انبازى است و نه به خاطر ناتوانى او را ياورى است و(بنابرين) چنانكه بايد او را تعظيم كن».

۱– صحيح بخارى، كتاب التفسير، باب (ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها) حديث: ۴۷۲۲، و صحيح مسلم، كتاب الصلاة، باب التوسط فى القراءة فى الصلاة ، حديث: ۱۰۲۹ .

درین آیه الله تعالی ذات پاک خود را به سه صفت ستوده است :

وصف اول: ﴿لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا﴾ «هیچ فرزندی بر نگزیده است» زیرا فرزند گرفتن دلیل نیازمندی و نقص است، در حالیکه الله تعالی «صمد و غنی» است، او به کسی نیازی ندارد، و از مثیل و شبیه پاک و منزه است.

وصف دوم: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ «و نه در مالکیت (جهان) او را انبازی است»، زیرا شریک داشتن دلیل ناتوانی است، در حالیکه الله تعالی خالق همه چیز است.

وصف سوم: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ «و نه به خاطر ناتوانی او را یاوری است»، نیاز به یاور و ناصر آنجا می باشد که عجز و ناتوانی در میان باشد، اما الله تعالی مقتدر مطلق است.

چون لازم است که حمد او مقرون به تکبیر باشد، ازین وجه می فرماید: ﴿وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ «و چنانکه باید او را تعظیم کن» و بزرگی او را بیان کن.

تعظیم الله سبحانه چندین صورت دارد:

۱- اعتقاد کبریائی ذات او، چرا که او غنی لذاته است.

۲- اعتقاد کبریائی او در صفاتش، چون او جامع همه صفات کمال و منزه از صفات نقصان است.

۳- اعتقاد کبریائی او در افعالش، چون همه افعالش بر مبنای حکمت است.

۴- اعتقاد کبریائی او در احکامش که همه موافق مصلحت است.

۵- اعتقاد کبریائی او در اسمائی که او را جز به آنها یاد کرده نمی شود.

این سوره به تسبیح و تنزیه حق سبحانه آغاز گردید، و به تنزیه ذات پاک او پایان یافت.

پایان تفسیر سورهٔ إسراء

و لله الحمد و المنة

و صلی الله علی نبیه محمد و علی آله و صحبه أجمعین.

تفسیر

سورهٔ کهف

این سوره مکی است و بعد از سورهٔ غاشیه نازل شده است، در ترتیب نزول (۶۹) و در ترتیب مصحف (۱۸) و عدد آیاتش (۱۱۰) است.

مناسبت این سوره به سورهٔ اسراء ازینقرار است:

۱- در سورهٔ إسراء از واقعهٔ بردن پیغمبر ﷺ با روح و جسدش از مکه تا مسجد أقصی خبر داد و در سورهٔ کهف از بقای اجساد اصحاب کهف تا سه صد سال خبر می دهد.

۲- سورهٔ إسراء به حمد و ستایش الله جل جلاله پایان یافت و سورهٔ کهف به حمد و ستایش الله سبحانه آغاز می شود.

۳- سورهٔ إسراء به تسبیح الله سبحانه آغاز شد و این سوره به حمد الله تعالی آغاز می گردد و تسبیح و تحمید به صورت اغلب با هم یکجا می استعمال می شوند، چنانچه در سورهٔ حجر آیهٔ (۹۸) الله تعالی به پیغمبرش دستور میدهد: ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴾ «پس پروردگارت را تسبیح و حمد بگو و از نمازگزاران باش».

فضیلت سورهٔ کهف:

در بارهٔ فضیلت این سوره چندین احادیث روایت شده است، ازآنجمله:

۱- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است او گفت: «قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ وَ فِي الدَّارِ الدَّابَّةُ فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ - أَوْ سَحَابَةٌ - غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ -ﷺ- فَقَالَ: اقْرَأْ فُلَانُ، فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ، أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ» [1]

«مردی سورهٔ کهف را (در نمازش) خواند در حالیکه در خانه اش حیوانی (بسته) بود، پس آن حیوان به جست و خیز پرداخت، آن صحابی (نمازش را) سلام داد، پس نا گهان مه و یا

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام، حدیث: ۳۶۱۴، صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرین، باب نزول السکینة لقراءة القرآن، حدیث: ۱۸۹۳ .

ابری را دید که او را احاطه کرده بود، آن صحابی این واقعه را برای پیغمبرﷺ بیان کرد، (پیغمبرﷺ) فرمود: ای فلان ! (این سوره را همواره) بخوان، زیرا آن (ابری که دیدی) سکینه بود که به سبب خواندن قرآن فرود آمده بود».

۲- از ابو درداء ﷺ روایت است که پیغمبرﷺ فرمود:
«مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَّالِ»
« هر که ده آیه از اول سورهٔ کهف را از بر کند، از دجال محفوظ می ماند».(۱)

۳- و همچنان در روایت دیگر از ابودرداءﷺ روایت است که پیغمبرﷺ فرمود: «مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ».
« هر که ده آیهٔ آخر سورهٔ کهف را بخواند، از فتنهٔ دجال محفوظ می ماند».(۲)

۴- و از ابو سعید خدری ﷺ روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند:
«مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ مَقَامِهِ إِلَى مَكَّةَ، وَمَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِهَا ثُمَّ خَرَجَ الدَّجَّالُ لَمْ يَضُرَّهُ» هر کس سورهٔ کهف را بخواند، روز قیامت از جایی که ایستاده است تا مکه برایش روشنی می گردد، و هر کس ده آیهٔ آخر این سوره را بخواند و سپس (اگر) دجال بیرون شود، برایش آسیبی نمی رساند. (۳)

۵- و در سنن بیهقی از ابو سعید خدری ﷺ روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند:
«مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ» هر کس سورهٔ کهف را در روز جمعه بخواند، (الله) برایش در میان دو جمعه نوری را روشن می کند». (۴)

محتوای سورهٔ کهف

این سوره را نظر به نوعیت مضامین اش، می توان به پنج بخش تقسیم کرد:
- بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۸)، اثبات حقانیت قرآن و رسالت است، و این بخش برای مطالب بعدی، حیثیت تمهید را دارد.

۱- صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرین، باب فضل سورة الکهف و آیة الکرسی، حدیث: ۱۹۱۹ .
۲- مسند أحمد، حدیث: ۲۷۵۵۶، و شیخ ارناووط سند این حدیث را صحیح قرار داده است، البته شیخ البانی این روایت را در ضعیف الجامع الصغیر، حدیث: ۱۲۵۳۳، ضعیف گفته است .
۳- المعجم الأوسط – از طبرانی –، حدیث: ۱۵۱۱، این حدیث، صحیح است، نگاه: صحیح الترغیب و الترهیب، کتاب الصلاة، باب الترغیب فی کلمات یقولهن بعد الوضوء، حدیث: ۲۲۵ .
۴- حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ٦٤٧٠ .

- بخش دوم: از آیۀ (۹ - ۳۱) اثبات زندگی بعد از مرگ از خلال قصۀ اصحاب کهف و اثبات وعید برای کافران و بشارت برای مومنان است.

- بخش سوم: از آیۀ (۳۲ - ۵۹) بیان انجام بد کفر در دنیا و آخرت و ترغیب به سوی باقیات صالحات و بیان عظمت قرآن و تقبیح کسانی است که ازآن اعراض می کنند.

- بخش چهارم: از آیۀ (۶۰-۱۰۱) اثبات نفی علم غیب از پیغمبران و بیان فضیلت اهل علم و اعتراف به فضیلت ایشان، از خلال شرح ماجرای سفر علمی موسی علیه السلام و قصۀ ذو القرنین است.

- بخش پنجم: از آیۀ ۱۰۲ - ۱۱۰) هشدار از کفر و شرک و ترغیب به سوی ایمان است.

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیۀ ۸)

اثبات حقانیت قرآن و رسالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجًا ۜ (١) قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ
وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (٢) مَّاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا (٣) وَيُنذِرَ
الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (٤) مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ ۚ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ۚ إِن
يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (٥) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (٦) إِنَّا
جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (٧) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (٨) ﴾

ترجمه:

۱- ستایش از آن الله است آنکه بر بندۀ خود، کتاب (قرآن) را نازل کرد و هیچ گونه کجی و انحرافی درآن قرار نداد.

۲- کتابی که ثابت و پاسدار احکام دین (و نگهبان بر دیگر کتاب های آسمانی) است تا (بدکاران را) از عذاب سخت خود بترساند و مومنانی را که عمل شایسته انجام می دهند، نوید دهد که برای ایشان پاداش نیکو است.

۳- (بهشتی است که) در آن جاویدان خواهند ماند.

۴- و (نیز) آنانی را (بترساند) که گفتند: الله فرزندی برگزیده است .

۵- آنها به این سخن هیچ دانش (و دلیلی) ندارند و نه پدران شان (دلیلی دارند)، سخن بسیار بزرگ (و زشتی) از دهان های شان بیرون می شود، آنها جز دروغ چیزی نمی گویند.

۶- شاید تو در پی (اعراض و انکار) آنها خود را هلاک سازی، از غم اینکه آنها به این سخن ایمان نمی آورند .

۷- ما آنچه را که بر روی زمین است، آرایش آن گزدانده ایم تا آنها را بیازمائیم (و آشکار سازیم که) کدام یک ایشان در عمل نیکو تر اند.

۸- و یقینا ما آنچه را که بر روی زمین است، نابود خواهیم کرد و سطح زمین را میدان صاف و خالی از گیاه قرار خواهیم داد.

تفسیر:

درین آیات از ین مسائل بحث می شود:

۱- عظمت قرآن و حقانیت رسالت محمد ﷺ

۲- حکمت نزول قرآن کریم،

۳- تسلی برای پیغمبر ﷺ در برابر اعراض کافران از قرآن.

مسئلۀ اول: عظمت قرآن و حقانیت رسالت محمد ﷺ

این سوره یکی از سوره هایی است که آغاز آن با حمد شده است:

- در سورۀ فاتحه، در برابر تربیت جهانیان و رحمت و مُلک، «الحمد لله» ذکر شد.

- در سورۀ انعام، سورۀ سباء و سورۀ فاطر، در برابر آفرینش آسمان ها و زمین، «الحمد لله» ذکر شد .

- و درین سوره کهف در برابر فرود آوردن قرآن کریم، «الحمد لله» گفته شد .

و به عبارت دیگر در سورۀ «فاتحه، أنعام، سباء و فاطر» در برابر «کتاب تکوین» و در سورۀ کهف در برابر «کتاب تدوین» که قرآن است، ستایش الله تعالی صورت گرفته است.

و روشن است که این دو کتاب تکوین و کتاب تدوین، هر کدام مؤید یکدیگر است، هردو کتاب، مُظهِر حق و رهنما به سوی حق و منع کننده از مخالفت در برابر حق است.

- الله تعالی می فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ﴾«ستایش از آن الله است آنکه بر بندهٔ خود، کتاب (قرآن) را نازل کرد»، شکی نیست که انزال چنین کتاب، هم برای پیغمبر ﷺ و هم برای مومنان نعمت بس بزرگی است:

برای پیغمبر بدین سبب نعمت است که او به وسیلهٔ این کتاب به علوم اولین و آخرین مطلع شد و راه و رسم تعلیم و تعلّم را به جهانیان آموزاند و دنیای تاریک بشریت را به نور علم و هدایت روشن ساخت؛ و برای مومنان بدین سبب نعمت است که همه ضروریات دینی و راه ثواب و عقاب و طریق حصول رضای الهی درین کتاب، برایشان بیان شده است.

آغاز سوره به «الحمد لله» اشاره به آن دارد که درین سوره، صفات عظمت الهی ذکر خواهد شد.

بعد از آن، در مدح این کتاب می فرماید:

- ﴿وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ۝١﴾«و هیچ گونه کجی و انحرافی در آن قرار نداد».

مقصود از «نفی کجی در قرآن» رد بر اقوال مشرکین است که قرآن را گاهی «افترا» و گاهی «أساطیر الأولین» و گاهی «قول کاهن» می خواندند و هریک ازین امور از کجی و انحراف خالی نیست، در حالیکه قرآن ازچنین چیزها و از هر گونه عیب و نقص پاک و منزه است، لذا نه در قصه های قرآن دروغ است و نه در احکام آن ظلم و عبث است و نه در الفاظش نواقص و نه در معانی آن هیچ گونه اختلاف و تناقضی وجود دارد، چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ (۸۲) عدم وجود اختلاف در قرآن را از کمالات عمدهٔ آن قرار داده است.

- ﴿قَيِّمٗا﴾«کتابی که ثابت و پاسدار احکام دین (و نگهبان بر دیگر کتاب های آسمانی) است». «قَیِّم» صفت مبالغه است، به معنی حافظ، پاسدار و مراقب صلاح چیزی و همچنین به معنی مستقیم و ثابت و همهٔ این معانی درینجا مراد است، پس قرآن محافظ هدایت و صلاح امت است، احکامش ثابت و پا برجای است، نگران بر دیگر کتاب های آسمانی است.

مقتضای این وصف اینست که قرآن همچون یک سر پرست و مربّی مهربان، و ارواح بشر همچون اطفالی اند که باید تحت سرپرستی و تربیهٔ قرآن قرار گیرند.

مسئلهٔ دوم: حکمت نزول قرآن کریم

بعد از بیان عظمت و مدح قرآن، هدف انزال آن را توضیح میدهد:

۱- ﴿لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ﴾«تا (عموم مردم و به خصوص بدکاران و کافران را) از عذاب سخت خود بترساند»، پس کسی که از اوامر او اطاعت نکند، عذاب شدیدی در انتظارش هست. «بَأْسًا شَدِيدًا» عذاب دنیا و آخرت، هر دو را در بر می گیرد.

۲-﴿وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾ مَّاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾﴾ «و مومنانی را که عمل شایسته انجام می دهند، نوید دهد که برای ایشان پاداش نیکو است (بهشتی که) در آن جاویدان خواهند ماند».

- بعد از بیان انذار عام و بشارت برای مومنان، به صورت مشخص از یک نوع کفر که آن عبارت از نسبت کردن فرزند به الله است، انذار می دهد چرا که این نوع کفر، از بزرگ ترین و قبیح ترین انواع کفر است، می فرماید:

۳- ﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾﴾ «و (نیز) آنانی را (بترساند) که گفتند: الله فرزندی برگزیده است». نسبت کردن فرزند به سوی الله تعالی، عقیدهٔ سه گروه مردم است: مشرکین عرب که فرشتگان را دختران الله می گفتند، و یهود عزیر را، و نصاری مسیح عليه السلام را، البته مقصود آیه درینجا رد بر مشرکین عرب است، چرا که این سورهٔ مکی است و در سوره های مَکّی به عقاید اهل کتاب تعرض نشده است، هرچند که آنان نیز در عموم این آیات داخل اند.

سپس قباحت این گفتار را بر سبیل ترقی بیان می کند:

اول: این ادعای مشرکان ناشی از جهل و تقلید است: ﴿مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ﴾ «آنها به این سخن هیچ دانش (و دلیلی) ندارند و نه پدران شان» دلیلی داشتند، پس مشرکان، این عقیدهٔ خرافی را از پدران شان تقلید نمودند و همگی غرق ضلالت شدند.

دوم: نسبت فرزند به الله، سخن بسیار زشت است: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾«چه سخن بزرگ (و زشتی) از دهان های شان بیرون می شود!».

«كَبُرَتْ» درینجا به غرض ابراز تعجب از زشتی و بزرگی گناه چنین سخن، استعمال شده است، و به همین سبب «كَلِمَةً» بنا بر تمییز بودن منصوب شده است و در سورهٔ مریم آیهٔ (۹۰-۹۲) بزرگی گناه ناشی ازین گفتار را شرح داده است.

سوم: چنین سخن، افترا بر پروردگار است: ﴿إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾﴾ «آنها جز دروغ چیزی نمی گویند».

مسئلهٔ سوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ در برابر اعراض کافران از قرآن.

از آنجا که پیغمبر ﷺ به ایمان قومش به قرآن، بسیار زیاد حریص و علاقمند بود، از همین رو هنگامی که آنها را به سوی قرآن دعوت می داد و آنان دعوتش را رد می کردند، بسیار زیاد اندوهگین می شد، لذا الله تعالی پیغمبرش ﷺ را در برابر ایمان نیاوردن قومش تسلی داده می فرماید: ﴿ فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا ٦ ﴾ «شاید تو در پی (اعراض و انکار) آنها خود را هلاک کنی، از غم اینکه آنها به این سخن ایمان نمی آورند».

در سورهٔ شعراء آیهٔ (۳) می فرماید: ﴿ لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴾ «شاید تو خود را هلاک کنی بدان سبب که آنها ایمان نمی آورند».

کلمهٔ «لعلّ» در اصل برای چیزی استعمال می شود که امید برده شود و گاهی برای هشدار و انکار از کاری نیز به کار برده می شود، درین دو آیه نیز برای ممانعت پیغمبر ﷺ از اندوه در برابر ایمان نیاوردن قومش، استعمال شده است و هدف ازآن تسلی برای پیغمبر ﷺ است که به مشرکان زیاده پروا نکند و خاطرش را زیاد نا راحت نسازد.

چنانچه در سورهٔ فاطر آیهٔ (۸) پیغمبر ﷺ را از حسرت و تأسف در برابر عدم ایمان کافران، و در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۷) او را به صبر و استقامت و در سورهٔ احقاف آیهٔ (۳۵) به صبری همچون صبر پیغمبران اولوالعزم دستور داده است.

- بازهم به پیغمبر ﷺ تسلی داده می فرماید: ﴿ إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةٗ لَّهَا ﴾ «یقینا ما آنچه را که بر روی زمین است، آرایش آن گردانده ایم»، این همه معادن، حیوانات، نباتات، اعم از زراعت و باغها و منظره های زیبا و گل های رنگارنگ و آبهای روان و صورت های زیبا، و دیگر نعمت هایی که زینت و زیبایی زمین است، هدر و بی هوده نیست، بلکه در همهٔ آن هدفی نهفته است.

- سپس هدف زینت و آرایش دنیا را بیان می کند: ﴿ لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا ٧ ﴾ «تا آنها را بیازمائیم (و آشکار سازیم که) کدام یک ایشان در عمل نیکو تر اند»، پس ما به ایجاد این نمایش و آزمایش، انسان ها را درمیان دو داعی قرار داده ایم تا خط سیر هر کس مشخص شود و با هر انسان مطابق رفتارش معامله کنیم.

قابل تأمل است که درین آیه ﴿أَحۡسَنُ عَمَلٗا﴾ گفت: «أکثر عملا» نگفت، این اشاره به آنست که در پیشگاه الهی کمیت عمل ارزشی ندارد، آنچه ارزش دارد همانا کیفیت است.

عمل نیک و مقبول به بارگاه الهی دو شرط دارد: اول: اینکه عمل انسان خالص برای رضای الله سبحانه، و دور از ریا و سمعت باشد، دوم: اینکه موافق سنت پیغمبر ﷺ باشد، هر عملی که فاقد یکی از این دو شرط باشد آن عمل در بارگاه الهی مردود است.

آفرینش به غرض ابتلاء در سورهٔ هود آیهٔ (۷) و سورهٔ ملک آیهٔ (۲) نیز ذکر شده است.

- بعد ازآن، از فنای زینت این دنیا خبر می دهد: ﴿وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيۡهَا صَعِيدٗا جُرُزًا ٨﴾ «ویقینا ما آنچه را که بر روی زمین است (نابود خواهیم کرد و سطح زمین را) میدان صاف و خالی از گیاه قرار خواهیم داد».

«صَعِيد» خاک، «جُرُز» زمین بی آب و گیاه، صحرای خشک، یعنی این زیبایی زمین و رونق و شگوفائی آن باقی نمی ماند، بلکه روزی فرا می رسد که همه درختان و گیاهان زمین خشک و خزان می شوند، و زندگی انسان ها هم به همین طور است، این قصرهای سر به فلک کشیده، این نعمت های گوناگون و این خدم و حشم، این مناصب و مقامها، هیچ کدام جاودانی نیستند، روزی فرا می رسد که همه به فنا می روند و بازگشت و مرجع همه بسوی الله تعالی است، و جز زمین خشک و خالی چیزی باقی نمی ماند، چنانچه در سوره الرحمن آیهٔ (۲۶) می فرماید: ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ﴾ «هر آنچه بر روی زمین است، فنا شونده است».

درین دو آیه تنها از فنای موجوداتی که بر روی زمین است، خبر داده است و در سورهٔ إبراهیم، آیهٔ (۴۸) از تحول زمین نیز خبر داده است: ﴿يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ «روزی که این زمین به زمین دیگری تبدیل می شود»، راجع به این مسئله سوره یونس آیهٔ (۲۴) سوره طه آیهٔ (۱۰۵-۱۰۷) ملاحظه شود.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیهٔ ۹-۳۱)، اثبات زندگی بعد از مرگ از خلال قصهٔ اصحاب کهف و اثبات وعید برای کافران و بشارت برای مومنان و آیات این بخش در دو فصل تفسیر می شود:

فصل اول: قصه اصحاب کهف (از آیهٔ ۹-۲۵)

این داستان را الله تعالی طی دو مرحله بیان داشته است، نخست به صورت اجمالی و سپس به صورت تفصیلی.

قصهٔ اصحاب کهف به صورت اجمالی: (از آیهٔ ۹-۱۲)

﴿أَمۡ حَسِبۡتَ أَنَّ أَصۡحَٰبَ ٱلۡكَهۡفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنۡ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا ٩ إِذۡ أَوَى ٱلۡفِتۡيَةُ إِلَى
ٱلۡكَهۡفِ فَقَالُواْ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةً وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدًا ١٠ فَضَرَبۡنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمۡ فِي
ٱلۡكَهۡفِ سِنِينَ عَدَدًا ١١ ثُمَّ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِنَعۡلَمَ أَيُّ ٱلۡحِزۡبَيۡنِ أَحۡصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدًا ١٢﴾

ترجـــمه:

۹- آیا پنداشتی که (خواب چندین سالهٔ) اصحاب کهف و رقـیم، از نشـانه هـای عجیـب مـا بودند؟!

۱۰- به یاد آور هنگامی را که این جوانان به سوی غار پناه بردند، پس گفتند: پروردگارا! مـا را از نزد خودت بخششی عطا کن و برای ما (دراین اقدام مان) راه نجات را فراهم کن.

۱۱- پس (ما دعای شان را پذیرفتیم و) درآن غار چندین سال (پرده های) خواب را بر گـوش های شان زدیم .

۱۲- سپس ایشان را بر انگیختیم تا آشکار سازیم که کدام یک ازآن دوگروه (مردمـی کـه در بارهٔ اصحاب کهف اختلاف داشتند)، مدت خواب آنها را خوب حساب کرده اند.

تفســیر:

دراین آیات ازین مطالب بحث می شود:

۱- داستان اجمالی خواب شگفت انگیز اصحاب کهف،

۲- فرار جوانان به سوی غار و دعای ایشان،

۳- حکمت بیدار ساختن دوبارهٔ اصحاب کهف از خواب .

۱- داستان اجمالی خواب شگفت انگیز اصحاب کهف:

الله تعالی در آیات گذشته بیان داشت که آنچه را که بر روی زمـین اسـت، آرایـش چنـد روزه و آزمایش انسان قرار داده ایم، سپس اشاره کرد که عمل نیکو بـاقی مـی مانـد و ایـن جهان با همه نمایش هایش فانی خواهد شد.

اکنون درین آیات از احوال جوانانی بحث می کند کـه آرایـش دنیـا در خـط سـیر آنهـا تغییری ایجاد نکرد و ایشان از صحنهٔ آزمایش، کامیاب برامدند.

اصحاب کهف پسران وزراء و صاحب منصبانی بودند که بر ضد آئین پادشاه عصر خود، قیام نمودند و هنگامی که دین خود را در خطر دیدند، به غرض حفاظت دین و عقیدهٔ خود همه ناز و نعمت دنیا را وداع گفته به سوی غاری پناه بردند.

داستان آنها و خواب چند صد ساله شان، در کتاب های آسمانی پیشین نیز ذکر شده بود که این داستان تعجب مردم را برانگیخت، از این جهت از رسول صلی الله علیه و سلم به غرض امتحان در بارهٔ اصحاب کهف سؤال کردند.

در تفسیر طبری در بارهٔ نزول این آیات از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که قریش، دو نفر از یاران خود به نام نضر بن الحارث و عقبه بن ابی معیط را به سوی احبار یهود ساکن مدینه فرستادند و به آن دو گفتند: از علمای یهود در بارهٔ محمدﷺ تفتیش و تحقیق کنید و صفات او را برایشان بیان نموده آنها را از سخنان او خبر دهید، زیرا آنها اهل کتاب اند و نزد آنان از علم پیغمران دانشی است که نزد ما نیست .

پس آن دو نفر به مدینه آمدند و از علمای یهود در بارهٔ پیغمبر اسلامﷺ پرسیدند و صفات و برخی سخنان او را به یهودیان بیان داشتند و به آنها گفتند: شما اهل تورات هستید، ما نزد شما آمده ایم تا ما را در مورد این شخص (یعنی محمدﷺ) خبر دهید.

علمای یهود به آنها گفتند: شما سه مطلب را از وی بپرسید، اگر برای شما در بارهٔ این سه مورد خبر داد، بدانید که او پیغمبر مبعوث است و اگر برای شما پاسخ نداد، بدانید که او مرد دروغگوی است، و شما می توانید در باره اش هر تصمیمی که خواسته باشید بگیرید.

نخست از وی در بارهٔ جوانانی بپرسید که در گذشتهٔ سابق از قوم خود جدا شدند، که داستان آنها چه بود ؟ زیرا داستان آنها داستان عجیبی است.

دوم: ازو در بارهٔ مردی سؤال کنید که به شرق و غرب جهان رسیده بود، که داستانش چگونه بود ؟ .

سوم: ازو در بارهٔ حقیقت روح بپرسید که روح چیست؟

فرستادگان قریش به سوی مکه بر گشتند و به سران قریش گفتند: ما معیار سنجش صدق و کذب محمد -ﷺ- را پیدا کرده ایم، سپس قصهٔ سفر خود را به مدینه، برای سران قریش شرح نمودند، پس آنها همه نزد رسول اللهﷺ آمدند و گفتند: ای محمد -ﷺ- به این سؤال های ما پاسخ بده .

پیغمبر ﷺ به قریش گفت: فردا به سؤال های شما پاسخ خواهم گفت، ولـی «إن شاء الله» نگفت، بدین سبب پانزده شبانه روز گذشت و از سوی الله تعالی وحی نیامـد، دریـن جریان اهل مکه شایعاتی پخش کردند و گفتند: محمد -ﷺ- به مـا فـردا را وعـده داد ولـی هنـوز پانزده روز گذشته است که برای ما پاسخ نگفته است.

تأخیر وحی و سخنان اهل مکه پیغمبر ﷺ را سخت انـدوهگین سـاخت، ولـی سـرانجام جبرئیل ﷺ با سورهٔ کهف نازل شد که درآن به هر سه سؤال اهل مکه در بارهٔ اصحاب کهف، و شخصی که به مشرق و مغرب سـفر نمـوده بـود، و در بـارهٔ روح آیـهٔ (۸۵)سـورهٔ إسـراء {یسألونک عن الروح } را با خود آورد.(۱)

الله سبحانه در بارهٔ تعجب از سرگذشت اصحاب کهف می فرماید: ﴿ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُوا۟ مِنْ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾ ﴾ آیا پنداشتی که (خواب چندین سالهٔ) اصحاب کهف و رقیم، از نشانه های عجیب ما بودند؟!»

حرف « أَمْ » درینجا به نام «أم» منقطعه یاد می شود، و به معنی «بَل» هسـت، و هنگـامی که «أم» بدین معنی استعمال شود، حرف استفهام بعد ازآن حتما مقدر مـی باشـد، و گـاهی ذکر نیز می شود.

وخطاب در { أَمْ حَسِبْتَ} برای پیغمبر ﷺ است، ولی هدف ازآن، قریش و کسانی انـد کـه قریش را به چنین سؤال هایی تحریک کردند.

و مطلب آیه چنین می شود: «آیا گمان کرده ای که اصحاب کهف در میان آیات ما از همـه بیشتر شگفت آور بودند»، چنین نیست بلکه همه آیت های ما موجب تعجب است: آسـمان و اختلاف شب و روز، تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و هزاران نشانهٔ دیگر کـه همـه از آثـار قدرت ما است. وهر کدام این آیات نسبت به واقعهٔ اصحاب کهف شگفت انگیزتر اند.

لذا نباید شما تنها از خواب چند صد سالهٔ «اصحاب کهف» در شـگفت شـوید و شـگفتی دیگر آیات ما توجه شما را به خود جلب نکند.

اما در لفظ «وَٱلرَّقِيمِ» اختلاف است، به عقیدهٔ بسیار مفسرین این نام دیگری برای اصحاب کهف است، زیرا «رقیم» از مادهٔ «رقم» به معنای کتابت و نوشتن است، و غاری کـه اصحاب کهف به سوی آن پناه برده بودند، نام های شان بر لوحه ای نوشته شـده بـر دهانـهٔ آن غـار نصب شده بود. برخی گفته اند: «رقیم» نام کوهی است که کهف در آن واقع است.

۱- تفسیر طبری: ۸/ ۱۷۴ .

برخی گفته اند «رقیم» نام شهر و دیاری است که اصحاب کهف ازآن بیرون شده بودند.
بعضی گفته اند: «رقیم» نام سرزمینی است که آن کوه درآنجا موقعیت دارد.
البته امام طبری ترجیح داده است که سبب تسمیهٔ آنها به «أصحاب الرقیم» اینست که هنگامی که آنها به سوی آن غار پناه بردند، نام های شان در لوحه ای نوشته شد و در دهانهٔ همان غاری که آنها به سویش پناه برده بودند، نصب شده بود.

اصحاب کهف در کدام عصر می زیستند؟

درین مورد کدام خبر مؤثقی در دست نیست، امام طبری و برخی دیگر از مفسرین ذکر نموده اند که آنها در روزگار ملوک الطوائفی میان عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و سلم بودند و مسکن آنها سرزمین روم و شهر مسکونی آنها، امروز بنام طرطوس یاد می شود و ساکنان آن شهر پیرو دین مسیح علیه السلام بودند وکتاب ایشان انجیل بود.
و غاری که به سوی آن پناه بردند به نام «بناجلوس» و یا «بنجلوس» یاد می شد و در عصر پادشاهی که می زیستند، دقیانوس نام داشت.
واما تعداد شان هشت نفر بود، و نام های شان: «مکسلمینا، محسیمیلنینا، یملیخا، مرطوس، کشوطوش، بیرونس، دینموس، یطونس قالوس» بود.
ولی امام ابن کثیر ترجیح داده است که واقعهٔ اصحاب کهف، باید پیش از مسیح علیه السلام و نصرا نیت باشد، نه بعد از آن.
چون در سبب نزول این آیه ذکر شده که سؤال در بارهٔ کهف را یهودیان مدینه برای قریش تعلیم دادند، تا از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و سلم در بارهٔ ایشان بپرسند، ازین دانسته می شود که قصهٔ اصحاب کهف نزد اهل کتاب محفوظ و از نصرانیت پیشتر بوده است، زیرا اگر اصحاب کهف نصرانی می بودند، یهودیان راجع به اخبار ایشان هیچ اعتنائی نشان نمی دادند و نه چنین سؤالی را به قریش تعلیم می دادند، چرا که یهود از دین مسیح و هرچه که به آن ربطی داشته باشد منکر اند.

۲- فرار جوانان به سوی غار و دعای ایشان

سبب فرار اصحاب کهف، از شهرشان به سوی غار این بود که پادشاه زمان شان بنا به قول مشهور «دقیانوس» نام داشت، هر سال مردم را در بیرون شهر جمع می کرد و آنان را به عبادت بتان و طاغوتان و تقدیم قربانی و نذورات برای آنها دستور می داد.

پس این نوجوانان که فرزندان سرکرده های روم بودند، با پدران شـان در عیـد موسـمی شرکت نمودند تا عملکرد شاه و قوم خود را مورد بررسی قرار دهند، بعـد از تأمـل و فکـر در اعمال قوم خود، آنها به این نتیجه رسیدند اعمالی را که قوم ایشان انجام می دهنـد جـز الله سبحانه برای هیچ کسی مناسب نیست.

لذا آنها جدا جدا ازآن مجتمع شرکی یکی بعد از دیگری کناره شده و همه در زیردرختی جمع شدند، اما هیچ کدام ایشان از حال دیگر واقف نبودند، در آخر یکی از آنان سبب کنـاره گیری خود را بیان نموده مخالفتش را ازآن مجتمع شرکی اظهار داشت، پس هـر کـدام آنـان همانند رفیق شان اظهارات کردند و در نتیجه همهٔ ایشان در اطراف کلمه واحد گردهم آمـده یکدست و با یکدیگر برادر شدند و برای خود عبادتگـاهی سـاختند کـه درآن، الله تعـالی را پرستش می کردند.

پس خبر ایشان را، مردم به پادشاه رساندند و به دستور شـاه آنهـا احضـار شـدند، پـس پادشاه ازایشان در مورد آنچه که آنان انجام داده بودند، پرسید، آن جوانـان بـا شـهامت نـه تنها عقیدهٔ خود و برائت شان از شرک و اعمال شرکی را به شاه اظهار داشتند، بلکه پادشـاه را نیز به سوی حق دعوت دادند، ولی پاد شاه آنها را تهدید و وعید نموده برایشان مهلـت داد تا در عواقب کارخود بیندیشند و راهی را که انتخاب نموده اند، ازآن برگردند، امـا آنهـا ایـن مهلتی را که از سوی پادشاه به ایشان داده شده بود، غنیمت شمرده به غرض حفاظـت دیـن خود فرار نموده به غار پناه بردند و از پروردگارشان چنین درخواست نمودند:

- ﴿إِذۡ أَوَى ٱلۡفِتۡيَةُ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ فَقَالُواْ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدٗا ١٠﴾ «بیـاد آور هنگامی که جوانان به سوی غار پناه بردند، پس گفتند: پروردگارا ! مـا را از نـزد خـودت بخششی عطا کن و برای ما (دراین اقدام مان) راه نجات را فراهم کن».

مقصودشان از «رَحۡمَةٗ» رحمت خاصه است که عبارت از سلامت ایمان شان از شر دشـمنان است، و مقصود از «أمر» در «مِنۡ أَمۡرِنَا» حالتی است که درآن قرار داشتند، که عبارت از ایمـان و پناه بردن به محلی است که از اهل شرک کناره باشد.

و «رَشَد» به فتح حرف «راء و شین» عبارت از خیر و دست یافتن به حق، و نفع و صلاح حال و درک امور به صورت درستی است که هیچ گونه کجی درآن نباشد، پس مطلب شان از مطالبهٔ «رشد» در امورشان، مطالبهٔ انجام نیک در همه شئون خود بود.

- الله سبحانه دعای آنها را اجابت نمود، و بر ایشان چنین انعام کرد: ﴿ فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِي ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾ ﴾ «پس (ما دعای شان را پذیرفتیم و) درآن غار برای سال های زیادی (پرده های) خواب را بر گوش های شان زدیم».

« ضَرَبْنَا » درینجا به معنی «وَضَعْنَا» است، چنانچه گفته می شود «ضَرَبَ عَلَيهِ حِجَاباً» یعنی بروی پرده نهاد، البته مقصود ازآن خواب است، و خواب بر دو نوع است:

یکی خوابی که مانع شنیدن آواز نمی شود؛ دوم خوابی که مانع شنیدن آواز می گردد، { فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ } نهادن همین نوع خواب گرانی است که مانع شنیدن باشد.

و کلمهٔ «عَدَدًا» درینجا برای افادهٔ کثرت است، پس «سِنِينَ عَدَدًا» به معنی «سال های زیاد» است.

۳- حکمت بیدار ساختن دو بارهٔ اصحاب کهف از خواب

- ﴿ ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدًا ﴿١٢﴾ ﴾ «سپس ایشان را برانگیختیم تا آشکار سازیم که کدام یک ازآن دوگروه (مردمی که در بارهٔ اصحاب کهف اختلاف داشتند)، مدت خواب آنها را خوب حساب کرده اند».

مطلب «لِنَعْلَمَ» ظاهر ساختن و تحقق آنچه است که الله تعالی می دانست، یعنی تا برای مردم علم خود را ظاهر سازیم و مردم آنرا بدانند بعد ازآنکه در مورد آن گمان و تخمین می کردند.

مقصود از «ٱلْحِزْبَيْنِ» دو گروهی است که در بارهٔ مدتی که اصحاب کهف خوابیده بودند، اختلاف کردند، که یک گروه شان بر خطا و گروه دیگر بر صواب بودند.

برخی گفته اند: مقصود از «ٱلْحِزْبَيْنِ» دو گروه از اهل کهف هستند، طوری که در آیهٔ (۱۹) به سوی ایشان اشاره شده است.

ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، زیرا اهل کهف دو حزب نبودند، بلکه یکی از ایشان گفت: یک روز خوابیده ایم، گروه دیگر دچار شک و تردد بودند .

و فعل «أحصَی» نیز بر بعید بودن تفسیر مذکور دلالت دارد، زیرا اصحاب کهف هنگام بیدار شدن خود در پی شماریدن مدت خواب خود نبودند، بلکه آن را مدت اندکی گمان کردند .

لذا مقصود از «ٱلۡحِزۡبَيۡنِ»، دو گروه از مردم همشهریان اصحاب کهف اند، هنگامی که آنها از بیدار شدن اصحاب کهف از خواب، خبر شدند، اقوال ایشان در بارهٔ مدت خوابیدن آنها مختلف بود، پس قول یکی ازین دو گروه صحیح بود، و گروه دیگر بر خطا بود، و الله تعالی مصیب و مخطئ را می دانست.

کلمهٔ «أَحۡصَىٰ» می تواند فعل ماضی باشد و هم می تواند، اسم تفضیل باشد، علامه زمخشری و ابوعلی فارسی ترجیح داده اند که «أَحۡصَىٰ» فعل ماضی است، چرا که اسم تفضیل از فعل رباعی، بر وزن «أَفۡعَلُ» خلاف قیاس و در عین حال بسیار قلیل است.

و «زجاج» یکی از ائمهٔ نحو، ترجیح داده است که «أَحۡصَىٰ» اسم تفضیل است .

علامه ابن عاشور گفته است: اسم تفضیل بر وزن «أفعل» از غیر ثلاثی، با آنکه خلاف قیاس است، ولی در قرآن کریم و در کلام عرب بسیار زیاد است، لذا راجح آنست که «أَحۡصَىٰ» اسم تفضیل است، و درینجا تفضیل متوجه ضبطی است که در معنی «إحصاء» وجود دارد، پس معنی آیه چنین می شود «لنعلم أي الحزبين أتقن إحصاءً» تا آشکار سازیم که کدام گروه خوب دقیق حساب کرده است.

درینصورت «أَمَدٗا» تمییز برای اسم تفضیل می شود .

فائده: درین قصه سوی این مطلب اشاره است که انسان باید در راه عقیده و دین، وطن و اهل و اقارب و دوستان و مال و دارائی خود را قربان کند، چنانکه اصحاب کهف همه چیز را ترک نموده تنها دین خود را گرفته به سوی غاری پناه بردند، پس الله سبحانه (۳۰۹) سال قمری آنها را در خواب محفوظ نگه داشت، بعد ازآن بیدار شان کرد تا برای اثبات قیامت یک دلیل حسی باشند، وچنانکه آنان خود شان راهیاب بودند، منشأ راهیابی دیگران نیز گردیدند.

❁❁❁

داستان اصحاب کهف به صورت تفصیلی (از آیهٔ ۱۳-۲۵)

این آیات مشتمل بر شش حالت آنها است:

۱- بیان اوصاف نیک ایشان

﴿ نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ﴿١٣﴾ وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ
قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا
﴿١٤﴾ هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۭ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ
ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ﴿١٥﴾ ﴾

ترجمه:

۱۳- ما داستان ایشان را به صورت واقعی برتو می خوانیم، آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما هدایت ایشان را افزودیم.

۱۴- و ما دل های آنان را جرأت و قوت بخشیدیم، هنگامی که (در حضور پادشاه جابر) برخواستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، جز او معبود دیگری را هرگز نمی پرستیم (اگر او را معبود نگوئیم) آنگاه سخن (گزاف و) دور از حقیقت گفته ایم.

۱۵- این قوم ما هستند که به جز الله معبودانی برگزیده اند، چرا برای اثبات عبادت آنها دلیل روشنی نمی آرند ؟! پس چه کسی ستمگار تر است از کسی که بر الله دروغ بربندد؟

تفسیر:

بعد از بیان این داستان شگفت انگیز به صورت اجمالی، حالا آنرا به صورت مفصل بیان می دارد و حقیقت حال و ماجرای کناره گیری ایشان را روشن می سازد.

- ﴿ نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّ ﴾ «ما داستان ایشان را به صورت واقعی بر تو می خوانیم» که هیچ نوع کجی و خلاف واقع درآن وجود ندارد.

سپس اوصاف عالی آنها را ابراز داشته درجات هدایت آنها را واضح می سازد:

وصف اول و دوم: ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمْ﴾ «آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند»، صفت اول شان این بود که جوان بودند و گرایش جوانان به دین حق نسبت به بزرگ سالان بیشتر می باشد، امام ابن کثیر رحمه الله می فرماید: « وَلِهَذَا كَانَ أَكْثَرُ الْمُسْتَجِيبِينَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ شَبَابًا. وَأَمَّا الْمَشَايِخُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَعَامَّتُهُمْ بَقُوا عَلَى دِينِهِمْ، وَلَمْ يُسْلِمْ مِنْهُمْ إِلاَّ الْقَلِيْلُ» یعنی به همین سبب که گرایش جوانان به دین زیاد است، بیشتر کسانی که دعوت الله و پیغمبر ﷺ را پذیرفته بودند، جوانان بودند، اما بزرگ سالان قریش بیشترشان بر دین خود باقی ماندند و جز اندکی ایمان نیاوردند.

و صفت دوم شان این بود که به الله تعالی و به دین او ایمان آورده بودند.

وصف سوم: ﴿وَزِدْنَٰهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾﴾ «و ما هدایت ایشان را افزودیم» یعنی ایمان شان را افزودیم و تقویت بخشیدیم.

امام بخاری رحمه الله و دیگر ائمۀ اسلام ازین آیه و همچنان از آیات زیاد دیگری مثلا سورۀ توبه آیۀ (۱۲۴) سورۀ محمد، آیۀ (۱۷)، و سورۀ فتح آیۀ (۴) به زیادت ایمان استدلال نموده اند، و هر چیزی که زیادت را بپذیرد، نقصان را نیز می پذیرد.

وصف چهارم: ﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ «و ما دل های آنان را جرأت و قوت بخشیدیم» و به آخرین درجۀ هدایت که درین مرحله خوف و هراس غیر الله، از دل دور می شود، آنها را رسانیدیم.

- سپس به نتیجۀ ربط القلب اشاره نموده می فرماید: ﴿إِذْ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «هنگامی که (در حضور پادشاه جابر) برخواستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است»، و کسی که خالق و رب آسمانها و زمین باشد، لایق عبادت تنها او است، نه کسی دیگری؛ این سخن را هنگامی گفتند که پادشاه جابر به سبب ترک عبادت بتان، آنها را مورد سوال عتاب آمیز قرار داد.

- باز هم به این گفتار اکتفا ننموده از عبادت غیر الله کاملا ابراز برائت نموده گفتند:

﴿لَن نَّدْعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهًا﴾ «جزا او معبود دیگری را هرگز نمی پرستیم».

{رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ} اشاره به توحید ربوبیت و خلق است که مشرکین نیز به آن اقرار دارند و توحید ربوبیت، برای توحید الوهیت دلیل است، و {نَّدْعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهًا} اشاره به توحید الوهیت و عبادت است که مشرکین از آن انکار می کنند، لذا اصحاب کهف نخست به

توحید ربوبیت که دلیل توحید الوهیت است اقرار نمودند، باز اقرار خود را به توحید الوهیت ابراز داشتند.

- سپس روشن ساختند که هر عقیده و سخنی جز آنچه گفته اند، یاوه و گزاف است: ﴿لَقَدْ قُلْنَآ إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾﴾ «(اگر غیر الله را معبود بگوئیم) آنگاه سخن (گزاف و) دور از حقیقت گفته ایم». «شَطَط» سخنی که از حق بسیار دور باشد، از مادهٔ «الشَّطْ» مشتق است که به معنی دوری است، چنان گفته می شود: «شَطَّ مَنزِلُ فُلَانٍ» خانهٔ فلانی بسیار دور است.

- بعد از ابراز برائت از عبادت غیر الله، عملکرد قوم خود را تقبیح و نکوهش کرده گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَٰنٍ بَيِّنٍ﴾ «این قوم ما هستند که به جز الله معبودانی برگزیده اند، چرا برای اثبات عبادت آنها دلیل روشنی نمی آورند؟!».

- سپس شدت گناه کسی را بیان داشتند که بر الله، افترا می کند: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾﴾ «پس چه کسی ستمگار تر است از کسی که بر الله دروغ بر بندد؟».

علامه زمخشری در تفسیر این آیه گفته است: «وَفِي الآيَةِ دَلِيْلٌ عَلَى فَسَادِ التَّقْلِيْدِ وَ أَنَّهُ لاَ بُدَّ فِي الدِّينِ مِنَ الْحُجَّةِ حَتَّى يَتَّضِحَ وَيَثْبُتَ» یعنی این آیه بر فساد تقلید دلالت دارد و اینکه برای واضح و ثابت شدن (یک موضوع) در دین، وجود دلیل ناگزیر است.

و امام رازی گفته است: «وَهَذَا مِنْ أَعْظَمِ الدَّلائِلِ عَلَى فَسَادِ الْقَوْلِ بِالتَّقْلِيْدِ» این آیه یکی از بزرگترین دلایل بر فساد سخن مبنی بر تقلید است. (تفسیر کبیر).

خلاصه اینکه: اصحاب کهف جوانانی بودند که بر ضد آئین شرکی پادشاه وقت خود قیام کردند، به وحدانیت پروردگار و اسماء و صفات او ایمان آوردند و در مسیر ایمان ازخود استقامت نشان داده به مقتضای ایمان خود عمل کردند.

پس الله سبحانه ربط قلب را که بلندترین مرتبهٔ هدایت است برای ایشان عطا کرد، و ثمرهٔ ربط القلب ایشان چنین شد که خوف غیر الله از دل های شان کاملا محو شد، لذا در برابر پادشاه جابر برخواسته او را به سوی توحید دعوت دادند و برای حقانیت توحید و بطلان شرک اقامهٔ دلیل نموده عمل قوم خود را تقبیح کردند، و شرک را برای قوم خود به حیث بدترین گناه معرفی داشتند.

✿✿✿

۲- مرحلۀ پیش از فرار شان بسوی غار و پس از آن

﴿وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم
مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ١٦ ۞ وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ
ٱلشِّمَالِ وَهُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِۗ مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا
مُّرۡشِدٗا ١٧ وَتَحۡسَبُهُمۡ أَيۡقَاظٗا وَهُمۡ رُقُودٞۚ وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِۖ وَكَلۡبُهُم بَٰسِطٞ ذِرَاعَيۡهِ
بِٱلۡوَصِيدِۚ لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَلَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا ١٨﴾

ترجـمه:

۱۶- و (با یکدیگر گفتند: ای موحدین) هنگامی که که ازآنها و از آنچه که جز الله می پرستند کناره گیری کردید، به سوی غار پناه ببرید، پروردگارتان از رحمتش برای شما آسانی می آورد و راه آسایش و نجات را در برابر این کار تان برای شما مهیا می سازد.

۱۷- و تو (ای مخاطب اگر آنجا می بودی، هنگامی که به خورشید نگاه می گردی) می دیدی که خورشید هنگام طلوع به طرف راست غار آنها می گرائید و هنگام غروب به طرف چپ غار آنها می گرائید، و آنها در محل وسیعی از غار قرار داشتند، این از آیات الله است، هر کس را الله (توفیق) هدایت بخشد، پس او راهیاب است و هر کس را گمراه کند، پس برایش یاور و رهنمائی هرگز نخواهی یافت.

۱۸- و (اگر به آنها می نگریستی) می پنداشتی که آنها بیدارند، در حالیکه آنها خفته بودند و آنها را (گاهی) به پهلوی راست و (گاهی) به پهلوی چپ می گرداندیم، و سگ ایشان دو دست خود را بر دهانۀ غار فرش کرده بود و اگر به ایشان می نگریستی، از آنها می گریختی و البته سر تا پای تو، از ترس و وحشت آنها پر می شد.

تفسـیر:

درین آیات از پلان و مشورۀ این جوانان به غرض هجرت و سپس از پناه بردن شان به سوی غار و به خواب رفتن شان و از شش خصوصیت آنها درآن غار خبر داده است.

از آنجاکه غوغای بت پرستی سر تا سر آن محیط را فاسد کرده بود، این نوجوانان بستان توحید، برای نجات خود در جستجوی آن بودند تا مکان مناسبی برای هجرت بیابند، بنا

درمیان خود برای انتخاب مقام مناسب با هم مشوره کردند که به کجا برویم و چه کار برآن باید انجام دهیم؟ پس مشورهٔ ابتدائی شان به پناه بردن به سوی همان غاری که به خود شان معلوم بود، تصویب شد و بایکدیگر گفتند: ﴿وَإِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ﴾ «و (با یکدیگر گفتند: ای موحدین) و چون ازآنها و از آنچه که جز الله می پرستند کناره گیری کرده اید، پس به سوی غار پناه ببرید». ابن عاشور گفته است: حرف«إِذْ» درینجا به معنی تعلیل، یعنی به معنی چون، و به سبب اینکه - است .

- هرگاه چنین کردید: ﴿يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَيُهَيِّئۡ لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقٗا ١٦﴾ «پروردگارتان از رحمتش برای شما آسانی می آورد و راه آسایش و نجات را در برابر این کارتان برای شما مهیا می سازد».

«يُهَيِّئْ» آماده می سازد، «مِّرْفَقًا» اسباب و وسائلی که ازآن بهره مند شوند.

بعد از توافق شان به هجرت، آنها از میان قوم مشرک خود کناره شده به سوی غار پناه بردند، قوم شان آنها را گم کردند و پادشاه نیز جستجو می کرد تا ایشان را پیدا کند، الله سبحانه خبر ایشان را از پادشاه و از قوم شان پنهان داشت و هر قدر که تلاش کردند، نتوانستند آنها را پیدا کنند.

به همین ترتیب هنگامی که مشرکان مکه تصمیم قتل پیغمبراسلام ﷺ را گرفتند و برای پیغمبر ﷺ دستور هجرت داده شد، پیغمبر ﷺ همراه با رفیقش ابوبکر ﷛ به غار ثور پناه بردند و مشرکان هرچقدر تلاش کردند نتوانستند ایشان را پیدا نموده دستگیر کنند.

ازین آیه دانسته می شود که هنگام وقوع فتنه، به غرض حفاظت دین، از میان مردم فرار کردن، امر مشروع است.

و همچنان دانسته می شود که جدا شدن بندهٔ مومن از شرک و مشرکین، از اسباب کسب لطف و رحمت الله و از وسائل راحت و آسایش است، چنانچه در سورهٔ مریم می فرماید: ﴿فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا نَبِيّٗا ٤٩ وَوَهَبۡنَا لَهُم مِّن رَّحۡمَتِنَا وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ لِسَانَ صِدۡقٍ عَلِيّٗا ٥٠﴾ «پس هنگامی که ابراهیم از مشرکان و معبودان شان کناره گیری کرد، اسحاق و یعقوب را برایش عطا کردیم و هر کدام آنها را پیغمبر گردانديم و برای ایشان از بخشایش خود (خیر دنیا و آخرت را) عطا کردیم و برای ایشان (درمیان مردم) نام نیکو و شهرت بلند عطا کردیم».

- بیان حالت آنها بعد ازآنکه به غار پناه بردند و درآنجا خواب بر آنها مسلط شد:

۱- ﴿وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُۚ﴾ «و تو (ای مخاطب اگر آنجا می بودی، هنگامی که به خورشید نگاه می گردی) می دیدی که خورشید هنگام طلوع به طرف راست غار آنها می گرائید و هنگام غروب به طرف چپ غار آنها می گرائید و آنها در محل وسیعی از غار قرار داشتند».

«تَّزَٰوَرُ» فعل مضارع مشتق از مادهٔ «زَوْر» به معنی میلان است، و در اصلش «تَتَزَاوَرُ» است، و در باب تفاعل قاعده اینست که حرف «تا» در مضارع به غرض تخفیف حذف می شود. «ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ» به طرف راست، «تَقۡرِضُ» بر می گشت، «فَجۡوَةٖ» محل وسیع، مقصودش وسط غار است.

از آیه دانسته می شود که دروازهٔ غار به طرف شمال شرق قرار داشته و از حرارت آفتاب در امان بودند و به هنگام طلوع و غروب، اشعهٔ آفتاب به جسم آنها اصابت نمی کرده است و در عین حال آنها در یک محل وسیع غار قرار داشته ند.

- سپس می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِۗ﴾ «این از آیات الله است».

یعنی پناه بردن آنها به سوی غار و خصوصا به غاری که دروازه اش به سوی شمال بود و اینکه آفتاب به داخل غار نمی تابید، تا الله تعالی اجسام شان را از گندیده شدن و پوسیدن نگاه دارد، و زنده بودن شان درین مدت طولانی، این همه از آیات قدرت الهی است که به وسیلهٔ آن، مردم را به سوی حق هدایت می کند.

- باز به سوی لطف و مرحمت خود بر اصحاب کهف اشاره نموده می فرماید: ﴿مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ﴾ هر کس را الله (توفیق) هدایت بخشد، پس او راهیاب است»، پس ایمان و هدایت و ربط قلب و دعوت اصحاب کهف و کناره گیری شان از شرک و مشرکین و پناه بردن شان به سوی غار همه از هدایت الله ولطف و کرم او بود که نصیب ایشان گردید.

- ﴿وَمَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا مُّرۡشِدٗا ١٧﴾ «و هر کس را الله گمراه کند، پس برایش یاور و رهنمائی هرگز نخواهی یافت».

درین آیه برای رسول الله صلی الله علیه و سلم تسلی است که تو از اعراض این قوم اندوهگین مشو که سر رشتهٔ هدایت در دست تو نیست.

۲- ﴿وَتَحۡسَبُهُمۡ أَيۡقَاظٗا وَهُمۡ رُقُودٞۚ﴾ «و (اگر به آنها می نگریستی) می پنداشتی که آنها بیدارند، در حالیکه آنها خفته بودند».

«أَيۡقَاظٗا» جمع «يَقِظ» به معنی بیدار، «رُقُودٞ» جمع «راقد» به معنی خوابیده، یعنی با آنکه خوابیده بودند، ولی چشمان شان باز بود، گویا اینکه در حالت نگریستن به سوی چیزی هستند.

۳- ﴿وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِۖ﴾ «و آنها را (گاهی) به پهلوی راست و (گاهی) به پهلوی چپ می گرداندیم» و هدف ازین زیر و رو کردن، تکریم و شرف ایشان بود و یا اینکه به این غرض بود که خاک اجسادشان را خراب و متعفن نسازد.

﴿وَكَلۡبُهُم بَٰسِطٞ ذِرَاعَيۡهِ بِٱلۡوَصِيدِۚ﴾ «و سگ ایشان دو دست خود را بر دهانهٔ غار فرش کرده بود»، «الوَصِيد» دهانهٔ غار، یعنی سگ شان چنان نشسته بود که گویا در حالت حراست و نگهبانی است و تمام نشانه های زنده بودن درآن هویدا و آشکار بود. علامه ابن عاشور گفته است: عدم تقلیب سگ ایشان به پهلوی چپ و راستش، دلیل آنست که به پهلوی راست و چپ گرداندن آنها، از اسباب سلامت شان از خراب شدن نبوده است، زیرا اگر زیر و رو گرداندن آنها بدین غرض می بود، باید سگشان نیز به پهلوی راست و چپ گردانده می شد، بلکه این کار به غرض تکریم و تشریف برای آنان بود.

۵- ﴿لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَلَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا ١٨﴾ «اگر به ایشان می نگریستی، از آنها می گریختی و البته سر تا پای تو، از ترس و وحشت آنها پر می شد».

خطاب در «لَوِ ٱطَّلَعۡتَ» برای شخص غیر معین است و مقصود ازآن شنوندهٔ داستان اصحاب کهف است، پس مطلب آیه اینست که «ای شنونده اگر تو درآن حالت، پیش ازآنکه الله تعالی آنها را از خواب شان بیدار کند، می دیدی، از آنها می گریختی؛ زیرا الله سبحانه در هیکل های آنها چنان وقار و هیبت ایجاد کرده بود که هیچ بینندهٔ به سوی ایشان دیده نمی توانست، و بدین ترتیب الله تعالی آنها را از نزدیک شدن انسان ها تا فرا رسیدن میعاد بیدارشدن شان از خواب، محفوظ داشت.

و مطلب آیه این نیست که آنها تا هنگام نزول آیه همچنان باقی مانده باشند.

❁❁❁

۳- ماجرای بیداری شان از خواب

﴿ وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَٰهُمْ لِيَتَسَآءَلُوا۟ بَيْنَهُمْ ۚ قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ ۖ قَالُوا۟ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ ۚ قَالُوا۟ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَٱبْعَثُوٓا۟ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَآ أَزْكَىٰ
طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾ إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا۟ عَلَيْكُمْ
يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِى مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوٓا۟ إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾ ﴾

ترجمه:

۱۹- همانگونه (که آنها را درآن مدت طولانی خواباندیم) ایشان را (از خواب) بر انگیختیم، تا از یکدیگر (در بارهٔ مدت خواب شان در غار) سؤال کنند. یکی از ایشان گفت: چه مدتی در خواب مانده اید؟ آنها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (در خواب) مانده ایم، (یک گروه دیگر) گفتند: پروردگارتان از همه بهتر دانا است به مدتی که (در خواب) مانده اید، پس یک شخص تان را با این سکه ای که دارید به سوی شهر بفرستید، پس او باید ببیند که طعام کدام دکان (از دکان های) شهر، از همه بیشتر پاکیزه است، پس برای تان ازآن طعامی بیاورد و باید (در رفت و آمد خود) بسیار هوشیاری و دقت کند و کسی را از حال شما آگاه نسازد.

۲۰- چون اگر این کافران (از شما با خبر شوند و) بر شما غالب شوند، سنگسار تان می کنند، یا شما را در دین خود باز می گردانند و آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد.

تفسیر:

بعد از بیان یک عده تکریماتی که الله تعالی به آن جوانان در حالت خواب شان عنایت کرده بود، درینجا به بیان ماجرای حالت بیدار شدن شان از خواب پرداخته می فرماید:

- ﴿ وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَٰهُمْ ﴾ «و همانگونه (که این جوانان را در داخل غار ۳۰۹ سال خواباندیم و جسم آنها را درین عرصهٔ طولانی از خراب شدن محفوظ داشتیم و بدون خوردن و نوشیدن آنان را زنده نگه داشتیم، همین طور) ایشان را (از خواب) بر انگیختیم».

درین آیه اشاره به آنست که الله سبحانه به میرانیدن و زنده گرداندن دوباره، یکسان قادر است .

- سپس هدف بر انگیختن آنها را بیان می کند: ﴿لِيَتَسَآءَلُواْ بَيۡنَهُمۡ﴾ «تا از یکدیگر (در بارهٔ مدت خواب شان در غار) سؤال کنند».

- این «تساؤل» را چنین بیان می کند: ﴿قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ﴾ «یکی از ایشان گفت: چه مدتی در خواب مانده اید؟» ﴿قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ﴾ «آنها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (در خواب) مانده ایم».

مفسرین گفته اند: آنها در اول روز به غار درامده بودند و بیداری شان در آخر روز صورت گرفته بود، ازینجهت «يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ» گفتند.

- اما چون ازین پاسخشان مطمئن نبودند، لذا حقیقت امر را به الله سپردند: ﴿قَالُواْ رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثۡتُمۡ﴾ «گفتند: پروردگارتان از همه بهتر دانا است به مدتی که (در خواب) مانده اید».

از آنجا که مناقشه در کمیت مدت خواب چندان امر مهم نبود، لذا این موضوع را ترک نموده در پی تهیه غذا شدند، چرا که احساس گرسنگی می کردند، لذا به یکدیگر گفتند: ﴿فَٱبۡعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمۡ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ﴾ «پس یک شخص تان را با این سکه ای که دارید به سوی شهر بفرستید».

در بارهٔ اینکه این شهر کدام شهر بود، اقوال مختلف است، برخی گفته اند: آن شهر، «طرطوس» نام داشت، و شهر طرسوس فعلا جزء قلمرو کشور ترکیه است.

قول دیگر اینست که آن شهر، «أبسس» نام داشت.

سپس روشن داشتند که شخصی که مسئولیت تهیهٔ غذا را از شهر به عهده می گیرد، باید سه موضوع را رعایت کند:

﴿فَلۡيَنظُرۡ أَيُّهَآ أَزۡكَىٰ طَعَامٗا فَلۡيَأۡتِكُم بِرِزۡقٖ مِّنۡهُ﴾ «پس او باید ببیند که طعام کدام شخص آن شهر، از همه بیشتر پاکیزه است، پس برای تان از وی طعامی بیاورد». ضمیر در «أَيُّهَآ» به سوی «مدینه» راجع است، و چنین تأکید شاید بدان خاطر کردند که بیشتر ساکنان آن شهر برای طواغیت و بتان ذبح می کردند، و یا اینکه بیشتر اموال شان، اموال غصب بود، لذا به پاک بودن و طیب بودن غذایی که برایشان باید آورده می شد، تأکید نمودند.

۱- ﴿وَلۡيَتَلَطَّفۡ﴾ «و باید (در رفت و آمد خود) بسیار هوشیاری و دقت کند» تا کسی در موردشان آگاه نشود، این تأکید بدان سبب بود که آنان از سوی حکومت تحت تعقیب قرار داشتند.

۲- ﴿وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا ١٩﴾ «و کسی را از حال شما آگاه نسازد».

- سپس علت این دقت در پنهان داشتن خود را چنین بیان داشتند: ﴿إِنَّهُمۡ إِن يَظۡهَرُواْ عَلَيۡكُمۡ يَرۡجُمُوكُمۡ أَوۡ يُعِيدُوكُمۡ فِي مِلَّتِهِمۡ وَلَن تُفۡلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدًا ٢٠﴾ «چون اگر این کافران (از شما با خبر شوند و) بر شما غالب شوند، سنگسار تان می کنند، یا شما را در دین خود باز می گردانند و آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد»، این همه تأکید بدان سبب بود که آنها گمان داشتند که یک روز و یا بخشی از یک روز در خواب مانده اند.

۞۞۞

۴، ۵- مطلع ساختن مردم در مورد ایشان و اختلاف مردم در بارهٔ ساختن تعمیر بر اطراف آنها

﴿وَكَذَٰلِكَ أَعۡثَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ لِيَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيۡبَ فِيهَآ إِذۡ يَتَنَٰزَعُونَ بَيۡنَهُمۡ أَمۡرَهُمۡۖ فَقَالُواْ ٱبۡنُواْ عَلَيۡهِم بُنۡيَٰنٗاۖ رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡۚ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا ٢١﴾

ترجمه:

۲۱- و آنگونه که (آنها را به خواب طولانی بردیم و سپس از خواب بیدار ساختیم، مردم را نیز، بر احوال شان مطلع ساختیم تا بدانند که وعدهٔ الله راست است و اینکه در قیامت شکی نیست، درآن هنگام که مردم در بارهٔ اصحاب کهف (بعد از وفات شان) در میان خود کشمکش می کردند، پس گروهی گفتند: بر (دهانهٔ غار) ایشان بنائی بسازید (تا مانع دخول مردم گردد، و) پروردگارشان به حالت آنها از همه بهتر دانا است، و کسانی که بر کار خود غالب بودند (که اکثریت داشتند) گفتند: بر (دهانهٔ غار) ایشان مسجد می سازیم.

تفسیر:

حالت چهارم: مطلع ساختن مردم در مورد اصحاب کهف

درینجا الله تعالی محل عبرت درین قصه را که مطلع ساختن مردم به واقعهٔ اصحاب کهف است، بیان کرد که آنها بعد از مدت بیشتر از سه صدسال دو باره از خواب بیدار شدند، و این یک دلیل بسیار بزرگی بر صحت معاد و قیامت بود.

اما الله تعالی درین آیه کیفیت اطلاع مردم بر احوال آنان را ذکر نکرده است، البته مفسرین گفته اند درآن مدتی که اصحاب کهف در حالت خواب قرار داشتند، حکومت های زیادی رد وبدل شده بود، دقیانوس جابر، با دار و دسته اش از میان رفت و حکومت دیگری به میان آمده بود، و همچنین تغییرات زیادی در نظام سیاسی و حکومت ها رخ داده بود، تا آنکه در زمان بیداری آنها، پادشاه مسلمانی بنام «بیدروس» زمام قدرت مملکت را در دست گرفته بود.

هنگامی که یکی از اصحاب کهف با سکه ای که از عصر «دقیانوس» بود، برای خریداری طعام به بازار رفت، و آن سکه را به دکانداری داد، آن سکه برای آن دکاندار ناشناس بود، لذا او آن سکه را به رفیقش نشان داد، تا آنکه اهل بازار همه از وی خبر شدند و او را متهم کردند که گنجی را یافته است، پس او را نزد پادشاه بردند، پادشاه از وی پرسید که این سکه ها را از کجا یافتی؟ او گفت: همین دیروز من به همین سکه ها مقداری خرما خریدم و از دقیانوس فرار نمودیم، پس پادشاه به سخن آن شخص باور کرد، بعد ازآن بقیهٔ قصه را برای پادشاه بیان کرد، پس پادشاه با یارانش در معیت آن شخص به سوی غار رفتند، و اینکه آیا پادشاه با بقیهٔ اصحاب کهف ملاقات نموده است یا خیر، درین باره اقوال مختلف است، برخی گفته اند، نه خیر، زیرا هنگامی که آن یار اصحاب کهف، قبل از همه وارد غار شد، بعد از ورود او به غار، همهٔ آنها نا پدید شدند، و قول دیگر اینست که پادشاه با آنها ملاقات کرد و مردم آنها را دیدند و اختلافی که در بارهٔ قیامت داشتند حل شد، و بعد ازآن همه ای ایشان وفات کردند. والله اعلم.

✿✿✿

حالت پنجم: اختلاف مردم در بارۀ تعمیر بر اطراف غار اصحاب کهف بعد از وفات شان

بعد ازآنکه اصحاب کهف در غارشان وفات نمودند، در بارۀ ساختن بناء و یا مسجد در اطراف غار آنها اختلاف شد، چنانچه الله تعالی سوی آن اشاره نموده می گوید: ﴿إِذۡ يَتَنَٰزَعُونَ بَيۡنَهُمۡ أَمۡرَهُمۡ﴾ «درآن هنگام که مردم در بارۀ اصحاب کهف (بعد از وفات شان) در میان خود کشمکش می کردند» .

برخی از مفسرین گفته اند: کسانی که در مورد ساختن تعمیر اختلاف می کردند، دو گروه بودند: یک گروه غیر مسلمان بود و گروه دیگر مسلمانان بودند، و یا اینکه هر دو گروه مسلمانان بودند، اما در کیفیت بناء و هدف آن با هم اختلاف کردند .

۱- پس موقف یک گروه چنین بود: ﴿فَقَالُواْ ٱبۡنُواْ عَلَيۡهِم بُنۡيَٰنٗاۖ رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡ﴾ «پس گروهی گفتند: بر (دهانۀ غار) ایشان بنائی بسازید (تا مانع دخول مردم گردد، و) پروردگارشان به حالت آنها از همه بهتر دانا است». اگر این گروه غیر مسلمان باشند، هدف شان از ساختن بناء(یعنی مسدود ساختن دهانۀ غار) این بوده است تا رفت و آمد مردم بدانجا منقطع گردد، و واقعه و داستان اصحاب کهف هر چه زود تر از خاطره ها فراموش گردد.

و اگر این گروه نیز مسلمان بوده باشند، پس هدف شان از ساختن بناء (که عبارت از مسدود ساختن دهانۀ غار است) این بوده است تا مردم به سبب کثرت رفت و آمد به آنها اذیت نرسانند، و این چنین اجساد شان از دسترس مردم مصئون باشد.

جملهٔ {رَّبُّهُمۡ أَعۡلَمُ بِهِمۡ} می تواند حکایت از کلام کسانی باشد که گفتند تعمیر بسازید . یا اینکه جمله معترضه بوده از کلام الله تعالی است و مقصودش تکریم و احترام به وسیلهٔ ساختن بناء نیست، بلکه تکریم آنان به پاداش کاملی است که در آخرت داده می شوند .

۲-گروه دیگر که اکثریت را تشکیل می دادند و طبقهٔ حاکمه بودند، موقف شان این بود: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا ٢١﴾ «و کسانی که بر کار خود غالب بودند (که اکثریت داشتند) گفتند: بر (دهانۀ غار) ایشان مسجد می سازیم».

مقصود از «غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ» طبقهٔ حاکمه است، و ضمیر در «أَمۡرِهِمۡ» به سوی کسانی راجع است که گفتند «بنائی را تعمیر کنید»، مطلب آیه اینست که کسانی که طرفدار ساختن مسجد بودند، زمام امور مردم در دست ایشان بود، که عبارت از پادشاه وقت و کافه مسلمانان بودند.

و هدف ایشان از ساختن مسجد بر اطراف کهف، اکرام و احترام به اصحاب کهف و زنده نگهداشتن یاد آنان بود.

یک عده علماء واقعهٔ ساختن مسجد براطراف غار آنها را دلیل آن قرار داده اند که واقعهٔ اصحاب کهف بعد از عیسی عليه السلام صورت گرفته و اصحاب کهف از جملهٔ متدینین به دین عیسی عليه السلام بوده اند، چرا که ساختن معابد بر اطراف قبور قدیسین و صالحین در میان نصاری یک امر عام بود، طوری که پناه بردن به سوی مغاره ها به غرض حفاظت از دین و آئین خود از ترس حکام ظالم نیز در دوره های بعد از نبوت مسیح عليه السلام عام بوده است، و پیش ازآنکه مسیحیت عام شود و امپراطور روم به مسیحیت بگراید، خیلی از مسیحیان از بیم تعذیب و شکنجه به سوی غارها پناه می بردند. و الله اعلم -.

آیا ساختن مساجد بر اطراف قبور صالحین جایز است؟

طوری که پیشتر ذکر نمودیم، تعمیر مساجد و معابد بر اطراف قبور صالحین از شیوهٔ و روش نصاری و همچنان از شیوهٔ یهود بوده است، و پیغمبر ﷺ در مرض وفات شان از آن به شدت منع نموده اند، چنانچه در صحیحین از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیغمبر ﷺ در مرض وفات شان فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسْجِدًا» یعنی: الله بر یهود و نصاری لعنت کند، (چرا که) آنها قبرهای پیغمبران شان را مسجد ساختند. [1]

به این اساس ساختن مساجد بر سر قبور و اطراف آن حرام است، و از نماز خواندن در چنین مساجد باید خود داری شود، زیرا این عمل، به عبادت صاحب قبر می انجامد.

و چنانچه در مساجدی که بر اطراف قبور بناء شده است، دیده می شود که مردم به عبادت همان قبر می پردازند، گرد آن طواف می کنند، به سوی آن سجده می کنند، ازو حاجت و نیاز می خواهند، فرزند و رفع مشکلات را تقاضا می کنند، به آن تبرک می جویند و او را وسیله قرار می دهند و برای او نذر و نیاز اقسام شرک را مرتکب می شوند.

هرکسی که به مزار منسوب به سوی علی رضی الله عنه که به نام روضه یاد می شود، و همچنین به مزارات دیگر برود، چنین شرکیات را به کثرت مشاهده می کند، درحالیکه قبری

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب مایکره من اتخاذ المساجد علی القبور، حدیث: ۱۳۳۰، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب النهی عن بناء المساجد علی القبور، حدیث: ۱۲۱۲.

که در شهر مزار به سوی علی رضی الله عنه منسوب است، کاملا یک قبر دروغ و قلابی است، هیچ سند و مدرک تاریخی ندارد، چون علی رضی الله عنه در کوفه در یک قبر نامعلوم دفن شده بود، و سببش هم این بود که هنگامی که علی رضی الله عنه به شهادت رسید، دشمنان زیادی از خوارج داشتند، لذا صحابهٔ کرام برای آنکه به قبر و جسد ایشان کدام بی احترامی صورت نگیرد، قبرهای زیادی حفر کردند و شبانه در یکی ازآن قبرها ایشان را دفن نمودند و سپس تمام قبر ها را به همان حالت پر کردند.

و اگر کسی استدلال کند که شریعت امت های پیشین را هنگامی که قرآن نقل کند و برآن رد نکند، برای ما نیز شریعت است، پس به این اساس ساختن مساجد بر اطراف قبور صحیح است، زیرا الله تعالی این واقعه را بدون آنکه رد کند، نقل نموده است.

در پاسخ ازین استدلال می گوئیم که اگر به فرض قبول اینکه شریعت امتهای پیشین برای ما نیز مشروع است، این امر مقید به آنست که در شریعت، بر خلاف آن دستوری وارد نشده باشد، در حالیکه در شریعت ما از ساختن مساجد بر اطراف قبور، شدیدا منع شده است.
دوم اینکه درین آیه تصریح نیست که ساختن مساجد بر قبرها از شریعت امتهای پیشین بود، بلکه در آیه این امر مذکور است که گروهی از مردم گفتند که ما براطراف آنان مسجد می سازیم، و درین آیه تصریح نیست که آنان مردم مسلمان و صالح و پای بند شریعت کدام پیغمبر بودند، لذا ازین آیه استدلال بر جواز ساختن مساجد بر قبرها، استدلال غیر صحیح و بی مورد است، به خصوص که پیغمبر اسلام ﷺ ازچنین کار به صراحت منع نموده اند.

❁❁❁

۶- اختلاف مردم در تعداد اصحاب کهف

﴿ سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًۢا بِٱلْغَيْبِ ۖ وَيَقُولُونَ
سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ۚ قُل رَّبِّىٓ أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَٰهِرًا وَلَا
تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ۚ
وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّى لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾ وَلَبِثُوا۟ فِى كَهْفِهِمْ

ثَلَٰثَ مِاْئَةٖ سِنِينَ وَٱزۡدَادُواْ تِسۡعٗا ﴿٢٥﴾ قُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَبۡصِرۡ
بِهِۦ وَأَسۡمِعۡۚ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا ﴿٢٦﴾

ترجمه:

۲۲- (گروهی از مردم) خواهند گفت: اصحاب کهف سه نفر بودند که چهارم آنان سگ ایشان بود، و (گروه دیگر) می گویند: آنها پنج نفر بودند، ششم آنان سگ ایشان بود (این همه سخنان) بدون دلیل است، و (گروهی) می گویند: آنها هفت نفر بودند، هشتم آنان سگ ایشان بود، بگو: پروردگار من به تعداد آنها دانا تر است، تعداد ایشان را جز گروه کمی نمی دانند، پس تو در بارهٔ آنها با هیچ کس، جز گفتگوی سرسری و مختصری مکن و در بارهٔ آنها از هیچ کسی ایشان سؤال مکن.

۲۳- و در بارهٔ هیچ کاری (به طور جزم و یقین) هر گز مگو که من آن را فردا انجام می دهم.

۲۴- مگر اینکه «إن شاء الله» بگوئی، و هرگاه (إن شاء الله گفتن را) فراموش کردی (همینکه به یادت آمد) پروردگارت را بیاد آور (یعنی إن شاء الله بگو)، و بگو: امید است پروردگارم مرا (به چیزی) رهنمائی کند که از ین کار (و یا از قصهٔ اصحاب کهف) به خیر و صلاح نزدیکتر باشد.

۲۵- و آنها در غار شان سه صد سال خوابیدند و نه سال دیگر را افزودند.

۲۶- بگو: الله به مدت خواب آنها خوب دانا است، علم پوشیده گیهای آسمان ها و زمین تنها نزد او است، چه خوب بینا و چه خوب شنواست، برای آنها (یعنی ساکنان آسمان و زمین) جز او کارسازی نیست و او در حکم خود هیچ کس را شریک نمی سازد.

تفسیر:

در این آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- اختلاف مردم در بارهٔ تعداد اصحاب کهف،

۲- چند دستور برای پیغمبر ﷺ،

۳- تحدید مدت خواب اصحاب کهف .

مسئلهٔ اول: اختلاف مردم در بارهٔ تعداد اصحاب کهف

هرگاه اختلاف مردم معاصر اصحاب کهف را در بارهٔ نوعیت تعمیر در اطراف غار آنها، بیان داشت، حالا درینجا به بیان اختلافی می پردازد که در بارهٔ تعداد اصحاب کهف در عصر فرخندهٔ پیغمبر اسلام ﷺ صورت گرفته بود و مردم در بارهٔ تعداد آنها سه گروه شده بودند:

۱- ﴿ سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ ﴾ «(گروهی از مردم)خواهند گفت: اصحاب کهف سه نفر بودند که چهارم آنان سگ ایشان بود».

۲-﴿ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ﴾ «و (گروه دیگر) می گویند: آنها پنج نفر بودند، ششم آنان سگ ایشان بود».

سپس الله سبحانه در رد این هردو قول می گوید: ﴿ رَجْمًا بِالْغَيْبِ ﴾ «(این همه سخنان) بدون دلیل است». معنی «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» نادیده سنگ پرتاب کردن است، و مقصدش اینست که این اقوال همه از گمان و تخمین نشأت کرده و سخن بدون دلیل است، و چنین سخن قابل قبول نیست.

۳- ﴿ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ﴾ «و (گروهی) می گویند: آنها هفت نفر بودند، هشتم آنان سگ ایشان بود»، الله تعالی این قول را رد نکرد، البته بعد ازآن می فرماید: ﴿ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم ﴾ «بگو: پروردگار من به تعداد آنها دانا تر است»، و در چنین مواردی که انسان معلومات درست در دست نداشته باشد، باید علم به حقیقت شی را به الله سبحانه بسپارد.

- سپس می فرماید: ﴿ مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ﴾ «تعداد ایشان را جز گروه کمی نمی داند».

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است:«أنا من القليل الذي استثنى الله، عز وجل، كانوا سبعة » یعنی: من از همان گروه اندکی هستم که الله سبحانه آنها را مستثنی قرار داده است، آنها هفت تن بودند. (۱) وهمین قول را مفسرین ترجیح داده اند .

۱- تفسیر طبری: ۲۰۶/۸، و ابن کثیر: ۱۰۸/۳ .

مسئلۀ دوم: چند دستور برای پیغمبر ﷺ

- بعد ازآنکه داستان اصحاب کهف را مفصل بیان کرد، در پایان قصه، پیغمبر خود را به چهار دستور، مخاطب می کند:

دستور اول: منع از جدال در بارۀ اصحاب کهف: ﴿فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَٰهِرًا﴾ «پس تو در بارۀ آنها با هیچ کس، جز گفتگوی سرسری و مختصری مکن».

«لاَ تُمارِ» جدال مکن، گفتگو مکن، «مِرَآءً ظَٰهِرًا» گفتگوی مختصر و روشنی که مبنی بر دلیل باشد، و مقصود از آن اکتفا به همان چیزی است که در قرآن بیان شده است .

اما در تعیین عدد و نام های آنان و نام سگ ایشان و رنگ آن، کدام فائدۀ مشخصی نیست، پس درین باره جدال و گفتگو مکن.

دستور دوم: منع از سؤال در بارۀ آنها: ﴿وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾﴾ «و در بارۀ آنها از هیچ کسی ایشان سؤال مکن».

ضمیر «مِّنْهُمْ» را بیشتر مفسرین به سوی کسانی راجع کرده اند که در بارۀ عدد اصحاب کهف بحث و گفتگو می کردند .

علامه ابن عاشور گفته است: حرف «مِن» در «مِّنْهُمْ»، «من» تعلیلیه است، و ضمیر «هُم» به سوی آن مشرکانی راجع است که در بارۀ اصحاب کهف از پیغمبر ﷺ سؤال کرده بوند، پس معنی آیه چنین است: به خاطر حرص این سؤال کنندگان در مورد اهل کهف از هیچ کسی مپرس، زیرا تو خود به وسیلۀ قرآن آن را دانستی و به دانا ساختن آنها تو مکلف نیستی .

سپس گفته است: ضمیر «مِّنْهُمْ» را به سوی اهل کتاب راجع ساختن، غیر مستقیم است، زیرا این سوره مکی است . (1)

- **دستور سوم:** امر به گفتن «إن شاء الله» در هر کاری که انسان ارادۀ آن را دارد: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾ «و در بارۀ هیچ کاری (به طور جزم و یقین) هرگز مگو که من آن را فردا انجام می دهم مگر اینکه (بگویی) اگر الله بخواهد». یعنی هر کاری که در آینده قصد انجام دادن آن را داری و یا به کسی وعده ای می دهی باید «إن شاء الله» بگویی.

1- تفسیر التحریر و التنویر - از ابن عاشور- : ۴۳۲/۸ .

مفسرین در بارهٔ سبب نزول این آیه گفته اند: هنگامی که مشرکین از پیغمبر ﷺ در بارهٔ اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند، پیغمبر ﷺ به آنها فرمود: فردا برایتان جواب خواهم داد، و «إن شاء الله» نگفت، پس جبرئیل عليه السلام پانزده روز برایش وحی نیاورد.

سپس هنگامی که الله سبحانه قصهٔ اصحاب کهف را برای پیغمبرش وحی فرستاد، به صراحت ایشان را ازینکه ارادهٔ کاری را اظهار کنند و «إن شاء الله» نگویند، منع کرد.

و فائدهٔ «إن شاء الله» دو چیز است:

یکی اینکه الله تعالی آن کار را برای گوینده اش آسان می گرداند، چرا که انسان با گفتن «إن شاء الله» کارش را به الله می سپارد.

دوم اینکه اگر آن کار را انجام داده نتواند، مؤاخذه نمی شود و اگر سوگند باشد حانث نمی شود.

- **دستور چهارم:** اگر «إن شاء الله» گفتن را فراموش کند، باید چنین جبران کند: ﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ «و هرگاه (إن شاء الله گفتن را) فراموش کردی (همینکه به یادت آمد) پروردگارت را بیاد آور» یعنی «إن شاء الله» بگو اگرچه وقت طولانی هم گذشته باشد.

فائده: برای دفع حانث شدن و اسقاط کفاره در یمین شرط اینست که «إن شاء الله» را با یمین یکجا ذکر کند، در صورتی که میان سوگند و «ان شاء الله» گفتن، مدتی سپری شود، با گفتن «إن شاء الله» به این آیه عمل می شود، ولی کفارهٔ یمین را از وی ساقط نمی کند.

- در پایان قصه می گوید: ﴿وَقُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَهۡدِيَنِ رَبِّي لِأَقۡرَبَ مِنۡ هَٰذَا رَشَدٗا ﴿٢٤﴾﴾ «و بگو: امید است پروردگارم مرا (به چیزی) رهنمائی کند که از ین کار (و یا از قصهٔ اصحاب کهف) به خیر و صلاح نزدیک تر باشد».

عطف ﴿وَقُلۡ عَسَىٰٓ﴾ به جملهٔ ﴿فَلَا تُمَارِ فِيهِمۡ﴾ است و «هَٰذَا» اشاره به سوی قصهٔ اصحاب کهف می باشد، و مقصود آیه اینست که اگر چه قصهٔ اصحاب کهف مشتمل بر هدایت و موعظه است، ولی من امیداور هستم که به سوی چیز سودمند تری مرا هدایت کند و برایم نشانه ها و دلایل نبوتی عطا کند که نسبت به قصهٔ اصحاب کهف، روشن تر و واضح تر باشد.

مسئلهٔ سوم: تحدید مدت خواب اصحاب کهف

اگرچه قصهٔ خواب آنها در آیهٔ (۱۱) همین سوره به صورت اجمالی ذکر شد ولی درآنجا مدت خواب آنها به صورت مشخص بیان نشده بود، لذا درینجا به تعیین و بیان آن می

پردازد: ﴿ وَلَبِثُواْ فِي كَهْفِهِمْ ثَلَٰثَ مِاْئَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُواْ تِسْعًا ﴿٢٥﴾ ﴾ «و آنها در غار شان سه صد سال خوابیدند و نه سال دیگر را افزودند».

این همان مدتی است که بعد از آن بیدار شدند، اما سال هایی که بعد از وفات شان درآن غار ماندند، این به کسی معلوم نیست.

- سپس برای پایان بخشیدن به گفتگو های مردم و قطع هر نـوع جـدال در بـارهٔ مـدت خواب اصحاب کهف، می گوید: ﴿ قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُواْ ﴾ «(ای پیغمبر ! اگر کسی از مدت خواب آنها از تو سوال کند)بگو: الله خوب دانا است به مدت خواب آنها» لذا آنچـه کـه او خبـر داده است که (۳۰۹) سال است، حق و قابل قبول است، نه گفتار کسانی که بدون علـم و دانـش از ظن تخمین سخن می گویند .

این جمله اشاره است به اینکه مردم در مدت خواب آنها نیز نزاع نموده بودند، آن گونه که در عدد شان تنازع داشتند، پس در بارهٔ قطع تنازع در آیهٔ (۲۲) فرمود: ﴿ قُل رَّبِّيٓ أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم ﴾ «بگو: پروردگارم به تعداد آنها دانا تر است»، و درینجا برای قطع نزاع در بـارهٔ مـدت خـواب ایشان، نیز می گوید: ﴿ قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُواْ ﴾ «بگو: الله خوب دانا است به مدت خـواب آنهـا»، لذا بعد از تعیین مدت آن از سوی الله تعالی مجالی برای نزاع و کشمکش نیست .

- سپس علت تفویض این مسئله را به علم الله تعالی، بیان می کنـد: ﴿ لَهُۥ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ﴾ «علم پوشیده گی های آسمانها و زمین تنها نزد او است»، هیچ چیزی از او پنهـان نیست، پس قابل باور، تنها فیصلهٔ او است، نه فیصلهٔ غیر او.

این آیه علم غیب را از عموم مخلوقات به شمول پیغمبران نفی نموده آن را فقـط بـه الله تعالی مخصوص می سازد، چنانکه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۵)، سورهٔ انعام آیـهٔ (۵۹)، سـورهٔ یونس آیهٔ (۶۱)، سورهٔ هود آیهٔ (۱۲۳)، سورهٔ رعد آیهٔ (۹)، سورهٔ طه آیهٔ (۷)، سورهٔ نمـل آیـهٔ (۶۵) و درسورهٔ جن آیهٔ (۲۶-۲۷) نیز همین مطلب بیان شده است .

- بعد از بیان احاطه علمش به همه معلومات، از احاطهٔ وصف بصـر و سـمعش بـه جمیـع دیدنی و شنیدنی خبر می دهد: ﴿ أَبْصِرْ بِهِۦ وَأَسْمِعْ ﴾ «چه خوب بینا و چه خوب شنواسـت» لذا او همه اعمال بندگان را می بیند و همه گفتار آنها را می شنود.

این دو کلمهٔ از صیغه های تعجب است، و در عین حال درین آیه اثبات صفت سمع و بصـر برای الله تعالی است، البته طوری که شایستهٔ ذات و جلال او است.

- از یگانه بودنش در ولایت عامه و خاصه خبر می دهد: ﴿مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ﴾ «برای آنها (یعنی ساکنان آسمان و زمین) جز او یار و یاوری نیست»، همین مطلب در سورهٔ انعام آیهٔ (۵۱)، سورهٔ توبه آیهٔ (۷۴) و در سورهٔ رعد آیهٔ (۳۷) نیز ذکر شده است.

ولایت الله تعالی بر دو نوع است:

۱- ولایت خاصه: مانند ولایت نصرت و توفیق و اعانت و ثواب، این ولایت برای مومنان مخصوص است، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۵۷) می فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَٰتِ إِلَى النُّورِ﴾ «الله یار و یاور مومنان است که بیرون می کند آنها را از تاریکی ها به سوی روشنی»، و در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۶۸) می فرماید: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «و الله یار و یاور مومنان است»، و همچنین در سورهٔ محمد آیهٔ (۱۱) بیان همین ولایت است.

و در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۱۹) می فرماید: ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ «و الله یار و یاور پرهیزگاران است»، و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۳) می فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ﴾ «و جز او یاوران را پیروی مکنید».

۲-ولایت عامه، مانند ولایت ملک و قهر و نفوذ مشیت و تصرف، این ولایت مومنان و کافران همه را در بر می گیرد، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۶۲) می فرماید: ﴿ثُمَّ رُدُّوٓا إِلَى اللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَٰسِبِينَ﴾ «سپس به سوی سَرور حقیقی شان برگردانیده می شوند، آگاه باشید از آن او است داوری و او نسبت به همه زود حساب کننده تر است».

در سورهٔ یونس آیهٔ (۳۰) می فرماید: ﴿وَرُدُّوٓا إِلَى اللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ «و به سوی سَرور حقیقی شان بر گردانده می شوند و از ایشان گم می شود آنچه افترا می کردند».

- الله تعالی بعد از بیان یگانگی اش در ولایت، از یگانگی اش در حکم و داوری خبر می دهد: ﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾﴾ در کلمهٔ «وَلَا يُشْرِكُ» دو قرائت است:

قرائت اول: به ضم حرف کاف در «يُشْرِكُ»، و حرف «لَا» برای نفی است، درین صورت معنی چنین می شود: «و او در حکم خود هیچ کسی را شریک نمی سازد» بلکه حکم خاصهٔ او است، چیزی را که حق می گوید یا باطل، جائز می گوید یا ناجائز، حلال می گوید یا حرام، همه تنها حق او و از جانب او است.

دین و شرع آن است که الله تعالی آن را مشروع ساخته باشد، نه غیر او، و همچنین حلال و حرام آن است که الله حکم کرده باشد، کسی حق ندارد که چیزی را از نزد خود حلال یا حرام قرار دهد، چنانکه در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۱۶) می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ﴾ «و به آنچه که زبان های تان به دروغ بیان می کند، مگوئید که این حلال است و این حرام، تا سرانجام بر الله دروغ بربندید، کسانی که بر الله دروغ می بندند قطعا رستگار نمی شوند».

قرائت دوم: به جزم حرف کاف در «لَایُشْرِکْ»، درین صورت حرف «لا» برای نهی است، پس درین صورت خطاب عام است، و معنی آیه چنین می شود: «و هیچ کسی را در حکم پروردگار شریک نگرداند»، یعنی باید بنده ها حکم را تنها ازو اخذ کنند و اگر کسی حکمی را از غیر او بگیرد، پس در حاکمیت او شریک قرار داده است.

این جمله شامل حکم کَونی قدری و شامل حکم شرعی است، و هردو نوع حکم خاصهٔ او است، چنانچه در سورهٔ انعام آیهٔ (۶۲) می فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ «آگاه باشید ! داوری از آن او است و او نسبت به همه زود حساب کننده است».

و نیز در سورهٔ انعام آیهٔ (۵۷) می فرماید: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ۝٥٧﴾ «حکم و داوری تنها مخصوص الله است، او حق را بیان می کند و او بهترین داوران است» در سورهٔ رعد آیهٔ (۴۱) بیان همین معنی است، و همچنین در سورهٔ یوسف آیهٔ (۴۰، ۶۷)، سورهٔ قصص آیهٔ (۷۰، ۸۸) و در سورهٔ شوری آیهٔ (۱۰) بیان اختصاص حاکَمیت به الله تعالی است.

فائده:

۱- دو نوع نظام است: یکی نظام تشریعی، دوم نظام اداری .

الف: در نظام تشریعی، هر حکمی که بر خلاف تشریع خالق کائنات باشد، اگر از روی رضا و رغبت شخص باشد، کفر به خالق کائنات است، مثلاً کسی ادعا کند که تفضیل ذکور بر اناث در میراث، دور از انصاف است، انصاف این است که هردو مساوی باشند.

یا کسی بگوید که تعدد زوجات ظلم است، یا بریدن دست دزد عمل وحشیانه است و چنین سخنان، کفر صریح است.

ب: نظام اداری که برای ضبط امور و تنظیم امور دولت وضع می شود، چنین قوانین اگر مخالف شرع نباشد، باکی ندارد، بلکه در بسا موارد نظر به اهمیتش امر مستحب و یا ضروری

می باشد؛ چنانچه عمر رضی الله عنه در زمان خلافتش چندین اموری را به اجراء در آورد که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم وجود نداشت، مانند ثبت نام های عساکر در دیوان برای ضبط امور و معرفت حاضر از غیر حاضر، و تأسیس محبس (بندی خانه) چنانکه خانهٔ صفوان بن امیه را به غرض محبس خریداری کرد، در حالیکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم محبس وجود نداشت.

و به همین ترتیب تنظیم شؤون مؤظفین و تنظیم ادارهٔ اعمال و دیگر قوانین تنظیمی که به غرض مصالح عامه در نظر گرفته می شود، و ادارات متعددی به وجود آورده می شود، و هر اداره برای خود لوائحی و قوانین مشخصی دارد، پس اطاعت از چنین لوائح تنظیمی در صورتی که مشتمل بر کدام امر خلاف شرع نباشد، امر مطلوب است و در تحت اطاعت از {أولی الأمر منکم }داخل است.

❁❁❁

فصل دوم: (از آیهٔ ۲۷-۳۱)

پنج خطاب برای پیغمبر ﷺ و وعید برای کافران و بشارت برای مومنان نیکوکاران

﴿ وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَۖ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا ﴿٢٧﴾
وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ
زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ﴿٢٨﴾ وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن
رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ
يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ
ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ
فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ
وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقًا ﴿٣١﴾ ﴾

ترجمه:

۲۷- و آنچه را که به سوی تو از کتاب پروردگارت وحی شده است بخوان، هیچ کسی نمی تواند سخنان او را تبدیل کند و جز او هرگز پناه گاهی نخواهی یافت.

۲۸- و خویشتن را با آنانی نگه دار که صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و رضای او را می خواهند و چشمانت از ایشان بخاطر آرایش زندگی دنیوی بر نگردد، و از کسی اطاعت مکن که دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم و هوای نفس خود را پیروی نموده است و همه کار او ظلم و تجاوز بوده است .

۲۹- بگو: این قرآن (و اسلام و توحید) حق است از جانب پروردگارتان (آمده است) پس هرکس می خواهد، ایمان بیاورد، و هرکس می خواهد، کافر شود، شکی نیست که ما برای ستمگاران آتشی را آماده کرده ایم که سراپرده (و یا خیمهٔ) آن (از هر سو) آنها را احاطه می کند و اگر آب تقاضا کنند، به آبی داد رسی می شوند که همانند فلز گداخته شده است که روی ها را بریان می کند، چه بد نوشآبه ای است (آن آب)، و چه بد منزل است دوزخ !

۳۰- یقینا کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، ما پاداش کسی را که عمل نیک انجام داده است ضایع نمی کنم.

۳۱- آنان کسانی هستند که باغ های جاویدان از آن ایشان است، از زیر قصرهای آنها نهرها جاری است، درآنجا با دست بندهای طلا آراسته می شوند و لباس های سبز رنگ از ابریشم نازک و ضخیم، می پوشند، در حالیکه درآنجا بر تخت ها تکیه می کنند، (بهشت) چه پاداش خوبی و چه نیکو آرام گاهی است.

تفسیر:

مسائلی که درین آیات بحث شده، بدینقرار است:

۱- پنج خطاب برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم،

۲- تهدید شدید برای منکرین و منحرفین از جادهٔ حق،

۳- بشارت برای مومنان نیکوکار .

مسئلهٔ اول: پنج خطاب برای پیغمبر ﷺ

خطاب اول: دستور به تلاوت قرآن و پیروی آن

- ﴿ وَٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ ﴾ «و آنچه را که به سوی تو از کتاب پروردگارت وحی شده است بخوان و پیروی کن».

«أُتْلُ» دستور به مواظبت به قرائت قرآن است و مقصود از تلاوت، تلاوت لفظی و عملی هردو است تلاوتِ لفظی عبارت از خواندن قرآن و تلاوتِ عملی عبارت از عمل به احکام قرآن است.

و یا اینکه «أُتْلُ» فعل امر از «التِّلْوُ» به معنی پیروی است، یعنی «آنچه را که از کتاب پروردگارت به سوی تو وحی شده است، پیروی کن» و به احکام آن عمل کن و به تلاوت آن مواظبت داشته باش و به سخنان کسانی که می گویند: «قرآن دیگری بیاور و یا آن را تبدیل کن»گوش فرا نده .

بنا برین توجیه، کلمهٔ « أُتْلُ»، عمل به قرآن و قرائت و فهم معنی آن را در بر می گیرد .

و خطاب در «أُتْلُ» برای پیغمبر ﷺ است و در مفهوم آن أمت نیز داخل است، زیرا خطاب برای پیغمبر ﷺ بر سه نوع است:

اول: خطابی است که نظر به دلیل، مخصوص پیغمبر ﷺ است .

دوم: خطابی است که نظر به دلیل، برای عموم است.

سوم: خطابی است که احتمال عام بودن و خاص بودن هر دو را دارد، در بارهٔ چنین خطاب گفته شده است که حکم آن نیز عام است و برخی از علماء آن را خاص گفته اند، و امت درآن حکم، تابع پیغمبر ﷺ می باشد، البته نه به مقتضای خطاب، بلکه به مقتضای اینکه پیغمبر ﷺ الگوی و مقتدای امت است.

مثال نوع اول، آیهٔ ﴿أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ۝١﴾ است، و مثال نوع دوم: آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحۡصُواْ ٱلۡعِدَّةَ ﴾ است، و مثال نوع سوم، همین آیهٔ مورد بحث است و در بارهٔ خطاباتی که از نوع سوم هستند، راجح آنست که برای امت است، ولی به سوی رهبر و الگوی ایشان متوجه شده است، چرا که خطابات عموما به سرکردگان و پیشوایان متوجه ساخته می شود.

- سپس حتمی و قطعی بودن کلماتش را بیان داشته می فرماید: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ﴾ «هیچ کسی نمی تواند کلمات او را تبدیل کند»، چه کلمات کَونی و قدری باشد و چه کلمات شرعی پس بر همه لازم است که در برابر کلمات او تسلیم و منقاد شوند، چرا که کلمات او همه صدق و عدل است، چنانچه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۱۵) می فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾ «و سخنان پروردگارت در صدق و انصاف به حد کمال رسیده است، سخنان او را تغییر دهنده ای نیست و او شنوا و دانا است»، آری تنها خود او می تواند به ذریعهٔ نسخ تبدیل کند، چنانکه سورهٔ بقره آیهٔ (۱۰۶)، در سورهٔ یونس آیهٔ (۱۵) و سورهٔ نحل آیهٔ (۱۰۱) این مطلب را روشن می سازد.

- سپس به کمال قدرت و قوت خود اشاره می کند: ﴿وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾﴾ «و جز او هرگز پناه گاهی نخواهی یافت». «مُلْتَحَدًا» ظرف مکان است از باب افتعال، و «إلتحاد» میلان به یک جهت را گویند، از مادهٔ «لَحَد» مشتق است، و مقصود از آن پناه گاه است.

یعنی اگر از قرآن پیروی و به احکام آن عمل نکنی و آن را دستور العمل خود قرار ندهی، تحت محاکمهٔ او قرار می گری، درین وقت جز او پناه گاهی نخواهی داشت.

همین مطلب در سورهٔ جن آیهٔ (۲۲) نیز بیان شده است.

خطاب دوم: ترغیب به معیت و موالات اهل توحید

- ﴿وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ﴾ «و خویشتن را با آنانی نگه دار که صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و (دیدار) روی او را می خواهند».

جملهٔ ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُم﴾ اشاره به کثرت و کمیت عمل اهل توحید و جملهٔ ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ﴾ اشاره به کیفیت عمل آنها است که اخلاص است.

درینجا {وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ} گفت، و در سورهٔ انعام آیهٔ (۵۲) ﴿وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ گفته است، و همچنان در آیهٔ (۵۴) سورهٔ انعام به پذیرائی مومنان دستور داده است: ﴿وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ﴾ «و هرگاه کسانی که به آیت های ما ایمان می آورند نزدت بیایند، پس بگو: سلام باد بر شما، پروردگارتان (در حق شما و کافه موحدین) مهربانی را برخود لازم گردانده است».

در سنن ابن ماجه از خباب بن الأرت روایت است که آیهٔ مذکور در بارهٔ اشراف قریش نازل شده است، چرا که آنها از پیغمبر ﷺ خواستند که برای آنان یک مجلس جدا گانه

برگزار کند، و آنها را با یاران ناتوانش همچون بلال و عمار و صهیب، خباب و ابـن مسعود، در یک مجلس با هم یکجا نکند، پس الله تعالی پیغمبرش را از دور ساختن یارانش کـه همواره مشغول ذکر الله تعالی هستند، منع نموده فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ و بـرایش دستور داده فرمود: {وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ }، خباب بن الأرت می گوید: بعد از نزول این آیه با پیغمبر ﷺ می نشستیم، هنگامی که وقت برخواستن پیغمبـر ﷺ فـرا مـی رسید، ما از جای خود بر می خواستیم و پیغمبر ﷺ را می گذاشتیم تا بر خیزد.[1]

فائـده: درین آیه، اثبات «وجه» برای الله تعالی شده است، و علمای اهل سنت - نظـر بـه دلالت کتاب و سنت - همه بر ثبوت صفت وجه برای الله تعالی اجماع دارند، چنانچـه در آیـهٔ (۲۷) سـورهٔ الـرحمن فرمـوده اسـت ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ﴾ و پیغمبـر ﷺ در حدیثی فرموده اند: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» البته باید گفت که «وجه» الله تعالی شبیه و مانـند وجه مخلوق نیست، چرا که الله تعالی در ذات و صفاتش از شبیه و مثیل پاک و منزه است.

و تفسیر «وجه» به ذات و یا به «رضا» تفسیر نادرست است.

خطاب سوم: دستور به دوام مراقبت احوال اهل توحید

بعد از بیان دستور به معیت مؤمنان مخلص، به مراقبت احوال آنها دستور می دهد: ﴿وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾ «و چشمانت از ایشان بخاطر آرایش زندگی دنیا بر نگـردد»، یعنی آنها را به سبب فقر و ناتوانی شان از خود دور داشته صحبت ارباب ثروت را ترجیح مده.

خاکسـاران جهان را به حقارت منگر   تو چه دانی که درین گرد غباری باشد

خطاب چهارم: منع از اطاعت اهل غفلت و پیروان هوی:

- ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُۥ عَن ذِكْرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمْرُهُۥ فُرُطًا ﴿٢٨﴾﴾ «و از کسی اطاعت مکن که دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم و هوای نفس خود را پیروی نمـوده اسـت و همـه کـار او ظلم و تجاوز بوده است»، «فُرُطًا» به معنی ضائع، تعدی، ظلم و افراط.

زیرا چنین شخص به سبب مخالفتش از حق به چندین عقوبت سخت مبتلا است:

اول: اینکه قلب او را الله تعالی از یاد حق غافل ساخته است.

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب مجالسة الفقراء، حدیث: ٤٢٦٦، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابن ماجه، حدیث: ٤١٢٧.

دوم: این غفلت او منجر به پیروی هوا گردیده است.

سوم: نتیجهٔ اتباع هوا این است که تمام مصالح دین و دنیای او ضایع و به هدر رفته و در تمام امورش متجاوز و ظالم است، و در نتیجه به خسران دنیا و آخرت مواجه گردیده است، پس کسی که از چنین شخص پیروی کند، شکی نیست که او هم گرفتار همان مصیبت می گردد؛ در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۳) در بارهٔ کسی که از هوای نفسش پیروی می کند، چنین فرموده است: ﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً﴾ «آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را معبود قرار داده است و الله او را با وجود علمش گمراه ساخته است، و بر گوش و قلبش مهر زده است، و بر چشمانش پرده قرار داده است؟».

فائده:

۱- غفلت بر دو نوع است: غفلت مذموم، و غفلت محمود.

غفلت مذموم: عبارت از غفلت در امور دینی است، مانند غفلت از توحید و از قرآن و از قیامت، از دین.

غفلت محمود: عبارت از غفلت از امور لایعنی و افعال ردی است، چنانچه در سورهٔ نور آیهٔ (۲۳) می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْغَٰفِلَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ «شکی نیست کسانی که زنان پاکدامن بی خبر با ایمان را تهمت می کنند، در دنیا و آخرت مورد لعنت قرار می گرند و برای ایشان عذاب بزرگی است».

۲- امام و رهبر، باید کسی باشد که قلبش از غفلت مذموم، خالی و پر از محبت الله و رسولش بوده رضای الله را بر هوای نفس مقدم دارد و احوالش درست و اعمالش مستقیم باشد، پس چنین شخص سزاوار رهبری و امامت و شایسته اطاعت است؛ و انسان ها باید در احوال مشائخ و پیشوایان خود نظر کنند، اگر از هل غفلت مذموم باشند، از آنها دوری کنند، واگر از اهل خشیت و پیروان سنت باشند، از ایشان اطاعت کنند.

خطاب پنجم: دستور به اعلان حق و تهدید برای کسانی که ایمان نمی آرند

- ﴿وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ «بگو: این قرآن (و اسلام و توحید) حق است از جانب پروردگارتان (آمده است) پس هرکس می خواهد، ایمان بیاورد و هرکس می خواهد، کافر شود»، ولی در صورت کفر، منتظر عواقب بد آن باشد.

هدف ازین آیه تهدید و وعید شدید منکران و تارکان حق است.

مسئلهٔ دوم: تهدید شدید برای منکرین و منحرفین از جادهٔ حق

سپس همین وعیدی اجمالی را، به صورت مفصل بیان می کند: ﴿إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا﴾ «شکی نیست که ما برای ستمگاران آتشی را آماده کرده ایم» که دو خصوصیت نهایت سهمگین دارد:

اول: ﴿أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ﴾ «سراپرده (و یا خیمهٔ) آن (از هر سو) آنها را احاطه می کند».

«سُرَادِق» خیمه، و یا حاجزی که خیمه را احاطه می کند، مقصود آیه اینست که آتش دوزخ از همه جهات آنها را احاطه می کند، و توان بیرون شدن ازآن را ندارند.

چنانچه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۴۱)، سورهٔ زمر آینهٔ (۱۶) و سورهٔ مرسلات آیهٔ (۳۰-۳۱) مذکور است.

دوم: ﴿وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ﴾ «و اگر آب تقاضا کنند، به آبی داد رسی می شوند که همانند فلز گداخته شده است که روی ها را بریان می کند».

«وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ» اگر کمک بخواهند، مقصودش اینست که آب بخواهند تا حرارت و تشنگی ایشان را کم کند، «يُغَاثُواْ» فریاد رسی می شوند، کمک می شوند، «المُهْل» هر نوع فلز گداخته شده، «يَشۡوِي» بریان می کند.

بدین ترتیب هرنوع تقاضای شان سبب افزایش عذاب شان می شود.

در سورهٔ محمد می فرماید: ﴿وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمٗا فَقَطَّعَ أَمۡعَآءَهُمۡ ١٥﴾ «و آب بسیار گرم نوشانده می شوند، پس روده های ایشان را پاره پاره می کند»، و در سورهٔ غاشیه می فرماید: ﴿تُسۡقَىٰ مِنۡ عَيۡنٍ ءَانِيَةٖ ٥﴾ «از آب چشمهٔ بسیار داغ وگرم نوشانده می شوند»، همچنین در سورهٔ ص آیهٔ (۵۷) و در سورهٔ الرحمن آیهٔ (۴۴) از نوشابهٔ گرم و سوزان کافران خبر داده است.

- در اخیر بدی جایگاه و بدی نوشیدنی دوزخیان را بیان می کند: ﴿بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا ٢٩﴾ «چه بد نوشابه ای است(آن آب)، و چه بد منزل است (دوزخ)»، «مُرۡتَفَق» جایگاه، مقام استراحت و آرام، و اطلاق «مُرۡتَفَق» بر دوزخ، از باب استهزاء به دوزخیان است، همچنان در سورهٔ فرقان می فرماید: ﴿إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٦٦﴾ «واقعاً دوزخ بد قرارگاه و بد مقامی است».

مسئلۀ سوم: بشارت برای مومنان نیکوکار

بعد ازآنکه احوال دوزخیان و کیفر شدید ایشان را بیان کرد، اکنون به بیان احوال مومنان و پاداش بزرگ ایشان می پردازد:

- ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ﴾ «یقینا کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند»، این ایمان، ایمان به الله و ملائکه و کتابها و قیامت و به تقدیر خیر و شر، همه را شامل است و عمل صالح عبارت از ادای واجبات و سنن و مستحبات است که شامل اعمال فردی و اجتماعی است.

سپس برای مومنان بشارت اجمالی داده آنها را مطمئن می سازد که: ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ۝٣٠﴾ «یقینا ما پاداش کسی را که عمل نیک انجام داده است ضایع نمی کنم».

و عمل حسن، آنست که دارای دو شرط باشد:

یکی اینکه تنها برای رضای الله باشد، دوم: اینکه مطابق شرع الله و سنت پیغمبر ﷺ باشد، پس چنین عمل را الله سبحانه محفوظ داشته ثوابش را برای عاملین به صورت کامل عطا می کند، چنانکه در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۵) می فرماید: ﴿أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ﴾ «شکی نیست که من عمل هیچ عمل کنندۀ از شما را چه مرد باشد و چه زن، ضایع نمی کنم»، در سورۀ الرحمن آیۀ (۶۰) می فرماید: ﴿ هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ﴾ «جزای نیکی جز نیکی نیست».

تفصیل پاداش نیکو کاران:

بعد از بشارت اجمالی برای مومنان، حالا پاداش ایشان را به صورت مفصل بیان می دارد:

- بیان جایگاه مومنان: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ ﴾ «آنان کسانی هستند که باغ های جاویدان از آن ایشان است، از زیر قصرهای آنها نهرها جاری است»، باغهای که همیشه سرسبز و شاداب و خرم است و در خصوصیات این باغها هیچ گاه کمی و کاستی رخ نمی دهد.

- بیان زیورات مومنان در جنت: ﴿يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ ﴾ «در آنجا با دست بندهای طلا آراسته می شوند»، آنچه در دنیا ازآن محروم بودند در بهشت به ایشان داده می شود. «أَسَاوِرَ» جمع «سِوَار» دست بند.

در قرآن عظیم الشأن برای اهل بهشت سه قسم دست بند ذکر شده است:

یکی: از طلا، چنانکه در آیه مورد بحث ذکر شد .

دوم: از نقره، در سورهٔ دهر آیـهٔ (۲۱) مـی فرمایـد: ﴿ وَحُلُّوٓاْ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٖ ﴾ «و بـه دست بندهای نقره آراسته می شوند».

سوم: از طلا و لؤلؤ، چنانکه در سورهٔ فاطر آیهٔ (۳۳) مـی فرمایـد: ﴿ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ ﴾ «در بهشت به دست بندهایی از طلا و لؤلؤ آراسته می شوند».

- بیان لباس های شان: ﴿ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ ﴾ «و لباس های سبز رنـگ از ابریشم نازک و ضخیم، می پوشند»، «سُندُس» ابریشم نـازک و لطیـف، «استبرق» ابریشم ضخیم که با تارهای طلایی بافته شده باشد، در سورهٔ فاطر آیهٔ (۳۳) و سورهٔ دهـر آیـهٔ (۲۱) نیز این هردو نوع لباس را یکجا ذکر نموده است.

- کیفیت جلوس مومنان در بهشت: ﴿ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ ﴾ «در حالیکه در آنجا بر تخت ها تکیه می کنند»، و در نهایت آسودگی و آرامش قرار دارند .

- در اخیر، پاداش و جایگاه ایشـان را توصیـف مـی کنـد: ﴿ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا ٣١ ﴾ «چه پاداش خوبی است (پاداش مومنان) و چه نیکو آرامگاهی است (بهشت)».

در سورهٔ فرقان، در وصف پاداش مؤمنانی که دارای صفات ویژه اند، می فرماید:

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ يُجۡزَوۡنَ ٱلۡغُرۡفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوۡنَ فِيهَا تَحِيَّةٗ وَسَلَٰمًا ٧٥ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٧٦ ﴾ «آنها به سبب شکیبائی شان عالی ترین درجات بهشت را پـاداش داده می شوند، و در آنجا با درود و سلام استقبال می شوند، جاویـدان انـد در آنجـا، چـه خـوب آرامگاه و چه نیکو اقامتگاهی است».

❁❁❁

بخش سوم: (از آیهٔ ۳۲-۵۹)، انجام بد کفر در دنیا و آخـرت و ترغیـب بـه سـوی باقیـات صالحات و بیان عظمت قرآن و تقبیح کسانی که ازآن اعراض می کنند. آیات ایـن بخـش در چهار مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: (از آیهٔ ۳۲-۴۹) انجام بد کفر در دنیا و بیان زوال و نا چیز بودن دنیا و مـذمت کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهد، از خلال ذکر دو مثال

مثال اول: (از آیهٔ ۳۲-۴۴) **انجام بد کفر و ناسپاسی نعمت های الله تعالی در دنیا**

﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا
﴿٣٢﴾ كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ﴿٣٣﴾ وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ
وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا ﴿٣٤﴾ وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ
هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ﴿٣٥﴾ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُۥ
صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرۡتَ بِٱلَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلٗا ﴿٣٧﴾ لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي
وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ﴿٣٨﴾ وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ
مِنكَ مَالٗا وَوَلَدٗا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرٗا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ
فَتُصۡبِحَ صَعِيدٗا زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوۡ يُصۡبِحَ مَآؤُهَا غَوۡرٗا فَلَن تَسۡتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبٗا ﴿٤١﴾ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصۡبَحَ يُقَلِّبُ
كَفَّيۡهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُشۡرِكۡ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ﴿٤٢﴾ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ
مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ هُوَ خَيۡرٞ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ عُقۡبٗا ﴿٤٤﴾ ﴾

ترجمه:

۳۲- (ای پیغمبر) برای آنها داستان دو مردی را بیان کن که برای یکی از ایشان دو باغی از انگور داده بودیم و گِردا گِرد آن دو باغ را به درختان خرما احاطه کرده بودیم و درمیان این هردو باغ زراعت قرار داده بودیم.

۳۳- آن هردو باغ، میوه آورده بودند و چیزی از میوه را فرو گذار نکرده بودند و درمیان آن هردو باغ نهر آبی را جاری کرده بودیم.

۳۴- و آن شخص میوهٔ فراوانی داشت، پس صاحب باغ برای رفیق خود درحالیکه با او گفتگو می کرد، گفت: من نسبت به تو مال و دارائی بیشتر دارم و از لحاظ افراد، نیرومند ترم.

۳۵- و (همراه با رفیقش) به باغ خود در آمد، درحالیکه بر خود ستمگار بود، گفت: من باور ندارم که این باغ هرگز نابود گردد.

۳۶- و نه باور دارم که قیامت قائم شود و اگر (بالفرض) به سوی پروردگارم باز گردانده شوم، جایگاهی بهتر ازینجا خواهم یافت.

۳۷- رفیق (مومن) او در حالیکه با او (نا صحانه) گفتگو می کرد، برایش گفت: آیا به کسی که تو را از خاک، باز از نطفه آفرید، سپس تو را مرد سالم (و درست اندام) ساخت، کافر شدی ؟!

۳۸- ولی من معتقدم که الله پروردگار من است و به پروردگارم هیچ کسی را شریک نمی سازم.

۳۹- و چرا هنگامی که به باغت داخل شدی، نگفتی: «ما شاء الله» (آنچه را الله بخواهد شدنی است)، هیچ توان و قدرت (برکاری) جز به کمک الله، نیست، اگر مرا می بینی که نسبت به تو در مال و فرزند کمترم (چندان مهم نیست)...

۴۰- پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو برایم بدهد و بر باغ تو عذابی را از آسمان بفرستد، پس این باغ به زمینی بی گیاه لغزنده ای تبدیل گردد.

۴۱- یا اینکه آب این باغ (در اعماق زمین) فرو رود که هرگز نتوانی آن را دریابی.

۴۲- و (عذاب الهی فرا رسید و) تمام میوهٔ آن شخص تلف شد، پس آن شخص در برابر آنچه که در تعمیر این باغ مصرف کرده بود، هردو دست خود را (از روی حسرت) به هم می زد، درحالیکه آن باغ بر پایه های خود فرو افتاده بود و می گفت: ای کاش به پروردگارم هیچ کسی را شریک قرار نمی دادم !

۴۳- و (هنگام وقوع عذاب) برایش - جز الله - هیچ گروهی نبود که یاریش دهند و نه می توانست از خود دفاع کند.

۴۴- در چنین وقت (که مصیبت و آفتی می رسد) نصرت و امداد ویژهٔ الله است که او حق است، او است که بهترین پاداش را دارد و او است که بهترین عاقبت را (برای مومنان) فراهم می سازد.

تفسیر:

الله سبحانه بعد ازآنکه پیغمبر خود را به صبر و شکیبائی در برابر فقرای مومنان و به عدم اطاعت ثروتمندان غافلی که از پیغمبر ﷺ درخواست نمودند تا آن غرباء را از خود دور کند، دستور داد، اکنون درین آیات، زوال و فنا پذیری و نا پائیداری دنیائی را که سبب کبر و غرور آنها است، در ضمن یک مثال روشن می سازد تا بنده نباید به سبب آن مغرور و فریفته شده به تحقیر دیگران بپردازد، این مثال، داستان دو نفری است که در مورد به جا آوری شکر احسانات و انعامات الهی و انجام نیک آن در دنیا و آخرت، برداشت و عقیدهٔ متفاوتی

داشتند، یکی از این دو مرد، انسانی بود که از دنیا چندان بهره ای نداشت، ولی دلش سرشار و آباد از نور ایمان بود، مرد دیگر، انسان صاحب باغ و ثروت و دنیای پر زرق و برق بود، اما به سبب فقدان ایمان، دلش تاریک و همانند ویرانه ای بود و تفصیل داستان بدینقرار است:

- ﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ﴾ «(ای پیغمبر) برای آنها داستان دو مردی را بیان کن که برای یکی از ایشان دو باغی از انگور داده بودیم».

و از خصوصیت آن دو باغ این بود:

۱- ﴿وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ﴾ «و گردا گرد آن دو باغ را به درختان خرما احاطه کرده بودیم»، «حَفَفۡنَا» احاطه کردیم .

۲- ﴿وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا ٣٢﴾ «و درمیان این هردو باغ، زراعت قرار داده بودیم».

۳- ﴿كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡـٔٗا﴾ «آن هردو باغ، میوه آورده بودند و چیزی از میوه را فرو گذار نکرده بودند». «أُکُل» میوه .

یعنی حاصلات این هردو باغ به طور مداوم، یکنواخت بود و درآن هیچ کمی به مشاهده نمی رسید.

۴- ﴿وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ٣٣﴾ «و درمیان آن هردو باغ، نهر آبی را جاری کرده بودیم» و مشکل آب رسانی و آبیاری نداشت، بلکه آبش همه وقت فراوان بود.

۵- ﴿وَكَانَ لَهُۥ ثُمُرٞ﴾ در لفظ «ثُمُرٌ» دو قرائت است:

قرائت اول: که قرائت اکثر ائمه می باشد، به فتح حرف «ثا» و فتح حرف میم «ثَمَر» است، به معنی میوه، درین صورت معنی آیه چنین است: «و صاحب باغ، میوهٔ فراوانی داشت»، یعنی حاصلات میوه هایش ازآن دو باغ، خیلی فراوان بود .

قرائت دوم: به ضم حرف «ثا و میم»، «ثُمُرٌ»، به معنی مال و دارائی، و این قرائت ابوعمرو و یعقوب است، و معنی آیه درین صورت چنین می شود: «صاحب آن باغ را (علاوه از آن دو باغ) مال های دیگری (از طلا و نقره و مواشی و غیره) بود».

ادعاهای صاحب باغ:

بعد ازآنکه اوصاف آن باغی را که وسیلهٔ کبر و غرور صاحبش بود، بیان داشت، اکنون گفتار و ادعای مغرورانه او را که با آن مرد مومن داشت، ذکر می کند:

- گفتار او را پیش از ورود به باغش بیان می کند: ﴿فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾﴾ «پس صاحب باغ برای رفیق خود درحالیکه با او گفتگو می کرد، گفت: من نسبت تو مال و دارائی بیشتر دارم و از لحاظ افراد، نیرومند ترم»، یعنی من هم ثروت مادی دارم و هم نیروی نفری و به هنگام مصیبت این همه به دردم می خورند، لذا از هیچ نوع خطری اندیشه ندارم، و به این ترتیب، صاحب باغ، به مرد مومن نشان می داد که او از جایگاه بلند اجتماعی و اقتصادی برخوردار است، اما رفیقش که خود را یکتا پرست و مؤمن می گوید، هیچ چیزی در اختیار ندارد.

- سپس صاحب باغ خواست تا جلوۀ باغش را به مرد مومن نشان دهد:

- ﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ﴾ «و (همراه با رفیقش) به باغ خود در آمد، درحالیکه بر خود ستمگار بود»، و ظلمش بر خود، عبارت از کفر و تکبر و غرور و انکار از معاد بود، لذا بعد از ورود به باغ سه سخن کفر آمیز دیگر از زبان او، بگوش رفیقش رسید:

۱- ﴿قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا ﴿٣٥﴾﴾ «گفت: من باور ندارم که این باغ هرگز نابود گردد». منظورش این بود که تا هنگامی که او در قید حیات است، این سرمایه از دست او نخواهد رفت، نه اینکه او این سرمایه را جاویدانی ادعا کند. زیرا تغییر و تبدیل دنیا یک امر بدیهی و مشاهدۀ آن غیر قابل انکار است.

۲- باز افزود: ﴿وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً﴾ «و نه باور دارم که قیامت قائم شود». مقصودش رد کردن بر مرد مومن بود که او به آخرت و جزا و سزای آن ایمان داشت.

۳- سپس سوگند یاد نموده ادعای دیگری کرد: ﴿وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا ﴿٣٦﴾﴾ «و اگر (بالفرض) به سوی پروردگارم باز گردانده شوم، جایگاهی بهتر ازینجا خواهم یافت» زیرا من حتما نزد پروردگارم از مکانت و ارزش خاصی برخوردار هستم که این همه ثروت و دارائی را به من ارزانی داشته است، لذا طوری که دنیایم خوب است، اگر بالفرض آخرتی باشد، درآنجا نیز کامران و سعادتمند خواهم بود، چنانچه در سورۀ فصلت آیۀ (۵۰) از منکر قیامت حکایت می کند که او گفت: ﴿وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّىٓ إِنَّ لِى عِندَهُۥ لَلْحُسْنَىٰ﴾ «و سوگند یاد می کنم که اگر به سوی پروردگارم باز گردانده شوم، البته مرا نزد او منزلت خوبی خواهد بود»، در سورۀ مریم، آیۀ (۷۷) و در سورۀ سبأ آیۀ (۳۵) نیز بیان همین ادعای آنها است.

جواب های بندهٔ مومن برای آن مرد مغرور:

هنگامی که سخنان جنونی آن مرد مغرور، پایان یافت، بندهٔ مومنی که با او به باغش رفته بود، با سخنان نصحیت آمیزش خواست رفیق خود را از مرکب غرورش پائین آورد، لذا نخست او را به اصل خلقتش متذکر ساخت:

- ﴿ قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ ﴾ «رفیق مومن او در حالیکه با او (ناصحانه) گفتگو می کرد، برایش گفت: آیا به کسی که تو را از خاک، باز از نطفه آفرید، سپس تو را مرد سالم (و درست اندام) ساخت، کافر شدی؟ !» و با همین چند باغ و سرمایهٔ نا پائیدار دنیا، اصلیت خود و خالق خود را فراموش کردی !

این اطوار سه گانهٔ خلقت انسان، در سورهٔ حج آیهٔ (۵)، سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۲-۱۴) سورهٔ سجده آیهٔ (۷-۹) و در سورهٔ نوح آیهٔ (۱۴) ذکر شده است.

- بعد ازآن، مرد مومن عقیدهٔ خود را چنین ابراز داشت: ﴿ لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ﴿٣٨﴾ ﴾ «ولی من معتقدم که الله پروردگار من است و به پروردگارم هیچ کسی را شریک نمی سازم» تو به باغ و سرمایه و دارائی خود افتخار می کنی! اما من عقیدهٔ پاک و عمل نیک خویش را باعث افتخار می پندارم.

«لَّٰكِنَّا» در اصلش «لَٰكِنْ أَنَا»، همزهٔ «أَنَا» به غرض تخفیف حذف شده و حرف «نون» نخست که ساکن است، با «نون» دوم که متحرک است، ادغام شده است.

- سپس صاحب باغ را در برابر ادعاهای ناشایسته اش مورد ملامت قرار داد و گفت: ﴿ وَلَوْلَآ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ ﴾ « و چرا هنگامی که به باغت داخل شدی، نگفتی: «مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ» یعنی آنچه را الله بخواهد شدنی است و هیچ توان و قدرت جز به کمک الله، نیست» و اگر چنین می گفتی، بیانگر عجز تو و قدرت الله و اقرار به نعمت او می شد و در نتیجه تو از بندگان شاکر به شمار می آمدی.

ازین آیه، فضیلت «مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ» دانسته می شود، و در حدیث شریف روایت شده است که پیغمبر ﷺ به ابوموسی أشعری فرمود:

«أَلاَ أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِى وَأُمِّى . قَالَ: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ» یعنی: آیا تو را به گنجی از گنج های بهشت، دلالت و رهنمایی

نکنم ؟ گفتم: آری ای پیامبر الله، پدر و مادرم فدایت . فرمود: (آن گنج) «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ» گفتن است». ([1])

۴- بعد ازآن از افتخار صاحب باغ به کثرت سرمایه و نیروی نفری اش، جواب می گوید: ﴿إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مَالاً وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرًا مِّن جَنَّتِكَ﴾ « اگر مرا می بینی که نسبت به تو در مال و فرزند کمترم (چندان مهم نیست)، پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو برایم بدهد»، جنتی برایم عطا کند که زوال پذیر نیست، اما باغ تو هر لحظه در معرض آفات و حوادث قرار دارد و ممکن است که یکی ازین عذاب های بر آن نازل شود:

۱- ﴿وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصۡبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾﴾ «و بر باغ تو عذابی را از آسمان بفرستد، پس این باغ به زمینی بی گیاه لغزنده ای تبدیل گردد» که نه درختی داشته باشد و نه میوه ای و به یک زمین صاف و هموار مبدل گردد.

«حُسۡبَانًا» عذاب، «زَلَق» زمین لغزنده، گِل و لای .

۲- ﴿أَوۡ يُصۡبِحَ مَآؤُهَا غَوۡرًا فَلَن تَسۡتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبًا ﴿٤١﴾﴾ «یا اینکه آب این باغ (در اعماق زمین) فرو رود که هرگز نتوانی (دو باره) آن را دریابی». «غَوۡرًا» مصدر است به معنی اسم فاعل، یعنی فرو رونده .

- پس الله سبحانه آنچه را که آن مرد مومن، در بارهٔ باغ های صاحبش امید برده بود، محقق ساخت: ﴿وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصۡبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيۡهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا﴾ «و (عذاب الهی فرا رسید و) تمام میوهٔ آن شخص تلف شد، پس آن شخص در برابر آنچه که در تعمیر این باغ مصرف کرده بود، هردو دست خود را (از روی حسرت) به هم می زد، درحالیکه آن باغ بر پایه های خود فرو افتاده بود».

«أُحِيطَ» فرا گرفته شد، یعنی هلاک و نابود گردید «يُقَلِّبُ كَفَّيۡهِ» دستانش را به هم میزد و به هم می مالید، و معمولا هنگامی که انسان در برابر حادثهٔ قرار بگیرد که مایهٔ حسرت و ندامتش گردد، دستان خود را به هم می مالد . «خَاوِيَةٌ» فرو افتیده، «عُرُوش» جمع عرش، به معنی سقف، اما درینجا به معنی شاخ و بند است، و جملهٔ «خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا» عبارت از نابودی و تلف شدن کامل باغ است.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، حدیث: ٤٢٠٥، و صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء والتوبة، باب استحباب خفض الصوت بالذکر، حدیث: ٧٠٣٧ .

- هنگامی که انجام بد شرک را دید که نه سرمایه به دردش خورد و نه از نیروی نفری اش کاری ساخته شد، آنگاه به خود آمد و نصیحت برادر مومنش به یادش آمد: ﴿وَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُشۡرِكۡ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا ۝٤٢﴾ «و می گفت: ای کاش ! به پروردگارم هیچ کسی را شریک قرار نمی دادم»، چنین آرزو را به خاطر باغ هایش کرده بود، نه بخاطر آنکه او از شرک توبه کرده است؛ و نیز ممکن است این سخن را بدون در نظرداشت کدام غرض دنیوی گفته و هدفش توبه و ندامت از شرک بوده است .

- ﴿وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ۝٤٣﴾ «و (هنگام وقوع عذاب) برای او - جز الله- هیچ گروهی نبود که یاریش دهند و نه می توانست از خود دفاع کند».

به این ترتیب همه غرور و تکبرش به خاک یکسان شد، او که می گفت: «گمان نمی کنم این باغ من هرگز نابود شود»، نابودی باغش را به چشم خود دید، او که خود را قدرتمند تصور نموده می گفت: «من نسبت به تو مال و دارائی بیشتر دارم و از لحاظ افراد، نیرومند ترم»، مال و سرمایه اش برایش سودی نرساند و نه نیروی نفری اش توانست کمکش کند و نه از خودش کاری ساخته بود .

- در اخیر می فرماید: ﴿هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ﴾ «در چنین وقت (که مصیبت و آفتی می رسد) نصرت و امداد ویژهٔ الله است که او حق است» جز او کسی نمی تواند کمک کند و یا عذاب را دفع کند، « هُنَالِكَ » اسم اشاره برای مکان بعید است، درینجا اشاره به سوی همان مقام و یا حالتی است که در آن عذاب صورت گرفته است، و یا اینکه اشاره به سوی «دار آخرت» است .

در کلمهٔ «ٱلۡوَلَٰيَةُ» دو قرائت است:

۱- در یک قرائت به فتح حرف «واو» به معنی نصرت و مدد، و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «در چنین وقت نصرت و امداد ویژهٔ الله حق است»، یعنی هنگامی که عذاب واقع شود، هر کسی چه مومن باشد و چه کافر به سوی الله و انقیاد در برابر او رجوع می کند و هر کسی از او نصرت ومدد می خواهند، چنانچه در سورهٔ غافر آیهٔ (۸۴) می فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَوۡاْ بَأۡسَنَا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥ وَكَفَرۡنَا بِمَا كُنَّا بِهِۦ مُشۡرِكِينَ﴾ «پس هر گاه عذاب ما را مشاهده نمودند گفتند: به الله یگانه ایمان آوردیم و به آنچه که به سبب آن مشرک شدیم، منکریم»، و همچنین در سورهٔ یونس آیهٔ (۹۰-۹۱) بیان همین معنی است.

۲- در قرائت دیگر به کسر حرف «واو»، یعنی «الوِلَایَة» به معنی حکم و فرمانروائی.

درین صورت معنی آیه چنین می شود: «در قیامت حکومت و فرمان روائی خاص برای الله حق است»، این معنی در سورهٔ حج آیهٔ (۵۶)، سورهٔ فرقان آیهٔ (۲۶)، سورهٔ غافر آیـهٔ (۱۶) در سورهٔ انفطار آیهٔ (۱۹) مذکور است.

همچنان در کلمهٔ «ٱلۡحَقِّ» دو قرائت است: یکی به کسـر حـرف قـاف، درینصـورت «ٱلۡحَقِّ» صفت برای «لله» می شود، دوم: به رفع حرف قاف «الحقُّ» درین صورت، صفت برای «الولایة» می شود.

- باز می فرماید: ﴿هُوَ خَيۡرٞ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ عُقۡبٗا ٤٤﴾ «او است که بهترین پاداش را دارد و او است که بهترین عاقبت را (برای مومنان) فراهم می سازد»، برای مومنان پاداش بهتر از عمل شان می دهد، در برابر یک عمل نیک تا هفتصد و بیشتر ازآن ثواب می دهد، و همچنـان عـاقبتی را که برای مومنان تهیه نموده است، از هر چیزی بهتر است، لذا انسانی که در طلـب خیـر و سعادت ابدی است، همواره باید بکوشد تا رضای الله و ثواب او را به دست بیاورد.

❁❁❁

مثال دوم (از آیهٔ ۴۵-۴۶) **بیان زود گذری دنیا، و ترغیب به سوی باقیات صالحات**

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾

ترجـمه:

۴۵- برای آنان (که به دارایی دنیا و به اولاد و پیروان خود می نازند) داستان زندگی دنیـا را بیان کن که (زندگی دنیا) همانند آبی است که آن را از آسمان فـرو ریختـیم، پـس بـه سبب آن آب، گیاهان زمین درهم پیچید، (و سر سبز و شاداب شـد) پـس سـر انجـام خشک و شکسته گردید که بادها آن را به هر سو پراکنده می سازد و الله بـه هـر چیـز توانا است.

۴۶- مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند و اعمال شایسته نزد پروردگارت بهترین پـاداش را دارد و نیکوترین وسیلهٔ امید است.

تفسیر:

بزرگ ترین مانعی که مشرکین را از تفکر در دلایل اسلام باز می داشت، دو چیز بود: یکی انهماک و دلبستگی شدید آنان به زندگی دنیا و نعمت های زوال پذیر آن، دوم: غروری بود که سرکرده های اهل شرک را از کاربرد عقل های شان در فهم و درک دلایل توحید و قیامت، باز داشته بود، پس آنها می پنداشتند که این دنیا اصلا زوال پذیر نیست، لذا الله تعالی برای باطل ساختن همین پندار غلط، به پیغمبرش ﷺ دستور می دهد تا زود گذری زندگی دنیا را که زیبایی اش آنها را فریفته است، برای آنان بیان کند.

- ﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ ﴾ «برای آنان (که به دارائی دنیا و به اولاد و پیروان خود می نازند) داستان زندگی دنیا را بیان کن که (زندگی دنیا) همانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس به سبب آن آب، گیاهان زمین درهم پیچید، (و سر سبز و شاداب شد)» که نظارۀ آن تماشا کنندگان را در شگفت می کند، به هر سو که می نگرند، سبزه های خوشنما و گلهای رنگارنگ پیش رویشان جلوه نموده چشم ها و دل ها را اسیر خود می گرداند.

«فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ» یعنی به سبب آب باران، گیاهان زمین به هم پیچید و رشد و نمو کرد.

دنیا هم هنگامی که انسان به سویش متوجه می شود، بسیار زیبا و جذاب و دلفریب می باشد، اما این شادابی برای مدتی زیادی به طول نمی انجامد.

- سپس از سر انجام آن خبر می دهد: ﴿ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ ﴾ «پس دیری نگذشت که (آن گیاه سرسبز خشک شد و) در هم شکسته گردید که بادها آن را به هر سو پراگنده می کرد»، این اشاره به حالت انتهای دنیا است که آهسته آهسته زیبایی و رعنایی اش را از دست می دهد و دیری نمی گذرد که همانند خاشاک پرپر شده نیست و نابود می شود و حسرت و مأیوسی را در دل ها بجا می گذارد و هرکس که به دنیا دل بسته در برابر دین و احکام الهی طغیان و سرکشی کند، دنیا برایش هیچ وفای نمی کند، و جز حسرت در دستش چیزی نمی ماند، نظیر این آیه در سورۀ یونس آیۀ (۲۴)، و در سورۀ حدید آیۀ (۲۰) مذکور است.

- ﴿ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ﴿٤٥﴾ ﴾ «و الله برهر چیز توانا است»، هم بر ایجاد و خلق و هم بر فنا ساختن و اعدام، هم به تغییر صفات و هم به تغییر ذات، پس نباید شخص عاقل به این دنیا مغرور گردیده سرمایۀ آخرت را از دست دهد و جنت نعیم را به آتش جحیم مبدل سازد و خود را در زیان ابدی افگند.

- بعد از آن الله تعالی مومنان را موعظه می کند که نعمت و سرمایۀ که مشرکان دارند، همه فقط زینت دنیوی است که انجامش زوال است، لذا نباید فریفتۀ آن شوند بلکه همه توجه شان به سوی اعمال صالحه باشد:

- ﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ «مال و فرزندان، آرایش زندگی دنیا اند»، هر چیزی که زینت دنیا باشد، زودگذر است، چنانچه همین مطلب در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۴)، سورۀ شعراء آیۀ (۸۸)، سورۀ حدید آیۀ (۲۰) و در سورۀ تغابن آیۀ (۱۵) ذکر شده است.

- ﴿وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ۝٤٦﴾ «و اعمال شایسته نزد پروردگارت بهترین پاداش دارد و نیکوترین وسیلۀ امید است».

«البَاقِيَاتُ الصَّالِحَات» جمیع انواع اعمال صالحه را دربر می گیرد: مانند نماز، روزه، حج، زکات، تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن و طلب علم نافع، امر به معروف، نهی از منکر، صلۀ رحمی و حقوق خالق و مخلوق، و ذکر الهی، به خصوص ذکر «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ» که پیغمبر ﷺ آنرا از جملۀ باقیات صالحات قرار داده اند.[1]

❀❀❀

مطلب دوم: (از آیۀ ۴۷-۴۹) حالت مجرمین در محشر

﴿وَيَوۡمَ نُسَيِّرُ ٱلۡجِبَالَ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ بَارِزَةٗ وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدٗا ۝٤٧ وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّٗا لَّقَدۡ جِئۡتُمُونَا كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةِۭۚ بَلۡ زَعَمۡتُمۡ أَلَّن نَّجۡعَلَ لَكُم مَّوۡعِدٗا ۝٤٨ وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ۝٤٩﴾

ترجمه:

۴۷- و بیاد آوری روزی را که کوه ها را به حرکت می آوزیم و زمین را آشکار (و هموار) می بینی و همۀ آنها را (برای حساب) جمع می کنیم و هیچ فردی از ایشان را نمی گذاریم.

۴۸- و همه صف بسته به پیشگاه پروردگار عرضه می شوند (به ایشان گفته می شود) به تحقیق شما همگی نزد ما آمدید آنگونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم، اما شما گمان می کردید که برای شما هیچ موعدی قرار نخواهیم داد.

۱- مسند أحمد، تحقیق شعیب ارناووط - حدیث: ۱۱۷۳۱.

۴۹- و کتاب (اعمال هر کسی پیش رویش) نهاده می شود، پس گنهگاران را می بینی که از آنچه که در آن کتاب ثبت است، ترسان اند و می گویند: ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که هیچ گناه صغیره و کبیره را نمی گذارد مگر اینکه آن را بر شمرده و ثبت نموده است و آنچه انجام داده بودند همه را حاضر یافتند و پروردگارت بر هیچ کسی ستم نمی کند.

تفسیر:

بعد ازآنکه سرعت زوال و فنای دنیا و شرف آخرت را بیان داشت، به دنبال آن سختی های قیامت و احوال منکرین و مومنین را مورد بحث قرار می دهد:

- نخست از آغاز قیامت خبر می دهد: ﴿ وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً ﴾ «و بیاد آور روزی را که کوه ها را به حرکت می آوریم و زمین را آشکار (و هموار) می بینی» که درآن هیچ درخت و گیاهی و هیچ بلندی و پستی وجود ندارد.

و در بارهٔ رفتار کوه ها در سورهٔ نمل آیهٔ (۸۸) می فرماید: ﴿ وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ﴾ «و کوه ها را می بینی، تو آنها را ثابت می پنداری، در حالیکه همانند ابر حرکت می کنند».

و در سورهٔ طور می فرماید: ﴿ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾ ﴾ «روزیکه آسمان با اضطراب حرکت می کند و کوه ها به شدت روان می شوند».

و همینگونه در سورهٔ واقعه آیهٔ (۵-۶)، سورهٔ معارج آیهٔ (۸-۹)، سورهٔ مزمل آیهٔ (۱۴)، سورهٔ نباء آیهٔ (۲۰)، سورهٔ تکویر آیهٔ (۳) و در سورهٔ قارعه آیهٔ (۵) بیان همین موضوع است.

پس درآن روز نظام کائنات درهم و بر هم می شود، آسمان ها شگافته می شوند و کواکب فرو می ریزند، زمین تبدیل می شود، کوه ها در حرکت می آیند، سطح زمین آشکار می گردد، نه در آن کوه ها و نه درختان و نه آبادی و نه پستی و بلندی و نه کدام علامه دیگری وجود دارد، چنانچه این موضوعات در سوره های آتی مفصل ذکر شده است: سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۴۸)، سورهٔ طه آیهٔ (۱۰۷)، سورهٔ واقعه آیهٔ (۴-۶) و سورهٔ الحاقه آیهٔ (۱۳-۱۵).

- مرحلهٔ رستاخیز و حشر اجساد ﴿ وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾ ﴾ «و همهٔ آنها را (برای حساب) جمع می کنیم و هیچ فردی از ایشان را نمی گذاریم».

در سورهٔ واقعه می فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَوَّلِينَ وَٱلۡأٓخِرِينَ ۝٤٩ لَمَجۡمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ۝٥٠﴾ «بگو: شکی نیست که پیشینان و پسینان، دریک وقت معین، جمع کرده خواهند شد».

و در سورهٔ هود آیهٔ (۱۰۳) می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ﴾ «آن روز، روزی است که مردمان درآن، گرد آورده می شوند و آن روزی است (نیکوکاران و بدکاران درآن) حاضر کرده می شوند».

- کیفیت عرض مردم را به پیشگاه پروردگار بیان می کند: ﴿وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفّٗا﴾ «و همه صف بسته به پیشگاه پروردگارت عرضه می شوند».

سپس به غرض سرزنش برای منکرین معاد گفته می شود: ﴿لَّقَدۡ جِئۡتُمُونَا كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةِۭ﴾ «به تحقیق شما همگی نزد ما آمدید آن گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم»، پس آن سرمایه و پیروانی که در دنیا مایه افتخارتان بود کجا هستند؟

چنانکه این موضوع، در سورهٔ انعام آیهٔ (۹۴) با توضیح بیشتری ذکر شده است.

این توبیخ برای منکرین معاد، در محضر عام، هنگامی صورت می گیرد که برای تصفیهٔ حساب، به حضور رب العالمین عرضه می شوند، لذا الله تعالی آنها را مخاطب قرار داده می فرماید: ﴿بَلۡ زَعَمۡتُمۡ أَلَّن نَّجۡعَلَ لَكُم مَّوۡعِدٗا ۝٤٨﴾ «بلکه شما گمان می کردید که برای شما هیچ موعدی قرار نخواهیم داد»، پس گناه شما تنها افتخار به سرمایه های فانی نبود، بلکه در پهلوی آن، از قیامت نیز انکار می کردید که علت تمام بد بختی های شما بود، اکنون حقیقت برایتان آشکار گردید.

- محاسبهٔ مجرمان: ﴿وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ﴾ «و کتاب (اعمال هر کسی پیش رویش) نهاده می شود، پس گنهگاران را می بینی که از آنچه که در آن کتاب ثبت است، ترسان اند»، سپس ترس آنها را حکایت می کند: ﴿وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَا﴾ «و می گویند: ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که هیچ گناه صغیره و کبیره را نمی گذارد مگر اینکه آنرا بر شمرده و ثبت نموده است».

و در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۹) در بارهٔ این کتاب می گوید: ﴿هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ «این کتاب ما است که (اعمال تان را) صادقانه بر شما بیان می کند و آنچه را شما انجام می دادید، ما می نویشتیم»، سورهٔ ق آیهٔ (۱۷-۱۸)، سورهٔ قمر آیهٔ (۵۲-۵۳)، سورهٔ انفطار آیهٔ (۱۰-۱۲) نیز توضیح همین مطلب است.

- بعد از آن می فرماید: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ «وآنچه را که انجام داده بودند، حاضر یافتند»، و این مطلب را در سورۀ آل عمران آیۀ (۳۰) و در سورۀ قیامت آیۀ (۱۳) بیان نموده است.

- در پایان می فرماید: ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾﴾ «و پروردگارت بر هیچ کسی ستم نمی کند»، بلکه به عدلش کافران و مشرکان و مجرمین را به کیفر اعمال شان می رساند و به احسانش از مومنان عفو می کند، چنانکه در سورۀ نساء آیۀ (۴۰) می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ «و شکی نیست که الله برابر یک ذره ستم نمی کند و اگر عمل نیک باشد ثواب آن را چندین برابر می دهد و از نزد خود پاداش بزرگی عطا می کند».

همچنین این موضوع را در سورۀ انبیاء آیۀ (۴۷) با توضیح بیشتری بیان کرده است.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیۀ ۵۰-۵۳)

نکوهش کسانی که ابلیس و دیگر معبودان باطل را پرستش می کنند و انجام بد ایشان

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾ مَّا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾﴾

ترجمه:

۵۰- و (ای پیغمبر برای مردم زمانی را یاد کن) که به فرشتگان گفتیم: به سوی آدم سجده کنید، پس جز ابلیس همگی سجده کردند و او از نسل جن بود، پس از فرمان پروردگارش سر پیچی کرد، پس آیا او و نسلش را جز من، دوستان می گیرید؟ درحالیکه ایشان دشمن شما هستند، ستمگاران را چه بد عوضی است.

۵۱- من آنها (ابلیس و ذریهٔ او) را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین و به هنگام آفرینش خودشان حاضر نساخته ام و من هیچ گاه گمراه سازان را مددگار نگرفته ام.

۵۲- و روزی که الله می گوید: (ای مشرکان !) شریک هائی را که برای من می پنداشتید، صدا بزنید، پس آنها را صدا می زنند اما آنها جواب شان نمی دهند و در میان شان مهلکهٔ ایجاد می کنیم.

۵۳- و گنهگاران آتش را مشاهده می کنند، پس یقین می کنند که ایشان در آن افتنده اند و هیچ گونه راه برگشت و نجات ازآن نخواهند یافت.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- استکبار ابلیس از فرمان الهی،

۲- منع از موالات ابلیس،

۳- تهدید شدید برای کسانی که معبودان باطل را می پرستند.

موضوع اول: استکبار ابلیس از فرمان الهی

در آیات گذشته بر کسانی که از روی تکبر و غرور سرمایه و کثرت پیروان، بر فقرای مسلمین افتخار و ادعای اصلیت و شرف می کردند و در میان حق و غرور باطل فرق نگذاشتند، رد نموده انجام نا گوار ایشان را بیان داشت، حالا درینجا، ماجرای استکبار و افتخار ابلیس بر آدمؑ را یاد آور می شود، اشاره به اینست که آن مشرکان مغرور و فخر فروش، درین ادعا های شان از خط شیطان پیروی کرده اند:

- می فرماید: ﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ﴾ «و (ای پیغمبر برای مردم زمانی را یاد کن) که به فرشتگان گفتیم: به سوی آدم سجده کنید، پس جز ابلیس همگی سجده کردند»، اما او مخالفت ورزید.

- سپس علت این عصیان را یادآور می شود: ﴿كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓ﴾ «و او از نسل جن بود، پس از فرمان پروردگارش سر پیچی کرد»، و طینت نا پاک خود را به سبب این عصیانش، به همگان ظاهر ساخت .

موضوع دوم: منع از موالات ابلیس

سپس مشرکان را مخاطب نموده می فرماید: ﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢ﴾ «آیا او و نسلش را جز من، دوستان می گیرید درحالیکه ایشان دشمن شما هستند؟!»، و مقتضای خرد و دانش نیست که انسان دشمن خود را بر مسند دوستی بر نشاند، درسوره فاطر آیهٔ (۲) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمۡ عَدُوّٞ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّاۚ﴾ «واقعاً شیطان دشمن شما است، پس شماهم او را دشمن برگزینید»، و دشمنی با شیطان اینست که انسان از پیروی او دوری جسته از پروردگار جهان و پیغمبرش پیروی کند.

- ﴿بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا ۝٥٠﴾ «(دوستی ابلیس و ذریهٔ او) ستمگاران راچه بد عوضی است»، چرا که آنها در عوض دوستی با خالق خود، با شیاطین دوستی می کنند، چنانچه در سورهٔ أعراف، آیهٔ (۳) الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّهُمُ ٱتَّخَذُواْ ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ ۝٣٠﴾ «این گمراهان جز الله، شیاطین را دوستان برگزیده اند و می پندارند که ایشان را هیاب اند»، در حالیکه چنین پندار، کاملا پندار غلط است.

- سپس به عدم استحقاق ابلیس ونسل او به این موالات، اشاره نموده می گوید: ﴿مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ﴾ «من آنها (یعنی شیطان و نسل او) را در آفرینش آسمانها و زمین و در آفرینش خود شان حاضرنکرده بودم»، و در هیچ چیزی از ایشان مشورت و کمکی نگرفته ام.

ضمیر جمع در «أَشۡهَدتُّهُمۡ» به سوی «إبلیس و ذریه او» راجع است، و مقصود آیه، رد بر مشرکان است که آنها با آنکه خود معترف بودند که آسمانها و زمین و کائنات همه را تنها الله عزوجل پیدا نموده است، با آنهم از شیطان و ذریهٔ او پیروی نموده برای الله تعالی شریکان قرار می دادند.

- ﴿وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا ۝٥١﴾ «و من هیچ گاه گمراه سازان را مددگار نگرفته ام» یعنی لایق شأن من نیست که از گمراهان کمک بگیرم، زیرا هنگامی که از هیچ مخلوقی کمک نگرفته ام، از شخص مُضِلّ به طریق اولی کمک نخواهم گرفت، چون انسان مُضِلّ هیچ گاه رهنمائی درست نمی کند، بلکه در جهت مخالف نظام آفرینش و هستی حرکت می کند، و الله سبحانه نه از ضالّ و مُضِلّ کمک می گیرد و نه از انسانی که برهدایت است.

موضوع سوم: تهدید شدید برای کسانی که معبودان باطل را می پرستند

بعد ازآنکه معبودیت شیطان و جن را باطل ساخت، به ابطال الوهیت همه خدایانی می پردازد که مشرکان آنها را پرستش می کردند و روشن می سازد که این معبودان هیچ درد ایشان را نمی توانند مداوا کنند، لذا می فرماید:

۱- ﴿ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ ﴾ و روزی که الله می گوید: (ای مشرکان!) شریک هائی را که برای من می پنداشتید، صدا بزنید»، تا شما را شفاعت نموده از عذاب نجات تان دهند، ﴿ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُمْ ﴾ «پس آنها را صدا می زنند اما آنها جواب شان نمی دهند».

اما کیفیت صدا زدن و فریاد کردن مشرکان معبودان خویش را در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۰) چنین حکایت کرده است که مشرکان می گویند: ﴿ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ ﴾ «شکی نیست که ما تابع شما بودیم، پس آیا شما می توانید بخشی از عذاب الله را، از ما دور سازید؟»، اما در هرصورت معبودان ایشان جواب منفی می دهند.

در سورهٔ غافر آیهٔ (۴۷) نیز فریاد و ندای کافران معبودان خویش را ذکر شده است.

۲- ﴿ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾ ﴾ «و در میان شان مهلکهٔ ایجاد می کنیم» که وادیی، از وادی های دوزخ در میان شان حائل می شود، و آنها از یکدیگر دور می شوند و رابطهٔ گفتگو شان قطع می گردد؛ پس درین هنگام درمیان شان عداوت آشکار می شود، معبودان، از عبادت پیروان شان ابراز برائت می کنند، چنانکه این مطلب را در سورهٔ مریم بیان داشته فرموده است: ﴿ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّاۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾ ﴾ «و به جز الله معبودانی برگزیدند، تا برای ایشان وسیلهٔ عزت و احترام باشند، چنین نیست، به زودی معبودان شان از عبادت آنان انکار خواهند کرد و با ایشان دشمن خواهند گشت».

همچنان در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵)، سورهٔ روم آیهٔ (۱۳)، سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۴)، سورهٔ غافر آیهٔ (۸۴)، سورهٔ زخرف آیهٔ (۶۷) و در سورهٔ احقاف آیهٔ (۶) بیان شده است.

۳- ﴿وَرَءَا ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُواْ عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾﴾ «و گنهگاران آتش را مشاهده می کنند، پس یقین می کنند که ایشان در آن افتنده اند و هیچ گونه راه برگشت و نجات ازآن نخواهند یافت».

«ظَنُّوا» یقین کردند، «مُّوَاقِعُوهَا» واقع شونده، افتنده، «مَصْرِفًا» راه نجات، راه برگشت.

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیة ۵۴-۵۹)

بیان عظمت قرآن و نکوهش و وعید مشرکان در برابر جدال و اعراضشان از ایمان به قرآن

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ أَكْثَرَ شَىْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾ وَمَا
مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُواْ رَبَّهُمْ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ
قُبُلًا ﴿٥٥﴾ وَمَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلْبَٰطِلِ لِيُدْحِضُواْ بِهِ
ٱلْحَقَّ ۖ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِى وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوًا ﴿٥٦﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ
إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوٓاْ إِذًا أَبَدًا
﴿٥٧﴾ وَرَبُّكَ ٱلْغَفُورُ ذُو ٱلرَّحْمَةِ ۖ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُواْ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلْعَذَابَ ۚ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُواْ
مِن دُونِهِۦ مَوْئِلًا ﴿٥٨﴾ وَتِلْكَ ٱلْقُرَىٰٓ أَهْلَكْنَٰهُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾﴾

ترجمه:

۵۴- و یقینا ما درین قرآن برای مردمان، هر گونه مثلی را به شیوه های گوناگون بیان کرده ایم، و(لی) انسان بیش از هرچیز جدال می کند.

۵۵- و باز نداشت مردم را از ایمان آوردن و طلب آمرزش از پروردگارشان هنگامی که هدایت (قرآن و پیغمبر) آمد، مگر اینکه به آنها سرنوشت پیشینان بیاید و یا اینکه عذاب روبرو، بدیشان برسد.

۵۶- و نمی فرستیم ما پیغمبران را مگر مژده رسان و بیم دهنده و کافران همواره به جدال باطل می پردازند تا به وسیلهٔ آن حق را از میان بردارند و آیت های مرا و آنچه را که به وسیلهٔ آن ترسانیده شده بودند، مورد تمسخر قرار دادند.

۵۷- و چه کسی ستمگارتر است از کسی که به آیت های پروردگارش پند داده شد، پس از آنها روی گرداند و اعمالی را که دستانش پیش فرستاده است، فراموش کرد، یقینا ما بر دل های آنان پرده هائی قرار داده ایم تا قرآن را نفهمند و در گوش های ایشان سنگینی ایجاد کرده ایم (تا فریاد حق را نشنوند) و اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی، هرگز راهیاب نمی شوند.

۵۸- و پروردگارت آمرزگار و دارای رحمت است و اگر مردم را به آنچه که کرده اند مواخذه کند، هرچه زود تر بر آنها عذاب می فرستاد، (ولی چنین نمی کند) بلکه برای ایشان موعدی است که با فرا رسیدنش، در برابر آن پناه گاهی نخواهند داشت.

۵۹- و این آبادی هائی است که ما آنها را هلاک کردیم هنگامی که ستم کردند، (اما در هلاکت شان شتاب ننمودیم بلکه) برای هلاکت شان موعدی معین کردیم .

تفسیر:

درین آیات از موضوعات ذیل بحث می شود:

۱- بیان جلالت شأن قرآن کریم،

۲- علت جدال و اعراض کافران از ایمان،

۳- أوصاف قبیح مجادله کنندگان در برابر حق،

۴- بیان حلم و بردباری پروردگار .

موضوع اول: بیان جلالت شأن قرآن کریم

الله سبحانه بعد ازآنکه در ضمن دو مثال، زود گذری و نا پائیداری دنیا را بیان داشت تا مردم، دنیا را مایۀ افتخار و برتری بر مومنان فقیر قرار ندهند و انجام کسانی را که دنیا و پیروی هوا آنها را فریفت، بیان داشت، حالا به دنبال آن به بیان جلالت شأن قرآن پرداخته و به سوی مثال های گوناگونی که درین منبع علم و معرفت برای تدبر کنندگان ذکر شده است، اشاره نموده می فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ﴾ «و یقینا ما درین قرآن برای مردمان، هر گونه مثلی را به شیوه های گوناگون بیان کرده ایم»، چه مسائل توحید و عقیده باشد، چه مسائل احکام، چه داستان های پر از موعظۀ انبیاء و امتان شان و چه مثال هائی که به غرض روشن ساختن حق از باطل، همه را الله تعالی به صورت بسیار واضح و روشن بیان داشته است تا مردم از حق گمراه نشوند و از طریق حق و صواب بیرون نروند و از شرک و اعمال بد، خود داری کنند .

- ولی با اینحال گروهی از مردم، نه تنها ازین منبع هدایت بهره ای نگرفتند، بلکه به جدال و جر و بحث، پرداختند و جز قرآن معجزات دیگری طلب کردند، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا ﴿٥٤﴾﴾ «و (لی) انسان بیش از هرچیز جدال می کند».

کلمهٔ «شَيۡءٖ» از جملهٔ اسمای متوغله فی العموم است، به همین سبب اضافهٔ اسم تفضیل به سوی آن صحیح قرار گرفته است، و مقصود از «أَكۡثَرَ شَيۡءٖ» مبالغه در شدت جدل انسان و رغبت او به سوی نزاع و جدال است، به همین سبب حتی در اموری که نباید درآن جدالی صورت گیرد، این انسان درآن جدال می کند .

«جدل» گفتگویی است که متکلم به وسیلهٔ آن می خواهد نظر و یا ارادهٔ طرف مقابل را به وسیلهٔ دلیل و یا بدون دلیل، باطل قرار دهد، به این اساس این کلمهٔ بر هر نوع گفتگو، چه بر مبنای حق باشد و چه بر مبنای باطل، استعمال می شود، اما مقصود ازآن درینجا، مجادلهٔ باطلی است که از سوی مشرکان و کافران و سایر مخالفان حق، صورت می گیرد که به بهانه های مختلف از قرآن اعراض نموده حق را نمی پذیرند و کوشش می کنند تا آن را باطل جلوه دهند .

همچنان در سورهٔ اسراء آیهٔ (۴۱) می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِيَذَّكَّرُواْ وَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا نُفُورٗا﴾ «و یقیناً ما درین قرآن (دلائل توحید و نفی شرک را) به صورت های گوناگون بیان کردیم، تا پند گیرند (ولی این تکرار بیان)، جز به نفرت شان (از حق) نمی افزاید»، و در آیهٔ (۸۹) سورهٔ إسراء، نیز بیان همین حقیقت است.

فائده:

قابل تذکر است که کثرت جدال انسان بر دو نوع است:

نوع اول: کثرت کیفی، به این معنی که حجت را به اسلوب نهایت زیبا و جذاب ذکر می کند و بر اساس قوت فصاحت و بلاغتش، عقول را تسخیر نموده شنونده را تحت تأثیر قرار می دهد.

نوع دوم: کثرت کمی، بدین معنی که یک مسئله را به استدلالات زیاد و به شیوه های گوناگون سیاسی و اجتماعی ابراز می دارد تا مردم را به سوی هدف خود جلب نماید، چنانکه شیوهٔ ارباب سیاست و رجال سیاسی همین گونه است، پس کثرت جدال مذکور درین آیه هردو نوع جدال را دربر می گیرد.

انواع جدال:

اول: جدال ممدوح، چنانکه در سورۀ نحل آیـۀ (۱۲۵) مـی فرمایـد: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ «و با ایشان به شیوه ای که نیکوتر است، مجادله کن»، و در سورۀ عنکبوت آیۀ (۴۶) راجع به اهل کتاب می فرماید: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ «و با اهل کتاب جز به شیوۀ نیکو مجاده مکنید».

دوم: جدال مذموم، آن جدالی است که به غرض ابطال حق و دیـن باشـد، ماننـد جـدال مشرکین در توحید و جدال اهل بدعت در سنت و مجادلۀ دنیا پرستان در مجـالات مختلفـی از امور دنیوی که مثال های روشنی دارد .

موضوع دوم: علت جدال و اعراض کافران از ایمان

در آیۀ گذشته بیان داشت که در قرآن هر نوع مثلی را بیان کردیم، پس مقتضای آن بیان این بود که باید مردم همه ایمان می آوردند، ولی چنین نشد، پس درینجا سبب عـدم ایمـان مردم به قـرآن را بیـان میـدارد: ﴿وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّهُمۡ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا ٥٥﴾ «و باز نداشـت مـردم را از ایمـان آوردن و طلـب آمرزش از پروردگارشان هنگامی که هدایت (قرآن و پیغمبر) آمد، مگر مطالبۀ اینکه به آنهـا سنت (الهی) در بارۀ پیشینان بیاید و یا اینکه عذاب روبرو، بدیشان برسد».

مقصود از «ٱلنَّاسَ» مشرکان مکه است .

فاعل «مَنَعَ» مضاف محذوف در {إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ} است کـه تقـدیرش چنیـن مـی شود: «مَا مَنَعُهم إلاَّ طَلَبُ أن تَأتِيَهُم ..» یعنی کلمۀ «طلب» پیش از «أَن تَأۡتِيَهُمۡ» مقـدر اسـت، و مطلب آیه چنین می شود که «آنچه مانع ایمان مردم از ایمان و استغفار شده اسـت، مطالبـۀ شان همانند سنت الهی در بارۀ پیشینان است»، یعنی آنها هماننـد اقـوام هـلاک شـده، بـه پیغمبرﷺ گفتند: اگر واقعا تو پیغمبر هستی، همان عذابی را که ما را ازآن بیم می دهـی، بـر ما فرود آور؛ و سنت الهی در بارۀ پیشینان این بود که اگر ایمان نمی آوردنـد، عـذاب الهـی ایشان را فرا می گرفت .

- {أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا} در کلمۀ «قُبُلٗا» دو قرائت است: یکی به ضم حرف قـاف و بـا، بـه معنی «اصناف و انواع» یعنی تا اینکه اصناف مختلف عذاب درین دنیا بدیشان برسد .

دوم: «قِبَلا» به کسر حرف قاف و فتح حرف باء، به معنی رویا روی، و ترجمهٔ آیـه در مـتن مطابق همین توجیه شده است.

و برخی مفسرین گفته اند: مقصود ﴿أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا﴾ عذاب آخرت مراد اسـت، یعنـی آن مشرکان تا آنکه یکی ازین دو حالت به ایشان نیاید ایمان نمی آورند: یـا سـنت الهـی در دنیا ایشان را فرا گیرد و یا اینکه در آخرت اصناف و انواع عذاب را مشاهده کنند.

- در آیهٔ گذشته سوی این امر اشاره داشت که مجادلهٔ مشرکان در بارهٔ قرآن تنها و تنهـا از عناد و مکابره ناشی است، حالا درینجا وظیفهٔ پیغمبر ﷺ را تعیـین مـی کـنـد: ﴿وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ «و نمی فرستیم ما پیغمبران را مگر مژده رسان و بـیم دهنـده» نه اینکه مردم از آنها سرنوشت پیشینان یا انواع عذاب یـا سـائر نشـانه هـا و معجزاتـی را مطالبه کنند که از قدرت شان بیرون است.

سپس هدف مجادلهٔ کافران با پیغمبر ﷺ را بیان می کند:

- ﴿وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّ﴾ «و کافران همواره به جـدال باطـل مـی پردازند تا به وسیلهٔ آن حق را از میان بردارند». «يُدحِضُوا» از «أَدۡحَضَ، إِدۡحَاضاً» بـه معنـی لغزانیدن، دور کردن، از مادهٔ «دَحۡضٌ» به معنی لغزیدن، گرفته شده است.

یعنی هدف کافران از مجادله، رسیدن به حق و دست یافتن بـه آن نیسـت، بلکـه هـدف شان محو و نابودی حق است، و شیوهٔ تمام کافران در برابر پیغمبران شان همین گونـه بـوده است، چنانچه در سورهٔ غافر آیهٔ (۵) مـی فرمایـد: ﴿وَهَمَّتۡ كُلُّ أُمَّةِۭ بِرَسُولِهِمۡ لِيَأۡخُذُوهُۖ وَجَٰدَلُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ لِيُدۡحِضُواْ بِهِ ٱلۡحَقَّ فَأَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ عِقَابِ﴾ «و هر امتی خواستند تا پیغمبرشان را بگیرند، و به شبهات باطل مجادله نمودند تا حق را از میان بردارند، پس ایشان را (به عقوبت سـختی) گرفتیم، پس عقوبت من چگونه بود؟»).

نه تنها هدف کافران از میان بردن حق است، بلکه تمسخر به آن نیز هست:

- ﴿وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوٗا ٥٦﴾ «و آیت های مرا و آنچه را که به وسیلهٔ آن ترسـانیده شده بودند، مورد تمسخر قرار دادند»، و شیوهٔ اهل باطل همیشه اینست که چون برای باطـل ساختن و از میان بردن حق، دلیلی با خود ندارد، لذا به استهزا و مسخره قـرار دادن آن مـی پردازند، چنانچه فرعون به معجزه های موسی عليه السلام استهزاء می کرد و عاد و ثمـود بـه آیـات پیغمبران شان تمسخر می کردند، و ابوجهل و امثال او به معجزهٔ محمد ﷺ تمسخر نموده می

گفت: «محمد برای شما آتش و برای یارانش همانند باغ های اردن را می آوردا»، در سورۀ جاثیه آیۀ (۹) در مورد همین استهزای کافران می فرماید: ﴿وَإِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَٰتِنَا شَيْـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًا﴾ «و هنگامی که به چیزی از آیت های ما واقف شود، آنها را به مسخره می گیرد».

موضوع سوم: اوصاف قبیح مجادله کنندگان در برابر حق

بعد ازآنکه از مجادلۀ باطل و استهزای کافران به آیات الهی خبر داد، اوصاف قبیح آنان را بیان می کند:

۱- اعراض از قرآن: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ «و چه کسی ستمگارتر است از کسی که به آیت های پروردگارش پند داده شد، پس او از آنها روی گرداند و اعمالی را که دستانش پیش فرستاده است، فراموش کرد؟!».

مقصود از «آیات» قرآن کریم است و یا اینکه مقصودش عام است، آیات تنزیلی و تکوینی هردو را در بر می گیرد، البته در قدم نخست قرآن قرار دارد، و مقصود از «اعراض» عدم تفکر در آیات الهی است، این اشاره به سوی جدال باطل و استهزای آنان به قرآن است، و مقصود از {وَنَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ} عدم تفکر در عواقب کفر و معاصی و مجادلۀ باطل و استهزا به قرآن است.

۲- اختلال مشاعر علمی: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ «یقینا ما بر دل های آنان پرده هائی قرار داده ایم تا قرآن را نفهمند و در گوش های ایشان سنگینی ایجاد کرده ایم (تا فریاد حق را نشنوند)»، ازاینجاست که در برابر حق دست به جدال باطل زدند، در سورۀ لقمان آیۀ (۷)، سورۀ فصلت آیۀ (۳-۵) و در سورۀ محمد آیۀ (۲۳) از همین آفت سخن زده است.

۳- سپس اثر این پرده هائی را که گوش و دل آنها را احاطه کرده است، بیان می کند: ﴿وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوٓا۟ إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾﴾ «و اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی، هرگز راهیاب نمی شوند».

شدت گناه اعراض از قرآن کریم و فرجام بد آن:

۱- ظلم بزرگ است، در آیۀ (۵۷) همین سوره،

۲- الله سبحانه از اعراض کننده گان انتقام می گیرد، سورۀ سجده آیۀ (۲۲).

۳- معرضین از قرآن، به حمار تشبیه داده شده اند، سورۀ مدثر آیۀ (۴۹-۵۰).

۴- معیشت «ضنک» و حشر به حالت کوری لازم حال معرضین از قرآن قرار داده شده است، سورهٔ طه آیهٔ (۱۲۴-۱۲۵) .
۵- شیطان بر آنها تسلط دارد، سورهٔ زخرف آیهٔ (۳۶) .
۶- به صاعقه انذار داده شده اند، سورهٔ فصلت آیهٔ (۱۳).

موضوع چهارم: بیان حلم و بردباری پروردگار

بعد ازآنکه صفات جدال کنندگان و اسباب تمرد آنها را شرح داد، اکنون درین آیه حلم پروردگار و رحمت گستردهٔ او را یادآوری می کند: ﴿وَرَبُّكَ ٱلۡغَفُورُ ذُو ٱلرَّحۡمَةِ﴾ «و پروردگارت آمرزگار و دارای رحمت است»، کافران و جدال کنندگان در برابر قرآن را با وصف این طغیان و سرکشی شان، مهلت می دهد و اگر توبه می کنند ایشان را مورد عفو و غفران قرار می دهد و اگر طاعت انجام می دهند، آنها را مشمول رحمت خود قرار می دهد.

در سورهٔ نساء آیهٔ (۴۸) وسعت آمرزش الله عزوجل را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ «یقینا الله شرک را نمی آمرزد و ما سوای شرک را برای کسی که می خواهد می آمرزد»، و در سورهٔ نجم آیهٔ (۳۲) می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلۡمَغۡفِرَةِ﴾ «شکی نیست که پروردگارت دارای مغفرت بسیار گسترده است».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۵۶) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۷) نیز از رحمت گستردهٔ خود سخن گفته است.

- سپس نتیجهٔ مغفرت و رحمت خود را ذکر می کند: ﴿لَوۡ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُواْ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلۡعَذَابَ﴾ «و اگر مردم را به آنچه که کرده اند مواخذه کند، هرچه زود تر بر آنها عذاب می فرستاد»، اما مغفرت و رحمتش مانع زود عذاب کردن آنها می شود، به همین سبب زود عذاب نمی کند: ﴿بَل لَّهُم مَّوۡعِدٞ لَّن يَجِدُواْ مِن دُونِهِۦ مَوۡئِلٗا ٥٨﴾ «بلکه ایشان را موعدی است که با فرا رسیدنش، در برابر آن پناه گاهی نخواهند داشت»، غفران او مقتضایش اینست که توبه کنندگان را بیامرزد، و رحمت او تقاضایش اینست که آنها را زود عذاب نکند، ولی هنگامی که طغیان و سرکشی شان از حد تجاوز کند، درین صورت مقتضای عدل الهی اینست که چنین افراد فساد پیشه را نیست و نابود کند.

«مَّوۡعِدٞ» زمان مرگ و اجل انسان و یا مقصود ازآن، جزا است، یعنی برای آنان جزای را تعیین کرده ایم که ازآن پناه گاهی ندارند، و ضمیر در «دُونِهِۦ» به سوی «مَّوۡعِدٞ» راجع است، و «مَوۡئِل» پناه گاه .

نظیر این آیه در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۴۲)، سورهٔ نحل آیهٔ (۶۱)، سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۵۳) و در سورهٔ فاطر آیهٔ (۴۵) ذکر شده است، به این آیات مراجعه شود.

- در پایان بحث برای این مطلب که ما برای آنها موعدی تعیین کرده ایم، شاهد پیش می کند: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰٓ أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَعَلۡنَا لِمَهۡلِكِهِم مَّوۡعِدٗا ۝٥٩﴾ «و این آبادی هائی است که ما آنها را هنگامی که ستم کردند، هلاک کردیم (اما در هلاکت شان شتاب ننمودیم بلکه) برای هلاکت شان موعدی معین کردیم». «مَهۡلِك» مصدر میمی است، به معنی هلاکت.

مقصود از «ٱلۡقُرَىٰٓ» منازل عاد و ثمود و مَدیَن است که بیشتر مشرکان، این قریه ها را به هنگام سفر به سوی شام و یمن دیده بودند و همچنین در بارهٔ هلاکت قوم لوط و فرعون و نابودی شان، شنیده بودند.

❁❁❁

بخش چهارم: (از آیهٔ ۶۰-۱۰۱) اثبات نفی علم غیب از پیغمبران و بیان فضیلت اهل علم و اعتراف به فضیلت ایشان، از خلال شرح ماجرای سفر علمی موسی علیه السلام و قصهٔ ذو القرنین . این بخش دارای دو فصل است:

فصل اول: داستان سفر علمی موسی علیه السلام

۱- سفر موسی عليه السلام به سوی خضر عليه السلام به غرض طلب علم

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ۝٦٠ فَلَمَّا بَلَغَا مَجۡمَعَ بَيۡنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ سَرَبٗا ۝٦١ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا ۝٦٢ قَالَ أَرَءَيۡتَ إِذۡ أَوَيۡنَآ إِلَى ٱلصَّخۡرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلۡحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيۡطَٰنُ أَنۡ أَذۡكُرَهُۥۚ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلۡبَحۡرِ عَجَبٗا ۝٦٣ قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبۡغِۚ فَٱرۡتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصٗا ۝٦٤ فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا ۝٦٥ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ۝٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ۝٦٧ وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ

تُحِطْ بِهِۦ خُبْرًا ﴿٦٨﴾ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾ قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْـَٔلْنِي
عَن شَيْءٍ حَتَّىٰٓ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

ترجمه:

۶۰- بیاد آور زمانی را که موسی برای خادم خود گفت: پیوسته می روم، تا به «مجمع البحرین» برسم یا مدت های طولانی به راه خود ادامه می دهم (تا به مقصد خود برسم).

۶۱- پس هنگامی که به «مجمع البحرین» رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند، پس ماهی (برفت و) راه خود را به درون دریا در پیش گرفت.

۶۲- پس هنگامی که (از آنجا) گذشتند، موسی برای خادمش گفت: غذای ما را بیاور، واقعا ازین سفر مان دچار رنج و خستگی زیادی شده ایم .

۶۳- خادمش گفت: بیاد داری هنگامی که به سوی آن سنگ رفتیم (و درآنجا آرام کردیم)، پس من ماهی را فراموش کردم و بازگو کردن آن را جز شیطان از خاطر من فراموش نساخت، پس ماهی راه خود را در دریا، به طرز شگفت انگیزی در پیش گرفت.

۶۴- موسی گفت: این نشانهٔ همان چیزی است که ما می خواستیم، پس از راه خود برگشتند در حالیکه پی جویی می کردند.

۶۵- پس بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمتی عطا کرده او را از نزد خود، علمی آموخته بودیم .

۶۶- موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم بدین شرط که مرا از آنچه بیاموزانی که مایهٔ صلاح است و به تو آموخته شده است ؟

۶۷- گفت تو نمی توانی با من صبر و شکیبائی کنی .

۶۸- چگونه می توانی شکیبائی کنی بر آنچه که از (راز) آن آگاهی نداری.

۶۹- موسی گفت: به زودی به خواست الله، مرا شکیبا خواهی یافت، و از هیچ فرمان تو خلاف نخواهم کرد.

۷۰- گفت: اگر از من پیروی می کنی در بارهٔ هیچ چیزی از من مپرس تا خودم در بارهٔ آن برایت سخن بگویم.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- سفر موسی عليه السلام به سوی مجمع البحرین،

۲- رسیدن موسی عليه السلام و خادمش به مجمع البحرین،

۳- دریافت نشانه و بازگشت به سوی مجمع البحرین .

۴- ملاقات موسی و یوشع علیهما السلام با خضر عليه السلام .

۱- سفر موسی عليه السلام به سوی مَجمع البحرین

این سومین قصهٔ شگفت انگیز این سوره است که بعد از قصهٔ اصحاب کهف و قصهٔ صاحب دو باغ ذکر می شود.

اشاره به این است که سرمایه دنیای فانی نباید مایهٔ افتخار گردد و آنچه که مایهٔ افتخار است علم می باشد، چنانچه موسی علیه السلام، با وجود علم و عملش، در پی افزایش علم خود بر آمد و سفر طولانی را در پیش گرفت و در راه رسیدن به این هدف عالی زحمات طاقت فرسائی را متحمل شد.

در صحیح بخاری از أبی بن کعب رضي الله عنه روایت است که پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمودند: موسی علیه السلام در یک مجتمع بنی اسرائیل بر خواسته خطبه ای ایراد نمود، پس از وی پرسیده شد که (درین عصر) چه کسی از همه بیشتر علم دارد؟ موسی عليه السلام در جواب گفت: من (از همه انسان ها بیشتر علم دارم)، و از آنجا که علم به حقیقت این سؤال را به الله تفویض ننمود، الله سبحانه او را مورد یک نوع عتاب قرار داد و برایش گفت: من در مجمع البحرین بندهٔ دارم که از تو دانا تر است، موسی عليه السلام گفت: چگونه می توانم به او برسم ؟ الله برایش گفت: ماهی را بگیر و در توشه دان خود قرار بده (و سفر به سوی او را در پیش گیر) پس در هر جائیکه ماهی را گم کردی، آن بندهٔ ما در همانجا است.

پس موسی علیه السلام چنین کرد، و با شاگرد خود «یوشع بن نون» به سفر پرداخت تا آنکه نزد یک صخره ای رسیدند (و برای رفع خستگی و تکلیفات سفر) در نزد همان صخره استراحت کردند و موسی عليه السلام به خواب رفت و در نزد آن صخره، چشمه ای قرار داشت که برایش «چشمهٔ حیات» گفته می شد، آب آن چشمه، به هر حیوان مرده ای که اصابت می کرد آن مرده زنده می شد، پس درین هنگام قطره ای از آب آن چشمه به ماهی اصابت کرد، و ماهی به طور خارق العاده زنده شد و حرکت کرده از توشه دان بیرون شد و به سوی دریا

حرکت کرد و هنگامی که ماهی داخل دریا شد، آب از بالا و پایان او منجمد شد و به صورت طاقچه ای گردید و ماهی درمیان آن باقی ماند. (و این صحنه را یوشع بن نون مشاهده می کرد، ولی فراموش کرد که به موسی ؑ آن را بیان کند) لذا به سفر خود ادامه دادند و بقیهٔ آن روز و شب را سپری کردند، فردای آن روز، موسی علیه السلام به شاگردش گفت که غذای چاشت را حاضر کن که درین سفر، با ماندگی و خستگی زیاد روبرو شده ایم.

پس خادمش (یعنی یوشع بن نون) در جواب گفت: هنگامی که نزد صخره آرام گرفتیم، من ماهی را فراموش کردم، بازگویی این قصه را شیطان از یادم برد، و ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت. پس موسی ؑ گفت: این نشانه دریافت آن هدفی است که ما آن را دنبال می کنیم، پس به همان راه طی شده باز گشتند، تا آنکه به آن صخره رسیدند، درآنجا مردی را یافتند که چادری را دور خود پیچیده نشسته بود.

موسی ؑ به او سلام داد، آن مرد به سلام ایشان جواب داده گفت: در سرزمین تو سلام از کجا استِ ؟ موسی ؑ گفت: من موسی هستم، آن مرد گفت: موسی بنی إسرائیل؟ فرمود: آری، نزد تو آمده ام تا از رشد و صلاحی که به تو آموخته شده است، به من بیاموزانی. آن مرد (یعنی خضر ؑ) گفت: «يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ لاَ تَعْلَمُهُ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لاَ أَعْلَمُهُ» ای موسی من از جانب الله تعالی علمی را با خود دارم که الله به من آموخته است که تو آن را نمی دانی، و تو نیز از جانب الله علمی را می دانی که الله به تو آموخته است و من آن را نمی دانم».[1]

درین حدیث نام خادم موسی ؑ «یوشع بن نون» بیان شده است و نام آن عبد صالح، «خضر» بیان شده است، و بخش هائی ازین حدیث را در جریان تفسیر نیز نقل خواهیم کرد.

- ﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰٓ أَبْلُغَ مَجْمَعَ ٱلْبَحْرَيْنِ ﴾ «بیاد آور زمانی را که موسی برای خادم خود (که یوشع بن نون نام داشت) گفت: پیوسته می روم، تا به محل تلاقی دو دریا برسم». «لَآ أَبْرَحُ» پیوسته راه می روم، راه رفتن خود را ترک نمی کنم.

در بارهٔ تعیین «مجمع البحرین» چندین قول است:

برخی گفته اند: مراد از «مجمع البحرین» ملتقای بحر احمر و بحر هند در آبنای باب المندب است که در میان حبشه و یمن موقعیت دارد.

۱- صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب حدیث الخضر مع موسی، حدیث: ۳۴۰۱، و کتاب التفسیر، حدیث: ۴۷۲۷.

قول دیگر اینست که مراد از آن ملتقای خلیج «عقبه» با خلیج «سویز» است، زیرا بحر احمر هنگامی که به سواحل فلسطین و مصر منتهی می شود به طرف شمال دو پیش رفتگی دارد: یکی به سوی شمال شرقی که خلیج عقبه را تشکیل می دهد، دوم به سوی شمال غربی که خلیج «سویز» را تشکیل می دهد.

و ازین آیات دانسته می شود که موسی عليه السلام در یک شب و یک روز سفر پیاده، به این مقام رسیده است، مطلبش اینست که مجمع البحرین از محل بود و باش موسی عليه السلام و قومش چندان دور نبوده است، در حالیکه ملتقای بحر احمر با بحر هند بسیار زیاد دور است، به این اساس قول دوم راجح به نظر می رسد.

البته علامه ابن عاشور گفته است مقصود از «مجمع البحرین» ملتقای نهر اردن با بحیریه طبریه است.

- ﴿أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾﴾ «یا مدت های طولانی به راه خود ادامه می دهم» تا به هدف خود برسم، این گفتار اشاره به شدت رغبت و عزم راسخ موسی عليه السلام در طلب علم بود.

«حُقُبًا» مدت بسیار طولانی، جمع آن «أحقاب» است.

۲- رسیدن موسی عليه السلام و خادمش به مجمع البحرین و عبور شان از آنجا

موسی عليه السلام و خادمش سفر خویش را آغاز نموده حرکت کردند تا آنکه به مجمع البحرین رسیدند: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾﴾ «پس هنگامی که به مجمع البحرین رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند، پس ماهی (برفت و) راه خود را به درون دریا در پیش گرفت». «سَرَبًا» راه تونل مانند.

مفسرین گفته اند: آن ماهی توشۀ راه موسی علیه السلام و خادمش بود، هنگامی که به این مقام رسیدند، آنجا صخرۀ بود که نزد آن خوابیدند، پس آن ماهی به طور خارق العاده زنده شد و حرکت کرده وارد دریا شد، هنگامی که ماهی به دریا افتاد، آب از بالا و پایین منجمد شد و به شکل طاقی گردید و ماهی در میان آن ماند و شاگردش فراموش کرد که این قضیه را به موسی عليه السلام اطلاع دهد.

- پس از استراحت اندکی آن دو، مجمع البحرین را ترک گفته به سفر خود ادامه دادند: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾﴾ «پس هنگامی که (از آنجا) گذشتند، موسی برای خادمش گفت: غذای ما را بیاور، واقعا ازین سفر مان دچار رنج و خستگی زیادی شده ایم».

این سخن را هنگامی گفت که بعد از بیداری از خواب، بقیهٔ روز تا شب و تا چاشت فردای آن روز، سفر شان ادامه داشت، پس در فردای آن روز هنگامی که وقت خوراک چاشت فرا رسید، ابراز ماندگی و خستگی نموده از خادمش مطالبه کرد که خوراک را حاضر سازد.

- پس خادم موسی علیه السلام جواب داد: ﴿قَالَ أَرَءَيْتَ إِذْ أَوَيْنَآ إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلْحُوتَ﴾ «گفت: بیاد داری هنگامی که به سوی آن سنگ رفتیم (و درآنجا آرام کردیم)، پس من ماهی را فراموش کردم»، بعد از آن سبب این فراموشی را بیان می کند: ﴿وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيْطَٰنُ أَنْ أَذْكُرَهُۥ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾﴾ «و بازگو کردن آن را جز شیطان از خاطرم فراموش نساخت، پس ماهی راه خود را در دریا، به طرز شگفت انگیزی در پیش گرفت».

پیشتر ذکر شد هنگامی که ماهی زنده شده به سوی دریا حرکت نمود، همین که وارد دریا شد، آب اطراف آن ماهی در داخل دریا منجمد شد و چنان می نمود که گویا ماهی در میان طاق باشد .

۳- دریافت نشانه و بازگشت به سوی مجمع البحرین

- هرگاه شاگرد موسی علیه السلام این قضیه را به اطلاع او رسانید ﴿قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَٱرْتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾﴾ «موسی گفت: این نشانهٔ همان چیزی است که ما می خواستیم، پس از راه خود برگشتند در حالیکه پی جویی می کردند». «كُنَّا نَبْغِ» - می خواستیم – اصل «نَبْغِ» «نبغی» است، این کلمهٔ در رسم الخط مصحف عثمانی همین گونه نوشته شده است.

«قَصَصًا» به معنی تتبع و پی جویی، یعنی ردّ پای خود را گرفته پس دوباره برگشتند .

۴- ملاقات موسی و یوشع - علیهما السلام - با خضر علیه السلام

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾﴾ «پس بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمتی عطا کرده بودیم و او را از نزد خود، علمی آموخته بودیم». اگر مراد از «رَحْمَةً» نبوت و مراد از «وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا» وحی باشد، درین صورت، خضر علیه السلام پیغمبر به شمار می رود، و اگر مراد به «رَحْمَةً» ولایت و مراد از «وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا» الهام باشد، درین صورت او از اولیاء الله به شمار می رود.

به همین اساس علماء در بارهٔ خضر علیه السلام اختلاف نظر دارند که آیا او پیغمبر بود و یا ولی، بیشتر علماء به این عقیده اند که او پیغمبر بود، و همین قول راجح به نظر می رسد، زیرا

دلایل نبوت او اظهر است: زیرا در آیهٔ (۸۲) الله تعالی ازو حکایت می کند که ﴿وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِي﴾ «من این کار را از پیش خود انجام نداده ام» بلکه به امر الله تعالی انجام داده ام، و امر الله بدون وحی متحقق نمی شود، چرا که طریق معرفت امر و نهی وحی الهی است، مخصوصاً قتل نفس و تخریب کشتی که ظاهرا ظلم و تصرف در ملک غیر است و انجام دادن چنین عمل بدون وحی الهی ازو واقع نمی شود، و چون اولیاء معصوم نیستند، لذا به الهامات شان استدلال درست نیست.

همچنان در صحیح بخاری روایت است که خضر علیه السلام به موسی ﷺ گفت: «يَامُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ لاَ تَعْلَمُهُ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لاَ أَعْلَمُهُ» یعنی: ای موسی من از جانب الله تعالی علمی را با خود دارم که الله به من آموخته است که تو آن را نمی دانی و تو نیز از جانب الله علمی را می دانی که الله به تو آموخته است و من آن را نمی دانم»، و الهامی که برای غیر پیغمبر می شود، نمی توان آن را علم نامید.

– بعد از ملاقات و تبادل سلام و معرفی با یکدیگر، موسی ﷺ پیشنهاد کرد: ﴿قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ۝٦٦﴾ «موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم بدین شرط که مرا ازآنچه که مایهٔ صلاح است و به تو آموخته شده است، بیاموزانی؟»

– خضر ﷺ به موسی ﷺ چنین جواب داد: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝٦٧﴾ «گفت تو هرگز نمی توانی با من صبر و شکیبائی کنی»، زیرا موسی ﷺ از علم او آگاه نبود و به همین اساس انجام کارهایش را نیز نمی دانست، سپس علت عدم صبر موسی ﷺ را چنین بیان داشت: ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ خُبْرًا ۝٦٨﴾ «چگونه می توانی شکیبائی کنی بر آنچه که از (راز) آن آگاهی نداری؟»، «خُبْرًا» به معنی علم و آگهی.

– موسی ﷺ به اطاعت او چنین تعهد داد: ﴿قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۝٦٩﴾ «موسی گفت: به زودی به خواست الله، مرا شکیبا خواهی یافت و از هیچ فرمان تو خلاف نخواهم کرد».

– بعد ازین گفتگو و مناقشه هنگامی که خضر ﷺ عزم راسخ موسی ﷺ را مشاهده کرد، با وضع قید و شرط، شاگردی او را پذیرفت: ﴿قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْـَٔلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰٓ أُحْدِثَ

لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿۷۰﴾ «گفت: اگر از من پیروی می کنی در بارهٔ هیچ چیزی از من مپرس تا خودم در بارهٔ آن برایت سخن بگویم».

فوائد آیات:

در جملهٔ ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿۶۶﴾﴾ چند نوع ادب مراعات شده است:

۱- موسی علیه السلام از استقلال خود صرف نظر کرده خود را تابع استاد قرار داد.

۲- برای اثبات این تبعیت از استادش اجازه خواسته است.

۳- در جملهٔ ﴿عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ﴾ اقرار به علم و فضل استادش هست.

۴- موسی علیه السلام آموختن بعضی از علوم خضر علیه السلام را مطالبه نمود نه آموختن همه علوم او را.

۵- اینکه مقصود از تَعلُّم، کسب هدایت و صلاح باشد، زیرا علمی که به صلاح صاحبش نیانجامد، وبال جان است.

❁❁❁

۲- شاگردی موسی علیه السلام و درس هائی حیرت انگیز خضر علیه السلام

﴿فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا إِمْرًا ﴿۷۱﴾ قَالَ
أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿۷۳﴾
فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمًا فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةًۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُّكْرًا ﴿۷۴﴾ ۞ قَالَ أَلَمْ
أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۵﴾ قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍۭ بَعْدَهَا فَلَا تُصَٰحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن
لَّدُنِّي عُذْرًا ﴿۷۶﴾ فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهْلَ قَرْيَةٍ ٱسْتَطْعَمَآ أَهْلَهَا فَأَبَوْاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ
أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۷۷﴾ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا
لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿۷۸﴾﴾

ترجمه:

۷۱- پس (موسی و خضر) به راه افتادند (و به ساحل دریا رسیدند) تا اینکه سوار کشتی شدند (پس در اثنای سفر) خضر آن کشتی را سوراخ کرد، موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تاسرنشینان آن را غرق کنی؟ واقعا کار زشتی انجام دادی.

۷۲- (خضر) گفت: آیا نگفته بودم که تو نمی توانی همراه من شکیبائی کنی؟
۷۳- (موسی) گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کرده ام مؤاخذه مکن و درکارم (که آموزش است) بر من سختی مکن.
۷۴- باز به راه افتادند تا آنکه با پسری رو برو شدند، پس (خضر) آن پسر را کشت، (موسی) گفت: آیا انسان بی گناهی را کشتی بدون آنکه او کسی را کشته باشد، یقینا کار ناپسندی را انجام دادی.
۷۵- (خضر) گفت: آیا برایت نگفته بودم که تو هرگز نمی توانی همراه من شکیبائی کنی.
۷۶- (موسی) گفت: اگر بعد ازین از تو در بارهٔ چیزی سؤال کنم، پس با من مصاحبت مکن چرا که تو از جانب من معذور خواهی بود.
۷۷- پس به راه افتادند تا آنکه به اهل قریه ای رسیدند، از آنها طعام خواستند ولی آنها از مهمان کردن ایشان ابا ورزیدند، پس درآن قریه، دیواری را یافتند که می خواست بیفتد، پس (خضر) آن را راست کرد، (موسی) گفت: اگر بخواهی، می توانی در برابر این عمل (از پیش شان) مزدی بگیری .
۷۸- (خضر) گفت: اینک وقت جدائی در میان من وتو است و به زودی تو را به اسرار آنچه که نتوانستی برآن شکیبائی کنی، خبر می دهم.

تفسیر:

بعد ازآنکه خضر ﷺ، از موسی ﷺ تعهد گرفت، او را به صفت شاگرد پذیرفت، مرحلهٔ درس های عملی شروع شد:

درس اول: ﴿فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ «پس (موسی و خضر) به راه افتادند (و به ساحل دریا رسیدند) تا اینکه سوار کشتی شدند (پس در اثنای سفر) خضر آن کشتی را سوراخ کرد».

در صحیح بخاری در همان حدیثی که بخشی ازآن را پیشتر ذکر نمودیم آمده است که «در حالیکه موسی و خضر - علیهما السلام - در ساحل دریا می رفتند، کشتی ای از آنجا گذشت و آنها از کشتی بانان خواستند که ایشان را سواری کشتی کنند، پس آنها خضر را شناختند، لذا او را بدون کرایه بر کشتی سوار کردند، هنگامی که بر کشتی سوار شدند، گنجشکی آمد و بر لبهٔ کشتی نشست و منقار خود را یکبار و یا دو بار در بحر داخل نموده آب گرفت، پس خضر ﷺ به موسی ﷺ گفت: «وَ اللَّهِ مَا عِلْمِي وَمَا عِلْمُكَ فِي جَنْبِ عِلْمِ اللَّهِ

إلاَّ كَمَا أَخَذَ هَذَا الطَّائِرُ بِمِنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ» سوگند به الله علم من و علم تو در برابـر علـم الله، فقط به همان مقدار آبی است که همین گنجشک با منقارش از بحر گرفت»، سپس خضـرﷺ تبر را گرفته یک تختهٔ کشتی را سوراخ کرد و در جایش میخ چوبی کوبید».

- پس موسی ﷺ به این عمل او اعتـراض کـرد: ﴿قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾﴾ «موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غـرق کنـی؟ واقعـا کـار زشتی انجام دادی». «إِمْرًا» کار بسیار زشت و بد؛ «أَمِرَ» از باب «سمع» به معنی بزرگ .

در حدیث آمده است که موسی ﷺ به خضر ﷺ گفت: «چه کاری را انجام دادی ؟! اینهـا بدون کرایه ما را سوار کشتی کردند و تو کشتی آنان را پاره کرده، تـا کسـانی را کـه بـر آن سوار هستند، غرق کنی».

- پس درین هنگام خضرﷺ همان شرط سابق را یاد آور شـد: ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾﴾ «گفت: آیا نگفته بودم که تو نمی توانی همراه من شکیبائی کنی؟».

- موسی ﷺ معذرت نموده گفـت: ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾﴾ «گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کرده ام مؤاخذه مکن، و درکارم (که آموزش است) بـر مـن سختی مکن»، «لاَ تُرْهِقْنِي» بر من تحمیل مکن، مرا مکلف مساز .

درس دوم: سپس از کشتی فرود آمدند: ﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ﴾ «باز به راه افتادنـد تا آنکه با پسری رو برو شدند، پس (خضر) آن پسر را کشت».

موسیﷺ نتوانست در برابر این عمل خضرﷺ ساکت بماند، لذا باز هم اعتـراض نمـود: ﴿قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾ «گفت: آیا انسان بی گناهی را کشتی بدون آنکـه او کسـی را کشته باشد ؟!» بعد از آن، خضرﷺ را مورد ملامت قرار داده گفت: ﴿لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا ﴿٧٤﴾﴾ «یقینا کار ناپسندی را انجام دادی»، «نُكْرًا» عمل بسیار زشت، و این کلمه، نسـبت بـه «إِمْرًا» که در آیهٔ قبلی گذشت، شدیدتر است .

- باز هم خضرﷺ همان شرط قبلـی را تـذکر داد: ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾﴾ «گفت: آیا برایت نگفته بودم که تو نمی توانی همراه من شکیبائی کنی».

- چون این سؤال و اعتراض موسیﷺ از روی قصد بود، ازینجهت موسی علیـه السـلام، چنین پیش نهاد کرد: ﴿قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾﴾ «گفت: اگر

بعد ازین از تو در بارهٔ چیزی سؤال کنم، پس بامن مصاحبت مکن چرا که تو از جانب من معذور خواهی بود»، و بعد ازآن نمی خواهم موجب نا راحتی بیشتر تو گردم .

درس سوم: ﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارٗا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥۖ قَالَ لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرٗا ٧٧﴾ «پس به راه افتادند تا آنکه به اهل قریه ای رسیدند، از آنها طعام خواستند ولی آنها از مهمان کردن ایشان ابا ورزیدند، پس درآن قریه، دیواری را یافتند که می خواست بیفتد، پس (خضر) آن را راست کرد، (موسی) گفت: اگر بخواهی، می توانی در برابر این عمل (از پیش شان) مزدی بگیری»، چرا که ما مستحق بودیم که برای ما مهمانی می دادند و چون آنها حق ما را مراعات نکرده اند، سزاوار است که در مقابل چنین خدمتی بزرگ از ایشان مزد بگیری.

این پیشنهاد موسی علیه السلام نوعی سؤال در برابر عملکرد خضر علیه السلام بود، لذا شرطی را که موسی علیه السلام گذاشته بود، با این سؤال نیز پوره شد، لذا خضر علیه السلام اعلان مفارقت نمود: ﴿قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيۡنِي وَبَيۡنِكَۚ﴾ «گفت: اینک وقت جدائی در میان من و تو است»، صحبت ما و تو در همینجا پایان یافت، بعد ازین تو راه خود را در پیش گیر و من راه خود را، اما سه درس گذشته را برایت تفسیر می کنم: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأۡوِيلِ مَا لَمۡ تَسۡتَطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرًا ٧٨﴾ «و به زودی تو را به اسرار آنچه که نتوانستی برآن شکیبائی کنی، خبر می دهم».

❁❁❁

۳- شرح اعمالی که خضر علیه السلام انجام داد

﴿أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ٧٩ وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤۡمِنَيۡنِ فَخَشِينَآ أَن يُرۡهِقَهُمَا طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗا ٨٠ فَأَرَدۡنَآ أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا ٨١ وَأَمَّا ٱلۡجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيۡنِ يَتِيمَيۡنِ فِي ٱلۡمَدِينَةِ وَكَانَ تَحۡتَهُۥ كَنزٞ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحٗا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبۡلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسۡتَخۡرِجَا كَنزَهُمَا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِيۚ ذَٰلِكَ تَأۡوِيلُ مَا لَمۡ تَسۡطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرٗا ٨٢﴾

ترجمه:

۷۹- اما آن کشتی از مستمندانی بود که در دریا کار می کردند، پس خواستم آن را معیوب سازم و پشت سر ایشان پادشاهی بود که هرکشتی سالم را از روی غصب می گرفت.

۸۰- و اما پسری که (او را کشتم) پدر و مادرش مسلمان بودند، ما ترسیدیم که (اگر زنده بماند) آن هردو را به سرکشی و کفر وادار می سازد.

۸۱- پس خواستیم که پروردگارشان آنها را در عوض او فرزندی پاکتر و پر محبت تر دهد.

۸۲- اما دیوار (که آن را راست کردم) متعلق به دو پسر یتیمی بود که در شهر بودند و در زیر آن دیوار، برای آن هردو (از جانب پدرشان) گنجی ذخیره شده بود و پدرشان مرد صالحی بود، پس پروردگارت خواست که این دو یتیم جوان شوند وگنج خود را بیرون آورند (این کارها) رحمتی از جانب پروردگارت بود و من این کار ها را از پیش خود نکردم، این است سر انجام آنچه که تو نتوانستی برآن شکیبائی کنی.

تفسیر:

هنگامی که در میان موسی و خضر -- علیهما السلام - به سبب سؤال های پیهم موسی‌ﷺ فراق آمد، پیش ازآنکه از هم جدا شوند، خضرﷺ تفسیر آن سه عملی را که انجام داده بود بیان داشته اسرار و رموز آنها را برای موسیﷺ روشن ساخت:

تفسیر شکستن کشتی:

در بارۀ اشکالی که برای موسی علیه السلام به سبب شکستن کشتی پیش شده بود، خضرﷺ گفت: ﴿ أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا ﴾ «اما آن کشتی از مستمندانی بود که در دریا کار می کردند، پس خواستم آن را معیوب سازم».

این مستمندانی که جز این کشتی وسیلۀ دیگری برای درآمد زندگی نداشتند، علت معیوب ساختن کشتی ایشان این است: ﴿ وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ٧٩ ﴾ «و پشت سر ایشان پادشاهی بود که هرکشتی (سالم) را از روی غصب می گرفت»، اما اگر کشتی نواقص و عیوبی می داشت، آن را نمی گرفت، پس من خواستم که آن را معیوب سازم، تا وسیلۀ درآمد این غرباء از دست شان نردو.

تفسیر کشتن غلام:

- ﴿وَأَمَّا ٱلْغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَآ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾﴾ «و اما پسر (که او را کشتم) پدر و مادرش مسلمان بودند، ما ترسیدیم که (اگر زنده بماند) آن هردو را به سرکشی و کفر وادار می سازد»، زیرا پدر و مادرش به او نهایت دلبستگی داشتند، پس ترسیدیم که حیات او سبب انحراف پدر و مادرش نشود، بنا برآن در قتل او برای والدینش مصلحت بود و درصحیح بخاری از ابن عباس روایت است که آن پسر کافر بود.

- ﴿فَأَرَدْنَآ أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوٰةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾﴾ «پس خواستیم که پروردگارشان آنها را در عوض او فرزندی پاکتر و پر محبت تر دهد».

تفسیر راست کردن جدار:

درین باره می گوید: ﴿وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى ٱلْمَدِينَةِ﴾ «اما دیوار (که آن را راست کردم) متعلق به دو پسر یتیمی بود که در شهر بودند»، سپس برای راست کردن آن دیوار دو علت ذکر می کند:

۱- ﴿وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا﴾ «و در زیر آن دیوار، برای آن هردو (از جانب پدرشان) گنجی ذخیره شده بود».

۲- ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا﴾ «و پدرشان مرد نیکی بود»، و بنا برشفقت پدری، آن گنج را برای دو پسر خود، ذخیره کرده بود، ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا﴾ «پس پروردگارت خواست که این دو یتیم جوان شوند وگنج خود را بیرون آورند».

- باز می گوید: ﴿رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾ «این هرسه عملی که را انجام دادم برای صاحبان کشتی، و والدین غلام و دو پسر مرد نیک) رحمتی از جانب پروردگارت بود»، ﴿وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِى﴾ «واین هرسه کار را من از پیش خود انجام نداده ام» بلکه من همهٔ آن را به اساس وحی و دستور الله تعالی انجام دادم.

این آیه، یکی از دلایل نبوت خضر عليه السلام است.

- در پایان می گوید: ﴿ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾﴾ «این تفسیر آنچه است که تو نتوانستی برآن شکیبائی کنی».

فائده: آیا خضر ؑ هنوز هم زنده است؟

اقوال و نظریات علماء درین باره مختلف است:

قول اول: برخی از علماء امثال امام نووی، قرطبی، ابن الصلاح و نقاش و گروه صوفیه او را زنده می دانند، و حتی اهل تصوف خرافات و اساطیر زیادی در بارهٔ خضر ؑ بافته و ساخته اند که همه جز دروغ و هذیان چیزی نیست.

اهل تصوف نه تنها خضر ؑ بلکه الیاس ؑ را نیز زنده می دانند و به عقیدهٔ ایشان، خضر و الیاس - علیهما السلام - هردو، هر سال حج می کنند و در غار حراء با ابدال و اقطاب نشست می کنند، و فرمان ها و قطع نامه های را صادر می کنند!!!!

امام ابن کثیر می فرماید: «وَذَكَرُوا فِي ذَلِكَ حِكَايَاتٍ وَآثَارًا عَنِ السَّلَفِ وَغَيرِهِم وَجَاءَ ذِكْرُهُ فِي بَعضِ الأَحَادِيثِ. وَلاَ يَصِحُّ شَيءٌ مِنْ ذَلِكَ، وَأَشْهَرُهَا حَدِيثُ التَّعزِيَةِ وَ إِسْنَادُهُ ضَعِيْفٌ»

یعنی در بارهٔ حیات خضر ؑ حکایات و روایاتی از سلف و غیر سلف، ذکر کرده اند و در برخی احادیث زنده بودن خضر، ذکر شده است، اما هیچ یک ازین روایات و احادیث صحیح نیست، و مشهور ترین حدیث درین باره، حدیث تعزیه است که سندش ضعیف است.[1]

و به فرض صحیح بودن حدیث تعزیه، بازهم کسی به یقین نمی تواند بگوید که آن شخصی که بعد از وفات پیغمبر ﷺ برای تعزیه آمده بود، خضر باشد، ممکن است که او از مومنان جن باشد که آنها دیده نمی شوند.

قول دوم: ائمهٔ محدثین همچون امام بخاری و دیگر علمای محققین بدین عقیده اند که خضر ؑ زنده نیست بلکه وفات کرده است، و اهل این قول، در تأیید قول خود چندین دلیل ذکر می کنند:

دلیل اول: الله تعالی در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۳۴) می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ﴾ «وما برای هیچ آدمی پیش از تو حیات جاویدانی نگردانده ایم»، درین آیه نکره درسیاق واقع شده است که مفید عموم است، و دلیلی وجود ندارد که عموم این آیه را تخصیص کند.

دلیل دوم: در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸) می گوید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّۦنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ ۚ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾ «(بخاطر بیاورید) هنگامی را که الله از

۱- تفسیر ابن کثیر: ۱۳۶/۳ ملاحظه شود.

پیغمبران پیمان گرفت هر گاه برای شما کتاب و دانش دادم، سپس به سوی شما پیغمبری بیاید که باور دارنده است آنچه را که با شما است، البته به او ایمان بیاورید و او را یاری دهید، (الله) گفت: آیا به این (موضوع) اقرار نمودید؟ وپیمان مراپذیرفتید؟ (پیغمبران) گفتند: اقرار نمودیم (وپیمان تو را پذیرفتیم)، گفت: شما (برخی بر برخی) گواه باشید و من با شما ازگواهانم».

ازین آیه برمی آید که اگر خضر عليه السلام زنده می بود، بر وی واجب وحتمی بود که نزد پیغمبر - صلی الله علیه وسلم- حاضر می شد و رسالت او را تصدیق می کر و در غزوات او را نصرت می داد درحالی که چنین نیست.

دلیل سوم: از عبد الله بن عمر - رضی الله عنهما- روایت است که او گفت: پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - در آخر زندگی اش نماز عشاء را برای ما امامت کرد، پس هنگامی که سلام داد، از جایش برخواست و فرمود:

«أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ»

ازین شب تان اطلاع دارید؟ در آغاز صد همین سال بعد از امشب، از انسان های که (امشب) بر روی زمین زنده اند، هیچ فردی باقی نمی ماند».([1])

درین حدیث نیز نکره یعنی (أَحَدٌ) بعد از نفی (لاَ يَبْقَى) واقع شده است که مفید عموم وشمول است.

- از امام بخاری در بارۀ حیات خضر عليه السلام پرسیده شد، او این حدیث را دلیل وفات او قرار داد.

دلیل چهارم: پیغمبر- صلی الله علیه وسلم- در غزوۀ بدر دعا کرده گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدْ فِى الأَرْضِ» الها ! اگر این جماعۀ اهل اسلام را هلاک کنی، در زمین عبادت نخواهی شد» ([2]) این سخن، هنگامی می تواند صحیح شود که خضر زنده نباشد، زیرا اگر او زنده باشد، حتما الله را عبادت می کند، پس درین وقت «لاَ تُعْبَدْ فِى الأَرْضِ» صحیح نمی شود، در حالیکه همه سخنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق و راست است.([3])

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب السمر بالعلم، حدیث: ۱۱۶، و صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب قوله لا تأتی مائة سنة و علی الأرض نفس منفوسة... حدیث: ۶۶۴۲ .

۲- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب الإمداد بالملائکة فی غزوة بدر، حدیث: ۴۶۸۷ .

۳- تفسیر أضواء البیان: ۴/۱۶۳-۱۷۰ ملاحظه شود.

علامه ابو الحسن مناوی گفته است: خضر زنده نیست، بلکه وفات کرده است، و نیز علی بن موسی رضا، ابو الفضل بن ناصر، قاضی ابوبکر بن العربی و دیگر علماء گفته اند: خضر وفات کرده است.[1]

امام ابن القیم رحمه الله فرموده است: «اَلأَحَادِيثُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا الْخَضِرُ وَحَيَاتُهُ كُلُّهَا كَذِبٌ وَلاَ يَصِحُّ فِي حَيَاتِهِ حَدِيثٌ وَاحِدٌ» احادیثی که در آن زنده بودن خضر ذکر شده است، همه ای آن دروغ است، و در بارۀ حیات خضر، یک حدیث هم، صحیح نیست.

و همچنان گفته است: «سُئِلَ إبرَاهِيمُ الْحَرْبِيّ عَنْ تَعمِيرِ الْخَضِرِ وَأَنَّهُ بَاقٍ فَقَالَ مَنْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ لَمْ يَنْتَصِفْ مِنْهُ وَمَا أَلْقَى هَذَا بَينَ النَّاسِ إلاَّ شَيطَانٌ» از ابراهیم حربی در بارۀ عمر دراز خضر و زنده بودن او پرسیده شد، پس او در جواب گفت: هرکس به انسان غائبی حواله می دهد، در حق او انصاف ننموده است، و این سخن (یعنی زنده بودن خضر) را در میان مردم فقط شیطان پخش کرده است.

امام ابن القیم افزوده است: علمای محققین همه بر مرگ خضر عليه السلام اجماع دارند، از امام بخاری و علی بن موسی الرضا نقل شده است که خضر وفات نموده است، و از امام بخاری در بارۀ زندگی خضر پرسیده شد، او در جواب گفت: چنین چیزی چگونه ممکن است، در حالیکه پیغمبر ﷺ فرموده اند: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ، فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» و از جملۀ کسانی که گفته اند: خضر مرده است، ابراهیم بن اسحاق حربی (که از جملۀ محدثین است) و ابوالحسین بن المنادی، و این دو نفر، از جملۀ ائمه بودند و ابو الحسین ابن المنادی سخن کسی را که خضر را زنده می گفت، سخت تقبیح می کرد.

و امام ابن الجوزی گفته است:

«مَا أَبْعَدَ فَهْمُ مَنْ يُثْبِتُ وُجُودَ الْخَضِرِ وَ يَنْسَى مَا فِي طَيِّ إثْبَاتِهِ مِنَ الإِعْرَاضِ عَنْ هَذِهِ الشَّرِيعَةِ» چه قدر کم دانش است کسی که وجود (یعنی حیات) خضر را ثابت می کند و پیامد اثبات این سخن را که اعراض از شریعت است، فراموش می کند.

اما کسانی که او را زنده می دانند، می گویند که او فرزند آدم و یا از ذریۀ چهارمین نسل آدم عليه السلام بود.

۱- الإصابه في تميز الصحابه: ۱/۴۳۵.

اگر چنین سخنی درست باشد، باید با نوح عليه السلام در کشتی سوار می بود، در حالیکه، این سخن را هیچ کسی نقل نکرده است.

همچنان علماء همه بر این امر اتفاق دارند که هنگامی که نوح عليه السلام از کشتی فرود آمد، همه کسانی که با وی بودند، وفات کردند و نسل آنان نیز وفات کرد، و جز نسل نوح عليه السلام کسی دیگری باقی نماند و دلیلش این آیهٔ سورهٔ صافات است: ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلْبَاقِينَ ۝٧٧﴾ و این آیه سخن کسی را که می گوید: خضر قبل از نوح عليه السلام بود، باطل می کند.

دلیل دیگر بر بطلان حیات خضر عليه السلام اینست که این سخن که انسانی از وقت ولادتش تا روز قیامت زنده می ماند، و اینکه ولادت او پیش از نوح بوده، اگر صحیح و درست باشد، از جملهٔ بزرگترین آیات و عجائب به شمار می رود و باید چنین واقعه درچندین جای قرآن ذکر می شد، زیرا این گونه واقعات از جملهٔ بزرگترین دلایل ربوبیت است، چنانچه الله تعالی کسی را که نه صد و پنجاه سال قوم خود را دعوت داده است، در قرآن ذکرنموده و او را از جملهٔ نشانه های خود قرار داده است، لذا کسی که تا آخر زمانه زنده بماند، از جملهٔ بزرگترین آیات خواهد بود، پس چگونه ممکن است که از چنین کس الله تعالی در قرآن یادی نکند ؟! به همین سبب برخی از اهل علم گفته اند: عقیدهٔ زنده بودن خضر را، شیطان در میان مردم پخش کرده است.

دلیل دیگر اینست که خضر را زنده دانستن از جملهٔ سخنانی است که بدون دانش به سوی الله نسبت داده می شود و چنین سخنی به نص قرآن حرام است، زیرا حیات خضر اگر ثابت می بود، یکی از سه چیز: قرآن، یا حدیث نبوی یا اجماع امت، حتما برآن دلالت می کرد، اگر قرآن را بخوانیم، درهیچ جایی قرآن نمی یابیم که خضر را زنده گفته باشد، به همین ترتیب در سنت نبوی ﷺ نیز هیچ دلیل صحیحی بر حیات خضر وجود ندارد و به همین ترتیب علمای امت بر حیات خضر نیز اجماعی ندارند، پس از کجا می توان خضر را زنده ثابت کرد ؟!

کسانی که خضر را زنده می دانند، محکم ترین دلیل شان حکایات بی سر و پایی است که فلان شخص گفت: که او خضر را دیده است.

این سخن مُضْحِک و شگفت انگیز است، آیا خضر نشانه ای خاصی دارد تا کسی که او را می بیند، بشناسد ؟! و شاید کسانی که چنین ادعا کرده اند، فریب قول همان شخصی را

خورده اند که به ایشان گفته است: «من خضر هستم»، در حالیکه سخن چنین شخص را به هیچ وجه تصدیق نمودن جایز نیست، چرا که بیننده از کجا می داند که آن شخص راست می گوید یا دروغ .

امام ابن القیم رحمه الله در ادامهٔ ابطال حیات خضر چنین گفته است:

«إِنَّ الخَضِرَ فَارَقَ مُوسَى بْنَ عِمرَانَ كَلِيمَ الرَّحمنِ وَلَمْ يُصَاحِبْهُ وَقَالَ لَهُ هَذَا فِرَاقُ بَينِي وَبَينِكَ، فَكَيفَ يَرضَى لِنَفسِهِ بِمُفَارَقَتِهِ لِمِثلِ مُوسَى ثُمَّ يَجتَمِعُ بِجَهَلَةِ الْعُبَّادِ الْخَارِجِينَ عَنِ الشَّرِيْعَةِ، الَّذِينَ لاَ يَحْضُرُونَ جُمعَةً وَلاَ جَمَاعَةً وَلاَ مَجلِسَ عِلمٍ وَلاَ يَعرِفُونَ مِنَ الشَّرِيعَةِ شَيئًا وَكُلٌّ مِنهُم يَقُولُ: قَالَ الخضرُ، وَجَاءَنِي الخضرُ وَ أَوصَانِي الخضرُ، فَيَا عَجَباً لَهُ يُفَارِقُ كَلِيمَ اللهِ تَعَالَى وَيَدُورُ عَلَى صُحبَةِ الجُهَّالِ وَمَن لاَ يَعرِفُ كَيفَ يَتَوَضَّأُ وَلاَ كَيفَ يُصَلِّي»

« خضر، از موسی بن عمران که کلیم الرحمن بود، جدا شد و با وی مصاحبت ننموده برایش گفت: «این در میان من و تو جدائی است» پس چگونه ممکن است که به جدایی از موسی ؑ راضی باشد و سپس با انسان هایی یکجا شود که از شریعت بیرون هستند که نه در جمعه حاضر می شوند، نه در جماعت، نه در مجلس علم، نه از شریعت چیزی می دانند و با این حال، هرکدام آنها می گویند: خضر چنین گفت و خضر نزدم آمد، و برایم چنین وصیت کرد، چه شگفت آور است که خضر، از موسی کلیم الله جدا شود و در صحبت جاهلان و کسی بچرخد که نمی داند چگونه وضو کند و نه می داند که چگونه نماز بخواند ؟!!.

دلیل دیگر بر زنده نبودن خضر اینست که امت همه بر این اجماع دارند که کسی که می گوید: من خضر هستم، اگر بگوید: من از رسول الله ﷺ شنیدم که چنین می گفت، به سخن چنین شخص گوش داده نخواهد شد و نه در امر دین به آن کسی استدلال می کند .

هنگامی که سخن چنین شخص در باب روایت پذیرفته نمی شود، چگونه ممکن است درین ادعایش که بگوید من خضر هستم، پذیرفته شود ؟ !

مگر اینکه گفته شود که خضر نزد رسول الله ﷺ نرفته است و نه با او بیعت کرده است و یا اینکه پیغمبر ﷺ به سوی او مبعوث نشده است، و اگر کسی چنین گوید، این سخنش کفر واضح و روشن است، زیرا پیغمبر ﷺ به سوی همه کسانی که در عصرش زنده بودند و تا قیامت کسی که پیدا می شود، به سوی همه مبعوث است .

هرگاه اگر خضر زنده می بود، جهادش با کافران و مرابطه اش در راه الله و ایستادن یک ساعته اش در صف جهاد، و حضورش در جمعه و جماعت و تعلیم علم، از گردشش در میان

حیوانات وحشی و در صحرا ها و بیابان ها به مراتب بهتر است، به این اساس زنده دانستن او، بزرگترین عیب و طعن بر وی است .(۱)

پس خلاصهٔ کلام همین است که اخبار و حکایاتی که در بارهٔ حیات خضر عليه السلام است، این حکایات یا دروغ و بی اساس است و یا حکایات کسانی است که جنی را دیده اند که خود را خضر معرفی نموده است و آن انسان ساده لوحی که جن خود را برایش، خضر معرفی نموده است، نیز با خوشحالی سخن او را پذیرفته است .

اسطورهٔ حیات خضر در میان عوام الناس و طبقهٔ متصوفه، کاملا همانند قصهٔ افسانوی و خیالی امام دوازدهم اهل تشیع است، با اینقدر فرق که خضر عليه السلام حقیقت داشت و در زمان موسی عليه السلام زندگی می کرد و نظر به دلائلی که ذکر کردیم، او فعلا زنده نیست، ولی امام دوازدهم اهل تشیع، اصلا وجود خارجی نداشته و نه دارد، چرا که امام یازدهم ایشان، شخص عقیم و بی اولاد بود(۲) و بعد از وفات ایشان، یک شخص چالاک به نام «محمد بن

۱- مراجعه شود: به رساله حافظ ابن قیم:«المنار المنيف فی الصحيح و الضعيف» ص: ۶۷-۷۶ .

۲- در کتاب کافی کلینی که از معتبرترین مراجع حدیثی نزد اهل تشیع است، از حسن بن علی بن محمد بن الرضا چنین آمده است که او گفت: «هنگامی که حسن عسکری (امام یازدهم شیعه اثنا عشریه) بیمار شد، به سوی پدرم (علی بن محمد بن الرضا) فرستاده شد که ابن الرضا (یعنی حسن عسکری) در بستر مرگ است، پس پدرم فورا سوار شده به دار الخلافه رفت، سپس با عجله با پنج تن از خادمان امیر المومنین - که همه از مردمان مورد اعتماد خاصش بودند و درآن جمله «تحریر خادم» نیز حضور داشت - آمدند، و آنها را به ماندن در خانهٔ حسن (عسکری) و معرفت حال و اخبار او دستور داد، و به سوی چند تن از طبیبان فرستاد و آنها را به مراقبت از وضع حسن عسکری دستور داد ....

ابوبکر بن علی بن محمد الرضا می گوید: هنگامی که حسن (عسکری) دفن شد، پادشاه و مردم به جستجو از اولاد حسن عسکری پرداختند، و به این غرض خانه ها و منازل زیادی را تفتیش کردند و از تقسیم میراثش خود داری کردند، و کسانی که مسؤولیت مراقبت کنیزی (از کنیزهای حسن عسکری) را داشتند، گمان کردند که شاید آن کنیز حامله باشد، ولی روشن شد که آن کنیز حامله نبوده است، پس هنگامیکه غیر حامله بودن آن کنیز روشن شد، میراث (حسن عسکری) را در میان مادرش و برادرش جعفر، تقسیم نمودند. «الکافی: ۵۰۳/۱ » .

و از جملهٔ دلائل بر عدم وجود امام دوازدهم اینست که مادرش مشخص نیست، لذا علمای شیعه در بارهٔ مادرش اختلاف دارند، برخی گفته اند، مادرش کنیز بود که «سوسن» نام داشت، برخی گفته اند: نامش «نرجس» بود، و بعضی گفته اند: «صیقل» نام داشت، قول دیگر اینست که «ملیکه» نام داشت =

نصیر طوسی» برای گمراه ساختن مردم و ترتیب یک منبع درامد مالی ادعا کرد که امام دوزادهم در سن دوسالگی در سرداب داخل شد، و ازهمانجا پنهان شد، ازهمینجا این داستان آغاز شد و بعد ازآن گرد آن هزاران قصه و افسانهٔ ساخته شد که گویا امام دوازدهم با افراد خاصی ملاقات می کند و به ایشان هدایات می دهد، طوری که خضر با برخی از مردم ملاقات می کند، درحالیکه این همه سخنان، جز نیرنگ و راهی برای ربودن مال عوام الناس نیست. نعوذ بالله من السفهاء، و من العقول التی تعمل لتسفیه العقلاء .

❁❁❁

= و قول دیگر اینست که «خمط» نام داشت، برخی گفته اند: نام مادرش «حکیمه» است، در یک قول دیگر، نامش«ریحانه» است، قول دیگر اینست که مادرش یک کنیز سیاه پوست بود، بنا بر یک قول دیگر: مادرش زن آزاد بود، و «مریم» نام داشت ... خلاصهٔ سخن اینکه مادرش معروف نیست !!!

به همین ترتیب در تاریخ ولادت و در کیفیت ولادتش نیز اقوال مختلف و متناقض زیادی وجود دارد، و به همین ترتیب بعد از رفتنش به پردهٔ غیبت، در محل سکونت او نیز اختلاف زیادی وجود دارد.

و شکی نیست که برای اثبات یک شخصیت فرضی، چنین اختلافات امر بدیهی است و به همین سبب جز شیعهٔ اثناعشری، تمام طوائف شیعه از وجود چنین فرزندی برای «حسن عسکری» و همچنین ازوجود کدام حدیثی در بارهٔ او انکار می کنند . و حقیقت هم همین است .

و این تصور که امام دوازدهم که در غیبت رفته است، از اختراع چه کسی است ؟ دانشمندانی که در بارهٔ «فِرَق» کتابها نگاشته اند، این موضوع را ذکر کرده اند که مخترع «امام دوازدهم» و سپس پنهان شدن او در سرداب، شخصی به نام محمد بن نصیر طوسی بود که خود را «باب» به سوی امام مخفی معرفی می کرد، شیعه ها، ادعای او را در مورد وجود امام دوازدهم و پنهان شدن او در سرداب پذیرفتند، ولی ادعایش را که او «باب» به سوی امام مخفی است، نپذیرفتند، لذا او فرقهٔ جداگانه را بنیان گذاشت که به نام نصیریه شناخته شدند .

نگاه: (الخطوط العریضه، و فرق معاصره، و الموسوعة المیسرة.)

امام ابن کثیر، در تاریخ البدایه و النهایه در بارهٔ پنهان شدن امام دوازدهم شیعه گفته است: «وأما ما يعتقدونه بسرداب سامراء فذاك هوس في الرؤوس وهذيان في النفوس لا حقيقة له ولا عين ولا أثر» یعنی آنچه را که شیعه عقیده دارند که او در سرداب «سامراء» مخفی شده است، این سخن جز هوسی در سر و هذیان نفس چیز دیگری نیست، و سخنی است که نه حقیقت دارد و نه دلیلی با خود دارد .

(البداية و النهاية : جلد: ۱۷۷/۱)

فصل دوم: (از آیهٔ ۸۳-۱۰۱) بیان سه سفر تاریخی و لشکر کشی ذو القرنین

سفر اول ذو القرنین به سوی مغرب

﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَن ذِي ٱلْقَرْنَيْنِ ۖ قُلْ سَأَتْلُوا۟ عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ وَءَاتَيْنَٰهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾ قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾ ﴾

ترجمه:

۸۳- و از تو در بارهٔ ذو القرنین می پرسند، بگو: گوشه ای از سرگذشت او را برای شما خواهم خواند.

۸۴- یقینا ما برایش در زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب و وسائل هرچیز را در اختیارش قرار دادیم.

۸۵- پس او هم سببی (ازین اسباب) را پیروی کرد.

۸۶- تا آنکه به غروبگاه خورشید رسید، (درآنجا) یافت که آفتاب در چشمه ای گل آلودی فرو می نشیند و در نزدیک آن چشمه، قومی را یافت، گفتیم: ای ذوالقرنین ! (اختیار داری که) اینها را عذاب می کنی و یا در بارهٔ ایشان معاملهٔ نیکی را انجام می دهی.

۸۷- گفت: اما کسی که ستم کند او را (در دنیا) مجازات خواهیم کرد، سپس در آخرت به سوی پروردگارش باز گردانده می شود، پس او را به عذاب سختی مجازات خواهد کرد.

۸۸- واما کسی که ایمان بیاورد وکار شائسته انجام دهد، پس برای او (نزد پروردگارش) پاداش نیکو است و ما (نیز در دنیا) برایش دستور آسان خواهیم داد.

تفسیر:

طوری که در تفسیر این سوره ذکر نمودیم، یکی از سؤال هائی که قریش از پیغمبر ﷺ کرده بودند، طلب معلومات در بارهٔ شخصی بود که مشرق و مغرب را فتح کرده بود، و این سومین سؤال آنان بود، الله سبحانه و تعالی ازین سؤال آنان چنین جواب می گوید:

- ﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَن ذِي ٱلۡقَرۡنَيۡنِ﴾ «و از تو در بارهٔ ذو القرنین می پرسند»، ﴿قُلۡ سَأَتۡلُواْ عَلَيۡكُم مِّنۡهُ ذِكۡرًا ٨٣﴾ «بگو: گوشه ای از سرگذشت او را برای شما خواهم خواند». حرف «مِـن» در «مِّنۡهُ» برای تبعیض است و عبارت به حذف مدخول حرف جر است کـه تقـدیرش «مِنْ خَبَرِه» می شود، یعنی گوشه ای از خبر و سرگذشت او را بیان می کنم.

- سپس از امکانات در دست داشتهٔ ذو القرنین خبرمی دهد: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِن كُلِّ شَيۡءٖ سَبَبٗا ٨٤﴾ «یقینا ما به او در زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب و وسائل هرچیز را در اختیارش قرار دادیم».

لفظ «سبب» عام است، کافهٔ وسایل مورد نیاز را در بر می گیرد، اعم ازامکانـات مـادی و معنوی و قدرت نظامی که برای پیشرفت و رسیدن به هدفش لازم بـود، همـهٔ ایـن وسـائل و اسباب را الله عز وجل دراختیارش قرار داده بود.

- اکنون نخستین سفر ذو القرنین را که به سوی مغرب بود، بیان می کند: ﴿فَأَتۡبَعَ سَبَبًا ٨٥ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغۡرِبَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَغۡرُبُ فِي عَيۡنٍ حَمِئَةٖ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوۡمٗاۗ﴾ «پس او هم سببی (ازین اسباب) را پیروی کرد (و سفری را درپیش گرفت) تا آنکه به غروبگاه خورشـید رسـید دریافـت کـه آفتاب در چشمه ای گل آلودی فرو می نشیند و نزد آن قومی را یافت».

مقصود از «مَغۡرِبَ ٱلشَّمۡسِ» جهت غروب آفتاب است، و «عَيۡنٍ حَمِئَةٖ» چشمهٔ گِل آلود و سیاه، و مقصود ازآن بحری است که آب سیاه داشت، و یا سر زمین لجن زار و سیاه بود، پس مطلب آیه اینست که از جائی که محل بود و باش و حکومت او بود، نخست سـفر بـه جهـت غـرب همان منطقه را آغاز کرد، تا آنکه به سر زمینی رسید که دیگر برایش پیشروی ممکـن نبـود، چرا که پیش رویش بحر و یا زمین های لجن زاری پهناوری بود و آفتاب که غروب مـی کـرد، چنان می نمود که گویا در چشمهٔ گل آلودی غروب می کند.

نزد بیشتر مفسرین، سفر نخست او به جهت ساحل بحر محیط (اطلس) بوده است و ذو القرنین درساحل آن بحر، قوم کافری را دریافت.

- پس الله سبحانه در نحوهٔ برخورد با آنها برایش اختیارداد: ﴿قُلۡنَا يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمۡ حُسۡنٗا ٨٦﴾ «گفتیم: ای ذوالقرنین! (اختیار داری) اینها را عذاب می کنـی و یـا در بارهٔ ایشان معاملهٔ نیکی را انجام می دهی»، به این معنی که آنها را قتل و کشتار نمی کنـی و

نه به اسارت می گیری، بلکه به سوی حق دعوت نموده شرائع اسلام را برای آنان تعلیم می دهی، پس ذوالقرنین راه احسان را برگزید.

سخنی که الله تعالی به ذو القرنین گفت، ممکن است، الهام باشد، پس معنی «قُلْنَا» الهام کردیم است و ممکن است مراد از آن وحی باشد، درین صورت او پیغمبر می باشد، زیرا وحی - به معنی کلام خفی است که به وسیلهٔ فرشته از سوی الله تعالی به شخص القاء می شود - تنها به سوی کسی که پیغمبر می باشد. و الله اعلم.

- برخورد خود را در برابر ستمگاران چنین بیان می کند: ﴿قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨٧﴾﴾ «گفت: اما کسی که ستم کند (و مرتکب شرک گردد) او را (در دنیا) مجازات خواهیم کرد، سپس (درآخرت) به سوی پروردگارش بازگردانده می شود، پس او را به عذاب سختی مجازات خواهد کرد».

کلمهٔ «مَن ظَلَمَ» شرک و سائر گناهان از قبیل زنا، قتل، شرب خمر، و تهمت به زنان پاکدامن، همه را در بر می گیرد، پس او چنین افراد را به اساس گناهشان مجازات می کرد.

- سپس معامله اش با مؤمنان را ابراز می دارد: ﴿وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾﴾ «و اما کسی که (دعوت را بپذیرد و) ایمان بیاورد و کار شائسته انجام دهد، پس برای او (نزد پروردگارش) پاداش نیکواست و ما (نیز در دنیا) برایش دستور آسان خواهیم داد»، یعنی با او سخن نرم و ملایم می زنیم و بر وی سختی و درشتی نمی کنیم.

از این آیات دانسته می شود که ذو القرنین نه تنها پادشاه صالح و پای بند احکام شرع بوده، بلکه در جهت ترویج شرع و دعوت به سوی توحید می کوشیده است.

❁❁❁

سفردوم ذوالقرنین به سوی مشرق:

﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾ كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾﴾

ترجـمه:

۸۹- سپس راه دیگر (و وسایل دیگری) را پیروی نمود.

۹۰- تا آنکه به محل طلوع خورشید رسید، آن را یافت که بر قومی طلوع می کند که برای ایشان جز خورشید، هیچ پوشش قرار نداده بودیم.

۹۱- (قصهٔ ذو القرنین) چنین بود (که بیان کردیم)، و به امکانات در دست داشتهٔ او، ما آگاهی کامل داشتیم.

تفسیر:

سفری که قبلا گذشت، سفرمغربی ذوالقرنین بود، هرگاه این سفر به پایان رسید، سفر دیگری را به سوی مشرق درپیش گرفت و مهمات این سفر را مهیا ساخت، الله سبحانه در بارهٔ این سفر می گوید: ﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾﴾ «سپس راه دیگر (و وسایل دیگری) را پیروی نمود»، و سفر دیگری را به سوی مشرق آغاز کرد: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾﴾ «تا آنکه به محل طلوع خورشید رسید، آن را یافت که برقومی طلوع می کند که برای ایشان جز خورشید، هیچ پوششی قرار نداده بودیم».

این قوم در سطح بسیار پائین زندگی قرار داشتند، نه لباسی بر تن داشتند و نه پرده پوشی، نه خانه و نه کاشانه ای، و در بیابانها، در زیرآفتاب گرم و سوزان می زیستند، هیچ آبادی یا درخت یا کوهی وجود نداشت که بالای سرشان سایه می افگند چرا که سرزمین شان ریگزار بود تحمل عمارت را نداشت و نه درآن درخت می رویید و نه دارای کوه ها بود، بلکه یک منطقهٔ ریگستانی بود که هنگام حرارت خورشید درسردابه ها پنهان می شدند و در وقت غروب آن بیرون آمده درپی تحصیل مهمات شان می افتادند.

مؤلف تفسیر التحریر و التنویر گفته است: ظاهرا این منطقه در ساحل بحر جاپان در منطقهٔ منچوریا و یا کوریا موقعیت داشت، و برخی گفته اند: آنها زنجی ها بودند. والله اعلم.

- ﴿كَذَٰلِكَ﴾ «(قصهٔ ذو القرلین) چنین بود (که بیان کردیم)» و سفرمغربی و مشرقی اورا باعجائبی که درین سفرمشاهده کرده بود روشن ساختیم، ﴿وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾﴾ «و به امکانات در دست داشتهٔ او (ازمهمات نظامی و امور اقتصادی) ما آگاهی کامل داشتیم».

✿✿✿

سفرسوم ذوالقرنین به سوی شمال:

﴿ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿۹۲﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ ٱلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿۹۳﴾ قَالُوا۟
يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰٓ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿۹۴﴾ قَالَ مَا
مَكَّنِّى فِيهِ رَبِّى خَيْرٌ فَأَعِينُونِى بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿۹۵﴾ ءَاتُونِى زُبَرَ ٱلْحَدِيدِ حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ ٱلصَّدَفَيْنِ قَالَ
ٱنفُخُوا۟ حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارًا قَالَ ءَاتُونِىٓ أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿۹۶﴾ فَمَا ٱسْطَٰعُوٓا۟ أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا ٱسْتَطَٰعُوا۟ لَهُۥ
نَقْبًا ﴿۹۷﴾ قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّى فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ رَبِّى جَعَلَهُۥ دَكَّآءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّى حَقًّا ﴿۹۸﴾ ﴾

ترجـمه:

۹۲- سپس راهی و وسیلهٔ دیگری را درپیش گرفت .

۹۳- (و به سفر خود ادامه داد) تا آنکه به میان دوکوه رسـید، نزدیـک آن دوکـوه، قـومی را یافت نزدیک نبودند که سخنی را بفهمند.

۹۴- گفتند: ای ذوالقرنین ! یاجوج و ماجوج، دراین سرزمین تبه کاری می کنند، آیا (ممکـن است) برایت مالیهٔ معین کنیم، تا درمیان ما و ایشان سدّی ایجاد کنی ؟

۹۵- گفت: آنچه را پروردگارم در دسترس من قرارداده است (ازمالیهٔ شما) بهتر اسـت، پـس مرا با نیرویی (بدنی) کمک کنید، تا درمیان شما و آنان سدّ محکمی ایجاد کنم.

۹۶- برایم قطعات آهن را بیاورید (و آنها را به روی یکدیگر بچینید) تا آنکه میان دوکوه را بـا هم برابر کرد، گفت: آتش را بدمید (پس در آتش دمیدند) تا آنکـه قطعـات آهـن را بـه آتش مبدل ساخت، (آنگاه) گفت: برایم (مس گداخته شده بیاورید) تـا مـس گداختـه شده را به روی آن بریزم (پس مس ذوب شده را آوردند، و آن را برخلا هـای آن دیـوار ریختند، پس همه یک دیوار بسیار بلند و بسیار مستحکم گردید).

۹۷- پس یاجوج و ماجوج نتوانستند ازآن بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند .

۹۸- (ذو القرنین) گفت: این صنعت، رحمتی ازجانب پروردگارمن اسـت، پـس هنگـامی کـه وعدهٔ پروردگارم فرا رسد آن را در هم می کوبد (و به زمین همـوار مـی کـند) و وعدهٔ پروردگارم حق است .

تفسیر:

بعد ازآنکه ذو القرنین ازسفر شرقی اش بازگشت، وسایل وسامان سفر به سوی شمال را درپیش گرفت: ﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾﴾ «سپس راهی و وسیلهٔ دیگری را درپیش گرفت» و سفر به سوی منطقهٔ شمال را آغاز کرد که منطقهٔ کوهستانی بود.

- پس سفرش را ادامه داد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾﴾ «تا آنکه به میان دوکوه رسید، نزدیک آن دوکوه، قومی را یافت نزدیک نبودند که سخنی را بفهمند».

مقصود از «السَّدَّيْنِ» دو کوه است، و مقصود از «لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» اینست که لغات معروف آن زمان را آشنا نبودند، بلکه خودشان یک لغت عجیب و غریبی داشتند، لذا ذو القرنین سخن آنها را نمی فهمید و آنها سخن ذو القرنین را نمی فهمیدند.

و یا مطلب آیه اینست که آن مردم از لحاظ تمدن بسیار عقب مانده و ابله بودند و مقصود کسی را که با ایشان سخن می گفت، درک نمی کردند.

مناطق این قوم با مناطق یاجوج و ماجوج مجاور بود، و از ناحیهٔ آنان همیشه تهدید می شدند، لذا به وسیلهٔ ترجمان به ذو القرنین از آنها شکایت نمودند: ﴿قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ «گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج، در این سرزمین تبه کاری می کنند»، از دست این دوگروه مفسد، همیشه درتکلیف به سر می بریم، ما را می کشند و دهشت افگنی وچور و چپاول می کنند.

- بناءً برای دفع اذیت آنها چنین پیش نهاد کردند: ﴿فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾﴾ «آیا (ممکن است) برایت مالیه ای معین کنیم، تا درمیان ما و ایشان سدّی را ایجاد کنی؟».

«خَرْجًا» مالی که به پادشاه پرداخته می شود، و مقصود از «سَدًّا» دیوار فاصل است.

- ازاین آیهٔ بر می آید که این قوم از لحاظ اقتصادی وضعیت خوبی داشتند و اما ازنگاه فکری وصنعتی و دفاعی درسطح پائین قرارداشتند، به همین سبب به ذوالقرنین پیشنهاد پرداخت مصارف آن سد را کردند تا از شر یأجوج و مأجوج در امان شوند.

پس ذوالقرنین چنین جواب داد: ﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ﴾ «گفت: آنچه را پروردگارم در دسترس من قرارداده است (ازمالیهٔ شما) بهتراست»، هزینهٔ ساختمان وتمام مصارف این

سدّ، به دوش من است، البته شما در ساختار آن باید با من همکاری بدنی کنید، ﴿فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾﴾ پس مرا با نیروی (بدنی) کمک کنید، تا درمیان شما و آنان سدّ محکمی ایجاد کنم». «رَدْمًا» سد محکم و قوی.

- پس ازین گفت و شنود، درمیان ایشان توافق صورت گرفت وکارآغاز گردید و ذو القرنین دستور داد: ﴿ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ﴾ «برایم قطعات آهن را بیاورید» پس مردم مقدار زیادی از قطعات آهن را آماده ساختند و کار اعمار سدّ آغاز شد و قطعات آهن را به صورت منظم بالای هم نهادند ﴿حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ «تا آنکه میان دو کنارهٔ کوه را باهم برابر کرد»، «الصَّدَفَيْنِ» تثنیهٔ «صَدَف» به معنی کنارهٔ کوه و یا سر کوه، مطلب آیه اینست که ذو القرنین ارتفاع آن سدّ را مساوی ارتفاع آن دو کوه ساخت.

و درمیان قطعات آهن مواد آتش زا مانند ذغال و هیزم و غیره نهادند ﴿قَالَ انفُخُوا﴾ «گفت: آتش را بدمید»، پس مردم طبق دستور او آتش دمیدند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾﴾ «تا آنکه قطعات آهن را به آتش مبدل ساخت، (آنگاه) گفت: برایم (مس گداخته شده بیاورید) تا مس گداخته شده را به روی آن بریزم». «أُفْرِغْ» بریزم، «قِطْرًا» مس و یا برنج ذوب شده.

چنانچه مردم طبق فرمان ذو القرنین مس و یا برنز ذوب شده آوردند و آن را ازبالای قطعات آهن ریختند، پس همه خالی گاه هائی را که در میان سد وجود داشت، پر ساخت، سپس آتش را قطع نمودند، همه یخ شد و سدی بزرگ و بلند و مستحکمی اعمار شد و جلو نفوذ یأجوج و مأجوج را گرفت، ﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾﴾ «پس نتوانستند ازآن بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند»، «أَن يَظْهَرُوهُ» از آن بالا روند، اشاره به ارتفاع سد است، «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» نتوانستند سدّ را سوراخ کنند، اشاره به قوت و استحکام آن سدّ است.

- هرگاه این سد تکمیل شد، ذو القرنین برای سپاس گزاری این نعمت بزرگ اظهار داشت: ﴿قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾﴾ «گفت: این صنعت، رحمتی ازجانب

پروردگارمن است، پس هنگامی که وعدهٔ پروردگارم (به بیرون شدن یأجوج و مأجوج) فرا رسد آن را در هم می کوبد (و به زمین هموار می کند) و وعدهٔ پروردگارم حق است».

و شیوهٔ پادشاهان صالح همینست که هنگامی که الله سبحانه به ایشان احسانی کند به احسان الله سبحانه اقرار نموده، شکر و سپاس او را بجا می آورند، چنانچه الله تعالی درسورهٔ نمل آیهٔ (۴۰) از سلیمان علیه السلام حکایت نموده است که هنگامی که عرش ملکهٔ سباء برایش در یک چشم بهم زدن حاضر کرده شد، چنین گفت: ﴿هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُ﴾ «این ازاحسان پروردگار من است (که به من داده است) تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را بجا می آورم، یا ناسپاسی می کنم».

نکات قابل توجه:

۱- ذوالقرنین کیست و چرا اورا ذوالقرنین می گویند؟:

دراین باره آرای علماء و مؤرخین قدیم و جدید مختلف است .

۱- برخی ازمؤرخین می گویند: ذوالقرنین همان اسکندر بن فیلپس رومی، شاگرد ارسطالیس فیلسوف است که در (۳۳۰) قبل ازمیلاد مسیح گذشته است و او از اهل مقدونیه مربوط مملکت روم بود، با اهل فارس جنگید و حکومت «دارا» را سقوط داد، و با دختر او ازدواج کرد، سپس سفری را به سوی هند آغاز نمود و آن را تسخیر کرد و همچنان بر مصر حمله نمود و آنجا را نیز تصرف کرد و شهر اسکندریه را بنا گذاشت.

دلیل این جماعهٔ مؤرخین اینست که از نظر تاریخی تنها کسی که شرق وغرب عالم را تسخیر کرده است، همان اسکندر مقدونی است .

ولی دراین سخن، اشکال این است که اگر ذو القرنین همان اسکندر شاگرد ارسطاطالیس باشد، پس حتما به مذهب او است، و ارسطاطالیس از لحاظ اعتقادی وثنی یعنی بت پرست بود، اگر او بت پرست باشد، پس ذو القرنین نیز بت پرست است، در حالیکه بت پرست بودن ذو القرنین را قرآن نفی می کند .

۲- ابو ریحان البیرونی درکتاب خود بنام (الآثارالباقیه عن القرون الخالیه) گفته است که ذوالقرنین همان «تُبَّع» است که ازقبیلهٔ حِمْیَر یمن بود و نامش ابوبکر بن افریقش است که با لشکر فراوانی به سوی ساحل بحر ابیض متوسط، سفرکرد و از

منطقۀ تونس و مراکش گذشت و شهر «أفریقه» را تأسیس کرد که قارۀ افریقا به نام او مسمی گردید و اوتمام عالم را پیموده است .

دلیل این گفتار این است که او را ذو القرنین بدان سبب نامیدند که دوگیسو داشت و گذاشتن گیسو از خصوصیات قبیلۀ حِمیَر بود، و چنین عمل در مردم یونان وجود ندارد و حکومت تبابعه از سال(۵۵۲) قبل از میلاد تا (۱۱۵) پیش ازمیلاد دوام داشت. (۱)

۳- امام ابن کثیر به این نظر است که به نام اسکندر دو نفر در تاریخ گذشته است، یکی اسکندر اول که همان ذو القرنین است که خضرعلیه السلام وزیر او بود، و در عصر ابراهیم علیه السلام زندگی داشت، و هنگامی که ابراهیم عليه السلام بیت الله را بنا نموده، این اسکندر درطواف بیت الله با اوشرکت داشت.

اما اسکندر دوم، فرزند فیلپس مقدونی یونانی رومی که وزیرش ارسطو بود وتاریخ روم منسوب به سوی اواست، تقریبا سیصد سال پیش ازمیلاد مسیح گذشته است .

و نظر ابو السعود، و شوکانی و سهیلی و ارزقی نیز همینست که در تاریخ دو نفر به نام اسکندر گذشته است، یکی اسکندر ذو القرنین که مرد صالح و مسلمان بود، دوم اسکندر مقدونی که بت پرست بود .

البته این امر ممکن است که به نام اسکندر دو نفر گذشته باشد، اما معاصر بودن ابراهیم عليه السلام با اسکندر و وزیر بودن خضر عليه السلام با وی، در کدام حدیث صحیحی ذکر شده است، لذا پذیرفتن این سخن محل اشکال است .

۴- علامه ابن عاشور صاحب تفسیر التحریر و التنویر به این نظر است که ذو القرنین، یکی از پادشاهان چینی است که به نام «تسین شی هوانغ تی» یاد می شد، و در سال ۲۴۷ قبل از میلاد زندگی داشت، و تقریبا در حدود یک قرن بعد از اسکندر مقدونی بود، و در روزگار او مردم چین از دین «کنفیشیوس» پیروی می کردند .

ابن عاشور به اساس این قولش، دیوار موجودۀ چین را همان سدّ مذکور در قرآن می داند، و او برای تأیید این قول خود دلایل زیادی ارائه کرده است .

ولی دیوار چین را مصداق سدّ اسکندر قرار دادن نیز درست نیست، زیرا سدّی را که اسکندر ساخته بود، از آهن بود، در حالیکه دیوار موجود چین، از خشت و گل ساخته شده است .

۱- تفسیرمراغی ۱۲/۱۶-۱۳) ملاحظه شود .

۵- ابوالکلام آزاد، عالم معروف وتاریخ دان مشهورهندی، به این نظر است که ذوالقرنین «کورش کبیر» پادشاه هخامنشی است که در کتاب عهد قدیم از وی به نام «سائرس» یاد شده است، و بیشتر علمای معاصر همین قول را ترجیح داده اند.

۲- سدّ ذو القرنین در کجا موقعیت دارد؟

درین باره نیز اقوال فراوانی وجود دارد، نظر برخی از دانشمندان اینست که سدّ مذکور در قرآن، همان دیوار معروف چین است که کشور چین را از مغولستان جدا می کند و نظر صاحب تفسیر «التحریر و التنویر» نیز همینست، البته اشکال درین قول اینست که نظر به ظاهر قرآن، سدی را که ذوالقرنین ساخته بود از آهن بود، و در میان دو کوه قرار داشت، در حالیکه دیوار معروف چین از آجرّ و گل است، و بیشتر از سه هزار کیلومتر، مسافت دارد.

البته نظر یکعده از دانشمندان اینست که، این سدّ در منطقهٔ داغستان درمیان شهر دربند، وخوزاد (به امتداد بحرخزر) واقع است.

ازینجهت که درمیان این هر دو شهرتنگی است بنام «داریال» که درآنجا موضعی است «باب الحدید» و درآنجا هنوز هم دیوارآهنی باستانی به چشم می خورد که درمیان دوکوه، درسلسلهٔ کوه های قفقاز قراردارد. (۱)

۳- یاجوج و ماجوج چه کسانی هستند؟ و درکجاهستند؟

جواب این سوال مشکل است:

البته برخی علماء گفته اند در ماورای جبل قفقاز که نزد عرب مسمی به (جبل قاف) معروف است و در منطقهٔ داغستان موقعیت دارد، درآنجا دو قبیله وجود داشت که یکی: بنام «یاقوق» ودیگری بنام «ماقوق»، و کلمهٔ «یاجوج و ماجوج» معرب همین دو کلمه است و بیشتر علماء یأجوج و مأجوج را از نسل تتار و مغول می دانند.

اما نص قرآن برای خروج آنها زمان تحدید نکرده وتنها ذکرشان در دو موضع قرآن وارد است: یکی در همین آیات مورد بحث سورهٔ کهف، دوم درسورهٔ أنبیاء آیهٔ (۹۶).

از زینب بنت جحش رضی الله عنها روایت است که او گفت: «پیغمبر ﷺ دهشت زده بر وی داخل شد، در حالیکه می گفت:

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ»

۱- تفسیرمحاسن التأویل: ۱۱/۹۸-۹۹.

«جز الله معبود بر حقی نیست، وای بر عرب از شری که نزدیک شده است، امروز از سدّ یأجوج و مأجوج به این مقدار گشوده شد» - و انگشت شهادت را بـا شصـت دسـتش یکجـا کرد، زینب بنت جحش، می گوید: من گفتم ای پیغمبر الله ! آیا ما هلاک می شویم با آنکـه در میان ما نیکان وجود داشته باشند؟ پیغمبرﷺ فرمود: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ» آری، هنگـامی که فسق و فجور زیاد شود». (۱)

ازین حدیث دانسته می شود که سدّی را که ذو القرنین ساخته بود، در زمـان پیغمبـرﷺ به صورت جزئی سوراخ شده بود .

برخی علماء می گویند: حملات تاتاری ها در قرن ششم هجری نمونهٔ از فسـاد یـأجوج و مأجوج بود که درین حدیث به سوی آن پیش گویی شده است.

البته فساد همگانی و خروج همگانی یأجوج و مأجوج از علائم کبرای قیامت مـی باشـد و خروج شان بعد از نزول عیسیؑ و قتل دجال صورت می گیرد. و الله اعلم .

❁❁❁

بیان حالت مردم بعد از نفخهٔ اولی و نفخهٔ دوم

﴿ ۞ وَتَرَكۡنَا بَعۡضَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ يَمُوجُ فِي بَعۡضٖۖ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعۡنَٰهُمۡ جَمۡعٗا ٩٩ وَعَرَضۡنَا جَهَنَّمَ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡكَٰفِرِينَ عَرۡضًا ١٠٠ ٱلَّذِينَ كَانَتۡ أَعۡيُنُهُمۡ فِي غِطَآءٍ عَن ذِكۡرِي وَكَانُواْ لَا يَسۡتَطِيعُونَ سَمۡعًا ١٠١ ﴾

ترجـمه:

۹۹- وآن روز (که جهان پایان می یابد) ما آنها را رها می کنیم که برخی در برخی مـوج مـی زنند، و (هنگامی که) درصور دمیده شود همهٔ آنها را (برای حساب) گرد هم می آوریم.

۱۰۰- و آن روز دوزخ را برای کافران عرضه می داریم.

۱۰۱- آنانی که چشم های شان از (دیدن) آیات من در پرده بوده است و نمی توانستند سـخن حق را بشنوند.

۱- صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب قصة یاجوج و ماجوج، حدیث: ۳۳٤٦، صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب اقتراب الزمان و فتح ردم یاجوج و ماجوج، حدیث: ۷٤۱٦.

تفسیر:

الله تعالی بعد از ذکر داستانهای کشورکشائی ذوالقرنین به طورتتمه می فرماید:

﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ﴾ درضمیر «بَعْضَهُمْ» دو احتمال است:

۱- اینکه «بَعْضَهُمْ» راجع به سوی «یاجوج و ماجوج» است، و مقصود از «يَوْمَئِذٍ» روز تکمیل بنای سدّ است، پس درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و در آن روزی که سد تکمیل شد، آنها را گذاشتیم که برخی در برخی دیگر موج می زدند» یعنی آنها بعد ازتکمیل سد گویا مانند سیلابی موج می زدند و راه برون رفت نداشتند و فساد شان در خود شان منحصر ماند.

و یا اینکه مقصود از «يَوْمَئِذٍ» روز فرا رسیدن وعدۀ خروج یأجوج و مأجوج است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «درآن روز (که وعدۀ بیرون شدن یأجوج و مأجوج فرا رسد) ما آنها را می گذاریم که بعضی در بعضی موج می زنند» و با ازدحام و شدت زیاد به سوی دیگر شهرها حرکت می کنند، و مقصد آیه اخبار ازکثرت آنها است . چنانچه در صحیح مسلم آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «الله تعالی یأجوج و مأجوج را می فرستد، در حالیکه آنها شتابان از هر بلندی می گذرند، پس پیشتازان آنها از بحیریۀ طبریه می گذرند، و همه آب آن را می نوشند و پسینان آنها ازآنجا می گذرند، می گویند: در گذشته درینجا آب بوده است»، درسورۀ انبیاء آیۀ (۹۶) نیز به سوی کثرت آنها اشاره شده است، الله تعالی می گوید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ﴿٩٦﴾﴾ «تازمانی که «یاجوج وماجوج» رها کرده شوند و ایشان شتابان از هر بلندی می گذرند».

۲- اینکه ضمیر «بَعْضَهُمْ» راجع به سوی «الناس» است، و مراد از «يَوْمَئِذٍ» روز قیام قیامت است، درین صورت معنی چنین می شود: «وآن روز (که جهان پایان می یابد) ما آنها (یعنی همه انسان ها) را رها می کنیم که برخی در برخی موج می زنند»، درینصورت، آیه به اضطراب احوال وشدت اهوال قیامت اشاره دارد، و هم مناسبتش به آیات آینده می باشد و بنا برین توجیه، {وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ} به سوی نفخۀ اولی که نفخۀ فزع و صعق است اشاره می باشد.

- باز به نفخۀ دیگر اشاره نموده می گوید: ﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعْنَٰهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾﴾ «و (هنگامی که) در صور دمیده شود همۀ آنها را (برای حساب) گردهم می آوریم» این نفخه را نفخۀ

جمع گفته می شود، و به این اساس عدد نفخات دو است، نفخهٔ فزع و صعق، و دوم نفخهٔ قیام و جمع، و «صور» چیزی شبیه شاخ است، چنانچه در حدیث نیز تفسیر آن به «قرن» یعنی به شاخ شده است.

و در صحیح مسلم روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«... ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلاَ يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلاَّ أَصْغَى لِيتًا وَ رَفَعَ لِيتًا - قَالَ - وَ أَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ - قَالَ - فَيَصْعَقُ وَ يَصْعَقُ النَّاسُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ، فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»

«سپس در صور دمیده می شود و آن را هیچ کسی نمی شنود مگر اینکه یک جانب گردنش را مائل می کند و جانب دیگرش را بلند می کند - پیغمبر ﷺ- گفت: و نخستین کسی که آن را می شنود مردی است که حوض آب نوشی شترانش را اصلاح می کند و - پیغمبر ﷺ- فرمود: پس آن شخص می میرد و همه انسان ها می میرند، (بعد از آن هنگامی که وقت دمیدن در صور دوم نزدیک می شود) الله تعالی باران شبیه شبنم را می باراند، پس به اثر آن، اجساد مردم می رویند (یعنی از نو آفریده می شوند) سپس برای بار دوم در صور دمیده می شود، پس همه انسان ها (زنده شده) ایستاده می شوند و می بینند».[1]

- سپس به مجازات کافران اشاره نموده می گوید: ﴿وَعَرَضۡنَا جَهَنَّمَ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡكَٰفِرِينَ عَرۡضًا ١٠٠﴾ «وآن روز دوزخ را به گونهٔ شگفت آوری برای کافران عرضه می داریم».

سپس علت این مجازات را بیان می کند: ﴿ٱلَّذِينَ كَانَتۡ أَعۡيُنُهُمۡ فِي غِطَآءٍ عَن ذِكۡرِي﴾ «آنانی که چشم های شان از (دیدن) آیات من درپرده بوده است» و به همین اساس از آیات توحید و دلائل آن وآیات رسالت و نشانه های آن و ازآیات قیامت و براهین آن، در غفلت قرار دارند.

و یا معنی آیه چنین است: «آنانی که چشم های دل های شان از درک قرآن و اهتدا به فوائد آن در پرده است»، به همین اساس نمی توانند حق را ببینند و آن را درک کنند.

- هرگاه آنها را به کوری از دلائل تکوینی یا تنزیلی یا از مجموع هردو، توصیف نمود، اکنون وصف دیگر آنان را بیان می کند: ﴿وَكَانُواْ لَا يَسۡتَطِيعُونَ سَمۡعًا ١٠١﴾ «و نمی توانستند حق را بشنوند»، چرا که گوش های قلب شان کر بود و سخن حق از پرده های غلیظ غفلت و کفر و معاصی که قلب های آنان را احاطه کرده بود، به داخل قلب شان نفوذ نمی کرد.

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب فی خروج الدجال، حدیث: ۷۵٦۸.

نظیراین آیه درسورهٔ حج آیهٔ (۴۶) ودرسورهٔ فصلت آیهٔ (۵) و درسورهٔ زخرف آیهٔ (۳۶) مذکوراست به این آیات مراجعه شود.

❁❁❁

بخش پنجم: (ازآیهٔ ۱۰۲-۱۱۰) **هشدار از کفر و شرک و ترغیب به سوی ایمان و عمل صالح**

﴿أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ نُزُلٗا ﴿١٠٢﴾ قُلۡ
هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ﴿١٠٣﴾ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ﴿١٠٤﴾
أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ﴿١٠٥﴾ ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ
جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ
نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلٗا ﴿١٠٨﴾ قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ
كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ﴿١٠٩﴾ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ
يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ﴿١١٠﴾﴾

ترجمه:

۱۰۲- آیا کافران پنداشتند که به جز من، بندگان مرا سرپرستان خویش می گیرند (و من آنها را عذاب نمی کنم) یقینا ما دوزخ را برای کافران منزل پذیرائی ساخته ایم.

۱۰۳- بگو: آیا شما را به زیانکارترین مردمان خبردهم (که چه کسانی اند)؟.

۱۰۴- آنانی اند که تلاش شان در زندگی دنیا به هدر رفته است و خود گمان می کنند که کار نیکی انجام می دهند.

۱۰۵- آنها کسانی اند که به آیت های پروردگار شان و به ملاقات او کافرشدند و اعمال شان بر باد شد، پس روز قیامت برای ایشان هیچ میزانی برپا نمی کنیم.

۱۰۶- این است کیفر ایشان که دوزخ است، به سبب اینکه کافرشدند وآیت ها و پیغمران مرا، مورد استهزا قرار دادند.

۱۰۷- یقینا کسانی که ایمان آوردند وعمل نیک انجام دادند، باغ های بهشت محل پذیرائی ایشان است.

۱۰۸- جاویدان اند درآن مقام، نمی خواهند ازآنجا نقل مکان کنند.

۱۰۹- بگو ای پیغمبر: اگر برای نگارش سخنان پروردگارم دریا سیاهی باشد (و درختان همه قلم و انسان و ملائکه و جن همه کاتب باشند و درتحریرکلمات الهی دست اندرکارشوند) البته پیش ازآنکه سخنان پروردگارم پایان یابد، دریا پایان می یابد، اگرچه همانند آن، (دریا ها) را به عنوان کمک به آن بیفزائیم.

۱۱۰- بگو: من فقط همانند شما بشری هستم، (و فرق من با شما اینست که من پیغمبرم و) به سویم وحی می شود که معبود شما، معبود یگانه است، پس هر کسی ملاقات پروردگارش را امید داشته باشد، باید عمل شایسته انجام دهد و درعبادت پرودگارش هیچ کسی را شریک نسازد.

تفسیر:

درین آیات از مطالب آتی بحث می شود:

۱- نقطۀ انحراف فکری مشرکان،

۲- معرفی زیانکارترین مردم،

۳- ترغیب به سوی ایمان و عمل صالح،

۴- بیان وسعت کلمات بی انتهای پروردگار،

۵- حقانیت رسول، و اهمیت توحید ومنع ازشرک.

مطلب اول: نقطۀ انحراف فکری مشرکان

درآیۀ گذشته بیان داشت که مشرکان را از دلایل بصری که بیانگر وحدانیت الله تعالی است و همچنان از شنیدن آیات قرآنی اعراض می کنند، اکنون درین آیه به نقطۀ انحراف فکری و پایۀ اصلی همه انحرافات ایشان، اشاره نموده به طریق استفهام انکاری آنها را تقبیح و نکوهش می کند: ﴿أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَ﴾ «آیا کافران پنداشتند که به جز من، بندگان مرا سرپرستان (و معبودان) خویش می گیرند؟» و آن أولیاء ایشان را از عذاب من نجات خواهند داد؟! چنین تصور، تصور مردود و پندار بی اساس است، زیرا ﴿إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ نُزُلٗا ١٠٢﴾ «یقینا ما دوزخ را برای کافران منزل پذیرائی ساخته ایم»، و کسی نمی تواند آنها را از عذاب الهی نجات دهد.

مقصود آیه ردّ بر کسانی است که بعضی از مقربین الله، مانند انبیاء و ملائکه و انسان های صالح را، به اساس تقلید، عبادت می کنند و ایشان را نجات بخش و مشکل کشا و حاجت روا و وسیلهٔ قرب الهی و شفیع خود در روز قیامت می پندارند.

این عقیده خرافی و این ادعای بی اساس را در سورۀ اعراف آیهٔ (۳۷)، سورۀ یونس آیهٔ (۱۸)، سورۀ إسراء آیهٔ (۵۶)، سورۀ مریم آیهٔ (۸۱-۸۲)، سورۀ عنکبوت آیهٔ (۲۵)، سورۀ فاطر آیهٔ (۱۴)، سورۀ زمر آیهٔ (۳)، سورۀ احقاف آیهٔ (۵،۶) نیزباطل اعلان می کند، به این آیات مراجعه شود.

مطلب دوم: معرفی زیانکار ترین مردم

چون معبود قرار دادن و سرپرست قرار دادن غیر الله خسران و تلف سرمایهٔ زندگی است، لذا الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که مردم را به سوی این امر متوجه سازد: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾﴾ «(ای پیغمبر !) بگو: آیا شما را به زیانکارترین مردمان خبردهم (که چه کسانی اند)؟».

- سپس می فرماید: ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾﴾ «آنانی اند که تلاش شان در زندگی دنیا به هدر رفته است و آنها گمان می کنند که کارنیکی انجام می دهند»، این آیه علاوه برآنکه به بربادی عمل مشرکین و کفار دلالت دارد، همچنان به صورت عموم کسانی را نیز در بر می گیرد که عبادت الله را به صورت نا درست انجام می دهند و خود را مصیب وعمل شان را مقبول می پندارند، درحالیکه به خطا رفته اند وعمل شان کاملا مردود است.

و آیاتی که درآن نیز این مطلب بیان شده است، بدین قرار است: سورۀ اعراف آیهٔ (۳۰)، سورۀ نورآیهٔ (۳۹)، سورۀ فرقان آیهٔ (۲۳)، سورۀ زخرف آیهٔ (۳۷).

قابل توجه این است که درین آیه ﴿أَعْمَالًا﴾ که تمییز «أخسرین» است، به صیغهٔ جمع وارد شده است، درحالیکه تمیزمعمولا مفرد ذکر می شود، پس درین تعبیراشاره به اینست که آنها نه تنها دریک عمل دچارخسران شده اند، بلکه درتمام برنامه های زندگی و کافهٔ اعمال شان گرفتار زیان شده اند.

- سپس «الأخسرین أعمالا» را بیشتر معرفی نموده می گوید:

۱- ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ﴾ «آنها کسانی اند که به آیت های پروردگار شان و به ملاقات اوکافرشدند»، به آیات قرآنی وآیات عینی که بر وجوب ایمان به الله سبحانه و فرشتگان وپیغمبران و کتاب ها و روز رستاخیز دلالت دارد، کفر ورزیدند و به آن ایمان نیاوردند.

کلمۀ {وَلِقَآئِهِۦ} به ملاقات و دیدن الله تعالی در روز قیامت دلالت دارد و ایمان به آن از مقتضیات ایمان به الله و به روز آخرت است .

و همه اهل سنت و الجماعت به ملاقات و رؤیت الله تعالی اتفاق دارند، و بر این مطلب آیات و احادیث زیادی دلالت دارد، ازآنجمله در سورۀ قیامه می فرماید: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ «روی هایی در آن روز شاداب اند، به سوی پروردگار خود می نگرند»، و در صحیحین از جریر بن عبد الله بَجَلی - رضی الله عنه - روایت است که او گفت: ما نزد پیغمبر ﷺ نشسته بودیم، پس به سوی مهتاب - که در شب چهاردهم قرار داشت - دید، فرمود:

«إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لاَ تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ» شما پروردگارتان را می بینید چنانکه این مهتاب را می بینید که در دیدن آن با یکدیگر ازدحام نمی کنید. (¹)

با وجود این آیات و احادیث صریح و روشن، گروه معتزله و کسانی که دنباله روان ایشان هستند - بر مبنای شکوک و شبهاتی که از القای شیطان نشأت کرده است - از رؤیت الله تعالی در آخرت انکار می ورزند و آن را به شهود قلبی تأویل می کنند که کاملا یک تأویل فاسد و باطل است .

- سپس نتیجۀ کفر به الله و کفر به ملاقات الله را یاد آور می شود: ﴿فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ١٠٥﴾ «پس روز قیامت برای ایشان هیچ میزانی بر پا نمی کنیم»، چرا که آنها اصلا حسناتی ندارند، تا اعمال حسنۀ شان سنجیده شود، بلکه اعمال شان همه معاصی است که به وزن نیازی ندارد، چون مقصود از وزن سنجیدن حسنات با سیئات است .

و یا مطلب آیه اینست که آنها به سبب کفر شان نزد پروردگار، هیچ ارزشی و قدر و قیمتی ندارند، چرا که وزن از روی اعمال است، نه به زیبایی اندام و بزرگی جسامت به همین سبب در صحیحین روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قول الله (وجوه یومئذ ناضرة إلی ربها ناظرة) حدیث: ۷۴۳۴، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب فضل صلاتی الصبح و العصر، حدیث: ۱۴۶۶ .

«إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَقَالَ اقْرَءُوا (فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا)»

«یقینا انسان بزرگ و فربهی روز قیامت می آید که نزد الله برابر بال پشه وزن (و یا ارزشی) ندارد، و فرمود: این آیه را بخوانید: «روز قیامت برایشان هیچ میزانی بر پا نمی کنیم».[1]

۲- ﴿ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ١٠٦﴾ «این است کیفر ایشان که دوزخ است، به سبب اینکه کافرشدند وآیت ها وپیغمبران مرا مورد استهزا قرار دادند».

پس به این ترتیب، کفر به آیات الله، کفر به معاد و قیامت، استهزا به آیات وپیغمبران الهی، سبب تمامی بدبختی ها و عامل مجازات شدیدی آنها گردید.

مطلب سوم: ترغیب به سوی ایمان و عمل صالح

بعد ازآنکه انجام کفر به آیات الهی و کفر به پیغمبران را بیان داشته مردم را از سلوک آن بر حذر داشت، حالا نتیجۀ ایمان و عمل صالح و سر انجام نیک مومنان را یاد آور می شود که مقصود ازین بیان، ترغیب به سوی ایمان و عمل صالح است، می فرماید:

۱- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا ١٠٧﴾ «یقینا کسانی که ایمان آوردند وعمل نیک انجام دادند، باغ های بهشت محل پذیرائی ایشان است».

اگرچه مرکز اصلی ایمان، قلب است ولی دار و مدار صحت و ثبوت ایمان، به عمل اعضاء وابسته است، به همین اساس، حسن بصری – رحمه الله – گفته است:

«لَيسَ الإِيْمَانُ بِالتَّمَنِّي وَ لاَ بِالتَّحَلِّي وَ لَكِنْ مَا وَقَرَ فِي الْقَلْبِ وَ صَدَّقَهُ الْعَمَلُ»

یعنی: «ایمان به آرزو و آراستن خود نیست، بلکه ایمان عبارت از آنچه است که در قلب جای گزین شده و عمل آن را تصدیق نموده است».

ایمان و عمل صالح تمام امور دین اعم از عقائد و اعمال، اصول و فروع و اعمال ظاهر و باطن همه را شامل است و برای صلاح عمل، اخلاص نیت و موافقت با طریقۀ پیغمبر ﷺ

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب (أولئک الذین کفروا بآیات الله و لقائه ...) حدیث: ۴۷۲۹، و صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة و النار، باب .. حدثنا أبوبکر بن اسحاق، حدیث: ۷۲۲۲.

حتمی است، عملی که درآن اخلاص باشد، ولی مطابق سنت پیغمبر ﷺ نباشد و همچنین عملی که مطابق سنت پیغمبر ﷺ باشد، اما درآن اخلاص نباشد، چنین عمل، هیچ گاه عمل صالح شده نمی تواند .

- اضافهٔ «جَنَّٰتُ» به سوی «ٱلۡفِرۡدَوۡسِ» اضافهٔ بیانی است، یعنی جناتی است که از نوع فردوس است و در بارهٔ بهشت فردوس در حدیث شریف آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»

«هنگامی که از الله تعالی دعاء کردید، پس بهشت فردوس را ازو طلب کنید، زیرا آن بهترین و بلندترین بهشت است و بر فراز آن عرش رحمن قرار دارد و ازهمانجا (یعنی از جنت فردوس) نهرهای بهشت جاری می شود». (۱)

۲- بعد ازینکه پاداش اعمال بهشتیان را بیان کرد، مدت اقامهٔ ایشان را در بهشت یاد آور می شود: ﴿خَٰلِدِينَ فِيهَا﴾ «جاویدان اند در آن مقام»، چنانچه در حدیث شریف آمده است که روز قیامت مرگ به صورت گوسفند آورده می شود و در میان دوزخ و بهشت ذبح کرده می شود و به هرکدام از دوزخیان و بهشتیان گفته می شود: «خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ» اینجا شما جاودان می مانید و مرگی در پی نیست .

۳- شیفتگی و دلبستگی مومنان را به بهشت، بیان می کند: ﴿لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلٗا ١٠٨﴾ «نمی خواهند از آنجا نقل مکان کنند».

و درسورهٔ فاطر آیهٔ (۳۵) بهشتیان حالت خود را بعد از دخول بهشت چنین بیان می کنند: ﴿ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٞ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٞ ٣٥﴾ «آنکه در پرتو فضل احسانش، ما را درین اقامتگاه جاویدانی درآورد که دران هیچ گونه رنج و مشقت جسمانی و هیچ گونه خستگی و مانده گی روحی بما نمی رسد»، و شکی نیست که چنین جایگاه و منزل - اگر برای کسی میسر شود - هیچ انسانی رغبت به بیرون شدن ازآن را ندارد . الها ! به فضل و کرمت ما را نیز درین جایگاه شرف و عزت جاودانی مسکن بده .

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب و کان عرشه علی الماء، حدیث: ۷٤۲۳ .

مطلب چهارم: بیان وسعت کلمات بی انتهای پروردگار

هرگاه درین سوره داستان های عجیب و دلائل متنوع را بیان داشت، اکنون به بیان عظمت شأن قرآن و وسعت و فراخی کلمات بی پایان و بی انتهای خود می پردازد: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ١٠٩﴾ «بگو ای پیغمبر: اگر برای نگارش سخنان پروردگارم دریا سیاهی باشد (درختان همه قلم و انسان و ملائکه وجن همه کاتب باشند و در تحریرکلمات الهی دست اندرکارشوند) البته پیش ازآنکه سخنان پروردگارم پایان یابد، دریاها پایان می یابد، اگرچه همانند آن، (دریا ها) را به عنوان کمک به آن بیفزائیم». درسورهٔ لقمان آیهٔ (۲۷) می فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ﴾ «و اگر درختانی که در زمین هستند همه قلم شوند و دریا (سیاهی شود) و هفت دریای دیگری را بعد از آن به عنوان کمک به آن افزوه شود (انسان و ملائکه و جن کاتب شوند و کلمات الهی را تحریرکنند اینها همه پایان می یابند اما) سخنان پروردگار، پایان نمی یابد».

مقصود از «كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ» کلمات شرعی و قدری الله تعالی است، کلمات شرعی الله تعالی عبارت ازهمان چیزی است که به سوی پیغمبرانش وحی کرده است و کلمات قدری اش، همان کلماتی است که خلق و آفرینش بدان صورت می گیرد .

واین آیه بر صفت کلام الهی دلالت دارد .

و مقصود از ﴿سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ﴾ تحدید نیست بلکه تکثیر مقصود است، زیرا دریا ها اگرچه بسیار هم باشند، باز هم متناهی اند، اما کلمات پروردگار هیچ حدود و نهایت ندارد.

مطلب پنجم: حقانیت رسول و اهمیت توحید، ومنع از شرک

بعد ازآنکه وسعت علم الله تعالی و بی نهایت بودن کلمات اورا بیان کرد، حالا سوی این امر اشاره می کند که پیغمبر برای آن ارسال نشده است که حوادثی را که در عصور گذشته واقع شده است، بیان دارد و نه از مقتضی رسالت اینست که علم پیغمبر، فرا گیر و محیط به هر چیزی باشد، و هر سؤالی را پاسخ گوید، بلکه تنها وظیفهٔ او تبلیغ توحید و شریعت است که از سوی الله تعالی برایش وحی می شود، لذا الله به پیغمبرش چنین تلقین می کند: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ﴾ «بگو: من فقط همانند شما بشری هستم، (و فرق من

با شما اینست که من پیغمبرم و) به سویم وحی می شود که معبود شما، معبود یگانه است»، پس دعوت به سوی توحید در سرخط دعوت او قرار دارد.

- باز بعد از بیان اهمیت توحید، اهمیت عمل صالح و شرط آن را بیان می کند: ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا ﴿١١٠﴾﴾ «پس هر کسی ملاقات پروردگارش را امید داشته باشد، باید عمل شایسته انجام دهد و درعبادت پرودگارش هیچ کسی را شریک نسازد»، یعنی در اعمالی که انجام می دهد، هیچ نوع شرکی را مرتکب نشود، نه شرک جلی را و نه شرک خفی را که ریا کاری است، دلیل اینکه ریا کاری شرک أصغر است، حدیثی است که از محمود بن لبید رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ. قَالُوا: وَمَا الشِّرْكُ الأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جُزِىَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً ؟»

«از همه بیشتر بر شما از شرک اصغر می ترسم . صحابه گفتند: یا رسول الله ! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری (شرک اصغر است)، الله عز وجل روز قیامت – هنگامی که مردم در برابر اعمال نیک شان پاداش داده شوند - برای ریا کاران می گوید: نزد کسانی بروید که در دنیا (اعمال خود را) به آنها نشان می دادید، پس ببنید آیا نزد آنان کدام پاداشی می یابید؟». (۱)

و در سنن ترمذی روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِذَا جَمَعَ اللَّهُ النَّاسَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ، نَادَى مُنَادٍ: مَنْ كَانَ أَشْرَكَ فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لِلَّهِ أَحَدًا، فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ» (۲)

« هنگامی که الله مردم را روز قیامت – روزی که درآن شکی نیست – گرد هم می آورد، منادی فریاد می کند: هرکس در عملی که برای الله انجام داده کسی دیگر را شریک قرار داده باشد، پس باید ثواب عملش را از غیر الله طلب کند، زیرا الله تعالی بی نیاز ترین ذات از شرک است».

۱- مسند أحمد – تحقیق شیخ أرناووط – حدیث: ۲۳۶۸۶، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح جامع الصغیر، حدیث: ۱۵۵۵ .

۲- سنن ترمذی، أبواب التفسیر، باب و من سورة الکهف، حدیث: ۳۴۴۸، این حدیث در مرتبهٔ حسن قرار دارد، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۴۸۲ .

و هر نوع شرک، چه جلی باشد و چه خفی، عمل را باطل می سازد، البته با این فرق که شرک خفی تنها همان عملی را باطل می کند که درآن این نوع شرک صورت گرفته است، اما شرک جلی همه اعمال انسان را باطل می سازد، پس این آیه هردو نوع شرک را نفی می کند.

و این آیه برای قبولیت عمل دوچیز را شرط قرار داده است:

۱- اینکه عمل، مطابق شرع باشد . ۲- اینکه در آن اخلاص باشد، پس ثمرهٔ چنین عمل این است که پروردگار هنگام ملاقات برایش ثواب کافی خواهد داد.

فوائد:

درآخرسوره سه آیه ذکر کرده است که هریک به رؤیت الله سبحانه دلالت می کند:

اول: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ﴾ (۱۰۵) «این جماعه آنانی اند که به آیت های پرودگارشان و به ملاقات او کافراند».

دوم: ﴿كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا ١٠٧﴾ «ایشان را باغ های بهشت منزلگاه پذیرائی است».

این بشارت در برابر تخویف کافران است که آنها از رؤیت الله انکار نمودند، پس ازآن محروم گردیدند، اما مؤمنان به سبب عقیده و اعمال صالحهٔ که دارند، به رؤیت الله مشرف خواهند شد .

سوم: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ «پس هر کسی ملاقات پروردگارش را امید داشته باشد، باید عمل شایسته انجام دهد و درعبادت پرودگارش هیچ کسی را شریک نسازد»، و به این طریق، رویت پروردگار برایش میسر خواهد شد.

این سوره به اعلان توحید و انکار از شرک آغاز گردید و به اثبات توحید و منع از شرک، پایان یافت .

و لله الحمد و المنة

پایان تفسیر سورهٔ کهف

سبحن الله رب العالمین، والصلاة و السلام علی رسوله سید المرسلین

و علی آله و جمیع أصحابه الطیبین.

تفسیر

سورهٔ مریم

این سوره مکی است، و بعد از سورهٔ فاطر نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۴) و در ترتیب مصحف (۱۹)، و عدد آیاتش (۹۸) آیه است.

این سوره به سورهٔ مریم - علیها السلام - بدان سبب نامیده شده است که درآن قصهٔ حاملگی مریم - علیها السلام - به عیسی علیه السلام و مشکلاتی که او از سوی قومش بدان مواجه شد، بیان شده است.

این سوره به نام سورهٔ «مواهب» نیز یاد می شود، چرا که درین سوره بیان نعمت هائی است که الله سبحانه بر پیغمبران خویش ارزانی داشته است که عبارت از اولاد های پاک و عمل صالح و علم نافع است .

آغاز این سوره به قصهٔ زکریا علیه السلام و دعای او آغاز شده است و درین سوره علاوه بر قصهٔ مریم و عیسی - علیهما السلام - از آدم و ابراهیم و اسمعیل و موسی و ادریس - علیهم السلام - و اعمال صالحهٔ آنها و همچنان قصهٔ بنی اسرائیل نیز تذکر رفته است، بعد ازآن از حال کسانی که گرفتار تقصیر در عبادت الهی شده اند بحث می کند، چنانچه می فرماید:
﴿ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ ﴾ «پس از ایشان افراد ناخلفی جای گزین (آنها) شدند که نماز را ضایع ساختند و خواهشات نفس را پیروی نمودند».

سپس ازین جمله تائبین را مستثنی قرار داده، در آیهٔ (۶۰-۶۳) جنت را برای ایشان وعده می دهد، و درآیهٔ (۶۶-۷۲) شبهات منکرین معاد و انجام بد آنها را ذکر می کند .

مناسبات این سوره به سورهٔ کهف ازینقرار است:

۱- سورهٔ کهف را به بیان توحید و منع از شرک، پایان بخشید، حالا در سورهٔ مریم این موضوع را دنبال می کند که دعوت به سوی توحید و منع از شرک طریقهٔ أنبیاء علیهم السلام است .

۲- در سورهٔ کهف چندین قصهٔ شگفت انگیز، مانند قصهٔ اصحاب کهف و قصهٔ موسی ﷺ همراه خضر و قصهٔ ذوالقرنین را ذکر کرد، پس در سورهٔ مریم نیز دو قصهٔ شگفت انگیز دیگر را تذکر می دهد:

اول: ولادت یحیی ﷺ از یک مرد کهن سال و زن نازا.

دوم: ولادت عیسی از مریم - علیها السلام - بدون آمیزش کدام مردی با وی.

محتوای سورهٔ مریم:

این سوره نظر به موضوعات محوری اش به دو بخش تقسیم می گردد:

- بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۶۵) خلاصهٔ این بخش دو چیز است: یکی بیان عجز بنده های مقرب الهی چه انسانها باشند و چه فرشتگان، دوم: دستور به عبادت پروردگار است؛ و این بخش مشتمل بر قصه های بندگان مقرب الهی است که فشرده اش چنین است: دعای زکریا و اجابت دعای او به ولادت یحیی و نبوتش، داستان شگفت انگیز مریم و فرزندش عیسی - علیهما السلام - قصهٔ ابراهیم علیه السلام و اسحاق و یعقوب، قصهٔ موسی و هارون علیهما السلام، بیان أوصاف اسماعیل علیه السلام، بیان اوصاف إدریس علیه السلام، و بیان حالت ناخلفان و توبه کنندگان مومن نیکو کار، و همچنان بیان حال فرشتگان است.

- بخش دوم: از آیهٔ (۶۶-۹۸)، فشردهٔ مطالب این بخش اثبات قیامت و معاد، و بیان انجام نیک مؤمنان و کافران، و تنزیه الله سبحانه از هرگونه فرزند و شریک است.

و مطالب بارز این بخش: اثبات معاد و دخول کافران به دوزخ و نجات مومنان ازآن، ذکر معارضهٔ منکرین قیامت و پاسخ به ایشان و بشارت برای مومنان، تسلی برای رسول الله صلی الله علیه وسلم، بیان انجام مشرکان و مؤمنان درآخرت، تقبیح کسی که به الله نسبت فرزند می کند، حکمت انزال قرآن به زبان عربی، و تهدید برای مجرمان.

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ (۶۵).

درین آیات، حکایت قصه های واقعی بندگان مقرب الهی است:

قصهٔ اول: (از آیهٔ ۱- ۱۵)

دعای زکریا عليه‌السلام و اجابت آن به بشارت به ولادت یحیی عليه‌السلام و نبوتش

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿كٓهيعٓصٓ ﴿١﴾ ذِكۡرُ رَحۡمَتِ رَبِّكَ عَبۡدَهُۥ زَكَرِيَّآ ﴿٢﴾ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ
إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا ﴿٤﴾ وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ
مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ﴿٥﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ وَٱجۡعَلۡهُ
رَبِّ رَضِيّٗا ﴿٦﴾ يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسۡمُهُۥ يَحۡيَىٰ لَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ مِن قَبۡلُ سَمِيّٗا ﴿٧﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ
يَكُونُ لِي غُلَٰمٞ وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا وَقَدۡ بَلَغۡتُ مِنَ ٱلۡكِبَرِ عِتِيّٗا ﴿٨﴾ قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ
هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٞ وَقَدۡ خَلَقۡتُكَ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ تَكُ شَيۡـٔٗا ﴿٩﴾ قَالَ رَبِّ ٱجۡعَل لِّيٓ ءَايَةٗۚ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا
تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٖ سَوِيّٗا ﴿١٠﴾ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنَ ٱلۡمِحۡرَابِ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ
وَعَشِيّٗا ﴿١١﴾ يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ﴿١٢﴾ وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ وَكَانَ تَقِيّٗا
﴿١٣﴾ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَيۡهِ وَلَمۡ يَكُن جَبَّارًا عَصِيّٗا ﴿١٤﴾ وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا ﴿١٥﴾﴾

ترجمه:

۱- کهیعص (از حروف مقطعات است و معنی آن را الله عز و جل بهتر می داند) .

۲- این سوره یادی از رحمت پروردگارت، نسبت به بندهٔ خود زکریا است .

۳- هنگامی که (درخلوتگاه عبادت) پروردگارش را پنهان ندا کرد.

۴- گفت: پروردگارا ! استخوانهای بدنم سست و سرم از پیری شعله ور شده است و پروردگارا ! در دعاهایی که (درگذشته) از تو کرده ام، محروم نبودم .

۵- و من از خویشاوندانم بعد از خودم بیمناکم (که امور دین را به مردم نمی رسانند) و همسرم زن نازا است، پس برایم از نزد خودت وارثی عطا کن (جای نشین من شود).

۶- و (علم دین و نبوت را) از من و از آل یعقوب به میراث ببرد، و ای پروردگارم ! او را (نزد خود و نزد مخلوقت) پسندیده گردان .

۷-(و به وسیلهٔ فرشته به او گفتیم) ای زکریا یقینا تو را به پسری کـه نـام او یحیـی اسـت، نوید می دهیم و پیش ازو کسی را همنام او نگردانده ایم .

۸- گفت: ای پروردگارم ! چگونه برای من پسری خواهد بود در حالیکه همسر من نـازا اسـت ومن هم (از نظر سن و سال) به غایت پیری رسیدم .

۹-(فرشته) گفت: مطلب همین گونه است (که گفتیم)، پروردگارت گفت: ایـن کـار بـر مـن آسان است و پیش ازین (نیز) تو را آفریدم که هیچ چیزی نبودی .

۱۰-(زکریا) گفت: پروردگارا ! برایم نشانه ای بگردان، گفت: نشانهٔ تو این اسـت کـه تـا سـه شبانه (و روز) با مردم سخن گفته نمی توانی در حالیکه سالم و تندرست می باشی .

۱۱- پس (ازین بشارت) از عبادتگاه بیرون شده نزد قومش آمد، پس به سـوی ایشـان اشـاره کرد که صبح و شام به تسبیح و تقدیس او بپردازید.

۱۲-(هنگامی که یحیی تولد شد و بزرگ شد، به او گفتیم) ای یحیی ! احکام کتاب (تـورات) را با استواری بگیر و او را در حال کودکی دانش و فهم کتاب دادیم .

۱۳- و او را از نزد خود، عطوفت و پاک نفسی عطا کردیم و او پرهیزگار بود .

۱۴- و به پدر و مادرش نیکو کار بود و سرکش و گنهگار نبود.

۱۵- سلامتی و امان بود بر وی روز تولدش و روزی که می میرد و روزی که زنده بـر انگیختـه می شود .

تفسیر:

درین آیات از مطالب آتی بحث می شود:

۱- دعای زکریا ﷺ برای طلب فرزند صالح، ۲- بیان کیفیت دعای زکریا ﷺ،

۳- اجابت دعای زکریا ﷺ، ۴- بیان اوصاف یحی علیه السلام.

۱- دعای زکریا علیه السلام برای طلب فرزند صالح

پیش ازآنکه الله سبحانه دعای زکریا ﷺ را ذکر کند، نخست از رحمت و احسانش بـر وی تذکر داده مـی فرمایـد: ﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُۥ زَكَرِيَّآ ۝٢﴾ «ایـن سـوره یـادی از رحمـت پرودگارت، نسبت به بندهٔ خود زکریا است».

زکریا ﷺ از جملهٔ پیغمبران بنی اسرائیل و شوهر خالهٔ مریم - علیها السلام - بـود و در ضمن اسفار تورات کتاب ندارد.

در صحیح مسلم روایت است که پیغمبراسلام ﷺ فرمودند: «زکریا - علیه السلام - نجار بود» یعنی از کار دستش نان می خورد.

اما زکریای که در ضمن رسائل تورات، کتاب دارد، او زکریا بن برخیا است که در قرن ششم قبل از میلاد زندگی می کرد.

در قرآن کریم در هرجایی که زکریا ذکر شده است، همین زکریای پدر یحیی - علیهما السلام - مراد است و قصۀ دعای زکریا علیه السلام غیر ازین سوره، در سورۀ آل عمران آیۀ (۳۷-۴۱) درسورۀ أنبیا آیۀ (۸۹) نیز ذکر شده است.

- سپس دعای زکریا علیه السلام را یاد آور می شود: ﴿إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا ۝٣﴾ «هنگامی که (درخلوتگاه عبادت) پروردگارش را پنهان ندا کرد».

اگرچه نزد الله دعای پنهان و آشکار برابر است، اما دعای پنهان، مشتمل بر اخلاص و به اجابت نزدیکتر و نزد الله تعالی مقبول تر است، چنانچه درسورۀ اعراف درآیۀ (۵۵) می گوید: ﴿ٱدْعُوا۟ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ﴾ «پروردگار خویش را به زاری و پنهان دعا کنید، شکی نیست که او متجاوزین (در دعا) را دوست نمی دارد».

متجاوزین در دعا کسانی اند که به آواز بسیار بلند دعا می کنند، یا چیزی را درخواست می کنند که شایستۀ شأن آنها نیست، یا در اصل دعا زیادت می کنند، یا در غیر محل دعا می کنند، و یا در کیفیت آن زیادت می کنند، و همچنان التزام دعاء بعد از فرض و سنت به هیئت اجتماعی، نیز اعتداء در دعا است، و دعا با چنین هیئت و کیفیت از رسول الله ﷺ و از صحابۀ کرام رضوان الله علیهم أجمعین و تابعین و ائمۀ کرام ثابت نیست.

۲- بیان کیفیت دعای زکریا علیه السلام

زکریا علیه السلام پیش از دعایش چهار امری را ذکر می کند که از اسباب اجابت دعا به شمار می روند:

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّى وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّى﴾ «گفت: پروردگارا! استخوان های بدنم سست شده است»، یعنی ضعف و ناتوانی تمام بدنم را فرا گرفته است.

۲- ﴿وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا﴾ «و سرم از پیری شعله ور شده است»، یعنی موی سرم کاملا سفید شده است، و مقصود زکریا علیه السلام از ذکر این دوجمله جلب رحمت الهی است.

۳- ﴿وَلَمۡ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيّٗا ٤﴾ «و پروردگارا! در دعاهایی که (درگذشته) از تو کرده ام، محروم نبودم»، بلکه همه دعاهایم از سوی تو پذیرفته شده است، پس امیدوارم که این درخواست مرا نیز اجابت کنی.

۴- ﴿وَإِنِّي خِفۡتُ ٱلۡمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمۡرَأَتِي عَاقِرٗا﴾ «و من از خویشاوندانم بعد از خود بیمناکم (که امور دین را به مردم نمی رسانند) و همسرم زن نازا است»، پس اگر من بمیرم برای دین و علم خود وارثی ندارم.

- بعد از ذکر این چهار مقدمه، مطلب و درخواست خود را بیان می کند: ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَ﴾ «پس برایم از نزد خودت وارثی عطا کن (جای نشین من شود) و (علم دین و نبوت را) از من و از آل یعقوب به ارث ببرد».

اینجا مراد از میراث طوری که در ترجمه اشاره شد، میراث علم و نبوت است و بنا بر چند دلیل نمی توان آنرا به میراث مال حمل کرد:

یکی اینکه مقام و منزلت پیغمبر بلندتر ازآنست که تا این حد به مال دلبستگی داشته باشد که بکوشد مال وی بعد از وفاتش به عصبه اش نماند و تنها به خاطر مال از پروردگارش فرزند طلب کند تا وارث مالش گردد.

دوم: اینکه ثروت مند بودن زکریا ﷺ در هیچ جای ذکر نشده است، بلکه او نجاری پیشه می کرد، و از همان طریق امرار معاش می کرد و چنین شخص نمی تواند مال و ثروت جمع آوری کند، به خصوص پیغمبران - علیهم الصلاة و السلام - که هیچ نوع دلبستگی به دنیا نداشتند.

سوم: اینکه از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمودند: «إِنَّا مَعْشَرَ الأَنْبِيَاءِ لاَ نُورَثُ» از ما جماعۀ أنبیاء میراث برده نمی شود. (۱) و همچنان در صحیحین روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» ما میراث برده نمی شویم، آنچه را از خود به جا بگذاریم، صدقه است.(۲)

۱- مسند احمد - تحقیق شیخ أرناووط - حدیث: ۹۹۷۳، و شیخ ارناووط گفته است: سند این حدیث بر شرط شیخین صحیح است.

۲- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، حدیث: ۳۰۹۳، و صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفئ، حدیث: ۴۶۷۶.

پس ثابت شد که مقصود از « یَرِثُنِی» میراث علم و نبوت است، و به همین سبب بعد از« یَرِثُنِی»، ﴿وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ﴾ فرمود، و شکی نیست چیزی که از آل یعقوب به میراث برده می شد، همان نبوت و دین بود نه مال و سرمایه، و همچنان الله تعالی در سورهٔ نمل، آیهٔ (۱۴) فرموده است: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ یعنی نبوت را از وی به میراث برد، چون اگر به ارث بردن مال، مقصود می بود، سلیمان عليه السلام را به صورت خاص ذکر نمی کرد و نه درآن کدام فائده ای بود، زیرا در همه شرائع آسمانی ثابت است که فرزند از پدر و مادرش میراث می برد، پس اگر وراثت مخصوص، مراد نمی بود، از میراث بردن سلیمان از داود - علیهما السلام - خبر نمی داد .

و غوغائی را که روافض به راه انداخته اند که گویا ابوبکر صدیق و عمر فاروق - رضی الله عنهما - میراث فاطمه رضی الله عنها - از پیغمبر ﷺ غصب نمودند، هدفی جز تنقیص و اهانت به مقام صحابهٔ کرام و خلفای راشیدین ندارند، وگرنه اگر قضیه طوری باشد که روافض ادعا می کنند، پس هنگامی که علی رضي الله عنه به مقام خلافت رسید، چرا حق فاطمه رضی الله عنها از میراث را تصاحب نکرد، درحالیکه هیچ مانعی هم در برابرش وجود نداشت .

آری شکی نیست که بعد از وفات پیغمبر ﷺ، فاطمه رضی الله عنها چون از حکم مذکور آگاه نبود، نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و مطالبهٔ زمین های فدک و خیبر و را کرد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جوابش همین حدیث را خواند: «لاَ نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» به همین اساس فاطمه رضی الله عنها نا راحت شد و به خانه اش برگشت .

علاوه برآن، اگر مقصود ابوبکر - رضی الله عنه - و همچنین خلفای بعدی، غصب آن زمین ها می بود، باید آن را جزء از سرمایهٔ خود قرار می دادند، ولی چنین نکردند بلکه عواید این زمین ها در طول خلافت خلفای راشدین، در مصارف و حوائج مسلمانان به مصرف می رسید .

- سپس قبل ازینکه آن جای نشین به وجود آید، زکریا عليه السلام در حقش دعای خیر می کند: ﴿وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۝٦﴾ «و ای پروردگارم ! او را (نزد خود و نزد مخلوقت) پسندیده گردان» همه افعال و اخلاق او را مورد پسند خلق و رضای خالق بگردان، او را هم تو دوست بداری و هم مردم .

این مطالبهٔ فرزند را زکریا ﷺ هنگامی کرد که میوه های تازه را در غیر موسمش نزد، مریم علیها السلام دید، چنانچه در سورهٔ آل عمران الله تعالی می فرماید: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾﴾ «هر باری که زکریا به عبادتگاه مریم داخل می شد، نزد او روزی می یافت، (پس به او) گفت: ای مریم ! این روزی نزد تو از کجا آمده است؟ (مریم) گفت: آن از نزد الله است، یقینا الله هرکس را بخواهد روزی بی حساب می دهد، آنگاه زکریا از پروردگارش درخواست نموده گفت: ای پروردگارم برایم از نزد خود، فرزند پاکیزه عطا کن، شکی نیست که تو اجابت کنندهٔ دعا هستی».

و در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۸۹) الله تعالی می فرماید: ﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ «و بیاد آورد قصهٔ زکریا را هنگامی که پرودرگارش را فریاد کرد، ای پروردگارم مرا تنها مگذار، و تو بهترین وارثانی».

۳- اجابت دعای زکریا ﷺ

- پس الله سبحانه زکریا ﷺ را مورد رحمت خود قرار داد و دعایش را اجابت نموده به وسیلهٔ فرشته برایش چنین بشارت داد: ﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾﴾ «ای زکریا یقینا تو را به پسری که نام او یحیی است، نوید می دهیم و پیش از و کسی را همنام او نگردانده ایم».

الله سبحانه نام گذاری یحیی را به پدرش محول نکرد، بلکه او را خودش نام گذاری کرد و این امر بر شرف و مرتبهٔ عالی و مقام پرافتخار یحیی ﷺ دلالت دارد.

- اما این بشارت، تعجب زکریا - علیه السلام - را برانگیخت لذا او چنین سؤال کرد: ﴿قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾﴾ «گفت: ای پروردگارم ! چگونه برای من پسری خواهد بود، در حالیکه همسر من نازا است ومن هم (از نظر سن و سال) به غایت پیری رسیدم».[1]

۱- «عِتِيًّا» «یعنی از پیری استخوان هایش خشکیده و ضعیف شده است»، مصدر «عَتَا العُودُ» - چوب خشکید - و «عِتِيّ» بر وزن «فعول» است، اصلش «عُتُوْوٌ» بود، و مقتضای قیاس اینست که حرف «واو» درینجا باید تبدیل نمی شد، چرا که بعد از ضمه واقع است، ولی عرب وجود دو حرف مضموم را که بعد =

- در سورۀ آل عمران آیۀ (۴۰) می گوید: ﴿قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۝٤٠﴾ « گفت: پروردگارا ! چگونه مرا فرزندی می باشد، در حالیکه مرا پیری رسیده است و همسرم نازا است » یعنی عقیم است .

پس الله سبحانه به وسیلۀ ملائکه ازتعجب زکریا عليه السلام جواب داد: ﴿قَالَ كَذَٰلِكَ﴾ «گفت: سخن همین گونه است» که تو به غایت پیری و ناتوانی رسیده ای و همسرت زن نا زا است .

- سپس علت این آفرینش را خود بیان می کند: ﴿قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ﴾ «پروردگارت گفت: این کار بر من آسان است»، چرا که هر چیزی را که الله اراده کند، بدون وقفه به وجود می آید، پس کسی که به خلق ذات و صفات بنده قادر باشد، حتما او به تبدیل صفات وی قادر است، لذا او در همین مرد پیر و ناتوان، قدرت جماع را پیدا می کند و از طرف دیگر رحم آن زن نا زا را برای بارگیری و حمل آماده می سازد .

چنانکه درسورۀ أنبياء آیۀ (۹۰) می گوید: ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾ «پس دعای او را اجابت کردیم و یحیی را برایش بخشش نمودیم و همسرش را برایش آمادۀ (بارگیری) ساختیم».

- و برای اینکه تعجب زکریا عليه السلام را کاملا دور ساخته باشد، می فرماید: ﴿وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ۝٩﴾ «و پیش ازین (نیز) تو را آفریدم که هیچ چیزی نبودی»، لذا نباید تو تعجب کنی، چرا که الله تعالی در شما تنها صفت و صلاحیت فرزند آوردن را پیدا می کند و این کار نسبت به خلقت خلق جدید، آسانتر است.

همچنین در همین سوره، آیۀ (۶۷) در جواب منکرین معاد می گوید: ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ۝٦٧﴾ «آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش ازین آفریدیم، درحالیکه هیچ چیزی نبود»، و نیز در سورۀ دهر آیۀ (۱) می گوید: ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى

= ازآن دو حرف واو باشد، ثقیل می دانند، علاوه برآن، حرف «واو» خودش نیز به منزلۀ دو ضمه است، لذا برای نجات از چنین ثقالت، حرکت عین کلمه را به کسره بدل کردند، بعد ازآن «واو» اول را به سبب وقوعش بعد از کسره به یا بدل کردند، و بعد ازآن چون حرف یا و حرف «واو» در یک کلمه در طرف واقع شد، لذا حرف واو را به یا تبدیل کردند، و یاء را به یا أدغام کردند، «عُتِيٌّ» شد، و همین کلمه به همین وزن به معنی طغیان نیز می آید، چنانکه در آیه (۶۹) همین سوره آمده است .

الْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا ﴿١﴾ «بر انسان زمانی گذشته است که چیزی قابل ذکر (و دارای نام و نشان) نبود».

- باز الله سبحانه مطالبهٔ دیگر زکریا را حکایت می کند: ﴿قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّىٓ ءَايَةً﴾ «(زکریا) گفت: پروردگارا ! برایم نشانه ای بگردان»، تا به وسیلهٔ آن دریابم که همسرم حامله شده است و قلبم آرام گیرد.

- الله سبحانه برایش چنین نشانه تعیین کرد: ﴿قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾﴾ «گفت: نشانهٔ تو این است که تا سه شبانه (و روز) با مردم سخن گفته نمی توانی در حالیکه سالم و تندرست می باشی»، یعنی قدرت سخن گفتن از تو سلب می شود .

درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۴۱) می گوید: ﴿قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّىٓ ءَايَةً قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا﴾ «زکریا گفت: پروردگارا ! برایم نشانهٔ بگردان، (الله) گفت: نشانهٔ تو این است که تا سه شبانه (و روز) با مردم جز به اشاره سخن گفته نمی توانی».

درین سوره سه شب و در سورهٔ آل عمران سه روز ذکر شد، اشاره به اینست که مدت مذکور سه شبانه روز بود . [1]

- بعد ازین ماجرا علمکرد زکریا عليه السلام را یاد آور می شود: ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ مِنَ ٱلْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا۟ بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾﴾ «پس (ازین بشارت) از عبادتگاه بیرون شده نزد قومش آمد، پس به سوی ایشان اشاره کرد که صبح و شام به تسبیح و تقدیس او بپردازید».

و در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۴۱) الله تعالی به شخص زکریا عليه السلام دستور داد: ﴿وَٱذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِٱلْعَشِىِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ ﴿٤١﴾﴾ «و پروردگارت را بسیار یاد کن و شام و صبح او را به پاکی ستایش کن».

و اینکه زکریا عليه السلام به سوی قومش اشاره نموده آنها را به تسبیح الله سبحانه، دستور داد، بدان سبب بود که تا آنها گمان نکنند که زکریا عليه السلام از سخن زدن روزه گرفته است، چون درآن زمان، خود داری از سخن زدن نوعی از روزه و از جملهٔ عبادات به شمار می رفت، چنانچه در آیهٔ ۲۶) همین سوره این مطلب بیان شده است.

۱- تفسیر اضواء البیان(۲۱۸/۴) ملاحظه شود . لفظ «سَوِيًّا» می تواند حال از ضمیر مخاطب (یعنی از زکریا) باشد، به معنی سالم و تندرست، و همچنان می تواند حال از «لَيَالٍ» باشد، ودرین صورت تأکید مقصود می باشد، یعنی سه شبانه روز کامل.

فائده: درین قصه چندین آداب مراعات گردیده است:

۱- زکریا عليه السلام دعای پنهان را اختیار نمود چرا که دعای پنهان افضل دعا است.

۲- مستحب در دعا این است که در مقدمهٔ آن اظهار عاجزی باشد، چنانکه زکریا عليه السلام گفت: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي﴾ «گفت: پروردگارا! استخوان هایم کمزور شده است».

۳- دعای زکریا عليه السلام برای مصلحت دینی بوده است.

۴- بهتر است که دعا مشتمل به لفظ «یا ربّ» باشد.

- بعد ازآنکه دعای او به اجابت پیوست و یحیی تولد شد و به سنّ و سالی که او خطاب را می فهمید رسید، الله تعالی یحیی عليه السلام را مخاطب قرار داده برایش گفت: ﴿يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖ﴾ «ای یحیی احکام کتاب (تورات) را با استواری بگیر»، به این معنا که الفاظش را یاد و معانیش را به صورت درست فهمیده و اوامر و نواهی آن را را دستور العمل خود قرار ده و حلالش را حلال و حرامش را حرام قرار ده و آداب و مواعظش را مراعات کن! پس او این توصیه را به جا آورد تورات را حفظ نمود و به فهم ثاقب خود معنای آن را فهمید و به مقتضای آن عمل کرد.

۴- بیان اوصاف یحیی - علیه السلام -

وصف اول: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ١٢﴾ «و او را در حال کودکی دانش و فهم کتاب دادیم»، «الحُکم» به معنی حکمت، علم و عمل به احکام تورات و عقل و دانش و آداب و خدمت و فراست صادق است، به این اساس یحیی عليه السلام در کودکی، احکام الله تعالی را می دانست و به آن عمل می کرد و از حکمت و عقل و دانش عالی برخوردار بود.

وصف دوم: ﴿وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا﴾ «و او را از نزد خود، عطوفت عطا کردیم». «حَنَانًا» عطوفت و شفقت، و مهربانی.

وصف سوم: ﴿وَزَكَوٰةٗ﴾ «و (ما از نزد خود به او) طهارت نفس وپاکی عطا کردیم»، لذا دلش صیقل و عقلش روشن بود، و از هر نوع اخلاق ردی و پست، پاک و به اخلاق عالی و صفات خجسته آراسته بود.

وصف چهارم: ﴿وَكَانَ تَقِيّٗا ١٣﴾ «و او پرهیزگار بود» نه گناه می کرد و نه ارادهٔ گناه داشت، چنانچه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۳۹) راجع به این هردو وصف او می فرماید: ﴿أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحۡيَىٰ مُصَدِّقَۢا بِكَلِمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدٗا وَحَصُورٗا وَنَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ «الله تو را به یحیی مژده می

دهد که او باور دارندۀ سخن الله و سَرور (در امر دین و دنیا) و بسیار پاکدامن و پیغمبر، و از جملۀ نیکان است».

وصف پنجم: ﴿وَبَرًّا بِوَٰلِدَيۡهِ﴾ «و به پدر و مادرش نیکو کار بود»، درینجا الله تعالی در جملۀ صفات یحییٰ علیه السلام نیکی به والدین را در ردیف تقوی ذکر نموده و به همین ترتیب در چندین موضع دیگر در قرآن نیز، حقوق والدین را، در ردیف عبادت خود ذکر کرده است، سورۀ بقره آیۀ (۸۳) سورۀ نساء آیۀ (۳۶) سورۀ إسراء آیۀ (۲۳) سورۀ لقمان آیۀ (۱۴) ملاحظه شود.

وصف ششم: ﴿وَلَمۡ يَكُن جَبَّارًا﴾ «و سرکش نبود».

وصف هفتم: ﴿عَصِيّٗا ١٤﴾ «مخالف فرمان پروردگار نبود».

وصف هشتم: در پاداش این خصلت های نیک او می گوید: ﴿وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا ١٥﴾ «و سلامتی و امان باد بر وی روز تولدش و روزی که می میرد و روزی که زنده بر انگیخته می شود»؛ سلام روز ولادت، اخبار از سلامتی او از لمس شیطان است، و سلام روز مرگ، اشاره به سلامتی او از عذاب قبر است، و سلام روز بعثت، إخبار از سلامتی او از عذاب قیامت است؛ درین صورت مراد از سلام، سلامتی است.

ابن عطیه گفته است: مراد از «سلام» تحیۀ متعارف از جانب الله است، پس درین صورت این آیه برای یحییٰ علیه السلام تشریف عظیمی به شمار می رود.

بهر تقدیر درین هر سه منازل وحشتناک الله تعالی یحییٰ علیه السلام را به امن و امان و تحیه و سلامتی همه جانبه خوش خبری داده است.

ابن عطیه – رحمه الله – که از ائمۀ محدثین است، می گوید:

«أَوحَشُ مَا يَكُونُ الْخَلقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: يَومَ يُولَدُ، فَيَرَى نَفسَهُ خَارِجًا مِمَّا كَانَ فِيهِ، وَيَومَ يَمُوتُ فَيَرَى قَومًا لَمْ يَكُن عَايَنَهُم، وَيَومَ يُبْعَثُ، فَيَرَى نَفسَهُ فِي مَحْشَرٍ عَظِيمٍ. قَالَ: فَأَكرَمَ اللهُ فِيهَا يَحيَى بْنِ زَكَرِيَّا فَخَصَّهُ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِ»

مخلوق در سه حالت سخت گرفتار وحشت می باشد: یکی روزی که زاده می شود، چرا که خود را بیرون از مکانی می یابد که درآن زندگی می کرد، دوم: روزی که می میرد، پس درین حالت گروهی را می بیند که آنها را (پیش) ندیده بود، سوم: روزی که دو باره

برانگیخته می شود، پس خود را دریک مجمع بسیار بزرگ می یابد و درین هر سه مقام، الله تعالی یحیی ﷷ را اکرام نموده به طور مشخص بر وی سلام گفته است. (۱)

❁❁❁

قصۀ دوم: (از آیۀ ۱۶-۴۰) **داستان شگفت انگیز مریم و عیسی - علیهما السلام -**

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا
فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾ قَالَ
إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾ قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ
أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾ قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا
مَقْضِيًّا ﴿٢١﴾ ۞ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ
يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا ﴿٢٣﴾ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا
﴿٢٤﴾ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ
الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢٦﴾ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ
قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا
﴿٢٨﴾ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ
وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾ وَبَرًّا
بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾
ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ
أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ
مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي

۱- تفسیر طبری: ۸/ ۳۱۸.

ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٣٨﴾ وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ
وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ ﴿٤٠﴾

ترجمه:

۱۶- و (برای قومت) در قرآن قصهٔ مریم را ذکر کن، هنگامی که از خانواده اش در ناحیهٔ شرقی (بیت المقدس، به غرض عبادت) کناره گرفت .

۱۷- پس در میان خود و ایشان پرده ای قرار داد، پس ما (جبریل) فرشتهٔ خویش را به سوی او فرستادیم، پس به صورت آدمی کامل برایش آشکار گردید .

۱۸- (مریم) گفت: من به الله مهربان از تو پناه می گیرم، اگر پرهیزگار باشی .

۱۹- (جبرئیل) گفت: (مترس) من فقط فرستادهٔ پروردگار تو ام، آمده ام تا برای تو طفل پاکیزه ای عطا کنم .

۲۰- گفت: چگونه برایم طفلی می باشد در حالیکه هیچ آدمی به من نزدیکی نکرده است و نه من بدکار بودم .

۲۱- گفت: سخن همچنین است (که تو بیان داشتی، ولی) پروردگارت گفت: این کار بر من آسان است و (می خواهم) تا او را برای مردمان نشانه و از جانب خود رحمتی قرار دهم و این کار انجام یافته (و فیصله شده) است .

۲۲- پس او به عیسی بار دار گردید و با جنین خود در مکانی دور دستی کناره گرفت .

۲۳- پس درد زایمان او را به سوی تنهٔ درخت خرما آورد (و آنگاه از فرط اندوه) گفت: ای کاش پیش ازین مرده بودم و از خاطره ها فراموش می گردیدم .

۲۴- پس (جبریل) از جانب پائین او، وی را صدا زد که اندوه گین مشو، پروردگارت پایین تر از تو جوی آبی پدید آورده است.

۲۵- تنهٔ درخت خرما را به سوی خود بجنبان، بر تو خرمای تازهٔ فرو می افگند.

۲۶- پس (ازین خرما) بخور و (از آن آب گوارا) بنوش و (به دیدار عیسی) چشمت را روشن دار، هرگاه از آدمیان کسی را ببینی، بگو (یعنی به اشاره برایش بفهمان) که من برای رحمن روزه نذر کرده ام، پس امروز با هیچ آدمی هرگز سخن نخواهم گفت .

۲۷- پس عیسی را در آغوش برداشته پیش قومش آورد، آنان گفتند: ای مریم ! قطعا تو کار بسیار زشتی را انجام داده ای .

۲۸- ای خواهر هارون ! نه پدرت مرد بد و نه مادرت بدکاره بود (پس تو این طفـل را از کجـا آوردی !).

۲۹- پس مریم به سوی طفل اشاره کرد، گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم.

۳۰- عیسی گفت: من بندهٔ الله هستم، مرا کتاب می دهد و مرا پیغمبر می گرداند .

۳۱- و مرا با برکت می گرداند هرکجا که باشم، و تا وقتی که زنده باشم مرا بـه نمـاز و زکـات دستور می دهد .

۳۲- و مرا در حق مادرم نیکوکار می گرداند و مرا سرکش و بدبخت نمی سازد .

۳۳- و سلامتی است بر من روزی که تولد شـدم، و روزی کـه مـی میـرم و روزی کـه زنـده برانگیخته می شوم .

۳۴- این است عیسی پسر مریم، سخن راستی که درآن اختلاف می کردند .

۳۵- الله را نسزد که او فرزندی برگزیند، او پاک است، هرگاه او کاری را بخواهد، برایش مـی گوید: شو، پس می شود .

۳۶- عیسی گفت: شکی نیست که الله پروردگار من و پروردگار شما است پـس او را عبـادت کنید، این راه راست است .

۳۷- پس گروه ها، درمیان خویش (در شأن عیسی) اختلاف کردند، پس وای برحـال کـافران از حضور یافتن در روز بزرگ .

۳۸- چه گوش شنوا و چه چشم بینا پیدا می کنند روزی که به پیش ما می آینـد، ولـی ایـن ستمگاران امروز در گمراهی آشکار اند .

۳۹- (ای پیغمبر) این ظالمان را از روز حسرت بترسان، آنگاه کـه فرمـان (دخـول آنـان بـه دوزخ) صادر می شود، درحالیکه (در دنیا) درغفلت به سـر مـی برنـد و آنـان (تـا فـرا رسیدن آن روز) ایمان نمی آورند .

۴۰- یقینا ما زمین و همه کسانی را بر روی زمین هستند به میراث می بـریم و بـه سـوی مـا بازگردانده می شوند .

تفسـیر:

درین آیات از موضوعات زیر بحث می شود:

۱ـ کناره گیری مریم برای عبادت و نمودار شدن جبرئیل عليه السلام برایش،
۲ـ قصهٔ حاملگی مریم - علیها السلام - و ولادت عیسی عليه السلام،
۳- برگشت مریم با فرزندش و پرسش های انکار آمیز مردم از وی،
۴- بیان اختلاف گروه ها در بارهٔ عیسی عليه السلام.

۱- کناره گیری مریم برای عبادت و نمودار شدن جبرئیل عليه السلام برایش

بعد از بیان قصهٔ عجیب زکریا و یحیی - علیهما السلام - قصهٔ شگفت انگیز حاملگی مریم علیها السلام را به عیسی عليه السلام، و ولادت و سخن گفتن عیسی عليه السلام در دامان مادر، را بیان می کند که این قصه نسبت به قصهٔ زکریا عليه السلام شگفت انگیز تر است.

قابل تذکر است که قصهٔ زکریا عليه السلام و حاملگی مریم و ولادت عیسی عليه السلام در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۳۸-۵۱) و سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۹۰-۹۱) نیز یکجا ذکر شده است، چرا که در میان این دو قصه یک نوع مشابهت وجود دارد.

- می فرماید: ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانٗا شَرۡقِيّٗا ۝١٦﴾ «و (برای قومت) در قرآن قصهٔ مریم را ذکر کن، هنگامی که از خانواده اش در ناحیهٔ شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت». «ٱنتَبَذَتۡ» کناره گرفت.

مریم - علیها السلام دختر عمران، از زنان ناسک و عبادت گزار بنی إسرائیل بود، مادرش او را هنگامی که جنین بود - حسب رواجی که در میان بنی اسرائیل وجود داشت - برای خدمت مسجد بیت المقدس نذر کرده بود، و هنگامی که او دختر ولادت شد، کفالت و سرپرستی اش را زکریا عليه السلام که از جملهٔ انبیای بنی إسرائیل بود، به عهده گرفت، و در دورانی که مریم - علیها السلام - زیر سرپرستی و کفالت زکریا عليه السلام بود، زکریا عليه السلام کرامات زیادی را از وی مشاهده کرد، چنانچه این مطلب در سورهٔ آل عمران نیز بیان شد.

برخی مفسرین گفته اند: کناره گیری مریم در جهت شرقی بیت المقدس، بدان غرض بود که عبادت الله عزوجل را در مکان خلوت و به فراغ خاطر انجام دهد، و درهمانجا عبادتگاه او و عبادتگاه زکریا - علیهما السلام- قرار داشت.

و برخی گفته اند: مریم - علیها السلام- به شرق بیت المقدس به خاطری رفت که برایش عذر ماهواری پیش شده بود، و یا برای غسل کردن رفته بود.

مفسرین این مطلب را نیز بیان کرده اند که قبلهٔ بنی إسرائیل به سوی «بیت الله» بود، و اینکه نصاری شرق بیت المقدس را قبلهٔ خود قرار داده اند، تنها به همین اساس است که مریم – علیها السلام – در شرق بیت المقدس کناره گرفته بود.

-﴿ فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا ﴾ «پس در میان خود و ایشان پرده ای قرار داد»، و خود را از مردم پنهان داشت تا در عبادت او خللی ایجاد نکنند و تا نظر مردم بر وی واقع نشود.

- ﴿ فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ ﴾ «پس ما (جبریل) فرشتهٔ خویش را به سوی او فرستادیم، پس به صورت آدمی کامل برایش آشکار گردید». یعنی جبرئیل عليه السلام به صورت اصلیش ظاهر نشد، بلکه به صورت آدمی ظاهر شد تا با او انس گیرد و سخن گوید و سخن او را بشنود.

- هنگامی که مریم علیها السلام در خلوتکدهٔ خود، آن شخص ناشناس را دید، از وی ترسید و گمان کرد که شاید ارادهٔ بدی داشته باشد، لذا به الله تعالی پناه برد: ﴿ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾ ﴾ « گفت: من به الله مهربان از تو پناه می گیرم، اگر پرهیزگار باشی»، از من دور شو و از خلوتکدهٔ من بیرون شو.

هرگاه جبرئیل علیه السلام احساس کرد که مریم از دیدن او، درهراس افتاده است، اصل قضیه را برایش روشن ساخت: ﴿ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ ﴾ «گفت: (مترس) من فقط فرستادهٔ پروردگار تو ام».

- باز علت آمدنش را واضح ساخت: ﴿ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾ ﴾ « (آمده ام) تا برای تو طفل پاکیزه ای عطا کنم».

پس مریم عليها السلام ازین گفتار جبرئیل عليه السلام، متعجب شد: ﴿ قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾ ﴾ «گفت: چگونه برایم طفلی می باشد در حالیکه هیچ آدمی به من نزدیکی نکرده است و نه من بدکار بودم».

- جبریل عليه السلام برایش چنین جواب ارائه داشت: ﴿ قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ﴾ «گفت: سخن همچنین است (که تو بیان داشتی که واقعا نه کسی با تو آمیزش کرده است و نه تو بدکاره هستی، اما) پروردگارت گفت: این کار بر من آسان است»، و در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۴۲) الله تعالی فرموده است: ﴿ قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾ «(مریم) گفت: چگونه برایم پسری می باشد در حالیکه هیچ آدمی به من نزدیکی نکرده است، (فرشته) گفت: همچنین الله می آفریند آنچه را می خواهد، هنگامی که کاری را فیصله کند، پس برایش می گوید: شو، پس می شود».

- سپس جبرئیل حکمت و غرض خلقت آن طفل را بیان داشت: ﴿وَلِنَجۡعَلَهُۥٓ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِ وَرَحۡمَةٗ مِّنَّاۚ﴾ و (می خواهم) تا او را برای مردمان نشانه و از جانب خود رحمتی قرار دهیم».

برای شخص خودش رحمت می باشد او که از انبیای اولو العزم به شمار می رود و رحمت برای والده اش می باشد که باعث افتخار و ثنای نیک او می گردد و رحمت برای مردمی می باشد که آنها را به سوی دین حق و توحید، دعوت می دهد و آنها به او ایمان می آورند و در نتیجهٔ ایمان آوردن، سعادت دنیا وآخرت را به دست می آورند.

و آیه بودن او برای مردم این بود که الله تعالی او را بدون پدر آفرید .

- سپس گفت: ﴿وَكَانَ أَمۡرٗا مَّقۡضِيّٗا ﴿٢١﴾﴾ «و این کار انجام یافته (و فیصله شده) است» و فیصلهٔ الهی قطعی می باشد که بدل نمی شود، چنانکه در سورهٔ ق می گوید: ﴿مَا يُبَدَّلُ ٱلۡقَوۡلُ لَدَيَّ وَمَآ أَنَا۠ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ﴿٢٩﴾﴾ «گفتار من تبدیل پذیر نیست و من بنده گانم را ستم نمی کنم».

تا اینجا مقدمهٔ قصهٔ حاملگی مریم به عیسی عليه السلام بود .

٢- قصهٔ حاملگی مریم و ولادت عیسی - علیهما السلام -

هنگامی که جبرئیل عليه السلام مریم را از فیصلهٔ الهی درین مورد خبر داد، مریم - علیها السلام - در برابر قضای الهی خود را تسلیم کرد، جبریل امین، از جیب گریبان او دمید، این نفخه داخل رحم او گردید: ﴿فَحَمَلَتۡهُ فَٱنتَبَذَتۡ بِهِۦ مَكَانٗا قَصِيّٗا ﴿٢٢﴾﴾ «پس او به عیسی بار دار گردید و با جنین خود در مکانی دور دستی کناره گرفت».

هنگامی که مریم علیها السلام حامله شد، از ما حول خود احساس خوف و دلتنگی می کرد، چرا که او می دانست مردم سخن او را نخواهند پذیرفت، لذا از مردم کناره گرفت و به مکان دور دستی رفت.

در بارهٔ اینکه حمل مریم به عیسی عليه السلام همان مدت طبیعی یعنی نه ماه و چند روز را پیمود، یا اینکه مدت حملش قصیر و نا چیز بود، درین باره چند قول است:

برخی علماء از حرف «فا» در «فَٱنتَبَذَتۡ» و « فَأَجَآءَهَا» چنین استنباط کرده اند که به مجرد حاملگی وضع حمل صورت گرفته است، چرا که حرف «فا» برای تعقیب می باشد .

البته نظر جمهور مفسرین اینست که حمل عیسیؑ همان مدت طبیعی اش را پیموده است، و حرف «فا» اگر چه برای تعقیب است، اما تعقیب هر چیز به اعتبار همان چیز است، و مثالهای آن در قرآن فراوان است، مثلا الله تعالی می فرماید: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا﴾ مطلب آیه این نیست که نطفه فورا علقه می شود و علقه فورا مضغه می شود، بلکه نطفه برای علقه شدن بعد از پیمودن مدت طبیعی اش که چهل روز است، علقه می شود، و موضوع درینجا نیز از همین قرار است، لذا راجح اینست که مریم علیها السلام مانند دیگر زنان، همان دورهٔ حاملگی طبیعی را پیمود، تا آنکه وقت ولادت فرا رسید .

- ﴿فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ﴿٢٣﴾﴾ «پس درد زایمان او را به سوی تنهٔ درخت خرما آورد، (و آنگاه از فرط اندوه) گفت: ای کاش، پیش ازین مرده بودم و از خاطره ها فراموش می بودم !». «ٱلْمَخَاضُ» درد زایمان .

مقصود از «قَبْلَ هَٰذَا» پیش از حاملگی و یا پیش ازآن حالتی است که مریم علیها السلام با آن روبرو بود و سبب آروزیش مرگ را این بود که نمی خواست تا او و اقاربش هدف طعن و نیش زبان مردم قرار گیرند .

- ﴿فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾﴾ «پس از جانب پائین او، وی را صدا زد که اندوه گین مشو، پروردگارت پایین تر از تو جوی آبی پدید آورده است».

در بارهٔ اینکه ضمیر «نَادَىٰ» به سوی چه کسی راجع است، دو قول است:

یک قول اینست که ضمیر به سوی عیسیؑ راجع است، یعنی عیسیؑ او را چنین مخاطب قرار داد .

قول دیگر اینست که ضمیر به سوی جبرئیلؑ راجع است، و او بود که از جهت پائین وادی، مریم علیها السلام را مخاطب نموده برایش چنین بشارت داد.

- سپس برای دفع اندوهش، گفت: ﴿وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾﴾ «تنهٔ درخت خرما را به سوی خود بجنبان، بر تو خرمای تازهٔ فرو می افگند». «رُطَبًا» خرمائی که تا هنوز تر باشد، و«جَنِيًّا» تازه، نوچیده شده .

این آیهٔ دیگری از آیات الهی بود که برای مریم علیها السلام ظاهر شد .

برخی از مفسرین گفته اند: درین واقعه، مریم علیها السلام را مردی از اقاربش که یوسف نجار نام داشت، نیز همراهی می کرد و او این همه واقعات را خودش به چشم سر دیده است، تا گواه برائت مریم علیها السلام بوده باشد.

و در بارهٔ تنهٔ خرمایی که مریم علیها السلام را درد زایمان بدان کشانده بود، گفته شده است که تنهٔ خرمای خشکیده بوده و در غیر موسم خرما بوده است.

درین واقعه اشاره به آنست که کسی که در غیر موسم، درخت خرمای خشک را مثمر گرداند، قادر است که تو را، از غیر طریق معتاد، باردار و مثمر گرداند.

- بعد ازآنکه مریم علیها السلام را به وجود جویبار آب و فرو افتاندن میوهٔ تازه از درخت خرما بشارت داده، حالا برایش دستور می دهد: ﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا﴾ «پس (ازین خرما) بخور و (از آن آب گوارا) بنوش و (به دیدار عیسی) چشمت را روشن دار».

- سپس راه خلاصی از ملامت مردم را برایش بیان میدارد: ﴿فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا ۝٢٦﴾ «و هرگاه از آدمیان کسی را ببینی، بگو (یعنی به اشاره برایش بفهمان) که من برای رحمن روزه نذر کرده ام، پس امروز با هیچ آدمی هرگز سخن نخواهم گفت»، زیرا در شریعت بنی اسرائیل، برای شخص روزه دار، طعام وکلام، هردو ممنوع بود اما در شریعت اسلام، از سخن زدن، روزه ممنوع است.

چنانچه در صحیح بخاری از ابن عباس – رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ خطبه می داد، پس درین هنگام مردی را دید که ایستاده است، پیغمبر ﷺ در بارهٔ او جویا شد، صحابه گفتند: این شخص ابو إسرائیل نام دارد، و نذر کرده است که ایستاده باشد و نه نشیند، و نه در سایهٔ چیزی ایستاده شود و نه سخن زند، و اینکه روزه بگیرد، پس پیغمبر ﷺ فرمودند: «مُرُوهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَظِلَّ وَلْيَقْعُدْ وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ» (1)

«به او دستور دهید که سخن بزند و سایه گیرد و بنشیند و روزه اش را پوره کند».

و نذری که در معصیت باشد، کفاره نیز ندارد و کفاره اش همین است که نذر کننده آن معصیت را ترک کند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الأیمان و النذور، باب النذر فیما لایملک و فی معصیة، حدیث: ٦٧٠٤ .

۳- برگشت مریم همراه با فرزندش و پرسش های انکار آمیز مردم از وی

مفسرین نوشته اند که هنگامی که مریم علیها السلام از سوی قومش احساس خطر نمود، همراه با یکی از اقاربش که یوسف نجار نام داشت از بیت المقدس، به سوی «بیت لحم» رفت و همانجا ماند تا آنکه ولادت صورت گرفت. (۱)

بعد ازآن رهسپار قومش گردیـد: ﴿فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ﴾ «پـس عیسـی را در آغـوش برداشته پیش قومش آورد».

- هنگامی که قومش مریم را با آن طفل دیدند، در حالیکه او ازدواج هم نکرده بود، پس او را مورد سوال قرار دادند: ﴿قَالُواْ يَٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾﴾ «آنان گفتند: ای مریم ! قطعا تو کار بسیار زشتی را انجام داده ای».«فَرِيًّا» کار بسیار زشت و نادرست و شگفت انگیز.

هدف ازین سؤال شان این بود که این خاندان به پاکدامنی و پرهیزگاری شهرت داشتند و مریم از نسل سادات این قوم بود.

- بعد از انکار و سؤال، به نکوهش او پرداخته گفتند: ﴿يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾﴾ «ای خواهر هارون نه پدرت مرد بد و نه مادرت بدکاره بود (پـس تـو ایـن طفل را از کجا آوردی؟ !)»

ممکن است کلمهٔ «يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ» بر ظاهرش محمول باشد و مـریم - علیهـا السـلام - را برادری باشد به نام هارون، که زاهد و عبادت گذار بوده، ازین رو او را به نام برادرش هـارون، مخاطب قرار دادند .

و گاهی نسبت «أخت و أخ» به سوی کسی نیز می شود کـه شـخص مخاطـب از نسـل او باشد و مریم علیها السلام از نسل هارون برادر موسی - علیهما السلام - بود، به ایـن اسـاس او را خواهر هارون گفته مخاطب کردند .

- مریم علیها السلام به سؤالات قومش جواب نداد، بلکه ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ﴾ «به سوی طفـل اشاره کرد» که ازو بپرسید .

۱- نگاه: تفسیر طبری:۱۸/ ۱۷۰،

در انجیل لوقا ، فقرهٔ ۱۹ آمده است کـه نـامزد مریم مردی بود «یوسف» نام از خاندان داوود". بـه اساس همین سخن انجیل، برخی از مفسرین در تفاسیر خود یوسف نجار را نامزد مریم علیها السلام گفته اند، اما چون نـامزادی مریم علیها السلام در هیچ حدیث صحیحی نقل نشده است، لذا این مطلب را کـه مریم علیهـا السلام نـامزادی داشته باشد، تصدیق کرده نمی توانیم. (م. اکرامی)

این عملکرد مریم علیها السلام بیشتر آنها را برآشفته ساخت، لذا مریم علیها السلام را چنین مخاطب کردند: ﴿قَالُوا۟ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ «گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم».

- درهنگامی که مریم علیها السلام هدف تیر ملامت قومش قرار گرفته از هر سوی نکوهش می شد، عیسی علیه السلام، به گفتار آمده اوصاف خود را چنین بیان کرد:

۱- ﴿قَالَ إِنِّى عَبْدُ ٱللَّهِ﴾ «گفت: من بندهٔ الله هستم»، نخستین صفتی که برای خود بیان کرد، اقرار به عبودیت و دعوت به سوی عبادت الله تعالی بود و درین سخن عیسی عليه السلام، رد بر کسانی است که بعدا در بارهٔ او غلو نموده او را إله یا ابن الله، و یا ثالث ثلاثه قرار دادند. و همچنین رد بر کسانی است که مادر او را به بدکاری نسبت کردند .

۲- ﴿ءَاتَىٰنِىَ ٱلْكِتَٰبَ﴾ «مرا کتاب می دهد»، درین وصف از مضارع متحقق الوقوع به صیغهٔ ماضی تعبیر شده است که در قرآن نظائرفراوانی دارد.

۳- ﴿وَجَعَلَنِى نَبِيًّا ﴿٣٠﴾﴾ «و مرا پیغمبر می گرداند».

۴- ﴿وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ﴾ «و مرا با برکت می گرداند هرجا که باشم»، چنانچه الله تعالی او را معلم خیر و داعی به سوی توحید و راه حق، علاج کنندهٔ نا بینائی و مرض برص گرداند و همچنان به اثر دعایش شخص مرده، زنده می شد.

۵- ﴿وَأَوْصَٰنِى بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾﴾ «و تا وقتی که زنده باشم مرا به نماز و زکات دستور می دهد».

۶- ﴿وَبَرًّۢا بِوَٰلِدَتِى﴾ «و مرا در حق مادرم نیکوکار می گرداند»، چرا که مادرش به خاطر او متحمل تکالیف متعدد نفسی و روحی گردیده بود، و در جهت پرورش و تربیت او هیچ کوتاهی نکرد.

۷- ﴿وَلَمْ يَجْعَلْنِى جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾﴾ «و مرا (در برابرخلق) سرکش و (در برابر خالق) نا فرمان نمی سازد».

۸- ﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾﴾ «و سلامتی است بر من روزی که تولد شدم، و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم».

درین هرسه موارد نهایت سخت، از جانب الله تعالی برمن امن و سلامتی است، لذا کسی نمی تواند به من گزندی برساند.

درین سخن عیسی‌ﷺ تکذیب یهود و نصاری است، چرا که یهود به این گمان اند که آنان عیسی‌ﷺ را به دار آویخته اند و نصاری نیز گمان دارند که عیسی‌ﷺ از سوی یهود به دار آویخته شده است، پس این آیه، پندار یهود و نصاری را در مورد عیسی‌ﷺ تکذیب می کند، چنانچه این مطلب در آیات دیگر نیز به صراحت بیان شده است ازانجمله در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۵۷) می فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ «و او را نکشته اند و نه به دار آویخته اند و لیکن این امر برای آنها مشتبه شده است».

- بعد از ذکر این صفات می گوید: ﴿ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ ٱلْحَقِّ ٱلَّذِى فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝٣٤﴾ «این است عیسی پسر مریم، سخن راستی که درآن اختلاف می کردند». [1]

- درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۶۰) می گوید: ﴿ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ﴾ «این بیان حق است از جانب پروردگارت پس از شک آورنده گان مباش».

و آن سخن راست این است که عیسی بندهٔ الله و پیغمبر او است، او - طوری که عقیدهٔ یهود است - ساحر و ولد الزنا نبود و نه إله و فرزند اله ویا (ثالث ثلاثه) است - چنانکه نصاری عقیده دارند - بلکه بندهٔ الله و پیغمبر او است .

- از آنجا که فرزند گرفتن دلیل نقص و ناتوانی است، لذا الله تعالی ازین صفتی که دلیل نقص و ناتوانی است، خود را منزه اعلان می کند: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَٰنَهُۥٓ﴾ «الله را نسزد که او فرزندی برگزیند، او پاک است»، و هیچ عیب و نقصی در او نیست .

۱- در «قَوْلَ ٱلْحَقِّ» دو قرائت است:
اول: اکثر ائمهٔ قرائت کلمهٔ «قَول» را مرفوع یعنی به ضم حرف لام قرائت کرده اند، و درینصورت «قَولُ ٱلْحَقِّ» خبر دوم برای «ذلک» می شود، و معنی آیه چنین می شود: «آنچه از صفات عیسی ذکر شد، همه حق است» و آنچه بر خلاف آنست همه باطل است.
دوم: ابن عامر، عاصم و یعقوب که از ائمهٔ قرائت هستند، «قَولَ» را منصوب قرائت نموده اند، درین صورت «قَوْلَ ٱلْحَقِّ» از اسم اشارهٔ «ذلک» و یا از «عِیسی» حال واقع می شود، و نیز ممکن است که «قولَ» مصدر نائب از فعلش باشد که تقدیرش چنین می شود: «أَقُولُ قَولَ الْحَقِّ» یعنی: من سخن حق و واقعی می گویم. علاوه برین توجیه، علماء احتمالات دیگری را نیز ذکر کرده اند .

- سپس علت این تنزیه را بیان می کند: ﴿إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ۝٣٥﴾ «هرگاه کاری را بخواهد، برایش می گوید: شو پس می شود».

- همچنین در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۵۹) می گوید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ «یقینا داستان عیسی، نزد الله همانند داستان آدم است که او را از خاک آفرید، سپس برایش گفت، شو، پس زنده شد»، پس کسی که دارای چنین صفاتی باشد، به فرزند چه نیازی دارد.

پایان کلام عیسی علیه السلام:

عیسی علیه السلام در پایان گفتارش بار دیگر بندگی خود را اعلان داشته مردم را به عبادت الله دستور می دهد: ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ۝٣٦﴾ «(عیسی گفت) یقینا الله پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را عبادت کنید، همین راه راست است».

این جمله، به جملهٔ {إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ} و یا به جملهٔ {وَأَوْصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ} معطوف است.

پس عیسی علیه السلام سخنانش را به اقرار به عبودیت خود و عبادت الله آغاز نمود و به اقرار به وحدانیت و عبادت الله پایان بخشید.

۴- بیان اختلاف گروه ها در بارهٔ عیسی علیه السلام

با آنکه حقیقت حال عیسی السلام، واضح و روشن است که او نتیجهٔ قول الله تعالی و بنده و پیغمبر او است، بازهم گروه هایی از مردم در بارهٔ او اختلاف کردند: ﴿فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ﴾ «پس گروه ها، درمیان خویش (در شأن عیسی) اختلاف کردند»، یهود، در حق او مرتکب تفریط شده او را ولد الزنا و ساحر گفتند و سعی ورزیدند تا او را به قتل برسانند، و نصاری در حق او مرتکب غلو و افراط شده به گروه های مختلف تقسیم شدند:

۱- نسطوریه، او را ابن الله گفتند.

۲- ملکانیه، یعنی «کاتولیک» او را سوم سه گفتند.

۳- یعقوبیه یعنی «ارتودوکس» او را الله گفتند.

به همین ترتیب به فرقه ها و گروه زیادی منقسم شدند، البته ازین میان تنها مؤمنان، او را پیغمبر و بندهٔ نیک الله می گویند.

مؤرخین نگاشته اند که اختلافات در بارۀ مسیح قبل از به قدرت رسیدن "قسطنطین"، درمیان نصاری به اوج خود رسیده بود. اما محکومیت مسیحیان از سوی نظام های حاکم، برآن پرده افکنده مانع ظهور آن گردیده بود. همین که «قسطنطین» به قدرت رسید وممنوعیت دعوت بسوی دیانت مسیح را لغو نمود وآهسته آهسته خود به سوی مسیحت چه حقیقتا ویا از روی سیاست مایل شد، دیگر مانعی برسر راه علنی شدن اختلافات نصرانی ها وجود نداشت تا موجب هراس از بروز چنین اختلافات شود، وقتی که (قسطنطین) از اختلافات آگاه شد او نه خواست تا حکومت نوپایش با مشکل جدیدی که احتمالا به سقوط ویا ضعف آن انجامد، مواجه شود؛ لذا در پی آن شد تا به اختلافات مذکور خاتمه بخشد. روی این هدف او دستور داد تا همه کشیش های کلیساها در مقام «نیقیه» جمع شوند، درنتیجه (۲۱۷۰) کشیش از اطراف و اکناف امپراطوری روم در آن مقام گرد هم آمدند.

اینجا باید به این نکته اشاره کنیم که یکی از اسباب این گرد همائی همانا پخش و انتشار قول «آریوس» مصری بود که او می گفت: عیسی، بشر و مخلوق است، او نه الله است و نه فرزند الله، بلکه او تنها یک پیامبر است.

اما کسانی که درین مجلس گردهم آمده بودند نظریات وآرای بس متفاوت ومختلف داشتند:

۱- بعضی آنها بر این عقیده بودند که اله تنها مسیح و مادرش است و بس، و این عقیده طائفۀ بربرانی بود.

۲- عده ای بر این رأی بودند که ابتدای مسیح از الله است و این امر همانند انفصال شعله ازآتش است که چیزی از آتش نمی کاهد، به همینطور انفصال عیسی از الله تعالی، چیزی را از وی نه کاسته است.

۳- بعضی هایشان عقیده داشتند که خدایان سه اند: صالح، طالح، و واسطهء که میان این دو است.

۴- گروهی می گفت: مدت حمل مریم به عیسی نه ماه و نه روز نبود، بلکه درهمان یک لحظه چنانکه آب از ناوه می ریزد، عیسی نیز از مریم به دنیا آمد.

۵- جماعهء دیگری می گفت: مسیح انسانی است که از اله آفریده شده است، و در جوهرش مانند سایر انسان ها است، آنها می گفتند که خدا جوهر قدیم، یکتا و اقنوم یکتا است، این جماعه به کلمه و به روح القدس ایمان نداشتند، وهمین نظریه پولس شمشاطی اسقف انطاکیه بود.

۶- گروه دیگری مسیح را اله و فرزند اله می دانست و عقیدۀ سه صد وهژده اسـقفی کـه پیروان نظریه شاوول بودند، همین بود .

بعد از بحث و گفتگوی زیادی در بارۀ حقیقت مسیح ﷺ پیش نویس نقاط ذیل ارائه گردید:

- الوهیت مسیح، و اینکه او فرزند الله و با ذات الله تعـالی مسـاوی اسـت، و او مولـود غیـر مخلوق است.
- مسیح در جسد بشری ظاهر شد تا سبب نجات و رهائی از گنـاهی باشـد کـه آدم علیـه السلام مرتکب آن شده بود، وآن گناه به فرزندان او از نسلی به نسل دیگر همواره منتقـل می شد.
- "آریوس" و طرفداران او که عقیدۀ توحیدی داشتند، همه مورد لعنت قرار گرفتند.

ولی عجب اینجا بود که ازجملۀ (۲۱۷۰) اسقف تنها (۳۱۸) اسـقف بـراین طـرح ارائـه شـده موافقت نمودند و بقیه حاضرین با این قرار داد مخالف باقی ماندند، و شـگفت آورتـر ایـن بود که امپراطور قسطنطین نظر همین عدد ناچیزی اسقفان را مهـر تأییـد کوبیـد وآن را مذهب رسمی حکومت اعلام نمود و برایشان در سرزمین شام و جزیره و روم کلیسـاهای بسیار بزرگی بنا کرد و تعداد کلیساهائی که در روزگار او سـاخته شـد، بـه دوازده هـزار کلیسا می رسید .[1]

– پس الله تعالی این گروه ها را به خاطر همین تفریط و افراط شان مـورد تهدیـد شـدید قرار داده می گوید: ﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن مَّشۡهَدِ يَوۡمٍ عَظِيمٍ ٣٧﴾ «پس وای برحال کافران از حضور یافتن در روز بزرگ». «مَّشۡهَدِ» مصدر میمی، به معنی حضور و یا اینکه ظرف زمان و مکان نیـز می تواند باشد، و مقصود از «مَّشۡهَدِ يَوۡمٍ عَظِيمٍ» صحنۀ روز قیامـت اسـت کـه درآن روز کـافران جزای کفر و شرک شان را به چشم سر مشاهده می کنند .

الله تعالی در سورۀ زخرف آیـۀ (۶۵) مـی فرمایـد: ﴿فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡۖ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمٍ أَلِيمٍ﴾ «پس گروههـا در میـان خـود اخـتلاف کردنـد، پـس وای برحـال ستمگاران از عذاب روز دردناک».

- از قوت شنوایی و بینایی آنان در آن روز خبـر مـی دهـد: ﴿أَسۡمِعۡ بِهِمۡ وَأَبۡصِرۡ يَوۡمَ يَأۡتُونَنَا لَٰكِنِ ٱلظَّٰلِمُونَ ٱلۡيَوۡمَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٣٨﴾ «چه گوش شنوا و چه چشم بینا پیدا می کننـد روزی کـه بـه

۱- نگاه: هدایة الحیاری في أجوبة الیهود والنصاری ص: ۲۰۸، و دراسات في الأدیان: ص ۱۵٤- ٦۰ .

پیش ما می آیند، ولی این ستمگاران امروز در گمراهی آشکار اند» که درین دنیا نه حق را می شنوند و نه آن را می بینند.

«أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» هردو صیغۀ تعجب است و دلالت به قوت شنوایی و بینایی شان در آخرت می کند، طوری که در سورۀ سجده آیۀ (۱۲) خود ایشان، درآن روز، برشنوائی و بینایی شان اعتراف می کنند، اما آن شنیدن و دیدن برایشان هیچ سودی ندارد.

- باز به پیغمبر خود دستور می دهد تا آنها را از سختی های روز حسرت بیم دهد:

﴿وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِىَ ٱلْأَمْرُ﴾ «ای پیغمبر) این ظالمان را از روز حسرت بترسان، آنگاه که فرمان (دخول آنان به دوزخ) صادر می شود».

«ٱلْحَسْرَةِ» ندامت و پشیمانی بسیار شدید را گویند، و مقصود از «يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ» روز حساب است، و آن روز را روز حسرت بدان سبب گویند که مجرمین درآن روز به خاطر کوتاهی ها و تقصیراتشان سخت افسوس و ندامت می کنند.

- ﴿وَهُمْ فِى غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾﴾ «ولی ایشان (امروز از حسرات و سختی های روز حسرت) در غفلت بسر می برند و آنان ایمان نمی آورند» و قیامت و حساب و کتاب و مجازات در برابر اعمال را نمی پذیرند.

از ابو سعید خدری روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ فَيُنَادِى مُنَادٍ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، ثُمَّ يُنَادِي يَا أَهْلَ النَّارِ ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ، ثُمَّ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ! خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ، خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ (وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ) وَهَؤُلاَءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا (وَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ)»

«(روز قیامت) مرگ به صورت قوچ ابلق در میان بهشت و دوزخ حاضر کرده می شود، پس منادی فریاد می کند: ای اهل بهشت ! پس آنها همه سرهای خود را بلند نموده به دقت نظر می کنند، پس می گوید: آیا این قوچ را می شناسید ؟ - پس در حالیکه همۀ ایشان آن را دیده اند - می گویند: آری، این مرگ است، سپس منادی فریاد می کند: ای اهل دوزخ ! پس آنها همه سرهای خود را بلند نموده به دقت نظر می کنند، پس می گوید: آیا این قوچ را می شناسید ؟

- پس در حالیکه همۀ ایشان آن را دیده اند - می گویند: آری، این مرگ است، سپس آن قوچ ذبح کرده می شود (و همه ذبح آن را مشاهده می کنند) پس گفته می شود: ای اهل جنت! زندگی شما جاویدانی است که بعد ازین هرگز مرگ نیست، و ای اهل دوزخ! بقای شما در دوزخ جاویدان است، و بعد از این مرگ نیست. سپس پیغمبر ﷺ این ایه را قرائت نمود ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ﴾ و اینها اهل دنیایند که در غفلت هستند و ایشان ایمان نمی آورند». (١)

و غفلت از قیامت و حساب و کتاب از خصوصیات اهل کفر و شرک است، الله تعالی در سورۀ انبیاء می گوید: ﴿ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ١﴾ «محاسبۀ مردمان نزدیک است، در حالیکه آنان غافل و روی گردانند».

در سورۀ روم آیۀ (٧) می گوید: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ٧﴾ «تنها ظاهر زندگی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت (کاملا) غافل اند».

- در پایان این قصه، کافۀ دنیا پرستان و ظالمان را هشدار می دهد که با خبر باشید که این دنیا و متاع آن جاویدانی نیست، بلکه وارث همۀ آن الله تعالی است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ ٤٠﴾ «یقینا ما زمین و همه کسانی را که بر روی زمین هستند به میراث می بریم و به سوی ما بازگردانده می شوند»، چنانکه در سورۀ آل عمران می گوید: ﴿وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ١٨٠﴾ «و از آن الله است، میراث آسمانها و زمین و الله به آنچه شما انجام می دهید، خوب آگاه است».

در سورۀ قصص آیۀ (٨٥) می گوید: ﴿وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ﴾ «و وارث همه چیز ما هستیم»، در سورۀ حدید آیۀ (١٠) می گوید: ﴿وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «و میراث آسمانها و زمین از آن الله است»، در سورۀ حجر آیۀ (٢٣) می گوید: ﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ نُحۡيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ٢٣﴾ «و شکی نیست که ما زنده می گردانیم و می میرانیم و وارث همه چیز مائیم».

❁❁❁

١- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله (و أنذرهم یوم الحسرة) حدیث: ٤٧٣٠، صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب النار یدخلها الجبارون و الجنة یدخلها الضعفاء، حدیث: ٧٣٦٠.

قصهٔ سوم: (از آیهٔ ۴۱-۵۰)

گفتگوی ابراهیم ﷺ با پدرش در بارهٔ توحید و ترک بت پرستی

﴿ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿۴۱﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ
وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا ﴿۴۲﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿۴۳﴾
يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ﴿۴۴﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ
الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿۴۵﴾ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ
وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿۴۶﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿۴۷﴾ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا
تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿۴۸﴾ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿۴۹﴾ وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ
صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿۵۰﴾ ﴾

ترجمه:

۴۱- و در کتاب (یعنی در قرآن سرگذشت) ابراهیم را بخوان که او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود.

۴۲- هنگامی (را بیاد آور) که برای پدرش گفت: ای پدرم! چرا چیزی را عبادت می کنی که نمی شنود و نمی بیند و نه بلائی را از تو دور می کند؟

۴۳- ای پدرم! حقا که (از طریق وحی) به من دانشی حاصل شده است که به تو نرسیده است پس مرا پیروی کن، تو را به راه راست رهنمائی می کنم.

۴۴- ای پدرم! شیطان را اطاعت مکن، زیرا شیطان در برابر رحمن، بسیار نافرمان است.

۴۵- ای پدرم، من ازین می ترسم که از جانب رحمن به تو عقوبتی برسد، پس (درآتش دوزخ) همدم شیطان شوی.

۴۶- (پدرش) گفت: آیا تو ای ابراهیم از عبادت معبودان من روی می گردانی؟ و اگر تو ازاین کار باز نه ایستی البته تو را سنگسار می کنم، و مدتهای طولانی مرا ترک کن (و از نظرم دور شو، تا آتش خشمم فرو نشیند).

۴۷- ابراهیم گفت: سلام بر تو (یعنی وداع با تو) و برایت از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، حقا که او به من بسیار مهربان است.

۴۸- وکناره گیری می کنم از شما و از آنچه به جز الله می پرستید و تنها پروردگارم را می پرستم، امید است که به سبب پرستش پروردگارم، بد بخت و نومید نگردم .

۴۹- پس هنگامی که از ایشان و از آنچه به جز الله می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحق و یعقوب را برایش عطا کردیم و هر یک از آنان را پیغمبر کردیم.

۵۰- و از رحمت خویش برای ایشان بخشیدیم و برای آنان نام نیکو و مقام والا گرداندیم .

تفسیر:

درین آیات ازین مطالب بحث می شود:

۱- قصهٔ دعوت ابراهیم﵇ و مناقشه اش با پدر خود،

۲- انکار آذر از پذیرفتن دعوت ابراهیم﵇ و تهدید او ابراهیم﵇ را،

۳- هجرت ابراهیم﵇،

۴- ثمرهٔ هجرت ابراهیم﵇ ..

۱- قصهٔ دعوت ابراهیم﵇ و مناقشه اش با پدر خود

منکرین توحید و عابدین غیر الله دو گروه اند:

یک گروه کسانی اند که موجود زنده و عاقل را معبود خود قرار می دهند مانند نصاری و یهود و سایر کسانی که بندگان عاجز و نا توان را عبادت می کنند .

گروه دیگر کسانی اند که هر چیزی را که از وی توقع خیر و یا توقع دفع ضرر کنند، آن را معبود خود قرار می دهند چه عاقل باشد و چه عاقل نباشد، این گروه به نام بت پرستان یاد می شوند .

این هردو گروه، اگرچه در اصل ضلالت و شرک با هم شرکت دارند اما گمراهی گروه دوم نسبت به گمراهی گروه اول بزرگتر است .

لذا الله تعالی بعد ازآنکه در ضمن قصهٔ مریم و عیسی - علیهما السلام - بر ضلالت و گمراهی گروه اول رد کرد، حالا به دنبال آن در ضمن قصهٔ ابراهیم﵇ و مناقشهٔ او با پدر بت پرستش، ضلالت بت پرستان را بیان می کند .

- نخست به صورت اجمالی به سوی دعوت ابراهیم عليه السلام اشاره می کند: ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَ﴾ «و در کتاب (یعنی در قرآن سرگذشت) ابراهیم را بخوان».

- سپس علت ذکر سرگذشت ابراهیم را بیان می کند: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا ٤١﴾ «زیرا او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود».

الله سبحانه درین جمله، در میان صدیقیت و نبوت او جمع نموده است، چرا که ابراهیم عليه السلام در همه اقوال و افعال و احوالش صِدّیق و بعد از محمد صلى الله عليه وسلم افضل انبیاء و کسی بود که نبوت و کتاب در نسل او تا زمان محمد صلى الله عليه وسلم جریان داشت و بانی مرکز توحید یعنی بانی کعبه بود و مردم را از شرک باز داشت و به سوی توحید دعوت داد و درین راه از خود صبر و استقامت نشان داد .

- بعد ازین اشارهٔ اجمالی، حالا دعوت و گفتگوی ابراهیم عليه السلام را با پدرش با تفصیل بیان می دارد و ابراهیم عليه السلام درین دعوت خود برای پدرش چهار نصیحت سودمند کرد:

نصیحت اول: او را از عبادت اوثان منع کرد: ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡـٔٗا ٤٢﴾ «هنگامی (را بیاد آور) که برای پدرش گفت: ای پدرم ! چرا چیزی را عبادت می کنی که نمی شنود و نمی بیند و نه بلائی را از تو دور می کند؟».

و چیزی که این نقائص عظیم درآن موجود باشد، به هیچ وجه معبود شده نمی تواند، پس چرا چنین چیزها را می پرستید؟

چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۷۴) و درسورهٔ أنبیاء آیهٔ (۵۲) و در سورهٔ شعراء آیهٔ (۷۰-۷۷) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۲۶-۲۸) بیان همین دعوت است.

نصیحت دوم: به پیروی علم و دلیل و ترک تقلید دعوتش داد: ﴿يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا ٤٣﴾ «ای پدرم! حقا که (از طریق وحی) به من دانشی حاصل شده است که به تو نرسیده است پس مرا پیروی کن، تو را به راه راست رهنمائی می کنم».

ابراهیم عليه السلام به این گفتارش پدر خود را به سوی پیروی خود یعنی به سوی اسلام و ایمان دعوت داد، چرا که ابراهیم عليه السلام علمبردار دعوت توحید و منع از شرک بود .

نصیحت سوم: از اطاعت شیطان منع کرد: ﴿ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَ ﴾ « ای پدرم ! شیطان را اطاعت مکن»، زیرا پیروی و عبادت شیطان تباهی محض است، چنانچه در سورهٔ یس آیهٔ (۶۰) می گوید: ﴿ أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٦٠﴾ ﴾ « ای فرزندان آدم ! آیا برای شما نگفته بودم که شیطان را اطاعت مکنید که او دشمن آشکار شما است »، درین هردو آیه مراد از عبادت شیطان، اطاعت او است .

- سپس علت منع از پیروی شیطان را بیان می کند: ﴿ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ﴿٤٤﴾ ﴾ «زیرا شیطان در برابر رحمن، بسیار نافرمان بوده است».

نصیحت چهارم: بیان موجب این نصائح است: ﴿ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ﴿٤٥﴾ ﴾ «ای پدرم ! من ازین می ترسم که از جانب رحمن به تو عقوبتی برسد، پس (درآتش دوزخ) همدم شیطان شوی».

۲- انکار آذر از پذیرفتن دعوت و تهدید او ابراهیم عليه السلام را

ابراهیم عليه السلام پدر خود را با شفقت و دلسوزی تمام به سوی توحید دعوت داد و برای ابطال شرک اقامهٔ حجت کرد، اما پدرش دعوت ابراهیم عليه السلام را با زشتی و تهدید رد کرد:

- نخست ابراهیم عليه السلام را مورد توبیخ قرار داد: ﴿ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ ﴾ «(پدرش) گفت: آیا تو ای ابراهیم از عبادت معبودان من روی می گردانی؟!»، بهتر است که راه و رسم نیاکان خود را ترک نکنی .

- سپس او را تهدید نموده گفت: ﴿لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ﴾ «اگر تو از این کار باز نه ایستی البته تورا سنگسار می کنم».

- بعد ازآن گفت: ﴿وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ﴿٤٦﴾﴾ «و مدت های طولانی مرا ترک کن» پیش ازآنکه عقوبتم بر تو فرود آید . «مَلِيّٗا» مدت طولانی.

ابراهیم عليه السلام را پدرش به دو نوع عقوبت تهدید کرد: یکی عقوبت فوری که عبارت از قطع رابطه بود، دوم در صورتی که از گفتارش دست نکشد، به عقوبت سنگسار تهدیدش کرد .

- وقتی که ابراهیم عليه السلام غلو و اصرار پدرش را بر بت پرستی و تقلید و عناد مشاهده کرد، برای پدرش چنین جواب داد:

۱- ﴿قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَ﴾ «ابراهيم گفت: سلام بر تو»، اين نوع سلام را، سلام متاركه گويند، يعنى ترک صحبت و قطع رابطه با تو، چون به خاطر دين است، لذا اين امر مرا غمگين نمى سازد. و راه قطع مشاجرۀ لفظى با انسانهاى لجوج و جاهل و عنادى همين است، طورى كه درسورۀ فرقان آيۀ (۶۳) در بارۀ سيرت بنده گان مقرب مى فرمايد: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا﴾ «و هنگامى كه جاهلان آنها را (به سخنان بد) مخاطب قرار دهند، سلام (متاركه) گويند»، و همچنين در سورۀ قصص آيۀ (۵۵) در بارۀ خصلت هاى نيک مومنان واقعى كه به كتاب هاى پيشين ايمان داشتند و هم به قرآن ايمان آوردند، مى فرمايد: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ وَقَالُواْ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡ سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ لَا نَبۡتَغِي ٱلۡجَٰهِلِينَ ۝٥٥﴾ «و هنگامى كه سخنان بيهوده را بشنوند روى مى گردانند و مى گويند: اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شما باشد، ما به شما سلام (وداع) تقديم مى كنيم، ما صحبت و مقابلۀ جاهلان را نمى خواهيم».

۲- ولى اين متاركه بدان معنى نيست كه حقوق پدرش را ناديده گيرد و طالب نجات او نباشد، لذا گفت: ﴿سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ﴾ «برايت از پروردگارم آمرزش خواهم خواست»، تا تو را بيامرزد ﴿إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا ۝٤٧﴾ «حقا كه او به من بسيار مهربان است».

و در سورۀ شعراء آيۀ (۸۶) از ابراهيم عليه السلام حكايت مى كند كه او گفت: ﴿وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ﴾ «و پدرم را بيامرز كه او از گمراهان بود»، همين استغفار ابراهيم عليه السلام در حق پدرش در سورۀ ابرهيم آيۀ (۴۱) و در سورۀ ممتحنه آيۀ (۴) نيز ذكر شده است و اين استغفار ابراهيم عليه السلام پيش ازآن بود كه او از حال پدرش آگاه شود كه پدرش هرگز ايمان نخواهد آورد، لذا هنگامى كه الله تعالى او را ازين امر آگاه ساخت، ابراهيم عليه السلام از پدرش اعلان برائت كرد، چنانكه در سورۀ تو به آيۀ (۱۱۴) مى گويد: ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ﴾ «و هرگاه براى روشن شد كه پدرش دشمن الله است، ازو برائت كرد».

۳- هجرت ابراهيم عليه السلام

هنگامى كه ابراهيم عليه السلام ديد كه هجرانش با پدرش كدام سودى را در پى ندارد، چرا كه بقيه مردم نيز هم رأى و هم فكر پدرش هستند، لذا تصميم گرفت تا از سرزمين «كلدان» در عراق به سوى سرزمين شام هجرت كند، لذا براى قومش گفت: ﴿وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن

دُونِ ٱللَّهِ وَأَدْعُواْ رَبِّي ﴾ «و از شما و از آنچه به جز الله می پرستید، کناره گیری می کنم و تنها پروردگارم را می پرستم»، ابراهیم ﷺ در ین اعلان کناره گیری اش، کناره گیری خود را از معبودان قومش را نیز اعلان داشته روشن ساخت که تنها معبود واحد را که خالق کائنات است، پرستش می کند، تا آنها گمان نکنند که شاید ابراهیم از ما کناره گیری می کند، اما به سوی دین آبایی اش بر می گردد.

- و در عین حال امید خود را به پروردگارش نیز بیان داشت: ﴿عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيًّا ۝٤٨﴾ «امید است که به سبب عبادت، یا در خواست پروردگارم بدبخت (و نامراد) نگردم»، و با این سخن، ابراهیم ﷺ به قومش این مطلب را رساند که آنها به سبب دعا و عبادت معبودان شان، شقی و بدبخت هستند.

پس ازین اعلان، ابراهیم ﷺ سر زمین خود را ترک نموده به سوی سر زمین شام حرکت کرد و پروردگارش امید و رجای او را محقق ساخت.

۴- ثمرهٔ هجرت ابراهیم ﷺ

چون ابراهیم ﷺ از دین و از مذهب و از سرزمین قومش کناره گرفت و به سوی پروردگارش هجرت نمود، الله تعالی بهترین و بزرگترین نعمت دنیا و آخرت را به او عطا کرد، الله تعالی می فرماید:

۱- ﴿ فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ ﴾ «پس هنگامی که از ایشان و از آنچه به جز الله می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحق و یعقوب را برایش عطا کردیم» که اسحاق ﷺ فرزندش و یعقوب فرزند اسحاق - علیهما السلام - نواسه اش بود.

اکتفا به ذکر اسحاق و یعقوب - علیهما السلام - بدان معنی نیست که الله تعالی برای ابراهیم ﷺ تنها همین دو پیغمبر را، طور پاداش و مکافات داد و درین آیه چیزی که دلیل حصر و قصر باشد، وجود ندارد و الله سبحانه و تعالی، پیش ازآن، اسماعیل ﷺ را به وی عطا کرده بود و این همه بعد ازآن صورت گرفت که ابراهیم ﷺ از قومش کناره گرفت.

البته سبب ذکر اسحاق و یعقوب بدون ذکر اسماعیل، درینجا اینست که هنگامی که ابراهیم ﷺ از قومش کناره گرفت، او را همسرش «ساره» نیز همراهی می کرد که به خاطری رضای الله و سپس رضای شوهرش، ساره نیز از قوم خود کناره گرفت و با شوهرش هجرت

کرد، پس اعطای اسحاق و یعقوب، تنها موهبت و پاداش برای ابراهیم عليه السلام نبود، بلکه برای همسرش که مؤنس و همدم ابراهیم عليه السلام بود، نیز پاداش بود، اما در بارهٔ اسماعیل عليه السلام ارادهٔ الله تعالی همین بود تا دور از پدرش در جوار بیت الله باشد.

و حکمت در ذکر یعقوب عليه السلام اینست که، ایشان پانزده سال پیش از وفات ابراهیم عليه السلام تولد شده بودند و با دیدن ایشان ابراهیم عليه السلام خوشحال گردیدند و علاوه برآن از نسل یعقوب عليه السلام یک امت بزرگ تشکیل شد.

- بعد از ذکر عطیه الهی به ابراهیم عليه السلام، حالا سه عطیهٔ دیگر الهی را ذکر می کند که فرزندان او را نیز در بر می گیرد:

۲- ﴿وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾﴾ «و هر یک از آنان را پیغمبر کردیم»، یعنی هر کدام از ابراهیم و اسحاق و یعقوب - علیهم السلام - را به پیغمبری بر گزیدیم، چنانچه در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ وَءَاتَيْنَٰهُ أَجْرَهُۥ فِى ٱلدُّنْيَا وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ «و برایش اسحق و یعقوب را عطا کردیم و درنسلش نبوت و کتاب را قرار دادیم و پاداشش را در دنیا دادیم و او در آخرت از جملهٔ صالحان است».

۳- بعد از ذکر اعطای منصب عظیم نبوت، انعام دیگر خویش بر آنها را یاد آور می شود که شامل نعمت های دینی و دنیوی است: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا﴾ «و از رحمت خویش برای ایشان بخشیدیم»، ضمیر «لَهُم» به سوی ابراهیم، اسحاق و یعقوب - علیهم السلام - راجع است.

۴- ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾﴾ «و برای آنان نام نیکو و مقام والا گرداندیم».

مقصود از «لِسَانَ صِدْقٍ» یاد نیکو و نام نیکو است، چنانچه پیروان ادیان سماوی، همه ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب - علیهم السلام - را تعظیم و توقیر می کنند و از ایشان به نام نیکو یاد می کنند، این همه نتیجهٔ دعای ابراهیم عليه السلام است، چنانکه در سورهٔ شعراء آیهٔ (۸۴) از ابراهیم حکایت نموده است که او گفت: ﴿وَٱجْعَل لِّى لِسَانَ صِدْقٍ فِى ٱلْءَاخِرِينَ﴾ «و برای من ثنای نیک و ذکر خیر را در میان آیندگان برجای دار»، که در جهان ذکر خیر او، در میان کافهٔ اهل ادیان باقی است و این ثمرهٔ جهاد و هجرت به سوی پروردگار است.

❁❁❁

قصۀ چهارم: بیان حال موسی - علیه السلام -

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مُوسَىٰٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ مُخۡلَصٗا وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ﴿٥١﴾ وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا ﴿٥٢﴾ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيّٗا ﴿٥٣﴾﴾

ترجمه:

۵۱- و در کتاب (یعنی در قرآن) قصۀ موسی را بخوان که او برگزیدۀ الله بود و رسول و پیغمبر والا مقامی بود.

۵۲- و او را از جانب راست کوه طور ندا کردیم و او را رازگویان نزدیک ساختیم.

۵۳- و ما از رحمت خویش، برادرش هارون را (به صفت همکار و معاون) به او دادیم در حالیکه پیغمبر بود.

تفسیر:

بعد از بیان قصۀ ابراهیم الله و داستان شگفت انگیز او، قصۀ موسی و احوال او را، به صورت فشرده مورد بحث قرار می دهد که او نیز از دودمان ابراهیم الله بود.

- ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مُوسَىٰٓ﴾ «در کتاب (یعنی در قرآن) قصۀ موسی را بخوان که او برگزیدۀ الله بود».

سپس پنج وصف، و حالت موسی الله را درینجا یاد آور می شود:

۱- ﴿إِنَّهُۥ كَانَ مُخۡلَصٗا﴾ «واقعا او بندۀ برگزیدۀ الله بود»، «مُخۡلَصٗا» کسی که الله تعالی او را برای خود خالص گردانده و برگزیده و نقائص را از وی زدوده و به رسالت انتخاب نموده است، چنانچه در سورۀ اعراف آیۀ (۱۴۴) می گوید: ﴿قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي﴾ «گفت: ای موسی! شکی نیست که من تو را بر مردمان به پیامها و به شنواندن سخن خود برگزیدم»، و در سورۀ طه آیۀ (۴۱) می گوید: ﴿وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي﴾ «و من تو را برای خود ساخته و بر گزیده ام».

بیشتر ائمۀ قرائت «مُخۡلِصٗا» به کسر لام، به صیغۀ اسم فاعل خوانده اند، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «او بندۀ مخلص برای الله بود»، عقیده و عمل و جمیع عبادات او خالص برای الله تعالی بود و شخص ریا کار نبود.

۲- ﴿وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ٥١﴾ «و رسول و پیغمبر والامقام بود».

در میان وصف رسالت و نبوت بدان سبب جمع نموده است که موسی عليه السلام رسول نبی بود، و غرض جمع در میان این دو صفت «رسالت و نبوت» تأکید بر وصف رسالت موسی عليه السلام است، یعنی رسالت او به مرتبۀ بسیار بلند رسیده است، که همانا مرتبۀ اولو العزمی است.

فرق در میان رسول و نبی:

«رسول» کسی است که به او وحی شود و مأمور به تبلیغ نیز باشد و «نبی» کسی است که به او وحی شود اما مأمور به تبلیغ نباشد، آری اگر کسی از وی سوال کند جواب گوید، نبوت در مرتبۀ کمال قرار دارد، و رسالت در مرتبۀ تکمیل قرار دارد، به این اساس نبوت رابطه میان پیغمبر و پروردگارش هست، و رسالت رابطه در میان پروردگار و درمیان خلق است.

بعض علماء چنین فرق کرده اند: رسول کسی است که به او وحی شود و با او کتاب آسمانی باشد، برابر است که کتاب آسمانی بر همان پیغمبر نازل شده باشد، یا کتاب پیغمبر پیشین باشد، و نبی کسی است که به او وحی شود و او از شرع الهی خبر دهد، اما با او کتاب نباشد همانند یوشع – علیه السلام – . (۱)

۳- ﴿وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ﴾ «و او را، از جانب راست کوه طور ندا کردیم».

موضوعی که بدان ندا شده مخاطب قرار گرفت، درینجا ذکر نشده است، بلکه در سورۀ قصص آیۀ (۳۰) ذکر شده است: ﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلۡوَادِ ٱلۡأَيۡمَنِ فِي ٱلۡبُقۡعَةِ ٱلۡمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ «پس هنگامی که موسی به نزدیک آتش آمد، از کرانۀ راست دره ای که درین جایگاه با برکت است، از میان درخت، آواز داده شد، اینکه ای موسی ! یقینا من الله، پروردگار عالمیانم»، همچنین در سورۀ طه آیۀ (۱۱-۱۶) موضوعی که موسی عليه السلام به وسیلۀ ندا به آن مخاطب قرار گرفت، نیز بیان شده است .

۴- ﴿وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا ٥٢﴾ «و او را رازگویان نزدیک ساختیم»، «نَجِيّٗا» به معنی «مناجی» از ضمیر منصوب در «وَقَرَّبۡنَٰهُ» حال واقع شده است.

۵- ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيّٗا ٥٣﴾ «و ما از رحمت خویش، برادرش هارون را (به صفت همکار و معاون) به او دادیم در حالیکه پیغمبر بود»، زیرا موسی عليه السلام دعا کرده بود که

۱- تفسیر مراغی: ۶۱/۱۶ ، تیسیر الکریم الرحمن: ۶۶۲/۲، تفسیر فتح القدیر: ۳۳۸/۳/ ملاحظه شود.

الله تعالی برادرش را به صفت همکار و معاون برایش برگزیند، چنانکه در سورهٔ طه ذکر شده است: ﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ۝٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ۝٣٠ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ۝٣١ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ۝٣٢﴾ «و برایم همکاری از خانواده ام قرار بده، هارون برادرم را، به وسیلهٔ او پشت مرا استوار دار و او را در امر رسالت، شریک من گردان».

پس الله سبحانه دعای او را اجابت نمود، چنانچه در سورهٔ طه آیهٔ (۳۶) می گوید: ﴿قَالَ قَدۡ أُوتِيتَ سُؤۡلَكَ يَٰمُوسَىٰ﴾ «(الله) گفت: ای موسی ! خواسته ات برایت داده شد».

پس معنی «موهبت هارون عليه السلام به موسی عليه السلام اینست که الله تعالی دعایش را در حق برادرش پذیرفت و در امور دعوت و تبلیغ او را همکار و معاون موسی عليه السلام گرداند.

❁❁❁

قصهٔ پنجم: بیان اوصاف اسمعیل - علیه السلام -

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ۝٥٤ وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا ۝٥٥﴾

ترجمه:

۵۴- و در کتاب (یعنی در قرآن) قصهٔ اسمعیل را بخوان، واقعا او در وعد های خود راستگو و رسول و پیغمبر والا مقام بود .

۵۵- و خانوادهٔ خود را، به نماز و زکات دستور می داد و نزد پروردگارش پسندیده بود .

تفسیر:

این پنجمین داستان این سوره است که در بارهٔ اسمعیل عليه السلام است که در صبر و استقامت و در باب توحید و عبادت و مبارزه علیه شرک و بت پرستی، مطابق شریعت پدرش رفتار می کرد؛ و قصهٔ موسی عليه السلام را بر قصهٔ اسمعیل عليه السلام، بدان سبب مقدم ذکر کرد تا درمیان یعقوب و اولاد او فاصله واقع نشود، بلکه همه دریک سلسله واقع شوند .

می گوید: ﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَ﴾ «و در کتاب (یعنی در قرآن) قصهٔ اسمعیل را بخوان»، و اوصاف کمال و فداکاری او را بیان دار .

اسماعیل علیه السلام بزرگترین فرزند ابراهیم علیه السلام بود، و مادرش «هاجر» نام داشت و او در حقیقت کنیزی بود که نمرود پادشاه جابر مصر به ساره (همسر بزرگ) ابراهیم علیه السلام داده بود، و چون ساره زن عقیم بود، لذا کنیز خویش را به شوهرش ابراهیم علیه السلام هدیه کرد، تا از وی نسل پیدا شود، چنانچه از هاجر اسماعیل علیه السلام پیدا شد، بعد از پیدایش اسماعیل علیه السلام نظر به هم چشمی که میان انباغها است، ساره وجود هاجر را نتوانست تحمل کند، لذا از ابراهیم علیه السلام خواست تا او را از پیش چشمانش دور سازد، همان بود که ابراهیم علیه السلام هاجر و فرزندش اسماعیل را به دستور الله تعالی به سوی سرزمین بی آب و علف مکه برد، و درآن هنگام در مکه کسی سکونت نمی کرد، پس ابراهیم علیه السلام یک مقدار آب و غذا را نزد ایشان گذاشته و آنها در همانجا به الله تعالی سپرده خودش برگشت، هنگامی که آب ایشان خلاص شد و هاجر و فرزندش تشنه شدند، پس هاجر در تلاش آب، گاهی به سوی کوه صفا می دوید و گاهی به سوی کوه مروه، ولی هیچ کس و هیچ قافله ای را ندید که از ایشان آب بخواهد، درین هنگام هاجر فرشته ای (جبرئیل) را دید که با پاشنه و یا با بال خود زمین را می زند، تا آنکه ازآنجا آب جاری شد، که هم غذا بود و هم آب، پس در نتیجهٔ جریان آب، قبیلهٔ جرهم (یکی از قبائل یمنی) درآن منطقه آباد شدند، و در کنار آنها اسماعیل علیه السلام نیز بزرگ شد، پس ابراهیم علیه السلام به همکاری اسماعیل کعبه را بنا کرد، هنگامی که کار بنای کعبه به پایان رسید، قصهٔ خواب ابراهیم علیه السلام پیش شد که او از جانب الله دستور داده شد که فرزندت اسماعیل را ذبح کن، و چون خواب پیغمبران وحی است، لذا ابراهیم علیه السلام در پی عملی کردن این کار شد، البته نخست از پسرش پرسید: «ای پسرم من در خواب دیدم که تورا ذبح می کنم، پس تو فکر کن که چه می اندیشی»، اسماعیل علیه السلام پاسخ داد: «ای پدرم آنچه بدان دستور داده شده انجام بده، اگر الله خواسته باشد، مرا از صابران خواهی یافت»، پس هنگامی که ابراهیم علیه السلام، فرزندش اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه می برد، در مسیر راه شیطان برایش سه مرتبه پیش شد تا او را ازین کار باز دارد و هر باری که شیطان ظاهر می شد، ابراهیم علیه السلام او را با سنگریزه ها می زد، تا آنکه به قربانگاه رسیدند و اسماعیل را به روی انداخت تا او را ذبح کند، درین اثنا الله تعالی گوسفندی را برایش فرستاد، تا آن را قربانی کند، و ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام درین امتحان و آزمایش بزرگ کامیاب شدند و بعدا اسماعیل علیه السلام به سوی قبائلی که در مکه سکونت پذیر شده بودند، به پیغمبری مبعوث شد،

و از نسل ایشان فرزندان زیادی ماند، و پیغمبر گرامی ما، محمد ﷺ از سلالهٔ اسماعیل بن ابراهیم - علیهم الصلاة و السلام - اند.

اکنون از چهار وصف برجستهٔ اسماعیل عليه السلام یاد آوری می کند:

۱- ﴿إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ﴾ «واقعا او در وعده های خود راستگو بود»، هر وعده را که با خالق خود و یا با مخلوق می کرد، به آن وفا می کرد و صدق وعده ازجملهٔ اوصاف نیکی است که نتیجه اش را انسان در هر دو جهان مشاهده می کند، چنانچه الله تعالی در سورهٔ مائده آیهٔ (۱۱۹) می فرماید: ﴿قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوۡمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ صِدۡقُهُمۡ﴾ «الله می گوید: این روزی است که راستگویان را راستی شان نفع می رساند».

۲- ﴿وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ۝٥٤﴾ «و او رسول و پیغمبر والا مقام بود».

اسماعیل عليه السلام را نیز به وصف «رسالت و نبوت» یاد کرده است، زیرا از طرف الله به او وحی می آمد و احکام الهی را به قبیلهٔ جرهم - که در مکه سکونت داشتند و به سوی آنها مبعوث گردیده بود - می رساند و آنها را تبلیغ می نمود، به این اساس او هم نبیٔ بود و هم رسول، این آیه برآن دلالت دارد که انزال کتاب آسمانی جدا گانه، برای رسالت شرط نیست.

این آیه، بر افضلیت اسماعیل عليه السلام بر اسحق عليه السلام، دلالت دارد، چرا که الله تعالی اسحاق عليه السلام را تنها به نبوت، و اما اسمعیل عليه السلام را به رسالت و نبوت توصیف نمود.

۳- ﴿وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ﴾ «و خانواده (و همچنین امت و قبیلهٔ) خود را به نماز و زکات دستور می داد»، و به این وسیله در اصلاح آنها می کوشید، و در امر دعوت، از خاندان خود آغاز می کرد، و چنانچه الله سبحانه در سورهٔ شعراء آیهٔ (۲۱۴) پیغمبر ﷺ را نخست به دعوت اقارب خود دستور داده فرموده است: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ «و نزدیکان خود را بترسان»، و در سورهٔ طه آیهٔ (۱۳۲) می گوید: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا﴾ «و خا نوادهٔ خود را به نماز دستور ده و خود، بر آن پای بند باش».

۴- ﴿وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا ۝٥٥﴾ «و نزد پروردگارش پسندیده خصال بود»، این وصف از بزرگترین صفات کمال است که انسان مورد رضای پروردگارش قرار گیرد، و این وصف بیانگر قرب و منزلت اسماعیل عليه السلام نزد پروردگار است.

❁❁❁

قصهٔ ششم: بیان اوصاف ادریس ﷺ

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِدۡرِيسَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيّٗا ۝٥٦ وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝٥٧﴾

ترجـــمه:

۵۶- و در کتاب (یعنی قرآن) قصهٔ ادریس را بخوان، زیرا او واقعا راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود.

۵۷- و ما او را به مقام بس بلندی نایل کردیم.

تفســیر:

ادریس ﷺ کی بود ؟ علماء ومؤرخین می گویند: او نواسهٔ شیث و جد نوح ﷺ بود و نام اصلیش «اخنوخ» است، از لحاظ کثرت درس به او لقب «ادریس» داده شده است.

گفته شده است که ادریس ﷺ نخستین کسی بود که خط و کتابت و دوختن جامه ها و پوشیدن کالا های دوخته شده را آغاز نمود، چرا که پیش از وی مردم پوست حیوانات را می پوشیدند، و او نخستین کسی بود که علوم را تحت نظر و بر رسی قرار داده و علم حساب را به مردم آموخت؛ و او نخستین کسی بود که ترازو و پیمانه را روی کار آورد.

و او پیغمبری بود که بعد از آدم و شیث - علیهما السلام- به پیغمبری مبعوث شد.

البته این همه سخنانی است که بر صحت آن کدام دلیل صحیح در اختیار نداریم، پس همین کافی است بدانیم که او یکی از پیغمبران الهی به سوی بشریت بوده است، و الله تعالی او را درینجا به سه صفت ستوده است:

۱- ﴿إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا﴾ «واقعا او راست کردار و راستگفتار بود».

۲- ﴿نَّبِيّٗا﴾ «پیغمیبر بود»، الله سبحانه در اوصاف او، صدیقیت و نبوت را جمع نموده است: صدیقیت جامع علم کامل و یقین ثابت و عمل صالح است و نبوت یک منصب بس بزرگ و عطیهٔ الهی بوده و هدف ازآن اصلاح بشریت است.

۳- ﴿وَرَفَعۡنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝٥٧﴾ «و ما او را به مقام بس بلندی نایل کردیم»، به این معنا که ذکر خیر او را، درمیان مردمان در مرتبهٔ بسیار بلند قرار دادیم و مقصود ازین رفعت، رفعت معنوی است.

درصحیحین روایت است که رسول الله - ﷺ - در شب معراج، ادریس عليه السلام را درآسمان چهارم دیدند و این امر نیز بر رفعت مکان إدریس عليه السلام دلالت دارد، پس درین صورت مراد از رفعت، رفعت مکانی می باشد.

❁❁❁

قصهٔ هفتم: اشاره به سوی احوال کافهٔ أنبیاء به صورت اجمالی

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ ۚ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۩ (٥٨) ﴾

ترجمه:

۵۸- آنان پیغمبرانی اند که الله بر ایشان انعام کرده است، از سلالهٔ آدم و از نسل کسانی که (آنها را) با نوح (در کشتی) برداشتیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمرهٔ کسانی که آنان را (به سوی ایمان) هدایت کردیم و برگزیدیم، هنگامی که آیات رحمن بر ایشان خوانده می شد، سجده کنان و گریه کنان به روی می افتادند.

تفسیر:

بعد ازآنکه انبیای ده گانه - از زکریا تا ادریس علیهم السلام - را و اوصاف وفضائل شان را بیان نموده مورد ستایش قرار داد، حالا در وصف همهٔ پیغمبران به صورت اجمالی می فرماید: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ «این جماعهٔ پیغمبرانی اند که الله بر ایشان انعام کرده است»، یعنی به نعمت های دینی و دنیوی ایشان را سرفراز گردانده است و درین وصف کافهٔ انبیاء وصدیقین و شهداء و صالحین نیز اشتراک دارند.

اگرچه یک عده مفسرین گفته اند: «أُوْلَٰٓئِكَ» اشاره به سوی انبیای مذکور درهمین سوره - از زکریا تا ادریس - است، ولی حافظ ابن کثیر - رحمه الله - گفته است، «أُوْلَٰٓئِكَ» تنها به سوی انبیای مذکور درین سوره، اشاره نیست، بلکه اشاره به سوی جنس انبیاء است، اینها همان أنبیائی هستند که در سورهٔ نساء آیهٔ (۶۹) و درسورهٔ انعام آیهٔ (۸۳-۹۰) و درسورهٔ غافر آیهٔ (۷۸) از ایشان نام برده شده است.[1]

۱- ابن کثیر ۱۷۲/۳/ ملاحظه شود.

- تقسیم أنبیاء به اعتبار نسب عالی شان

۱- ﴿مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ﴾ «از سلالۀ آدم» مانند ادریس - علیه السلام - که طبق مشهور، جد نوح عليه السلام بود و نوح - علیه السلام - نیز درین سلسله داخل است.

۲- ﴿وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾ «و از نسل کسانی که ایشان را همراه نوح (در کشتی) سوار کردیم»، مانند ابراهیم - علیه السلام - که از نسل سام پسر نوح - علیه السلام - است.

۳- ﴿وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَٰهِيمَ﴾ «و از دودمان ابرهیم» مانند اسحاق و یعقوب و اسمعیل - علیهم السلام.

۴- ﴿وَإِسْرَٰٓءِيلَ﴾ «و از نسل یعقوب» مانند یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی پسر مریم - علیهم السلام - اند، باز می گوید: ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ﴾ «و از زمرۀ کسانی که آنان را (به سوی ایمان) هدایت کردیم و برگزیدیم».

در صورتی که «أُوْلَٰٓئِكَ» اشاره به سوی عموم انبیاء باشد، جملۀ «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ» وصف انبیائی می باشد که پروردگار آنها را هدایت کرده، و برای ادای وظیفۀ رسالت برگزیده است، و اگر «أُوْلَٰٓئِكَ» اشاره به سوی انبیای ده گانه باشد، درین صورت {«وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ»} بیان قسم دیگر از مُنعَم علیهم، و وصف برای پیروان راستین انبیاء می باشد که الله آنها را به سوی صراط هدایت کرده و برای دعوت حق برگزیده است.

نظر به اینکه امام ابن کثیر «أُوْلَٰٓئِكَ» را اشاره به سوی عموم انبیاء می داند، پس توضیح آیه چنین است:

۱- ﴿مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ﴾ شامل جمیع انبیاء است.

۲- ﴿وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ﴾ شامل جمیع انبیای ما بعد نوح - علیه السلام - است.

۳- ﴿وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَٰهِيمَ﴾ شامل دو فرع بزرگ نبوت است.

۴- ﴿وَإِسْرَٰٓءِيلَ﴾ یعنی یعقوب که شامل شجرۀ انبیای بنی اسرائیل است.

الله سبحانه انبیاء را، بدین ترتیب ذکر کرد، اشاره به آنست که این پیغمبران چنانکه به سبب اعمال فاضله و دیانت کامله شان، مزیت و شرف دارند، به سبب نسب عالی و والایشان نیز فضیلت و برتری دارند که ایشان زادۀ انبیاء هستند.

- بیان رغبت و رهبت پیغمبران

بعد از آن حالت آنها را به هنگام تلاوت آیات رحمن بیان می کند: ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۩ ﴿٥٨﴾﴾ «هنگامی که آیات رحمن برایشان خوانده می شد، سجده کنان و گریه کنان به روی می افتند»، یعنی هنگامی که کلام الهی را که مشتمل بر دلائل و براهین است، می شنیدند، از روی عجز و خضوع و به غرض حمد و سپاس الله تعالی در برابر نعمت هایی که برآنها ارزانی داشته است، به سجده می افتادند، نظیر این آیه در سورۀ إسراء آیۀ (۱۰۷-۱۰۹) ذکر شده است.

«سُجَّدًا» جمع «ساجد» سجده کنان، «بُكِيًّا» بر وزن «فُعُول» جمع «باكٍ» گریه کنان، و اصلش «بُكُوىٌ» حرف واو و یا چون در طرف کلمه واقع شده است، و حرف نخستین ساکن بود، لذا حرف واو به «یاء» تبدیل شد، و یا در یا ادغام شد، و سپس به مناسبت حرف «یاء»، حرکت حرف ما قبل به کسره تبدیل شد.

این آیه از جملۀ آیاتی است که هنگام تلاوت آن، پیغمبر ﷺ سجده کردند.

❁❁❁

بیان احوال ناخلفان بدکار، و جزای ایشان و پاداش توبه کنندگان مؤمن نیکوکار

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلشَّهَوَٰتِ ۖ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ﴿٥٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ
وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْـًٔا ﴿٦٠﴾ جَنَّٰتِ عَدْنٍ ٱلَّتِى وَعَدَ ٱلرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ إِنَّهُۥ
كَانَ وَعْدُهُۥ مَأْتِيًّا ﴿٦١﴾ لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَٰمًا ۖ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾ تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِى نُورِثُ
مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾﴾

ترجمه:

۵۹- پس از آنان، فرزندان ناخلفی جای گزین (آنها) شدند که نماز را ضائع ساختند و خواهشات نفس را پیروی کردند، پس جزای گمراهی خویش را خواهند دید.

۶۰- مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل شایسته انجام دهند، پس آنها وارد بهشت می شوند و هیچ گونه ستم نمی شوند.

۶۱- باغ های جاویدانی که الله مهربان، بنده گانش را وعده داده اسـت در حالیکـه از ایشـان پنهان است، (و ایشان نادیده به آن ایمان دارند) و وعدهٔ الله حتما تحقق می پذیرد.

۶۲- در آنجا جز سلام، هیچ سخن بیهوده را نمی شنوند و روزی شان درآنجـا بعرای ایشـان صبح و شام آماده است.

۶۳- این است بهشتی که ما آن را به بندگان خود، به آن کسی میراث می دهیم که پرهیزگار باشد.

تفسـیر:

درین آیات از ین موضوعات بحث مي شود:

۱- بیان جای نشینان نا خلف و جزای ایشان

۲- بیان پاداش توبه کنندگان و مؤمنان نیکو کار.

موضوع اول: بیان جای نشینان نا خلف و جزای ایشان

بعد ازآنکه اوصاف مرسلین و انبیاء و پیروان ایشان را بیان داشته آنهـا را سـتود، اکنـون درینجا به بیان حالت کسانی می پـردازد کـه نقـش قـدم انبیـاء و مرسـلین را گذاشـته از خواهشات خود پیروی می کنند:

- ﴿ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ ﴾ «پس از آنان، فرزندان ناخلفی جای گزین (آنها) شدند».

«خَلۡفٌ» به سکون «لام» جای نشین بد، فرزند نا صالح، و اگر «خَلَف» بـه فـتح لام باشـد، درین صورت به معنی اولاد صالح است.

یعنی بعد ازین پیغمبران کسانی روی کار شدند که خویشتن را از سلالهٔ همین انبیاء مـی دانند، اما در عبادت و تقوی و پرهیزگاری راه آنها را پیروی نمی کنند و انسان های تبه کـار و فاسد العمل هستند.

ـ سپس از میان خصلت های بد شان، دو خصلت بارز آنها را که دلیل صـریح بـر انحراف شان از خط انبیاء علیهم السلام است، یاد آور می شود:

۱ـ ﴿أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «نماز را ضائع ساختند»، پس کسی که نماز را که عمود و قـوام دیـن است، ضائع کند، ما سوای نماز را به طریق اولی ضایع می کند.

و اضاعهٔ نماز دو صورت دارد:

اول: اینکه آن را از وقتش تأخیر کند .

دوم: اینکه شروط و ارکان و واجبات نماز را به صورت درست رعایت نکنند .

چنانچه عمر بن عبد العزیز – رحمه الله – گفته است: «لَمْ تَكُنْ إِضَاعَتُهُمْ تَرْكَهَا، وَلَكِنْ أَضَاعُوا الْوَقْتَ» یعنی ضایع ساختن شان نماز را به معنی ترک نماز نبود، بلکه آن را از وقتش تأخیر کردند .

همچنان بعضی از علمای سلف فرموده است که: اضاعۀ نماز عبارت از اضاعۀ حقوق آن است، پس آنها نماز می خواندند، اما آن را با تأخیر و بعد از گذشتن وقت می خواندند، چرا که اگر نماز را ترک می کردند کافر می شدند، زیرا پیغمبر ﷺ فرمودند: «بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ أَوِ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ» درمیان بنده و در میان شرک و یا کفر ترک نماز است.[1]

در حدیث دیگر پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ» پیمانی که در میان ما و درمیان آنها است، همین نماز است، پس کسی که نماز را ترک کند کافر می شود. [2]

حاصل اینکه مراد به اضاعۀ نماز، ترک واجبی از واجبات و رکنی از ارکان نماز یا تأخیر نماز از وقت، یا ضائع ساختن حقوق نماز است .

حسن بصری رحمه الله در تفسیر «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» گفته است: «عَطَّلُوا الْمَسَاجِدَ، وَلَزِمُوا الضَّيْعَاتِ» مساجد را خالی گذاشتند و دنبال زمین های کشت و زراعت را گرفتند.

۲- ﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ﴾ نه تنها نماز را ضائع ساختند، بلکه «از شهوات پیروی کردند» و مرتکب زنا و باده نوشی و قمار و رشوت و ترجیح دنیای فانی بر آخرت شدند.

در حالیکه اسلاف ایشان با شنیدن آیات الهی گریه کنان به سجده می افتادند، اما فرزندان نا خلف، هم نماز را به هدر دادند و هم دنبال شهوات گشتند و این دو عمل بد، خودش نشان دهندۀ انجام بد ایشان است .

۱- سنن ترمذی، أبواب الإیمان، باب ما جاء فی ترک الصلاة، حدیث: ۲۸۲۸، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ترمذی – از شیخ البانی – حدیث: ۲۶۱۹ .

۲- سنن ترمذی؟ أبواب الإیمان، باب ما جاء فی ترک الصلاة، حدیث: ۲۸۳۰، و صحیح جامع الصغیر، حدیث: ۴۱۴۳.

- و سرانجام این دو خصلت بد این است: ﴿فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ۝٥٩﴾ «پس کیفر گمراهی (خویش) را خواهند دید».

«غَیّ» به معنی گمراهی و به معنی بدی و شر نیز استعمال می شود، چنانکه ضد آن که «رَشَد» است، و به معنی هدایت می باشد، و به معنی خیر نیز استعمال می شود، چنانچه در سورهٔ جن می فرماید: ﴿وَأَنَّا لَا نَدۡرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ أَرَادَ بِهِمۡ رَبُّهُمۡ رَشَدٗا ۝١٠﴾ «و ما نمی دانیم که آیا به ساکنان زمین بدی اراده شده است و یا اینکه پروردگارشان برای آنان خیر را اراده کرده است». «رَشَدًا» درینجا به معنی خیر است .

و یا معنی {فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا} اینست که «وارد دوزخ خواهند شد»، چون نام یکی از وادی های دوزخ «غَیّ» است، چنانچه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفت: «غَیّ» نام یک وادی بسیار عمیق و بد بوی در دوزخ است .

موضوع دوم: پاداش توبه کنندگان ومؤمنان نیکوکار

- سپس کسانی را که توبه نموده ایمان می آورند و به اصلاح خود می پردازند، استثنا می کند: ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا﴾ «مگر کسی که (از ضائع ساختن نماز و پیروی شهوات) توبه کند و (به الله و ملائکه و کتابها و پیغمبران و روز آخرت) ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد»، پس چنین افراد از وارد شدن به دوزخ و یا از دریافت جزای بد اعمال شان مستثنی هستند، چرا که الله تعالی گناهان ایشان را به سبب توبه و ایمان و عمل صالح، محو می کند، و به ایشان پاداش نیکو می دهد: ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا ۝٦٠﴾ «پس آنها وارد بهشت می شوند و هیچ گونه ستمی نمی شوند» ؛ این آیه در حقیقت انسان های بدکار و گرفتار شهوات را به سوی توبه و ترک منکرات ترغیب می دهد.

- سپس بهشتی را که وارد آن می شوند، چنین توصیف می کند:

۱- ﴿جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِ﴾ «(باغ هایی که توبه کنندگان وارد آن می شوند) باغ های جاویدانی است که الله مهربان بندگانش را وعده داده است، در حالیکه از ایشان پنهان است»، و به چشم نه دیده اند، اما بدان ایمان دارند، چرا که ایمان به جنت و دوزخ، از جملهٔ ایمان به غیب است و ایمان به غیب ازجملهٔ صفات مؤمنان است .

«جَنَّٰتِ عَدۡنٍ» بدل مطابق است، از «ٱلۡجَنَّةَ» در {يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ} است، و مبدل منه با آنکه مفرد است، بدلش جمع آمده است، سببش اینست که «ٱلۡجَنَّةَ» جنس است که مشتمل بر جنت های زیادی است، چنانچه در صحیح بخاری آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَوَجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ، إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ» آیا آن فقط یک بهشت است ؟! (نه خیر) بلکه بهشت های زیادی است. [۱]

حرف «ب» در «بِٱلۡغَيۡبِ» برای سببیت است که درین صورت کلمهٔ «إیمان» از جمله محذوف می باشد، که «بِسَبَبِ الإِيْمَانِ بِالْغَيْبِ» می شود، یعنی «به این بهشت های جاودیدان، به سبب ایمان شان به غیب داخل می شوند.

علامه ابن عاشور گفته است: حرف «ب» در {بِٱلۡغَيۡبِ} برای ظرفیت است و مقصود از «الغیب» زمانه های گذشته است، و معنی آیه چنین می شود که «الله تعالی این بهشت ها را در زمانه های گذشته (یعنی در ازل) برای بندگان پرهیزگارش وعده داده بود .

- و الله تعالی از عدهٔ خود خلاف نمی کند: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا ٦١﴾ «و وعدهٔ الله حتما تحقق می پذیرد».

اگر «وَعۡدُهُۥ» را به معنی «موعوده»، بگیریم، مراد ازآن بهشت می باشد، و درین صورت «مَأۡتِيّٗا» اسم مفعول، به معنی حقیقی اش می باشد، یعنی مومنان به بهشت الله تعالی خواهند آمد.

و اگر «وَعۡد» را- که مصدر است- به معنی مصدری اش باقی بگذاریم، درین صورت «مَأۡتِيّٗا» به معنی اسم فاعل «آتِياً» می باشد و اسم فاعل و مفعول به معنای یکدیگر در زبان عربی، موارد استعمال زیاد دارد .

و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «وعدهٔ الله حتما می آید و تحقق می پذیرد».

۲- ﴿لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗا﴾ «در آنجا جز سلام هیچ سخن بیهوده را نمی شنوند» چرا که آن محیط، محیط امن و سلامتی و دوستی و صمیمیت است، به این ترتیب پاداش مومنان در بهشت، بر ضد آنچه است که در دنیا با آن روبرو بودند، چون آنان در دنیا از سوی مشرکان و مخالفین شان اذیت و فحش و دشنام و سخنان بی هوده می شنیدند، در عوض آن در بهشت، هیچ نوع سخن بی هوده نمی شوند، بلکه از هر سو، درود وسلام می شنوند، چنانچه الله تعالی در سورهٔ غاشیه می فرماید: ﴿لَّا تَسۡمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةٗ ١١﴾ «در بهشت کوچک ترین سخن بی هوده را نمی شنوی».

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب فضل من شهد بدرا، حدیث:۳۹۸۲ .

و در سورۀ واقعه می فرماید: ﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ۝٢٥ إِلَّا قِيلًا سَلَٰمًا سَلَٰمًا ۝٢٦﴾ «(بهشتیان) دربهشت نه سخن بی هوده می شنوند و نه سخن گناه آلود، مگر سخن سلام، سلام، را».

همین مطلب، در سورۀ یونس آیۀ (۱۰) و درسورۀ رعد آیۀ (۲۴) و درسورۀ إبراهیم آیۀ (۲۳) و درسورۀ فرقان آیۀ (۷۵) و درسورۀ یس آیۀ (۵۸) و در سورۀ زمر آیۀ (۷۳) نیز ذکر شده است.

۳- ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝٦٢﴾ «و روزی ایشان درآنجا برای شان صبح و شام آماده است». «بُكْرَةً» صبح، «عَشِيًّا» شام، و مقصود از {بُكْرَةً وَعَشِيًّا} عموم اوقات است، یعنی روزی شان همه وقت فراهم وفراوان است .

- سپس سبب مستحق شدن چنین پاداش عظیم را بیان می کند: ﴿تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِى نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ۝٦٣﴾ «این است بهشتی که ما آن را به بندگان خود، به آن کسی میراث می دهیم که پرهیزگار باشد»، لذا کسی که از تقوای الهی فارغ باشد، از بهشت نیز بی بهره است، و درجات انسان ها در بهشت، بر حسب درجات ایشان در تقوا و اطاعت احکام شریعت در دنیا است.

سورۀ اعراف آیۀ (۴۳) و سورۀ زخرف آیۀ (۷۲) نیز بیان همین مطلب است که دخول بهشت به سبب تقوی و اعمال صالحه صورت می گیرد .

❁❁❁

بیان انقیاد فرشتگان از فرمان پروردگار و دستور به صبر در عبادت او

﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُۥ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ۝٦٤ رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَٱعْبُدْهُ وَٱصْطَبِرْ لِعِبَٰدَتِهِۦ هَلْ تَعْلَمُ لَهُۥ سَمِيًّا ۝٦٥﴾

ترجمه:

۶۴- و (ای جبریل بگو که) ما جز به فرمان پروردگارت، فرود نمی آئیم، از آن او است آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه در میان این هردو است و پروردگارت فراموش کار نیست.

۶۵- پروردگار آسمان ها و زمین و (پروردگار) آنچه است که درمیان این هردو است، پس تنها او را عبادت کن و بر عبادت او شکیبا باش، آیا برای او شبیه و هم نامی می دانی؟!

تفسیر:

بعد ازآنکه قصه های شگفت انگیز أنبیاء و انعامات الله عزوجل را برایشان و همچنان عملکرد خلف بدکار و حالت توبه کنندگان و جزای هردو گروه را، بیان داشت، به دنبال آن، به سوی قصۀ تأخیر نزول جبریل عليه السلام بر پیغمبر ﷺ اشاره می کند؛ در صحیح بخاری روایت است که پیغمبر ﷺ به جبرئیل عليه السلام گفتند: «مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا» تورا چه باز می دارد که بیشتر به زیارت ما بیایی؟ [۱] پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ﴾ «و (ای جبریل بگو که) ما جز به فرمان پروردگارت، فرود نمی آئیم»، ما از خود هیچ اختیاری نداریم و همه در زیر فرمان او قرار داشته طبق فرمان و دستور او حرکت می کنیم، چنانچه درسورۀ أنبیاء آیۀ (۲۷) می گوید: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ «در سخن گفتن براو پیشی نمی گیرند و ایشان به فرمان او کار می کنند»، وهمواره گوش به فرمان او می باشند، و درسورۀ تحریم آیۀ (۶) نیز در وصف فرشتگان می گوید: ﴿لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۝٦﴾ «از آنچه الله به آنان دستور می دهد نافرمانی نمی کنند و همان چیزی را انجام می دهند که بدان دستور داده می شوند».

- سپس علت این حکم را بیان می کند: ﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ﴾ «از آن او است آنچه پیش روی ما وآنچه پشت سر ما و آنچه در میان این هردو است»، و همه در تصرف او است.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب (وما نتنزل إلا بأمر ربک) حدیث: ۴۷۳۱.

۱- جهات و اماکن همه از آن او است، مراد از «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» همه جهات پیش روی است، و مراد از «وَمَا خَلْفَنَا» همه جهات پشت سر است، «وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ» شامل همه جهاتی است که درین میان قرار دارد.

۲- و یا مراد از «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» زمان مستقبل تا روز قیامت، «وَمَا خَلْفَنَا» زمان ماضی تا ازل، «وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ» زمان حال است که ما درآن هستیم، این همه ملک او و در تصرف او است، یعنی همه چیز اعم از مکان و زمان و محتویات آنها، تحت احاطهٔ الله سبحانه قرار دارد.

۳- و یا مراد از «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» امر دنیا است، و مراد از «وَمَا خَلْفَنَا» امر آخرت و مراد از «وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ» میان دنیا و آخرت که عبارت از نفختین است، همه از آن او است مالک همه چیز تنها او و عالم همه چیز تنها او است.

پس مطلب آیه این است که ما نزد ذات پاک او نه هیچ اختیاری داریم و نه پیش قدمی می کنیم و نه لحظهٔ از فرمان او تأخیری به عمل می آریم و نه در پیشگاه او سخن می گوئیم و نه در گفتار و کردار ازاو سبقت می ورزیم.

- سپس به پیغمبر ﷺ می گوید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ۝٦٤﴾ «وپروردگارت فراموش کار نیست» که تو را فراموش کرده باشد، تأخیر وحی بنا برمصلحتی است که خود او می داند.[1]

- بعد ازآن برای احاطهٔ علم و عدم نسیانش دلیل ذکر می کند: ﴿رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ «او پروردگار آسمانها و زمین و (پروردگار) آنچه است که در میان این هردو است»، پس کسی که مالک و مربِّی هرچیز باشد و همه چیز گوش به فرمان او باشند، چگونه ممکن است که او دچار غفلت و نسیان شود، چنین چیزی دربارهٔ او اصلا قابل تصور نیست، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۵۵) می گوید: ﴿لَا تَأْخُذُهُۥ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ «او را پینکی و خواب نمی گیرد»، و از صفات غفلت کاملا پاک و منزّه است.

از آغاز سوره تا اینجا فشرده اش اثبات دو مطلب است:

یکی: عجز بنده گان برگزیدهٔ الله سبحانه،

دوم: عجز ملائکه و فرشتگان مقرب که هیچ اختیاری ندارند و به همین اساس در پایان بیان این هردو مطلب فرمود: ﴿فَٱعْبُدْهُ﴾ چون همه چیز درملک او، گوش به فرمان او و تحت تربیهٔ او قرار دارد «پس تنها او را عبادت کن».

۱- تفسیر فتح القدیر: ۳۴۲/۳.

- ازآنجا که طریق بندگی مشکلات فراوانی را درپیش دارد ازین وجه می گوید: ﴿وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦ﴾ «و بر عبادت او شکیبا (و ثابت) باش»، چرا که صبر بر عبادت او کلید پیروزی است، به همین سبب کسانی را که در مسیر حصول رضای الله در برابر هر نوع مشکلات صبر می کنند، به «مغفرت و اجر عظیم» بشارت داده است.

- سپس برای دستور به عبادت خود و صبر بر آن، دلیل و علت ذکرمی کند: ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ۝٦٥﴾ «آیا برای او شبیه و هم نامی، می دانی؟!» بدیهی است که الله تعالی نه شبیه دارد و نه هم نامی، و از هرگونه عیب و نقص منزه است، پس معبود برحق و شایستهٔ عبادت تنها او است نه غیر او.

«سَمِيّٗ» به معنی مُماثِل و مشابه، و استفهام درین آیه، برای انکار است، پس مطلب آیه اینست که الله هیچ شبیه و مانندی ندارد، نه در ذات و نه در صفات.

❁❁❁

بخش دوم (از آیهٔ ۶۶-۷۲)

مطلب اول: اثبات معاد و بیان دخول کافران به دوزخ و نجات مومنان از آن

﴿وَيَقُولُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوۡفَ أُخۡرَجُ حَيًّا ۝٦٦ أَوَلَا يَذۡكُرُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ يَكُ شَيۡـٔٗا ۝٦٧ فَوَرَبِّكَ لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ وَٱلشَّيَٰطِينَ ثُمَّ لَنُحۡضِرَنَّهُمۡ حَوۡلَ جَهَنَّمَ جِثِيّٗا ۝٦٨ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمۡ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ عِتِيّٗا ۝٦٩ ثُمَّ لَنَحۡنُ أَعۡلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمۡ أَوۡلَىٰ بِهَا صِلِيّٗا ۝٧٠ وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ۝٧١ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ۝٧٢﴾

ترجمه:

۶۶- و انسان (منکر قیامت) می گوید: آیا چون بمیریم واقعا زنده شده بیرون آورده خواهیم شد؟!

۶۷- آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش ازین، آفریدیم درحالیکه هیچ چیزی نبود.

۶۸- پس سوگند به پروردگارت، البته ما این منکران را با شیاطینی که (آنها را گمراه نموده اند) گرد هم می آوریم، سپس آنها را در اطراف دوزخ، به زانو افتاده حاضر می سازیم.

۶۹ سپس از هر گروهی، همان کسانی را که در برابر الله مهربان در سرکشی سـخت تـر انـد، بیرون می آریم .

۷۰- بعد ازآن ما به کسانی که به درامدن دوزخ سزاوار تر اند، خوب آگاه هستیم .

۷۱- و هیچ کسی از شما نیست مگر اینکه وارد دوزخ مـی شـود، ایـن امـر فیصـلهٔ حتمی پروردگار است .

۷۲- باز پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگاران را به زانو افتاده آنجا می گذاریم .

تفسـیر:

در این آیات از دو مسئله بحث شده است:

۱- حکایت گفتار منکرین معاد،

۲- اثبات معاد و تهدید شدید برای منکرین آن.

مسئلهٔ اول: حکایت گفتار منکرین معاد

در آیات قبلی الله سبحانه به عبادت خود و شکیبائی برآن دستور داد، که درآن اشاره بـه باطل قرار دادن عقیدهٔ شرکی بود، حالا درینجا به ابطال اثری از آثار شرک که همانـا انکـار از زندگی بعد از مرگ است، می پردازد تا دو اصل و اساس شرک که عبادت غیـر الله و انکـار از معاد است، فرو ریزد و بشکنند، لذا نخست عقیدهٔ منکرین معاد را حکایت می کند:

- ﴿ وَيَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾ ﴾ «و انسان (منکر قیامت) می گویـد: آیـا چون بمیریم واقعا زنده شده بیرون آورده خـواهیم شـد؟!». مقصـود از «ٱلْإِنسَٰنُ» گروهـی از مردم و یا اینکه «ٱلْإِنسَٰنُ» موصوف است و صفتش محذوف که تقدیرش «الإنسان الکافر» مـی شود، یعنی انسان کافر و منکر قیامت چنین می گوید نه که هر انسان .

و مقصود آن انسان ازین گفتار، انکار از زندگی بعد از مرگ است، چنانکه انکـار کـافران و مشرکان از قیامت در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۹) و در سورهٔ رعد آیهٔ (۵) و درسـورهٔ مؤمنـون آیـهٔ (۳۵-۳۸) و در سورهٔ سجده آیهٔ (۱۰) و در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴) و در سـورهٔ ق آیـهٔ (۳) و در سورهٔ نازعات آیهٔ (۱۱) نیز ذکر شده است .

مسئلۀ دوم: اثبات معاد و تهدید برای منکرین آن

الله تعالی بر عقیدۀ انکار ازمعاد رد نموده می فرماید: ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا ٦٧﴾ «آیا انسان بخاطر نمی آورد که ما او را پیش ازین، آفریدیم درحالیکه هیچ چیزی نبود»، و اصلا وجود خارجی نداشت، این دلیل در سورۀ انبیاء آیۀ (۱۰۴) و درسورۀ حج آیۀ (۵) و در سورۀ روم آیۀ (۲۷) و درسورۀ یس آیۀ (۷۹-۸۲) و در سورۀ ق آیۀ (۱۵) نیز ذکر شده است.

و دریک حدیث قدسی الله تعالی فرموده است: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي، وَلَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعَادَتِهِ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، وَأَنَا الأَحَدُ الصَّمَدُ لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُواً أَحَدٌ» فرزند آدم مرا تکذیب کرد، در حالیکه چنین کار برایش جایز نبود و مرا دشنام داد، در حالیکه دشنام دادن من برایش جایز نبود، پس تکذیبش مرا اینست که او می گوید: الله مرا طوری که نخستین بار آفرید، دوباره هرگز نخواهد آفرید، درحالیکه آفرینش نخستین نسبت به آفرینش دو باره اش، بر من آسانتر نیست (یعنی آفرینش نخستین نسبت اعادۀ آفرینش سخت تر است، هنگامی که او را نخستین بار آفریدم، بر اعادۀ او به طریق اولی قادر خواهم بود) و اما دشنام دادنش مرا اینست که او گفت: الله فرزند برگرفته است، در حالیکه من ذات یکتا و بی نیاز هستم که نه زاده ام و نه زاده شده ام و کسی همتای من نبوده است».([1])

- سپس الله تعالی برای حتمی بودن حشر و قیامت به ذات مبارک خود سوگند یاد می کند: ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَٱلشَّيَٰطِينَ﴾ «پس سوگند به پروردگارت، البته ما این منکران را با شیاطینی که (آنها را گمراه نموده اند) گرد هم می آوریم»، و راهی برای فرار نخواهند داشت، الله در سورۀ صافات آیۀ (۲۲) می فرماید: ﴿ٱحْشُرُوا۟ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ وَأَزْوَٰجَهُمْ وَمَا كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ﴾ «ستمگاران را با همسران (و امثال) شان و آنچه را که می پرستیدند، جمع آوری کنید».

- سپس تهدیدی را متوجه این منکران می سازد: ﴿ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ٦٨﴾ «سپس آنها را در اطراف دوزخ به زانو افتاده حاضر می سازیم»، و در سورۀ جاثیه آیۀ (۲۸)

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة الإخلاص، حدیث: ۴۹۷۴.

می گوید: ﴿ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ﴾ «و هر جمعیتی را می بینی که به زانو افتاده، در اطراف دوزخ جمع شده اند».

- ﴿ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾ ﴾ «بعد از آن از هر گروهی همان کسانی را که در برابر الله مهربان در سرکشی سخت تر اند، بیرون می آوریم». «عِتِيًّا» بر وزن «فُعول» مصدر است، مانند «خروج و جلوس»، و معنایش: طغیان و سرکشی است.

این افرادی که از هر گروه بیرون آورده می شوند، همان پیشتازان و رهبران کفر و انحراف هستند که باعث گمراهی هزاران تن دیگر گردیده اند، لذا به دنبال جدا سازی پیشروان کفر و ضلالت، نوبت دخول دوزخ فرا می رسد:

- ﴿ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾ ﴾ «بعد از آن ما به کسانی که به درامدن دوزخ سزاوار تر اند، خوب آگاه هستیم». «صِلِيًّا» داخل شدن، این کلمه نیز مصدر سماعی است بر وزن «فُعول»، و عین قاعده ای که در «جِثِيّاً و عِتِيّا» تطبیق شده، درین نیز تطبیق شده است.[1]

پس همه کافران نظر به رسوخ شان در کفر و گمراهی و گمراه سازی، درجه به درجه، وارد دوزخ می شوند و هر کس را نظر به شدت کفر و عداوتش در برابر دین و ایمان جزا داده می شود، چنانکه در سورهٔ نحل آیهٔ (۸۸) در بارهٔ کافرانی که دیگران را از حق منع کرده اند می گوید: ﴿ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴾ «آنانی که کافر شدند و مردم را، از راه الله بازداشتند، به سبب فساد شان، عذابی را بر عذاب شان می افزائیم»، و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۱۳) می گوید: ﴿ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ ﴾ «وشکی نیست که آنها گناهان خویش را و گناهانی را با گناهان شان، بر می دارند».

- بعد از وعید کافران به ورود دوزخ، از ورود عمومی همه انسانها به دوزخ خبر می دهد:

- ﴿ وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ﴾ «و هیچ کس از شما نیست (مؤمن باشد یا فاجر) مگر اینکه وارد دوزخ می شود، این وعدهٔ پروردگارت حتمی و فیصله شده است» و در تحقق آن، تخلفی صورت نمی گیرد.

مقصود از «وَارِدُهَا»، داخل شدن است و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما «وُرُود» را درین آیه به دخول تفسیر کرده اند.

۱- قاعده ای که در «عتیا» جاری است، در حاشیه، در ذیل تفسیر آیهٔ (۸) همین سوره ملاحظه شود.

پس مطلب آیه اینست که همه انسانها اعم از کافر و مسلمان به دوزخ می درایند اما الله تعالی به فضل خود مومنان را نجات می دهد و کافران درآنجا برای همیش می مانند و احادیثی که به ورود همه انسانها به دوزخ دلالت دارد ازین قرار است:

۱- در صحیح بخاری از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:«لاَ يَمُوتُ لِمُسْلِمٍ ثَلاَثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ، فَيَلِجَ النَّارَ إِلاَّ تَحِلَّةَ الْقَسَمِ» یعنی: هر مسلمانی که سه فرزندش بمیرد او به دوزخ نمی رود، مگر به مقداری که سوگند (الهی) به جا آید.

امام بخاری گفته است مقصود از «قسم» همین آیهٔ {وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا} است. [۱]

۲- و از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:
«يرِدُ النَّاسُ النَّارَ ثُمَّ يَصْدُرُونَ مِنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ فَأَوَّلُهُمْ كَلَمْحِ الْبَرْقِ ثُمَّ كَالرِّيحِ ثُمَّ كَحُضْرِ الْفَرَسِ ثُمَّ كَالرَّاكِبِ فِي رَحْلِهِ ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ ثُمَّ كَمَشْيِهِ» یعنی: «انسانها همه به دوزخ می درایند، سپس ازآن به مقدار عمل شان بیرون می شوند، پس پیشتازان آنها با سرعت برق ازآن می گذرند، سپس به سرعت باد، سپس مانند سرعت اسب، سپس مانند کسی که بر شترش سوار باشد، سپس مانند دوَش انسان، و سپس مانند راه رفتن او ..[۲]

این حدیث شریف، معنی «وُرُود» را نیز تفسیر می کند که عبارت از دخول مرور است، به این معنی که پلی بر بالای دوزخ نصب می شود – طوری که در روایات مختلف آمده است – و همه ازآن می گذرند، کسی که مومن و متقی باشد، به فضل الله تعالی از حرارت و عذاب دوزخ در امان مانده ازآنجا می گذرد، اما کسی که بد کار باشد، به دوزخ می افتد.

- باز می گوید: ﴿ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ۝٧٢ ﴾ « باز پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگاران را به زانو افتاده درآن می گذاریم». «جِثِيًّا» جمع «جاثی» به زانو افتاده. [۳]

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب من مات و له ولد فاحتسبه ...، حدیث: ۱۲۵۱ .

۲- سنن ترمذی، أبواب التفسیر، باب و من تفسیر سورة مریم، حدیث: ۳۴۵۴، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۸۰۸۹ .

۳- «جِثِيًّا» در اصلش «جُثُووٌ» مانند «قُعُود» جامع «قاعد» بر وزن فُعول از «جثا، یجثو»، اجتماع دو واو، در «جُثُوو» بعد از ضمه ثقیل پنداشته میشود، لذا به غرض تخفیف، ضمهٔ «ث» را به کسره بدل کرده شد، بعد از تبدیل ضمه به کسره، حرف «واو» را که بعد از کسره واقع شده است، به یا بدل شد، سپس قاعدهٔ «مَرمِیٌ» درآن تطبیق شد، و «جُثُووٌ»، به «جِثِیٌ» تبدیل شد.

هنگامی که مردم از فراز پل گذشتند و کسی که مستحق آتش بود، به روی در آن می افتد که عبارت ازکافران و مشرکان و منافقان اند، اما مومنان، نظر به تقوای شان از سقوط در آتش نجات می یابند، کسی بسیار زود عبور می کند و کسی هم متوسط و کسی هم آهسته، و کسی هم مدتی نظر به گناهانش در دوزخ می ماند، و سپس الله تعالی اورا از آنجا بیرون می کند، و حتی الله تعالی کسانی را که جز اقرار به شهادتین دیگر هیچ عمل نیکی ندارد، نیز از دوزخ بیرون می کند.

پس در نتیجه، تقوای مؤمنان باعث نجات شان و ظلم ظالمان، سبب خلود شان می گردد.

❁❁❁

مطلب دوم: (از آیهٔ ۷۳-۷۶)

ذکر معارضهٔ منکرین از قیامت و معاد و پاسخ به ایشان، و بشارت برای مؤمنان

﴿ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا وَأَحۡسَنُ نَدِيّٗا ﴿٧٣﴾ وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هُمۡ أَحۡسَنُ أَثَٰثٗا وَرِءۡيٗا ﴿٧٤﴾ قُلۡ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَدًّاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلۡعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا ﴿٧٥﴾ وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٞ مَّرَدًّا ﴿٧٦﴾ ﴾

ترجمه:

۷۳- و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک ازین دو گروه (ما و شما) جایگاه ایشان بهتر و مجلس ایشان نیکوتر است؟

۷۴- و ما اقوام زیادی را پیش از ایشان هلاک کردیم که آنها ثروت و وسائل بیشتر و منظر خوبتری داشتند.

۷۵- بگو: هرکس در گمراهی باشد، الله مهربان برایش مهلت کافی می دهد تا آنکه می بینند آنچه را وعده داده شده اند که یا عذاب (دنیا) است و یا (رسوائی) قیامت است پس خواهند دانست که چه کسی منزلش بدتر و لشکرش ناتوانتر است.

۷۶- و الله کسانی را که راهیاب شده اند، بر هدایت شان می افزاید و آثار و اعمال صالحه ای که از ایشان باقی می ماند، نزد پروردگارت از لحاظ پاداش بهتر و به اعتبار عاقبت، خوبتر است.

تفسیر:

درین آیات از دو مسئله بحث می شود:

۱- شبههٔ مشرکان در بارهٔ قیامت و پاسخ به ایشان،

۲- بشارت برای مؤمنان،

مسئلهٔ اول: شبههٔ مشرکان در بارهٔ قیامت و پاسخ به ایشان

در آیات گذشته تعجب مشرکان منکر معاد را در بارهٔ حشر و نشر حکایت نموده برای اثبات قیامت دلیل ذکر کرد و حالا درینجا، نوع دیگر از غرور و فریفته شدن مشرکان به دنیا را حکایت می کند که آنان همین مال و متاع دنیا و زندگی پر تعیش را مایهٔ سعادت دانسته خود را نسبت به مومنان که بیشتر مردم فقیر و غریب بودند، برتر می دانستند، الله تعالی می فرماید: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾﴾ «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران به مؤمنان می گویند: کدام یک ازین دو گروه (ما و شما) جایگاه ایشان بهتر و مجلس ایشان نیکوتر است؟»، «مَّقَامًا» منزل و مسکن، جایگاه. «نَدِيًّا» مجلس.

هنگامی که پیغمبر ﷺ قرآن کریم را که درآن بیان توحید و حقانیت رسالت و معاد و بشارت برای مومنان به انجام نیکو و وعید و تهدید برای مشرکان به دوزخ و عذاب شدید است، بر مشرکان تلاوت می کرد، پس آنها به آن آیات تکذیب نموده می گفتند: اگر واقعا شما برحق و ما برباطل باشیم، باید احوال ظاهری شما در همه چیز ازما بهتر باشد، در حالیکه ما در همه چیز از شما سبقت داریم؛ در ثروت، در سامان، در نفوس، در سیاست، در مجالس و غیره، از شما به مراتب برتری داریم، اما شما در ذلت و خواری و فقر و فاقه بسر می برید و همنشینان تان، همه افراد فقیر و فرومایه و محتاج اند، و این همه دلیل بر آنست که ما از شما بهتر می باشیم، وحالت فعلی ما دلیل آنست که اگر آخرتی پیش رو باشد، درآنجا نیز ما از جایگاه و منزلت خوبی برخوردار خواهیم بود.

لذا نباید مؤمنان با ایمان شان بر ما افتخار کنند، چرا که در هر حال ما از مؤمنان در همه چیز بهتر و در مسابقه به سوی کارهای خیر پیش قدم تر می باشیم.

- الله سبحانه در پاسخ این مشرکان می گویند:

۱- ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَٰثًا وَرِءْيًا ﴿٧٤﴾﴾ «و ما اقوام زیادی را پیش از ایشان هلاک کردیم که آنها ثروت و وسائل بیشتر و منظر خوبتری داشتند». «أَثَٰثًا» وسایل و اسباب

زندگی، «رِئيًا»، هیئت و منظر، از «رؤیت» بر وزن «فِعل» به معنی «مَرئِیّ» است، و در قرائت دیگر «رِيًّا» خوانده شده است، درین صورت ممکن است به معنی سیراب شدن باشد و مقصود از آن خرم و شاداب بودن است.

مطلب آیه اینست که اگر مال و دارائی، دلیل حقانیت و برتری منزلت و جایگاه می بود، پس می بایست که آن اقوام گذشته به چنین سر نوشتی دچار نمی شدند.

در سورهٔ شعراء می گوید: ﴿فَأَخْرَجْنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾﴾ «پس ما آنها را از بوستان ها و چشمه ها و گنج ها و کاخ های مجلل بیرون ساختیم، همچنین کردیم و این نعمت ها را به بنی اسرائیل میراث دادیم».

در سورهٔ دخان می گوید: ﴿كَمْ تَرَكُوا۟ مِن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا۟ فِيهَا فَٰكِهِينَ ﴿٢٧﴾ كَذَٰلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَٰهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿٢٨﴾﴾ «چه بوستان ها و چشمه ها و کِشتزارها و اقامت گاه های مجلل و نعمت هائی فراوانی را که در میان آنها آسوده حال بودند، گذاشتند (و رفتند) همچنین کردیم و ما آنها را به گروه دیگری میراث دادیم».

لذا شما کافران نباید فریفتهٔ ثروت و زندگی مرفّه تان شوید، بلکه این یک نوع مهلت و استدراج است، که عذاب و گرفت شدید را به دنبال دارد.

- سپس به پیغمبر خود چنین دستور می دهد: ﴿قُلْ مَن كَانَ فِى ٱلضَّلَٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ مَدًّا﴾ «بگو هرکس در گمراهی باشد، پس الله مهربان برایش مهلت کافی بدهد».

- در صیغهٔ «فَلْيَمْدُدْ» دو تفسیر است:

اول: اینکه «فَلْيَمْدُدْ» صیغهٔ أمر است، در معنای خبر استعمال شده است و مقصود از آن اخبار از سنت الهی در حق گمراهان است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «بگو هرکس در گمراهی باشد، الله مهربان برایش مهلت کافی می دهد»، عمر او را دراز، سرمایه اش را فراوان و حالش را آسوده می سازد، تا اینکه گناه او بیشتر و عذابش سنگین تر گردد.

چنانکه در سورهٔ آلعمران آیهٔ (۱۷۸) می گوید: ﴿إِنَّمَا نُمْلِى لَهُمْ لِيَزْدَادُوٓا۟ إِثْمًا﴾ «شکی نیست که ما آنها را مهلت می دهیم، تا گناه بیشتری را انجام دهند و ایشان را عذاب ذلت باری است». اگرچه سنت الهی همین است که گمراهان را مهلت می دهد، اما باز هم این سرمایه های فراوان و این عمرهای طولانی پایانی دارد و پایان آن، عذاب حتمی است که به آن مواجه خواهند گردید.

دوم: اینکه «فَلْيَمْدُدْ» صیغهٔ أمر است، به معنی دعای مباهله با مشرکانی است که روش خود را درست و خود را بر هدایت می پنداشتند؛ پس درین صورت معنای آیه چنین می شود: «بگو هرکسی که ازین دو گروه، در گمراهی باشد، پس الله سبحانه او را مهلت کافی بدهد» و بر همان حالتی از شرک و کفری که دارد ادامه دهد تا آنکه وعید الهی را به چشم سر ببینند که او را در دنیا عذاب کند و یا در آخرت عذابش کند.

پس نظر به این توجیه، این آیه از قسم مباهله با مشرکان است، چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۳) با مشرکان، و در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۶۱) مباهله با نصاری، و در سورهٔ جمعه آیهٔ (۶) مباهله با یهود، صورت گرفته است.

- و در هر صورت عذاب کسی که بر کفر و ضلالت خود ادامه می دهد حتمی است: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلۡعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا ٧٥﴾ (الله سبحانه مهلت شان می دهد، تا بر گناهان خویش بیفزایند) «تا آنکه آنچه را وعده داده شده اند ببینند که یا عذاب (دنیا) است و یا (عذاب) قیامت است، پس خواهند دانست که چه کسی منزل (و منزلت) اش بدتر و لشکرش ناتوانتر است».

این آیه در حقیقت رد بر گفتار مشرکان است که می گفتند: ﴿أَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ خَيۡرٞ مَّقَامٗا وَأَحۡسَنُ نَدِيّٗا ٧٣﴾ «کدام یک ازین دو گروه، (ما و شما) جایگاه ایشان بهتر و مجلس ایشان نیکوتر است»، اگرچه کافران در دنیا از آسوده حالی و مجلس خوب برخوردار هستند، اما هنگامی که عذاب به سراغ شان بیاید در یک چشم بهم زدن، همه نعمت و آسوده حالی چنان محو می شود که تصورش را هم نمی کردند و آنگاه به حقیقت پی می برند و درآن هنگام کسی نیست که یاری شان دهد، چنانکه در سورهٔ کهف می گوید: ﴿وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ٤٣﴾ «و برایش جز الله گروهی نبود که یاری اش می دادند و نه خودش از نفس خود می توانست دفاع کند».

مسئلهٔ دوم: بشارت برای مؤمنان

هرگاه، در آیهٔ گذشته، از زیادت گمراهی اهل ضلالت و دادن مهلت به ایشان خبر داد، اکنون درینجا، از زیادت هدایت و ایمان طلبگاران هدایت و سالکان راه حق خبر می دهد: ﴿وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ﴾ «و الله کسانی را که راهیاب شده اند، بر هدایت شان می

افزاید»، و این زیادت ایمان و هدایت نتیجۀ اعمال صالحه ای است که آنها انجام می دادند، و همین چیز سرمایۀ جاویدانی و فنا ناپذیر است، ﴿وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا ۝٧٦﴾ «و آثار و اعمال صالحۀ که از ایشان باقی می ماند، نزد پروردگارت از لحاظ پاداش بهتر، و به اعتبار عاقبت، خوبتر است».

«وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ» اعمال صالحه، «مَّرَدًّا» مصدر میمی است، به معنی عاقبت، انجام.

یعنی مشرکان و دنیا پرستان، متاع دنیای فانی و مجالس خویش را مایۀ افتخار قرار دادند، در حالی که سر انجام آن دخول دوزخ است؛ و کسانی که باقیات صالحات را سرمایه گذاری کرده اند، سر انجام آنها دخول بهشت برین است.

و در سورۀ کهف می گوید: ﴿وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ۝٤٦﴾ «آثار و اعمال صالحۀ که از ایشان باقی می ماند، بهترین پاداش را نزد پروردگارت دارد و بهترین امید است». مراد از «باقیات صالحات» مطلق عقائد نیک و اعمال شایسته، چه عبادات بدنی باشد و چه عبادات مالی.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیۀ ۷۷-۸۰) **گفتار منکر قیامت و وعید در حقش**

﴿أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ۝٧٧ أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۝٧٨ كَلَّا ۚ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدًّا ۝٧٩ وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ۝٨٠﴾

ترجمه:

۷۷- آیا دیدی کسی را که به آیت های ما کافر شد و گفت: (اگر بالفرض قیامتی وجود داشته باشد) البته مال فراوان و فرزندان زیادی داده خواهم شد.

۷۸- آیا او از غیب آگاهی دارد، یا از الله مهربان پیمان گرفته است؟!

۷۹- چنین نیست که او می گوید، آنچه را که او می گوید ما می نویسیم و عذاب او را افزایش می دهیم.

۸۰- و به میراث می بریم آنچه را که می گوید و پیش ما، تن تنها می آید.

تفسیر:

الله سبحانه بعد ازآنکه شبهۀ منکرین معاد را ذکر کرده جواب قناعت بخش ارائه نمود، اکنون درین آیات گفتار استهزاء آمیزی را که در بارۀ معاد و قیامت می گفتند، حکایت نموده به آن پاسخ می دهد: ﴿أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَـٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾﴾ «آیا دیدی کسی را که به آیاتهای ما کافر شد و گفت: (اگر بالفرض قیامتی و جود داشته باشد) البته مال فراوان و فرزندان زیاد داده خواهم شد».

این آیه به سوی قصۀ خباب الأرت با عاصی بن وائل سهمی اشاره دارد، در صحیح بخاری از خباب بن الأرت رضی الله عنه روایت است که او گفت: «كُنْتُ رَجُلاً قَيْنًا فَعَمِلْتُ لِلْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ فَاجْتَمَعَ لِي عِنْدَهُ مَالٌ فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ: لاَ وَاللَّهِ لاَ أَقْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ فَلاَ. قَالَ: وَإِنِّي لَمَيِّتٌ ثُمَّ مَبْعُوثٌ؟ قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ: فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لِي ثَمَّ مَالٌ وَ وَلَدٌ فَأَقْضِيكَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا)» [1]

(خباب بن الأرت می گوید)«من مرد آهنگری بودم و برای عاصی بن وائل آهنگری کردم، پس یک مقدار پولی برایم نزد او جمع شد، لذا نزدش رفتم تا پول های خود را از وی مطالبه کنم، او برایم گفت: سوگند به الله (پول هایت را) برایت نخواهم داد تا آنکه به محمد کافر شوی. من گفتم: سوگند به الله، اگر بمیری و زنده شوی، بازهم به محمد (ﷺ) کافر نخواهم شد، او گفت: آیا من می میرم باز زنده می شوم ؟ گفتم: آری، پس او گفت: آنجا برایم مال و فرزند زیادی خواهد بود، (و درآنجا) حق تو را خواهم پرداخت، پس الله تعالی این آیات را نازل فرمود: «آیا دیدی کسی را که به آیت های ما کافر شد و گفت: (اگر بالفرض قیامتی و جود داشته باشد) البته مال فراوان و فرزندان زیاد داده خواهم شد».

مطلب آن مشرک از ین سخنان، انکار از قیامت و معاد بود و به فرض تحقق قیامت باز هم برتری خود را ادعا نموده گفت: درآنجا هم برایم ثروت فراوان و فرزندان زیادی داده خواهد شد.

استفهام در «أَفَرَءَيْتَ» برای تعجب از کفر آن کافر استعمال شده است و «رؤیت» درین آیه به معنی دانستن و آگاهی استعمال شده است، و مقصود از «آيَاتِنَا» آیات قرآن است که ازآن جمله آیات دال بر اثبات قیامت و حشر و نشر است .

١- صحیح بخاری، کتاب الإجارة، باب هل یؤاجر الرجل نفسه من مشرک فی أرض الحرب، حدیث: ٢٢٧٥.

- پس الله سبحانه در رد این ادعای آن کافر، می گوید: ﴿أَطَّلَعَ ٱلۡغَيۡبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ۞﴾ «آیا او از غیب آگاهی دارد، یا از الله مهربان پیمان گرفته است؟!» که برایش حتما ثروت و فرزندان زیادی خواهد داد، بدیهی است که نه او بر غیب آگاهی دارد و نه هم الله تعالی برایش چنین پیمانی داده است، لذا این ادعای او جز دروغ چیزی نیست، و مقصود از «عَهۡدٗا»، گفتن «لا إله إلا الله» است، و کسی که به این کلمه ایمان بیاورد و به آن اقرار کند و به مقتضای آن عمل کند، الله او را به بهشت می برد و چون عاصی بن وائل به این کلمه ایمان نداشت، لذا الله سبحانه اطلاع و آگهی او را از غیب و وجود عهد و پیمانی از جانب الله تعالی را درین مورد، چنین رد می کند: ﴿كَلَّاۚ﴾ «چنین نیست که او می گوید» نه از غیب آگاهی دارد و نه از جانب الله سبحانه، کدام پیمانی با خود دارد، پس الله تعالی او را در برابر این گفتارش چنین وعید می دهد: ﴿سَنَكۡتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلۡعَذَابِ مَدّٗا ۞﴾ «آنچه را که او می گوید، ما می نویسیم و عذاب او را افزایش می دهیم»، «نَمُدُّ» طولانی می سازیم، افزایش می دهیم.

- ﴿وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأۡتِينَا فَرۡدٗا ۞﴾ «و به میراث می بریم آنچه را که می گوید و پیش ما، تن تنها می آید»، یعنی مال و فرزندان او را به میراث می گیریم و خودش تک تنها بدون آنکه مال و فرزندش برایش سودی برساند، نزد ما می آید.

علماء گفته اند: مطلب به میراث گرفتن اولادش اینست که آنها اسلام آورده به مسلمانان می پیوندند، چنانچه دو تن از فرزندان عاصی بن وائل، به نام عمرو و هشام ایمان آوردند، پس درین آیه برای پیغمبر ﷺ بشارت و برای عاصی بن وائل غم و اندوه است.

در کلمۀ «فَرۡدٗا» اشاره به اینست که تنها او کافر می میرد، نه فرزندانش، چرا که فرزندانش مسلمان می شوند.

۞۞۞

مطلب چهارم: (از آیهٔ ۸۱-۸۷) **بیان انجام مشرکان و مؤمنان در آخرت**

﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّاۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ
ضِدًّا ﴿٨٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ
عَدًّا ﴿٨٤﴾ يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾ وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿٨٦﴾ لَّا يَمْلِكُونَ
ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾﴾

ترجمه:

۸۱- و به جز الله معبودانی برگزیدند، تا برای ایشان وسیلهٔ عزت و احترام باشند.

۸۲- چنین نیست، به زودی معبودان شان از عبادت آنان انکار خواهند کرد و با ایشان دشمن خواهند گشت.

۸۳- آیا نمی بینی که ما شیاطین را بر کافران فرستاده ایم تا آنها را (به سوی معاصی) سخت تحریک و تشویق دهند.

۸۴- پس تو (ای پیغمبر در طلب نزول عذاب) بر ایشان عجله مکن که ما مدت عمر (و عدد ایام و انفاس) آنها را دقیقا شمار می کنم.

۸۵- روزی که پرهیزگاران را به سوی رحمن به صورت گروه ها (ئی که برای مهمانی می روند، با عزت و اکرام) بر می انگیزیم.

۸۶- و گنه گاران را به سوی دوزخ، تشنه می رانیم.

۸۷- آنان (به سبب کفر شان، درآن روز) نمی توانند شفاعت کنند، جز کسی که نزد الله مهربان پیمان گرفته است.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- هدف مشرکان از انتخاب شرکاء و رد بر ایشان،

۲- منشأ اصلی همه انحرافات مشرکان،

۳- تسلی برای رسول الله ﷺ.

۴- بیان حالت مؤمنان و مشرکان در آخرت.

مسئلهٔ اول: هدف مشرکان از انتخاب شرکاء و رد بر آنها

بعد ازآنکه گفتار خرافی مشرکان منکر معاد را بیان کـرد و بـه آن جـواب گفت، اکنـون درینجا یکی از علل آغشته شدن مشرکان به شرک را بیان می کنـد: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمْ عِزًّا ۝٨١﴾ «و به جز الله معبودانی برگزیدند تا برای ایشـان ناصـر و مـددگار باشند»، و به عزت و شرف ایشان بیفزایند. «عِزًّا» مصدر است به معنی فاعل.

«اِتَّخَذَ» به معنی گرفتن، چیزی را برای خود تخصیص دادن، درینجا بـه معنـی عقیـده نمودن و عبادت کردن است، یعنی آن مشـرکان غیـر الله را معبـود پنداشـتند و آنـان را عبادت کردند و گمان شان این بود که آن معبودان به ایشان عزت و غلبه می دهند و آنهـا را به الله تعالی بیشتر نزدیک می سازند، چنانچه الله تعـالی در سـورهٔ زمـر آیـهٔ (۳) مـی فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ﴾ «و کسانی که به جز الله یاورانی برگزیده اند (می گویند) ما اینها را عبادت نمی کنیم، مگر بدان سـبب کـه آنان ما را به الله نزدیک سازند».

- الله سبحانه این پندار مشرکان را باطل قرار داده بیزاری آن معبودان را از پیروان شـان بیـان مـی دارد: ﴿كَلَّاۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۝٨٢﴾ «چنـین نیسـت، بـه زودی معبودان شان از عبادت آنان انکار خواهند کرد و با ایشان دشـمن خواهنـد گشـت»، یعنـی معبودان آنها نه تنها وسیلهٔ عزت و احترام ایشان نمی شوند، بلکـه مایـهٔ رسـوائی و لعنـت ایشان می گردند، و از وجود هرنوع رابطه و پیوندی با مشرکان، اعلان برائت می کنند.

چنانکه رد بر چنین عقیده در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۷)، سورهٔ اعراف آیهٔ (۳۸)، سورهٔ یـونس آیهٔ (۲۸-۲۹)، سورهٔ نحل آیهٔ (۸۶)، سورهٔ مریم آیهٔ (۸۱-۸۲)، سورهٔ قصص آیهٔ (۶۳)، سـورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۵)، سورهٔ روم آیهٔ (۱۳)، سورهٔ سبأ آیهٔ (۴۱)، سـورهٔ فـاطر آیـهٔ (۱۴)، سـورهٔ زخرف آیهٔ ۶۷)، سورهٔ احقاف آیهٔ (۶) ذکر شده است.

و یا اینکه ضمیر در «سَيَكْفُرُونَ» به سوی مشرکان راجـع اسـت، و ضـمیر در «عَلَيْهِمْ» بـه سوی معبودان راجع است و معنی آیه چنین می شود: «چنین نیست، به زودی این مشـرکان (اسلام را خواهند پذیرفت و) از عبادت بتان و معبودان انکار خواهند کرد و با ایشان دشـمن خواهند گشت». درین صورت در این آیه برای پیغمبرﷺ بشارت است به اینکـه دیـن او بـر دین مشرکان غالب و پیروز خواهد شد.

مسئلهٔ دوم: منشأ اصلی همه انحرافات مشرکان

بعد ازبیان احوال اخروی مشرکان، حالت دنیوی آنان را روشن می سازد که چگونه شیطان برآنان چیره شده و هر طوری که خواسته باشد حرکت شان می دهد: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾﴾ «آیا نمی بینی که ما شیاطین را بر کافران فرستاده ایم، تا آنها را (به سوی معاصی) سخت تحریک و تشویق دهند»، «أَزًّا» به حرکت آوردن، تشویق و تحریک کردن.

مقصود از «ارسال شیاطین به سوی کافران» مسلط ساختن شیاطین بر آنها است، که به سوی هر نوع گناه و کارهای بد ایشان را تحریک و تشویق می کند تا مورد غضب کامل الهی قرار گیرند و این از نوع جزا از جنس عمل است، چنانچه الله تعالی در سورهٔ زخرف آیهٔ (۳۶) می فرماید: ﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ﴾ «هر کسی از یاد رحمن اعراض کند، برای او شیطانی را می گماریم، پس آن شیطان همدم او است».

ازینحالت مشرکان در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۱۷- ۱۲۰) و سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۷) و سورهٔ حجر آیهٔ (۳۹) و سورهٔ إسراء آیهٔ (۶۲) و در سورهٔ فصلت آیهٔ (۲۵) نیز تذکر داده شده است.

مسئلهٔ سوم: تسلی برای رسول الله ﷺ

سپس به غرض تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای مشرکان می گوید: ﴿فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ﴾ «پس تو (ای پیغمبر در طلب نزول عذاب) برایشان عجله مکن».

- باز علت این امر را بیان می کند: ﴿إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾﴾ «ما مدت عمر (و عدد ایام و انفاس) آنها را دقیقا شمار می کنیم» که وقت شان بسیار کم است و به زودی پیروزی و غلبه از آن کلمهٔ الهی خواهد بود و آن کافران زیر گرفت و شکنجهٔ عذاب ما خواهند بود.

در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۴۲) می گوید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَٰرُ﴾ «و تو گمان مبر که الله از آنچه که ستمگاران انجام می دهند، بی خبر است، یقینا الله آنها را مهلت می دهد برای روزی که درآن چشم ها خیره می شود».

همچنین در سورهٔ لقمان آیهٔ (۲۴) می گوید: ﴿نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ «آنان را (درین جهان) اندکی بهره می دهیم، سپس آنها را (در آخرت) به سوی عذاب سختی وادار می سازیم».

مسئلۀ چهارم: بیان حالت مؤمنان و مشرکان در آخرت

بعد از بیان حالت مشرکان در دنیا، حالت مؤمنان و مشرکان را در آخرت بیان می کند:

۱- نخست حالت پرهیزگاران را بیان می کند: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾﴾ «روزی که پرهیزگاران را به سوی رحمن به صورت گروه ها (ئی که به مهمانی پادشاهان می روند، با عزت و اکرام) بر می انگیزیم».

«وَفْدًا» جمع «وافد»، مانند «صَحْب و رَكْب» جمع «صاحب و راکب»، و «وفد» گروهی اعزامی را گویند که سوار به دربار أمرا و شاهان و یا به خاطر انجام کدام وظیفۀ مهمی می روند، و چنین گروه به صورت عموم مورد استقبال و اکرام قرار می گیرند.

پس مؤمنان از هنگامی که حشر می شوند تا آنکه به بهشت می روند در اکرام و نوازش الهی قرار داشته معزز و مکرم هستند.

۲- سپس احوال مجرمان را بیان می کند: ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿٨٦﴾﴾ «و گنهگاران را به سوی دوزخ تشنه می رانیم».

«وَنَسُوقُ» شاره به این است که آنها همچون مواشی رانده می شوند، «وِرْدًا» جمع «وَارِد»، و «وارد» کسی را گویند که برای نوشیدن آب به سوی چشمه و یا محل آب می رود، و مقصود ازآن درینجا تشنه است، یعنی کافران، با اهانت و ذلت و در حالی که تشنه اند، به سوی دوزخ رانده می شوند.

پس طوری که در دنیا، رفتار و عملکرد مومنان و کافران، کاملا متفاوت بود، به همین ترتیب، روز قیامت حشر این دو گروه کاملا از هم متفاوت است، و همچنان کیفیت روانه ساختن هردو گروه به جایگاه ابدی شان نیز متفاوت است، چنانچه این موضوع در سورۀ زمر آیۀ (۷۱-۷۳) نیز بیان شده است.

- باز در بارۀ مجرمان می گوید: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ﴾ «آنان (از جهت کفر شان، درآن روز) نمی توانند شفاعت کنند»، و طوری که برخی از مومنان برای برخی دیگر شفاعت می کنند، مجرمان به خاطر کفر شان نمی توانند برای یکدیگر شفاعت کنند و نه کس دیگری برای ایشان شفاعت می کند، چنانکه در سورۀ شعراء آیۀ (۱۰۰) الله تعالی از ایشان حکایت می کند: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ﴾ «برای ما شفاعت گری وجود ندارد»، و نیز در سورۀ

اعراف آیهٔ (۵۳) و در سورهٔ روم آیهٔ (۱۳) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۸۶) و در سورهٔ مدثر آیهٔ (۴۸) بیان محرومیت آنها از شفاعت معبودان شان است.

- سپس شفاعت را برای مومنان ثابت نموده می فرماید: ﴿إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدًا ۝٨٧﴾ «جز کسی که نزد الله مهربان پیمان گرفته است»، و آن عبارت از کلمهٔ توحید است، یعنی او کلمهٔ «لا إله إلا الله» را به زبان شهادت داده و به دل آن را تصدیق نموده و به مقتضای آن عمل کرده است و چنین شخص که مؤمن است، در برابر بعض تقصیراتش مستحق شفاعت می باشد، اما معبودان باطلی را که مشرکان عبادت می کردند و همچنین افراد صالح و با تقوایی که از سوی جاهلان تقدیس و تعظیم شده به مسند الوهیت نشانده می شوند، نه تنها برای پرستندگانشان شفاعت نمی کنند، بلکه از ایشان اظهار بیزاری می کنند.

ابن عطیه رحمه الله در تفسیر این آیه گفته است: ممکن است که مقصود از {مَنِ ٱتَّخَذَ} محمد ﷺ باشد و ضمیر در {لَّا يَمۡلِكُونَ} به سوی همهٔ اهل محشر راجع باشد، و مقصود از «عَهۡدًا» همان مقام محمود است که الله تعالی به پیغمبرش وعده داده است و از جملهٔ مقام محمود یکی هم شفاعت کبری است که ویژهٔ محمد ﷺ می باشد.[1]

درین صورت مطلب آیه اینست که جز کسی که نزد الله مهربان پیمان گرفته است و الله تعالی او را به مقام محمود برگزیده است، تنها او می تواند شفاعت کند، بنا برین توجیه این آیه بیانگر فضیلت و مقام و منزلت بزرگی است که الله تعالی به پیغمبر گرامی اش محمد ﷺ عنایت نموده است.

❁❁❁

مطلب پنجم: (از آیهٔ ۸۸-۹۸) تقبیح و نکوهش نسبت دادن فرزند به الله و بیان عظمت او همراه با بشارت برای مومنان و حکمت انزال قرآن و وعید در حق کافران

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ۝٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡـًٔا إِدّٗا ۝٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ۝٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ۝٩١ وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝٩٢ إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ۝٩٣ لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا ۝٩٤ وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا ۝٩٥ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ۝٩٦

۱- المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز- از ابن عطیه -: ۳۳/۴ .

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا ﴿٩٧﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿٩٨﴾

ترجمه:

۸۸- و گفتند: الله مهربان فرزندی برگزیده است .

۸۹- واقعا سخن بسیار زشتی را (به زبان) آورده اید.

۹۰- نزدیک است که آسمانها ازین سخن پاره پاره شوند و زمین بشگافد و کوه ها به شدت از هم فرو ریزند .

۹۱- برای اینکه برای الله مهربان فرزند ادعاء کرده اند.

۹۲- و الله مهربان را نسزد که فرزندی بر گزیند.

۹۳- هیچ کسی در آسمانها و زمین، نیست مگر اینکه در برابر الله مهربان بنده و خاضع است .

۹۴- واقعا او همه را (به علم خود) احاطه کرده است و آنها را دقیقا شمار کرده است .

۹۵- و همهٔ ایشان، در پیشگاه او، روز قیامت تک تنها می آیند .

۹۶- یقینا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، به زودی الله مهربان (آنها را دوست می دارد و) برای ایشان (در دل های مؤمنان) محبت قرار می دهد.

۹۷- پس ما قرآن را به زبان تو آسان گرداندیم تا به وسیلهٔ آن پرهیزگاران را مژده دهی و دشمنان سرسخت را با آن بترسانی .

۹۸- و بسیار نسل ها و اقوامی را پیش ازایشان هلاک کردیم آیا کسی از ایشان را می بینی، یا کم ترین صدائی را از آنان می شنوی ؟

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- بیان زشتی گفتار جاهلانهٔ مشرکان در شأن پروردگار و ردّ بر آنها،

۲- بشارت عظیم برای مؤمنان،

۳- حکمت انزال قرآن به زبان عربی،

۴- تهدید برای مجرمان.

موضوع اول: بیان زشتی گفتار جاهلانهٔ مشرکان در شأن پروردگار و رد برآنها

در آیهٔ گذشته عقیدهٔ مشرکان را در بارهٔ شفاعت معبودان شان رد کرد، حالا درینجا عقیدهٔ دیگری ایشان را رد می کند که همان عقیدهٔ دختر قرار دادن فرشتگان برای الله تعالی است، و ضمنا بر عقیدهٔ یهود در بارهٔ عزیر و بر عقیدهٔ نصاری در بارهٔ مسیح عليه السلام نیز رد نموده می فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾﴾ «و گفتند: الله مهربان فرزندی برگزیده است»، درین آیه الله تعالی خود را به وصف «رحمن» ذکر نموده است، تا مشرکان را بیشتر به خشم بیاورد، علاوه برآنکه میان صفت «رحمن» و فرزند گرفتن منافات است، چون ذاتی که کائنات همه از رحمت او سرچشمه گرفته اند، نیازی به فرزند ندارد.

- لذا در ابطال قول و عقیدهٔ این همه مشرکان می فرماید: ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾﴾ «واقعا سخن بسیار زشتی را (به زبان) آورده اید». «إِدًّا» بسیار زشت، و چه سخنی زشت تر ازین است که برای او کسی را فرزند قرار داد و در سورهٔ کهف آیهٔ (۵) می گوید: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ «چه سخن سهمگینی از دهان های شان بیرون می شود، آنان جز دروغ (چیزی) نمی گویند».

در سورهٔ إسراء آیهٔ (۴۰) می گوید: ﴿إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ «واقعا شما سخن بسیار (کفر آمیز و بهتان) عظیمی را می گوئید».

سپس شدت زشتی و قباحت چنین عقیده و گفتار را بیان می کند:

-﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾﴾ «نزدیک است که آسمانها ازین سخن پاره پاره شوند و زمین بشگافد و کوه ها به شدت از هم فرو ریزند».

«يَتَفَطَّرْنَ» پاره پاره می شود، «تَخِرُّ» سقوط می کند، فرو می ریزد، «هَدًّا» - مفعول مطلق است، و غرض ازآن بیان نوعیت فرو ریختن کوه ها است، یعنی قطعه قطعه شده مانند سقوط عمارت به زمین فرو ریزند .

- سپس علت پاره شدن آسمانها و شگافتن زمین و فرو ریختن کوه ها را بیان می کند:

﴿أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾﴾ «برای اینکه برای الله مهربان فرزند ادعاء کرده اند»، چون آنها سخنی را به الله نسبت کرده اند که خلاف حکمت و خلاف هدف آفرینش کائنات است، زیرا توحید دین کائنات است، پس به سبب این چنین شرک نزدیک است در نظام کائنات انفجار عظیمی و دگرگونی رخ دهد .

- بعد از آن الله سبحانه نزاهت و تقدس خود را از هرگونه فرزنـد، اعـلان مـی دارد: ﴿وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾﴾ «و برای الله مهربان نسزد که فرزندی بر گزینـد»، زیـرا وجـود فرزند، منافی عظمت و جلال بوده و دلیل نقصان و احتیاج و عدم بقا اسـت و الله سـبحانه از همهٔ اینها منزه است.

- بعد از تنزیه و تقدیس خود، عبودیت همه کائنات را برای خود ثابت می کند: ﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدًا ﴿٩٣﴾﴾ «هیچ کسی در آسمانها و زمین، نیست مگر اینکه در برابر الله مهربان بنده و خاضع است»، یعنی همان معبودانی را که شما می پرستید اعـم از ملائکه و ستارگان و جن و انس، هیچ کدام آنها بـا الله رابطـهٔ فرزنـدی ندارنـد، بلکـه همـه مخلوق، مملوک، عابد، منقاد، بندهٔ گوش به فرمان او هستند و همه، همواره در ترس و خـوف او بسر می برند.

و یا معنی {ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدًا} اینست هر کسی را که شما می پرستید، بعد از مرگش دوبـاره حشر شده با انقیاد و خضوع به سوی الله خواهد آمد و هیچ گونه نسبت فرزندی با الله تعـالی طوریکه در دنیا ندارند، در آخرت نیز نخواهند داشت.

- سپس کسانی را که برای الله تعالی نسبت فرزند را می کنند، تهدید نموده می فرمایـد: ﴿لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ﴾ «یقینا او همه را به علم خود احاطه کرده است»، از روزی که آنهـا را آفریـده است، فهرست همهٔ آنها و گفتار ها و کردارها و احوال پنهان و آشکار آنها همه در علم محیط او ثابت و در لوح محفوظ ثبت شده است، چنانکه در سورهٔ جن می گویـد: ﴿وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا ﴿٢٨﴾﴾ «و هر چیز را تک تک سرشماری کرده است»، و در سورهٔ نباء مـی گویـد: ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ كِتَٰبٗا ﴿٢٩﴾﴾ «و هرچیز را دقیقا شمارش نموده درکتاب ثبت کرده ایم».

- سپس می گوید: ﴿وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا ﴿٩٤﴾﴾ «و آنها را دقیقا شمار کرده است»، عدد اشخاص و عدد انفاس و افعال و اقوال و حرکات و سکنات آنها را بررسی نموده است، همه را کـاملا مـی داند، نه او در کدام چیزی خطا می کند و نه چیزی از او فراموش می شود.

- ﴿وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا ﴿٩٥﴾﴾ «و همهٔ ایشان، در پیشگاه او، روز قیامت تک تنها می آیند» نه اهل دارد، نه مال و نه پیرو، و نه درآن روز معبودان و شفیعان شان کـدام نفعـی می توانند به ایشان برسانند.

موضوع دوم: بشارت عظیم برای مؤمنان

بعد از ابطال گفتار مشرکان در بارهٔ نسبت فرزند به سوی الله و بیان حالت ایشان در آخرت، سوره را به ذکر بشارت برای مؤمنان و بیان حکمت انزال قرآن به زبان عربی و تهدید مجرمان، پایان می بخشد.

۱- بشارت برای مومنان: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦﴾ «یقینا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، به زودی الله مهربان (آنها را دوست می دارد و) برای ایشان (در دلهای مؤمنان) محبت قرار می دهد».

درصحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي جِبْرِيلُ فِي السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ وَيُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ» (١)

«هنگامی که الله تبارک و تعالی بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را صدا می کند که یقینا الله فلان بنده را دوست دارد، تو نیز او را دوست بدار، پس جبرئیل او را دوست می دارد، سپس جبرئیل در آسمان فریاد می کند: یقینا الله فلان بنده را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید، پس ساکنان آسمان، آن بنده را دوست می دارند، سپس برای آن بنده درمیان ساکنان زمین نیز قبول نهاده می شود (و مردم او را دوست می دارند)».

و در مسند أحمد از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:
«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَلْتَمِسُ مَرْضَاةَ اللَّهِ وَلاَ يَزَالُ بِذَلِكَ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِجِبْرِيلَ: إِنَّ فُلَاناً عَبْدِي يَلْتَمِسُ أَنْ يُرْضِيَنِي، أَلاَ وَإِنَّ رَحْمَتِي عَلَيْهِ. فَيَقُولُ جِبْرِيلُ: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى فُلاَنٍ، وَيَقُولُهَا حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَيَقُولُهَا مَنْ حَوْلَهُمْ حَتَّى يَقُولَهَا أَهْلُ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ ثُمَّ تَهْبِطُ لَهُ إِلَى الأَرْضِ» (٢)

«بنده رضای الله را می طلبد و همواره در همین طلب می باشد، پس الله عز وجل برای جبرئیل می گوید: فلان بندهٔ من، رضای مرا می طلبد، آگاه باش که رحمت من بر وی (ثابت شده) است، پس جبرئیل می گوید: رحمت الله بر فلان باد و فرشتگان حامل عرش و کسانی

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب کلام الله مع جبرئیل و نداء الله الملائکة، حدیث:۷۵۸۵، و صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب إذا أحب الله عبدا، حببه إلى العباد، حدیث:۶۸۷۳.

۲- مسند أحمد، حدیث: ۲۲۴۵۴، و شیخ أرناووط در تحقیق مسند، این حدیث را «حسن» گفته است.

که در اطراف آنها هستند و حتی ساکنان آسمان های هفتگانه (همه) می گویند که رحمت الله بر فلان باد، سپس این رحمت برایش به سوی زمین فرود می آید»، و علاوه بر محبت الله و فرشتگان، باشندگان زمین نیز بروی رحمت می فرستند.

- پس هر انسانی که به سوی الله متوجه شود و اعمال و کردار خود را طبق شریعت او انجام دهد و در هر عملش مراقب او باشد، همانست که الله سبحانه او را دوست می دارد و دل های مؤمنان را به سویش مائل ساخته محبت و شفقت مؤمنان را نصیب او می گرداند، بر خلاف اهل فسق و معاصی که پیوند و رابطۀ ایشان در دنیا کاملا بر مبنای منافع و مادیات است، اما در آخرت دشمن یکدیگر می شوند.

چنانچه این حقیقت در سورۀ عنکبوت آیۀ (۲۵) و در سورۀ روم آیۀ (۱۳) و در سورۀ فاطر آیۀ (۱۴) و در سورۀ غافر آیۀ (۸۴) و در سورۀ زخرف آیۀ (۶۷) و در سورۀ احقاف آیۀ (۶) توضیح داده شده است.

موضوع سوم: حکمت انزال قرآن به زبان عربی

نخست از نعمت آسان ساختن قرآن خبر می دهد: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ﴾ «پس ما قرآن را به زبان تو آسان ساختیم»، طوریکه الفاظش بر زبان آسان است، درک و فهم معانیش نیز سهل است.

چنانچه در سورۀ قمر آیۀ۱۷) می گوید:﴿ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴾ «و به تحقیق ما قرآن را برای پند گرفتن آسان ساخته ایم، پس آیا پند گیرنده ای هست» تا از قرآن پند و حکمت بیاموزد و زندگی خود را در روشنی آن تنظیم کند.

- سپس در بارۀ حکمت انزال قرآن به زبان عربی می گوید:

۱- ﴿لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ﴾ «تا به وسیلۀ آن پرهیزگاران را مژده دهی» که فوز و فلاح دنیا و آخرت نصیب آنها و بهشت با همه رعنایی و نعمت های فراونش در انتظار ایشان است.

۲- ﴿وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا ۝٩٧﴾«و تا به وسیلۀ آن دشمنان سرسخت قرآن را بترسانی».

«لُدًّا » - دشمنان سر سخت- مفردش «آلَد» است.

یعنی آنانی را که در برابر حقائق قرآنی، به باطل تمسک می گیرند و بر مبنای عناد و خصومت مجادله می کنند، چنین افراد را از پیامد بد اعمال شان بترسانی.

و منظور از ترسانیدن این دشمنان سرسخت این است که بالای ایشان اقامۀ حجت شود، تا در آیندہ ادعاء نکنند که هیچ نذیر و بیم دهنده ای به سوی ایشان نیامده است.

در سورۀ دخان آیۀ (۵۶) فرموده است: ﴿ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾ «پس ما این قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم تا ایشان پند بگیرند».

موضوع چهارم: تهدید برای مجرمان

در اخیر آن مجرمان را متنبه می سازد که اگر از عناد و لجاجت خود در برابر قرآن دست نکشند و به آن ایمان نیاورند، به سرنوشت مجرمان گذشته رو برو خواهند شد: ﴿ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿٩٨﴾ ﴾ «و چه بسیار نسل ها و اقوامی را، پیش ازایشان هلاک کردیم، آیا کسی از ایشان را می بینی، یا کمترین صدائی را از آنان می شنوی؟». «رِكْزًا» صدای بسیار خفیف و آهسته.

یعنی هنگامی که عذاب آمد، چنان نابود گردیدند که نه کسی از ایشان دیده می شد و نه آواز و حرکتی از ایشان شنیده می شد و کاملا نیست و نابود شدند، پس سرانجام کبر و غرور وسرکشی و عنادشان، جز تلخی عذاب چیزی دیگری نبود .

اما الله تعالی بر مشرکان مکه چنین عذابی را نازل نکرد، بلکه این وعید را به غرض بیان انجام بد کفر و اظهار قدرت خود ذکر نمود و علاوه برآن، یک تعداد زیادی ازهمان مشرکان بعدا به اسلام پیوستند و کسانی از ایشان که بر حالت شرک مردند، الله تعالی از نسل و اولادۀ ایشان، افرادی را به بار آورد که به اسلام گیرویدند و در خدمت و نصرت دین اسلام کارنامه های ارزنده ای را از خود به جا گذاشتند، و کارهای الله تعالی هیچ گاه خالی از حکمت نیست، گاهی بدان پی می بریم و گاهی هم پی نمی بریم .

این سوره به بشارت دنیوی آغاز گردید، و به تخویف دنیوی پایان یافت .

پایان تفسیر سورۀ مریم

و لله الحمد والمنة

و صلی الله علی محمد خیر خلقه و علی آله و اصحابه أجمعین .

تفسیر

سورهٔ طـه

این سوره مکی است و بعد از سورهٔ مریم نازل شـده اسـت، در ترتیـب نـزول (۴۵) و در ترتیب مصحف (۲۰) و عدد آیاتش (۱۳۵) است.

مناسبت این سوره به سورهٔ مریم ازین قرار است:

۱- این دو سوره با هم در ترتیب نزولی مناسبت دارند، چون این سوره، بعد از سورهٔ مریم نازل شده است.

۲- در سورهٔ مریم قصهٔ موسی وآدم علیهما السلام، به صورت فشرده ذکر شد، و درسورهٔ طه قصهٔ این دو پیغمبر را با تفصیل بیشتر بیان می کند.

۳- در آخر سورهٔ مریم بیان داشت که حکمت انزال قـرآن مـژده دادن و بـیم دادن است و در آغاز این سوره نیز بر همین مطلب تاکید نموده مـی فرمایـد: ﴿ مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ ﴿٢﴾ ﴾ «ما قرآن را برای تو نفرستاده ایم تا خود را به رنج و زحمت اندازی» بلکه قرآن برای رفع مشقت نازل شده است .

محتوای سورهٔ طه:

این سوره نظر به نوعیت مطالب محوری اش به سه بخش تقسیم می شود:

- بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۸) بیان حکمت انزال قرآن و صفات والای نازل کننـدهٔ آن، به حیث مقدمه برای مطالب بعدی این سوره است.

- بخش دوم، از آیهٔ (۹-۹۸): شرح سرگذشت موسـی﷣ بـه غـرض تشـجیع و تثبیـت پیغمبر ﷺ است، و مطالب این بخش بدین قرار است: برگشت موسـی از مَـدیَن و هـم کـلام شدن الله با وی، بیان مأموریت دعوتی موسی﷣ و درخواست هـای او از الله تعـالی، ارسـال موسی و هارون علیهما السلام به سوی فرعون و تعیین دستور العمل ایشان، مجادلهٔ فرعـون در بارهٔ ربوبیت، و ارائهٔ دلائل روشن از سوی موسی علیـه السـلام، ارائـهٔ معجـزات از سـوی

موسی علیه السلام وتکذیب فرعون به آن، شکست ساحران در میدان مبارزه و ایمان ایشان به موسی علیه السلام، ثابت قدمی مومنان در برابر تهدید های فرعون، انجام بد مجرمان و پاداش نیک مومنان در قیامت، داستان بیرون شدن بنی اسرائیل از مصر و غرق شدن فرعون، ماجرای سفر موسی علیه السلام به کوه طور و فتنهٔ سامری و سرانجام طرد سامری از جامعه و به آتش کشیدن گوساله.

- بخش سوم: از آیهٔ (۹۹-۱۳۵) اثبات هول و دهشت قیامت، اثبات حقانیت و عظمت قرآن و پیامد بد اعراض از قرآن.

و عناوین بارز مطالب این بخش بدین قرار است: بیان حکمت قصه های قرآنی و هول و دهشت قیامت، اثبات حقانیت قرآن و عظمت آن، بیان آداب فرا گیری قرآن، سرانجام نسیان آدم و بیان عداوت شیطان، هشدار به اعراض کنندگان از کتاب الهی و پنج توصیهٔ سود مند و پاسخ به شبههٔ منکرین رسالت.

۞۞۞

بخش اول: (از آغاز سوره تا آیهٔ ۸)

حکمت انزال قرآن و صفات والای نازل کنندهٔ آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿طه ﴿١﴾ مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ ﴿٢﴾ إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿٣﴾ تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلْعُلَى ﴿٤﴾ ٱلرَّحْمَٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ ﴿٥﴾ لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ ٱلثَّرَىٰ ﴿٦﴾ وَإِن تَجْهَرْ بِٱلْقَوْلِ فَإِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ﴿٨﴾﴾

ترجمه:

۱- طه (از جملهٔ حروف متطعات قرآن است).

۲- ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا تو در مشقت واقع شوی.

۳- لیکن آن را برای پند و اندرز کسی فرستاده ایم که (از الله) می ترسد.

۴- از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمان های بلند را آفریده است.

۵- او رحمن است که برعرش قرار دارد.

۶- آنچه در آسمان ها و زمین و آنچه درمیان آن دو است، وآنچـه در زیـر خـاک (از خزائن ومعادن) است، از آن او است.

۷- و اگر آشکارا سخن بگوئی (یا پنهان، نزد او فرقی نیست، زیرا) او پنهان و پنهان تـر را می داند.

۸- او الله است، جز او معبود (برحق) نیست، او را نام های نیکو است.

تفسـیر:

درین آیات مطالب زیر بیان می شود:

۱- انزال قرآن سبب رنج و زحمت نیست،

۲- حکمت انزال قرآن کریم.

۳- عظمت شأن قرآن به اعتبار اوصاف نازل کننده اش.

۱- انزال قرآن کریم سبب رنج و زحمت نیست

﴿طه ①﴾ در معنی این کلمه اقوال زیادی است، ابن جریر ترجیح داده است کـه ایـن کلمه در لغت قبیلهٔ «عَک» به معنی «یَا رَجُل» است، درین صورت از جملهٔ حروف مقطعات به حساب نمی رود[1]، اما جمعی دیگری از مفسرین مانند کلمهٔ «یس»، کلمـهٔ «طـه» را نیـز از جملهٔ حروف مقطعات شمرده اند که معنی آن را الله تعالی بهتر می داند.

– سپس می فرماید: ﴿مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ②﴾ «ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا تـو در مشقت واقع شوی»، و خود را مانده و خسته کنی.

مفسرین گفته اند که هنگامی که مشرکین کوشش زیاد پیغمبرﷺ را در عبادت و تـلاوت دیدند، گفتند: الله تعالی این قرآن را بر تو فقط برای آن نازل کرده است تـا تـو را بـه رنج و زحمت گرفتار کند، پس این آیه نازل شد و بر مشرکان رد کرد که نـزول قـرآن مایـهٔ شـقاء نیست، بلکه مایهٔ سعادت و علم و دانشی است که الله تعالی بـه پیغمبـرش عنایـت فرمـوده است، و برای کسی که الله علم بدهد، البته برایش خیر کثیر را اراده کرده اسـت، چنانچـه در

۱- تفسیر ابن جریر: ۸/۳۹۰.

صحیحین روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِى الدِّينِ» الله بـه هرکسی ارادهٔ خیر کند، در (امور) دین به او فهم و دانش می دهد.(۱)

و همچنین ممکن است مقصود آیه، منع پیغمبر ﷺ از تأسف و غمگینـی زیـاد بـه خـاطر ایمان نیاوردن قومش باشد، چون پیغمبر ﷺ هنگامی که قریش را به سوی اسلام دعـوت مـی داد و آنها نمی پذیرفتند، سخت اندوهگین می شد، پس هدف این آیه تسلی برای پیغمبر ﷺ است، و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «ما قرآن را برتو نازل نکردیم تـا (بـه سـبب تأسف و حسرت برکفر مشرکان به قرآن) خود را رنجور وخسته و اندوه گین سازی»، و همین که تو قرآن را به ایشان تبلیغ کردی، مسئولیت تو پایان یافت، آنچه باقی است بر ذمـهٔ خـود آنها است، چنانکه در سورهٔ کهف آیـهٔ (۶) مـی گویـد: ﴿فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا ۝٦﴾ «شاید تو در پی (اعراض و انکار) آنها خود را هلاک سـازی، از غم اینکه آنها به این سخن ایمان نمی آورند»، وهمچنین در سورهٔ شعراء آیهٔ (۳) و در سـورهٔ فاطر آیهٔ (۸) بیان حزن و اندوه پیغمبر ﷺ در برابر ایمان نیاوردن مشرکین است.

پس در انزال قرآن و انتخاب دین اسلام، هیچ گونه مشقتی نیست، چرا کـه اسـلام دیـن مشقت نیست، چنانچه در سورهٔ بقره آیـهٔ (۱۸۵) مـی گویـد: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ «الله برای شما آسانی را می خواهد و برای شما سختی را نمی خواهد».

در سورهٔ حج آیهٔ (۷۸) می گوید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِى ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ «دریـن دیـن برشـما هیچ گونه مشقت و رنجی را نگذاشته است».

جملهٔ {مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ} عموم را افاده می کند، زیرا وقوع فعل بعـد از نفـی، بـه منزلهٔ وقوع نکره بعد از نفی است، پس این آیه هرگونه مشقتی را که سببش قـرآن باشـد، از محمد ﷺ نفی می کند، به این اساس انزال هیچ آیهٔ قرآن سبب شـقاء و تکلیـف پیغمبـر ﷺ نمی باشد، بلکه بر عکس مایهٔ مسرت و سکون و آرامش او بود، چرا که بر وی کتابی نازل شد که وسیلهٔ سعادت دنیا وآخرت و دور کنندهٔ مشقت های هردو سرا است.

۱- صحیح بخاری، کتاب العلم، باب من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین، حدیث:۷۱، و صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب النهی عن المسألة، حدیث:۲۴۳۶ .

۲- حکمت انزال قرآن کریم

نزول قرآن حکمت های بسیاری دارد، یکی از آن را درینجا ذکر می کند: ﴿ إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿٣﴾ ﴾ «لیکن آن را برای پند و اندرز کسی فرستاده ایم که (از الله) می ترسد»، قرآن کریم برای همگان تذکره است، اما چون استفادۀ واقعی را از آن تنها اهل خشیت می کنند، لذا به صورت مشخص از ایشان نام برد.

چنانچه در سورۀ یس آیۀ (۱۱) می گوید: ﴿ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ ﴾ «شکی نیست، تو تنها کسی را بیم میدهی که از قرآن پیروی کند، و از الله مهربان غائبانه بترسد»، انذار نیز عام است، ولی چون تنها پیروان قرآن ازآن مستفید می شوند، ازینرو تنها از ایشان نام برد.

همچنان در سورۀ ق می گوید: ﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾ ﴾ «پس به قرآن کسی را پند ده که از وعید من می ترسد»، و در سورۀ الحاقه می گوید: ﴿ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا ﴿٤٥﴾ ﴾ « تو تنها کسی را بیم می دهی که از قیامت می ترسد»، در سورۀ الحاقه قرآن را تذکرۀ متقین گفته است: ﴿ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ ﴾ «وشکی نیست که این قرآن برای پرهیزگاران پندی است».

درین آیات، قرآن را به وصف «تذکره» یاد کرده است، و «تذکره» در اصل، یادآوری را گویند که به وسیلۀ آن یک شی فراموش شده، در یاد انسان می آید، پس تذکره بودن قرآن چندین وجه دارد:

۱- اینکه عقوبت الهی را که در روز قیامت در انتظار کفار و مشرکین و مجرمین است، به یاد انسان می آورد و بدین طریق بنده ای که از الله بترسد معاصی را ترک می کند.

۲- ثواب حسنات و جزای اعمال و بهشت را به یاد بنده می آورد، و این امر سبب می شود تا بندۀ مؤمن اعمال حسنه را به خلوص کامل انجام دهد.

۳- لطف وکرم الهی را به یاد می آورد، و به سبب آن بنده امیدوار می شود.

۴- احکام الهی را به یاد می آورد، و بنده برای انجام دادن آن خود را آماده می سازد.

طوری که دانستیم در آیات فوق قرآن را به «تذکره» توصیف نمود، ولی در سورۀ ق، قرآن را در پهلوی «تذکره» به وصف «تبصره» نیز یاد کرده است: ﴿ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٨﴾ ﴾ «این قرآن بینش و یاد آوری برای هر بندۀ توبه کننده است».

پس «تبصره» اشاره به ازالهٔ نا بینائی قلب است، و «تَذکِرَه و ذِکرَی» اشاره به ازالهٔ غفلت است، و قرآن به همهٔ این اوصاف متصف است، مرض کور دلی، غفلت و اعراض را درمان می کند، به همین سبب یکی از حکمت های انزال قرآن، ازالهٔ امراض و دادن شفا است، چنانکه در سورهٔ یونس آیهٔ (۵۷) و در سورهٔ إسراء آیهٔ (۸۲) بیان شده است.

۳- عظمت شان قرآن به اعتبار اوصاف نازل کننده اش

بعد از بیان کمال وعظمت قرآن، اکنون اوصاف نازل کنندهٔ قرآن را بیان می کند:

۱- ﴿تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلْعُلَى ۝٤﴾ «(قرآن) از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمان های بلند را آفریده است» یعنی قرآن کتاب خالق کائنات است، پس لازم است که به کمال اذعان و یقین این کتاب را بپذیرید و در برابر احکامش منقاد و فرمان بردار شوید.

درین دلیل اشاره به مبدأ نزول قرآن و به منتهای آنست، مبدأ نزولش جانب «عُلُو» ومنتهای آن، زمین است، ازین وجه لفظ ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ را ذکر نکرد، زیرا ذکر آن به قرآن هیچ ربطی ندارد.

۲- در آیهٔ گذشته از وصف خالقیت خود خبر داد، اکنون درینجا از وصف رحمت خود خبر می دهد: ﴿ٱلرَّحْمَٰنُ﴾ «(آن ذاتی که قرآن را از ملأ اعلی نازل فرموده است) او رحمن است»، و وسعت رحمت او همه چیز را احاطه نموده است، پس مقتضای صفت «رحمن» این است که او قرآن را برای رحمت نازل کرده است نه برای مشقت .

بیان وصف کبریائی الله:

بعد از بیان وصف رحمت، وصف کبریائی خود را اعلان می دارد: ﴿عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ ۝٥﴾ «برعرش قرار دارد»، و عرش بلندترین و بزرگترین وگسترده ترین مخلوقات عالم است، و چنانکه رحمت او گسترده است، آنچه که الله تعالی بر فراز آن قرار دارد، نیز بس پهناور و گسترده است، به همین سبب صفت «رحمن» و استقرار بر فراز عرش را یکجا ذکر کرد، و این آیه مشتمل بر دو صفت از صفات الله تعالی است که یکی «رحمن» است، دوم صفت استقرار بر فراز عرش است.

و درینجا برای توضیح مسئلهٔ صفات بحث مختصری را درمیان می گذاریم.

اقسام صفات الله سبحانه:

قابل تذکر است که درصفات الله سبحانه سه تقسیم معروف است:

الف: تقسیم صفات به اعتبار اثبات ونفی:

صفات الله سبحانه به این اعتبار بردو نوع است: ثبوتی وسلبی:

۱- صفات ثبوتی، صفاتی ا ست که آن را برای الله سبحانه خودش و یا رسولش ثابت کرده باشد، مانند استوا برعرش که در هفت موضع قرآن ذکر شده است و مانند نزول الله تعالی به آسمان دنیا در سومین حصۀ اخیر شب، و مانند صفت «وجه و قدم و ید و ...» که از صفات کمال بوده و در کتاب وسنت ذکر شده است و عقیده به ثبوت این نوع صفات، از واجبات شرع به شمار می رود.

۲- صفات سلبی، عبارت از نفی هر چیزی است که الله سبحانه خودش و یا رسولش آن را از ذات الله تعالی نفی کرده باشد، مانند: موت، پینکی و خواب و ظلم و ... که این نوع صفات از صفات نقص است، و نفی این گونه صفات از ذات اقدس او واجب است.

ب: تقسیم صفات به اعتبار تعلق آنها به ذات الله سبحانه یا به افعال او:

صفات الهی به این اعتبار نیز به دو بخش تقسیم می شود: صفات ذاتی وصفات فعلی:

۱- صفات ذاتی آن است که هیچ گاه از ذات الله تعالی جدا نمی شود، مانند: صفت حیات، علم، قدرت، سمع وبصر، قوت، ملک، عظمت، کبریا، علو، جلال، وجه، قدم .

۲- صفات فعلی: آن است که به مشیت او تعلق دارد، اگر او می خواهد می شود و اگر نخواهد نمی شود: مانند صفت مجئ، اتیان، نزول به آسمان دنیا، ضحک، رضا، غضب، کراهیت، محبت، رزق، خلق و زنده کردن، میراندن، انواع احسان و تدبیر .

این امر قابل یاد آوری است که صفات فعلی الله سبحانه به اعتبار قیامش به ذات حق، صفات ذاتی و به اعتبار متعلقاتش، صفات فعلیه گفته می شود.

و افعال حق سبحانه، بر دو نوع است:

اول: لازم، مانند استوا و نزول و إتیان ...

دوم: متعدی، مانند خلق، إعطاء و احسان و...

ج: تقسیم صفات، از لحاظ ثبوت به دلیل سمعی و یا به دلیل عقلی:

ازین لحاظ نیز صفات الله سبحانه بر دو نوع است:

۱- صفات خبری: صفاتی است که اثباتش تنها از طریق سمع و خبر الله و رسول صورت می گیرد، و این نوع صفات، سمعی و یا نقلی نیز نامیده می شود، و این گونه صفات، گاهی ذاتی می باشند: مانند: صفت وجه، صفت یدین و صفت قَدَم، وگاهی فعلی می باشند: مانند صفت فرح وضحک وغضب وغیره.

۲- صفات سمعی عقلی: صفاتی اند که هم از طریق دلیل سمعی (نقلی) و هم از طریق دلیل عقلی، ثابت می باشند، و این گونه صفات، نیز گاهی ذاتی می باشند: مانند حیات وعلم وقدرت، وگاهی فعلی می باشند، مانند: احسان و اعطاء.

ابن کثیر - رحمه الله - در بارهٔ صفات الهی می گوید: طریقهٔ سالم درین باره طریقهٔ سلف است، که این صفات به هر نحوی که در کتاب وسنت وارد شده است، باید آن را به حال خود واگذاریم، بدون آنکه برای آن کیفیت بیان کنیم و یا مرتکب تحریف وتشبیه وتمثیل شویم.(۱)

کسی از امام مالک رحمه الله پرسید: الله سبحانه چگونه برعرش مستوی است؟

امام مالک رحمه الله در جواب او فرمود: استوا برعرش معقول، اما کیفیت آن مجهول است، و سوال ازین (یعنی از کیفیت) بدعت است ومن تو را انسان (مبتدع) فکر می کنم، سپس آن شخص را از مجلسش بیرون راند.

تفصیل بیشتر صفات الله تعالی در ذیل تفسیر آیهٔ (۵۴) سورهٔ اعراف نیز گذشت.

۳- بعد ازآنکه عظمت وکبریائی خود را بیان کرد، دلیل وسعت ملکش را بیان می کند: ﴿لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ۝٦﴾ «از آن او است آنچه در آسمانها و زمین و آنچه درمیان آن دو است، وآنچه در زیر خاک (از خزائن ومعادن) است»، پس مخلوقات همه در تحت ملک وسلطان او قرار دارند:

۱- تفسیر ابن کثیر ۱۹۲/۳.

فائده: «تحریف» اینست که صفات الهی را از معانی ظاهری و اصلیش به معانی دیگر، بر گردانده شوند، و «تشبیه» اینست صفات الله تعالی - العیاذ بالله - به صفات مخلوق تشبیه داده شوند، و «تمثیل» اینست که برای صفات الله تعالی از صفات مخلوق مثال بیان کرده شود. پس هیچ کدام ازین امور در صفات الهی جایز نیست، و نه جایز است که اسمای صفتی الله تعالی را کلمات بدون معنی قرار دهیم، بلکه همه اسماء و صفات الهی دارای معانی بوده و به نحوی که شایستهٔ ذات و عظمت او است، صفات اویند، طوری که ذات الهی همانند ذات هیچ یک از مخلوقاتش نیست، به همین ترتیب صفات او، همانند صفات هیچ یک از مخلوقاتش نیست.

۴- علم گستردۀ خود را بیان می دارد: ﴿ وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ۝٧ ﴾ «و اگر آشکارا سخن بگوئی (یا پنهان، نزد او فرقی نیست، زیرا) او پنهان و پنهان تر را می داند».

«ٱلسِّرَّ» سخن پوشیده ای است که به طور پنهان، برای شخص دیگر گفته می شود.

«وَأَخۡفَى» سخن پنهان تر مانند سخنی که در دل می گذرد این هر دو را جز الله کس نمی داند. برخی گفته اند: مراد از «أخفی» عملی است که انسان در آینده انجام می دهد، ولی هنوز خودش آن را نمی داند، پس چنین امر پوشیده را نیز الله تعالی می داند پیش ازآنکه بندگان بدانند، هرگاه او این امور پوشیده را بداند، امور آشکار را به طریق اولی می داند.

نظیر این آیه در سورۀ آل عمران آیۀ (۵، ۲۹) و در سورۀ ملک آیۀ (۱۳) ذکر شده است.

۴- ثمرۀ دلائل مذکور

بعد از ذکر این دلائل وحدانیت که عبارت از عموم خلق و عموم رحمت وعظمت وکبریائی وعموم ملک وعموم علم است، ثمرۀ این دلائل را ابراز می دارد: ﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٨ ﴾ «او الله است، جز او معبود (برحق) نیست، او را نام های نیکو است»، و دلیل حُسن نام های او اینست که همه نام هایش، صفات مدح و صفات کمال اند.

و به همین اساس برای بندگان دستور داده شده است که او را به این اوصاف یاد کنند چون دعای الله تعالی به وسیلۀ این نام ها سبب تقرب به سوی الله می باشد، و الله تعالی کسی را که این نام ها را یاد کند ومعانی آن را بفهمد و به مقتضای آن عمل کند، دوست می دارد، چنانکه در سورۀ اعراف آیۀ (۱۸۰) می گوید: ﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا ﴾ «و الله را نام های نیکو است، پس او را به این نام ها بخوانید»، در سورۀ إسراء آیۀ (۱۱۰) می گوید: ﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ﴾ «بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را که بخوانید (فرقی ندارد و) برای او نام های نیکو است».

در سورۀ حشر آیۀ (۲۴) می گوید: ﴿ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ﴾ «او است، الله، آفریدگار، پدید آورنده، نگارنده، او را نام های نیکو است».

✿✿✿

بخش دوم: از آیۀ (۹-۹۸) بیان سرگذشت موسی عليه السلام به غرض تشجیع و تثبیت پیغمبر ﷺ، و آیات این بخش در شش مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: (از آية ۹–۲۳) برگشت موسی علیه السلام از مدین و هم کلام شدن الله تعالی با او در کوه طور و نائل شدن او به منصب رسالت.

﴿وَهَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿٩﴾ إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا۟ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِىَ يَٰمُوسَىٰٓ ﴿١١﴾ إِنِّىٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِٱلْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا ٱخْتَرْتُكَ فَٱسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰٓ ﴿١٣﴾ إِنَّنِىٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدْنِى وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكْرِىٓ ﴿١٤﴾ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾ وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿١٧﴾ قَالَ هِىَ عَصَاىَ أَتَوَكَّؤُا۟ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِى وَلِىَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ قَالَ أَلْقِهَا يَٰمُوسَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِىَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ ۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ ﴿٢١﴾ وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾ لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَٰتِنَا ٱلْكُبْرَى ﴿٢٣﴾﴾

ترجمه:

۹- و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟

۱۰- چون (هنگام بازگشت از مدین، در تاریکی شب) آتشی را دید، پس به خانوادۀ خود گفت: توقف کنید، یقینا من آتشی را دیده ام، امیدوارم که از آن آتش، برای شما شعله ای بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش رهنمائی را بیابم (که راه را به ما نشان دهد).

۱۱- پس هنگامی که نزدیک آتش آمد، آواز داده شد: ای موسی !

۱۲- حقا که من پروردگار تو ام، پس کفش هایت را از پا بیرون کن، زیرا تو در وادی پاک «طُوی» هستی .

۱۳- ومن تو را (برای مقام رسالت) برگزیده ام، پس گوش فرا ده به آنچه (که برایت) وحی می شود.

۱۴- شکی نیست که من الله هستم، جز من معبود (برحق) نیست، پس مرا عبادت کن و برای یاد من نماز برپا دار.

۱۵- قطعا قیامت آمدنی است آن را پنهان می دارم تا هرشخص در برابر آنچه انجام می دهد، جزا داده شود.

۱۶- پس باز ندارد تو را از (تصدیق و ایمان به)آن، کسی که بـه آن ایمـان نـدارد وخـواهش نفس خویش را پیروی نموده است، که هلاک خواهی شد.
۱۷- و در دست راست تو چیست ای موسی؟
۱۸- (موسی) گفت: این عصای من است که برآن تکیه می کنم و به وسیلهٔ آن بر گوسـفندانم برگ می ریزانم و درین عصا منافع دیگری نیز دارم.
۱۹- الله گفت: ای موسی آن را بیفگن.
۲۰- پس او را افگند، ناگهان ماری شد که به سرعت حرکت می کرد.
۲۱- (الله به موسی) گفت: آن را بگیر و مترس، آن را بـه حالـت نخسـتین آن بـاز خـواهیم گرداند.
۲۲- دست خود را به زیر بغل خود بچسپان، سفید و درخشان بیرون می شود، بـدون آنکـه دچار عیبی شده باشد، این معجزهٔ دیگری (برای تو) است.
۲۳- (ما اینها را به تو داده ایم) تا بعضی آیات بزرگ خویش را به تو نشان بدهیم .

تفسـیر:

هدف از ذکر و بیان قصهٔ موسی عليه السلام درینجا، تشجیع و تسـلی بـرای پیغمبـر ﷺ در امر رسالت است، چون موسی عليه السلام هنگامی که به پیغمبری مبعوث شد، در مسیر دعوت و تبلیغ دین دچار مشکلات زیادی از سوی فرعون و همچنان از سوی بنی إسرائیل گردیـد، امـا او در همهٔ این موارد صبر کرد، پس الله تعالی به پیغمبرش تلقین می کند تا او در حمل مسـئولیات رسالت و تحمل مشکلات، به موسی عليه السلام اقتدا کند و سرانجام، پیروزی از آن او خواهد بود .

و عناوین مطالب این آیات بدین قرار است:

۱- برگشت موسی عليه السلام از مدین و نایل شدن او به مقام رسالت،
۲- بیان موضوعاتی که به سوی موسی عليه السلام وحی شد،
۳- ذکر معجزات موسی علیه السلام .

۱- برگشت موسی عليه السلام از مدین و نایل شدن او به مقام رسالت

- ﴿ وَهَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ۝٩ ﴾ «آیا خبر موسی به تو رسـیده اسـت؟»، و از داسـتان بازگشت او از سرزمین «مَدیَن» و قصهٔ بعثتش خبر داری؟

و اصل این قصه چنین است که هنگامی که یک قبطی به دست موسـی ﷺ کشـته شد، موسی ﷺ از بیم مؤاخذۀ فرعون از سر زمین مصر بیرون شد و به سوی «مَـدیَن» رفت، و در آنجا با دختری ازدواج کرد، و البته خسرش بر وی شرط نهاد که هشت سـال او را خدمت کند، پس هنگامی که موسی ﷺ مدت مذکور را در خدمت خسر خود کامل سپری کرد، بعد ازآن خواست تا با همسرش از مدین به سوی مصر باز گردد، در اثنـای سفر شان به سوی مصر، شب فرا رسید و در شب آنها با دو مشکل رو برو بودند، یکـی اینکه شب بسیار سرد و تاریک بود، دوم اینکه راه را گم کرده بودند، و بدین ترتیب بـا مشکل عظیمی رو برو شده بودند.

- سپس گوشۀ ازین واقعه را الله تعالی چنین بیان می کند: ﴿إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾﴾ «چون (هنگام بازگشت از مـدین، در تاریکی شب) آتشی را دید، پس به خانوادۀ خود گفت: توقف کنید، یقینا من آتشی را دیـده ام، امیدوارم که از آن آتش، برای شما شعله ای بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش رهنمـائی را بیابم» که راه را به ما نشان دهد.

«ٱمْكُثُوٓاْ» درنگ کنید، متوقف شوید، «ءَانَسْتُ» دیدم، «إِينَاس» دیدنی را گوینـد کـه درآن شک و شبهۀ نباشد، «قَبَس» شعله از آتش، و کلمۀ «علـی» در «عَلَى ٱلنَّارِ» بـه معنـی «عنـد» است، یعنی نزدیک و دور و بر آتش.

از همین مطلب درینجا به ﴿بِقَبَسٍ﴾ و در سورۀ نمـل آیـۀ (۷) ﴿بِشِهَابٍ قَبَسٍ﴾ و در سـورۀ قصص آیۀ (۲۹) ﴿بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ﴾ تعبیر نموده است.

موسی ﷺ در تلاش نور حسی و یافتن راه حسی بود، اما الله سبحانه نور معنوی و هدایت حقیقی را نصیب او گرداند و نور وحی را که مایۀ روشنی قلوب و هـدایت بـه سـوی صـراط مستقیم است نصیب او گرداند، و موسی ﷺ به چیزی دست یافت که هرگز در قلبش خطـور نمی کرد.

- موسی ﷺ به دنبال آتش رفت: ﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ ﴿١١﴾﴾ «پس هنگامی که نزدیک آتش(که از دور آن را دیده بود) آمد، (وآن در حقیقت نور بود) آواز داده شد، ای موسـی !»، و در سورۀ مریم آیۀ (۵۲) می گویـد: ﴿وَنَٰدَيْنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَٰهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾﴾ «و مـا او را از جانب راست کوه طور آواز دادیم و او را راز گویان، نزدیک ساختیم».

در سورۀ قصص آیۀ (۳۰) می گوید: ﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلۡوَادِ ٱلۡأَيۡمَنِ فِي ٱلۡبُقۡعَةِ ٱلۡمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ «پس هنگامی که موسی به کنار آتش آمد، از جانب راست وادی که در منطقۀ با برکت قرار داشت، از یک درخت آواز داده شد که ای موسی! یقینا من الله، پروردگار جهانیانم».

- بعد ازین ندا برایش چنین گفته شد: ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ﴾ «حقا که من پروردگار تو ام، پس کفش هایت را از پا بیرون کن»، کلمۀ «رَبّ» درینجا اشاره به آنست که تو همچون طفل در آغوش تربیت او قرار گرفته ای، ﴿فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ﴾ اشاره به این است که تو در سرزمینی گام نهادۀ که پر از برکت است و نور الهی درآن جلوه افروز گردیده است، پس ادب ایجاب می کند که کفش هایت را از پا دور داشته باشی.

- سپس علت دستور به بیرون آوردن کفش ها را یاد آور می شود:

۱- ﴿إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى ١٢﴾ «زیرا تو در وادی پاک «طُوی» هستی»، و «طوی» نام همان وادی بود که این واقعه درآنجا صورت گرفت .

۲- ﴿وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ ١٣﴾ «ومن تو را (برای مقام رسالت) برگزیده ام، پس به آنچه (که به تو) وحی می شود گوش فرا ده».

۲- بیان موضوعاتی که به سوی موسی عليه السلام وحی شد:

بعد از دستور به گوش فرا دادن بسوی وحی، موضوعاتی را که به سویش وحی شد بیان می کند که عبارت از توحید الوهیت، به جای آوری عبادات برای او، و اثبات معاد و قیامت است و این همه اصول ایمان و ارکان دین را تشکیل می دهند.

۱- ﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠﴾ «یقینا من الله هستم، جز من معبود (برحق) نیست».

درین جمله دو چیز بیان شده است: یکی اثبات الوهیت الله، دوم نفی الوهیت غیر الله.

۲- ﴿فَٱعۡبُدۡنِي﴾ «پس مرا عبادت کن»، این جمله بیان تخصیص عبودیت برای الله تعالی است به این معنی که همه عبادات خاص برای الله تعالی باید انجام داده شود .

سپس از میان عبادات، افضل آن را ذکر می کند: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤﴾ «و برای یاد من نماز برپا دار»، حرف «لام» برای تعلیل است، که تقدیرش چنین می شود «أَقِمِ الصَّلاَةَ لأَجْلِ أَنْ تَذْكُرَنِى» یعنی نماز را بر پای دار تا مرا یاد کنی، و دلت به یاد من آرام گیرد،

و نماز از آغازش تا سلام، همه ذکر و تسبیح و تحمید و دعای پروردگار است، پس دلی که مشغول ذکر الهی باشد، برای شیطان درآنجا مسکن نیست، چون شیاطین تنها در دل های لانه می سازند که از یاد الهی غافل باشند.

۳- ﴿إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا﴾ «قطعا قیامت آمدنی است، نزدیک است آن را (ازخودم) پنهان دارم».

درتفسیر این آیه سه قول است:

۱- نزد جمهور مفسرین کلمهٔ «أَكَادُ» به معنی اصلیش استعمال شده است و البته بعد از «أُخۡفِيهَا» کلمهٔ «من نفسی» مقدر است، و قرائت ابن مسعود رضی الله عنه آن را تأیید می کند، چون ابن مسعود رضی الله عنه این آیه را چنین قرائت می کرد {أَكَادُ أُخْفِيْهَا مِنْ نَفْسِي} «یعنی نزدیک است که آن را از خود پنهان دارم»، و بدیهی است که از الله تعالی هیچ چیز پوشیده نیست، ولی مقصود بیان شدت اخفای قیامت است، و عرب هنگامی که در مخفی داشتن چیزی مبالغه کنند، می گویند: «كَتَمْتُهُ حَتَّى مِنْ نَفْسِي»، پس مطلب آیه اینست که الله تعالی از وقت وقوع قیامت کسی را آگاه نمی سازد، چنانچه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۷) می گوید: ﴿قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَ﴾ «بگو: قطعا علم قیامت نزد پروردگار من است، آن را در وقتش جز او، آشکار نمی سازد»، به همین سبب وقت وقوع قیامت را نه پیغمبران می دانند و نه فرشتگان مقرب.

۲- برخی گفته اند، کلمهٔ «أَكَادُ» در معنای خودش به کار رفته است، البته همزهٔ «أُخۡفِيهَا» را برای سلب مأخذ قرار داده اند که به معنی «اظهار» می شود، پس درین صورت معنی آیه چنین می شود: «قطعا قیامت آمدنی است، نزدیک است آن را آشکار سازم».

۳- قول دیگر اینست که کلمهٔ «أَكَادُ» درینجا زائد است و هدف از ذکر آن تأکید معنی «پنهان داشتن» است، و معنی آیه چنین می شود «قیامت آمدنی است، من آن را پنهان می دارم».

- سپس فلسفهٔ قیام قیامت را بیان می کند: ﴿لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا تَسۡعَىٰ ١٥﴾ «تا هرشخص در برابر آنچه انجام می دهد، جزا داده شود»، به نیکوکار پاداش نیکو و به بدکار و کافر و مشرک، جزای بدی و کفر و شرکش داده شود، حکمت قیام قیامت در سورهٔ یونس آیهٔ (۴) و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۵۱) و در سورهٔ نجم آیهٔ (۳۱) نیز مذکور است.

- سپس موسی عليه السلام را از دنباله روی پیروان خواهشات نفسانی بر حذر داشته می فرماید: ﴿ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾ ﴾ «پس باز ندارد تو را از (ذکر و مراقبت) قیامت کسی که به آن ایمان ندارد وخواهش نفس خویش را پیروی نموده است، که هلاک خواهی شد»، ضمیر «عَنْهَا» به سوی «ٱلسَّاعَةَ» در آیهٔ قبلی راجع است، یعنی پیروی کسی که به قیامت ایمان ندارد، تو را از ذکر و مراقبت قیامت باز ندارد، که سبب هلاکت تو می گردد، چون کسی که به قیامت ایمان ندارد، از راه مجادلهٔ باطل و گمراه کننده، دیگران را در مورد حقانیت قیامت دچار شکوک و شبهات می کند و فکر آنها را درین باره مغشوش می سازد، پس گوش فرا دادن به سخنان چنین افراد و دنبال آنها رفتن سبب هلاکت انسان می گردد، لذا نباید انسان به سخنان چنین افراد گوش فرا دهد، و یا از اقوال و اعمال آنها پیروی کند.

۳- ذکر معجزات موسی علیه السلام:

- بعد ازآنکه الله تعالی موسی علیه السلام را به منصب رسالت فائز ساخت، و موضوعات اصلی وحی را برایش تعیین نمود، حالا سند رسالت او را که عبارت از دو معجزهٔ بزرگ است، ذکر می کند:

معجزهٔ عصا: ﴿ وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿١٧﴾ ﴾ «و در دست راست تو چیست ای موسی؟»، پس موسی عليه السلام چنین پاسخ داد: ﴿ قَالَ هِيَ عَصَايَ ﴾ «گفت: این عصای من است».

و همین جواب از سوی موسی عليه السلام کافی بود، اما سه فائدهٔ دیگر را نیز اضافه نمود:

۱- ﴿ أَتَوَكَّؤُا۟ عَلَيْهَا ﴾ « برآن تکیه می کنم»، این فائده اشاره به مصالح خود او است.

۲- ﴿ وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِى ﴾ «و به وسیلهٔ آن بر گوسفندانم برگ می ریزانم»، این بر حسن اخلاق موسی عليه السلام دلالت دارد که از گوسفندانش نگهداری و مراقبت خوب می کرد. «أَهُشُّ» درختان را می تکانم تا برگهایش بریزد .

۳-: ﴿ وَلِىَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ ﴾ «و درین عصا منافع دیگری نیز دارم»، «مَـَٔارِبُ» منافع، ضروریات .

- چون موسی عليه السلام به این گفتارش ﴿ وَلِىَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ ﴾ به سوی منافع دیگر عصایش اجمالا اشاره کرد، پس الله سبحانه، خواست تا بزرگترین منفعت عصایش را که هرگز در قلبش خطور نمی کرد، برایش نشان دهد، لذا به موسی عليه السلام دستور داد: ﴿ قَالَ أَلْقِهَا

بِمُوسَىٰ ﴿١٩﴾﴾ «الله گفت: ای موسی آن را بیفگن»، و موسی﷤ نیز دستور پروردگار را بجا آورد ﴿فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾﴾ «پس آن را افگند، ناگهان ماری شد که به سرعت حرکت می کرد».

در قرآن عظیم الشأن در بارهٔ عصای موسی﷤ هنگامی که بعد از انداختنش به مار تبدیل شد، سه تعبیر شده است:

یکی به: ﴿حَيَّةٌ﴾ چنانکه در آیهٔ مورد بحث است.

دوم در سورهٔ نمل آیهٔ (۱۰) به: ﴿جَآنٌّ﴾ تعبیر شده است، چرا که آن مار از سرعت فوق العاده برخوردار بود.

سوم در سورهٔ شعراء آیهٔ (۳۲) به ﴿ثُعْبَانٌ﴾ تعبیر نموده است، چون آن مار در عین سرعتش بسیار بزرگ نیز بود.

هنگامی که عصا به مار تبدیل شد، موسی﷤ ترسید و پا به فرار نهاد، پس درین هنگام الله سبحانه به او دستور داد: ﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ ﴿٢١﴾﴾ «گفت: آن را بگیر و مترس آن را به حالت نخستین آن باز خواهیم گرداند».

پس موسی﷤ آنرا گرفت، باز همان عصا و همان چوب خشک بود.

معجزهٔ ید بیضاء:

الله سبحانه طوری که عصا را معجزه گرداند وآن را از حالت جمادیت به صورت یک حیوان خوفناک مبدل ساخت، معجزهٔ دیگر را در ذات خود موسی﷤ آشکار ساخت، و به موسی﷤ دستور داد: ﴿وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾﴾ «و دست خود را به زیر بغل خود بچسپان، سفید و درخشان بیرون می شود، بدون آنکه دچار عیبی شده باشد، این معجزهٔ دیگری(برای تو) است»، «جَنَاحِكَ» بازویت، زیر بغلت.

الله تعالی به موسی﷤ دستور داد که دستش را از گریبان پراهنش داخل نموده در زیر بغلش قرار دهد، چنانچه در سورهٔ نمل آیهٔ (۱۲) می فرماید: ﴿وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ﴾ «دست خود را در گریبانت داخل کن (و در زیر بغل خود بچسپان) سفید و درخشان بیرون می شود بدون آنکه دچار عیبی شده باشد»، این معجزه در سورهٔ شعراء آیهٔ (۳۰-۳۳) و در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۱- ۳۲) نیز ذکر شده است.

- در پایان بحث، حکمت اعطای این هردو معجزهٔ بزرگ را یـاد آور مـی شـود: ﴿لِنُرِيَكَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا ٱلۡكُبۡرَى ﴿٢٣﴾﴾ «(ما این معجزات را به تو دادیم) تا بعضی آیات بـزرگ خـویش را بـه تـو نشان بدهیم» تا سند رسالت و دلیل حقانیت تو باشند و از جانب دیگر، بـرای کمـال قـدرت ذاتیکه چنین دلائل را در اختیار تو قرار داده است، حجت و برهان باشند.

❁❁❁

مطلب دوم: (از آیهٔ ۲۴-۴۸)

۱- بیان مأموریت دعوتی موسیعليه السلام و درخواست های او از الله تعالی

﴿ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ﴿٢٦﴾ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ﴿٢٨﴾ وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ﴿٢٩﴾ هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ﴿٣١﴾ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ﴿٣٢﴾ كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا ﴿٣٣﴾ وَنَذۡكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرٗا ﴿٣٥﴾ قَالَ قَدۡ أُوتِيتَ سُؤۡلَكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾﴾

ترجـمه:

۲۴- (با این معجزه ها) به سوی فرعون برو (و او را دعوت کن، چرا که) او سرکشی کرده است.
۲۵- (موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را برایم فراخ کن.
۲۶- و کار رسالت را برایم آسان گردان.
۲۷- وگره از زبانم بگشای.
۲۸- تا گفتار مرا بفهمند.
۲۹- و برای من از خاندانم یاور وهمکاری قرار بده.
۳۰- برادرم هارون را.
۳۱- به وسیلهٔ او پشت وکمرم را استوار دار.
۳۲- و او را در امر رسالت شریک من گردان.
۳۳- تا تو را بسیار تسبیح گوئیم.
۳۴- و تو را بسیار یاد کنیم.
۳۵- حقا که تو به احوال ما بینا هستی.
۳۶- (الله) گفت: ای موسی درخواست هایت برایت داده شد.

تفسیر:

بعد از آنکه الله تعالی آن دو معجزهٔ بزرگ را به موسی‌ﷺ داد، و برای موسی‌ﷺ یقین حاصل شد که تأیید و نصرت الهی با او است، درین هنگام الله او را به مأموریت دعوت مکلف ساخته فرمود: ﴿ ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ ﴾ «به سوی فرعون برو» و او را دعوت کن .

- علت این ماموریت را بیان می کند: ﴿ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ ﴾ «زیرا او سرکشی کرده است»، و خود را معبود قرار داده و مردم را بردهٔ خود ساخته است .

درخواست هایی موسی‌ﷺ از الله سبحانه:

چون به دوش موسی‌ﷺ مأموریت بسیار عظیم و ثقیل نهاده شده بود، لذا پیش از آنکه رهسپار میدان دعوت شود، از پروردگارش چند درخواست کرد:

۱- ﴿ قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ﴿٢٥﴾ ﴾ «(موسی) گفت: پروردگارا ! سینه ام را برایم فراخ کن» تا این مأموریت را با متانت و اطمینان کامل ادا کنم .

از آنجا که در جمیع برنامه های دینی، مهم ترین وسیلهٔ پیروزی، شرح صدر است و استقامت و شهامت همه مرتب به شرح صدر می باشد، لذا پیش از هر چیز، از الله تعالی شرح صدر را طلب کرد.

۲- ﴿ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ﴿٢٦﴾ ﴾ «و کار رسالت را برایم آسان گردان»، و اگر سهولت از جانب تو میسر نشود، من توان برامدن از عهدهٔ این کار را ندارم.

چون راه دعوت مشکلات افزون و نشیب و فراز فراوان دارد که پیمودن آن، جز به لطف و کرم الهی میسر نیست، لذا بعد از درخواست شرح صدر، در ادای امور رسالت، از الله درخواست سهولت نمود .

۳- ﴿ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ﴿٢٨﴾ ﴾ «وگره از زبانم بگشای تا گفتار مرا بفهمند»، چون برای تبلیغ و دعوت موفقانه، سلامت زبان امر حیاتی است، لذا از الله تعالی درخواست کرد تا لکنت زبانش دور شود و مراد و مرام خود را به صورت واضح به مردم بفهماند .

مفسرین گفته اند: در زبان موسی‌ﷺ لکنت وجود داشت که نمی توانست به آسانی سخن بگوید، لذا از الله تعالی چنین دعا کرد و الله تعالی دعایش را پذیرفت و لکنت زبانش را دور ساخت .

۴- ﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ٣٠﴾ «و برای من از خانواده ام برادرم هارون را یاور وهمکارم قرار بده»، به خاطر آنکه انجام دادن این وظیفهٔ دعوت، به تنهائی بسیار مشکل بود، ازین جهت مطالبهٔ یک معاون را نمود، چون تعاون در باب دعوت نسبت به تنهائی بسیار مهم است، و همه پیغمبران، حق را به تائید حق پرستان، اظهار کرده اند.

چنانکه عیسی علیه السلام در مسیر دعوت برای خود، از الله تعالی مطالبهٔ یاور کرد، در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۵۲) می گوید: ﴿فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنۡهُمُ ٱلۡكُفۡرَ قَالَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ «پس هنگامی که عیسی از قومش کفر را احساس کرد، گفت: چه کسی در دعوت بسوی دین الله برایم یاور می باشد»؟ وهمین مطلب در سورهٔ صف آیهٔ (۱۴) نیز بیان شده است.

و در سنن نسائی از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت: پیغمبر ﷺ فرمود:

«مَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ عَمَلاً فَأَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا، إِنْ نَسِيَ ذَكَّرَهُ وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ»

«هرکسی از شما کاری را به دوش گیرد و الله برای او خیر و سعادت را بخواهد، پس برایش همکار و معاون صالحی را آماده می سازد، اگر فراموش کند، در یادش می آورد، و اگر (امورش را) به یاد داشته باشد، او را همکاری می کند».[1]

۵- ﴿ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ٣١ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ٣٢﴾ «به وسیلهٔ او پشت و کمرم را استوار دار، و او را در امر رسالت شریک من بگردان» که کار دعوت را هردو باهم، به پیش ببریم .

«أزر» پشت، قوت .

- سپس در خاتمه، هدف این درخواست ها را بیان می کند: ﴿كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا ٣٣ وَنَذۡكُرَكَ كَثِيرًا ٣٤﴾ «تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار ذکر کنیم».

- علت همهٔ این درخواست ها را بیان می کند: ﴿إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرٗا ٣٥﴾ «حقا که تو به احوال ما بینا هستی» و حاجت و نیاز ما را می دانی، از همین رو این همه درخواست ها را از تو کردم، لذا از رحمت تو امیدوارم که درخواست های مرا اجابت کنی و مرا توفیق بیشتر عطا فرمائی تا این مسئولیت بزرگ را به وجه احسن انجام دهیم.

۱- سنن نسائی، کتاب البیعة، باب وزیر الإمام، حدیث: ٤٢٢١، و صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ٦٥٩٦ .

اجابت درخواست های موسی علیه السلام:

بعد ازآنکه موسی عليه السلام با تمام ادب و عاجزی، مطالبات و درخواست های خود را به الله تعالی عرضه کرد، الله سبحانه درخواست های او را اجابت کرد: ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَٰمُوسَىٰ ٣٦﴾ «(الله) گفت: ای موسی درخواست هایت برایت داده شد»، و همه مطالبات تو اجابت و پذیرفته شد و برادرت به حیث همکارت مقرر شد و در امر نبوت و رسالت با تو همنوا گردید، چنانچه در سورۀ مریم آیۀ (۵۳) می گوید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُۥ مِن رَّحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيًّا﴾ «و ما از رحمت خویش، برادرش هارون را (به صفت همکار و معاون) به او دادیم در حالیکه پیغمبر بود»، یعنی به برادرش نبوت داده او را در امر دعوت معاون و همکار موسی عليه السلام گرداندیم .

هارون علیه السلام دارای مشخصات خاصی بود:

۱- او بسیار فصیح اللسان بود، چنانکه در سورۀ قصص آیۀ (۳۴) از موسی عليه السلام حکایت می کند: ﴿وَأَخِى هَٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّى لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِىَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِىٓ﴾ «و برادرم هارون، نسبت به من زبان فصیح تری دارد پس او را برایم، به حیث همکار بفرست، تامرا تصدیق کند».

۲- او بسیار نرم خوی و بردبار بود، لذا هنگامی که موسی عليه السلام بر وی خشمگین شده از موی سرش گرفت، موقف هارون عليه السلام چنین بود: ﴿قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِى وَلَا بِرَأْسِىٓ﴾ «گفت: ای پسر مادرم ! از ریش من مگیر و نه از موی سرم» (سورۀ طه آیۀ (۹۴).

۳- مفسرین گفته اند: هارون عليه السلام نسبت به موسی عليه السلام، از نظر سن، سه یا چهار سال بزرگتر بود، و سه سال قبل از موسی عليه السلام وفات کرده بود .

❁❁❁

۲- ذکر انعامات الهی بر موسی عليه السلام

﴿وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰٓ ٣٧ إِذْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰٓ ٣٨ أَنِ ٱقْذِفِيهِ فِى ٱلتَّابُوتِ فَٱقْذِفِيهِ فِى
ٱلْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ ٱلْيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّى وَعَدُوٌّ لَّهُۥ ۚ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّى وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِىٓ ٣٩ إِذْ
تَمْشِىٓ أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُۥ ۖ فَرَجَعْنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ
نَفْسًا فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ ٱلْغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونًا ۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِىٓ أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَٰمُوسَىٰ ٤٠
وَٱصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِى ٤١﴾

ترجـمه:

۳۷- و یقینا (پیش ازین) بار دیگری (نیز) برتو احسان کرده بودیم.

۳۸- چون به سوی مادرت آنچه را که لازم بود الهام کردیم.

۳۹- (به او الهام کردیم) که طفل را در صندوق قرار ده و صندوق را به دریا بیفگن، پس دریا او را به ساحل می افگند، دشمن من و دشمن او، آن را می گیرد و از جانب خود برتو محبتی را افگندم و خواستم تا تحت نظر من پرورده شوی.

۴۰- در آن هنگام خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون راه) می رفت، (و هنگامی دید که تو را از آب گرفتند)پس گفت: آیا شما را به زنی که این طفل را سرپرستی کند، رهنمائی کنم؟ پس (آنان به دایگی مادرت موافقت کردند و دو باره) تو را به سوی مادرت باز گرداندیم تا چشمش آرام گیرد و اندوه گین نشود، و (هنگامی که بزرگ شدی از روی سهو) شخصی را کشتی، پس تو را از اندوه نجات دادیم، و (بعد از آن) بارها تو را به آزمایش های گونا گون آزمودیم، پس درمیان اهل مدین چندین سال سکونت پذیر شدی، سپس تو ای موسی در موعدی که (برای فائز شدن تو، به مقام رسالت) مقدر بود (از مدین به سوی مصر) باز آمدی.

۴۱- وتورا برای(وحی و رسالت) خود برگزیدم.

تفسـیر:

ذکر هشت انعام الهی بر موسی‌علیه السلام پیش از رسالتش:

پیشتر نعمت های عظیم الشأنی را که الله تعالی بر موسی‌علیه السلام کرده بود، که عبارت از سخن گفتن الله تعالی با وی، بعثت او به مقام رسالت، دادن معجزۀ عصا و ید بیضا و پذیرفته شدن دعای او در مورد نبوت برادرش هارون‌علیه السلام بود، بیان شد، حالا درینجا انعاماتی را که الله تعالی بر موسی‌علیه السلام پیش ازآن کرده بود، نخست به صورت اجمالی و سپس با تفصیل بیان می کند:

- می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰٓ ﴿٣٧﴾ ﴾ «و یقینا (پیش ازین) بار دیگری (نیز) برتو احسان کرده بودیم»، درحالیکه درخواستی از ما نکرده بودی.

و آن احسان و انعام چه بود، تفصیلش بدین قرار است:

۱- ﴿ إِذْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰٓ ﴿٣٨﴾ ﴾ «چون به سوی مادرت آنچه را که لازم بود الهام کردیم»، فرعون برای آنکه جلو کثرت نفوس بنی اسرائیل را گرفته باشد و همچنین

مشاورینش برایش خبر داده بودند که نزد بنی اسرائیل معروف است که طفل نزد ایشان متولد می شود و او پادشاه بنی اسرائیل می شود و مملکت فرعون به دست او نابود می گردد، پس فرعون برای جلوگیری از زنده ماندن چنین طفلی، قانونی وضع کرد که به اساس آن، اطفالی که در خانواده های بنی اسرائیل متولد می شد، اگر دختران می بودند، آنها را زنده نگه می داشت، و اگر پسران می بودند، یک سال آنها را می کشت و سال دیگر زنده نگه می داشت و موسی عليه السلام در همان سالی متولد شده بود که نوبت کشتار پسران نو مولود بود، پس الله تعالی تمام راه های نجات موسی عليه السلام را به ذریعۀ الهام به مادرش آموخت، چرا که بنی اسرائیل تحت نظارت شدید فرعون قرار داشتند و دستگاه استخباراتی فرعون به خانه های بنی اسرائیل جاسوسان می فرستاد، تا زنان حامله را تعیین کنند و اگر نزد کسی پسر تولد می شد، مردم نیز مکلف بودند تا به دستگاه اطلاعاتی خبر دهند، تا آن را به قتل رسانند و درصورت تخلف ازین امر، تحت مجازات شدید فرعونیان قرار می گرفتند، ولی با همۀ این نظارت دقیق از سوی دستگاه حاکمه، الله تعالی تدابیر سلامت موسی را به مادرش الهام نموده بود.

سپس آن الهامی را که الله تعالی به مادر موسی کرده بود، بیان می کند: ﴿أَنِ ٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ فَٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ﴾ «اینکه طفل را در صندوق قرار ده و صندوق را به دریا بیفگن»، و مقصود از «ٱلۡيَمِّ» درینجا دریای نیل است.

- باز به نتیجۀ این عمل اشاره نموده می گوید: ﴿فَلۡيُلۡقِهِ ٱلۡيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأۡخُذۡهُ عَدُوّٞ لِّي وَعَدُوّٞ لَّهُۥ﴾ صیغۀ امر در «فَلۡيُلۡقِهِ» به معنای خبر است، پس معنی آیه چنین می شود: «پس دریا اورا به ساحل می افگند و دشمن من و دشمن او (یعنی فرعون) آن را می گیرد» و او را در کنار خود پرورش می دهد، و چون پرورش در کنار دشمن، بدون یک سپر حفاظتی بسیار دشوار است ازین وجه می گوید:

۲- ﴿وَأَلۡقَيۡتُ عَلَيۡكَ مَحَبَّةٗ مِّنِّي﴾ «و از جانب خود برتو محبتی را افگندم»، به اساس آن محبت، هرکسی که موسی عليه السلام را می دید، دلباختۀ او می شد، چنانچه در سورۀ قصص متأثر شدن همسر فرعون را به محبت موسی عليه السلام، هنگامی که نظرش بر موسی عليه السلام واقع شد، حکایت می کند: ﴿وَقَالَتِ ٱمۡرَأَتُ فِرۡعَوۡنَ قُرَّتُ عَيۡنٖ لِّي وَلَكَۖ لَا تَقۡتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٩﴾ «همسر فرعون گفت: نور چشم من و تو است، او را مکشید، امید است که به ما نفع رساند و یا او را به فرزندی می گیریم و در حالیکه ایشان (از انجام آن) خبر نداشتند».

۳- ﴿وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ ٣٩﴾ «تا تحت نظر من پرورده شوی» بدیهی است که هرچه در کائنات است، همه تحت نظر الهی قرار دارند، اما درین مقام عنایت خاص مراد است، که شائسته حال موسی بود.

پس مادر موسی بانگرانی تمام او را در صندوق قرار داد و صندوق را در دریا افگند، و خودش این منظره را تماشا می کرد، تا آنکه صندوق از نظرش پنهان گردید، پس او همشیرۀ موسی﵇ را بحیث نگران فرستاد که صندوق را نظارت کند، چنانچه همشیرۀ موسی﵇ مسیر صندوق را از دور مراقبت می نمود، تا آنکه صندوق به نزدیکی قصر فرعون رسید که در کنارۀ نیل موقعیت داشت، درین هنگام فرعون و همسرش به تماشای نیل ایستاده بودند، پس دیدند که صندوقی را دریا به ساحل نزدیک قصرشان افگند، هنگامی که صدوق را گرفته معاینه کردند، داخل آن طفلی را یافتند، پس فرعون به فکر اینکه او از فرزندان بنی اسرائیل است، خواست او را به قتل برساند، اما همسرش مانع آن گردید، زیرا محبت آن طفل در قلب زن فرعون اثر نموده بود، و فرعون با وجود قساوت قلبش نیز او را دوست داشت و از قتل او صرف نظر نمود، پس در تلاش دایه افتادند، هر دایه را که حاضر می ساختند، شیر او را نمی پذیرفت، چنانچه سوی این واقعه الله تعالی اشاره نموده می فرماید:

۴- ﴿إِذۡ تَمۡشِيٓ أُخۡتُكَ فَتَقُولُ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ مَن يَكۡفُلُهُۥۖ﴾ «در آن هنگام خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون راه) می رفت، (و هنگامی دید که تو را از آب گرفتند) پس گفت: آیا شما را به زنی که این طفل را سر پرستی کند، رهنمائی کنم؟» تا در عوض اجوره، او را شیردهد، پس سخن او را پذیرفتند، چنانچه همشیرۀ موسی﵇ که مریم نام داشت، طفل را در آغوش گرفت و همراه با آنان به سوی مادرش رفت، پس هنگامی که مادر موسی﵇ سینه اش را در دهان طفل ماند، طفل آنرا پذیرفت و فرعون و همسرش ازین ماجرا بسیار خرسند شدند و در برابر دایگی موسی﵇ به مادرش مزد می پرداختند، بدین ترتیب هم فرزندش به دامانش برگشت و رزق و روزی فراوان نیز نصیبش شد.

- الله تعالی می فرماید: ﴿فَرَجَعۡنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَيۡ تَقَرَّ عَيۡنُهَا وَلَا تَحۡزَنَۚ﴾ «(آنان به دایگی مادرت موافقت کردند و دو باره) تو را به سوی مادرت باز گرداندیم تا چشمش روشن شود و اندوه گین نشود»، این واقعه در سورۀ قصص آیة (۱۲-۱۳) نیز بیان شده است.

۵- ﴿وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ﴾ «و (هنگامی که بزرگ شدی از روی سهو) شخصی را کشتی، پس تو را از اندوه نجات دادیم». این اندوه، دو سبب داشت: یکی اینکه فرعون می خواست موسی عليه السلام را دستگیر نموده قصاص کند، دوم: از عذاب الهی بیم داشت، چون او شخصی را بدون موجب به قتل رسانده بود.

و واقعهٔ قتل چنین بود که روزی موسی عليه السلام در شهر می گشت، پس دید که یک اسرائیلی با یک قبطی در حال نزاع و کشمکش هستند، پس آن اسرائیلی هنگامی که موسی عليه السلام را دید به حکم اینکه او در میان ایشان بزرگ شده و ازآنان شیر خورده است، از وی مدد خواست، پس موسی عليه السلام به خشم آمد و آن قبطی را یک مشت زد و او مرد، موسی عليه السلام ازین عمل خود سخت پشیمان شد، چنانچه در سورهٔ قصص از موسی عليه السلام حکایت می کند: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٦﴾ «گفت: ای پروردگارم من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز، پس الله او را آمرزید، زیرا او آمرزگار و مهربان است».

سپس موسی عليه السلام فردای آن روز با بیم و هراس در شهر می گشت که دو باره دید که همان اسرائیلی با یک قبطی دیگر نزاع دارد، پس موسی عليه السلام به آن اسرائیلی گفت: تو درگمراهی آشکاری قرار داری، چنانچه اسرائیلی گمان کرد که موسی عليه السلام می خواهد او را بزند، پس او گفت: «آیا می خواهی مرا نیز بکشی چنانچه دیروز یک نفر را کشتی».

ازین سخن اسرائیلی، فرعونیان دانستند که قاتل آن قبطی موسی عليه السلام بوده است، لذا آنان تصمیم گرفتند تا موسی عليه السلام را به قتل برسانند، پس درین هنگام از نقطهٔ آخر شهر، مردی از قوم موسی عليه السلام آمد و به او خبر داد که فرعون می خواهد، تو را دستگیر نموده بکشد، پس همان بود که موسی عليه السلام با بیم و ترس از شهر بیرون شد و رهسپار سرزمین مدین گردید و بدین ترتیب الله تعالی او را ازین مشکل نجات داد.

۶- ﴿وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗا﴾ «و بارها تو را به آزمایش های گونا گون آزمودیم»، و سپس ما تو را، ازین آزمایش ها نجات دادیم.

نخستین آزمایش، آن بود که مادرش در سالی حامله شد که فرعونیان اطفال را ذبح می کردند و هنگامی که موسی عليه السلام تولد شد مادرش به قصد نجات فرزندش، او را در صندوق قرار داده در دریا افگند، هنگامی که در اختیار فرعونیان قرار گرفت، خواستند او را بکشند، اما همسر فرعون مانع کشتن او شد و برای رضاعتش دایه ها را خواستند اما از شیر آنها نخورد، هنگامی که فرعون او را در دامن خود گرفت از ریش فرعون گرفته به سوی خود کشید، پس مشاورین فرعون به او مشوره دادند که باید او را بکشد

ولی همسرش نگذاشت و گفت: باید امتحان کرده شود، که یک قطعۀ آتش و یک دانـه لؤلؤ پیش رویش گذاشته شود، اگر لؤلؤ را گرفت، کشته شود و اگر آتش را گرفـت کشـته نشـود، پس هنگامی که آن دو چیز را پیش روی موسی عليه السلام گذاشتند، او آتش را گرفت و هنگامی که بزرگ شد، قبطی را کشت، سپس از بیم جان خود از مصر بیرون شد و به سوی مـدین رفـت، این همه آزمایش های الهی بودند و در هر آزمایشی، الله تعالی برای نجات موسـی عليه السلام راهـی قرار داد.

۷- ﴿فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِيٓ أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٖ يَٰمُوسَىٰ ٤٠﴾ «پس درمیان اهل مدین چندین سال سکونت پذیر شدی، سپس تو ای موسی در موعدی که (برای فائز شدن تو بـه رسـالت) مقدر بود (از مدین به سوی مصر) آمدی»، یعنی از مدین زمانی باز آمدی که من مقـرر کـرده بودم که با تو تکلم می کنم و تورا رسول خود می گردانم.

۸- ﴿وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ٤١﴾ «و تو را برای (وحی و رسالت) خود برگزیـدم»، ایـن افتخـار آفرین کلمه ای است که الله سبحانه، در شأن موسی علیه السلام گفته است.

این بود بیان هشت انعامی که الله تعالی بر موسی عليه السلام، پیش از رسالتش، کرده بود.

❁❁❁

۳- ارسال موسی و هارون علیهما السلام، به سوی فرعون و تعیین دستور العمل ایشان

﴿ٱذۡهَبۡ أَنتَ وَأَخُوكَ بِـَٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكۡرِي ٤٢ ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ٤٣ فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤ قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ ٤٥ قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ٤٦ فَأۡتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبۡهُمۡۖ قَدۡ جِئۡنَٰكَ بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكَۖ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ ٤٧ إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ٤٨﴾

ترجـمه:

۴۲- تو و برادرت با آیات من بروید و در ذکر من سستی مکنید.

۴۳- بسوی فرعون بروید که او طغیان کرده است.

۴۴- پس با او به نرمی سخن بگوئید، شاید پند گیرد و یا (از عواقب طغیان خویش) بهراسد.

۴۵- گفتند: پروردگارا! ما می ترسیم که برما پیش دستی کند (و پیش ازآنکـه او را دعـوت دهیم ما را قتل و یا عقوبت کند) و یا (بعد از شنیدن دعوت) سرکشی کند.

۴۶- (الله) گفت: مترسید، زیرا من با شما هستم، می شنوم و می بینم.
۴۷- پس پیش او بیائید و بگوئید: یقینا ما فرستاده شدگان پروردگار تو هستیم، پس بنی اسرائیل را با ما رها کن و آنها را عذاب مکن، یقینا ما از جانب پروردگارت، برایت نشانه ای آورده ایم، و سلامتی نصیب کسی است که از هدایت پیروی کند.
۴۸- یقینا به سوی ما وحی شده است که عذاب برکسی واقع می گردد که حق را تکذیب کند، و (از پذیرفتن دعوت حق) روی گرداند.

تفسیر:

الله تعالی بعد از ذکر انعامات خود بر موسی عليه السلام و بیان راه و روش دعوت و مطالبه ای را که باید از فرعون بکند، او را دو باره به دعوت فرعون دستور می دهد: ﴿ اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ ﴾ «تو و برادرت با آیات من بروید و در ذکر من سستی مکنید»، «لاَ تَنِيَا» سستی مکنید، از «وَنَى، يَنِى» به معنی سست شدن، یعنی از یاد من هیچ گاه سست مشوید و هنگامی که با فرعون رو برو می شوید، مرا ذکر کنید، تا ذکر من، برای شما مدد و قوت شود.

- سپس علت بعثت شان به سوی فرعون را بیان می کند: ﴿ اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ ﴾ «بسوی فرعون بروید، زیرا او طغیان کرده است»، و خود را اله و معبود مردم پنداشته است، چنانچه در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۸) دعوی الوهیت فرعون را حکایت نموده است.

- کیفیت دعوت را به موسی و هارون - علیهما السلام - تعلیم می دهد: ﴿ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا ﴾ «پس با او به نرمی سخن بگوئید»، چرا که اختیار شیوهٔ نرم و ملائم و بردباری، از اسباب مهم کامیابی دعوت به شمار میروند، دعوتگری که تندخو و درشت زبان باشد، نمی تواند در دعوتش اهداف و نتائج قابل ملاحظه ای را به دست بیاورد، بلکه درشت خویی و بد زبانی او در بسا موارد به ضرر دعوتش تمام می شود.

به همین سبب الله تعالی درسورهٔ آل عمران، آیهٔ (۱۵۹) در بارهٔ پیغمبرمحمد ﷺ فرموده است: ﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾ «به سبب رحمتی از جانب الله در برابر آنها نرمی کردی و اگر تند خوی وسخت دل می بودی، البته از اطرافت پراگنده می شدند، پس از آنها گذشت کن و برای ایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنها مشوره کن».

فائدۀ دعوت ملائم را بیان می کند: ﴿لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾﴾ «شاید پند گیرد و یا (از عواقب طغیان خویش) بهراسد».

قلب انسان سه حالت دارد: اول: اصرار بر حق، دوم: اصرار بر باطل، سوم: توقف وتردد درمیان حق و باطل، و فرعون در مرتبهٔ اصرار بر باطل قرار داشت، دراینجا، به سوی همین سه حالت اشاره نموده فرمود: ﴿لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾﴾ یعنی شاید گفتار ملائم در وی، اثر بگذارد و او از انکار حق، دست کشیده به سوی اقرار حق مایل شود، و اگر از انکار به سوی اقرار، منتقل هم نشود، شاید در قلبش خوف ایجاد شود و از انکارش منصرف شود و اگر از انکارش منصرف هم نشود ممکن است که مخالفتش کمتر شود، و اگر هیچ یکی ازینها صورت نگرفت، بالایش حجت قائم می شود.

البته موسی و هارون – علیهما السلام – از دوچیز در هراس بودند:

یکی از شتاب فرعون درعقوبت شان پیش از شنیدن گفتار آنها، دوم: از طغیان فرعون، چنانچه الله تعالی بیم موسی و هارون - علیهما السلام – را درین باره چنین بیان می دارد: ﴿قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَآ أَوْ أَن يَطْغَىٰ ﴿٤٥﴾﴾ «گفتند: پروردگارا ! ما می ترسیم که بر ما پیش دستی کند(و پیش ازآنکه او را دعوت دهیم ما را قتل و یا عقوبت کند) و یا (بعد از شنیدن دعوت) سرکشی کند»، و در شأن الله تعالی سخن نا سزا و بدی را مرتکب شود و یا اینکه به توهین و تحقیر ما بپردازد.

«أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَآ» بر ما پیش دستی کند، از «فَرَطَ، يَفرُطُ» از باب نصر، به معنی سبقت کردن، یعنی پیش ازآنکه سخن ما را بشنود، به قتل و یا به عقوبت ما اقدام کند .

- ﴿قَالَ لَا تَخَافَآ إِنَّنِى مَعَكُمَآ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾﴾ «(الله) گفت: مترسید، زیرا من با شما هستم، می شنوم و می بینم»، شما تحت حفاظت من قرار دارید، لذا آنها نمی توانند کمترین آسیبی را برشما وارد سازند.

- سپس موضوعاتی که آنان به تبلیغ آن مکلف بودند، بیان می دارد:

اول: اعلان رسالت و ذکر مصدر رسالت: ﴿فَأْتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ﴾«پس پیش او بیائید و بگوئید: یقینا ما فرستاده شدگان پروردگار تو هستیم» و کسی که ما را فرستاده است رب تو و رب کافهٔ مردمان و رب کائنات است، او تنها رب موسی و هارون و رب بنی اسرائیل نیست، و اینکه تو خود را رب معرفی نموده ای، قطعا سخن و ادعای باطل است .

دوم: مطالبهٔ آزادی بنی اسرائیل: ﴿فَأَرۡسِلۡ مَعَنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبۡهُمۡ﴾ «پس بنی إسرائیل را با ما بفرست (و آزادشان کن) و آنها را عذاب مکن»، تعذیب بنی اسرائیل توسط فرعون همین بود که پسران شان را قتل می کرد و دختران شان را زنده نگاه می داشت، و آنها را به اعمال طاقت فرسای همچون حفر نهرها و حمل خشت های پخته و انتقال صخره های بزرگ برای ساختن قصرها بلند و بالا مکلف می ساخت، لذا موسی عليه السلام از فرعون تقاضای آزادی قومش را نمود، چنانچه همین مطلب در سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۶-۱۷) نیز بیان شده است.

- بعد ازآن موسی عليه السلام از نشانه های رسالت خود خبر داده گفت: ﴿قَدۡ جِئۡنَٰكَ بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكَ﴾ «یقینا ما از جانب پروردگارت، برایت نشانه ای آورده ایم»، یعنی ما به دروغ ادعای رسالت نمی کنیم، چنانکه تو فکر می کنی، بلکه ما قوی ترین نشانه از جانب پروردگار خود داریم، تفصیل این سند در سورهٔ شعراء آیهٔ (۳۲-۳۳) ذکر شده است.

درینجا این امر ملاحظه شود که هر باری که موسی عليه السلام با فرعون مخاطب شد، به کلمهٔ «رَبِّكَ» او را مخاطب قرار داد، چون هدف موسی عليه السلام رد بر دعوای ربوبیت فرعون بود، به همین اساس چندین بار این کلمه را به گوش او زد تا او را بفهماند که او رب نیست، بلکه رب ذاتی است.که خالق همه کائنات است.

- باز در ادامهٔ سخنان شان به غرض ترغیب او گفتند: ﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ ٤٧﴾ «وسلامتی نصیب کسی است که از هدایت پیروی کند»، پس تو نیز از حق پیروی کن تا سلامتی هر دو دنیا نصیبت گردد .

سپس پیش ازآنکه فرعون نظرش را در بارهٔ دعوت آنان ابراز کند، او را از تکذیب و روی گردانی، به عذاب الهی بیم دادند: ﴿إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ٤٨﴾ «یقینا به سوی ما وحی شده است که عذاب برکسی واقع می گردد که حق را تکذیب کند و (از پذیرفتن دعوت حق) روی گرداند».

اینها همه سخنانی بودند که الله تعالی به موسی و هارون - علیهما السلام - دستور داده بود که آنرا به فرعون تبلیغ کنند، چنانچه آن دو پیغمبر گرامی، این فریضه را به وجه احسن انجام دادند، حالا در آیات بعدی مجادلهٔ فرعون را بیان می کند .

✿✿✿

مطلب سوم: (از آیهٔ ۴۹-۵۵)

مجادلهٔ فرعون در بارهٔ ربوبیت و ارائهٔ دلائل روشن از سوی موسی عليه السلام

﴿ قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ قَالَ فَمَا بَالُ
ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ ﴿٥١﴾ قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَسَلَكَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّن نَّبَاتٖ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾
كُلُواْ وَٱرۡعَوۡاْ أَنۡعَٰمَكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ ﴿٥٤﴾ ۞ مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا
نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ ﴿٥٥﴾ ﴾

ترجـمه:

۴۹- فرعون گفت: ای موسی پروردگار شما دو نفر، کیست؟

۵۰- (موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیز را صورت مناسب داده است باز (در انجام و به جا آوری وظیفه اش) آن را رهنمائی کرده است.

۵۱- (فرعون) گفت: پس حال مردمان گذشته چگونه است؟

۵۲- (موسی) گفت: علم آنها نزد پروردگار من در کتاب ثبت است، پروردگار من نه خطا می شود و نه فراموش می کند.

۵۳- پروردگاری است که زمین را برای شما فرشی ساخته است و برای شما درآن راه های به وجود آورده است، و از آسمان آبی را فرو ریخته است، پس به وسیلهٔ آن آب، انواع مختلفی از نباتات را بیرون آوردیم.

۵۴- (از حاصلات این نباتات) خودتان بخورید و هم چهارپایان تان را بچرانید، یقینا درین امور، برای صاحبان خرد، نشانه های (روشنی) است.

۵۵- شما را از زمین آفریدیم و شما را درآن باز می گردانیم و بار دیگر شما را ازآن بیرون می کنیم.

تفسیر:

عناوین مطالب این آیات ازین قرار است:

۱- پاسخ موسی‌ علیه السلام به پرسش های فرعون و ارائۀ دلائل عام برای اثبات توحید.

۲- ذکر دلائل خاص برای اثبات توحید پروردگار.

۱- پاسخ موسی علیه السلام به پرسش های فرعون و ارائۀ دلایل عام برای اثبات توحید

هنگامی که موسی وهارون علیهما السلام، پیام رسالت را برای فرعون تقدیم نموده خود را رسول پروردگار او، معرفی نمودند، فرعون که خود دعوای الوهیت داشت، با تعجب و انکار پرسید: ﴿قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ۝٤٩﴾ «گفت: ای موسی پروردگار شما دو نفر، کیست؟» در حالیکه در سر زمین مصر، جز من معبود دیگری وجود ندارد .

اینجا ذکر ﴿رَّبُّكُمَا﴾ به صیغۀ تثنیه وتخصیص ندا به موسی ازین جهت است که او موسی را به حیث اصل و هارون را به وزیر شناخته بود و همچنان او موسی علیه السلام را از قبل نیز می شناخت، پس موسی علیه السلام پاسخ سؤال او را به ذکر دلائل عام آغاز نمود: ﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝٥٠﴾ « گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیز را صورت مناسب حال او داده است باز (در انجام و به جا آوری وظیفه اش) آن را رهنمائی کرده است»، یعنی به هر زنده جانی صورت مناسب حال او را داده است، مثلا انسان را مناسب حالش و همچنین بقیۀ حیوانات خشکه و دریائی را مناسب حال شان صورتی داده است که جز آن، هیچ صورت دیگری مناسب حال شان نیست.

این جواب دارای دو جزء است:

اول: خلقت و آفرینش مخلوقات، اعم از حیوانات بحری و بری و حشرات و خزنده گان و ترکیب آنها و ساختمان پرندگان و شکل و هیئت آنها و محیط زندگی و اشیای مورد نیاز آنها اعم از خوردنی وآشامیدنی وبقیۀ اسباب زیست آنها و همچنان هر عضو از اعضای بدن آنها، وحتی فراتر ازآن، اشجار وگیاهانی که از زمین می رویند، شکل وهیئت هر کدام مناسب حال آنها است که در مفهوم ﴿رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ﴾ داخل است.

- در لفظ ﴿خَلۡقَهُۥ﴾ دو قرائت است:

۱- قرائت اول: «خَلَقَهُ» به صیغۀ فعل ماضی درین صورت معنی آیه چنین می شود: «هرچیزی را که آفریده است، اشیای مورد نیازش را به او داده است».

۲- قرائت دوم: به سکون لام ﴿خَلْقَهُۥ﴾ درین قرائت دو احتمال است: اول اینکه ﴿كُلَّ شَيْءٍ﴾ مفعول دوم، و ﴿خَلْقَهُۥ﴾ مفعول اول برای «أَعْطَىٰ» است، دریـن صـورت «خَلْـق» بـه معنـی «مخلوق» بوده و معنی آیه چنین می شود: «رب مـا کسـی اسـت کـه بـه مخلـوقش، تمام ضروریات زندگیش را عطا کرده است».

دوم: اینکه ﴿كُلَّ شَيْءٍ﴾ مفعول اول، و﴿خَلْقَهُۥ﴾ مفعـول دوم، دریـن صـورت «خَلْـق» بـه معنای «صورت مناسب حال» است و معنی آیه چنین می شود: «هر چیز را صـورت مناسـب حال او داده است»، سپس آن را رهنمائی کرده است.

دوم: مسئلۀ «هدایت موجودات است» که از لحاظ وضع، در مرتبـۀ دوم قـرار داده شـده است، چنانکه فرمود: ﴿ثُمَّ هَدَىٰ ۞٥٠﴾ «باز (در انجام و به جا آوری وظیفه اش) آن را رهنمائی کرده است».

ما به چشم خود مشاهده می کنیم که هرکدام از مخلوقـات چـه حیوانـات باشـند و چـه حشرات و خزنده ها، چگونه نیروی خود را در مسیر زندگی شان بکار مـی اندازنـد و چگونـه خانه می سازند، نسل به وجود می آورند و نسل خود را پرورش می دهند و در جهت حفاظت آن از خطرات چگونه می کوشند و بادشمن خود چگونه مقابله می کنند و احیانا درمیان خود جنگ وصلح را بمیان می آورند .

البته این نوع هدایت، هدایت تکوینی، یا به تعبیر دیگر هدایت طبعی و غریزی اسـت کـه در میان تمام افراد حیوانات، یک امر مشترک است .

نوع دیگری از هدایت، هدایت تشریعی است که بـه وسـیلۀ عقـل و ارسـال پیغمبـران و فرستادن کتاب ها و یا به درک حقائق حاصل می شود، و این همـه در محتـوای ﴿ثُمَّ هَدَىٰ﴾ داخل است، و الله تعالی انسان ها را به هر دو نوع هدایت رهنمائی کرده است: اول، به هدایت عام، که هدایت تکوینی است و سپس به هدایت خاص که هدایت تشریعی است.

پس اگر انسان از مسیر هدایت بیرون نشود، شکی نیست که به سر منـزل مقصـود مـی رسد، ولی اگر ازین مسیر انحراف ورزد، قطعا در گمراهی دنیا وخسران آخرت واقع می گردد.

تفصیل اقسام هدایت در سورۀ فاتحه در ذیل تفصیل ﴿ ٱهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ﴾ نیز گذشـت به آنجا مراجعه شود .

- بعد از شنیدن این جواب جامع، فرعون سوال دیگری را طـرح نمـود: ﴿ قَالَ فَمَا بَالُ ٱلْقُرُونِ ٱلْأُولَىٰ ۞٥١﴾ « گفت: پس حال مردمان گذشته چگونه است؟».

ارتباط این سخن به ما قبلش و مقصود فرعون ازین سؤال می تواند چندین چیز باشد:

۱- اینکه قرن های نخستین همه بت پرست بودند، از توحید ویکتا پرستی خبری نداشتند و اگر گفتار تو حق باشد، باید این موضوع از آنها مخفی نمی ماند، فرعون با این گفتارش، شرک و کفر اقوام گذشته را به غرض معارضه در برابر حجت قطعی و برهان روشنی قرار داد که موسی عليه السلام برایش بیان داشته بود و روش ضالین ومضلین در هر عصر و زمان، همین است که سلوک مردم را دلیل حقانیت یک امر باطل می پندارند.

۲- یا مقصود فرعون ازین سخنان این بود که قرنهای گذشته به این گفته های شما قائل نبودند در حالی که همه آنها عاقل بودند. درین صورت او تقلید را معارض حجت قطعی قرار داد.

۳- هنگامی که موسی عليه السلام او را به عذاب تهدید نمود، او گفت: قرن های گذشته این مسئله را تکذیب نموده بودند، اما عذاب نشدند، پس تهدید تو به عذاب، یک امر واقعی نیست.

۴- چون موسی علیه السلام خصوصیت رب را بیان داشت، فرعون ترسید که اگر این سخنان جذاب او را مردم بشنوند، راستی و درستی طریقهٔ موسی و فساد مسلک فرعون روشن می شود، درین صورت مردم پیروی فرعون را ترک نموده موسی را پیروی می کنند.

بنا برآن فرعون خواست تا روش کلام را تغییر دهد و حکایت گذشتگان را به میان بیاورد، درین صورت طرفداران بسیاری پیدا خواهد کرد.

- اما موسی علیه السلام به این سؤال فرعون چنین پاسخ داد: ﴿قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٍۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ۝٥٢﴾ «گفت: علم آنها نزد پروردگار من در کتاب ثبت است پروردگار من نه خطا می شود و نه فراموش می کند»، حساب وکتاب همه آنها، نزد او محفوظ است و با آنها در وقت معین طبق اعمال شان معامله خواهد کرد.

این جواب موسی عليه السلام اشاره به علم محیط پروردگار است که هیچ چیزی ازو پنهان نیست، و نه در کدام چیزی اشتباه می کند و نه چیزی از او فراموش می شود.

{عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي} اشاره به آنست که او به تمام معلومات، عالم است؛ {لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى} اشاره به اینست که در معلومات او تا به ابد الآباد خلل و فراموشی هرگز راه نمی یابد.

آنچه گذشت از اعطای «خلق» و «هدایت» هردو از جملهٔ دلائل عام برتوحید پروردگار بودند که موسی علیه السلام به صورت جواب برای فرعون ارائه داشت.

۲- ذکر دلائل خاص برای اثبات توحید پروردگار

از آنجا که گفتگوی موسی عليه السلام و فرعون درمسئلهٔ توحید و ربوبیت پروردگار بود، لذا موسی علیه السلام برای اثبات این مطلب، دو نوع دلیل ذکر کرد که جمیع انواع مخلوقات اعم از انسان ها وحیوانات و انواع نباتات و جمادات را شامل بود.

- اکنون درینجا چهار دلیل خاص ذکر می کند که بخشی از آثار تدبیر الهی را در عالم هستی و نعمت های او را برانسان منعکس می سازد:

دلیل اول: ﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا﴾ «(پروردگار ما) کسی است که زمین را برای شما فرشی ساخته است»، جای حرکت و سکون، جای بنا و تعمیر، زراعت وتجارت و آرام و استراحت قرار داده است و این حقیقت را در سورهٔ ذاریات آیهٔ (۴۸) روشن ساخته است. وآن خانهٔ مشترک زنده و مرده است، و سورهٔ مرسلات آیهٔ (۲۵-۲۶) بیان همین مطلب است.

دلیل دوم: ﴿وَسَلَكَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا﴾ «و برای شما درآن راه های به وجود آورده است» که یک منطقه را به منطقهٔ دیگر ارتباط می دهد و شما می توانید به وسیلهٔ این راه ها، اموال التجاره و چیزهای مورد نیازتان را از یک منطقه به منطقهٔ دیگری انتقال دهید، چنانکه در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۳۱) همین مطلب توضیح داده شده است.

دلیل سوم: ﴿وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ﴾ «و از آسمان آبی را فرو ریخته است»، که وسیلهٔ حیات و زندگی همه موجودات زنده جان و نباتات است؛ تا اینجا حکایت سخنان موسی عليه السلام بود، و بعد ازینجا به طریق التفات از غایب به متکلم، الله تعالی از خودش می گوید:

دلیل چهارم: ﴿فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّن نَّبَاتٖ شَتَّىٰ ٥٣﴾ «پس به وسیلهٔ آن آب، انواع مختلفی از نباتات را بیرون آوردیم»، نباتاتی که رنگ مختلف، طعم مختلف، کیفیت و خواص مختلف و تأثیر مختلف دارند، برخی ازآن، غذای انسان ها و برخی دیگر، غذای حیوانات است، و اگر این نباتات نمی بود، نه انسانی وجود داشت و نه حیوانی، ازین وجه می گوید: ﴿كُلُواْ وَٱرۡعَوۡاْ أَنۡعَٰمَكُمۡ﴾ «(از حاصلات این نباتات) خودتان بخورید و هم چهارپایان تان را بچرانید».

- باز در پایان دلائل به غرض تنبیه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ ٥٤﴾ «یقینا درین امور، برای صاحبان خرد، نشانه های (روشنی) است».

اثبات مسئلۀ معاد:

- بعد ازآن به اثبات معاد پرداخته می گوید: ﴿مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ ۝٥٥﴾ «شما را از زمین آفریدیم و شما را درآن باز می گـردانیم و ازآن بـار دیگـر شـما را بیرون می کنیم».

درین آیه از سه حقیقت: از آفرینش انسان از خاک، از بازگشت آنها بـه سـوی خـاک، از بیرون آمدن آنها بار دیگر از خاک، خبر داده است.

حقیقت اول: آفرینش انسان از خاک، در سورۀ حج آیۀ (۵) و در سورۀ مومنون آیـۀ (۱۲-۱۴) و در سورۀ روم آیۀ (۲۰) و در سورۀ فاطر آیۀ (۱۱) و در سورۀ غافر آیۀ (۶۷) مذکور است.

و معنی خلقت انسان از زمین این است که عناصر جسم انسـان کـاملا از عناصـر زمـین است، از دانه های زمین می خورد، از آب آن می آشامد، از هوای آن تنفس می کنـد، زمـین فرش او و زمین مادر او است که انسان را درکنارش می پروراند .

حقیقت دوم: بازگشت انسان به سوی خاک، اینست که خاک جسدش را می پوشاند و در همانجا به خاک مبدل می شود .

چنانچه در سورۀ مرسلات می گوید: ﴿أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ كِفَاتًا ۝٢٥ أَحۡيَآءً وَأَمۡوَٰتًا ۝٢٦﴾ «آیا زمین را جمع کننده زنده گان ومرده گان نساخته ایم»؟ این آیه از دو حالت انسان خبر مـی دهـد، از حیات و معیشت انسان در روی زمین و سپس از باز گشت او به بطن زمین.

حقیقت سوم: بیرون آوردن انسان از زمین، این حقیقت در روز معاد به وقوع می پیونـدد، و در آیات متعدد قرآن کریم بیان شده است، ازآن جمله در سورۀ روم آیـۀ (۱۹) مـی گویـد: ﴿وَكَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ﴾ «همین گونه از قبرها بیرون کرده می شـوید»، ونیـز در سـورۀ روم آیـۀ (۲۵) و در سورۀ ق آیۀ (۱۱) و در سورۀ معارج آیۀ (۴۳) مذکور است.

در سورۀ بقره آیۀ (۲۸) و در سورۀ اعراف آیۀ (۲۵) و در سورۀ مومنون آیـۀ (۱۲-۱۴) و در سورۀ نوح آیۀ (۱۷-۱۸) هرسه حقیقت یکجا جمع شده است.

مناسبت این هرسه حقیقت به جواب سوال فرعون مستکبر که دعوای ربوبیت کرده بـود، این است که او نیز مانند مخلوقات دیگر از زمین آفریده شده است، بـاز خـاک مـی گـردد، سپس از خاک بیرون می شود، پس چنین موجودی چگونه می تواند ربّ باشد !

✿✿✿

مطلب چهارم: (از آیهٔ ۵۶-۷۶) **ارائهٔ معجزات از سوی موسی** ﷵ **وتکذیب فرعون به آن**

﴿ وَلَقَدۡ أَرَيۡنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ (٥٦) قَالَ أَجِئۡتَنَا لِتُخۡرِجَنَا مِنۡ أَرۡضِنَا بِسِحۡرِكَ يَٰمُوسَىٰ (٥٧)
فَلَنَأۡتِيَنَّكَ بِسِحۡرٖ مِّثۡلِهِۦ فَٱجۡعَلۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكَ مَوۡعِدٗا لَّا نُخۡلِفُهُۥ نَحۡنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانٗا سُوٗى (٥٨) قَالَ مَوۡعِدُكُمۡ
يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحۡشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحٗى (٥٩) فَتَوَلَّىٰ فِرۡعَوۡنُ فَجَمَعَ كَيۡدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ (٦٠) قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيۡلَكُمۡ لَا
تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا فَيُسۡحِتَكُم بِعَذَابٖۖ وَقَدۡ خَابَ مَنِ ٱفۡتَرَىٰ (٦١) فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَىٰ
(٦٢) قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ (٦٣) فَأَجۡمِعُواْ
كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗاۚ وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ (٦٤) قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ
(٦٥) قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ (٦٦) فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ (٦٧)
قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ (٦٨) وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ
أَتَىٰ (٦٩) فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ (٧٠) قَالَ ءَامَنتُمۡ لَهُۥ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ لَكُمۡۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي
عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخۡلِ وَلَتَعۡلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابٗا
وَأَبۡقَىٰ (٧١) قَالُواْ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَاۖ فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةَ
ٱلدُّنۡيَآ (٧٢) إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ (٧٣) إِنَّهُۥ مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ
مُجۡرِمٗا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ (٧٤) وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ
(٧٥) جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ (٧٦) ﴾

ترجـمه:

۵۶- و حقا که ما برای فرعون تمام معجزات خود را نشان دادیم، اما او (آنها را) دروغ شمرد و (از پذیرفتن آن) سرپیچی کرد.

۵۷- گفت: ای موسی! آیا نزد ما آمده ای تا ما را از سر زمین خـویش بـه وسـیلهٔ جادویت بیرون کنی؟

۵۸- یقینا ماهم جادوئی همانند جادوی تو را برایت می آوریم، پس موعد آن را در میان ما و خودت تعیین کن، موعدی که نه ما از آن تخلف ورزیم و نه تو، در مکانی که بـرای همه یکسان باشد (یعنی درمیان شهر قرار داشته باشد).

۵۹- موسی گفت: میعاد شما (و ما) روز جشن است و اینکه مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند.

۶۰- پس فرعون (از مجلس به سوی قصرش) رفت، و همه تدبیر خود را جمع کرد (و اهل مشوره و ساحران را گرد آورد)، سپس (در موعد معین یکجا با ساحران) آمد.

۶۱- موسی به ساحران گفت: وای برشما، بر الله دروغ نبندید که شما را به عذاب بزرگی نابود می سازد و نا مراد خواهد شد کسی که بر الله دروغ می بندد .

۶۲- پس ساحران در کارشان به نزاع پرداختند و مشوره سری انجام دادند.

۶۳- (جادوگران به یکدیگر) گفتند: شکی نیست که این دوشخص جادوگرانند، آن دو می خواهند شما را از سر زمین تان به وسیلهٔ سحرشان بیرون کنند و دین برتر و بهتر شمارا از میان بردارند.

۶۴- پس تمام اسباب سحر خود را جمع آوری کنید، سپس همگی با همبستگی کامل، صف بسته (به میدان مبارزه) بیائید و امروز پیروز کسی است که غالب آید.

۶۵- (جادوگران) گفتند: ای موسی آیا اول تو (وسائل سحر را) می اندازی، یا نخستین کسی که می افگند ما باشیم.

۶۶- موسی گفت: بلکه شما بیاندازید (پس آنها وسائل جادوی خود را انداختند) ناگهان رسن ها وعصاهای ایشان به نظر موسی چنان می رسید که به اثر جادوی ایشان (مار شده اند و) می دوند.

۶۷- پس موسی در نفسش احساس هراس خفیفی کرد.

۶۸- گفتیم مترس، حتما تو برتر هستی.

۶۹- آنچه را که در دست راست تو است بیانداز، همه عمل جادویی را که ساحران انجام داده اند، فرو می برد، یقینا آنچه را که کرده اند نیرنگ جادوگر است و جادو گر هرکجا که رود، پیروز نمی شود (پس موسی عصای خود را افگند و تمام وسائل سحر آنها را فرو برد و ساحران شکست خوردند) .

۷۰- پس جادوگران همه به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

۷۱- فرعون گفت: آیا پیش ازآنکه برایتان دستور دهم ایمان آوردید؟ یقینا این بزرگ شما است که به شما جادوگری آموخته است، پس البته دست هایتان وپاهای تان را از جهت مخالف قطع می کنم و البته شما را بر فراز شاخ های درختان خرما، به دار می آویزم و البته شما خواهید دانست که کدام یک از ما، عذابش سخت تر و پایدار تر است.

۷۲- گفتند: هرگز ما تو را بر آن دلائل روشنی که برای ما آمده است و بر کسی که ما را آفریده است، ترجیح نمی دهیم، پس هر فیصله ای که می خواهی صادر کنی، صادر کن، زیرا فیصلهٔ تو تنها درین جهان است.

۷۳- یقینا ما به پروردگار مان ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببخشد و (گناه) آن سحری را (ببخشد) که تو ما را بدان وادار کردی، و الله (برای ما) بهتر و ثوابش پایدار تر است.

۷۴- یقینا کسی که به پیشگاه پروردگارش گنهگار برود، پس او را آتش دوزخ است، درآنجا نه می میرد و نه زنده می ماند.

۷۵- و هرکه به پیش او با ایمان برود وکارهای شائسته انجام داده باشد، پس برای آنان مراتب بلند است.

۷۶- باغ هائی است که اقامت گاه جاودانی است، از زیر (قصرها و درختان) آنها نهرها جاری است، جاودان اند درآنجا و آن پاداش کسی است که (خود را از کفر ومعاصی) پاک داشته است .

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- تکذیب وعناد فرعون در برابر حق،

۲- مقابله ساحران با موسی عليه السلام،

۳- شکست ساحران و اعلان ایمانشان به پروردگار،

۴- تهدید فرعون برای ساحران،

۵- ثابت قدمی مؤمنان در برابر تهدیدهای فرعون،

۶- انجام بد مجرمان و پاداش نیک مؤمنان در قیامت.

۱- تکذیب وعناد فرعون در برابر حق

الله سبحانه بعد از حکایت سؤال فرعون در بارهٔ ربوبیت و جواب قاطع و روشن موسی عليه السلام، درینجا تکذیب و عناد فرعون را در برابر حق بیان می کند: ﴿ وَلَقَدْ أَرَيْنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ﴿٥٦﴾ ﴾ «و حقا که ما برای فرعون تمام معجزات خود را نشان دادیم، اما او (آنها را) دروغ شمرد و (از پذیرفتن آن) سرپیچی کرد». مقصود از «ءَايَٰتِنَا» همان معجزاتی است که دلائل

صدق نبوت موسی علیه السلام بود و آن آیات در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۳۳) ذکر شده اند، و در سورهٔ اسراء آیهٔ (۱۰۱)، سورهٔ نمل آیهٔ (۱۳) سورهٔ زخرف آیهٔ (۴۶) به سوی آن اشاره شده است.

- فرعون تنها به تکذیب موسی علیه السلام اکتفا نکرد، بلکه او را به دسیسه و جادو گری متهم نموده خواهان مقابله و مبارزه با وی شد: ﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَٰمُوسَىٰ ٥٧﴾ «گفت: ای موسی آیا نزد ما آمده ای تا ما را از سر زمین خویش به وسیلهٔ جادویت بیرون کنی؟» و هدف فرعون ازین سخن، بر انگیختن احساسات مصریان در برابر موسی علیه السلام بود، چنانچه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۰۹-۱۱۰) الله سبحانه همینگونه سخنان را از درباریان فرعون در بارهٔ موسی علیه السلام نیز حکایت نموده است: ﴿قَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ ١٠٩ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ١١٠﴾ «اشراف قوم فرعون (به یکدیگر) گفتند: این جادوگر بسیار دانا است، می خواهد شما را از سرزمین تان بیرون کند، پس (در بارهٔ او) چه مشوره می دهید؟»، همین مطلب در سورهٔ یونس آیهٔ (۷۵-۷۸) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۲۴-۲۶) نیز از فرعون و اطرافیانش حکایت شده است.

- سپس فرعون مقابلهٔ بالمثل را اعلان داشت و گفت: ﴿فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِۦ﴾ «یقینا ماهم جادوئی همانند جادوی تو را برایت می آوریم»، یعنی جادو گرانی همانند تو را حاضر میسازیم، تا مانند جادوی تو، آنان نیز جادو کنند.

- فرعون برای برگزاری چنین مقابله، از موسی علیه السلام خواهان تعیین وقت شد: ﴿فَٱجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُۥ نَحْنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانًا سُوًى ٥٨﴾ «پس موعد آن را درمیان ما وخودت معین کن، موعدی که نه ما از آن تخلف ورزیم و نه تو، در مکانی که برای همه یکسان باشد».

«مَكَانًا سُوًى» جای هموار و برابر باشد که همه بتوانند صحنه را مشاهده کنند و جایی باشد که امکان حضور همه در آن باشد، مانند وسط شهر که از هرجهت مردم می توانند به آنجا حاضر شوند.

- پس موسی علیه السلام چاشت روز جشن آنها را زمان برگزاری مبارزه تعیین نمود: ﴿قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحًى ٥٩﴾ «موسی گفت: میعاد شما (و ما) روز جشن است و اینکه مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند»، مقصود از «يَوْمُ ٱلزِّينَةِ» روز جشنی است که در میان قبطیان رواج داشت و درآن روز قبطی ها لباس های جدید خود را برتن نموده خود را می آراستند.

- بعد از تعیین وقت و زمان مبارزه ﴿فَتَوَلَّىٰ فِرۡعَوۡنُ فَجَمَعَ كَيۡدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ ٦٠﴾ «پس فرعون (از مجلس به سوی قصرش) رفت، و همه تدبیر خود را جمع کرد (و اهـل مشـوره و سـاحران را گرد آورد)، سپس (در موعد معین یکجا با ساحران) آمد».

«فَجَمَعَ كَيۡدَهُۥ» یعنی برای غلبه بر موسی عليه السلام تمام حیله و نیرنگ خود را به کار بست، و یا اینکه کلام به حذف مضاف است که تقدیرش «فَجَمَعَ أهلَ كَيدِهِ» است، یعنـی اهـل رأی و تدبیر و تمام ساحران را گرد هم آورد و خود را برای یک مبـارزۀ تمـام عيـار، كـاملا آمـاده ساخت، چنانکه جمع آوری ساحران در سورۀ اعراف آیـۀ (۱۱۱-۱۱۲) ودر سـورۀ یـونس آیـۀ (۷۹-۸۲) و در سورۀ شعراء آیۀ (۳۶-۳۸) مذکور است.

بعد ازآنکه هزاران جادوگر به منظور مقابله بـا موسـی عليه السلام گـردهم آمدنـد، سـاحران در صورت پیروزی، از فرعون خواهان جایزه شدند و فرعون نیز به ایشان تعهد سپرد که آنـان را از مقربین دربار خود قرار خواهد داد، چنانچه در سورۀ شعراء می گوید: ﴿فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ٤١ قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٤٢﴾ «هنگامی که ساحران حاضر شدند، به فرعون گفتند: آیا برای ما پاداشی هست، اگر ما غالب شویم؟ (فرعون) گفت: آری، و آنگاه شما از مقربین (دربار) خواهید بود»، پس با شنیدن این وعده همگـی در معیت جادوگران، در همان روز و وقتی که موسی علیه السلام تعیین نموده بود، همه به محل مبارزه حاضر شدند.

۲- مقابلۀ ساحران با موسی عليه السلام

- پیش ازآنکه مبارزه آغاز شود، موسی عليه السلام رسالت خـود را اعـلان داشـته جـادوگران و تمام حاضرین را ازتکذیب و افترا بر حذر داشت: ﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيۡلَكُمۡ لَا تَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا فَيُسۡحِتَكُم بِعَذَابٖۖ وَقَدۡ خَابَ مَنِ ٱفۡتَرَىٰ ٦١﴾ «موسی به سـاحران گفـت: وای برشـما، بـر الله دروغ نبندید که شما را به عذاب بزرگی نابود می سازد و نا مراد خواهد شد کسی کـه بـر الله دروغ می بندد». «فَيُسۡحِتَكُم» از «سَحَتَ و أسحَتَ» نیست و نابود می سازد.

هنگامی که جادو گران این سخن ناصحانۀ موسی عليه السلام را شنیدند، در ایشـان اثـر کـرد و گروهی ازایشان گرفتار بیم و هراس شدند که مبادا در میدان مبارزه رسوا نشـوند: ﴿فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَىٰ ٦٢﴾ «پس ساحران در کارشان به نزاع پرداختند و مشوره سری

انجام دادند»، یعنی با هم به گفتگو و نزاع سری پرداختند، ولی این نزاع خود را اظهار نکردند، تا مردم نفهمند که آنها گرفتار بیم و هراس شده اند.

- سپس موسی و هارون - علیهما السلام - را چنین متهم کردند: ﴿قَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخۡرِجَاكُم مِّنۡ أَرۡضِكُم بِسِحۡرِهِمَا وَيَذۡهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلۡمُثۡلَىٰ ۝٦٣﴾ «گفتند: شکی نیست که این دوشخص جادوگرانند، آنها می خواهند شما را از سرزمین تان به وسیلهٔ سحرشان بیرون کنند و دین برتر و بهتر شما را از میان بردارند».

این جادو گران، موسی و هارون - علیهما السلام - را به سه چیز متهم کردند:
اول: به جادوگری و هدف شان ازین اتهام، انکار از نبوت موسی و هارون - علیهما السلام - بود، دوم: به این دسیسه و سازش متهم کردند که می خواهند وطن را اشغال کنند.
سوم: اینکه آنها می خواهند دین با شکوه و راه و رسم برتر شما را نابود سازند.
هدفشان ازین دو اتهام اخیر شوراندن عامهٔ مردم بر ضد موسی و هارون علیهما السلام بود، تا مردم به سخنان موسی و هارون - علیهما السلام - گوش نداده از دعوت ایشان متأثر نشوند.

- سپس جادوگران برای پیروز شدن بر موسی ﷺ یکدیگر را چنین توصیه کردند: ﴿فَأَجۡمِعُواْ كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗاۚ﴾ «پس تمام کید و تدبیر خود را یکجا کنید، سپس همگی با همبستگی کامل صف بسته (به میدان مبارزه) بیائید» چرا که تدبیر پراگنده و متفرق چندان مؤثر واقع نمی شود، به همین ترتیب مبارزهٔ فردی، جهت مخالف را زیر تأثیر نمی آورد، لذا برای پیروزی، رعایت این دو امر حتمی و ناگزیر است: یکی اینکه تدبیر شان یک پارچه و متحدانه باشد، دوم: اینکه همه صف بسته به میدان مبارزه حاضر شوند، تا وحدت صف آنها را دیده، موسی (ﷺ) تحت تأثیر دبدبه و وحدت آنها قرار گیرد.

- بعد ازآن ساحران به اهمیت پیروزی خود اشاره نموده گفتند: ﴿وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ ۝٦٤﴾ «امروز پیروز کسی است که (بر مخالفش) غالب آید»، لذا امروز، روز سرنوشت ساز، و روز دست یافتن به جایگاه رفیع مقام مشاوریت فرعون است.

- بعد ازآن گروه جادوگران آمادهٔ مبارزه شده نخست چنین پیشنهاد کردند: ﴿قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ ۝٦٥﴾ «گفتند: ای موسی آیا اول تو (وسائل سحر را) می اندازی، یا نخستین کسی که می افگند ما باشیم»؟.

- موسی عليه السلام جواب داد: ﴿قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ﴾ «(موسی) گفت: بلکه شما بیاندازید»، لذا آنها به نام فرعون سوگند یاد نموده وسائل جادوی خود را به میدان انداختند، چنانچه در سورهٔ شعراء می گوید: ﴿فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٤٤﴾ «پس تارها و عصا های خود را انداختند وگفتند: سوگند به عظمت فرعون که حتما ما غالب خواهیم شد».

- ﴿فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ ٦٦﴾ «ناگهان رسن ها وعصاهای ایشان به نظر موسی چنان می رسید که به اثر جادوی ایشان (مار شده اند و) می دوند».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۱۶) می گوید: ﴿فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٖ﴾ «پس هنگامی که وسائل سحر را افگندند، مردم را چشم بندی کردند وآنها را در هراس انداختند و جادوی بزرگی را به عمل آوردند».

- پس وانمود شدن آن تارها و عصا به صورت مارهای که می دوند، طبق طبیعت بشری، در نفس موسی عليه السلام اثر گذاشت ﴿فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ﴾ «پس موسی در نفسش احساس هراس خفیفی کرد»، ویا اینکه ترس موسی عليه السلام از جادوی آنها نبود، بلکه از آن بود که مبادا مردم تحت تاثیر این صحنه قرار گرفته و معجزهٔ او را نیز به همان دیده ننگرند.

«أوجَس» احساس کرد.

درین آیه اثبات این مطلب نیز هست که جادو هر چند حقیقت اشیاء را تغییر نمی دهد، ولی بالای بینندگان تأثیر می گذارد، و به همین ترتیب سحر می تواند بر روان انسان تأثیر گذاشته او را گرفتار امراض روانی کند، هرچند عقلانی ها از پذیرفتن این حقیقت منکر هستند، ولی با آنهم سحر و تأثیر آن، یک حقیقت است، علاوه برآنکه در قرآن و حدیث این موضوع ذکر شده است و در حدیث شریف برای جادوگر، حد تعیین شده است و ما در زندگی خود ده ها انسان را دیده ایم که گرفتار جادو شده اند و داکتران از علاج ایشان عاجز آمده اند، اما به وسیلهٔ علاج قرآنی، صحت یاب شده اند.

پس فرعونیان از دیدن آن صحنه بسیار خوشحال شدند و پیروزی ساحران را پیش بینی می نمودند، درآن هنگام الله تعالی به موسی عليه السلام چنین تسلی داد:

- ﴿قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨﴾ «گفتیم مترس، حتما تو بر تر هستی».

- ﴿وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ﴾ «و آنچه را در دست راست تو است بیانداز، همه عمل جادویی را که ساحران انجام داده اند، فرو می برد»، «تَلۡقَفۡ» می بلعد، فرو می برد.

در سورۀ اعراف آیۀ (۱۱۷) می گوید: ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَلۡقِ عَصَاكَۖ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ﴾ «وما به سوی موسی وحی فرستادیم که عصای خویش را بیفگن، پس ناگهان آنچه را به دروغ ساخته اند، فرو می برد»، وهمچنین در سورۀ شعراء، آیۀ (۴۵) ملاحظه شود.

- سپس می گوید: ﴿إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ﴾ «یقینا آنچه را که انجام داده اند نیرنگ جادوگر است» و حقیقت و دوامی ندارد، بلکه صرف فریب و چشم بندی است، اما آنچه که در دست تو قرار دارد، معجزۀ الهی است و سحر نتواند به کیفیت اعجاز رسد.

- ﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ ۝٦٩﴾ «وجادو گر هرکجا که رود پیروز نمی شود».

بعد ازین وحی الهی، موسی عليه السلام عصای خویش را افگند، ناگهان عصای او که به اژدهای بزرگی مبدل شده بود، تارها و عصا هایی را که جادوگران انداخته بودند، همه را بلعید و درمیدان مبارزه نه رسنی وجود داشت و نه عصائی، به این ترتیب معجزۀ الهی ثابت شد و نیرنگ جادوگران همه باطل گردید.

لذا از مشاهدۀ این صحنه، همه حاضرین در حیرت فرو رفتند و با خود می اندیشیدند اگر این سحر می بود، تنها نظر بندی را دور می ساخت، نه اینکه این همه رسن های فراوان و این عصای بیش از حد را ببلعد و قورت کند، در سورۀ اعراف آیۀ (۱۱۸) این موضوع با تفصیل بیان شده است.

پس نتیجه این شد که جادو گران درین مبارزه به شکست حیرت انگیزی مواجه شدند و سرانجام متیقن شدند که این عمل، سحر نیست، بلکه معجزه ای است که الله سبحانه برای موسی عليه السلام عطا کرده است، بنا برآن اذعان نمودند که موسی و هارون هردو پیغمبر برحق و فرستاده پروردگار جهانیان اند که جز او هرگز پروردگاری وجود ندارد.

۳- شکست ساحران واعلان ایمان شان به پروردگار

زمانی که جادو گران متقین شدند که موسی و هارون - علیهما السلام - جادو گران نیستند، بلکه پیغمبران الهی اند، همۀ آنان در همانجا ایمان خود را اعلان داشتند: ﴿فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا﴾ «پس جادوگران همه به سجده افتادند»، و در برابر پروردگار موسی و هارون علیهما السلام سر تسلیم فرود آوردند ﴿قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ۝٧٠﴾ «گفتند: ما به پروردگار هارون وموسی ایمان آوردیم».

همچنین در سورهٔ شعراء می گوید: ﴿ فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ۝٤٦ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٤٧ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۝٤٨ ﴾ «پس جادوگران سجده کنان به زمین فرو افتادند و گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آودیم که پروردگار موسی و هارون است».

ساحران هنگام اعلان خود به پروردگار جهانیان، جملهٔ ﴿ بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ﴾ را نیز افزودند تا فرعون گمان نکند که آنان به او ایمان آورده اند.

چون فرعون شاهد صحنهٔ شکست جادوگران و ایمان آنها بود، پس این امر، نگرانی بزرگی را در او ایجاد کرد، لذا برای آنکه از گسترش گرایش به دین موسی عليه السلام جلوگیری نموده باشد، تلبیس دیگری را درپیش گرفت:

- ﴿ قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ﴾ «گفت: آیا پیش ازآنکه برایتان دستور دهم ایمان آوردید؟»، لذا ایمان جادوگران به موسی عليه السلام را در برابر خود سرکشی قلمداد نموده آنها را به دسیسه متهم ساخته گفت: ﴿ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ ﴾ «یقینا این بزرگ شما است که به شما جادوگری آموخته است»، من متأکد هستم که این کار شما از روی موافقه و سازش سری صورت گرفته است که می خواهید به وسیلهٔ این توافق، حکومت مرا از میان بردارید و این سرزمین را در قبضهٔ خود درآورید، پس باید منتظر سرنوشت تان باشید.

۴- تهدید فرعون برای ساحران

بعد از اتهام نمودن فرعون جادوگران را به سازش سرّی، آنان را به دو نوع عقوبت شدید، تهدید کرد:

- ﴿ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ ﴾ «پس البته دست ها و پاهای تان را از جهت مخالف قطع می کنم»، دست راست وپای چپ شما را ازتن جدا می کنم.

- ﴿ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ ﴾ «و البته شما را بر فراز شاخ های درختان خرما، به دار می آویزم»، تا دیگران شما را دیده عبرت گیرند.

- بازهم به تهدیدات خود ادامه داده گفت: ﴿ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ۝٧١ ﴾ «و البته شما خواهید دانست که کدام یک از ما، عذابش سخت تر و پایدار تر است»، آن لعین می دانست که موسی عليه السلام کسی را عذاب نمی کند، لذا مقصودش عذاب پروردگار موسی عليه السلام بود، یعنی عذاب او - به گمان خودش - سخت تر از عذاب پرودگار موسی و هارون علیهما السلام است.

۵- ثابت قدمی مومنان در برابر تهدید های فرعون

آن مومنان تازه ایمان، از وعیدها و تهدیدهای فرعون نه تنها مرعوب نشدند بلکه قاطعانه قطع علاقهٔ خود را از فرعون، اعلان داشتند: ﴿قَالُواْ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَا﴾ «گفتند: هرگز ما تو را بر آن دلائل روشنی که برای ما آمده است و بر آن کسی که ما را آفریده است، ترجیح نمی دهیم»، لذا این وعیدهای تو، هیچ گاه مانع ایمان ما نمی شود، چون آنکه ما را آفریده است خالق ما است و خالق خود را هیچ گاه به خاطر پیروی از خواهشات طاغوتی همچون تو، رها نمی کنیم.

درین صورت ﴿وَٱلَّذِي فَطَرَنَا﴾ عطف بر ﴿مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ می شود و یا اینکه حرف «واو» در ﴿وَٱلَّذِي﴾ برای قسم است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «سوگند به آنکه ما را آفریده است، ما تو را بر دلائل روشنی که برای ما آمده است، ترجیح نخواهیم داد».

- و چون مومنان می دانستند که در صورت اصرار و ثبات شان بر ایمان خود، فرعون تهدیدش را عملی خواهد کرد، لذا برای فرعون، روشن ساخته گفتند: ﴿فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ﴾ «پس هر فیصله ای که می خواهی صادر کنی، صادر کن».

- سپس برای ابراز مقطعی بودن فیصلهٔ ظالمانهٔ او، گفتند: ﴿إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَآ ٧٢﴾ «زیرا تو تنها درین زندگی دنیا فیصله می کنی»، و زندگی دنیا زود گذر و نا چیز است، در حالیکه هدف ما سعادت آخرت است و درآنجا الله تعالی نعمت های فراوان و رضوان بزرگ خود را نصیب ما می گرداند و تو را به سوی آتش جحیم روانه می سازد.

و در سورهٔ اعراف سخنان آن مومنان تازه ایمان را چنین حکایت نموده است: ﴿قَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ١٢٥ وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ إِلَّآ أَنۡ ءَامَنَّا بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا لَمَّا جَآءَتۡنَاۚ رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَتَوَفَّنَا مُسۡلِمِينَ ١٢٦﴾ «(جادوگران که ایمان آورده بودند) گفتند (باکی نیست زیرا) ما به سوی پروردگار خویش باز گردنده ایم، تو ما را عقوبت نمی کنی مگر به خاطر آنکه ما به آیت های پروردگارخویش ایمان آوردیم هنگامی که به ما رسید، ای پروردگار ما ! پیمانه های صبر و استقامت را بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران».

در سورهٔ شعراء از آنان حکایت می کند: ﴿قَالُواْ لَا ضَيۡرَۖ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ٥٠﴾ «(درجواب تهدید فرعون) گفتند: هیچ زیانی نیست یقینا ما به سوی پروردگار مان برمی گردیم».

- سپس هدف ایمان خود را بیـان داشـتند: ﴿إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا﴾ «یقینـا مـا بـه پروردگار مان ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببخشد»، چون ایمان، نابود کنندۀ گناهان گذشته است.

- ﴿وَمَآ أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ﴾ «و آن سحری را که تو ما را بدان وادار کردی» بیامرزد، چرا قصد ما این بود که ما به وسیلۀ آن جادو با حق مقابله کنیم.

ازین آیه دانسته می شود که حضور جادوگران برای مبارزه با موسی عليه السلام از روی رغبـت و علاقمندی نبوده بلکه فرعون آنها را به این کار مجبور ساخته بود.

- بعد ازآن درجواب تهدید فرعون که گفته بود: ﴿وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ﴿٧١﴾﴾ «گفتند: ﴿وَٱللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿٧٣﴾﴾ «و الله (برای ما) بهتر و ثوابش پایدار تر است».

ظاهر این است که فرعون لعنتی وعید خود را بر آنها تطبیق داد، چنانکـه از ابـن عبـاس وعبید بن عمیر روایت است« كَانُوا أَوَّلَ النَّهارِ سَحَرَة، وفي آخِرِ النَّهار شُهَداء» یعنی در اول روز ساحران بودند و درپایان روز شهیدان شدند».

۶- انجام بد مجرمان و پاداش نیک مومنان در قیامت

ظاهر این است که آیات آینده از نصائح سودمند آن مومنان تـازه ایمـان، بـرای فرعـون است که خواستند با شرح احوال دو گروه، او را از عذاب ابدی پروردگار بر حـذر داشـته بـه سوی ثواب و نعمت جاویدانی بهشت، ترغیب دهند:

- نخست احوال مجرمان را در موقف قیامت بیـان مـی کنـد: ﴿إِنَّهُۥ مَن يَأْتِ رَبَّهُۥ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾﴾ «یقینا کسی که به پیشگاه پروردگارش گنهکار برود، پـس او را آتش دوزخ است، درآنجا نه می میرد و نه زنده می ماند»، چنانکه در سـورۀ فـاطر آیـۀ (۳۶) می گوید: ﴿لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا۟ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى كُلَّ كَفُورٍ﴾ «نه بر آنها فرمان مرگ صادر می شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذاب دوزخ از ایشان کاسته می شود، مـا هر انسان نا سپاس را همین گونه کیفر می دهیم»، در سورۀ اعلی می گوید: ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿١٣﴾﴾ «باز در آنجا نمی میرد و نه زنده می ماند»، و در سورۀ ابراهیم آیۀ (۱۷) می گویـد: ﴿وَيَأْتِيهِ ٱلْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ﴾ «و اسباب مرگ به سوی او از هر جهت می آید، ولی او نمی میرد».

- بعد از بیان انجام مجرمان، پاداش نیک مومنان را در قیامت بیان می کند: ﴿ وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾ ﴾ «وهرکه به پیش او با ایمان برود وکارهای شائسته انجام داده باشد پس برای آنان مراتب بلند است»، در سورهٔ إسراء آیهٔ (۲۱) می گوید: ﴿ وَلَلْءَاخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَٰتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴾ «وشکی نیست که آخرت از لحاظ درجات بزرگتر و از نگاه برتری و افزونی رزق، بیشتر است».

و تفصیل این درجات را پیغمبر ﷺ در حدیثی چنین بیان داشته اند:

«إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»

«یقینا در بهشت صد درجه است که الله آن را برای مجاهدین در راه خودش آماده ساخته است، مسافت میان هر دو درجه مانند مسافهٔ میان آسمان زمین است، و هنگامی که از الله سؤال کردید، بهشت فردوس را سؤال کنید، زیرا آن بهترین بهشت و بلندترین مقام بهشت است، و بر بالای آن عرش رحمن است و از همین بهشت فردوس، نهرهای بهشت سرچشمه می گیرد. (1)

- سپس آن درجات را تفسیر می کنند: ﴿ جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ﴾ « باغهائی اقامتگاه جاودانی است، از زیر (قصرها و درختان) آنها نهرها جاری است، جاودان اند درآنجا»، و در سورهٔ غافر می گوید: ﴿ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾ ﴾ «و هرکسی عمل شائسته انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، و او مومن باشد، پس آنها وارد بهشت می شوند و درآن روزی بی شمار داده می شوند».

در سورهٔ نحل آیهٔ (۹۷) پاداش دنیوی و اخروی مومنان نیکوکار را ذکر نموده است:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴾ «و هرکس عمل نیک انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، و او مومن

۱- صحیح بخاري، کتاب التوحید، باب (و کان عرشه علی الماء) حدیث: ۷۴۲۳ .

باشد البته برای او (در دنیا) زندگی پاکیزه می بخشـیم و البتـه پـاداش آنهـا را (درآخـرت) مطابق نیکوترین اعمال شان، خواهیم داد».

سپس به سوی سبب این نعمت ها و این پیروزی اشاره نموده مـی گویـد: ﴿وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾﴾ «و این پاداش کسی است که (خود را از کفر و معاصـی) پـاک داشـته اسـت»، و برعبادت پروردگار و پیروی انبیا پایبند باشد.

❁❁❁

مطلب پنجم: (از آیۀ ۷۷-۸۲)

داستان بیرون شدن بنی اسرائیل از مصر وغرق شدن فرعونیان

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى فَٱضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِى ٱلْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَٰفُ دَرَكًا وَلَا
تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾
يَٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ قَدْ أَنجَيْنَٰكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَٰعَدْنَٰكُمْ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ ﴿٨٠﴾ كُلُوا۟
مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ وَلَا تَطْغَوْا۟ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِى ۖ وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾ وَإِنِّى
لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾﴾

ترجـمه:

۷۷- و حقا که ما به سوی موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگانم را (از مصر) با خود بیـرون ببر، (پس هنگامی که به کنار دریا رسیدند الله تعالی به موسی گفت: با عصای خود بحـر را بزن) پس راه خشکۀ را در داخل بحر برای ایشان بکشـا، نـه ازآن مـی ترسـی کـه (فرعونیان) به تو برسند و نه (از غرق شدن) هراسی داری.

۷۸- پس فرعون بالشکرش آنها را تعقیب کرد، (هنگامی که به کنار بحر رسیدند و راه خشـکه را در بحر دیدند، بدان داخل شدند) پس فرا گرفت آنها را از آب بحر آنچه که فرا گرفت.

۷۹- وفرعون قوم خود را گمراه کرد و رهنمائی ننمود.

۸۰- ای بنی اسرائیل ! ما شما را از دشمن تان نجات دادیم و جانب راست کوه طـور را وعـدگاه (مناجات برای موسی و هفتاد تن) شما قرار دادیم و بر شما «منّ و سلوی» فرود آوردیم .

۸۱- (گفتیم) از پاکیزه چیزهائی که برای شما روزی داده ایم بخورید و درآن (از حد) تجاوز مکنید که خشم من برشما واقع می شود و هرکه خشم من بر وی واقع شود، البته هلاک خواهد شد.

۸۲- و حقا که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد وکار شایسته انجام دهد، سپس راهیاب گردد.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- زمان بیرون شدن بنی اسرائیل از مصر،

۲- کیفیت غرق شدن فرعون و فرعونیان،

۳- ذکر انعامات الهی بر بنی اسرائیل .

۱- زمان بیرون شدن بنی اسرائیل از مصر:

بعد ازآنکه در مبارزۀ حق با باطل، موسی علیه السلام را الله تعالی پیروز کرد و فرعون طاغی در میدان مناظره و استدلال شکست خورد و مانند هر انسان زورگوئی دیگر راه زور و تخویف و تهدید را در پیش گرفت، لذا الله سبحانه برای نجات بنی اسرائیل به موسی عليه السلام دستور داد که از سر زمین مصر کوچ کند:

- ﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى﴾ «و ما به سوی موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگانم را (از مصر) با خود بیرون ببر»، البته موسی عليه السلام را ازین نیز آگاه ساخت که از سوی فرعونیان دنبال و تعقیب خواهند شد، چنانچه در سورۀ شعراء آیة (۵۲) می گوید: ﴿وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِىٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ﴾ «و ما به سوی موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا باخود بیرون ببر، (و آگاه باشید که) حتما شما تعقیب کرده خواهید شد»، و همین مطلب در سورۀ دخان آیة (۲۳) نیز ذکر شده است.

پس طبق فرمان الهی موسی عليه السلام با بنی اسرائیل در پاسی از شب بیرون شده به سوی فلسطین رهسپار شدند تا آنکه به کنار بحر قلزم رسیدند و درآنجا دیدند که فرعون با لشکری عظیمی در تعقیب آنها در حال پیش قدمی است، لذا بنی اسرائیل به موسی عليه السلام گفتند، فرعونیان در حال رسیدن به ما هستند، موسی عليه السلام با قاطعیت تمام گفت: هرگز چنین نیست، زیرا پروردگارم با من است، مرا رهنمایی خواهد کرد»، همان بود که الله به

موسی ؈ گفت: ﴿فَٱضۡرِبۡ لَهُمۡ طَرِيقٗا فِي ٱلۡبَحۡرِ يَبَسٗا لَّا تَخَٰفُ دَرَكٗا وَلَا تَخۡشَىٰ ٧٧﴾ «(با عصای خود بحر را بزن) پس راه خشکۀ را در داخل دریا برای ایشان بکشا، نه از آن می ترسی که (فرعونیان) به تو برسند و نه (از غرق شدن) هراسی داری»، چنانچه موسی؈ با عصایش بحر را زد، پس به ارادۀ الله در بحر راه های خشکه نمو دار شد و همه از آن راه ها خشکه عبور کردند.

۲- کیفیت غرق شدن فرعون فرعونیان

خروج بنی سرائیل از مصر، در حقیقت مقدمۀ هلاک فرعون بود، چرا که این سنت الهی است که خروج پیغمبر و حق پرستان از میان یک قوم، سبب نا بودی آن قوم می گردد، چنانچه هنگامی که فرعون از خروج بنی اسرائیل خبر شد، با لشکر عظیمی به دنبال بنی اسرائیل بیرون شد: ﴿فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلۡيَمِّ مَا غَشِيَهُمۡ ٧٨﴾ «پس فرعون با لشکرش آنها را تعقیب کرد، (هنگامی که به کنار بحر رسیدند و راه های خشکه را در بحر دیدند، بدان داخل شدند) پس فرا گرفت آنها را از آب بحر آنچه که فرا گرفت».

«غَشِيَهُمۡ» یعنی آب بحر از همه جهت آنها را فرا گرفت و همه را غرق کرد، و ابهام «مَا غَشِيَهُمۡ» به غرض بیان شدت هول و کثرت آن آبی است که آنها را فرا گرفته بود، یعنی آبی که آنها را فرا گرفت و غرق کرد چنان زیاد بود که کمیت آن را جز پروردگار هیچ کس نمی داند.

- سپس الله می فرماید: ﴿وَأَضَلَّ فِرۡعَوۡنُ قَوۡمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ ٧٩﴾ «و فرعون قوم خود را گمراه کرد و رهنمائی ننمود»، این جمله در حقیقت رد همان وعده ای است که فرعون برای قومش داده بود، چنانکه در سورۀ غافر آیۀ (۲۹) از وی حکایت نموده است: ﴿قَالَ فِرۡعَوۡنُ مَآ أُرِيكُمۡ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهۡدِيكُمۡ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ﴾ «فرعون گفت: من پیشنهاد نمی کنم به شما مگر آنچه را که صلاح می بینم و شما را جز به راه هدایت رهنمائی نمی کنم»، و در سورۀ هود آیۀ (۹۷) در بارۀ فرعون می گوید: ﴿وَمَآ أَمۡرُ فِرۡعَوۡنَ بِرَشِيدٖ﴾ «و فرمان فرعون هرگز درست نبود».

۳- ذکر انعامات الهی بر بنی اسرائیل و هشدار آنان از معاصی

حالا در میان قصۀ موسی؈ و بنی اسرائیل، یهود را مخاطب قرار داده انعاماتی را که بر پدران شان کرده بود، تذکر می دهد تا آنان این نعمت های بزرگ الهی را متذکر شده از عناد دست بکشند و به شریعت اسلام و قرآن ایمان بیاورند، تا فلاح و سعادت نصیب شان گردد

طوری که الله تعالی پدران شان را به سبب ایمان شان از فرعون و فرعونیان نجات داد و بخشی از انعاماتی که الله تعالی به بنی اسرائیل کرده بود ازین قرار است:

۱- نجات از دشمن: ﴿ يَـٰبَنِيٓ إِسۡرَـٰٓءِيلَ قَدۡ أَنجَيۡنَـٰكُم مِّنۡ عَدُوِّكُمۡ ﴾ «ای بنی اسرائیل ! ما شما را از دشمن تان نجات دادیم» دشمنی که سال های زیادی شما را تحت عقوبت و شکنجهٔ بی سابقه قرار داده بود، و شما اصلا تصور نابودی او و رهایی از اسارتش را نداشتید.

و همچنان عقوبت های فرعون و نجات بنی اسرائیل از شکنجه و عذاب او را در سورهٔ بقره آیهٔ (۴۹) و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۳۶-۱۳۷) و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۶) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۲۳-۲۸) توضیح داده است.

۲- تعیین میعاد برای هم کلام شدن الله تعالی با موسی عليه السلام و همچنین اعطای الواح و تورات: ﴿ وَوَٰعَدۡنَـٰكُمۡ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنَ ﴾ «و جانب راست کوه طور را وعدگاه شما قرار دادیم»، جانب راست کوه طور، اصلا وعده گاه موسی عليه السلام تعیین شده بود، نه وعده گاه بنی اسرائیل، ولی چون موسی عليه السلام آن شرائعی و الواحی را که برایش عطا می شد، برای بنی اسرائیل می آورد، لذا بنی إسرائیل را یک جهت وعده قرار داد.

چنانچه این وعده را در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۴۲) بیان داشته است: ﴿ وَوَٰعَدۡنَا مُوسَىٰ ثَلَـٰثِينَ لَيۡلَةً وَأَتۡمَمۡنَـٰهَا بِعَشۡرٍ فَتَمَّ مِيقَـٰتُ رَبِّهِۦٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةً ﴾ «و ما به موسی سی شب را وعده دادیم وآن را به ده شب دیگر اتمام نمودیم پس (از آغاز ذوالقعده، تا ده ذو الحجه) میعاد پروردگارت در چهل شب به اکمال رسید» و بعد از سپری شدن چهل شب، الله تعالی برایش «ألواح» را که مشتمل بر احکام تشریعی بود، عنایت فرمود.

۳- فرود آوردن «منّ و سلوی»: ﴿ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰ ۝٨٠ ﴾ «و بر شما «منّ و سلوی» فرود آوردیم»، در سورهٔ بقره آیهٔ (۵۷) نیز از همین نعمت تذکر داده شده است.

- بعد از فرود آوردن «منّ و سلوی» الله تعالی به بنی اسرائیل چنین دستور داد: ﴿ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقۡنَـٰكُمۡ وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ ﴾ «(گفتیم) از پاکیزه چیزهائی که برای شما روزی داده ایم بخورید و درآن (از حد) تجاوز مکنید»، یعنی ناسپاسی و اسرافکاری مکنید و آن را در معاصی به مصرف نرسانید.

- زیرا نتیجهٔ طغیان اینست: ﴿فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي﴾ «پس خشم من برشما واقع می شود».

- ﴿وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ﴿٨١﴾﴾ «و هرکسی که خشم من بر وی واقع شـود البتـه هلاک خواهد شد».

- ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾﴾ «و حقا که من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد وکارشایسته انجام دهد، سپس راهیاب گردد»، پس در صورتی کـه از شما کدام گناه و معصیتی سر می زند، توبه کنید و به اصلاح خود بپردازید.

سعید بن جبر، و مجاهد و ضحاک و جمعی از ائمهٔ سلف رحمهم الله در تفسیر «ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ» گفته اند: «استقام علی السنة والجماعة» یعنی بر طریق سنت و جماعـت ثابـت قـدم مانـد. و قتاده رحمه الله گفته است: «لزم الإسلام حتی یموت» تا دم مرگ به اسلام التزام کند.

باید گفت که توبه عبارت ازین نیست که انسان فقط آن را بر زبانش براند، بلکه عبـارت از عزیمت قلبی است ومدلول آن، به ایمان وعمل صالح تحقق مـی یابـد، و اثـر آن در سـلوک انسان ظاهر می گردد، هرگاه انسان چنین توبه کند و ایمانش صـحیح باشـد و عمـل صـالح ایمانش را تصدیق کند و بر همین ایمان و عمل صـالح اسـتقامت ورزد، نتیجـه اش مغفـرت گناهان و رفع درجات ودخول جنات نعیم است و در غیر آن تنهـا گـرفتن گریبـان و چنـین گفتن که من توبه کردم ! سودی ندارد.

❁❁❁

مطلب ششم: (از آیهٔ ۸۳-۹۸) **ما جرای سفر موسی عليه السلام به کوه طور وفتنهٔ سامری**

﴿ ۞ وَمَآ أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾ قَالَ هُمْ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾
قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنۢ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾ فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًاۚ قَالَ
يَٰقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًاۚ أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ ٱلْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن
رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾ قَالُواْ مَآ أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَآ أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ ٱلْقَوْمِ فَقَذَفْنَٰهَا
فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى ٱلسَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ
﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَٰرُونُ مِن قَبْلُ يَٰقَوْمِ
إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوٓاْ أَمْرِي ﴿٩٠﴾ قَالُواْ لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا

مُوسَىٰ ﴿٩١﴾ قَالَ يَٰهَٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوٓاْ ﴿٩٢﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِۖ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾ قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا
تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِيٓۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾ قَالَ فَمَا
خَطْبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ ﴿٩٥﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ
فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾ قَالَ فَٱذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلْحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا
مِسَاسَۖ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُۥۖ وَٱنظُرْ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًاۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ
فِي ٱلْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾ إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

ترجـمه:

٨٣- (الله گفت) ای موسی ! چه چیز تو را واد اشت که پیش از قومت (به کوه طور) بیایی؟

٨٤- (موسی) گفت: این قوم من اند که به دنبال من (می آیند) و پرودگارا ! مـن بـه سـویت شتافتم تا خوشنود شوی.

٨٥- (الله)گفت: یقینا ما قوم تو را بعد از (بیرون شدن) تو (به سوی مـا) آزمـایش کـردیم و سامری ایشان را گمراه ساخت.

٨٦- پس (موسی بعد از دریافت الواح) با خشـم و انـدوه بـه سـوی قـومش بـاز گـشـت، (و بدیشان) گفت: ای قومم ! آیا پروردگارتان به شما وعدۂ نیکو نداد؟! یا اینکه مدت وعدۂ الهی برشما دراز شد؟ یا خواستید که خشم پروردگارتان بر شما واقـع گـردد، پـس بـه همین اساس از وعدۂ من خلاف کردید؟

٨٧- گفتند: ما به اختیار خود از وعدۂ تو سرپیچی نکرده ایم ولیکن بارهای سـنگینی را کـه از وسایل زینت فرعونیان برما بار شده بود (به دسـتور سـامری در آتـش) انـداختیم و همچنین سامری نیز انداخت .

٨٨- پس (مجسمۂ) گوسـاله ای را بـرای مـردم بیـرون آورد کـه صـدای گوسـاله داشـت، پس(سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسـی اسـت، پـس (سـامری پیمانش را با موسی و اله او) فراموش کرد (ومردم را گمراه سـاخت) .

٨٩- آیا آنان نمی بینند که آن گوساله به هیچ سخن ایشان جوابی نمی دهد و نه می تواند از ایشان زیانی را دفع کند و نه می تواند به ایشان سودی برساند.

۹۰- و هارون (که هگنام وقوع این حادث در میان شان بود) پیش از آمدن موسی، به آنها گفت: ای قوم من ! شما به سبب این گوساله در بلا افتاده اید، و شکی نیست که پروردگار شما، بخشایندهٔ مهربان است، پس مرا پیروی کنید و از فرمان من اطاعت کنید.

۹۱- گفتند: پیوسته بر عبادت این گوساله ثابت می مانیم تا آنکه موسی به سوی ما باز گردد.

۹۲- (چون موسی آمد) گفت: ای هارون !، چه چیز مانع شد (تا جلو ایشان را بگیری) هنگامی که ایشان را دیدی گمراه شدند؟

۹۳- (وچه باعث بود که) مرا پیروی نکردی آیا از امر من مخالفت کردی؟

۹۴- (هارون) گفت: ای پسر مادرم ! نه ریش مرا بگیر و نه موی سرم را (زیرا من در اجرای دعوت مقصر نیستم، اما بر ایشان شدت نکردم، چون) ترسیدم که تو بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی و سخن مرا رعایت نکردی.

۹۵- موسی گفت: ای سامری ! این چه کاری بود که از تو سرزد؟

۹۶- (سامری) گفت: من (در فن مجسمه سازی) به چیزی آگاهی داشتم که بنی اسرائیل آگاه نبودند، پس مقداری از دین و تعالیم رسول، را (برای فریب دیگران) گرفتم، سپس آن را ترک کردم وچنین کار را نفسم برایم آراست.

۹۷- (موسی) گفت: (از میان ما) برو پس بهره ات در زندگی این است که (هرکسی که به تو نزدیک شود) بگوئی با من تماس مگیر و برای تو (درآخرت) وعدهٔ دیگری است که در حق تو هرگز خلاف نمی شود و به سوی معبودی که پیوسته به عبادتش می پرداختی بنگر، البته آن را می سوزانیم، سپس خاکسترش را در دریا کاملا پراگنده می کنیم.

۹۸- معبود شما تنها الله است، آنکه جز او معبود برحق نیست، علم او هر چیز را فرا گرفته است.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- سفر موسی علیه السلام به کوه طور،

۲- حدوث فتنهٔ سامری،

۳- بازگشت موسی علیه السلام وگفتگوی او با قومش،

۴- گفتگوی موسی علیه السلام با هارون علیه السلام،

۵- گفتگوی موسی با سامری،

۶- طرد سامری و آتش زدن مجسمهٔ گوساله.

۱- سفر موسی علیه السلام به کوه طور

هنگامی که الله تعالی بنی اسرائیل را از فرعون نجات داد و فرعون را هلاک ساخت، به موسی علیه السلام جانب راست کوه طور را وعدگاه هم کلام شدن تعیین نموده بود، پس موسی علیه السلام به سبب رغبت زیادش به هم کلام شدن با پروردگارش، هارون علیه السلام را جای نشین خود گماشت تا قومش را نصیحت و رهنمایی کند و خودش به سوی طور شتافت و الله تعالی برای هم کلام شدن با خود برای موسی علیه السلام دستور داد سی شب و روز سرگرم طاعت و عبادت شود و هنگامی که موسی علیه السلام آمد و سی شب کامل سرگرم عبادت و مناجات پروردگارش شد، الله تعالی ده شب دیگر را برآن افزود که جمعا چهل روز شد.

و یا اینکه الله تعالی به موسی علیه السلام دستور داده بود که گروهی از نیکان بنی اسرائیل را با خود بیاورد و بقیهٔ بنی اسرائیل همراه با هارون علیه السلام بگذارد، پس موسی علیه السلام از سران بنی اسرائیل هفتاد تن را انتخاب کرد تا با او به کوه طور سفر کنند، اما موسی علیه السلام در مسیر راه، از کمال شوق خواست پیشتر از آنها خود را به کوه طور برساند و به آنها دستور داد که از پشت سر او بیایند.

پس هنگامی که به کوه طور رسید الله سبحانه به موسی علیه السلام گفت: ﴿وَمَآ أَعۡجَلَكَ عَن قَوۡمِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾﴾ «ای موسی ! چه چیز تو را واد اشت که پیش از قومت (به کوه طور) بیایی؟» و پیش ازآنکه نصائح لازمه را بیان داری و آنان را متوجه و متنبه سازی، آنها را رها نموده آمدی.

و یا مطلب ﴿وَمَآ أَعۡجَلَكَ عَن قَوۡمِكَ﴾ اینست که چرا بر هم سفرانت پیشی گرفتی، در حالیکه این عمل، خلاف آداب سفر است؟!

- پس موسی علیه السلام جواب داد: ﴿قَالَ هُمۡ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلۡتُ إِلَيۡكَ رَبِّ لِتَرۡضَىٰ ﴿٨٤﴾﴾ «گفت: (موسی) گفت: این قوم من اند که من بدنبال من (می آیند) و پروردگارا ! من به سویت شتافتم تا خوشنود شوی». «عَلَىٰٓ أَثَرِي» به دنبال من هستند و به من قریب هستند، و یا اینکه از راه و روش من پیروی می کنند.

سپس هدف شتاب خود را بیان داشت که همان حصول خوشنودی پروردگار است.

۲- حدوث فتنة سامری:

سپس الله تعالی موسی‌عليه‌السلام را از انحراف قومش خبر داد: ﴿قَالَ فَإِنَّا قَدۡ فَتَنَّا قَوۡمَكَ مِنۢ بَعۡدِكَ﴾ «(الله)گفت: یقینا ما قوم تو را بعد از (بیرون شدن) تو (به سوی ما) آزمایش کردیم».

مراد همان قومی است که هارون برآنها به حیث سرپرست وخلیفهٔ موسی‌عليه‌السلام تعیین شده بود و این فتنه بیست روز بعد از سفر موسی‌عليه‌السلام به سوی کوه طور واقع شده بود.

- سپس رهبر این فتنه رامعرفی کرد: ﴿وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ ۝٨٥﴾ «و سامری ایشان را گمراه ساخت».

سامری مردی از قبیلهٔ سامره بود و قبیلهٔ سامره، گاو را می پرستیدند، و یا اینکه «سامره» نام قریه ای از قریه های مصر است و این شخص از اهل آن قریه بود، به این اساس او از جملهٔ قبطی ها بود که به ایمان به موسی‌عليه‌السلام تظاهر نموده بود و هنگام خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر، او نیز با ایشان بیرون شد ولی قلبا به عبادت گوساله عقیده داشت، و یا اینکه «سامری» نسبت نیست، بلکه نام همان شخص بود .(۱)

و مقصود از اخبار موسی‌عليه‌السلام از فتنهٔ سامری این بود که هرچه زودتر به سوی قومش باز گردد، تا فساد آنهارا اصلاح کند.

- ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ غَضۡبَٰنَ أَسِفٗا﴾ «پس (موسی بعد از گذشت چهل شب و دریافت الواح) با خشم و اندوه به سوی قومش باز گشت».

در بعض رویات ذکر شده است: زمانی که موسی از کوه طور بازگشت و به قومش نزدیک شد، به گوشش آواز سرود می رسید که آنها در اطراف گوساله جمع شده سرگرم رقص وپای کوبی وغزل سرائی بودند، درین هنگام موسی علیه السلام به همراهانش گفت: این آواز فتنه است که به گوش می رسد .(۲)

امام قرطبی گفته است: از امام ابوبکر طرطوشی رحمه الله، دربارهٔ گروهی از «صوفیه» پرسیده شد که آنها ذکر الله و مدح رسولش را همراه با رقص و کوبیدن به طبل انجام می

۱- نا گفته نباید گذاشت که گروهی از طائفهٔ یهود نیز به نام «سامری ها» یاد می شوند، که مذهب شان در اصول دین، بر خلاف مذهب سایر یهودیان است، آنان بیت المقدس را تعظیم نمی کنند و جز موسی و هارون و یوشع - علیهم السلام - به دیگر پیغمبران بنی اسرائیل ایمان نداشتند. (التحریر و التنویر) لذا کسی چنین اشتباه نکند که نسبت سامری مذکور در قرآن به سوی همین گروه است.

۲- تفسیر مراغی: ۱۶/ ۱۳۹.

دهند، و تا حدی می رقصند که بی هوش شده به زمین می افتند، سپس چیزی حاضر کرده می شود، از آن می خورند. پس آیا حاضر شدن در چنین مجالس جایز است یا خیر؟

امام طرطوشی رحمه الله در جواب گفت: «مذهب صوفیه نوعی از جهالت وضلالت است و اسلام جز قرآن و سنت چیز دیگر را نمی شناسد، نخستین کسی که رقص و پای کوبی را ایجاد کرده است، همانا اصحاب سامری بودند وقتی که جسد گوساله را ساختند و از جوف آن آواز بیرون شد، برخواسته در اطرافش به رقص پرداختند، و این عمل در حقیقت دین کفار وگوساله پرستان است.

اما «طبل» را نخستین کسی که ایجاد نمود، زنادقه بودند تا به ذریعۀ این معصیت، مسلمانان را از کتاب وسنت بازدارند، پیغمبر - ﷺ - با اصحاب کرام، مجالس بر گزار می کردند، اما مجلس شان پر از آداب و وقار بود.

لذا وجیبۀ زمام داران مسلمانان اینست که این گروه مردم را از حاضر شدن، درمساجد باز دارند و کسی که به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد، برایش جایز نیست که درمجلس آنان حاضر شود، و یا آنها را درین امر باطل کمک کند و مذهب مالک و ابوحنیفه وشافعی واحمد وغیره از ائمه دین نیز همین است».(۱)

۳- بازگشت موسی وگفتگوی او باقومش

هنگامی که موسی علیه السلام از کوه طور عودت نمود، نخست از همه، به نکوهش و سرزنش قومش پرداخت: ﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَمۡ يَعِدۡكُمۡ رَبُّكُمۡ وَعۡدًا حَسَنًا﴾ «گفت: ای قوم من ! آیا پروردگارتان به شما وعدۀ نیکو نداد؟!» که عبارت از وعدۀ خیر دنیا و آخرت و انجام نیکو و وعدۀ هم کلام شدن و اعطای کتاب مشتمل بر شرائع واحکام دنیا و آخرت بود.

- ﴿أَفَطَالَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡعَهۡدُ﴾ «یا اینکه مدت وعدۀ الهی برشما دراز شد؟» و شما آن را فراموش کردید؟ مقصود موسی علیه السلام توبیخ و نکوهش آنان بود .

- ﴿أَمۡ أَرَدتُّمۡ أَن يَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبٞ مِّن رَّبِّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُم مَّوۡعِدِي ٨٦﴾ «یا خواستید که خشم پروردگارتان بر شما واقع گردد، پس به همین اساس از وعدۀ من خلاف کردید؟» و موسی علیه السلام با این سخنش گوساله پرستان را متوجه و متنبه ساخت که پرستش گوساله، کفر بوده و موجب خشم الهی و نزول عذاب بر آنها می گردد .

۱- تفسیر مراغی: ۱۳۹/۱۶ .

- بنی اسرائیل به موسی ﷺ چنین پاسخ دادند: ﴿قَالُوا۟ مَآ أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا﴾ «گفتند: ما به اختیار خود از وعدهٔ تو سرپیچی نکرده ایم». «بِمَلْكِنَا» به اختیار و ارادهٔ خود، یعنی ما از خود جرأت مخالفت از وعدهٔ تو را نکردیم، البته مردمان جاهل و سادهٔ ما را سامری فریب داد و آنان تحت تأثیر تلبیسات او قرار گرفته گمراه شدند.

- سپس کیفیت بروز آن فتنه و عملکرد سامری را بیان کردند: ﴿وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَآ أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ ٱلْقَوْمِ فَقَذَفْنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى ٱلسَّامِرِىُّ ﴿٨٧﴾﴾ «ولیکن بارهای سنگینی را که از وسایل زینت فرعونیان برما بار شده بود (به دستور سامری در آتش) انداختیم و همچنین سامری نیز انداخت».

مطلب «أَوْزَارًا» جمع «وِزْر» بار گران، و تعبیر به «حُمِّلْنَآ أَوْزَارًا» اشاره به آنست که آنچه را که آنان از مصر با خود آورده بودند، خالی از گناه نبود، چرا که آنان این زیورات را عاریت گرفته بودند.

مفسرین گفته اند: زنان بنی اسرائیل پیش از بیرون شدن شان از مصر، زیورات نقره و طلای زنان قبطی را همراه با دیگر لوازم زینت عاریت گرفتند و هنگام بیرون شدن از مصر آن زیورات را با خود حمل کردند و هنگامی که موسی ﷺ به طور رفت، آنان همه ای آن زیورات را یکجا جمع کردند تا هنگام باز گشت موسی ﷺ از وی در بارهٔ آن زیورات بپرسند، و سپس آنان بنا بر تشویق سامری، برای آنکه حمل آن زیورات آسان شود، آنرا به آتش انداختند تا همه ذوب شده یک قطعه و یا دوقطعه شود.

ازینجا دانسته می شود که «سامری» بنا بر عقیدهٔ گوساله پرستی که داشت، برای آنکه زمینهٔ ساختن مجسمهٔ گوساله برایش فراهم شود، نخست مردم را به ذوب کردن زیوراتی که از مصر با خود آورده بودند، تشویق کرد، بعد ازآنکه مردم، زیورات شان را به غرض ذوب کردن به آتش انداختند، سامری فرصت را غنیمت دانست و از قسمتی ازآن زیورات مجسمهٔ گوساله ای را ساخت.

- ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ﴾ «پس (مجسمهٔ) گوساله ای را برای مردم بیرون آورد که صدای گوساله داشت». «خُوَارٌ» آواز گاو، و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۴۸) می گوید: ﴿وَٱتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعْدِهِۦ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ﴾ «و قوم موسی بعداز رفتن موسی (به کوه طور) از آلات زینت خود گوساله ای ساختند، کالبدی که صدای گوساله داشت».

یک عده از مفسرین گفته اند: هنگامی که جبرئیل ﷺ فرعون را غرق می کرد، سامری جبرئیل را دید، لذا از موضع قدم جبرئیل و یا از موضع قدم اسپش، قبضه ای خاکی را با خود

برداشته بود و هنگامی که مجسمهٔ گوساله را ساخت، از آن خاکی که با خود داشت، برآن مجسمه پاشید و مجسمه به صورت گوسالهٔ زنده مبدل شد و آواز کرد.

این عده از مفسرین در تأیید این توجیهی که کرده اند به دو چیز استدلال کرده اند:

یکی اینکه الله تعالی آن را به «جسد» وصف کرده است و جسد صفت برای جسم زنده است، لذا جماد را نمی توان به «جسد» وصف کرد.

دوم: اینکه الله تعالی فرموده است: «لَّهُۥ خُوَارٌ» یعنی آواز گاو داشت، و «خُوار» تنها برای آواز گاو و گوساله زنده می باشد.

البته این گروه مفسرین درتأیید تفسیری که کرده اند، جز یک عده روایات اسرائیلی کدام دلیل صریح و صحیحی از حدیث نبوی ﷺ ندارند، لذا این توجیه که آن مجسمه به وسیلهٔ پاشیدن خاک موضع قدم جبرئیل، زنده شد و آواز کرد، درست نیست و اساسا این قصه که گویا سامری جبرئیل را دیده باشد، بنا بر چند دلیل صحیح نیست:

اول: اینکه فرشتگان به صورت انسان، برای پیغمبران ظاهر می شوند و سامری که پیغمبر نبود.

دوم: هنگامی که موسی عليه السلام، سامری را نکوهش و توبیخ کرد، سامری هیچ استدلالی نکرد، بلکه عملکرد خویش را از تسویل و تزیین نفسش خواند.

سوم: اینکه در کالبد چیزی، به وسیلهٔ پاشیدن خاک موضع قدم کسی هیچ گاه روح نمی دمد، بلکه چنین کار به ارادهٔ الله تعالی صورت می گیرد.

لذا راجح و درست اینست که مجسمه ای را که سامری به شکل گوساله ساخته بود، طوری ساخته شده بود که مُجَوَّف و میان تهی بود، هنگامی که آن مجسمه در مسیر وزش باد گذاشته می شد، به سبب جریان باد از سوراخ های که در بدنهٔ آن گذاشته شده بود، از آن آوازی شبیه آواز گاو بیرون می شد و خروج همین آواز از داخل آن مجسمه، مردمان جاهل و ابله بنی اسرائیل را برآن واداشت تا به سخنان سامری فریب بخورند.

- لذا هنگامی که سامری مجسمه اش را ساخت، مردمان ابله آن گوساله را اله پنداشتند:

﴿فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾﴾ «پس(سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسی است، پس (سامری پیمانش را با موسی و اله او) فراموش کرد» ومردم را گمراه ساخت؛ بنا برین تفسیر، «فَنَسِيَ» از سخنان همان کسانی است که گفتند: «ما به اختیار

خود از وعدهٔ تو خلاف نکرده ایم»، و ضمیر «نَسِیَ» به سوی سامری راجع بوده به معنی ترک کردن می باشد، یعنی «سامری وعده اش را ترک کرد، و به آن وفا ننمود».

توجیه دیگر اینست که «فَنَسِیَ» ادامهٔ سخنان سامری و کسانی است که فریب سخنان او را خورده بودند، درین صورت ضمیر «نَسِیَ» به سوی موسی عليه السلام راجع می شود، و مطلب «نَسِیَ» چنین است که موسی فراموش کرد که برای شما خبر دهد که معبود شما همین است، لذا به خاطر جستجوی آن به کوه طور رفت.

پس در تقبیح عمل گوساله پرستان می گوید: ﴿أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾﴾ «آیا آنان نمی بینند که آن گوساله به هیچ سخن ایشان جوابی نمی دهد و نه می تواند از ایشان زیانی را دفع کند و نه می تواند به ایشان سودی برساند؟»، هم از گفتار عاجز و هم از رساندن سود و دفع زیان، عاجز است پس چنین چیزی چگونه می تواند معبود باشد؟! در سورهٔ اعراف در تقبیح عملکرد گوساله پرستان می گوید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾﴾ «آیا ندیدند که با آنها سخن نمی گوید و نه به راهی ایشان را هدایت می کند، آن (پیکر گوساله) را معبود خود قرار دادند و ستمگار بودند».

- بعد ازآن روشن می دارد که آنها در شرک شان معذور نبودند، زیرا علاوه برآنکه عمل ایشان بر خلاف مقتضای عقل بود، هارون عليه السلام نیز آنها را ازین فتنه باز داشته بود:

- ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ﴾ «و هارون (که هگنام وقوع این حادثه در میان شان بود) پیش از آمدن موسی، به آنها گفت: ای قوم من ! شما بسبب این (مجسمهٔ گوساله) آزمایش شده اید»، تا مومن شما از کافرتان امتیاز شود، لذا از پرستش این مجسمهٔ گوساله دست بکشید که آن معبود شما نیست، بلکه وسیلهٔ آزمایش است.

- سپس پروردگار واقعی را برای ایشان معرفی کرد: ﴿وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ﴾ «و شکی نیست که پروردگار شما الله بخشایندهٔ مهربان است»، پروردگاری که رحمت او هر چیز را فرا گرفته است وکمالات روحی وجسمی و اسباب سعادت معاش و معاد را او به شما عطا نموده است پس او را عبادت کنید که سزاوار عبادت تنها او است.

- در اخیر به ایشان گفت: ﴿فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾﴾ «پس مرا پیروی کنید و از فرمان من اطاعت کنید» که راه نجات همینست که من برایتان می گویم.

- اما گوساله پرستان با تقلید از سامری، از پذیرفتن سخنان هارون ﷺ خود داری کردند و ﴿قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾﴾ «گفتند: پیوسته بر عبادت این گوساله ثابت می مانیم تا آنکه موسی به سوی ما باز گردد»، آنان منتظر آمدن موسی ﷺ بدان سبب بودند که سامری به ایشان گفته بود: «اله موسی همینست که آن را فراموش کرده است»، لذا آنان گمان کردند که واقعا سخن همان طور است که سامری به ایشان گفته است. «لَن نَّبْرَحَ» به معنی «لاَ نَزَالُ» یعنی همیشه، «عَاكِفِينَ» از «عکوف» به قصد تقرب و عبادت بر حالتی ثابت ماندن.

۴- گفتگوی موسی ﷺ با هارون ﷺ

موسی علیه السلام بعد ازتوبیخ و نکوهش قومش، هارون علیه السلام را مخاطب قرار داد: ﴿قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِ﴾ «گفت: ای هارون ! چه چیز مانع شد هنگامی که ایشان را دیدی گمراه شدند اینکه مرا پیروی کنی؟»

مفسرین گفته اند حرف «لا» در {أَلَّا تَتَّبِعَنِ}زائد است، و غرض ازآن تأکید کلام است، و این یکی از اسالیب زبان عربی است که به غرض تأکید سخن، در آغاز کلام مثبت، حرف «لا» را می افزایند، و این شیوه در قرآن کریم و همچنان در اشعار فصحای عرب، کار برد زیادی دارد، پس «{أَلَّا تَتَّبِعَنِ}به معنی « أن تَتَّبِعَنِ» است، و مقصود موسی ﷺ این بود که باید آنها را دعوت می کردی، یا با مومنانی که درآن فتنه شرکت نکرده بودند، از آنها مفارقت می کردی و به دنبال من به کوه طور می آمدی.

و یا معنی {مَا مَنَعَكَ.. أَلَّا تَتَّبِعَنِ}اینست که چه چیز تو را حمایت کرد ازینکه مرا پیروی نکنی»، درین صورت «مَنَع» به معنی حمایت می شود، و درین صورت حرف «لا» در {أَلَّا تَتَّبِعَنِ}زایده نمی باشد.

۵- گفتگوی موسی ﷺ با سامری

بعد ازآن موسی ﷺ روی سخن را به سوی رهبر این فتنه متوجه ساخته او را مورد سوال قرار داد: ﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿٩٥﴾﴾ «گفت: ای سامری این چه کاری بود که از تو سر زد؟» و چرا مردم را گرفتار چنین فتنه کردی ؟

مقصود موسی ﷺ ازین سوال کشف حال او بود، تا اعتراف او را بدست آورد وبرای ابطال قول وعمل او اقامهٔ حجت کند.

- ﴿قَالَ بَصُرۡتُ بِمَا لَمۡ يَبۡصُرُواْ بِهِۦ﴾ (سامری) گفت: من (در فن مجسمه سازی) به چیزی آگاهی داشتم که بنی اسرائیل آگاه نبودند». «بَصُرۡتُ» درینجا به معنی رؤیت به چشم نیست، بلکه به معنی دانستن است؛ یعنی در فن مجسمه سازی مهارت کامل داشتم در حالیکه بنی اسرائیل به این فن آگاهی نداشتند، پس مطابق تجربه ای که درین فن داشتم، این گوساله را ساختم.

- ﴿فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةٗ مِّنۡ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذۡتُهَا﴾ «پس مقداری از دین و تعالیم رسول، را (برای فریب دیگران) گرفتم، سپس آن را ترک کردم».

اینجا مقصود از «أَثَرِ» نقش قدم و جای پا نیست، و نه مقصود از «ٱلرَّسُولِ» جبرئیل است، چرا که در خلال این موضوع یادی از جبرئیل نشده است، بلکه مقصود از «ٱلرَّسُولِ» موسی عليه السلام است، و «أثر» موسی عليه السلام، همان دعوت او به سوی توحید و عبادت الله واحد لاشریک است، و اثر همۀ پیغمبران نیز همینست، و معنی «فَنَبَذۡتُهَا» اینست که آن دین را رها کردم و گذاشتم .

پس مقصد سامری این بود که بخشی از دعوت موسی عليه السلام را به ظاهر پذیرفتم، اما آن در قلب من جای نگرفته بود، لذا دین او را گذاشته به دین خود باز گردیدم .

- سپس انگیزۀ اصلی این عملش را بیان می کند: ﴿وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتۡ لِي نَفۡسِي ٩٦﴾ «وچنین کار را نفسم برایم آراست»، لذا مجسمۀ گوساله را ساخته مردم را به سوی عبادت آن فراخواندم. «سَوَّلَتۡ» آراست، زیبا نشان داد، این کلمه در زیبا نشان دادن چیزهایی استعمال می شود که در اصلش زیبا و خوب نباشد . (۱)

این تفسیر نسبت به تفسیر معروف که مراد از ﴿أَثَرِ ٱلرَّسُولِ﴾ خاک سم اسپ جبرئیل عليه السلام است، به چند وجه ترجیح دارد:

۱- اینکه در نفس آیه، قرائنی موجود است که دلالت بر آن دارد که مراد از رسول، موسی علیه السلام است، زیرا «أثر الرسول» گفت، و «أثر مَلَک» و یا جبرئیل نگفت.

۲- سامری «فَنَبَذۡتُهَا» گفت، و کلمۀ «نَبَذَ» در انداختن و ترک کردن چیزی استعمال می شود که نزد انسان غیر مرغوب و بی ارزش باشد، در حالیکه خاک سم اسپ جبرئیل - اگر

۱- تفسیر مراح لبید: ۲۷/۲، تفسیر مراغی: ۱۶/ ۱۴۶، تفسیر قاسمی: ۱۸۹/۱۱.

این واقعه صحت داشته باشد - چیز با ارزش بود، پس سامری چگونه می گوید: یک مشت خاک حقیر بی ارزش را، از زیر سم اسپ جبرئیل گرفتم، پس آن را بر وی افگندم.

۳- اگر مراد خاک پای اسپ جبرئیل باشد چنانکه مشهور است، درین آیه اشکال بزرگی واقع می شود، زیرا هنگامی که جبرئیل پیشاپیش سواران فرعون می آمد، تا آنکه به دریا داخل شد و سواران فرعونی نیز وارد دریا شده غرق شدند، در آن وقت سامری با بنی اسرائیل از دریا عبور نموده درجانب دیگر، قرار داشت و هرگز اسپ جبرئیل را مشاهده نکرده بود وعبور اسپ جبرئیل به جانب دیگر دریا ثابت نیست، پس او چگونه توانست دریا را دوباره عبور نموده از خاک سم پای اسپ جبرئیل بگیرد !

۴- اگر مقصود آیه «فرس» جبرئیل باشد، پس لازم است که در عبارت در چندین مضاف مقدر باشد، مانند «أثر حافر فرس الرسول» و این خلاف اصل است.

۵- علاوه بر امور گذشته، اشکال عظیم دیگری که در تفسیر مذکور وجود دارد اینست که از میان یک تودۀ عظیم مردم، چگونه تنها سامری «فرس جبرئیل» را دید و کسی دیگری آنرا ندید؟! وقصۀ تربیۀ و پرورش جبرئیل سامری را هرگز اساس ندارد، و از روایات اسرائیلی است وهمچنین درین مسئله سائر روایاتی که نقل شده است، همه از اسرائیلیات اند.

پس لازم است که این قصه را به آیات قرآن و به اقوال موثق، تفسیر کرده شود، اگر چه ابن جریر وابن کثیر وغیره این قصه را نقل کرده اند، اما مجرد نقل آنان دلیل صحت این قصه نیست، آری اگر درین باره، حدیثی از رسول الله - ﷺ- منقول باشد بسر چشم پذیرفته می شود، اگر چه عقل ما آنرا درک نکند، اما چنین حدیث صحیحی اصلا وجود ندارد .(۱)

۶- طرد سامری و به آتش کشیدن مجسمۀ گوساله

پس ازآنکه سامری به گناه خود اعتراف نمود، موسی‌ؑ او را به دو عقوبت تهدید نمود:

۱- عقوبت دنیا: ﴿ قَالَ فَٱذۡهَبۡ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ ﴾ «گفت: (از میان ما) برو پس بهره ات در زندگی اینست که (هرکسی که به تو نزدیک شود) بگوئی با من تماس مگیر».

۲- عقوبت آخرت: ﴿ وَإِنَّ لَكَ مَوۡعِدٗا لَّن تُخۡلَفَهُۥ ﴾

۱- برای تفصیل بیشت این موضوع به: تفسیر قاسمی: ۱۸۹/۱۱، اغاثة اللهفان: ۳۲۷/۲، و تفسیر أبو حیان، البحر المحیط: ۵۵/۶ مراجعه شود .

در «لَن تُخۡلَفَهُۥ» دو قرائت است:

یکی «تُخلَفَ »به صیغۀ مجهول، و این قرائت اهل مدینه، اهل کوفه و اکثر ائمۀ قرائت است و معنی آیه درین صورت چنین است: «و برای تو (در آخرت) وعدۀ دیگری است که در حق تو هرگز خلاف نمی شود» بلکه برایت سزای کافی داده می شود.

دوم: «تُخلِف» به ضم حرف«تا» و کسر «لام» به صیغۀ معلوم، و این قرائت ابن کثیر و اعمش و ابوعمر است، و معنی آیه درین صورت چنین می شود: «برای تو وعدۀ دیگری است که بر تخلف وگریز از آن، راهی نخواهی داشت».

عقوبت اول: «لَا مِسَاسَ» عبارت از اخراج از جامعه و عزل مدنی و قطع علاقۀ عموم مردم از وی است، موسی علیه السلام دستور داده بود که هیچ کسی با او تماس نگیرد و نه به او نزدیک شود و نه کسی با او سخن گوید.و به این ترتیب او را در انزوای مطلق قرار داد.

این عقوبت جزای کسی است که او می خواهد به سبب احداث شرک، یک جامعۀ سالم را آلوده بسازد.

امام قرطبی گفته است: این آیه برای اخراج اهل بدعت و معاصی از جامعه وجدائی از آنها، یک اصل (عمده) به شمار می رود. (۱)

برخی هم گفته اند: نزدیک شدن و لمس او موجب اذیت و تکلیفش می شد، لذا هر کسی که به او نزدیک می شد، او «لَا مِسَاسَ» گفته فریاد می کشید، به این ترتیب در انزوای همه جانبه قرار گرفته بود.

عقوبت دوم: عقوبتی است که آن را، هر مبتدع و اهل عصیان در روز موعود، مشاهده خواهند نمود.

۷- تحریق مجسمه و پراکنده ساختن خاکستر آن

بعد از آن موسی عليه السلام به سامری گفت: ﴿وَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلۡتَ عَلَيۡهِ عَاكِفٗا﴾ «و به سوی معبودی که پیوسته به عبادتش می پرداختی بنگر»، که من با او چه کاری را انجام می دهم.

- ﴿لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلۡيَمِّ نَسۡفًا ۝٩٧﴾ «البته آن را می سوزانیم، سپس خاکسترش را در دریا کاملا پراگنده می کنیم»، تا اثری ازآن نماند و تا بدانی آنچه را که پرستش می کردی، معبود واقعی نیست، زیرا اگر آن معبود باشد، باید از خود دفاع کند وخود را حفاظت

۱- تفسیر قرطبی: ۱۶/۱۱.

کند، در صورتی که قادر به دفاع از خود نباشد، چگونه می تواند از کسی دیگری دفاع کند؟

- بعد ازآن به همه کسانی که گرفتار گوساله پرستی شده بودند، دین حق و ذات مستحق عبادت را معرفی نمود: ﴿ إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾ «معبود شما تنها الله است، آنکه جز او معبود برحق نیست»، او خالق کائنات است، همه چیز به سوی او نیازمند است، و حاجت روا و مشکل تنها او است.

- سپس فراخی صفت علم او را بیان کرد: ﴿ وَسِعَ كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾ ﴾ «علم او همه چیز را فرا گرفته است»، و هیچ چیزی از دائرۀ علم او بیرون نیست، و در سورۀ غافر آیۀ (۱۱) همراه علم محیط، رحمت فرا گیرش را نیز بیان کرده است: ﴿ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَىْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا ﴾ «ای پروردگار ما! هر چیز را به رحمت وعلم فرا گرفته ای».

پس داستان شگفت انگیز موسی عليه السلام را الله تعالی به بیان توحید آغاز کرد: ﴿ إِنَّنِىٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدْنِى وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكْرِىٓ ﴿١٤﴾ ﴾ «شکی نیست که من الله هستم، جز من معبودی نیست، پس مرا عبادت کن و برای یاد آوری من نماز را برپا دار».

و آن را به این سخنان موسی عليه السلام که بیان توحید است، پایان داد: ﴿ إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾ «شکی نیست که معبود شما تنها الله است، آنکه جز او معبود برحق نیست».

***

بخش سوم (از آیۀ ۹۹-۱۳۵): اثبات هول و دهشت قیامت و اثبات حقانیت و عظمت قرآن و پیامد بد اعراض از قرآن. این آیات در چهار فصل تفسیر می گردد:

فصل اول: (از آیۀ ۹۹-۱۱۲)

اخذ عبرت از قصه های گذشتگان و بیان قیامت و احوال مردم در آن

﴿ كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ ۚ وَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾ مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُۥ
يَحْمِلُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾ خَٰلِدِينَ فِيهِ ۖ وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾ يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ ۚ وَنَحْشُرُ
ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾ يَتَخَٰفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾ نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ
أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّى نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا
صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَآ أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِىَ لَا عِوَجَ لَهُۥ ۖ وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ

لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسٗا ﴿١٠٨﴾ يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ﴿١٠٩﴾ يَعۡلَمُ مَا
بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ﴿١١٠﴾ ۞ وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِۖ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ
ظُلۡمٗا ﴿١١١﴾ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا يَخَافُ ظُلۡمٗا وَلَا هَضۡمٗا ﴿١١٢﴾

ترجــمه:

۹۹- این چنین برخی از اخبار گذشتگان را بر تو بیان می کنیم و حقا که برای تو از نزد خود پندی (قرآن مشتمل به ذکر اولین وآخرین) داده ایم.

۱۰۰- هرکس از آن روی گرداند پس او روز قیامت بار سنگینی را بر می دارد.

۱۰۱- در (عذاب) آن گناه جاویدان خواهد ماند، و چه باری بدی است که ایشان (یعنی اعراض کنندگان از قرآن) روز قیامت بر می دارند.

۱۰۲- روزی که دمیده می شود در صور، وگنهگاران را درآن روز (با چهره ها و اندام های) کبود رنگ بر می انگیزیم.

۱۰۳- آنان درمیان خود به یکدیگر آهسته می گویند: در دنیا جز ده شبانه و روز نمانده اید.

۱۰۴- ما بهتر دانائیم به حقیقت آنچه (که آهسته به یکدیگر) می گویند، چون کسی که (درآن جمله) رأیش از همه بهتر است، می گوید: شما (در دنیا) جز یک روز نمانده اید.

۱۰۵- و (ای پیغمبر ! منکران قیامت) از تو در بارۀ کوه ها می پرسند، بگو: پروردگارم آنهارا کاملا بر هوا پراگنده می سازد.

۱۰۶- پس زمین را میدان صاف می گذارد.

۱۰۷- در آن هیچ گونه پستی و بلندی را نمی بینی.

۱۰۸- در آن روز داعی الهی را پیروی می کنند که از آن انحراف و میلانی نمی کنند و آوازها همه (از هیبت و جلال الله) فروکش می کند و جز صدای آهسته (چیزی) نمی شنوی.

۱۰۹- در آن روز شفاعت (هیچ کسی) سودی نمی رساند، مگر (شفاعت) کسی که الله مهربان برایش اجازۀ (شفاعت) دهد و از گفتار او راضی باشد .

۱۱۰- الله آنچه را (مردم) پیش روی دارند (از امور دنیا و آخرت) وآنچه را پشت سر گذاشته اند، می داند ولی آنها به علم خویش نمی توانند (ذات و صفات) الله را احاطه کنند.

۱۱۱- (در آن روز) همه چهره ها در برابر (پروردگار) زندۀ جاوید و نگهبان جهان فروتنی می کنند، و نا امید می گردد کسی که بار گناهی را به دوش دارد.

۱۱۲- و هرکسی کارهای نیک انجام دهد در حالیکه او مومن باشد، پس او نـه از ستمی مـی هراسد و نه از نقصانی.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث مشود:

۱- تسلی برای پیغمبر ﷺ،

۲- کیفر کسانی که از خط قرآن انحراف می ورزند،

۳- شرح کیفیت قیام قیامت و احوال مردم درآن روز.

مسئلهٔ اول: تسلی برای پیغمبر ﷺ

در آیات گذشته نخست قصهٔ موسی و فرعون، سپس فتنهٔ سامری را شرح داد، اکنون درینجا پیغمبراسلام ﷺ را تسلی داده او را در برابر نشیب و فرازی که در مسیر دعوت قرار دارد، تشجیع می کند تا با ثبات و استقامت وظیفهٔ دعوتی خود را انجام دهد.

- می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ﴾ «این چنین برخی از اخبار گذشتگان را بر تو می خوانیم»، تا از پیش آمد بد قومت افسرده خاطر نشوی و نقش پیغمبران سابق را تعقیب کنی و تکالیفی را که آنها در مسیر دعوت متحمل شدند، در نظر داشته باشی.

حرف «مِنْ» در {مِنْ أَنبَآءِ} برای تبعیض است، یعنی آنچه که در قرآن از اخبار انبیاء و امتان گذشته ذکر شده است، اخبار همه انبیاء نیست، بلکه اخبار و قصهٔ برخی از ایشان است، چنانچه الله تعالی در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۶۴) می گوید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ «وما پیغمبرانی را فرستادیم که سرگذشت آنها را پیش بر تو خواندیم و پیغمبرانی را فرستادیم که سرگذشت ایشان را بر تو نخوانده ایم»، و در سورهٔ هود آیهٔ (۱۲۰) و سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۹) و سورهٔ غافر آیهٔ (۷۸) بیان همین حقیقت است.

- سپس می افزاید: ﴿وَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا ۝٩٩﴾ «و به تحقیق برای تو از نزد خود پندی (قرآن مشتمل به ذکر اولین وآخرین) داده ایم»، این قرآن علاوه برآنکه پر از درس های سازنده است، یک بخش زیاد آن، اخبار و قصه های گذشتگان وشکست پیروزی و اسباب سعادت وشقاوت آنها است که مایهٔ پند و نصیحت برای هرکسی است که اهلیت پند و عبرت را داشته باشد.

مقصود از «ذِكۡرٗا» درینجا قرآن کریم است، و از قرآن کریم در آیات زیادی به «ذِکر» تعبیر شده است، مثلا: در سورۀ آل عمران آیۀ (۵۸) در سورۀ حجر آیۀ (۶، ۹) و در سورۀ انبیاء آیۀ (۷، ۵۰) و در سورۀ یس آیۀ (۱۱) و در سورۀ ص آیۀ (۱) .

و یا اینکه مقصود از «ذِکر» درین آیه شرف است، یعنی «برای تو از نزد خود شرف و عزت دادیم»، و سبب این شرف و عزت همانا نبوت و نزول قرآن بر تو است، چنانچه در سورۀ زخرف می گوید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ ٤٤﴾ «و شکی نیست که این قرآن برای تو و قومت مایۀ شرف و افتخار است و به زودی (در برابر این نعمت) پرسیده خواهید شد».

مسئلۀ دوم: کیفر کسانی که از خط قرآن انحراف می ورزند

سپس کسانی را که از پذیرفتن قرآن اعراض می کنند، وعید می دهد: ﴿مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا ١٠٠﴾ «هرکس از آن روی گرداند پس او روز قیامت بار سنگینی را بر می دارد». «وِزۡرًا» بار سنگین، مقصود از آن، گناه بزرگ است .

و اعراض از قرآن این است که به آن ایمان نیاورند و به احکامش عمل نکنند و از قصص و امثال آن عبرت نگیرند، پس چنین اشخاص در موقف قیامت به کیفر سختی مواجه خواهند شد و نتیجۀ به دوش کشیدن آن بار سنگین گناه اینست:

- ﴿خَٰلِدِينَ فِيهِۖ﴾ «در (عذاب) آن گناه جاویدان خواهند ماند».

- ﴿وَسَآءَ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ حِمۡلٗا ١٠١﴾ «وچه باری بدی است که ایشان روز قیامت بر می دارند»، «حِمۡلٗا» بار، مقصود از آن بار سنگین گناهان است.

و در سورۀ انعام آیۀ (۳۱) در بارۀ تکذیب کنندگان قیامت می گوید: ﴿وَهُمۡ يَحۡمِلُونَ أَوۡزَارَهُمۡ عَلَىٰ ظُهُورِهِمۡۚ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ﴾ «و ایشان بار سنگینی را بر پشت خویش بر می دارند، آگاه باشید، بد است آنچه بر می دارند».

در سورۀ نحل آیۀ (۲۵) نیز در بارۀ کسانی که به آخرت ایمان ندارند، می گوید: ﴿لِيَحۡمِلُوٓاْ أَوۡزَارَهُمۡ كَامِلَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَمِنۡ أَوۡزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ﴾ «سرانجام این گفتار این است که آنها در روز قیامت بارگناه خویش را به طور کامل و هم برخی از گناهان کسانی را بر می دارند که بدون دانش (و دلیل) آنها را گمراه ساخته اند، آگاه باشید چه بارگناهان بدی را بر می دارند».

- و همین گونه در سورهٔ عنکبوت در بارهٔ کافران می گوید: ﴿ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾ ﴾ «و البته بارهای خویش را و بارهائی دیگری را با بارهای خویش بر می دارند و البته روز قیامت از آنچه افتراء می کردند پرسیده خواهند شد».

مسئلۀ سوم: شرح کیفیت قیام قیامت واحوال مجرمان و مؤمنان در آن روز

نخست از کیفیت قیام قیامت خبر می دهد:

۱- ﴿ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ ﴾ «روزی که در صور دمیده می شود». مراد ازین نفخه، نفخۀ دوم است، درین هنگام مردگان از قبرها دسته دسته بیرون شده به سوی محشر می آیند. و «يَوْمَ يُنفَخُ» بدل است از «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» که در آیهٔ (۱۰۱) ذکر شد.

احوال مجرمین را درآن روز یاد آور می شود:

۲- ﴿ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾ ﴾ «وگنهگاران را درآن روز، با چهره ها واندام های کبود رنگ بر می انگزیم»، «زُرْقًا» جمع «أزرق» به معنی کبود رنگ.

یعنی جلد بدن شان کبود رنگ می باشد و چنین منظر، شکی نیست که منظر بدی است، و هنگامی که کبودی جلد شدید شود، سیاه می شود، و این امر از شدت هول و دهشت قیامت می باشد، چنانچه در سورهٔ آل عمران آیـهٔ (۱۰۶) مـی فرمایـد: ﴿ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ﴾ «روزی که روی هایی سفید می شوند و روی هایی سیاه می شوند».

و یا اینکه «زُرْقًا» به معنی کور و نا بینا است، زیرا چشم انسان هنگامی که نـا بینـا شـود، بـه کبودی میلان می کند، و این هم یکی از صفات معرضین قـرآن در قیامـت اسـت، چنانچـه الله تعالی در همـین سـوره، آیـهٔ (۱۲٤) مـی فرمایـد: ﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ﴾ «و هرکسی از کتاب من روی گرداند، پس او را (در دنیا) زنـدگی تنگ و او را در روز قیامت نا بینا (به محشر) گرد می آوریم».

۳- ﴿ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾ ﴾ «آنان درمیان خود با یکـدیگر آهسـته مـی گویند (در دنیا) جز ده شبانه و روز نمانده اید»، «لَّبِثْتُمْ» مانـده ایـد، و مقصـود ازآن، مـدت زندگی شان در دنیا است، و به این ترتیب در آنها دو نوع احساس و شعور درد انگیز گرد هـم می آید، یکی قلت بهره بردن شان در دنیا، دوم: طول عذاب شان در آخرت.

- الله تعالى می فرماید: ﴿ نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾ ﴾ «ما بهتر دانائیم به حقیقت آنچه (که آهسته به یکدیگر) مـی گوینـد، چـون کسـی کـه رأیش (درآنجمله) از همه بهتر است، می گوید: شما (در دنیا) جز یک روز نمانده اید».

«أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» کسی که درآن میان رأیش از همه بهتر و عقلش از همـه کـاملتر است، «أمثل» به معنی أفضل و بهتر، و «طَرِيقَةً» رأی و فکر.

الله تعالی رأی کسی را که مدت ماندن شان را در دنیا، یک روز می خواند، نسبت بـه رأی دیگران، بهتر قرار می دهد، چون زندگی و بقای دنیا و برزخ، هر چقدر طولانی هـم باشـد، در برابر آخرت، جزیک روز بیشتر نیست.

این حالت مجرمان را الله تعالی در سورهٔ مومنون چنـین حکایـت نمـوده اسـت: ﴿ قَٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ ﴿١١٣﴾ ﴾ «الله گفت: چند سال در زمین مانده اید، گفتند یک روز یا نصف روز، پس از حساب دانان بپرس».

و در سـورهٔ روم مـی گویـد: ﴿ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقْسِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَٰلِكَ كَانُواْ يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ ﴾ «و روزی که قیامت برپا می شود، گنهگاران سوگند یاد می کنند که (در دنیـا و یا در برزخ) جزیک ساعت بیش اقامت نکرده اند»، و در سورهٔ نازعات آیهٔ (۴۶) مدت مانـدن شان در دنیا را برابر یک پگاه و یا یک بیگاه خوانده اند.

هنگامی که از قیام قیامت و احوال مجرمین خبـر داد، حـالا بـه شـبهه ای کـه از سـوی مشرکان در بارهٔ قیامت وارد می شد، نیز پاسخ می دهد، زیرا مشرکان جهان را ابدی دانسـته فنای آن را محال می پنداشتند.

- ﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْجِبَالِ ﴾ «(منکران قیامت) از تو در بارهٔ کوه ها می پرسند » کـه در آن روز این کوه ها درکجا می باشند؟ مقصود مشرکان ازین سخن انکـار از بـروز هرگونـه تحـول در زمین بود.

- الله تعالى به پیغمبرش دستور می دهد که به آنان پاسخ بگوید، البته همراه با پاسخ بـه این سؤال، چندین هول و دهشت قیامت را نیـز بیـان مـی کنـد: ﴿ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ ﴾ «پس بگو: پروردگارم آنها را کاملا درهوا پراگنده می سازد»، طوری که غبار و گـرد، بـر هـوا

پراگنده می شود، این کوه ها در برابر چشمان ما استوار و غیر قابل تحول جلوه می کند، اما در برابر قدرت قادر لایزال هیچ اند .

- سپس در نتیجۀ این «نسف» حالت زمین متغیر می شود:

۱- ﴿ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ ﴾ «پس زمین را میدان صاف می گذارد». «قَاعًا» زمین هموار، «صَفصَف» زمینی که درآن هیچ نوع گیاهی نباشد، بلکه صاف و لشم باشد .

۲- ﴿ لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَآ أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ ﴾ «در آن هیچ گونه پستی و بلندی را نمی بینی». «عِوَج» اصلا کجی را گویند، ولی مقصود ازآن درینجا پستی است، مانند دره ها و غارها «أَمْتًا» بلندی، مانند تپه ها و کوه ها، یعنی هیچ یک ازین چیزها در زمین وجود نمی داشته باشد .

۵- ﴿ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِىَ لَا عِوَجَ لَهُۥ ﴾ «در آن روز داعی الهی را پیروی می کنند (که آنها را به سوی محشر می خواند) از آن انحراف و میلانی نمی کنند»، یعنی درآن روزی که زمین از هر گونه پستی و بلندی خالی بوده و کاملا هموار می شود، داعی یعنی فرشته ای که مسئولیت فرا خواندن مردم را به عهده دارد، مردم را فرا می خواند، و در پاسخ همه به دعوت او اجابت گفته شتابان به سوی او می روند، نه در دعوت داعی کجی و میلان است و نه در اجابت فراخوانده شدگان، بلکه همه در یک خط مستقیم به سوی او حرکت می کنند.

۶- ﴿ وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾ ﴾ «و آوازها (همه از هیبت و جلال الله مهربان) فروکش می کند، و جز صدای آهسته (چیزی) نمی شنوی»، مقصود از صدای آهسته، آواز قدم ها است که همه با خضوع و خشوع به سوی محشر در حرکت می باشد و هیبت و دهشت آن حالت، همه را فرا گرفته هر کسی مشغول خود، و بیمناک از عمل خود است .

۷- ﴿ يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ ﴾ «در آن روز شفاعت (هیچ کسی) سودی نمی رساند»، و شفاعتی را که مشرکان از معبودان شان توقع داشتند و همچنان کسانی که صلحاء و نیکان را غوث الأعظم و قطب الأقطاب خود قرار داده به مزارات آنان نذر و نیاز می برند و ازیشان شفاعت روز قیامت را طلب می کردند، چنین چیزی درآن روز نه سودی دارد و نه حتی چنین شفاعتی وجود دارد، آری شفاعت هست ولی مشروط بدو شرط:

اول: اینکه برای شفیع از جانب الله تعالی اجازهٔ شفاعت داده شـود: ﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ﴾ «جز کسی که الله مهربان برایش اجازه (شفاعت) دهد».

دوم: کسی که برایش شفاعت صورت می گیرد، مومن و موحد باشـد: ﴿وَرَضِيَ لَهُۥ قَوْلًا ١٠٩﴾ «و الله، از گفتار او راضی باشد»، به این معنی که کلمهٔ توحید را به دل تصدیق و الفـاظ آن را به زبان اقرار کرده باشد، البته در جانب عمل مرتکب تقصیراتی شـده اسـت، پـس در بـارهٔ چنین بندگانش، شفاعت کسانی را می پذیرد که برایشان اجازهٔ شفاعت دهد، چنانکـه ازیـن موضوع در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۲۸) و در سورهٔ نجم آیهٔ (۲۶) و در سورهٔ نبـأ آیـهٔ (۳۸) وآیـات دیگری نیز تذکر داده شده است.

۸- از آنجا که حشر مردم برای حساب وکتاب و جزا به علم کامل وگسترده نیاز دارد، لـذا الله تعالی فراخی و گستردگی علـم خـود را بیـان مـی کنـد: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلْمًا ١١٠﴾ «الله آنچه را (مردم) پیش روی دارند (از امور دنیا و آخـرت) وآنچـه را پشت سر گذاشته اند، می داند ولی آنها به علم خـویش نمـی تواننـد (ذات و صـفات) الله را احاطه کنند».

مقصود از ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾امور حاضر و مستقبل از امر دنیا و آخرت است، و مقصـود از ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ اعمالی است که انجام داده اند و پشت سر گذاشته اند .

ضمیر «بِهِۦ» به سوی الله راجع است، و همچنان جایز است کـه بـه سـوی ﴿ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾راجع باشد .

- درصورت اول: مطلب آیه اینست که علم آنها نمی تواند ذات الهی را احاطه کند و آنـان در بارهٔ او و اسماء و صفات و افعال او، نمی توانند آگهی کامل داشته باشند .

- درصورت دوم: مطلب آیه اینست که آنان معلومات پروردگار را حتی در بارهٔ خود شـان که عبارت از اعمال گذشته و اعمال حاضر و مستقبل شان است نمی تواننـد بـه علـم خـود تفصیلا و یا اجمالا آن را بدانند، هنگامی که آنها چنین چیزی را نمی تواننـد احاطـه کننـد، ذات و صفات و افعال الهی را به طریق اولی نمی توانند احاطه کنند و همه را بدانند .

۹- از خضوع و کرنش همه در برابر خود خبر می دهـد: ﴿وَعَنَتِ ٱلْوُجُوهُ لِلْحَيِّ ٱلْقَيُّومِ﴾ «و (در آن روز) همه چهره ها در برابر (پروردگار) زندهٔ جاوید و نگهبان جهان فروتنـی مـی کننـد»،

«عَنَتْ» - از «عَنَا يَعنُو» خشوع و فروتنی کرد، از مادهٔ «عَنَاءً» در اصل به معنی ذلت و اسارت است، و به همین جهت اسیر را «عانی» گویند، و چون آثار ذلت در چهره نمودار می شود، لذا نسبت «عَنَاء» به سوی چهره شده است، از باب تسمیهٔ کل به اسم جزء و مقصود ازآن خشوع و خضوع همه انسان ها است .

هدف از حشر و نشر، دادن جزاء به هر انسان است در برابر اعمالی که در دنیا انجام داده است، لذا انسان ها در آن روز از دو حال خالی نیستند:

گروه اول: کسانی که مرتکب ظلم شده اند، هر نوع ظلمی که باشد، الله تعالی در بارهٔ ایشان می فرماید: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾﴾ «و نا امید می گردد کسی که بار گناهی را به دوش دارد»، «ظُلْمًا» نکره است، هر نوع ظلم را در بر می گیرد، پس ظلم چه اندک باشد چه زیاد، نا مرادی و حسرت را در پی دارد، چنانچه پیغمبر ﷺ فرموده اند: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «از ظلم اجتناب کنید، زیرا ظلم روز قیامت به صورت تاریکی ها نمودار می شود» (۱) البته نامراد همه جانبه درآن روز کسی است مرتکب شرک شده باشد و شرک بزرگترین ظلم است، چنانکه در سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۳) از لقمان حکیم حکایت می کند که او برای پسرش گفت: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ «ای پسر عزیزم ! به الله شریک قرار مده، زیرا شرک ظلم بس بزرگ است».

گروه دوم: کسانی که با ایمان و عمل صالح حاضر می شوند: ﴿وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾﴾ «و هرکسی کارهای نیک انجام دهد و او مومن باشد، پس نه از ستمی می هراسد و نه از نقصانی».

فرق میان ظلم و «هضم» اینست که ظلم عبارت از ندادن حق است، و «هَضْم» عبارت از کاستن و کم دادن حق است، پس مطلب آیه اینست که همه ثواب حسنات هر مومن برایش داده می شود، و چیزی ازآن کاسته نمی شود.

❁❁❁

۱- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب تحریم الظلم، حدیث: ٦٧٤١ .

فصل دوم: (از آیهٔ ۱۱۳-۱۱۴) **ذکر حقانیت قرآن**

﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ
ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰٓ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾﴾

ترجـمه:

۱۱۳- وهمچنین قرآن را به زبان عربی نازل کردیم وآیـات وعیـد را درآن (بـه شـیوه هـای گوناگون) بیان کردیم، تا پرهیزگار شوند، یا برای ایشان پند و عبرتی ایجاد کند.

۱۱۴- پس بسیار بلند و والا مقام است الله که پادشاه حقیقـی اسـت، و (ای پیغمبـر! هنگـام نزول وحی) به خواندن (آیات) قرآن عجله مکن پیش ازآنکه وحی قرآن به سوی تو بـه پایان برسد و بگو: پروردگارا! بر دانش من بیفزای.

تفسـیر:

درین آیات از دو موضوع بحث می شود:

۱- بیان عظمت قرآن،

۲- بیان ادب فرا گیری قرآن.

موضوع اول: بیان عظمت قرآن

- ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا﴾ «و همچنین ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم».

درین آیه ﴿كَذَٰلِكَ﴾ عطف بر ﴿كَذَٰلِكَ﴾ در آیهٔ (۹۹) همین سوره است، پس معنی چنـین می شود: آنگونه که اخبار وقائع عبرت انگیز قیامت را برایت بیان کردیم، بـه همـین ترتیـب کتاب بیدار کننده و شگفت انگیزی را به زبان عربی که افضل زبان ها است بر تو نازل کـردیم و نگذاشتیم که مردم از حقایق دینی و ایمانی جاهل و بی خبر باشند.

- ﴿وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ﴾ «و آیات وعید را درین قرآن (به شـیوه هـای گونـاگون) بیـان کردیم»، گاهی به ذکر عقوبت هائی که بر امتان گذشته فرود آمد و گاهی بـه ذکـر معاصـی و انجام بد آنها و گاهی هم به ذکر قیامت و عقوبت و حساب آن و گاهی به ذکـر دوزخ و عـذاب های متنوع آن بر مشرکان و مجرمان، پس تأمل و اندیشیدن در هر یک ازیـن انـواع وعید،

برای انسان کافی است که از شرک و کفر و سایر معاصی دست بکشد و به سوی ایمان و توحید و عبادت ذات واحد لاشریک بر گردد.

سپس حکمت نزول قرآن و تصریف وعید را بیان می کند:

- ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ «تا پرهیزگار شوند» و به طاعات و عبادت الله تعالی بپردازند.

- ﴿أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾﴾ «یا برای ایشان پند و عبرتی ایجاد کند» و از ارتکاب اعمالی که موجب خشم و غضب الهی می گردد، دست بکشند.

در سورۀ انعام آیۀ (۵۵) هدف تفصیل و بیان آیات قرآن را چنین واضح ساخته است: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾ «و ما همین گونه آیات قرآن را به شیوه های گوناگون بیان می کنیم (تا بفهمند) وتا راه گنهگاران (از راه مومنان) مشخص گردد».

بعد از بیان عظمت قرآن، عظمت نازل کنندۀ آن را بیان می کند: ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ﴾ «پس بسیار بلند و والا مقام است الله که پادشاه حقیقی است»، پادشاهی که همه مملوک او است و احکام جزائی و قدری و شرعی او است که در میان بنده گانش نافذ است.

او حق است، وجودش حق است، ملک و صفاتش، احکام و افعالش دین وشرائعش همه حق و زوال ناپذیر اند، اما مُلک و پادشاهی غیرش ناچیز و بعد از مدتی به زوال می گراید.

موضوع دوم: بیان ادب فراگیری قرآن

- بعد از مدح و کمال علو الله تعالی، دو باره به سوی قرآن برگشته أدب اخذ و تلقی قرآن را بیان می کند: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ «و به خواندن (آیات) قرآن عجله مکن پیش ازآنکه وحی قرآن به سوی تو به پایان برسد».

از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت است، که رسول الله - ﷺ - از کمال حرصش بر حفظ قرآن کریم، هر گاه جبریل ﷵ آیتی را می خواند، پیغمبر ﷺ همان آیه را تکرار می کرد، پس الله سبحانه او را ازین کار منع نمود واین آیه را نازل کرد: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾ «درخواندن (آیات) قرآن عجله مکن»، و همچنان در سورۀ قیامت می گوید: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾﴾ «به تکرار قرآن زبان خود را حرکت مده، تا در یاد گرفتن آن بشتابی، قطعا بر ما است جمع نمودن قرآن (در

سینۀ تو) وخواندن آن (به زبان تو) پس هنگامی که از قرائت آن (به زبان جبریل) فارغ شدیم، پس تو پیرو خواندن او باش، باز برما است تفسیر و بیان معانی آن برای تو».

و در پایان آیه، پیغمبر خود را به دعای طلب زیادت علم قرآن دستور می دهد: ﴿وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾﴾ «و بگو: پروردگار ! بر دانش من بیفزای».

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ چنین می گفت: «اللَّهُمَّ انْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَعَلِّمْنِي مَا يَنْفَعُنِي وَزِدْنِي عِلْمًا» «بار الها ! به آنچه مرا آموخته ای، نفع برسان و به من آنچه را بیاموزان که برایم نفع برساند، و دانش مرا بیفزای». (۱)

فائده:

- فرق در میان سرعت وعجله: سرعت اینست که یک برنامه تنظیم شود وتمام مسائل آن محاسبه گردد، باز بدون ضیاع وقت، آن برنامه پیاده گردد.

عجله آن است که هنوز برنامه تکمیل نشده و در مرحلۀ تکمیل قرار داشته باشد، ولی شخص عجله کار می خواهد پیش از تکمیل آن را پیاده کند، روی همین دلیل سرعت یک امر مطلوب ومفید وعجله کار نا مطلوب است.

هرگاه پیغمبران با آن علم سرشار وآگاهی کامل مأمور بودند که از الله تعالی، علم بیشتر بخواهند، وظیفۀ دیگران کاملا روشن می گردد، چرا که علم هیچ حد و مرزی ندارد، بسیار طلبی در بسا امور مذموم است، اما بسیار طلبی در علم، امر ممدوح است، افراط در همه چیز بد است، اما در طلب علم، افراط وجود ندارد، ازینجا است که کلمه فارغ التحصیل، یک کلمۀ بی معنی است؛ زیرا تحصیل هیچ پایانی ندارد و نه درآن کدام قید وشرطی وجود دارد، باید انسان تا پایان عمرش طالب علم باشد، و اگر از یک طرف استاد است، از طرف دیگر طالب علم باشد، احتیاج انسان به علم، نسبت به احتیاجش به طعام و آب بیشتر است، چون طعام و نوشیدنی نیز به علم نیاز دارند و امن و امان وترقی جهان در همه ساحات ناشی از علم است، و خرابی جهان و فساد در دین و دنیا همه زادۀ جهل و پیروی از جهل است.

❁❁❁

۱- سنن ترمذی، أبواب الدعوات، باب (سبق المفردون) حدیث:۳۹۴۸، حدیث صحیح است، نگاه: سلسلة الأحادیث الصحیحة، حدیث: ۳۱۵۱ .

فصل سوم: (از آیة ۱۱۵-۱۲۹) **سرانجام نسیان آدم وعداوت شیطان**

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِىَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟
لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾ فَقُلْنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ
فَتَشْقَىٰٓ ﴿١١٧﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿١١٨﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا۟ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ ﴿١١٩﴾ فَوَسْوَسَ
إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا
سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ ۚ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾ ثُمَّ ٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيْهِ
وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾ قَالَ ٱهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًۢا ۖ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّى هُدًى فَمَنِ ٱتَّبَعَ
هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ
ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِىٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ
وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ۚ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٢٧﴾ أَفَلَمْ
يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِى مَسَٰكِنِهِمْ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلنُّهَىٰ ﴿١٢٨﴾ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾﴾

ترجـمه:

۱۱۵- و البته پیش ازین ما به سوی آدم فرمان صادر کرده بـودیم کـه (از درخـت مخصـوص مخور) پس او فراموش کرد و ما برای او تصمیم قاطع نیافتیم.

۱۱۶- و بیاد آور هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: به سوی آدم سجده کنید پس همـۀ آنهـا سجده کردند، جز ابلیس که (از سجده کردن) خود داری کرد.

۱۱۷- پس گفتیم: ای آدم! قطعا این دشمن تو و دشمن همسر تـو اسـت، پـس او شـما را از جنت بیرون نکند که در مشقت خواهی افتاد.

۱۱۸- و یقینا تو در بهشت نه گرسنه می شوی و نه برهنه می شوی.

۱۱۹- و اینکه تو در آنجا نه تشنه می شوی و نه حرارت آفتاب را احساس می کنی.

۱۲۰- پس شیطان به سوی او وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا (می خواهی که) تـو را بـه یـک درخت جاویدانی و ملک فنا ناپذیر، رهنمائی کنم؟

۱۲۱- پس (آنها بنا بر وسوسۀ شیطان) از آن درخت خوردند، سرانجام، شرمگاه های شان برای ایشان آشکار گردید و شروع کردند که برشرمگاه خویش از برگ درخت بهشت می چسپانیدند، پس آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد.

۱۲۲- باز پروردگارش او را برگزید و توبۀ او را پذیرفت و رهنمائی اش کرد.

۱۲۳- (الله) گفت: همگی از جنت فرود آئید درحالیکه برخی (از فرزندان) شما با برخی دیگر دشمن خواهند شد، پس اگر برای شما از جانب من هدایتی بیاید، هرکس هدایت مرا پیروی کند نه (در دنیا) گمراه و نه (در آخرت) بدبخت می شود.

۱۲۴- و هرکسی از کتاب من روی گرداند، پس برای او (در دنیا) زندگی تنگ و او را در روز قیامت نا بینا (به محشر) گرد می آوریم .

۱۲۵- خواهد گفت: پروردگارا ! چرا مرا نا بینا برانگیختی در حالیکه من بینا بودم؟

۱۲۶- (الله برایش) می گوید: همچنین است که تو می گویی، (اما در دنیا) آیات من به تو آمد، پس تو آنها را ترک نمودی، همین گونه تو امروز (در دوزخ بی یار و مددگار) گذاشته می شوی.

۱۲۷- و این گونه کیفر می دهیم کسی را که (در ارتکاب معاصی) اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد وشکی نیست که عذاب آخرت سخت تر و دوامدار تر است.

۱۲۸- آیا برای ایشان واضح نشده است که چه اندازه مردم زیادی را پیش از ایشان نابود کرده ایم که (هم اینک این مشرکان) در منازل آن هلاک شده گان راه می روند، یقینا درین بیان نشانه ها (و دلایل زیادی) است برای صاحبان خرد.

۱۲۹- واگر وعدۀ پروردگارت قبلا (به تأخیر عذاب از گنهگاران) صادر نمی شد و میعاد معین (برای عذا ب آنها) سبقت نمی کرد، البته عذاب آنها در دنیا لازم بود.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- بیان سبب بیرون شدن آدم عليه السلام از بهشت،

۲- بیان قبول توبه آدم عليه السلام،

۳- دستور به بیرون شدن آدم و حواء - علیهما السلام- از بهشت،

۴- آغاز تکلیف و بیان عاقبت عصیان .

موضوع اول: بیان سبب بیرون شدن آدم﴿ع﴾ از بهشت

بیرون شدن آدم﴿ع﴾ از بهشت دو سبب داشت: یک سبب داخلی و دیگر سبب خارجی.

الف: سبب داخلی بیرون شدن از بهشت:

عبارت از دو چیز بود: یکی نسیان، دوم عدم عزم، چنانچه الله تعالی درین باره می فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا ﴿١١٥﴾﴾ «البته پیش ازین ما به سوی آدم فرمان صادر کرده بودیم که (از درخت مخصوص مخور) پس او فراموش کرد و ما برای او تصمیم قاطع نیافتیم».

مراد از «عهد» نهی از تناول از درخت مخصوص است و یا مقصود ازآن توصیهٔ آدم به بیان دشمنی شیطان است، «مِن قَبْلُ» پیش ازین زمان، یا پیش از نزول شرائع، و یا پیش ازآنکه از درخت ممنوعه بخورد.

«فَنَسِيَ» بیشتر مفسرین آن را به «ترک عمل» تفسیر نموده اند، یعنی به عهد و وصیت ما عمل نکرد.

قول دیگر اینست «فَنَسِيَ» به معنی فراموشی کردن است و آدم﴿ع﴾ در برابر نسیانش مؤاخذه شد، چرا که عدم مؤاخذه به سبب نسیان، تنها ازین امت مرفوع است، چنانچه پیغمبر﴿ص﴾ فرموده اند: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الخَطَأُ وَ النِّسيَانُ وَ مَا استُكرِهُوا عَلَيهِ» «از امت من گناه خطا و فراموشی و آنچه که بر آن مجبور ساخته شوند، برداشته شده است».(۱)

{وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا} یعنی بر نخوردن از درخت مخصوص، برایش تصمیم قاطع نیافتیم، زیرا قبلا او تصمیم گرفته بود که ازآن درخت نمی خورد، اما بعد ازآنکه ابلیس او را تحت وسوسه خود قرار داد، عهد خود را فراموش کرد و تصمیمش را شکست و از آن درخت خورد و سرانجام از بهشت بیرون شد و با تکلیفات فراوانی مواجه گردید.

و یا مطلب آیه اینست که برای او تصمیم بر ارتکاب معصیت را نیافتیم، یعنی وقوع مخالفت از وعده اش، ناشی از تصمیمش بر گناه نبود، بلکه از روی فراموشی و زیر وسوسهٔ ابلیس قرار گرفتن بود.

- بعد ازین اشارهٔ اجمالی به سوی قصهٔ آدم﴿ع﴾، حالا کرامت آدم﴿ع﴾ و دشمنی ابلیس را با او و ذریهٔ او بیان می کند:

۱- حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۵۱۵.

۱- نخست سخن را از تکریم آدم عليه السلام آغاز می کند: ﴿ وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ ﴾ (۱۱٦) «و بیاد آور هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: به سوی آدم سجده کنید پس همهٔ آنها سجده کردند، جز ابلیس که (از سجده کردن) ابا ورزید» و سجده نکرد و عداوتی که در طبیعت او نسبت به آدم عليه السلام نهفته بود، آشکار گردید.

- بعد ازآنکه ابلیس عداوتش را با آدم آشکار ساخت، الله تعالی آدم را به عداوت ابلیس متنبه ساخت: ﴿ فَقُلۡنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوّٞ لَّكَ وَلِزَوۡجِكَ ﴾ «پس گفتیم: ای آدم ! قطعا این دشمن تو ودشمن همسر تو است»، و به اساس همین دشمنی اش از دستور الهی مخالفت ورزید و به سوی تو سجده نکرد، بنا بر آن شما متوجه باشید: ﴿ فَلَا يُخۡرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلۡجَنَّةِ فَتَشۡقَىٰٓ ﴾ (۱۱۷) «پس او شما را از جنت بیرون نکند که در مشقت خواهی افتاد»، زیرا در صورت بیرون شدن از جنت، مجبور هستید که اسباب معاش را از طریق کسب و کار بدست آو رید و شکی نیست که این کار دشوار است. مراد از «تَشْقَی» تحمل تکلیف و زحمت در طلب قوت و روزی است.

درین آیه «اخراج» را به سوی آدم و حواء - علیهما السلام - نسبت کرد، ولی نسبت شقاء و مشقت را تنها به سوی آدم کرد، سببش اینست که مسئولیت و تحمل تکالیف همسر به دوش شوهر است، لذا در هر حال مشقت و تکلیف متوجه مرد می باشد، به همین سبب «تَشْقَی» را به صیغهٔ مفرد ذکر کرد .

سپس سهولت های را که در بهشت برایشان فراهم بود، بیان می دارد:

- ﴿ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ ﴾ (۱۱۹) «و یقینا تو در بهشت نه گرسنه می شوی و نه برهنه می شوی، و اینکه تو در آنجا نه تشنه می شوی و نه حرارت آفتاب را احساس می کنی».

درین آیه چهار اصل از اصول نعمت را به صورت تقابل ذکر کرده است، زیرا «گرسنگی» ذلت باطنی و «برهنگی» ذلت ظاهر است، و «تشنگی» حرارت باطنی است، و «آفتاب زدگی» حرارت ظاهر است، و هیچ یک ازین امور در بهشت وجود ندارد، بلکه آنجا غذا و لباس و آب و سایه همه فراهم است، و انسان غم هیچ یک ازین چیزهائی که همواره باعث پریشانی خاطر او می گردد ندارد.

ب: سبب خارجی برای بیرون شدن آدم از بهشت و آن عبارت از وسواس شیطان بود .

با آنکه الله سبحانه عداوت و دشمنی ابلیس را برای آدم عليه السلام روشن ساخته او را از تناول درخت مخصوص منع فرمود و برای او کرامت عطا کرد که جز ابلیس عالم ملکوت همه او را

مورد تعظیم قرار دادند، اما به اثر وسواس شیطان، آدمعليه السلام از آن درخت خورد، چنانچه درینجا کیفیت وسواس ابلیس لعین را بیان می کند:

- ﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾﴾ «پس شیطان به سوی او وسوسه کرد و گفت: ای آدم! آیا (می خواهی که) تو را به یک درخت جاویدانی و ملک فنا ناپذیر، رهنمائی کنم؟».

جالب این است که الله سبحانه آدم را به دو نعمت پایدار ترغیب نموده بود:

۱- به این قولش: ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ ﴿١١٧﴾﴾ بقای او را در بهشت وعده داد،

۲- و به ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ﴾ اسباب معیشتش را در بهشت تضمین کرد.

و شیطان نیز آدم عليه السلام را به دو چیز ترغیب داد: یکی دوام راحت، دوم: ملک زوال نا پذیر: ﴿قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾﴾ «گفت: ای آدم آیا (می خواهی که) تورا به یک درخت جاویدانی و ملک فنا ناپذیر، رهنمائی کنم؟».

ابلیس لعین برای آنکه آدمعليه السلام را به گفتارش قناعت داده باشد، درین باره سوگند یاد کرد که او برایشان ناصح و خیر خواه است، چنانکه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲۱-۲۲) مذکور است، پس اینجا بود که آدمعليه السلام عهد الله تعالی فراموش کرد و زیر تأثیر وسوسهٔ شیطان قرار گرفت ﴿فَأَكَلَا مِنْهَا﴾ «پس از آن درخت خوردند»، و نتیجهٔ خوردن شان از درخت برایشان چنین نمودار شد: ﴿فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ﴾ «سرانجام شرمگاه های شان برای ایشان آشکار گردید و شروع کردند که برشرمگاه خویش از برگ درخت بهشت می چسپانیدند». «سَوْءَٰتُهُمَا» شرمگاه های شان، مفردش «سَوْأَةٌ» است، «طَفِقَا»، آغاز کردند، شروع کردند، مفردش «طَفِقَ» از افعالی است که به شروع کردن به کاری دلالت می کند، «يَخْصِفَانِ» می چسپانیدند، از «خَصَفَ».

سپس به فشردهٔ آیات گذشته اشاره نموده می گوید: ﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾﴾ «پس آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد»، مطلب «فَغَوَىٰ» اینست که آدمعليه السلام به مقصدش که حصول عمر جاودانی و ملک زوال نا پذیر بود نرسید، چرا که شیطان برایشان دروغ گفته فریبشان داده بود، و هدفش همانا اخراج آدم از بهشت بود.

موضوع دوم: بیان قبول توبه آدم عليه السلام

- ﴿ثُمَّ ٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيۡهِ وَهَدَىٰ ١٢٢﴾ «باز پروردگارش او را برگزید و توبهٔ او را پذیرفت و رهنمائی اش کرد»، در سورهٔ بقره آیهٔ (۳۷) وسیلهٔ اجابت توبه را نیز ذکر نموده است: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾ «پس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود (و با آن کلمات دعا و توبه کرد) پس الله توبهٔ او را پذیرفت، زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است»، و آن کلمات را در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲۳) بیان داشته است: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ «گفتند: پروردگارا ما بر خود ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و برما مهربانی نکنی، البته از زیانگاران خواهیم شد».

موضوع سوم: دستور به بیرون شدن آدم و حواء از بهشت

اگر چه توبهٔ آدم و حواء – علیهما السلام- پذیرفته شد و مورد آمرزش پروردگار قرار گرفتند، ولی چون تعهدی را که برای بقای شان در بهشت شرط قرار داده شد بود، نقض کردند، لذا الله تعالی به ایشان فرمان بیرون شدن از بهشت را داد: ﴿قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞ﴾ «(الله) گفت: همگی از جنت فرود آئید درحالیکه برخی شما با برخی دیگر دشمن خواهید شد».

اگر خطاب در «ٱهۡبِطَا» به سوی آدم و ابلیس باشد، پس معنی «بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞ» واضح است که انسان دشمن شیطان و شیطان دشمن انسان است .

و اگر خطاب برای آدم و حواء باشد، درین صورت {بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞ} به تقدیر مضاف الیه می باشد، یعنی «بَعضُ ذُرِّيَّتِكُمْ لِبَعضٍ عَدُوٌّ» یعنی برخی از فرزندانتان دشمن برخی دیگر خواهند شد، چنانچه نمونهٔ این عدوات در میان قابیل و هابیل نمودار شد.

درینجا بعد از اخراج شان از جنت مکان استقرار و اقامتگاه شان را تعیین ننموده است، ولی آن را در سورهٔ بقره آیهٔ (۳۶) تعیین کرده است: ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُسۡتَقَرّٞ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ﴾ «و برای شما در زمین، تا مدتی قرارگاه و بهره مندی است»، در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲۴-۲۵) در بارهٔ این قرار گاه توضیح بیشتر داده است.

و دربارهٔ اینکه جنتی که آدم و حواء – علیهما السلام – ازآن بیرون شدند، آیا بهشت جاودان بود، یا باغی از باغهای زمین، این موضوع در سورهٔ بقره مفصل بیان شده است، به آنجا مراجعه شود .

موضوع چهارم: آغاز تکلیف و بیان عاقبت عصیان

با فرود آمدن آدم و حواء - علیهما السلام- مرحلهٔ تکلیف و هدف خلقت آدم که همان عبادت الهی است آغاز شد، البته آنان برای عبادت الهی به رهنما ضرورت داشتند، لذا الله سبحانه برای ایشان وعده داد که حتما رهنما می آید: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى﴾ «پس اگر شما را از جانب من هدایتی بیاید» و هدایت طبعا به زبان «هادی» می آید، و هادی همان پیغمبر است که وظیفهٔ انذار و بشارت دادن را دارد، پس با آمدن هدایت، مردم به دو گروه تقسیم می شوند که الله تعالی سرنوشت و انجام هرکدام شان را بیان می کند:

گروه اول: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾﴾ «پس هرکس هدایت مرا پیروی کند نه (در دنیا) گمراه و نه (در آخرت) بدبخت می شود»، بلکه در دنیا بر صراط مستقیم استوار می باشد و در آخرت در جنت نعیم استقرار می یابد.

این آیهٔ کریمه از پیروان کتاب الهی دو عذاب بزرگ را نفی کرده است و نفی آن هر دو عذاب، مستلزم دو نعمت بزرگ است و آن دو عذاب:

یکی: ضلال است که عذاب قلب و روح می باشد، و نفی آن، مستلزم نعمت قلب و روح است و نعمت قلب و روح، عبارت ازهدایت و سرور قلب است.

دوم: شقاوت است که عذاب بدن می باشد و نفی آن، مستلزم نعمت بدن یعنی فلاح و رستگاری وعیش خوش است.

ابن جریر از ابن عباس - رضی الله عنهما- روایت نموده که او گفت: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَاتَّبَعَ مَا فِيهِ، عَصَمَهُ اللَّهُ مِنَ الضَّلالَةِ، وَ وَقَاهُ مِنْ هَوْلِ الْقِيَامَةِ»

یعنی: «هرکه قرآن را بخواند و از احکام آن پیروی کند، الله تعالی او را از گمراهی (دنیا) مصون داشته و از دهشت قیامت محفوظ می دارد».[1]

گروه دوم: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾﴾ «و هرکسی از کتاب من روی گرداند، پس او را (در دنیا) زندگی تنگ و او را در روز قیامت نا بینا (به محشر) گرد می آوریم».

۱- تفسیر طبری: ۴۶۹/۸ .

اعراض از کتاب الهی اشکال مختلف دارد:

اعراض از ایمان به کتاب الهی، اعراض از عمل به مقتضای آن، اعراض از تلاوت آن، پس هر کسی که به نوعی ازین اعراضها مبتلا شود، نظر به نوعیت اعراضش با وی معامله می شود، البته کسی که از کتاب الهی اعراض همه جانبه می کند عقوبت او اینست:

عقوبت اول: ﴿مَعِيشَةً ضَنكًا﴾ یعنی زندگانی تلخ و پر آشوب.

- بعضی مفسرین ﴿مَعِيشَةً ضَنكًا﴾ را به عذاب دنیا تفسیر کرده اند، وآن عبارت از آلام و حرص شدید بر افزایش دنیا و خوف شدید از کمی و تلف آن و دیگر اموری روانی و سلوکی و درگرفتن جنگها و اختلافات متنوع است، جامعه ای که از کتاب وسنت روی گرداند، با چنین اضطراب و پریشانی واقعا مبتلا می شود و راهی برای سکون وآرامش قلبی پیدا کرده نمی تواند، این در حقیقت عذاب معجل است.

برخی دیگری از مفسرین «مَعِيشَةً ضَنكًا» را به عذاب قبر تفسیر کرده اند، یعنی قبر بر چنین انسان تنگ می شود و در برابر اعراضش از کتاب الهی به عذاب سختی مواجه می گردد، درین صورت این آیه، یکی از آیات دال بر عذاب قبر به شمار می رود، و امام ابن کثیر همین قول را در تفسیر خود ذکر نموده و امام طبری همین قول را ترجیح داده است.

برخی دیگری از مفسرین عذاب دنیا و برزخ، هردو را مصداق «مَعِيشَةً ضَنكًا» قرار داده اند، و این تفسیرها باهم منافات ندارند.

عقوبت دوم: ﴿وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ﴾ یعنی کسی که از کتاب الهی روی گرداند روز محشر نا بینا به محشر گرد آورده می شود، چنانکه در سورهٔ اسراء آیهٔ (۷۲) می گوید: ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلْءَاخِرَةِ أَعْمَىٰ﴾ «وهر کسی درین جهان (از آیات الله) کور باشد، پس او در آخرت نا بینا می باشد»، علاوه بر کوری و نا بینایی اش، حالت دیگری نیز دارد که در آیهٔ (۱۰۰) همین سوره بیان شد: ﴿مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُۥ يَحْمِلُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وِزْرًا﴾ «هرکسی از قرآن روی گرداند،پس او روز قیامت بارسنگین گناه را بر می دارد».

- پس انسانی که دنبال خواهشات خود رفته و از کتاب الهی روی گردانده بود، از کور حشر شدن خود متعجب شده سؤال می کند: ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِىٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾﴾ «خواهد گفت: پروردگارا ! چرا مرا نا بینا برانگیختی در حالیکه من بینا بودم؟»، چشانم کاملا سالم و بینا بود، امروز چه شده است که کور و نا بینایم ؟

- الله سبحانه به او چنین جواب می دهد: ﴿ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾ ﴾ «الله برایش) می گوید: همچنین است که تو می گویی، (اما در دنیا) آیات من به تو آمد، پس تو آنها را ترک نمودی، همین گونه تو امروز (در دوزخ بی یار و مددگار) گذاشته می شوی»، پس این جزا از جنس عمل خود تو است.

فائده: حشر بر دو نوع است:

۱- حشر از برزخ تا موقف قیامت، چنانکه در سورهٔ کهف آیهٔ (۴۷) می گوید: ﴿ وَحَشَرْنَٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾ «وآنها را برمی انگیزیم و از ایشان هیچ فردی را نمی گذاریم»، درین مرحله انسان ها هم می شنوند و هم می بینند و مجادله می کنند.

۲- حشر کافران و مشرکان از موقف قیامت به سوی جایگاه اصلیشان که دوزخ است، درین مرحله معرضین از کتاب الهی کور وکر و به روی های شان حشر می شوند.

- بعد از بیان عقوبت معرض، عذاب مسرف را بیان می کند: ﴿ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ﴾ «و همین گونه کیفر می دهیم کسی را که (در ارتکاب معاصی) اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد».

- سپس روشن می دارد که عذاب دنیا و آخرت با هم برابر نیستند: ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٢٧﴾ ﴾ «و شکی نیست که عذاب آخرت سخت تر و دوامدار تر است»، در سورهٔ رعد آیهٔ (۳۴) می گوید: ﴿ لَّهُمْ عَذَابٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَشَقُّ ۖ وَمَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴾ «برای ایشان در زندگانی دنیا عذابی است و البته عذاب آخرت (نسبت به عذاب دنیا) سخت تر است، و ایشان را از عذاب الله هیچ نگهدارنده ای نیست»، در سورهٔ زمر آیهٔ (۲۶) می گوید: ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴾ «و البته عذاب آخرت (نسبت به عذاب دنیا) بزرگتر است اگر بدانند» و در سورهٔ فصلت می گوید: ﴿ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَخْزَىٰ ۖ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ «والبته عذاب آخرت رسوا کننده تر است و ایشان یاری داده نخواهند شد».

بعد از آن روی سخن را متوجه مشرکین مکه نموده با اسلوب استفهام انکاری تعجبی، آنها را در برابر اعراض شان از کتاب الهی مورد توبیخ و تهدید قرار می دهد:

- ﴿ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِى مَسَٰكِنِهِمْ ﴾ «آیا برای ایشان واضح نشده است که چه اندازه مردم زیادی را پیش از ایشان نابود کردیم که (هم اینک این مشرکان)

در منازل آن هلاک شده گان راه می روند»، وآثار و خانه های آنان را به چشم خود مشاهده می کنند، چنانکه در سورۀ حج آیۀ (۴۶) و در سورۀ سجده آیۀ (۲۶) این حقیقت را روشن ساخته است. «أَفَلَمْ يَهْدِ» دراینجا به معنی «أ فلمْ يَتبيَّنْ» یعنی آیا روشن نشد، است.

- سپس علت این انکار و تعجب بر حالت آنها را بیان می کند: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ ﴿١٢٨﴾﴾ «یقینا درین امر نشانه ها (و دلایل زیادی) است برای صاحبان خرد». «ذَٰلِكَ» اشاره به سوی قرن های گذشته است، یعنی هر که خردمند باشد و عقل خود را به کار اندازد، به این حقیقت پی می برد که سبب نابودی آن اقوام هلاک شده، همان کفر و اعراض ایشان بوده است. «النُّهَىٰ» جمع «نُهْيَةٌ» به معنی عقل و خرد.

- اما اینکه الله تعالی این تکذیب کنندگان را با آنکه دیده و دانسته تکذیب می کنند، چرا هلاک نمی کند، سببش را چنین بیان می کند: ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى ﴿١٢٩﴾﴾ «اگر وعدۀ پروردگارت قبلا (به تاخیر عذاب از گنه گاران) صادر نمی شد و میعاد معین (برای عذا ب آنها) سبقت نمی کرد، البته عذاب آنها در دنیا لازم بود».

مقصود از «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» فیصلۀ سابق الهی در بارۀ تأخیر عذاب از ایشان است و مقصود از «أجل مُسَمّى» قیامت است، یعنی اگر فیصلۀ سابق الهی در بارۀ تأخیر عذاب از مشرکان قریش و آمدن قیامت نمی بود، عذاب الهی برآنها حتما نازل می شد چنانکه اقوام گذشته را عذاب الهی فرا گرفت.

❁❁❁

فصل چهارم: (از آیۀ ۱۳۰-۱۳۵) **پنج توصیه سودمند و پاسخ به شبهۀ منکرین رسالت**

﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۖ لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا ۖ نَحْنُ نَرْزُقُكَ ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿١٣٢﴾ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ ۚ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ﴿١٣٤﴾ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿١٣٥﴾﴾

ترجمه:

۱۳۰- پس تو (ای پیغمبر) در برابر آنچه می گویند شکیبا باش و پروردگارت را با حمد و ثنایش به پاکی یاد کن (و عبادت کن) پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، و در اثنای شب و اطراف روز، او را ستایش (و عبادت) کن تا خوشنود شوی.

۱۳۱- و دو چشم خود را مدوز به سوی نعمت هائی که ما گروه هائی از کافران را به آن بهره مند ساخته ایم، (نعمت هایی که) زینت زنده گانی دنیا است، تا ایشان را به وسیلهٔ آن بیازمائیم و روزی پروردگارت بهتر و پاینده تر است.

۱۳۲- و خانوادهٔ خود را به خواندن نماز دستور بده و خودت بر اقامهٔ آن شکیبا باش، ما از تو روزی نمی خواهیم، مائیم که به تو روزی می دهیم و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

۱۳۳- وکافران گفتند: چرا این پیغمبر معجزه ای از جانب پروردگارش برای ما نمی آورد؟ آیا دلیل روشنی که در کتاب های نخستین ذکر شده است، به ایشان نیامده است؟

۱۳۴- و اگر ما ایشان را پیش از فرستادن پیغمبر (و نزول قرآن) به عذابی هلاک می کردیم البته می گفتند: ای پروردگار ما ! چرا به سوی ما پیغمبر نفرستادی تا آیت های تو را پیروی می کردیم، پیش ازینکه خوار و رسوا شویم؟

۱۳۵- بگو: هریک (از ما و شما) منتظر حال دیگر هستیم، پس شما منتظر باشید، به زودی خواهید دانست چه کسی بر راه راست است و چه کسی رهیاب است؟

تفسیر:

عناوین مسائلی که درین آیات بحث شده است، بدینقرار است:

۱- پنج توصیهٔ سودمند به غرض تسلی برای پیغمبر ﷺ،

۲- ذکر شبهۀ منکرین رسالت و جواب آن،

۳- تهدید برای مشرکان .

مسئلهٔ اول: پنج توصیهٔ سودمند به غرض تسلی برای پیغمبر ﷺ

الله سبحانه در آیهٔ گذشته بیان داشت که مشرکان قریش را با وجود استهزاء و اذیت شان به پیغمبر ﷺ، به سبب فرمانی که از جانب او سبقت نموده است و به سبب آمدن قیامت، عذاب فوری را بر ایشان مسلط نخواهد کرد، حالا درینجا پیغمبر خود را در برابر

تکذیب و گفتار های نا شائستۀ آنان تسلی داده او را به پنج امر که هر کدام آن یکی از وسائل رستگاری است، دستور می دهد:

۱- دستور به صبر واستقامت: ﴿فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ «پس تو (ای پیغمبر) در برابر آنچه می گویند شکیبا باش»، هر چند که آنان تو را گاهی ساحر و کذاب و گاهی شاعر و مجنون می گویند تو به سبب این سخنان آنها اندوه گین مشو.

۲- دستور به تسبیح و ستایش پروردگار: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ ءَانَآيِ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ﴾ «و پروردگارت را با حمد و ثنایش به پاکی یاد کن (و عبادت کن) پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، و در اثنای شب و اطراف روز، او را ستایش(و عبادت) کن»، یعنی در همه اوقات و در همه حالات به تسبیح و حمد پروردگار مشغول باش، و درین آیه به نمازهای پنجگانه و اوقات آن اشاره است:

{قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ} اشاره به نماز صبح، و {وَقَبْلَ غُرُوبِهَا} اشاره به نماز عصر، چنانچه در صحیحین از جریر رضی الله عنه روایت است که او گفت نزد پیغمبرﷺ بودیم، پس به سوی مهتاب شب چهاردهم نگریست، و گفت:

«إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لاَ تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لاَ تُغْلَبُوا عَلَى صَلاَةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَرَأَ (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ)»

«شما پروردگارتان را خواهید دید چنانکه این مهتاب را می بینید و در دیدن او به ازدحام روبرو نمی شوید، پس اگر توانستید که بر ادای نماز پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب مغلوب نشوید، این کار را بکنید . سپس این آیه را تلاوت کرد: «و پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، به پاکی یاد کن». (۱)

{وَمِنْ ءَانَآيِ ٱلَّيْلِ} اشاره به نماز مغرب وعشاء، {وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ} اشاره به نماز ظهر است، زیرا نماز ظهر در طرف اخیر بخش اول روز و در طرف اول بخش دوم روز است .

۱- صحیح بخاری، کتاب مواقیت الصلاة، باب فضل صلاة العصر، حدیث: ٥٥٤، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب فضل صلاتی الصبح و العصر، حدیث: ١٤٦٦.

سپس حکمت تسبیح درین اوقات را بیان می کند: ﴿لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ ١٣٠﴾ «تا خوشنود شوی» زیرا تسبیح و حمد الله تعالی و به خصوص نمازهای پنجگانه سبب حصول ثواب الهی و در نتیجه سبب خوشی و رضای تو از پروردگارت می گردد.

۳- بعد ازآنکه پیغمبر ﷺ را به صبر وتسبیح دستور داد، حالا او را از چیزی که سبب تضعیف روحیه اش می گردد، منع می کند: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ «و دو چشم خود را مدوز به سوی نعمت هائی که ما گروه هائی از کافران را به آن بهره مند ساخته ایم، (نعمتهائی که) زینت زندگانی دنیا است»، «﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ﴾» چشمانت را مدوز، خیره مشو، یعنی با دیدهٔ تعجب منگر. {أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ} به معنی «اصناف» یعنی گروه های از ایشان، {زَهۡرَةَ} زینت و آرایش، زیبایی.

در سورهٔ حجر می گوید: ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ «و دو چشم خود را مدوز به سوی نعمت هائی که ما گروه هائی از کافران را به آن بهره مند ساخته ایم، و نه برایشان اندوه گین شو، و بازوی خود را برای مومنان پست کن».

مطلب هر دو آیه اینست که حالت کافران و زرق وبرق زندگی آنان و قوت و شوکت شان، چشمان تو را خیره نسازد، چرا که این زندگی مُرفَّه و پر از ناز و نعمت آنان از اسباب ابتلا و آزمایش و موجب خسران و تباهی شان هست، و از ابو سعید خدری رضي الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَكْثَرَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الأَرْضِ. قِيلَ وَمَا بَرَكَاتُ الأَرْضِ ؟ قَالَ: زَهْرَةُ الدُّنْيَا» یعنی چیزی که از همه بیشتر، ازآن بر شما هراس دارم، برکات زمین است که الله برای شما بیرون می آورد. گفته شد: «برکات زمین» چیست؟ فرمود: زیبایی و زینت دنیا است».[1]

- سپس علت توسعهٔ دنیا را برای این گروه ها یاد آور می شود: ﴿لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِ﴾ «تا ایشان را به وسیلهٔ آن بیازمائیم»، یعنی هدف از همهٔ این نعمت ها آزمایش و ابتلا است، لذا به این چیزهای فانی دل مبند، بلکه سرگرم عبادت و بندگی پروردگار و حصول نعمت جاویدانی آخرت شو ﴿وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١﴾ «و روزی پروردگارت بهتر وپاینده تر است».

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب ما یحذر من زهرة الدنیا و التنافس فیها، حدیث: ٦٤٢٧ .

۴- سپس او را به اصلاح اهلش دستور می دهد: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ﴾ «و خانواده خود را به خواندن نماز دستور بده».

۵- از آنجا که اصلاح وتزکیهٔ غیر، فرع اصلاح وتزکیهٔ نفس است می گوید: ﴿وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا﴾ «و خودت بر اقامهٔ آن شکیبا باش»، چنانچه الله تعالی در سورهٔ مریم آیهٔ (۶۵) فرموده است: ﴿فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦ﴾ «پس او را عبادت کن، و بر عبادت او شکیبا باش».

- باز می گوید: ﴿لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗا﴾ «ما از تو روزی نمی خواهیم» بلکه عمل وعبادت می خواهیم ﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَ﴾ «و مائیم که تو را روزی می دهیم»، پس وظیفهٔ تو بندگی است و وظیفهٔ ما روزی رسانی است، چنانچه در سورهٔ طلاق آیهٔ (۲-۳) می فرماید: ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ۝٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾ «و هر کس از الله بترسد، برایش راه برون رفت (از مشکلات) می آفریند و برایش روزی می دهد از جایی که گمانش را نمی کرد».

و سورهٔ ذاریات آیهٔ (۵۷) نیز اشاره بهمین مطلب است.

و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلأْ صَدْرَكَ غِنًى وَأَسُدَّ فَقْرَكَ، وَإِلاَّ تَفْعَلْ مَلأْتُ يَدَيْكَ شُغْلاً وَلَمْ أَسُدَّ فَقْرَكَ » الله تعالی می فرماید: ای فرزند آدم ! برای عبادتم فارغ شود، من سینه ات را پر از بی نیازی می سازم و فقر تو را دور می کنم، و اگر چنین نکنی هر دو دستانت را به مشغولیت پر می سازم (یعنی کاملا تورا مشغول و سرگرم دنیا می سازم) و فقر تو را دور نمی سازم. (۱)

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًّا وَاحِدًا، هَمَّ آخِرَتِهِ، كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّ دُنْيَاهُ، وَمَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ فِي أَحْوَالِ الدُّنْيَا لَمْ يُبَالِ اللَّهُ فِي أَيِّ أَوْدِيَتِهَا هَلَكَ»

یعنی کسی که همه غم ها را یک غم آخرتش بگرداند، الله غم دنیایش را کافی خواهد شد، وکسی که غم های مختلف احوال دنیا او را به هر جهت بکشانند، الله پروا ندارد که چنین شخص درکدام یک از آن وادی ها (غمها) هلاک می شود. (۲)

۱- سنن ترمذی، أبواب صفة القيامة، باب «من كانت الآخرة همه»، حدیث: ۲٦٥٤، حدیث صحیح است، نگاه: صحيح الجامع الصغير، حدیث: ۱۹۱٤ .

۲- سنن ابن ماجه، المقدمة، باب الانتفاع بالعلم و العمل، حدیث: ۲٦۷، حدیث صحیح است، نگاه: مشكاة المصابيح - تخريج شيخ البانى -، كتاب العلم، الفصل الأول، حدیث: ۲٦۳.

و از زید بن ثابت ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا هَمَّهُ فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَجَعَلَ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ مَا كُتِبَ لَهُ، وَمَنْ كَانَتِ الآخِرَةُ نِيَّتَهُ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ»

«کسی که همه فکرش متوجه دنیا باشد، الله حالت او را پراگنده می سازد و فقرش را درمیان چشمانش قرار می دهد، در حالیکه از دنیا همان مقداری به دست می آورد که برایش مقدر شده است، و کسی که نیت و مقصدش آخرت باشد، الله حالت او را جمع می کند و بی نیازی اش را در دلش می نهد و دنیا فرمان بردارانه به سویش می آید». (1)

در اخیر می گوید: ﴿وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ «وسرانجام نیک از آن پرهیز گاران است».

مسئلهٔ دوم: ذکر شبههٔ منکرین رسالت و جواب آن

- ﴿وَقَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ﴾ «وکافران گفتند: چرا این پیغمبر معجزه ای از جانب پروردگارش برای ما نمی آورد؟»، یعنی مشرکان گفتند طوری که پیغمبران پیشین، با خود معجزهٔ داشتند که دلیل قاطعی بر نبوتشان بود، پس اگر محمد -ﷺ- پیغمبر باشد، باید با خود معجزه ای داشته باشد که نبوتش را به اثبات رساند.

- الله سبحانه به شبههٔ مشرکان جواب می گوید: ﴿أَوَلَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ١٣٣﴾ «آیا دلیل روشنی آنچه که در کتابهای نخستین ذکر شده است، به ایشان نیامده است؟».

مراد از ﴿ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ تورات و انجیل و زبور وسائر کتابهای آسمانی است.

یعنی آن مشرکان مطالبهٔ معجزات می کنند، با آنکه آنچه که کتاب های نخستین بر آن مشتمل است، به وسیلهٔ قرآن کریم بیان شده است و در پرتو آن، انجام بد امت هائی را که مطالبهٔ معجزات کردند و بعد از آمدن معجزات به آن کافرشدند، دانستند که الله تعالی آنها را چگونه عذاب کرد، پس این مشرکانی که مطالبهٔ معجزات دارند، اگر معجزهٔ مطلوبهٔ ایشان بیاید و ایمان نیاورند، همانند امت های گذشته عذاب خواهند شد.

1- سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب الهم بالدنیا، حدیث: ٤٢٤٤، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ٦٥١٠.

یا اینکه «بَيِّنَةُ» به معنی حجت و دلیل است و مقصود ازآن قرآن عظیم است، زیرا قرآن عظیم الشأن، حجت و شاهد بر مطالب سالم و صحیح و تحریف ناشدۀ این کتاب ها و مُهَیمِین و مراقب بر اینها است و معجزه ای است که در وجود آن به معجزۀ دیگر نیازی نیست، چنانچه در سورۀ عنکبوت، الله تعالی می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَٰتٌ مِّن رَّبِّهِۦ قُلْ إِنَّمَا الْءَايَٰتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾﴾ «و مشرکان گفتند: چرا بر وی معجزه های از جانب پروردگارش فرود آورده نشده است؟ بگو: معجزات همه نزد الله است، و من فقط بیم دهندۀ آشکارم، آیا برای ایشان (همین) کافی نیست که ما بر تو قرآن را فرود آوردیم که بر آنها خوانده می شود، یقینا در آن (قرآن) رحمت و پند است برای گروهی که ایمان می آورند».

به این اساس قرآن بزرگ ترین معجزه است که در برگیرندۀ همه معجزات است و نسبت به هر معجزۀ دیگری بلند تر است، چرا که معجزه های دیگر، برای دورۀ زمانی مخصوص بودند که با وفات صاحب معجزه، آن معجزه نیز از بین می رفت، اما قرآن معجزۀ جاودان است، و به ذات خودش تا قیام قیامت، بر مردمان حجت است.

لذا پیغمبرﷺ در یک حدیث فرموده اند:«مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[1]

«به هر یک از پیغمبران معجزه ای داده شده است که به سبب آن مردم به او ایمان آورده اند، و معجزۀ که به من داده شد، وحیی بود که الله به سوی من فرستاد، پس امیدوارم که روز قیامت نسبت به همه پیغمبران، پیروانم بیشتر باشد».

نا گفته نماند کسانی که امروز خود را یهود و نصاری می نامند، پیروان موسیu و عیسیu نیستند، بلکه آنان همه مشرکان اند، چرا که یهود عزیر را فرزند الله و نصاری عیسیu را فرزند الله دانسته آنها را عبادت می کنند، بلکه پیروان موسیu کسانی اند که به موسیu ایمان آوردند و بدون آنکه مرتکب تحریفی در تورات شوند، به آن عمل

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب کیف نزول الوحی ....، حدیث: ٤٩٨١، صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب وجوب الإیمان برسالة نبینا محمد -ﷺ- إلی جمیع الناس ..، حدیث: ٤٠٢.

کردند و از شرک و کفر خود را به دور داشتند و همچنان پیروان حقیقی عیسی عليه السلام کسانی اند که عیسی عليه السلام را به صفت پیغمبر و بندهٔ الله تعالی شناخته به ایشان ایمان آوردند، و طبق دستورات ایشان عمل کردند و از هرگونه شرک و تثلیث عقیدهٔ اله قرار دادن بشر، اجتناب ورزیدند.

هنگامی که این شروط را در نظر گرفته امت موسی و عیسی - علیهما السلام - را با امت محمد ﷺ مقایسه کنیم، این حقیقت را در می یابیم که امت محمد ﷺ به مراتب بیشتر از امت موسی و عیسی - علیهما السلام - اند.

- سپس الله تعالی روشن می سازد که مطالبهٔ معجزهٔ مادی از سوی مشرکان جز بهانه نیست، چون آنها طالب هدایت نیستند، به همین اساس هنگامی که معجزه و نشانه برایشان آمد، کافرشدند، و اگر معجزه نمی آمد، بازهم کفر خویش را توجیه نموده می گفتند که هیچ نشانه ای برای ما نیامد، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّآ أَهْلَكْنَٰهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوْلَآ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ ۝١٣٤﴾ «و اگر ما ایشان را پیش از فرستادن پیغمبر (و نزول قرآن) به عذابی هلاک می کردیم البته (روز قیامت بهانه گرفته استدلال می کردند و) می گفتند: ای پروردگار ما، چرا (در دنیا) به سوی ما پیغمبر نفرستادی تا (او را تصدیق می کردیم و) آیت های تو را پیروی می کردیم، پیش ازینکه خوار و رسوا شویم؟»، اما زمینهٔ چنین استدلال و بهانه را برای آنها نگذاشتیم، بلکه محمد ﷺ را همراه با قرآن فرستادیم تا حقیقت حال آنها در همین دنیا واضح شود.

ضمیر در «مِّن قَبْلِهِۦ» به سوی پیغمبر اسلام ﷺ راجع است، چرا که طرف مناقشه مشرکین مکه اند، پس ذکر پیغمبر ﷺ در ذهن حاضر است، اگرچه در لفظ مذکور نیست و همچنین جایز است که ضمیر مذکور به سوی قرآن راجع باشد.

مسئلهٔ سوم: تهدید برای مشرکان

بعد از بیان بهانه جویی مشرکان و عدم ایمان شان، حالا به تهدید آنان، سوره را پایان می بخشد: ﴿قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ﴾ «بگو: هریک از ما وشما منتظر حال دیگر است» شما منتظر مرگ من، و من منتظر عذاب شما هستیم!

- پس هرگاه چنین باشد: ﴿فَتَرَبَّصُواْ فَسَتَعۡلَمُونَ مَنۡ أَصۡحَٰبُ ٱلصِّرَٰطِ ٱلسَّوِيِّ وَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ١٣٥﴾ «پس شما منتظر باشید، به زودی خواهید دانست چه کسی بر راه راست است و چه کسی رهیاب است؟»، چنانچه الله سبحانه در سورۀ فرقان آیۀ (۴۲) می گوید: ﴿وَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ حِينَ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ مَنۡ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ «وهنگامی که عذاب را مشاهده می کنند خواهند دانست که چه کسی گمراه تر است؟»، همچنین در سورۀ قمر آیۀ (۲۶) می گوید: ﴿سَيَعۡلَمُونَ غَدٗا مَّنِ ٱلۡكَذَّابُ ٱلۡأَشِرُ﴾ «فردا خواهند دانست که چه کسی دروغگوی و خود پسند است؟».

این سوره به این مطلب آغاز شد که قرآن برای پیغمبر موجب زحمت و تکلیف نیست، بلکه ﴿تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ﴾ است، و به این مطلب خاتمه یافت که عدم ایمان این مشرکان موجب غم و اندوه او نگردد، زیرا کسی که به قرآن پند می گیرد و صاحب هدایت است، از کسی که به قرآن پند نمی گیرد و صاحب ضلالت است، روشن خواهد شد، و سرانجام صاحبان هدایت پیروز و غالب اما پیروان ضلالت مغلوب و مقهور خواهند شد.

پایان تفسیر سورۀ طه

و لله الحمد و المنة

و صلى الله على رسوله محمد وآله وصحبه أجمعين .

تفسیر

سورۀ أنبیاء

این سوره مکی است و بعد از سورۀ ابراهیم نازل شده است، در ترتیب نزول (۷۳) و در ترتیب مصحف (۲۱) و عدد آیاتش (۱۱۲) است.

نام های این سوره:

۱- این سوره بدان سبب سورۀ انبیاء نامیده شده است که درین سوره از (۱۶) پیغمبر ذکر به میان رفته است، که از ابراهیم ﷺ آغاز می گردد و به خاتم الأنبیاء محمد ﷺ پایان می یابد و قصۀ دعوت برخی از پیغمبران تفصیلا و برخی دیگر اجمالا ذکر شده است.

۲- نام دیگر این سوره، «سورۀ ذِکر» است، چون درین سوره لفظ «ذِکر» به کثرت وارد شده است مثلا در آیۀ۲، آیۀ ۷، آیۀ ۱۰، آیۀ ۲۴، آیۀ ۴۸، آیۀ ۵۰، و در آیۀ ۱۰۵ کلمۀ «ذِکر» وارد شده است.

مناسبت این سوره به ما قبلش ازین قرار است:

۱- سورۀ طه به تخویف پایان یافت، این سوره به تخویف آغاز می گردد.

۲- در سورۀ طه ابتلای انبیاء علیهم السلام ذکر شد، درین سوره اکرام انبیاء ذکر می شود.

۳- در سورۀ طه برای موسی ﷺ دستور داد: ﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤﴾ «حقا که من الله هستم، جز من معبود برحقی نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد داشت من، برپا دار».

اکنون درین سوره همین موضوع را بیان می دارد که توحید و دستور به عبادت ذات واحد لاشریک به سوی تمام انبیاء – علیهم السلام – وحی شده است، چنانکه می گوید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ «و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر اینکه به سویش وحی می فرستادیم که جز من معبود برحق نیست، پس تنها مرا بپرستید».

محتوای این سوره:

این سوره نظر به تنوع مطالب محوری اش به دو بخش تقسیم می شود:

- **بخش اول:** از آغاز سوره تا آیهٔ (۴۷) حقانیت رسالت و قرآن و اثبات توحید.

و عناوین بارز مطالب این بخش: حقانیت رسالت و پاسخ به شبهات مشرکین در بارهٔ قرآن و رسالت پیغمبر اسلام، تهدید مجرمان به سرنوشت مجرمان پیشین، اثبات توحید به دلیل نقلی و دلائل آفاقی، ذکر استهزای مشرکان به پیغمبر ﷺ و وعید برای ایشان همراه با تسلی برای پیغمبر ﷺ و بیان کیفر رنج بار مشرکین است.

- **بخش دوم:** از آیهٔ (۴۸-۱۱۲) توحید دین همه ای انبیاء علیهم السلام.

موضوع محوری درین آیات توحید است که موضوع اساسی دعوت عموم پیغمبران بوده است و به غرض اثبات توحید و دعوت به سوی آن، قصهٔ (۱۴) پیغمبر را نقل می کند: قصهٔ موسی و هارون علیهما السلام، قصهٔ دعوت ابراهیم و مناظرهٔ او با قومش و نجات ابراهیم و انعامات الهی بر وی، بیان انعامات الهی بر لوط عليه السلام، قصهٔ نوح عليه السلام، قصهٔ داود و سلیمان - علیهما السلام -، قصهٔ أیوب عليه السلام، اشاره به قصهٔ اسماعیل و إدریس و ذو الکفل - علیهم السلام - قصهٔ یونس عليه السلام، قصهٔ زکریا عليه السلام، قصهٔ مریم و فرزندش عسی علیهما السلام.

و علاوه برآن، وحدت آئین انبیاء علیهم السلام و تفرق مردم درآن، احوال کافران و مؤمنان در قیامت و بیان انجام نیک مؤمنان و بشارت عظیم الله تعالی برای مؤمنان و حکمت بعثت پیغمبر ﷺ و نفی علم غیب از ایشان و هشدار و تخویف برای منکرین رسالت نیز درین آیات بیان شده است.

✿✿✿

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۴۷)، این آیات در چهار فصل تفسیر می گردد:

فصل اول: حقانیت رسالت و قرآن و پاسخ به شبهات مشرکین درین مورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ۝١ مَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّن رَّبِّهِم مُّحۡدَثٍ
إِلَّا ٱسۡتَمَعُوهُ وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ ۝٢ لَاهِيَةٗ قُلُوبُهُمۡۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡۖ
أَفَتَأۡتُونَ ٱلسِّحۡرَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ ۝٣ قَالَ رَبِّي يَعۡلَمُ ٱلۡقَوۡلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ
ٱلۡعَلِيمُ ۝٤ بَلۡ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمِۭ بَلِ ٱفۡتَرَىٰهُ بَلۡ هُوَ شَاعِرٞ فَلۡيَأۡتِنَا بِـَٔايَةٖ كَمَآ أُرۡسِلَ ٱلۡأَوَّلُونَ
۝٥ مَآ ءَامَنَتۡ قَبۡلَهُم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآۖ أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ ۝٦ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ
فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ۝٧ وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُواْ
خَٰلِدِينَ ۝٨ ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ ۝٩ لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ
كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ۝١٠﴾

ترجـمه:

۱- (زمان) محاسبهٔ مردمان نزدیک است، در حالیکه آنها (از شدت و دهشـت آن) در غفلـت فرو رفته (از ایمان به آن) روی گردان اند.

۲- هیچ بخش تازهٔ قرآن، از جانب پروردگار شان بدیشان نمی آید مگر اینکه بـازی کنـان (و تمسخر کنان) به آن گوش فرا می دهند .

۳- در حالیکه دلهای شان غافل است و ستم گاران، پنهان به هـم گفتگـو کردنـد کـه ایـن (محمد) جز آدمی همانند شما نیست، آیا شما از سحر پیروی می کنید با آنکه می بینیـد (که گفتار او جادو است)؟

۴- پیغمبر گفت: پروردگار من هر سخنی را که در آسمان و زمین است می داند و او شـنوای دانا است.

۵- بلکه (کافران) گفتند: این قرآن خواب های پریشان اسـت، بلکـه گفتنـد: آنـرا خـودش ساخته (و به دروغ به الله نسبت داده) است، بلکه گفتند: او شاعر است، پس باید برای مـا معجزه ای بیاورد، طوری که پیغمبران گذشته (با معجزات) فرستاده شدند .

۶- مردمان هر دیاری که پیش از ایشان ایمان نیاوردند، ما آنها را هلاک کردیم، آیا اینان(یعنی اهل مکه) ایمان می آورند ؟ !

۷- و ما نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می کردیم، پس شما از اهل دانش بپرسید، اگر نمی دانید .

۸- و ما پیغمبران را کالبدهای نگردانده ایم که هیچ غذا نخورند و نه زندگی جاویدانی داشتند.

۹- سپس وعدهٔ خود را برای ایشان راست گفتیم و آنان و هر کسی را که خواستیم (از پیروان آنها) نجات بخشیدیم و اسرافکاران را نابود ساختیم .

۱۰- شکی نیست که ما به سوی شما کتابی فرستادیم که در (پیروی) آن برای شما شرف بزرگی است، آیا نمی فهمید ؟!

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- تهدید مردم به نزدیک شدن قیامت، ۲- علت اعراض مشرکان از قرآن،
۳- شبهات مشرکان در بارهٔ پیغمبر اسلام و قرآن، ۴- پاسخ به شبهات مشرکان،
۵- عظمت شأن قرآن.

مسئلهٔ اول: تهدید مردم به نزدیک شدن قیامت

- ﴿ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ﴾ «(زمان) محاسبهٔ مردمان نزدیک است». مقصود از «الناس» مشرکین مکه اند، ولی این حکم کسانی را نیز در بر می گیرد که دعوت گران و بیم دهندگان به ایشان دعوت قرآن را می رسانند در هر عصر و زمانی که باشند.

- ﴿وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ١﴾ «در حالیکه آنها (از هول و دهشت آن) در غفلت قرار دارند (و به همین سبب از ایمان به آن) روی گردان اند»، درین آیه، برای چنین افراد، دو صفت ذکر نموده است: یکی اینکه آنها از قیامت و حساب آن در غفلت به سر می برند، چون به سبب پرده ای که بر چشمان و دل های شان قرار دارد، به قیامت ایمان ندارند .

دوم اینکه چون پیغمبر و یا بیم دهنده ای به سوی ایشان آمده آنها را به ایمان به قیامت دعوت دهد، از پذیرفتن سخنان آن روی می گردانند .

و مقصود از «حِسَابُهُمْ» روز حساب، یعنی قیامت است و مطلب نزدیک شدن قیامت، نزدیک بودن آن نزد الله تعالی است، چون وقوع آن حتمی است، و یا اینکه قرب نسبی است، یعنی آنچه از عمر دنیا مانده است، نسبت به مقدار گذشته اش، خیلی اندک است، چنانچه همین مطلب را پیغمبر ﷺ چنین بیان فرموده اند: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ» یعنی فرستاده شده ام، در حالیکه (بعثت من و) قیامت مانند این دو انگشت باهم نزدیک است».(۱) و در میان من و قیامت هیچ پیغمبر دیگری مبعوث نمی شود .

یا نزدیک شدن «حساب» کنایه از مرگ آنها است، زیرا آنان هنگامی که بمیرند، جزای اعمال خویش را می بینند، و این به ذات خود حساب است، و این آیه تهدید شدید برای مشرکان است .

مسئلۀ دوم: علت اعراض مشرکان از قرآن

سپس غفلت و اعراض مشرکان را بیان می کند: ﴿مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ﴾«هیچ پندی تازه ای (یعنی بخش تازۀ از قرآن) از جانب پروردگار شان بدیشان نمی آید مگر اینکه بازی کنان (و تمسخرکنان) به آن گوش فرا می دهند در حالیکه دل های شان غافل است».

مقصود از «ذِكْرٍ» قرآن، و مقصود از «مُّحْدَثٍ» تازه، جدید النزول، پس مقصود از «ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ» آیه های جدید النزول قرآن است، و قرآن را بدان سبب «ذِكْرٍ» نامید که پند و موعظه دادن، از اوصاف عمده و بارز قرآن است، در عین حال یکی از اهداف نزول قرآن هم تذکیر انسان ها است، هرچند که تنها مومنان و یا کسانی که اهلیت تذکر و پند گرفتن در آنها وجود دارد، ازآن پند می گیرند .

و مقصود از «يَلْعَبُونَ» استهزاء و اعراض از پذیرفتن قرآن است، چنانچه در سورۀ شعراء آیۀ (۵) می گوید: ﴿وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴾ «و به ایشان هیچ پند تازه ای از جانب رحمن نمی آید مگر اینکه ازآن روی می گردانند».

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب قول النبي بعثت أنا و الساعة كهاتين، حديث: ۶۵۰۴ .

البته در سورهٔ شعراء ﴿مِن ذِكۡرٍ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ گفت، و درین سوره ﴿مِّن ذِكۡرٍ مِّن رَّبِّهِم﴾ گفت، یعنی درین سوره الله تعالی را به لفظ «رب» و درسورهٔ شعراء به لفظ «رحمن» یاد نمود.

فرق در میان این هردو تعبیر این است که وصف «رحمن» در موارد عفو و اظهار لطف و أنس و وصف «رب» درمقام ترغیب و ترهیب استعمال می شود، زیرا «رب»، مالک است، اگر عفو می کند یا عذاب، اختیار دارد، پس آیهٔ (۵) سورهٔ شعراء برای رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از موارد اظهار لطف و تأنیس است، به همین سبب در آنجا الله را به وصف «رحمن» ذکر کرد، اما آیهٔ (۲) این سوره، در مقام ترساندن و بیم دادن مشرکان است، به همین سبب درینجا الله تعالی را به وصف «رب» ذکر کرد.

مسئلهٔ سوم: شبهات مشرکان در بارهٔ پیغمبر اسلام ﷺ و قرآن

در آیهٔ گذشته بی اعتنائی و اعراض مشرکان از قرآن ذکر شد، اکنون درینجا شبهات آنها را در بارهٔ رسول الله ﷺ و در بارهٔ قرآن بیان می کند.

- نخست گفتارشان را در بارهٔ پیغمبر ﷺ حکایت می کند: ﴿وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ «و ستمگاران پنهان به هم گفتگو کردند که این (محمد) جز آدمی همانند شما نیست»، یعنی در همه اوصاف بشری، همانند شما است، پس وقتی که چنین باشد، چگونه ممکن است که او پیغمبر باشد! چنانچه در سورهٔ إسرا آیهٔ (۹۴) و در سورهٔ قمرآیهٔ (۲۴) و درسورهٔ تغابن آیهٔ (۶) نیز بیان همین شبههٔ مشرکان است.

و هدف شان از پنهان داشتن این گفتگو، این بود که پیغمبر ﷺ ازین سخنان شان خبر نشود و بدین ترتیب تبلیغات شان را که توسط آن، مردمان ساده لوح را گمراه می ساختند، خنثی نکند؛ و یا اینکه چنین سخنان را به کسانی گفتند که هراس داشتند که شاید اسلام را پذیرفته به محمد ﷺ ایمان می آورند، پس می خواستند که با این سخنان، از ایمان آن گروه مردم جلوگیری کنند.

و چون تأثیر قرآن و گفتار پیغمبر ﷺ بر سامعین، برای ایشان معلوم بود و این خودش دلیل صدق نبوت او بود، لذا مشرکان تأثیر قرآن را بر سامعین به سحر، توجیه نموده گفتند:

- ﴿أَفَتَأۡتُونَ ٱلسِّحۡرَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ ۝٣﴾ «آیا شما از سحر پیروی می کنید با آنکه می بینید (که گفتار او جادو است)؟»، مقصود مشرکان ازین سخن، جلوگیری مردم از شنیدن و گوش دادن به قرآن بود.

- پیغمبر ﷺ از این مشورۀ سرّی و شبهات مشرکان، بنا به دستور الهی چنین جواب داد: ﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾﴾ «گفت: پروردگار من هر سخنی را که در آسمان و زمین است می داند و او شنوای دانا است»، از همه اسرار شما پنهان باشد یا آشکار، خوب آگاه است و از گفتار سری شما به من اطلاع داده است.

در سورۀ انعام آیۀ (۳) می گوید: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ «و او الله بر فراز آسمان ها است، و پنهان و آشکار شما را در زمین می داند و می داند آنچه را می کنید»، و درسورۀ طه آیۀ (۷) می گوید: ﴿وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾ «و اگر سخن را آشکار گوئی (یا پنهان فرقی نیست، زیرا) او پنهان و پنهان تر را می داند»، وهمچنین در سورۀ اعلی آیۀ (۷) و در سورۀ آل عمران آیۀ (۵) و درسورۀ یونس آیۀ (۶۱) و در سورۀ ملک آیۀ (۱۳) بیان وسعت علم او است.

- بعد ازآنکه مشرکان قرآن را سحر خواندند، گفتار دیگرشان را در مورد قرآن و پیغمبر ﷺ، حکایت می کند: ﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ﴾ «بلکه گفتند: این قرآن خواب های پریشان است، بلکه گفتند: آن را خودش ساخته (و به دروغ به الله نسبت داده) است بلکه او شاعر است»، و کتاب او مجموعه ای از افکار شاعرانه و تخیلات شعری است که حقیقت خارجی ندارد.

«أَضْغَاثُ» جمع «ضِغث» بستۀ هیزم، و «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» خواب های پراگنده.

حاصل اینکه، مشرکان، به غرض جوگیری از گسترش دعوت پیغمبر ﷺ به چنین تبلیغات و شبهات دست زدند که او پیغمبر نیست بلکه همچون شما آدمی است، و کتاب او سحر است، بلکه خوابهای پراگنده است، آن را خودش ساخته است، و او شاعر است.

جواب از افتراء قرار دادن قرآن درسورۀ یونس آیۀ (۳۷- ۳۸) و در سورۀ هود آیۀ (۱۳) و درسورۀ یوسف آیۀ (۱۱۱) آمده است، و جواب از شعر بودن آن در سورۀ یس آیۀ (۶۹-۷۰) ذکر شده است.

- بعد از ارائۀ این داوری های ظالمانۀ شان در شأن پیغمبر ﷺ و انکار از معجزه بودن قرآن، تقاضای یک معجزۀ مادی از نوع معجزات انبیای پیشین را کردند: ﴿فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ﴿٥﴾﴾ «پس باید برای ما معجزه ای بیاورد، طوری که پیغمبران گذشته (با معجزات) فرستاده شدند»، یعنی معجزه ای باشد که احتمال شعر بودن، سحر و افترا و

خواب های پراگنده بودن، درآن نباشد، بلکه همچون ناقۀ صالح، عصای موسی، ید بیضاء و معجزه های عیسی‌ﷺ باشد.

- الله سبحانه در ردّ این درخواست آنها می فرماید: ﴿مَآ ءَامَنَتۡ قَبۡلَهُم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآۖ أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ ۝٦﴾ «مردمان هر دیاری که پیش از ایشان ایمان نیاوردند، ما آنها را هلاک کردیم، آیا اینان(یعنی اهل مکه) ایمان می آورند؟»، یعنی امت هائی را که هلاک ساختیم نیز چنین مطالباتی کردند، ولی بعد از آمدن معجزه ایمان نیاوردند، پس آیا این سرکشان که تقاضای ارائۀ چنین معجزات را دارند، آیا ایمان می آورند؟! نه بلکه اینها نیز دروغ می گویند.

استفهام در ﴿أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ﴾ استفهام انکاری است و مطلبش اینست که چنانکه امتان پیشین ایمان نیاوردند، اینها نیز ایمان نمی آورند.

مسئلۀ چهارم: پاسخ به شبهات مشرکان در مورد رسالت محمدﷺ

اول: یکی از شبهات شان این بود که این پیغمبر بشر است و بشر نمی تواند پیغمبر شود، الله سبحانه ازین شبهه چنین جواب می گوید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ﴾ «و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستاده ایم مگر آنکه مردانی بوده اند که به سوی ایشان وحی می فرستادیم»، یعنی این سنت تغییر ناپذیز الهی است که پیغمبری که به سوی بشر فرستاده می شود، باید بشر باشد، پس شبهه ای که از سوی مشرکان ایراد می شود، ناشی از جهل و عناد آنها است، چنانکه در سورۀ یوسف آیۀ (۱۰۹) می گوید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِم مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰٓۗ﴾ «و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستاده ایم مگر آنکه مردانی از میان شهریانی بوده اند که به سوی ایشان وحی می فرستادیم»، و در سورۀ اسرا آیۀ (۹۵) می گوید: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا ۝٩٥﴾ «بگو: اگر ساکنان زمین فرشتگان می بودند که به آرامی در زمین می رفتند، البته برایی ایشان از آسمان فرشته ای را به حیث رسول می فرستادیم»، همچنین در سورۀ احقاف آیۀ (۹) همین موضوع را روشن می سازد.

- باز می گوید: ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ۝٧﴾ «پس شما از اهل دانش بپرسید، اگر نمی دانید»، و اهل دانش حقیقت را برایتان روشن می سازند که فرشته هیچ گاه به صفت پیغمبر به سوی بشر مبعوث نمی شود .

نظیر این آیه در سورهٔ نحل آیهٔ (۴۳) آمده است: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ «و ما پیش از تو نفرستادیم، مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می کردیم، پس شما از اهل دانش بپرسید اگر نمی دانید».

مقصود از ﴿أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ﴾ علمای تورات و انجیل و کتاب های آسمانی پیشین است و ابن زید - یکتن از ائمهٔ تفسیر - گفته است: مراد از ﴿أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ﴾ علمای قرآن است، یعنی ای مشرکان اگر شما به حقیقت آگاه نیستید از مسلمانانی بپرسید که به قرآن آگاهی و علم دارند، آنها شما را درین مورد با خبر می سازند.

فائده: آیهٔ ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ هر چند در پاسخ به شبهات مشرکان وارد شده است، ولی حکم آن عام است، لذا در هر مسئله از مسائل دین چه اصول باشد و چه فروع هنگامی که انسان به آن علم نداشت، باید از اهل دانش بپرسد و از ایشان بیاموزد، دستور به پرسش از اهل دانش، نهی ازآنست که از مردمان جاهل و بی دانش نباید مسائل علم و دانش را پرسید.

و همچنان از کلمهٔ ﴿إِلَّا رِجَالٗا﴾ دانسته می شود که از میان زنان هیچ پیغمبری مبعوث نشده است، چون الله تعالی این موضوع را به صیغهٔ حصر ذکر نموده است که هر پیغمبری که فرستاده شده است، مرد بوده است.

۞۞۞

دوم: شبههٔ دیگر مشرکان این بود که افرادی که به خوردن غذا و رفتن بازار نیاز داشته باشند، نمی توانند رسول باشند، بلکه رسول باید به این امور هیچ نیازی نداشته باشد، چنانکه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۷) می گوید: ﴿وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ﴾ «و گفتند: چه شده است این پیغمبر را که غذا می خورد و در بازار ها می رود؟!» لذا آنها غذا خوردن و رفتن به بازارها را منافی نبوت می دانستند.

الله تعالی به این شبههٔ مشرکان پاسخ داده می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ﴾ «و ما پیغمبران را کالبدهای نگردانده ایم که هیچ غذا نخورند»، بلکه آنها نیز بشر اند و مانند سایر بشر به آب و غذا نیاز دارند؛ و درسورهٔ فرقان آیهٔ (۲۰) می فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ﴾ «و ما پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم، مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند».

سوم: شبههٔ سوم مشرکان این بود که پیغمبر باید حیات جاودانی داشته باشد.

الله تعالی در پاسخ می فرماید: ﴿وَمَا كَانُوا۟ خَٰلِدِينَ ۝٨﴾ «و زنده گی جاویدانی نداشتند»، همین مطلب را در همین سوره آیهٔ (۳۴) چنین بیان داشته است: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ﴾ «و ما برای هیچ آدمی پیش از تو حیات جاویدانی نگردانده ایم».

فشردهٔ آیات این است که سنت الهی همینست که رسول باید بشر بوده دارای تمام اوصاف بشری باشد، مانند خوردن، نوشیدن، رفتن بازار، داشتن زن و فرزند، مبتلا شدن به غم و اندوه و بیماری و مرگ.

- الله سبحانه بعد ازینکه سنت خود را در ارسال پیغمبران بیان داشت، اکنون روش خود را با پیغمبران بیان می کند: ﴿ثُمَّ صَدَقْنَٰهُمُ ٱلْوَعْدَ فَأَنجَيْنَٰهُمْ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهْلَكْنَا ٱلْمُسْرِفِينَ ۝٩﴾ «سپس وعدهٔ خود را برای ایشان راست گفتیم و آنان و هر کسی را که خواستیم (از پیروان آنها) نجات بخشیدیم و اسرافکاران را نابود ساختیم»، یعنی پیغمبرانی را که امتان شان تکذیب نموده از ایشان معجزه درخواست نمودند، معجزات مطلوبهٔ آنها را برای پیغمبران دادیم ولی با وجود مشاهدهٔ این معجزات، آنها را تکذیب کردند، پس ما وعدهٔ خود را که عبارت از نجات پیغمبران و پیروان ایشان و نابودی کافران بود، به انجام رسانیدیم، به همین ترتیب اگر شما ایمان نیاورید، پیغمبر خود و کسانی را که از شما خواسته باشیم، نجات می دهیم و تکذیب کنندگان را نابود می سازیم.

مسئلهٔ پنجم: عظمت شأن قرآن

بعد از ذکر شبهات بی مورد مشرکان در بارهٔ قرآن و پیغمبر ﷺ، حالا عظمت قرآن را بیان می کند: ﴿لَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ كِتَٰبًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾ «شکی نیست که ما به سوی شما کتابی فرستادیم که در (پیروی) آن برای شما شرف بزرگی است»، و عزت دنیا و آخرت شما است و از طرف دیگر این کتاب پند دهندهٔ شما است، و برای شما احکام دین، اخلاق و محاسن اعمال را بیان می کند و شما را به سوی جنت ترغیب و از دوزخ بیم می دهد.

«ذِکر» به معنی شرف و شهرت، الله تعالی در سورهٔ زخرف آیهٔ (۴۴) می گوید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ﴾ «و شکی نیست که این قرآن برای تو و قومت مایهٔ شرف و افتخار است و به زودی (در برابر این نعمت) مورد سوال قرار خواهید گرفت».

و همچنین «ذِکر» درینجا می تواند به معنی پند و نصیحت باشد، ارادهٔ هردو معنی در کلمهٔ «ذِکر» درین مقام، صحیح است.

- سپس به اعجاز قرآن اشاره کرده می گوید: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝١٠﴾ «آیا نمی فهمید»، و با وجود آن بازهم این کتاب را سحر، یا خواب های پراگنده و یا شعر می گوئید و کسی را که این کتاب بر او نازل شده است، شاعر و ساحرمی گوئید؟ پس این همه سخنان شما، ناشی از عدم تعقّل و عدم درک سالم شما است که با چنین سخنان ضد و نقیض، از ایمان آوردن به کتابی با چنین عظمت، اباء می ورزید .

❁❁❁

فصل دوم: (از آیهٔ ۱۱-۱۵)

تهدید مجرمان به سرنوشت ستم گران گذشته

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ۝١١ فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأْسَنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ۝١٢ لَا تَرْكُضُواْ وَٱرْجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُونَ ۝١٣ قَالُواْ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ۝١٤ فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَىٰهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَٰهُمْ حَصِيدًا خَٰمِدِينَ ۝١٥﴾

ترجمه:

۱۱- و بسا (باشنده گان) آبادی هائی را که ستمگار بودند، نابود ساختیم و بعد از ایشان مردم دیگری را روی کار آوردیم .

۱۲- پس هرگاه عذاب ما را احساس کردند، ناگهان ازآن عذاب به سرعت می گریختند .

۱۳- (گفتیم) مگریزید و به سوی زندگی که در نعمت های آن غرق شده بودید و به سوی خانه های خویش برگردید تا پرسیده شوید.

۱۴- گفتند: ای وای برما، یقینا ما ستمگار بودیم .

۱۵- پس همیشه فریادشان این بود: (وای بر ما که ما ستمگار بودیم) تا آنکه ایشان را (همانند زراعت) درو شده و خموش (وهلاک) ساختیم .

تفسیر:

درین آیات از سه موضوع بحث می شود:

۱- تهدید مجرمان به عذاب ستمگاران گذشته .

۲- بیان حال مجرمان هلاک شده هنگام فرا رسیدن عذاب .

۳- حکایت گفتار مجرمان بعد از وقوع عذاب .

۱- تهدید مجرمان به عذاب ستمگاران گذشته

الله سبحانه بعد ازآنکه از هلاکت اسرافکاران خبر داد، درین آیه به غرض تهدید، مجرمان را بار دیگر از نابود ساختن ستمگاران و روی کار آوردن مردمان دیگری، خبر می دهد: ﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿١١﴾﴾ « و بسا (باشنده گان) آبادیهائی را که ستمگار بودند، نابود ساختیم و بعد از ایشان مردم دیگری را رویکار آوردیم»، «كَمْ» برای خبر دادن است و معنی کثرت را افاده می کند، «قَصَمْنَا» در هم شکستیم و هلاک کردیم، و «قَصْم» به معنی شکستن و ریزه ریزه کردن است، و مقصود ازآن درینجا نابود ساختن و ریشه کن کردن است، و کلمۀ «قَصَمْنَا» به غضب الهی دلالت دارد .

همچنان الله تعالی در سورۀ إسراء آیۀ (۱۷) می فرماید: ﴿ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنۢ بَعْدِ نُوحٍ ﴾ «و چه بسا مردمان را بعد از نوح هلاک کردیم»، و در سورۀ حج آیۀ (۴۵) می فرماید: ﴿ فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَـٰهَا وَهِىَ ظَالِمَةٌ فَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴾ «پس چه بسیار شهرهائی را هلاک کردیم در حالیکه ستمگار بودند، پس این شهرها (با ساکنانش) بر سقف های خود فرو افتاده اند و چه بسا چاه هائی که بی کار رها شده اند و بسا کاخ های استوار و بر افراشته که خالی مانده اند».

۲- بیان حال مجرمان هلاک شده هنگام فرا رسیدن عذاب

- ﴿ فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأْسَنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾ ﴾ «پس هرگاه عذاب ما را احساس کردند، ناگهان ازآن عذاب به سرعت می گریختند».

«يَرْكُضُونَ» از مادۀ «رَكَضَ» به معنی دویدن و مقصود «يَرْكُضُونَ» درینجا گریختن است .

- در آن وقت به ایشان گفته شد: ﴿لَا تَرْكُضُواْ وَٱرْجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَـٰكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُونَ ﴿١٣﴾﴾ « مگریزید و به سوی زندگی خوب و نعمت هائی که داده شده بودید و به سوی خانه های خویش برگردید تا پرسیده شوید»، {مَآ أُتْرِفْتُمْ }زندگی خوب و نعمت های که داده شده اید، از مادۀ «تَرَف» به معنی زندگی خوب.

درینجا غرض از منع آنان از گریز و دستور به باز گشت به سوی منازل و مأوای شان، استهزاء و تمسخر به آنان است، همانگونه که آنان پیغمبران الهی را مسخره و استهزاء می کردند به هنگام نزول عذاب خودشان مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفتند .

- {لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ} یعنی باز گردید تا غم خواران تان از عقوبتی که بر شما نازل شده است، شما را بپرسند و شما چشم دید خود را برای آنها بیان کنید.
یا مطلبش اینست که باز گردید تا پیروان تان از شما سوال کنند که برای آنها چه دستور می دهید تا آنها اجرا نمایند.
یا اینکه باز گردید تا مردم محتاج، مهمات زندگی شان را از شما سوال کنند و یا از شما مشوره بخواهند و مطابق رأی شما رفتار کنند.
در هر صورت مقصود آیه استهزاء و توبیخ به «مُترَفِین» و تصویر حال آنان پیش از فرا رسیدن عذاب در دنیا هست که آنان بر مسند خود نشسته مردم دور و بر آنان می چرخیدند، و از ایشان مشوره خواسته طبق نظر و مشورهٔ آنان عمل می کردند و گروهی دست سؤال و طلب به سوی ایشان دراز می کردند، پس آنان به کسی می دادند و به کسی نمی دادند.

۳- حکایت گفتار مجرمان بعد از وقوع عذاب

هنگامی که مجرمان نزول عذاب را به چشم سر مشاهده کردند و از هول و دهشت آن پا به فرار گذاشتند، آنگاه به گناه خود اعتراف نمودند: ﴿قَالُوا۟ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿١٤﴾﴾ «گفتند: ای وای برما، یقینا ما ستمگار بودیم»، اما چون فرصت را از دست داده بودند، درآن وقت پشیمانی برایشان سودی نداشت.

- سپس بیان می دارد که این اعتراف و اقرار ایشان یکبار نه بلکه بار بار بود: ﴿فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَىٰهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَٰهُمْ حَصِيدًا خَٰمِدِينَ ﴿١٥﴾﴾ «همیشه فریادشان این بود (وای بر ما که ما ستمگار بودیم) تا آنکه ایشان را (همانند زراعت) درو شده خموش (وهلاک) ساختیم».

«تِلْكَ» اشاره به سوی {يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ} است، یعنی آنان تا دم مرگ همین سخن را تکرار می کردند. «حَصِيدًا» درو شده، «خَٰمِدِينَ» از «خَمَدَ» از باب (نصر)، به معنی خاموش شدن، و «خَمَدَتِ النَّارُ» هنگامی گفته می شود که شعله و حرارت آتش فرو نشیند.

پس درین آیه هلاکت آن مجرمان، به کِشتزاری که بعد از زیبایی درو می شود و به آتشی که بعد از زبانه کشیدن شعله هایش فرو می نشیند و نابود می شود، تشبیه داده است، یعنی آن مجرمان بعد از زیبائی و حسن منظر و بعد از قوّت و نیرومندی، همانگونه که کِشت و زراعت درو می شود و یا آتش فرو می نشیند و کاملا از میان می رود، از میان رفتند و نابود شدند، در سورهٔ غافر آیهٔ (۸۴-۸۵) نیز حالت مشرکان و کافران به هنگام نزول عذاب بیان شده است.

❁❁❁

فصل سوم: (از آیهٔ ۱۶-۳۵)

دلائل اثبات توحید و مطالبهٔ دلیل از مشرکان

﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ (١٦) لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن
كُنَّا فَٰعِلِينَ (١٧) بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (١٨)
وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (١٩) يُسَبِّحُونَ
ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (٢٠) أَمِ ٱتَّخَذُوٓا۟ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (٢١) لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا
ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (٢٢) لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ (٢٣) أَمِ ٱتَّخَذُوا۟
مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ ۖ هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِىَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِى ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ ۖ فَهُم
مُّعْرِضُونَ (٢٤) وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ (٢٥)
وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (٢٦) لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ
يَعْمَلُونَ (٢٧) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِۦ
مُشْفِقُونَ (٢٨) وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّىٓ إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّٰلِمِينَ (٢٩)
أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ۖ
أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (٣٠) وَجَعَلْنَا فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
(٣١) وَجَعَلْنَا ٱلسَّمَآءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ ءَايَٰتِهَا مُعْرِضُونَ (٣٢) وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ
وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (٣٣) وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ۖ أَفَإِي۟ن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ
(٣٤) كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۗ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (٣٥)﴾

ترجمه:

۱۶- و ما آسمانها و زمین و آنچه را درمیان این هردو است برای بازی و شوخی نیافریده ایم.

۱۷- (و به فرض محال) اگر ما می خواستیم سرگرمی بگزینیم، البته سرگرمی از نزد خود (و مناسب حال خود) بر می گزیدیم، اگر چنین کار می کردیم (اما این کار شایستهٔ شأن ما نیست).

۱۸- بلکه (شأن ما این است که) حق را بر فرق باطل می کوبیم، پس حق مغز سر باطل را از هم می پاشد و باطل نا گهان محو و نابود می شود و وای بر شما (ای کافران) به سبب آنچه بیان می کنید.

۱۹- و از آن او است هر که در آسمانها و زمین است و کسانی که نزد او هستند، از عبادت او سرکشی نمی کنند و نه مانده می شوند.

۲۰- در شب و روز، او را تسبیح می گویند و (هیچ گاه) سست و خسته نمی شوند.

۲۱- آیا از (موجودات) زمین معبودانی برگزیده اند که (آنان مردگان را) زنده می گردانند؟!

۲۲- اگر در آسمان و زمین جز الله معبودانی می بود، یقینا آسمانها و زمین هردو تباه می شدند، پس الله مالک عرش، پاک است از آنچه (که مشرکان) می گویند.

۲۳- او پرسیده نمی شود در بارهٔ آنچه می کند و ایشان پرسیده می شوند.

۲۴- آیا آنان جز الله معبودانی برگزیده اند؟! بگو: (برای اثبات آنچه می گوئید) دلیل خود را بیاورید، این (قرآن رهنمای من و) رهنمای کسانی است که با من هستند، (و این تورات و انجیل) رهنمای کسانی است که پیش از من بودند (و این کتابها شرک را حرام قرار داده اند) بلکه بیشتر آنها حق را نمی دانند، پس ایشان (از حق) روی گردانند.

۲۵- و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر اینکه به سویش وحی کرده ایم که جز من هیچ معبودی نیست، پس مرا عبادت کنید.

۲۶- (گروهی از کافران) گفتند: الله مهربان فرزندی برگزیده است، او پاک است، بلکه آنها (فرشتگان) بنده گان گرامی الله هستند.

۲۷- در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند و ایشان تنها به فرمان او کار می کنند.

۲۸- الله می داند آنچه را پیش انجام داده اند و آنچه را بعدا انجام می دهند و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که الله ازو خوشنود باشد و آنان از ترس او در هراس اند.

۲۹- و هرکس از ایشان بگوید: جز الله، من معبود هستم، پس او را به آتش دوزخ مجازات خواهیم کرد، ستمگاران را همین گونه سزا خواهیم داد.

۳۰- آیا کافران ندانسته اند که آسمانها و زمین (در آغاز خلقت) به هم چسپیده بودند، پس ما آنها را از هم جدا ساختیم و هرچیز زنده را از آب آفریدیم، آیا پس ایمان نمی آورند.

۳۱- و در زمین کوه های استواری را آفریدیم تا آنها را نجنباند و در زمین راه های کشاده آفریدیم تا راهیاب شوند.

۳۲- و آسمان را سقف محفوظی ساختیم، ولی این کافران از (تفکر در) نشانه های ما روی گردانند.

۳۳- و او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، هر کدام در مداری حرکت می کنند.

۳۴- و ما پیش از تو برای هیچ انسانی حیات جاویدانی قرار نداده ایم، آیا اگر تو بمیری پس ایشان جاویدان می مانند ؟!

۳۵- هر شخص چشندهٔ مرگ است و شما را به سختی و آسوده گی، کاملا می آزمائیم، و به سوی ما باز گردانده می شوید.

تفسیر:

موضوعاتی که درین آیات بیان شده است بدین قرار است :

۱- اثبات توحید و نفی شرک،

۲- تقبیح مشرکان و مطالبهٔ دلیل از ایشان،

۳- دلائل آفاقی برای اثبات وحدانیت الله تعالی،

۴- رد بر شبههٔ منکرین رسالت.

موضوع اول: اثبات توحید و نفی شرک

بعد ازآنکه مسائل مربوط به رسالت را بیان داشت، درینجا به اثبات توحید و نفی شرک می پردازد و نخست از همه، به سوی هدف خلقت آسمانها و زمین اشاره می کند: ﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ ۝١٦﴾ «و ما آسمانها و زمین و آنچه را درمیان این هردو است برای بازی و شوخی نیافریده ایم»، مقصود از «لعب» درینجا کاری است که هدف و مقصود مشخص و صحیحی در پی نداشته باشد، و انسان های عاقل از چنین کار دور می باشند، پس الله تعالی که خالق همه است، به طریق اولی از چنین اعمالی پاک و منزّه است، هنگامی که چنین باشد، پس این مخلوقات بزرگ و بدیع و شگفت انگیز، هیچ گاه بدون کدام هدف و مقصدی آفریده نشده است؟؟ بلکه یکی از اهداف خلقت آسمان ها و زمین اینست که اینها دلایلی برای معرفت ذات و صفات الله تعالی باشند و ازین طریق انسان ها وحدانیت و قدرت و علم و حکمت بی پایان او را تصدیق کنند و به قیامت ایمان آورند.

همچنین در سورۀ ص آیۀ (۲۷) می گوید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَٰطِلًا﴾ «و ما آسمان و زمین و آنچه را درمیان این هردو است، بی هوده نیافریده ایم»، و سورۀ دخان آیۀ (۳۸) نیز بیان همین مطلب است.

- سپس همین مطلب را که الله تعالی آسمان ها و زمین را به غرض سرگرمی و بازی نیافریده است، بیشتر تأکید نموده می فرماید: ﴿لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ ۝١٧﴾ «(و به فرض محال) اگر ما می خواستیم سرگرمی برگزینیم، البته سرگرمی از نزد خود (و مناسب حال خود) بر می گزیدیم، ما چنین کاری نمی کنیم»، چرا که بازی و سرگرمی شایستۀ شأن ما نیست.

حرف «لو» برای شرط و امتناع است و «لَهْو» عملی را گویند که سرگرمی و شغل به آن انسان را از اهداف اساسی اش غافل سازد و عمل «لَهْو» در حق الله تعالی ممتنع و محال است، زیرا الله تعالی همان کاری را انجام می دهد که در غایت کمال قرار داشته باشد، پس طوری که فعل «لَهْو» در حق الله ممتنع است، این نیز ممتنع است که او چیزی را به غرض لهو و بازی آفریده باشد.

برخی از مفسرین «لهو» را به فرزند تفسیر نموده اند، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و اگر ما می خواستیم فرزندی بر گزینیم، البته آن را از نزد خود بر می گزیدیم» یعنی از فرشتگان بر می گزیدیم، ولی الله تعالی نیازی به فرزند ندارد، درین صورت این آیه رد بر کسانی می باشد که برای الله فرزند ثابت می کنند، مانند یهود و نصاری.

حرف «إن» در ﴿إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ نافیه است، یعنی «ما چنین کاری را انجام نمی دهیم» که برای خود سرگرمی و بازیچه بگیریم، چرا که این شایسته ذات الوهیت نیست.

- بعد ازینکه ذات خود را، از «لهو و لعب» که دو صفت نقص هستند، پاک اعلان نمود، اکنون درین آیه شأن خود را بیان می کند: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ «بلکه (شأن ما این است که) حق را بر فرق باطل می کوبیم، پس حق مغز سر باطل را از هم می پاشد و باطل نا گهان محو و نابود می شود»، و با سرعت از میان می رود.

«نَقْذِفُ» به شدت می اندازیم، «قذف» به شدت پرتاب کردن، «فَيَدْمَغُهُۥ» به دماغش می رسد، دماغش را می شکند و مقصود از ﴿نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ﴾ بیان حق است، و مقصود از «فَيَدْمَغُهُۥ» نابود ساختن باطل است، و شکی نیست که هرگاه حق بیان شود، باطل محو و نابود می شود.

پس با بیان براهین عقلی و نقلی، الله سبحانه حق را ثابت، و بطلان باطل را کاملا روشن می سازد که بطلانش برای هر ذی شعور، آشکار می گردد و به این وسیله، باطل از میان دور می شود، بجای آن، حق و حقیقت حاکم می گردد.

- بعد از آن کسانی را که به سوی الله سبحانه نسبت های نا درست می کنند، مذمت می کند: ﴿وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ۝١٨﴾ «و وای بر شما بسبب آنچه که شما (پروردگار خود را به آن) وصف می کنید» و نسبت زن و فرزند را به سوی او می کنید!

حرف «مِنْ» در «مِمَّا تَصِفُونَ» سببیه است، و «مَا» موصوله است.

- سپس بر مشرکانی که در الوهیت الله، شریکان قرار می دادند، رد می کند: ﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ «و از آن او است هر که در آسمان ها و زمین است»، لذا همه مملوک و مخلوق و بندهٔ او هستند و آنها با الله تعالی هیچ گونه رابطهٔ شرکت یا زوجیت و ولادت هرگز ندارند، پس چگونه برای او شریک و یا زن و فرزند، قرار می دهید ؟!

- و بر مشرکان که فرشتگان را بنات الله می گفتند، رد نموده عبادت و عاجزی آنها را در برابر خود بیان می کند: ﴿وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ۝١٩﴾ «و کسانی که نزد او هستند، از عبادت او سرکشی نمی کنند و نه مانده می شوند».

در سورهٔ تحریم آیهٔ (۶) فرمان برداری فرشتگان را بیان نموده است: ﴿لَّا يَعْصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ «الله را در هیچ دستوری، نافرمانی نمی کنند و به آنچه دستور داده شوند، انجام می دهند».

و در سورهٔ نسا آیهٔ (۱۷۲) می گوید: ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾ «هرگز مسیح اباء نمی ورزد ازینکه بندهٔ الله باشد و نه فرشتگان مقرب اباء می ورزند».

- بعد از بیان کیفیت عبادت ایشان، کمیت عبادت آنها را بیان می کند: ﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ۝٢٠﴾ «شب و روز، او را تسبیح می گویند، و (هیچ گاه) سست و خسته نمی شوند».

- مشرکین را به سبب شرکشان محکوم نموده ناتوانی معبودان شان را بیان می کند: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُوٓا۟ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ۝٢١﴾ «آیا از (موجودات) زمین معبودانی برگزیده اند

که (آنان مردگان را) زنده می گردانند؟!»، نه خیر بلکه آن معبودان از حشر و نشر مردگان بسیار عاجز و ناتوان هستند و موجود ناتوان وضعیف چگونه ممکن است که معبود شود ؟! و در سورۀ حج آیۀ (۷۳) و سورۀ فرقان آیۀ (۳) نیز مشرکان را در برابر شرک شان محکوم نموده عجز و ناتوانی معبودان شان را بیان کرده است.

- در آیات گذشته عقیده وعمل مشرکان را محکوم نمود، اکنون برای اثبات مسئلۀ توحید، و نفی شرک، برهان و دلیل ذکر می کند: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ «اگر در آسمان و زمین جز الله معبودانی می بود، یقینا آسمان ها و زمین هردو تباه می شدند».

متکلمین شیوۀ استدلالی را که درین آیه شده است، دلیل تمانع می نامند و ازین آیه برای اثبات توحید ربوبیت استدلال کرده اند.

حق این است که برهان تمانع به ذات خود، برهان صحیح و حجت قطعی است، اما حمل این آیه بر برهان تمانع برای اثبات توحید ربوبیت بنا بر دو دلیل صحیح نیست:

۱- ایراد این آیه برای اثبات توحید الوهیت و نفی تعدد معبودان باطل و رد بر عقیدۀ مشرکین است که آنها جز الله، چیزهای دیگر را معبود قرار می دادند، نه اینکه این آیه برای اثبات توحید ربوبیت باشد، چنانکه متکلمین گمان کرده اند، زیرا مشرکین نیز به توحید ربوبیت قائل بودند و آیات متعدد قرآن شاهد این مدعی است، مثلا: در سورۀ مؤمنون آیۀ (۸۵-۸۷) و در سورۀ عنکبوت آیۀ (۶۱-۶۲) و در سورۀ لقمان آیۀ (۲۵) و در سورۀ زمر آیۀ (۳۸) و در سورۀ زخرف آیۀ (۹ ، ۸۷) ازهمین عقیده حکایت می کند.

پس مطابق این آیات حمل آیۀ مذکور بر برهان تمانع برای اثبات توحید ربوبیت هیچ معنی ندارد.

۲- متکلمین گمان کرده اند که مقصود از «لَفَسَدَتَا» عدم وجود آسمان و زمین، یا فساد نظام آسمان و زمین است که ناشی از تعدد ارباب می باشد، درحالیکه ازین آیه این برداشت، غلط است، زیرا اگر مقصود از «لَفَسَدَتَا» عدم وجود آسمان و زمین می بود، درین صورت، باید «لَمۡ يُوجَدَا» و یا «لَمۡ يُخۡلَقَا» گفته می شد.

و همچنین «لَفَسَدَتَا» را به فساد نظام آسمان و زمین، تفسیر نمودن نیز باطل است، زیرا اختلال نظام آسمان و زمین، نتیجۀ تعدد خالق است و مشرکین به تعدد خالق قائل نبودند، پس چگونه این آیه را، برهان تمانع برای اثبات توحید ربوبیت و فساد را فساد ناشی از تعدد ارباب قرار داده می شود ؟

لذا صحیح اینست که این آیه، برهان تمانع برای اثبات توحید الوهیت است، و مقصود از «لَفَسَدَتَا»، فساد ناشی از عبادت غیر الله و فساد نظام صلاح خلق است، چنانکه درسورۀ مریم می گوید: ﴿ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا ۝٩٠ أَن دَعَوْا۟ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ۝٩١ ﴾ «نزدیک است که آسمان ها ازین سخن متلاشی شوند و زمین بشگافد و کوه ها به شدت ازهم فرو ریزند، بخاطر اینکه برای الله مهربان، فرزند ادعا نمودند».

امام ابن تیمیه – رحمه الله – گفته است: کسانی که این آیه را برهان تمانع برای اثبات توحید ربوبیت قرار می دهند، از مضمون آیه غفلت ورزیده اند، زیرا الله سبحانه ﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ ﴾ گفته و «أرباب» نگفته است و نیز فسادی که در آیه ذکر شده است، بعد از وجود آسمان و زمین است، به این معنی که اگر درین هردو، خدایان متعدد باشد، فاسد می شوند و نگفته است که موجود نمی شوند.

پس مطلب آیه چنین می شود که معبود حقیقی جهان، تنها یک است، اگر درین جهان معبودهای متعدد باشند، مصالح ساکنان آسمان و زمین فاسد می شوند، زیرا قیام آسمان و زمین به عدل است که در رأس آن توحید قرار دارد و شرک ظلم است و ظلم سبب فساد صلاح ساکنان آسمان و زمین می گردد.

چون ثابت شد که در آسمان و زمین تنها یک اله است، اکنون به طور نتیجه می فرماید: ﴿ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝٢٢ ﴾ «پس الله مالک عرش پاک است از آنچه (که مشرکان) می گویند»، و برای او شریک و فرزند ثابت می کنند.

نظیر این آیه در سورۀ مؤمنون آیۀ (۹۱) ذکر شده است: ﴿ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ «الله نه فرزندی گرفته است و نه با او معبودی و انبازی است (اگر چنین می بود) درین وقت البته هر الهی به ادارۀ امور آفریدگان خاص خود می پرداخت و البته برخی بر برخی دیگر تفوق و برتری می جست (درین وقت جهان هستی تباه می شد)، پاک است الله از آنچه که (مشرکان) می گویند». الله تعالی درین آیه سه نوع شرک را نفی کرده است: شریک ادنی؛ مانند فرزند که ﴿ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ ﴾ آن را نفی کرده است، دوم: شریک مساوی که جملۀ ﴿ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ ﴾ آن را نفی کرده است، سوم: شریک غالب و برتر که جملۀ ﴿ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴾ آن را نفی کرده است.

- بعد ازآن ذات پاک خود را به کمال قدرت، و کمال حاکمیت وصف می کند: ﴿لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ۝٢٣﴾ «(او قادر مطلق است، لذا از) او پرسیده نمی شود در بارۀ آنچه می کند و ایشان پرسیده می شوند»، چرا که او خالق همه کائنات است، کسی حق باز پرس او را ندارد، اما دیگران در برابر اعمال شان مورد بازپرس قرار می گیرند .

ضمیر «هُم» در ﴿وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ﴾ به سوی بندگان راجع است، یعنی بندگانش در برابر اعمال شان پرسیده می شوند، چرا که آنها مملوک و مخلوق او هستند، هر چیزی را که خواسته باشد، کسی نمی تواند مانع او شود، چنانکه در اعراف آیۀ (۶) و سورۀ حجر آیۀ (۹۲) درسورۀ بیان همین موضوع است .

البته قابل تذکر است که سؤال اقسام زیادی دارد: سوال اعتراض، سوال طلب چنانکه در سورۀ الرحمن آیۀ (۲۹) مذکور است و سوال کشفی، البته مقصود از ﴿لَا يُسْـَٔلُ﴾ سوال طلب و کشف نیست، زیرا این دو نوع سؤال از الله تعالی جائز است، بلکه نفی سؤال اعتراضی مقصود است، به این معنی که کسی حق ندارد که الله تعالی را در برابر کارهایش مورد مؤاخذه و اعتراض قرار دهد، چرا که او حکیم مطلق است، کاری نمی کند که بر وی اعتراضی وارد شود.

موضوع دوم: تقبیح مشرکان و مطالبۀ دلیل از ایشان

- ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً﴾ «آیا آنان جز الله معبودانی برگزیده اند؟!»، استفهام درینجا برای انکار است و هدف ازآن تقبیح مشرکان و بطلان الوهیت معبودهای آنان است؛ چرا که معبودان آنها از خصوصیات الوهیت عاری هستند و برای بطلان الوهیت آنان دلیل روشن و قطعی نیز بیان شد، و همه کتابهای آسمانی بر اثبات توحید و بطلان شرک، نیز گواه هست، با این همه، این مشرکان بازهم غیر الله را معبود قرار می دهند !

- بعد ازآن از مشرکان مطالبه می کند که برای اثبات شرک شان دلیلی بیاورند : ﴿قُلْ هَاتُواْ بُرْهَٰنَكُمْ﴾ «بگو: (برای اثبات آنچه می گوئید) دلیل خود را بیاورید» که صحت شرک را به اثبات برساند؛ این مطالبه اشاره به آنست که اگر از دلیل بودن نظام هستی صرف نظر کنیم، باز هم شما برای اثبات شرک تان، هیچ برهان و دلیلی ندارید و شخص عاقل، هیچ مطلبی را بدون برهان و دلیل نمی پذیرد.

و دلیلی که دعوی را به اثبات می رساند بر سه نوع است: عقلی، نقلی، و وحیی .

شکی نیست که دلیل عقلی شرک را باطل می کند و دلیل عقلی را درین باره، دلیل وحیی تائید می کند، باقی می ماند دلیل نقلی، پس لازم است که شما ای مشرکان برای اثبات ادعایتان، دلیل نقلی ارائه نمائید.

و دلیل نقلی بر دو نوع است:

اول: دلیل نقلی خاص که مذهب شرکی مشرکان را رد می کند، چنانکه پیشتر از فرشگان ذکر شد. دوم: دلیل نقلی عام، این دلیل نیز مذهب شرکی را باطل می کند، زیرا پیروان کتاب های آسمانی همه موحد بودند و کتاب های آسمانی مطلقا برای اثبات توحید و نفی شرک نازل شده است، الله تعالی می فرماید: ﴿هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي﴾ «این (قرآن رهنمای من و) رهنمای کسانی است که با من هستند، (و این تورات و انجیل) رهنمای کسانی است که پیش از من بودند».

در «هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ» چند توجیه است:

اول: اینکه «هَٰذَا» اشاره به سوی قرآن است، و «ذِكْرُ» به معنی خبر است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «این قرآن خبر امت من، و خبر امتان پیش از من است»، درین کتاب جواز شرک و عبادت غیر الله، نه از امت من و نه از هیچ امتی گذشته نقل شده است، در ین صورت، این کتاب به اعتبار اینکه به پیغمبر ﷺ وحی شده است، برای اثبات توحید و نفی شرک، دلیل وحیی است، و به اعتبار محتوا، دلیل نقلی خاص است، بنا برین توجیه، این آیه بیانگر عظمت قرآن می باشد، و قرآن از هر لحاظ برای اثبات توحید و نفی شرک برهان قطعی است .

دوم: اینکه مقصود از «ذِكْرُ مَن مَّعِيَ» قرآن است، و مقصود از «وَذِكْرُ مَن قَبْلِي» کتابهای آسمانی پیشین است، درین صورت معنی آیه همانست که در ترجمه ذکر شد، یعنی این کتاب های آسمانی که شامل قرآن و جمیع کتب منزله است، همه برای اثبات توحید و نفی شرک نازل شده اند، پس قرآن و کافۀ کتابهای آسمانی، در اثبات توحید و نفی شرک متفق اند و در هیچ کدام آن، دلیلی برای جواز شرک وجود ندارد .

درین صورت این آیه، دلیل نقلی از عموم کتابهای آسمانی می باشد .

سوم: اینکه «هَٰذَا» اشاره به سوی توحید است، یعنی «توحید وِرد زبان همراهان من، و وِرد زبان عموم پیغمبران و مؤمنان گذشته است» که همه موحد بودند و شرک را رد می

کردند، و جواز شرک از هیچ پیغمبری، اصلا منقول نیست، بلکه مسلک شرکی، هم از لحاظ عقل و هم از لحاظ نقل، مردود و باطل است.

بنا برین توجیه، این آیه دلیل نقلی برای اثبات توحید و نفی شرک از عموم پیغمبران و مؤمنان جهان می باشد.

- پس سوال وارد می شود که این مشرکان چگونه پیروی حق را ترک نموده دنبال باطل رفتند؟ به این پرسش چنین پاسخ می گوید: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ﴾ «بلکه بیشتر آنها حق را نمی دانند»، و منشأ تمام بدبختی های آنان جهالت آنها است و به همین اساس ﴿فَهُم مُّعْرِضُونَ﴾ «ایشان از حق روی گردان اند» و به توحید و پیغمبر ایمان نمی آورند و از تدبر در آیات وحیی و کَونی اعراض می کنند.

دلیل نقلی اجماعی برای اثبات توحید از عموم انبیاء

- ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾﴾ «و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم، مگر اینکه به سویش وحی کرده ایم که جز من هیچ معبودی نیست، پس مرا عبادت کنید»، همچنین در سورهٔ نحل آیهٔ (۳۶) می گوید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ «و حقا که ما در هر امتی پیغمبری فرستادیم (و دعوت ایشان این بود) که الله را عبادت کنید و از اطاعت طاغوت اجتناب کنید»، در سورهٔ زخرف آیهٔ (۴۵) می گوید: ﴿وَسْـَٔلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلْنَا مِن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ﴾ «از (امتهای) پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده بودیم، بپرس آیا جز الله مهربان معبودانی قرار داده بودیم که پرستیده می شدند؟!».

همچنان در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۳۲) و در سورهٔ مؤمنون آیهٔ (۳۲) و درسورهٔ شوری آیهٔ (۱۳) دلیل بر آنست که عموم پیغمبران و مؤمنان در اثبات توحید و نفی شرک اجماع نموده اند.

بیان عقیدهٔ برخی از مشرکان در بارهٔ نسبت فرزند برای الله و ردّ آن

گروهی از مشرکان، فرشتگان را «بنات الله» قرار می دادند، الله تعالی درینجا این عقیدهٔ زشت آنان را نخست ذکر می کند و سپس بر همه کسانی که به سوی الله نسبت فرزند می کنند، رد می کند: ﴿وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا﴾ «و مشرکان گفتند: الله مهربان فرزندی برگزیده است».

کلمهٔ «وَلَد» اسم جمع است و مفردش نیز «وَلَد» است، و جمع آن «أولاد» و این کلمه دختر و پسر هر دو را در بر می گیرد.

این عقیدهٔ برخی از قبائل عرب بود که فرشتگان را «بنات الله» می گفتند، به همین ترتیب نصاری، عیسی علیه السلام را و یهود، عزیر را «ابن الله» می گفتند.

و چون فرزند گرفتن منافی غِنَی و بی نیازی است، لذا این عقیدهٔ غلط را باطل اعلان می کند: ﴿سُبۡحَٰنَهُۥ﴾ «او پاک است» ازینکه کسی را فرزند خود قرار دهد، زیرا فرزند شبیه والد است، اگر او فرزند داشته باشد، شبیه پیدا می کند، در حالیکه او از شبیه و مَثیل پاک است؛ و فرشتگان را که این مشرکان «بنات الله» می نامند، آنها «دختران الله» نیستند، بلکه آنها دارای چنین صفات عالی هستند:

وصف اول: ﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ﴾ «بلکه آنها بنده گان گرامی الله هستند»، نزد الله از مکانت خاصی برخوردار هستند.

وصف دوم: ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ﴾ «در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند»، و در حد اعلای اطاعت و فرمان برداری قرار دارند.

وصف سوم: ﴿وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ﴾ «و ایشان تنها به فرمان او کار می کنند».

و در سورهٔ تحریم آیهٔ (۶) می گوید: ﴿لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾ «از فرمان الله هرگز سرکشی نمی کنند و آنچه را دستور داده می شوند، انجام می دهند».

- ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ «می داند آنچه را پیش انجام داده اند و آنچه را بعدا انجام می دهند»، یعنی از گذشته و حال و آیندهٔ شان کاملا باخبر است.

وصف چهارم: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ «و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که الله ازو خوشنود باشد».

وصف پنجم: ﴿وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ۝٢٨﴾ «و ایشان از ترس الله در هراس اند».

- بعد ازبیان اوصاف و کرامت و کمال انقیاد و عبودیت فرشتگان، حالا روشن می سازد که آنها از الوهیت نه سهمی دارند و نه چنین ادعا کرده اند: ﴿وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَ﴾ «و هرکس از ایشان بگوید: جز الله، من معبود هستم، پس او را به آتش دوزخ مجازات خواهیم کرد»، البته معنی آیه اینست که چنین چیزی از ایشان سر نمی زند و نه اصلا از ایشان چنین ادعای صادر می شود، ولی اگر فرضا چنین ادعای از ایشان واقع شود،

جزای کسی که ادعای الوهیت کند همانست که در آیه ذکر شد، البته این شرط لازم الوقوع نیست، زیرا در شأن پیغمبران نیز استعمال شده است، چنانکه در سورهٔ زمر آیهٔ (۶۵) می گوید: ﴿ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ «و یقینا به سوی تو و به سوی پیغمبرانی که پیش از تو بودند، وحی شده است اگر (فرضا) مرتکب شرک شوی، البته عملت برباد می شود و از زیان گاران می گردی»، در حالیکه پیغمبران از شرک و دیگر گناهان معصوم اند .

- سپس می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «ستمگاران را همین گونه سزا می دهیم»، یعنی آنانی را که با الله شریک قرار می دهند، یا نسبت زن و فرزند را به سوی الله می کنند، به چنین کیفر مواجه می سازیم .

موضوع سوم: دلائل آفاقی برای اثبات وحدانیت الله تعالی

دلیل اول: ﴿ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ﴾ «آیا کافران ندانسته اند که آسمانها و زمین (در آغاز خلقت) به هم چسپیده بودند، پس ما آنها را از هم جدا ساختیم».

مفسرین در معنای «رَتْق و فَتْق» چند تفسیر نقل کرده اند:

اول: اینکه «رَتْق» به معنی عدم، و «فَتْق» به معنی وجود است، یعنی آسمان و زمین نبودند، پس ما آنها را به وجود آوردیم و آسمان ها را هفت طبقه ساخته آن را بدون ستون استوار ساختیم و در آن خورشید و ماه و شب و روز و ستارگان بی شماری را آفریده آنها را منظم ساختیم .

به همین ترتیب زمین را نظم و ترتیب خاصی بخشیدیم، کوه ها، شاهراه ها و اسباب گوناگون بقای انسان ها و حیوانات را درآن به وجود آوردیم، این نظام دقیق، حاکم بر آسمان ها و زمین یکی از عمده ترین دلیل وحدانیت خالق کائنات است .

بنا برین تفسیر، درین آیه، از حالت پیش از ایجاد به لفظ «رَتْق» و از ایجاد آنها به لفظ «فَتْق» تعبیر نموده است. (۱)

دوم: اینکه «رَتْق» به معنی متصل و به هم چسپیده و «فَتْق» به معنی از هم جدا کردن، یعنی آسمان و زمین، یک کتلهٔ متلاصق و متراکم و باهم چسپیده بودند، یکی را از دیگری

۱- تفسیر محاسن التأویل: ۱۲/۲۵۰ ملاحظه شود .

جدا ساختیم و آسمان را هفت طبقه و زمین را نیز هفت طبقه تقسیم نمودیم، و هوا را در میان این هردو فاصله آوردیم، پس بنا برین هردو تفسیر، مراد از رؤیت، رویت علمی بوده و { أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ } به معنی «آیا ندانستند ..» می باشد .

سوم: معنی ﴿ كَانَتَا رَتْقًا ﴾ اینست که هردو بسته بودند، که نه از آسمان باران می بارید و نه از زمین گیاه می روئید و معنی ﴿ فَفَتَقْنَٰهُمَا ﴾ اینست که «هردو را گشودیم» یعنی از آسمان باران را فرود آوردیم و از زمین گیاه رویانیدیم .[1]

طوری که در سورهٔ طارق می گوید: ﴿ وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ ﴿١٢﴾ ﴾ «سوگند به آسمان مشتمل بر باران و سوگند به زمین دارای گیاهان».

﴿ ٱلرَّجْعِ ﴾ به معنی برگشتن، و مقصود ازآن درین آیه، باران است، و ﴿ ٱلصَّدْعِ ﴾ به معنی پاره کردن، و مقصود ازآن درین آیه، نبات و گیاه است .

زیرا باران بخاراتی است که از زمین بالا شده به صورت ابر متراکم درامده و به صورت باران به زمین بر می گردد، به همین سبب آن را «رَجْع» نامید .

و همچنین نباتی که از زمین می روید، زمین را شق کرده می براید و درسورهٔ عبس آیهٔ (۲۴-۲۶) این را تائید می کند، به همین سبب از نبات به «صدع» تعبیر کرد.

پس درین صورت مراد از { أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ } رویت بَصَری می باشد که به معنی «آیا ندیدند ..» است؛ و این تفاسیر سه گانه همه صحیح اند .

دلیل دوم: بیان مصدر آفرینش زنده جانها: ﴿ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ﴾ «و هرچیز زنده را از آب آفریدیم»، همان آبی که از آسمان فرود آوردیم؛ آن را سبب رویانیدن گیاهان و درختان و وسیلهٔ زندگی، هر زنده جان قرار دادیم، پس حیوانات و نباتات، هردو درین آیه داخل اند .

اما در سورهٔ نور آیهٔ (۴۵) تنها حیوان را ذکر کرده است: ﴿ وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ ﴾ «و الله هر جنبنده را از آب آفرید»، این آیه با آیهٔ گذشته منافات ندارد، زیرا مراد از «ماء» درین آیه، نزد جمهور مفسرین، نطفه و نزد برخی دیگر آب معروف است.

البته فرشتگان و جنیات ازین آیه مستثنی اند، زیرا فرشتگان از نور و جنیات از نار آفریده شده اند.

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳/ ۲۳۸.

- سپس می گوید: ﴿أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾﴾ «آیا پس ایمان نمی آورند؟» و درین دلائل تدبر نمی کنند تا بدانند که الله شریک ندارد.

دلیل سوم: ایجاد کوه ها در زمین: ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ﴾ «و در زمین کوه های استواری را آفریدیم، تا آنها را نجنباند»، و وضع زندگی شان خراب نشود، علاوه برین، کوه ها فوائد دیگری هم دارند، مثلا مخزن آبها و معادن اند.

دلیل چهارم: ایجاد راه ها: ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾﴾ «و در زمین راه های کشاده آفریدیم تا راهیاب شوند»، و از یک منطقه به منطقهٔ دیگر به آسانی حرکت کنند و ازین طریق زندگی خویش را بهبود بخشند، الله تعالی چنانکه در سورهٔ نوح می فرماید: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾ لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾﴾ «و الله برای شما زمین را هموار ساخته است، تا به راه های کشادهٔ آن بروید»، و اشیای مورد نیاز خود را از یک منطقه به منطقهٔ دیگر انتقال دهید.

دلیل پنجم: از آنجا که آرامش زمین به تنهایی اش برای آسودگی بشر کافی نست، تا هنگامی که ساکنان زمین از جانب فوق در امن نباشند، لذا درین باره می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾﴾ «و ما آسمان را سقف محفوظی ساختیم، ولی این کافران از (تفکر در) نشانه های ما روی گردانند»، و درآن هیچ تأمل و تفکر نمی کنند و این اعراض حالت مستمر آنان است، الله تعالی در سورهٔ یوسف آیهٔ (۱۰۵) می فرماید: ﴿وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ «و چه بسا نشانه ها (ی وحدانیت) است در آسمان ها و زمین که بر آنها می گذرند و ایشان از (تدبر در) آنها روی گردان اند». و در سورهٔ قمر آیهٔ (۲) می فرماید: ﴿وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا﴾ «و اگر نشانه ای را ببینند، روی می گردانند». و در سورهٔ یونس می گوید: ﴿وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾﴾ «و نشانه ها و ترسانندگان فائده نمی رسانند گروهی را که ایمان نمی آورند».

دلیل ششم: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾﴾ «و او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، هر کدام در مداری حرکت می کنند»، اینها همه دلیل وحدانیت آن ذات واحد لاشریک است و در وجود این دلایل بازهم به عبادت غیر الله پرداختن، نشان بی خردی و حماقت بی انتهای انسان مشرک و کافر است.

موضوع چهارم: رد بر شبهۀ منکرین رسالت

مشرکان یکدیگر را توصیه می کردند که شما از دعوت این محمد (ﷺ) هیچ تشویشی نداشته باشید، بلکه مرگش را انتظار بکشید، و همینکه او وفات یافت، دعوتش خاموش می گردد و دینش از میان می رود و معبودان شما از بدگویی او نجات می یابند و به این گفتارها خاطر خویش را تسلی بخشیده شادمانی می کردند، چنانچه این آرزوی مشرکان را در سورۀ طور آیۀ (۳۰) حکایت نموده است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ﴾ «آیا می گویند: این شاعری است که ما حوادث زمان را به وی انتظار می کشیم؟».

- پس الله تعالی در رد گفتار های احمقانه و آرزوهای بیهودۀ آنان می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ﴾ «و ما پیش از تو برای هیچ انسانی حیات جاویدانی قرار نداده ایم». از زمان آدم ﵇ تا عصر تو تا هنوز کسی جاودان زنده نمانده است، بلکه مرگ هر انسان و هر مخلوق زنده جان حتمی است.

علماء ازین آیه استدلال نموده اند که خضر ﵇ چه پیغمبر باشد و چه ولی، در هردو صورت، تا هنوز زنده نمانده است، چرا که او بشر است و برای بشر در دنیا زندگی جاودانی نیست.

- ﴿أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ ۝٣٤﴾ «آیا اگر تو بمیری پس ایشان جاویدان می مانند؟!» بلکه آنها نیز خواهند مرد.

- باز همین مطلب را بیشتر مؤکد ساخته می فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ﴾ «هر شخص چشندۀ مرگ است»، نظیر این آیه در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۸۵) و سورۀ عنکبوت آیۀ (۵۷) و سورۀ زمر آیۀ (۳۰-۳۱) و سورۀ الرحمن آیۀ (۲۶-۲۷) مذکور است، به این آیات مراجعه شود.

- ﴿وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ «و ما شما را به سختی و آسودگی، کاملا می آزمائیم» تا روشن سازیم که آیا درحالت آسودگی و نعمت سپاس گزاری نموده و در حالت سختی و مصیبت، شکیبائی نشان می دهید یا خیر؟ تا بدین وسیله شاکر از غیر شاکر و صابر از غیر صابر جدا شود. «فِتْنَةً» مفعول مطلق و تأکید است برای «نبلوكم»

- در پایان می گوید: ﴿وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۝٣٥﴾ «و به سوی ما باز گردانده می شوید»، و در برابر اعمالتان مکافات و یا مجازات می شوید.

حاصل اینکه انسان در دنیا برای خلود آفریده نشده است، بلکه برای ابتلا آفریده شده است، اگر او ازین ابتلا سرخ روی و موفق بیرون شود، همانست که به بهشت می رود، و اگر در این ابتلا ناکام شود، همانست که به دوزخ می رود.

❁❁❁

فصل چهارم: (از آیهٔ ۳۶-۴۷)، درین آیات دو مطلب بیان شده است:

مطلب اول: (از آیهٔ ۳۶ - ۴۳)

ذکر استهزای کافران به پیغمبر ﷺ و وعید برای ایشان و تسلی برای پیغمبر ﷺ

﴿وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِى يَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ
وَهُم بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٣٦﴾ خُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ مِنْ عَجَلٍ سَأُوْرِيكُمْ ءَايَٰتِى فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ
﴿٣٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣٨﴾ لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ حِينَ لَا يَكُفُّونَ
عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾ بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾ وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم
مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحْمَٰنِ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم
مُّعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِّن دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِّنَّا
يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾﴾

ترجمه:

۳۶- و هنگامی که کافران تو را ببینند، جز استهزاء و تمسخر تو کاری ندارند (و می گویند) آیا این همان شخصی است که معبودان شما را به اهانت یاد می کند؟ در حالیکه ایشان به یاد رحمن (و یا به قرآن الله مهربان) کافرانند.

۳۷- انسان (چنان شتابگر است که گویا او) از شتاب آفریده شده است، به زودی نشانه های خویش (یعنی عذاب) را به شما وانمود خواهم ساخت، پس در طلب آن از من، مشتابید.

۳۸- و می گویند: این وعده (رستاخیز) چه وقت فرا خواهد رسید، اگر راستگو هستید؟

۳۹- اگر کافران حال خویش را می دانستند هنگامی که آتش را از روی ها و از پشت های شان نمی توانند دور سازند و نه ایشان یاری داده می شوند (چنین سخنانی را نمی گفتند).

۴۰- بلکه قیامت به ایشان ناگهان می آید، پس آنها را حیران می کند و نمی توانند آن را دور سازند و نه مهلت داده می شوند.

۴۱- و حقا که پیش از تو پیغمبران زیادی مورد استهزاء قرار گرفتند، پس فرا گرفت کسانی را که به پیغمبران استهزاء کردند، جزای آنچه که به آن استهزاء می کردند.

۴۲- بگو: چه کسی می تواند شما را در شب و روز از عذاب رحمن حفاظت کند؟ بلکه ایشان از یاد پروردگار شان روی گردان اند.

۴۳- یا اینکه آنان جز ما معبودانی دارند که آنها را (از عقوبت ما) باز می دارند ؟ بلکه نمی توانند خود را یاری دهند و نه ایشان از (عذاب) ما پناه داده می شوند.

تفسیر:

درین آیات از دو موضوع بحث می شود:

۱- استهزای مشرکان به پیغمبر ﷺ و تهدید آنان در برابر این عمل قبیح.

۲- تسلی برای پیغمبر ﷺ توأم با تهدید برای استهزاء کنندگان.

موضوع اول: استهزای مشرکان به پیغمبر و تهدید آنان در برابر این عمل قبیح

- ﴿وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي يَذۡكُرُ ءَالِهَتَكُمۡ﴾ «و هنگامی که کافران تو را ببینند، جز استهزاء و تمسخر تو کاری ندارند (و می گویند) آیا این همان شخصی است که معبودان شما را به اهانت یاد می کند؟».

مقصود مشرکان از استفهام در {أَهَٰذَا ٱلَّذِي} تعجب به قصد تحقیر و استهزاء است، و معنی «يَذۡكُرُ ءَالِهَتَكُمۡ» بیان بدی و مذمت معبودان آنها است .

- جای تعجب است که این مشرکان به سبب مذمت معبودان باطل به خشم می آیند، ولی کفر خود را به الله تعالی و به قرآن او نادیده می گیرند، لذا می فرماید: ﴿وَهُم بِذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ٣٦﴾ «در حالیکه ایشان به یاد رحمن کافرانند»، و یا اینکه مراد از

﴿بِذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ قرآن کریم است، یعنی آنها به قرآنی که الله مهربان نازل فرموده است، کافرانند، ولی آنان کفر خود را نادیده می گیرند، اما تحمل آن را ندارند که کسی معبودان شان را ضعیف و ناتوان معرفی کند، لذا دست به تحقیر و استهزاء می زنند.

در سورهٔ فرقان استهزای مشرکان به پیغمبر ﷺ را چنین بیان نموده است: ﴿وَإِذَا رَأَوۡكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا ۝٤١ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا لَوۡلَآ أَن صَبَرۡنَا عَلَيۡهَا﴾ «و هنگامی که تو را ببینند، جز استهزاء به تو، کاری ندارند (و می گویند) آیا این همان شخصی است که الله او را به حیث پیغمبر، فرستاده است؟! نزدیک بود که ما را از عبادت معبودان مان گمراه می ساخت اگر ما بر آن، شکیبائی نمی کردیم».

- در آیهٔ گذشته استهزای مشرکان به پیغمبر ﷺ را ذکر نمود و این استهزا خشم مسلمانان را بر مشرکان می افزود، و هرچه زود تر آرزوی نزول عذاب بر مشرکان را می کردند، و به همین ترتیب مشرکان که از نزول عذاب بیم داده می شدند، نزول هرچه زود تر آن را از پیغمبر ﷺ مطالبه می کردند.

پس الله سبحانه نخست به طبیعت شتابزدهٔ انسان اشاره نموده می فرماید: ﴿خُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ مِنۡ عَجَلٖ﴾ «انسان (چنان شتابگر است که گویا او) از شتاب آفریده شده است» و عجله یک جزء ساختار او گردیده است، هم در مطالبهٔ خیر و نعمت عَجُول است و هم در درخواست شر و عذاب، عجول است، اگر مؤمن باشد، می خواهد کافران به صورت فوری تحت عقوبت قرار داده شوند و اگر کافر باشد، در طلب عقوبت عجله می کند، در حالیکه عجله یک امر مذموم و نا مطلوب است، زیرا الله سبحانه به اساس حکمت خود ظالم را با وجود ظلمش مهلت می دهد، هرگاه او را گرفت کند دیگر نجات او ممکن نیست، نظیر این آیه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۷) مذکور است.

- سپس می فرماید: ﴿سَأُوْرِيكُمۡ ءَايَٰتِي فَلَا تَسۡتَعۡجِلُونِ ۝٣٧﴾ «به زودی نشانه های خویش را به شما وانمود خواهم ساخت، پس در طلب آن از من، مشتابید»، اگر مخاطب درین آیه مومنان باشند، پس مقصود از «آیات» علائم نصر و پیروزی است، و مطلب آیه اینست که آیات خود را که عبارت از نصرت و پیروزی مسلمانان و شکست کافران است، به زودی برایتان نشان خواهم داد، و مومنان آن را خواهند دید (چنانکه در غزوهٔ بدر مومنان نصرت الهی، و شکست و کشتار کافران را به چشم خود مشاهده کردند) لذا در طلب هلاکت کافران

شتاب مکنید، زیرا الله تعالی هر کار را طبق حکمت خود انجام می دهد که انسانها ازآن بی خبر اند.

و اگر مخاطب درین آیه مشرکان باشند، مقصود از «آیات»، آیات قهر و عذاب است، و مقصود آیه اینست که ای مشرکان در طلب نزول عذاب شتاب مکنید، زیرا الله تعالی شما را بنا بر حکمتی که خودش بهتر می داند، مهلت داده است و عذابی را که مطالبه می کنید به زودی خواهید دید، چنانچه کافران قریش این عذاب را در غزوهٔ بدر مشاهده کردند.

«لَا تَسْتَعْجِلُونِ» - از من شتابان طلب مکنید - صیغهٔ نهی است، اصلش «تستعجلونی» است، همراه با نون وقایه و یای متکلم، البته یای متکلم به غرض تخفیف حذف شده است.

- چون درین آیه به نزول وعدهٔ الهی به عذاب مشرکان و نصرت مومنان اشاره شد، مشرکان به طور استهزاء پرسیدند: ﴿ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣٨﴾ ﴾ «و می گویند: این وعده (عذاب و هلاکت) چه وقت فرا خواهد رسید، اگر راستگو هستید؟»

مقصود از ﴿ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ ﴾ وعده های قرآن به نصرت مؤمنان و هلاکت و عذاب کافران است، یعنی چه وقت ما عذاب خواهیم شد و مومنان برما پیروز خواهند شد؟ مقصود شان ازین سؤال، انکار و استهزاء به وعده های نصرتی است که الله تعالی به مومنان می داد، زیرا آنان اصلا تصور نمی کردند که روزی فرا برسد که این مستضعفان برآنها غالب و پیروز شوند و کسانی را که آنان به دیدهٔ حقارت می نگریستند، سرداران و بزرگان قریش را به قتل برسانند، به همین ترتیب آن مشرکان از قیامت انکار می ورزیدند و می گفتند فرضا قیامتی برپا هم شود، برتری از آن ما خواهد بود.

- الله سبحانه به این پرسش استهزاء آمیز، پاسخ می دهد: ﴿ لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «اگر کافران حال خویش را می دانستند هنگامی که آتش را از روی ها و از پشت های شان نمی توانند دور سازند و نه ایشان یاری داده می شوند» چنین سخنانی را نمی گفتند و نه به کفر خود باقی می ماندند، بلکه به سوی توبه مبادرت می ورزیدند و هم در طلب عذاب عجله نمی کردند.

- جواب «لَوْ» در ﴿ لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ﴾ مقدر است که تقدیرش چنن می شود: «لَوْيَعلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... لَمَا استَعجَلُوا بِالعَذَابِ، وَلَخَافُوهُ أَشَدَّ الخوفِ» یعنی اگر کافران حالت خود را در قیامت بدانند، در طلب عذاب شتاب نمی کردند و البته ازآن سخت می هراسیدند.

که عذاب از همه جهات آنها را احاطه می کند و توان حفاظت خود از عذاب را ندارند. ﴿لَا يَكُفُّونَ﴾ باز نمی دارند، ضمیر جمع به سوی کافران راجع است، مطلب آیه اینست
نظیر این آیه در سورۀ اعراف آیۀ (۴۱) و در سورۀ ابراهیم آیۀ (۵۰) و در سورۀ زمر آیۀ (۱۶) مذکور است به این آیات مراجعه شود.

- و ازین سؤال کافران که عذاب چه وقت خواهد آمد، پاسخ می دهد: ﴿بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۝٤٠﴾ «بلکه قیامت به ایشان ناگهان می آید، پس آنها را حیرت زده می کند و نمی توانند آن را دور سازند و نه مهلت داده می شوند»، «بَغْتَةً» ناگهان، «فَتَبْهَتُهُمْ» آنان را حیرت زده می کند، «يُنظَرُونَ» از «إِنظَار» به معنی مهلت دادن، «لَا يُنظَرُونَ» مهلت داده نمی شوند.

موضوع دوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ توأم با تهدید برای استهزاء کنندگان

پیغمبر ﷺ هنگامی که مشرکان را به سوی اسلام دعوت می داد، دعوتش را رد می کردند و هنگامی که از نزد آنان می گذشت، به پیغمبر ﷺ تمسخر و استهزاء و تحقیر می کردند، پس الله تعالی برای پیغمبرش تسلی داد که استهزا کردن، شیوۀ همه مشرکان و کافران است: ﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝٤١﴾ «و حقا که پیش از تو پیغمبران زیادی مورد استهزاء قرار گرفتند، پس فرا گرفت کسانی را که به پیغمبران استهزاء کردند، جزای آنچه که به آن استهزاء می کردند»، لذا اگر این مشرکان تو را شاعر، یا ساحر یا مجنون می گویند، یا موضوعات دعوت تو را تمسخر می کنند، مسئلۀ تازه ای نیست، بلکه شیوۀ کافران با پیغمبران گذشته هم، همین گونه بود، در نتیجه به عذاب سختی مواجه گردیدند، پس کفار معاصر هم باید چنین سرنوشتی را انتظار داشته باشند.

- بعد ازآنکه پیغمبر ﷺ را در برابر استهزای مشرکان تسلی داد و برای مشرکان وعید ذکر کرد، اکنون درین آیه، به پیغمبر ﷺ دستور می دهد که برای مشرکان واضح سازد که کسی آنها را از عذاب الهی نمی تواند حفاظت کند: ﴿قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ﴾ «بگو: چه کسی می تواند شما را در شب و روز از (عذاب) رحمن حفاظت کند؟»، استفهام در ﴿مَن يَكْلَؤُكُم﴾ انکاری است، و «مَن يَكْلَؤُ» چه کسی حفاظت می کند؟ یعنی کسی نمی

تواند از عذاب و گرفت الهی حفاظت کند، و در {مِنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ} کلام به حذف مضاف است، تقدیرش «مِن عَذَابِ الرَّحمنِ» می شود .

- سپس می فرماید: ﴿بَلۡ هُمۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِم مُّعۡرِضُونَ ۝٤٢﴾ «بلکه ایشان از یاد پروردگار شان روی گردان اند»، و به اساس همین اعراض شان نه او را ذکر می کنند و نه به کتاب او که قرآن است ایمان می آورند .

- باز کافران را در برابر اعراض شان از یاد الله و به سبب اعتماد شان به معبودان ضعیف و ناتوان، توبیخ و نکوهش نموده می فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَا﴾ «یا اینکه آنان جز ما معبودانی دارند که آنها را (از عقوبت ما) باز می دارند؟»، هر چند آنها مخلوقاتی را معبود و اله خود، قرار داده اند، ولی آن معبودان در انتهای عجز و ناتوانی قرار دارند که ﴿لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ ۝٤٣﴾ «نمی توانند خود را یاری دهند و نه ایشان از (عذاب) ما پناه داده می شوند»، یعنی نه بت های شان که آنها را معبود قرار داده اند، می توانند آنها را نجات دهند و نه الله تعالی آنها را یاری نموده از عذاب نجات شان می دهد، چرا که آنها مشرک هستند و مشرک را از سوی الله تعالی پناه و امان نیست .

❁❁❁

مطلب دوم: (از آیهٔ ۴۴-۴۷) بیان کیفر رنجبار مشرکان

﴿بَلۡ مَتَّعۡنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۗ أَفَلَا يَرَوۡنَ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَآۚ أَفَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ۝٤٤ قُلۡ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلۡوَحۡيِۚ وَلَا يَسۡمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ۝٤٥ وَلَئِن مَّسَّتۡهُمۡ نَفۡحَةٞ مِّنۡ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ۝٤٦ وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ۝٤٧﴾

ترجمه:

۴۴- بلکه ما اینها و پدران شان را (از انواع نعم تها) بهره مند ساختیم تا آنکه عمرهای شان طولانی شد (و بدین سبب مغرور شدند) پس آیا نمی بینند که به سرزمین (کافران)

متوجه می شویم و از اطراف و نواحی آن می کاهیم، پس (با این حال آیا ما غالب هستیم) یا ایشان غالب اند ؟

۴۵- بگو: شکی نیست که من شما را به وحی بیم می دهم (نه از پیش خود، ولی) اشخاص کر هنگامی که بیم داده می شوند، صدا را نمی شنوند.

۴۶- و اگر به ایشان اندکی از عقوبت پروردگارت برسد، البته می گویند: ای وای بر ما ! یقینا ما ستمگار بودیم .

۴۷- و ما ترازوهای عدل را روز قیامت، در میان می نهیم (و اعمال نیک و بد بندگان را وزن می کنیم) و برهیچ کسی کمترین ستمی کرده نمی شود، و اگر عمل به اندازۀ یک دانۀ سپند باشد، آن را حاضر خواهیم کرد و همین بس است که ما خود حسابگر (اعمال بندگان) باشیم.

تفسیر:

درین آیات از دو مسئله بحث می شود:

۱- علت غرور مشرکان،

۲- بیان داوری عادلانۀ الهی در میان بندگان.

مسئلۀ اول: علت غرور مشرکان

الله تعالی درینجا سبب غرور و اعراض از حق و انگیزۀ گوش نگرفتن مشرکان به بیانات قرآن و ارشادات پیغمبرﷺ را بیان می کند: ﴿ بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ ﴾ «بلکه ما اینها و پدران شان را (از انواع نعمت ها) بهره مند ساختیم تا آنکه عمر های شان طولانی شد (و بدین سبب مغرور شدند)»، الله تعالی مشرکان قریش را بر سایر عرب های جزیرة العرب از چندین جهت برتری داده اسباب بهره مندی شان را فراهم نموده بود:

یکی: اینکه هر چند پادشاهان نبودند، ولی درمیان عربها از نفوذ شبیه نفوذ پادشاهان برخوردار بودند .

دوم: اینکه آنان ساکنان بیت الحرام بودند و از امنیت کامل بهره مند بودند .

سوم: اینکه تجارت های شان در شمال و جنوب جزیره همیشه در رفت و آمد بود، و کسی هم به ایشان تعرض نمی کرد .

چهارم: اینکه سربراهان مناسک حج بودند، نگهبانی بیت الله و خدمت حجاج و مفتاح کعبه در اختیار شان قرار داشت.

پنجم: اینکه از لحاظ اقتصادی و عددی در وضعیت خوبی قرار داشتند.

ولی متاع و نفوذ دنیوی هنگامی که ایمان را با خود همراه نداشته باشد، انسان را به غرورمی کشاند، و گمان می برد که وضعیت خوب و مال و جاهش هیچ گاه از نزدش زائل نمی شود، چنانکه مشرکان همین طور بودند و لی این پندار و تصور کاملا غلط است.

- لذا الله تعالی آن مشرکان را متوجه ساخته می فرماید: ﴿أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآ﴾ «آیا نمی بینند که به سرزمین (کافران) متوجه می شویم و از اطراف و نواحی آن می کاهیم»، مقصود از «الْأَرْضَ» ارض عرب است، و حرف «ال» در «الْأَرْضَ» برای عهد است.

برخی از مفسرین گفته اند: این سوره هرچند مکی است، ولی نزول این آیه در مدینه شده است و مقصود از نقص اطراف زمین، کم شدن نفوذ مشرکین و گسترش نفوذ مسلمانان است، درین صورت رؤیت در «أَفَلَا يَرَوْنَ» بصری می باشد، یعنی «آیا نمی بینند» که هر روز قسمت های از جزیره به تصرف مسلمانان می دراید، و نفوذ مشرکان کم می شود.

البته برخی دیگر از مفسرین به این نظر اند که این آیه نیز مکی است، و مقصود از کاسته شدن و نقص و اطراف زمین، کم شدن مردم مشرک است که هر روز از شرک به اسلام می پیوستند، درین صورت رؤیت در «أَفَلَا يَرَوْنَ»رویت عِلمی است و به معنی «آیا نمی دانند» است، پس اگر مشرکان این حالت را تحت مطالعه قرار می دادند، هیچ گاه مغرور نمی شدند.

- باز آنها را در برابر غفلت شان از حق، توبیخ نموده می گوید: ﴿أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾﴾ «پس آیا (با این حال ما غالب هستیم یا) ایشان غالب اند؟» بلکه ما غالبیم و آنها مغلوب، عاجز و ذلیل اند، و سورۀ رعد آیۀ (۳۱) و سورۀ غافر آیۀ (۲۱، ۸۲) و سورۀ احقاف آیۀ (۲۷) و سورۀ محمد آیۀ (۱۰) معنای آیۀ مورد بحث را روشن می سازد.

- سپس پیغمبر خود را دستور می دهد: ﴿قُلْ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ﴾ «بگو: شکی نیست که من شما را به وحی بیم می دهم»، این انذار های گوناگونی که برای شما بیان می کنم از طرف خود من نیست، بلکه از جانب الله به من وحی شده است وظیفۀ من تنها انذار است، نه اجبار، اگر می پذیرید یا نمی پذیرید مربوط به خود شما است.

- باز از حال بیم داده شده گان خبر می دهد: ﴿وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾﴾ «و(لی) اشخاص کر هنگامی که بیم داده شوند صدا را نمی شنوند»، چون مدارک علمی خویش را از دست داده اند، نه قلب دانا دارند، نه گوش شنوا و نه چشم بینا، به همین سبب انذار تو با وجود قوت تأثیرش، در آنها اثری نمی گذارد، همین مطلب را در سورهٔ نمل آیهٔ (۸۰) در سورهٔ روم آیهٔ (۵۲) نیز روشن ساخته است.

و در سورهٔ یس آیهٔ (۱۱) کسانی را که از انذار بهره می برند، معرفی می کند: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ﴾ «تنها تو کسی را بیم می دهی که از قرآن پیروی کند، و غائبانه از رحمن در هراس باشد»، و در سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۸) نیز بیان همین حقیقت است.

- این کافران اگرچه در دنیا به انذار از عذاب، گوش نداده آن را تصدیق نمی کنند، اما در آخرت کاملا حالت دیگری دارند: ﴿وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾﴾ «و اگر به ایشان اندکی از عقوبت پروردگارت برسد، البته می گویند: ای وای بر ما! یقینا ما ستمگار بودیم» و آنگاه به جرم خود اعتراف می کنند و ابراز ندامت می نمایند، اما این همه به ایشان سودی نمی بخشد.

«نَفْحَةٌ» وزش، بوی، و مراد از آن، مقدار کمی از عذاب است.

مسئلهٔ دوم: بیان داوری عادلانهٔ الهی در میان بندگان

بعد از آنکه اعتراف مشرکان را به ظلم خود بیان داشت، درینجا این امر را بیان می کند که الله تعالی در آن روز نیز کسی را بدون حساب و کتاب و اقامهٔ حجت، عذاب نمی کند و عدالت را با هر کسی و در هر حال رعایت می کند، الله تعالی می فرماید:

۱- ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾ «و ما ترازوهای عدل را روز قیامت، در میان می نهیم» و اعمال نیک و بد بندگان را وزن می کنیم.

«الْمَوَازِينَ» جمع میزان، به معنی ترازو، و مقصود از آن ترازوی اعمال بندگان است، و اینکه آیا «میزان» میزان حسی است و یا معنوی؟ نزد اهل سنت و الجماعت، میزان، حسی است، و دو پله دارد که در آن اعمال بندگان وزن می شود.

و اینکه اعمال چگونه وزن می شوند، در حالیکه چیزی وزن می شود کـه مـاده باشـد، و عمل یک امر معنوی است ؟ جواب ازین اشکال اینست که الله تعالی قادر است کـه اعمـال را به اجسام مبدل کند، و این کار بر الله تعالی مشکل نیست .

و برخی علماء گفته اند که صحائف اعمال وزن می شود، نه خود اعمال، و برخی گفته انـد: شخص عامل خودش وزن می شود، ولی راجح اینست که هم اعمـال وزن مــی شـود، و هـم صحائف اعمال و هم عامل خودش .

و آیا میزان یکی است، یا متعدد؟

امام ابن کثیر رحمه الله درین باره فرموده است: بیشتر علماء به این نظر اند که «میـزان» یکی است، و اما ورود آن به صیغهٔ جمع، به اعتبار اعمالی است که وزن می شوند .

در مورد میزان، در تفسیر سورهٔ اعراف، آیهٔ (۸) توضیحات بیشتری داده شده است .

۲- ﴿فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا﴾ « پس هیچ کسی کمترین ستمی کرده نمی شود»، و در سـورهٔ کهف آیهٔ (۴۹) می گوید: ﴿وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ٤٩﴾ «و پروردگارت هیچ کسی را سـتم نمـی کند»، و سورهٔ نسآء آیهٔ (۴۰) نیز بیان نفی ظلم بندگان از سوی تعالی است.

۳- ﴿وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَا﴾ «و اگر عمل (نیک یا بد) برابر یک دانهٔ سپند باشد، آن را حاضر می سازیم»، در سورهٔ لقمان از لقمان حکیم حکایت نمـوده کـه بـه پسرش چنین نصیحت کرد: ﴿يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ١٦﴾ «ای پسر عزیزم ! اگر عمل بد به اندازهٔ سنگینی یک دانهٔ سپند باشد و آن در داخل سنگی و یا در آسمان ها و یا اینکه در داخل زمـین باشـد، الله (در روز قیامت) آنرا حاضر می سازد، شکی نیست که الله باریک بین و آگاه است».

۴- سپس به وسعت علم خود اشاره مــی کنـد: ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ «و همـین بـس است که ما خود حسابگر باشیم»، حسابگری که هیچ چیزی از علم و حساب او بیرون نیست.

نظیر این دو آیه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۸-۹) و در سورهٔ مؤمنون آیهٔ (۱۰۱-۱۰۲) می باشد.

✿✿✿

بخش دوم: (از آیهٔ ۴۸-۱۱۲) این آیات در چهار فصل تفسیر می شود:

فصل اول: (از آیهٔ ۴۸-۹۱)، موضوع محوری درین آیات توحید است که موضـوع اساسـی دعوت عموم پیغمبران بوده است، و درین سوره اثبات توحید را از (۱۶) پیغمبر نقل می کند:

۱- قصهٔ موسی و هارون - علیهما السلام -

﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَـٰرُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَهَـٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَـٰهُ أَفَأَنتُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٥٠﴾ ﴾

ترجـمه:

۴۸- و حقا که ما به موسی و هارون فرقان (یعنی تـورات) دادیـم و روشـنی و پنـدی بـرای پرهیزگاران .

۴۹- (پرهیزگاران) کسانی اند که از پروردگار شان، در غیب و نهان می ترسـند و از قیامـت در هراس اند.

۵۰- و این قرآن پند دهندهٔ پر خیر و برکتی است که آن را (برایتان) نازل کـردیم، آیـا پـس شما منکر آن هستید؟

تفسـیر:

درین آیات از سه موضوع بحث می شود:

۱- بیان رسالت موسی و هارون علیهما السلام و اشاره به معجزات ایشان،

۲- بیان اوصاف متقین.

۳- اوصاف قرآن کریم .

موضوع اول: بیان رسالت موسی و هارون علیهما السلام و اشاره به معجزات ایشان

در آیهٔ (۷) هفتم همین سوره فرمـوده بـود: ﴿ وَمَآ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِمْ ﴾ «و مـا نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می کردیم» ازینجا به بعد، به بیان احوال یک پیغمبرانی می پردازد که الله تعالی به سوی ایشان وحی کرده بود.

همچنان ارتباط دیگر آیات مورد بحث به آیات گذشته اینست که در آیات گذشته دلایل توحید و نبوت و معاد را بیان کرد، حالا درین آیات قصه های انبیاء و مبارزهٔ آنها را با مشرکان و باطل پرستان، بیان می کند، تا این امر موجب تسلی قلب پیغمبر ﷺ گردد.

می فرماید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ۝٤٨﴾ «و حقا که ما به موسی و هارون فرقان (یعنی تورات) دادیم و روشنی و پندی برای پرهیزگاران».

درین آیه، تورات را به سه صفت، یاد نموده است: اول به ﴿ٱلْفُرْقَانَ﴾ به معنی فرق کننده در میان حق و باطل، توحید و شرک، حلال و حرام، دوم: به ﴿ضِيَآءً﴾ به معنی روشنی که ظلمت کفر و ظلمت جهل و ضلالت را دور می سازد و نور ایمان، نور علم و نور هدایت را جای نشین آن می گرداند، سوم: به ﴿ذِكْرًا﴾ به معنی موعظه و پند و نصیحت.

و یا اینکه مقصود از ﴿ٱلْفُرْقَانَ﴾ پیروزی بر فرعون مراد است، که به وسیلهٔ آن، میان حق و باطل امتیاز و فرق شد، و مقصود از ﴿ضِيَآءً وَذِكْرًا﴾ معجزات نه گانه است که دل هایی را که قابلیت پذیرش حق را داشتند، روشنی بخش بود، و چنین دل ها را به یاد حق می انداخت.

موضوع دوم: بیان اوصاف متقین

سپس او صاف متقین را بیان می کند:

۱- ﴿ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ﴾ «(پرهیزگاران) کسانی اند که از پروردگار شان، در غیب و نهان می ترسند و از قیامت در هراس اند». خشیت، ترس و بیم توأم با تعظیم را گویند، وحرف «ب» در «بِٱلْغَيْبِ» به معنی «فِي» است، یعنی در حالت تنهایی و دوری از انظار مردم، از خشیت الله دست به ارتکاب هیچ عمل منافی تقوی نمی زنند، چرا که ترس آنان از پروردگارشان، ترس واقعی و ناشی از درک شان به عظمت پروردگار است، و این خشیت لازمهٔ حال ایشان است، لذا در هر حال، تقوای الهی را رعایت می کنند و این امر صفت هر انسان متقی است، چنانچه الله تعالی در سورهٔ ق می فرماید: ﴿وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ۝٣١ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ۝٣٢ مَّنْ خَشِيَ ٱلرَّحْمَٰنَ بِٱلْغَيْبِ وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ ۝٣٣﴾ «و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک کرده می شود، درحالیکه از ایشان چندان دور نخواهد بود (و به ایشان گفته می شود) این همان چیزی است که شما وعده داده می شدید، برای هر کسی است که (به سوی الله) برگردنده بوده و نگه دارندهٔ (احکام او) باشد، همان کسی که در نهان از الله مهربان می ترسید و با دل توبه گار (به پیشگاه او) آمد».

و در سورهٔ ملک آیهٔ (۱۲) پاداش اهل خشیت را بیان کرده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ﴾ «کسانی که از پروردگار شان در نهان (و حالت تنهایی) می ترسند، برای ایشان آمرزش و پاداش بزرگی است».

۲- ﴿وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشۡفِقُونَ ٤٩﴾ «و ایشان از قیامت در هراس اند»، در سورهٔ شوری آیهٔ (۱۸) بیان همین وصف است.

موضوع سوم: اوصاف قرآن

بعد از بیان اوصاف کتاب موسی و هارون و اوصاف متقین، به سوی قرآن و اوصاف آن اشاره نموده مشرکان را توبیخ می کند: ﴿وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُ ٥٠﴾ «و این قرآن پند دهندهٔ پر خیر و برکتی است که آن را (برایتان) نازل کردیم»، «هَذَا» اشاره به سوی قرآن کریم است.

قرآن را به «ذِكۡرٞ» توصیف نموده است، چون قرآن کریم جمیع مطالب دینی را، اعم از معرفت الله و اسما وصفات و افعالش و صفات رسل و اولیاء الله و احوال ایشان و همچنین احکام جزا و جنت و دوزخ و مسائل مربوط به معاد و حشر اجساد و غیره را، در یاد بندهٔ مؤمن می آورد؛ و از طرف دیگر قرآن را ازین وجه {ذِكۡرٞ} گفته می شود که به پیروان راستینش، شرف و شهرت می بخشد، چنانکه در سورهٔ انبیا آیهٔ (۷) و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۴۴) اشاره بهمین مطلب است .

سپس آنرا به «مُّبَارَكٌ» توصیف نمود، چرا که قرآن کتابی است که پیروی آن همه خیر و سعادت و نعمتهای دینی و دنیوی و اخروی را به دنبال دارد، و همچنین در سورهٔ انعام آیهٔ (۹۲، ۱۵۵) و در سورهٔ ص آیهٔ (۲۹) نیز قرآن را به این وصف توصیف نموده است.

- بعد ازآن به تشریف آن افزوده انزال آن را به سوی خودش نسبت نموده {أَنزَلۡنَٰهُ} گفت، و همچنان در سورهٔ حجر آیهٔ (۹) می فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ «شکی نیست که قرآن را ما فرو فرستادیم و ما آن را حفاظت می کنیم»، و در سورهٔ طه می گوید: ﴿تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ٤﴾ « این قرآن از جانب کسی نازل شده است که زمین و آسمان های بلند را آفریده است»، این همه برعظمت و بزرگی قرآن دلالت دارد که کتاب رب کائنات است.

پس کتابی که دارائی چنین اوصاف عالی و رفعت و شأن باشد، شکی نیست که منکر آن مستحق شدیدترین توبیخ و نکوهش است، به همین سبب الله تعالی مشرکان را مخاطب نموده فرمود: ﴿أَفَأَنتُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٥٠﴾﴾ «آیا پس شما ازین کتاب باشکوه منکر هستید؟!»، در حالیکه اعراض و انکار ازچنین کتاب، ظلم عظیم و خسران مبین بوده سبب بدبختی دنیا و آخرت انسان می گردد.

❁❁❁

۲- قصۀ دعوت ابراهیم عليه السلام و مناظرات او با قومش.

﴿ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ
أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ
﴿٥٤﴾ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ
ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٥٦﴾ وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا
كَبِيرٗا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُواْ
سَمِعۡنَا فَتٗى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوٓاْ ءَأَنتَ
فَعَلۡتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا فَسۡـَٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ
﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا
هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ ﴿٦٦﴾
أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ
فَٰعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ ﴿٧٠﴾
وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗۖ وَكُلّٗا
جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ
ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴿٧٣﴾ ﴾

ترجـمه:

۵۱- و حقا که ما ابراهیم را پیش (از موسی و هارون و یا پیش از نبوت) هدایت داده بودیم و ما به احوال او آگاه بودیم.

۵۲- هنگامی که برای پدر و قومش گفت: این مجسمه هائی که شما پیوسته به عبادت شان مشغول هستید، چیستند؟!

۵۳- گفتند: ما پدران خویش را یافتیم که اینها را پرستش می کردند.

۵۴- گفت: واقعا شما و پدران تان در گمراهی آشکار بودید.

۵۵- گفتند: آیا واقعا برای ما سخن راست آورده ای (و راست می گویی) یا شوخی می کنی؟

۵۶- گفت بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان ها و زمین است، آنکه اینها را آفریده است و من بر این (چیزی که گفتم) از جملهٔ گواهانم.

۵۷- و (گفت) به الله سوگند یاد می کنم که در بارهٔ بتان شما چاره می اندیشم بعد ازآنکه پشت گردانده بروید.

۵۸- پس (ابراهیم) آن بتان را ریزه ریزه کرد مگر بت بزرگ شان را، تا به سوی آن باز گردند.

۵۹- (هنگامی که مشرکان به سوی بت های خود برگشتند بت ها را ریزه ریزه یافتند) گفتند: چه کسی در حق معبودان ما چنین کاری را انجام داده است؟ (هرکسی که چنین کرده است) او از ستمگاران است .

۶۰- گفتند: جوانی را شنیده بودیم که این بت ها را به بدی یاد می کرد، به او ابراهیم گفته می شود.

۶۱- گفتند: او را در برابر انظار مردم حاضر سازید، تا گواهی دهند.

۶۲- گفتند: ای ابراهیم ! آیا این کار را در حق معبودان ما تو انجام داده ای؟

۶۳- گفت: بلکه این عمل را این بت بزرگ شان انجام داده است، پس از آنها بپرسید، اگر سخن می گویند.

۶۴- پس آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقا که شما (بت پرستان) ستمگارید.

۶۵- باز سرنگون شدند (و از اقرار شان به اشتباه قبلی خود برگشته به ابراهیم گفتند) تو خود می دانی که اینها سخن نمی گویند.

۶۶- گفت: آیا جز الله چیزی را عبادت می کنید که نه به شما سودی و نه زیانی می رساند؟

۶۷- وای بر شما و به آنچه می پرستید، آیا نمی فهمید؟

۶۸- (مشرکان) گفتند: او را بسوزانید و معبودان خویش را یاری دهید اگر ارادۀ نصرت آنها را داشته باشید.

۶۹- (پس ابراهیم را در آتش انداختند و ما) گفتیم: ای آتش! سرد و سلامتی باش بر ابراهیم.

۷۰- و در حق ابراهیم نیرنگ بزرگی را سنجیدند، پس آنها را زیانگارترین مردمان گرداندیم.

۷۱- و ما نجات بخشیدیم ابراهیم و لوط را به سوی سرزمینی که درآن برای جهانیان برکت نهاده بودیم.

۷۲- و برایش اسحق را عطا کردیم و یعقوب را به عنوان ارمغانی افزودیم و هر کدام را نیکوکار گرداندیم.

۷۳- و ما آنها را پیشوایانی گرداندیم که مردم را طبق دستور ما رهنمائی می کردند و وحی فرستادیم به سوی ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را و آنها تنها ما را عبادت می کردند.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- آماده ساختن ابراهیم عليه السلام برای اعلای کلمۀ حق،

۲- مبارزۀ دعوتی ابراهیم عليه السلام با بت پرستی و شرک،

۳- مبارزۀ عملی ابراهیم عليه السلام با بت پرستی،

۴- احضار ابراهیم عليه السلام برای محاکمه،

۵- دستور به سوزاندن ابراهیم عليه السلام،

۶- نجات ابراهیم عليه السلام و انعامات الله تعالی بر وی.

۱- آماده ساختن ابراهیم عليه السلام برای اعلای کلمۀ حق

- بعد از ذکر قصۀ موسی و هارون - علیهما السلام - درین آیات قسمتی از مبارزۀ ابراهیم عليه السلام را در برابر شرک و مشرکان و دعوت او به سوی توحید را بیان می دارد:

- ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ﴾ «و حقا که ما ابراهیم را پیش (از موسی و هارون و یا پیش از نبوتش) هدایت داده بودیم».

«رُشْدَهُۥ» دانش و ادارا‌ک و رسیدن به سوی حق، و اضافهٔ «رشد» به ضمیر راجع به سوی ابراهیم، بر عظمت و بزرگی آن رشدی دلالت می کند که ابراهیم‌ علیه السلام بدان متصف بود، یعنی «ما به ابراهیم رشد و هدایت درخور حال او را عطاء کردیم».

«مِن قَبْلُ» یعنی پیش از موسی و هارون و اینکه چرا قصهٔ موسی و هارون - علیهما السلام- را قبل از قصهٔ ابراهیم ذکر کرد، شاید سببش این باشد که موسی‌ علیه السلام شریعت مفصلی را با خود آورد که شریعتش تا زمان بعثت محمد صلی الله علیه وسلم ادامه داشت، اما شریعت ابراهیم‌ علیه السلام باقی نمانده بود.

- باز می گوید: ﴿وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ ۝٥١﴾ «و ما به احوال او آگاه بودیم» که چگونه او را تربیت و پرورش کردیم و به سوی حق او را متوجه ساختیم و همچنان به استعداد و قابلیت او برای برداشتن بار دعوت، خوب آگاه بودیم.

۲- مبارزهٔ ابراهیم‌ علیه السلام با بت پرستی و شرک

بعد از آنکه ابراهیم‌ علیه السلام به پیغمبری برگزیده شد، به دعوت قومش به سوی توحید و مبارزه با شرک پرداخت: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ ۝٥٢﴾ «هنگامی که برای پدر و قومش گفت: این مجسمه هائی که شما پیوسته به عبادت شان مشغول هستید، چه هستند؟!» حقیقت آنها را برایم روشن سازید که آنها توان رساندن سود و زیانی را به کسی دارند تا شایستهٔ عبادت باشند!

«ٱلتَّمَاثِيلُ» جمع «تمثال» مجسمه ای که به صورت انسان و یا به صورت حیوان ساخته شود، و این تمثال ها بیشتر به صورت انسان ساخته می شد و عمل مجسمه سازی و عبادت آن، نزد رومی ها و یونانی ها به کثرت رواج داشت و آنها این مجسمه ها را «آلهه» می نامیدند و برای هر چیز یک معبود داشتند، مثلا «خدای محبت، خدای زراعت، خدای عدالت، خدای آتش، و خدای باد و باران ..»

«عُکوف» ملازمت چیزی به قصد تعظیم و عبادت را گویند، پس «عَٰكِفُونَ» به معنی پیوسته به عبادت پردازنده، است.

- مشرکان بت پرست، در پاسخ ابراهیم‌ علیه السلام کدام دلیل و برهانی ذکر نکردند، بلکه روش خود را یک راه و رسم عنعنوی وتقلیدی خواندند: ﴿قَالُواْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ۝٥٣﴾ «گفتند: ما پدران خویش را یافتیم که اینها را می پرستیدند»، و ما به نقش قدم آنها رفتار می کنیم.

- و چون راه و روش پدران دلیل شده نمی تواند، لذا ابراهیم عليه السلام این روش آنها را تقبیح نمود: ﴿قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ۝٥٤﴾ «گفت: قطعا شما و پدران تان در گمراهی آشکار بودید» و هستید، چرا که معبود باید نسبت به کسانی که او را می پرستند، اقوی و اعلی باشد، در حالیکه معبودان شما مشرکان، محتاج دستان شمایند، و این خود گمراهی و بی خردی بسیار روشن و واضح است.

هنگامی که آنان این گفتار ابراهیم عليه السلام را شنیدند در تعجب فرو رفتند ولی گمان کردند که شاید او مزاح کند: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا بِٱلْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ ۝٥٥﴾ «گفتند: آیا واقعا برای ما سخن راست آورده ای (و راست می گویی) یا شوخی می کنی؟».

- پس ابراهیم برای آنها پاسخ داد و ذاتی را که مستحق عبادت است، معرفی نمود: ﴿قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ﴾ «گفت: بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان ها و زمین است، آنکه این ها را آفریده است»، و تنها او شایسته و درخور عبادت است، نه این مجسمه هائی که شما خودتان می سازید.

- باز برایشان روشن ساخت که من درین گفتار خود شوخی نمی کنم: ﴿وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ۝٥٦﴾ «و من برین (چیزی که گفتم) از گواهانم».

کلمهٔ «مِنْ» اشاره به این است که تنها من گواه نیستم، بلکه درین مسئله گواهان بسیار اند و من یکی از آنها می باشم.

۳- مبارزهٔ عملی ابراهیم عليه السلام با بت پرستی

چون مشرکان حجت و دلیل را نپذیرفتند، لذا ابراهیم عليه السلام برای اینکه عقل های آنان را بیدار ساخته باشد و برایشان ثابت ساخته باشد که آن بتان هیچ توانی ندارند، تصمیمش را برای مشرکان اعلان داشت: ﴿وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَٰمَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّواْ مُدْبِرِينَ ۝٥٧﴾ «و (گفت) به الله سوگند یاد می کنم که در بارهٔ بتان شما چاره می اندیشم بعد از آنکه پشت گردانده بروید».

- پس هنگامی که قوم ابراهیم عليه السلام برای جشن خود بیرون شدند، فرصت بسیار مناسبی برای شکستن و ریزه ساختن بتان پیدا شد، لذا ابراهیم عليه السلام به غرض عملی ساختن تصمیم خود، وارد بتخانه شد ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ۝٥٨﴾ «پس (ابراهیم) آن بتان را ریزه ریزه کرد مگر بت بزرگشان را (نشکست) تا به سوی آن باز گردند»، «جُذَٰذًا» قطعه قطعه، ریزه ریزه.

- هنگامی که مردم بعد از برگزاری جشن خود، بر گشتند و نزد بتان خود آمدند، دیدند که همه بتان ریزه ریزه به زمین افتاده اند، لذا در حیرت فرو رفتند و در جستجوی عامل آن واقعه شدند: ﴿ قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٥٩ ﴾ «گفتند: چه کسی در حق معبودان ما چنین کاری را انجام داده است؟ (هرکسی که چنین کرده است) او از ستمگاران است».

- پس کسانی که قبلا ابراهیم عليه السلام را شنیده بودند که بتان و بت پرستان را تقبیح می کرد آنها ابراز داشتند: ﴿ قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتًى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ ۝٦٠ ﴾ «گفتند: جوانی را شنیدیم که اینها را به بدی یاد می کرد، به او ابراهیم گفته می شود»، و گمان ما اینست که این کار را جز او کسی دیگری انجام نداده است.

۴- احضار ابراهیم عليه السلام برای محاکمه

بعد از شناسایی شخص مظنون، سران قوم، به احضار ابراهیم عليه السلام دستور دادند: ﴿ قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ ۝٦١ ﴾ «گفتند: او را در برابر انظار مردم حاضر سازید تا گواهی دهند» که این عمل او است.

- پس ابراهیم عليه السلام را به دادگاه حاضر ساخته مورد سوال قرار دادند: ﴿ قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ۝٦٢ ﴾ «گفتند: ای ابراهیم ! آیا تو این کار را در حق معبودان ما انجام داده ای؟».

- ﴿ قَالَ بَلۡ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمۡ هَٰذَا ﴾ «ابراهیم گفت: بلکه این عمل را همین بت بزرگ شان انجام داده است»، مقصود ابراهیم عليه السلام ازین سخن، تکان دادن و تحریک عقول آن مشرکان بود که چیزهائی را می پرستیدند که نمی توانستند از خود دفاع کنند.

- پس هیئت کشف و تحقیق از وی پرسیدند که چگونه بدانیم که این عمل را بت بزرگ آنها انجام داده است؟ ابراهیم جواب گفت: ﴿ فَسۡـَٔلُوهُمۡ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ ۝٦٣ ﴾ «پس از آنها بپرسید، اگر سخن می گویند».

این سخن ابراهیم عليه السلام آنها را اندکی متنبه ساخت: ﴿ فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٦٤ ﴾ «پس آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقا که شما (بت پرستان) ستمگارید».

- اما دیری نگذشت که باز به سوی همان ضلالت دیرینۀ خود برگشتند ﴿ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ ۞﴾ «باز سرنگون شدند (و از اقرار شان به اشتباه قبلی برگشته به ابراهیم گفتند) تو خود می دانی که اینها سخن نمی گویند»، و به این ترتیب آنان به عجز و ناتوانی معبودان خود اعتراف کردند.

- پس ابراهیم علیه السلام آنها را در برابر شرک شان مورد توبیخ قرار داد: ﴿قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ ۞﴾ «گفت: آیا جز الله چیزی را عبادت می کنید که نه به شما سودی می رساند و نه زیانی میرساند؟!»

- ﴿أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ۞﴾ «وای بر شما و به آنچه می پرستید، آیا نمی فهمید» که این مجسمه های چوبین و سنگی که حتی نمی توانند از خود دفاع کنند، چگونه ممکن است که معبود و اله باشند !!

۵- دستور به سوزاندن ابراهیم علیه السلام

هنگامی که مشرکان از ارائۀ دلیل و گفتگو با ابراهیم علیه السلام عاجز آمدند، تصمیم گرفتند تا او را به آتش کشیده به قتل برسانند: ﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ۞﴾ «گفتند: او را بسوزانید و معبودان خویش را یاری دهید، اگر ارادۀ نصرت آنها را داشته باشید»، در سورۀ عنکبوت آیۀ (۲۴) الله تعالی تصمیم آنان را چنین حکایت نموده است:

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقۡتُلُوهُ أَوۡ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ﴾ «پس جواب قومش جزاین نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید، پس الله او را نجات داد».

و کیفیت سوزاندن ابراهیم علیه السلام را در سورۀ صافات آیۀ (۹۷) ذکر نموده است: ﴿قَالُواْ ٱبۡنُواْ لَهُۥ بُنۡيَٰنٗا فَأَلۡقُوهُ فِي ٱلۡجَحِيمِ﴾ «گفتند: برای او خانۀ ای بسازید (و خانه را پر از آتش کنید) پس او را در آتش بیندازید».

- لذا هنگامی که ابراهیم را به آتش انداختند: ﴿قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ۞﴾ «ما گفتیم: ای آتش سرد و سلامتی بخش باش بر ابراهیم»، و کوچک ترین اذیتی به او نرسان.

- و به این ترتیب الله تعالی همه تدبیر مشرکان را واژگون ساخت: ﴿وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ ۞﴾ «و در حق ابراهیم نیرنگ بزرگی را سنجیدند، پس آنها را

زیانکارترین مردمان گرداندیم»، و در سورهٔ صافات آیهٔ (۹۸) می گوید: ﴿فَأَرَادُوا بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ﴾ «پس در حق او نیرنگ خطرناکی را خواستند، پس آنها را پست ترین مردمان گرداندیم»، و طوری که در میدان حجت و برهان شکست خوردند، در ارادهٔ بد شان در مورد ابراهیم ﷤ نیز به شکست و خسران رو برو شدند.

۶- نجات ابراهیم ﷤ و انعامات الله تعالی بر او

بعد ازین ماجرا ابراهیم ﷤ همراه با لوط ﷤ از سرزمین خود که عراق بود، به سوی شام هجرت نمودند، و از شر آن قوم ظالم نجات یافتند، الله تعالی درین باره می فرماید: ﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ ۝٧١﴾ «و ما نجات بخشیدیم ابراهیم و لوط را به سوی سرزمینی که درآن برای جهانیان برکت نهاده بودیم»، که عبارت از سر زمین فلسطین در شام است.

و الله سبحانه، ابراهیم ﷤ را به سبب مبارزهٔ خستگی نا پذیرش در برابر شرک و مشرکان، به یک سلسله انعامات گران قدر نواخت:

۱- ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗ﴾ «و ما برایش اسحق را عطا کردیم و یعقوب را به عنوان ارمغانی افزودیم»، یعقوب را «نافله» بدان سبب گفت که او نواسه اش بود، و ابراهیم ﷤ برای خود درخواست فرزند نموده بود، الله تعالی دعای او را براورده ساخته افزون بر مطالبه اش، یک نواسه هم برایش داد که در زندگی ابراهیم ﷤ از نسل اسحاق ﷤ پیدا شد.

۲- ﴿وَكُلّٗا جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ ۝٧٢﴾ «و هر کدام را نیکوکار گرداندیم»، که بر مسیر حق استوار بودند.

۳- ﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا﴾ «و ما آنها را پیشوایانی گرداندیم که به فرمان ما (مردم را به سوی توحید و دین الله و کار های خیر) رهنمائی می کردند».

نظیر این آیه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۵۹، ۱۸۱) ذکر شده است.

۴- ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾ «و وحی فرستادیم به سوی ایشان انجام دادن کار های خیر را» که بجا آوری طاعات و ترک محرمات است، سپس از میان کارهای خیر، دو نوع آن را نظر به اهمیت شان به طور خاص ذکر می کند.

۵،۶- ﴿وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ «و برپا داشتن نماز و دادن زکات را».

وجه تخصص این دو عبادت این است که نماز اشرف عبادات بدنی و زکات افضل عبادات مالی است، ذکر این هردو، جمع در میان تعظیم خالق و شفقت بر مخلوق است.

- در اخیر می گوید: ﴿وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾﴾ «و خاص ما را می پرستیدند»، و اقوال و اعمال شان همه برای رضای ما بود.

❁❁❁

۳- بیان انعامات الهی بر لوط عليه السلام

﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا ۖ إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾﴾

ترجمه:

۷۴- و ما برای لوط حکمت و دانش دادیم و نجات دادیم او را از سرزمینی که (مردم آن) اعمال پلید انجام می دادند، واقعا آنها قوم بد و فاسق بودند.

۷۵- و او را در رحمت خود درآوردیم، واقعا او از شایستگان بود.

تفسیر:

لوط عليه السلام برادر زادهٔ ابراهیم عليه السلام، و از جملهٔ کسانی بود که به ابراهیم عليه السلام ایمان آورده بود، لذا هنگامی که ابراهیم عليه السلام از میان قومش به سوی فلسطین، هجرت کرد، لوط عليه السلام نیز با ایشان همراه بود، سپس الله تعالی او را به سوی مردم «سدوم» و قریه های همجوار آن که در ساحل بحر میت أردن قرار داشتند، به پیغمبری فرستاد، تا آنها را از کارهای زشت و همجنس بازی و از شرک و کفر به سوی طهارت و تقوی و توحید دعوت دهد، چنانچه قصهٔ لوط عليه السلام در سورهٔ أعراف آیهٔ (۸۰-۸۴) در سورهٔ هود آیهٔ (۷۷-۸۳) در سورهٔ حجر آیهٔ (۶۱-۷۷)، در سورهٔ شعرا آیهٔ (۱۶۰-۱۷۵) در سورهٔ نمل آیهٔ (۵۴-۵۸) در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۸-۳۵) بیان شده است.

درین سوره نیز به صورت بسیار فشرده به سوی داستان لوط عليه السلام اشاره نموده می گوید:

۱- ﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا﴾ «و ما به لوط حکمت دادیم».

اینجا مراد از «حُكۡمًا» حکمت و حلم و صبر در برابر آن قوم مفسد بود که همواره بر جفای آنان صبر نموده می کوشید تا آنها را به راه راست گامزن سازد.

۲- ﴿وَعِلۡمًا﴾ «و علم و دانش دادیم» مراد ازین علم، علم نبوت و شریعت است که می خواست قومش، زندگی خود را طبق آن تنظیم کنند.

اما آن قوم بد بخت به سخنان و دعوت لوط ﷺ هیچ گوش ندادند، بلکه در کردار زشت و خبیثی که آغشتهٔ آن بودند، بیشتر فرو رفتند، لذا الله تعالی آنها را به شدید ترین عذاب گرفتار ساخت، الله تعالی می فرماید:

۳- ﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَت تَّعۡمَلُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ﴾ «و او را نجات دادیم از سرزمینی که اعمال پلید را انجام می دادند»، و اینکه چرا آن قوم دست به ارتکاب اعمال پلید می زدند، سببش این بود: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَٰسِقِينَ ٧٤﴾ «چرا که ایشان قوم بد و فاسق بودند»، و از پیغمبر الهی و شریعت او پیروی نمی کردند، بلکه غرق شهوات و خواهشات نفسانی بودند.

۴- ﴿وَأَدۡخَلۡنَٰهُ فِي رَحۡمَتِنَآۖ إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥﴾ «و ما او در رحمت خود درآوردیم، واقعا او از جملهٔ شایسته گان بود».

***

۴- قصهٔ نوح - علیه السلام -

﴿وَنُوحًا إِذۡ نَادَىٰ مِن قَبۡلُ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ٧٦ وَنَصَرۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمَ سَوۡءٖ فَأَغۡرَقۡنَٰهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٧٧﴾

ترجمه:

۷۶- و به یاد آور قصهٔ نوح را که پیش (از ابراهیم پروردگار خویش را به غرض نابودی قومش) فریاد کرد، پس ما دعای او را اجابت کردیم، و او و اهلش را از اندوه بزرگ نجات دادیم.

۷۷- و او را بر قومی که آیات ما را تکذیب کردند نصرت دادیم، واقعا آنها قوم بدی بودند، لذا همهٔ ایشان را غرق کردیم.

تفسیر:

بعد از بیان قصهٔ ابراهیم ﷺ، قصهٔ نوح ﷺ و دعای او را بیان می کند: ﴿ وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ ﴾ «و به یاد آور قصهٔ نوح را که پیش (از ابراهیم پروردگار خویش را به غرض نابودی قومش) فریاد کرد»، این دعای نوح ﷺ برای تباهی قومش در سورهٔ قمر آیهٔ (۱۰) ذکر شده است: ﴿ فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَٱنتَصِرْ ﴿١٠﴾ ﴾ «پس پروردگارش را دعا کرد که ای پروردگارم! واقعا من مغلوبم، پس مرا نصرت ده»، و در سورهٔ نوح آیهٔ (۲۶) نیز دعای او را حکایت نموده است: ﴿ وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ ﴾ «و نوح گفت: پروردگارا! در روی زمین از کافران باشنده ای را مگذار».

- الله سبحانه درینجا از اجابت دعای او خبر می دهد: ﴿ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ ﴾ «پس ما دعای او را اجابت کردیم»، سپس نتیجهٔ دعای او را بیان می کند:

۱- ﴿ فَنَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ ﴾ «پس ما او و اهلش را از اندوه بزرگ، نجات دادیم»، «ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ» اندوه بزرگ، و مقصود ازآن، همان طوفان است و آن را «ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ» بدان سبب نامید که هول و دهشت آن دل ها را پر کرده بود و کافران به هر جایی که گریختند، طوفان دنبال شان نموده همه را غرق کرد.

۲- ﴿ وَنَصَرْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ ﴾ «و ما او را بر قومی که آیات ما را تکذیب کردند، نصرت دادیم»، و از دشمنانش انتقام گرفتیم.

حرف «مِنْ» در «مِنَ ٱلْقَوْمِ» به معنی «عَلَى» است، البته متضمن معنی حمایت و حفاظت نیز هست، و یا اینکه «نَصَرنَا» درینجا به معنی «إِنْتَصَرنَا» یعنی انتقام گرفتن است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «و برای او از قومی که آیات ما را تکذیب کردند، انتقام گرفتیم».

- بعد ازآن علت غرق شدن این قوم را ذکر می کند: ﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ ﴾ «زیرا آنها قوم بدی بودند»، و به سبب همین بدی که داشتند ﴿ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾ ﴾ «پس همهٔ ایشان را غرق کردیم» که نشانی از ایشان باقی نماند.

❁❁❁

۵- قصهٔ داود و سلیمان - علیهما السلام -

﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ
٧٨ فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا
فَٰعِلِينَ ٧٩ وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ ٨٠
وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةٗ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ ٨١ وَمِنَ
ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ ٨٢﴾

ترجمه:

۷۸- و (یاد کن) داود و سلیمان را هنگامی که داوری می کردند در بارهٔ کشتزاری که شبانگاه گوسفندان مردمانی درآن چریدند و تباهش کردند، و ما شاهد داوری ایشان بودیم.

۷۹- پس ما (بهترین راه حل و) طریق فیصله را به سلیمان فهماندیم و هر یک ازآن دو را حکمت و دانش عطا کرده بودیم و کوه ها و پرنده گان را در ذکر و تسبیح همراه با داود مُسخَّر ساختیم و ما بودیم که چنین کار را انجام دادیم.

۸۰- و به او ساختن لباس (زره) را برای شما آموختیم، تا شما را از جنگ تان نگاه دارد، پس آیا شما سپاس گزاری می کنید؟

۸۱- و برای سلیمان باد تندی را فرمان بردار کردیم که به فرمان او به سوی سر زمینی می رفت که درآن برکت نهاده بودیم و ما به هر چیز دانا هستیم.

۸۲- و گروهی از شیاطین را (نیز زیر فرمان او قرار داده بودیم) که برایش (در بحر به غرض استخراج جواهر) غوطه میزدند و جز این کار، کار های دیگری را نیز انجام می دادند و ما آنان را (از سرکشی در برابر فرمان سلیمان، و آزار رساندن به مردمان) نگاه می کردیم.

تفسیر:

- بعد از قصهٔ نوح عليه السلام به قصهٔ پیغمبرانی که از نسل یعقوب عليه السلام بودند، و بعد از موسی عليه السلام به پیغمبری برگزیده شدند، می پردازد که ازآنجمله داود و سلیمان - علیهما السلام - بودند و امتیازی را که هر یک ازین دو پیغمبر داشتند، نیز ذکر می کند، البته نخست صفات و امتیازاتی را که درآن با هم مشترک بودند، ذکر نموده می فرماید:

- ﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ ٧٨﴾

«و (یاد کن) داود و سلیمان را هنگامی که داوری می کردند در بارۀ کشت زاری که شبانگاه گوسفندان مردمانی درآن چریدند (و تباهش کردند) و ما شاهد داوری ایشان بودیم».

«نَفَشَتۡ» در شب چریدند، چریدن در شب را «نَفش»، و چریدن در روز را «هَمَل» گویند.

واقعه ای که درین آیه به سوی آن اشاره شده است، ازین قرار بود که گلۀ گوسفندی یک قوم، شبی وارد کشت زار قوم دیگر شد و مزرعه را تلف کرد، پس مدَّعِی و مُدَّعا علیه هردو برای حل خصومت شان نزد داود ﵇ آمدند، و چون خساره ای که از سوی گوسفندان به کشت زار رسیده بود، از حد معمول زیاد بود، لذا داود﵇ فیصله کرد که جملۀ گوسفندان در عوض خساره ای که به زراعت رسیده است، به صاحب آن داده شود.

هنگامی که آن دو نفر از نزد داود ﵇ بیرون شدند، سلیمان علیه السلام که هنوز کودک بود، ازیشان در بارۀ خصومت و فیصلۀ داود﵇ جویا شد، آنان واقعه را برایش بیان کردند، و از فیصلۀ داود﵇ نیز آگاهش کردند، سلیمان ﵇ گفت: اگر من قاضی می بودم، به نحو دیگری فیصله می کردم، این سخن سلیمان﵇ به داود ﵇ رسید، لذا از وی پرسید که چگونه فیصله خواهی کرد، سلیمان﵇ گفت: فیصلۀ من به نفع هردو متخاصمین است:

و آن اینکه جمله گوسفندان به صاحب کِشت سپرده شود، تا در بدل خساره اش از شیر و پشم آنها استفاده کند، و کِشت را به صاحب گوسفندان، داده شود تا آن را آب یاری نموده اصلاح کند تا هنگامی که کشت زار به حالت سابقه اش برگردد، بعد ازآن گوسفندان به صاحبش و کشت به صاحبش برگردانده شود، پس داود﵇ فیصلۀ سلیمان ﵇ را پذیرفته در میان آن دو شخص مطابق آن فیصله کرد.[1]

درین فیصله هر کدام از داود و سلیمان - علیهما السلام - به اساس اجتهاد خود قضیه را بر رسی نموده بود، لذا اساس فیصلۀ داود﵇ برین بود که چون خساره را بر رسی کردند، آن را معادل قیمت گوسفندان یافتند، به این اساس فیصله کردند که باید گوسفندان در عوض خساره به صاحب کشت سپرده شود.

و اساس فیصلۀ سلیمان﵇ این بود که خساره ای که به سبب چریدن گوسفندان، به مزرعه رسیده بود، معادل منافع یکسالۀ گوسفندان است، بنا بران منافع یکسالۀ گوسفندان را به صاحب کشت فیصله نمود، و مسئولیت اصلاح مزرعه را به صاحب گوسفندان سپرد.

---

[1]- نگاه: تفسیرطبری: ۴۷۶/۱۸.

و فیصله ای که سلیمان عليه السلام کرده بود، براساس الهام الله تعالی بود، لذا می فرماید: ﴿فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَ﴾ «پس ما (بهترین راه حل و) طریق فیصله را به سلیمان فهماندیم».

- وبرای اینکه کسی فکر نکند که فیصلهٔ داود عليه السلام شاید اشتباه و یا نا درست بوده باشد، بلافاصله فرمود: ﴿وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗا﴾ «و هر یک از آن دو را حکمت و دانش عطا کرده بودیم»، و قضاوت هردو به اساس عدالت بود، اما چون در فیصلهٔ سلیمان عليه السلام مصلحت هردو جانب در نظر گرفته شده بود، لذا آن راجح قرار گرفت.

- بعد از آن الله تعالی نعمت های مخصوصی را که به هر کدام از داود و سلیمان عليه السلام داده بود، بیان می کند:

بیان نعمت های خاص به داود علیه السلام:

۱- ﴿وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ٧٩﴾ «و کوه ها و پرنده گان را در ذکر و تسبیح همراه با داود مُسخَّر ساختیم و ما بودیم که چنین کار را انجام دادیم»، و همین مطلب را در سورهٔ سباء آیهٔ (۱۰) نیز بیان نموده است: ﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضۡلٗاۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيۡرَۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ﴾ «و شکی نیست که ما داود را از جانب خود فضیلت و بزرگی دادیم (وگفتیم) ای کوه ها، همراه او تسبیح گوئید و مسخر ساختیم برایش مرغان را و نرم ساختیم برایش آهن را».

۲- ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ ٨٠﴾«و به او ساختن لباس (زره) را برای شما آموختیم، تا شما را از جنگ تان نگاه دارد، پس آیا شما سپاس گزاری می کنید؟»، «لَبُوسٍ» وزن فَعُول به معنی «مَلبُوس»، هر چیزی پوشیدنی را گویند، البته اطلاق آن بر لباس های زرهی غالب است .

و لباس های زرهی پیش از داود عليه السلام نیز وجود داشت، ولی به نحو زنجیره ای و حلقوی که داود عليه السلام می ساخت نبود و علاه برآن بسیار ثقیل نیز بود، اما داود عليه السلام لباس های زرهی را از شکل تقلیدی اش بیرون آورده به صورت زنجیری و حلقه های به هم پیوسته ساخت که نسبتا خفیف و حرکت همراه با آن آسان بود، چنانچه الله تعالی در سورهٔ سبا آیهٔ (۱۱) می گوید: ﴿أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِ﴾ «(برایش گفتیم) زره های جنگی وسیع بساز و حلقه های بافت آن را تنگ کن» تا تیر و نیزه بدن را مجروح نسازد.

بیان نعمت های خاص به سلیمان ؑ

۱- معجزۀ تسخیر باد: ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾ «و برای سلیمان باد تندی را فرمان بردار کردیم که به فرمان او به سوی سرزمینی می رفت که درآن برکت نهاده بودیم»، مقصود از «أرض مبارکه» سرزمین شام است که مقر ملک و سلطنت سلیمان ؑ بود .

در سورۀ سبأآیۀ (۱۲) سرعت رفتار آن باد را بیان می کند: ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾ «و برای سلیمان باد را تابع فرمانش ساختیم که رفتار اول روز آن، مسافۀ یک ماهه و رفتار آخر روز آن، مسافۀ یک ماهه راه بود»، البته این سرعت رفتار، نظر به خواست سلیمان ؑ بود، اگر می خواست، باد به صورت طوفانی و سریع حرکت کند، همان بود که باد بسیار سریع حرکت می کرد، و اگر می خواست، آن باد نرم و ملائم حرکت می کرد، چنانچه در سورۀ ص آیۀ (۳۶) کیفیت رفتار آن را چنین بیان داشته است: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾ «پس باد را تابع فرمان او ساختیم، به فرمان او نرم حرکت می کرد هرکجا که می خواست»، و یا اینکه رفتار باد در حالی که بسیار تیز و سریع بود، در عین حال نرم و ملائم نیز بود، به هر حال تسخیر باد برای سلیمان ؑ یکی از معجزه های ایشان بود .

- باز می گوید: ﴿وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ۝٨١﴾ «و ما به هرچیز دانا هستیم»، پس ملک و نبوت، تسخیر باد و نعمت های دیگری را که برای سلیمان ؑ عطا کردیم مطابق علم ما به حال او و به مصالح رعیت او بود.

۲- معجزۀ تسخیر شیاطین: ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ﴾ «و گروهی از شیاطین را (نیز زیر فرمان او قرار داده بودیم) که برایش (در بحر به غرض استخراج جواهر) غوطه می زدند و جز این کار، کار های دیگری را نیز انجام می دادند»، مانند تعمیر و کارهای مهم نظامی و ملکی که نمونۀ آنها دیده نشده است، خلاصه اینکه جن ها همه زیر تصرف او بودند، از جن های که می خواست کار می گرفت، و جن های سرکش را با زنجیر ها بسته می کرد، موضوع تسخیر شیاطین و جن برای سلیمان ؑ در سورۀ سبا آیۀ (۱۲-۱۳) و سورۀ ص آیۀ (۳۷) نیز بیان شده است .

- در پایان قصه می گوید: ﴿وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ ٨٢﴾ «و ما آنان را (از تمرد و سرکشی شان در برابر فرمان سلیمان و آزار رساندن به مردم) حفاظت می کردیم»، و نمی گذاشتیم که به کس زیانی برسانند.

۞۞۞

۶- قصهٔ ایوب - علیه السلام-

﴿وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٨٣ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ ٨٤﴾

ترجمه:

۸۳- و (دعای) ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خویش را فریاد کرد که مرا بیماری رسیده است و تو مهربان ترین مهربانانی.

۸۴- پس ما دعای او را اجابت کردیم و بیماری را که گرفتارش بود، دور ساختیم و خانوادهٔ (از دست رفته) اش را و مانند ایشان را همراه آنها، به او دادیم تا فضل و مرحمتی از جانب ما و پندی برای عبادت کننده گان باشد.

تفسیر:

از جملهٔ پیغمبران بنی اسرائیل یکی هم ایوب﷤ بود که به صبر او و در برابر شدائد و مصیبت ها و امراض، مثال زده می شود و مناسبت این قصه به ما قبلش اینست که داود و سلیمان در برابر نعمت های الهی شاکر، و ایوب﷤ در مقابل مصائبی که متوجه بدن و مال و اهلش شد، صابر بود، و به سبب همین صبر و التجا و تضرعش به سوی الله تعالی، همه مصائبش دور شد و چیزهائی که در دوران مصیبت از دستش رفته بود، الله تعالی بهتر از آن و چند برابر آن را برایش عطا کرد .

- الله سبحانه می فرماید: ﴿وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٨٣﴾ «و (دعای) ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خویش را فریاد کرد که مرا بیماری رسیده است، و تو مهربان ترین مهربانانی».

ایوب﷤ درین دعای عالی قدرش، آداب دعا را کاملا مراعات نمود:

- خود را مستحق رحمت و پروردگارش را به کمال رحمت، توصیف نمود، اما بیماری و مصیبتش را تصریح نکرد، اشاره به اینکه او به حالش آگاه است .

اما به او چه نوع مرض بود و چند سال دوام داشت ؟ درین باره قرآن کریم به نوعیت مرض اشاره نکرده است و آنچه را که مفسرین ذکر کرده اند، اکثر آنها بدون سند است، بناء درین باره سکوت بهتر است.

و در یک حدیث آمده است که بیماری ایوب ﷺ هژده سال طول کشید و بعد از آن الله تعالی او را شفا داد .([1])

- نظیر این آیه در سورهٔ ص آیهٔ (۴۱) می گوید: ﴿وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ﴾ «و یاد کن بندهٔ ما، أیوب را که چون پروردگارش را فریاد کرد که شیطان به من رنج و عذابی را رسانده است».

درین مقام چندین سوال پیش می آید:

سوال اول: درین سوره فرمود: ﴿وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ﴾ «و بیاد آور (قصهٔ صبر) ایوب را چون به سوی پروردگارش فریاد کشید، به اینکه به من رنج رسیده است» و همچنین در سورهٔ ص نیز فرمود: ﴿إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ ۝٤١﴾ «چون به سوی پروردگارش فریاد کشید، به اینکه شیطان به من رنج و عذابی را رسانده است».

این هردو آیه بر شکایت ایوب ﷺ دلالت دارد، با آنکه الله سبحانه در سورهٔ ص آیهٔ (۴۴) در وصف ایوب فرموده است: ﴿إِنَّا وَجَدۡنَٰهُ صَابِرٗاۚ نِّعۡمَ ٱلۡعَبۡدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ ۝٤٤﴾ «حقا که ما او را شکیبا یافتیم، چه خوب بنده بود ایوب که او به سوی الله بسیار رجوع کننده بود».

جواب: دعای ایوب ﷺ از باب عرض حاجت و اظهار عاجزی و نیاز به سوی پروردگارش هست، و از قسم اظهار شکایت و جزع نیست، درصورتی از باب شکایت می شود که به سوی خلق باشد، نه به سوی الله.

سوال دوم: در آیهٔ (۸۳) همین سوره، نسبت ضرر به سوی شیطان ذکر نشده است، اما در آیهٔ (۴۱) سورهٔ ص ضرر را به سوی شیطان نسبت داد، در حالیکه شیطان به بندگان خاص الهی تسلط ندارد.

جواب: تسلط شیطان بر بندگان خاص، در باب وسوسه بر کارهای نا پسند، نفی شده است، اما اینکه الله تعالی به غرض ابتلا گاهی شیطان را بر مال و جان آن بندگان مسلط سازد، نفی نشده است، لذا اشکال مذکور درینجا وارد نمی شود .

۱- نگاه: سلسلة الأحاديث الصحيحة، حديث: ۱۷ .

- پس از ذکر دعای ایوب ﷺ، از اجابت آن خبر می دهد: ﴿فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖ﴾ «پس ما دعای او را اجابت کردیم و بیماری را که گرفتارش بود، دور ساختیم»، هنگامی که الله تعالی دعای أیوب ﷺ را اجابت فرمود، برایش دستور داد که با سم پایت زمین را بزن، چنانچه در سورهٔ ص می فرماید: ﴿ٱرۡكُضۡ بِرِجۡلِكَۖ هَٰذَا مُغۡتَسَلُۢ بَارِدٞ وَشَرَابٞ ۝٤٢﴾ «(ما برایش گفتیم) با سم پایت زمین را بزن (پس با سم پایش زمین را زد، ازآن آب جاری شد، پس ما برایش گفتیم) این آب سرد برای غسل کردن و نوشیدنی خوبی است».

در صحیح بخاری روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«بَيْنَمَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا خَرَّ عَلَيْهِ رِجْلُ جَرَادٍ مِنْ ذَهَبٍ فَجَعَلَ يَحْثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَى رَبُّهُ يَا أَيُّوبُ أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى قَالَ بَلَى يَا رَبِّ وَلَكِنْ لاَ غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ» (۱)

«در حالیکه ایوب ﷺ غسل می کرد، درین اثنا خیلی از ملخ های طلایی بر وی واقع شد، پس ایوب ﷺ با دو کف دستش (آن ملخ های طلایی را) در لباسش می انداخت، پروردگارش اورا ندا کرد: ای ایوب ! آیا من تو را از آنچه که می بینی بی نیاز نساخته ام ؟ ایوب (ﷺ) گفت: آری، ای پروردگارم، اما من از برکت تو بی نیاز نیستم».

- بعد از آنکه مرض أیوب ﷺ شفا یافت، و مشکلات بدنی اش حل شد، الله تعالی مشکل اهل و مال او را نیز حل کرد، الله سبحانه می فرماید: ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ ۝٨٤﴾ «و خانواده (از دست رفته) اش را و مانند ایشان را همراه آنها، به او دادیم تا فضل و مرحمتی از جانب ما و پندی برای عبادت کننده گان باشد».

- وهمچنین در سورهٔ ص آیهٔ (۴۳) می گوید: ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنَّا وَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ «و ما برای او اهلش را و مانند ایشان را همراه آنها به او دادیم، تا فضل و مرحمتی از جانب ما و پندی برای خردمندان باشد».

فائده: در ین سوره آیهٔ (۸۴) ﴿عَٰبِدِينَ﴾ و در سورهٔ ص آیهٔ (۴۳) ﴿لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ ذکر کرد، زیرا عاقل و خردمند واقعی کسی است که الله را عبادت کند.

❁❁❁

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب یریدون أن یبدلوا کلام الله، حدیث: ۷۴۹۳ .

۷- اشاره به قصهٔ اسماعیل و ادریس و ذوالکفل - علیهم السلام-

﴿وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِدۡرِيسَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٨٥ وَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ فِي رَحۡمَتِنَآۖ إِنَّهُم مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٨٦﴾

ترجــمه:

۸۵- و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (یاد کن) که هر یک از جملهٔ شکیبایان بودند.

۸۶- و ایشان را در رحمت خود درآوردیم، چرا که ایشان از جملهٔ نیکو کاران بودند.

تفســیر:

بعد از بیان داستان صبر ایوب و قصهٔ دعا و اجابت آن و دور شدن تکـالیف او، درینجـا از سه پیغمبر بزرگوار دیگر به نیکی یاد می کند که هرکدام ایشان در بـاب صـبر بـر مشـقت و استقامت در عبادت الهی دارای مرتبهٔ بس عالی بودند، الله سبحانه می فرماید:

۱- ﴿وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِدۡرِيسَ وَذَا ٱلۡكِفۡلِۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٨٥﴾ «و اسمعیل و ادریس و ذوالکفل را (یاد کن) که هر یک از جملهٔ شکیبایان بودند».

وصف این پیغمبران به صبر، جمیع انواع صبر را شـامل اسـت: صـبر برطاعـات، صـبر از معصیت، صبر بر مصیبت های مقدر، و مستحق اسم صابر کسی است که هر سه اقسـام صـبر را عملی نماید.

در بارهٔ اینکه «ذوالکفل» چه کسی بود؟ اختلاف است، امام ابن کثیر گفته است، ذکر «ذو الکفل» همراه با اسماعیل و ادریس دلیل نبوت او است، و برخی از مفسرین گفتـه اند: مراد از « ذوالکفل» الیاس است، و برخی گفته اند شخص دیگری است که از جملـهٔ صالحین بوده است .

علامه ابن عاشور گفته است: ظاهر اینست که او یکی از پیغمبران بنی اسـرائیل و خلیفـهٔ «الیسع» بود، و «عُوبدِیا» نام داشت . و الله اعلم .

۲- ﴿وَأَدۡخَلۡنَٰهُمۡ فِي رَحۡمَتِنَآۖ﴾ «و ایشان را در رحمت خود در آوردیم»، و از جملهٔ رحمـت الهی بر ایشان این بود که آنان را به مقام نبوت برگزید .

سپس علت این حکم را بیان می کند: ﴿إِنَّهُم مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٨٦﴾ «زیرا ایشان از جملۀ نیکو کاران بودند».

صلاح بر چند قسم است:

۱- صلاح قلب به سبب معرفت الله و محبت او و انابت به سوی او در همه اوقات.

۲- صلاح زبان به سبب ذکر الله و دعوت به سوی او، و امر به معروف و نهی از منکر.

۳- صلاح اعضاء به سبب اشتغال آنها به طاعت الله و خود داری شان از معاصی.

پس این هر سه نوع صلاح درین پیغمبران نیز به صورت کامل وجود داشت، پس به سـبب صبر و صلاح شان مستحق رحمت الهی گردیده با سائر مرسلین پیوستند.

***

۸- قصۀ یونس - علیه السلام -

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾

ترجـمه:

۸۷- و (قصۀ) صاحب ماهی را (یاد کن) هنگامی که (از میان قومش) خشمگین بیرون رفـت، و گمان کرد که بر وی سختی و تنگی نمی کنیم (اما هنگامی که در داخل دریـا، در کـام نهنگ فرو رفت) پس در میان تاریکی ها (ی شب، و تاریکی دریا و شکم مـاهی) فریـاد کشید که جز تو معبود برحق نیست، (از هرگونه عیب و نقص) تو پاک هستی، واقعا مـن از ستمگارانم.

۸۸- پس دعای او را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم و همچنین مؤمنان را نجات می دهیم.

تفسیر:

یونس پسر متی که در زبان عبرانی «یونان بن امتای» نامیده می شد، از جملۀ پیغمبران بنی اسرائیل بود، که به سوی مردم «نینوا» که در منقطۀ موصل در عراق، موقعیت داشت، مبعوث شده بود، و مردم «نینوا» عبارت از آشوری ها و یهودیانی بودند که در اسارت آشوری ها قرار داشتند، به این ترتیب مرحلۀ بعثت یونس عليه السلام نیز تعیین می شود که بعد از حملۀ بختنصر بر فلسطین و اسارت ایشان توسط آشوری ها صورت گرفته است.

و عدد مردم «نینوا» هنگام بعثت یونس عليه السلام بیشتر از یک لک نفر بود، چنانچه الله سبحانه در سورۀ صافات آیۀ (۱۴۷) می فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾﴾ «و او را به سوی صد هزار تن یا بیشتر ازآن، فرستادیم».

پس یونس – علیه السلام – مردم «نینوا» را به سوی توحید و اطاعت الله دعوت داد، اما آنها نپذیرفتند هنگامی که آنان بر کفر خود اصرار ورزیده از پذیرفتن دعوت یونس عليه السلام خود داری کردند، او قومش را به نزول عذاب بیم داد و برای آنان سه روز مهلت داد و خودش خشمگین از میان قومش بیرون شد.

بعد از بیرون شدن یونس عليه السلام از میان قومش، آثار و علائم عذاب آشکار گردید و مردم یقین کردند که او پیغمبر بوده و گفتارش دروغ نبوده است، پس همۀ آنها ایمان آوردند و توبه و تضرع نمودند، پس الله سبحانه عذاب را از ایشان دور ساخت، چنانکه در سورۀ یونس آیۀ (۹۸) می گوید: ﴿لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَتَّعْنَٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾﴾ «هنگامی که ایمان آوردند، عقوبت ذلت بار در زندگی دنیا را از ایشان دور کردیم و تا مدتی ایشان را بهره مند ساختیم».

اما یونس – علیه السلام – بعد ازآنکه از میان قوم خود بیرون رفت، بر کشتی سوار شد و کشتی هنگامی که در وسط بحر قرار گرفت، در حرکت و اضطراب در آمد و سرنشینان کشتی در معرض خطر بزرگی واقع شدند، پس آنها خواستند که با کم کردن یک شخص، بار کشتی را تخفیف کنند.

پس در میان ساکنان کشتی قرعه انداختند، و قرعه بنام یونس – علیه السلام – برامد ولی احتراما او را در دریا نیفگندند، بار دوم قرعه انداختند باز هم قرعه به نام او برامد، بار سوم قرعه انداختند، باز هم بنام او برامد، چنانچه در سورۀ صافات آیۀ (۱۴۱) می گوید: ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾﴾ «پس یونس (با سرنشینان کشتی) قرعه اندازی کرد، و

یونس) از مغلوبان گردید»، پس او را به دریا افگندند، هنگامی که یونس عليه‌السلام به دریا انداخته شد، ماهی بزرگی او را بلعید.

الله سبحانه درین آیات بیرون شدن یونس عليه‌السلام را از میان قومش و بلعیده شدن او وسپس دعای او را به صورت فشرده بیان نموده است.

- ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ﴾ «و (قصهٔ) صاحب ماهی را (یاد کن) هنگامی که (از میان قومش) خشمگین بیرون رفت، و گمان کرد که بر وی سختی و تنگی نمی کنیم». «نَّقۡدِرَ» از «قدرت» به معنی توان داشتن نیست، بلکه به معنی تنگ کردن است، پس «لَّن نَّقۡدِرَ» به معنی «لَنْ نُضَيِّقَ» است، یعنی بر وی تنگ نمی گیریم، سختی نمی کنیم.

چنین گمان را بدان سبب کرده بود که او پیغمبر الله تعالی و به خصوص او از میان قومش بعد از ادای مسئولیت رسالت بیرون شده بود، به همین اساس او از میان قومش بیرون شده بر کشتی سوار شد و در نتیجهٔ قرعه اندازی سرانجام در دریا افگنده شد و ماهی بزرگی او را بلعید پس در میان سه ظلمت متراکم واقع گردید: تاریکی شب، تاریکی قعر دریا، و تاریکی شکم ماهی و برای نجات ازین ظلمات متراکمه جز لطف الهی، هیچ راهی وجود نداشت:

- ﴿فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧﴾ «پس در میان تاریکی ها (ی شب، تاریکی دریا و شکم ماهی) فریاد کشید که جز تو معبود برحق نیست، (از هرگونه عیب و نقص) تو پاک هستی، واقعا من از ستمگارانم».

- و الله تعالی این دعای او را اجابت کرد: ﴿فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّ﴾ «پس ما دعای او را اجابت کردیم و از اندوه نجاتش دادیم»، چنانچه الله تعالی او را از شکم ماهی به ساحل بیرونش انداخت و سبب نجاتش همین تسبیح او بود، چنانکه در سورهٔ صافات می گوید:

﴿فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤٤﴾ «و اگر او از تسبیحگویان نمی بود، البته باقی می ماند در شکم ماهی تا روزی که برانگیخته می شدند»، ولی الله تعالی به سبب تسبیحش او را نجات داد.

الله تعالی در بارهٔ نجات یونس عليه‌السلام از شکم ماهی در سورهٔ صافات می فرماید: ﴿فَنَبَذۡنَٰهُ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ سَقِيمٞ ١٤٥ وَأَنۢبَتۡنَا عَلَيۡهِ شَجَرَةٗ مِّن يَقۡطِينٖ ١٤٦﴾ «پس او را در میدان انداختیم در حالی که او بیمار بود و درخت کدویی را بر بالای او رویاندیم»، تا از حرارت آفتاب محفوظ بماند.

- در پایان قصه می گوید: ﴿ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ ﴾ «و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم» مشروط به اینکه به الله رجوع کرده رحمت ما را درخواست نمایند.

و شیوهٔ التجا به سوی الله این است که از توحید آغاز گردد، سپس تسبیح و ثنا، باز استغفار و اعتراف بگناه باشد.

ویونس﷣ در دعای عالیقدر خود همین آداب را مراعات نمود: نخست الوهیت را منحصر به ذات پاک او نمود، سپس او را از عیوب و نقائص پاک اعلان داشت، بعد ازآن به تقصیر خود اعتراف کرد، ازین وجه الله سبحانه دعای او را اجابت نمود.

در بارهٔ دعایی که یونس﷣ کرده، پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«دَعْوَةُ ذِي النُّونِ إِذْ دَعَا وَهُوَ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَإِنَّهُ لَمْ يَدْعُ بِهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلاَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ» (١)

« دعای یونس﷣ هنگامی که دعا کرد در حالیکه او در شکم ماهی قرار داشت که «معبود برحق جز تو نیست، پاکی است تو را، یقینا من از جملهٔ ستمگاران بودم» هر بندهٔ مسلمانی که با این دعاء در کدام مشکلی دعا کرده است، الله تعالی دعای اورا اجابت نموده است».

و در حدیث دیگری آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «آیا شما را به دعائی خبر ندهم که هنگامی که به یکی از شما تکلیفی و یا مصیبتی از امور دنیا برسد، به آن دعا کند، تکلیف و مصیبتش دور می شود؟ آن دعاء، دعای یونس (﷣) است (که گفت):

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» جز تو معبود برحق نیست، (از هرگونه عیب و نقص) تو پاک هستی، واقعا من از ستمگارانم. (٢)

✿✿✿

١- سنن ترمذی، أبواب الدعوات، باب دعوة ذی النون فی بطن الحوت، حدیث: ٣٨٤٥، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث:٣٣٨٣ .

٢- صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ٢٦٠٥ .

۹- قصهٔ زکریا - علیه السلام -

﴿وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ
وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا
رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠﴾

ترجمه:

۸۹- و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را فریاد کرد (گفت) ای پروردگارم! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی.

۹۰- پس دعای او را اجابت کردیم و یحیی را برایش بخشیدیم و همسرش را برایش اصلاح نمودیم، حقا که این پیغمبران همواره در نیکی ها می شتابیدند و ما را به امید و خوف، می خواندند و همواره برای ما فروتن بودند.

تفسیر:

زکریا عليه السلام از جملهٔ پیغمبران بنی اسرائیل و شوهر خالهٔ مریم علیها السلام بود، او فرزندی نداشت، لذا او در سن پیری از الله طلب فرزندی نمود که علم و نبوت او را به میراث برد و الله سبحانه دعایش را اجابت کرد، چنانچه درینجا دعای زکریا عليه السلام و سپس اعطای فرزند را برایش، ذکر می کند:

- ﴿وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩﴾ «و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را فریاد کرد (گفت): ای پروردگارم! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی».

نخست برای خود فرزند وارث درخواست نمود، سپس این امر را به الله تفویض نموده گفت: ﴿وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩﴾ «(و اگر وارث هم عطا نکنی) تو بهترین وارثان هستی».

- پس الله سبحانه از اجابت دعای او خبر می دهد: ﴿فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓ﴾ «پس دعای او را اجابت کردیم و یحیی را برایش بخشیدیم و

همسرش را برایش اصلاح نمودیم» و در او صلاحیت بارگیری و فرزند را پیدا کردیم، این قصه در سورۀ آل عمران آیۀ (۳۸-۴۱) و در سورۀ مریم آیۀ (۳-۶) با تفصیل بیان شده است.

بیان خصلت های نیک عموم پیغمبران

چون در آیات گذشته احوال یک عده از پیغمبران را به صورت انفرادی بیان کرد، اکنون درینجا همه ای آنها را به صورت عموم ستوده سبب اجابت دعا های آنها را بیان می کند که سه خصلت نیکو است:

۱- ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ﴾ «حقا که این پیغمبران همواره در نیکی ها می شتابیدند» و اسباب اجابت دعا را تلاش می کردند.

۲- ﴿وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾ «و ما را به امید و خوف می خواندند»، عبادت و دعا های آنها، در میان خوف و رجا قرار داشت و هر دعایی را که انسان در میان خوف و رجا انجام دهد، آن دعا شایستۀ آنست که مورد پذیرش قرار گیرد.

و یا مطلب آیه اینست که در حالت آرامی و در حالت سختی ما را به فریاد می خواندند و در هیچ حالت ما را فراموش نمی کردند.

۳- ﴿وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ ۝٩٠﴾ «و همواره برای ما فروتن بودند».

۞۞۞

۱۰- اشاره به قصۀ مریم و فرزندش عیسی - علیهما السلام -

﴿وَٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَٰهَا وَٱبْنَهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ۝٩١﴾

ترجمه:

۹۱- و داستان زنی را یاد کن که دامان خویش را (از بی عفتی) پاک نگاه داشت، پس ما از روح خود، در وی دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان نشانۀ بزرگی قرار دادیم».

تفسیر:

بعد از ذکر قصۀ زکریا و فرزندش، به سوی داستان مریم و عیسی اشاره می کند، چرا که ولادت یحیی و عیسی – علیهما السلام – با هم نوعی مشابهت دارند، چون ولادت یحیی از یک زن عقیم و مرد پیره سال، صورت گرفت و ولادت عیسی از زنی که هیچ مردی با او آمیزش نکرده بود، پس ولادت یحیی عجیب، و ولادت عیسی عليه السلام اعجب است.

الله سبحانه می فرماید: ﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا﴾ «و داستان زنی را یاد کن که دامان خویش را (ازبی عفتی) پاک نگه داشت، پس ما از روح خود (به واسطۀ جبریل) در وی دمیدیم»، اضافۀ روح به سوی الله تعالی، به غرض تشریف و تعظیم است و یا اینکه مقصود از «روح»، جبرئیل عليه السلام است، پس درین صورت مطلب آیه اینست که ما جبرئیل را دستور دادیم، پس او در جیب پیرهن او دمید و مریم علیها السلام به عیسی حامله شد.

- سپس می گوید: ﴿وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ۝٩١﴾ «و ما او و پسرش را برای جهانیان، نشانۀ بزرگی قرار دادیم».

مریم علیها السلام بدان سبب آیه و نشانه بود که هنگامی که در کفالت زکریا قرار داشت، برایش به عنوان کرامت، از جانب الله تعالی میوه ها در غیر موسمش می آمد و بدون آنکه مردی با او آمیزش جنسی کند، به امر الله تعالی از وی فرزندی متولد شد.

و فرزندش عیسی عليه السلام بدان سبب آیه بود که در کودکی اش، سخن گفت، هنگامی که بزرگ شد و به نبوت مبعوث شد، الله تعالی معجزه های متعددی به او عطاء کرد که ازآنجمله: از گِل پرنده می ساخت و درآن می دمید، زنده می شد، مرض پیس و کور مادر زاد را علاج می کرد، و مرده را به ارادۀ الله زنده می کرد، از چیزهایی که مردم در خانه های شان ذخیره می کردند، خبر می داد و به تقاضای حواریون، دعا کرد، برایشان از آسمان مائده نازل شد و هنگامی که دشمنانش خواستند او را دستگیر کنند، به آسمان بلند کرده شد.

قصۀ مریم و عیسی – علیهما السلام - در سورۀ آل عمران از آیۀ (۳۶-۴۵) و در سورۀ مریم آیۀ (۱۶-۳۳) تفصیلا ذکر شده است.

✿✿✿

فصل دوم: (از آيۀ ۹۲-۹۷)

بيان وحدت آئين أنبياء و بشارت براى نيكوكاران و وعيد براى كافران

﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾ وَتَقَطَّعُوٓا۟ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ ۖ
كُلٌّ إِلَيْنَا رَٰجِعُونَ ﴿٩٣﴾ فَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ
كَٰتِبُونَ ﴿٩٤﴾ وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَآ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ
وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَٱقْتَرَبَ ٱلْوَعْدُ ٱلْحَقُّ فَإِذَا هِىَ شَٰخِصَةٌ أَبْصَٰرُ ٱلَّذِينَ
كَفَرُوا۟ يَٰوَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِى غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٩٧﴾﴾

ترجـمه:

۹۲- واقعا اين دين شما، دين يگانه است و من پروردگار شما هستم، پس تنها مرا بپرستيد.

۹۳- و (با وجود اين دين واحد، گروه هاى زيادى از مـردم) ديـن خـويش را در ميـان شان متفرق ساختند (وسرانجام) همگى به سوى ما باز مى گردند.

۹۴- پس هركسى كه چيزى از كارهاى شائسته را انجام مى دهد در حاليكه مومن باشد، پس تلاش او ناديده گرفته نمى شود و يقينا ما سعى (و عمل) او را خواهيم نوشت.

۹۵- و واجب است بر هر شهرى كه ما آنها را هلاک كرده ايم اينكه (آنها پيش از قيامـت) بـه سوى ما بر نمى گردند.

۹۶- تا آنكه سد ياجوج وماجوج گشوده شود و ايشان از هربلندى شتابان مى گذرند.

۹۷- و وعدۀ راستين نزديک شود، پس (از شدت سختى و دهشت قيامت) ناگهان چشم هاى كافران باز مى ماند، (و مى گويند) اى واى برما، شكى نيست كه مـا ازيـن روز درغفلـت بوديم، بلكه ما ستمگار بوديم.

تفسـير:

درين آيات از موضوعات آتى بحث مى شود:

۱- بيان وحدت آئين انبياء و تفرق مردم درآن،

۲- بشارت براى مؤمنان نيكوكار،

۳- رد برمنكرين قيامت،

۴- توضيح وقت مجازات.

موضوع اول: بیان وحدت آئین انبیاء و تفرق مردم در آن

- ﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ﴾ «یقینا این دین شما، دین یگانه است».

«أمت» درینجا به معنی «ملت و دین» است ([1]) و «هَٰذِهِۦٓ» اشاره به سوی «أمت» است و این آیه خطاب برای پیغمبران است، و مطلب آیه اینست که هر پیغمبری که ما فرستادیم، برایش گفتیم که «این دین شما، دین یگانه است» که آئین اسلام است، درآن هیچ نوع کجی و انحرافی وجود ندارد.

و یا اینکه «هَٰذِهِۦٓ» اشاره به سوی جماعۀ پیغمبران است، یعنی این جماعۀ پیغمبرانی که برای شما ذکر، شد، همه یک امت واحد و دارای دین واحد بودند که عبارت از دین توحید است.

- بعد از بیان وحدت آئین، وحدانیت رب «معبود» را بیان می کند: ﴿وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ۝٩٢﴾ «ومن پروردگار شما هستم پس مرا عبادت کنید»، و جز من هیچ چیزی را عبادت مکنید، چون ذاتی که شما را آفریده است، تنها او سزاوار عبادت است، نه غیر او.

- ولی با آنکه دین همه پیغمبران یک دین، و خالق و رب همه یک ذات است، باز هم مردم برای خود دین های ساختند و معبودانی بر گزیدند: ﴿وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ﴾ «و دین خویش را در میان شان متفرق ساختند» و از دین اسلام و عبادت خالق یکتا انحراف ورزیدند. همین مطلب را در سورۀ مومنون چنین بیان داشته است: ﴿وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ۝٥٢ فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۭ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ۝٥٣﴾ «و قطعا این دین شما، دین یکتا است، ومن پروردگار شما هستم، لذا از من بترسید، پس مردم دین (و ملت

---

[1] - لفظ «أمت» دارای چندین معنی است:

أ- گاهی اطلاقش بر یک جماعه می شود، مانند آیۀ (۲۳) سورۀ قصص: {وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدۡيَنَ وَجَدَ عَلَيۡهِ أُمَّةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسۡقُونَ}.

ب- گاهی اطلاقش بر یک شخصی می شود که همه صفات خوب را در خود جمع نموده است، مانند آیۀ (۱۲۳) سورۀ نحل: {إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا}.

ج- و گاهی بر زمان اطلاق می شود، مانند آیۀ (۴۵) سورۀ یوسف: {وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ}، و گاهی اطلاقش بر ملت و دین می شود، طوریکه در آیۀ مورد بحث است.

واحده) خویش را در میان شان متفرق ساختند و هرگروه به آنچه که نزد ایشان است، خوشحال اند»، و در سورهٔ شوری آیهٔ (۱۳) نیز بیان همین مطلب است.

ضمیر در «تَقَطَّعُوا» به سوی ملت هائی اختلاف کننده در دین راجع است، و «تقطّعوا» یعنی قطعه قطعه ساختند و تفرق کردند، «أَمْرَهُمْ» به معنی حالت و مراد ازآن دین است.

سؤال: چرا در فاصلهٔ آیهٔ مورد بحث سورهٔ انبیاء ﴿فَٱعْبُدُونِ﴾ و در فاصلهٔ آیهٔ مومنون ﴿فَٱتَّقُونِ﴾ ذکر کرد؟

جواب: در ابحاث قبلی آیهٔ (۹۳) این سوره، لفظ تقوی، از اول تا آخر ذکر نشده است، اما لفظ عبادت در آیهٔ (۲۵) ذکر شده است ازین وجه، در پایان قصه های انبیاء ﴿فَٱعْبُدُونِ﴾ ذکر کرد، اما در سورهٔ مومنون پیش از آیهٔ (۵۲) و بعد از آن، در سه مقام، آیهٔ (۲۳، ۳۲، ۸۷) لفظ تقوی تکرار شده است، لذا همین امر را رعایت نموده آیه را به {فَٱتَّقُونِ} پایان داد.

- سپس تفرق کنندگان دین را تهدید نموده می فرماید: ﴿كُلٌّ إِلَيْنَا رَٰجِعُونَ ۝٩٣﴾ «(سرانجام) همگی به سوی ما باز می گردند»، و آنان را به حقیقت اختلاف شان خبر داده در برابر تفرق و انحراف شان، مجازات خواهیم کرد.

موضوع دوم: بشارت برای مومنان نیکوکار

بعد ازآنکه تفرق کنندگان در آئین انبیاء را مورد تهدید قرار داد، مومنانی را که بر دین خود ثابت و نیکوکار اند، به پاداش نیکو بشارت می دهد: ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ﴾ «پس هرکسی که چیزی از کارهای شائسته انجام می دهد در حالیکه مومن باشد، پس تلاش او نادیده گرفته نمی شود و ما همه اعمال آنها را خواهیم نوشت»، در هیچ عمل نیک او اگر چه به مقدار ذره هم باشد، کمی و کاستی نخواهد شد، بلکه الله تعالی او را در برابر هر نیکی اش چندین برابر پاداش خواهد داد.

درین بارهٔ سورهٔ نحل آیهٔ (۹۷) و سورهٔ اسراء آیهٔ (۱۹) و سورهٔ کهف آیهٔ (۳۰) و سورهٔ طه آیهٔ (۷۵-۷۶) ملاحظه شود.

موضوع سوم: رد بر منکرین قیامت

پیشتر در آیهٔ (۹۳) همین سوره فرمود: «همگی به سوی ما برمی گردند» و ما آنها را تحت محاکمه و مجازات قرار خواهیم داد، پس ممکن بود منکرین قیامت بگویند: هلاکت دنیا پایان کار است، بعد ازآن بازگشتی وجود ندارد، پس الله سبحانه در رد آنان می گوید:

﴿ وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَآ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾ ﴾ «و محال است بر شهر و دیاری که ما آنها را هلاک کرده ایم اینکه به سوی ما برنگردند»، و هلاکت این دنیا پایان کار نیست، بلکه در قیامت نیز آنان به سوی ما برخواهند گشت و دو باره آنها را مجازات خواهیم کرد .

و این ترجمهٔ ذکر شده، یکی از توجیهات، در تفسیر این آیه است، و بنا برین توجیه «حَرَامٌ» به معنی محال و ممتنع است، و حرف « لا» در {لَا يَرْجِعُونَ} زائد نیست .

توجیه دیگر اینست که «حَرَامٌ» به معنی محال و ممنوع، و حرف « لا» در {لَا يَرْجِعُونَ} زائد است و مقصود از «يَرْجِعُونَ» ایمان آوردن است، درین صورت معنی آیه چنین است: «و محال و ممتنع است بر قریه ای که هلاکت آن را مقدر نموده ایم اینکه (پیش از قیامت) به سوی ما باز گردند» و توبه کنند، یعنی کسانی که هلاکت و دخول دوزخ را در حق شان فیصله شده است، تا آنکه قیامت را مشاهده نکنند، ایمان نمی آورند، البته بعد از فرا رسیدن قیامت ایمان می آورند، ولی ایمانشان، کدام سودی نخواهد داشت .

توجیه سوم اینست که«حَرَامٌ» درینجا به معنی «واجب» است، و مقصود از «لَا يَرْجِعُونَ» رجوع به سوی دنیا پیش از قیامت است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: « و واجب و حتمی است بر قریه و دیاری که ایشان را هلاک کرده ایم، که (پیش از قیامت) درین دنیا به سوی ما بر نمی گردند»، یعنی کسی که هلاک شد، پیش از قیامت دوباره به سوی دنیا بر نمی گردد ؛ درین صورت نیز حرف «لا» در {لَا يَرْجِعُونَ}زائد نیست .

و ابن عباس رضی الله عنهما این آیه را همین گونه تفسیر نموده است .

اقسام تحریم: لازم بیاد آوری است اینکه تحریم بر سه قسم است:

۱- تحریم تعبدی، مانند تحریم ربا و زنا و نوشیدن شراب وغیره که آنها محرمات شرع اند، و در ترک آن برای انسان ثواب است .

۲- تحریم به معنی منع، چنانکه در سورهٔ مائده آیهٔ (۲۶) می گوید: ﴿ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً ﴾ «دخول این شهر، تا چهل سال برایشان ممنوع است»، و نیز در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۹۳) می گوید: ﴿ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَاءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ﴾ «مگر آنچه را که اسرائیل بر خود ممنوع قرار داده بود».

۳- تحریم به معنی وجوب، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۵۱) می گوید: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ «بگو: بیائید، آنچه را که پروردگارتان واجب گردانده است بر شما تلاوت کنم، اینکه به او چیزی را شریک مقرر نکنید».

و ترک شرک از جملهٔ واجبات است، نه از جملهٔ محرمات، پس در آیهٔ مورد بحث، تفسیر «حرام» به «واجب» صحیح می باشد، زیرا موافق ظاهر آیه بازگشت شان به دنیا ممتنع، اما رجوع شان به آخرت واجب می باشد.

ناگفته نماند که این آیه، از جملهٔ آیات مشکل قرآن است، مفسرین راجع به تفسیرش سخن های گوناگون نقل کرده اند که ازآن جمله، همان سه معنی گذشته را انتخاب نمودیم.

موضوع چهارم: توضیح وقت مجازات

پیشتر از بازگشت به سوی الله و مجازات سخن به میان آمد، اکنون وقت مجازات را توضیح داده سخن را از علامات صغری قیامت یعنی از مشاهدات زمینی دنیوی آغاز می کند که خروج یاجوج وماجوج است: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦﴾ «(وجوب عدم بازگشت آنها بعد از هلاکت شان به سوی دنیا، یا از کفرشان به سوی اسلام ادامه خواهد یافت) تا آنکه (قیامت فرا رسد، وعلامات آن ظاهر گردد که یکی از علامات آن اینست که سد) یاجوج وماجوج گشوده شود، درحالیکه آنها از هر بلندی شتابان می گذرند»، وسرازیر می شوند و در زمین دست به فساد عریض و گستردهٔ بی سابقه می زنند. «حَدَبٖ» تپه، بلندی، «يَنسِلُونَ» شتابان می گذرند.

نا گفته نماند که خروج یأجوج و مأجوج، از علائم بزرگ قیامت بوده بعد از خروج دجال و بعد از قتل او توسط عیسی عليه السلام صورت می گیرد، چنانچه در صحیح مسلم در حدیث طویلی که نواس بن سمعان رضی الله عنه از پیغمبر ﷺ روایت نموده آمده است: «... عیسی عليه السلام در نزد «باب لُدّ» دجال را به قتل می رساند، بعد ازآن نزد کسانی می آید که الله تعالی آنها را از فتنهٔ دجال محفوظ می دارد، بر روی های آنان دست می کشد، و آنان را از مراتب شان در بهشت آگاه می سازد، پس درین هنگام الله تعالی به سوی عیسی وحی می فرستد که من بندگان خود را که کسی توان قتال با آنها را ندارد، بیرون آورده ام، پس بندگانم را به سوی کوه طور ببر و الله «یأجوج و مأجوج» را می فرستد، در حالیکه آنان از هر بلندی و تپه

شتابان می گذرند و اوائل آنان بر بحیرۀ طبریه می گذرند و همه آب آن را می نوشند و اواخر آنها که ازآنجا می گذرند، پس می گویند: درینجا (یعنی در بحیرۀ طبریه) در کدام زمانی آب وجود داشته است ! ...».(۱)

- در مرحلۀ دوم: از فرا رسیدن قیامت خبر می دهد: ﴿وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ﴾ «و وعدۀ راستین نزدیک می شود» که وقت حساب وکتاب و جزا و سزا و آوان محاکمۀ مجرمان و رستگاری مومنان است.

- سپس به شدت هول و دهشت آنروز اشاره می کند: ﴿فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ «پس ناگهان چشم های کافران حیرت زده باز می ماند»، و از شدت دهشت، مبهوت وحیرت زده می شوند، نمی توانند چشمان خود را بسته کنند و این واقعه هنگامی صورت می گیرد که مردم از قبرها بر می خیزند و کافران آنگاه یقین می کنند که هنگام حساب وکتاب وجزا وسزا است در حالی که آنها در دوران زندگی شان هیچ گونه آمادگی نگرفته بودند و دعوتگرانی را که ایشان را به قیامت بیم می دادند، مسخره می کردند.

«شَٰخِصَةٌ» از حرکت باز می ماند، و «شُخُوصُ العَین» حالتی را گویند که چشم باز ماند، و بسته نشود، و معمولا چنین حالت هنگامی رخ می دهد که انسان با حالت بسیار وحشتناکی رو برو شود .

- هنگامی که قیامت را به چشم خود مشاهده می کنند، چنین می گویند: ﴿يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا﴾ «ای وای برما که ازین روز در غفلت بودیم»، و برای نجات از سختی های این روز، هیچ عملی انجام ندادیم و برای آن آمادگی نگرفتیم.

- سپس به ظلم خود اعتراف می کنند: ﴿بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٩٧﴾ «بلکه ما ستمگار بودیم» که از قیامت انکار می ورزیدیم و پیغمبران الهی را تکذیب می کردیم، ولی این اعتراف شان به ظلم و ستم خود، به آنها هیچ سودی نخواهد رساند .

❁❁❁

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب ذکر الدجال و صفته و ما معه، حدیث: ۷۵٦۰ .
«بحیرۀ طبریه» که ازآن به «بحر جلیل» نیز نام برده می شود، بحیرۀ کوچکی است که در شمال فلسطین اشغالی موقعیت دارد، و نهر اردن در همین بحیره می ریزد، طول آن ۲۳ کیلومتر، وعرضش ۱۳ کیلومتر، و عمق آن ۴۴ متر بوده واز سطح بحر ۲۱۰ متر پائین است، در شرق آن کوه های جولان (سوریه) و در غربش کوه های ناصره قرار دارد. به نقل از «الموسوعة العربية العالمية» (م. اکرامی)

فصل سوم: احوال کافران و مؤمنان در قیامت، و بیان انجام نیک مؤمنان در دنیا

﴿ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ
هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٩٩﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾
إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ أُو۟لَٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِى مَا
ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ
ٱلَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾ يَوْمَ نَطْوِى ٱلسَّمَآءَ كَطَىِّ ٱلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ
نُّعِيدُهُۥ وَعْدًا عَلَيْنَآ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿١٠٤﴾ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِى ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا
عِبَادِىَ ٱلصَّٰلِحُونَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ فِى هَٰذَا لَبَلَٰغًا لِّقَوْمٍ عَٰبِدِينَ ﴿١٠٦﴾ ﴾

ترجــمه:

۹۸- یقینا شما (ای کافران) و چیزهایی که جز الله می پرستیدید، هیزم دوزخ خواهیـد بـود، شما حتما وارد آن خواهید گردید.

۹۹- اگر این بتان، معبودان می بودند، وارد دوزخ نمی شدند وهمگی آنجا جاویدان مـی مانند.

۱۰۰- آنان در دوزخ ناله و فریاد غم انگیز دارند وآنها در آنجا هرگز نمی شنوند.

۱۰۱- یقینا کسانی که برایشان از جانب ما سابقه نیکی وسعادت ازلی مقرر شده است آنهـا از دوزخ دور داشته می شوند.

۱۰۲- (آنان حتی) صدای آتش دوزخ را نمی شوند و ایشان در میان آنچه که نفس های شـان می خواهد، جاویدانند.

۱۰۳- هراس بزرگ (قیامت) ایشان را غمگین نمی سازد و فرشتگان استقبال شان می کننـد (و برایشان می گویند) این همان روزی است که وعده داه می شدید.

۱۰۴- روزی که آسمان ها را درهم می پیچانیم همانند درهم پیچاندن نامه بر آنچه کـه در آن نوشته شده است، همان طوری که نخستین بار آفرینش را آغـاز نمـودیم، آن را اعـاده خواهیم کرد، این وعده ای است که بر ما لازم است قطعا ما (آن را) به انجام می رسانیم.

۱۰۵- وشکی نیست که ما در همه کتاب های آسمانی بعد از ثبت در لوح محفوظ، نوشته کرده ایم که زمین را بندگان نیک من به میراث می برند.

۱۰۶- یقینا درین قرآن (و یا درآنچه که درین سوره ذکر شد) کفایه است برای گروه عبادت پیشه گان.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- بیان احوال مشرکان و معبودانشان در قیامت،

۲- بیان احوال مومنان در قیامت،

۳- بیان حال آسمان در روز قیامت،

۴- بیان کیفیت اعادهٔ انسان در روز قیامت،

۵- بشارت عظیم برای بندگان مخلص،

۶- بیان عظمت شأن قرآن کریم .

موضوع اول: بیان احوال مشرکان و معبودانشان در قیامت

در آیهٔ گذشته، هول و دهشت قیامت وخیره شدن چشم ها و اظهار حسرت مشرکان بیان شد، اکنون درین آیات از حالت رنجبار آنان خبر می دهد .

۱- مشرکان به ورود دوزخ بشارت داده می شوند و به یشان گفته می شود: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾﴾ «یقینا شما (ای کافران) و چیزهایی که جز الله می پرستیدید، هیزم دوزخ خواهید بود، شما حتما وارد آن خواهید گردید». «حَصَبُ» هیزم، مواد سوخت .

ذکر جملهٔ ﴿أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ﴾ بعد از ذکر ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ برای تاکید است و یا اینکه اشاره به آنست که پیش از همه معبودان شان وارد دوزخ می شوند و سپس خود شان داخل می شوند. و مقصود از {وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ} همه بتان و تمثال ها و همچنین آن عده انسان ها و جن های هستند که به عبادت خود راضی بودند .

و حکمت اشتراک معبودان باطل با عابدان شان در دوزخ اینست که هنگامی که مشرکان آن بتان و معبودان باطل را با خود مبتلای عذاب می بینند، حسرت شان بیشتر می گردد، زیرا همان معبودان باطل بودند که سبب عذاب پیروان شان گردیدند.

علاوه برآن، مشرکان در دنیا، از معبودان خویش توقع شفاعت داشتند که در آخرت پیروان خویش را شفاعت نموده عذاب را از آنها دور می کنند، هرگاه موضوع را در آخرت برعکس مطلوب شان می یابند، عقدۀ دل شان بیشتر می گردد.

سپس ورود معبودان باطلۀ مشرکان را به دوزخ، دلیل بطلان اله بودن آنان قرار می دهد: ﴿ لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ﴾ «اگر این بتان، معبودان می بودند، وارد دوزخ نمی شدند»، و چون آنان به دوزخ انداخته شده اند، خود به خود ثابت شد که آنان معبودان دروغین بوده اند.

۲- بعد ازآن از جاودانگی ایشان در دوزخ خبر می دهد: ﴿ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٩٩﴾ ﴾ «وهمگی در آنجا جاودان می باشند»، هم معبودان و هم کسانی که آنان را عبادت می کردند.

۳- سپس از ناله وفریادشان در دوزخ خبر می دهد: ﴿ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴾ «آنان را در دوزخ ناله و فریاد غم انگیز است»، و سبب این ناله وفریاد، شدت عذابی است که آنان گرفتار آن شده اند.

الله تعالی در سورۀ هود آیۀ (۱۰۶) می گوید: ﴿ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُوا۟ فَفِى ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴾ «اما کسانی که بدبخت اند، در آتش اند، ایشان را درآنجا ناله و فریاد غم انگیز است».

«زَفِيرٌ» صدای ناشی از بیرون کردن شدید نفس و«وَشَهِيقٌ» صدای ناشی از پس فرو بردن شدید نفس را گویند، و چنین حالت هنگام رخ می دهد که انسان در حالت ضیق و بیماری شدید قرار گیرد، البته مقصود از {زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ} درین آیه فغان و ناله و فریاد همراه با تنفس شدید است که ناشی از عذاب شدید و حسرتی می باشد که برآنها مسلط می شود.

- ﴿ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ ﴾ «وایشان در آنجا (ناله و فریاد یکدیگر) را هرگز نمی شوند»، چرا که هر کس مشغول و گرفتار حالت خود است و یا اینکه سخنی را که غم و اندوه شان را بکاهد نمی شنوند.

و یا مقصود آیه اینست که آنان اصلا نمی شنوند، چرا که الله تعالی آنهـا را کـر و کـور و گنگ حشر می کند، چنانچه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۹۷) مـی فرمایـد: ﴿وَنَحۡشُرُهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ عُمۡيٗا وَبُكۡمٗا وَصُمّٗا﴾ «وآنها را روز قیامت به روی های شان، کور و کر وگنگ حشـر مـی کنیم».

البته اینجا اشکال وارد می شود که الله تعالی در آیات دیگری، از شـنیدن و دیـدن وتکلـم آنها خبر داده است، مثلاً: در سورهٔ مریم آیهٔ (۳۸) از شنوائی وبینائی شان، و در سورهٔ سـجده آیهٔ (۱۲) از گفتن ودیدن وشنیدن شان، و در سورهٔ کهف آیهٔ (۵۳) از مشاهده شان آتـش دوزخ را خبر داده است، پس این آیات، به ظاهر با آیهٔ (۹۷) سورهٔ إسراء متعارض است ؟

پاسخ ازین اشکال چنین است که قیامت مواطن و مقامات مختلـف دارد، هـر مقـام آن دارای حالت خاصی می باشد، پس دوزخیان در بعضی مقامـات قیامـت نمـی بیننـد و نمـی شنوند و نه سخن می گویند، اما در بعض مقامات دیگر عکس این حالت صـورت مـی گیـرد، پس هر آیه محمول بر حالت خاص و موطن خاص است.

موضوع دوم: بیان احوال مومنان در روز قیامت:

بعدازآنکه احوال رنجبار مشرکان را درآن روز، روشن ساخت، احـوال مومنـان و اوصـاف رستگاری آنها را شرح می دهد:

نخست از سابقهٔ درخشان آنها خبر می دهد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ﴾ «شـکی نیست آنانی که برای ایشان از جانب ما سـابقهٔ نیـک (توفیـق وطاعـت وجنـت و رحمـت و سعادت) مقرر شده است».

امام طبری از محمد ابن اسحاق روایت نموده است که یک روز پیغمبرﷺ نـزد ولیـد بـن المغیره نشست و درین اثنا نضر بن الحارث آمد و او نیز با ایشان نشست، علاوه بر ایشـان در مجلس افراد دیگری نیز حضور داشت، پس پیغمبرﷺ با ایشان (در بارهٔ اسلام) صحبت کـرد، از میان حاضرین، نضر بن الحارث با پیغمبرﷺ معارضه کرد، پس پیغمبرﷺ با او گفتگو نموده او را خاموش ساخت، و سپس این آیه: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ را تا ﴿وَهُمۡ فِيهَا لَا يَسۡمَعُونَ ١٠٠﴾ تلاوت کرد، سپس پیغمبرﷺ از مجلس برخاست، بعـد ازآن عبدالله بن الزِّبَعرِی آمد، پس ولید بن المغیره برایش گفت: محمد (ﷺ) می پندارد کـه مـن و معبودانی را که ما پرستیم همه هیزم دوزخ خواهیم شد، عبد الله بن الزبعری گفـت: سـوگند

به الله اگر محمد (ﷺ) را بیابم، در مناظره بر وی چیره خواهم شد، از وی بپرسید: آیا همه کسانی که جز الله مورد پرستش قرار گرفته اند، همه در دوزخ خواهند بود؟ در حالیکه ما فرشتگان را می پرستیم، یهود عزیر را می پرستند و نصاری عیسی پسر مریم را می پرستند! پس حاضرین مجلس ازین قول عبد الله الزبعری خرسند شدند و آنان پنداشتند که او حجت و دلیل قوی ارائه داشته است.

پس قول عبد الله بن الزبعری برای پیغمبر ﷺ ذکر شد، رسول الله ﷺ فرمود: «آری، هر کسی که دوست داشته باشد که جز الله پرستیده شود، او با کسانی که او را عبادت کرده اند (در دوزخ) است، آنان در حقیقت شیطان و کسی را می پرستند که شیطان به عبادت او دستورشان ده» پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١﴾ (١)

مقصود آیه، عیسی پسر مریم، عزیر و احبار و رهبان اطاعت گزاری اند که مورد پرستش قرار گرفته اند، و ایشان ازین عملکرد مردم، نه آگاه بودند و نه راضی بودند، پس ایشان همه از دوزخ دور نگه داشته می شوند.

امام قرطبی فرموده است: «قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ: «إِنَّ» هَاهُنَا بِمَعْنَى «إِلَّا» وَلَيْسَ فِي الْقُرْآنِ غَيْرُهُ» یعنی برخی از اهل علم گفته اند: حرف «إِنَّ» در ین آیه {إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ} به معنی «إلاّ» می باشد که حرف استثناء است و این در قرآن کریم، یگانه موضعی است که حرف «إنّ» به معنی «إلاّ» استعمال شده است.

بنا برین توجیه، این آیه، از حکم {إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ} مستثنی قرار می گیرد، و کسانی که به عبادت خود راضی نبودند، در حکم این آیه داخل نیستند.

و مقصود از {سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ} اینست که در علم قدیم الهی آنان از اهل سعادت و بهشت قرار داده شده اند، درین صورت «ٱلۡحُسۡنَىٰٓ» به معنی «سعادت و یا جنت» است.

و یا معنی آیه اینست که «کسانی که قبلا به توفیق ما ایمان صادق و عمل صالح انجام داده اند» درین صورت «مِّنَّا» به معنی به توفیق ما، و «ٱلۡحُسۡنَىٰٓ» به معنی ایمان و اعمال حسنه است.

پس الله تعالی چنین اشخاص را به پنج خصوصیت از دیگران امتیاز می بخشد:

۱- تفسیر طبری، و شیخ البانی این روایت را در صحیح سیرت نبوی، به شمارهٔ: ۱۹۷ ذکر نموده است.

۱- ﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١﴾ «آنها از دوزخ دور داشته می شوند».

۲- ﴿لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَا﴾ «صدای آتش دوزخ را نمی شوند». «حَسِيس» صدای حرکت.

۳- ﴿وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢﴾ «وایشان در میان آنچه نفس های شان می خواهد، جاودانند»، هر چه آرزو کنند برایشان مهیا می شود و این امر تا ابد ادامه میابد.

۴- ﴿لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾ «هراس بزرگ (قیامت) ایشان را غمگین نمی سازد».

و مراد از ﴿ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾ نفخهٔ دوم است، در سورۀ نمل آیۀ (۸۷) می گوید: ﴿وَيَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ﴾ «و روزی که در صور دمیده شود، پس جز کسی که الله بخواهد، هرکسی در آسمان ها و هرکسی در زمین است، هراسان می گردد»، پس کسی که در نفخهٔ دوم - که به اثر آن همه زنده شده به سوی حشر، در حرکت می شوند - از هراس و خوف آن در امان بماند، بدون شک از امور دیگری که به دنبال آن می باشد، به ارادۀ الله، محفوظ خواهد ماند.

۵- ﴿وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوۡمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ١٠٣﴾ «و (هنگامی که از قبرهای شان برانگیخته شوند) فرشتگان آنها را استقبال می کنند (و برایشان می گویند) این همان روزی است که (در دنیا) وعده داده می شدید». در سورۀ رعد آیۀ (۲۳) و در سورۀ زمر آیۀ (۷۳) و در سورۀ فصلت آیۀ (۳۰) نیز از استقبال فرشتگان خبر می دهد.

موضوع سوم: بیان در هم پیچاندن آسمان در روز قیامت

- بعد از شرح احوال مردم در قیامت، حال آسمان را در روز «فزع أکبر» بیان می کند:

﴿يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِ﴾ «روزی که آسمان را درهم می پیچانیم همانند درهم پیچاندن نامه بر آنچه که در آن نوشته شده است».

«يَوۡمَ» متعلق به «لَا يَحۡزُنُهُمُ» است و به سبب آن منصوب شده است، درین صورت این آیه بیانگر نوعیت ﴿ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ﴾ می باشد، یعنی «فزع أکبر، روزی است که آسمان را درآن روز در هم می پیچانیم ..»؛ و حرف «لام» در «لِلۡكُتُبِ» به معنای «علی» است، و «سِجِلّ» به معنای «نامه» و «کُتُب» به معنای خطی است که در نامه نوشته می شود.

یعنی طوری که نامه را بعد از نوشتن به هم می پیچانند، الله تعالی آسمان ها را همین گونه به هم می پیچاند، چنانکه در سورهٔ زمر آیهٔ (۶۷) می گوید: ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ﴾ «وآسمانها به دست راستش، درهم پیچانده می شوند».

برخی گفته اند: «سِجِلّ» نام کاتب رسول الله ﷺ بود، یعنی چنانکه «سجل» نامه ها را به هم می پیچاند؛ ولی این قول درست نیست، زیرا کاتبان رسول الله ﷺ همه مشهور بودند، و در میان ایشان کسی به نام «سِجِلّ» وجود نداشت، به همین سبب امام ابن کثیر در بارهٔ روایتی که درآن آمده است که «سِجِلّ» نام کاتب پیغمبر ﷺ بود، فرموده است: «وهذا منكر جدًا ...لا يصح أصلا»، این روایت کاملا منکر بوده، و اصلا صحیح نیست .

و روایتی که درین باره در سنن ابوداود آمده است، امام ابن کثیر رحمه الله گفته است که شیخ بزرگ ما ابو الحجاج مزی – رحمه الله- آن را موضوع گفته است .(1)

موضوع چهارم: بیان کیفیت اعادهٔ انسان در روز قیامت

- بعد از بیان درهم پیچاندن آسمان، کیفیت اعادهٔ انسان را در آن روز بیان می کند: ﴿كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ﴾ «همان طوری که نخستین بار آفرینش را آغاز نمودیم، آن را اعاده خواهیم کرد»، چنانچه در سورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد سپس آن را اعاده می کند و اعادهٔ آن بروی آسان تر است».

- بعد ازآن به حتمی بودن آفرینش دو بارهٔ انسان ها اشاره نموده می گوید: ﴿وَعْدًا عَلَيْنَآ ۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿١٠٤﴾﴾ «این وعده ای است که بر ما لازم است قطعا ما (آن را) به انجام میرسانیم» و درآن تخلفی صورت نمی گیرد .

۱- روایت مذکور در سنن ابوداود، کتاب الخراج، باب فی اتخاذ الکاتب، حدیث: ۲۹۳۷، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است، و در تهذیب سنن ابی داود، حافظ ابن القیم نقل نموده است که امام ابن تیمیه این حدیث را «موضوع» قرار داده است، چرا که در جملهٔ کاتبان پیغمبر ﷺ کسی به نام سجل وجود نداشت .

موضوع پنجم: بشارت عظيم الله تعالى براى بندگان مخلصش

در آيۀ گذشته از لزوم وعدۀ خود خبر داد، اكنون درين آيه وراثت زمين را براى بندگان مخلص خود وعده مى دهد كه بشارت عظيم و افتخار بزرگى براى ايشان است:

- ﴿ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾ ﴾ «وشكى نيست كه ما در همه كتاب هاى آسمانى بعد از ثبت در لوح محفوظ، نوشته كرده ايم كه زمين را بندگان نيک من به ميراث مى برند»، آنانى كه به شريعت الهى پاى بند و پاسدار دين، و پرهيزگار ومخلص اند.

مقصود از «الزَّبُورِ» تمام كتاب هاى آسمانى، و مقصود از «الذِّكْرِ» لوح المحفوظ است، و يا اينكه مقصود از «الزَّبُورِ» كتاب داود عليه السلام و مقصود از «الذِّكْرِ»تورات است، يعنى اين وعده علاوه بر تورات، در زبور نيز شده است .

در بارۀ زمينى كه ميراث آن به صالحين وعده داده شده است، دو احتمال است:

الف- اينكه مراد ازآن زمين جنت است و همين تفسير از ابن عباس، مجاهد، سعيد بن جبير، شعبى، قتاده، سدّى و ثورى - رحمهم الله - روايت شده است، و چنانچه در سورۀ اعراف آيۀ (۴۳) و سورۀ زمر آيۀ (۷۴) و در سورۀ فاطر آيۀ (۳۴-۳۵) و در سورۀ زخرف آيۀ (۷۲) اين تفسير را تائيد مى كند.

ب- اينكه مراد از زمين موروث، زمين دشمنان است كه الله سبحانه آن را براى بندگان مخلص خود به ميراث مى دهد، چنانكه در سورۀ احزاب آيۀ (۲۷) مى گويد: ﴿ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴾ «و زمين و خانه ها وسرمايه ها و زمينى را كه درآن گام ننهاده بوديد، به شما ميراث داد، و الله بر هر چيز توانا است».

و سورۀ اعراف آيۀ (۱۳۷) و سورۀ ابراهيم آيۀ (۱۴) و سورۀ نور آيۀ (۵۵) نيز اشاره به همين حقيقت است، البته امام قرطبى همان تفسير اول را ترجيح داده است، چرا كه زمين دنيا را صالحين و غير صالحين همه به ميراث برده اند .

موضوع ششم: بيان عظمت شان قرآن كريم

- ﴿ إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾ ﴾ «يقينا درين قرآن (و يا درآنچه كه درين سوره ذكر شد) كفايه است براى گروه عبادت پيشه گان»، «هَٰذَا» اشاره به سوى قرآن است.

و«بلاغ» به معنی کفایه، آنچه که انسان را به مقصودش می رساند، و مقصود از «لِّقَوْمٍ عَٰبِدِينَ» امت محمد ﷺ است.

پس این آیه بیانگر فضیلت و عظمت قرآن است، و قرآن بدان سبب برای امت محمد ﷺ بسنده و کافی و تبلیغ کامل است که جامع و مشتمل بر اساسات عقیده مانند توحید، نبوت، معاد، و همچنین مشتمل بر احکام عملی و همه مسائل مربوط به دین و دنیا، از قبیل اخلاق وآداب ومعاملات وسیاسات وغیره است، طوری که رابطۀ بنده را با الله تعالی تنظیم می کند، به همین ترتیب روابط باهمی بندگان را نیز تنظیم می کند، پس شکی نیست که چنین کتاب برای سعادت انسان در دنیا وآخرت کافی است چنانکه سورۀ ابراهیم آیۀ (۵۲) بیان همین مطالب است.

❁❁❁

فصل چهارم: (از آیۀ ۱۰۷-۱۱۲)

حکمت بعثت محمد ﷺ و هشدار و تخویف برای منکرین رسالت

﴿ وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠٧﴾ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ
فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُلْ ءَاذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ وَإِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا
تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾ إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾ وَإِنْ أَدْرِى لَعَلَّهُۥ فِتْنَةٌ
لَّكُمْ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾ قَٰلَ رَبِّ ٱحْكُم بِٱلْحَقِّ وَرَبُّنَا ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾ ﴾

ترجمه:

۱۰۷- و (ای پیغمبر) ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم.

۱۰۸- بگو: یقینا به سوی من وحی شده است که معبود شما، معبود یگانه است، پس آیا شما اسلام را می پذیرید؟

۱۰۹- پس اگر (دعوت تو را نپذیرفتند و) اعراض کردند، بگو: من همۀ شما را یکسان آگاه ساختم، و من نمی دانم آنچه وعده داده می شوید نزدیک است یا دور.

۱۱۰- یقینا او می داند سخنی را که آشکار می گوئید و می داند آنچه را پنهان می دارید.

۱۱۱- و من نمی دانم شاید تاخیر عذاب موعود، برای شما آزمایشی باشد و تا مدتی بهره مندی باشد.

۱۱۲- و (پیغمبر) گفت: پروردگارا! (درمیان من و این قوم) داوری عادلانه ات را کن، و پروردگار ما مهربان است، ازو مدد خواسته می شود در برابر سخنان (نا روایی که در بارهٔ ذات پاک الله و اسلام) می گوئید.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- حکمت بعثت پیغمبر اسلامﷺ

۲- نفی علم غیب از رسول الله ﷺ،

۵- درخواست داوری عادلانه از پروردگار.

مسئلهٔ اول: حکمت بعثت پیغمبر اسلام ﷺ

اساس و موضوع محوری این سوره، اثبات رسالت محمدﷺ و تصدیق دعوت او است، به همین اساس سوره را با هشدار معاندین به این امر که زمان حساب و وعید الله در حق ایشان نزدیک شده است، آغاز نمود، و بعد ازآن به اثبات رسالت محمدﷺ پرداخته این موضوع را روشن ساخت که رسالت او امر غریب و قابل تعجب نیست، بلکه پیش ازوی نیز پیغمبران گذشته اند، و بعد ازآن قصهٔ جماعه ای از پیغمبران را با تفصیل بیان داشت و درین میان یک عده مواعظ و دلائل را نیز ارائه داشت.

حالا در خاتمهٔ سوره به اثبات رسالت محمدﷺ پرداخته، حکمت بعثت او را در یک وصف جامعی بیان می کند که بیانگر عمومیت رسالت و برتری شریعت او بر تمام ادیان و شرائع پیشین می باشد، می فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ۝١٠٧﴾ «و (ای پیغمبر) ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم».

این آیه که بدون حرف عطف، مرکب از بیست و چهار حرف است، بزرگ ترین و جامع ترین مدح برای پیغمبرﷺ است، و درین آیه، رسول، مُرسِل، مُرسَل إلیهم، رسالت، و اوصاف

این چهار، همراه با افادهٔ عمومیت رسالت در هر حال، و عمومیت مُرسَل إلـیهم، و خصوصـیت حصر، بیان شده است و هدف از نکره ذکر شدن « رَحْمَةً » بیان تعظیم رحمت است.

و همین مطلبی را که درین آیه ذکر شده است، آن را پیغمبرﷺ نیز چنین بیان نموده اند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ»

« ای مردم ! بدون شک من رحمتی هستم که (برای شما) هدیه کرده شده ام».[۱]

و هنگامی که به پیغمبرﷺ گفته شد: که ای پیغمبر الله ! بر مشـرکین دعـای بـد کنیـد، فرمودند: «إِنِّى لَمْ أُبْعَثْ لَعَّانًا وَ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً»

شکی نیست که من به صفت لعنت کننده فرستاده نشده ام، و من فقط به حیـث رحمـت فرستاده شده ام.[۲]

شکی نیست که همه پیغمبران الهی، برای بشریت رحمت بودند، امـا رسـالت محمـدﷺ رحمت کامل و شامل و همه گیر و جاودانی است، به همین اساس ایشـان خـاتم پیغمبـران و دین ایشان، خاتم و ناسخ همه ادیان گذشته و ثابت و پا برجـا تـا قیامـت اسـت، از همینـرو برخی احکام تکلیفی سخت و مشقت باری که بر امت های پیشـین فـرض بـود، ازیـن امـت برداشته شد و دین اسلام به صفت یک دین سهل و آسان برای مردم عرضه شد.

رحمت بودن رسالت محمدﷺ تنها مخصوص مسلمانان نیست، بلکه کافران را نیـز در بـر می گیرد، البته برای مومنان رحمت ابدی است و برای کـافران تنهـا رحمـت دنیـوی اسـت، چنانچه از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت است که در تفسیر این آیه فرموده:

«مَنْ تَبِعَهُ كَانَ لَهُ رَحْمَةً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَمَنْ لَمْ يَتْبَعْهُ عُوفِيَ مِمَّا كَانَ يُبْتَلَى سَائِرُ الأُمَمِ مِنَ الْمَسْخِ، وَالْخَسْفِ، وَالْقَذْفِ» [۳]

۱- صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، حدیث: ٦٧٧٨ .

۲- سنن دارمی، المقدمة، باب کیف کان أول شان النبیﷺ، حدیث: ١٥، و این حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ٤٩٠ .

۳- المعجم الکبیر - از طبرانی - حدیث: ١٢١٨٩.

یعنی: هر که ایشان را پیروی کند، برایش در دنیا و آخرت، رحمت خواهد بود و کسی که ایشان پیروی نکند، از عذاب های مسخ شدن، به زمین خسف شدن و سنگباران شدن که امت های پیشین به آن عذاب می شدند، در عافیت به سر می برد.

لذا پیغمبر اسلام ﷺ خودش رحمت، رسالتش رحمت، کتابش رحمت و شریعت و دینش برای بشریت رحمت است .

رحمت بودن رسالت محمد ﷺ و رحمت بودن قرآن و اسلام در سورهٔ یونس آیهٔ (۵۷)، سورهٔ نحل آیهٔ (۶۴، ۸۹)، سورهٔ إسراء آیهٔ (۸۲)، سورهٔ نمل آیهٔ (۷۷)، سورهٔ قصص آیهٔ (۸۶) و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۵۱) نیز ذکر شده است.

- بعد از بیان وصف جامع برای رسالت محمد ﷺ، حالا موضوع جامع و همه گیر و اساس و محور دعوتش را که توحید است بیان می کند:

﴿ قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ﴾ «بگو: یقینا به سوی من وحی شده است که معبود شما، معبود یگانه است»، یعنی طوری که رسالت من، رحمت محض است، به همین ترتیب دعوت من نیز، دعوت به سوی توحید محض و پاک از هر گونه آلایش کفر و شرک است و ایمان و عمل به مقتضای توحید، موجب رحمت و باعث آنست .

- بعد ازآن مردم را به پذیرفتن اسلام ترغیب می دهد: ﴿ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾ ﴾ «پس آیا شما اسلام را می پذیرید؟» یعنی اسلام بیاورید و شرک و کفر را کنار بگذارید .

- کسانی را که از پذیرفتن دعوت اسلام، خود داری می کنند، بیم می دهد: ﴿ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ ءَاذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ ﴾ «اگر (دعوت تو را نپذیرفتند و) اعراض کردند، بگو: من همهٔ شما را یکسان آگاه ساختم» و هیچ موضوع و مسئلهٔ مربوط به دین نیست که آن را به گروه مخصوصی بیان داشته و از دیگران پنهان کرده باشم، بلکه به سوی توحید و دین اسلام همه را یکسان دعوت داده ام، لذا کسی از شما نمی تواند ادعا کند که این انذار برایش نرسیده است.

مسئلهٔ دوم: نفی علم غیب از رسول- صلی الله علیه وسلم-

هنگامی که کافران و مشرکان را به عذاب دنیا و آخرت بیم داد، بـرای آنکـه کسی گمان نکند که شاید محمدﷺ از وقت وقوع قیامت آگاه باشد، می فرماید: ﴿وَإِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٞ مَّا تُوعَدُونَ ١٠٩﴾ «و من نمی دانم آنچه وعده داده می شوید نزدیک است یا دور»، حرف «إِنْ» برای نفی است و مقصود از آن نفی هر گونه علم از خود، در بارهٔ قیام قیامت است .

- بلکه علم به وقوع قیامت مخصوص الله تعالی است: ﴿إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡتُمُونَ ١١٠﴾ «یقینا او می داند سخنی را که آشکار می گوئیـد و مـی دانـد آنچـه را پنهان می دارید»، یعنی طوری که از سخنان پنهان و آشکار شما، و از استهزاء و تمسخر شما به پیغمبرﷺ و به اسلام، آگاه است، همین گونه زمان نزول عذاب بر شـما و وقـوع قیامـت را تنها او می داند .

- پس اینجا سؤال مطرح می شود که مشرکان را با این همه اعمال بد آشـکار و پنهـانی که داشتند، چرا الله تعالی این قدر مهلت داد و هلاک شان نکرد، پس الله تعالی به پیغمبـرش دستور می دهد که ازین سؤال، چنـین جـواب گویـد: ﴿وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ ١١١﴾ «و من نمی دانم شاید تأخیر عذاب موعود، برای شما آزمایشی باشد و تا مـدتی بهـره مندی باشد».

حرف «إِنْ» نافیه است، و این جواب طوری که گفتیم به زبان پیغمبرﷺ اسـت، یعنـی الله تعالی به پیغمبرش دستور داده است که چنین بگوید، چرا که تنها الله تعالی خودش حکمت تأخیر عذاب را می داند .

البته در تاخیر مجازات مشرکان، یکی از دو علت است:

یکی اینکه مهلت برای کافران و تأخیر عذاب از ایشان به ذات خـود یـک نـوع آزمـایش است، زیرا الله سبحانه با مهلت دادن به کافران، می خواهد که آنان هرچه بیشتر در طغیان و کفر خود بیفزایند، تا عذاب شان شدیدتر گردد .

و یا اینکه الله سبحانه طبق حکمت خود می خواهد کافران را چند روز دیگر نیز مهلت دهد و دروازه های نعمت را از هر طرف به روی شان بکشاید تا بهرۀ بیشتر گیرند و بعد ازآن گرفتار عذاب دائمی خود کند.

مسئلۀ سوم: هشدار و تخویف برای منکرین رسالت

- بعد از بیان وعدۀ حتمی عذاب، دعای پیغمبرﷺ را که از پروردگارش درخواست داوری عادلانه نموده بود، حکایت می کند: ﴿قَٰلَ رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّۗ﴾ «(پیغمبر) گفت: پروردگارا ! (درمیان من و کسی که مرا تکذیب می کند) داوری عادلانه ات را کن»، زیرا تو حق هستی، گفتار تو حق است، وعدۀ تو حق، داوری تو حق است، حق را دوست می داری و به حق داوری می کنی.

در کلمۀ «قَٰلَ» دو قرائت است:

۱- بیشتر ائمۀ قرائت آن را به صیغۀ امر، یعنی به لفظ «قُلْ» قرائت نموده اند، درین صورت این آیه دستور است از جانب الله تعالی به پیغمبرش که چنین دعا کند.

۲- و در روایت حفص، به صیغۀ فعل ماضی یعنی «قَالَ» خوانده شده است، درین صورت این آیه، حکایت دعای پیغمبرﷺ می باشد که ایشان چنین دعا کردند.

چنانچه قتاده می گوید: این کلمه (یعنی «رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّ»)را دیگر انبیاء علیهم السلام نیز در برابر اقوام شان استعمال کرده اند، چنانچه شعیبعليه السلام در بارۀ قومش دعاء کرد: ﴿رَبَّنَا ٱفۡتَحۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ قَوۡمِنَا بِٱلۡحَقِّ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡفَٰتِحِينَ ٨٩﴾ «ای پروردگار ما ! در میان ما و قوم ما، داوری عادلانه انجام ده، و تو بهترین داوران هستی» (سورۀ أعراف) .

وعقیدۀ مومن صادق دو محور دارد:

۱- تفویض امر بسوی الله سبحانه، چنانکه فرمود: ﴿قَٰلَ رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّۗ﴾ «(پیغمبر) گفت: پروردگارا ! (درمیان من واین قوم) داوری عادلانه ات را کن».

۲- استعانت از الله غالب توانا، چنانکه می گوید: ﴿وَرَبُّنَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١١٢﴾ «وپروردگار ما مهربان است، ازو مدد خواسته می شود در برابر سخنان (نا روایی که در بارۀ

ذات پاک الله و اسلام) می گوئید»، یعنی در برابر سخنان کفر آمیزتان که شوکت و غلبه را از آن خود می پندارید و به سوی الله نسبت فرزند و شریک را می کنید و ما را ساحر و مجنون و شاعر می خوانید، تنها از الله عزوجل مدد و نصرت می خواهم نه از غیر او .

کلمهٔ ﴿وَرَبُّنَا﴾ اشاره به این است که ما مخلوق عاجز و نا توانیم و او پروردگار غالب و توانا است، و ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ﴾ اشاره به این است که رحمت او سرتا پای وجود ما را فرا گرفته است.

﴿ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ١١٢﴾ اشاره به این است که اگر چه شما مشرکین و کافران صاحب نیرو و قدرت هستید، اما فکر نکنید که ما مومنان، تنها هستیم، بلکه ما به ذاتی اتکا داریم که او بندهٔ خود را هنگام درماندگی اش مدد می کند و از نسبت های ناروا و سخنانی باطلی که در شأن او و یا در حق ما می گوئید، شما را بی مجازات نمی ماند .

این سوره به ذکر تخویف آغاز گردید و به تخویف پایان یافت .

الحمدلله رب العلمین والصلاة والسلام علی رسوله محمد وآله وأصحابه أجمعین برحمتک یا أرحم الراحمین

❀❀❀

تفسیر

سورهٔ حج

سورهٔ حج از جملهٔ سوره های مدنی بوده بعد از سورهٔ نور نازل شده است، در ترتیب نزول (۱۰۳) و در ترتیب مصحف (۲۳) و عدد آیاتش (۷۸) است.(۱)

وجه تسمیهٔ این سوره به سورهٔ حج بدان سبب است که الله تعالی درین سوره به فراخوانی مردم به سوی حج دستور داده فرموده است: ﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ﴾

مناسبت این سوره به سورهٔ ماقبلش از ین قرار است:

۱- آغاز و خاتمهٔ سورهٔ انبیاء به سخن از قرب قیامت و وعدهٔ حق شد و سورهٔ حج به ذکر همان مطلبی آغاز می شود که سورهٔ قبلی به آن خاتمه یافته بود که خبر از هول و دهشت قیامت است.

۲- در سورهٔ گذشته داستان های ده پیغمبر را به حیث دلیل نقلی برای اثبات توحید و ترک شرک و ایمان به قیامت بیان کرد، اکنون درین سوره برای اثبات قیامت، اطوار خلقت انسان و احوال زمین و عجائب خلقت نباتات را به حیث دلیل عقلی ذکر می کند.

محتوای این سوره:

این سوره را نظر به نوعیت مضامین می توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱- در بارهٔ مدنی و مکی بودن سورهٔ میان مفسرین گفتگو است، جمعی از مفسرین آن را - به جز چند آیه - مکی گفته اند، و جمعی دیگری از مفسرین به این عقیده اند که سورهٔ حج - جز چند آیه - همه در مدینه نازل شده است، چنانچه قتاده رحمه الله گفته است: سورهٔ حج همه در مدینه نازل شده است به جز چهار آیهٔ (۵۲-۵۵) در مکه نازل شده است .
اگر مسائل و احکامی که درین سوره ازآن بحث شده است، مانند دستور به حج و جهاد، در نظر گرفته شود، سخن کسانی که این سوره را مدنی گفته اند، قوی تر به نظر می رسد.
امام قرطبی گفته است: راجح اینست که قسمتی ازین سوره در مکه و قسمتی ازآن در مدینه نازل شده است .

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۲۴)، اثبات قیامت و معاد و توحید و منع از شرک است.

عناوین بارز موضوعات درین بخش بدین قرار است: هیبت و دهشت قیامت و دلائل اثبات معاد، بیان حال کسانی که غیر الله را می پرستند و کسانی که الله تعالی را عبادت می کننـد، اعلان حتمی بودن نصرت پیغمبرﷺ، ترغیب به سوی قرآن، سجود کائنات برای الله تعـالی و وعید برای کافران و بشارت برای مومنان است.

- **بخش دوم:** از آیهٔ (۲۵-۳۷)، تعظیم و حرمت شعایر الله و مسائل مربوط به آن.

و موضوعاتی که درین بخش مورد بحث قرار گرفته، بدین قرار است: وعید بـرای کسـانی که حرمت و عظمت بیت الله را پایمال می کنند، دستور به اعمـار و تطهیـر حسـی و معنـوی بیت الله، دستور به اعمال حج بعد از تکمیل بنای بیت الله، بیان هدف از سفرحج و اعمال حج در یوم النحر، بیان تعظیم مقدسات و تقبیح شرک، بشـارت بـرای مخبتـین، بیـان اهمیـت قربانی در حج و دستور به تقوی و اخلاص و احکام و مسائل قربانی است.

- **بخش سوم:** از آیهٔ (۳۸-۷۸) اثبات رسالت و دستور به پیروی از شریعت الهی.

و عناوین بارز این بخش عبارت اند از: حکمت مشروعیت قتال، اثبـات رسـالت و دلائـل توحید و تقبیح شرک، بشارت و وعید و دستور به اقامهٔ احکام عملی اسـلام از قبیـل نمـاز، جهاد، پرداختن زکات و تمسک به دین است.

۞۞۞

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۲۴)، آیات این بخش در چهار فصل تفسیر می شود:
فصل اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۷).

هیبت و دهشت قیامت و دلائل اثبات معاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٞ ١ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم
بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٖ وَيَتَّبِعُ كُلَّ
شَيْطَٰنٖ مَّرِيدٖ ٣ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ٤ يَٰٓأَيُّهَا
ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٖ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٖ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٖ

مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ۚ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ
لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن
بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ۚ وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ
بَهِيجٍ ﴿٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ
فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

ترجمه:

۱- ای مردم ! از (عذاب) پروردگار خویش بترسید (وقیامت را به یاد آورید) واقعاً زلزلهٔ رستاخیز قیامت چیز بزرگ (و حادثهٔ دهشت انگیز) است.

۲- روزی که آن را می بینید (درآن روز مردم را چنان هول و دهشت فرا می گیرد که) هر زن شیر دهنده، کودک شیرخواره اش را فراموش می کند و هر زن باردار (از شدت بیم و هراس) بارش را می نهد و مردم را (درآن روز) مست می بینی در حالیکه مست نیستند، ولی عذاب الله سخت است.

۳- و گروهی از مردم در بارهٔ الله (وتوحید وصفات و افعال و قدرت او بر بعث) بدون دانش، به مجادله می پردازد و (درین مجادله) از هرشیطان سرکش پیروی می کند.

۴- در حق شیطان نوشته شده است که هرکس او را دوست گیرد، پس حتما او را گمراه می سازد و به سوی آتش دوزخ رهنمائی اش می کند.

۵- ای مردم ! اگر در بارهٔ زندگی پس از مرگ در شک و تردید هستید پس (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، باز از نطفه، باز از خون بسته، باز از گوشت پارهٔ کامل و تام الخِلقت و ناقص الخِلقت تا برای شما (قدرت خویش را) واضح سازیم و جنین هائی را که می خواهیم تا میعاد معین در رحم ها نگاه می داریم، سپس شما را از (رحمها) به صورت طفل بیرون می آوریم، (باز شما را تربیه می کنیم) تا به کمال قوت خود برسید و بعضی از شما میرانده می شود و برخی از شما به سوی پست ترین مرحلهٔ عمر، رسانده می شود تا بعد از دانستن، چیزی را نداند و تو (ای انسان) زمین را خشک می بینی پس چون آب (باران) را برآن فرو بریزانیم، به حرکت می دراید و نمو می کند و از هر قسم گیاه با رونق می رویاند.

۶- این بدان سبب است که (تا بدانید) الله حق است و اینکه او مرده گان را زنده می گرداند و اینکه او بر هرچیز توانا است.

۷- و اینکه قیامت آمدنی است هیچ گونه تردیدی درآن نیست و اینکه الله کسانی را که در قبرها مدفون اند، زنده می گرداند.

تفسیر:

درین آیات از ین موضوعات بحث شده است:

۱- بیان هول و دهشت قیامت، ۲- بیان حال پیروان شیطان،

۳- براهین اثبات معاد، ۴- فوائد مرتب به این دلائل.

مسئله اول: بیان هول و دهشت قیامت

در سورۀ انبیاء در موارد زیادی از قیامت سخن به میان آمد و درآغاز و خاتمۀ سورۀ أنبیاء از نزدیکی آن خبر داد، حالا در آغاز این سوره از عظمت و شدت هول آن روز که مقدمۀ حساب و کتاب مردمان است، خبر می دهد تا مردم برای این روز دهشتناک، توشۀ راه آماده کنند، نخست مردم را به پیشه کردن تقوی که توشۀ آن روز است، دستور می دهد:

- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْ﴾ «ای مردمان از پروردگار خویش بترسید» آنکه شما را آفرید و برای شما نعمت های ظاهری و باطنی عطا کرد و همه ضروریات زندگی شما را فراهم ساخت، پس سزاوار است که از عذاب او بترسید و قیامت و دهشت آن را بیاد آورید و از شرک و بدعت و عصیان و طغیان، خود را دور نگه دارید، از فرمان الله تعالی به قدر توان تان پیروی کنید که از سختی های آن روز، جز تقوی هیچ چیز به درد انسان نمی خورد.

- سپس علت تقوی را ذکر می کند: ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۝١﴾ «زیرا زلزلۀ رستاخیز قیامت چیز بزرگ (وحادثۀ بس ترسناک) است»، بزرگی وسختی فوق العادۀ آن روز را جز الله تعالی کسی نمی داند.

بیشتر علماء گفته اند که این زلزله در پایان عمر دنیا صورت می گیرد که مقدمۀ قیامت است، و در تأیید قول خود چنین استدلال کرده اند:

اول: به آیاتی استدلال کرده اند که درین باره وارد شده است، چنانچه الله تعالی در سورۀ واقعه می گوید: ﴿إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ۝٤ وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ۝٥ فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا ۝٦﴾ (این واقعه) «هنگامی است که زمین سخت تکان داده شود، وکوه ها سخت درهم کوبیده و

ریزه ریزه کرده شوند، پس همانند غبار برهوا پراگنده گردند»، و در سورۀ الحاقه می گوید: ﴿وَحُمِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةٗ وَٰحِدَةٗ ﴿١٤﴾ فَيَوۡمَئِذٖ وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾﴾ «و زمین وکوه ها از جای برداشته می شوند پس یکبار درهم کوبیده می شوند (و متلاشی می گردند) پس در همان روز قیامت واقع می شود».

همچنین در سورۀ زلزال می گوید: ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخۡرَجَتِ ٱلۡأَرۡضُ أَثۡقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَا لَهَا ﴿٣﴾﴾ «هنگامی که زمین سخت تکان داده شود و زمین بارهای گران خویش را بیرون کند و آدمی می گوید: زمین را چه شده است» که این قدر لرزه می کند!

دوم: اینکه درین آیه «غفلت از شیر دادن، و وضع حمل» ذکر شده است، و بدیهی است که بعد از قیام قیامت ارضاع و وضع حملی صورت نمی گیرد.

گروه دیگری از علماء گفته اند: زلزله ای که درین آیه ذکر شده است، این زلزله بعد از نفخۀ دوم و در عرصات قیامت صورت می گیرد و درین باره به حدیثی که در سنن ترمذی و دیگر کتب حدیث روایت شده است، استدلال گرفته اند، درین حدیث آمده است که عمران بن حصین رضی الله عنه گفت:

«لَمَّا نَزَلَتْ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) إِلَى قَوْلِهِ (وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) قَالَ: أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: أَتَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ ذَلِكَ؟ فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «ذَلِكَ يَوْمَ يَقُولُ اللَّهُ لآدَمَ ابْعَثْ بَعْثَ النَّارِ. فَقَالَ: يَا رَبِّ ! وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: تِسْعُمِائَةٍ وَتِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ إِلَى النَّارِ وَوَاحِدٌ إِلَى الْجَنَّةِ». قَالَ: فَأَنْشَأَ الْمُسْلِمُونَ يَبْكُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ –صلى الله عليه وسلم–: «قَارِبُوا وَسَدِّدُوا فَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوَّةٌ قَطُّ إِلاَّ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهَا جَاهِلِيَّةٌ، قَالَ فَيُؤْخَذُ الْعَدَدُ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنْ تَمَّتْ وَإِلاَّ كَمُلَتْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، وَمَا مَثَلُكُمْ وَالأُمَمِ إِلاَّ كَمَثَلِ الرَّقْمَةِ فِي ذِرَاعِ الدَّابَّةِ أَوْ كَالشَّامَةِ فِي جَنْبِ الْبَعِيرِ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرُوا، ثُمَّ قَالَ:«إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرُوا، ثُمَّ قَالَ: «إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرُوا، قَالَ: وَ لاَ أَدْرِي قَالَ: الثُّلُثَيْنِ أَمْ لاَ».

یعنی: هنگامی که {يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) تا (وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ} نازل شد – و این آیه در حالت سفر بر پیغمبر ﷺ نازل شده بود – پس پیغمبر ﷺ فرمود: آیا می دانید آن روز کدام روز است؟ (صحابه) گفتند: الله و پیغمبرش بهتر می دانند، پیغمبر ﷺ فرمود: آن روز، روزی است که الله به آدم (عليه السلام) می گوید: گروه

دوزخیان را بر انگیز (و مشخص کن)، پس آدم می گوید: ای پروردگارم! گروه دوزخیان چقدر هستند؟ الله فرمود: نه صد و نود و نه نفر به دوزخ می روند، و یک نفر به جنت می رود. عمران بن حصین می گوید: (با شنیدن این سخنان) مسلمانان به گریه پرداختند، پس پیغمبرﷺ فرمود: میانه روی کنید و (با اعمال تان) ثبات و عدالت را پیشه کنید، زیرا هیچ گاه نبوتی نبوده (و پیغمبری مبعوث نشده) است مگر اینکه پیش از وی، زمان جاهلیت وجود داشته است، پس آن عدد (نه صد و نود و نه) از مردمان زمان جاهلیت گرفته می شود، اگر پوره شد، خوب وگرنه از منافقان پوره کرده می شود، و مثال شما در برابر امت های دیگر همانند دو برامدگی ناخن مانند در دست حیوان است و یا همانند خال در یک طرف شتر است، سپس پیغمبرﷺ فرمود: من امیدوارم که شما یک چهارم بخش بهشتیان باشید، پس صحابهٔ کرام، الله اکبر گفتند، باز پیغمبرﷺ فرمود: من امید وارم که یک سوم بهشتیان باشید، پس صحابهٔ کرام، الله اکبر گفتند، بعد ازآن پیغمبرﷺ فرمود: من امیدوارم که شما نصف بهشتیان باشید، پس صحابهٔ کرام الله اکبر گفتند. راوی می گوید: نمی دانم که آیا پیغمبرﷺ دو سوم بهشتیان گفت یا نگفت».

امام ترمذی این حدیث را «حسن صحیح» گفته است. (۱)

و در صحیحین از ابو سعید خدری روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند:

«يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا آدَمُ ! فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ. فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ. قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَمِائَةٍ وَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا، وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى، وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَ أَيُّنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: أَبْشِرُوا فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلٌ، وَ مِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفٌ. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَكَبَّرْنَا. فَقَالَ: أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَكَبَّرْنَا. فَقَالَ: أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَكَبَّرْنَا. فَقَالَ: مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلاَّ كَالشَّعَرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَبْيَضَ، أَوْ كَشَعَرَةٍ بَيْضَاءَ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَسْوَدَ».

یعنی: الله تعالی می گوید: ای آدم! پس آدم (عليه السلام) می گوید: حاضر و آماده ام ای پروردگار و خیر همه به دست تو است. الله برایش می گوید: گروه دوزخیان را بیرون کن، آدم

۱- سنن ترمذی، أبواب تفسیر القرآن، باب و من سورة الحج، حدیث: ۳٤٦٦، و صحیح الترمذی - از شیخ البانی - حدیث: ۲٥۳٤ .

می گوید: گروه دوزخیان چه مقدار است؟ الله می گوید: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر، و این همان وقتی است که از ترس و هول آن، طفل، پیر می شود و هر زن حامله، حملش را می نهد، و مردم را مست و نشه گمان می کنی، درحالی که آنها مست نیستند، بلکه عذاب الله بس شدید است. صحابه گفتند: ای پیغمبر الله ! همان یک نفری که به بهشت می رود، کدام یک از ما هستیم؟ پیغمبر(ﷺ) فرمود: شاد باشید، زیرا یک نفر از شما و هزار نفر از یأجوج و مأجوج است، سپس گفت: سوگند به الله من امیدوارم که شما یک چهارم بهشتیان باشید، پس ما الله اکبر گفتیم، باز پیغمبرﷺ فرمود: من امید وارم که یک سوم بهشتیان باشید، باز مایان الله اکبر گفتیم، بعد ازآن پیغمبرﷺ فرمود: من امید وارم که شما نصف بهشتیان باشید، پس مایان الله اکبر گفتیم، بعد ازآن گفت: (تعداد) شما نسبت به کافران فقط همانند یک تار موی سیاه، در بدن یک گاو سفید است و یا چنین گفت: مانند یک تار موی سفید در بدن گاو سیاه است». (۱)

و همین قول را امام طبری پسندیده است و راجح نیز همین است، زیرا این احادیث صحیح بوده محل نزاع را تعیین نموده است.

البته درین صورت اشکال وارد می شود که بعد از بیرون شدن از قبرها، نه حمل است تا وضع صورت گیرد و نه ارضاع است تا ازآن غفلت واقع شود، پس علما ازین اشکال چنین جواب گفته اند:

۱- زنی که حامله وفات کند، حامله مبعوث می گردد، پس از کمال شدت آن روز، حمل خود را وضع می کند به همین ترتیب زنی که مرضعه باشد به حالت نخستین خود مبعوث می گردد ولی این جواب به دلیل ضرورت دارد و درین باره هیچ دلیل به نظر نرسیده است.

۲- اینکه «وضع حمل» و «غفلت از ارضاع» کنایه از شدت آن روز است.

اما درینجا اشکال دیگری وارد می شود که هرگاه زلزلهٔ بعد از بیرون شدن از قبرها، مراد باشد، به این زلزله چه ضرورت است وچه معنی دارد؟

جواب این است که: زلزله درین آیه به معنای تکان شدید و شدت خوف و دهشت است، چنانکه در سورهٔ احزاب آیهٔ (۱۱) می گوید: ﴿ هُنَالِكَ ٱبۡتُلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَزُلۡزِلُواْ زِلۡزَالٗا شَدِيدٗا ﴾ «درآن هنگام مومنان آزموده شدند و سخت تکان داده شدند».(۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب قصة یاجوج و ماجوج، حدیث: ۳۳۴۸، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب قوله: یقول الله لآدم أخرج بعث النار، حدیث: ۵۵۴.

۲- نگاه: تفسیر أضواء البیان: ۱۴/۵.

- سپس از شدت دهشت و هیبت آن روز خبر می دهد:

۱- ﴿ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ ﴾ «روزی که آن را می بینید (درآن روز مردم را چنان هول و دهشت فرا می گیرد که) هر زن شیر دهنده، کودک شیرخواره اش را فراموش می کند».

۲- ﴿ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا ﴾ «و هر زن باردار (از شدت بیم و هراس) جنین اش را می نهد».

۳- ﴿ وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ ۝٢ ﴾ «و مردم را (درآن روز) مست می بینی در حالیکه مست نیستند، ولی عذاب الله سخت است»، این امر بیانگر شدت دهشت و شدائد آن روز است، پس یگانه چیزی که انسان را ازین سختی نجات می بخشد همانا تقوای بنده است.

مسئلهٔ دوم: بیان حال پیروان شیطان

بعد ازآنکه الله تعالی به تقوی دستور داد و شدت و سختی روز قیامت را بیان داشت، مردم درین مورد به دو گروه تقسیم شدند: یک گروه کسانی اند که دستور الهی را به جا آورده از عذاب او و از شدائد روز قیامت می ترسند، گروه دوم کسانی اند که از شیطان پیروی نموده دست به جدال باطل می زنند که عبارت از مشرکان و پیشوایان ایشان اند، پس الله تعالی در بارهٔ ایشان می فرماید: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ «و گروهی از مردم در بارهٔ الله (وتوحید وصفات و افعال و قدرت او و بر بعث وغیره) بدون دانش، به مجادله می پردازد»، و نصوص وحی را بر مبنای عقل غیر سلیم و قیاس فاسد رد می کنند.

و اینکه چنین افراد درین مجادلهٔ خود چه دستاویز و دلیلی دارند، درین باره الله تعالی می فرماید: ﴿ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَٰنٍ مَّرِيدٍ ۝٣ ﴾ (او درین جدالش از خود استقلال فکری ندارد بلکه) «از هر شیطان سرکش پیروی می کند» و او دنباله رو افکار و وساوس شیطانی دیگران است.

«مَّرِيدٍ» - مَرُدَ، از باب کرم، صفت مشبهه است - متمرد و سرکش.

در عموم این آیه، اهل بدعت وضلالت و مطلق باطل پرستانی که از نصوص قرآن و حدیث اعراض نموده گفته های خرافی رهبران ضلالت و دعوتگران بدعت و هوا و همچنین کسانی

که افکار رجال را بدون دلیل پیروی می کنند، همه داخل اند، زیرا عموم لفظ معتبر است، نه خصوص سبب.(۱)

از آیه دانسته می شود که اگر مجادله به اساس علم و دلیل باشد، مجادلۀ احسن است، چنانچه در سورۀ نحل آیۀ (۱۲۵) می گوید: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ «و با ایشان به شیوۀ نیکو مجادله کن».

- سپس نتیجۀ دوستی شیطان را بیان می کند: ﴿كُتِبَ عَلَيۡهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهۡدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ٤﴾ «در حق شیطان نوشته شده است که هرکس او را دوست گیرد، پس حتما او را گمراه می سازد و به سوی آتش دوزخ رهنمائی اش می کند».

مسئلۀ سوم: براهین اثبات معاد

بعد ازآنکه مجادلۀ بدون دلیل مشرکان را در بارۀ الله و توحید و قدرت او بر قیامت و معاد، حکایت نموده آنها را نکوهش کرد، اکنون برای اثبات معاد دو دلیل عقلی تفصیلی ذکر نموده بر منکرین معاد اقامۀحجت می کند.

- **دلیل عقلی اول:** استدلال به اطوار هفتگانه خلقت انسان: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ﴾ «ای مردم ! اگر در زندگی پس از مرگ در شک و تردید هستید»، پس در اطوار خلقت خود بیندیشید! سپس مراحل اطوار خلقت را بیان می کند:

۱- ﴿فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ﴾ «پس شکی نیست که ما شما را از خاک آفریدیم»، خاک عنصر نخستین شما است، چرا که آدم ؛ ازآن آفریده شده است.

۲- ﴿ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ﴾ «باز شما را از منی آفریدیم» که عنصر ثانوی وجود انسان است، و منی از غذا به وجود می آید و غذا از خاک به دست می آید و به خاک منتهی می گردد.

۳- ﴿ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ﴾ «باز از خون بسته آفریدیم»، چرا که نطفه بعد از مدتی به خون، مبدل می گردد.

۴- ﴿ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ﴾ «باز از گوشت پارۀ کامل و تام الخلقت و ناقص الخلقت» آفریدیم تا برای شما (قدرت خویش را) واضح سازیم.

۱- به تفسیر اضواء البیان: ۱۶/۵ مراجعه شود .

«مُّضۡغَةٖ» قطعه گوشت به اندازه ای که جویده شود.

«مُّخَلَّقَةٖ» تام الخِلقت که دارای شکل وصورت بوده و اعضایش همه سالم باشد.

«وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ» یعنی قبل از اتمام خلقتش سقط شود.

و یا اینکه مقصود از ﴿مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ﴾ «صورت داده شده و غیر صورت داده شده» است، زیرا گوشت پاره در مرحلهٔ اول صورت ندارد، بعد ازآن برایش صورت داده و اعضایش ظاهر می گردد.

- سپس علت کیفیت آفرینش انسان را به این اطوار شگفت انگیز، بیان می کند: ﴿لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ﴾ «(ما شما را به این اطوار شگفت انگیز آفریدیم) تا کمال قدرت و حکمت خود را برایتان وانمود سازیم»، وشما از طریق مطالعهٔ عجائب قدرت الهی، به امکان معاد استدلال کنید، چون ذاتی که هنگام آفرینش انسان، او را ازین اطوار شگفت انگیز حیرت آفرین، گذرانده و سر انجام از چند قطره منی ناچیز، یک انسان کامل می سازد، همان ذات قدرت دارد که بار دیگر اورا بیافریند.

- باز از مدت حمل خبر می دهد: ﴿وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ «و جنین هائی را که می خواهیم تا میعاد معین در رحم ها نگاه می داریم»، که کمترین مدت آن ششماه است، و اکثر آن دو سال است، ولی مدت معمول آن نه ماه و چند روز است که درین مدت جنین در رحم مادر نشو و نما می کند.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَأَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يُبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيُؤْذَنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، فَيَكْتُبُ رِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَعَمَلَهُ وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ» (۱)

«یقینا آفرینش یکی از شما (چنین است که)، در شکم مادرش چهل روز و چهل شب تمام (به صورت نطفه) می ماند، سپس چهل روز و شب تمام خون بسته می باشد، سپس چهل روز و شب تمام به صورت قطعه گوشت می باشد، سپس به سویش فرشته فرستاده می

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی (ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا ..) حدیث: ۷۴۵۴، صحیح مسلم، کتاب القدر، باب کیفیة الخلق الآدمی فی بطن امه ....، حدیث: ۶۸۹۳ .

شود و آن فرشته به چهار سخن دستور داده می شود: پس آن فرشته، روزی آن جنین، اجلش، و عملش و اینکه نیک بخت است یا بدبخت - این همه را - می نویسد، سپس روح را در او می دمد».

بعد از سپری شدن دورۀ جنینی که - از شش الی نه ماه است - فصل جدیدی دیگری از زندگی آغاز می گردد که سه مرحله دارد، و درینجا آن را مورد بحث قرار می دهد:

۵- ﴿ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا﴾ «سپس (بعد ازآنکه دورۀ جنینی را پیمودید) شما را از (رحم ها) به صورت طفل بیرون می آوریم».

۶- ﴿ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡ﴾ «باز شما را تربیه می کنیم تا به کمال قوت خود برسید» که این مرحلۀ رشد عقل و رشد بدن و علم است که درین مرحله انسان می تواند حقائق را درک کند وحق و باطل را تشخیص نماید.

۷- باز درین مرحله آنها را به دو دسته تقسیم می کند:

الف: ﴿وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ﴾ «و بعضی از شما (پیش از رسیدن به ارذل العمر) میرانیده می شود».

ب: ﴿وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ﴾ «و برخی از شما به سوی پست ترین مرحلۀ عمر، رسانده می شود تا بعد از دانستن، چیزی را نداند».

مراد «أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ» نهایت پیری و معمری است که درین مرحله انسان عقل و خرد، قدرت و توانائی و علم و معارف اندوخته اش را ازدست می دهد.

همچنین تفصیل اطوار خلقت انسان در سوره مؤمنون آیۀ (۱۲-۱۴) و در سورۀ غافر آیۀ (۶۷) نیز ذکر شده است به این آیات مراجعه شود.

دلیل عقلی دوم: سرسبز ساختن زمین و رویاندن نباتات را دلیل ممکن بودن و قوع زندگی دو باره قرار می دهد: ﴿وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ ۝٥﴾ «و تو (ای انسان) زمین را خشک می بینی پس چون آب (باران) را برآن فرو بریزانیم، به حرکت می دراید و نمو می کند و از هر قسم گیاه با رونق می رویاند».

«هَامِدَةٗ» خشکیده، مرده، «ٱهۡتَزَّتۡ» حرکت می کند، مقصود ازآن اهتزازی است که به سبب روئیدن و جوانه زدن دانه، در سطح زمین رخ می دهد، «رَبَتۡ» - از رَبَا، يَرْبُو - به معنی زیاد شدن، و مقصود ازآن پُندیدگی زمین به سبب پاره شدن دانه و بیرون آمدن جوانه از

داخل آن است که ریش هایش به سوی زمین و جوانه اش زمین را پاره نموده به سوی بالا حرکت می کند، «بَهِيجٍ» زیبا و شاداب.

پس طوری که الله تعالی از زمین خشکیده، منظره های زیبا و گلها و گیاهان بارنگ ها و بوی های مختلف را بیرون می کند، به همین ترتیب او می تواند بار دیگر انسان را، از سر نو زنده گرداند.

نظیر این دلیل در سورۀ اعراف آیۀ (۵۷)، در سورۀ روم آیۀ (۱۹، ۵۰)، در سورۀ فصلت آیۀ (۳۹)، در سورۀ زخرف آیۀ (۱۱)، در سورۀ ق آیۀ (۱۱) نیز مذکور است.

مسئلۀ چهارم: فوائد مرتب به این دلایل

بعد از ذکر دو دلیل عقلی که یکی ازآن نفسی و دیگرش بیرون از ذات انسان بود، پنج مطلب عمده را به طور ثمرۀ این دلایل ذکر می کند:

۱- حقانیت وجود خالق: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾ «این بدان سبب است (تا بدانید) که الله حق است»، و معبودان شما باطل و عبادت آنها سرتا سر غلط است، چرا که آنها دارای هیچ صفتی که دلیل قدرت و خالقیت شان باشد، نیستند، پس چگونه آنها را می پرستید؟

۲- حقانیت معاد: ﴿وَأَنَّهُۥ يُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ «و اینکه او مرده گان را زنده می گرداند»، ذاتی که برای بار نخست انسان ها و دیگر مخلوقات را آفرید، او قادر است که بار دیگر مرده گان را زنده گرداند.

۳- اثبات کمال قدرت الله تعالی: ﴿وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ۝٦﴾ «وتا باور دارید که الله برهرچیز توانا است»، از جمله مقدورات ش یکی هم زنده ساختن دوبارۀ مردگان است.

۴- حقانیت آمدن قیامت: ﴿وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٞ لَّا رَيۡبَ فِيهَا﴾ «وتا تصدیق کنید که قیامت آمدنی است هیچ گونه تردیدی درآن نیست».

۵- حقانیت برانگیختن مرده گان: ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡعَثُ مَن فِي ٱلۡقُبُورِ ۝٧﴾ «و تا یقین کنید الله کسانی را که در قبرها مدفون اند، زنده می گرداند»، آنگونه که سبزه ها را از زمین بیرون می سازد، شما را از قبرها بیرون می کند و در برابر اعمال نیک و بد، تحت محاسبۀ دقیق ومجازات شدید، قرارتان می دهد.

۞۞۞

فصل دوم: (از آیهٔ ۸-۱۴)

بیان حال کسانی که غیر الله را می پرستند و کسانی که الله تعالی پرستش می کنند

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ﴿٨﴾ ثَانِيَ عِطۡفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ
ٱللَّهِۖ لَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴿٩﴾ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ
لِّلۡعَبِيدِ ﴿١٠﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ
وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١١﴾ يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا
لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ﴿١٢﴾ يَدۡعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقۡرَبُ مِن نَّفۡعِهِۦۚ لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ
ٱلۡعَشِيرُ ﴿١٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ إِنَّ ٱللَّهَ
يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾ ﴾

ترجمه:

۸- و از مردمان کسی است که در بارهٔ الله بدون هیچ دانش و بینش درستی و کتاب روشنی مجادله می کند.

۹- پهلوی خود را می تابد (و روی می گرداند) تا (مردم را) از راه الله منحرف سازد، برای او در دنیا رسوائی است و در روز قیامت وی را از عذاب آتش سوزان می چشانیم.

۱۰- (برایش گفته می شود) این عذاب به سبب آن اعمالی است که دستانت پیش فرستاده است و الله بر بندگانش ستمگار نیست.

۱۱- و از مردمان کسی است که الله را بر حالت شک عبادت می کند (و ایمان و عبادت مضطرب و مبنی بر منافع شخصی دارد) پس اگر به او منفعتی برسد، به سبب آن شاد و آسوده خاطر می شود و اگر به او مصیبتی برسد به روی خود (از اسلام) بر می گردد، (بدین ترتیب سعادت) دنیا و آخرت را از دست داده است، (و شکی نیست که) این زیان آشکاری است.

۱۲- جز الله چیزی را می خواند که نه برایش زیانی می رساند و نه برایش سودی می بخشد، این گمراهی دور (از حقیقت) است.

۱۳- کسی را می خواند (و می پرستد) که زیانش نسبت به نفعش نزدیک تر است، چه بد یاور و چه بد همدمی است.

۱۴- یقینا الله کسانی را که ایمان آورند و عمل شایسته انجام دهند، در باغ هائی داخل می کند که از زیر (درختان و قصرهای)آنها نهرها جاری است، شکی نیست که الله آنچه را که می خواهد انجام می دهد.

تفسیر:

درین آیات از مسائل ذیل بحث می شود:

۱- بیان حال کسانی که از روی جهل و عناد حق را رد می کنند،

۲- کیفر این مجادله و گمراه سازی،

۳- شرح حال منافقان،

۴- بشارت برای مؤمنان.

مسئلۀ اول: بیان حال کسانی که از روی جهل و عناد حق را رد می کنند

در آیۀ (۵-۷) برای حقانیت معاد و قیامت دلایلی را ذکر نمود که زدایندۀ هر گونه شک و شبهه بود و بعد از بیان این دلائل طوری که مردم در قبال تقوی به دو دسته تقسیم شدند، در بارۀ قیامت نیز به دو دسته تقسیم شدند، یک گروه کسانی بودند که به قیامت و معاد ایمان آوردند و گروه دیگر کسانی بودند که معاد و قیامت را تکذیب نموده در بارۀ الله به مجادلۀ باطل پرداختند که عبارت از پیشتازان و رهبران شرک و باطل پرستان اند، الله تعالی در بارۀ ایشان می فرماید:

- ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ﴿٨﴾ ﴾ «و از مردمان کسی است که در بارۀ الله بدون هیچ دانش و بینش درستی و کتاب روشنی مجادله می کند».

مقصود از «عِلۡمٖ» درینجا دلیل عقلی و مقصود از «هُدٗى» دلیل نقلی از پیغمبران، و مراد از «كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ» دلیل وحیی، یعنی کتابهای آسمانی است.

چون اگر انسان بخواهد کدام مدعائی را ثابت کند برای اثبات آن یکی از سه طریق را باید انتخاب کند:

اینکه دلیل معقول ذکر کند که عقل سلیم آن را بپذیرد، چنانکه اکثر دلائل قرآن از همین قسم است، و یا به گفتار پیغمبران الهی استدلال کند و یا از وحی الهی و از کتاب های آسمانی استدلال کند و جز این سه دلیل، دیگر هیچ سخنی قابل باور نیست، اما این رهبران

ضلالت و منکران قیامت و رسالت و وحی، بدون هیچ گونه دلیلی و به محض پیروی از خواهشات نفس، از قیامت و رسالت و وحی انکار کردند.

هر چند در بارۀ این آیه و آیۀ (۳) همین سوره گفته شده است که در بارۀ یک عده مشرکان نازل شده است، ولی حکم این آیه عام است و هر کسی را که بدون کدام دلیلی و به محض پیروی از شیطان، در برابر حق ایستادگی می کند و از قیامت و رسالت و وحی و حساب و کتاب انکار می ورزد، همه را در بر می گیرد.

نظیر این آیه در سورۀ لقمان آیۀ (۲۰) ذکر شده است به آنجا مراجعه شود.

- سپس هدف مجادلۀ باطل این رهبران ضلالت را چنین شرح می دهد: ﴿ثَانِيَ عِطْفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ﴾ «پهلوی خود را می تابد (و روی می گرداند) تا (مردم را) از راه الله منحرف سازد».

«ثَانِيَ» از – ثَنَى يَثنِي، ثَنياً- به معنی تابیدن برگردانیدن، «عِطف» پهلوی، و مقصود از تابیدن پهلو، تکبر و سرکشی است.

در آیۀ سوم این سوره سبب مجادله را بیان کرد که همانا پیروی از شیطان بود، و درینجا هدف مجادلۀ پیشتازان باطل را بیان می کند که همانا گمراه ساختن مردم از راه الله است.

مسئلۀ دوم:کیفر این مجادله و گمراه سازی

پس کیفر دنیوی و اخروی این جدال کنندگان را بیان می دارد: ﴿لَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ۝٩﴾ «برای او در دنیا رسوائی است و در روز قیامت وی را از عذاب آتش سوزان می چشانیم».

این آیه از آیات عجیبۀ الهی است، زیرا از داعیان کفر و ضلالت هیچ فردی آنها را نمی یابی مگر اینکه بخاطر عملکرد شان همیشه در میان مردم مبغوض و منفور و مورد لعن و طعن قرار دارند این یک نمونه از رسوائی آنها در دنیا می باشد.

- و سبب این عذاب را بیان می کند: ﴿ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتۡ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ۝١٠﴾ «(برایش گفته می شود) این عذاب به سبب آن اعمالی است که دستانت پیش فرستاده است و الله بربندگانش ستمگار نیست»، یعنی رو برو شدن این کافران به رسوائی دنیا و عذاب آخرت، نتیجۀ عملکرد خودشان است، چون هرچه را انسان کشت کند همان را می درود و الله تعالی بر بندگانش اندکترین ستم نمی کند.

مسئلهٔ سوم: شرح حال منافقان

بعد از بیان حال مشرکان، اکنون درین آیه حال مردمان مذبذب و اهل نفاق و شقاق را بیان می کند که عمل آنها به اساس منافع شخصی است، اگر اسلام و عبادت الله، به سیاست و خواهشات شان مطابق باشد و منافع خود را درآن پیش بینی کنند، همان است که اسلام را دین برحق می دانند، اما در غیر آن، از اسلام و عبادت کاملاً منحرف می شوند و همان روش دو روئی و سیاست شیطانی قبلی خود را دنبال می کنند چنانکه روش ارباب قدرت و سیاست همین است.

فرق در میان این گروه و گروه قبلی اینست که گروه قبلی از اهل شهوات اند و مرض شان، مرض شهوت است، اما این گروه از اهل شبهات اند و مرض شان مرض شبههٔ فاسد است.

- الله تعالی در بارهٔ این گروه می گوید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ﴾ «و از مردمان کسی است که الله را بر حالت شک عبادت می کند (و ایمان و عبادت مضطرب و مبنی بر منافع شخصی دارد)». «حَرۡفٖ» لبه، کناره، و مقصود ازآن درینجا حالت شک و تذبذب است.

یعنی عبادت این گروه مشروط به شرط است، چرا که مدار عبادت ایشان حصول منافع است، اگر در نتیجهٔ عبادت خود کدام منفعتی را مشاهده کنند، همان است که به عبادت خود ادامه می دهند وگرنه به انحراف قبلی خود بر می گردند.

- سپس قرآن تزلزل این گروه را شرح می دهد: ﴿فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ﴾ «پس اگر به او منفعتی برسد، به سبب آن شاد و آسوده خاطر می شود و اگر به او مصیبتی برسد به روی خود (از اسلام) بر می گردد»، و به کفر وشک خود رجوع نموده مرتد می شود، چنانکه در سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۱۰) این مطلب را روشن ساخته است، مراجعه شود.

در صحیح بخاری ، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او گفت: «كَانَ الرَّجُلُ يَقْدَمُ الْمَدِينَةَ، فَإِنْ وَلَدَتِ امْرَأَتُهُ غُلاَمًا، وَنُتِجَتْ خَيْلُهُ قَالَ هَذَا دِينٌ صَالِحٌ. وَإِنْ لَمْ تَلِدِ امْرَأَتُهُ وَلَمْ تُنْتَجْ خَيْلُهُ قَالَ هَذَا دِينُ سُوءٍ » (۱) «شخص به مدینه می آمد، بعد از آمدنش اگر همسرش پسر تولد می کرد و اسپانش چوچه می داد، او می گفت: این دین، دین خوب است، و اگر زنش فرزند تولد نمی کرد، و اسپانش چوچه نمی داد، او می گفت: این دین، دین بد است».

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب (و من الناس من یعبد الله علی حرف) حدیث: ۴۷۴۲ .

همچنان عبد الرحمن بن زید بن اسلم - یک تن از ائمۀ تفسیر است - گفته است: مصداق این آیه، شخص منافق است، که هر گاه به سبب عبادت الله، دنیایش بهبود یافت، به عبادت خود ادامه می دهد و اگر دنیایش دگرگون شد، عبادت را ترک می کند، ولی اگر به او مصیبت و یا آزمونی برسد، دین خود را ترک نموده به کفر بر می گردد.(۱)

چنین افراد، همواره از دین به حیث یک منبع عائداتی استفاده می کنند و معیار حقانیت دین، حصول منافع خود را قرار می دهند، و در صورتی که دین وسیلۀ تأمین منافع شان نشود، از دین و دینداری کناره می شوند، چنانچه ما در کشور خود در همین چند دهۀ اخیر افراد زیادی را می شناسیم که تا هنگامی که جهاد و دین داری وسیلۀ تأمین منافع بود، با ریش های انبوهی که گذاشته بودند، خود را سخت پای بند دین و جهاد جلوه می دادند، اما همینکه وضعیت سیاسی دگرگون شد، آنان نیز تغییر جامه و سیاست دادند، ریش های انبوه همه تراشیده شد و جای آن را نیکتائی گرفت، و بعد ازآنکه شعارشان تنفیذ شریعت و عدالت عُمری بود، جایش را شعار کاذب دموکراسی و حقوق زن و هزاران فساد دیگر گرفت، و در نتیجه هم لباس و قیافه تبدیل شد و هم سیاست و طریقه، دگرگون شد.

- الله تعالی سر انجام بد این نوع عملکرد را بیان می کند: ﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ﴾ «(چنین شخص سعادت) دنیا و آخرت را از دست داده است»، و در نتیجه از ثواب عمل کاملاً محروم می گردد وتا به ابد در عذاب باقی می ماند ﴿ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١١﴾ «(و شکی نیست که) این زیان آشکاری است»، چرا که در نتیجۀ آن، هم سرمایه از دست رفت و هم فائده.

- باز کیفیت انحراف شان از عبادت الله را ابراز می دارد: ﴿يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ١٢﴾ «جز الله چیزی را می خواند که نه برایش زیانی میرساند و نه برایش سودی می بخشد، این گمراهی دور (از حقیقت) است»، و سرانجامش تباهی و شقاوت ابدی است.

- بعد ازآنکه دعا و عبادت غیرالله را «ضلال بعید» خواند، سرانجام دعا و عبادت غیرالله را بیان می کند: ﴿يَدۡعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقۡرَبُ مِن نَّفۡعِهِۦۚ﴾ «کسی را می خواند (و می پرستد) که زیانش نسبت به نفعش نزدیکتر است».

و سپس معبودان مشرکان را نکوهش می کند: ﴿لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ ٱلۡعَشِيرُ ١٣﴾ «البته (این معبودان غیرالله) چه بد یاور وچه بد همدمی است»، «ٱلۡعَشِيرُ» به معنی همدم، همنشین.

۱- تفسیر طبری: ۱۱۵/۹ .

همنشنین و یاور خوب همانست که انسان را از مصیبت دور دارد و در پی رساندن فائده اش باشد، اما این معبودان، در عوض اینکه از سوی آنها به پیروان شان کدام فائده ای برسد، ضرر می رسد.

البته اینجا سؤال وارد می شود که در آیۀ قبلی نفع و ضرر را از معبودان غیرالله نفی کرد، باز در جملۀ ﴿ يَدْعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِۦ ﴾ سود و زیان را برای آنها ثابت کرد.

پاسخ ازین اشکال اینست که این معبودها به اعتبار حقیقت ذات شان، نه زیانی می رسانند ونه سودی می بخشند، اما عبادت آنها در دنیا به گمان پیروان شان نفع دارد، در حالیکه عبادت آنان در آخرت سرتا سر زیان است، زیرا آنها هستند که سبب دخول دوزخ و هلاکت عابدین شان می گردند، چنانکه سورۀ انبیاء آیۀ (۹۸) این مطلب را تائید می کند.

و یا اینکه { يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ }در بارۀ عبادت اصنام است که عبادت آنها دارای هیچ گونه سود و زیان دنیوی نیست.

و اما { يَدْعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ }در بارۀ کسی است که پیشوایان ضلالت و طاغوتان را عبادت می کند که عبادت آنها اگرچه سود اندک دنیوی دارد که عبارت از بهره مند شدن از جایگاه و منزلت آنها در میان مردم است، ولی ضرر دنباله روی و پیروی این طواغیت به مراتب بیشتر است.

مسئلۀ چهارم: بشارت برای مومنان

بعد ازآنکه احوال مجادلین و گروه مذبذب ومنفعت پرست را بیان نموده نتیجۀ عملکردشان را که خسران ابدی است مشخص نمود، اکنون درینجا مؤمنان را که از دستور الله پیروی نموده و برای روز قیامت توشه گرفته اند، بشارت می دهد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ﴾ «یقینا الله کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، در باغ هائی داخل می کند که از زیر (درختان و قصرهای)آنها نهرها جاری است».

هرگاه حال این دو گروه متقابل را بیان کرد، ابراز می دارد که الله قادر است که در حق این دو گروه آنچه را که می خواهد انجام دهد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾ ﴾ « شکی نیست که الله آنچه را که می خواهد انجام می دهد»، مؤمنان را نعمت وعزت می بخشد و طاغیان را مورد اهانت قرار می دهد.

فصل سوم: (از آیهٔ ۱۵-۱۷) مثال برای فرونشاندن خشم دشمنان

﴿مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾﴾

ترجمه:

۱۵- کسی که می پندارد الله پیغمبرش را در دنیا وآخرت یاری نمی کند، پس باید او (برای فرونشاندن خشم خود) رسنی را به سقف خانه بیاویزد پس (خویشتن را بدان بیاویزد و سپس نفسش را) قطع کند (تا بمیرد) پس بنگرد که آیا این نیرنگ خشم اورا فرو می نشاند.

۱۶- همچنین ما قرآن را به صورت آیات روشن و آشکار نازل کرده ایم، وشکی نیست که الله هرکس را که می خواهد هدایت می کند.

۱۷- یقینا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهود و ستاره پرستان و نصاری و آتش پرستان و مشرکان اند، الله روز قیامت درمیان ایشان داوری خواهد کرد، شکی نیست که الله بر هرچیز مطلع است.

تفسیر:

درین آیات، سه موضوع را مورد بحث قرار می دهد:

۱- اعلان نصرت الهی برای پیغمبرﷺ در دنیا و آخرت،

۲- ترغیب به سوی پیروی قرآن،

۳- داوری عادلانهٔ الله در میان اهل ادیان عالم.

۱- اعلان نصرت الهی برای پیغمبرﷺ در دنیا و آخرت

- ﴿مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾ «کسی که می پندارد الله پیغمبرش را در دنیا وآخرت یاری نمی کند (این پندار او خطا است، زیرا الله پیغمبرش را در هردو سرا پیروز می گرداند) پس باید او (برای فرونشاندن

خشم خود) رسنی را به سقف خانه بیاویزد پس (خویشتن را بدان بیاویزد و سپس نفسش را) قطع کند (تا بمیرد) پس بنگرد که آیا این نیرنگ خشم او را فرو می نشاند»؟

ضمیر در ﴿لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ﴾ به سوی محمد ﷺ راجع است و مفسرین این آیه را چند توجیه کرده اند:

۱- توجیه اول اینست که گروهی از دشمنان پیغمبر اسلام که همان جدال کنندگان منحرف اند پندارشان این بود که الله سبحانه محمدﷺ را نه در دنیا امداد می کند و نه در آخرت، و امداد و نصرت پیغمبرﷺ، خشم آنها را بر می انگیخت، پس الله سبحانه برای فرونشاندن خشم شان روشن می سازد که «چنین اشخاص برای فرونشاندن خشم خویش باید رسنی را در سقف خانه بر بندند و خود را به آن بیاویزند تا نفس شان قطع شود، و بدین طریق خود کشی کنند، پس ببینند که آیا این تدبیر آنچه را که موجب خشم ایشان است که (نصرت پیغمبر و دین اسلام و قرآن است) دور می کند؟ درین صورت مراد از «السّماء» سقف خانه می باشد، این قول مجاهد و قتاده وعکرمه و ابوالجوزاء است.

۲- توجیه دوم اینست که هرکس گمان می کند که الله پیغمبر خود را در دنیا و آخرت نصرت نمی دهد، در حالی که نصرت الله برسبیل دوام از آسمان می آید، پس چنین شخص به وسیلهٔ ریسمانی (و یا به هر وسیلهٔ دیگری) به آسمان بالاشود، و سلسلهٔ وحی را قطع کند تا در نتیجه نصرت پیغمبرﷺ هم قطع شود، پس اگر این کار را انجام داده بتواند خشمش فرو خواهد نشست، و برای فرو نشستن خشمش جز این، راه دیگری وجود ندارد.

نظر به این توجیه لفظ «السماء» به معنای آسمان وصیغه أمر «فَلْيَمْدُدْ» برای تعجیز یعنی برای ابراز و اظهار عجز و ناتوانی مشرکان است.

و بنا بر توجیه اول: برای فرو نشاندن خشم مشرکان از نصرت و پیروزی محمدﷺ خودکشی راه تدبیر است، و مقصود از «لِيَقْطَعْ» قطع نَفَس است.

و بنا بر توجیه دوم: مقصود از «لِيَقْطَعْ» قطع وحی است، یعنی چارهٔ فرونشستن خشم مشرکان اینست که سلسلهٔ وحی را قطع کنند.

درهردو صورت مطلب آیه اینست که الله سبحانه در هر حال دین و کتاب و رسولش را نصرت می دهد، پس دشمنان دین هرکاری که از دست شان می آید، انجام دهند.

۳- بعضی مفسرین ضمیر «هُ» در ﴿أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ﴾ را به سوی دین و قرآن راجع کرده اند، و این قول نیز با قول کسانی که مرجع ضمیر منصوب در «يَنصُرَهُ»، پیغمبرﷺ را قرار داده

اند، مخالف نیست، زیرا نصرت دین و قرآن، عین نصرت پیغمبر است ونصرت پیغمبر در دنیا به سبب اعلا و غلبهٔ کلمهٔ اسلام بر دشمنان و اظهار دین و نشر قرآن، صورت می گیرد.

اما نصرت پیغمبر در آخرت به رفع درجه و مقام محمود و انتقام از مکذبین، می شود، چنانچه الله تعالی در سورهٔ غافر آیهٔ (۵۱) می گوید: ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ﴾ «شکی نیست که ما پیغمبران خویش را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان بر می خیزند، یاری می دهیم»، و همچنین در سورهٔ توبه آیهٔ (۳۲)، در سورهٔ صف آیهٔ (۸)، در سورهٔ فتح آیهٔ (۲۸) بیان همین مطلب است.

۲- ترغیب به سوی پیروی قرآن

چون آیات فوق، مشتمل بر بیان احوال مردم در قبال دعوت اسلام بود، لذا درینجا به غرض ترغیب به پیروی قرآن، عظمت شأن قرآن را بیان می دارد: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَٰهُ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖ﴾ «و همچنین ما قرآن را به صورت آیات روشن و آشکار نازل کرده ایم»، و در پرتو آن می توانند در میان هدایت و ضلالت تمییز کنند و خط سیر خویش را مشخص نموده خود را از منجلاب ضلالت رها سازند.

- با آنکه قرآن همه راه ها را مشخص ساخته است، اما زمام هدایت در دست الله است که او خود مستحق هدایت را می داند: ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يُرِيدُ ١٦﴾ «وشکی نیست که الله هرکس را که می خواهد رهنمائی می کند».

این آیه دو توجیه دارد:

اول: اینکه زمام هدایت وضلالت در دست الله است به هرکسیکه می خواهد عطا می کند درین صورت ضمیر «يُرِيدُ» راجع به سوی الله است.

دوم: اینکه کسی که طالب هدایت باشد، الله سبحانه مطابق سنت خود او را از هدایت بهره مند می سازد و اگر شخصی طالب ضلالت باشد اسباب ضلالت را برایش فراهم می سازد، و او را گمراه می کند.

۳- داوری عادلانه الله در میان اهل ادیان عالم

چون در آیات گذشته احوال کسانی که از پذیرش اسلام سرکشی نمودند، بیان شد، اینجا سؤال مطرح می شود که هر گروه و هر فرقه برای اثبات حقانیت خود و باطل نشان دادن دیگران مجادله می کند، پس درمیان این طوائف چه کسی فیصله می کند ؟ پس الله تعالی

می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلْمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ﴾ «یقینا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهود و ستاره پرستان و نصاری و آتش پرستان و مشرکان اند، الله روز قیامت درمیان ایشان داوری خواهد کرد»، پس الله تعالی مومنان را به بهشت و کسانی را که از پذیرش قرآن و اسلام سرکشی کرده اند، به دوزخ خواهد فرستاد.

همین آیه در سورهٔ بقره و مائده نیز ذکر شده است، اما درآنجا مجوس و مشرکان ذکر نشده اند، چرا که مقصود در آیهٔ سورهٔ بقره و سورهٔ مائده بیان فضیلت ایمان به الله و به روز آخرت در هر عصر و زمان و در هر ملت است.

ولی مقصود آیه درین سوره، تفویض فیصله و داوری در میان این طوائف، به سوی الله تعالی است، به همین سبب درین آیه مجوس و مشرکین را با آنکه دارای دین آسمانی نیستند، ذکر کرد.

- سپس علت این فیصله را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾﴾ «زیرا الله بر هر چیز مطلع است»، و از اعمال همگان باخبر است و هر کسی را مطابق عملش جزا می دهد.

❁❁❁

فصل چهارم: (از آیهٔ ۱۸-۲۴)

سجود کائنات برای الله تعالی، و وعید برای کافران و بشارت برای مومنان

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ
وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا
يَشَآءُ ۩ ﴿١٨﴾ ۞ هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمْ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن
فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَآ
أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ
وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾ وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾﴾

ترجمه:

۱۸- آیا ندیده ای و ندانسته ای که همه کسانی که در آسمانها و همه کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان برای الله سجده می کنند و بسیاری (مردمان هستند که از سجده ابا ورزیدند و) عذاب ایشان حتمی شده است، و هرکسی را الله خوار و ذلیل سازد، پس او را گرامی دارنده ای نیست، یقینا الله انجام می دهد آنچه را که می خواهد.

۱۹- این هردو گروه مقابل یکدیگر اند که در بارهٔ پروردگارشان به خصومت پرداخته اند، پس کسانی که کافر شدند برای ایشان لباس های آتشین پاره کرده شده است، از بالای سرهای شان آب بسیار گرم و جوشان ریخته می شود.

۲۰- به سبب آن آب، هر چه که در شکم های ایشان باشد گداخته می شود و پوست های بدن شان (نیز ذوب می شود).

۲۱- و برای (سرکوبی) ایشان گرزهائی از آهن (آماده کرده شده) است.

۲۲- هرگاه دوزخیان بخواهند از غم و اندوهی که عائد حال شان شده است، از دوزخ بیرون شوند، به سوی آن باز گردانده می شوند و (برای آنها گفته شود) عذاب آتش سوزان را بچشید.

۲۳- یقینا الله کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، در باغ هائی داخل می کند که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است، آنان در آنجا با دستبندهائی از طلا و مروارید زینت داده می شوند و لباس ایشان در آنجا ابریشم است.

۲۴- و آنان به سوی سخنان پاکیزه رهنمائی می شوند و به سوی مکان ستوده شده رهنمائی می شوند.

تفسیر:

درین آیات مطالب زیر بیان می شود:

۱- دلیل عقلی برای اثبات توحید،

۲- انقسام مکلفین در قبال توحید به دو گروه متخاصم،

۳- داوری عادلانه الله در میان این هردو گروه.

مسئلهٔ اول: دلیل عقلی برای اثبات توحید

آیاتی که از آغاز سوره تا اینجا ذکر شد، همه برآن دلالت دارد که الله تعالی بر هر چیز قادر است و هر چه بخواهد انجام می دهد، و آن آیات به بیان این مطلب خاتمه یافت که الله تعالی به همه چیز دانا است و هیچ چیزی از و پنهان نیست، این قدرت مطلق و علم همه جانبه و این صفات عظیم همه دلیل قیومیت و وحدانیت او و بطلان عبادت غیر الله است.

- ﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ ﴾ «آیا ندیده ای و ندانسته ای که همه کسانی که در آسمان ها و همه کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جانوران (همه) برای الله سجده می کنند».

در صحیحین از ابوذر رضی الله عنه روایت است که هنگامیکه آفتاب غروب کرد، پیغمبرﷺ به او گفت: «تَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ» آیا می دانی که آفتاب کجا می رود ؟ (ابوذر می گوید): گفتم: الله و پیغمبرش بهتر می دانند. پیغمبرﷺ فرمود: آفتاب می رود تا آنکه در زیر عرش سجده می کند..» ([1])

مقصود از سجدهٔ این اشیاء برای الله تعالی درین آیه، سجدهٔ طاعت و انقیاد است که سجود عاقل وغیر عاقل وسجود تکوینی وتکلیفی همه را شامل است.

قرآن عظیم الشان برای تمام موجودات عالم هستی، چهار نوع عبادت را ذکرکرده است: سجده، حمد، تسبیح، و نماز، این چهار نوع عبادت در چهار سوره: در سورهٔ نحل آیهٔ (۴۸-۴۹)، در سورهٔ إسرا آیهٔ (۴۴)، در سورهٔ نور آیهٔ (۴۱)، در سورهٔ حج آیهٔ مورد بحث مذکور است.

درین آیه از علویات تنها خورشید و ماه و نجوم ذکر نمود و از ارضیات، تنها درختان و جانوران را ذکر کرد، سببش این است که بعضی طوائف عرب این اشیاء را عبادت می کردند، چنانچه گروهی آفتاب را و قبیلهٔ کنانه ماه را و قبیلهٔ لخم و طی ثُریا را و قبیلهٔ غطفان شجر «عُزّی» را و مصریان گوساله را عبادت می کردند.

الله سبحانه در رد اینها بیان می دارد که چیزهائی را که شما عبادت می کنید، همین چیزها به ذات خود، سرگرم بندگی و انقیاد الله تعالی هستند.

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب فی صفة الشمس و القمر، حدیث:۳۱۹۹، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الزمن الذی لایقبل فیها الإیمان، حدیث: ۴۱۸ .

مسئلۀ دوم: انقسام مکلفین در بارۀ توحید به دو گروه متخاصم

سپس سجدۀ تشریعی را ذکر می کند که مکلفین در بارۀ آن به دوگروه تقسیم شده اند:

۱- ﴿وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ «و بسیاری از مردم» نیز به رضا و رغبت خود برای الله سجده می کنند و تنها ذات واحد لاشریک را عبادت می کنند، پس به سبب عبادت پروردگار مستحق سعادت دنیا و کرامت آخرت می گردند.

۲- ﴿وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ﴾ «و بسیاری (مردمان هستند که از سجده ابا ورزیدند و) عذاب ایشان حتمی شده است»، نه الله را سجده می کنند و نه به عبادت او معتقد اند، پس کسی که تنها برای الله سجده کند به بهشت می رود و کسی که برای الله سجده نکند به دوزخ می رود و در دنیا مستحق اهانت می گردند، چنانکه می گوید: ﴿وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ﴾ «و هرکسی را که الله خوار و ذلیل سازد، پس او را گرامی دارنده نیست»، عبادت الله سبحانه باعث سعادت وکرامت بنده وترک عبادت او موجب شقاوت و اهانت بنده است، این کرامت و اهانت هردو از جانب او تحقق می یابد ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿١٨﴾﴾ «یقینا الله انجام می دهد آنچه را که می خواهد».

این آیه به اتفاق فقهاء یکی از آیه های سجدۀ تلاوت در قرآن کریم است.

- چون در آیۀ قبلی مردم را در قبال توحید و عبادت الهی به دو دسته تقسیم نمود که یک دسته اهل توحید و عبادت و دستۀ دوم اهل شرک و پیرو شیطان اند، پس درینجا به سوی خصومت همین دو گروه اشاره می کند: ﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا۟ فِى رَبِّهِمْ﴾ «این هردو گروه مقابل یکدیگر اند که در بارۀ پروردگارشان به خصومت پرداخته اند»، یعنی در توحید، قدرت، صفات و افعال و احکام الهی و در دین و شریعت او مخاصمه می کنند، گروهی به تنزیه و پاکی و توحید و عبادت الله می پردازد و گروه دیگر ازآن انکار می کند و یا مرتکب شرک می شود و مخاصمه این دو گروه تا روز قیامت ادامه دارد.

مسئلۀ سوم: وعید برای کافران و بشارت برای مومنان

بعد ازآنکه مخاصمۀ این دوگروه متقابل را بیان کرد، حالا پاداش عملکرد هریک ازین دو گروه را که عبارت از وعید شدید برای کافران و بشارت برای مؤمنان است بیان می کند:

الف: نخست وعیدش را در حق کافران بیان می کند:

۱- ﴿فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ﴾ «پس کسانی که کافر شدند برای ایشان لباس های آتشین پاره کرده شده است»، این در حقیقت تصویر آتشی است که تمام وجود آنها را احاطه می کند، چنانکه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۴۱) می گوید: ﴿لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ﴾ «برای ایشان از جهنم فرشی و از بالای سرشان پوشش هائی است»، و سوره زمر آیهٔ (۱۶) نیز ملاحظه شود.

۲- ﴿يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ ۝١٩ يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِى بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ ۝٢٠﴾ «از بالای سرهای شان آب بسیار گرم و جوشان ریخته می شود، به سبب آن آب، هرچه که در شکم های ایشان باشد گداخته می شود و پوست های بدن شان (نیز ذوب می شود)».

«يُصَبُّ» ریخته می شود، «ٱلْحَمِيمُ» آب بسیار گرم، «يُصْهَرُ» گداخته می شود، ذوب کرده می شود.

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ الْحَمِيمَ لَيُصَبُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَيَنْفُذُ الْحَمِيمُ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْلِتَ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ وَهُوَ الصَّهْرُ ثُمَّ يُعَادُ كَمَا كَانَ» یعنی: آب جوش بر سرهای شان ریخته می شود، پس آب جوش (به بدن دوزخی) نفوذ می کند تا آنکه به شکمش می رسد، پس آنچه را که در شکمش هست، قطعه قطعه می کند تا آنکه از دو پایش بیرون می شود، و مطلب (يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِى بُطُونِهِمْ) همینست، سپس آنچه که درشکمش هست، به حالت نخستینش بر گردانده می شود».[۱]

۳- ﴿وَلَهُم مَّقَـٰمِعُ مِنْ حَدِيدٍ ۝٢١﴾ «وبرای (سرکوبی) ایشان گرزهائی از آهن (آماده کرده شده) است» که در فرق سر و بر روهای شان زده می شود. «مَقَـٰمِعُ» جمع «مِقمَعَة» گرز، چکش، تازیانهٔ آهنی.

۴- ﴿كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ۝٢٢﴾ «هرگاه دوزخیان بخواهند از غم و اندوه دوزخ بیرون شوند، به سوی آن باز گردانده می شوند و (برای آنها گفته شود) عذاب آتش سوزان را بچشید».

۱- سنن ترمذی، أبواب صفة جهنم، باب ما جاء فی صفة شراب أهل النار، حدیث:۲۷۸۳، و امام ترمذی این حدیث را «حسن صحیح» خوانده است، و نگاه: سلسلة الأحادیث الصحیحة، حدیث:۳۴۷۰ .

چنانکه در سورۀ سجده آیۀ (۲۰) می گوید: ﴿كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمۡ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ﴾ «هرگاه بخواهند که ازآن بیرون شوند، درآن باز گردانده می شوند و برای ایشان گفته شود: عذاب آتشی را که تکذیب می کردید، بچشید» سورۀ سبا آیۀ (۴۲) ملاحظه شود.

ب: بشارت برای مومنان

۱- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ «یقینا الله کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، در باغ هائی داخل می کند که از زیر (درختان و قصرهای)آن نهرها جاری است».

۲- ﴿يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗا﴾ «آنان در آنجا با دستبندهائی از طلا و مروارید زینت داده می شوند»، همین بشارت در سورۀ کهف آیۀ (۳۱) نیز ذکر شده است، اما درآنجا لؤلؤ ذکر نشده است، در سورۀ دهر آیۀ (۲۱) تنها «دستبندهای نقره ای» ذکر شده است، و این تنوع بشارت، نظر به تفاوت درجات ایشان است.

۳- ﴿وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ۝٢٣﴾ «ولباس های (پوشیدنی) ایشان در آنجا ابریشم است»، ابریشمی که استعمال آن در دنیا برای مردان مومن حرام بود، به عنوان کرامت و اجلال در جنت پوشانده می شوند.

چون ابریشم و طلا و نقره، لباس و زینت مومنان در بهشت است، به همین سبب استعمال آن در دنیا برای مردان مومن حرام قرار داده شد، چنانچه پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«لاَ تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَلاَ الدِّيبَاجَ وَلاَ تَشْرَبُوا فِى آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلاَ تَأْكُلُوا فِى صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِى الدُّنْيَا وَلَنَا فِى الآخِرَةِ» یعنی: ابریشم خالص و ابریشم نیمه خالص را نپوشید و نه در ظروف طلا و نقره آب بنوشید و نه در کاسه های آن غذا بخورید، زیرا آن برای آنها (کافران) است در دنیا، و برای ما (مسلمانان)، در آخرت است.»[1]

و فرموده اند: «لاَ تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ فَإِنَّهُ مَنْ لَبِسَهُ فِى الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِى الآخِرَةِ» یعنی: «ابریشم را نپوشید، زیرا کسی که آنرا در دنیا بپوشد، در آخرت آنرا نخواهد پوشید». [2]

۱- صحیح بخاری، کتاب الأطعمة، باب فی الأكل فی إناء مُفَضَّضٍ، حدیث:۵۴۲۶، و صحیح مسلم، کتاب اللباس و الزينة، باب تحريم استعمال إناء الذهب، حديث ۵۵۲۱ .

۲- صحیح مسلم، کتاب اللباس و الزينة، باب تحريم استعمال إناء الذهب، حديث ۵۵۳۱ .

و عبد الله بن زبیر رضی الله عنهما گفته است: «وَمَنْ لَمْ يَلبَسِ الْحَرِيرَ فِي الآخِرَةِ، لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ» و کسی که در آخرت لباس ابریشم را بر تن نکند، او به به بهشت نمی رود، چرا که الله تعالی گفته است ﴿وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾ و لباس بهشتیان در جنت، ابریشم است.

یعنی هر که به بهشت رود، حتما لباس حریر را می پوشد، اما کسی که از بهشت محروم شود، از لباس حریر نیز محروم می شود.

۴- ﴿وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ﴾ «و آنان به سوی سخنان پاکیزه رهنمائی می شوند».

مقصود از «قول طیب» سخنان لبریز از صمیمیت و صفا و محبت است، چنانچه در سورهٔ ابراهیم فرموده است: ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَٰمٌ ﴿٢٣﴾﴾ «درود آنها (با یکدیگر)، در بهشت، سلام است».

و یا مقصود از «قول طیب» ثنا و تقدیس و حمد پروردگار است که در سورهٔ اعراف آیهٔ (۴۳) و در سورهٔ فاطر آیهٔ (۳۴) مذکور است.

۵- ﴿وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾﴾ «و به سوی مکان ستوده شده رهنمائی می شوند» که جنت است، چنانکه در سورهٔ محمد آیهٔ (۶) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۷۳) مذکور است.

برخی مفسرین «قول طیب» را به کلمهٔ توحید و قرآن و تسبیح و اذکار مشروعه و «صراط حمید» را به دین اسلام تفسیر نموده اند، درین صورت این آیه اخبار از انعام الله تعالی بر مومنان در دنیا می باشد، و ترجمهٔ آیه چنین می شود: «و آنان (در دنیا) به گفتن کلمهٔ طیبه (لاإله إلا الله و محمد رسول الله) رهنمائی شدند و به سوی راه ذات ستوده شده (یعنی راه اسلام) هدایت شدند)».

درین صورت این هردو هدایت، علت برای حصول انواع انعامات و اکرامات جنت می گردد.

و یا اینکه مراد از «قول طیب» کلمات پاکیزه در دنیا، ومراد از «صراط حمید» راه جنت در آخرت باشد، درین صورت «قول طیب» علت برای «صراط حمید» می باشد.

و این توجیهات هیچ کدام با یکدیگر منافات ندارند.

بخش دوم: از آیهٔ (۲۵-۳۷): تعظیم و حرمت شعایر الله و مسائل مربوط به آن، و این آیات در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۲۵-۲۹) بیان عظمت و حرمت بیت الله

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِى جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِۚ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍۭ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِى شَيْـًٔا وَطَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَأَذِّن فِى ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِّيَشْهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُواْ ٱسْمَ ٱللَّهِ فِىٓ أَيَّامٍ مَّعْلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنْهَا وَأَطْعِمُواْ ٱلْبَآئِسَ ٱلْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ لْيَقْضُواْ تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُواْ نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُواْ بِٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾ ﴾

ترجمه:

۲۵- یقینا کسانی که کافر شدند و مردم را از راه الله و از مسجد الحرام باز می دارند که ما آن(مسجد) را برای همه مردم چه مقیم (مکه) باشند و یا صحرانشین یکسان قرار داده ایم، و اگر کسی بخواهد در آن (سرزمین) از روی ستم مرتکب کجروی شود، اورا از عذاب دردناکی می چشانیم.

۲۶- بیاد آور هنگامی را که ما برای ابراهیم موضع خانهٔ کعبه را معین ساختیم (و برایش گفتیم که) هیچ چیزی را با من شریک مگردان و خانهٔ مرا برای طواف کنندگان و نماز گزاران پاک دار.

۲۷- و در میان مردم اعلان کن که برای ادای (فریضهٔ) حج پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که راه های دور و درازی را می پیمایند، بیایند.

۲۸- تا به منافع (دنیوی و دینی) شان حاضر شوند و نام الله را در روزهای معینی بر آنچه که الله از چهارپایان به ایشان داده است ببرند، پس (از ذبح این حیوانات) شما خودتان ازآن بخورید و نیازمند بی نوا را بخورانید.

۲۹- بعد ازآن (حجاج) باید آلودگی ها (و چرک و کثافات بدن و موی و ناخن) را از خـود بـر طرف سازند و به نذرهائی که کرده اند وفا کنند و باید در اطراف خانـهٔ قـدیمی (یعنـی کعبه) طواف کنند.

تفسـیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- وعید برای کافران و کسانی که حرمت مسجد الحرام را پایمال می کنند،

۲- بیان به اعمار و تطهیر معنوی و حسی بیت الله،

۳- دستور به اعلان حج بعد از تکمیل بنای کعبه،

۴- بیان هدف از سفر حج،

۵- بیان اعمال دیگر حج در یوم النحر.

مسئلهٔ اول: وعید برای کافران و کسانی که حرمت مسجد الحرام را قصدا پای مال می کنند

چون در آیات گذشته مردم را در قبال توحید و عبادت الله به دو گروه تقسیم کرد، یـک گروه کسانی اند که به سبب کفرشان مستحق عذاب شناخته شدند، و گروه دیگر بـه سـبب ایمان و اعمال صالح شان، مستحق بهشت گردیدند، اکنون درین آیه برخـی ازاعمـال گـروه اول را ذکر می کند که دلیل استمرار شان بر کفر است که عبارت از باز داشتن مـردم از ورود به مسجد الحرام است، می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِى جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ﴾ «یقینا کسانی که کافر شـدند و مـردم را از راه الله و از مسجد الحرام باز می دارند که ما آنرا برای همه مردم چه مقیم (مکه) باشند و یا صحرانشـین یکسان قرار داده ایم»، پس این گروه را به سبب سه عملی که همه مفاسـد را در خـود گـرد آورده است که عبارت از کفر، باز داشتن مردم از گرویدن به اسلام و باز داشتن مسـلمانان از مسجد الحرام است، عذاب سختی می چشانیم.

مراد از «المسجد الحرام» بیت الله است و مقصود از باز داشتن مردم از مسجد الحرام، بـاز داشتن مسلمانان را از ادای عمره است، چنانکه در سال ششم هجـری ایـن واقعـه رخ داد و پیش ازآن نیز کافران مانع طواف مسلمانان به خانهٔ کعبه می شدند.

«ٱلْعَٰكِفُ» مقیم، و ساکن، «الباد» اصلش «البادی» است، یعنی کسی که از بادیه می آیـد، و مقصود ازآن کسی است که از بیرون مکه، وارد مکه می شود.

﴿سَوَآءً ٱلۡعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلۡبَادِۚ﴾ یعنی ساکنان مکه و کسانی که از اطراف وارد مکه می شوند، در تعظیم مکه و طواف به دور کعبه و دیگر مناسک آن، همه برابر اند، و هیچ کسی حق ندارد دیگران را از طواف به دور کعبه و سعی بین صفا و مروه و دیگر ارکان و مناسک حج، باز دارد.

- بعد از بیان وعید در حق کافران، کسانی را که حرمت و تعظیم این مقام باشکوه را نادیده گرفته می خواهند از روی قصد و ظلم کجروی را در مکه مرتکب شوند، مورد تهدید قرار داده می گوید: ﴿وَمَن يُرِدۡ فِيهِ بِإِلۡحَادِۭ بِظُلۡمٖ نُّذِقۡهُ مِنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٢٥﴾﴾ «و اگر کسی بخواهد در آن (سرزمین) از روی ستم مرتکب کجروی شود، او را از عذاب دردناکی می چشانیم».

حرف (ب)، در «بِإِلۡحَادِۭ» برای تأکید است و «الحاد» کجروی و انحراف را گویند، و مقصود از «بِظُلۡمٖ» اینست که قصدا و بدون کدام تأویلی ارادهٔ گناه را کند و در عموم این آیه هر نوع گناه داخل است، پس هرکسی که در حرم، گناهی را اراده کند و یا مرتکب گناهی شود و قصدا حرمت حرم را پای مال کند، مثلا بخواهد کسی را به ناحق قتل کند، یا بخواهد بر کسی به نا روا ستم کند و یا هر نوع گناه دیگری را مرتکب شود، الله تعالی او را از عذاب الیم می چشاند.

این کیفر در برابر هتک حرمت این مقام است، ازینجا است که هرگاه اصحاب فیل به قصد تخریب این خانه وارد مکه شدند، الله سبحانه آنها را از صفحهٔ هستی نابود ساخت؛ پس طوری که ثواب هر عمل در مکه، چند برابر است، گناه هر معصیت نیز چند برابر است.

صحابی جلیل القدر عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در تفسیر این آیه گفته است:

«لَو أَنَّ رَجُلاً هَمَّ بِخَطِيئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيهِ، مَا لَمْ يَعْمَلْهَا، وَلَو أَنَّ رَجُلاً هَمَّ بِقَتلِ رَجُلٍ بِمَكَّةَ وَهُوَ بِعَدَنِ أَبْيَنَ، أَوْ بِبَلَدٍ آخَرَ أَذَاقَهُ اللهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»

هر گاه شخص گناهی را اراده کند، تا هنگامی که آن گناه را مرتکب نشود، بر وی نوشته نمی شود، اما اگر کسی بخواهد شخصی را در مکه بقتل برساند و خودش در شهر «عدن» باشد و یا در کدام شهر دیگری باشد، الله تعالی او را از عذاب دردناک می چشاند[1]. یعنی محض ارادهٔ گناه در مکه، موجب عذاب انسان می شود.

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳/۲۸۹ .

مسئلۀ دوم: دستور به اعمار و تطهیر معنوی و حسی بیت الله

در آیۀ گذشته در ضمن وعید برای مانعین از مسجد الحرام و پای مال کنندگان حرمت آن، عظمت و حرمت بیت الله نیز بیان شد، اکنون درینجا معمار این خانۀ با عظمت را بیان داشته دو نوع تطهیری را که به او دستور داده بود ذکر می کند: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾﴾ «بیاد آور هنگامی را که ما برای ابراهیم موضع خانۀ کعبه را معین ساختیم (وبرایش گفتیم که) هیچ چیزی را با من شریک مگردان و خانۀ مرا برای طواف کنندگان و نماز گزاران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک دار». «بَوَّأْنَا» بیان کردیم، آماده ساختیم.

یعنی محل بنای کعبه را الله تعالی برای ابراهیم عليه السلام بیان کرد و ابراهیم عليه السلام نخستین کسی بود که کعبه را بنا کرد، و کعبه پیش از وی بنا نشده بود، چنانچه از ابو ذر رضي الله عنه روایت است که او گفت: «ای پیغمبر الله ! کدام مسجد پیش از همه در روی زمین بنا شده است ؟ پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «مسجد الحرام». ابو ذر پرسید: سپس کدام مسجد بنا شده است؟ پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «بیت المقدس». ابوذر پرسید: در میان بنای کعبه و بیت المقدس چقدر مدت فاصله است ؟ پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (در میان شان) چهل سال (فاصله) است. ([1])

جملۀ {أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ} تطهیر معنوی را که عبارت از دور نگه داشتن شرک و مشرکان از خانۀ کعبه است و همچنان تطهیر حسی را که عبارت از پاک و صاف نگه داشتن بیت الله است، همه را در بر می گیرد.

- و چون ابراهیم علیه السلام بانی این مرکز توحید بود، ازین جهت الله تعالی اورا از شرک منع نمود و درین امر اشاره به آنست که تعمیر کنندگان مساجد، باید موحد باشند و اما کیفیت تعمیر این بیت در سورۀ بقره آیۀ (۱۲۷) بیان شده است به آنجا مراجعه شود.

ذکر طواف و نماز یکجا، اشاره به آنست که طواف و نماز مخصوص کعبه است، پس طوری که به گرد غیر کعبه طواف کردن حرام است، همچنان به سوی غیر کعبه نماز خواندن حرام

۱- صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب حدثنا موسی بن اسماعیل، حدیث: ۳۳۶۶، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب (۱)، حدیث: ۱۱۸۹ .

است، مگر آنه انسان در بارهٔ قبله دچار اشتباه شود و یا اینکه در حالت خوف و یا در حالت سفر بر بالای سواری نماز نفل بخواند، درین حالات غیر عادی، استقبال قبله برای صحت نماز شرط نیست.

مسئلهٔ سوم: دستور به اعلان حج بعد از تکمیل عمارت بیت الله

هنگامی که ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، الله تعالی برایش دستور داد تا مردم را به سوی حج دعوت دهد: ﴿ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ ﴾ «و در میان مردم اعلان کن که برای ادای (فریضهٔ حج) پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که راه های دور و درازی را می پیمایند، بیایند». «رِجَالًا» جمع «راجل» پیاده، و «ضَامِرٍ» شتر لاغر و چست و چابک، «فَجٍّ عَمِيقٍ» راه دور.

خطاب در «أَذِّن» برای ابراهیم عليه السلام است، از ابن عباس روایت شده است که هنگامی که ابراهیم عليه السلام را الله تعالی به اعلان حج دستور داد، پس ابراهیم عليه السلام ندا کرد که ای مردم! الله تعالی حج به سوی کعبه را بر شما فرض گردانده است، لذا حج کنید، پس این آواز ابراهیم عليه السلام را هر زنده جانی که در میان آسمان و زمین بود، شنید، ابن عباس می گوید: آیا نمی بینی که مردم از دورترین گوشهٔ زمین لبیک گویان برای حج می آیند.(1)

برخی از مفسرین گفته اند که خطاب در {وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ} برای پیغمبر اسلام ﷺ است.

مسئلهٔ چهارم: بیان هدف از سفر حج

سپس هدف و حکمت این سفر مبارک را یاد آور می شود که دو چیز است:

هدف اول: حضور منافع: ﴿ لِّيَشْهَدُوا۟ مَنَٰفِعَ لَهُمْ ﴾ «تا به منافع (دنیوی و دینی) شان حاضر شوند»، و آن را مشاهده کنند.

منافع دینی حج عبارت از ادای این عبادت بزرگ، ذکر و تسبیح و تقدیس زیاد الهی، کم شدن گناهان و حصول اجر و ثواب عظیم و خوشنودی پروردگار است.

و منافع دنیوی حج، متنوع است که ازآن جمله قرار ذیل است:

۱- تفسیر طبری: ۱۳٤/۹ .

۱- منفعت سیاسی، زیرا حج وسیلهٔ بسیار مؤثر برای وحدت مسلمانان است، و اجتماع مسلمانان در مکه هر سال، روابط و همبستگی فیمابین آنها را تقویت می بخشد و سبب ایجاد بیم و هراس در دل دشمنان اسلام می گردد.

۲- منفعت فرهنگی، چرا که حضور مسلمین در موسم حج، زمینهٔ شناخت و معرفت از رنگ ها، زبان ها، طبائع و عادات و اطوار یکدیگر را فراهم می سازد.

۳- منفعت اقتصادی، زیرا بردن و آوردن مال های تجارتی در سفر حج و مبادلهٔ اسعار و اجناس، سبب رشد اقتصادی و فراوانی برای مردم می شود، و از طرف دیگر استفاده از گوشت های قربانی سبب رفع نیاز مندی فقراء و غرباء می گردد.

- هدف دوم: ذکر نام الله در مشاعر حج: ﴿وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾ «و نام الله را در روزهای معینی بر (ذبح) آنچه که الله از چهارپایان به ایشان داده است ببرند».

مقصود از «أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» ده روز اول ذو الحجه است، و برخی از علماء گفته اند: مقصود از «أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» یوم النحر و سه روز بعد از آن است، توضیح این مطلب در سورهٔ بقره در تفسیر آیهٔ (۲۰۳) دیده شود.

- بعد از بیان ذبح قربانی، استفاده از گوشت آنرا مباح قرار داده می گوید: ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۝٢٨﴾ «پس (از ذبح این حیوانات) شما خودتان از آن بخورید و نیازمند بی نوا را بخورانید». درین آیه رد بر اهل جاهلیت است که آنها از گوشت قربانی خود نمی خوردند مگر اینکه فقیر می بودند، پس الله تعالی برای مسلمانان رخصت داد اگر کسی خواسته باشد، بخورد و اگر خواسته باشد نخورد، در هر دو صورت برایش گناهی نیست.

البته برخی ائمه مانند امام مالک و لیث – رحمهما الله – خوردن شخص صاحب قربانی از گوشت قربانی اش را مستحب دانسته اند.

مسئلهٔ پنجم: بیان اعمال دیگر حج در یوم النحر

بعد از ذبح قربانی، حاجیان را به ادای واجبات سه گانه دستور می دهد که اینها نیز از اعمال حج، در یوم النحر است:

۱- خود را حلال ساختن: ﴿ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ «بعد از آن (حجاج) باید آلودگی ها را از خود بر طرف سازند» یعنی موی خود را حلق و یا قصر کنند و ناخن های خود را گرفته دیگر چرک و کثافات بدن را به وسیلهٔ غسل پاک سازند.

«تَفَث» را بیشتر مفسرین به آلودگی های بدن از قبیل چرک، موی دراز، موی زیر ناف و ناخن دراز، تفسیر کرده اند؛ و برخی مفسرین «تَفَث» را به مناسک حج تفسیر کرده اند، یعنی بعد از ذبح قربانی دیگر مناسک حج را به جای آورند.

۲- ایفای نذرهای قولی وفعلی: ﴿وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ﴾ «و به نذرهائی که کرده اند وفا کنند»، مثلاً پیش از حج اگر چیزی را بر خود لازم گردانده باشند، از قبیل صدقات یا روزه و دیگر اعمال خیر، باید آنها را ایفا نمایند.

۳- طواف افاضه ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ٢٩﴾ «و باید در اطراف خانهٔ قدیمی (یعنی کعبه) طواف کنند» و مراد ازین طواف، طواف افاضه است که از ارکان حج بوده و با بجا آوردن آن، حاجی به صورت کامل حلال می شود.

و طواف سه قسم است:

اول: طواف قُدُوم است که هرکسی وارد مکه شود در اطراف بیت الله طواف می کند، در سه شوط اول رمل و در چهار شوط دیگر به صورت عادی طواف می کند، و این طواف سنت است، چنانچه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که او گفت:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ – ﷺ- كَانَ إِذَا طَافَ فِي الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ أَوَّلَ مَا يَقْدَمُ سَعَى ثَلاَثَةَ أَطْوَافٍ، وَمَشَى أَرْبَعَةً، ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»

«پیغمبر ﷺ هنگامی که در حج و یا عمره طواف می کرد، برای اولین باری که می آمد، در سه طواف می دوید و در چهار طواف راه می رفت، سپس (بعد از فارغ شدن از طواف) دو رکعت نماز می خواند، باز در میان صفا و مروه طواف می کرد». (۱)

اگر حاجی آن را ترک کند بروی هیچ چیزی لازم نمی گردد، البته مرتکب خلاف سنت می شود.

دوم: طواف افاضه است که در یوم النحر، بعد از ذبح قربانی و حلق و یا قصر، انجام داده می شود، و این طواف را طواف زیارت هم گفته می شود، درین طواف رمل نیست، و این طواف از ارکان حج است ﴿وَلۡيَطَّوَّفُواْ﴾ اشاره به همین طواف است، نا گفته نباید گذاشت که

۱- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب من طاف بالبیت إذا قدم مکة، حدیث:۱۶۱۶، و صحیح مسلم، کتاب الحج، باب استحباب الرمل فی الطواف ...، حدیث: ۳۱۰۸ .

حاجی می تواند این طواف را بعد از یوم النحر انجام دهد، اما انجام دادن آن در یوم النحر، افضل است، چون در صحیح مسلم از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَفَاضَ يَوْمَ النَّحْرِ ثُمَّ رَجَعَ فَصَلَّى الظُّهْرَ بِمِنًى»

«پیغمبر ﷺ در روز نحر (یعنی روز دهم ذو الحجه) طواف افاضه کرد، سپس (به منی) برگشت و نماز ظهر را در «مِنی» خواند».(۱)

سوم: طواف وداع است: و آن برای حاجی است که می خواهد مکه را ترک کند، پس او پیش ازبیرون شدنش باید طواف کند و بعد ازان سفر خود را در پیش گیرد، چنانچه در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او گفت:

«أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ، إِلاَّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ»

« به حاجیان دستور داده شد که آخرین دیدارشان به خانهٔ کعبه باشد، البته این حکم در حق زن حائضه تخفیف شد».(۲)

این طواف نیز واجب است و اگر کسی آنرا ترک کند بر وی دم لازم می شود، البته این طواف از زنی که در دوران عادت ماهواری و یا در نفاس باشد، ساقط است.

همانگونه که حاجی اعمال حج را به طواف آغاز نمود، آن اعمال را به طواف پایان می بخشد.

نا گفته نباید گذاشت که علاوه از طواف های سه گانه، طواف به گرد کعبه، به ذات خود یک عبادت است و انسان می تواند در هر وقت روز یا شب طواف کند.

«بِٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ» مراد ازآن کعبه است و کعبه بدان سبب «بیت عتیق» نامیده شده است که چون آن نخستین خانه ای است که برای عبادت مردم در روی زمین بنا شده است.

و یا بدان سبب «عتیق» نامیده شده است که الله تعالی از انسان های جابر آنرا آزاد داشته است و هیچ انسان جباری برآن مسلط نشده است. و الله اعلم.

❁❁❁

۱- صحیح مسلم، کتاب الحج، باب استحباب طواف الإفاضة یوم النحر، حدیث ۳۲۲۵ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب طواف الوداع، حدیث: ۱۷۵۵، و صحیح مسلم، کتاب الحج، باب وجوب طواف الوداع، حدیث ۳۲۸۴ .

مطلب دوم: (از آیهٔ ۳۰-۳۵)

بیان تعظیم مقدسات و تقبیح شرک و بشارت برای برای مُخبِتین

﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ ۗ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمُ إِلَّا مَا
يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ ﴿٣٠﴾ حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ
مُشْرِكِينَ بِهِۦ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ
سَحِيقٍ ﴿٣١﴾ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ
مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا
رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَٰمِ ۗ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَلَهُۥٓ أَسْلِمُوا۟ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِى ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾

ترجـمه:

۳۰- آن (چیزی که گذشت بیان مناسک حج بود) و هرکسی احکام الله (اوامر و نـواهی اورا) احترام کند، پس این کار، برایش نزد پروردگارش بهتر است، و بـرای شـما، چهارپایـان (چون شتر، گاو، بز و گوسفند) حلال قرار داده شده است جز آنچه که بر شـما خوانـده می شود، پس از پلیدی ها (یعنی) از پرستش بتان و از گفتار دروغ بپرهیزید.

۳۱- (برنامه های حج و سائر عبادات را) خالص برای الله انجام دهید، با وی هیچ شریکی قـرار ندهید و هرکس به الله شریک قرار دهد پس (مثالش این است که) گویا از آسـمان فـرو افتاده است، پس پرندگان (پاره های بدن) اورا می رباینـد، یـا تنـد بـاد او را در مکـان بسیار دوری می افگند (که بدنش متلاشی می شود).

۳۲- مطلب همان است (که بیان شد) و هرکس به نشانه های دین الهـی را احتـرام بگـذارد، پس این کار (ناشی) از پرهیزگاری دل ها است.

۳۳- برای شما درین چهارپایان (که برای قربانی به حرم می بریـد) منـافع اسـت تـا میعـاد معینی، سپس ذبح آنها نزد خانه قدیم صورت می گیرد.

۳۴- و ما برای هر امتی قربانی مقرر کرده ایم تا نام الله را بر ذبح آنچه از چهارپایان مواشی برای ایشان روزی داده است، یاد کنند و معبود شما معبود یکتا است، پس اورا منقاد شوید و تو (ای پیغمبر) متواضعان را مژده ده.

۳۵- (متواضعان) کسانی اند که چون نام الله گرفته شود (از هیبت او) دل های شان در هراس می افتد و در برابر مصائبی که به ایشان می رسد، شکیبائی می کنند و نماز را (چنانکه باید) بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم خرج می کنند.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- تعظیم حرمات الهی،
۲- لغو قرار دادن تحریمات مشرکان،
۳- منع از شرک و افتراء،
۴- تعظیم شعائر الله،
۵- اباحت استفاده از جانوران قربانی،
۶- تعیین مکان ذبح،
۷- اعلان توحید،
۸- اوصاف متواضعین.

مسئلهٔ اول: تعظیم حرمات الهی

در آیات گذشته دستور الهی برای ابراهیم‌علیه‌السلام به غرض تعمیر بیت و دعوت مردم به سوی حج، و هدف سفر حج و برخی اعمال حج بیان شد، درین جا فائدهٔ تعظیم و احترام حرمات الله، را بیان می دارد: ﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ ﴾ «آن (چیزی که گذشت بیان مناسک حج بود) و هرکسی احکام الله (اوامر و نواهی اورا) احترام کند، پس این کار، برایش نزد پروردگارش بهتر است».

« ذَٰلِكَ » این گونه اسمای اشاره برای ازهم جدا ساختن دو نوع کلام و یا برای فاصله آوردن در میان بخش پیشین سخن از بخش بعدی آن است، و غرض از آن متوجه ساختن به سوی اهمیت سخنی است که بعد از آن ذکر می شود.

و در چنین صورت، ما بعد اسم اشاره، صلاحیت آن را ندارد که از اسم اشاره خبر واقع شود، لذا خبر اسم اشاره مقدر می باشد که تقدیرش « ذَلِک بَیَانٌ أو ذِکْرٌ» می باشد.

ناگفته نماند که برای انتقال از یک مطلب به سوی مطلب دیگر، معمولا اسم اشارهٔ قریب «هذا» بکار برده می شود، چنانچه الله تعالی در سورهٔ ص می فرماید: ﴿ هَٰذَا ۚ وَإِنَّ لِلطَّٰغِينَ لَشَرَّ

مَنَابِ ﴿٥٥﴾»، ولی در آیۀ مورد بحث چون مقصود اشاره به سوی بلندی مرتبه و مقام مضمون گذشته بود، لذا «ذَلِک» که برای اشارۀ بعید است، به کار رفت.

«حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ» عبارت از چیزهائی است که در حج حرام است: مانند جدال، جماع، فحش گفتن و شکار صید و تعظیم آنها این است که از ارتکاب آنها اجتناب ورزیده شود.

عبد الرحمن بن زید بن اسلم - یک تن از ائمۀ تفسیر - گفته است: مقصود از «حرمات الله: «مشعرالحرام (مزدلفه)، المسجد الحرام، البیت الحرام، و البلد الحرام (یعنی مکه)» است.

برخی دیگری از علماء گفته اند: مراد از «حُرُمَات الله» جمیع مناسک حج است.

وتعظیم مناسک این است که انسان به مأمورات آنها عمل کند و از منهیات آنها اجتناب کند.

برخی از علماء گفته اند: مراد از «حُرُماتِ الله» مناسک حج و همه اوامر و نواهی شرع است، و همین قول راجح به نظر می رسد، زیرا این قول، همه اقوال گذشته را در بر می گیرد.

وتعظیم آن عبارت از عمل به آن و اجتناب از مخالفت آنست.

مسئلۀ دوم: لغو قرار دادن تحریمات مشرکان

مشرکان حیواناتی را که به «سائبه، وصیله، بحیره و حامی و به دیگر نام ها» می نامیدند، حرام قرار می دادند، الله تعالی درینجا به الغای این نام گذاری هائی بی مورد و غلط اشاره نموده همۀ این چهارپایان را حلال قرار داده می فرماید: ﴿وَأُحِلَّتۡ لَكُمُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ﴾ «و برای شما چهارپایان (چون شتر و گاو بز و گوسفند) حلال قرار داده شده است جز آنچه که بر شما خوانده می شود».

«إِلَّا مَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ» اشاره به چیزهائی است که حرمت آن در دیگر سوره های قرآن مانند سورۀ أنعام، سورۀ نحل و سورۀ مائده بیان شده است و آن أشیاء عبارت اند از خود مرده، خون، گوشت خوک، نذرهای غیر الله، منخنقه، موقوذه، متردیه، نطیحه، و ما أکل السبع، و ما ذبح علی النصب است.

پس این اشیاء همه حرام اند و خوردن ازآن جز در حالت اضطرار جائز نیست، اما چیزهائی را که مشرکان از نزد خود بدون کدام دلیل و برهانی حرام قرار داده اند، حرام نیستند.

مسئلهٔ سوم: منع از شرک و افتراء

- ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾﴾ «پس از پلیدی ها یعنی از (پرستش) بتان دوری گزینید و از گفتار دروغ بپرهیزید».

کلمهٔ «مِنَ» در {مِنَ الْأَوْثَانِ} برای بیان است، یعنی مقصود از «الرِّجْسَ» همان بتان است و اجتناب از آن، ترک عبادت و ترک تقرب به سوی آنها است.

و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» هر نوع سخن دروغ است که در رأس «قول زُور» افتراء برالله، و افتراء بر پیغمبرﷺ و همچنان تهمت بستن به انسان های پاک و عفیف و گواهی دروغ قرار دارد، یکجا ذکر نمودن «قَوْلَ الزُّورِ» با شرک، دلیل شدت و بزرگی گناه آنست.

در صحیحین از ابو بکره رضی الله عنه روایت است که او گفت:

«كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَلاَ أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ - ثَلاَثًا -: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَشَهَادَةُ الزُّورِ أَوْ قَوْلُ الزُّورِ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ فَمَازَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيْتَهُ سَكَتَ» (۱)

«ما نزد پیغمبرﷺ بودیم، پس گفت: آیا من شما را به بزرگترین گناهان کبیره خبر ندهم؟ - این سخن را سه مرتبه تکرار نمود - (سپس گفت: آنها) شریک آوردن به الله، نافرمانی پدر و مادر، و گواهی دادن دروغ و یا سخن دروغ است. و پیغمبرﷺ (هنگام گفتن این سخنان) تکیه نموده بود، پس نشست و پیوسته همین سخن (یعنی شهادة الزور) را تکرار کرد، تا آنکه ما گفتیم: کاش پیغمبر ﷺ خاموش شوند».

این حدیث بر شدت گناه هر نوع دروغ و خصوصا بر شدت شهادت دروغ دلالت می کند.

- بعد ازآنکه از شرک و گفتار دروغ منع نمود، به اسلام و اخلاص عمل برای الله و ترک شرک دعوت می دهد. ﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ «(برنامه های حج وسائر عبادات را) خالص برای الله انجام دهید با وی هیچ شریکی قرار ندهید».

اخلاص در عمل، روح جمیع عبادات است، اما اخلاص در صورتی تحقق می یابد که عمل انسان از شرک اکبر و شرک اصغر (یعنی از ریا کاری) پاک باشد، ازینرو بعد از اخلاص عمل،

۱- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب ما قیل فی شهادة الزور، حدیث: ۲۶۵۴، صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان أکبر الکبائر، حدیث: ۲۶۹ .

ترک شرک را ذکر کرد که لازم اخلاص عمل است، پس مطلب آیه اینست که «حنیف در صورتی می شوید که از شرک پاک باشید».

- سپس حالت مشرک را از خلال یک مثال، چنین توضیح می دهد: ﴿وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾﴾ «و هر کس به الله شریک قرار دهد پس (مثالش این است که) گویا از آسمان فرو افتاده است پس پرندگان (پاره های بدن) او را می ربایند، یا تند باد اورا در مکان بسیار دوری می افگند (که بدنش متلاشی می شود)». «خَرَّ» - از باب ضرب – سقوط کرد، «تَخطَفُ» - از باب سمع و فتح – می رباید، «تَهْوِي» - از باب ضرب – می اندازد، پرتاب می کند، «سَحِيقٍ» دور.

مثالی که درین آیه برای مشرک ذکر شده است، از دو حال خالی نیست:

یا از قسم تشبیه مرکب است، یا از باب تشبیه مُفرَّق. اگر تشبیه مُرکّب باشد مطلب آیه چنین می شود: کسی که به الله شریک قرار می دهد، تصویرحالش همانند کسی است که از آسمان سقوط کرده در چنگال مرغان شکاری افتاده است که آنها بدن او را پاره پاره نموده اورا خورده اند، وگوشت او در شکم آنها متفرق شده است.

یا باد تندی او را در مکان بسیار دور انداخته است که بدنش کاملاً متلاشی شده است درین هردو صورت، نجات او ممکن نیست، همین گونه نجات مشرکین غیر ممکن است.

و اگر از باب تشبیه مُفرَّق باشد، درین صورت توحید را به آسمان تشبیه داده است که محل درخشش خورشید وماه و مکان ظهور جلوهٔ ستاره گان است.

پس کسی که توحید را ترک نموده به الله شریک قرار می دهد، همانند کسی است که از آسمان سقوط می کند، یا در دام خواهشات و خاطرات گوناگون نفسانی که بسان مرغان شکاری رباینده اند، می افتد که زنده گی اورا برباد می سازند.

یا در دام شیطان می افتد که او را در وادی ضلالت می افگند، همانگونه که تند باد اشیا را به جا های بسیار دور پرتاب می کند.

پس فشردهٔ این تشبیه این است: کسی که مشرک شود، او از آسمان توحید سقوط می کند، پس از دو حال خالی نیست و در چنگال اوهام و خواهشات نفسانی می افتد، لذا چشم و گوش و قلب او از دیدن و شنیدن و معرفت حق، عاجز می شود، یا اینکه در دام شیطان می افتد که همواره در کمین نشسته است، پس اورا در وادی های بسیار دور و دراز ضلالت می افگند، همانند بادیکه اشیاء را به جا های بسیار دور پرتاب می کند.

درین مثال کلمۀ «أو» برای تنویع است، زیرا درین مثال، «مُشبَّه» (یعنی انسان مشرک) دو نوع است، و «مشبه به» نیز دو نوع است:

پس نوع اول مُشبّه بِهِ: انسانی است که از آسمان فرو افتاده است و نوع دوم مُشبّه بِهِ: انسانی است که تندباد او را در مکان دور دستی انداخته است.

اما نوع اول مُشَبَّه: مشرکی است که نجات او از شرک متصور نیست، اگر چه پارچه پارچه شود، این مشرکی است که به چنگال هوا و خواهشات نفسانی افتاده است که هر کدام، اورا به جانبی می کشد و او نمی تواند خود را نجات دهد.

و نوع دوم مُشَبَّه: مشرکی است که در دام شیطان افتاده است که او را در وادی ضلالت افگنده است، چنین مشرک هر چند ممکن است که با توبه کردن از شرک خود را نجات دهد، ولی توبه کردن او امر بسیار بعید به نظر می رسد.

مسئلۀ چهارم: تعظیم شعائر الله

﴿ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ ﴾ «مطلب همان است (که بیان شد) و هرکس به نشانه های دین الهی احترام بگذارد، پس این کار (ناشی) از پرهیزگاری دل ها است». مراد از «شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ» تمام عبادات است، و تعظیم شعائر الله، عبارت از التزام ومراعات همه جانبۀ آنها است.

و یا مراد از «شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ» مناسک حج است، وتعظیم آنها عبارت از به جا آوری هریک از فرائض و ارکان حج، در موقع خود است.

یا مراد از «شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ» هدایا و قربانی های حرم است، پس تعظیم آنها این است که به همۀ آنها مخصوصاً به نذورات و هدایای حرم، احترام شود، چنانکه در سورۀ مائده آیۀ (۲) این مطلب را روشن ساخته است و همین معنی به سیاق آیه بیشتر مطابقت دارد.

جملۀ «مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ» اشاره به آنست که تقوی بر دو نوع است: یکی تقوای حقیقی و صادقانه، و این همان تقوایی است که از قلب سرچشمه می گیرد.

دوم: تقوای ظاهری که تقوای صوری و ظاهری است، و تقوای منافقان و افراد استفاده جو از همین نوع تقوا است.

پس مطلب آیه اینست که کسانی که شعائر الله را احترام و تعظیم می کنند، تقوی در دل های آنان جایگزین شده است، پس تعظیم آنان به شعائر الله ناشی از همین تقوای قلبی آنها است.

مسئلۀ پنجم: اباحت استفاده از جانوران قربانی

- ﴿ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ «برای شما درین چهار پایان (که برای قربانی به حرم می برید) منافع است تا میعاد معینی»، مراد از منافعی که در هدایای حج است، سوار شدن بر آنها، حمل و نقل اموال بر آنها و نوشیدن از شیر آنها بر حسب ضرورت است و در این آیه رد بر مشرکان است، زیرا آنها هنگامی که بر گردن جانوران هدایای حج، نشان قربانی بودن را آویزان می کردند، سوار شدن، حمل اموال بر پشت آنها و نوشیدن از شیر آن حیوانات را ممنوع قرار می دادند.

در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ مردی را دید که شتری را پیش روی خود می راند، پیغمبرﷺ به آن شخص گفت: بر این شتر سوار شو. آن مرد گفت: این شتر قربانی است، پیغمبرﷺ فرمود: بر آن سوار شو. آن مرد (باز هم) گفت: این شتر قربانی است. پیغمبرﷺ برایش گفت: وای بر تو، بر این شتر سوار شو. (۱)

البته این استفاده نظر به ضرورت است، مثلا شخص حاجی اگر جز همان شتر قربانی، برای سوارشدن کدام وسیلۀ دیگری نداشته باشد، پس در چنین صورت می تواند به شیوۀ درست بر آن شتر قربانی سوار شود، زیرا در صحیح مسلم از ابو الزبیر روایت است که او گفت: از جابر بن عبد الله در بارۀ سوار شدن بر شتر قربانی پرسیده شد، پس او در جواب گفت: پیغمبرﷺ را شنیدم که می گفت:

«ارْكَبْهَا بِالْمَعْرُوفِ إِذَا أُلْجِئْتَ إِلَيْهَا حَتَّى تَجِدَ ظَهْرًا»

یعنی: تا آنکه سواری بیابی، بر شتر قربانی به شیوۀ درست سوار شو، در صورتی که بدان ضرورت داشته باشی. (۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب رکوب البدن، حدیث: ۱۶۸۹، و صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی رکوب البدنة، حدیث: ۳۲۷۱ .

۲- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان أکبر الکبائر، حدیث: ۳۲۷۸ .

مسئلهٔ ششم: تعیین مکان ذبح

- ﴿ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلۡبَيۡتِ ٱلۡعَتِيقِ ٣٣﴾ «سپس ذبح آن جانوران قربانی نزد خانه قدیم صورت می گیرد» یعنی هنگامی که قربانی به حرم رسید، در آنجا ذبح می شود تا صاحبان قربانی و همچنین فقراء و مساکین از آن بخورند.

مراد از «مَحِلُّهَآ» مکان ذبح حیوانات است، و «إِلَى» به معنی «عِنۡد» است، یعنی مکان ذبح قربانی نزد خانهٔ کعبه است و مقصود از آن حدود حرم و تمام مکه است، و حاجی می تواند علاوه بر منی و مروه، در هرجایی از مکه خواسته باشد، قربانی اش را ذبح کند، البته پیش از رسیدن به مکه، حاجی نمی تواند بدون عذر، قربانی اش را ذبح کند، الله تعالی در سورهٔ مائده آیهٔ (۹۵) می گوید: ﴿هَدۡيَۢا بَٰلِغَ ٱلۡكَعۡبَةِ﴾ «جانور قربانی باشد که به کعبه برسد»، درین آیه مراد از کعبه، حرم است که حریم کعبه است.

- مراسم قربانی تنها مخصوص امت محمد ﷺ نیست، بلکه از عهد ابراهیم تا این وقت، درمیان کافهٔ امتان در جریان است: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا﴾ «و ما برای هر امتی قربانی (و یا قربانگاهی)مقرر کرده ایم». «مَنسَكٗا» اگر مصدر میمی باشد، به معنی قربانی است و اگر اسم ظرف مکان باشد، به معنی قربانگاه است.

- سپس علت مشروعیت قربانی را ذکر می کند: ﴿لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ﴾ «تا نام الله را بر ذبح آنچه از چهار پایان مواشی برای ایشان روزی داده است، یاد کنند»، این آیه بیانگر آن است که ذبح قربانی تنها به نام الله در همه شرائع آسمانی مشروع بوده است، و همچنان این آیه اشاره به آنست که باید هدف از ذبح قربانی ها، یاد نام الله و تقرب به سوی او باشد.

مسئلهٔ هفتم: اعلان توحید

بعد ازآنکه الله سبحانه هدف از ذبح همه قربانی ها، یاد نام پاک خود را قرار داد، اکنون وحدانیت خود را اعلان می دارد، اشاره به اینکه قربانی عبادت است و عبادت جز الله برای هیچ کسی جایز نیست، پس هنگام ذبح قربانی ها نام غیرالله را نباید بگیرند: ﴿فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ «پس معبود شما، معبود یکتا است»، به این اساس بجا آوری هیچ نوع عمل برای غیر او جایز نیست، ﴿فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ﴾ «پس خاص برای او منقاد وفرمان بردار باشید»، قربانی، اذکار و همه عبادات را خالص برای او انجام دهید.

و اخلاص، عبارت از تصفیهٔ اعمال از آفات، و تصفیهٔ اخلاق از کدورات و تصفیهٔ احوال از التفات به سوی غیر الله است، و علامهٔ اخلاص، تواضع است، به همین سبب الله سبحانه پیغمبر ﷺ را دستور می دهد تا فروتنان و متواضعین واقعی را مژده دهد: ﴿وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ۝٣٤﴾ «وتو (ای پیغمبر) فروتنان را مژده ده».

مُخبِت کسی است که در برابر پروردگارش فروتن، منقاد فرمان او و به جا آورندهٔ عبادت او باشد و این تنها خصوصیت مسلمانان واقعی است.

مسئلهٔ هشتم: اوصاف متواضعین

سپس برای مخبتین (فروتنان) چهار صفت ذکر می کند:

۱- ﴿ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾ «(متواضعان) کسانی اند که چون نام الله گرفته شود (از هیبت او) دل های شان در هراس می افتد»، چنانچه در سورهٔ انفال آیهٔ (۲) سورهٔ هود آیهٔ (۲۳) سورهٔ زمر آیهٔ (۲۳) این حقیقت را روشن ساخته است.

۲- ﴿وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمۡ﴾ «در برابر مصائبی که به ایشان می رسد، شکیبائی می کنند»، در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۵۵-۱۵۶) نیز وصف عمده صابران را بیان کرده است.

۳- ﴿وَٱلۡمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ﴾ «و نماز را (چنانکه باید) برپا می دارند».

۴- ﴿وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝٣٥﴾ «و از آنچه به ایشان روزی داده ایم خرج می کنند»، و این آیه همه انواع انفاق فی سبیل الله را در بر می گیرد، چه انفاق واجب باشد مانند زکات و کفاره و نذورات و انفاق بر اهل و عیال و اقارب و چه انفاق نفلی باشد.

این صفات چهار گانه، همه مَظاهر «اخبات» اند، پس کسی که در او ترس از الله، صبر در برابر مصائب، بجا آوری نماز به صورت درست و انفاق به هنگام دست یافتن به مال، نباشد، او نمی تواند «مُخبت» باشد.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیهٔ ۳۶-۳۷)

بیان اهمیت قربانی درحج و دستور به تقوی و اخلاص

﴿وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمۡ فِيهَا خَيۡرٞۖ فَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا صَوَآفَّۖ فَإِذَا وَجَبَتۡ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ۝٣٦ لَن يَنَالَ

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ ۝٣٧﴾

ترجـمه:

۳۶- و ما شتران قربانی را برای شما از علامات دین الله قرار داده ایم، برای شما در آنها خیر (یعنی ثواب دنیا و آخرت) است، پس (هنگام قربانی کردن) نام الله را بر آنها بگیرید در حالیکه به سه پا ایستاده و دست چپ آنها بسته باشد، پس چون به پهلوهای شان افتادند، خودتان از گوشت آنها بخورید و به فقیر قناعت پیشه و مستمند سائل بخورانید، همین گونه چهار پایان را برای شما رام گردانديم، تا سپاس گزاری کنید.

۳۷- گوشت های قربانی ها هرگز به الله نمی رسد و نه خون آنها، ولیکن طاعت و پرهیزگاری شما به او می رسد، همین گونه چهارپایان را برای شما رام گردانده است تا الله را به بزرگی یاد کنید، به شکرانهٔ اینکه شما را هدایت کرده است و تو (ای پیغمبر) نیکوکاران را مژده ده.

تفسـیر:

درین آیات از سه مسئله بحث می شود:

۱- اهمیت قربانی شتر،

۲- کیفیت نحر شتران،

۳- هدف از مشروعیت قربانی و تسخیر حیوانات.

مسئلهٔ اول: اهمیت قربانی شتر

در آیات گذشته قربانی را به صورت عام، از هر نوع مواشی که باشد بیان کرد و تعظیم و بزرگداشت آنها را علامهٔ تقوی قرار داد.

و حالا درین مقام از میان همه چهارپایان، شتر را بنا به بزرگی وکثرت منافعش به طور مشخص ذکر می کند: ﴿وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ﴾ «و ما شتران قربانی را برای شما از علامات دین الله قرار داده ایم».

«البُدْن» جمع «بَدَنَة»، اطلاقش بیشتر بر شتر قربانی می شود و گاهی بر گاو قربانی نیز اطلاق می شود.

و قربانی اگر شتر باشد ده نفر می توانند در آن شریک شوند، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که او گفت: «كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ - ﷺ- فِي سَفَرٍ فَحَضَرَ النَّحْرُ فَاشْتَرَكْنَا فِي الْبَعِيرِ عَنْ عَشَرَةٍ وَالْبَقَرَةِ عَنْ سَبْعَةٍ» «در یک سفر با پیغمبر ﷺ همراه بودیم و زمان قربانی فرا رسید، پس در شتر ده نفر شریک شدیم و در گاو هفت نفر شریک شدیم».(۱)

البته روایاتی که درآن آمده است که در قربانی شتر و گاو هفت نفر شریک شدند، با روایت فوق تعارض ندارد، زیرا شتر هنگامی که از ده نفر کافی باشد، پس هفت نفر به طریق اولی می توانند در قربانی آن شریک شوند.

- به سوی منافع قربانی اشاره می کند: ﴿لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ﴾ «برای شما در قربانی ها خیر است»، خیر دنیوی اش عبارت از پشم و جلد و گوشت آنها است، و خیر اخروی اش ثواب عظیمی است که نصیب انسان اخلاص مند می شود.

مسئلهٔ دوم: کیفیت نحر شتران

- ﴿فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ﴾ «پس(هنگام قربانی شتران) نام الله را بر آنها بگیرید در حالیکه به سه پا ایستاده و دست چپ آنها بسته باشد»، یعنی هنگام نحر شتر (و ذبح گاو و همچنین هنگام ذبح هر حیوانی که حلال است) «بسم الله والله اکبر» گفته آن حیوان را نحر(و یا ذبح) کند.

«صَوَافَّ» یعنی به سه دست و پای ایستاده باشد و دست چپش بسته شود.

نا گفته نباید گذاشت که در شتر بهتر اینست که نحر شود، یعنی یک دست شتر بسته می شود، و سپس «بسم و الله اکبر» گفته با یک آلهٔ تیز نوکدار مانند نیزه و یا کارد، در آخر گردنش که متصل به سینه اش می باشد، زده شود و سپس گذاشته شود تاآنکه خون از بدنش جاری شود و جانش براید. چنانچه در صحیح بخاری روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما مردی را دید که شترش را خوابانده بود و می خواست به همین طور آن را نحر کند، پس برایش گفت: «ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً، سُنَّةُ مُحَمَّدٍ - صلى الله عليه وسلم» آن شتران را

۱- سنن نسائی، کتاب الضحایا، باب ما تجزئ عنه البدنة في الضحايا، حدیث: ۴۴۰۹، این حدیث را امام در مسند، ترمذی، و ابن ماجه نیز روایت کرده اند، و شیخ البانی آنرا صحیح قرار داده است، نگاه: صحیح ابن ماجه، حدیث:۳۱۳۲.

ایستاده کن و در حالیکه دست های شان بسته باشد (قربانی کن) و سنت محمد ﷺ همین طور است» ([۱]).

همچنان در سنن ابوداود از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که او گفت:

«أَنَّ النَّبِيَّ -ﷺ- وَأَصْحَابَهُ كَانُوا يَنْحَرُونَ الْبَدَنَةَ مَعْقُولَةَ الْيُسْرَى قَائِمَةً عَلَى مَا بَقِيَ مِنْ قَوَائِمِهَا» پیغمبر ﷺ و یارانش شتر را در حالی نحر می کردند که دست چپش بسته بود و شتر بر سه دست و پاهایش ایستاده می بود.([۲])

و اما در دیگر حیوانات سنت اینست که ذبح شود.

همچنان موضوع دیگری که به هنگام ذبح حیوان رعایت شود، گرفتن نام الله تعالی بـر آن است، زیرا حیوانی که بدون بسم الله گفتن ذبح شود، حرام است.

- باز وقت استفاده از گوشت قربـانی را یـاد آور مـی شـود: ﴿فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ﴾ «پس چون به پهلوهای شان افتادند، خودتان از گوشت آنها بخورید و به فقیر قناعت پیشه و مستمند سائل بخورانید».

«وَجَبَتْ» به زمین افتاد، «الْقَانِعَ» انسان فقیر و مستمندی که به سوی کسی دسـت سـؤال دراز نمی کند، «المُعْتَرّ» فقیری که سؤالگری می کند.

پس مطلب آیه اینست که هنگامی که بعد از نحر و یا ذبح، جان قربانی بیرون شد و مُـرد، آنگاه بعد از پوست کردنش، از گوشت آن پخته بخورید و به فقرا و مساکین بدهید.

اما تا زمانی که روح در بدن قربانی و یا ذبیحه باشد، پوست کردن و پاره کـردن آن جـایز نیست، زیرا پیغمبر ﷺ فرمـوده انـد: «مَا قُطِعَ مِنَ الْبَهِيمَةِ وَهِيَ حَيَّةٌ فَهُوَ مَيْتَةٌ» آنچـه از حیوان بریده شود در حالیکه حیوان زنده باشد، پس آن قسمت بریده شده حکم خود مـرده را دارد» ([۳]) یعنی حرام است.

علماء ازین آیه استنباط کرده اند که قربانی کننده باید گوشت قربـانی را بـه سـه بخـش تقسیم کند، یک حصه را به فقـرا و مسـاکین صـدقه کنـد، و یـک قسـمتش را خـودش و دوستانش بخورد، و قسمت سوم را برای اهل و عیالش نگاه دارد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب نحر الإبل مقیدة، حدیث: ۱۷۱۳ .

۲- سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب کیف تنحر الإبل،حدیث: ۱۷۶۹ .

۳- سنن الترمذی، أبواب الصید و الذبائح، باب ما قطع من الحی فهو میت،حدیث: ۱۵۵۵، و شیخ البانی آنرا حسن قرار داده است، نگاه: غایة المرام، حدیث: ۴۱ .

در صحیح مسلم از بریده ﷺ روایت است که او گفت: رسول الله ﷺ فرمودند:
«نَهَيْتُكُمْ عَنْ لُحُومِ الأَضَاحِيِّ فَوْقَ ثَلاَثٍ فَأَمْسِكُوا مَا بَدَا لَكُمْ»
«من شما را از نگاه داشتن گوشت های قربانی فراتر از سه روز منع نموده بودم، اما حالا هر چقدر لازم بدانید، نگاه دارید».(۱)

در اخیر هدف از تسخیر حیوانات برای انسانها را ذکر می کند: ﴿كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٣٦﴾ «همین گونه چهار پایان را برای شما رام گرداندیم تا سپاس گزاری کنید».

مسئلۀ سوم: هدف از مشروعیت قربانی و تسخیر حیوانات

راجع به مشروعیت قربانی در ذهن انسان این سوال خطور می کند که آیا هدف از قربانی ریزاندن خون وگوشت است در حالیکه الله تعالی به این هردو نیازی ندارد؟

الله تعالی هدف مشروعیت قربانی را چنین بیان می دارد: ﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡ﴾ «گوشت های (مواشی) قربانی هرگز به الله نمی رسد و نه خون آنها، ولیکن طاعت و پرهیزگاری شما به او می رسد»، وشما به سبب انجام دادن این عمل پرهیزگار می شوید، پس تقوی و اخلاص و اعمال شما به سوی او می رود، طوری که در سورۀ فاطر آیۀ (۱۰) می گوید: ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾ «سخنان پاکیزه به سوی او اوج می گیرد والله کردار پسندیده را بالا می برد»، و عامل آن را والا می گرداند.

۲- باز هم هدف نعمت تسخیر حیوانات ومواشی را بیان می کند: ﴿كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ﴾ «همچنین الله چهار پایان را برای شما رام گردانده است تا اورا به بزرگی یاد کنید به شکرانۀ اینکه شما را رهنمائی کرده است»، و راه تقرب به سوی خودش را برایتان روشن ساخته است.

- در پایان می گوید: ﴿وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٧﴾ «تو (ای پیغمبر) نیکوکاران را مژده ده» که رستگاری دنیا و آخرت نصیب آنها است.

احسان بر دو نوع است: احسان در بندگی الله، و احسان به سوی بندگان او و به مال، به تعلیم، به نصیحت و به امر به معروف و نهی از منکر و به کلمات نیکو. و کلمۀ «ٱلۡمُحۡسِنِينَ»

۱- صحیح مسلم، کتاب الأضاحی، بیان ما کان من النهی عن أکل لحوم الأضاحی بعد ثلاث، حدیث: ۵۲۲۸ .

این همه اقسام احسان را در بر می گیرد، پس کسانی که بجا آورندگان چنین اعمال نیکو هستند، الله تعالی به پیغمبرش دستور داده است که آنان را به سعادت دارین مژده دهد.

فائده:

- قربانی کردن نسبت به صدقه دادن پول آن، بهتر است.

- برای کسی که توانمندی مالی داشته باشد، در بارۀ حکم قربانی در حق او اختلاف است: گروهی از ائمه آن را واجب قرار داده اند، و برخی دیگر آن را سنت مؤکده گفته اند.

شروط قربانی:

- اینکه از چهارپان مواشی یعنی شتر، گاو گوسفند و بز باشد.

- حیوان قربانی به سنّی که شرعا معین شده است، رسیده باشد، شرط قربانی در صورتی که شتر باشد اینست که پنج سال را پوره نموده قدم به شش باشد و در گاو شرط اینست که دو سال را تمام نموده در سال سوم باشد و در بز و گوسفند بهتر اینست که یک سال را تمام نموده در سال دوم باشد، البته اگر کسی گوسفند یک ساله نیابد می تواند گوسفند شش ماه را قربانی کند.

چنانچه در صحیح مسلم آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «لَا تَذْبَحُوا إِلَّا مُسِنَّةً إِلَّا أَنْ يَعْسُرَ عَلَيْكُمْ فَتَذْبَحُوا جَذَعَةً مِنَ الضَّأْنِ» یعنی «(در قربانی) جز مُسِنّه (یعنی بز یا گوسفندی که یک سال را تمام نموده در سال دوم قرار داشته باشد)را ذبح مکنید، مگر آنکه بر شما دشوار شود (یعنی نیابید) پس گوسفند شش ماه را ذبح کنید».[1]

البته امام نووی گفته است:

قَالَ الْجُمْهُور: هَذَا الْحَدِيث مَحْمُول عَلَى الِاسْتِحْبَاب وَالْأَفْضَل، وَتَقْدِيره يُسْتَحَبّ لَكُمْ أَلَّا تَذْبَحُوا إِلَّا مُسِنَّة فَإِنْ عَجَزْتُمْ فَجَذَعَة ضَأْن، وَلَيْسَ فِيهِ تَصْرِيح بِمَنْعِ جَذَعَة الضَّأْن، وَأَنَّهَا لَا تُجْزِي بِحَالٍ، وَقَدْ أَجْمَعَتْ الْأُمَّة أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى ظَاهِره؛ لِأَنَّ الْجُمْهُور يُجَوِّزُونَ الْجَذَع مِنْ الضَّأْن مَعَ وُجُود غَيْره وَعَدَمه.

«جمهور علماء گفته اند: حدیث فوق بر حالت استحباب و افضل حمل شده است و مطلبش چنین است که: «مستحب اینست که جز «مُسِنَّه» را ذبح نکنید، اگر از یافتن «مُسنّه» عاجز شدید، پس گوسفند شش ماهه را ذبح کنید»، و درین حدیث به ممنوعیت قربانی «جذعه (گوسفند شش ماهه)» و اینکه در هیچ حالتی آن برای قربانی جواز ندارد،

۱- صحیح مسلم، کتاب الأضاحی، باب سن الأضحیة، حدیث: ۵۱۹٤ .

تصریح نشده است و امت اجماع نموده است که این حدیث بر ظاهرش محمول نیست، زیرا بیشتر علماء قربانی جذعه را جواز می دهند، چه گوسفندان دیگر موجود باشد و یا نباشد.

و این سخن امام نووی را حدیثی که در سنن نسائی روایت شده است، نیز تأیید می کند، درآن حدیث آمده است که مردی از یاران پیغمبر ﷺ گفت: ما با پیغمبر ﷺ بودیم، و دو روز قبل از عید اضحی دو گوسفند شش ماه را با یک گوسفند «مُسِنَّه» تبدیل می کردیم، پس پیغمبر فرمود: «إِنَّ الْجَذَعَةَ تُجْزِئُ مَا تُجْزِئُ مِنْهُ الثَّنِيَّةُ» یعنی یک «جذعه» (گوسفند شش ماهه) کفایه می کند همان طوری که گوسفند یک سالهٔ قدم به دو کفایه می کند». (۱)

این حدیث شریف بدون هیچ گونه قیدی، گوسفند شش ماهه را در قربانی جواز می دهد، چه گوسفند یکساله موجود باشد و چه نباشد، البته شکی نیست که قربانی گوسفند یک ساله و بالاتر ازآن بهتر و افضل است.

- علاوه برآن حیوانی را که انسان قربانی می کند باید کور نباشد، بیماری آشکار نداشته باشد، لنگ نباشد و زیاد لاغر نباشد، زیرا پیغمبر ﷺ از قربانی نمودن چنین حیوانات منع نموده فرموده اند: «لاَ يَجُوزُ مِنَ الضَّحَايَا الْعَوْرَاءُ الْبَيِّنُ عَوَرُهَا وَالْعَرْجَاءُ الْبَيِّنُ عَرَجُهَا وَالْمَرِيضَةُ الْبَيِّنُ مَرَضُهَا وَالْعَجْفَاءُ الَّتِي لاَ تُنْقِي»

«از چهارپایان، قربانی حیوانی که کوری اش واضح باشد، و حیوان لنگی که لنگی اش واضح باشد، و حیوان بیماری که بیماریش واضح باشد و حیوان لاغری که استخوان هایش مغز نداشته باشد (یعنی بسیار لاغر باشد)جایز نیست». (۲)

- شرط دیگر اینست که قربانی، ملکیت خالص قربانی کننده باشد.

و قربانی را قبل از نماز عید ذبح نکند، هرگاه اگر قبل نماز عید ذبح کند قربانی اش نمی شود، بلکه آن حیوانی است که برای خوردن گوشتش ذبح شده است، چنانچه از جندب بن سفیان ﷺ روایت است که او گفت: با پیغمبر ﷺ نماز عید اضحی را حاضر شدم، هنگامی که پیغمبر ﷺ از نماز فارغ شد، گوسفندی را دید که ذبح شده است، پس فرمود:

۱- سنن نسائی، کتاب الضحایا، باب المسنة و الجذعة، حدیث: ۴۴۰۱، و این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح جامع الصغیر، حدیث: ۱۵۹۵.

۲- سنن نسائی، کتاب الضحایا، باب ما نهي عنه من الضحايا، حدیث:۴۳۸۶، این حدیث را ابوداود، ترمذی، ابن ماجه نیز روایت نموده اند، و حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود، حدیث: ۲۴۳۱ .

{مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيَذْبَحْ شَاةً مَكَانَهَا وَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذَبَحَ فَلْيَذْبَحْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ}(۱)

«کسی که پیش از نماز، (قربانی اش را) ذبح کرده است، پس باید در عوض آن یک بز دیگر را ذبح کند، و کسی که ذبح نکرده باشد، پس به نام الله ذبح کند».

- در قربانی اگر شتر باشد، ده نفر، و اگر گاو باشد، هفت نفرمیتوانند شریک شوند، و اگر گوسفند و بز باشد، تنها از یک نفر می شود، دو نفر و یا زیاد ازآن نمی توانند در قربانی یک بز و یا یک گوسفند شریک شوند.

حکم قربانی از سوی مردگان:

قربانی اساسا در حق زنده ها مشروع است، چنانچه پیغمبرﷺ و یارانش از سوی خود و اهل شان قربانی می کردند، و اما آنچه که برخی گمان می کنند که قربانی برای مردگان مخصوص است، این یک سخن بی اساس است.

و قربانی از سوی مردگان بر سه قسم است:

اول: از سوی مردگان، در ضمن زنده ها قربانی صورت گیرد، مثلا شخصی از سوی خود و اهلش قربانی کند، و در نیتش همه زنده ها و مردگان را داخل کند، این نوع قربانی جایز است، و دلیلش اینست که پیغمبرﷺ از سوی خود و تمام اهلش قربانی نمود، و در میان اهلش کسانی نیز بود که پیشتر وفات شده بودند.

دوم: از سوی مردگان نظر به وصیت شان قربانی صورت گیرد، و چون این یک وصیت مشروع است، لذا چنین قربانی نیز جایز است.

سوم: از سوی مردگان به صورت مستقل و جداگانه و بدون وصیت ایشان قربانی شود، چنین نوع قربانی از پیغمبرﷺ ثابت نیست، و نه از کدام صحابی ثابت است، لذا بهتر اینست که مسلمان به شیوۀ پیغمبر و طریق اصحاب کرام بسنده شود، و دست به چنین قربانی نزنند.

✿✿✿

بخش سوم: از آیۀ (۳۸-۷۸) اثبات رسالت و دستور به پیروی از شریعت الهی

آیات این بخش در شش فصل تفسیر می گردد:

۱- صحیح مسلم، کتاب الأضاحی، باب وقتها، حدیث: ۵۱۷۷ .

فصل اول: (از آیهٔ ۳۸-۴۸)

اجازهٔ قتال برای مؤمنان، و تسلی برای پیغمبر ﷺ و نکوهش مشرکان

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ
ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ
وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ
كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ
ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤١﴾ وَإِن يُكَذِّبُوكَ
فَقَدۡ كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ وَعَادٞ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾ وَقَوۡمُ إِبۡرَٰهِيمَ وَقَوۡمُ لُوطٖ ﴿٤٣﴾ وَأَصۡحَٰبُ مَدۡيَنَۖ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ
فَأَمۡلَيۡتُ لِلۡكَٰفِرِينَ ثُمَّ أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾ فَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَا وَهِيَ
ظَالِمَةٞ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾ أَفَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَتَكُونَ
لَهُمۡ قُلُوبٞ يَعۡقِلُونَ بِهَآ أَوۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ
﴿٤٦﴾ وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥۚ وَإِنَّ يَوۡمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلۡفِ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ
﴿٤٧﴾ وَكَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٞ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٤٨﴾﴾

ترجمه:

۳۸- شکی نیست که الله از مومنان دفاع می کند، زیرا الله خیانت پیشگان را دوست نمی دارد.

۳۹- اجازهٔ (قتال) داده شده است برای کسانی که با ایشان جنگیده می شود، بدان سبب که به ایشان ظلم شده است و شکی نیست که الله بر کمک ایشان توانا است.

۴۰- (این کسانی که به ایشان اجازهٔ قتال داده شده است) کسانی اند که از خانه های شان به ناحق بیرون رانده شده اند، بدان خاطر که آنان می گفتند: «پروردگار ما الله است»، و اگر الله بعضی مردم را به وسیلهٔ بعضی دیگر دفع نکند (و مفسدان را به وسیلهٔ مصلحان دور ننماید البته فساد همه جا را فرا می گیرد، و آنگاه) خلوت خانه های راهبان و عبادت گاهای (نصاری) و عبادت گاهای (یهود) و مساجد مسلمانان که نام الله در آنها

بسیار یاد می شود، تخریب می شدند و البته الله کسی را نصرت می دهد که دین اورا نصرت می دهد، شکی نیست که الله توانا و غالب است.

۴۱- (نصرت دهندگان دین الله) کسانی اند که اگر ایشان را در زمین اقتدار بخشیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده دستور می دهند و از کارهای ناپسند باز می دارند و سرانجام همه کارها به سوی الله است.

۴۲- و اگر تو را تکذیب کنند (مسئلهٔ تازهٔ نیست زیرا) پیش ازینها قوم نوح وعاد وثمود (پیغمبران خویش را) تکذیب کردند.

۴۳- و قوم ابراهیم و قوم لوط (نیزتکذیب کردند).

۴۴- و اهل مدین (شعیب را تکذیب کردند) و موسی تکذیب کرده شد، پس کافران را مهلت دادم سپس ایشان را گرفت نمودم، پس عقوبت من چگونه بود؟

۴۵- پس چه بسیار شهرهائی را هلاک کردیم در حالیکه ستمگار بودند، پس این شهرها (با ساکنانش) بر سقف های خود فرو افتاده اند و چه بسا چاه هائی که بی کار رها شده اند و بسا کاخ های استوار و بر افراشته که خالی مانده اند.

۴۶- آیا در زمین به سیر وسیاحت نپرداخته اند تا (از مشاهدهٔ دیار مخروبهٔ ستمگران) ایشان را دل های می بود که به آنها (حقائق را)، درک می کردند یا گوش های می بود که به آنها می شنیدند، (حقیقت این است که این) چشم ها کور نمی شوند، ولی دل هائی که در سینه ها است کور می شوند.

۴۷- و در طلب عذاب از تو می شتابند و الله هرگز از وعدهٔ خود خلاف نمی کند و یقینا یک روزی که نزد پروردگار تو است مانند هزار سال است از آنچه می شمارند.

۴۸- وچه بسا شهرهائی است که آنها را مهلت دادم در حالیکه ستمگار بودند، باز آنها را (هنگامی که از ستمگاری خود دست نکشیدند) گرفت نمودم و بازگشت همه به سوی من است.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- تمهید برای مشروعیت قتال،

۲- مشروعیت قتال برای مؤمنان،

۳- حکمت مشروعت قتال،

۴- اوصاف نصرت کنندگان دین الهی،

۵- تسلی برای پیغمبر ﷺ،

۶- تهدید برای مشرکان.

مسئلۀ اول: تمهید برای مشروعیت قتال

پیشتر در آیۀ (۲۵) بیان داشت که کافران، مؤمنان را از دین الله و از توحید و از درامدن به مسجد الحرام بازمی دارند، سپس در آیۀ (۲۸) مناسک حج ومنافع دنیوی و اخروی آن را بیان داشت که در مسجد حرام و ملحقات آن انجام داده می شود، اکنون درین آیات، برای از میان برداشتن این موانع و اقتدار کامل بر ادای این فریضه، مشروعیت قتال و علت مشروعیت آن را که دفاع از مستضعفین و از مقدسات وتمکین مومنان است بیان می کند.

- نخست برای مشروعیت قتال تمهید ذکر می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ «شکی نیست که الله از مومنان دفاع می کند».

دفاع الله از مؤمنان مبنی بر قوت ایمان آنها است، پس ایمان به هر اندازی که کامل باشد، از جانب الله برایش دفاع قوی تر وسریع تر صورت می گیرد، زیرا این وعدۀ الله تعالی است، چنانکه در سورۀ غافر آیۀ (۵۱) می گوید: ﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَٰدُ﴾ «شکی نیست که ما پیغمبران خویش و مومنان را در زنده گی این جهان و در روزی که گواهان بر می خیزند، یاری می دهیم».

وهمچنین در سورۀ مائده آیۀ (۵۶) و سورۀ ابراهیم آیۀ (۴۷)، در سورۀ روم آیۀ (۴۷)، در سورۀ صافات آیۀ (۱۷۳)، در سورۀ مجادله آیۀ (۲۱) بیان همین موضوع است.

- سپس علت این دفاع را بیان می دارد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ۝٣٨﴾ «زیرا الله هر انسان خیانت پیشۀ ناسپاس را دوست نمی دارد»، و به همین اساس کید و مکر آنان را از بالای مومنان دور می سازد.

سؤال: هرگاه الله تعالی از کسی دفاع کِند، آن شخص از مکر دشمنان محفوظ و غالب می باشد، پس دستور به جهاد و فرضیت قتال به خاطر چیست؟ و چه نیاز است که مؤمنان با کافران بجنگند و آنها را به قتل برسانند و یا زخمی کنند؟ چرا که الله سبحانه قادر است که بدون جهاد و مشقت و بدون خون ریزی و قتال، مومنان را پیروز گرداند.

جواب: درک همه جانبۀ حکمت های دستورات و احکام تشریعی کار بس دشوار است، ولی چیزی را که عقل ما درک می کند این است که الله سبحانه نمی خواهد که حامیان دین او به تنبلی وکسالت تربیه شوند و فقط بخورند و بخوابند و بدون مشقت و به محض نماز و روزه و تلاوت قرآن نصرت و پیروزی را به دست آورند.

و هر وقتی که اذیت و رنج و اعتدا بالای شان صورت گیرد، دست به دعا شوند و برکفار عذاب نازل شود، چنین نیست بلکه در پهلوی به جا آوری این همه فرائض تحت ابتلای پروردگار نیز قرار می گیرند، تا این امر به همگان بر ملا و آشکار گردد که چه کسی در دعوایش صادق و راستگو است و چه کسی متظاهر و خود نما است، بدین اساس بر مسلمانان واجب است که نماز بخوانند و تلاوت قرآن کنند و همواره به سوی الله متوجه بوده از وی دعا و سوال کنند و در پهلوی آن، برای موفقیت ونشر دعوت، در همه فصل و باب دین، به تحرک نیاز دارند، پس الله سبحانه می خواهد که دفاع خود را از مؤمنان، از طریق خودشان انجام دهد.

مسئلهٔ دوم: مشروعیت قتال برای مؤمنان

بعد ازآنکه درین تمهید به مؤمنان وعدهٔ دفاع داد، اکنون به غرض دفاع از مومنان، برای ایشان مشروعت قتال را صادر نموده به ایشان وعدهٔ نصرت می دهد: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَـٰتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا۟﴾ «اجازهٔ (قتال) داده شده است برای کسانی که با ایشان جنگیده می شود، بدان سبب که به ایشان ظلم شده است»، و از اظهار دین شان باز داشته شده اند، از خانه های شان بیرون رانده شده اند و از فرزندان وسرمایه هایشان دور کرده شده اند.

این آیه نخستین آیه ای بود که در بارهٔ مشروعیت قتال نازل شد، چنانچه در سنن ترمذی از ابن عباس – رضی الله عنهما – روایت است: هنگامی که پیغمبرﷺ از مکه بیرون کرده شد، ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: آنان پیغمبر خویش را بیرون کردند، آنان (یعنی مشرکان قریش) هلاک کرده خواهند شد، پس الله آیهٔ {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَـٰتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا۟}را نازل فرمود، پس ابو بکر گفت: من دانستم که قتال صورت خواهد گرفت، ابن عباس می گوید: این نخستین آیهٔ بود که در بارهٔ مشروعیت قتال نازل شد.[1]

بعد از مشروع قرار دادن قتال، الله تعالی به مؤمنان وعدهٔ نصرت می دهد: ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۝٣٩﴾ «و یقینا الله بر کمک آنها توانا است»، او قادر است که جمعیت اندک مومنان را بر انبوه کافران پیروز و غالب بگرداند.

۱– سنن ترمذی، أبواب تفسیر القرآن، باب و من سورة الحج، حدیث: ۳۴۷۰، و سنن نسائی، کتاب الجهاد، باب وجوب الجهاد، حدیث: ۳۰۹۸، سند حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ترمذی – از البانی – حدیث: ۲۵۳۵ .

- سپس کیفیت ظلم آنها را بیان می کند: ﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ﴾(این کسانی که به ایشان اجازهٔ قتال داده شده است) کسانی اند که از خانه های شان به ناحق بیرون رانده شده اند».

- علت این اخراج را بیان می کند: ﴿إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ﴾(و برای بیرون رانده شدن شان هیچ انگیزه ای وجود نداشت)جز اینکه می گفتند: پروردگار ما الله است»، یعنی این مظلومان جز ایمان و توحید که نزد کفار گناه نا بخشودنی بود، گناه دیگری نداشتند، پس به سبب همین توحید و یکتا پرستی آنها را از وطن شان بیرون راندند، چنانکه در سورهٔ ممتحنه آیهٔ (۱) می گوید: ﴿يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ﴾«پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن تان به پروردگار، بیرون می کردند» و همچنین در سورهٔ مائده آیهٔ (۵۹)، در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۲۶)، در سورهٔ بروج آیهٔ (۸) بیان همین موضوع است.

مسئلهٔ سوم: حکمت مشروعیت قتال

بعد از دریافت دستور قتال و وعدهٔ نصرت، یکی از حکمت های مشروعیت قتال را که حریت در عبادت و دفاع از مقدسات است بیان می دارد: ﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾«و اگر الله بعضی مردم را به وسیلهٔ بعضی دیگر دفع نکند (و مفسدان را به وسیلهٔ مصلحان دور ننماید البته فساد همه جا را فرا می گیرد، و آنگاه) خلوت خانه های راهبان و عبادتگاهای (نصاری) و عبادتگاهای (یهود) و مساجد مسلمانان که نام الله در آنها بسیار یاد می شود، تخریب می شد، و البته الله کسی را نصرت می دهد که دین اورا نصرت می دهد، شکی نیست که الله توانا و غالب است».

«صَوَٰمِعُ» جمع «صومعه» دیرهای راهبان که بیشتر در بیرون از شهرها می باشد، «بِيَعٞ» جمع «بِيعَةٌ» کلیسا، و «صلوات» عبادتگاه یهودیان.

پس یکی از فلسفه های شرعیت قتال حفظ اماکنی است که درآن ذکر و یاد الله تعالی صورت می گیرد و از میان اماکن عبادات، مساجد را بدان سبب موخر ذکر کرد که دینی که موجب بنای مساجد گردید ناسخ ادیان گذشته است و شیوهٔ عبادتی که در مساجد صورت می گیرد، نسبت به شیوهٔ عبادت در نصرانیت و یهودیت، به مراتب کاملتر و جامع تر است و هم از لحاظ کمیت، ذکر الهی در مساجد نسبت به کلیسا و معابد یهود و دیرهای راهبان، بیشتر صورت می گیرد.

- پیشتر وعدهٔ نصرت داد، اکنون آن وعده را به قَسَمْ موکد ساخته آن را تعمیم می بخشد: ﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ ﴾ «و البته الله کسی را نصرت می دهد که دین او را نصرت می دهد»، طوری که در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۶۰)، در سورهٔ قتال آیهٔ (۷) بیان همین موضوع است.

- سپس به علت این نصرت اشاره می کند: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ ﴾ «زیرا الله توانا و غالب است» هر کسی را بخواهد پیروز وغالب می گرداند، نظیر آیهٔ مورد بحث، در سوره مائده آیهٔ (۵۶)، در سورهٔ صافات آیهٔ (۱۷۱-۱۷۳)، در سورهٔ مجادله آیهٔ (۲۱-۲۲) مذکور است.

مسئلهٔ چهارم: اوصاف نصرت کنندگان دین الهی

بعد ازآنکه برای صاحبان و ناصران دین خود وعدهٔ نصرت داد، اکنون درین آیه چهار صفت خوب و بارز آنها را بیان می دارد: ﴿ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ ﴾(نصرت کنندگان دین الهی که به ایشان وعدهٔ نصرت داده شده است) کسانی اند که اگر ایشان را در زمین اقتدار بخشیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده دستور می دهند و از کارهای ناپسند باز می دارند»، پس هدف شان از به دست گرفتن حکومت و اقتدار، گردن فرازی، خوردن و بلعیدن اموال بیت المال و سرمایهٔ مردم و تجاوز و فساد در زمین نیست، بلکه در هر صورت هدف شان اصلاح خود واصلاح جامعه است، برای چنین کسان طوری که الله وعدهٔ نصرت داده، خلافت زمین را نیز به ایشان وعده داده است، در ین مورد به سورهٔ نور آیهٔ (۵۵) مراجعه شود.

- باز در پایان می گوید: ﴿ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤١﴾ ﴾ «سرانجام همه کارها به سوی الله است»، همانگونه که ترقی و پیروزی از جانب او سرچشمه می گیرد، همچنین به سوی او باز می گردد، جز او و ملک او، هیچ چیزی باقی نمی ماند، چنانکه در سورهٔ نجم آیهٔ (۴۲) می گوید: ﴿ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلۡمُنتَهَىٰ ﴾ «وشکی نیست که همه چیز به سوی پروردگارت پایان می یابد».

مسئلهٔ پنجم: تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای تکذیب کنندگان

بعد ازآنکه موضوع اخراج مومنان از سوی مشرکان و صدور فرمان قتال و وعدهٔ نصرت برای مؤمنان را، ذکر نمود، حالا به غرض تسلی خاطر پیغمبر ﷺ، از انبیای گذشته خبر می دهد که آنان نیز از سوی اقوام شان تکذیب شدند، اما سرانجام نجات و پیروزی نصیب پیغمبران و پیروان شان شد، و اقوام کافر همه هلاک شدند.

- می فرماید: ﴿ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ ﴾ «و اگر تو را تکذیب کنند (مسئلهٔ تازهٔ نیست زیرا) پیش ازینها قوم نوح وعاد وثمود (پیغمبران خویش را) تکذیب کردند و قوم ابراهیم وقوم لوط و اهل مدین (همه پیغمبران خویش را تکذیب کردند) و موسی تکذیب کرده شد».

- سپس از حال تکذیب کنندگان خبر می دهد: ﴿ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾ ﴾ «پس کافران را مهلت دادم، سپس ایشان را گرفتار نمودم، پس عقوبت من چگونه بود». «نَكِيرِ» به معنی انکار زجری، و مقصود ازآن عقوبت عبرتناک و شدید است، یعنی عقوبت بسیار سخت ونهایت وحشتناک را الله تعالی بر آنها مسلط ساخت، و در یک لحظه همه نعمت ها را از ایشان گرفت و در عوض عزت، به ذلت و رسوائی و مرگ ذلت گرفتار شان ساخت.

- و حالت این شهرهائی عذاب شده را بعد از نزول عذاب بیان می کند: ﴿ فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾ ﴾ «و چه بسیار شهرهائی را هلاک کردیم در حالی که ستمگار بودند، پس این شهرها بر سقف های خود فرو افتاده اند، و چه بسا چاه هائی که بی کار رها شده اند و بسا کاخ هائی استوار و بر افراشته که خالی مانده اند». «كَأَيِّن» چه بسیار زیاد، «خَاوِيَةٌ» فرو افتاده، «عُرُوش» جمع «عرش» به معنی سقف، «مُّعَطَّلَةٍ» بی کار رها شده، «مَّشِيدٍ» برافراشته، استوار.

- هرگاه عقوبت های عبرت انگیز امت های سرکش گذشته را بیان داشت، حالا مردم را برای اثبات صدق این وعید و آموختن درس عبرت، به سیاحت در سرزمین های مخروبهٔ اقوام هلاک شده، دعوت می دهد: ﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ﴾ «آیا پس در زمین بسیر و سیاحت نپرداختند تا (از مشاهدهٔ دیار مخروبهٔ ستمگران) ایشان را دل های می بود که به آنها (حقائق را)، درک می کردند یا گوش های می

بود که به آنها می شنیدند»، و در سورۀ صافات می گوید: ﴿ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَبِالَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾ ﴾ «و شکی نیست که شما از سر زمین های (عذاب شدۀ) آنها هنگام صبح و در وقت شب میگ ذرید، پس آیا تعقل نمی کنید؟».

اما چون تعقل درین امور و عبرت گرفتن از احوال اقوام هلاک شده به دل و ضمیر بینا نیاز دارد، لذا می فرماید: ﴿ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾ ﴾ «(حقیقت این است که این) چشم ها کور نمی شوند، ولی دل هائی که در سینه ها است کور می شوند»، پس کسی که چشم سرش نا بینا و اما دلش بینا باشد، او کور نیست، بلکه کور واقعی کسی است که چشم دلش کور باشد و حقیقت را دیده نتواند، پس چنین افراد اگر در زمین سفر هم کرده سر زمین های امت های هلاک شده را مشاهده کنند، باز هم عبرت نمی گیرند. چنانکه در سورۀ ق آيۀ (۳۷) این حقیقت روشن ساخته است.

مسئلۀ ششم: تهدید برای مشرکان در برابر شتاب شان در طلب عذاب

مشرکان تنها به تکذیب پیغمبرﷺ اکتفا نمی کردند، بلکه به طور استهزاء مطالبۀ عذاب نیز می کردند، چنانچه الله تعالی این مطالبۀ آنان را ذکر می کند: ﴿ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ ﴾ «ودر طلب عذاب از تو می شتابند»، و منظور شان ازین مطالبه انکار از وقوع هر گونه عذاب بود، چنانچه همین نوع مطالبه را در سورۀ انفال آيۀ (۳۲) و در سورۀ ص آيۀ (۱۶) از خود آنها حکایت نموده است.

پس هرگاه آنها مطالبۀ عذاب نمودند، الله سبحانه نزول عذاب را برای ایشان در دنیا و آخرت وعده داد، راجع به عذاب دنیا می گوید: ﴿ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ ﴾ «و الله هرگز از وعدۀ خود خلاف نمی کند»، چنانچه این وعده در روز بدر تحقق یافت که درآن روز، هفتاد نفر از بزرگان مشرکان کشته و هفتاد تن ایشان اسیر شدند.

راجع به عذاب آخرت می گوید: ﴿ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾ ﴾ «و یقینا یک روزی که نزد پروردگار تو است بسان هزار سال، از سال هائی است که (در دنیا) می شمارید»، یعنی آنچه که نزد بندگان به مقدار هزار سال است، در برابر حکم و فرمان الله همانند یک روز است،پس عذابی که آمدنش را شما بعید می پندارید، نزد او قریب است و آنرا برشما نافذ خواهد گرداند.

چنانکه در سورۀ معارج می گوید: ﴿ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾ وَنَرَاهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾ ﴾ «آنان آن عذاب را دور(از امکان) می پندارند و ما آن را نزدیک می دانیم».

- از آنجا که مشرکان تاخیر عذاب را دلیل بطلان وعدهٔ پیغمبران می پنداشتند، پس این پندار مشرکان را رد نموده می فرماید: ﴿وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا﴾ «وچه بسا شهرهائی است که آنها را مهلت دادم در حالی که ستمگار بودند، باز آنها را (هنگامی که از ستمگاری خود دست نکشیدند) گرفت نمودم»، و سخت ترین عذاب را به ایشان فرود آوردم.

- ﴿وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾﴾ «و باز گشت همه به سوی من است»، و کسی نمی تواند از حدود قدرت و سلطه و قدرت الهی بیرون رود، چنانکه در سورهٔ نجم آیهٔ (۴۲) می فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾ «وشکی نیست که بازگشت همه چیز به سوی پروردگار تو است»، و هر بدایت را نهایتی است و هر عمل را مجازات و یا مکافاتی است.

✿✿✿

فصل دوم: (از آیهٔ ۴۹-۵۷)

اثبات رسالت و بشارت برای مؤمنان و وعید برای کافران

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ ۚ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾﴾

ترجـمه:

۴۹- بگو: ای مردمان! من برای شما بیم دهندۀ آشکارم.

۵۰- پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادنـد، بـرای ایشـان آمـرزش و روزی نیکو است.

۵۱ - و کسانی که در راه مبارزه (با قرآن) و غالب شدن بر آیات ما تلاش می ورزنـد، ایشـان اهل دوزخ اند.

۵۲- و ما پیش از تو هیچ رسول و پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه هنگامی که (آیات الهـی را) تلاوت می کرد، شیطان در بارۀ تلاوت او (در دل های شـنونده گـان) وسوسـه مـی افگند، پس الله وسوسه های شیطان را (با تبلیغ و دعوت پیغمبـران از دل هـای مـردم) دور می کند، سپس آیت های خود را استوار می دارد، و الله تعالی دانا و با حکمت است.

۵۳- این بخاطر آن است تا وسوسه های شیطان را برای کسانی که در دل های شان بیمـاری است و برای کسانی که سخت دلان اند، آزمایش بگرداند، و شکی نیست که سـتمگاران در اختلاف عمیقی (دور از صواب) فرو رفته اند.

۵۴- و تا عالمان بدانند که این وحی حق است از جانب پروردگارت، پس به آن ایمان بیاورنـد و دل های شان برای آن منقاد گردد و شکی نیست که الله مومنان را به سوی راه راسـت رهنمائی می کند.

۵۵- و کافران همواره در بارۀ آن (یعنی آنچه به پیغمبران وحی شده است)، در شک و تردید خواهند بود تا آنکه ناگهان مرگ (و یا قیامت) به سراغ شان بیاید، یا عـذاب روزی آنهـا را فرا گیرد که هیچ خیر و خوبی ندارد.

۵۶- پادشاهی در آن روز از آن الله است که در میان ایشان داوری می کند، پس کسانی که ایمان آوردند وکارهای نیک انجام دادند، در میان بوستان های پر از نعمت بسر خواهند برد.

۵۷- و کسانی که کافر شدند و آیت های ما را تکذیب نمودند، برای ایشان عـذاب ذلـت بـار است.

تفسـیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- تعیین وظیفۀ رسول و اقسام مردم در قبال آن،

۲- تسلی برای پیغمبر ﷺ به ذکر مشکلات پیغمبران گذشته،
۳- ازالهٔ وساوس شیطان از سوی الله تعالی،
۴- حکمت القای این وسوسه در دلها،
۵- بیان حالت مؤمنان و کافران در دنیا،
۶- بیان انجام مومنان و کافران در آخرت.

موضوع اول: تعیین وظیفهٔ رسول و اقسام مردم در قبال آن

در آیات گذشته مطالبهٔ مشرکان را بیان داشت که به غرض تکذیب قیامت و استهزا به رسالت، از پیغمبر ﷺ تقاضای فوری عذاب را کردند، درحالیکه تعذیب و عدم تعذیب به الله تعالی مربوط است، و در اختیار پیغمبر نیست و نه پیغمبر وظیفهٔ چنین کار را دارد، اکنون درین آیات وظیفهٔ رسول را مشخص می سازد که انذار مردم است:

- می فرماید: ﴿ قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ ﴾ «بگو: ای مردمان ! من برای شما فقط بیم دهندهٔ آشکارم» وظیفهٔ من تنها همین است که شما را از عذاب الهی میترسانم و مومنان را مژده میدهم، و در صورت تخلف و سرپیچی شما از فرمان الهی، اینکه کدام عذابی را زود یا دیر بر شما مسلط کنم، این هرگز وظیفهٔ من نیست، بلکه مربوط به ارادهٔ ذات پاک الهی است که در صورت استمرار تان بر کفر و شرک، زود و یا دیر عذابش را برشما فرو خواهد فرستاد.

البته باید گفت که وظیفهٔ پیغمبر تنها بیم دادن و هشدار انسان ها نیست، بلکه او جن ها را نیز بیم می دهد، چنانچه الله تعالی در سورهٔ فرقان آیهٔ (۱) فرموده است: ﴿ تَبَارَكَ ٱلَّذِى نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَـٰلَمِينَ نَذِيرًا ﴾ «بسیار با برکت است آنکه قرآن را بر بندهٔ خود فرو فرستاده است، تا برای همه جهانیان (اعم از انسان وجن) بیم دهنده باشد».

هنگامی که پیغمبر وظیفه اش را بجا آورد و مردم را دعوت و انذار کرد، آنان در قبال دعوت و انذار پیغمبر به دو گروه تقسیم می شوند: یکی گروه مومنان مخلص، دوم گروه کافران معاند.

۱- نخست در بارهٔ مومنان می گوید: ﴿ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾ ﴾ «پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، ایشان را آمرزش و

روزی نیکو است»، چون مؤمنان ایمان و عمل صالح را باهم جمع نمودند، پس الله سبحانه در مقابل آن، برای ایشان مغفرت و روزی نیکو داد.

ناگفته نباید گذاشت که عطف عمل صالح بر ایمان، از قبیل عطف دو امر متغایر نیست، بلکه از قبیل عطف خاص بر عام است، چون عمل صالح در مسمای ایمان داخل است.

۲- در مورد کافران می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ۝٥١﴾ «و کسانی که در راه مبارزه (با قرآن) و غالب شدن بر آیات ما تلاش می ورزند، ایشان اهل دوزخ اند».

«سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا» یعنی برای باطل جلوه دادن آیات ما سعی و کوشش می کنند، «مُعَٰجِزِينَ» جمع «مُعاجِز» به معنی مسابقه دهنده و درمانده کننده و مقصودش درینجا غالب شدن است، یعنی گاهی از طریق سحر و جادو قرار دادن قرآن و گاهی از طریق افسانهٔ پیشینان گفتن، می خواهند جلو گرایش مردم به سوی قرآن را بگیرند و مانع ایمان مردم گرددند، و به زعم خود بدین ترتیب بر قرآن غالب شوند.

و یا اینکه «مُعَٰجِزِينَ» به معنی «معاندین» است، یعنی سعی کافران برای جلوگیری از قرآن، از روی عناد است، در حالیکه از دل، آنان می دانند که این کتاب حق است.

نظیر این هردو آیهٔ در سورهٔ سبا آیهٔ (۴، ۵) ذکر شده است.

موضوع دوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ به ذکر مشکلات پیغمبران گذشته

چون پیغمبر ﷺ در دعوتش، به تکذیب قوم خود و مشاکل زیادی از سوی کافران، روبرو شده بود، لذا الله تعالی درین آیات پیغمبر خود را در برابر چنین رویدادها تسلی داده به صبر و استقامت وا می دارد، چون مشکلاتی که پیغمبر ﷺ با آن روبرو شدند، انبیای گذشته نیز با چنین مشکلات روبرو شده بودند، اما در نتیجه پیروزی نصیب آنها گردید، چنانکه می گوید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ﴾ «وما پیش از تو هیچ رسول و پیغمبری را نفرستادیم مگر اینکه هنگامی که (آیات الهی را) تلاوت می کرد، شیطان در بارهٔ تلاوت او (در دل های شنونده گان) وسوسه می افگند» تا مردمان از وسوسهٔ او متاثر شده از وحی انکار کنند.

عطف «نبی» بر «رسول» درین آیهٔ ایجاب می کند که در میان این هردو فرق باشد، و علماء در بارهٔ فرق میان «رسول» و «نبی» گفته اند:

رسول کسی است که با شریعت جدید و برنامهٔ جدید مبعوث شده باشد، اما نبی شخصی است که تنها عهده دار تبلیغ و تقریر شرع و برنامهٔ پیغمبران پیشین باشد، مانند انبیای بنی اسرائیل.

«تَمَنَّىٰٓ» به معنی تلاوت کرد، و «أُمْنِيَّة» به معنی تلاوت است، یعنی هنگامی که پیغمبر وحی الهی را بر مردم خوانده آنها را به سوی حق فرا می خواند، پس در اثنای دعوتش با برخورد های شیاطین جنی و انسی مواجه می گردید و آن شیاطین برای جلو گیری از دعوت حق، سخن های بی اساس و خرافی و ظاهر فریب را برای مردم القا می کردند، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۱۲) و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۳۱) این مسئلهٔ روشن شده است.

و یا اینکه «تَمَنَّىٰٓ» به معنی آرزو کرد، و «أُمْنِيَّة» به معنی آرزو است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «ما پیش از تو هیچ رسول و پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه هنگامی که آن (رسول و یا نبی هدایت قومش را) آرزو کرده است، شیطان بر سر راه آرزوی او مشکلات و موانع ایجاد کرده است».

در هردو صورت مراد از «أَلْقَى ٱلشَّيْطَٰنُ» بیان اخلال و ایجاد موانع از سوی شیاطین در برابر دعوت حق است، اما اینکه شیطان جملات و یا کلماتی را بر زبانی پیغمبران جاری کرده باشد، چنین چیز امر محال و خلاف نص صریح قرآن است، چنانچه در سورهٔ حجر آیهٔ (۴۲) صریحا ذکر است که ﴿ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ ﴾ پس هنگامی که شیطان را بر مومنان خاص که پیروان انبیاء هستند سلطه نباشد، چه گونه ممکن است که او را بر پیغمبران سلطه حاصل شود.

داستان بی اساس غرانیق:

برخی از مفسرین یک روایت بی اساس و دروغ را در بارهٔ نزول این آیه ذکر نموده اند که گویا یک مرتبه پیغمبر ﷺ در خانهٔ کعبه نشسته بود وسورهٔ نجم را تلاوت می کرد، تا آنکه به این آیهٔ رسید: ﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰٓ ﴿٢٠﴾ ﴾ «آیا چنین می پندارید که لات و عزی و منات، سومین بت دیگر (دارای عظمت و قدرت هستند؟)» درین هنگام شیطان در اثنای تلاوت ایشان این جمله را علاوه کرد که «تِلك الغرانيقُ العُلى، وإنّ شفاعتَهن لتُرتَجى»

اینها پرنده گان بسیار بلند مرتبه اند و البته شفاعت شان امید برده می شود. پس این آواز را قریش شنیده نهایت خوشحال گردیدند، لذا هنگامی که پیغمبرﷺ به آخر سوره رسید سجده کرد، مشرکان نیز سجده کردند، جز ولید بن مغیره که او یک مشت خاک را به دستش گرفت و پیشانی خود را برآن نهاد وگفت: همین برایم کافی است، و این خبر در میان مردم مشهور شد، پس جبریل امین فرود آمد، پیامبرﷺ را از ازین واقعه آگاه ساخت، پیغمبر ﷺ بسیار اندوهگین شدند، لذا الله تعالی این آیات را برای تسلی خاطر او نازل فرمود.

رد بر این قصه:

این قصه سرتاسر غلط و بی اساس و منافی شان رسول اللهﷺ بوده و با آیات قرآنی در تعارض است، زیرا الله تعالی در سورهٔ حجر آیهٔ (۴۲) شیطان را مخاطب نموده گفته است: ﴿ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴾ «شکی نیست که تو بر بنده گان خاص من هیچ گونه تسلطی نداری، جز گمراهانی که از تو پیروی نمودند».

نظر به این آیه، شیاطین نمی توانند بر بندگان خاص الله تعالی مسلط شوند، و در رأس بندگان خاص الله تعالی پیغمبران قرار دارند و در رأس همه أنبیاء پیغمبر بزرگوار اسلام محمدﷺ قرار دارند، پس چگونه ممکن است، شیطان در برابر ایشان به چنین راه سازی کامیاب شود !

همچنین در سورهٔ یونس آیهٔ (۱۵)، نحل آیهٔ (۹۹-۱۰۰)، سورهٔ ص آیهٔ (۸۳)، سورهٔ نجم آیهٔ (۳-۴) در سورهٔ الحاقه آیهٔ (۴۴-۴۵) به این دلالت دارد که پیغمبر هر چه می گوید، به اساس وحی می گوید، و در امر وحی، هیچ گاه شیطان نمی تواند دخل اندازی نموده و چیزی را از سوی خود به زبان پیغمبر جاری سازد، به همین اساس هنگامی که از امام ابن خزیمه در بارهٔ این قصه پرسیدند، ایشان در جواب گفتند: این قصه از وضع زنادقه است.

و عالم بزرگ مالکی قاضی عیاض فرموده است: « إِنَّ هَذَا لَمْ يُخرِجْهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الصَّحِيحِ، وَلاَ رَوَاهُ ثِقَةٌ بِسَنَدِ سَلِيمٍ مُتَّصِلٍ» این حدیث را هیچ یک از صاحبان کتب صحیح روایت نکرده اند و نه هیچ روای ثقه آن را به سند متصل روایت کرده ا ست.

و أبو بکر بزّار که یکی از ائمهٔ حدیث است، فرموده است: «هَذَا الحَدِيثُ لاَ نَعلَمُهُ يُروَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ بِإِسنَادٍ مُتَّصِلٍ » یعنی این حدیث را فکر نمی کنم که از پیغمبرﷺ به سند متصل روایت شده باشد.

امام رازی در تفسیرش گفته است: «هَذِهِ الرِّوَايَةُ بَاطِلَةٌ مَوضُوعَةٌ عِنْدَ أَهلِ التَّحْقِيقِ» این روایت در نزد اهل تحقیق، باطل و بافتگی است.

امام ابو بکر بَیْهقی گفته است: «هَذِهِ القِصَّةُ غَيرُ ثَابِتَةٍ مِنْ جِهَةِ النَّقْلِ» این قصه به اعتبار روایت ثابت نیست.

وهمچنین امام بخاری در صحیحش قصۀ سجدۀ مشرکان را هنگامی که با پیغمبر ﷺ بعد از خواندن سورۀ نجم سجده کردند، روایت نموده است، ولی قصۀ غرانیق را هرگز مطرح نساخته است، وهمچنین امام قرطبی، ابوالسعود، نیز این قصه را رد نموده اند.

امام ابن کثیرگفته است: روایاتی که در بارۀ غرانیق آمده است، همه روایات مرسل اند، و این قصه را در هیچ روایتی که دارای سند صحیح باشد، ندیده ام.

علاوه برآن، سورۀ حج از جملۀ سوره های مدنی است، و سورۀ نجم از سورهای مکی است، لذا درمیان نزول این آیه و سبب آن، توافق ممکن نیست.

پس این قصه، کاملا یک قصۀ بی اساس و باطل است، و برای تحقیق و اطلاع بیشتر این موضوع به کتاب «نصب المجانیق فی نسف الغرانیق» که تألیف شیخ البانی – رحمه الله- است، مراجعه شود.

موضوع سوم: ازالۀ وساوس شیطان از سوی الله تعالی

- ﴿فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ۝٥٢﴾ «پس الله وسوسه های شیطان را (با تبلیغ و دعوت پیغمبران از دل های مردم) دور می کند، سپس آیت های خود را استوار می دارد»، چرا که سخنان ناشی از وسوسۀ شیطان، در برابر دعوت حق توان مقاومت و ایستادگی را ندارد، لذا همین که حق بیان شود، وساوس شیطانی همه از هم می پاشد و نیست و نابود می شود.

- سپس می گوید: ﴿وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ۝٥٢﴾ «و الله دانای با حکمت است».

موضوع چهارم: حکمت القای این وسوسه در دل ها

الله سبحانه برای القای این وسوسه در دل ها دو حکمت ذکر می کند:

الف: ﴿لِّيَجۡعَلَ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمۡۗ﴾ «این بخاطر آن است تا وسوسه های شیطان را برای کسانی که در دل های شان بیماری است و برای کسانی که سخت دلان اند، آزمایش بگرداند»، و چه آزمایشی بزرگتر از پیروی وسوسۀ شیطان است؟!

مراد از «فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» کسانی اند که به اثر شنیدن حق دل های شان اندکی متأثر می شود و به سوی حق اندکی تمایل پیدا می کنند، اما هرگاه وسوسه های شیطانی را بشنوند در دل های شان شک و ریب پیدا می شود.

«وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» یعنی سخت دلان و آنها کسانی اند که بیان حق در دل های شان هیچ گونه اثری نمی گذارد، نه خود می دانند و نه گفتار دعوتگر حق را می پذیرند، یاوه گوئی هائی که از شیاطین انسی و جنی به سمع شان رسیده است، آن را برای باطل خود حجت قرار می دهند و به همین اساس با دعوتگران واقعی مجادله می کنند، چنانکه در سورۀ انعام آیهٔ (۱۲۱) می گوید: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ۖ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ «وشکی نیست که شیطان ها به سوی دوستان شان وسوسه می افگنند، تا با شما (در مسائل حق) مجادله کنند و اگر شما از ایشان اطاعت کنید، البته از مشرکان محسوب می شوید».

- سپس این هردو گروه «مریض القلب و قاسیة القلب» را از جملهٔ ظالمان ومخالفان حق قرار می دهد: ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾﴾ «وشکی نیست که ستمگاران در اختلاف عمیق و (دور از صواب) فرو رفته اند».

ب: هرگاه فلسفه القای وسوسه را در حق دوگروه منحرف بیان کرد، حالا حکمت آن را در حق مومنان بیان می کند که باعث افزونی هدایت شان می گردد: ﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ «و تا عالمان بدانند که این (قرآن) حق است از جانب پروردگارت»، ضمیر در «أَنَّهُ الْحَقُّ» به سوی قرآن راجع است، یعنی زدودن وسوسه های شیطان و تثبیت و تحکیم حق، دلیل حقانیت قرآن و وحی بودن آن از جانب پروردگار است.

- هرگاه اهل علم به حقانیت قرآن پی بردند، باید نتیجه اش چنین شود: ﴿فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ﴾ «پس به آن ایمان بیاورند تادل های شان برای آن منقاد گردد»، و در مورد حقانیت قرآن و وحی الهی به سوی پیغمبران، ایمان شان افزون تر گردد.

موضوع پنجم: بیان حالت مومنان و کافران در دنیا

- سپس حالت نیک مؤمنان را بیان می کند: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾﴾ «شکی نیست که الله مؤمنان را (به سبب ایمان شان) به سوی راه راست

رهنمائی می کند»، لذا شکوک و شبهات شیطانی نمی تواند هیچ گونه تردد و تزلزلی را در ایمان آنها ایجاد کند.

مراد از صراط مستقیم، علم به حق و عمل به مقتضای آن است و ثمرهٔ آن در آخرت رهنمائی به سوی صراط مستقیمی است که به جنات نعیم منتهی شده سالکش را از عذاب الیم نجات می دهد.

- اما حالت کافران کاملا بر عکس حالت مؤمنان است: ﴿وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرْيَةٖ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةً أَوۡ يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَقِيمٍ ۝٥٥﴾ «و کافران همواره در بارهٔ آن (یعنی آنچه به پیغمبران وحی شده است)، در شک و تردید خواهند بود تا آنکه ناگهان قیامت (و یا ساعت مرگ) به ایشان فرا رسد، یا عذاب روزی آنها را فرا گیرد که هیچ خیر و خوبی ندارد»، و درآن روز به ایشان هیچ گونه ترحمی نشود.

«مِرۡيَةٖ» شک، «بَغۡتَةً» ناگهان، «عَقِيمٍ» انسان بی اولاد و همچنان بادی که باران را با خود نداشته باشد، «ریح عقیم» گفته می شود، و مراد از «يَوۡمٍ عَقِيمٍ» روز قیامت است، و روز قیامت را بدان سبب عقیم گویند که بعد ازآن، روز دیگری وجود ندارد، یا بدان سبب «عقیم» نامیده شده است که درآن روز در حق کافران و مشرکان هیچ گونه ترحم و شفقتی صورت نمی گیرد.

موضوع ششم: بیان انجام مومنان و کافران در آخرت

بعد ازآنکه الله سبحانه حالت این دو گروه را در دنیا شرح داد، حالت آنها را در آن روزی که ناگهان فرا می رسد بیان می دارد، البته نخست ملک و پادشاهی خود را بیان می دارد:

﴿ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ﴾ «پادشاهی در آن روز از آن الله است که در میان شان داوری می کند»، درآن روز پادشاهی همه پادشاهان زایل می شود، و جز پادشاهی و حاکمیت او، هیچ حاکمیتی باقی نمی ماند، چنانچه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۲۶) می گوید: ﴿ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ لِلرَّحۡمَٰنِۚ﴾ «سلطنت حقیقی درآن روز از آن الله است»، و در سورهٔ غافر آیهٔ (۱۶) می گوید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ﴾ «امروز حکومت از آن کیست؟ از آن الله یگانه، غالب است».

بعد ازآنکه پادشاهی و حاکمیت را برای خود تخصیص داد، حالا کسانی را که درمیان شان داوری صورت گرفته به هر کدام جزای مناسب اعمالش داده می شود، بیان می کند:

۱- در بارهٔ مومنان می گوید: ﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فِي جَنَّـٰتِ ٱلنَّعِيمِ ۝٥٦﴾ «پس کسانی که ایمان آوردند وکارهای نیک انجام دادند، در میان باغ های پر از نعمت بسر می برند»، نعمت هائی نصیب ایشان می گردد که نه چشم آن را دیده ونه گوش شنیده و نه در دل کسی خطور کرده است.

۲- در بارهٔ کافران می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا فَأُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝٥٧﴾ «و کسانی که کافر شدند و آیت های ما را تکذیب نمودند، پس ایشان را عذاب ذلت باری است»، و آنها در برابر اعراض و استکبارشان از حق سزاوار چنین کیفر می باشند، چنانکه در سورهٔ غافر آیهٔ (۶۰) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ «یقینا کسانی که از عبادت من سرکشی می کنند به زودی وارد دوزخ می شوند در حالیکه ذلیل و خوار اند».

❁❁❁

فصل سوم: (از آیهٔ ۵۸-۶۲) بشارت برای مهاجران و بیان پاداش ایشان

﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوْ مَاتُواْ لَيَرْزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ۝٥٨ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُۥ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ۝٥٩ ۞ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۝٦٠ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ۝٦١ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلْبَـٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ ۝٦٢﴾

ترجمه:

۵۸- و کسانی که در راه الله هجرت کردند، سپس کشته شدند یا مردند، البته الله ایشان را روزی نیکو می دهد و یقینا الله بهترین روزی دهنده گان است.

۵۹- و البته آنان را در جایگاهی می دارد که از آن راضی می شوند و شکی نیست که الله دانا و بردبار است.

۶۰- (مسأله) همین است (که بیان شد) و هرکس مجازات کند به همان مقداری که بر وی ستم شده است، سپس (دوباره) بر وی تجاوز شود، حتما الله او را یاری خواهد کرد، یقینا الله بخشاینده آمرزگار است.

۶۱- این (نصرت مظلومان برای الله آسان است) بدان سبب که او شب را در روز می درآرد و روز را در شب می درآرد و اینکه او شنوای دانا است.

۶۱- این (نصرت) بدان سبب است که الله سبحانه معبود برحق است و آنچه را که جز الله می خوانند (و عبادت می کنند) باطل و بی حقیقت است و اینکه الله برتر و بزرگوار است.

تفسیر:

درین آیات از دو مسئله بحث می شود:

۱- بیان پاداش مهاجران،

۲- نصرت مومن مظلوم.

مسئلۀ اول: بیان پاداش مهاجران

الله سبحانه بعد ازآنکه ملک وسلطنت را در روز قیامت، مخصوص ذات پاک خود اعلان نمود و در میان مومن وکافر داوری عادلانه را به دخول مومن در بهشت و گرفتار شدن کافر به عذاب ذلت بار، وعده داد، به دنبال آن مومنان را از سرزمین کفر، به هجرت ترغیب داده و برای مهاجران بشارت می دهد:

- ﴿وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنًاۚ﴾ «و کسانی که در راه الله هجرت کردند سپس کشته شدند یا مردند البته الله ایشان را روزی نیکو می دهد»، «رزق حَسَن» آن است که انقطاع نا پذیر باشد، این روزی در برزخ به روح و ریحان و در آخرت به بهشت جاویدان و نعمت های متنوع آنست.

در آیۀ مورد بحث پاداش مهاجر شهید وغیر شهید بیان شده است، و در سورۀ واقعه آیۀ (۸۹) پاداش مومنان غیر شهید را بیان نموده است، و در سورۀ نساء آیۀ (۱۰۰) تنها پاداش مهاجر غیر شهید را بیان کرده فرموده است: ﴿وَمَن يَخۡرُجۡ مِنۢ بَيۡتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدۡرِكۡهُ

ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ﴾ «و هرکسی از خانهٔ خود به قصد هجرت به سوی الله و رسولش بیرون شود سپس مرگ اورا دریابد، پس پاداش او بر الله لازم گردیده است».

در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۵۴)، در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۶۹) پاداش شهید را بیان کرده است.

- بعد ازآن علت اعطای روزی نیکورا بیان می کند: ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ۝٥٨﴾ «ویقینا الله از همه بهتر روزی دهنده است».

- سپس جایگاهی را که علاوه بر روزی نیکو، برای همیش نصیب ایشان می شود، بیان می دارد: ﴿لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُۥ﴾ «البته ایشان را در جایگاهی می دارد که ازآن راضی می شوند» که عبارت از بهشت جاودان است، تفصیل این مکان رضائیت بخش در سورهٔ واقعه آیهٔ (۲۵-۲۶) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۷۳) ذکر شده است.

- در پایان بحث می گوید: ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ۝٥٩﴾ «وشکی نیست که الله دانای بردبار است» به کسانی که در راه او هجرت و جهاد می کنند و به اهداف و نیات شان و به اینکه چه کسی سزاوار این پاداش است به همه دانا است، در عین حال او بردبار نیز هست، کسانی را که نه هجرت می کنند و نه جهاد، و هدف شوم و باطل دارند، به ایشان مهلت می دهد، نعمت وعزت می دهد، باز در روز محاسبه با آنها تصفیهٔ حساب می کند.

مسئلهٔ دوم: نصرت مؤمن مظلوم

هرگاه ثواب مهاجر شهید و غیر شهید را در آخرت بیان کرد، به تعقیب آن نصرت مؤمن مظلوم را در دنیا بیان می کند تا کسی گمان نکند که وعدهٔ الهی مخصوص به آخرت است.

﴿ذَٰلِكَ﴾ برای فصل و جدائی میان کلام گذشته و کلام آینده است، نظیر آن در آیهٔ (۳۰) همین سوره گذشت، و معنایش چنین است: «مسأله همان است که بیان شد» یعنی برای مهاجر در راه الله در آخرت روزی خوب ومقام بس عالی و در دنیا بردشمنان نصرت و پیروزی است.

- و مؤمن مظلوم را در دنیا نصرت می دهد: ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ﴾ «و هرکس مجازات کند به همان مقداری که بر وی ستم شده است، سپس (دوباره) بر وی تجاوز شود، حتما الله اورا یاری خواهد کرد».

عطف جملهٔ ﴿وَمَنْ عَاقَبَ﴾ بر جملهٔ ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا﴾(سورهٔ حج آیهٔ ۵۸) است، و هدف ازین آیه آمادگی برای جهاد و وعده به نصرتی است که در آیهٔ (۴۰) همین سوره گذشت.

- و اینکه الله تعالی فقط به مقدار تجاوز عقوبت را جواز داده است، نه بیشتر ازآن را بدین سبب است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۝٦٠﴾ «زیرا الله بخشایندهٔ آمرزگار است» با آنکه گناه کسی که به تجاوز و تعدی آغاز کرده است، بیشتر است، علی رغم آن، الله تعالی اجازه نمی دهد که بیشتر از گناهش جزا داده شود.

- باز برای قدرتش بر نصرت مومن مظلوم، دو دلیل ذکر می کند:

دلیل اول: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ «این (نصرت مظلومان برای الله آسان است) بدان سبب که او شب را در روز می درارد و روز را در شب می درآرد»، ذاتیکه تصرف و نظام زمانه در دست او باشد حتماً او به زمانیات نیز قادر است که ازآن جمله نصرت مظلوم است. «ذَٰلِكَ» درینجا و همچنین در آیهٔ بعدی برای اشاره استعمال شده است.

- در پایان این دلیل، به طریق تتمه می گوید: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۝٦١﴾ «وبدان سبب که الله شنوای بینا است»، همه آوازها را با وجود اختلاف شان می شنود وهمه چیزهای پنهان و خفی را می بیند، نصرت دهندهٔ شخص مظلوم آنگونه که بر چرخش زمان قادر است به همه چیز شنوا و بینا نیز هست، چنانکه در سورهٔ رعد آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾ «برابر است از شما کسی که سخن را پنهان می کند و کسی که آن را آشکار گوید و کسی که در شب پنهان و در روز آشکار باشد» همه را می داند و می بیند و هیچ چیزی از او پوشیده نیست.

در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۵) می گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ «شکی نیست که هیچ چیزی بر الله پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان».

دلیل دوم برای نصرت مظلومان: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۝٦٢﴾ یعنی علت اصلی برای نصرت مظلوم این است «الله معبود برحق است و آنچه را که جز الله می خوانند (و عبادت می کنند) باطل و بی حقیقت

است و اینکه الله برتر و بزرگوار است»، ذاتی که او معبود برحق است، عبادتش حق، دینش حق، وعد و وعیدش حق، ملاقاتش حق است، در عین حال او به اعتبار ذات و صفاتش از همه مخلوقات برتر و به اعتبار اسما و صفاتش از همه بزرگتر است، پس او قادر است که بندگان واقعی خود را بر باطل پرستان و مظلومان را بر ستم پیشگان نصرت دهد.

❁❁❁

فصل چهارم: (از آیهٔ ۶۳-۶۶) دلایل قدرت الله سبحانه بر معاد

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾﴾

ترجمه:

۶۳- آیا ندیدی که الله از آسمان آبی را فرو ریخت، پس (به وسیلهٔ آن آب) زمین، سرسبز و خرم می گردد، واقعاً الله باریک بین آگاه است.

۶۴- آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن او است ویقینا الله بی نیاز و سزاوار ستایش است.

۶۵- آیا ندیدی که الله همهٔ آنچه را که در زمین است برای شما مسخر کرده است و (همچنین) کشتی ها را که در دریا به فرمان او حرکت می کنند (فرمان بردار شما گردانده است)، و آسمان را نگاه می دارد ازینکه بر زمین فرو افتد، مگر اینکه او اجازه دهد، شکی نیست که الله بر مردم بخشایندهٔ مهربان است.

۶۶- و او کسی است که شما را زنده گی بخشیده است، سپس شما را می میراند، باز شما را زنده می گرداند، واقعاً انسان، بسیار ناسپاس است.

تفسیر:

الله سبحانه بعد از بیان کمال قدرت و علم خود بر نصرت مظلوم، درینجا برای اثبات توحید و کمال قدرت خود بر معاد، شش دلیل ذکر می کند و این دلایل در عین حال، تذکیر به نعمت های الهی نیز هستند.

- دلیل اول، فرود آوردن باران و سرسبز ساختن زمین: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ «آیا ندیدی که الله از آسمان آبی را فرو ریخت، پس (به وسیلهٔ آن آب) زمین، سرسبز و خرم می گردد»، و گل های رنگارنگ و گیاهان مختلف زیبا و رعنا می روید و زمین را رونق می بخشد.(۱)

درینجا مقتضای مقام این بود که باید «فَأَصبَحَت» می گفت، ولی به غرض استحضار منظر عجیب و زیبایی آن زمینی که سر سبز شده است، به فعل مضارع یعنی به «تُصبِحُ» تعبیر کرد.

بعد ازآن علت انزال باران را ذکر می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ۝٦٣﴾ «واقعا الله باریک بین و آگاه است»، از لطف و کرم او این است که علی رغم تقصیرات بنده گانش، آنها را به انواع خیر، نائل می گرداند و انواع شرور و آفات را به صورت بسیار لطیف از آنها دور می سازد.

از لطف و کرم او این است که برای دفع ضرر بنده گانش باران رحمت عطا می کند بدین وسیله رزق و روزی آنها را مهیا می سازد، لطف وکرم او جهان را فراگرفته است، همانگونه

۱- **فائده:** فعل «فَتُصْبِحُ» درین آیه باید وجوبا مرفوع خوانده شود، چرا که آن نتیجه و فرع فعل «أَنْزَلَ» است، که مثبت است، و فرع فعل «لَمْ تَرَ» و یا جواب استفهام نیست، به همین سبب فعل «تُصبِحُ» بعد از حرف «فا» منصوب نشده است، چرا که مقصودش جواب نفی نیست، از همینرو امام نحویین خلیل بن أحمد مرفوع بودن فعل «تُصبِحُ» را درین مقام واجب دانسته است.

و سببش - طوری که زمخشری گفته - اینست که هرگاه اگر فعل «تُصبِحُ» منصوب خوانده شود، خلاف مقصود را افاده می کند، زیرا درین صورت معنایش چنین می شود: «آیا ندیدی که الله از آسمان آبی را فرو ریخت، تا زمین، سرسبز و خرم گردد»، و لازم معنایش چنین می شود که زمین سرسبز نشد، مانند اینکه به رفیقت بگویی «ألم تر أني أنعمت عليك فتشكر»، در صورتی که فعل «تَشكُرَ» را منصوب بخوانی معنایش نفی شکر و ابراز تقصیر دوستت هست، و چنین معنی را افاده می کند: «آیا ندیدی که من بر تو احسان کردم تا تو سپاس گزاری کنی»؟ مطلبش اینست که تو سپاس گزاری نکردی، و اگر فعل «تَشكُرُ» را مرفوع بخوانی، معنایش اثبات سپاس گزاری رفیقت می شود، یعنی «آیا ندیدی که من بر تو احسان کردم پس تو سپاس گزاری می کنی». (التحرير و التنوير)

که او «لطیف» است، «خبیر» نیز هست که از رازهای اندرون سینه ها آگـاه اسـت، در سورۀ طه آیۀ (۷) و سورۀ اعلی آیۀ (۷) بیان علم او به همه رازها است.

- دلیل دوم: مالکیت عـام و تـام او: ﴿ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ۝٦٤ ﴾ «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ویقینا الله بـی نیـاز و سزاوار ستایش است».

- دلیل سوم: تسخیر مخلوقات سفلی برای انسان: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «آیا ندیدی که الله همۀ آنچه را که در زمین است برای شـما مسـخر کـرده اسـت» و همـه را در خدمت انسان قرار داده است.

در سورۀ جاثیه آیۀ (۱۳) از تسخیر کافۀ علویات وسفلیات برای انسان حکایت دارد، مـی گوید: ﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ ﴾ «و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را برای شما رام گردانده است که همه از جانب او است»، در سورۀ لقمان آیۀ (۲۰) نیـز از همین تسخیر خبر داده است.

- دلیل چهارم: تسخیر کشتی ها برای انسان: ﴿وَٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦ ﴾ «و (همچنین) کشتی ها را که در دریا به فرمان او حرکت می کنند (فرمان بردار شما گردانده است)».

در سورۀ ابراهیم آیه (۳۲-۳۳) از تسخیر کشتی ها، نهر ها، خورشید و مـاه و شـب و روز نیز تذکر شده است.

- دلیل پنجم: حفاظت آسمان و علویات از سقوط بـر زمـین: ﴿وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓۗ ﴾ «و آسمان را نگاه می دارد ازینکه بر زمین فرو افتد، مگـر اینکـه او اجـازه دهد»، ممکن است مراد از «ٱلسَّمَآءَ» اجسامی باشند که در جهت علو قرار دارند مانند کـرات آسمانی که الله تعالی برای هرکدام مداری ساخته و درآنها قوه های آفریده اسـت کـه مـانع انحراف آنها از مدار شان می شود، و بدین ترتیب آنها را از سقوط به سوی زمین نگاه داشته است، و همین امر تا هنگامی که ارادۀ الله باشد، ادامه خواهد داشت.

الله تعالی در سورۀ روم آیۀ (۲۵) می گوید: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦۚ ﴾ «و از دلائل قدرت و وحدانیت او این است که قیام آسمان و زمین به فرمان او است».

در سورۀ فاطر می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤١﴾ «یقینا الله آسمان ها و زمین را نگاه می دارد که از مدار خود بیجا شوند و اگر بیجا شوند جز او هیچ کسی نیست که آنها را نگاه کند، شکی نیست که او بردبار، آمرزگار است».

- سپس دلیل اعطای این همه نعمت ها را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٦٥﴾ «شکی نیست که الله بر مردم، بسیار مهربان بخشاینده است».

- دلیل ششم: آفرینش زندگی و مرگ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۗ﴾ «و او کسی است که شما را زندگی بخشیده است، سپس شما را می میراند، باز شما را زنده می گرداند»، تا شما را در برابر این نعمت ها مورد سوال و سر انجام تحت مجازات تان قرار دهد.

بعد از بیان این نعمت ها می گوید: ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ ٦٦﴾ «واقعا انسان بسیار ناسپاس است» که نعمت های پروردگارش را سپاس گزاری نمی کند، چنانکه در سورۀ ابراهیم آیۀ (۳۴) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ﴾ «واقعا انسان ستمگار ناسپاس است»، و در سورۀ سبأ آیۀ (۱۳) می گوید: ﴿وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ﴾ «و از بنده گانم اندکی سپاس گزاراند».

❁❁❁

فصل پنجم: (از آیۀ ۶۷-۷۶)

دستور به دعوت و بیان علم الله تعالی و تقبیح مشرکان و عجز معبودانشان،

﴿لِّكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكًا هُمۡ نَاسِكُوهُۖ فَلَا يُنَٰزِعُنَّكَ فِي ٱلۡأَمۡرِۚ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِيمٖ ٦٧ وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٦٨ ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٦٩ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧٠ وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٞۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٖ ٧١ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَۖ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۗ قُلۡ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكُمُۚ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٢ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡـٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ ٧٣ مَا قَدَرُواْ

ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾ ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ
ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ﴿٧٥﴾ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۗ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ﴿٧٦﴾

ترجمه:

۶۷- برای هر ملتی شریعتی قرار داده ایم که ایشان به آن عمل کرده اند، پس (این مشرکان) باید در بارۀ این امر با تو ستیزه نکنند و تو به سوی (دین و شریعت) پروردگارت بخوان، زیرا تو بر راه راست هستی.

۶۸- و اگر با تو مجادله کنند، پس بگو: الله به آنچه می کنید دانا است.

۶۹- الله روز قیامت در میان تان در مورد آنچه که در آن با هم اختلاف می کردید داوری می کند.

۷۰- آیا نمی دانی که الله همۀ آنچه را که در آسمان و زمین است می داند، یقینا همۀ آن (چیزها)، در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت است و یقینا این کار بر الله آسان است.

۷۱- و به جز الله چیزی را می پرستند که برای عبادت آنها الله هیچ دلیلی فرو نفرستاده است و آنان بر حقانیت آن هیچ علم و دانشی ندارند و برای ستمگاران یاوری نیست.

۷۲- و هنگامی که آیت های روشن ما بر آنان خوانده می شود، در چهره های کافران ناخوشی را مشاهده می کنی، نزدیک است بر کسانی که آیت های ما را بر ایشان می خوانند حمله ور شوند، بگو: آیا شما را به چیز بدتر از آن (خشم و غضب تان) خبر دهم؟ آن دوزخ است که الله آن را به کافران وعده داده است و بد جائی است.

۷۳- ای مردم برای شما مثالی بیان شده است، پس برای (شنیدن) آن گوش فرا دهید، آن کسانی را که جز الله می خوانید (و پرستش می کنید) هرگز مگسی را آفریده نمی توانند هر چند همه یکجا جمع شوند و اگر مگس از آنها چیزی را برباید، نمی توانند آن را از مگس برهانند، هم طالب (که بتان اند) ناتوان است و هم مطلوب (که مگس نا چیز است) ناتوان است.

۷۴- آنان الله را آنگونه که می بایست، تعظیم نکردند، شکی نیست که الله غالب توانا است.

۷۵- الله از میان فرشتگان پیام آورانی را (همچون جبریل) بر می گزیند و از میان مردمان (نیز پیغمبرانی را انتخاب می کند) شکی نیست که الله شنوا و بینا است.

۷۶- می داند آنچه را که پیش روی ایشان و آنچه را که پشت سر ایشان است وهمه کارها به سوی الله باز گردانده می شود.

تفسیر:

درین آیات از ین موضوعات بحث می شود:

۱- پیروی از شرع متین الهی و دعوت به سوی آن،

۲- تهدید برای کسانی که در برابر شرع ستیزه گری می کنند،

۳- تقبیح مشرکان بنا بر چند وجه،

۴- ذکر یک مثال روشن برای ابراز عجز معبودان باطل،

۵- سنت تغییر نا پذیر الهی در مسئلهٔ رسالت.

موضوع اول: پیروی از شرع متین الهی و دعوت به سوی آن

الله سبحانه و تعالی بعد از بیان نعمت های دنیوی و ناسپاسی انسان، و رؤوف و رحیم بودن خود، درینجا نعمت دینی و اهمیت پیروی از شرع متین خود را بیان می کند:

- ﴿لِّكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ﴾ «برای هر ملتی شریعتی قرار داده ایم که ایشان به آن عمل کرده اند»، و هیچ گونه اعتراضی بر آنها نبود.

امتان بعد از موسی عليه السلام به شریعت تورات و امت عیسی علیه السلام تا زمان فرخندهٔ پیغمبر اسلام ﷺ به شریعت تورات و انجیل عمل می کردند و بعد از بعثت پیغمبر اسلام ﷺ شرائع پیشین منسوخ و قرآن شریعت همه قرار داده شد و تا به روز قیامت، انسان ها همه باید مطابق آن عمل کنند، چرا که شریعت های گذشته منسوخ شده است.

«مَنسَكًا» شریعت، راه و روش عبادت، نظیر این آیه در سورهٔ مائده آیهٔ (۴۸) ذکر شد: ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ «برای هر یکی از شما (سه امت) شریعت و روشی را قرار داده ایم».

- سپس می گوید: ﴿فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ﴾ «پس (این مشرکان) باید در بارهٔ این امر با تو ستیزه نکنند» و شریعت قبلی را دلیل قرار داده، نمی توانند بر شریعت بعدی اعتراض کنند، چون این شرائع هر چند در اصول عقاید، همه متفق اند، اما در شیوهٔ عبادت، در میان شان تفاوت های وجود دارد.

- ﴿وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (۶۷)﴾ «و تو به سوی (دین و شریعت) پروردگارت بخوان، زیرا تو بر راه راست هستی»، پس تو به جدال و ستیزهٔ مشرکان و کافران هیچ التفات نکن، همچنان در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۵)، در قصص آیهٔ (۸۷)، در شوری آیهٔ (۵۱-۵۲) دستور به دعوت است.

موضوع دوم: تهدید برای کسانی که در برابر شرع ستیزه گری می کنند

- ﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿٦٨﴾﴾ «و اگر آنان با تو مجادله کنند، پس بگو: الله به آنچه می کنید دانا است»، اعمال شما را می داند و از نیات شما با خبر است و می داند که جدال شما برای جستجوی حق و پیروی از آن نیست.

- ﴿ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾﴾ «الله روز قیامت در میان تان در مورد آنچه که درآن با هم اختلاف می کردید، داوری می کند»، و در مسائلی که شما با هم اختلاف داشتید، داوری نموده هر کس را مطابق عقیده و عملش جزای عادلانه خواهد داد.

- از انجا که داوری عادلانه درمیان بنده گان در روز قیامت به علم نهایت وسیع، ضرورت دارد، ازین جهت می گوید: ﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ «آیا نمی دانی که الله همهٔ آنچه را که در آسمان و زمین است می داند»، پس مطابق این علم گستردهٔ خود الله سبحانه اعمال و کیفیت و کمیت همهٔ آنها و مقدار مجازات آنها را کاملا می داند و آنان را مطابق کردارهای شان کیفر می دهد؛ درین آیه بیان تقدیر علمی است.

- و این اعمال شما تنها در علم الله تعالی نه بلکه ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍ﴾ «یقینا همهٔ آن (چیزها)، در کتاب (لوح المحفوظ نیز) ثبت است»، هیچ عملی از اعمال شما، نه از علم او پنهان بوده و نه از نوشتهٔ لوح محفوظ مانده است. این بخش آیه، بیان تقدیر کتابتی است.

- سپس می فرماید: ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿٧٠﴾﴾ «و یقینا این کار (یعنی علم الله به همه مخلوقات و ثبت آن در کتاب) بر الله آسان است».

موضوع سوم: تقبیح مشرکان بنا بر چند وجه

درینجا مشرکان را بنا به چند سبب تقبیح می کند:

۱- اینکه آنان غیر الله را عبادت می کنند: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٞۗ﴾«و به جز الله چیزی را می پرستند که برای عبادت آنها الله هیچ دلیلی فرو نفرستاده است و آنان بر حقانیت آن هیچ علم و دانشی ندارند».

یعنی برای اثبات عبادت غیر الله نه دلیلی از شرع دارند و نه از عقل، بلکه روش شان ناشی از خرافات و اوهام است و هیچ گونه اساسی ندارد، چنانکه در سورهٔ مؤمنون آیه (۱۱۷) می گوید: ﴿وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾

«و هرکس با الله معبود دیگری را می خواند و بر (الوهیت) آن دلیل و برهانی ندارد، پس حساب او نزد پروردگارش هست، قطعا کافران رستگار نمی شوند».
مسلّم است که شرک نه تنها دلیلی ندارد، بلکه الله سبحانه برای بطلان آن دلایل بسیار محکم و روشن اقامه کرده و برای ابطال آن پیغمبران و کتابها فرستاده است.
- سپس انسان مشرک را که بر خلاف مقتضای شرع و عقل عمل می کند، مورد تهدید قرار می دهد: ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ۝٧١﴾ «و برای ستمگاران یاوری نیست»، و بزرگترین ستم بر نفس اینست که انسان عبادت ذات واحد را گذاشته مشرک شود.

۲- علاوه بر شرک شان، پیغمبر و قرآن را تکذیب می کنند: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ﴾ «و هنگامی که آیت های روشن ما بر آنان خوانده می شود، در چهره های کافران ناخوشی را مشاهده می کنی». مقصود از «آيَاتُنَا» آیت های قرآن است، و مقصود از «الْمُنكَرَ» درینجا نشانۀ خشم و غضب و ارادۀ بد است، یعنی هنگامی که پیغمبر ﷺ و دیگر مومنان برای دعوت مشرکان قرآن را که با عقائد و اعمال مشرکان شان تضاد دارد، بخوانند، کافران از خشم و عداوت مملو گردیده و آثار آن، در چهره های شان به مشاهده می رسد و چنان به جوش می آیند که ﴿يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا﴾ «نزدیک است بر کسانی که آیت های ما را بر ایشان می خوانند حمله ور شوند»، و دشنام دهند و بزنند و بکشند.
همین روش در اهل بدعت نیز وجود دارد که اگر آیات و احادیث خلاف بدعت بر آنان خوانده شود چهره های شان تغییر می کند، رنگ های شان از فرط خشم سرخ می شود و اگر قدرت داشته باشند از هیچ نوع آزار زبانی و بدنی دریغ نمی کنند.
اما الله سبحانه مددگار حق و آشکار کنندۀ دین و نابود سازندۀ باطل است، دعوتگران توحید و سنت، با اتکا به ذات لایزال، از هیچ یک ازین خشم و غضب ها و تهدیدها نمی هراسند و با شجاعت تمام دعوت خود را به پیش می برند.
- باز پیغمبر خود را دستور می دهد که به این گونه اشخاص چنین جواب دهد: ﴿قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكُمُ النَّارُ﴾ «بگو: آیا شما را به بدتر ازین (خشم و غضب) خبر دهم؟ آن آتش دوزخ است»؛ بعد از آن مستحقین آتش دوزخ را خود تعیین می کند: ﴿وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ «الله آن را به کافران وعده داده است» ﴿وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝٧٢﴾ «و دوزخ بد جائی است».

و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۶۶) می گوید: ﴿إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا﴾ «واقعا این آتش بد آرامگاه و بد اقامتگاهی است».

موضوع چهارم: ذکر یک مثال روشن برای ابراز عجز معبودان باطل

پیشتر در آیهٔ (۷۱) همین سوره بیان داشت که مشرکین برای مشروعیت شرکشان هیچ دلیلی ندارند، حالا درینجا عجز و ناتوانی معبودان باطل و بی دانشی و بی خردی پرستندگان آنها را در ضمن یک مثال روشن می سازد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ﴾ «ای مردمان برای شما مثالی بیان شده است، پس (برای شنیدن) آن گوش فرا دهید».

- سپس آن مثال را چنین توضیح می دهد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ﴾ «یقینا آن کسانی را که به جز الله می خوانید (و پرستش می کنید) هرگز مگسی را آفریده نمی توانند هر چند همه یکجا جمع شوند». با آنکه مگس موجود بسیارکوچکی است، با آنهم این معبودان اگر چه دست به دست هم دهند، باز هم قدرت ندارند که حتی یک مگس را بیافرینند.

- بلکه آنها ازین هم عاجز تر اند چرا که: ﴿وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡـٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ﴾ «و اگر مگس از آنها چیزی را برباید، نمی توانند آن را از مگس برهانند».

«لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ» نمی توانند آن را برهانند.

- سپس به فشرده این مثال اشاره می کند: ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ ٧٣﴾ «طالب و مطلوب، هر دو ناتوانند»، مراد از «الطالب» معبود باطل و مراد از «المطلوب» مگس ربانیده است، و یا اینکه مقصود از «الطالب» انسان مشرک است و مقصود از «المطلوب» همان بتی است که او می پرستد که از دست هر کدام شان هیچ کاری ساخته نیست.

۳- پس شرک این مشرکان، اهانت به حق الوهیت است، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓۚ﴾ «آنان الله را آنگونه که می بایست، تعظیم نکردند»، هر چند که آنان الله تعالی را خالق و رازق و مدبر کائنات می دانستند، اما چون با او شریک قرار دادند و هنگامی که آیاتش برآنها خوانده می شد، تکبر ورزیدند و قصد حمله بر پیغمبرش را کردند، لذا مرتکب بزرگترین اهانت به حق الوهیت شناخته شدند و برای تعظیم الهی تنها همین کافی نیست که انسان به ربوبیت و تصرف و تدبیر او قائل شود، بلکه لازم است که تنها او را عبادت کند و از هر گونه شرک خود داری ورزد و به قرآن و پیغمبرش ایمان کامل بیاورد.

۴- بعد از اثبات عجز و ناتوانی معبودان باطله، قوت و قدرت معبود بر حق را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝٧٤﴾ «شکی نیست که الله نهایت نیرومند و غالب است».

موضوع پنجم: سنت تغییر نا پذیر الهی در مسئله رسالت

بخش های گذشته مربوط به اثبات الوهیت بود، اکنون درین آیه اهمیت مسئلهٔ رسالت را مورد بحث قرار می دهد چرا که شیوهٔ بندگی و عبادت الله جز از طریق پیغمبران دانسته نمی شود، می فرماید: ﴿ٱللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ﴾ «الله از میان فرشتگان پیام آورانی (همچون جبرئیل) را بر می گزیند و از میان مردمان» نیز پیغمبرانی را انتخاب می کند، رسول ملکی پیام الله را به رسول بشری می رساند و رسول بشری، آن پیام را به مردم ابلاغ می نماید و آنها را به سوی عبادت و بندگی او دعوت می دهد.

- سپس علت این انتخاب را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ۝٧٥﴾ «زیرا الله شنوا و بینا است»، او سخنان همه را می شنود، و از کافهٔ احوال و استعدادها با خبر است و می داند که چه کسی را به صفت رسول بفرستد.

- باز برای تأکید همین مطلب گذشته می فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ «می داند آنچه را که پیش روی ایشان و آنچه را که پشت سر ایشان است»، احوال گذشتهٔ فرشتگان و پیغمبران و جمیع مکلفین و احوال آیندهٔ همه آنها را می داند، هیچ چیزی از علم او پنهان نیست، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۵۵) می گوید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ﴾ «آنچه را پیش روی ایشان و آنچه را پشت سر ایشان است می داند و آنها از علم او جز آنچه را که خودش بخواهد احاطه کرده نمی توانند».

- در پایان بحث می گوید: ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ۝٧٦﴾ «و همه کارها به سوی الله باز گردانده می شود» و کسانی که از اوامر رسول الله ﷺ خلاف ورزیدند به کیفر اعمال شان مواجه خواهند شد.

❁❁❁

فصل ششم: دستور به اقامۀ احکام عملی اسلام از نماز، جهاد، پرداخت زکات و تمسک به دین

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۩ ٧٧ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٧٨﴾

ترجمه:

۷۷- ای مؤمنان رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خویش را عبادت کنید وکارهای نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

۷۸- و در راه الله چنانکه باید جهاد کنید، او شما را (از میان مردم برای نصرت این دین) برگزیده است و در دین هیچ گونه مشقتی را بردوش شما نگذاشته است، دین پدر تان ابراهیم را (پیروی کنید) و الله شما را پیش ازین (در کتاب های گذشته) و در قرآن نیز مسلمین نامیده است، تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردمان گواهان باشید، پس نماز بر پا دارید و زکات را بپردازید و به الله چنگ بزنید، او حامی شما است، چه خوب حامی و چه بهتر یاوری است.

تفسیر:

بعد از اثبات الوهیت و نبوت، الله تعالی مومنان را مخاطب قرار داده ایشان را به بجا آوری آنچه دستور می دهد که سبب صلاح دنیا و آخرت ایشان می گردد.

۱- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ﴾ «ای مؤمنان رکوع کنید و سجده کنید»، درین آیه نخست ایمان، سپس نماز را ذکر کرد و در این ترتیب اشاره به آنست که اصلاح عقیده قبل از اصلاح عمل است، زیرا در صورتی که عقیده درست نباشد، عمل هیچ سودی ندارد و اینکه بعد از ایمان، نماز را ذکر نمود، این دلالت بر اهمیت نماز دارد.

۲- ﴿وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ﴾ «و پروردگار خویش را عبادت کنید»، و احکام و اوامر الهی مانند حج روزه و دیگر اعمال را بجا آورید و منقاد و تابع فرمان او شوید.

۳- ﴿وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ﴾ «و کار نیک انجام دهید»، فعل خیر، همه اعمال خیر را شامل است، مانند پرداخت زکات و ادای نوافل و صلۀ رحمی و مواسات فقراء و اخلاق و آداب نیکو، معاملۀ نیکو، امر به معروف و نهی از منکر و اخلاق عالی و...

درین هر سه دستور هر حکم بعدی نسبت به حکم قبلی اش عام و وسیع تر است مثلا عبادت نسبت به نماز عام تر است و فعل خیر نسبت به عبادت و نماز عام تر است.

- سپس علت به جا آوری این سه حکم را بیان می کند: ﴿لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۩ ٧٧﴾ «تا رستگار شوید».

۴- ﴿وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ﴾ «و در راه الله چنانکه باید جهاد کنید».

و جهاد واقعی آنست که هیچ نوع تقصیری را با خود همراه نداشته باشد و خالص برای الله تعالی بوده از هرنوع ریا و نواقص دیگر پاک باشد.

انواع جهاد:

جهاد بر سه نوع است: جهاد با نفس و هوی، جهاد با شیطان و جهاد با کفار و منافقین و مرتدین و فساد پیشگان.

جهاد در برابر کفار و منافقین و مفسدین، فرض کفائی است، اما جنس جهاد بر هر مسلمان به حسب طاقت و توانش فرض عین است، و پیغمبر ﷺ می فرماید:

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الإِيمَانِ» (۱)

«هر کسی که از شما عمل زشتی را مشاهده کند، پس باید آن را به دستش تغییر دهد، و اگر به دستش نتواند، پس به زبانش تغییر دهد، پس اگر به زبانش نتوانست به قلبش از آن انکار کند که این ضعیف ترین مرتبۀایمان است».

درین حدیث، پیغمبر ﷺ همه مسلمانان را به مبارزه با منکر دستور داده است و بدون شک مبارزه با منکر، نوعی از جهاد است و این جهادی است که هیچ کسی ازآن مستثنی نیست.

۱- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان کون النهی عن المنکر من الإیمان، حدیث: ۱۸۶ .

و در حدیث دیگر پیغمبرﷺ فرموده اند: «الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ» یعنی مجاهـد واقعی کسی است که در برابر نفسش جهاد کند. (۱) به این اساس شکی نیست کـه جهـاد در برابـر نفس، یک نوع مهم از أنواع جهاد است، اما اینکه جهاد با نفس، جهاد اکبر باشد، ایـن مطلـب از پیغمبر اسلامﷺ ثابت نیست و حدیثی که در میان عوام الناس به الفاظ ذیل مشهور اسـت: «رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر» یعنی: از جهاد اصغر به سـوی جهـاد اکبـر بـر گشتیم » یعنی از جهاد کافران به سوی جهاد نفس برگشتیم.

در روایت دیگر آمده اسـت کـه از پیغمبـرﷺ پرسـیده شـد: «وما الجهاد الأكبر؟ قال: مجاهدة العبد هواه» یعنی جهاد اکبر چیست ؟ فرمود: مبارزهٔ انسان با خواهشات اش هست».

درین باره باید گفت که این حدیث شدیدا ضعیف است، حافظ ابن حجر فرمـوده اسـت: در سند این حدیث سه راوی ضعیف به نام های عیسی بن ابراهیم، یحیی بن یعلـی و لیـث بن ابی سلیم وجود دارد، در کتاب «الأسرار المرفوعة» از حافظ ابن حجر رحمه الله نقل نمـوده است که این سخن فوق (رجعنا من الجهاد الأصغر)، از گفتار ابراهیم بـن ابـی عبلـه اسـت (یعنی حدیث نیست) و حافظ عراقی در تخریج أحادیث إحیاء العلوم این حدیث را ضعیف قرار داده است. (۲)

- سپس برای قبول چهار حکم گذشته که عبارت از بجا آوری نماز، عبادت و همه اعمـال نیکو و جهاد است، سه موجب ذکر می کند:

- موجب اول برای قبول این احکام: ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ «او شما را (از میان مردم برای نصـرت این دین) برگزیده است» و به وسیله این انتخاب برای شما فضیلت و برتری بخشیده است.

باز سؤال وارد می شود که: درست است این «گزینش» از جانب الله تعالی، شـرف بـزرگ است، ولی بجا آوردن این اوامر بسیار سخت است، جواب می گویـد: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ «هیچ گونه مشقتی را درین دین، به دوش شما نگذاشته است»، و «حرج» آنست که درآن راه حل و برون رفت وجود نداشته باشد، اما در شریعت برای هر مشکل یک راه حـل و

۱- سنن ترمذی، أبواب فضائل الجهاد، باب ما جاء فی فضل من مات مرابطا، حدیث: ۱۷۲۱، و نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۶۶۷۹ .

۲- حدیث مذکور را شیخ البانی رحمه الله «مُنکر» (نوعی از انواع حدیث ضعیف است) قرار داده است، نگاه: سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة، حدیث: ۲۴۶۰، و همچنین کتاب «الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة» به تحقیق) محمد لطفی الصباغ، ص: ۲۱۱-۲۱۲ دیده شود .

برون رفت وجود دارد، به همین اساس در حق مریض و انسان هائی که جسما معذور هستند مانند نابینا، کر، لنگ، قتال را فرض نگردانده است، و همچنان بنده را با اعمالی مکلف نساخته است که از توانش بیرون باشد و حتی به هنگام مصیبت و سختی در همین احکام فرض شده، تخفیف آورده است، و در حالات مخصوص استفاده از اشیای حرام را جواز داده است، چرا که الله نمی خواهد بر بنده هایش سختی کند، چنانچه در سورۀ بقره آیۀ (۱۸۵) می گوید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ «الله در حق شما آسانی را می خواهد، وسختی را نمی خواهد»، و از همین آیه، علماء دو قاعدۀ شرعی: «المُشَقَّةُ تَجلِبُ التَّيسِيرَ»، و «الضَّرُوراتُ تبِيحُ المَحظُوراتِ» را گرفته اند.

- موجب دوم: ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ﴾ «دین پدر تان ابراهیم را» پیروی کنید.

مراد از {مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ} احکام اعتقادی است که درین شریعت اسلام و در شریعت ابراهیم و جمیع شرائع آسمانی یکسان بوده است، همان گونه که در سورۀ انعام آیۀ (۱۶)، و در سورۀ انبیاء آیۀ (۲۵)، و در سورۀ شوری آیۀ (۱۳) این حقیقت را روشن می سازد.

درین آیه الله تعالی ابراهیم عليه السلام را پدر مسلمانان نامیده است، با آنکه همه مسلمانان از نسل او نیستند، این بدان سبب است که ابراهیم عليه السلام از جملۀ پدرکلان های پیغمبر اسلام بودند، ومحمد ﷺ در شفقت و محبت برای امتش، همچون پدر و بلکه مهربانتر بودند، چنانکه همسرانش را الله تعالی مادران مسلمانان خوانده است.

- موجب سوم: برای پذیرفتن این تکالیف ﴿هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا﴾ زیرا «الله پیش (از قرآن در کتاب های گذشته) و در قرآن (نیز) شما را مسلمین نام نهاده است»، و به این نام شما را فضیلت و برتری بخشیده است، پس لازم است که این احکام و شرائع او را به جان و دل بپذیرید و از هر گونه عملی که با تسمیۀ «مسلمین» منافات دارد، مانند عصبیت های قومی، زبانی، نژادی و منطقوی باید اجتناب ورزید، زیرا این ادعا ها با مسلمان بودن منافات دارند، چنانچه پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ فَهُوَ مِنْ جِثِيِّ جَهَنَّمَ وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ»

«کسی که به سوی شعارهای جاهلیت فراخواند، او از کسانی است که در دوزخ به زانو می افتند، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند او مسلمان است».[1]

۱- حدیث صحیح است، نگاه: مشکاة المصابیح – تخریج شیخ البانی – حدیث: ٣٦٩٤ .

ضمیر «هُوَ» در «هُوَ سَمَّىٰكُمُ» به سوی الله تعالی راجع است، و «هَٰذَا» اشاره به سوی قرآن است.

- بعد ازآنکه برای پذیرفتن شرائع گذشته سه موجب ذکر کرد، اکنون درین آیه برای بجا آوری این اعمال، دو فائده بیان می کند: ﴿لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ «تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردمان گواهان باشند».

پیغمبر شما را تزکیه کند و شما گواه این امر باشید که پیغمبران، احکام الهی را برای مردم تبلیغ کرده اند، این بزرگترین افتخار شما است، این موضوع در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۴۳) نیز بیان شده است .

- هر گاه الله سبحانه چنین فضائل علمی و عملی و اخلاقی را برای شما ارزانی فرمود: ﴿فَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعْتَصِمُوا۟ بِٱللَّهِ﴾ «پس شما نماز بر پا دارید و زکات را ادا نمائید و به الله چنگ بزنید»، و دین او را محکم بگیرید، در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۰۲) می گوید: ﴿وَٱعْتَصِمُوا۟ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا﴾ «و همگی به رسن الله چنگ بزنید»، و اعتصام به حبل الله که قرآن است، آدمی را از گمراهی و هلاکت نگاه می دارد.

- باز علت این حکم را ذکر می کند: ﴿هُوَ مَوْلَىٰكُمْ فَنِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ ٱلنَّصِيرُ ۝٧٨﴾ «او حامی شما است، پس او چه خوب حامی و چه خوب مددگار است».

پایان تفسیر سورهٔ حج

الحمدلله رب العلمین والصلاة والسلام علی رسوله محمد

و علی آله وأصحابه أجمعین

برحمتک یا أرحم الراحمین

فهرست

مطالب:

١- سورۀ حجر	٢- سورۀ نحل
٣- سورۀ إسراء	٤- سورۀ كهف
٥- سورۀ مريم	٦- سورۀ طه
٧- سورۀ أنبياء	٨- سورۀ حج

❀❀❀

احسن البيان في تفسير كلام الرحمن